

# شیب زیراها

خسرو معتقد

لِلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

لِلّٰهِ الْحَمْدُ



٨٥٠ تومان



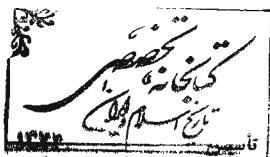
شب ژنرال‌ها؛

اردتشبد قره‌باغی

خسرو معتقد







ارتشید عباس قره باگى  
و شب بلند تيمساران  
«ڙنرال ها»

معتضد، خسرو، ۱۳۲۱ -

شب ژنالها؛ ارتشد قرهباغی / خسرو معتضد. - تهران: علمی، ۱۳۸۳.

ISBN 964 - 404 - 102 - x

۱۰۵۰ ص.

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.

كتابنامه: ص. [۹۱۱] - ۹۲۲؛ همچين بهصورت زيرنويس.

۱. قرهباغی، عباس، ۱۲۹۷ - ۱۳۷۹ . ۲. ايران تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰ -

: ۱۳۵۷ . ۳. ايران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ . الف. عنوان. ب. عنوان:

ارتشد قرهباغی.

۹۵۵/۰۸۳۰۹۲۲

DSR ۱۵۶۸ / ۴۶۰

۱۴۴۳ - ۱۴۸۳

كتابخانه ملي ايران



خیابان انقلاب - مقابل در بزرگ دانشگاه تهران

شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

## شب ژنالها

ارتشد قرهباغی

خسرو معتضد

چاپ اول: ۱۳۸۳

تیراز: ۲۲۰۰ نسخه

ليتوگرافی: صدف

چاپ: چاوشگران نقش

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

## فهرست

### کتاب اول - یکی از تیمساران

۱۱ .....	مقدمه
۲۳ .....	خاطره‌ای از آن روزها

### کتاب دوم - قره‌باغی از دیبرستان نظام تبریز تا ارتشبدی

۶۵ .....	۱- قره‌باغی که بود و از کجا به کجا رسید؟
۸۳ .....	۲- قره‌باغی پیش از آغاز بحران
۸۷ .....	۳- قره‌باغی و مستشاران آمریکایی
۱۰۱ .....	۴- شاه و تیمساران ده سال آخر سلطنت

### کتاب سوم - آتش زیر خاکستر

۱۱۹ .....	۵- شاه خانه مقوایی می‌سازد
۱۳۵ .....	۶- بعد از هویدا و کابینه دروغ و آمار مجعول او
۱۵۹ .....	۷- مرگ دکتر شریعتی و پیامدهای آن
۱۷۷ .....	۸- انتخاب نامناسب

### کتاب چهارم - آغازی در پایان

۹- شهریور ۱۳۵۶ سرآغاز ناآرامی‌ها .....	۱۹۵
۱۰- صدایی دور، از نجف اشرف .....	۲۰۵
۱۱- پیامدهای فوت فرزند آیت‌الله خمینی(ره) در نجف اشرف در ایران .....	۲۲۷
۱۲- آن مقاله مشئوم .....	۲۵۵
۱۳- قم از خشم منفجر می‌شود.....	۲۶۵

### کتاب پنجم - به سوی انقلاب

۱۴- تبریز طغیان می‌کند .....	۲۷۵
۱۵- علل و عوامل بازدارنده ارتش ایران در دوران شاه .....	۳۰۳
۱۶- سال ۱۳۵۷ سال سرنوشت .....	۳۴۷

### کتاب ششم - دینامیت رکس

۱۷- چرا سینما رکس آتش زده شد؟.....	۳۸۱
۱۸- قره‌باغی ناگهان وزیر کشور شد .....	۳۹۹
۱۹- جلسه‌ای که فاجعه ۱۷ شهریور (جمعه خونین) را آفرید .....	۴۰۹
۲۰- حکومت نظامی و فاجعه ۱۷ شهریور .....	۴۲۷

### کتاب هفتم - تیمسار وزیر

۲۱- در کابینه شریف امامی .....	۴۶۱
--------------------------------	-----

### کتاب هشتم - دولت نظامی

۲۲- آمریکایی‌ها و شاه .....	۵۰۷
۲۳- تلاش‌های دکتر امینی برای حفظ سلطنت شاه .....	۵۱۳
۲۴- ۱۳ و ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تلاش برای یک ۱۷ آذر دوم .....	۵۳۳
۲۵- بازداشت فیل‌ها .....	۵۶۷

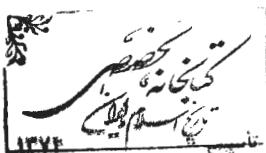
۲۶- سقوط کایننه نظامی ازهاری!	۵۸۵
۲۷- سنجابی در آن دیدار به شاه چه گفت؟ - گفته‌های واقعی او،.....	۶۰۳
۲۸- چرا سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران به گروه‌های اعتصابگر پیوست	۶۱۹
۲۹- امرای بازنیسته دکتر بقایی را توصیه می‌کنند .....	۶۳۷

### کتاب نهم - طرح کورتاز

۳۰- گزارش محترمانه .....	۶۴۷
۳۱- هایزر در تهران چه کاری داشت؟.....	۶۶۷
۳۲- کنفرانس گوادلوب .....	۷۳۱
۳۳- شاه می‌رود! همه چیز می‌پاشد .....	۷۵۵
۳۴- طرح کورتاز: کودتا کاری شبیه شیلی اما کجاست اگوستینو پینوشه؟.....	۷۶۹
۳۵- روز «ر + ا» هرگز فرانزیسید!.....	۷۹۱

### کتاب دهم - فروپاشی

۳۶- آخرین روزها.....	۸۰۹
۳۷- سقوط! .....	۸۴۱
۳۸- از زبان قره‌باغی .....	۸۵۳
۳۹- پس از سقوط .....	۸۵۹
۴۰- بر سر قره‌باغی چه آمد؟.....	۸۷۷
پیوست یک .....	۹۰۳
پیوست دو .....	۹۰۹
منابع و کتب و نشریات به ترتیب مراجعه و استفاده در فصول کتاب .....	۹۱۱





# كتاب اول

يکی از تیمساران



## مقدمه

### پنج دقیقه دیدار با تیمسار سپهبد قره‌باغی

آن روز برای نخستین بار در عمرمان به قرارگاه کل ژاندارمری کل کشور در جنوب میدان بیست و چهار اسفند سابق رفته بودیم تا با تیمسار سپهبد عباس قره‌باغی فرمانده ژاندارمری کل کشور ملاقات کنیم. من از آن میدان و از آن عمارت خاطراتی داشتم که مربوط به دوران کودکیم بود.<sup>۱</sup>

---

۱- امروزه این میدان، میدان انقلاب خوانده می‌شود و مجسمه رضاشاه که در وسط آن نصب شده بود برداشته شده است. ستاد فرماندهی ژاندارمری قصری بود که ملکه تاج‌الملوک در اواخر دوران سلطنت رضاشاه برای خود ساخته بود و به دلیل دلخوری‌هایی که از شوهر تاجدار خود داشت و تقریباً همه آن دلخوری‌ها به دلیل دلستگی عیقی رضاشاه به خانم عصمت خانم دولتشاهی (عصمت‌السلطنه) همسر آخريش بود قصد داشت خانه و زندگی خود را از قصر مرمر حداقل در فضول پایيز و زستان بدانجا منتقل کند. در حدود سال ۱۳۲۶ برای مدتی کوتاه ملکه تاج‌الملوک در این قصر اقامت اختیار کرد اما از آنجا خوشنی نیامد. در آن روزها، میدان مجسمه ۲۴ اسفند تقریباً در خارج از شهر و بسیار خلوت و بدون تردد بود.

نویسنده کردک بودم. پدرم سرهنگ دکتر تقی معضد و رئیس بهداری ژاندارمری کل کشور بود. حدود سال ۱۳۲۷-۱۳۲۸، گهگاه به ان قصر که قرار بود ستاد ژاندارمری در آنجا مستقر شود می‌رفت و مرا هم با خود می‌برد اما من به داخل ستاد نمی‌رفتم و در میدان مجسمه ۲۴ اسفند [میدان انقلاب کنونی] که خلوت و بدون سر و صدا بود بازی می‌کردم و از سکوهایی که وسط میدان بود بالا می‌رفتم و از بالا خودم را سُر می‌دادم و

جلوی در قرارگاه، جلویمان را گرفتند. وقتی گفتیم از سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران مراجعه می‌کنیم و قرار است فیلمی مستند درباره ژاندارمری کل کشور تهیه کنیم و برای این کار ناچاریم حتماً تیمسار سپهبد قره‌باغی را بیینیم؛ با کمی تعجب به ما نگاه کردند و بالاخره به دفتر ژاندارمری کل کشور تلفن کردند و از آنجا به ما اجازه داده شد مستقیماً به جناب سرهنگ طاهری رئیس دفتر یا آجودان تیمسار مراجعه کنیم و منظور خود را با ایشان در میان بگذاریم. قرارگاه ژاندارمری شلوغ و پر رفت و آمد بود.

ما، من و نظام کیا بی کارگردان تلویزیون سرانجام به دفتر تیمسار فرماندهی رسیدیم وارد شدیم. مؤدبانه سلام کردیم و خود را در مقابل سرهنگ مؤدب و خوش‌برخوردي دیدیم که باید تصمیم می‌گرفت آیا ما در وزن و اندازه و معیاری هستیم که تیمسار قره‌باغی ما را به حضور پذیرید یا خود او می‌تواند ما را به قسمت مربوطه (روابط عمومی ژاندارمری) ارجاع دهد، شرمن را کوتاه کند و یا به اصطلاح سنگ قلابمان کند و به گمده‌ها و ناکجا آبادها حواله و ارجاع دهد. بالاخره وارد اتاق سرهنگ طاهری شدیم و نشستیم.

در اتاق کناری که گویا سالن جلسات تیمسار فرماندهی بود تقریباً نیمه باز بود و ما منظره جالبی را به چشم دیدیم.

بیش از بیست و چند سپهبد و سرلشکر و سرتیپ که فرماندهان و رؤسای نواحی و مناطق ژاندارمری در سراسر کشور و ادارات و دواوین مرکزی بودند دور میز کنفرانس نشسته و گویا چشم به راه تشریف فرمایی تیمسار فرماندهی معظم ژاندارمری بودند. من در عمرم آن همه سپهبد و سرلشکر و سرتیپ را با هم داخل یک اتاق ندیده بودم به اضافه آن همه کلاه کاسکت با نوارهای آبی پهن که روی میز کنفرانس گذاشته شده

→

به پایین می‌آمد. در همان سال‌ها ژاندارمری کل کشور، احتمالاً به اشاره شاه، قصر ملکه مادر را برای عمارت ستاد خود خرید و احتمالاً پدرم برای دیدن ساختمان و اتاق‌های مناسب برای بهداری ژاندارمری به آن عمارت و قصر سرک می‌کشید. البته من هیچوقت داخل عمارت نرفته بودم و به همین علت نوشته‌ام برای نخستین بار در عمرم، البته با استعفا و رفتن رضاشاوه و رفع دلخوری‌های ملکه دیگر اقامت تاج‌الملوک خانم در قصری دور از قصور سلطنتی بی‌مناسب بود و به همین علت آنجا فروخته شده بود.

بود. سرهنگ طاهری با خوشروی و مهربانی، مارا که نمایندگان سازمان رسانه‌ای سمعی بصری بزرگ و منحصر به فرد کشور بودیم پذیرفت و چون همه وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های کشوری و لشکری از اینکه سازمان رادیو - تلویزیون به سراغ آنها باید و برنامه‌ای در شرح محمد و مکارم و معجزات و خدمات آنها تهیه کند خشنود می‌شدند؛ خوشروی و مهربانی را دو چندان کرد و پرسید:

آقایان فرمودید از رادیو تلویزیون ملی ایران آمده‌اید؟  
نظام کیا بی با همان خوشروی و بشاشت خود جواب داد:

- بله جناب سرهنگ!

- در خدمتتان هستم!

- الان ماه دی است؟

- بله.

- پانزدهم دی ماه؟

- درست است.

- روز ۲۷ بهمن سالروز ژاندارمری کل کشور است!

- کاملاً صحیح است. این روز به ما ابلاغ شده!

- به ما هم که رادیو - تلویزیون ملی ایران هستیم ابلاغ شده!

- بله، بله، خب!

- قرار است ما در گروه برنامه‌های اساسی (در حقیقت برنامه‌های سیاسی - اما این نام را به کار نمی‌بردیم) برنامه ویژه‌ای به مناسبت این روز فرخنده! که تأسیس ژاندارمری باشد تهیه کنیم تا از شبکه سراسری پخش شود.

- عجب. عجب. ولی الان حدود شش ماه است وزارت فرهنگ و هنر قراردادی با ژاندارمری بسته دارد یک فیلم پانزده دقیقه‌ای تهیه می‌کند.  
من که مسؤول نگارش متن، تحقیق و تهیه اسناد و مدارک و ضمناً تهیه کننده بودم گفتم: ولی ما می‌خواهیم یک فیلم یک ساعته برایتان تهیه کنیم.  
کارمند دولت بودیم و حقوق بگیر و در برابر حقوقی که می‌گرفتیم باید کار کنیم.

خواهی نخواهی باید به وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌هایی که سازمان دستور می‌داد برویم و برایشان برنامه‌سازی کنیم.

سرهنگ طاهری سرش به هزار جا بند بود. مرتبًاً تلفن‌ها زنگ می‌زد و او باید جواب می‌داد. گاهی تلفن مخصوص تیمسار فرماندهی که به رنگ قرمز بود به صدا درمی‌آمد، او گوشی را برداشته، خبردار ایستاده؛ مرتبًاً به قربان، اطاعت تیمسار، اطاعت امر می‌گفت. گاهی نامه‌بر وارد شده پاکت‌های ممهور شده که روی آنها مهر کاملاً محramانه، سری، خیلی سری به رنگ سرخ منقوش شده بود تحویل می‌داد و سرهنگ باید دفتر ارسال مراسلات را امضاء می‌کرد. گاهی گماشته داخل شده جناب سرهنگ، دستور آوردن چای با لیموترش یا چای ترش و قهوه و نسکافه البته برای تیمسار سپهد و مهمانان او را می‌داد.

اما نگرانی او بیشتر متوجه اتفاق کنفرانس بود که تعدادی تیمسار کوتاه و بلندقد بلندپایه و میان‌پایه و چاق و لاگر و ریز و درشت از سه تا یک ستاره بر دوش، در آنجا نشسته و منتظر آمدن تیمسار اعظم یعنی سپهد قره‌باغی بودند. فرماندهی که چند ماهی بود از ارتش به ژاندارمری آمده و جای یک تیمسار سپهد کثکدار و دست چسبناک را که اختلاس و حیف و میل‌هایی کرده بود گرفته بود.

سرهنگ طاهری با حواس ناجمع و فقط با چشم‌هایش و با چهره مبهوت و متعجب از مزاحمت غیرمنتظرة‌ما؛ دو مرد جوان، دو نماینده سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران به سخنان من و نظام کیایی گوش می‌داد و حواسش متوجه مسائل مهمتری بود.

وقتی حرف‌هایمان را تمام و کمال گفتم و اعلام کردیم که سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بدون چشمداشتی تصمیم گرفته است به مناسبت روز ژاندارمری کل کشور یک فیلم یک ساعته از گذشته و حال ژاندارمری، از دوران هخامنشیان تاکنون بسازد؛ سرهنگ طاهری توجهش تا حدودی جلب شد. لابد او چم و خم اخلاق و سرشت و خواستها و نظرات تیمسار فرمانده خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست این پیشنهاد بی‌شیله، پیله رادیو - تلویزیون که در اجرای طرح‌های انتشاراتی مملکتی تسلیم ژاندارمری می‌شد فرمانده و ارباب او را تا چه حد خوشحال خواهد کرد. زیرا وزارت

فرهنگ و هنر برای تهیه این نوع فیلم‌ها قبل‌اگردان و تهیه کننده معرفی کرده و هزینه قابل توجهی نیز برآورده است. رادیو تلویزیون نیز دست کمی از وزارت فرهنگ و هنر نداشت اما آن سال شاید بیشتر به خاطر چشم هم‌چشمی رادیو - تلویزیون با وزارت فرهنگ و هنر - رقابت شدید آقای مهندس رضا قطبی با مهرداد پهله‌ی، متعاقب تأسیس گروه برنامه‌های اساسی؛ تهیه یک فیلم در مورد ژاندارمری مورد توجه برنامه‌سازان تلویزیون قرار گرفته و چون سر من برای این گونه فیلم‌ها درد می‌کرد و احتمالاً برای کنفت کردن وزارت فرهنگ و هنر، دست نظام کیا بی را در دست من گذارده و ما دو نفر را که هر دو نطاف و حراف و تا حدودی پررو بودیم خدمت فرمانده محترم ژاندارمری کل کشور فرستاده بودند.

سرهنگ طاهری همه حرف‌های ما را شنید اما مرد داد بود به ما دو نفر که نه تیمسار و نه حتی جناب سرهنگ بودیم چگونه اجازه شریایی به حضور تیمسار قره‌باغی را بدهد. او مرتب‌آیک نگاه به چهره ما دو نفر و یک نگاه به نامه‌ای که به امضای آقای مهندس قطبی مدیر عامل سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران رسیده و ما آن را به عنوان شمشیر داموکلس و کاری‌ترین حربه خود در دست داشتیم و اکنون آن نامه در دست او قرار داشت می‌افکند و با بی‌میلی به درخواست دیدار ما از فرمانده و اربابش گوش می‌داد. سرانجام تصمیم خود را گرفت. سر به زیر انداخت و سر بلند کرد و مصممانه گفت: متأسفم، متأسفم آقایان، شرمنده‌ام تیمسار معظم امروز سخت گرفتارند. شما باید قبل وقت می‌گرفتید، باید هماهنگی می‌کردید.

- چرا قبل‌اگر تلفن کردیم وقت گرفتیم که امروز اینجا بیاییم.  
- با کی هماهنگی کردید؟

- با تیمسار سرتیپ نصیری<sup>۱</sup> رئیس روابط عمومی ژاندارمری.  
- ولی ایشان چیزی به من نگفته‌است.

- در عوض ایشان به ما گفتند برای فیلمبرداری از سازمان‌های ژاندارمری فقط

۱- غیر از آن ارشبد نصیری معروف و احتمالاً بدون نسبت خانوادگی با او، مرد نیک خوش برخورده بود.

شخص تیمسار قره‌باغی باید اجازه بدهند.

- عجب. ولی تیمسار گرفتارند.

- بسیار خوب. ما می‌رویم و عیناً مراتب را به جناب آقای قطبی مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران گزارش می‌دهیم. به عرض ایشان می‌رسانیم که جنابعالی اجازه ندادید ما به حضور تیمسار قره‌باغی برسمیم. بعد شب ۲۷ بهمن فیلمی به مناسبت روز ژاندارمری پخش نخواهد شد. تیمسار از آقای قطبی گله خواهد کرد، ما هم خواهیم گفت تقصیر جناب سرهنگ بوده که چنین پروژه...

- اجازه بدهید تند می‌روید آقایان!

به خدا قسم. به شرافت افسریم قسم تقصیر من نیست. امروز وقت تیمسار پر است. اولاً آتاق مجاور را که ملاحظه فرمودید. آقایان، امیران و فرماندهان ژاندارمری‌های نواحی و مناطق سراسرکشور و نیز تعدادی از رؤسای ادارات و دواوین در تهران هستند. تیمسار فرماندهی باید در این جلسه شرکت کنند. این جلسه اگر تشکیل شود حدوداً سه چهار ساعت طول خواهد کشید. ظهر هم قرار است به اتفاق وابسته نظامی سفارت فرانسه در تهران و یک ارتشید فرانسوی که چند روز است به ایران آمده در باشگاه افسران ناهار بخورند، فکر نمی‌کنم اصلاً بتوانند حتی یک دقیقه هم شما را پیذیرند. من گفتم: ولی ما که کار زیادی نداریم. ما همه کارهایمان را کرده‌ایم.

سرهنگ رئیس دفتر تیمسار گفت: اختیار دارید. سر مراسیره نماید. شما می‌خواهید با تیمسار مصاحبه کنید. سناریو را به نظر مبارکشان برسانید، ترتیب بازدید شما از ژاندارمری و قسمت‌های آن داده شود. لابد ده پیست روز صرف فیلمبرداری خواهد شد.

نظام کیا بی‌گفت: ما از آن کارگردانان نیستیم که سناریو را قبلاً به نظر برسانیم. فیلم ما آماده شده است. یعنی تا یکی دو هفته دیگر آماده خواهد شد.

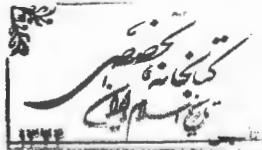
من هم افزودم: ما اصلاً به فکر مصاحبه با تیمسار قره‌باغی نیستیم.

- پس می‌خواهید ایشان را برای چه کاری ببینید؟

نظام گفت: ما نیاز به هلیکوپتر، قایق رودخانه‌ای و چند نفر شتر برای قسمت‌های



ارتشبد عباس قربانی





قرهباغی فرمانده ژاندارمری گواهینامه اولین دوره فارغ‌التحصیلان  
دانشکده ژاندارمری را به یکی از ستوان دومها می‌دهد. ۱۳۵۶



شاهپور عبدالرضا پهلوی در جشن ژاندارمی ۲۷ بهمن ۱۳۵۶  
از راست به چپ: پریسیها زند همسر عبدالرضا، عبدالرضا، همسر فریبا غی و خود فریبا غی



هویدا قرهباغی را در آغوش می‌گیرد و به او تبریک می‌گوید

۱۳۵۶

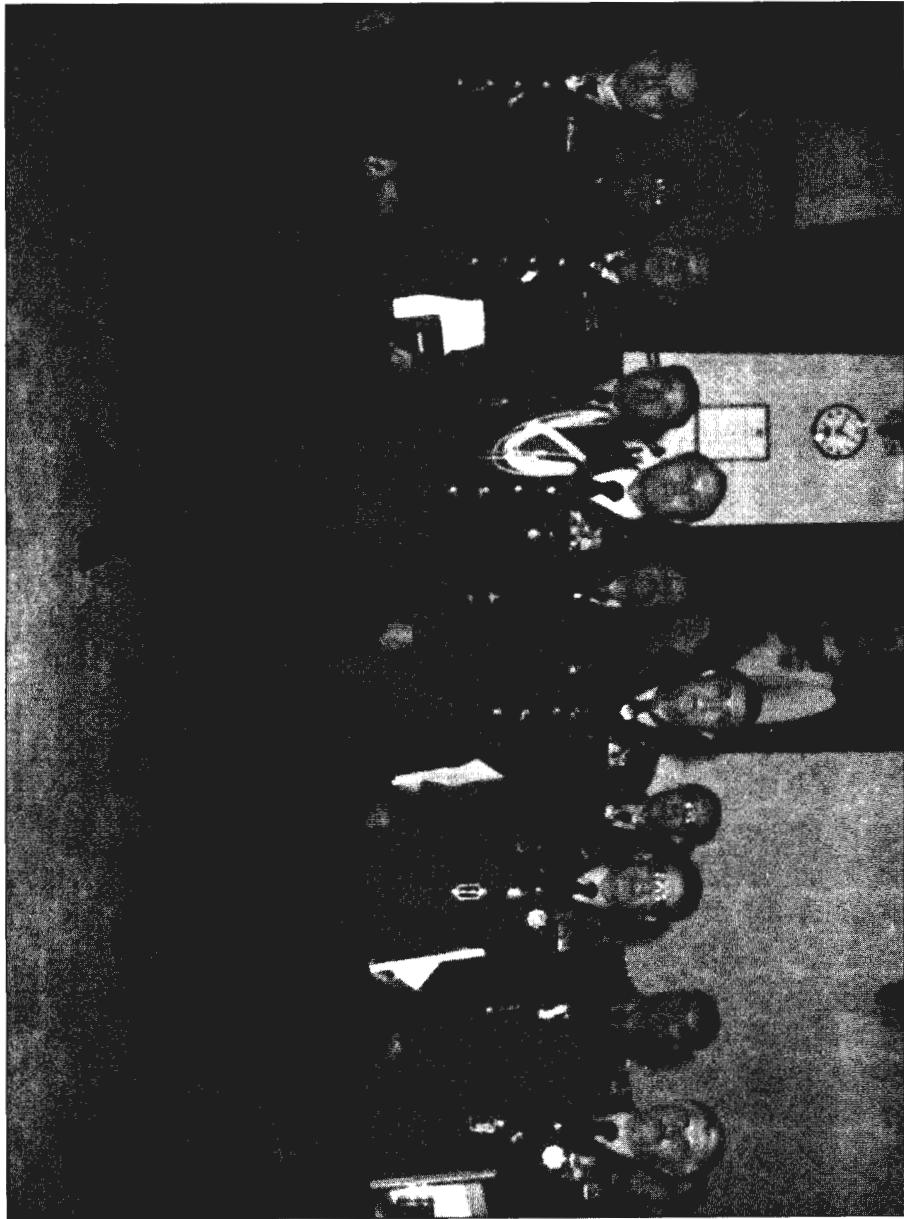
بار دیگر هنگامی که قرهباغی وزیرکشور و سپس رئیس ستاد

بزرگ ارتشاران است. هویدا در زندان بسر می‌برد.



عبدالرضا بادر شاه در شب ۲۷ بهمن ۱۳۵۶ در جشن زادار مری  
در حال دست دادن با خانم تیمسار قربانی

ارشید قربانی در سال ۱۳۵۵ در میان امیران و فرماندهان زاگرسی





قرهباغی یک موتورسیکلت پلیس راه را مورد معاينه و بررسی قرار می دهد (۱۳۵۵)



شرف پهلوی خواهر شاه در بازدید از آموزشگاه خانم فروغ شهاب همسر سرتیپ مقتول شهاب که برای حمایت از خانواده‌های بی‌سرپرست افسران ارتش تأسیس کرده بود اما کار آن نگرفت و منحل شد. خانم شهاب چند سال پیش در سن ۹۲ سالگی در آمریکا درگذشت. او با نویسنده کتاب مکاتبه داشت و نامه‌ای درباره علت واقعی قتل شوهرش برای من نوشته بود. قره‌باغی با قیافه دوران جوانی خود و حالت بہت و اعجاب به دوربین خیره شده است. (۱۳۲۸)

از تاریخ آول جمل (پنجم و دین) ۱۳۰۱ اداره امنیه در تحت اداره وزارت جنگ تکلیف

ریاست آن به عده علی آقا خان سردار رفعت و گندار مسکرود . مشارکیه موظف است فرا

وسائل تسلیلات این اداره رفته ام نماید ، ارتباط اداره امنیه با رکاب حجت کل قوه

بو سط و ایره عملیات خواهد بود . علیخان سرگفت که مأمور اصفهان است از همان تاریخ

بعاونت امنیه منصوب مسکرود .  
مشی

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

رضاسردار پسر

فرمان تأسیس ژاندارمری جدید در دوران رضاخان که ارتشد قره باوغی تصور می کرد  
مبداً تأسیس ژاندارمری است .



تیمسار سپهبد صادق امیرعزیزی



تیمسار سپهبد مظفر مالک



تىمسار سپهبد فرج الله آق اولى



تیمسار سرلشگر محمد صادق کوپال



تیمسار سرلشگر عزیزانه ضرغامی



تیمسار سپهد مرتضی یزدانپناه



تیمسار سرتیپ غلامعلی زند

مختلف فیلم خودمان داریم. ژاندارمری همین چیزها را در اختیار ما بگذارد کافی است. وقتی فیلمی را از بالا، از آسمان یا در رودخانه و دریا بگیریم مطلوبتر خواهد شد. من گفتم: ضمناً من تاریخچه قره سوران و ژاندارمری را از زمان هخامنشیان تا الان در فیلم گنجانده‌ام.

- مصاحبه نمی‌کنید؟

- برای چه؟ مگر ما گزارشگریم؟ ما فیلم سازیم!

ظاهری با حیرت گفته‌های ما را می‌شنید. برای اولین بار بود که صحبت از مصاحبه و فیلمبرداری از قسمت‌ها در میان نبود. سناریو تهیه شده، بخش اعظم کارها به پایان رسیده و فقط نیاز به هلیکوپتر و هوایپما و قایق رودخانه‌ای و شتر سر و کار ما را به ژاندارمری کشانده بود.

سرهنگ پرسید: شتر برای چه می‌خواهید؟

- برای نشان دادن وضعیت ژاندارمری در بلوچستان، انگار شمانمی‌دانید که سال‌های سال شتر جمازه یکی از عوامل مهم حمل و نقل اداره‌تان بوده است.

سخنان ما دو نفر که با گفته‌های نمایندگان قبلی سازمان‌های رسانه‌ای کشور متفاوت بود سرهنگ را که قیافه گرفته‌ای داشت و نمی‌دانست با مشغله‌ها و ملاقات‌های مهم آن روز فرمانده‌اش چه کند از جا خیزاند. در همین لحظه تلفن فرمانده‌ی زنگ زد. سرهنگ گوشی را به دست گرفت و در حالی که با خودکاری که در دست داشت بازی می‌کرد سخنان تیمسار را شنید و بعد مثل آنکه خبر کاملاً بی‌اهمیتی را به عرض برساند گفت: ضمناً دو نفر کارگردان و تهیه‌کننده معتبر هم از رادیو - تلویزیون ملی ایران آمده‌اند می‌خواهند فیلمی به مناسبت روز ژاندارمری بسازند. ژاندارمری از دوران هخامنشیان تا امروز...

ابتدا مثل اینکه تیمسار میل نداشت ما را به حضور بپذیرد اما گویا جمله آخر تصمیمش را عوض کرد.

سرهنگ گفت: بله قربان. از دوران هخامنشیان تا امروز... نخیر. اشتباه نمی‌کنم. باور بفرمایید. خودشان اینجا هستند. نامه‌ای هم آورده‌اند از طرف مدیر سازمان رادیو

تلوزیون ملی ایران.

سخنان سرهنگ ادامه نیافت. تیمسار به او فرمان داد فوراً به اتفاقش برود و نامه را به او نشان دهد. نمی‌دانم اثر نام آقای مهندس قطبی پسردایی شهبانو فرح بود یا تأثیر نام هخامنشیان و وجود ژاندارمری در دوران آنها که سرهنگ با قیافه خوشحال بازگشت و به ما گفت:

تیمسار فرماندهی اجازه فرمودند الساعه به حضورشان شرفیاب! شوید اما فقط به مدت پنج دقیقه، یادتان باشد، خودشان فرمودند پنج دقیقه این جوانها بیایند. فقط پنج دقیقه بروید و عرایض! خود را به عرض برسانید. ان شاء الله خواسته‌ایتان برآورده خواهد شد و شتر و هلیکوپتر و قایق و هواپیما در اختیارتان گذارده خواهد شد ما برخاستیم. عده‌ای از امیران ژاندارمری که از در انتظار ماندن برای دیدار فرمانده خود خسته شده بودند با نارضایی و دلخوری به ما می‌نگریستند و لابد بر افتخار و موهبت و امتیاز بزرگی که نصیب ما شده بود غبطه می‌خورند اما ما فقط خوشحال بودیم که می‌توانیم با استفاده از وسایل ژاندارمری مانند هلیکوپتر، قایق، هواپیما و بالاخره شتر فیلم خودمان را بهتر و عالی‌تر تهیه کنیم. واقعاً چه نشاط و خوشحالی معصومانه‌ای استفاده از دو فروند هلیکوپتر موجود در تلویزیون بنا به دلایل بسیاری، خیلی گران تمام می‌شد. ضمناً ما برای فیلمبرداری از عملیات مبارزه با قاچاق ژاندارمری در خوزستان و شط العرب و کارون نیاز به قایق داشتیم. همین طور برای پرواز بر روی مرزها احتیاج مبرم به هواپیمای سبک ژاندارمری از نوع سستا. اگر در دیدارمان با تیمسار موفق می‌شدیم موافقت او را جلب کنیم فیلم ما بسیار خوب از آب درمی‌آمد. نه فیلمی که واقعاً فیلم باشد. فیلمی در حد کارهای تلویزیونی... در حد آنکه وظایفی را که در تلویزیون بر عهده‌مان گذاشته بودند در حد مطلوب انجام داده باشیم.

سرهنگ به ما مژده داد که لحظه معهود فرارسیده است و تیمساری که ۲۵ امیر سه ستاره و دو ستاره و تک ستاره در آرزوی دیدار او بی‌صبرانه لحظه شماری می‌کنند ما را زودتر از آنها خواهد پذیرفت اما فقط پنج دقیقه.

امریری در اتاق قدیمی فرماندهی ژاندارمری در را بر روی ماگشود و ما دو نفر جلو

و سرهنگ که ما را هدایت می‌کرد پشت سر ما وارد شدیم. اتاق تیمسار فرمانده ژاندارمری که قبلًاً دهها تن از جمله سرلشکر علی آقا نقدی، سپهبد احمد آقا امیر - احمدی، سرتیپ علی توفیقی، سرلشکر فضل الله زاهدی، سرلشکر یزدان پناه، سرلشکر عزیزالله ضرغامی، سرتیپ غلامعلی زند، سرتیپ عبدالمجید فیروز، سرتیپ سطوتی، سرلشکر محمد خسرو پناه، سرلشکر فرج الله آق اولی، سرلشکر محمد صادق کوپال، سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم، سرلشکر علیقلی گلپیراء، سپهبد صادق امیر عزیزی، سپهبد مظفر مالک، ارت شبی غلامعلی اویسی، و بالآخره سپهبد فرخ نیا در آنجا و در جاها و قصرها و قرارگاههای دیگر نشسته و بر ژاندارمری فرمان رانده و ارباب رجوع را پذیرفته بودند؛ اتاق نبود، تالار بود، تالاری بزرگ و مستطیل شکل بود که در سمت راست پشت به خیابان سی متری (کارگر)، میز کار نفیس و گرانبهای تیمسار رازیر سه قاب گرانبهای تصویر شاه و همسرش و ولیعهد گذاشته بودند و افسر لاغراندامی با زیر چشم انداخته بود، سر کم مو، صورت زرد فام گرد، لبان خندان، گونه‌های گرد برآمده، او نیفورم تقریباً قهوه‌ای رنگ، سمت چپ سینه پر از لنت نشانهای نظامی و غیرنظامی و سمت راست آراسته به یک واکسیل مفصل و مبسوط چند لایه آجودانی شاهنشاه پشت آن میز ایستاده و «رم آرا» وار دست راست خود را به طرف جلو دراز کرده بود تا با ما دو نفر مهمان تازهوارد غیرمنتظره و عجیب و غریب دست بدهد.

تیمسار قره‌باغی قیافه متبسم و شاد و در عین حال شگفت‌زدهای داشت. منتظر بود ببیند این دو موجود شگفت‌انگیز که هستند، از کجا آمده‌اند و حرف حسابشان چیست؟

اینکه گفتم رزم آراوار به این دلیل بود که از پدرم و خویشاوندان نظامیم شنیده بودم سپهبد رزم آرا که تحصیلکرده دانشکده نظامی سن سیر فرانسه بود این رسم را وارد ارتش ایران کرد که برای نشان دادن حد اعلای تواضع و مردمداری خود ایستادن سرپا به هنگام ورود یک مهمان تازهوارد نظامی یا غیرنظامی، دست دراز کردن و در انتظار به سر بردن تا رسیدن مهمان تازهوارد به رو به روی تیمسار ریاست ستاد ارتش و فشردن دست او را در ارتش ایران باب کند والا تا قبل از او ژنرال‌ها و امیران و مارشال‌های

ایرانی که بیشتر در قراطخانه رشد و نمو کرده بودند از آداب‌دانی اطلاعات زیاد نداشتند و اهمیتی به تازه‌واردان نمی‌دادند. آنها اولاً برای هیچ تازه‌واردی از جا بلند نمی‌شدند ثانیاً تا می‌توانستند حاضران را مانند پالکونیک‌های<sup>۱</sup> روسیه تزاری که ایرانی‌ها را داخل آدم نمی‌دانستند و صندلی در اتاق‌هایشان نمی‌گذاشتند که کسی روی آن بنشیند ایستاده به حضور می‌پذیرفتند و روی‌هم رفته رفتار امیر و رعیت و غالب و مغلوب را با مردم داشتند.

سپهبد امیر احمدی بسیار بدپیله و بدقلق بود و از یکی از بستگان نزدیک او شنیدم که فرزندان خود را هم به تخته شلاق می‌بست و در خانه همه از رعونت و عصبانیت و زود از کوره در رفتن او مُعذب بودند. سپهبد شاه‌بختی<sup>۲</sup> به کسی دست نمی‌داد مگر اینکه مطمئن شود آن شخص دست او را می‌بوسد.

من درباره دیگران تحقیق نکرده‌ام اما می‌دانم که سپهبد رزم‌آرا تواضع و ادب را به نظامیان آموخت و پس از او همه سعی کردند مانند او رفتار کنند.

رزم‌آرا، هر کس به اتاق کار ریاست ستاد ارتش وارد می‌شد سرپا می‌ایستاد و در سلام گفتن به تازه‌وارد سبقت می‌جست. رزم‌آرا آنقدر با دست دراز کرده سرپا می‌ایستاد که تازه‌وارد دوان یا شتابان به او نزدیک می‌شد؛ پس از فشردن دست تازه‌وارد، رزم‌آرا از پشت میز کار خود دور می‌شد. در محوطه تالار دفتر رئیس ستاد، ابتدا مهمان را به نشستن روی مبلی دعوت می‌کرد و خود روبروی او می‌نشست.

رزم‌آرا با این تمهدات و این مردمداری‌ها سرانجام به مقامی رسید که اصلاً برای آن ساخته نشده بود. نخست وزیری و بیچاره خیلی زود هم جان خود را از دست داد.

قره‌باغی با چهره خندان، لبان مترسم، وقار و ممتازی به نظرم مصنوعی، باد در گلو انداخته، سینه سپر کرده، در حالی که تاج و سه ستاره طلایی روی هر یک از سردوشی‌هایش درخششی خاص داشت، آنقدر ایستاد تا من و نظام کیایی که برخلاف

۱- پالکونیک = سرهنگ - گلنگ

۲- ابراهیم صفائی در کتاب پنجاه خاطره از پنجاه سال می‌نویسد شاه‌بختی فرمانده لشکر خوزستان بود و هر کس به حضورش می‌رسید تیمسار میل داشت طرف دست او را بیوسد!!

نظامیان چندان عجله‌ای در راه رفتن شتابان و نزدیک کردن خود بدان عالی جناب نداشتم به جلوی میز او رسیدم. آنگاه دست ما را به گرمی فشرد و در حالی که پشت همان میز می‌نشست به ما اجازه نشستن روی صندلی‌های لهستانی (یا شبه لهستانی) را که دور تادور اتاق چیده بودند داد و ما مؤدبانه نشستیم و بعد تیمسار مثل اینکه پشه یا مگسی را از جلوی چشم دور کند دستش را در فضای تکان داد و آن پشه یا مگس مفروض را دور کرد و با وقار تمام گفت:

آقایان، از اداره رادیو تلویزیون ملی تشریف آورده‌اید؟ نامتان چیست؟

جواب این سؤال را که به نظر ما بدیهیات بود دادیم، ناممان را هم گفتیم که نوشت.

در حالی که در نامه تلویزیون نام هر دوی ما آورده شده بود.

نظام به عنوان مقدمه چینی گفت:

از اینکه تیمسار معظم با همه گرفتاری‌های خودشان به ما وقت دادید شرفیاب شویم سپاسگزاریم. تیمسار، قرار شده ما فیلمی تهیه کنیم که در مورد ژاندارمری و سوابق آن باشد. آقای معتصد همکارم محقق تاریخ و نویسنده هستند و بنده هم کارگردان هستم و این فیلم مستند...

تیمسار لبخندی زد و سری تکان داد و گفت: البته ما هم از فیلم‌های مستند درباره ژاندارمری استقبال می‌کنیم. چندی پیش فیلمی به نام غلام ژاندارم! تهیه شده بود که کارگردان معروف سینما به نظرم آقای ملک مطیعی آن را تهیه کرده بود: غلام ژاندارم، بله غلام ژاندارم!

نزدیک بود من و نظام هر دو به خنده بیفتیم. فیلم غلام ژاندارم یک فیلم داستانی از سری فیلم‌های معروف به «فیلمفارسی» بود که سرگذشت خیالی ژاندارمری را بیان می‌کرد که با راهزنان و آدمکشان مبارزه می‌کرد و چون دادگستری راهزنان و آدمکشان را مرتبأ و به استناد مواد مختلف قابل پیگرد تشخیص نداده و آزادشان می‌کرد خود به جای ماده، «نری» وضع کرده و به استناد آن «نر» راهزن گستاخ و آدمکش را تیرباران کرده بود. تیمسار این فیلم آبگوشتی فارسی را به عنوان فیلم مستند ژاندارمری تصور کرده و از آن یاد می‌کرد.

من گفتم: اما هدف ما فیلم داستانی نیست. ما می‌خواهیم خدمت ژاندارمری به امنیت و انتظامات عمومی را به صورت مستند به شکل فیلم درآوریم.

تیمسار یک مرتبه یادش آمد ما صحبت هخامنشیان را به میان آورده بودیم. قیافه متعجب و متفکری به خود گرفت و گفت: نکته غریبی آجودان من به عرض رساند و آن اینکه شما گویا ادعای کردید ژاندارمری از زمان هخامنشیان بوده است.

من با قوت قلب گفتم: آری.

- نیست آقا جان. اصلاً چنین موضوعی نیست.

- عرض می‌کنم قراین و اماراتی در دست است که چنین سازمانی بوده است. چه قبل از اسلام و چه در دوران پس از اسلام، سلسله‌های عربی و ایرانی.

- من به امارات متحده عربی! کار ندارم. من صحبت ایران را می‌کنم. آقای... نام شما چیست؟ برای ما تاریخ ایران مهم است نه تاریخ امارات!

نامم را دوباره گفتم، شاید سه یا چهار باره...

- بله آقای معتقد ما به امارات عربی متحده کاری نداریم.

- قربان عرض نکردم امارات متحده عربی... عرض کردم در دوران قبل و پس از اسلام ژاندارمری در ایران بوده است. قراین و اماراتی در دست است.

- نبوده است. من سند دارم بفرمایید برویم کنار دیوار همین اتاق تا به شما نشان دهم. مارا کنار دیوار برد و لوحه‌ای را که قاب کرده و بر دیوار نصب کرده بودند نشانمان داد.

- بفرمایید، دیگر چه دارید بگویید. ۲۷ برج دلو سال ۱۳۰۰ شمسی که همان ۲۷ بهمن باشد. اعیل‌حضرت رضاشاه کبیر که آن زمان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا بودند این فرمان را صادر کردند. اداره امنیه در تحت اوامر وزارت جنگ تشکیل می‌شود و ریاست آن به عهده علی آفاخان سردار رفعت واگذار می‌گردد. حالا شما آمده‌اید و می‌گویید ژاندارمری از زمان هخامنشیان بوده است. مگر می‌شود با بودن چنین فرمانی که آن را در اتاق منhem آویخته‌اند ادعاهای دیگری داشت. ژاندارمری سازمانی است زاییده توجهات بانی ایران نو اعیل‌حضرت رضاشاه کبیر ولاغیر.

با جرأت تمام گفتم: این فرمان در حقیقت فرمان انحلال ژاندارمری سابق و تأسیس اداره کل امنیه است قربان. همان ژاندارمری که حالا نامش بر سازمان تحت فرماندهی تیمسار معظم باقی مانده است.

نظام که به صفحه ساعت مچی اش می‌نگریست گفت: وقت ما تمام شد. باید مرخص شویم. فقط شرفیاب شدیم که استدعا کنیم تیمسار فرمان بدنه برای فیلمبرداری هلیکوپتر، قایق رودخانه‌ای، هوایپما سستا و چند نفر شتر و چند رأس قاطر در اختیار ما گذارد شود.

تیمسار مبهوت مانده بود: اینها را برای چه می‌خواهید؟  
من گفتم: ما قصد داریم در فارس، خوزستان، بلوچستان و احتمالاً کردستان فیلمبرداری کنیم.

هلیکوپتر برای فیلمبرداری از بالا، قایق برای تجسم مبارزه ژاندارمری با قاچاقچیان در خوزستان، هوایپما برای تهیه صحنه‌های واقعی از تعقیب قاچاقچیان در بلوچستان و شتر برای تجسم و تداعی گردان جمازه سوار در بلوچستان و قاطر هم برای عبور ژاندارم‌ها از کوهستان‌ها.

- فیلم را برای سال آینده خواهید ساخت؟

- خیر امسال. برای روز ۲۷ بهمن باید از تلویزیون پخش شود.

- پهه، پهه، عجیب است، غریب است، شما حواسن اپرت است! وزارت فرهنگ و هر یک سال تمام روی یک فیلم پائزده دقیقه‌ای کار می‌کند، شما می‌خواهید یک ماه و نیمه فیلم یک ساعته بسازید؟

نظام به شوخی گفت: آخر آن وزارت خانه پیر شده اما ما تلویزیونی‌ها جوان هستیم.

زود، سریع، فوری می‌جنیم و طرح‌ها را به نتیجه می‌رسانیم، مطمئن باشید تیمسار! تیمسار پشت میز خود نشست. دست زیر چانه گرفت.

- نمی‌شود امسال همان فیلم غلام ژاندارم را پخش کنند.

من گفتم:

- نمی‌دانم، از تلویزیون باید خواسته شود اما آن فیلم خوبی نیست. قانون شکنی

ژاندارم‌ها را نشان می‌دهد. ما می‌خواهیم یک فیلم مستند تاریخی بسازیم، آن فیلم،  
تیمسار معظم، فیلمفارسی است!

- اما شما که نتوانستید ثابت کنید از دوران هخامنشیان ژاندارمری بوده است.  
پررویی کردم و در سخنان تیمسار که عادت نداشت کسی روی حرف‌هایش حرف  
بزند دویده شمه‌ای از وضعیت راه‌ها در دوران هخامنشیان و نظم و امنیت شوارع  
همچنین از ادوار بعد، از راهداران عصر ساسانی، از جان‌داران پس از اسلام، از تنگاولان  
عصر مغول‌ها، از سواران محافظ جاده‌های عصر صفوی، از قره‌سوران عباس میرزا، از  
واژه ژاندارمری که نخستین بار از طریق نامه ناپلئون سوم به ناصرالدین شاه وارد فرنگ  
لغات فارسی شده، از شباهت واژه ژاندارم به واژه جان‌دار دوران پس از اسلام، از  
ژاندارمری دوران مظفرالدین شاه، از ژاندارمری دوران مشروطه، از افسران سوئیڈی  
مانند ژنرال یا لمارسون، از شهادت یک شاهزاده سوئیڈی به نام لونهپت در ژاندارمری  
ایران، از کلنل پسیان و کلنل فضل‌الخان آقا اولی و دیگران صحبت کردم. هر چه بیشتر  
صحبت می‌کردم و معلومات ناچیز تاریخی خود را درباره ژاندارمری به عرض فرماندۀ  
ژاندارمری می‌رساندم، حالت چهره او بیشتر تغییر می‌کرد.

لهجه غلیظ آذربایجانی داشت و گاهی که تعجب می‌کرد، په، پهه، پهه، عجب و غریب  
است می‌گفت. گاهی قیافه‌اش را چندان متعجب و مبهوت می‌نمایاند که آدم را یاد  
کدنخدای یکی از دهات اطراف تبریز می‌افکند.

به صراحة می‌گوییم، در حقیقت موذی‌گری می‌کردم و از اینکه فرمانده ژاندارمری  
کل کشور را که هیچ از تاریخچه سازمان تحت فرمان خود نمی‌داند، سرکار می‌گذاردم  
و از اینکه فضل‌نمایی می‌کنم لذت می‌بردم. در حقیقت من با پرحرفی خودم و اطلاعات  
مختصرم درباره ژاندارمری بر سطوت و جبروت و برو بیا و ابهت ظاهری تیمسار و  
سازمانش و اینکه ابتدا پنج دقیقه بیشتر وقت به مانمی‌دادند و اکنون وقت ملاقات ما از  
بیست دقیقه گذشته بود، غلبه کرده بودم.

حروف‌هایم را به پایان رسانده بودم. اشاره‌ای به نظام کیایی کردم. هر دو از جا بلند  
شدیم.

تیمسار که تمام آن نخوت و جبروت تیمساریش را کنار گذاشته و شباهت تام و تمام به یک دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تهران پیدا کرده بود با مهربانی گفت:

دستان چرا بلند شدید؟ (اولین بار واژه دوستان را درباره ما به کار می برد)

نظام گفت: ما از حوصله و انسانیت تیمسار سپهد سوءاستفاده کردیم و الان به جای پنج دقیقه که قول داده بودیم وقت شما را بگیریم حدود ۲۵ دقیقه است در اتاق کار شما هستیم.

تیمسار با تحریر پرسید: چه کسی از شما قول گرفته فقط پنج دقیقه در اتاق من باشید؟

من گفتم: جناب سرهنگ ریاست دفترتان.

نظام افزود مخصوصاً ایشان یاد آور شدند که حضر تعالی اجازه داده اید فقط ۵ دقیقه به حضورتان برسیم.

چهره تیمسار سرخ و سیاه شد. واقعاً عصبانی شده بود: بیخود و بیهوده کرده است که چنین حرفی را از زبان بندۀ جعل کرده. نخیر، بمانید و به حرف‌هایتان ادامه دهید.

در همین موقع در اتاق باز شد. سرهنگ رئیس دفتر تیمسار بود که آهسته به ما اشاره می کرد رفع زحمت کنیم. او حتی ساعتش را نشان داد که قرار بوده پنج دقیقه بمانیم ولی کار به نیم ساعت رسیده است. عجب تلویزیون چی های پرروی!

نظام با موذی گری بامزه‌ای گفت:

بفرمایید، خودشان آمدند تیمسار، جناب سرهنگ ریاست دفترتان اشاره می کنند که زیاد نشسته‌ایم و وقت شما را گرفته‌ایم.

تیمسار نگاهی از روی بی‌اعتنایی به رئیس دفترش افکند و گفت: آقا چی می خواهی؟

خطاب آقادار ارتش و راندار مری خطاب بدی بود. معمولاً به یک افسر خطاب آقا نمی کنند یا می گفتند جناب سرهنگ یا حداقل سرهنگ ولی قره‌باغی به رئیس دفترش گفت: آقا چه می خواهی؟

سرهنگ طاهری با تواضع گفت: هیچ قربان، خواستم به عرض آقایان برسانم که عده زیادی از تیمساران و امیران در سالن کنفرانس چشم انتظار تشریف فرمایی حضرت اجل

هستند که برایشان سخنرانی بفرمایید.

قره‌باغی در نهایت خونسردی گفت:

جناب سرهنگ چند سال است در ژاندارمری خدمت می‌کنی؟

سرهنگ جواب لازم را داد.

قره‌باغی پرسید: ژاندارمری از کی تأسیس شده؟

سرهنگ با سربلندی نگاهی به لوحه فرمان رضاخان وزیر جنگ افکنده گفت ۲۷

دلو، ۱۳۰۰، ۲۷ بهمن ۱۳۰۰.

قره‌باغی با خشم گفت: یعنی چه آقا؟

چرا نمی‌روید تاریخچه سازمان متبع خود را یاد بگیرید و حتی مرا هم گمراه می‌کنید. من سپهبد فرمانده ژاندارمری باید اینجا بنشینم دو جوان سی و چند ساله از تلویزیون بیایند به من بگویند که سازمان ژاندارمری زیر فرمان ما ۲۵۰۰ سال است، ۲۰۰۰ سال است سابقه دارد. من دیروز به ژنرال آیره فرانسوی گفته بودم در نهایت شرمندگی ما به پای ژاندارمری شما که از زمان ناپلئون کمیر تأسیس شده نمی‌رسیم و فقط پنجاه و سه سال از تأسیس ژاندارمری ما می‌گذرد؟ وای چه آبروریزی تأسف‌آوری... ایکاش مذاکرات امروز را پریروز یا دیروز داشتیم.

آنگاه فرمانده ژاندارمری با خشم و کینه نگاهی به رئیس دفتر محبوب و مورد اعتماد خود که ما میانه تیمسار را با آن بیچاره به هم زده بودیم انداخت و گفت: برو دستور بد ه سه پیاله چای برای ما بیاورند. امروز حوصله ندارم، هیچ‌کس را نمی‌پذیرم، صحبت تاریخی دارم. قرار است یک فیلم مستند بسازیم که همه بفهمند ژاندارمری یعنی چه.

سرهنگ گفت: در مورد امیران و تیمساران و شورای فرماندهی و جلسه سخنرانی و رهنمود فرماندهی.

تیمسار غرید: برونده بمیرند. یک نفر از آنها نمی‌داند در این مملکت ژاندارمری از قدیم الیام بوده است. یک نفر اسامی این سوئی‌ها را که این جوانان گفتند نمی‌داند. یک نفر نمی‌داند راهدار و تنغاوی یعنی چه، برو ازشان پرس ژنرال یالمارسون کیست؟

در این مملکت آمده چه غلطی کرده؟ برو بپرس از آنها، ژاندارمری معادل چه واژه ایرانی است، برو بپرس ناپلئون سوم چه نوشه است به ناصرالدین شاه. ما باید اینها را بدانیم، در حالی که همه‌اش درجه است و نشان و مдал و واکسیل، شرم آور است بروید عده‌ای تاریخ‌دان پیدا کنید بیایند تاریخ ژاندارمری را بنویسند. خجالت‌آور است، من در برابر ژنرال آیره. فرمانده ژاندارمری فرانسه صم بکم بشنیم ایشان ببل زبانی کند و بنده هیچ از سازمان خودم ندانم و تاریخچه سازمان را به ۵۳ سال محدود کنم.

چای آوردند. چای نوشیدیم و من که پر حرف و مخصوصاً تاریخ ژاندارمری را خوب می‌دانستم نشسته و تا حدود ساعت ۱۳ که ژنرال فرمانده ژاندارمری کل فرانسه قرار بود با فرمانده ژاندارمری کل کشور ایران ناهم بخورد برای تیمسار خوش مشرب و علاقه‌مند به تاریخ از ژاندارمری فرانسوی عصر عباس میرزا که نفرات آن جانباز خوانده می‌شدند و لباس سیاه می‌پوشیدند و به قره‌سوران معروف شدند، از ژاندارمری عصر مظفرالدین شاه، از ژنرال مالتای ایتالیایی، از سوئدی‌ها و یالمارسون و گلروپ و نیستروم، از ژاندارمری خزانه مورگان شوستر و کلتل مریل و بالاخره از انحلال ژاندارمری به وسیله رضاخان وزیر جنگ و تشکیل امنیه کل مملکتی، از ادغام امنیه در لشکرها در سال ۱۳۱۸ همزمان با آغاز جنگ جهانی دوم، از تشکیل دوباره آن پس از رفتن رضاشاه سخن گفتم.

قره‌باغی به قدری نسبت به من و نظام کیایی حسن نظر یافته بود که در پایان جلسه سه ساعت و نیمه که معلوم بود از به هم خوردن آن کاملاً ناراضی است، طبق درخواست ما که قرار شد فرمان دهد هلیکوپتر، قایق رودخانه‌ای، هوایپما و شتر و قاطر در اختیارمان بگذارند، معطل نشان و دستور داد شماره تلفن بیسم و شاید تلفن آی - فیکس فرماندهان ژاندارمری استان فارس، خوزستان، بلوچستان را بگیرند. ژنرال‌ها یکی پس از دیگری پای خط می‌آمدند. وقتی ارتباط برقرار می‌شد قره‌باغی بدون سلام و احوالپرسی با همان وقار و متانت و نخوت فرماندهی خود فقط یک جمله بر زبان می‌آورد: سپهبد فلان، سرلشکر فلان... سرتیپ بهمان، آقایان نماینده رادیو تلویزیون می‌آیند آنجا موتور، شتر، هوایپما، هلیکوپتر، ماشین زره‌پوش، کامیون، قاطر، خودرو هر چه می‌خواهند در

اختیارشان بگذارید. فیلم باید عالی تهیه شود. تمام امکانات را در اختیار آقایان قرار دهید، هر چه می‌خواهند مضایقه نکنند. آنها گزارش مستقیم به من خواهند داد این دستور و اراده و خواست من است. باشگاه و اقامتگاه و غذا هم در اختیارشان بگذارید. بالاخره تیمسار گوشی تلفن را سر جایش گذاشت و خطاب به من و نظام گفت: راضی کننده بود؟ آقایان هر امکانی که بتوانم در اختیارتان خواهم گذاشت. اگر هزینه‌ای هم دارد ژاندارمری خواهد پرداخت. راستی چه تصاویر و فیلم‌هایی در نظر گرفته‌اید در فیلم بگنجانید؟

من گفتم: تصاویر زیادی از قره‌سوران و ژاندارم‌های سوئی داریم همه را در فیلم خواهیم گنجاند.

نظام افزود: ژاندارمری قدیم را با استفاده از گاری و جمازه و اسب، بازسازی خواهیم کرد.

-رنگی یا سیاه و سفید؟

-سیاه و سفید، فعلًاً فیلم رنگی گران تمام می‌شود.

-من فردا افسری را مأمور خواهم کرد با شما همکاری کند. اکیپ شما کی به مناطق خواهند رفت؟

نظام که قرار بود برود گفت: چند روز دیگر. مثلاً شنبه.

-میل دارید با هواپیمای ژاندارمری بروید که کارتان سریعتر انجام شود؟

-چه بهتر! عالی است.

-دستور می‌دهم با هواپیما شما را به مناطق ببرند. ضمناً صبحانه و ناهار و شام و محل اقامت با ژاندارمری هر استان خواهد بود.

\* \* \*

سه ساعت و نیم بعد از ساعت ۹ بامداد در اتاق تیمسار بودیم. آجودان و رئیس دفتر او با حالت حیرت به مانگاه می‌کرد و لابد خون دل می‌خورد.

تیمسار تا جلوی در اتاق ما را مشایعت کرد. به ما قول داد هیأتی را مأمور نگارش تاریخ ژاندارمری کند (این کار را کرد و سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی مرحوم، آن

کتاب را با دقت و سلیقه زیادی به اتمام رساند و به یادگار باقی گذاشت). موقع خدا حافظی با سادگی گفت: اگر می‌ماندید ناهار در همین اتفاق با هم می‌خوردیم. امروز ناهار ژاندارمری چلوخورش قیمه سیب‌زمینی است. اما برای من غذای تیمساری می‌آورند که گوشتی و مأکول است. هر سه نفر سیر می‌شویم. اما آجودانش به یادش آورد که قرار ناهار با فرمانده کل ژاندارمری فرانسه دارد و باید به باشگاه افسران ارتش برود. تیمسار به گرمی از ما خدا حافظی کرد و تقریباً به همه وعده‌هایش وفا کرد.

\* \* \*

نظام کیایی به مأموریت فارس، خوزستان، سیستان و بلوچستان رفت و از هر آنچه لازم بود، فیلمبرداری کرد. قسمت‌های تاریخی و تحقیقی و عکس و سند و مدرک را هم من قبلاً فراهم آورده بودم.

روز بعد از دیدار تیمسار، یک سرتیپ کوتاه قد خود را در تلویزیون به ما معرفی کرد و گفت مأمور است تسهیلات لازم را برای کار ما فراهم آورد. استفاده از هلیکوپتر در تلویزیون یک فرصت بسیار کمیاب بود که معمولاً به ندرت اجازه فیلمبرداری با هلیکوپتر صادر می‌شد اما نظام، روزها هلیکوپترهای ژاندارمری و قایق‌های تندر و نیز هواپیمای سستا و شتر و قاطر و موتور و ماشین و حتی زره‌پوش را در اختیار داشت و فیلم خوبی تهیه کرد که نام آن را «پاسداران» گذاشتیم. فیلم آماده شد. در این زمان سرتیپی که در اختیار اکیپ بود موضوع را به تیمسار اطلاع داد.

یک روز حدود ساعت ۲ از جلوی زنجیر، با تلفن به ما اطلاع دادند چند تیمسار آمده‌اند می‌خواهند ما دو نفر را بینند. ما تعجب کردیم. پرسیدیم نام تیمسار چیست؟ گفتند تیمسار سپهد قره‌باغی است و چند تیمسار دیگر، با سه اتو میل آمده‌اند. به استقبال او رفتیم. او بسیار فروتنانه آمد و در سالن تله‌سینما نشست و فیلم را دید.

نظام کیایی تیتراز خوبی برای فیلم تهیه کرده و از موزیک فیلم شورش در کشتی بونتی، که بسیار مهیج است استفاده کرده بود. تیمسار فیلم را پسندید. از گوینده که یک کلمه فرانسه را غلط تلفظ کرده و ما به دلیل خستگی و اینکه شب قبل فیلم صداگذاری

شده بود چیزی نفهمیده بودیم ایراد گرفت. گوینده کُر - میل به معنی دسته ژاندارمری سیار عصر سوئدی‌ها را کُرم - بیل خوانده بود.

تیمسار فیلم را دید. از قسمت تاریخی آن بسیار خوش آمد. با تشکر خطاب به من گفت باید شما و همسرتان و همینطور آفای کارگردان و خانم حتماً در جشن ژاندارمری در شب ۲۷ بهمن شرکت کنید. قصد دارم شما را به همه فرماندهان معرفی کنم.

سپس گفت: فیلم بسیار عالی تهیه شده است. اصلاً قابل مقایسه با فیلم فرنگ و هنر نیست، فوق العاده است، دکومانت است. مخصوصاً تیرتاش (!) فیلم شما را خیلی پسندیدم. ما مبهوت ماندیم که منظور از تیرتاش! لابد تیرتاش فیلم است.

حضور سپهبد فرمانده ژاندارمری در تلویزیون برای دیدن یک فیلم مستند تاریخی بسیار مهم بود. چند روز بعد کارت‌های دعویمان به دستمان رسید.

\* \* \*

فیلم شب بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۵۳ از شبکه اول تلویزیون پخش شد، من و نظام و همسرانمان نیز آن شب در باشگاه افسران ژاندارمری مهمان بودیم و از اینکه به اتفاق دو سه خبرنگار تنها مهمانان غیرنظامی آن محفل بودیم در عجب بودیم. سپهبد در تالار محل برگزاری جشن مستقیماً به طرف ما آمد. ما را به تیمسارانی که هیچ‌کدام کمتر از دو ستاره نداشتند و واقعاً تیمسار یک ستاره (سرتیپ) در میان آنها کمیاب بود معرفی کرد و ما را صاحب اطلاعات عمیق در تاریخ ژاندارمری معرفی کرد. وقتی غذارا که به سبک کوکتل بود و مستخدمین سینی‌های جوجه کباب و کباب و میگو و خاویار و انواع ساندویچ‌ها و پاته غاز را جلویمان می‌گرفتند تیمسار با سادگی و مهربانی به ما و به همه مدعوین می‌گفت: بخورید، ترا به خدا بخورید. اگر نخورید روی دستمان می‌ماند و بعد برای اینکه شیرین زبانی کند می‌گفت: پولش را که داده‌ایم و از جیب ژاندارمری رفته است. اگر میل نکنید ناچاریم فردا بریزیم توی سطل آشغال، ترا به خدا بخورید. چرا خاویار، جوجه کباب، پاته غاز نمی‌خورید. می‌خواهید ما ورشکست شویم؟

بعد تلویزیون‌ها در ساعت ۲۱ یا ۲۱/۳۰ روشن کردند. تیمسار در حضور حدود دویست سیصد مهمان به تفصیل درباره مراجعه خجولانه دو جوان به ژاندارمری کل

کشور، به حضور پذیرفتن ما، مذاکراتی که داشتیم و تسهیلاتی که ژاندارمری به فرمان او در اختیار ما تهیه کنندگان تلویزیون گذاشته بود صحبت کرد. از ما تعریف و تمجید کرد و وقتی نمایش فیلم از تلویزیون شروع شد درباره قسمت‌های مختلف آن توضیح می‌داد و ذوق می‌کرد که این فیلم خوب در زمان تصدی او برای ژاندارمری ساخته شده است و ربطی به فیلم‌های آبگوشی مانند غلام ژاندارم ندارد!

\* \* \*

تیمسار قره‌باغی سادگی روستایی وار خود را حفظ کرده بود. او یک نظامی بود و نه یک سیاستمدار. اشتباہ بزرگ شاه این بود که نظامی‌های را از هر سو در فشار می‌گذاشت که نظامی صرف و مطیع باشند؛ فکر و ذهنشنan از سربازخانه و نظام جمع و حاضر و غایب سربازان و دستور نظافت اسلحه و آسایشگاه فراتر نزود، اما ناگهان از آنها می‌خواست سربازخانه را ترک کنند، به خیابان‌ها و از آن بدتر به میدان سیاست بیایند وزیر شوند و نقش سیاستمداران را بر عهده بگیرند.



## خاطره‌ای از آن روزها

### رفتار مناسب و مؤدبانه! با مشمولین منقضی خدمت نظام وظیفه

قره‌باغی علاقه زیادی به کارهای نمایشی، جشن، ضیافت، مهمانی‌های باشکوه، چراغانی، طاق نصرت بر پا کردن داشت. جشن گرفتن سالروز تأسیسات ژاندارمری نوین از سال ۱۳۵۳، چندین ماه پس از انتصاب او به مقام فرماندهی ژاندارمری متداول شد. در شب ۲۷ بهمن مهمانی باشکوهی در باشگاه ژاندارمری کشور در نزدیک میدان ونک، جنب باشگاه شاهنشاهی (که حالا باشگاه انقلاب شده است) برپا می‌کرد. طبق رسوم متداول یکی از برادران شاه، معمولاً غلامرضا پهلوی که هماره از مهمانی رفتن و سورچرانی خوش می‌آمد به اتفاق همسرش والاحضرت منیژه جهانبانی در این مراسم شرکت می‌کرد و بعد لیست بلندبالایی از ارتشدیدها، سپهبدها، سرلشکرها، سرتیپها و به ندرت سرهنگ‌ها که سرهنگ‌ها و سرتیپ‌ها را غالباً نمی‌دیدیم؛ واقعاً یک شب در یکی از این سالروزها آنقدر تیمسار پرستاره دیدم که یکه خوردم. بیشتر چهار ستاره، سه ستاره، دو ستاره و کمتر یک ستاره، جز یک سرهنگ که او را می‌شناختم و تازه لباس شخصی در بر می‌کرد هیچ افسر ارشدی را در آن جشن ندیدم.

من و همسرم و نظام کیابی کارگردان تلویزیون و همسرش، خبرنگار کیهان و

همسرش غریبه و منزوی در کنجی کز کرده بودیم و به آن تیمساران در لباس خدمت (نه تشریفات) می‌نگریستیم.

قره‌باغی زیاد از اونیفورم یقه بسته و آبی رنگ تیمساری با آن زلم‌زیبوها خوش نمی‌آمد. برخلاف ارتشد آریانا که لباس مخصوصی شبیه لباس رایش مارشال [ارتشاران] گورینگ امیر آلمان نازی با پاپیون برای خود ابداع کرده بود (در حقیقت دو دست لباس تابستانی -زمستانی) در تمام عکس‌هایی که از قره‌باغی در دست است او با اونیفورم عادی ارتش به رنگ زرد سیر قهوه‌ای دیده می‌شود و فقط شاید در چندین عکس که به مناسبت سلام عید نوروز یا چهارم آبان در کاخ سلطنتی از او گرفته شده است لباس رسمی ژنرالی یقه بسته با اپلت و سردوشی شرابه‌دار دربر کرده است.

در آن شب و زیر نور درخشان چلچراغ‌ها آنقدر تعداد تیمساران زیاد و لاتعدد و لاتحصی بود که به نظر می‌رسید ساز و کار ارتشی دو میلیون نفری فراهم آمده است که آن تعداد تیمسار برای فرماندهی ارتش‌ها و سپاه‌ها و لشکرها و تیپ‌های آن مورد نیاز است.

واقعاً چقدر تیمسار داشتیم: زمینی، هوایی، دریایی، نیروی پایداری، ژاندارمری، شهربانی، ساواک، گارد شاهنشاهی، چقدر هم باز است و تبختر بودند.

شاه در طول سال‌های پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غافل از اینکه همان رفقاء آمریکایی خواهند بود که آخرین نارو را به او زده و با سلب حمایت از وی، او را در برابر خشم توفنده ملت به امان خدارها خواهند کرد؛ توان داشت سعی کرده بود ایران و لااقل ارتش آن آمریکایی شود.

اونیفورم‌ها، رنگ آنها، نشان‌ها، علایم، اورکت‌ها، کلاه‌های خدمت، مو به مو از ارتش آمریکا اقتباس شده بود. چند هزار مستشار آمریکایی در ایران می‌لویلند که تعدادشان بالای شصت هزار نفر تخمین زده می‌شد و قرار بود تا سال ۱۳۶۰ عده کل آنها (و البته به اتفاق اعضای خانواده‌هایشان) که تکسین تانک و توپخانه و هواپیما و موشک‌های هوایی و زمینی و دریایی و متخصص مخابرات هم بین پرسنل بود تا ۱۴۰ هزار نفر برسد.

نه تنها افسران و درجه‌داران داخل خدمت بلکه بازنیستگان سالمند نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا هم در ایران بازار کار خوبی فراروی خود داشتند.<sup>۱</sup>

افسران ارتش توجه زیادی به زندگی، آداب معاشرت و زندگی مدرن آمریکایی نشان می‌دادند و کاملاً غافل بوده یا فراموش کرده بودند که همقطاران آنها در ارتش کومین - تانگ در چین ملی، در سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۹ و نیز افسران ارتش ویتنام جنوبی نیز در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۵ دچار همین خوش‌باوری و اینکه آمریکا پیوسته در کنار دوستان خود باقی خواهد ماند، شده بودند. ضیافت‌های سالروز تأسیس رژاندار مری به صورت شام پشت میز نشسته یا ایستاده نبود؛ کوکتل بود. بدین معنی که پیشخدمت‌ها سینی‌های پر از گیلاس‌ها و لیوان‌های انواع آشامیدنی‌های الکلی و غیرالالکلی و آب میوه را می‌چرخانند و گارسون‌های ورزیده‌ای با منتقل پر از جوجه کباب، بشقاب‌های خوراکی سرد، ورق ژامبون‌های لوله شده که داخل آن مغز پخته گوسفند و گاو یا پاته جگر غاز ریخته بودند، شاه میگوهای سوخاری با سوس هزار جزیره (تاوزند آیلند)، کباب بره داغ، رولت «گوشت و ژامبون و سیر» و سوپیس بیکن کبابی در میان جمعیت می‌چرخیدند و گارسون‌ها بشقاب‌های کوچک و کارد و چنگال و دستمال کاغذی توزیع می‌کردند و مهمنان سرپا، ایستاده صرف غذا می‌کردند.

در آن مهمانی‌ها که من به دلیل همان فیلم تهیه کردن در سال ۱۳۵۳، سه چهار بار مدعو بودم خاطره چهره چاق و متورم والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی بازیز چشمان پف‌کرده و بی‌حالش، سیمای متکبر آقای امیرعباس هویدا که خود را چرچیل زمان؛ آن هم چرچیل شرق می‌دانست و پیراهن‌های رنگی جلف، کت و شلوار خوش‌دوخت کار لندن و پاریس و کفش ورنی برآق به تن و به پا داشت و از آغاز شب تا پایان شب لیوان‌های بزرگ ویسکی سیک و بدون آب معدنی می‌نوشید و مست مست بود و مصاحب افسران و درجه‌داران آمریکایی مستشار رژاندار مری را غنیمت می‌شمرد

۱- شرکت مخابرات بیل چند هزار آمریکایی سالمند را که بازنیستگان ارتش بودند به ایران اعزام داشته بود که با حقوق‌های کلان از بودجه ارتش ایران دوران بازنیستگی و استراحت خود را می‌گذرانند و گفته می‌شد سالی ۱۹۰ میلیون دلار حقوق و مزايا می‌گیرند.

و مدام در کنار آنان در حال جام زدن به جام آنان و افتخارشان بود؛ برای ابد به یادم مانده است. همچنین ماج و بوشه کردن‌های او با ارتшибد قره‌باغی و دیگر ارتшибدها و سپهبد‌های ارتش را شاهد بودم. در میان آن تیمساران، پیرمردانی چون سپهبد نادر باتمانقلیچ دیده می‌شدند که چهره‌ای موقر مردمی و ملاطفت‌آمیز داشتند و لباس شخصی پوشیده بودند.

من تیمسار باتمانقلیچ را که سال‌ها رئیس و فرمانده و دوست پدرم بود به خوبی می‌شناختم و مدتی مدید با او به گفت و گو پرداختیم. رفتار او متواضعانه و کاملاً دوستانه بود.

\* \* \*

من تیمسار قره‌باغی را چند بار دیگر هم دیدم. یک بار موقعی که برای گرفتن گواهی نامه پایان خدمت وظیفه خودم مربوط به سال ۱۳۴۵ شمسی به سازمان نظام وظیفه عمومی ژاندارمری کل کشور رفته بودم. صدور آن گواهینامه یک کارکوچک بود اما وقتی مدارکم را دادم یک هفته مرا معطل کردند و پس از یک هفته که مراجعته کردم دیدم به جای گواهی انجام خدمت من به وزارت‌خانه مربوطه (من صبح‌ها در یک وزارت‌خانه دولتی خدمت می‌کردم و بعد از ظهر نویسنده و محقق و تهیه‌کننده برنامه‌های تاریخی تلویزیون بودم) از قرار نامه‌ای به اداره گذرنامه شهربانی کل کشور نوشته‌اند که فلاانی خدمت وظیفه خود را طی ماه‌های فلان تا فلان سال‌های بهمن به مدت ۱۸ ماه انجام داده، درجه او ستوان دومی بوده و خروج او از کشور بلامانع است.

یعنی چه؟ من که نمی‌خواستم از کشور خارج شوم. من مشخصات کامل وزارت‌خانه خود را داده و نوشته بودم. تازه تا آن زمان من دو بار از کشور خارج شده بودم و گذرنامه معتبر داشتم. نامه را باید به وزارت‌خانه من می‌نوشتند و گواهی می‌دادند من ۱۸ ماه خدمت خود را انجام داده‌ام همین و بس.

وقتی اعتراض کردم مرا برای اصلاح نامه‌ام به نزد یک سرهنگ دوم بدخلق و عصبانی هدایت کردند که در طبقه دوم یا سوم سازمان نظام وظیفه عمومی در یک اتفاق کوچک نشسته بود و مرد بسیار ثُر شرو و قیح و بددهان و بی‌تریبیتی به نظر می‌رسید.

من در انتهای صفحه که سر آن داخل اتاق آن سرهنگ دوم بود ایستادم اما به زودی متوجه شدم که حوادث و وقایع عجیبی در اتاق روی می‌دهد. صدایی زنگ‌دار با ته لهجه دهاتی، از آن جناب سرهنگ دوم مزبور را شنیدم که در مقابل سؤال یکی از مشمولین منقضی خدمت روستایی که گویا از پاسخ او قانع نشده بود خطاب به یک دزبان ژاندارمری فریاد کشید: بزن توی سر این مادر قحبه دیوٹ بیندازش بیرون.

یک ژاندارم دزبان گردن جوان روستایی آذربایجانی، مشمول منقضی خدمت را گرفت او را از صف بیرون کشید. آورد بیرون پس گردنش زد و انداختش از تالار و راهروی انتظار بیرون.

سرهنگ بی ادب که واقعاً از طویله گریخته بود جواب دومین نفر را هم با از جا بلند شدن و سیلی در گوشش نواختن داد و همان کلمه قبیح مادر قحبه را درباره آن جوان که گویا گرد بود به کار برد. وقتی فحش می‌داد یا سیلی می‌زد از شخصی که جلویش در همان اتاق کوچک روی مبل نشسته بود عذر می‌خواست و می‌گفت: با عرض پوزش چه می‌توانم بکنم قربان، ملت ایران که آدم نیست. حرف حساب سرش نمی‌شود. پرسش‌های احمقانه دارند وقت ما را می‌گیرند. بنده را گذاشته‌اند اینجا جواب این همه یابو و قادر را بدهم. باید گواهی پایان خدمت بدhem، تصدیق پایان خدمت بدhem. گواهی انجام وظیفه سربازی برای خروج از کشور بدhem. آدم نیستند بلانسبت الاغ هستند. این ملت دژنه و فاسد است، نفهم است، خاک بر سرshan، ملت وحشی ابله نادان تا گلو فاسد...

حرف‌هایی که این په به دوش از خود راضی بی ادب می‌زد و فحش‌هایی که می‌داد فقط متوجه آن دو نفر نبود، متوجه همه ما بود که به اصطلاح خدمت مقدس سربازی خود را انجام داده و فرضًا حالاً بنده پس از حدود ده سال که از پایان خدمتم می‌گذشت بواسطه همان قوانین و مقررات احمقانه اداری باید دوباره به نظام وظیفه می‌رفتم و مدارک خاتمه خدمت خود را ارائه می‌دادم که در دفاتر خود (شک) دارم در آن زمان ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ کامپیوتر داشتند، البته کامپیوتر در ژاندارمری به راه افتاده بود اما نمی‌دانم در مورد سربازان منقضی خدمت هم از کامپیوتر استفاده می‌شد یا نه) بگردند و

انجام خدمت مرا گواهی کنند و من آن تأیید خدمت را به کارگزینی وزارت‌خانه‌ای که سال‌ها بود در آنجا استخدام شده بودم نشان بدهم و مثلاً یک پایه حقوقی «گرید» ترفع بگیرم و حقوقم از ۶۰۰۰ تومان بشود ۶۴۰۰ تومان. سومین نفر هم مورد ملامت جناب سرهنگ دوم قرار گرفت که گویا صبح دعوای مفصلی با خانمش کرده یا از دنده چپ بلند شده و آن روز خیال جنگ و دعوا با همه ارباب رجوع که چه عرض کنم با همه رعایای رجوع را داشت. به سومی گفت: گمشو. زود آمدی. اینجا که طویله نیست، هر روز صبح پا می‌شی می‌آیی اینجا آشغال زُباله.

به چهارمی گفت: قیافه‌ات حال مرا به هم می‌زند. چقدر فس فس می‌کنی حرف می‌زنی.

به پنجمی که کرد بود با تماسخر گفت: کرد هستی؟

سرباز کرد پایان خدمت یافته با ادب و شرم گفت: بله.

گفت: شیعه یا سنی؟

گفت: سنی، اهل تسنن.

گفت: واي، واي، شب نيايي با خنجر سر مرا بيري، خدا رحم کنه... اصلاً بیخود شما را به سربازی احضار می‌کنند، شما همتون خطرناک هستيد. دشنامی به او داد و ردش کرد.

سرباز ششمی رشتی بود. متلکی رکیک بار او کرد و نامه‌اش را از دستش گرفت و پرت کرد در کازیه چوبی.

سرباز هفتمی مازندرانی بود. او را بيو و گته آقاجان و از پشت کوه آمده خطاب کرد.

هشتمی اعتراض کرد و گفت چرا توهین می‌کنید؟ از قرار او هم آذربایجانی بود.

سرهنهنگ غرید و فریادکنان دستور داد ژاندارم دریان که عیناً مثل میر غضب بود گلوی آن جوان ترک آذری را بگیرد و او را از صف بيرد بیرون، دو ساعت در انتظامات بازداشت کند و بعد با اردنگ يرون‌ش کند. بسپارد که دیگر راهش ندهند.

نهمی ساكت بود و نامه‌اش را داد و رفت. از ترس می‌لرزید. به دهمی که عرب

خوزستانی بود متلکی پراند و ادای عرب‌زبانان را درآورد و گفت اهلاً و سهلاً زهرمار،

باز هم سوسمار می‌خورید یا آدم شده‌اید؟ من نفر یازدهم بودم و چون زود عصبانی می‌شوم احساس می‌کرم پایم می‌لرزد و بدنم گُرگرفته است و چون عادت به فحش خوردن ندارم پیش‌بینی می‌کرم ممکن است امروز کارم با این مردک بد دک و پوز بی‌ادب به گلاویز شدن و کتک‌کاری بکشد.

نوبت من شد. جلو رفتم. تلفن زنگ زد. مدت شش هفت دقیقه سرگرم صحبت و حتی مغازله تلفنی با مخاطب خود شد که احتمالاً زنی بود. حرف‌زدن‌های لوس، با صدای آهسته، کلمات رکیک، قرار ملاقات، ادب مصنوعی، بعدگوشی تلفن را سر جایش گذاشت. نگاهی از سر تحقیر به من افکند و دوباره حالت جنونش پس از آن ادب مصنوعی ضمن صحبت بازن مخاطب بازگشت: عرضت را بگو.

با حیرت نگاهش کردم و گفتم: من عرضی ندارم.

گفت: پس برای چه آمدی اینجا وقت منو گرفتی؟

گفتم: جناب سرهنگ من نامم این، نام خانوادگیم آن، فوق لیسانس در فلان رشته، روزنامه‌نگار و تهیه‌کننده رادیو تلویزیون هستم. خدمت سربازی خود را با درجه ستوان دومی در آبان ۱۳۴۵ به پایان رسانده‌ام. یک گواهی می‌خواهم به وزارت... بنویسید که من بتوانم به دریافت یک گرید اداری بالاتر موفق شوم. ضمناً من دو بار از کشور با گذرنامه خدمت خارج شده‌ام و نیازی به گواهی اجازه خروج برای گذرنامه ندارم. این نامه اشتباه مینوت شده خروج مرا از کشور بلامانع دانسته، در حالی که من با اداره گذرنامه کاری ندارم.

سرهنگ بی‌ادب و فحاش از لحن حرف زدن من بدش آمد. گفت: اینجا آمده‌اید برای من اصول دین بگویید. ما فقط یک گواهی برای انجام خدمت وظیفه می‌دهیم به اداره گذرنامه، همین و بس.

گفت: لااقل عنوان اداره گذرنامه را به وزارت... فلان تغییر دهید.

این گواهی صادر شده برای من و موضوعی که وزارت‌خانه خواسته و رسماً به شمانامه نوشته بی‌تأثیر است.

با خشونت گفت: به من یاد ندهید چگونه نامه‌نگاری کم همین است و بس. ضمناً

پشت خودتان را به تیمسار نکنید، پشت سر شما یک تیمسار محترم نشسته‌اند پشت به ایشان نیایستید.

داشت از کیسه من برای پیر مردی که آنجا نشسته بود سبزی پاک می‌کرد. منتظر بودم دستور زدن و یقه‌گرفتن و بیرون کشیدن مرا از صف بدهد که من هم مترصد بودم با همان دوات و جامرکبی که روی میزش بود بر سرش بکویم.

گفتم: در هر صورت این گواهی که صادر فرموده‌اید درست نیست. این فتوکپی نامه وزارت‌خانه متبع است که برای سازمان نظام وظیفه ارسال داشته‌اند.

سرهنگ نگاهی به من کرد و گفت: همین است که هست، برو به هر جایی که می‌خواهی شکایت کن، روزنامه‌نگار و تلویزیون‌چی هم که هستی.

گفتم شغلم را قبل‌اً به شما گفتم که مانع از جسارت و حرکات و گفتار تخریبی شما بشوم، مخصوصاً که پشت این میز خود را فرمانرو او قادر مطلق می‌دانید و به یک مشت جوانان فداکاری که خدمت وظیفه خود را انجام داده‌اند بی‌احترامی می‌کنید. حالا هم به شما می‌گویم از شما شکایت می‌کنم و مخصوصاً به دلیل بی‌احترامی که به آن سرباز آذربایجانی کردید رهایتان نمی‌کنم.

با خشم خندید و گفت تا از جایم بلند نشده‌ام برو بیرون، تا نزد مت... صدایم را بلند کردم و گفتم: کور خوانده‌اید جناب سرهنگ، همه مراجعین اینجا روستایی و سرباز وظیفه صفر و تایین نیستند. منتظر اقدام من باشید. ضمناً اگر دست به روی من بلند کنی طوری می‌زنمت که برای همیشه سر جایت بشینی.

فریاد زد: برو بیرون، برو بیرون... (می‌خواست فحش بدهد اما ملاحظه کرد) من هم فریاد زدم... حالا حالت می‌کنم یک من ماست چقدر کره دارد. شخصی پشت سر من با عمامه طلبگی و عبا و قبا ایستاده بود، جوان، همسن من گفت آقاجان صلواتی بفرستید، عصبانی نشوید.

سرهنگ خطاب به روحانی جوان فریاد زد: آخوند حرف زدن موقوف اگر با این شخص حرف بزنی کارت را انجام نمی‌دهم، همه ساکت.

از اتفاق بیرون آمدم، صف مراجعین به چهل نفر رسیده بود. همه غر و غر می‌کردند و

از طرز رفتار و کلام آن سرهنگ بی ادب ناراضی بودند. چند نفر پس از من طلبه جوان دیگری بود که زیر لب به من آفرین فرستاد و گفت: برادر خوب حالش را گرفتی، مردکه خیال می‌کند نمرو دارد.

از اتفاق بیرون آمدم نمی‌دانستم چه کار می‌خواهم بکنم، چه کار می‌خواستم بکنم که آن قبیه به دوش از خود راضی هتاک بداند یک من ماست چقدر کرده می‌دهد. امید ناچیز و مبهمی داشتم که ارتشبید قره‌باغی مرakeh در آن شب جشن آنقدر مورد توجه قرار داد و از من سپاسگزاری کرد به یاد بیاورد. تصمیم گرفتم مستقیماً به خود او تلفن کنم، مخصوصاً که گفته بود شماره تلفن خاصی برای شکایت مردم و شاکیان اختصاص داده‌ام که می‌توانند به خود من تلفن کنند. سرزده به اتفاقی رفتم و درخواست کردم شماره تلفن دفتر تیمسار سپهبد قره‌باغی فرمانده ژاندارمری کل کشور را برای من بگیرند. آنجا قسمتی از بهداری نظام وظیفه بود. سرهنگ دومی که آنجا پشت میز نشسته بود دکتر نظامی سالخورده خوش قیافه‌ای بود. از چهره‌اش ملاحظت و انسانیت می‌بارید. مهربان و شریف بود. گفت: آقا برای چه می‌خواهی به فرمانده کل ژاندارمری تلفن کنی؟

گفتم: موضوع کوچکی است که از نظر من اهمیت ندارد. از نظر عمومی و فحاشی و بدهانی سرهنگی (که اسمش راروی پلاک سینه‌اش خواندم ولی الان به یاد نمی‌آورم) مهم است. این افسر بی ادب خطاب به سربازان آذربایجانی الفاظ رکیکی می‌گفت. تیمسار قره‌باغی هم ترک است. می‌خواهم بینم فحش‌های این سرهنگ شامل حال

تیمسار سپهبد می‌شود یا نه؟

سرهنگ پزشک گفت: تیمسار ارتشبید، ایشان مدتی است ارتشبید شده‌اند. شماره تلفنی گرفت و خواست دفتر فرمانده کل را بگیرند و به اتفاقش وصل کنند، از قرار، سرهنگ بدهان آنقدر منور همکاران خود بود که برخلاف همه جا و همه ادارات، آن سرهنگ دوم نخواست مرا از تلفن کردن و شکایت بازدارد.

پس از چند دقیقه ارتباط برقرار شد. سرهنگ طاهری بود؛ خودم را که او دیگر به خوبی می‌شناخت معرفی کردم و خواستم با تیمسار ارتشبید صحبت کنم.

پرسید: باز هم وقت ملاقات می‌خواهید، قرار است فیلم تازه‌ای تهیه کنید؟

پاسخ دادم: خیر. می‌خواهم فیلم جالبی را که در نظام وظیفه تحت امر تیمسار دیدم برایشان تعریف کنم.

تلفن را وصل کرد. ارتشدید با همان لهجه آذربایجانی غلیظ و لحن مؤدب خود با خوشحالی سر صحبت را باز کرد و از اینکه صدای مرا می‌شنود اظهار خرسندی کرد و گفت چرا پهلوی ما نیامدید باز هم درباره گذشته ژاندارمری صحبت کنیم؟

ماجرارا به طور خلاصه برایش تعریف کردم. گفتم که یک سرهنگ دوم بداخلاق و گستاخ و بددهان تمام تلاش‌های او را بر باد می‌دهد و به سربازان منقضی خدمت آذربایجانی و گُرد فحش‌های رکیک می‌دهد و دستور می‌دهد دزبان گلوی آنها را بگیرد و بفشارد و سیلی بر بنا گوششان بزند و بیرون‌شان بیندازد.

ارتشدید با حیرت و تأسف مثل اینکه داردگریه می‌کند با آه و ناله گفت: ای بابا، ای بابام ددم، وای. ترا خدا راست می‌گویید؟

- گفتم به شرافتم سوگند می‌خورم.

تیمسار گفت: من الان کار دارم و نمی‌توانم آنجاییم، مرا از دربار خواسته‌اند و باید شرفیاب شوم دستور می‌دهم این تلفن را به اتاق سپهبد ناصر رفعت‌جو رئیس ستاد ژاندارمری [شاید هم جانشین او بود] وصل کنند. مأوقع را بگو، او دستورهای لازم را برای جلوگیری از تکرار چنین وقایعی خواهد داد. حتماً این کار را بکن، خود من هم چند روز بعد برای بازدید نظام وظیفه سری خواهم زد.

گفتم: پس من به ژاندارمری کل مراجعه کنم؟

قره‌باغی گفت: خیر. خیر آنجا باشید. با تلفن با تیمسار رفعت‌جو صحبت کنید. ترتیبی خواهم داد که همین حالا نزد فرمانده سازمان وظیفه عمومی سپهبد دولو قاجار بروید آن افسر را خواهد خواست و ادبش خواهد کرد. مبادا آنجا را ترک کنید. این قضیه را پیگیری می‌کنم. اصلاح درست و حسابی در نظام وظیفه انجام خواهم داد، خود من هم از اتومبیل همین حالا که دارم می‌روم بیرون، به سپهبد دولو قاجار تلفن خواهم کرد. به او خواهم گفت که خط‌اکاران، میانه و ما و بچه‌های مطبوعات و رادیو و تلویزیون را باید به هم بزنند. بعد خدا حافظی کرد و گفت: گوشی را در دست داشته باشید.

تلفن آنقدر در دست من ماند که سپهبد رفعت‌جو قائم مقام یا رئیس ستاد ژاندارمری پشت خط آمد. او با محبت و متأثر همیشگی خود سخنان مرا شنید و گفت: پس از اینکه تلفن قطع شد، از یک تا پنجاه بشمارید و با آسانسور به طبقه آخر نظام وظیفه بروید و از رئیس دفتر تیمسار دولو قاجار فرمانده سازمان وظیفه عمومی بخواهید شمارا به داخل هدایت کنند.

من با تیمسار دولو صحبت خواهم کرد و ترتیب همه امور داده خواهد شد. این افسر مجازات خواهد شد که دیگر به اقوام نجیب ایرانی دشنام ندهد.

گفتم: شکایت من عمومی است و جنبه خصوصی ندارد. انصافاً این سرهنگ که دچار عارضه روانی پرخاشگری است موقع صحبت با من کمال ملایمت را به خرج داد اما سیلی زدن و گلوی سرباز روستایی ترک و کرد را فشردن در من اثر غریبی کرد. احساس کردم شخصی می‌خواهد میان ایرانی‌ها نفاق یافکند. ضمناً او به همه ایرانی‌ها اهانت کرد. مردکی که پیه‌های سرهنگی، او نیفورم و نشان‌های خود را از ملت ایران دارد و از خزانه مملکت حقوق می‌گیرد ایرانی‌ها را وحشی و نادان و ابله خواند.

سپهبد رفعت‌جو گفت: غلط کرد به گور پدرش خنده دید. اینقدر این موضوع را جدی نگیرید. الان هم خود تیمسار ارتشد علیرغم گرفتاری‌هایی که دارند مشغول صحبت با سپهبد فرمانده نظام وظیفه هستند. همین حالا پس از - ۵ شماره که شمردید، از یک تا پنجاه، بروید اتاق تیمسار سپهبد دولو قاجار، من به ایشان تلفن خواهم کرد.

از یک تا پنجاه شمردم. سرهنگ دکتر با حیرت مرا می‌نگریست و از اینکه توانسته‌ام با فرمانده و معاون فرمانده ژاندارمری کل صحبت کنم غرق در شگفتی بود. او آهسته پرسید: شما از بستگان تیمسار ارتشد قره‌باغی هستید؟

پاسخ دادم: خیر.

پرسید: مرتبًا ایشان را می‌بینید؟

پاسخ دادم: سه چهار مرتبه آنهم برای ساختن یک فیلم و نیز مهمانی‌های ایشان به مناسب روز ژاندارمری.

سرهنگ دکتر خود را معرفی کرد و با من دست داد و گفت خوب کاری کردید

شکایت این مردک دیوانه را که روزی ده بار صدای عربدهاش راهروها و اتاق‌ها را می‌لرزاند کردید. این سرهنگ بی‌تریت به رشتی‌ها، مازندرانی‌ها، آذربایجانی‌ها، کرمانشاهی‌ها، کردها، خوزستانی‌ها، بلوچ‌ها، فارس‌ها و کرمانی‌ها توهین می‌کند. ادایشان را درمی‌آورد، انگار مأمور تخریب روحیه رفاقت و برادری ایرانی‌هاست. مرتب‌اً سربازان روستایی را که برای گرفتن گواهی پایان خدمت به اینجا می‌آیند سیلی می‌زند، با لگد از اتاق بیرون می‌کند و خلاصه آدم رذل و شریری است. قبل‌اً در دژبانی ارتش بوده، آنجا سوابق سویی داشته، از آنجا پرتش کرده‌اند اینجا آبروی نظام وظیفه را ببرد. آخر همه ما پسر داریم. فرزند داریم پسر خود من مشمول سربازی است، اگر قرار باشد کتکش بزنند و فحش ناموس به او بدنه‌ند چه خواهد شد؟

سرهنگ دکتر سپس گفت: به سروان رئیس دفتر تیمسار دلو مراجعه کنید. افسر خوب و شریفی است. شما را فوراً به داخل هدایت خواهد کرد. البته با این آدم‌های بانفوذی که در ژاندارمری شما را می‌شناسند به سهولت مشکلتان حل خواهد شد.

با عصبانیت پاسخ دادم: من مشکلی ندارم، نامه‌ایست که باید اصلاح شود. مشکل بزرگ اینست که این جانور انسان‌نما به افراد و نژاد ایرانی توهین می‌کند. معلوم نیست خودش از کدام خراب شده‌ای آمده که ایرانی‌ها را فاسد و دژنره خطاب می‌کند. به سربازان آذربایجانی... خر می‌گوید. کرد را نادان و نفهم می‌داند و سرباز خوزستانی را عرب نفهم خطاب می‌کند و به سرباز رشتی می‌گوید تو که تکلیفت معلوم است، خدا رشتی‌ها را شناخت و به سرباز مازندرانی می‌گوید برو بوغنه آفاجان.

از اتاق خارج شدم به طرف آسانسور رفتم. آسانسور خراب بود. از پله‌ها بالا رفتم. خود را به طبقه آخر نمی‌دانم طبقه پنجم یا ششم رساندم. معمولاً طبقه آخر وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها که مخصوص وزیران، معاونین وزراء و فرماندهان عالی است خلوت و پاکیزه و بی‌سر و صداست. استواری سالخورده و پخته و فهیم پیش آمد. مقصودم را به او گفتم. با تعجب به من نگاه کرد. زیرا دیدن رئیس سازمان نظام وظیفه به این آسانی‌ها نبود. با این همه مرا به اتاق رئیس دفتر تیمسار هدایت کرد. سروانی جوان، موقر، خوش‌قیافه با مویی که کنار آن بالای گونه کمی سفید شده بود پشت میز نشسته

بود. او از جا برخاست و با ادب و صمیمیت به من دست داد. مرا تعارف به نشستن کرد و گفت تیمسار رفعت‌جو در حال مکالمه با تیمسار هستند، قبل‌آ هم تیمسار ارتشد خودشان تلفن کردند. ماجرای این سرهنگ که به سربازان آذربایجانی و کرد و خوزستانی فحش می‌دهد چیست؟ شما که کرد یا آذربایجانی به نظر نمی‌آید، لهجه‌تان چنین نشان نمی‌دهد؟

گفتم: قربان نه من نه ترکم نه کرد نه خوزستانی، من ایرانی ام و تهرانی، اما او به یک سرباز خوزستانی گفت: عرب سوسمارخوار، به ترک هم لفظی را ادا کرد که شایسته خودش بود. سرباز کرد را هم سنی و آدم‌کش و خنجرکش خطاب کرد. می‌خواهید خیانت و رذالتی بیشتر از این آنهم در مورد جوانانی که خدمت خود را در نهایت شرافت و سربلندی انجام داده‌اند انجام گیرد؟

سروان پرسید: نسبت به خود شما چه حرف قبیحی زد یا اهانتی کرد؟

گفتم: هیچ.

پرسید: چرا از او شاکی هستید؟

پاسخ دادم: برای اینکه من زبان دارم و می‌توانم شکایت کنم. بالاخره سوابق آشنایی و یکی دو جلسه صحبت با ارتشد قره‌باغی دارم و به فکرم رسید به جای آن سربازان که سیلی خورده‌اند یا گلویشان را فشار می‌دادند و از راهرو کشان کشان بیرون می‌بردند شکایت کنم.

گفت: آیا در مورد شما مرتكب جسارت و اهانتی نشد؟

پاسخ دادم: امکان داشت این کار را بکند اما فرصت پیش نیامد. او فقط در مورد نامه‌ای که باید در مورد انجام خدمت سربازی من و به منظور ترفع رتبه اداریم به وزارت خانه متبوع من بنویسد به اداره گذرنامه نوشت که خروج من از کشور بلامانع است.

سروان خنده‌ید و گفت: پس بد نشد؟

پاسخ دادم: اما من مشکلی با گذرنامه ندارم و دو بار در سال گذشته و امسال از کشور خارج شده‌ام.

سروان ژاندارمری که مرد پخته و متینی بود گفت: قبل‌آ هم در مورد این افسر و

بددهنی و وقارت او شکایاتی شده است. حالا پس از پایان مکالمه تیمسار رفت جو با تیمسار فرمانده سازمان تشریف ببرید تو، شکایت خود را مطرح کنید حتماً رسیدگی می‌شود.

دقایقی در اتاق دفتر سپهبد دولو نشستم. چای آوردن و من استکان چای را برداشم و آرام آرام آن را آشامیدم. بعد چراغ قرمز روی تلفن خاموش شد. سروان از جا بلند شد، پرونده‌ای را به دست گرفت و تورفت. پس از دقیقه‌ای بیرون آمد و مرا به داخل شدن فراخواند. داخل شدم. اتاق بزرگی شبیه یک سالون رو به خیابان عشرت آباد، آفتاب رو با مبل‌های قشنگ و شیک بود که پشت سر سپهبد دولو عکسی از شاه با آن قیافه پرنخوت از خود راضی، اخم کرده، لب فشرده، سینه سپر کرده نصب شده بود. شکفت اینکه در عین حال روی میز او هم یک تمثال بزرگ حضرت امیر (ع) دیده می‌شد. هیچ وقت در اتاق تیمساری تصویری به آن بزرگی از علی علیه السلام ندیده بودم. از قیافه شاه آن نخوت و زست و ادای فرعونی سال‌های آخر سلطنت می‌بارید. با آن یقه بسته و سردوشی‌های پرزرق و برق و سینه پر از حمایل و نشان، در حالی که از چهره علی علیه السلام صلات، عدالت، صداقت، پاکی، عدالت‌خواهی و مهربانی و تواضع می‌بارید. در عجب شدم که چرا تیمسار این دو تصویر را با هم در اتفاق نصب کرده است (بعد‌ها دانستم مرحوم سپهبد دولو قاجار مردی نمازخوان، بی‌آزار، پاک و درستکار بوده است، به همین علت پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی محاکمه مختصری شد و گویا تبرئه شد) مرحوم سپهبد دولو قاجار آن نخوت و جبروت تیمساران ارتش شاهنشاهی در اوآخر دوران سلطنت شاه را که امر برایشان مشتبه شده بود و خود را تافته جدا باقته می‌دانستند نداشت. مردی طاس، کوتاه قد، با سبیل باریکی روی پشت لب و او نیفورم ارتشی ساده و پاکیزه بدون هیچ لنت و مدلایون و زرق و برق آراسته بود.

از جا برخاست با من دست داد. از پشت میزش کنار آمد مرا روی یک مبل نشاند و خود روی مبل دیگری نشست. با مهربانی و ملاطفت گفت:

فرزندم، به من بگو در این سازمان چه دیدی که افسرده و آزرده خاطرت کرد؟ چرا

اینقدر رنگت پریده است، صورت از خشم سفید شده است؟ اینجا سازمان وظیفه عمومی است، از جوان ۱۹ ساله دهاتی تا مشمول فوق لیسانس و دکتر به اینجا می‌آیند و باید کارشان حل و فصل شود، چه اتفاقی افتاد؟

با ادب گفتم: تیمسار معظم مگر تیمسار ارتشد قره‌باغی و تیمسار سپهد رفعت جو ماجرا را به شما نگفتند؟

- چرا، چرا فرزندم، اما خوب نفهمیدم. شما که آذربایجانی نیستید؟ آیا به شما در مورد ترک زبان بودن اهانتی شده است؟

متوجه شدم که قره‌باغی و رفعت جو، تیمساران معظم نتوانسته‌اند به فرمانده نظام وظیفه حالی کنند در اداره‌اش چه روی داده است.

سپهد گفت: تیمسار قره‌باغی مخصوصاً درباره اهانت به ترک زبانان عصبانی و متأثر بودند. گفتند این آقای معتقد از قرار همشهری ماست، تبریزی است به آنجا آمده کاری داشته، افسر بی تربیتی به ترک زبانان اهانت کرده، در حقیقت آن افسر به من هم که فرمانده ژاندارمری و ترک زبان هستم توهین کرد.

خنده‌ام گرفت. آیا تیمسار قره‌باغی اینجا هم دچار تیک شده و همانطور که آن روز اظهارات مرا درباره «امارات و قراین» دال بر امارات متحده عربی کرده بود مرا ترک زبان و شکایت مرا شخصی انگاشته است.

دوباره چای آوردند. سپهد دولو که شنیده‌ام سال‌هایی چند است مرده است آدم خوب و مهربان و درستکاری بود. فردی بود که میل داشت خاطرات سوء مردم از نظام وظیفه از اذهان زدوده شود. نشستم و مفصل برایش آنچه را که دیده بودم تعریف کردم، نامه وزارت‌خانه‌ام را نشان دادم. کاغذ جواب مبهم و چرند نظام وظیفه را به اداره گذرنامه شهربانی کل کشور به نظرش رساندم.

خنده‌ید و متعجب شد که چرا کاری به این سادگی اولاً یک هفته طول کشیده و ثانیاً چرا آن سرهنگ دوم آنقدر بی تربیت و زبان‌دریده است.

ماجرای سربازان آذربایجانی و کرد و خوزستانی و گیلانی و مازندرانی و خاطرات تلخی را که هر یک با خود به زادگاهشان می‌برند تعریف کردم. گفتم که به سرباز رشتی

می‌گفت شما رشتی‌های کله‌ماهی خور همه شل و ول هستید و بیخود نیست که... به خوزستانی می‌گفت: سوسمارخوار، عرب زبان نفهم. به بلوچ گفت وحشی بیابانگرد. سپهبد دلو اظهاراتم را به دقت شنید و رئوس آن را روی کاغذی یادداشت کرد. در این موقع سروان آمد و در گوش او چیزی گفت. سپهبد اجازه داد شاکی دوم وارد شود. شاکی دوم همان طلبه روحانی بود که گویا سرهنگ پس از من به او هم گیرداده بود. طلبه که به جان آمده بود به تفصیل برای سپهبد تعریف کرد که سرهنگ دیوانه چه اهانت‌هایی به او کرده و او را طلبه بی‌شعور که باید عمامه‌اش را به دور گردنش بست و خفه‌اش کرد خطاب کرده است.

سپهبد بی‌تاب شد. سیگاری آتش زد. از جا برخاست شروع به قدم زدن در اتاق کرد و گفت:

این نخاله‌ها را به جان ما می‌اندازنند. در دزبانی بود از بس دزدی و کثافتکاری کرد، عذرش را از آنجا خواستند. ده تا تیمسار دیده و نامه و سفارش آورده، چون ژاندارمری افسر کم دارد این آپارتی را آوردیم اینجا، هر روز ماجرا داریم. بعد زنگ زد. رئیس دفترش همان سروان مؤدب و خلیق آمد داخل اتاق، سرهنگ را به نام خواست و گفت فوراً او را به اینجا احضار کنید باید در حضور شاکیان به من پاسخ بدهد، این دیوانه‌بازی‌ها چیست درمی‌آورد. غلط می‌کند مردم را کتک می‌زنند، بی‌جا می‌کند به دزبان دستور می‌دهد گلوی سرباز منقضی خدمت آذربایجانی و کرد را بگیرد از اتاق بیرون کند. اینجا مدرسه سربازی است. اینجا پشت و پناه جوانان مشمول است. بی‌جا می‌کند. به خدا قسم تحويل دادگاه نظامی خواهمش داد.

رئیس دفتر رفت. نیم ساعت، یک ساعت گذشت خبری نشد. حوصله ما سرفت. به تیمسار نگاه کردیم؛ هم من و هم آن طلبه جوان.

تیمسار زنگ زد. رئیس دفتر آمد. از او پرسید سرهنگ چه شد؟

گفت: پیدایش نکردم تیمسار، از قرار در اتفاق نیست. هر چه تلفن زدم کسی جواب نمی‌دهد.

تیمسار خشمگین گفت: دزبانی بفرست بیاور دش اینجا.

رئیس دفتر رفت و باز هم خبری نشد.

نیم ساعت بعد تیمسار دوباره رئیس دفتر را خواست.

- گفتم این سرهنگ را به اینجا احضار کنید باید جواب‌گو باشد.

- قربان امر بر فرستادم نیست، غیب شده است.

نیم ساعت بعد، یک ساعت بعد، حالا ساعت حدود یک بعدازظهر است. دوباره رئیس دفتر را احضار کرد.

- چی شد این سرهنگ بدقلق، چی شد؟

قربان در اداره نیست. همان صبح اجازه گرفته از رئیس مستقیمش رفته منزل.

- بروید از منزل بیاوریدش. وقتی من افسری را احضار می‌کنم باید حضور پیدا کند.

خودتان بفرستید جیپ اداره برود در منزلش بیاوردش. تلفن و آدرس خانه بی‌صاحب مانده‌اش را که دارید؟

- آخه...

- آخه ندارد جناب سروان. تیمسار ارتشید پشت تلفن هستند، الساعه از دربار بر می‌گردد، گفتند باید به ایشان گزارش داده شود، جریان توهین به مشمولین منقضی خدمت بخصوص سربازان آذربایجانی چه بوده، فرمودند تحقیق شود، اگر واقعاً این جریان‌ها روی داده، این افسر باید به عنوان خاطی تسلیم دادگاه عالی ژاندارمری شود. تیمسار از من و آن طلبه خواست شکایت‌نامه‌ای بنویسیم. من نوشتمن و طلبه نیز نوشت و آن را تسلیم تیمسار کردیم. ساعت حدود دو بعدازظهر شده بود. تیمسار دولو کفرش بالا آمده بود. چند بار به جاها یی تلفن کرد و چیزهایی دستگیرش شد.

- چه شد؟ سرهنگ فلاں چه شد؟

- پیدایش نکردیم. در خانه‌اش هم نبود.

- انگار یکی از بستگانش مرده، رفته بهشت زهراء.

- دربانی نظام وظیفه یک جیپ با چهار مأمور بفرستد بهشت زهراء، آنجا اگر توی گور هم خواهید و کپه‌اش را گذاشته پیدایش کنید بیاورند اینجا. ضمناً نترسانیدش به او بگویید فقط یک گفت و گوی ساده است.

سروان رفت و آمد و گفت: قربان رفته است.

سپهبد دولو گفت: نرفته است. من مطمئنم اینها همه تبانی است. لابد کسانی جریان شکایت این دو نفر و رسیدن موضوع به عرض تیمسار ارتшибد را به او خبر داده‌اند. خودش را در اداره پنهان کرده است. بعد با تلخی گفت: من از انتظامات تحقیق کردم. سرهنگ مورد بحث اصلاً از اداره بیرون نرفته است. خودش را در اتاق‌ها گم و گور می‌کند که وقت اداری تمام شود تا فردا هم خدا بزرگ است. خیر آفاجان بروید دستور بدھید همه افسران و درجه‌داران و کارمندان نظام وظیفه از خودروها و اتوبوس‌های سرویس پیاده شوند. در بزرگ اداره هم بسته شود هیچ‌کس به منزل نمی‌رود تا اطلاع ثانوی، باید امروز در جلسه سخنرانی شرکت کنند و حرف‌های مرا بشنوند.

سروان رئیس دفتر رفت و پس از چند دقیقه با خصوع و خشوع و قیافه شرم آلود بازگشت و گفت:

عجب است قربان، ایشان همینجا در اداره بودند، مثل اینکه حدس تیمسار درست بود، این اتاق آن اتاق بودند. سوار اتوبوس سرویس شده بودند. وقتی امریه مبارک صادر شد پرسنل پیاده شوند، پیاده شدند.

تیمسار پرسید: حالا کجاست، تشریفش را کجا برده؟

- همین جاست!

- کجا؟

- در اتاق بنده.

- بگو فوراً باید تو!

وقتی رئیس دفتر رفت سرهنگ بدهان را داخل کند تیمسار دولو قاجار خطاب به من و آن طبله گفت: لطفاً در حضور من هیچ چیز به او نگویید: تمام ماجرا را برای من گفته‌اید من همه آنها را به او خواهم گفت. ضمناً مجازات هم خواهد شد به اتهام بدهانی و اهانت به سربازان منقصی خدمت.

پس از دقایقی در باز شد و آن سرهنگ که حالا از پوست شیر و پلنگ بیرون آمده و به یک موش یا خرگوش مظلوم و مؤدب بدل شده بود وارد شد. چه قیافه مظلومانه،

متواضعی به خود گرفته بود. واقعاً هیچ شباهتی به آن شیر شرزه غرش کن چند ساعت پیش نداشت. کلاهش را به دست چپ گرفته بود و رنگ از رخسارش پریده بود. گردنش را هم کج کرده بود. نگاه مظلومانه و حالت کتک خورده‌ای داشت. پاشنه پاهاش را محکم به هم کوفت و خبردار ایستاد، واقعاً از دیدن ظاهر پریشان و ترسیده او لذت بردم. هم من و هم آن طلبه ستمدیده...

تیمسار صحبت‌های مؤاخذه آمیزش را آغاز کرد و چقدر خوب و عالی.

آنچه باید به او بگوید گفت. تمثال علی (ع) را نشانش داد. نصایح علی (ع) در نهج البلاعه را برای او بازگو کرد. وظایف نظام وظینه را یادآوری کرد. از بدگویی او به آذربایجانی‌ها، ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، خوزستانی، بلوج‌ها، رشتی‌ها و مازندرانی‌ها انقاد کرد. یکی دو بار نیز من زبان گشودم و رفتار زشت آن سرهنگ را با سربازان روستایی و عشیره‌ای بازگو کردم.

تیمسار با متانت به من فرصت می‌داد بطور کوتاه صحبت کنم اما بلا فاصله رشته صحبت مرا می‌برید و خود شخصاً به آن سرهنگ نصیحت می‌کرد. او را بدهان، بدقلق، غیر مسؤول خواند. از او خواست در رفتار خود تجدید نظر کند، اگر نمی‌تواند به اداره دیگری از زاندارمری یا ارتش منتقل شود که در آنجا زیاد با مردم سروکار ندارند.

بعد تیمسار به من گفت: گفته‌هایی را که باید بگویم، همه را گفتم.

سرهنگ با مؤدبانه ترین کلمات گفت: من جسارت و اهانتی به جناب آقا نکردم. ایشان آمده بودند برای خروج از کشور گواهی می‌خواستند. می‌خواستند از کشور خارج شوند. اداره گذرنامه مشکلی با ایشان داشت. در میان گذاشتمن با عصبانیت جواب دادند شکایت می‌کنند.

از کوره در رفتم و مجدداً اشتباه لپی آن سرهنگ را که از کندذه‌نیش، بی‌سوادیش و سرسری کارکردنش نشأت می‌گرفت به تیمسار یادآور شدم. تیمسار پس از شماته‌های زیاد به سرهنگ گفت بمانید و خانه نرودید. در جلسه سخنرانی امروز شرکت کنید. بعد هم باید گزارشی برای تیمسار ارتشبد تهیه کنم. این آفایان گزارش کتبی و شکایت از شما نوشته‌اند.

خطاب به رئیس دفتر خود گفت: این دو شکایت را بفرستید دفتر ثبت کنند. شماره و تاریخ بزنند. شماره و تاریخ را به آقایان بدهند و خطاب به سرهنگ گفت: شما هم دفاعیات خود را بنویسید. باید آن را برای تیمسار ارتشدید ارسال دارم.

حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود، سپهبد دولو قاجار خطاب به سرهنگ گفت: فوری بروید و گواهی این دو نفر به وزارت‌خانه‌های مربوطه را تهیه کنید.

او رفت و پس از بیست دقیقه آمد و نامه‌ای خطاب به وزارت‌خانه مربوط من و نیز نامه‌ای خطاب به مؤسسه‌ای که آن روحانی کارمند آن بود آورد. در هر دو نامه باز هم خروج ما از کشور بلامانع اعلام شده بود! سپهبد به جای ما از کوره در رفت. بنای داد و بیداد را گذاشت و خود مسوده‌ای تهیه کرد. خطاب به وزارت‌خانه‌های ما، تأیید انجام خدمت وظیفه بودن، بدون ذکر بلامانع بودن خروج از کشور، بعد دست ما را فشرد. تا دم در مشایعت مان کرد و قول داد هم سخنرانی خواهد کرد و هم آن سرهنگ را به مجازات کتک زدن و بدزبانی به اقوام اصیل ایرانی خواهد رساند.

\* \* \*

روز بعد تلفن زنگ زد، دفتر فرماندهی ژاندارمری کشور بود که کل را از آن برداشته چند ماه بعد شاهنشاهی را بدان افزودند. رئیس دفتر تیمسار ارتشدید قره‌باغی بود. بسیار مؤدب و صمیمی صحبت می‌کرد. مرا به دفتر تیمسار فراخواند. روز بعد به دفتر تیمسار ارتشدید رفتم. سر فرصت تمام ماجرا را مو به مو از من پرسید. یادداشت کرد و بالحن قاطعی گفت: اداره نظام وظیفه خیلی بلشوست، تیمسار دولو قاجار مرد خوب و افسر شریفی است اما آن چنان‌که باید و شاید بر سازمان خود مسلط نیست. آنجا را درست خواهم کرد.

\* \* \*

قره‌باغی اصلاحات زیادی در نظام وظیفه کرد چندین باند رشوه‌ستان را شناسایی کرد و تحويل دادرسی داد، برای جلوگیری از رشوه‌دهی و رشوه‌ستانی ساختمان‌هایی در ضلع جنوبی اداره وظیفه ساخت که مراجعین از آنجا بدون تماس نزدیک با افسران و درجه‌داران و کارمندان اوراق خود را می‌دادند و جواب می‌گرفتند. این کار برای

جلوگیری از رشوه‌ستانی بود اما کار بدتر شد. زیرا مردم ساعت‌ها در کوچه باریک جنوب نظام وظیفه سرگردان می‌مانندند و کارکنان نظام وظیفه آن زمان آنها را سرکار می‌گذاشتند. کشف شبکه‌های متعدد و رشوه‌خواران در نظام وظیفه ژاندارمری کشور شاهنشاهی و دستگیری دهها تن افسر و درجه‌دار و کارمند در ماه‌های بعد حکایت از آن می‌کرد که بیچاره قره‌باغی و بیچاره دولو قاجار با همه حُسن نیت و صداقت و قصد خدمت خود توفیق چندانی در این کارها و اصلاحات نداشته‌اند.

\* \* \*

متأسفانه قره‌باغی تا حدود زیادی گندزن بود. گندذهنی او در محیط شلوغ و پر از تیمسار ارتش شاهنشاهی یا ژاندارمری شاهنشاهی و شهربانی که آن هم پسوند کشور شاهنشاهی را به دنبالش چسبانده بودند، چندان محسوس نبود و به چشم نمی‌آمد. اما زمانی که اوضاع درهم و برهم شد و قره‌باغی وزیر کشور و سپس رئیس ستاد ارتش، ستاد بزرگ ارتشتاران شد و ناچار شد مسؤولیت‌های سیاسی و نظامی توأم را پذیرا شود معلوم شد که این گندذهنی او چه پیامدهایی خواهد داشت و چگونه آن تیمسار خوش نیت و مهربان و مؤدب و درستکار در رویارویی با توفان‌های سهمگین سیاسی و انقلابی عاجز و دست و پا چلفتی است. نمونه‌ای از گندذهنی قره‌باغی را در زیر می‌آورم.

در آن سال‌های پیش از انقلاب من صحیح‌ها در وزارت بهداری و بهزیستی - سازمان جمعیت و تنظیم خانواده در پست رئیس اداره انتشارات (نشریات جمعی و چاپخانه) خدمت می‌کرد و بعد از ظهره‌ایم را به رادیو و تلویزیون اختصاص داده بودم و به دنبال قلع و قمع مطبوعات در اسفند سال ۱۳۵۳ و بعد متعاقب تشکیل حزب رستاخیز و تعطیل شدن شصت مجله و روزنامه دیگر فعالیت مطبوعاتی چندانی نداشت. روزی از سازمان جمعیت و تنظیم خانواده نامه‌ای به پیش از شصت وزارت‌خانه و سازمان و مؤسسه دولتی کشوری و لشکری نوشتیم و درخواست اعزام نماینده‌ای برای شرکت در جلسه هماهنگی برنامه‌های کنترل جمعیت کردیم. وقتی همه نماینده‌گان در تالار بزرگ سازمان جمعیت و تنظیم خانواده در خیابان ایران نوین آن زمان و دکتر فاطمی این دوران

اجتماع کردند. از مشاهده حضور سه تیمسار ژاندارمری کشور شاهنشاهی، یک سرلشکر و دو سرتیپ تعجب کردیم. من که دیگر جلسه بودم با ادب از تیمسار کلان درجه‌تر که سپهبد یا سرلشکر بود پرسیدم آیا تیمسار از اداره بهداری ژاندارمری تشریف آورده‌اید؟

تیمسار بداخلاق و درم که ابروانش باز نمی‌شد گفت: خیر من رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر هستم. به من گفته شد در جلسه تنظیم خانواده شرکت کنم که به خانواده‌ها آموزش بدھیم فرزندان خود را از اعتیاد به تریاک و هروئین و مُرفین و امثالهم و نیز اقدام به قاچاق مواد مخدر برحدار دارند. از او عذرخواهی کردم و گفتم مثل اینکه اشتباہ شده است. هدف از تنظیم خانواده، دادن دستورها و تسهیلات بهداشتی برای جلوگیری از ایجاد فرزندان ناخواسته است و ما کمترین کاری با مواد مخدر و ادارات مبارزه با قاچاق مواد مخدر نداریم.

تیمسار گفت: من هم سبقه را از تنظیم خانواده داشتم و به تیمسار ارتشید عرض کردم بهتر است رئیس بهداری ژاندارمری کل کشور در جلسه شرکت کنند اما ایشان نپذیرفتند و گفتند تنظیم خانواده یعنی اصلاح اخلاق خانواده و آموزش به فرزندان که دنبال اعتیاد نروند!

آن روز جلسه ما با حضور رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر ژاندارمری که یک سرلشکر بود و دو سرتیپ کارشناس مبارزه با قاچاق همراه او، حداقل در مورد پرسنل ژاندارمری به جایی نرسید. جالب اینکه سال بعد نیز باز هم وقتی دعوتنامه فرستادیم و گفتیم که اهداف تنظیم خانواده متوجه خانواده و جلوگیری از جمعیت ناخواسته است باز هم همان تیمسار آمد و در جلسه‌ای که مواد متروقه در آن کمترین ارتباطی به وظایف اداره مبارزه با مواد مخدر ژاندارمری نداشت شرکت داشت. وقتی که من رویم با تیمسار باز شده بود دوستانه از او گله کردم که چرا نماینده بهداری ژاندارمری کل کشور در این جلسه سالانه هماهنگی شرکت نمی‌کند، آن تیمسار آهی کشید و گفت: «من متوجه شده‌ام متأسفانه تیمسار فرماندهی به دلیل تراکم مشغله هم گیج هستند و هم بسیار خودخواه و بدشان می‌آید که اشتباہ ایشان را به ایشان یاد آور شویم. این بود

که جرأت نکردم به عرض مبارکشان برسانم. تیمسار قربانتان بروم من فاچاقچی بگیر و مواد بگیر هستم. آخر وظایف من چه ربطی به فرص ضدحامლگی و آی - یو - دی و کپسول ضد حاملگی و تریق مواد ضد حاملگی با انزکسیون دارد؟ به خدا قسم نتوانستم این را به تیمسار حالی کنم.

من الان نگران ژاندارم‌هایم در مرز بلوچستان هستم که دارند با یک دسته پانصد نفری بلوچ پاکستانی مجهز به تیربار سنگین و خمپاره‌انداز و انواع خودرو دست و پنجه نرم می‌کنند، آن وقت اینجا نشسته‌ام و دارم سخنان آقایان و خانم‌های پزشک را درباره نحوه تبلیغات چهره به خانم‌هایی که دارای نرخ بالای باروری هستند می‌شنوم. اگر رویتان می‌شود به تیمسار ارتشد قره‌باغی بگویید یک امیر متخصص زرهی که باید فرص ضدحامملگی یا آی - یو - دی توزیع کند. آخر اداره مبارزه با مواد مخدوش و فاچاق ژاندارم‌ری را چه به تنظیم خانواده و کنترل باروری؟

ارتشد قره‌باغی با اینکه لیسانسیه نظامی بود، با اینکه لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران بود، با اینکه درجه دکترای حقوق از دانشگاه پاریس را داشت کُنده‌هن بود. مورد دیگری از کُنده‌هنی او را یادآور می‌شوم.

روزی در حدود سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶ در دفتر کارم در سازمان جمعیت و تنظیم خانواده وزارت بهداری و بهزیستی واقع در خیابان آریامهر یا ایران‌نوین آن زمان که حالا خیابان دکتر فاطمی شده است نشسته بودم، دیدم ناگهان مدیرکل ما وارد اتاق شد و گفت: تلفنچی به اتاق من زنگ زده است می‌گوید از دفتر تیمسار ارتشد قره‌باغی آقای معتصد را می‌خواهند، نگران شدم. مشکلی با ژاندارم‌ری داری؟

خندیدم و گفتم: خیر. مثل اینکه باز تیمسار هوش کرده فیلمی برایش بسازم اما من گرفتارم و امسال فیلمی نخواهم ساخت.

مدیرکل آسوده خاطر شد و رفت و تلفن زنگ زد و تلفنچی گفت: از دفتر تیمسار قره‌باغی می‌خواهند با شما صحبت کنند. تلفن وصل شد. سرهنگ رئیس دفتر او بود. با سلام و احوالپرسی صمیمانه‌ای که شکم را برانگیخت گفت: امروز اشتباه بزرگی رخ داده که مقصو واقعی من هستم. جنابعالی باید به من کمک کنید.

**گفتم:** منظورتان را خوب نمی‌فهمم.

گفت: الساعه خواهید فهمید. گویا قرار است امسال هم تلویزیون فیلمی به مناسب سالروز ژاندارمری برای ژاندارمری بسازد اما تیمسار اراده فرمودند شما شخصاً این فیلم را بسازید. صبح امروز به من گفتند تلفن آقای معتقد را بگیر من با ایشان صحبت مهمی دارم. من حواسم نبود منظور از آقای معتقد شما هستید که شماره تلفن دفتر کارتان در وزارت بهداری و بهزیستی و نیز در تلویزیون ملی ایران را داشتم و ضمناً تلفن خانه‌تان نیز در دفتر من ثبت شده است. متأسفانه اشتباهاً دفتر تیمسار سرلشکر معتقد معاون ساواک را گرفتم. زیرا تیمسار قره‌باغی اغلب در موارد مختلف با ایشان مکالمه می‌فرمایند و من که حواسم نبود به جای تلفن شما شماره تلفن ایشان را گرفتم و ارتباط دادم.

تیمسار مدت سه ربع ساعت با ایشان درباره موضوعی که نفهمیدم چه بوده و البته حالا تازه فهمیدم مکالمه فرمودند. تلفن تیمسار که قطع شد تیمسار سرلشکر معتقد به من تلفن کرد و با تحریر و بہت زیادی گفتند: «وقتی مکالمه برقرار شد و من ادای احترام کردم تیمسار ارتشید بدون اینکه به من فرصت بدھند شروع به صحبت درباره تهیه یک فیلم تلویزیونی کردند که قرار است در سالروز ۲۷ بهمن از تلویزیون پخش شود. ایشان از اینکه امسال فیلم رنگی تهیه خواهد شد اظهار خوشوقتی کردند و گفتند میل دارند این فیلم هم مانند فیلم سال ۱۳۵۳ باشد و بیشتر جنبه‌های تاریخی و گذشته ژاندارمری را دربر داشته باشد. ضمناً از من پرسیدند آیا درباره گذشته ژاندارمری و سوابق آن در دوران هخامنشی و اشکانی و سasanی مطالبی در نظر گرفته‌اید که من پاسخ مبهمی دادم زیرا واقعاً گیج و مات مانده بودم و نمی‌دانستم تیمسار چرا این مطالب را با من در میان می‌گذارند.

تیمسار قره‌باغی سپس از تیرتاش! فیلم سابق تعریف کردند و من نفهمیدم منظور از تیرتاش چیست و آیا منظور از تیرتاش تبلیغ سیگار تیرتاش در حین فیلم ژاندارمری است؟ ایشان طوری درباره فیلم صحبت کردند که من جرأت نکردم به حضورشان یادآور شوم که من سرلشکر معتقد معاون ساواک هستم و شخصی به نام خسرو معتقد

را که تهیه کننده و نویسنده فیلم‌های تلویزیونی است اصلاً ندیده و نمی‌شناسم و حتی ایشان فامیل من نیست که فرمایشات تیمسار معظم را به ایشان منتقل کنم.

تیمسار قره‌باغی سپس گفتند: همان آهنگ کشتی انگلیسی را که شورش کرده بودند اول فیلم بگذارید متنها فیلم رنگی تهیه شود، هزینه آن را هم می‌دهیم. ضمناً شتر، موتور، هلیکوپتر، قایق، کشتی، زره پوش، و حتی تانک اگر لازم باشد در اختیارتان می‌گذارم راستی چقدر هزینه پیش‌بینی کرده‌اید؟

من واقعاً مات و متحیر مانده بودم که چه جوابی به تیمسار معظم بدهم زیرا از ابتدا که تماس برقرار شد تصویرم این بود که تیمسار درباره یک موضوع مهم امنیتی و انتظامی با من تماس گرفته‌اند و می‌خواهند رهنمود مهمی به سواک بدهند اما موضوع فیلم و فیلم‌سازی تیمسار برای من جالب بود و چون اطلاعی در این زمینه ندارم فقط جواب‌های مبهم و دوپهلو دادم و عرض کردم مثل اینکه اشتباہی روی داده است.

تیمسار فرمودند هیچ اشتباہی روی نداده است. شما آقای معتقد هستی که من از کار سال ۱۳۵۳ شما بسیار راضیم و میل ندارم دیگری این کار را برعهده بگیرد. شما مگر همان آقای معتقد نیستی که از دست آن افسر که به سربازان ترک زبان اهانت کرده بود شکایت کردی و من دو روز بعد به نظام وظیفه رفته و او را مورد توضیح قرار دادم و دستور دادم مراتب در پرونده‌اش کتاب نوشته شود و ترجیعش به تعویق بیفتند؟ حالا شنیده‌ام از تلویزیون دلخوری‌هایی داری و خودت را کنار کشیده‌ای اما ما با تو از این شوخی‌ها نداریم و حتماً باید این فیلم را بازاری و درباره حال و گذشته ژاندارمری هم هر چه در چته داری در فیلم بیاوری و عذر شما اصلاً پذیرفته نیست بخصوص که از بس آن روز صحبت کردی خرج کلانی گردن ما گذاردي و ما هيأتی را مأمور نوشتن تاریخچه ژاندارمری کردیم.

بالاخره صحبت‌های تیمسار پس از نیم ساعت یا بیشتر تمام شد و من که سرلشکر علی معتقد هستم به شما که جناب سرهنگ طاهری هستی تلفن زده‌ام که به زبانی ملایم به تیمسار ارتشید بفهمانی که مخاطب ایشان من بوده‌ام که از نظر ادب و رعایت مقام و درجه و شؤونات تیمسار جرأت نکردم فرمایشان را قطع کنم.

ضمناً آقای معتقد‌دی را که منظور نظر ایشان است با ایشان تلفنی ارتباط بدھی که خدای ناکرده نظرات و فرمایشات تیمسار بلااجرای نماند و من مسؤول نباشم.» سخنان سرهنگ طاهری تمام شد. من مات و مبهوت مانده بودم. این چه تشکیلاتی است که وقتی تیمسار ارتشید خواهان مکالمه با یک نویسنده و تهیه‌کننده ساده تلویزیون می‌شود یک کلمه ساده و خالی نمی‌گوید که منظور او چه کسی است و اکتفا به ذکر کلمه آقای معتقد‌دی کند.

دوم اینکه آن رئیس دفتر هوشمند چرا وقتی تیمسار می‌گوید آقای معتقد‌د را بگیر به جای آقای معتقد‌د که لااقل چهار دفعه او را دیده است سرلشکر معاون مقندر مهیب و مرموز ساواک را می‌گیرد؟

سوم اینکه چطور تیمسار قره‌باغی بدون آنکه مخاطب خود را بشناسد و صدای او را به جا آورد مدت سه ربع ساعت درباره فیلم‌سازی در تلویزیون با او صحبت می‌کند؟ چهارم اینکه چطور آن تیمسار معاون ساواک که شاهنشاه و نخست‌وزیر و رجال سیاسی و رئیس او ارتشید نصیری او را مظهر عقل و خرد و توانایی و کیاست و درایت می‌دانند و معروف است که اگر پشه بجنبد عیان در نظر او و سازمان مخوض است، اینقدر صراحة ندارد که در همان لحظات اولیه مکالمه از تیمسار قره‌باغی عذرخواهی کند و بگوید من سرلشکر معتقد‌د معاون ساواک هستم و آن شخص نیستم که تیمسار می‌خواسته‌اند او را مخاطب قرار دهند و به شرافت شنیدن فرمایشات گهربارشان مفتخر کنند!.

پنجم حال اینکه چه توقع بی‌جایی است که این جناب سرهنگ دارد و می‌خواهد چهار ندانم‌کاری و اشتباه بزرگ و فاحش خودش و فرماندهش و معاون ساواک را بنده ناچیز حل و فصل کنم؟

پرسیدم: حال من چه باید بکنم؟

سرهنگ طاهری گفت: جناب معتقد‌د. لطف بفرمایید و کاری بکنید که نه سیخ بسوزد نه کباب!

چطور است بگوید من تلفن شما را درست گرفته بودم، اما اختلاط تلفنی روی داد و

به اشتباه تیمسار معتقد شد معاون ساواک روی خط آمدند.

**گفتم:** آیا تیمسار ارتشد فرمانده شما این ادعای سخيف را باور خواهند کرد؟ آخر چطور ممکن است ایشان در حال مکالمه با خسرو معتقد باشند و خط قاطی شود و تیمسار معتقد روی خط بیاید؟

سرهنگ طاهری گفت: فعلًاً این اشتباه عجیب روی داده که مقصو من هستم. من باید از تیمسار می‌پرسیدم کدام آقای معتقد؟ تیمسار علی معتقد، تیمسار جواد معتقد یا آقای خسرو معتقد نویسنده و تهیه‌کننده تلویزیون؟ نپرسیدم و این اشتباه عجیب و مفتضحانه پیش آمد. حالا تیمسار ارتشد پشت خط‌اند در انتظار صحبت با شما هستند. من به ایشان بطور اختصار عرض کردم که خط قاطی شده بود و حالا دوباره آقای معتقد روی خط آمده‌اند. لطفاً بفرمایید با تیمسار ارتشد صحبت کنید.

ارتشد قره‌باغی روی خط آمد.

بی انصاف رئیس دفتر او فرصت نداده بود من افکار خودم را جمع و جور کنم و توضیحات قانع‌کننده‌ای بتراشم.

تیمسار بالهجه آذری و مهربان خود پرسیدند: آقای معتقد شما خودتان هستید؟

-بله تیمسار معظم سلام عرض می‌کنم.

-پرسیدم شما خود خودتان هستید؟

-بله قربان من هستم خود خودم. خسرو معتقد.

-بله؟ خودتایید.

-بله قربان.

-پس چرا لهجه‌تان شبیه من نیست؟ مگر شما آذربایجانی نیستید آقای خسرو معتقد تهیه کننده و کارگردان تلویزیون؟

-قربان، بارها عرض کردم من آذربایجانی نیستم.

-پس آن سرهنگی که به آذربایجانی‌ها هتاکی کرده بود و شما از او شکایت کردید؟

-قربان تفصیل آن را برایتان هم عرض کرده‌ام هم کتاب نوشته‌ام. آن سرهنگ بی‌ادب

که از ادب و انسانیت فرماند هش بویی نبرده بود به سربازان وظیفه منقضی خدمت

آذربایجانی و کرد و عرب زبان و غیره اهانت می‌کرد، حتی آنها را کتک می‌زد. من که یک ایرانی هستم و همه اقوام ایرانی را دوست دارم به من بخورد. چون با حضر تعالی

سابقه آشنایی از طریق ساختن فیلم تلویزیون داشتم به شما متول و ملتوجی شدم.

- آها، آها. درست است، پهه! یادم آمد. خوب کاری کردید. خوب کاری کردید.

آذربایجانی‌ها مردمان خوبی هستند.

- درست است تیمسار معظم.

- حالا من گله‌ای از شما دارم.

- (در نهایت تعجب) بفرمایید تیمسار

- چرا با من صحبت می‌کردید مکالمه را ناتمام گذاشتید و تیمسار معتقد سر خط

آمد؟

- بنده؟

- بله جنابعالی آیا تیمسار معتقد با شما در یک خانه زندگی می‌کنند. پدر یا برادر شما هستند؟

- خیر قربان بنده اصلاً ایشان را نمی‌شناسم. تا به حال ایشان را ندیده‌ام هیچ نسبتی نداریم، چطور قربان؟

عجب بدھکار شده بودم. حالا تیمسار هم از من گله‌مند بود.

- آخر ایشان به دنباله مکالمه من با شما سر خط آمد، تمام سخنان مرا شنید. هی بله و نه و ان شاء الله می‌گفت. من تعجب کردم زیرا شما همیشه خوشبختانه پر حرف و پرچانه هستید! توضیحات کافی می‌دهید. اما ایشان مبهم صحبت می‌کرد. حالا می‌گویند خط قاطی شده، شما دوباره سر خط آمدید، راستی چطور تلفن‌های شما قاطی شد؟

از روی ناچاری گفتم: درست است تیمسار، اغلب تلفن من و ایشان قاطی می‌شود زیرا نمرات ادارات ما شبیه هم است. تلفن اغلب قاطی می‌شود.

- عجب، پهه، اصلاً خیال نمی‌کرم. خیلی غریب است. مردک مدت یک ساعت حرف‌های ما را شنید. هیچ چیز نگفت. عجب آدم بی‌ادبی است. پیشنهاد می‌کنید درباره تنبیه او چه اقدامی بکنم؟

ماتم برده بود. عجب شخصیت مهمی شده بودم که برای تنبیه معاون مخفوف و مرموز ساواک از من نظرخواهی می‌شد. می‌دانستم ساواک تلفن‌ها را کترل می‌کند، نه تلفن مرا، تلفن تیمسار را، از این رو با ادب گفتم:

من ایشان را زیارت نکرده‌ام اما خیلی از لیاقت و کیاست! ایشان تعریف می‌کنند.

بنابراین حضر تعالی موضع را همان اشتباه تلقی بفرمایید و حتی از ایشان ممنون باشید و قدردانی کنید که به خاطر احترام به پیشکسوتی تیمسار معظم فرمایشات شما را قطع نکرده‌اند.

- بسیار غلط کرده‌اند. اگر من سخنان محترمانه‌ای می‌گفتم تکلیف چه بود؟

البته تقصیر اداره تلفن هم هست، تلفن‌هایش اینقدر قلابی و فاراشمیش است که من می‌خواهم با آقای معتقد کارگر دان (من کارگر دان نبودم اما تیمسار این لقب و این شغل را به من بخشیده بود) تلویزیون صحبت کنم، معاون ساواک را به من متصل می‌کنند.

\* \* \*

طفلک تیمسار قره‌باغی شاید تا آخر نفهمید که این اشتباه لپی رئیس دفترش بوده که جای بند و معاون ساواک را عوض کرده است. واقعاً از سادگی و بهتر بگوییم از گندزنی تیمساری که فرماندهی یکی از سه سازمان انتظامی بزرگ کشورش را بر عهده داشت شگفت‌زده شدم.



## كتاب دوم

قره باگی از دیرستان نظام تبریز تا ارتشبدی





تیمسار سرتیپ عبدالمجید فیروز



تیمسار سپهبد فضل‌الله زاهدی



تىمسار سرتىپ على توفيقى



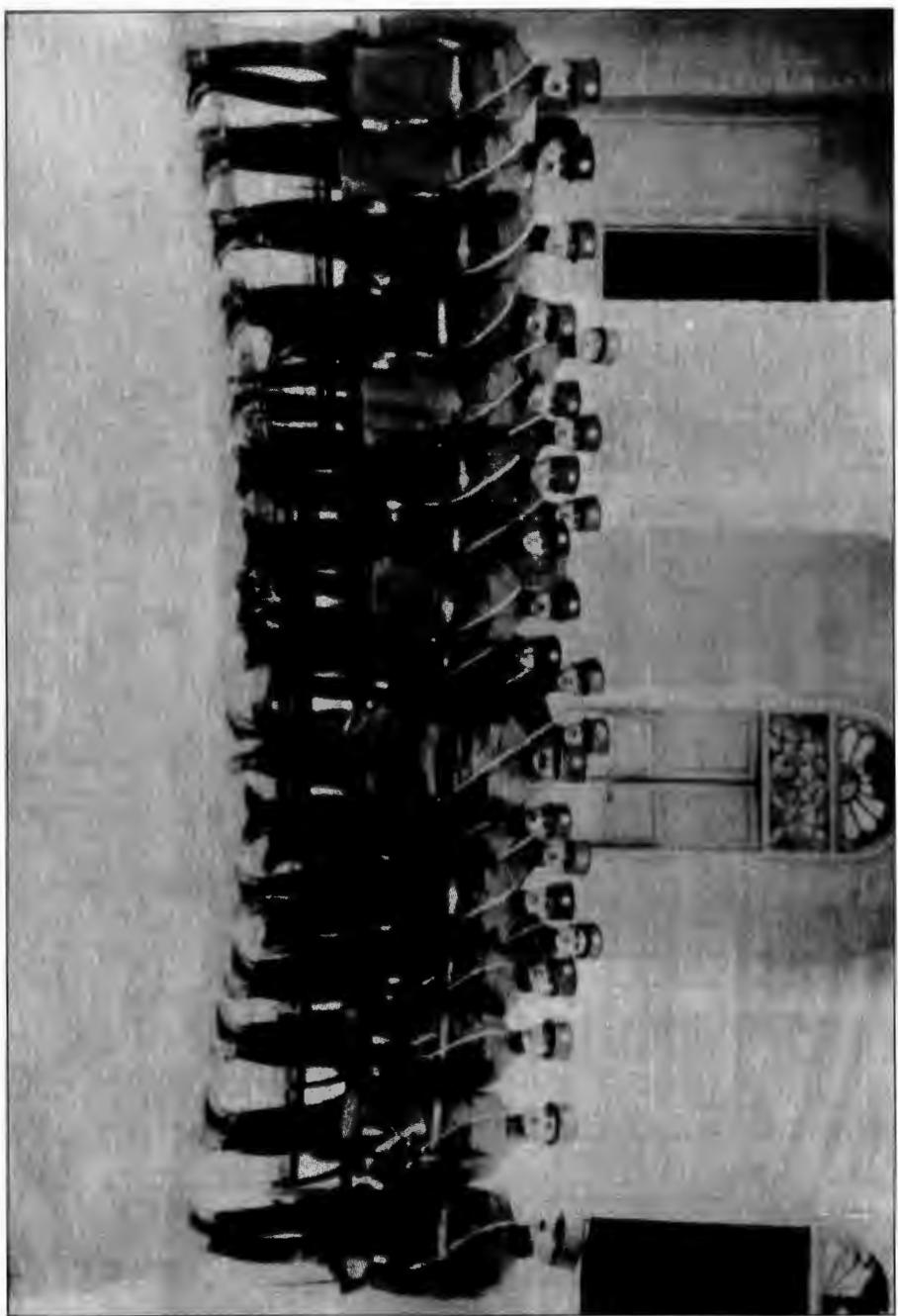
تیمسار سرلشگر علی نقدی



تیمسار سپهبد احمد امیراحمدی



تیمسار سپهبد محمدحسین ضرغام  
فرمانده ژاندارمری که در سال ۱۳۵۲ بر اثر سکته درگذشت

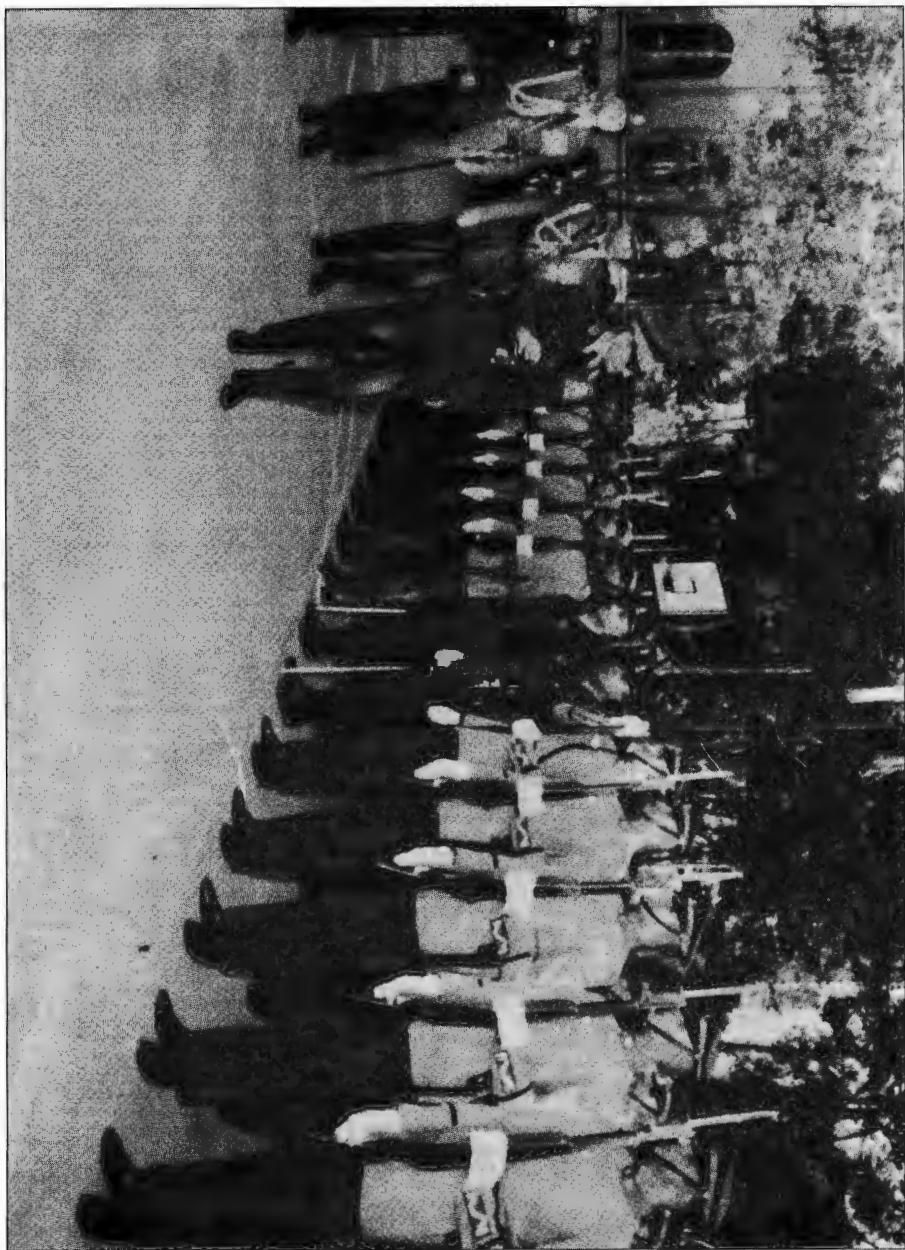


کادر تحصیل کرده از تشریفات رضاشاه که در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ به درجات امیری رسیدند.



دانشکده افسری در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰

شاه در یک مراسم تشریفاتی پایان دوره افسری



ارتیش ایران طبیعتی نبود و از تسامم گروههای ملت کسانی در این ارتیش عضویت داشتند.





عبدالله هدایت در درجه سرلشگری

او نیز عاقبت شومی داشت و به اتهام صدهزار تومان رشوه‌خواری که عاقبت معلوم نشد

صحت دارد بزندان افتاد و دق مرگ شد.



زمانی چماق بدستان مخالفان شاه را در خیابان‌ها تار و مار می‌کردند که این وقایع در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ بود. اما در دوران انقلاب از چماق بدستان خبر و اثری نبود و هر جا آنها وارد صحنه می‌شدند به سرعت رسوا گردیده و تنها و منزوی می‌شدند.

عکس از شعبان جعفری معروف در روزهای پس از ۲۸ مرداد در حال تراشیدن سر یکی از توده‌ای‌ها که تظاهرات کرده بودند.

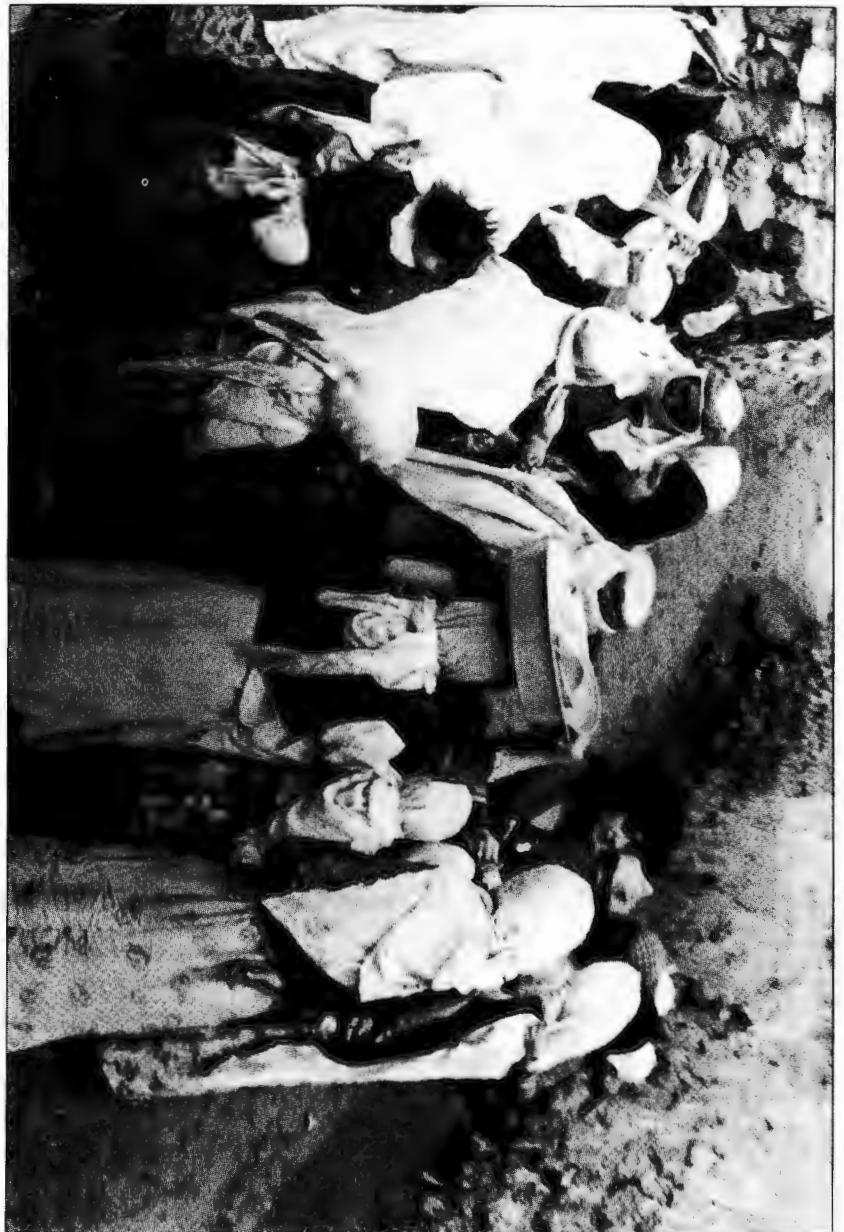
۱۵۰ هزار نفر میتوانند در این مکان رفته باشند.





مولانا به عنوان یک نخست وزیر یا رئیس دولت  
بل بهترابه منشی شخصی شاه انجام وظیفه می کرد.

میلیون‌ها روستایی ایران در دهات بودند و انقلاب سفید شاهانه توانسته بود عده‌های را که شاه بروستاییان داده بود عملی سازد، بهمین علت رفم در سطح باقی ماند و کسانی که شاه تصویر می‌کرد جزو فدائیان او هستند. بهمخافه ایان او پیوستند.





شاه در دهه ۱۳۳۰ در لحظه گشایش یکی از ادوار مجلس شورای ملی.

شاه در آبان ۱۳۵۷ قول داد که دموکراسی در ایران تجدید شود.

اما از دیدگاه مردم بسیار دیر شده بود

## قره‌باغی که بود و از کجا به کجا رسید؟

قره‌باغی از متول‌دین تبریز در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی بود. همان سالی که ایران و بخصوص آذربایجان در آتش جنگ و اغتشاش و قحطی و فقر و بیچارگی و یورش سپاهیان افسارگسیخته بیگانه، چه روس و چه انگلیس و چه ترک عثمانی و چه هندی مستعمراتی می‌سوخت و خاکستر می‌شد.

تبریز در طول سال‌های پس از مشروطه هرگز روی آرامش به خود ندیده بود. پس از جنگ‌های خانمان‌سوز مستبدین با آزادی خواهان، پس از بیدادگری‌ها و جنایات وحشت‌انگیز ایادی روسیه تزاری مانند صمدخان شجاع‌الدوله، پس از ترور بازی‌های بی‌هدف و کور دوران بعد، جنگ جهانی اول مانند بختک به جان مردم آذربایجان و ترکان عثمانی و عشاير کرد عثمانی و ایرانی و دیگر عشاير، همه دست به اسلحه برده، نظم و امنیت و آرامش را از مردم آذربایجان سلب کرده بودند.<sup>۱</sup>

۱- در این خصوص نگاه شود به دهها کتاب درباره وقایع آذربایجان بین سال‌های ۱۲۸۷ ه. ش تا ۱۲۹۹ ه. ش مخصوصاً تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان، کتاب آبی وزارت خارجه انگلیس، کتاب سبز وزارت امور خارجه ایران در سال ۱۲۹۷، خاطرات و یادداشت‌های میرزا باقر ویجویه‌ای، دوره روزنامه انجمن تبریز، خاطرات و خطرات مخبر‌السلطنه هدایت، خاطرات ویلهلم لین نایب‌کنسول آلمان در تبریز، خاطرات عبدالله بهرامی.

تبریز در طول دوران جنگ اول جهانی، یکی دو بار به دست عثمانی‌ها تصرف شد و دوباره سپاهیان روسیه تزاری با چکمه‌های سیاه سنگین خود و زره پوش‌ها و تانک‌ها و سوار نظام و پیاده نظام خاک آن شهر را لگد کوب کردند.

اما تبریز هنوز جلوه و هیبت خاص خود را به عنوان دومین شهر ایران، کرسی نشین مقام معظم نواب اقدس والا ولایت عهد عظمی حفظ کرده بود.

در سال تولد عباس قره‌باغی، خیابانی و حزب دمکرات او، کمونیست‌هایی که از آن سوی روسیه می‌آمدند و قصد بلشویک کردن مردم آذربایجان را داشتند، دسته‌های داشناکسیون و مساواتی ضد بلشویک‌ها، حاج مخبرالسلطنه هدایت و شرح کارهای او، خاطره مبارزات مسلحانه خونین ستارخان و باقرخان و دیگران، نقل مجالس تبریز بودند. تبریز یک شهر بین‌المللی نیز بود. هنوز عثمانی‌ها در آن شهر شهبدندرخانه (کنسولگری) داشتند. انگلیس و آمریکا و آلمان سرکنسول داشتند. تجارتخانه‌های معتبری در آن شهر دایر بود و با اینکه در روسیه انقلاب شده و بلشویک‌ها بر سر کار آمده بودند. اما در بازار تبریز، همچنان قلب تجارت و سرمایه‌داری خصوصی می‌طیپید و تبریزی‌ها زیر رگبار مسلسل‌ها و صدای ناهنجار بمب و خمپاره توپخانه نیروهای خودی و بیگانه، همچنان به داد و ستد کالاهای سنتی خود خشکبار، پوست، احشام و امثال‌هم سرگرم بودند.

\* \* \*

حاج کریم قره‌باغی تاجر تبریزی مانند بسیاری از مردم ساکن در زمرة مهاجرزادگانی بود که اجداد او پس از جنگ‌های معروف ایران و روسیه تزاری که اولی ده سال پایید و به قرارداد تحمیلی و یک طرفه گلستان ختم شد و دومی حدود دو سال و نیم به طول انجامید و سرانجام به قرارداد ننگین و تجاوز کارانه و گرگ و بره ترکمانچای (۱۲۴۳ ه. ق. ۱۸۲۸ میلادی) انجامید، مانندن زیر بیرق اجنبي را رواندیدند و به ایران که وطن مألف اسلامی آنها بود مهاجرت کردند و در تبریز اقامت گزیدند. کوچه‌ای که جد قره‌باغی‌ها در آن مسکن اختیار کرده بود به کوچه قره‌باغی‌ها شهرت یافته بود. خداوند به حاج کریم قره‌باغی فرزندانی عنایت فرمود که بزرگترین آنان جواد، فرزند

وسطی عباس و فرزند سوم رضا نام داشت و این سومین پسر در جریان حوادث آذربایجان در جنگ با بارزانی‌ها در ناحیه اشنویه در سال ۱۳۲۵ ه. ش کشته شد. عده زیادی از ایرانیان مهاجر، در آذربایجان و تهران و شهرهای دیگر از جمله مشهد سکونت اختیار کرده بودند که خانواده‌های نجخوان، پسیان، ایروانی از این زمرة بودند. قره‌باغی در سال ۱۳۱۵ دوره دیبرستان نظام تبریز را به پایان رساند و راهی تهران شد. در آن سال‌های دهه «۱۳۱۰ - ۱۳۰۰» و «۱۳۰۰ - ۱۳۱۰» پیشه نظامی‌گری حرفه بسیار با افتخار و آبرومندی شناخته می‌شد که به سبب ورود داوطلب به ارتش، آینده او را نیز تأمین می‌کرد و بیشتر جوانان تحت تأثیر شکوه و ابهت نظام آن روز و زرق و برق لباس افسران و کلاه و شمشیر و واکسیل و مهمیز و چکمه‌های برآق آنان، آرزومند پیوستن به صفوف ارتش بودند. قره‌باغی مانند دو برادر بزرگ و کوچک خود در مهرماه ۱۳۱۳ به ارتش پیوست. پس از پایان دوران دیبرستان نظام به تهران آمد و وارد دانشکده افسری ارتشد. دانشکده‌ای که در حقیقت دانشکده نیروی زمینی بود اما چون در آن سال‌ها نیروی هوایی و نیروی دریایی جدید التأسیس ارتشد کوچک و محدود و مختصر و محقر بودند. افسران هر سه نیرو به اضافه نیروی امنیه یا ژاندارمری از میان فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری بودند که میان نیروها تقسیم می‌شدند.

دانشکده افسری دارای رسته‌های پیاده، سواره نظام، توپخانه، هوایی‌پیمایی، مهندسی، مالی و مخابرات بود که مدت زمانی بعد رسته زرهی نیز به آن رسته‌ها افزوده شد و آن زمانی بود که تانک نقش حیاتی و کارساز خود را در جنگ دوم جهانی به اثبات رساند. ورود قره‌باغی به سال اول دانشکده افسری مقارن بود با بازگشت ولی‌عهد رضاشاه، محمدرضا پهلوی، پس از دوران اقامت پنج ساله و تحصیلات خود در کالج له روزه در کانتون لوزان جمهوری فدرال سوئیس.

محمد رضا در طول آن پنج سال فقط دوره کالج یعنی دیبرستان را طی کرده و به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی تسلط یافته بود اما وارد دانشکده نشده و تنها دیپلم متوسطه را دریافت داشته بود.

در اول مهرماه ۱۳۱۵، سال تحصیلی جدید دانشکده افسری آغاز شد. یک

کمیسیون عالی نظامی سیصد تن دانشجویان سال اول دانشکده را یک به یک مورد مصاحبه قرار داد و پس از بررسی سوابق هر یک که بواسیله شهربانی کل کشور (اداره سیاسی و اطلاعات) و نیز رکن دوم ستاد ارتش و رکن دوم دانشکده افسری انجام شده بود؛ از آن عده سی تن را برای تشکیل کلاس و دسته مخصوص والاحضرت ولیعهد مناسب تشخیص داد.

عباس قره‌باغی بدان دلیل در زمرة برگریدگان شناخته شده بود که از سه ماهه اول تحصیل در دیبرستان نظام تبریز کلاس پنجم متوسطه، ارشد کلاس ۵ شناخته شده، ارشد شبانه‌روزی و گروهبان دسته دوم شده و به عنوان بالانضباط‌ترین دانش‌آموز دیبرستان در خرداد ۱۳۱۵ در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانش‌آموزان دیبرستان نظام تبریز یک قبضه شمشیر جایزه رتبه یکمی و نیز جایزه دانش‌آموز بالانضباط را از جواد فهیمی (فهیم‌الملک) استاندار آذربایجان و سرهنگ قلعه‌بیگی رئیس دیبرستان نظام تبریز دریافت کرده بود. دانشجو عباس قره‌باغی پس از چندین روز و هفته همکلاس و همقطار بودن با ولیعهد مورد توجه خاص او قرار گرفت بخصوص که خط ریز قشنگی داشت و می‌توانست برای ولیعهد جزوه‌نویسی کند و او را از رنج و زحمت جزوه‌نویسی آسوده سازد. همدوره‌های ولیعهد در این دوران یکی علی قوام پسر قوام‌الملک شیرازی و دومی حسین فردوست همساگردی ولیعهد از دوران کودکی او بودند. همچنین فتح‌اله مین باشیان از بستگان همسر رضاشاه تاج‌الملوک نیز در این دسته و دوره حضور داشت.

طولی نکشید که دانشجو فریدون جم پسر آقای محمود جم مدیر‌الملک که رضاشاه او را برای همسری دخترش اشرف مناسب تشخیص داده بود (که بنا به خواست و میل شمس، فریدون جم همسر او شد و اشرف به ناچار به زنی علی قوام درآمد) از پاریس و دانشکده سن سیر فرانسه به ایران بازگشت و به عنوان معاون فرمانده دسته مخصوص مشغول خدمت شد.

قره‌باغی به دلیل سربهزیری، شرم‌خوبی، ساکت، مودب و مطیع بدن خودش؛ خیلی زود مورد توجه و لطف والاحضرت ولیعهد قرار گرفت و بار بسیاری از جزوه‌نویسی‌ها و مطالبات درسی و نظامی او را به دوش گرفت.

در آن سال‌ها یک هیأت نظامی عالیرتبه از ارتش فرانسه امور تحصیل و آموزش نظامی دانشجویان دانشکده افسری و همچنین دانشجویان افسری دوره عالی دانشگاه جنگ را عهده‌دار بودند. ریاست این هیأت با ژنرال دارمه و سپهبد فرانسوی ژاندر بود که درباره هر یک از افسران آینده وقت ارتش ایران آن روز نظراتی از او در دفاتر تحصیلی دانشکده افسری و دانشگاه جنگ موجود است. هنوز فرانسوی‌ها که از سال ۱۳۱۴ طبق درخواست دولت ایران به این کشور اعزام شده بودند، جا خوش نکرده بودند که در سال ۱۳۱۷ به علت نوشتن مقالاتی در مطبوعات فرانسوی در انتقاد از رضاشاه، روابط ایران و فرانسه سرد و تیره و تار شد و بنا به نوشته قره‌باغی در کتابش به دستور ولایتعهد (که معلوم نیست در آن سال اول یا دوم دانشکده افسری تا چه اندازه معلومات و اطلاعات نظامی داشته که بودن یا نبودن معلمان خارجی را ضروری می‌دانسته یا نمی‌دانسته) به خدمت افسران مزبور در دانشکده افسری پایان داده شد.<sup>۱</sup>

قره‌باغی در دانشکده افسری تا می‌توانست خود را به ولیعهد که شاه آینده ایران بود نزدیک کرد. حتی در سال‌های پس از آغاز جنگ جهانی او هرگز وارد دسته‌بندی‌های جناحی ارتش نشد و بت و ارباب او ولیعهد بود که تبریزی‌زاده دوراندیش، وی را سازنده و تعیین‌کننده سرنوشت و زندگی آینده خود می‌شناخت.

قره‌باغی هرگز با ولیعهد بحث و گفت‌وگو نمی‌کرد، او را نصیحت نمی‌کرد، در مقابل او ابراز عقیده و وجود نمی‌کرد و همین مشخصه‌های عالی! بود که قره‌باغی را از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۵۷ یعنی به مدت ۴۲ سال به صورت فرد مورد اعتماد و وثوق و دوست سر بزیر و مطیع و فرمانبردار ولیعهد وقت که بعدها پادشاه ایران شد درآورد و همین مشخصه‌ها بود که ارتش شاه را در سال ۱۳۵۷ از هم فروپاشید زیرا قره‌باغی اهل ابداع

۱- می‌گویند سپهبد ژاندر مثل دیگر فرانسویان بسیار رُکَّو بود، زمانی در برابر پرسش رضاشاه که از او سؤال کرده بود آیا ارتش ایران آمادگی دفاع در برابر یک مهاجم خارجی مانند شوروی یا انگلیس را دارد یا خبر پاسخ داده بود فقط به مدت دو ساعت و همین رُکَّوی کار دست تیمسار فرانسوی داده بود. ژاندر در سال ۱۳۱۸ همزمان با عروسی ولیعهد و فرزیه پس از مدتی که بر سر مقالات دیگر و جدیدتر جراید فرانسه بین ایران و فرانسه سخت شکرایب بود، با نوشتن نامه‌ای به رضاشاه نظر مساعد او را برای بیرون آوردن مناسبات دو دولت از حالت برودت جلب کرد.

و ابتکار و خلاقیت و پیشنهاد و رأی دادن نبود و هر چه آن خسرو می‌خواست و می‌کرد همان را می‌پسندید و به مرحله اجرا درمی‌آورد. حال و هوا و محیط و فضای دانشکده افسری سال‌های پیش از شهریور را از خلال یادداشت‌هایی که در سال‌های بعد، بعضی از دانشجویان دوره وظیفه در جراید به چاپ می‌رسانندند یا از خلال محتوای خشک و بی‌روح و مهمل کتابی به نام والا حضرت همایون و لیعهد در دانشکده افسری به قلم سروان محمود امینی و سروان لبیب باید درک و استنباط کرد.

محض تقلید از دانشجویان سن سیر فرانسه، به دانشجویان سال دوم (و بعدها که دوره دانشکده سه ساله شد به دانشجویان سال دوم و سوم) اجازه نامتناهی داده می‌شد که دانشجویان سال اول و نیز دانشجویان احتیاط (وظیفه) را که در آن سال‌ها به دانشکده افسری اعزام می‌شدند تا می‌توانند بیازارند، تحقیر کنند، به جمع کردن مورچه و مگس و پروانه از اطراف باغ دانشکده افسری وادارند؛ از آنان بخواهند تا جان در بدن دارند به حالت کلاغ‌پر و چمباتمه و نیمه نشسته روی دو زانو، ورجه و روجه کنند. زمین آسایشگاه را واکس بزنند، شیشه پنجره‌ها را با نفس دهان برق بیندازند و با دانه‌های چوب کبریت حیاط دانشکده را متر کنند و از این حرکات بی‌مزه و تقلید بی‌مورد از حرکات و سکنات دانشجویان دانشکده سن سیر فرانسه...

بخشی از اوقات دانشجویان صرف شرکت در کلاس‌های سرگرد بهار مست محقق و متخصص بررسی تاکتیک جنگ‌های رستم و سهراب و داستان‌های حمامی شاهنامه می‌شد که با اصول جنگ‌های موتوریزه - مکانیزه زرهی جدید تطابق نداشت.

عده‌ای نیز به ویژه پس از تابستان ۱۳۱۸ و آغاز جنگ جهانی، پنهانی به مرام‌ها و ایدئولوژی‌های ناسیونال سوسیالیستی آلمان، فاشیستی ایتالیا و کمونیسم شوروی روی آورده بودند که عقاید و نظرات خود را کاملاً پنهان نگاه می‌داشتند و بعدها پس از اشغال ایران بوسیله متفقین در خلال سال‌های ۱۳۲۵ - ۱۳۲۰ نتایج آن مطالعات به صورت عینی و عملی درآمد و محیط ارتش را متشنج کرد.

قره‌باغی مشاغل افسری خود را از فرماندهی گروهان مسلسل ضد هوایی لشکر یک پیاده مرکز آغاز کرد.

در شهریور ماه ۱۳۲۰ این گروهان مأموریت دفاع از اداره تخشایی (کارخانه تسلیحات ارتش) در خیابان خیام تهران - قورخانه را بر عهده داشت.

آن زمان ارتش دارای سه بخش کارخانه‌های تسلیحات در سه نقطه تهران بود. کارخانجات تسلیحات در سلطنت آباد - کارخانه‌های تخشایی - در خیابان خیام - محل سابق قورخانه و صنایع نظامی در خیابان فرج آباد. گذشته از این سه مرکز، کارخانه‌های مواد شیمیایی ارتش در پارچین و رامین نیز دایر بود و در زاغه‌های واقع در تپه‌های عباس آباد مهمات و مرمیات و نارنجک‌ها و فشنگ‌های توپخانه و مسلسل و تفنگ ارتش را نگهداری می‌کردند.

به هر ترتیب قره‌باغی این مأموریت را به خوبی انجام داد به این معنی که گروهان مزبور بنا به گفته شوخ آمیز یکی از قدیمی‌ها در جریان شهریور ۱۳۲۰ حتی یک گلوله ضد هوایی شلیک نکرد و صرفه‌جویی کامل به خرج داد.

مشاغل بعدی قره‌باغی از این قرار بود:

۱- فرمانده گروهان سوم گارد شاهنشاهی

۲- معاون گارد شاهنشاهی

گارد شاهنشاهی در ابتدا یک گردان بود و با آن گارد شاهنشاهی حجم عریض و طویل و تقریباً بی‌فایده سال ۱۳۵۷ که یک سرلشکر فرمانده و یک سرلشکر جانشین فرمانده آن بود تفاوت داشت.<sup>۱</sup> در سال ۱۳۲۱ قرار شد به جای روش متداول در دوران رضاشاه که هر ماه یک گردان از ارتش مأموریت پاسداری از کاخ‌ها و ابنيه سلطنتی را عهده‌دار می‌شد، یگان مستقل جداگانه‌ای به عنوان گارد شاهنشاهی تشکیل شود و قره‌باغی از اولین افسرانی بود که به این یگان منتقل شد. یکی از وظایف قره‌باغی محافظت از جان شاه و برادران و خواهران او بود و تصویری در دست است که قره‌باغی را با قیافه جوان و خام و ناپخته خود در کنار اشرف پهلوی نشان می‌دهد که قره‌باغی

۱- گارد شاهنشاهی آنقدر عریض و طویل شده و به همان ترتیب بیکار مانده بود که در سال‌های آخر ماهنامه حجمی به نام «پاسداران» منتشر می‌کرد که مجانی توزیع می‌شد با مطالبی در مدح و تحسین شاه و شاهپرستی با بودجه‌ای گزاف برای خرید مقاله و اداره و تشکیلاتی برای امر روزنامه‌نگاری گارد!

وظیفه و مأموریت حراست از او را بر عهده داشته است.

مشاغل بعدی قره‌باغی عبارت بود از:

۳- معاون گارد جاویدان

۴- استاد دانشکده فرماندهی و ستاد

۵- فرمانده تیپ دانشجویان و دانش آموزان دانشگاه نظامی

۶- فرمانده دانشگاه نظامی (در این مقام، وظیفه پذیرایی از مهمانان کنگره

آزادمردان در سال ۴۲ را به او سپردند)

۷- فرمانده لشکر ۵ گرگان

۸- فرمانده لشکر یک گارد

۹- رئیس ستاد نیروی زمینی شاهنشاهی

۱۰- جانشین فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی

۱۱- فرمانده سپاه یکم (کرمانشاه)

۱۲- و در سال ۱۳۵۳ فرمانده ژاندارمری کل کشور

تحصیلات نظامی او عبارت بود از:

۱- دوره دانشکده افسری

۲- دوره عالی پیاده فرانسه

۳- دوره فرمانده و ستاد

۴- دوره فرماندهی و ستاد فرانسه

۵- دوره دانشگاه عالی جنگ فرانسه

۶- دوره ستاد مشترک فرانسه

تحصیلات غیرنظامی او نیز از این قرار بود:

۱- دیپلم دبیرستان نظام

۲- لیسانس دانشکده حقوق دانشگاه تهران

۳- دکترای حقوق دانشگاه پاریس

قره‌باغی در دوران خدمت در گارد شاهنشاهی به فکر افتاد که به تحصیلات

غیر نظامی نیز روی آورد. او دوره دانشکده حقوق دانشگاه تهران را در خرداد ۱۳۲۳ به پایان رساند. سپس موفق شد بورسی برای تحصیل در دوره عالی پیاده ارتش فرانسه در آن کشور به دست آورد و باز هم در فرصتی دیگر که نصیبیش شد موفق شد درجه دکترای دانشگاه پاریس را کسب کند که اخذ درجه دکترای او به سال ۱۳۳۳ بود.

قره‌باغی مردی بود که از درس خواندن خسته نمی‌شد. او دوره عالی دانشگاه جنگ فرانسه، را با احراز رتبه یکم به پایان رساند. دوره ستاد مشترک فرانسه را نیز با موفقیت تمام کرد. زبان فرانسه دانستن او، البته چندان برایش سودی نداشت زیرا ارتش در آن سال‌ها کاملاً زیر چتر پوشش مستشاران آمریکایی بود و آنان به افسرانی که به زبان فرانسه تسلط داشتند چندان توجهی نشان نمی‌دادند اما قره‌باغی می‌توانست گهگاه با شاه، ارباب و مالک روح و جانش به زبان فرانسوی صحبت کند یا در ضیافت‌های درباری به گفت و گو با دیپلمات‌های خارجی یا زنراهای فرانسوی پردازد.

زبان فرانسه، زبان درباری و دیپلomatic بود و قره‌باغی مانند بسیاری از افسران آن دوران که به زبان فرانسه سخن گفتن خود می‌بالیدند از اینکه می‌تواند به زبان شیرین و خوش‌آهنگ فرانسوی بلبل زبانی کند مبالغات می‌کرد.

در روز جمعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، قره‌باغی فرمانده یگان حراست و پاسداری از جان شاه به هنگام حضور او در محوطه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود.

دانشکده حقوق از بناهای بسیار باشکوه و باعظمت اواخر دوران سلطنت رضاشاه بود که تصاویر بزرگ آن در سال ۱۳۱۹ زینت‌بخش صفحات مجله معروف ایران امروز، ارگان انتشارات و تبلیغات حکومت رضاشاه شده بود.

ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگامی که شاه در مقابل مدخل عمارت دانشکده حقوق از اتوبیل خود پیاده شد؛ سرگرد قره‌باغی جوان چنان محو تماشای جمال ارباب خود بود که توجهی به اطراف نکرد و فقط زمانی به خود آمد که یک عکاس دروغین مطبوعات که در حقیقت تروریستی برانگیخته شده بوسیله شاخه ترور حزب توده بود؛ پنج گلوله هفت تیر خود را به سوی شاه جوان شلیک کرد و باگیر کردن گلوله ششم در لوله هفت تیر بر وینیگ، شاه که چند زخم سطحی برداشته بود،

از مرگ حتمی نجات یافت.

قره‌باغی کمترین مراقبتی به خرج نداده بود که ضارب، به شاه نزدیک نشود و هفت تیر خود را از جعبه چرمین دوربین عکاسی بیرون نیاورد و به سوی شاه نشانه نرود بلکه پس از اینکه ناصر فخرآرایی پنج گلوله شلیک کرد و گلوله ششم گیر کرد، این سرتیپ صفاری، رئیس تقریباً سالمند شهربانی کل کشور بود که پارابلوم خود را از جلد درآورده دو گلوله به ضارب شلیک کرد<sup>۱</sup> او را از پای درآورد<sup>۱</sup> و به دنبال او قره‌باغی و دیگر افسران و درجه‌داران یگان گارد شاهنشاهی تازه به یاد آوردند که باید از جان شاه حفاظت کنند و هفت تیرهای خود را از جلد درآورده، بنای تیراندازی به بدن نیمه محضر و سپس جنازه بی جان ناصر فخرآرایی را گذاشتند و تن او را مشبک کردند.

همین واقعه کوچک و غفلت فرمانده اسکورت محافظ شاه کندذهنی، دیر سکه دوهزاری افتادن او، و نداشتن قدرت ابتکارش را به ثبوت رساند و عجیب آنکه شاه هیچ مؤاخذه‌ای از او نکرد، بلکه سرگرد قره‌باغی را به دلیل تیراندازی به جنازه ناصر فخرآرایی مورد عنایت و تفقد قرار داد. هر فرمانروا و پیشوای دیکتاتور یا شاه یا رئیس جمهوری دیگری بود، پس از این واقعه غیرمنتظره قره‌باغی را تحويل دادگاه نظامی می‌داد، زیرا قره‌باغی به جای کنگکاوی و تحقیق و پرس و جو درباره خبرنگاران عکاس و اینکه کیست و چگونه اجازه نزدیک شدن به شاه را یافته است و گماردن مأمورین محافظ و نگهبان جان شاه در اطراف جمعیت، چنان محو تماشای شاه و اینکه اعلیحضرت متوجه حضور او شود بود که فقط به وی می‌نگریست و به هیچ کس نه نگریست و نه مشکوک شد تا آنکه آن حادثه روی داد.

جالب اینکه پس از اینکه ضارب مقتول شد و بر زمین نقش بست و شاه مجروح و خونین به بیمارستان شماره یک ارتش در سه راه یوسف‌آباد - جاده پهلوی<sup>۲</sup> انتقال

۱- اخیراً آقای محمود تربتی سنجابی روزنامه‌نگار قدیمی و محقق کنگکاو در کتاب «پنج گلوله برای شاه» که حاوی مصاحبه‌ای با آقای ارکانی یکی از دست‌اندرکاران سوءقصد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به جان شاه بود نظرات تازه‌ای را مطرح کرده است.

۲- جاده پهلوی، امروزه خیابان ولی عصر خوانده می‌شود که از میدان راه‌آهن در جنوب تا میدان تجریش در شمال تهران امتداد دارد.

یافت، قره‌باغی و عده‌ای از افسران و درجه‌داران با حالتی خشمگین وارد سالن آمفی‌تئاتر دانشکده حقوق شدند و با نگاه‌های غضبناک مشتی رجال قدیمی پوسیده و ناتوان و دولتمردان متشخص و وکلای مجلس و اساتید دانشگاه را که کمترین مداخله‌ای در سوءقصد نداشتند، از نظر گذرانند<sup>۱</sup> و لابد می‌خواستند آمرین و دستیاران ضارب را در میان آن پیران و میانسالان موقر و محترم و ترسو و بی‌دل و جرأت بیابند. بعد حدود یک ساعت یا بیشتر هم مدعوین جشن دانشکده را در همانجا توقيف کردند و سپس با رسیدن خبر سلامتی شاه آنان را آزاد کردند.

قره‌باغی در طول سال‌های بین ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ بین ایران و فرانسه در حرکت بود و تقریباً در حوادث آن سال‌ها هیچ نامی از این افسر جوان جزو خوان که علاقه زیادی به خواندن و حفظ کردن و امتحان دادن و قبول شدن داشت به میان نیامده است.

قره‌باغی می‌خواند و می‌خواند و حفظ می‌کرد و امتحان می‌داد تا اینکه درجه دکترای خود را از دانشکده حقوق پاریس دریافت داشت.

او هرگز فرصت پیدا نکرد در یک جنگ ولو جنگ عشايری و قبیله‌ای حضور به هم رساند. او افسری بود که پشت میز کلاس‌های دانشکده افسری و دانشکده حقوق و دانشگاه جنگ تهران یا دانشگاه پاریس درجه می‌گرفت و بالا می‌رفت.

در طول ۴۲ سال امتیازات و نشان‌های زیر را کسب کرد:

- ۱- نشان افتخار همدوره‌گی شاه
- ۲- آجودان مخصوص شاه
- ۳- نشان درجه ۲ همايون
- ۴- نشان درجه ۳ تاج
- ۵- نشان درجه ۳ همايون
- ۶- نشان درجه ۴ همايون

۱- مشق کاظمی دولتمرد، در خاطرات خود به این واقعه و نگاه‌های غضبناک افسران گارد به مدعوین نشسته در سالن اشاره می‌کند. نگاه کنید به کتاب خاطرات او، جلد دوم زیر عنوان روزگار و اندیشه‌ها، تهران، ابن سينا، ۱۳۵۲، صص ۱۷۰-۱۶۸.

- ۷- نشان لیاقت درجه ۲
- ۸- نشان لیاقت درجه ۳
- ۹- نشان افتخار درجه ۳
- ۱۰- نشان خدمت درجه ۱
- ۱۱- نشان عالی درجه ۱
- ۱۲- نشان ۲۸ مرداد
- ۱۳- نشان بیست و پنجمین سال سلطنت
- ۱۴- نشان تاجگذاری
- ۱۵- نشان جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی
- ۱۶- نشان سپاس فرهنگی درجه ۱
- ۱۷- نشان پاس درجه ۱
- ۱۸- نشان کوشش درجه ۱
- ۱۹- نشان خدمت تربیت بدنی  
نشان‌های خارجی او نیز شامل:
- ۱- نشان استقلال اردن هاشمی
- ۲- نشان استوار درجه ۳ افغانستان
- ۳- نشان درجه ۱ نظامی مراکش
- ۴- نشان لژیون دونور گراندافيسيه فرانسه
- ۵- نشان درجه ۱ شوالیه صلیب بزرگ جمهوری ایتالیا بود.  
از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ ابتدا فرمانده تیپ دانشجویان و سپس فرمانده دانشگاه نظامی شد<sup>۱</sup> که در آن دوره علاوه بر تیپ دانشجویان و دانشآموزان وظیفه، دو

۱- در جریان برگزاری کنگره بزرگ ششم بهمن ۱۳۴۲، وی مسئول پذیرایی از ۲۰۰۰ مهمان کنگره دهقانان بود که تعدادشان سپس به ۴۰۰۰ تن رسید.  
پس از تشکیل سپاه دانش و بهداشت، قره‌باگی فرمانده دانشگاه نظامی اولین گروه‌های سپاه را مشکل و به شاه معرفی کرد.

دانشکده نظامی؛ رسته‌های مختلف ارتش هم در آن دانشگاه متمرکز شده بود. در همان سال‌های دهه ۱۳۴۰، یک بار او را رئیس دادگاهی کردند که اعضای نهضت آزادی را در آن دادگاه محاکمه می‌کردند. مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی و هم‌سنگران آنها، رفتار مؤدبانه و آرام قره‌باغی در دادگاه باعث شد که محاکمه شوندگان چندان احساس نارضایی نکنند. قره‌باغی در تمام ساعات محاکمه با متانت و خونسردی و احترام با متهمین رفتار کرد و از این پس سابقه دوستی و سلام و علیکی بین او و محاکمه‌شوندگان که محکوم هم شدند و چند سالی را در زندان گذراندند، ایجاد شد. سپس فرمانده لشکر پنجم پیاده گرگان شد. از شهریور ماه ۱۳۴۴ تا مهرماه ۱۳۴۷ فرمانده لشکر یک گارد بود. از مهرماه ۱۳۴۷ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ رئیس ستاد نیروی زمینی و از اردیبهشت ۱۳۵۱ تا مرداد ماه ۱۳۵۲ جانشین فرمانده نیروی زمینی بود.

پس از آغاز بحران مناسبات میان ایران و عراق در مرداد ماه ۱۳۵۲ فرمانده سپاه یکم غرب شد و در کرمانشاه اقامت اختیار کرد. در سال ۱۳۵۱ ارتشید فتح‌الله مین‌باشیان از فرماندهی نیروی زمینی برکنار شد و ارتشید غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی شد. سپهبد محمدحسین ضرغام فرمانده سپاه سوم شیراز نیز به سمت فرمانده ژاندارمری منصوب شد.

در تیرماه ۱۳۵۲ سپهبد امیرحسین ضرغام بر اثر سکته قلبی فوت کرد و سپهبد فخر نیا به سمت فرمانده ژاندارمری تعیین شد. علت رفتن قره‌باغی از نیروی زمینی اختلاف شدید او با اویسی و بالعکس بود. به دلیل همین اختلافات سپهبد قره‌باغی به سمت فرمانده سپاه کرمانشاه پیشنهاد شد. چون محل فرماندهی سپاه غرب درجه سپهبدی بود و قبلًاً قره‌باغی جانشین فرمانده نیروی زمینی بود و در محل سازمانی ارتشیدی انجام وظیفه می‌کرد لذا با اینکه محل فرماندهی سپاه غرب سپهبدی بود اما برای او پیشنهاد شد که همچنان از مزایای درجه ارتشیدی استفاده کند.

در ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ پس از گند و فضاحتی که در ژاندارمری بر اثر رشوه‌ستانی فرمانده وقت و ایادی او بوجود آمد و بالاگرفت، شاه، قره‌باغی را برای

پاکسازی در ژاندارمری کل کشور به تهران فراخواند و با اختیارات تام به آن سازمان فرستاد. اما آن گند و فضاحت که بالاگرفت و رایحه‌اش همه‌جا را پر کرد چه بود. نمایندگی کمپانی بتز در ایران با شخصی به نام رزم آرا پسر سپهبد مقتول حاجیعلی رزم آرا بود. در آن روزها برای مجهز شدن واحدهای ژاندارمری شامل ناحیه، منطقه، هنگ، گردان و گروهان‌های پلیس راه در شهرستان‌ها و جاده‌ها و ایجاد تحرک در آنها در نظر گرفته شده بود که حدود یکصد یا دویست دستگاه اتومبیل سواری بتز از آلمان خریداری شود و در اختیار یگان‌ها گذاشته شود. چون بر حسب پیشنهاد، تعداد اتومبیل موردنیاز زیاد بوده، گفتگوهایی میان تیمسار فرمانده کل محترم وقت ژاندارمری و امیران مورد اعتماد او در سرنشته‌داری و پشتیبانی و اداره موتوری ژاندارمری از یک سو و نمایندگی کمپانی بتز از سوی دیگر انجام می‌شود. البته کاملاً سری، محرمانه، مستقیم و بدون اطلاع نامحرمان. تیمسار سپهبد ف که سال‌ها در ارتش و سپس ژاندارمری خدمت کرده و در شرُف بازنیستگی قرار داشت به وسیله ایادی خود و برای باقیات صالحات یعنی فراهم آوردن توشه‌ای برای معاش دوران بازنیستگی، تقاضای دریافت مختصر حق کمیسیونی می‌کند؛ به مصدق نگاه به دست ننه کن، مثل ننه غریله کن، وقتی همه کس این کار را می‌کرد، وقتی می‌گفتند دریافت کمیسیون از سوی واسطه‌های خرید در قوانین و عرفیات آمریکا و سویس متعارف و قانونی شناخته شده است، وقتی خبر از کمیسیون‌ها و پورسانت‌های عظیم و حجم مقامات عالیه می‌شد، وقتی درباره ارتشید خاتم آن همه گفت و گو و شایعه جریان داشت، وقتی صحبت از پورسانت‌های قابل ملاحظه والا حضرت غلامرضا و الا حضرت اشرف می‌شد، وقتی راست یا دروغ خبر می‌آوردند که تیمسار ارتشید توفانیان از طلا دیگدان زده است، وقتی یک سال بعد آوازه گند و فضاحت باج‌ستانی‌های تیمسار دریابان موقت رمزی عطایی جهان را پر و زهرآگین کرد، از فرمانده ژاندارمری کل کشور که مأموران سازمانش از قدیم‌الایام به مرغ و جوجه خوردن و تریاک سمیرم و خسرو و شیرین از دهاتی‌ها خواستن و عرق کشمش و دختر هجده‌ساله مطالبه کردن شهره بوده‌اند چه انتظاری غیر از این می‌توان داشت؟

تیمسار مطالبه در صدی کمیسیون کرد. هم سهم خودش و هم شیتبیلی امیران و افسران ارشد واسطه را، اما پسر رزم آرا هم هر چه بود پسر رزم آرا بود. کسی به او می‌گوید که زیر بار نرود و موضوع را با سازمان ضداطلاعات در میان بگذارد.

سرگردی به نام ج که در رده دهم و یازدهم بوده وسیله مذاکره و معامله بوده است. وقتی پسر رزم آرا موضوع را با ضداطلاعات در میان می‌گذارد، ضداطلاعات و نه سوا اک (زیرا سوا اک به امور نظامیان رسیدگی نمی‌کرد) سروان انصاری نماینده خود را مأمور تعقیب می‌کند.

سرگرد ج به نماینده از فرمانده و امیران ژاندارمری به کمپانی بنز مراجعت کرده چون رشوہ گیرنده برای جلوگیری از هرگونه پیگرد و شناسایی حاضر به قبول چک نبوده و قرار بوده اسکناس‌های درشت به نماینده تیمسار فرمانده کل تحويل شود، سرگرد ج یک جامه‌دان پر از اسکناس از آقای رزم آرا تحويل می‌گیرد و راهی ستاد کل ژاندارمری می‌شود تا تیمسار فرمانده کل را خشنود و خندان سازد. درین راه سروان انصاری و افسران ضداطلاعات ارتش (و نه ژاندارمری) سر راه بر سرگرد ج می‌گیرند و چمدان را به دست می‌آورند.<sup>۱</sup> شماره اسکناس‌ها همه قبلاً برداشته شده و جای چون و چرا باقی نمانده بود. در حقیقت سرگرد ج نه تنها خود در تور دام ضداطلاعات افتاد، بلکه همه بالاتری‌ها هم گیر داد.

سپهبد ف، سرلشکر سرمهد و سرتیپ تاج ترقی فرمانده و رئیسی رده اول ژاندارمری بودند که آن چمدان اسکناس باید صرف خرید روغن و چرب کردن سبیل‌هایشان شود. کسان دیگری هم بودند که دست دوم و بی‌اهمیت بودند. ضداطلاعات ارتش اقدام به دستگیری و بازجویی سپهبد ف، سرلشکر سرمهد و سرتیپ تاج ترقی می‌کند. و در همین زمان شاه قره‌باغی را به فرماندهی ژاندارمری منصوب می‌کند.

۱- از اینجا معلوم می‌شود تیمسار ف که جنه چاق و سنگینی داشت، اطلاعات چندانی از شیوه‌های جدید رشوہ گیری نداشت و مانند دوران قاجاریه و اوایل پهلوی عمل می‌کرده است در حالی که اگر کمی زرنگر و دنیادیده‌تر بود، از کمپانی بنز می‌خواست وجوه رشوہ را در یک کشور خارجی، مانند ترکیه یا امارات عربی به حساب یکی از خویشاوندان دورش بریزد یا به یک حساب سری در سوئیس واریز کند. تیمسار کندذهن تر و تبل تر از آن بود که دنبال این کارها برود. او روش مستقیم پول نقد به جای چک را برگزید که به دام افتاد.

قره‌باغی در مقام فرمانده ژاندارمری کل کشور خوب و قادر تمندانه اقدام کرد. در حقیقت او جلوی یک جوی باریک و رشوه‌خواری را می‌گرفت در حالی که دریا، دریا و اقیانوس، اقیانوس رشوه و رشوه‌خواری در اطرافش جریان داشت.

قره‌باغی همه مقصرين و متهمين را تحويل دادگاه داد. سپهبد ف، سرلشکر سرمهد پدر زن جدید ارتشید اویسی که دختر جوانش به جای مرحوم خانم بنی آدم همسر فقید تیمسار اویسی جایگزین شده بود، سرتیپ تاج ترقی رئیس کمیسیون خرید هر کدام با یکی دو درجه تنزل درجه، مجازات و بازنشسته شدند و شاه اجازه نداد زیاد رایحه‌گند و کثافت فساد در فضا پیچد، هر چند که سال بعد، فساد از نقطه دیگری سرزده و آشکار شد و رایحه‌گند‌آگین آن دنیا را پر کرد و تیمسار فرمانده نیروی دریایی و دهها تن از افسران جوان زیر فرمان او را به دادرسی ارتش و زندان فرستاد. در همین مقام بود که در اول شهریور ماه ۱۳۵۴ نه ماه پس از اینکه من و نظام کیایی سپهبد قره‌باغی را در دفتر کارش در ستاد ژاندارمری ملاقات کردیم تا برایش فیلم بسازیم، به درجه ارتشیدی ارتقاء یافت و تا چهارم شهریور ۱۳۵۷ که وزیر کشور شد پست و مقام فرماندهی ژاندارمری را بر عهده داشت و نام آن سازمان را ابتدا از ژاندارمری کل کشور به ژاندارمری کشور و سپس مغض خوانید شاه به ژاندارمری کشور شاهنشاهی ایران تغییر داد. این تقلیدی بود از ژاندارمری جمهوری فرانسه که قره‌باغی به دلیل زبان‌دانیش و چند بار اقامت در فرانسه سخت شیفتۀ آن کشور بود و هر چیز و نکته فرانسوی را، می‌پستنید و قابل تقلید و اجرا می‌دانست.

### نقل قول از یک فرد آگاه

«هنوز قره‌باغی چندان زمانی در ژاندارمری و پست فرماندهی کل آن مستقر نشده بود که مواجه شد با یک پرونده پر سر و صدا و جنجالی و افتتاح برانگیز که هر چند از نظر تیتر روزنامه‌ها و برانگیختن توجه مردم و در حقیقت سرگرم کردن آنها جالب و شیرین و وقت‌گیر بود و می‌توانست روزها و هفته‌ها سر ملت مظلوم را شیره بمالد و گرم کند اما دستگاه و هیأت حاکمه هم و غم‌ش این بود که این مسئله بی‌سر و صدا بماند و چندان چیزی از پرونده چسبناک آن به بیرون درز نکند و موجبات وهن و آبروریزی ارتش و نیروهای مسلح را فراهم نیاورد. شیره مالیدن و گرم کردن سر

مردم به حوادث جنجالی و سرگرم‌کننده دست دوم و سوم یکی از حربه‌های حکومت‌های فاسد و غیر مردمی و تاگلو فرو هشته در غرقاب فساد است.

صفحات جراید آن زمان را مطالعه کنید و ملاحظه بفرمایید قضایای مهم و اصلی چگونه در لابایی حوادث دست دوم و سوم و جنایات و آدمکشی‌ها و رشوه‌ستانی‌های رده چهارم و پنجم لایرانی می‌شد.

اما فساد رشوه‌گیری بزرگ در راندارمری که یک سپهبد و یک یا دو سرهنگ و چند سرتیپ و چند سرهنگ در آن دست و مداخله داشتند و سیل آخته هر کدام به نحوی چرب شده بود قضیه‌ای نبود که رژیم بتواند اجازه دهد جزیيات آن را در روزنامه‌ها بنویسد و خود اُس و اساس رژیم را زیر سؤال برند.

بنابراین قره باغی ناچار بود هم خاطیان رشوه‌گیر تاج و ستاره‌دار واکسیل به دوش را تحت پیگرد قرار دهد و به مجازات برساند، هم باید سعی می‌کرد که قضایا به بیرون درز نکند و گندش درنیاید. در ارتش آن دوران هیأت پنج نفری برای رسیدگی به جرایم و تحلفات امیران و افسران ارشد تشکیل می‌شد. هیأت پنج نفری در حقیقت کار دادگاه نظامی را آسان می‌کرد. در اینگونه موارد بدون آنکه ماجرا به دادستانی و دادرسی ارتش و تشکیل پرونده قضایی و ادعائمه و کیفرخواست بررسد قضایا زود، تند، سریع، فوری حل و فصل می‌شد و غالب موضوع به بازنیستگی، اخراج، تنزیل درجه خاتمه می‌یافتد. پرونده‌ای که بوی گند آن دنیا را برداشته بود اخاذی فرمانده کل وقت راندارمری تیمسار ف بود که برای خریداری تعداد قابل ملاحظه‌ای خودروی لوکس بنز از کمپانی بنز آلمان و در حقیقت از شعبه آن در تهران پورسانت و کمیسیون قابل توجهی مطالبه کرده و قصد داشت برای دوران بازنیستگی خود و خاطر جمعی خانواده محترم باقیات صالحاتی البته به صورت مارکی دلاری و تومانی ذخیره کند.

تیمسار سپهبد پس از سی و چند سال خدمت در ارتش متوجه شده بود که از مال دنیا چیز دندان‌گیر و قابل ملاحظه‌ای در دست ندارد و تاج و ستاره‌های طلایی درجه سپهبدی و واکسیل زرد آجودانی اعلیحضرت هم جوابگوی نیازهای مالی آینده نیست و فردا که بازنیسته بشود همین زلم زیمبوها را هم از او خواهند گرفت.

این بود که بالاخره دلی به دریا زد و با واسطه و میانجی و پیام بیر و پیام بیاور، قضیه را به مدیران کمپانی بنز اینکه راندارمری کل کشور سازمانی به نام پلیس راه را زیر فرمان دارد وظیفه پلیس راه مراقبت از حسن عبور و مرور خودروها و کامیونها و نفتکش‌ها و انواع اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها در جاده‌ها و به اصطلاح قدیمی‌ها شوارع کشور است. برای این کار پلیس راه نیاز به خودروهای محکم و مطمئن و سریع السیر و مرغوب و عالی دارد. پیکان و آریا و

شاهین و دیگر خودروهای تولید داخلی این منظور را تأمین نمی‌کند. مرگ یک بار، شیون یک بار. حال که قرار است خودرو خریداری شود چرا از بهترین نوع و مدل و سیستم آن که شناخته شده و از هر نظر مورد اطمینان است تهیه و خریداری نشود.

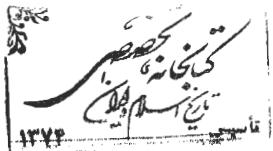
آلمان مانند آمریکا پدر صنعت خودروسازی جهان است و نیز سرآمد خودروهای آلمانی، بنابراین خودروی لوکس و محکم سواری بزرگ خریم و ژاندارمری را برای سال‌ها از تجدید خرید خودرو و مشکلات ناشی از خودروهای ایرانی آسوده می‌کنیم اما شرط کوچکی وجود دارد و آن اعطای جایزه کوچکی به فرمانده محترم ژاندارمری در ازای این خوش‌فکری و باریک‌بینی و آینده‌نگری است. دو تیمسار، تیمسار سرلشکر مصطفی - س و تیمسار سرتیپ ت وظایف مهم مذاکرات را برعهده می‌گیرند و بانماینده کمپانی بزرگ در تهران باب گفت و گوی شیرین را می‌گشایند اما نماینده بزرگ پسر مرحوم سپهبد حاجیعلی رزم آرا است به خاطر نام و سوابق پدرش با ارتشی‌ها حشر و نشر دارد. موضوع را با دوستان بانفوذ خود در میان می‌گذارد، کار به ضد اطلاعات ارتش می‌رسد. قرار می‌شود در سر راه تیمسار معظم و واسطه‌ها و حاملین پیام دامی گذاشته شود، دام گذاشته می‌شود و همگی به دام می‌افتد.

تیمسار ف بازنشسته می‌شود. دیگران تنزیل درجه می‌یابند و اخراج می‌شوند و قرار می‌شود پول‌های گرفته شده را پس بدهنند و البته کار هیچ کدام به زندان نمی‌رسد.

قره‌باغی در رأس هیأت پنج نفری قضیه را خیلی خوب و سریع و بی‌سر و صدا تمام می‌کند اما طولی نمی‌کشد که گرفتار مزاحمت‌های تلفنی ارتшибید اویسی فرمانده نیروی زمینی می‌شود که دختر جوان و زیبای یکی از آن تیمساران دست چسبناک همسر اوست و تیمسار اویسی اصرار دارد قره‌باغی نه تنها دست چسبناک تیمسار تنزل درجه یافته و سرهنگ شده را بگیرد و از حالت اخراجی بیرون ش آورد، بلکه تاج و ستاره‌هایش را هم به او برگرداند. قره‌باغی تبریزی ساده‌لوح زیر بار نمی‌رود اما طولی نمی‌کشد که اویسی از جای دیگر اقدام می‌کند و نه تنها پدرزنش را از حالت اخراجی بیرون می‌آورد بلکه به جای تاج و دو ستاره گرفته شده از پدرزن جان، تاج و یک ستاره‌اش را البته در حالت بازنشستگی به او بازمی‌گرداند.<sup>۱</sup> تازه تیمسار قره‌باغی متوجه می‌شود که سرچشمه نهر از کجا گل آلود است و چگونه دستی در بالا وجود دارد که آب را گل آلود می‌کند و فساد را اشاعه می‌دهد و رشو هستانان را تشویق و دلگرم می‌کند.<sup>۲</sup>

۱- خانم شرافت بنی آدم (اویسی) همسر اول تیمسار اویسی در سال ۱۳۴۹ بر اثر بیماری سرطان فوت کرده و تیمسار یکی دو سال بعد دختر جوان و شاداب یک تیمسار ژاندارمری را به همسری اختیار کرده بود.

۲- نقل قول از تیمساری س.الف که نخواستند نامشان برده شود.



## ۲

### قره‌باغی پیش از آغاز بحران

قره‌باغی در طول حدود پنج سال فرماندهیش بر ژاندارمری کل کشور که از دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۳ آغاز شد و به اوایل شهریور ۱۳۵۷ ختم شد به خوبی ابراز خدمت کرد و خودی نشان داد و به ژاندارمری سروسامانی بخشد.

در آن زمان مأموریت‌های ژاندارمری در ده مورد زیر تعیین و برنامه‌ریزی شده بود:

- ۱- استقرار امنیت
- ۲- حفظ انتظامات
- ۳- جلوگیری از تخلف و بی‌نظمی
- ۴- کشف جرایم
- ۵- تعقیب و دستگیری متهمین و مرتکبین جرایم و بزهکاران در سرتاسر کشور و نقاطی که شهربانی وجود ندارد.
- ۶- حفظ و حراست مرزهای کشور
- ۷- رسیدگی به امور وظیفه عمومی
- ۸- مبارزه با قاچاق و مواد مخدر
- ۹- تأمین عبور و مرور در راه‌های کشور و کنترل مقررات عمومی از نظر ترانزیت و ترانسپورت در خارج از شهرها
- ۱۰- همکاری نزدیک با سازمان‌های انتظامی و اداری کشور.
- ۱۱- ژاندارمری کشور آن مأموریت‌های دهگانه را بوسیله ۲۱ سازمان تابعه خود انجام می‌داد که عبارت بودند از:

۱- قرارگاه ستاد ژاندارمری کشور

۲- نواحی ۱۵ گانه ژاندارمری کشور

این ۱۵ ناحیه که در رأس هر یک سرلشکر یا سرتیپ یا سرهنگی در مقام سرتیپی

- قرار داشت، خود شامل ۴۶ منطقه و ۲۵۹ گروهان و ۲۱۰۴ پاسگاه بود.<sup>۱</sup>
- ۳- مراکز آموزش و ژاندارمری
  - ۴- اداره مرزبانی
  - ۵- اداره مبارزه با قاچاق و مواد مخدر
  - ۶- پلیس راه
  - ۷- سازمان قضایی
  - ۸- هواپیمایی ژاندارمری
  - ۹- گارد ساحلی
  - ۱۰- مخابرات
  - ۱۱- اداره مهندسی
  - ۱۲- اداره بهداری
  - ۱۳- گارد جنگل
  - ۱۴- اداره وظیفه عمومی
  - ۱۵- فرماندهی لجستیکی (پشتیبانی)
  - ۱۶- آجودانی ژاندارمری کشور
  - ۱۷- اداره بیمه و بازنیستگی
  - ۱۸- سازمان کامپیوتری
  - ۱۹- همکاری با سازمان‌ها
  - ۲۰- نیروی پایداری
  - ۲۱- روابط عمومی

۱- یادآور می‌شود در همان دهه ۱۹۷۰ میلادی در کشور ژاپن که مساحت آن حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر مربع است، در ۴۷ استان آن، ۵۸۰۰ قرارگاه (کوبان = کلانتری) دایر بود و ده هزار پاسگاه کوچک پلیس روستایی (ژاندارمری) موسوم به (چوزایشو Chuzaisho) امور امنیتی و انتظامی روستاهای نواحی غیرشهری را اداره می‌کرد.  
نگاه کنید به ژاپن کشور شماره ۱ - تألیف ازرا ووگل - ترجمه شهین دخت خوارزمی - انجمن مدیران صنایع جمهوری اسلامی ایران (خصوصی و غیردولتی) - ص ۱۵۳.

قره‌باغی هر اندازه در کارهای سیاسی و فرماندهی نظامی کشور قادر استعداد و لیاقت و قدرت ابداع و ابتکار بود، در امور اداری و سامان‌بخشی و گسترش و برنامه‌ریزی‌هایی به منظور اداره یک یگان بزرگ، پشتکار و دقت نظر داشت.

به عنوان مثال پلیس راه شهربانی کل کشور که در سال ۱۳۴۵ به ژاندارمری واگذار شده بود، به هنگام تحویل به ژاندارمری فقط ۲۵ دستگاه بنز و شورلت سواری در اختیار داشت، در حالی که در سال ۱۳۵۴، ۱۷۸ دستگاه بنز سواری، ۴۱ دستگاه سواری دوج، ۶ دستگاه پیکان، ۱۱ دستگاه اوینیماک، ۱۶۲ دستگاه موتورسیکلت هارکی، ۱۰۰ دستگاه موتورسیکلت یاماها، ۷۵ دستگاه آمبولانس و ۴۶ دستگاه مینی‌بوس در اختیار آن اداره بود.

تعداد بی‌سیم‌های ثابت و سیار واگذاری شده در سال ۱۳۴۵ به پلیس راه ۱۹ دستگاه بود در حالی که در سال ۱۳۵۴، آن اداره به ۱۴۵ دستگاه بی‌سیم ثابت، ۱۵۲ دستگاه بی‌سیم سیار و تعدادی بی‌سیم‌های انفرادی مجهز شده بود. تعداد پاسگاه‌های پلیس راه در سال ۱۳۵۴، ۶۱ پاسگاه بود و قرار بود تا پایان سال ۱۳۵۴ به ۷۰ پاسگاه و تا پایان برنامه ۵ ساله عمران به ۱۰۰ پاسگاه افزایش یابد.

قره‌باغی در شهریور ۱۳۵۴ دوره‌های آموزش مقدماتی و عالی رسته پیاده ژاندارمری و فرماندهی ستاد را در ژاندارمری کشور برای نخستین بار تشکیل داد. در سال ۱۳۵۴ مرکز آموزش افسری در تهران شامل دوره فرماندهی و ستاد-دوره عالی پیاده و دوره مقدماتی پیاده ژاندارم تشکیل شد.

همچنین دوره‌های افسری و افسری وظیفه - مرکز آموزش زبان انگلیسی، مرکز آموزش درجه‌داری کادر در مرزن آباد - شامل رسته‌های پیاده، مخابرات، مهندسی، سرنشیه‌داری، دارایی، پلیس راه، ترابری دایر بود.

آموزشگاه‌های گروهبانی کادر نواحی در شهرهای زاهدان، کرمان، رضاییه (اورمیه)، اهواز، کرمانشاه، سنندج، مشهد، خرم‌آباد، شیراز، تبریز، اصفهان، ساری، رشت و تهران دایر شده بود.

آموزشگاه فنی (حرفه‌ای) در تهران شامل رسته‌ای فنی درودگری - جوشکاری -

آهنگری - مکانیکی دایر بود.

مرکز آموزش مخابرات در تهران شامل دوره‌های تعمیرات و سایل ارتباطی - تعمیرات رده ۲ مولد برق و الکترونیک و تعمیرات - تعمیرات تله تایپ - تعمیرات ماشین‌های رمز - اپراتور تله تایپ دایر شده بود و یک مرکز آموزش درجه‌داری در جهرم تأسیس شده بود که دیپلمه‌های وظیفه را مدت ۶ ماه آموزش داده با درجه گروهبانی به یگان‌های ژاندارمری تحويل می‌داد. همچنین مرکز آموزش سربازی وظیفه در جلدیان - زاهدان - نوده و رینه تأسیس شده بود. ژاندارمری؛ آموزشگاه بهیاری و مرکز آموزش افراد نیروی پایداری را هم تأسیس کرده بود.

افسران ژاندارمری می‌توانستند از دوره‌های آموزشی: پدافند، دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی زمینی ارتش، دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی هوایی، دوره‌های عالی و رسته‌ای مقدماتی و دانشکده افسری نیروی زمینی و دانشکده افسری شهربانی کشور استفاده کنند.

همچنین افسرانی به دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی رسته‌ای آمریکا و دوره عالی ژاندارمری فرانسه و دوره‌های متخصص فنی هوایی و مخابرات ارتش آمریکا اعزام می‌شدند و دانشجویان بورسیه ژاندارمری در دانشکده‌های پزشکی، دندان‌پزشکی، حقوق، مهندسی، کامپیوتر، الکترونیک، حسابداری، علوم اداری و موزیک تحصیل می‌کردند.

## قره‌باغی و مستشاران آمریکایی

پس از برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد مین سال شاهنشاهی ایران که نه تنها نتایج مطلوب و پیش‌بینی شده از سوی شاه را برآورده نساخته، بلکه موج تبلیغات جدیدی علیه بریز و پیاش‌های رژیم پهلوی را برانگیخته بود، انتقادات مطبوعات آمریکا علیه شاه شدت‌گرفت و روزی یا هفته‌ای نبود که در مطبوعات آمریکا مطالبی علیه رژیم پهلوی به چاپ نرسد.<sup>۱</sup>

هنگامی که سپهبد قره‌باغی به مقام فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد این حملات ابعاد گسترشده‌ای یافته بود و بویژه سخنرانی‌ها و نامه‌ها و تظاهرات عده‌ای از مخالفان رژیم در دانشگاه‌ها و انعکاس نظرات آنها در مطبوعات معتبر آمریکا موجبات رنجش شدید شاه را فراهم آورد. شاه برای تلافی حملاتی که مطبوعات آمریکا به

۱- واشنگتن پست در این مورد گوی سبقت را می‌ربود و شاه غالباً از مطالبی که در آن روزنامه به چاپ می‌رسید، گله داشت. پس از برکناری نیکسون و زمامداری جerald فورد لحن مطبوعات آمریکا نسبت به رژیم شاه شدیدتر شد و در دوره کارتر تقریباً عمومیت یافت بطوری که عالم در یادداشت‌های خود [۱۲ آذر ۱۹۷۲] می‌نویسد جورج بال معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا در دوران دمکرات‌ها، در سال ۱۹۷۲ مقالاتی برای واشنگتن پست و نیویورک تایمز می‌نوشت.

وقتی جورج بال در سال ۱۹۷۲ به ایران آمد و تقاضای دیدن شاه را کرد، شاه به او وقت نداد. بعدها در سال ۱۹۷۶ او یکی از دو مشاور سیاسی تراز اول پر زیدنست کارتر شد.

رژیم پهلوی می‌کردند دست به دو اقدام زد که دقیقاً به منظور پاسخگویی به مقالات جراید آمریکا بود. اولین اقدام، اعلام تعطیل رادیو تلویزیون ارتش آمریکا در تهران و سپردن امور برنامه‌های زبان انگلیسی آن دو رسانه به سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بود که بلافارصله شبکه جدید رادیو و تلویزیون بین‌المللی ایران در محل تأسیسات صدا و سیما در تأسیسات جام جم راه‌اندازی شد و از آمریکایی‌ها درخواست گردید تأسیسات رادیو و تلویزیون نظامی خود را در سلطنت آباد (محل آرمیش - ماگ) تعطیل کنند.

اقدام بعدی دستور خاتمه دادن به مأموریت مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری کل کشور بود که ارتشدید قره‌باغی مأمور فیصله دادن این مهم شد و بالاخره در ۱۳ اسفندماه ۱۳۵۴ مراسم خدا حافظی انجام شد و با افسران آمریکایی مأمور در اداره مستشاری ژاندارمری تودیع گردید و به خدمت آنان در ژاندارمری خاتمه داده شد.

هیأت مستشاران آمریکایی در ژاندارمری از سال ۱۳۲۱ شمسی / ۱۹۴۲ م / به خدمت در ژاندارمری کل کشور فراخوانده شده بودند. اولین رئیس هیأت آمریکایی در ژاندارمری:

۱- کلنل نورمان شوارتسکف بود که سال قبل از اعزام به ایران رئیس پلیس ایالت نیوجرسی بود و او کسی بود که ربایندگان و قاتلین فرزند خردسال هوانورد معروف و قهرمان آمریکایی چارلز لیندبرگ را کشف و دستگیر کرده بود.<sup>۱</sup>

Col Norman Schwarzkopf سوابق خدمت در پلیس و گارد ملی آمریکا را داشت اما در میان جانشینان او عده‌ای از افسران ارتش آمریکا نیز یافت می‌شدند. پدر در ایران پس از مدتی دیگر رئیس اداره مستشاری آمریکا در ژاندارمری نبود بلکه فرمانده سازمان نظامی ژاندارمری و قائم به اختیار شد و ریاست ژاندارمری در

۱- تفصیل کامل این واقعه در کتاب معروف جنایاتی که آمریکا را تکان داد - اثر کانتین رینولدز خبرنگار معروف آمریکایی آورده شده است.

کتاب بالا در سال‌های دهه ۱۳۴۰ ه. ش به ترجمه آبرت برنارדי وکیل دادگستری ایرانی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است. ژنرال نورمان شوارتسکف پدر ارتشدید نورمان شوارتسکف جونیور است که در سال ۱۹۹۱ با صدام حسین جنگید. او فرماندهی نیروهای توفان صحراء و متحدین آمریکا را در نبرد علیه صدام عهده‌دار بود.

حقیقت با او بود.

شوارتسکف در ایران به درجهٔ ژنرالی ارتقاء یافت و در جریان پیشروی ارتش ایران به سوی آذربایجان با اعزام ژاندارم‌های مسلح به مسلسل و سوار بر زره پوش خود که تصاویر آنها در مجلات معروف جهان منتشر شد نقش مهمی ایفا کرد. در سال ۱۳۲۶ شوارتسکف به آمریکا بازگشت و گفته می‌شد که سرلشکر رزم آرا رئیس ستاد ارتش نقش مهمی در بازگرداندن شوارتسکف به آمریکا داشت زیرا آمریکایی‌ها بیش از حد در ارتش و ژاندارمری ایران نفوذ یافته بودند. پس از شوارتسکف

۲- سرهنگ پیرس Col Pierce از ۱۳۲۷ تا اسفندماه ۱۳۲۷

۳- سرهنگ چارلز مک‌کللاند Col Charles McClelland از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۴

۴- سرهنگ ستانگل Col Stangle از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۵

۵- سرهنگ آلبرت جونز Col Albert Jones از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸

۶- سرهنگ چارلز پیک Col Charles Peeke از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲

۷- سرهنگ ویلیام کاینارد Col William Kinard از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴

۸- سرهنگ پرستون کنید Col Perston Cannady از ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷

۹- سرهنگ وارن فیلیپس Col Warren Phillips از ۱۳۴۷ تا اول تیر ۱۳۴۹

۱۰- سرهنگ وارن بوی Col Warren Bovec از ۶ تیرماه ۱۳۴۹ تا ۴ مرداد

۱۳۵۳

۱۱- سرهنگ جان باتیست Col John Botiste از ۴ مرداد ۱۳۵۳ تا اواخر سال

۱۳۵۴

به ترتیب رؤسای هیأت<sup>۱</sup> مستشاری آمریکا شدند و سال‌ها به خدمت در ژاندارمری اشتغال داشتند بطوری که ملاحظه می‌شود افسران رئیس هیأت مستشاران آمریکایی در درجهٔ ژاندارمری ایران حداکثر درجهٔ سرهنگی داشتند و فقط شخص ژنرال شوارتسکف که در ایران و بنا به درخواست دولت ایران، دولت آمریکا با ارتقاء او به

۱- نگاه کنید به سالنامه کشوری ایران ۱۳۲۶ ه. ش و نیز کتاب تاریخ ژاندارمری ایران سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی و دوره ماهنامه ژاندارمری ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸ و ماهنامه ژاندارمری دوره سال ۱۳۵۵

درجهٔ سرتیپی موافقت کرد ژنرال شد زیرا شوارتسکف که در سال ۱۳۲۱ به ایران اعزام شد بنا به تمایل دولت ایران و مخصوصاً قوام‌السلطنه که در آن دوران نخست‌وزیر شده بود از ۱۰ آذر ۱۳۲۲ به مقام ریاست سازمان ژاندارمری منصوب شد و یک امیر ایرانی نیز در کنار او در مقام فرمانده ژاندارمری کل کشور منصوب شده بود اما تمام اختیار اداره و تجهیز ژاندارمری به شوارتسکف داده شده بود و کلیه احکام و فرمانی و استخدام‌ها با دو امضاء انجام می‌شد. اعضای هیأت مستشاری آمریکا در ژاندارمری حداقل هشت تن افسر (از درجه سرهنگی به پایین) و تعدادی درجه‌دار بودند که در سال ۱۳۵۴ عده آنها مجموعاً چهارده نفر بود. هیأت مستشاران ژاندارمری مدت ۳۴ سال در ایران خدمت می‌کردند اما ناگهان بنا به دلایل پنهان مانده‌ای که اهم آن نارضایی شاه از مندرجات مطبوعات آمریکا و نیز احتمال انتقال محترمانه ترین اطلاعات سیاسی - اجتماعی ایران از طریق مستشاران ژاندارمری به آمریکا و جراید و رسانه‌های گروهی آن کشور بود، تصمیم به پایان دادن به خدمت آنها گرفته شد.

شاید با مراجعه به کتاب نوشته شده بوسیله یکی از افسران ایرانی مشغول تحصیل در آمریکا به نام سرهنگ دکتر محمد قادری که در سال ۱۳۸۰ در ایران منتشر شده است بتوان علل تصمیم‌گیری ناگهانی شاه را دریافت.

سرکار سرهنگ محمد قادری که در آذرماه سال ۱۳۵۰ به اتفاق همسر و فرزندش برای تحصیلات عالیه به آمریکا اعزام شد (وی از افسران شاغل در مستشاری نظامی آمریکا در ایران و مترجم بوده است) در کتابی که نوشته مدعی است در دوران تحصیلات سی ماهه او در آمریکا برای اخذ درجه دکترا؛ دیدارهایی با او انجام شد و چند آمریکایی مصاحبه‌هایی با او انجام دادند و روابط صمیمانه‌ای ایجاد کردند و بالاخره پس از چند رابط اولیه، رابط اصلی خود را عضو و مشاور شورای امنیت آمریکا معرفی کرد و به وی پیشنهاد کرد پس از مراجعت به ایران «در خدمت ما [آمریکا]» قرار گیرد و اطلاعات مورد نیاز را به آنان بدهد «البته این کار مجاني نخواهد بود و برایت حساب بانکی مخصوص باز خواهیم کرد و هر ماه حقوق و مزایای تو را به آن حساب واریز خواهیم کرد».

قادسی می‌گوید در پایان یک دوره مذاکرات با رابطه‌های آمریکایی او جواب رد داده و به همین علت رابط اصلی که در اتفاقی واقع در یک هتل با او مذاکره می‌کرده وی را با اردنگی محکمی از آن اتفاق بیرون کرده است.

وقتی قادسی به ایران بازگشته، گزارش واقعه را به مقامات مافوق ارتش تسلیم کرده اما همه جا ادعای او را با تمسخر و نباوری تلقی کرده‌اند و فقط شاه از اداره دوم سؤال کرده است «این آمریکایی‌ها چه می‌خواهند؟ چرا سعی می‌کنند افسران ما را داخل شبکه‌های اطلاعاتی خودشان بکنند» تاریخ گزارش محمد قادسی به ستاد ارتش که بالاخره به نظر شاه رسیده تقریباً با تاریخ پایان دادن به خدمات مستشاران آمریکایی در ژاندارمری تطبیق می‌کند و یکی دو ماه قبل از آن است.<sup>۱</sup>

یکی از افسران ارشد ارتش که در تماس با مستشاران آمریکایی بوده است<sup>۲</sup> چند سال پیش در گفت و گو با نویسنده این کتاب علت نارضایی شدید شاه از مستشاران آمریکایی را اظهارات انتقاد‌آمیز ژنرال جابلونسکی رئیس هیأت مستشاران آمریکا در ارتش ایران می‌دانست و اظهار می‌داشت.

جابلونسکی که محل خدمت او قرارگاه ستاد بزرگ ارتشتاران بود، یک افسر عادی ارتش آمریکا با مختصاتی که از نظامیان آمریکایی می‌دانیم نبود و میل زیادی به مطالعه در جامعه ایران داشت.

جابلونسکی پس از برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در مذاکرات خصوصی با امیران و افسران ارشد ایرانی انتقادات زیادی از ساختار جامعه ایران، تضاد میان قومیت‌ها و اقوام ایرانی، و تلاش بی‌ثمر شاه برای ایجاد انسجام در میان توده‌های مختلف مردم ایران می‌کرد.

سرتیپ جابلونسکی همه‌روزه به ادارات مختلف ستاد بزرگ ارتشتاران سرک می‌کشید و اغلب از اینکه بعضی از امیران و افسران ادارات یکم تا نهم ستاد بزرگ ارتشتاران به دستاویزها و عنایین مختلف برای رسیدگی به امور شخصی خود پس از

۱- سوار بر موج: دکتر محمد قادسی، تهران، کتاب‌سراء، ۱۳۸۰، صص ۱۴۶ تا ۱۷۱ دیده شود.

۲- سرهنگ دوم بازنشسته م.د.ش. بنا به درخواست وی از ذکر نامش خودداری شد.

شرکت در مراسم صبحگاه ستداد، محل کار خویش را ترک گفته و در اداره پشت میز کار حضور ندارند دچار شکفتی توأم با تمسخر و ناراحتی می‌شد و اظهاراتی متقدانه بر زبان می‌آورد. او حتی پس از تغییر مأموریت از ایران هر چند بار به ایران آمده و دیدارهایی با امیران و افسران ارتش انجام می‌داد. خلاصه اظهارات سرتیپ جابلونسکی از این قرار بود:

۱- شاه می‌کوشد ایران را دارای یک رژیم شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله معرفی کند و خود را وارث کوروش و داریوش قلمداد نماید در حالی که واقعیات این چنین نیست. ایران در گذشته به طور دائم ولا یتغیر رژیم شاهنشاهی مستمر و یک پارچه نداشته و از تاریخ سقوط سلسله ساسانی تا تأسیس دولت صفوی دول ییگانه عرب و ترک و مغول و تاتار و ترکمن بر آن فرمان رانده و در مقاطع زیادی هم دارای رژیم ملوک الطوایفی بوده است.

۲- در ایران گرچه زبان فارسی گستره بزرگی دارد اما بسیاری از ایرانی‌ها زبان فارسی را نمی‌فهمند و صحبت یک فارسی زبان با آنها دشوار است و عده‌ای تا پایان عمر فقط به زبان‌های محلی خود سخن می‌رانند.

۳- اطراف ایران را اقوام تسنن‌مذهب احاطه کرده‌اند که عشق به کشور خود دارند اما چندان نقش مهمی در حاکمیت و ارتش ندارند.

۴- ارتش ایران، ارتش منسجم و منظمی نیست و بخش عمده نفرات آن وظیفه‌اند. افسران نیز منضبط نیستند و در ساعات کار محل اداره و پادگان را ترک می‌کنند.

۵- طرز نماز گزاردن ایرانیان شیعه و سنی متفاوت است و تفاوت‌های زیادی در نگرش مذهبی فرق و ملل و نحل مسلمان وجود دارد.

۶- حقوق نظامیان وظیفه ناچیز است و حداقل ۲۰ ریال است که هفده هزار و دهشahi به آنها می‌دهند.

۷- اعلیحضرت سلاح‌های پیشرفته و پیچیده خریداری می‌کنند بدون اینکه نیروی انسانی کارآزموده و دوره‌دیده به حد کافی فراهم شده باشد.

۸- عده ژنرال‌های یک‌ستاره تا چهار ستاره ایرانی بسیار زیاد است و حتی بر ارتش

آمریکا که چند میلیون افسر و سرباز تحت السلاح دارد پیشی می‌گیرد.

۹- افسران ارشد ایرانی وقتی ژنرال می‌شوند سریع ترفیع می‌یابند و این سرعت ترفیع در دنیا بی‌سابقه است.

۱۰- فساد مالی در سطوح بالای ارتش ایران چشمگیر و شایع است و به عنوان نمونه عجیب است افسران جوانی که با اراده اعلیحضرت یک‌شبه از درجات ناخدا دومی و ناخدا یکمی به درجات دریابانی و دریاداری ارتقاء یافته‌اند. (در نیروی دریایی) شبکه‌های فساد و اختلاس و رشوه تشکیل می‌دهند و دهها تن آنان به دام می‌افتد. این معلول چیست مگر اشاعه و تعمیم یافتن فساد که دزدی و اختلاس و ارتشاء را امری عادی می‌کند.

۱۱- درست است که ایران کشور بسیار ثروتمندی شده که از محل عایدات نفت حدود ۲۴ میلیارد دلار درآمد سالانه دارد، اما برای چه حدود چهارصد میلیون دلار خرج خریداری دوکشتی مسافربری مستعمل ایتالیایی به نام رافایل و میکل آنژ شده است. این کشتی‌ها حدود ۱۵ سال بود بین بنادر ایتالیا و نیویورک حمل مسافر و بار می‌کرده‌اند و بسیار کهنه و مستعمل شده‌اند.

۱۲- اختصاص چهارصد میلیون دلار از عواید نفت برای خرید این دوکشتی که قرار است به صورت خوابگاه افسران و درجه‌داران نیروی دریایی در آب‌های بندری بندرعباس و بوشهر درآید یک نوع اسراف حیرت‌انگیز است.

آیا بهتر نبود این مبلغ صرف احداث چندین ساختمان بزرگ برای اقامتگاه افسران و درجه‌داران نیروی دریایی در جوار پایگاه‌های این نیرو در بندرعباس و بوشهر می‌شد؟

۱۳- آیا خریداری بیش از دو هزار دستگاه تانک پیچیده چیف‌تین - شیر ایران یک و شیر ایران دو با نبود پرسنل دوره‌دیده اقدام درستی است؟ آیا تحقیق شده که این تانک‌ها با مقتضیات اقلیمی (آب و هوایی) ایران که تابستان‌های بسیار گرمی دارد منطبق است یا نه و آیا چیف‌تین‌ها بیشتر مناسب آب و هوای سرد بریتانیا نیستند؟

۱۴- در ایران لطیفه‌ها و جوک‌هایی درباره اهالی بعضی از شهرستان‌ها ساخته می‌شود که موجبات کدورت و نقار و تنش را فراهم می‌آورد و عجیب اینکه این کار

جنبه عادی و عمومی یافته است.

۱۵- سوابق بهداشتی سربازان ایرانی را در گزارش‌هایی که یک هیأت اعزامی بهداشتی ارتش آمریکا به ایران در سال ۱۹۵۵ تهیه کرده است خواندم.

به علت وضعیت بد بهداشتی و غذایی بسیاری از سربازان ایرانی تا سال ۱۹۵۵ دچار نوع بیماری‌ها و مخصوصاً شبکوری بوده‌اند؛ گرچه وضعیت غذا و بهداشت در ارتش طی ۲۰ سال گذشته بهبود یافته، اما هنوز هم جوانان روستایی که به خدمت فراخوانده می‌شوند از بیماری‌های مختلف نظیر انگل، راشیتیسم، ضعف عمومی بدن رنج می‌برند.<sup>۱</sup>

۱۶- ژنرال‌های ایرانی اغلب بسیار چاق و شکم‌گنده و سنگین وزن و حجم هستند تحرک ندارند. در حالی که ژنرال‌های چهار ستاره ارتش آمریکا همه دوره مخصوص چتر بازی را گذرانده و ورزشکار و سریع حرکت و چابک و چالاک هستند.

به هر ترتیب در سال ۱۳۵۴ ژاندارمری کل کشور با این استدلال که:

«هیأت مستشاری ژاندارمری در طی ۳۴ سال که در ایران بود برای توسعه و تقویت و بهبود آموزش و کارآیی بیشتر ژاندارمری طرح‌های مفیدی تهیه و تنظیم نمود و مقداری از پیشرفت‌های ژاندارمری در سال‌های اول را به حق باید نتیجه بسیاری از همکاری‌های صمیمانه آنها دانست، لیکن چون تشکیلات ژاندارمری کشور به تدریج به سطح کامل کارآیی خود رسیده و رفته رفته احساس می‌شد نیازی به مستشاران نیست؛ به فرمان مطاع مبارک شاهنشاه آریامهر به مأموریت مستشاران خاتمه داده شده و آخرین هیأت آنها در سال ۱۳۵۴ خورشیدی ایران را ترک گفتند.» به این دوره طولانی ۳۴ ساله خاتمه داد.

ارتشدید قره‌باغی که تازه به بالاترین درجه نظامی ایران ارتقاء یافته بود در سیزدهم

۱- گزارش‌های مبسوطی در مورد وضعیت جسمانی بد سربازان روستایی (ناشی از کمبود موادغذایی و ویتامین‌های لازم) در سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۷ به وسیله بهداشتی ارتش و پزشکان و متخصصان موادغذایی تهیه شده که به صورت کتابی زیر عنوان کارنامه اداره دامپزشکی ارتش به وسیله سرتیپ دکتر اوشیدری چاپ شده است. به توصیه متخصصان غذایی ارتش آمریکا با افزودن هویج، پیاز، انواع ماهی، ویتامین‌ها، لوبیا پخته، عدسی، ترحلوا، شله‌زرد، و امثال آن به صحنه و غذای سربازان؛ تا حدودی با عوارض سوء‌تغذیه مقابله شده بود.

اسفندماه ۱۳۵۴ مراسم تودیعی با آخرین دستهٔ مستشاران آمریکایی ژاندارمری برگزار و جوايز و هدایایی به آنها اهداء کرد. در این مراسم اریک فون مارباد نمایندهٔ وزارت دفاع آمریکا و جمعی از امراء و افسران ارشد ژاندارمری حضور داشتند. ابتدا کلتل جان باتیست که بطور ناگهانی به خدمت او و همکارانش خاتمه داده شده بود سخنانی به این شرح ایراد کرد:

«تیمسار ارتشبید قره‌باغی، مهمانان گرامی تقریباً مدت ۲۴ سال است که هیأت مستشاری آمریکا افتخار همکاری با ژاندارمری را داشته است. یقین دارم که در این روز کلیه مستشاران آمریکایی که در گذشته در این سازمان خدمت کرده‌اند آرزو می‌داشتند در این مراسم حضور داشته تا مکنونات قلبی خود را بیان نموده و برای این سازمان آرزوی آینده‌ای چون گذشته افتخارآمیز نمایند. در اثر رهبری الهام‌گرفته و ایمان خدمتی، جنابعالی، توانسته‌اید در حفظ و تأمین سکنه خارج از شهرها و همچنین در مبارزه با جرایم موفق گردید.

امروز ژاندارمری نیروی مؤثری است که حاضر است وجود خود را در راه کشور و شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران در کف گذارد.

هیأت مستشاری افتخار می‌کند که در طول رشد و پیشرفت ژاندارمری در این سازمان خدمت کرده است و در هنگام عزیمت یقین داریم که این سازمان تحت رهبری تیمسار ارتشبید قره‌باغی و پرسنل از خود گذشته ژاندارمری مأموریت‌های مشکل و پیچیده خود را با موفقیت انجام خواهد داد.

از طرف خود و بقیه اعضای هیأت مستشاری عرض می‌نمایم که ما با قلبی مملو از تحسین و احترام به مردم ایران و بخصوص ژاندارمری این کشور را ترک می‌کنیم.» پس از پایان سخنان سرهنگ جان باتیست، ارتشبید قره‌باغی پشت تریبون قرار گرفته این بیانات را ایراد کرد:

«جناب آقای اریک. اف. فون. مارباد.<sup>۱</sup> تیمساران، سرکار سرهنگ باتیست، جای

۱- اریک فون مارباد نمایندهٔ وزارت دفاع آمریکا تا حدود اواخر سال ۱۳۵۷ در ایران اقامت داشت و نام او در وقایع ماههای انقلاب آورده شده است.

خوشوقتی است که یادآوری کنم ملت و دولت آمریکا از دیر باز خدمات خود را در ایران با تأسیس بیمارستان، مدرسه و بنگاه‌های نیکوکاری شروع کردند و به همین جهت مردم کشور ما با کشور آمریکا از راه خیرخواهی و دوستی آشنا شدند. مستشاران آمریکایی هم در نیروهای مسلح شاهنشاهی خدمات خود را با تلاش و همکاری صمیمانه شروع کردند و در ژاندارمری کشور نیز مستشاران از سال ۱۳۲۱ با جدیت و علاقه‌مندی همکاری و در تمام این مدت دوستان و همکاران نظامی خوب و صمیمی برای افسران ژاندارمری بودند.

لازم است بگوییم شما و همکاران سابقتان در طول خدمت در ژاندارمری کشور از لحاظ تأمین دوره‌های تحصیلی و مشاوره در امور آموزشی، لجستیکی و برای بهبود بخشیدن به کارها، توصیه‌های مفیدی به ستاد ژاندارمری می‌دادید. اینک که بعد از تقریباً ۳۴ سال همکاری به فرمان مطاع مبارک شاهنشاه آریامهر به جهت پیشرفت امور ژاندارمری کشور، مأموریت مستشاری در ژاندارمری خاتمه [یافته] و کشور ما را ترک می‌کنید، در نتیجه حسن انجام مأموریت و دونستی صمیمانه خاطرات بسیار خوبی از خود بر جای می‌گذاردید.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب به فعالیت دو مؤسسه آمریکایی مؤثر در ایران یعنی رادیو تلویزیون ارتش آمریکا و نیز سازمان مستشاری آمریکا در ژاندارمری کل کشور خاتمه داده شد. بعضی از آگاهان معتقد بودند علت اصلی و عمدۀ اقدام شاه در بستن رادیو - تلویزیون آمریکایی‌ها در ایران نارضایی محافل روحانی و سنت‌گرا و محافظه‌کار ایران از ترویج فساد به وسیله رادیو - تلویزیون مزبور و نمایش فیلم‌های بسیاره و اشاعه موسیقی آمریکایی در میان جوانان ایرانی بود که برنامه‌های مزبور شنوندگان و تماشاگران بیشماری را به خود جذب کرده بود. یکی از افسران ارتش به نویسنده این کتاب گفته است که بعید نبود چند سال بعد شاه به دلیل ترس مبهومی که از حضور آن همه آمریکایی در ایران و نارضایی مردم و روحانیون داشت حتی دستور خارج کردن افسران

۱- تاریخ ژاندارمری نوین ایران - سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی - تهران - مرداد ۱۳۵۵ - ناشر ژاندارمری کشور: صفحات ۳۷۰-۳۵۸ دیده شود.

هیأت مستشاری آمریکا در ارتش ایران را هم بددهد زیرا شاه گفته بود با بازگشت نزدیک به دوهزار تن از خلبانان و افسران و درجه‌داران دوره‌دیده نیروهای هوایی، زمینی و دریایی که عده‌ای از آنان در انگلستان و آلمان تعلیم می‌دیدند چندان نیازی به ادامه خدمت مستشاران آمریکایی در ارتش ایران هم نیست و ایرانی‌ها به تدریج خواهند توانست جای آنان را بگیرند.<sup>۱</sup>

شاید شاه از حضور مستشاران نظامی آمریکا در ارتش و ژاندارمری بدان سبب ناراضی بود که از وجود آنان احساس عدم ایمنی می‌کرد و معتقد بود بعید نیست آنها همانگونه که در کشورهای دیگر در حال توسعه مانند مصر (دوران فاروق) و ویتنام دوران (نگووان دیم) دیده شد؛ زمینه را برای یک کودتای نظامی و جایگزینی یک ژنرال جوان و خوشنام و تازه‌به دوران رسیده با رژیم شاهنشاهی فرتوت و به حد کافی در انتظار و اذهان جهانیان بدنام شده فراهم آورند.

شاه خرید تانک‌های چیفتن و شیر ایران ۱ و ۲ و زره‌پوش‌های اسکورپیون از انگلستان و زیردریایی و رزمیا و ناوشکن از آلمان و توپخانه و ادوات خودکشی از شوروی را بدین علت در برنامه خرید تسليحات نظامی گنجانده بود که از پرسش‌ها و ایرادگیری‌های سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان آمریکا دلگیر و رنجیده‌خاطر شده بود و نمی‌توانست درک کند در حالی که او میلیون‌ها بل میلیارد‌ها دلار از عایدات نفتی را به خرید اسلحه از صنایع نظامی آمریکا اختصاص می‌دهد و در این راه انتقاد و خردنهای ایرانیان و مطبوعات خارجی را به جان می‌خرد، برای چه آمریکایی‌ها از این مسئله ناراضی‌اند و او را متهم به داشتن جنون اسلحه خریدن و خودستایی می‌کنند؛ گرچه در آن زمان بعید به نظر می‌رسید که بدون حضور کارشناسان آمریکایی ارتش ایران در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ و سال‌های بعد (در صورت تداوم رژیم شاهنشاهی)

۱- البته این فقط یک نظر است و با برنامه‌های درازمدتی که برای استخدام و اقامت درازمدت حدود ۱۴۰ هزار آمریکایی (با خانواده آتها) در ایران برای آموخت دادن اصول راندن هواییما و هلیکوپترها و تانک‌ها و شلیک موشک‌ها در نظر گرفته شده بود بعید بود شاه بخواهد یا جرأت کند روزی عنز آمریکایی‌ها را که حامیان او بودند بخواهد زیرا ارتش او از نظر تکنسین فلچ می‌شد.

قادر می‌بود از سلاح‌های پیشرفته و پیچیده آمریکایی استفاده کند و به هر حال ناچار بود تکنولوژی رزمی آمریکایی را با وجود مستشاران و درجه‌داران آمریکایی پذیرا شود اما تجربه سال‌های بعد بویژه دوران جنگ ایران و عراق نشان داد که ادعاهای نازیدن آمریکایی‌ها به اینکه بدون حضور مستقیم آنها ایرانیان قادر به بهره‌گیری از سلاح‌های پیشرفته و پیچیده آمریکایی نخواهند بود؛ صرفاً همان ادعا و گزاره بوده و ایرانیان پس از فروپاشی رژیم سلطنتی و هنگامی که آمریکایی‌ها از ایران رفته بودند توانستند، به دلیل نیاز مبرم؛ توانایی استفاده از مدرن‌ترین و پیچیده‌ترین سلاح‌ها را داشته باشند و بود و نبود مستشاران آمریکایی در سال‌های بعد یکسان بوده است.

بنا به اظهار یکی از افسران ارش ایران به نویسنده کتاب: «در سال‌های ۱۳۴۶ به بعد در حالی که یک دستگاه جیپ ساخت شوروی به مبلغ فقط ۲۵۰۰ تومان و کامیون نظامی نفربر به مبلغ فقط ۵۰۰۰ تومان آن هم در برابر صدور گاز ایران به شوروی (و نه ارز بین‌المللی) به ایران فروخته می‌شد؛ برای وارد کردن یک دستگاه جیپ نظامی (ویلیس) از آمریکا مبلغ ۵۰۰۰ دلار فقط هزینه حمل به وسیله کشتی از سوی آمریکایی‌ها مطالبه می‌شد».

اما آنچه که شاه را وادر ساخت دستور اخراج محترمانه مستشاران آمریکایی را از ژاندارمری بدهد این مسائل نبود.

وقتی شاه دید میلیاردها دلار صرف خرید اسلحه از آمریکا می‌شود<sup>۱</sup> تا چرخ صنایع نظامی سنگین آمریکا نخوابد و بعد آن همه در سنا و مجلس نمایندگان و مطبوعات آمریکا از او انتقاد می‌شود، تصمیم گرفت واکنش نشان دهد و در فاصله کوتاهی دو مؤسسه نظامی آمریکایی را در ایران تعطیل کرد.

براساس مندرجات منابع آمریکایی و مطبوعات و کتبی که بعداً نوشته شد این اقدام شاه مورد حیرت و شکفتی قرار گرفته و تا حدودی از آن انتقاد شده، و عده‌ای تأثیر انگلستان را در تصمیم گیری شاه برای دور کردن رقبیان آمریکایی از بازار پرسود فروش

۱- در مورد اقلام خرید انواع اسلحه از آمریکا نگاه کنید به کتاب بازار اسلحه، آتنونی سمسون، ترجمه فضل الله نیک آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، فصل ۱۴، تسلیح شاه ص ۲۸۸-۲۶۸

صناعی نظامی به ایران بعید ندانسته‌اند.

اما در هر حال قره‌باغی در دوران چهار سال و اندی فرماندهی خود بر ژاندارمری مجری اجرای این نقشه بود و به هر ترتیب مستشاران آمریکایی ژاندارمری کشور را پس از سه دهه ترک کردند و اداره آنها تعطیل شد.

رژیم شاه با این اقدام در عین حال موجبات رضایت نسبی شوروی و بلوک شرق را فراهم آورد و شاه تلاش کرد با اخراج مستشاران آمریکایی از ژاندارمری بر این واقعیت که او نوکر آمریکا نیست سرپوش بگذارد اما از سوی دیگر سازمان مستشاری آمریکا در ارتش همچنان برقرار بود و قرار بود تا سال ۱۳۶۰ چهل هزار مستشار آمریکایی به ایران بیایند و در نیروی هوایی و توپخانه و موشکی و زمینی و دریایی به آموزش نفرات ایرانی پردازند.

بدین ترتیب دریچه کوچکی از نفوذ آمریکایی‌ها در ژاندارمری که یک سازمان انتظامی بود بسته شده و به جای آن مقام و در جبران آن دروازه‌های بزرگی در نیروهای مسلح ایران گشوده می‌شد.



## ۴

### شاه و تیمساران ده سال آخر سلطنت

نکته عجیب و درخور توجهی است. همانگونه که از گروه تیمساران تراز اول و خدمتگزار شاه پس از بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ اغلب عاقبت ناخوشایندی یافتند تیمساران ده سال آخر سلطنت نیز اغلب مورد خشم، غصب، اخراج و بازنشستگی قرار گرفتند.

از تیمساران گروه اول ارتشد هدایت، ارتشد حجازی، سپهبد علوی مقدم، سپهبد بختیار، سرلشکر محمد دفتری و سرلشکر ضرغام و دهها تن دیگر یکی پس از دیگری اخراج و مطرود و خانه نشین و زندانی شدند.

از تیمساران گروه دوم ارتشد آریانا بازنشسته و تقریباً مطرود شد. ارتشد جم بازنشسته و تقریباً تبعید شد (در سن ۵۷ سالگی) ارتشد ضرغامی از ارتش بیرون رانده شد (البته استاندار هم شد و بعد بازنشسته و خانه نشین) ارتشد مین باشیان به گونه تنبیه بازنشسته و مطرود شد.

بعدها هم موج انقلاب اسلامی از سر بسیاری از تیمساران گذشت. راستی چرا چنین شد؟ چرا شاه با ژنرال‌هایش نمی‌ساخت؟ چرا ساختار ارتش به گونه‌ای بود که در درجات و مقامات بالا شبیه سوءاستفاده از مقام به دست چسبناکی و حتی نگرانی از جاهطلبی

ژنرال‌ها پیش می‌آمد. چرا شاه عمدأً کاری می‌کرد که ژنرال‌ها ایش پس از او افلیج و ناتوان از هر اقدامی شوند؟

بطورکلی شاه نظر بسیار بد و تحقیرآمیزی به امیران ارتش شاهنشاهی داشت. روزی ضمن صحبت درباره ارتشید بازنشسته، مین‌باشیان که در سال ۱۳۵۲ از ایران به خارج رفته و در پاریس در بیمارستان بستری بود خطاب به عَلَم وزیر دربار شاهنشاهی گفت: «فکر نمی‌کنم که او [مین‌باشیان] روحیه *qualite* جنگی داشت. هیچ نداشت جز فمپز در کردن و پز دادن بعد افزود: اصولاً فکر نمی‌کنم بین ژنرال‌هایی که بر سرکار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه اهل پُز و نمایش هستند. جز شاید خود ازهاری<sup>۱</sup> رئیس سтاد که چون اهل تظاهر نیست و مرد جاافتاده‌ای است ممکن است مرد جنگی باشد. گرچه امتحان نکرده‌ایم. اسامی کلیه عده را هم با دلایل فرمودند که فکر نمی‌کنم چیزی باشند. راجع به ارتشید خاتم فرمانده نیروی هوایی فرمودند او هم تا حالا نشان داده که اهل سازمان‌دهی [Organization] هست ولی در موقع جنگ نمی‌دانم چه بکند.<sup>۲</sup>»

علم در خاطرات خود چند جا اشاره می‌کند که شاه بیرون انداختن ارتشید جم و بیرون انداختن ارتشید مین‌باشیان از ارتش را به عنوان یک اقدام اساسی و ضروری توجیه می‌کند.

۱- ازهاری هم در حقیقت رقمی نبود. او که فرزند یکی از کارکنان دونپایه کنسولگری انگلستان در شیراز در سال‌های ۱۳۰۰ ه. ش به بعد بود در اوآخر دهه ۱۳۴۰ بازنشسته شد اما فریدون جم در دوران ریاست سтاد خود (۱۳۴۹ ه. ش) بنا به اصرار شاه او را از بازنشستگی به در آورد و جانشین رئیس سтاد کرد. شاه با انتصاب او به عنوان نخست وزیر نظامی در حقیقت بدترین انتخاب را کرد. ازهاری کمترین اطلاعی از مسائل سیاسی، جامعه‌شناسی ملی و خصوصیات مردم ایران نداشت و ژست‌ها و حرکات او در مجلس شورای ملی و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش خنده و شگفتی و تمسخر مردم را بر می‌انگیخت. به همین مناسبت رندان اشعاری در مذمت او می‌سرودند و گفته‌هایش را مسخره می‌کردند. بیست سال پس از انقلاب، او در مصاحبه‌ای با یک رادیوی فارسی زبان مطالی بیان داشت که جهالت، کم اطلاعی و قشری بودن تام او را حتی پس از بیست سال در امور سیاسی مدلل می‌کرد.

وی در دوران کوتاه نخست وزیری خود تمارض می‌کرد و اغلب دستگاه اکسیژنی در کنار میز خود می‌گذاشت اما حدود ۲۳ سال پس از انقلاب زنده ماند.

۲- یادداشت‌های علم - جلد سوم - ص ۲۷۶

اصولاً ژنرال‌های ترازاوی از سال ۱۳۴۸ به بعد در ارتش، ژاندارمری و شهربانی و همینطور نیروی هوایی و نیروی دریایی اغلب از میان افسرانی دست‌چین شده بودند که عاری از صلابت فرمانده‌ی، فاقد ابتکار و مدیریت و درک چند و چون و فاقد هوش و رأی تدبیر و شناخت کافی موقعیت بودند. آن ژنرال‌های زیر متوسط برای این مورد علاقه شاه قرار می‌گرفتند که شاه دوست می‌داشت خطری از سوی آنان از نقطه نظر احتمال وقوع یک کودتای ناگهانی تهدیدش نکند و چشم و گوش بسته و توسری خور باشند و در عین حال تا حدودی که به گاو و گوسفند ملوکانه لطمه نزنند جزء گروه تکنورکات نظامی باشند.

نطی‌ها و خطابه‌های این ژنرال‌ها لابد در بایگانی‌های ارتش محفوظ است. درست مانند اینکه از روی یکدیگر کپیه شده باشد. هیچ فکر و ایده‌نو در آنها دیده نمی‌شود. ژنرال مین باشیان فقط برای یک اظهارنظر و ژنرال جم فقط برای یک خردگیری بجا از محضر ملوکانه طرد شدند. این دو واقعه خواندنی است:

پس از اینکه بی‌کفايتی ارتشبید آریانا و رئیس ستاد او ارتشبید عزت‌الله ضرغامی در ماجراهی اختلافات مرزی ایران و عراق نداشتند و سایل یدکی برای تانک‌ها و زره‌پوش‌های ارتش، نداشتند تور استار و بی‌خبری از حال پادگان نیروی دریایی در یکی از جزایر خلیج فارس بر شاه آشکار شد.<sup>۱</sup> شاه ارتشبید آریانا را که امیری ثوریسین باسود زبان‌دان و تاریخ‌خوان بود و بسیار خوب سخن می‌گفت و در نوشه و سخنانش و کلمات فارسی سره بکار می‌برد اما به علت خوشگذرانی<sup>۲</sup> و استراحت طلبی به اداره امور

۱- برای آگاهی از این ماجرا بنگرید به کتاب دیگر صاحب این قلم به نام معماران عصر پهلوی - بیوگرافی ارتشبید آریانا - تهران - انتشارات ثالث و روایت - بهار ۱۳۸۰.

۲- در مورد آریانا، فردوست در خاطرات خود اشاراتی دارد و ویراستار کتاب او گزارش‌های سواک را درباره ضیافت‌های شبانه آریانا و گزاف‌گویی‌های او نقل کرده است.

ظاهرآ آریانا ادعا می‌کرد قادر است خاک عراق را در طول چند شبانه روز اشغال کند و مطالی نیز به آمریکایی‌ها درباره حمله به قفقاز گفته بود که به همین علت و با توجه به ناتوانی او در رساندن تجهیزات و تورهای استار به نیروهای زرهی ایران در ساحل شط‌العرب، شاه وجود او را خطرناک تشخیص داد زیرا ممکن بود دست به کارهای نسنجیده برای خودنمایی و مثلاً جنگ با عراق بزند و گویا در مذاکره با نیکسون

ارتش نمی‌رسید و گذشته از آن گاهی رک‌گویی‌ها و نکته‌پرانی‌هایی می‌کرد کنار گذارد و ارتشدید جم را رئیس ستاد کل و سپهبد مین‌باشیان را فرمانده نیروی زمینی کرد و در نیروی دریایی هم‌گروهی از دریاسالاران و دریابانان و دریاداران معمر را کنار گذارد و ناخدا دوم رمزی عطایی را که هنر بزرگش عبور دادن کشتی ابن سینا از شط العرب در دوران اختلاف ایران و عراق بود از درجه ناخدا دومی (سرهنگ دومی) به دریاداری سرتیپی ارتقاء داد و او را فرمانده کل نیروی دریایی کرد که رمزی عطایی به علت جوانی و کمی ظرفیت و نداشتن سوابق کافی در کار خیلی زود خود را لو داد و مدتی بعد در رأس شبکه رشوه‌خواری و فساد و قاچاق و حتی مسائل خلاف اخلاق قرار گرفت و نام نیک فرماندهانی چون (دریادار شهید بایندر) را که افتخار نیروی دریایی ایران هستند لکه‌دار ساخت.

بگذریم سیاست یا اخلاق شاه این بود که میان ژنرال‌ها اختلاف می‌انداخت به همین ترتیب میان ارتشدید جم و ارتشدید مین‌باشیان هم اختلاف انداخت و آنان را به صورت دو دشمن خونی درآورد تا جایی که روزی مین‌باشیان نوشت جم اخلاق ارباب‌ها را دارد و می‌خواهد نظام ارباب رعیتی در ارتش ایجاد کند.<sup>۱</sup>

→

در آمریکا هم مطالبی بیان کرده بود که آمریکایی‌ها را نسبت به صحبت مشاعر او مشکوک کرده بود. از این‌رو کنار گذاشته شد.

شعبان جعفری در کتابی که در آمریکا براساس مصاحبه‌ای طولانی با او نوشته شده است درباره آخرین سال‌های زندگی تیمسار آریانا مطالب جالب و شگفت‌انگیزی را بیان کرده است. مشکلاتی که امسال ۱۳۸۲ ه. ش، ارتش آمریکا که با یک نیروی ۲۵۰ هزار نفری عراق را اشغال کرده با آن رویارویی شده و تا آبان ۱۳۸۲، حدود ۱۵۰ سرباز آمریکایی در حوادث روزانه و برخورد طرفداران صدام کشته شده‌اند نشان می‌دهد که ادعاهای امثال آریانا تا چه دور لاف‌زنانه و دور از درک واقعیات بوده است.

- ۱- ارتشدید بازنشسته فریدون جم در سلسله مقالات خود در فصلنامه رهادرد، چاپ آمریکا به تفصیل درخصوص اختلافاتی که بین او و ارتشدید خاتم و مین‌باشیان و اویسی وجود داشته و علت آن روش خاص شاه بود سخن رانده است. خود نویسنده این کتاب در سال ۱۳۶۹ ه. ش متن اصلی یک نامه مین‌باشیان را دیده که جم را متهم به داشتن شیوه ارباب رعیتی می‌کند.

به کتاب ارتشدیدها و حدیث تاریخ پهلوی از همین قلم - نشر زرین که زیر چاپ است نگاه شود. این کتاب به زودی نشر خواهد یافت.

هم جم و هم مین باشیان درباری و مقرب بودند. البته جم شخصاً فردی بود که در ارتش به علت سواد و تواضع و خوشنامیش محبوبیت داشت. او پسر مدیرالملک جم نخست وزیر اسبق و چندسالی هم شوهر شمس پهلوی بود. مین باشیان هم برادر پهلهب شوهر بعدی شمس پهلوی بود. هر دو در دربار نفوذ داشتند و مخصوصاً مین باشیان مورد توجه و علاقه ملکه مادر بود و ملکه مادر او را فرزند خود می نامید. شاه هر دو تای این ژنرال‌ها را از صحته بیرون کرد چون شاه که خود را موجودی آسمانی می دانست و ادعا می کرد فقط با خداوند مشورت می کند از گنده گویی‌های آنان خوش نمی آمد.

می گویند روزی جم بخشنامه‌ای را مطالعه می کرد که به امضای امیر اسدالله علم وزیر دربار به نخست وزیری رفته و از آنجا با امضای امیر عباس هویدا به ارتش و وزارت‌خانه‌ها منعکس شده بود. این بخشنامه اعلام می کرد اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مقرر فرموده‌اند کلیه احتراماتی که نسبت به خود ایشان انجام می شود نسبت به والاحضرت ولایت‌عهد رضا پهلوی هم مرعی گردد؛ از جمله این احترامات سه بار تعظیم در شرفیابی و بوسیدن دست بود. البته در آن موقع رضا ولی‌عهد شش، هفت سال بیشتر نداشت. ارتشبید جم کمی فکر کرد و زیر این بخشنامه نوشت:

«به نظر چاکر تکلیف بوسیدن دست والاحضرت ولایت‌عهد به امیران ارتش در شرایط کنونی که دستگاه‌های تبلیغاتی خارجی منتظر فرصت برای بدگویی هستند و مخصوصاً با توجه به روحیه ورزشکارانه و ساده و بی‌آلایش والاحضرت درست نیست و در پرسنل عالی ارتش تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت مخصوصاً که والاحضرت طبعاً و اخلاقاً از این نوع تملقات بیزارند. در این باره من با آقای نخست وزیر و وزیر دربار مذاکره خواهم کرد و مراتب را به شرف‌عرض همایونی خواهم رساند.»

قبل از اینکه ارتشبید جم در این باره مذاکره کند یا موضوع را به اطلاع شاه سابق برساند رنود بقول دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه پس از انقلاب که اصطلاح زیرآب زدن را در سیاست متداول کرد زیرآب جم را زدند.

در همان روزها تیمسار جم به پاکستان رفته بود و پس از بازگشت خبرچینان به عرض شاه رساندند که جم در باشگاه افسران ارتش پاکستان سخنرانی ایجاد کرده و طی

آن گفته است. «شاه ایران در میان نظامیان متزلتی بسیار معنوی و صمیمانه دارند و من ایشان را برادر خود می‌دانم» البته جم خود را به دربار زیاد نزدیک می‌دانست و چون شاه در گذشته مدتی برادر همسر او بود به خود حق می‌داد او را برادر خود بنامد اما برداشت شاه این بود که جم خود را آنقدر بالا می‌داند که خودش را برادر خدایگان آریامهر می‌پندارد، البته برادری با خدایگان کار آسانی نبود به همین علت جم چند روز بعد برکنار و به عنوان سفير ایران در اسپانیا منصوب شد و به آن سرزمين رفت تا با تماشای بازی گاواباز، باگاوهای زبان‌بسته، برادری با شاهنشاه را فراموش کند و در مورد بوسیدن دست و لیعهد خردسال هم اظهار نظر مخالف نکند.

چون نوشه آقای فریدون جم که از افسران و امیران کلیدی ارتش ایران بوده به علت اشاره به اوضاع درون سازمانی ارتش شاهنشاهی، رقبات‌های امیران که بواسیله شاه تشدید می‌شد و موافعی که بر سر راه رؤسای ستاد و فرماندهان بوده و همانها در فرجام به فروپاشی نیروهای مسلح شاه شده است حائز اهمیت فراوان است. در اینجا عیناً از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرد.

این سطور نشان می‌دهد که تملق و چاپلوسی چگونه مزاج سلاطین و فرمانروایان مستبد ایران را منحرف و غیرعادی می‌کرده که حتی یارای تحمل دلسوزی و انتقاد و یادآوری‌های مشفقاته را نداشتند و به نزدیک‌ترین یاران و خدمتگزاران مورد اعتماد خود رحم نمی‌کرده‌اند. عمدت‌ترین تقصیری که شاه برای جم می‌تراشیده «فضولی کردن» او و ذکر این جمله بوده که روزی در دربار، شاهنشاه را برادر خود نامیده و مرتکب این گناه غفران‌ناپذیر شده است، با هم خاطرات جم را بخوانیم.

«در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، بحران آروندرود پیش آمد. اعلیحضرت در سفر شمال آفریقا بودند. رئیس ستاد ارتش، ارتشدید بهرام آریانا برای شرکت در کنفرانس سنتو به واشنگتن رفته بودند. من در مقام جانشین و مسؤول ستاد بزرگ، بی‌درنگ با امیرعباس هویدا، نخست وزیر تماش گرفتم و هر کار ضروری و مثبتی را که لازم بود، انجام دادم. شاهنشاه به هنگام بازگشت، ارتشدید آریانا را بازنشسته کردند و من به جای ایشان، به ریاست ستاد منصوب شدم.

سال نخست تصدی من، نسبتاً به آرامی گذشت، گرچه برخوردهای روزافزونی با فرماندهان نیروهای هوایی و زمینی و ژاندارمری پیدا کرده بودم، ولی با نیروی دریایی بدان سبب که کارشان با

نیروهای دیگر کمتر ارتباط داشت، مشکلی نداشت. ماجرا از این قرار بود که فرماندهان نیروها، مستقیماً تابع اعلیحضرت بودند و برخلاف اصول معمول، مایل نبودند که با ستاد اعلیحضرت که برای کمک به ایشان به وجود آمده و مسؤول جزئیات کارها بود، روابط معقول داشته باشند، به ویژه که فرمانده نیروی هوایی... تیمسار ارتشد خاتمی، شوهر والاحضرت فاطمه بودند و فرمانده نیروی زمینی تیمسار مین باشیان برادر شوهر والاحضرت شمس بودند و فرمانده ژاندارمری... تیمسار ارتشد اویسی، خود را به شاهنشاه بسیار نزدیک و مورد توجه ایشان می دانست و به خود بسیار می بالید.

باید گفت که خود شاهنشاه هم به جزئیات کارهای ستادی نه چندان وارد و نه معتقد بدان بودند و هرگونه فعالیت ستاد بزرگ ارتشاران را نوعی فضولی و دخالت در حیطه اقتدارات خود می دانستند. ابتدا باید بگوییم که ارتشد خاتمی، افسری کاربر، مثبت، مدیر و خلبان بسیار ماهری بود که خود مدتی در تاج طلایی، پروازهای نمایشی می کرد. مردی ورزشکار، سریع الانتقال و از هر حیث شایسته بود. تیمسار ارتشد فتح الله مین باشیان، در آغاز خدمت که من فرمانده آموزشگاه گروهبانی لشکر یکم گارد مرکز بودم، فرماندهی یکی از گروهان های زیر امر مرا عهده دار بود. افسری بود باهوش، ورزشکار و باستعداد و بنابراین با من سابقه طولانی همکاری و دوستی داشت. ارتشد اویسی مردی بود جاه طلب، از خود راضی، در امور ارتشی کم سواد و به اتکاء عنایت شاهنشاه خود را «اتفاقه جدا بافت» تصور می کرد.

نخستین ب Roxور جدی با نیروی هوایی این گونه آغاز شد که در گزارشی دیدم که یک هوایپمای عراقی به فضای ایران تجاوز کرده و مدتی بر فراز پایگاه شاهرخی (همدان) پرواز کرده و به خاک عراق برگشته است. ذیل گزارش نوشتم از نیروی هوایی پرسش کنید:

۱- آیا رادارهای اعلام خطر، هوایپما را کشف کرده اند یا نه؟

۲- اگر کشف کرده اند، آیا فوراً به پایگاه هوایی شاهرخی اعلام داشته اند یا نه؟

۳- اگر اعلام کرده اند، چرا پایگاه اقدام به راهگیری نکرده است؟

۴- چرا وسایل پدافندی پایگاه با موشک و توبهای ضد هوایی به هوایپمای عراقی تیراندازی نکرده است؟

۵- اگر سیستم اعلام خطر، متوجه این تجاوز نشده و یا به پایگاه اطلاع نداده است علت چه بوده است؟

این پرسش ها که از طرف ستاد کاملاً منطقی بود و برای تهیه گزارش به پیشگاه همایونی ضرورت داشت، به فرمانده نیروی هوایی ناگوار آمد و نامه ای خلاف رویه به ستاد بزرگ ارتشاران خطاب به من نوشت که شما در مقامی نیستید که از من سؤال کنید! شماها، هیچ اطلاعی از نیروی هوایی ندارید و امثال آن.

من با کمال صبر و ادب فقط پاسخ دادم «نامهٔ تیمسار رسید، عیناً از شرف عرض همایونی خواهد گذشت» و این کار را در نخستین شرفیابی انجام دادم. ولی اعلیحضرت، به جای اینکه امر شایسته‌ای به فرماندهٔ نیروی هوایی صادر فرمایند، نه ایرادی از ایشان گرفتند و نه ایرادی از رئیس ستد. نظایر این مورد مکرر در مکرر روی می‌داد، اما اعلیحضرت که فرماندهٔ همهٔ ما بودند، کمترین واکنشی نشان نمی‌دادند.

در نیروی زمینی هم از این قبیل حوادث بوده برای نمونه در روزهای بحرانی وقایع ۱۳۴۸ اروندرود که تمام نیروی زمینی را در مرز باختری گسترانیده بودیم و نیروی هوایی و دریایی در حال «آماده‌باش» بودند و هر روز و هر ساعت انتظار می‌رفت که واقعه‌ای تبدیل به مصادمات مرزی و جنگ بین دو کشور شود، در چنین ایامی اطلاع یافتم که فرماندهٔ نیروی زمینی از پیشگاه همایونی کسب اجازه کرده است که برای ۱۵ روز بازدید ارتش آمریکا برود و ۱۵ روز به بازدید نیروی زمینی انگلستان پردازد و ۱۵ روز هم به کرهٔ جنوبی سفر کند. من از شکفتی دهانم بازماند که در چنین موقعی که ناگاه ممکن است نیروی زمینی درگیر عملیات جنگی شود، چطور فرماندهٔ آن به جهانگردی می‌رود. ذیل نامه نوشتم: «به تیمسار فرماندهٔ نیروی زمینی بنویسید که موقعیت بسیار حساس است و بهتر است این سفرها را به عقب بیاندازند و فعلًاً از سفر صرف نظر کنند».

فرماندهٔ نیروی زمینی برآشافت که شاه می‌بخشد و شیخ علیخان رد می‌کند! این را پیراهن عثمان کرده به عرض شاهنشاه رسانیدند که رئیس ستد، بالای دستور شاه امریه صادر می‌کند، تیمسار مین‌باشیان این نظریه را به حسادت من تلقی نمودند و در شرفیابی که بعداً داشتم، شاهنشاه فرمودند، «آیا صحیح است که پس از ابلاغ تصویب من به فرماندهٔ نیروی زمینی نوشته‌اید که از بازدیدها صرف نظر کند؟»

علت دستور را به شرف عرض رسانیدم، فرمودند: «خیلی بدسلیقه هستید» عرض کردم: «فرمان همایونی صحیح است، بدسلیقه هستم، ولی حرف راستی گفته‌ام».

مقاآمت نیروی زمینی هم در برابر ستد بزرگ ارتشتاران اوچ گرفت و در موردی، تیمسار فرماندهٔ نیروی زمینی، پای امریه ستد بزرگ ارتشتاران نوشتد:

«من فقط اوامر پدر تاجدار را اطاعت می‌کنم و برای شما حقی نمی‌شناسم» با تقریباً به این مضمون، عین نامه را به ستد بزرگ ارتشتاران عودت دادند، آن را به شرف عرض رسانیدم، شاهنشاه نه ایرادی به فرماندهٔ نیروی زمینی گرفتند و نه به رئیس ستد بزرگ ارتشتاران!<sup>۱</sup>

۱- ارتشدید مین‌باشیان در مصاحبه‌ای با آقایان صدقی و لاجوردی به گفته‌های ارتشدید جم پاسخ گفته و آنها

حال می‌پردازم به فرمانده ژاندارمری، تیمسار اویسی: وضع دادرسی ارتش که متأسفانه تابع ستاد بزرگ ارشتاران بود، بسیار نامطلوب بود، به این جهت که هم به جرایم، تخلفات و خطاهای نیروها می‌رسید و هم هر امر مهمی را به علت شل و ول بودن دستگاه دادگستری کشور، در صلاحیت دادگاه‌های نظامی گذارده بودند. تعداد پرونده‌ها نجومی بود و با بای برای گمراهی مقامات دادرسی ارتش گشوده بودند. برای سر و سامان دادن به این کار، دستور دادم گروه کاری مرکب از نمایندگان وزارت جنگ، نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی، ژاندارمری و حتی شهربانی و مستشاری تشکیل گردد و راه و چاره‌ای پیدا کنند که جرایم نظامی در دادگاه‌های نیروها و با سیستم هیأت منصفه (Jury System) حل و فصل شود و دادرسی ارتش فقط دادستان و رئیس دادگاه را معین کند و دادگاه‌های اداره دادرسی ارتش کلاً به امور غیرنظمیان که در صلاحیت دادگاه‌های نظامی گذارده شده پردازند و این کار را زیر نظر وزارت جنگ انجام دهن.

کمیسیون متعددی شروع به کار کرد و ماهها مطالعه کردند تا آخرالامر طرح کاملی برای این کار آماده گردید. از جمله قید شده بود که از این پس، ژاندارمری و شهربانی حق نخواهند داشت هم خود پرونده تعقیب تنظیم کنند و هم رأساً دادگاه اختصاصی باشند، یعنی ریش و قیچی در دست خودشان باشد.

این طرح پس از تصویب تمام مقامات، از شرف عرض همایونی گذشت، تصویب و ابلاغ گردید. هنوز دو سه روز نگذشته بود که شنیدم ژاندارمری خود دادگاه‌هایی تشکیل داده است و شهربانی هم چند روز بعد همین کار را کرده است. در جلسه‌ای به تیمسار اویسی توجه دادم که مرکب تصویب‌نامه هنوز خشک نشده است، چطور از پیشگاه همایونی این تقاضا را کرده‌اید و تصویب آن را گرفته‌اید؟ مسلماً خاطر اعلیحضرت متوجه تصویب طرح قبلی نبوده‌اند. اویسی یک سال پس از من افسر شده بود. من در پایان دانشکده افسری یک سال هم ارشدیت گرفته بودم، به علاوه در مقام رئیس ستاد بزرگ ارشتاران، در بالاترین مقام نیروهای مسلح بودم و نسبت به همه امرا ارشدیت داشتم. ایشان از این بازخواست من برآشفته و گفتند «من بر شما ارشدیت دارم، به چه حق از من بازخواست می‌کنید؟» از این جوابات مکرر روی می‌داد و شاهنشاه هم وقعي به اين اوضاع نمی‌گذاشتند، مثلی مشهور در ايران هست که «کدخدا را بین و ده را بچاب».

به کلی از خدمت در ستاد بزرگ ارشتاران دلسوز شده بودم و به ویژه وقتی بعضی مشکلات

→

را رد کرده است.

نگاه کنید به کتاب «ارتشبدها و حدیث تاریخ پهلوی» تألیف همین قلم، نشر زرین، تهران ۱۳۸۲ (زیر چاپ)

عمده، از جمله وضع مُغلق و غیر عملی سیستم فرماندهی را به شرف عرض می‌رسانیدم و یا کوچکترین مسایل را موکول به شرف عرضی می‌دیدم یا بعضی اوامر را درست نمی‌دانستم و یا خلاف قانون می‌دیدم و در این مورد گزارش به پیشگاه همایونی تقدیم می‌کردم، اعلیحضرت ناراحت شده به من می‌فرمودند: «شما خیال می‌کنید کی هستید؟» «من این ستاد را نمی‌خواهم!» و من در پاسخ عرض می‌کرم «بنابراین به فرمان ملوکانه، انحلال ستاد بزرگ ارتشتاران را ابلاغ خواهم کرد!» بیشتر بر می‌آشتفتد و می‌فرمودند: «چه کسی به شما این دستور را داد؟»

یا اگر من به زیرستان مستقیم خود دستوری می‌دادم، بعضی مراتب را به نحوی به اطلاع همایونی می‌رسانندند و من مورد ایراد شاهنشاه واقع می‌شدم. نمونه دیگر اینکه روزی ناگهان، بسیار برافروخته به من فرمودند «کی به شما اجازه داد که ن پ ۲ را عوض کنید؟» (ن پ ۲، مدرکی بود برای شماره پرسنلی افسران و درواقع کارآیی افسران ارزیابی می‌شد و مبنای انتصابات و ترقیات و امتیازات را مجوز می‌داد). من به هیچ وجه به خاطر نمی‌آوردم که موضوع ن پ ۲ چیست. عرض کرم به سوابق رسیدگی خواهم کرد، جریان را به شرف عرض خواهم رساند. فرمودند: «نخیر، در ایران از این غلطها نمی‌شود کرد، شما به چه حق دستور تعویض آن را داده‌اید؟» پاسخ دادم: (فعلاً) به خاطرم نیست ولی اگر دستوری داده‌ام خود را صالح و مجاز دانسته‌ام و مسؤولیت آن را به عهده می‌گیرم. اگر خطای قصوری کرده باشم، شاهنشاه دستور مقتضی صادر فرمایند».

نخستین بار بود که شاهنشاه با درشتی و تندي با من صحبت می‌فرمودند، به محض بازگشت به ستاد بزرگ ارتشتاران سوابق را خواستم. آوردن. دیدم یک سال پیش چون «ن پ ۲» مدرکی نامناسب بود و به جنبه‌هایی که قابل توزین نبود، نمره ۱ تا ۲۰ داده می‌شد. مثلاً به اطاعت، میهن دوستی، صداقت، اعتماد و امثال آنها. دستور داده بودم کمیسیون‌های مشترکی تشکیل شود و طرح دیگری با همکاری مستشاری تهیه کند. پس از چندی فرم دیگری برای ن پ ۲ تهیه شد که بر مدرک موجود مزایای غیر قابل انکار داشت و به قدری خوب تشخیص داده می‌شد که مستشاری نمونه، آن را به ارتش آمریکا توصیه کرد.

این نمونه به شرف عرض رسیده بود و اعلیحضرت شخصاً تصویب فرموده بودند و دستور تعویض صادر فرموده بودند. ولی من به شرف عرض رسانیده بودم که چون نمونه جدید با ترقیات و انتصابات رابطه دارد، ممکن است عده‌ای را ناراحت کند. اجازه فرمایند یک سال دیگر هم مطابق روش سابق عمل شود و در عین حال فرماندهان، براساس شیوه جدید هم به طور آزمایش نمره بدنهند تا بتوانیم اثرات را برآورد کنیم. اعلیحضرت پیشنهاد را پذیرفته بودند.

روز بعد، تقاضای شرفیابی کردم و تمام سوابق را روی میز اعلیحضرت گذاردم، به محض نگاه به آن فرمودند: بله، بله، درست است، خوب به یاد می‌آورم، بنابراین مطلبی نیست و مختومه است. من

که بی جهت مورد عتاب واقع شده بودم، عرض کردم خیر قربان، موضوع مختومه نیست! پرسیدند: چطور؟ عرض کردم: من به عشق حرفه نظامی به دانشکده افسری کشور فرانسه رفتم و در فکر ارتتش ایران نبودم، حوادثی که می دانید سبب برگشتن من و خدمت من در ارتش شاهنشاهی گردید. من نه جاوه طلبی داشته‌ام، نه دنبال مال و مقام بوده‌ام و هیچگاه هم کوچکترین استفاده‌ای از مراحم خاص شاهنشاه ننموده‌ام و تقاضا و انتظاری نداشته‌ام و حالا در درجه ارتشبیدی فقط انتظار دارم با من مطابق قواعد و مقررات ارتشن رفتار شود نه آن طوری که در شرفیابی قبلی دیدم!

این پاسخ نسبتاً تند را که می شد به اسائمه ادب تلقی کرد، به آرامی و خوشروی پذیرفتند.

وقتی به خانه بازگشتم، فکر می کردم عاقبت این برخورد بدون واکنش نخواهد بود و به همین دلیل به بهانه بیماری از حضور در ستاد خودداری کردم. پس از چند روز که نوبت شرفیابی بود و سپهبد ازهاری که در آن موقع جانشین بودند شرفیاب شده بود، از کاخ تلفن کردنده که شاهنشاه فرموده‌اند خودتان شرفیاب شوید، این بار هم به خیر گذشت ولی در هر شرفیابی، برخوردهای نامطلوبی روی می‌داد و من به فکر درخواست بازنیستگی بودم، اما فکر می کردم ممکن است چنین درخواستی، شاهنشاه را ناراحت کند و به هر نحو بود به کار ادامه می‌دادم.

روزی در اتفاق انتظار کاخ نیاوران منتظر نوبت احضار بودیم. عده‌ای از فرماندهان آن جا بودند و یکی از آجودان‌های کشوری شاهنشاه هم نشسته بود. (از بردن نامش عمدهاً خودداری می‌کنم)، صحبت از رؤسای ستاد شد، من گفتم این مقام که کارش مستقیم با اعلیحضرت همایونی است، شغل مشکل و حساسی است. ملاحظه کنید. رؤسای ستاد سابق، هر یک به طور ناخوشایندی کنار گذاشته شدند، مانند ارتشبید هدایت، ارت شبید حجازی، ارت شبید آریانا که هر کدام روزی مورد کمال لطف شاهنشاه بودند و حالا نوبت من رسیده است و احساس می‌کنم که شاهنشاه آن مرحمت و لطف سابق را به من ندارند و دائم ایرادات بی اساس می‌گیرند که هم خودشان را ناراحت می‌کنند و هم مر، من در خود نقطه ضعفی نمی‌بینم. ارتش عشق زندگی من بوده و هست. بهترین تحصیلات نظامی را داشته‌ام، در تمام طول خدمت، بیش از وظیفه خدمت کرده‌ام. فکر می‌کنم صداقت و درستگاری من مورد تأیید همه کس باشد. من علاوه بر وفاداری به اعلیحضرت در مقام رئیس کشور و فرمانده کل قوا، شخص ایشان را هم فقط به خاطر خودشان، صرفنظر از تمام جنبه‌ها، مثل برادری عزیز دوست می‌دارم و علت این بی‌مهری را نمی‌فهمم.

بعداً معلوم گردید آن آقای آجودان کشوری، برای خودشیرینی، حرف‌های مرا به شرف عرض رسانیده است و طوفانی در خاطر همایونی برپا ساخته است. چند روز بعد شنیدم که این مطلب را در دربار و در محافل رسمی دیگر دنبال و بازجویی می‌کنند.

روزی که موعد شرفیابی من بود، آن گونه که به یادم مانده، روز ۱۲ یا ۱۳ تیرماه، قرار بود یکی از

فرماندهان ناتو که قرارگاهش در ناپل ایتالیا بود به ستاد بیاید. من از او پذیرایی کردم و بعد به کاخ نیاوران رفتم. در اتاق انتظار هر چه نشستم، احضار نشد و ساعت شرفیابی گذشت. پیامی برای جناب آقای علم فرستادم که اگر شاهنشاه امروز فرست ندارند، اجازه بفرمایند به ستاد برگردم، چون کار زیاد است. آقای علم مرا دعوت کردند که به دفترشان بروم. با توجه به سوابق متمدن خانوادگی و ادب چلبی ایشان، مرا با خوشروی پذیرفتند و پس از تعارفات مقدماتی و صرف چای، گفتند: آیا راست است که شما گفته‌اید شاهنشاه را مثل برادری دوست می‌دارید؟ جواب دادم: «بلی» درست است ولی این بیان مقدمه‌ای داشته است و این نتیجه‌گیری نهایی بوده است. برای ایشان شرح دادم که ظاهرآمدتی است اعلیحضرت از من ناراضی هستند، مدام در پی ایرادگیری‌های بی‌مورد هستند و یا سؤالاتی می‌کنند که در رده من نیست. در آن جا که صحبت از رؤسای ستاد بود، من گفتم همه رؤسای ستاد قبل از من، که روزی مورد نهایت اعتماد و مرحمت همایونی بودند، ناگهان به بهانه‌هایی به صورت ناخوش‌آیندی برکنار شده‌اند و گفتم حالانوبت من رسیده است و من علت را نمی‌فهمم، چون از هر حیث، حتی از نظر خصوصی و شخصی نقصی در خود نمی‌بینم. حتی چندی پیش برخلاف همه قواعد و اصول، اعلیحضرت یک ستاد پایین‌تر را مأمور بازرگاری ستاد بزرگ ارتشتاران فرمودند (ستاد نیروی هوایی را) که افسران ستاد همه خیلی ناراحت شدند و معتقد بودند تنها مقامی که می‌تواند ستاد را بازرگاری کند، وزارت جنگ است، ولی چون امر شاهنشاه بود، دستور دادم همه گونه تسهیلات را برای بازرگاری نیروی هوایی فراهم کنند. بازرگاری انجام شد و نمره بسیار عالی به ستاد داده بود.

بنابراین، نارضایی شاهنشاه از چه بابت است، نمی‌دانم؟ در صورتی که من به سابقه نزدیکی با خاندان سلطنت، ایشان را مثل برادر دوست می‌دارم. آقای علم گفتند، به هر صورت اعلیحضرت بسیار برآشته و ناراحت هستند. گفتم: به شرف عرض برسانید، بهانه لازم نیست. برای من روشن است که اعلیحضرت مرا به عنوان رئیس ستاد نمی‌خواهد. حقیقت این است که من هم دیگر حاضر به کار کردن در این مقام نیستم. آقای علم فرمودند: من هیچ‌گاه چنین مطلبی را به عرض نمی‌رسانم. گفتم: بسیار خوب، خودم شرفیاب خواهم شد و خودم شفاهًا به عرضشان خواهم رساند.

آقای علم خیلی ناراحت شدند، فرمودند: هرگز این کار را نکنید. بفرمایید در اتاق دیگر منتظر بمانید تا بینم چه می‌توانم بکنم.

به اتاق انتظار رفتم. نیم ساعت بعد آقای علم باز مرا خواستند و گفتند: در این باره با اعلیحضرت صحبت کردم، فرمودند می‌دانم که سوءنيتی در کار نیست، ولی جم برود فعلًا استراحت کند. بی‌درنگ به ستاد بزرگ ارتشتاران تلفن کردم. به سپهبد ازهاری گفتم فوراً به کاخ نیاوران بیایند. وقتی آمد، پرونده‌ها را تحويل دادم و یک سر به خانه رفتم و لباس نظام را درآوردم و خدمت نظامی خود را پایان یافته دانستم.

در این دوران، سعی می‌کردم با کسی تماس نگیرم. یک بار والاحضرت اشرف و تیمسار سپهبد سعید اعزازی، معاون نیروی هوایی به من تلفن زدند و اظهار تأسف کردند. افسران دیگری هم تلفنی صحبت می‌کردند. فقط تیمسار سپهبد مدرس، رئیس اداره یکم ستاد بزرگ ارتشتاران مرتب از من دیدن می‌کردند. چند بار هم ارتشدید مینباشیان دیدار کردند،<sup>۱</sup> چند نفر هم از افسران متفرقه دیدار کردند. تیمسار فردوست که دوست قدیمی و دایمی من بود مرتب مثل سابق به دیدار من می‌آمد.

چند روز بعد جناب آقای اردشیر زاهدی (که در آن دوران پست وزارت خارجه را بر عهده داشتند)، به من تلفن کردند که اعلیحضرت فرمودند شما را به عنوان سفير شاهنشاه آریامهر به استرالیا بفرستم، به ایشان پاسخ دادم: من خدمت خود را کرده‌ام و این صحیح نیست که مرا به وزارت خارجه تحمیل کنند و با عنوان سفير از ایران به تبعید بفرستند. آقای زاهدی گفتند: اعلیحضرت همایونی کمال مرحمت را به شما دارند و این تصمیم فقط نتیجه آن است و اگر مایل باشید شما را به اسپانیا بفرستیم و کس دیگری به استرالیا برود.

مدت زیادی طول کشید و خبری نرسید. من به وزارت خارجه رفتم، از آقای زاهدی درخواست کردم اگر قرار است به اسپانیا بروم، یک جلسه توجیهی درباره اسپانیا و سیاست دولت ایران در آن کشور برای من ترتیب بدهند پذیرفتد ولی هر چه مراجعته کردم، جلسه‌ای تشکیل نشد و یک روز تعدادی پرونده مندرس و بدون قاعده و اصول بایگانی جلو من گذاردند که اینها را بخوانید در مورد اسپانیا است، که دیدم کار بی‌ثمری است.

یک ماه گذشت و قرار شد همراه عده‌ای سفير جدید به حضور شاهنشاه معرفی شویم. از وزارت خارجه دستور دادند بالباس ژاکت شرفیاب شوید و اگر شاهنشاه دست خود را به سوی شما دراز کردند، باید پای راست را به عقب بگذارید و زانو بزنید و دست شاهنشاه را ببوسید و در این مورد چند بار به من تلفن کردند. در روز شرفیابی، من باز مطابق روش ارتش، خبر دار ایستادم، سر خم کردم و با شاهنشاه دست دادم.

در اوایل شهریور ۱۳۵۰ شمسی، با فرزندم نخست عازم لندن شدم تا خریدهای ضروری انجام شود بعد به مادرید برویم.

مدت شش سال در اسپانیا بودم. پس از چهار سال، مأموریت من تمدید گردید و در آخر سال

۱- ارتشدید فتح الله مینباشیان در مصاحبه با تاریخ شفاهی در آمریکا دوستی خود و جم را مربوط به سال‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰ دانسته اما از نحوه رفتار آمرانه فریدون در آن دوران گله می‌کند بین این دو رقابت و ضدیت پنهانی وجود داشت که بعدها دامنه آن تا سال ۱۳۵۰ کشیده شد. نگاه کنید به ارتشدیدها و حدیث تاریخ پهلوی که از همین قلم، گردآوری شده مصاحبه‌ها و یادداشت‌های ارتشدید جم مینباشیان، نشر زرین، زیر چاپ

پنجم بار دیگر تمدید گردید. فقط حُسن این مأموریت این بود که در ساعات فراغت زبان اسپانیایی را به خوبی آموختم و اشعار فریدون توللی (کتاب رها) را به اسپانیایی ترجمه کردم که دانشگاه مادرید در ۱۵۰۰ نسخه چاپ کرد و به تمام کشورهای اسپانیایی زبان فرستاد. در شش سالی که در اسپانیا بودم، فقط یک بار به طور خصوصی برای مدت یک هفته به ایران رفتم.

حدود یک ماه به خاتمه مأموریت اسپانیایی من مانده بود که نامه‌ای به وزیر خارجه نوشتم و در آن تقاضا کردم که به شرف عرض برسانند که اگر پس از این مأموریت، امر دیگری با من ندارند، قصد دارم برای مدتی به انگلستان بروم و با خانواده‌ام که دو سال بود در لندن اقامت داشتند، زندگانی کنم. پاسخ آمد: مراتب از شرف عرض گذشت، فرمودند: دیگر کاری با شما نداریم و به هر جا مایلید بروید و به سفارت‌های شاهنشاهی، دستور مقتضی صادر خواهد گردید.

این بود که در ماه اوت سال ۱۹۷۷ میلادی، باکشتنی به انگلستان رفتم و به خانواده پیوستم. در اواخر این سال شنیدم صحبت‌هایی درباره من می‌شود و حتی به من گفتند که آقای امینی نظر داده‌اند که خوب است مرا به نخست وزیری برگزینند، من به سفارت شاهنشاهی لندن رفتم، تلگرافی به دفتر مخصوص فرستادم که از شرف عرض بگذرد. آن چه درباره این مسائل گفته شده یا بشود به من ربطی ندارد و من خواهان هیچ مقامی نیستم.<sup>۱</sup>

اما ماجراهی برکناری مین‌باشیان فرمانده نیروی زمینی هم بسیار خواندنی است.

- ارتشدید مین‌باشیان که سر و صورتی به نیروی زمینی داده بود روزی در مجلسی که دکتر آموزگار و تنی چند از درباریان و امرا حضور داشتند صحبت از نواقص ارتش می‌کند و بر سبیل گله می‌گوید: عده زیادی از افسران ارتش هر سال در حین حوادث میدان تیر یا مانورها به شدت مصدوم می‌شوند و باید برای درمان به خارج اعزام شوند همینطور افسرانی هستند که ناگهان دچار بیماری می‌شوند و خوبست ارتش آنان را به اروپا اعزام دارد.

آموزگار که وزیر دارایی بوده می‌پرسد مگر تاکنون این کار نشده؟ مین‌باشیان جواب می‌دهد به ندرت، تازه کمک هزینه درمانی که ما به آنها می‌دهیم به قدری ناچیز است که باید از جیب خود مقداری روی آن بگذارند. تازه سعی می‌شود هر چقدر ممکن

۱- خاطرات ارتشدید فریدون جم، «فصلنامه ره‌آورده»، چاپ آمریکا نقل شده در کتاب «ارتشدیدها و حدیث تاریخ پهلوی» دنباله خاطرات بالا و درخواست شاه از ارتشدید جم برای بازگشت به ایران و تصدی پست وزارت جنگ در سال ۱۳۵۷ در فصول آینده کتاب آورده شده است.

است افسران برای معالجه به اروپا اعزام نشوند. مگر هزینه‌اعزام و معالجه یک افسر چقدر می‌شود؟ افسری که ما به اروپا می‌فرستیم به اندازه‌الاحضرت اشرف که خرج سفر و کیف و تفریح و کاباره‌اش نمی‌شود!<sup>۱</sup>

مین‌باشیان که امیری درباری بود با این حرف‌ها می‌خواست تا حدودی رعایت همقطاری ارتضیان و عرق نظامیگری را کند. اما آموزگار همان‌شب که عصر چهارشنبه بود تقاضای شرفیابی به حضور شاه سابق را می‌کند و شیرین زبانی ارتشید مین‌باشیان را به عرض می‌رساند. شاه از موضوع انتقاد مین‌باشیان از اشرف سخت می‌رنجد زیرا اشرف همه چیز شاه بود و علاقه‌ای که شاه به این خواهر نازنین! خود داشت به حدی بود که حتی سلطنتش را در راه او گذاشت. همان‌شب شاه فرمان انتصاب اویسی را به عنوان فرمانده نیروی زمینی امضاء می‌کند و اویسی از ژاندارمری به نیروی زمینی می‌رود و خبر برکناری مین‌باشیان به رادیو و خبرگزاری پارس و مطبوعات داده می‌شود و مین‌باشیان به اتهام چند کلمه حرف حساب زدن از کار برکنار می‌شود و صبح پنجشنبه رادیو و روزنامه‌ها موضوع را انتشار می‌دهند. عجله شاه برای این بود که مین‌باشیان در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد و با رفتن نزد ملکه مادر و وساطت ملکه مادر موضوع متنفی نشود.

۱- غلم در خاطراتش به تفصیل به این ماجرا اشاره کرده و مین‌باشیان را از قول شاه و خود، مقلد و دلچک و میمون می‌خواند. من از دو تن از افسران زیردست مین‌باشیان در همان روزها اصل ماجرا و بهت‌زدگی ارتشید را از شنیدن خبر برکناریش شنیدم.  
به طوری که علم می‌نویسد: شاه با کلمات خیلی بدی از مین‌باشیان یاد می‌کند و او را اخراج و بازنشسته می‌کند اما مدتی بعد که مین‌باشیان در بیمارستانی در پاریس بستری می‌شود دستور می‌دهد ارتش هزینه جراحی او را پردازد.



كتاب سوم

آتش زیر خاکستر



## شاه خانه مقوایی می‌سازد

در روز پنجمین به یکم آذرماه ۱۳۵۲ شاه جلسه‌ای را در کاخ نیاوران تشکیل داد که حاضران در جلسه فرح همسر شاه، نخست وزیر امیر عباس هویدا، رؤسای مجلسین، وزیر دربار شاهنشاهی، علم و اعضای برجسته دربار بودند.

در این جلسه شاه سخنانی ایراد کرد که بنا به اشاره امیر اسدالله علم وزیر دربار وقت به منزله وصیت‌نامه سیاسی او بود.

شاه در این جلسه تقریباً وظایف فرماندهان ارتش را در صورتی که خود او در حادثه‌ای از میان می‌رفت یا به علت طبیعی زندگی را وداع می‌گفت مشخص و تعیین کرده بود:

علم می‌نویسد: شاهنشاه آنگاه چنین فرمود [که] من خلاصه می‌نویسم:  
 «من این جلسه را مرگب از فرماندهان ارتش خودم و نخست وزیر و رؤسای مجلسین و اعضای برجسته دربار با حضور شهبانو تشکیل دادم که مطالب لازمی را یادآوری کنم. همه ما می‌دانیم که با وسایل تخریبی امروز و وسایل تروریستی امروز، گو اینکه مرگ و حیات در اختیار خداوندست، ولی زندگی و حیات من ممکن است هر لحظه در خطر باشد. به این جهت خواستم در حضور همه شما بگویم که اگر من از بین بروم، تا موقعی که ولیعهد به سن قانونی نرسیده، شهبانو و اعضای شورای نیابت سلطنت، وظایف سلطنت را انجام خواهند داد. فرماندهان ارتش مکلف هستند اوامر شهبانو یا

بعد ولیعهد را که شاه می‌شود با همان قدرت و استحکامی که در زمان من انجام می‌دهند، انجام بدهند. فکر نکنند که چون یک زن یا یک بچه فرمان می‌دهد ممکن است سستی به خرج بدهند، آن وقت زندگی همه شما در خطر خواهد بود. شما موقعی می‌توانید زندگی کنید که در همه امور با اتحاد و استحکام قدم بردارید. ضمناً امروز می‌خواستم در این جلسه تکلیف همه را در صورت بروز چنین پیش آمدی قطعاً بررسی بکنم. فایده اساسی این کار این است که وقتی دشمن خارجی یا داخلی بداند که ما همه چیز را قبل‌پیش‌بینی کرده‌ایم و در صورت بروز هر واقعه، سیاست و اصول مملکت داری عوض نخواهد شد؛ ممکن است از تعقیب افکار پلید خود صرف نظر کند. ولی به هر حال ما باید تکلیف همه را در موقع چنین پیش‌آمدی روشن کنیم و قبل‌پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورده باشیم.

ابتدا وظایف نیروهای مسلح را تعیین می‌کنم. محتاج به توضیح نیست که اولین وظیفه قوای مسلح مملکت، آماده بودن برای دفاع از تمامیت کشور است. دوم بدون آن که اجازه دخالت [در] سیاست را... [به] ارتش بدھیم و بدون اینکه خودش در سیاست دخالت بکند، باید حافظ کلمه به کلمه قانون اساسی باشد. البته آن قانون اساسی که امروز من آن را اعمال می‌کنم، ارتش در اختیار کامل پادشاه مملکت یا در اختیار کامل آن کسی است که برابر قانون اساسی وظایف پادشاه را انجام می‌دهد. البته اگر ولیعهد به سن قانونی رسیده باشد، در اختیار و تحت فرمان او خواهد بود و اگر احیاناً به سن قانونی نرسیده باشد، بر طبق پیش‌بینی که در قانون اساسی شده، تا موقعی که به سن قانونی برسد، در اختیار مادر او یعنی مادر ولیعهد خواهد بود. البته ارتش و نیروهای مسلح باید همیشه سلسله مراتب را حفظ کنند. دستورات فرماندهی از طریق رئیس ستاد بزرگ‌کارترشان ابلاغ می‌شود. البته اگر رئیس مملکت اطلاعات نظامی نداشته باشد، با شورای فرماندهان یا مشاوران نظامی خود مشورت خواهد کرد، ولی تصمیم را خودش می‌گیرد و هیچ مرجع و مقام دیگری تصمیم‌گیرنده نخواهد بود و امری که به این طریق به وسیله رئیس ستاد بزرگ‌کارترشان ابلاغ شد، باید از طرف نیروها کورکرانه اطاعت شود. تکلیف دیگر نیروهای مسلح این است که اگر خدای نخواسته رئیس مملکت بخواهد کوچکترین تخلفی یا خودداری از اعمال اختیارات قانونی خودش بکند، قوای مسلح موظف هستند که به او یادآوری بکنند که وظایف قانونی و مصلحت کشور این است که او این اختیار را همین‌طور که الان از طرف خود من اجرا می‌شود به مرحله اجرا درآورد. نیروهای مسلح موظف خواهند بود، هیچ وقت زیر بار تغییر نظمی که آن نظم ما را به این درجه از پیشرفت و ترقی رسانده، نرون. البته بدون آن که اجازه مداخله در سیاست داشته باشند. ولی جایی که موجودیت کشور در میان است، شما باید حتماً یک تن و یک سره بایستید. مسلماً هیچ یک از فرماندهان این قدر بی عقل نخواهد بود که با دیگری برای مقاصد شخصی خود و یا با سیاستمداران، بند و بست کنند. بهخصوص که ما الان می‌بینیم که هیچ یک از

فرماندهان زیر بار فرمانده دیگری نمی‌روند و فقط مطبع پادشاه هستند و فقط پادشاه را می‌شناسند و به خوبی می‌دانند که در این کشور برقراری دیکتاتوری نظامی امکان ندارد. مبادا در نیروهای مسلح مملکت کسی فکر کند که می‌تواند با بند و بست داخلی یا خارجی به کشور مسلط شود. این خیال باطل است. خانواده ارش و قتی باقی می‌ماند که همه یکپارچه باشند.

وظیفه دیگر نیروهای مسلح این است که بدانند کلمهٔ تسليم در برابر دشمن از قاموس ملی ما حذف شده است. اگر ایران مورد تجاوز قرار گرفت و خدای نکرده در خطر سقوط افتاد، شما باید آنچه را که از لحاظ نظامی و اقتصادی ممکن است برای دشمن مفید واقع شود، نابود کنید.<sup>۱</sup> بخصوص خطوط مواصلاتی و کارخانه‌هایی را که اگر به دست دشمن یافتد مورد استفاده او قرار گیرد... در شهریور ۲۰ اگر دشمن چنین احساسی می‌کرد، هرگز جرأت حمله به ما نمی‌کرد.

واقع دوران سی و دو سال سلطنت به ما نشان می‌دهد که آن چه می‌گوییم، به حکم تجربه است. در حادثه آذربایجان وقت نخست وزیر وقت پیشنهاد می‌کرد که درجات افراد ارش و پیشه‌وری با درجه بالاتر در ارش ما قبول شود، یا آن که ما آنها را به این صورت بشناسیم، من احساس کردم که تسليم در برابر چنین پیشنهادی به منزله موافقت با سقوط و امحاء استقلال مملکت است. به همین دلیل گفتم که اگر دستم را قطع کنند، چنین سندي را که به منزله قبول جدایی آذربایجان است، اضماء نمی‌کنم. بعدها هم تصمیم گرفتم قوا به آذربایجان بفرستم و خوب به خاطر دارم که بعضی فرماندهان می‌گفتند می‌دانید چه می‌کنید؟ اعزام قوا به منزله جنگ با ارش خارجی است. ولی ما تسليم نشديم و دستور اعزام قوا را دادیم و خدا خواست و آن نتیجه حاصل شد و آذربایجان نجات یافت.<sup>۲</sup> پس وقتی ما می‌گوییم اگر قرار باشد تسليم دشمن شویم، مرگ و نیستی را ترجیح می‌دهیم، به حکم چنین تجربیات تاریخی است (شمه [ای] از ۲۸ مرداد بیان فرمودند). در شهریور ۲۰ هم خدا خواست و معجزه‌ای روی داد که این کشور نجات پیدا کرد ولی معجزه همیشه روی نمی‌دهد. در سیاست، هر ملتی که بخواهد زنده بماند، باید برای دفاع از خود همیشه آماده باشد. باز راجع به وقایع آذربایجان فرمودند:

۱- نصایح شاه در سال ۱۳۵۴، تقریباً معادل آخرین فرامین هیتلر در سال ۱۹۴۵ است که دستور داده بود تمام آلمان ویران شود تا متفقین نتوانند آن کشور را تصرف کنند یا از خیال تصرف آن پشیمان شوند. دیکتاتورها شباهت زیادی به هم دارند.

۲- در سال ۱۳۲۶ دولت نتوانست حتی یک گردن از شریف آباد قزوین به طرف زنجان و آذربایجان اعزام دارد. نرم شدن استالین، رضایت دادن او به تخلیه ایران و عزیمت سپاهیان شوروی در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ به سوی قفقاز، همه نتیجه تدابیر و سیاستمداری قوم در مذاکره با استالین و مولوتوف، نشان دادن در باغ سبز تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و قانع کردن رهبران شوروی به عدم حمایت از فرقه دموکرات بود که راه را گشود. شاه بی‌انصافی می‌کند و همه امور را در خود متمرکز می‌کند.

آن موقع برای ما دو موضوع وجود داشت یا حمله و مرگ شرافتمدانه، یا بی‌غیرتی و صبر و حمله از طرف دشمن و مرگ بی‌شرفانه، که همه‌شما اطلاع دارید. ما از دستوراتی که به قوه مجریه که مختص پادشاه است می‌دهیم، توانسته‌ایم کشورمان را به جایی برسانیم که دنیا را به حیرت و تعجب واداشته است و تازه اول کار است. قطعاً تا ۱۰ سال یا ۲۵ سال دیگر مملکت از نظر پیشرفت و ترقی به کلی شکل دیگری خواهد داشت و به مراحل عالی تمدن خواهد رسید.

پس مجدداً مطالب را خلاصه می‌کنم:

۱- با خطرات موجود باید همه چیز را پیش‌بینی بکنیم. پیش‌بینی اداره کشور به همین ترتیب است که گفتم وظایف قوای مسلح را روش‌کردیم. وظایف هر سه قوه معین است. باز هم تکرار می‌کنم، وظیفه قوای مسلح این است که سیستمی که ما را به این مرحله از ترقی رسانده، حفظ کنند تا اینکه کشور به حد اکثر امکان شکوفایی و ترقی و تعالی برسد.

۲- موضوع دیگر تسلیم نشدن به خارجی است. به این ترتیب که مرگ شرافتمدانه بهتر از زندگی غیرشرافتمدانه است. کشوری که تصمیم به دفاع از خودش ندارد، مستقل نخواهد ماند و از یک کشور غیرمستقل چیزی باقی نمی‌ماند. این [قانون] *code* شرافتی ارتش که تسلیم در قبال خارجی با مرگ مساوی است.

۳- قوه مجریه و مقنه هم دنبال همین فکر را خواهند گرفت، چه در مورد سیاست داخلی و چه در مورد سیاست خارجی که سیاست ملی ماست که اساسش بر پایه انقلاب ششم بهمن<sup>۱</sup> استوار است و این هم آهنگی در آینده، مملکت ما را محفوظ نگاه خواهد داشت.

البته ما همانطور که گفتم، نهایت احتیاط را می‌کنیم، به طوری که من و شهبانو و ولی‌عهد تقریباً به صورت زندانی در داخل کاخ‌ها هستیم.<sup>۲</sup> ولی خارجی و داخلی باید بداند که اگر اتفاقی بیفتد، در وضع مملکت و اداره کشور کوچکترین تغیری پیدا نخواهد شد و تصمیم و اراده شماها نمی‌تواند کمتر از اراده خود من باشد که می‌گوییم مملکت بهتر است نابود شود، تا به دست خارجی بیفتند و آنها بدانند که با تغییر رهبر راه عوض نخواهد شد. البته امیدواریم به خواست خداوند متعال مراحل اولیه تمدن بزرگ را به چشم خودمان بینیم و جشن بگیریم، ولی ما وقتی به دوران عظمت ایران خواهیم رسید که چه در دوره خود من و چه بعد از من دستوراتی که دادم اجرا شود و قطعاً هم اجرا خواهد شد زیرا هر عقل سليمی آن را قبول دارد و به نفع خود اوست. در خاتمه هم می‌گوییم، این تجربه کسی

۱- گویا شاه براستی تصور می‌کرد انقلاب ششم بهمنی هم وجود دارد.

۲- اگر شاه مقام غیرمسئول بود نخست وزیر و هیأت وزیران و احزاب، امور کشور را رهبری می‌کردند نیازی به تحصن در کاخ‌های سلطنتی به صورت محبوس نبود.

است که کشور شما را از شهریور ۲۰ به یکم آذر ۱۳۵۲ رسانده است و هنوز برای این کشور آرزوها دارد.<sup>۱</sup>

### من هزارها هواییما می‌خواهم

در پاییز ۱۹۷۶، سه سال بعد / ۱۳۵۵ ه. ش / محمد رضا پهلوی در مصاحبه‌ای با خبرنگار مجله آلمانی اشپیگل که تا حدودی به دلیل سرمایه‌گذاری‌های حجیم ایران در آلمان نظر مساعد نسبت به شاه دارد، به جای پاسخ دادن به پرسش‌های او، ناگهان خود پرسشی طرح می‌کند و می‌پرسد: «طول مرزهای آلمان با بلوک شرق چقدر است؟» خبرنگار پاسخ می‌دهد: «۱۷۰۰ کیلومتر».

شاه مجدد آ سؤال می‌کند: «شما برای حفظ این منطقه هوایی چند هواییما دارید؟» خبرنگار اشپیگل جواب می‌دهد: «قریباً هزار فروند».

شاه مجدد آ می‌پرسد: «شما فقط یک هزار فروند اف. ۱۴ خریده‌اید خیلی بیشتر از هزار فروند هواییما دارید».

شاه آنگاه ادامه می‌دهد: «شما برای یک منطقه هوایی ۱۷۰۰ کیلومتری بیشتر از هزار فروند هواییما دارید، آیا می‌دانید من چقدر منطقه هوایی دارم. شاید هفت، هشت، ده هزار کیلومتر»

خبرنگار می‌گوید: «ایران غیر از سوری از دیگر همسایگان خود خیلی قویتر است.» شاه پاسخ می‌دهد: «به مرزهای شرقی من، حضور فعالمان در اقیانوس هند... و به حمل بدون مانع نفت از خلیج فارس به دیگر نقاط جهان هم بیندیشید».

خبرنگار اشپیگل موضوع اساسی را مطرح می‌کند. موضوعی که سال‌ها در کنگره و مطبوعات آمریکا مطرح بود و در تهران سیا ناچار شده بود طرحی برای جانشینی شاه پس از هرگونه اتفاق پیش‌بینی نشده و خروج وی از صحنه تهیه و تدوین کند.

خبرنگار اشپیگل می‌گوید: «سناتور آمریکایی چرچ اخیراً هشدار داد نباید ایران را تا این حد تجهیز کرد. او گفته است ما بدون شک داریم یک خانه مقوایی می‌سازیم که

۱- علم، خاطرات، سال ۱۳۵۲، یادداشت‌های آذرماه آن سال (پیشین)

روزی بر سر ما و متحدین ما خراب خواهد شد.

در کنگره آمریکا در این باره بحث می‌شود که اگر حادثه‌ای برای شما پیش بیاید  
سنوشت ماشین نظامی بزرگ شما چه خواهد شد؟

شاه مغوروانه و متکی به نفس جواب می‌دهد: «خوب من می‌گویم احتمالاً سناتور  
چرچ آگاه نیست که من یک سال پیش وصیت سیاسی خود را کرده‌ام. این موضوع را  
 فقط کسانی می‌دانند که مطلب به آنها مربوط می‌شود.

آنها می‌دانند چه کاری باید انجام دهند. آنها این وصیت‌نامه را در اختیار دارند.»  
خبرنگار میزان کمک‌های ایران از محل عایدات نفت را به کشورهای جهان  
می‌پرسد.

شاه جواب می‌دهد هفت میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری یا اعطای اعتبار به  
کشورهای دیگر قبلًا در نظر گرفته شده بود که البته دیگر نمی‌توان این کار را ادامه داد.  
خبرنگار اشپیگل می‌گوید: اعلیحضرت، احساس نمی‌فرمایید حکومت بر یک کشور  
دشوارتر از ۲۵ یا ۳۰ سال پیش است؟

شاه می‌گوید: اینجا هنوز نه!

خبرنگار می‌گوید: در غرب همیشه این سوال مطرح است که چگونه امکان دارد در  
وضعی احوال کنونی، یک فرد کشوری را رهبری کند؟

شاه در پاسخ به قدرت تصمیم خود، اینکه ملت او را پدر و رهبر و معلم خود  
می‌شناسند و اثرات انقلاب سفید متولّ می‌شود و از کریستان سن مورخ و ایران‌شناس  
باستانی و تاریخ ایران باستان و شاهنشاهان ساسانی صحبت می‌کند و حزب رستاخیز را  
که فقط یک وزارت‌خانه زائد و بی‌نفوذ است می‌ستاید و از آن تعریف‌ها می‌کند.

هیچ کس نیست به شاه بگوید: اعلیحضرت، ایران‌کجا و آلمان‌کجا، اگر آلمان چندین  
هزار هوایپمای اف - ۱۶ خریداری می‌کند لابد خلبان آن، فرودگاه‌های آن، تجهیزات  
و تعمیرکاران و تکنسین‌های آن را هم دارد.

شما از کجا می‌توانید چند هزار خلبان و هزاران تکنسین تربیت کنید؟ اعلیحضرت  
آریامهر، کشوری که اکثریت مردم آن در فقر و فاقه به سر می‌برند، کشوری که بیشتر

احتیاجات غذایی خود را از خارج وارد می‌کند، کشوری که عجالتاً ۲۲۰۰۰ تکنسین آمریکایی برای اداره امور هواپیماها و تعمیرگاه‌های خود استخدام کرده است. کشوری که حدود ده هزار انگلیسی را برای ارتش و دیگر سازمان‌های صنعتی استخدام کرده است، چگونه از هزاران هواپیما استفاده خواهد کرد آیا عراق به تنها یی ارزش این همه سرمایه‌گذاری تدافعی را دارد؟ آیا ایران قادر به مقاومت مسلحانه و رزمی در برابر شوروی می‌باشد؟

در همان پاییز سال ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵. ش خبرنگار آسوشیتدپرس در تهران از شاه می‌پرسد گویا قرار است ایران طی پنج سال آینده ۴۸ میلیارد دلار در آمریکا خرج کند که ۷ تا ۹ میلیارد دلار از این مبلغ به خرید اسلحه اختصاص دارد.

شاه رقم خریدهای غیرتسليحاتی را ۳۵ میلیارد دلار می‌گوید و با غور اضافه می‌کند مابقی یعنی ۱۳ میلیارد دلار خرج خرید تسليحات خواهد شد.

شاه می‌گوید که ۳۵ میلیارد دلار خرج خریدهای برق، ماشین‌آلات سنگین و زمینه‌های هسته‌ای خواهد شد.

خبرنگار می‌پرسد در حال حاضر ۲۲ هزار آمریکایی غیرنظمی در ایران در خدمت شرکت‌های آمریکایی در ایران به سر می‌برند. سپس در مورد دستمزدهای کلان آنها صحبت می‌کند. آنگاه می‌پرسد در ازای هر آمریکایی غیرنظمی چه مبلغی به شرکت‌های آمریکایی می‌پردازید؟

«آیا راست است حقوق ماهانه ۱۲ هزار دلار هم پرداخته می‌شود؟» شاه پرداخت حقوق‌های کلان‌تر به مهندسین نگاهداری هواپیما و حتی مکانیک‌ها را تأیید می‌کند.

شاه می‌گوید ممکن است شخصی در سال ۱۵۰ هزار دلار دریافت کند.

خبرنگار به اهمیت راه آبی تنگه هرمز اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد «۹۰ درصد نفت راپن، ۷۵ درصد نفت اروپا و ۳۰ درصد نفت اروپا از تنگه بین‌المللی هرمز می‌گذرد». شاه از اهمیت استراتژیک خلیج فارس، غرب آسیا، اقیانوس هند و پاکستان سخن می‌راند اما وضعیت داخلی، مسکن مردم، آلونک‌نشین‌ها، اجاره‌نشین‌ها و توده‌انبوه روستاییانی که از دهات به طرف شهرها روی می‌آورند و در آینده نخستین نیروهای

عاصی را تشکیل خواهند داد و سربازان وظیفه که ۱۷ ریال و دهشای حقوق می‌گیرند و اخیراً حقوق آنها تا ۵ ریال افزایش یافته از نظر او دور می‌مانند. او آنقدر عاشق انقلاب سفید‌کنایی خود، حزب رستاخیز و تقسیم سهام کارخانه‌ها بین کارگران است که واقعیت‌های تلخ و گزنه را نمی‌بیند و لمس نمی‌کند. «کارگران ۲۰ درصد از منافع شرکت‌ها را به دست می‌آورند و می‌توانند ۴۹ درصد سهام آن را بخرند.» این ورد زبان اوست.

از ۲ میلیارد سنگ آهن کشف شده صحبت می‌کند و از معدن فسفاتی که یک میلیارد تن ذخیره فسفات دارد. او در رؤیاها غرق می‌شود. حزب رستاخیز فراگیر است (قره‌باغی جایی در مصاحبه خود با یک روزنامه‌نگار ایرانی مقیم خارج می‌گوید وقتی به یک استان رفته بودم در مراسم سالگرد تشکیل حزب رستاخیز، چهار نفر استاندار و فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی و لیدر محلی حزب در مراسم شرکت کرده بودند).

اما شاه می‌گوید: «بله این حزب همه را در بر گرفته است. همه مردم نامزدهای انتخاباتی و نمایندگان مورد علاقه خود را انتخاب می‌کنند. در حزب تمام مردم در کلیه مسائل سیاسی و اقتصادی اظهارنظر می‌کنند. کارگران نه تنها ۲۰ درصد از سود کارخانه‌ها را دریافت می‌دارند بلکه در کارخانه‌ها نیز سهیم شده‌اند. اگر فروش سهام یک کارخانه بزرگ در میان باشد و کارگران نتوانند سهام زیادی خریداری کنند نوبت به کشاورزان می‌رسد و بقیه سهام به آنها عرضه می‌شود و سپس نوبت به بقیه مردم می‌رسد.»

به راستی شاه غرق تخیلات شده و از واقعیات خبری ندارد. سیل روستاییان که او به اصطلاح آنها را آزاد کرده است به سوی شهرها سرازیر شده است. در اطراف شهرها خانه‌های آلونکی، کارتون آبادها، حلی آبادها ساخته می‌شود.<sup>۱</sup>

۱- رابرت گراهام، روزنامه‌نگار انگلیسی، وابسته اقتصادی خاورمیانه مجله فاینانسال تایمز که به مدت دو

روستا دیگر چیزی ندارد که دهقان بتواند دل خود را بدان خوش کند. در نشريات علمی ماهانه تهران، گزارش‌های نگران‌کننده‌ای از ازدیاد جمعیت مهاجرین و تجمع آنها به دور شهرها به چاپ می‌رسد. مشکلی که متأسفانه تا زمان نوشتن این کتاب، سال ۱۳۸۲ ه. ش نیز همچنان ادامه یافته است.<sup>۱</sup>

در حالی که شاه در هذیان‌های خود، تصاویر زیبایی از روستاییان مرفه و خوشبخت، خانه‌هایی که از دودکش آنها دود بالا می‌رود، چراگاه‌های پر از احشام و خانواده‌های خوشبخت و خندان روستایی می‌بیند که از مواهب انقلاب او برخوردار شده‌اند حقایق تلخ چیز‌های دیگری را می‌گوید.

سیاستمدار خانه‌نشین، سالخورده و معجربی چون سید جلال الدین تهرانی که آن روزها در خانه پر از گل و گیاه خود دوستان را می‌پذیرد و با آنان به گفت و گو می‌نشیند در سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶ به یکی از خویشاوندان جوان خود می‌گوید: «که شاه اشتباه بزرگی مرتکب شده که سیستم مالکیت ارضی در ایران را بدون گذاشتن جانشین و جایگزین لایقی برای آن، در روستاهای از میان برد و سیل روستاییان بیکار و بی‌زمین و ناامید را به سوی شهرها سازیز کرد.» روستاییان دور از خانه و محیط مأنوس و آشنای روستایی در اطراف شهرها مستقر می‌شوند، در پایین ترین شرایط، آلونک‌ها و حصیرآبادها و حلبی‌آبادهای جدید را می‌سازند و باکین و تنفر به اتومبیل‌های لوکس و شیک و براق، خانه‌های مجلل، آپارتمان‌هایی که مرتباً ساخته می‌شود می‌نگرند. روستا که تأمین‌کننده آذوقه‌کشور است به تدریج به شهر نیازمند می‌شود.

→

سال از تیر ۱۳۵۶ تا مرداد ۱۳۵۷ در تهران اقامت داشته است، در کتاب «ایران، سراب قدرت» بویژه در فصل هفتم، تمام ادعاهای سازندگی عصر نفت را زیر سؤال می‌برد و آن را نفی می‌کند و نابسامانی‌های ده ساله آخر شاه را بر می‌شمارد. نگاه کنید به ایران: سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروز زنیا، نشر سحاب، ۱۳۵۸، صص ۱۴۹-۱۵۴

۱- اخیراً هفته نامه امید جوان چاپ تهران در شهریور ۱۳۸۲ نامه‌ای از یک جوان شهرستانی را به چاپ رساند که در آن آورده شده بود، در اطراف شهر محل اقامت او، محلاتی از مهاجرین روی به شهر آورده ایجاد شده است که تردد در آنها بسیار خطernاک است.

گندم به قیمت بالا از خارج وارد و به مصرف سیر کردن شکم مردم می‌رسد اما سیاست غلط و احمقانه‌ای مانع از آن می‌شود که گندم تولیدی در داخل به بهای مناسب از کشاورزان خریداری شود.

سید جلال الدین تهرانی به خویشاوند جوان خود که تصادفاً دست‌اندرکار تولید برنامه‌های علمی تلویزیونی هم هست می‌گوید: «این شاه دارد پدر خود را می‌سوزاند و تخت خود را واژگون می‌کند، این مرد نمی‌داند وقتی مالکین در روستاهای بودند، کشاورزها با دولت کاری نداشتند و مالک برای منافع شخصی خود هم که شده احتیاجات آنها را برآورده می‌کرد و مانع از آن می‌شد که دست کشاورز به سوی دولت دراز باشد. مالک و زارع براساس شرایط و قوانین دینی در مورد زمین یک جوری با هم کنار می‌آمدند اما دولت آنها را از میان برده و خود جانشین آنها شده و از پس برآوردن حواچ زارعین برنمی‌آید.

زارع وقتی از ده چیزی به دست نمی‌آورد و راهش را می‌کشد و می‌رود شهر عملکری و فعلکری و ماشین‌شویی می‌کند اما خواهی دید که این شهر رفتن‌ها چه بلایی بر سر شاه خواهد آورد. هزار بار گفتم، گوش نکرد، عاقبتیش را خواهی دید.»<sup>۱</sup>  
 شاه از محیط اطراف خود، بیرون از کاخ سلطنت و بیرون از دربار غافل است. هنگامی که شاه در مصاحبه‌های خود آن چنان از ایران روی به پیشرفت سخن می‌گفت؛ آمار و ارقام چیزهای دیگری را بیان می‌کرد. شاه از هوایپما و رزمناو صحبت می‌کرد و مردم خواسته‌ای دیگری داشتند. دانشگاه تهران مؤسسه‌ای به نام مطالعات و تحقیقات اجتماعی دایر کرده بود که در مورد اجاره‌نشینی در تهران آمار زیر را عرضه می‌کرد  
 (سال ۱۳۵۵)

«از هر صد خانوار اجاره‌نشین در تهران، فقط ۳۵ خانوار آشپزخانه، ۲۱ خانوار حمام و ۶۶ خانوار مستراح مستقل دارند.

حتی اگر چنین مسکنی را که ساکنان آن بی‌تردید از نظر جا و تجهیزات در مضيقه

۱- نقل از آقای اسماعیل میرفخرایی محقق و تولیدکننده برنامه‌های علمی تلویزیون که از خویشاوندان مرحوم سید جلال الدین تهرانی است.

هستند معیار قرار دهیم، متباوز از ۷۰ درصد مستأجران تهرانی وضعی بدتر از این دارند.

وضع ۴۲ درصد از مستأجران اگر حمل بر اغراق نشود بحرانی است زیرا ایرانیان با پرداخت کمی کمتر از یک سوم درآمدشان بابت اجاره بهاء برای هر ۴-۳ متر یک اتاق و به ازای هر نفر ۶/۵ مترمربع زیربنا در اختیار دارند. آشپزخانه فقط در یک چهارم موارد به چشم می‌خورد. حمام عملاً وجود ندارد (کمتر از ۲ درصد) و برای هر ۲/۵ خانوار (یا ۱۱ نفر) یک مستراح هست.<sup>۱</sup>

### واقعیت تلخ و گزنده

در همان سال‌های نزدیک به فروپاشی، پژوهشگری به نام بیتلله جمالی در سال ۱۳۵۶ نامه‌ای سرگشاده به مقامات کشاورزی کشور در مطبوعات نشر داد. او کشاورزی کشور و تولید موادغذایی را در حال احتضار دانست و نوشت:

«جمعیت ایران با سرعت بی‌مانندی رشد می‌یابد، آهنگ افزایش جمعیت در ایران، اگر در تمام جهان مقام اول را نداشته باشد، از هیچ کشور و جامعه دیگر، از این لحاظ عقب‌تر نیست. مفهوم این گفته آن است که ایران مقام اول خود را، احتمالاً با برخی دیگر از کشورهای عقب‌مانده تقسیم می‌نماید - هر هزار نفر ایرانی در یک سال ۴۸ نفر به دنیا می‌آورند، و از جمع این هزار نفر، ۱۶ هزار نفر می‌میرند بالنتیجه هر یک هزار نفر ایرانی در پایان سال تعداد ۱۰۳۲ نفرند، این ارقام نرخ افزایش جمعیت را به ۳/۲ درصد می‌رساند و چنین جمعیتی هر ۲۱ سال دو برابر می‌شوند و اگر به دقت محاسبه شود ۳۵ میلیون ایرانی موجود در سال جاری، ۲۱ سال دیگر به مرز ۷۰ میلیون خواهند رسید، و اگر یک بار دیگر ۲۱ سال بر این جمعیت سپری شود، (به شرط آنکه آهنگ فعلی افزایش جمعیت حفظ شود) تعداد جمعیت ایران به ۱۴۰ میلیون نفر بالغ خواهد گشت. تأمین غذا و فرهنگ و بهداشت برای این جمعیت، وظیفه نسل حاضر و گردانهای سیاست و گردانهای رعایتی است.

ما در تاریخ گذشته خود برای دریافت وام به دریویزگی، به در خانه خارجیان رفت‌ایم، این وام‌ها را برای خرج سفر اقلیت اشرف و خواص لازم داشتیم، چه اهانت‌هایی که ندیدیم و چه آبروهایی که

۱- گزارش کمیته معماری و شهرسازی گروه بررسی مسائل ایران - نشریه جامعه نوین متأسفانه امروز وضع به دلیل نبودن ضوابط به مراتب شدیدتر شد و مشکل مسکن آن هم با مبالغ نجومی فراروی خانزاده‌های متوسط و کم‌درآمد خودنماهی می‌کند و باید در این خصوص راه کارهای عاقلانه‌ای اندیشیده شود.

گرو نگذاشتم - تصور اینکه برای تأمین غذای یک ملت در صف دریوزگان قرار گیریم پشت هر انسانی را می‌لرزاند.

متأسفانه سیاست کشاورزی فعلی در ایران، کابوس این وحشت عظیم را در برابر دیدگان قرار می‌دهد. جمعیت ایران از نظر تغذیه، به گندم و فرآورده‌های آن، به عنوان عامل غذایی اصلی تکیه دارد. شرایط اقلیمی و جغرافیایی - نیازهای نژادی - و سنت‌های تغذیه‌ای، در ایجاد این وضع بی‌تر دید دخیل بوده‌اند، و این عوامل نمی‌توانند در مدتی کوتاه تغییر یابند. بنابراین جمعیت ایران این نیاز به نان را حفظ خواهد کرد و طبیعی است که باید تولید گندم همزمان با افزایش جمعیت توسعه یابد. اما سیاست کشاورزی سال‌های گذشته، این راه را بر گندم‌کاران بسته است.

هر کسی که به مسائل کشاورزی جهان آشنایی مختص‌ری داشته باشد به وضوح می‌داند که کشاورزی در مناطق خشک، از نظر صعوبت و نیاز به کار، قابل مقایسه با مناطق مساعد و مرطوب نیست. راندمان تولید گندم در هر هکتار در فرانسه و دانمارک ۵ - ۴/۵ تن می‌باشد و حال آنکه در مناطق خشک ایران این رقم به یک تن می‌رسد (گاهی حتی ۶۰۰ کیلو است). اگر گندم‌کاران، دارای سنت‌های صنعتی و مسلط بر تکنولوژی بودند می‌شد توصیه کرد که، گندم‌کاری را رهایی‌کنند و به تولید ترازیستور و ساخت و فروش دستگاه‌های کامپیوتر پردازند و زحمت تهیه گندم را به زارعین آمریکا و فرانسه واگذارند، در حالی که چنین نیست و تا شاید قرن‌ها نیز چنین مهارتی ایجاد نخواهد شد. بنابراین باید گندم‌کاران را از تولید محدود و اندک در زمین‌های کم‌حاصل و کم استعداد آنها بازداشت، بلکه روش عقلایی و منطقی آن است که زمین‌های زراعی آنها را اصلاح نمود. باید بُذرگر مناسبتر و پرمحصول‌تر، که سازگار با شرایط محلی باشند، برای آنان تهیه کرد. حتی اگر دولت کوچکترین اقدام و دخالتی در امر گندم و تولید و فروش آن نداشته باشد، وضع کشاورزی و سیاستی که به اقتضای شرایط عرضه و تقاضا اتخاذ می‌شود، به مراتب عقلایی‌تر و منطقی‌تر از وضع فعلی خواهد بود.

گندم در ایران محصولی پرニاز از نظر کارکشاورزی و کم‌حاصل از نظر راندمان بود. به همین دلیل گرانتر از کشورهای دیگر تولید و عرضه می‌شد ولی چون قیمت آن به روش طبیعی و با رعایت بهای سایر محصولات و دستمزدها تعیین می‌شد اشکالی از نظر گندم‌کاران که تأمین کننده اصلی ترین نیازهای غذایی مردم ایران بوده‌اند، پیش نمی‌آمد. دشواری و اشکال از زمانی پدیدار شد که سایه دخالت‌های حساب نشده دستگاه‌های دولتی (و شاید هم حساب شده) بر سر تولیدکننده و مصرف‌کننده گسترده گشته است.

در سال ۱۳۲۸ شمسی، دستمزد روزانه یک نفر کارگر ساده ۱۵ ریال بوده، در همین سال گندم هر من (پنج کیلو) ۱۲ ریال عرضه شده است. اگر دستگاه اجتماعی و سیاسی جامعه دخالتی در

قیمت‌گذاری گندم نمی‌داشت تحول قیمت‌ها به روال طبیعی چنان پیش می‌رفت که زارع گندم کار امکان بهره‌وری از خدمت و نیروی کارگری را پیدا می‌کرد و در عین حال وارد کردن ماشین‌آلات در خدمت کشاورزی تعادل منطقی و معقول در این زمینه به وجود می‌آورد. امروزه کارگر ساده فاقد مهارت، روزانه ۴۵۰ الی ۵۰۰ ریال در آمد دارد که نسبت به سال ۱۳۲۸ - بدون رعایت ارزش پول، سی برابر بالاتر رفته ولی به مدد حمایت دولت، هر تن گندم ده هزار ریال (پنج کیلو ۵۰ ریال) عرضه می‌شود که تنها ۴ برابر نسبت به سال ۱۳۲۸، افزایش یافته است.

نتیجه اینست که در بهترین و پرمحصول ترین مزارع گندم، عوائد حاصل از فروش گندم تنها کفاف هزینه‌های درو و خرمن‌کوبی را نمی‌کند. مفهوم این نکته آن است که اگر زارعی صاحب زمین باشد و بالنتیجه اجاره زمین نپردازد، بذر گندم - شخم زمین - محارج آب و آبیاری و حفاظت را کلاً از کیسه خداوند متعال پردازد و تنها هزینه‌های درو و خرمن‌کوبی را عهده‌دار باشد، از کاشت گندم ضرر خواهد دید.

سیاست فعلی کشاورزان در ایران به سود مصرف‌کننده شهری است و تولیدکننده روستایی را می‌کوبد و او را از پای درمی آورد. باز وان تولید کننده ملت هو روز نحیف‌تر می‌شوند و شکم مصرف‌کننده، گشادتر و پرحرص‌تر.

در چنین شرایطی برخی از ناظران مسائل کشاورزی، از کاهش سطح کشت گندم صحبت می‌کنند و در پی جستجوی علل آن بر می‌آیند، واقعیت این است که باید در چنین احوالی از خود پرسید: چرا هنوز معدودی به گندم‌کاری می‌پردازند؟

سیاست کشاورزی در ایران، در مورد گندم، دقیقاً و درست، به شلاق و حشتاک می‌ماند که زارعین را از روستاهای می‌راند و انبوه مردم بی‌مهرat را به طرف حاشیه‌نشینی در جوار شهرها می‌کشاند.

محیط‌های اجتماعی ما در شهرها کوچکترین آمادگی برای جذب شهرنشینان تازه روستایی را ندارند. فرهنگ اصیل و سنت‌های اخلاقی روستا به سرعت به باد فراموشی سپرده می‌شوند. نسیمی که از شهرها به سوی حاشیه‌نشینان می‌وزد، عفن و چرکین و آلوده کننده است. حاشیه‌نشینان با سرعتی وحشت‌انگیز، به سوی فقر مالی و اخلاقی و فساد رانده می‌شوند. شهرهای بزرگ بی‌نقشه و بی‌هدف به وجود می‌آیند و جامعه ما کوچکترین آمادگی برای اداره آنها را ندارند. در قرن ییسمیم کشورهای صنعتی، همان‌هایی که روی نیاز و نقشه و هدف، شهرهای بزرگ را به وجود آورده‌اند - از مصائب شهرهای بزرگ به تنگ آمده و به تدریج زندگی در مناطق کوچک و آرام را به منظور حمایت از کیفیت زندگی و برخورداری از آرامش و سلامت روحانی و اخلاقی ترویج و توسعه می‌دهند. کشور ما در همین اوضاع و احوال، تجربه تلغی شهرهای بزرگ را بدون نقشه و هدف و بدون بصیرت و

آگاهی تکرار می‌کنند. از طرفی نیز شهرنشینان، گرفتار مشکل سرسام آور مسکن شده‌اند که هر قدر مبارزه با گرانی در ظاهر به نفع مصرف کننده و به ضرر و انهدام دهقانان و تولیدکنندگان باشد، گرانی مسکن آنان را فلچ خواهد کرد، ولو فرضًا غذای مجانی به تمام مردم بدهند؛ برای مثال: با احتساب هر مترمربع یک آپارتمان ۱۲ هزار تومان، قیمت یکصد متر ساختمان، یک میلیون و دویست هزار تومان خواهد شد. در صورتی که هزینه غذایی یک خانواده پنج نفری منهای مصرف برق، آب، تلفن سوخت و کرایه ماشین و برج‌های دیگر زندگی (یعنی فقط نان، گوشت، برنج، روغن...) شاید بیش از ۲۰ یا ۲۵ تومان نخواهد شد، در این صورت صاحب خانواده باید بعد از ۱۳۳ سال، از پس انداز هزینه خوراکی، یک آپارتمان صدمتری تهیه کند، (در صورتی که ارزش پول در این حد باقی بماند). حمایت و جلوگیری از افزایش بهای گندم هزینه بسیار زیادی لازم دارد. دولت ملزم است هر مقدار گندم که از طرف مصرف کننده تقاضا شود به بهایی که خود تعیین کرده عرضه کند. قیمت تمام شده گندم برای دولت، سه تا چهار برابر قیمت تعیین شده است، هر کیلوی گندم، بسته به شرایط بازار و دوری و نزدیکی محل خرید ۳۰ الی ۴۰ ریال برای دولت تمام می‌شود و در بازار مصرف به بهای ۱۰ ریال فروش می‌رود - زیان حاصل از بیت‌المال پرداخته می‌شود - تولیدکننده گندم از این کمک جز زیان کوبنده اثری نمی‌یابد، ولی مصرف کننده از این سیاست منتفع است.

گندم در بازار ایران ارزانتر از تمام کشورهای مجاور است و همان سرنوشت روغن‌نباتی و قند و شکر را دارد. این اقلام غذایی به طور قاچاق به کشورهای همسایه برده می‌شوند و ساکنان کشورهای مجاور از منافع حمایت‌های دولتی ایران بهره می‌برند، متنها تولیدکنندگان روغن‌نباتی و گردانندگان صنعت قند و شکر افراد متنفذی هستند که ندای خود را به گوش دولتیان می‌رسانند و به همین دلیل، مخصوصاً در زمینه روغن‌نباتی از کمک‌های مهم دولت، به عنوان ضرر تولید، استفاده می‌کنند در حالی که زارعین گندم‌کار، توانایی آن را ندارند که صدای خود را به گوش دست‌اندرکاران بیت‌المال برسانند.

طیعی است که هر حکومتی روش‌هایی برای اداره جامعه دارد. از اصول بسیار آشکار سیاست رفاهی دولت می‌توان ثبتیت بهای نان و مواد اولیه زندگی نظیر قند و شکر و روغن‌نباتی و کرایه ماشین و اتوبوس‌ها را نام برد. در تمام این زمینه‌ها، دولت با دست باز، زیان‌های مهمی را تحمل می‌کند. ما در مقام آن نیستیم که بر اصول این سیاست‌ها ایراد بگیریم ولی می‌توانیم این انتظار و توقع را از سیاست کشاورزی ایران داشته باشیم که در ضمن ادامه این راه، از تخریب بافت و ساخت کشاورزی ایران احتراز ورزد.

پیشنهاد ساده این است که، دولت گندم را از زارعین به نصف قیمتی که از خارج می‌خرد، خریداری نماید. در این حالت نه تنها از خروج ارز جلوگیری می‌شود، بلکه از هجوم روستائیان به

شهرها، از خالی ماندن کشتزارها و فرسایش و تخریب آنها نیز جلوگیری می‌گردد.

ادامه زراعت و تولید گندم در ایران، نه تنها برای حفظ ساختمان اجتماعی و انسانی جامعه و برای صیانت حرمت و دوام روستاهای جلوگیری از گسترش سرطان مانند شهرها ضرورت دارد، بلکه برای حفظ استقلال اقتصادی مملکت، تأمین استقلال غذایی، بی‌نیازی از صاحبان و صادرکنندگان مواد غذایی نیز لازم و حیاتی است. به علاوه طبیعت خاص کشتزارهای گندم، مخصوصاً دیمازهای ایران طوری است که اگر مدت‌های طولانی، ناکاشته باقی بمانند، به جای اینکه تقویت یابند، در معرض فرسایش شدید قرار می‌گیرند. زیرا در گذشته به دلیل فشار شدید جمعیت و محدودیت وسعت زمین‌های مسطح، قسمت مهمی از دامنه کوهها به کشت دیمی گندم اختصاص یافته و به مدد شخم مناسب و روش‌های سازگار با این شرایط که حاصل تجربه هزاران سال کشاورزی سنتی ایران است، به صورت کشتزار گندم، ولو فقیر و کم حاصل در آمده است. این نوع کشتزارها اگر ناکاشته باقی بمانند به دلیل شبیه زیاد دامنه‌ها به وسیله نزولات جوی شسته می‌شوند - هم‌اکنون نیز این پدیده به شدت جریان دارد. افزایش سرعت رسوب گذاری رودخانه‌ها، بازتابی از سیاست غلط حفاظت خاک‌ها است که خود از سیاست عمومی کشاورزی نشأت می‌گیرد. ممکن است با مشقت و زحمت فراوان، روزی دوباره روستائیان را به روستاهای بازگرداند (کاری که در ویتنام می‌شود) ولی برای اعاده و احیای زراعت در روستاهای خاک زراعی نیاز خواهد بود و اگر این خاک از بین رفته باشد، باید منتظر ماند تا طبیعت در پرتو حمایت انسانی، مجددآ خاک زراعی ایجاد کند - هر سانتیمتر خاک در شرایط ایده‌آل ۳۰ سال برای پیدایش و تکوین خود لازم دارد. اگر سی سانتیمتر از خاک‌های زراعی ایران را از دست بدھیم، برای بازیافتن آن حداقل ۹۰۰۰ سال زمان لازم داریم. اما در زمین‌های آبی نیز بایر گذاشتن، اثرات منفی دیگری خواهد داشت، یعنی در زمین‌های ماء، در نتیجه کمی نزولات آسمانی، نمک در سطح نسبتاً بالای زمین است (از ۷۵ / ۰ متر تا سه متر). هر سال که زمین کاشته نشود و آب نخورد ۱۵ / ۰ متر نمک بالا خواهد آمد (به حدی که گیاه و درخت را بخشکاند) حال اگر زمین‌ها هر دو سال یک مرتبه کاشته نشود؛ بعد از حداقل پنج سال و حداقل بیست سال دیگر سورهزار و غیرقابل کشت خواهد شد که هزینه اصلاح این زمین‌ها با تکنولوژی موجود ما غیرممکن خواهد بود (نظری زمین‌های کویر و غیره).

به عنوان نکته آخر، آنچه که تأسف و اندوه ما را در بررسی سیاست کشاورزی ایران بیشتر می‌کند، آن است که زیان‌های حمایت و تثیت بهای گندم و سایر محصولات کشاورزی که گوشه‌هایی از اثرات مخرب آنها را بر شمردیم، از محل تولیدات صنعتی یا منافع تجاری جامعه تأمین نمی‌شود، همه این اسراف‌ها از محل عواید نفت است - نفت و دیغه‌ای است محدود و بسیار پارازش. خوش‌بینانه‌ترین فرض‌ها و حساب‌ها نشان می‌دهد که حداقل تا سی سال دیگر، معادن نفت ته

می‌کشند - کشوری که نفت خود را می‌فروشد، از نظر منبع درآمد، موقعیت مشابه با فردی را دارد که از فروش خون خود اشاعه می‌کند، تازه خون تجدیدپذیر است ولی نفت نیست.  
هرگونه اسراف و دست و دل‌بازی در خرج چنین درآمدی از نظر هر شرع و عرفی، حرام و ممنوع است. چگونه می‌توان قبول کرد که چنین پولی در چنان راهی صرف شود.<sup>۱</sup>

۱- این نامه سرگشاده در چند نشریه از جمله خواندنی‌ها، در اواخر سال ۱۳۵۶ به چاپ رسید. نویسنده آقای جمالی در انتهای نامه نوشته است که دو سال قبل از ۱۳۵۶، این نامه سرگشاده را برای بسیاری از مقامات ارسال داشته است.

## ۶

### بعد از هویدا و کابینه دروغ و آمار مجعلو او

از آغاز سال ۱۳۵۶ آگاهان به زیر وب‌های جهان سیاست نشانه‌های تغییر و تحولی را در افق آینده کشور مشاهده می‌کردند و به نظر می‌رسید سال ۱۳۵۶ از هر نظر با سال‌های گذشته تفاوت داشته باشد. در آغاز سال موضوع مهم نقل محافل تهران خاموشی‌های مکرر برق، ترافیک سرگیجه‌آور و غیر قابل حل، انتشار دو نامه انتقادی قوی و مستدل دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی خطاب به نصرت الله معینیان رئیس دفتر شاه و در حقیقت خود شاه که با اجازه ضمنی شاه و ساواک بطور محدود نشر یافته بود و دست به دست می‌گشت و فساد دامنگیر در طبقات بالای کشور، دولت، ارتش، ساواک و غیره بود. نامه‌های دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی که در آن رویه‌های باری به هر جهت، فساد و تقلب و نادرستی هویدا و همکاران و همپالکی‌های او را تشریح کرده بود تأثیر خاصی بر مردم گذاشته بود و همه جا از آن صحبت می‌کردند. درباره هویدا، سوابق خانوادگیش، فسادش، حمایتش از فاسدین و رشوه‌گیران و مختلسین، مخصوصاً حمایت علني او از دزدان بيت‌المال، شایعات، گفته‌ها و مطالب از ایران و محافل خصوصی ایران تجاوز کرده در صفحات مهم‌ترین مطبوعات اروپا و آمریکا و مخصوصاً آلمان انتشار می‌یافت.

آن روزها به هر کجا که می‌رفتی آثار و نشانه‌های هویدا را می‌دیدی. فلان مرد فاسد‌الاخلاقی که علائم و دلایل فساد اخلاقی، مردبارگی و کثافات اخلاقیش عالم را پر کرده بود به دستور هویدا و با دستور تلفنی او به قطبی مدیرعامل تلویزیون مجددآ به آن سازمان تحمیل می‌شد.

وقتی علت را می‌پرسیدی می‌گفتند هویدا خواسته است.

فلان روزنامه معتبر پایتحت سردبیر جوان و کم‌سن و سالی را به جای سردبیر مُسن و خبره سیاست خود می‌گماشت که مراجعین و ارباب‌رجوع و مردم عادی احساس می‌کردند دو تا شاخ بزرگ از چنین انتصابی بر سرshan سبز شده است می‌پرسیدی در روزنامه اوضاع بر چه احوال است می‌گفتند فلانی گمارده هویداست! هویدا چنین خواسته است! معاون وزارت‌خانه معرفی می‌گردید؛ جوانک کم سن و سال کم تجربه‌ای که شهرت به فساد و سوءاستفاده داشت به این سمت انتخاب می‌شد، وقتی می‌گفتی این دیگر کیست؟ آخر این را فرستاده‌اید معاون فلان وزارت‌خانه معتبر کشور شود که دهها مدیر کل سالخورده و با شخصیت و سرشناس دارد؛ مخاطب‌تبار لبخند مليحی می‌زد و جواب می‌داد دستور آقای هویداست.

این اواخر کار به جایی رسیده بود که اگر جوان واقعاً تحصیلکرده و لایق و فهیم و شایسته‌ای را هم با توصیه نخست‌وزیر در پستی می‌گماردند رنود فوراً برای آن بدبخت حرف درمی‌آوردند که بعله... بعله... آقای هویدا معرفی کرده است... آقای هویدا پارتیش است...

از هویدا عیب و ایراد بسیاری گرفته می‌شد. به او فحش‌های زیادی هم می‌دادند. اما او تمام مشکلات کشور را ساده و بچگانه نشان می‌داد و برای آن تدبیرهای بچگانه می‌جست. از نوکر صفتی عجیب او که مقام منبع ریاست وزرا را تا حد پیشخدمت شخصی شاه پائین آورده بود رنج می‌بردند. سخنان او سطحی، باری به هر جهت و محض این بود که حرفي زده باشد.<sup>۱</sup>

۱- هر چقدر آقای دکتر میلانی و کسانی امثال او سعی می‌کنند از هویدا و کسانی چون او تندیس و اسطوره سازند، تاریخ ایران زیر بار نمی‌رود.

تملق به شاه و شهبانو و درباریان تا حد افراط و بی اعتنایی به مردم سیره و روش دایمی هویدا بود. او فرصت طلب، جاهطلب، غیراخلاقی و خوشگذران و سطحی بود. یک روشنفکر دروغین بود که نه ایران را می‌شناخت و نه با خصوصیات مردم ایران آشنا بود. درباره او می‌گفتند دستکش‌های مخلعی در دست دارد که کار ساطور را می‌کند. فساد، رشوه‌خواری، تظاهر، چاپلوسی در دوران او به حد اشبع رسید. از تمام امور کشور غافل بود و روز را به شب می‌رساند تا شب‌ها به جشن‌ها و مهمانی‌ها دعوت شود با زنان و مردان شیک‌پوش گپ روشنفکرانه بزنده و شامپانی و ویسکی بنوشد.

مردم حتی لهجه او را هم نمی‌پسندیدند. در اوایل خودش هم قبول داشت لهجه بدی دارد به این جهت می‌گفت نطق‌های او را گوینده‌های رادیو بخوانند، در آخر چاپلوسان دور و برش کار را به جایی رسانند که تصور می‌کرد از چرچیل بودن تقریباً چیزی کم ندارد.

مگر چرچیل پیپ، گل یقه و عصانداشت?  
او هم داشت!

مگر چرچیل مرتبأ سخنرانی نمی‌کرد و بعد از هیتلر دومین سخنران جهان در نیمه اول قرن بیستم نبود؟  
او هم بود!

مگر چرچیل سال‌ها رئیس وزرای انگلیس نبود؟  
او هم بود!

مگر چرچیل در یک رژیم سلطنتی مشروطه مصدر آن همه خدمت نشده بود؟  
او هم شده بود!

این همه عمارت‌آسمان‌خراش‌ها، آ. اس. پ، سامان.. پالایشگاه‌های نفت! پتروشیمی چند دانشگاه جدید... در دوران صدارت او انجام شده بود!!  
مگر چرچیل اهل هنر و نقاشی نبود?  
چرا... چرا...

چه کسی می‌تواند بگوید هویدا به جای هنر خود هنرمندان را دوست نداشت و آنان

را به بزم‌های شبانه خویش دعوت نمی‌کرد؟

مگر چرچیل محبوب نبود؟

او هم بود. دلیلش هم اجتماعات صدهزار نفری ایران نوین و پانصدهزار نفری رستاخیز!

و بالاخره آخرین مقایسه بین چرچیل و هویدا این بود:

مگر چرچیل نبرد بریتانیا را با آلمان مظفرانه به پایان نرسانده بود؟

جواب این بود... مگر من نبرد سه جزیره ایرانی دهانه هرمز را پیروزمندانه به پایان نرساندم؟ چه کسی شش ساعت پس از خاتمه جنگ موضوع را فهمید و رفت به مجلس شورای ملی و ماجرا را به اطلاع نمایندگان ملت رسانید. من! بله من!

### کاخ سراب‌ها ناگهان فرو می‌پاشد

هویدا خندان و خشنود از همه چیز در انتظار ظاهر می‌شود. او پیپ بر لب و گل ارکیده بر یقه، نماد پیروزی‌های خیره‌کننده انقلاب شاهنشاه است.

در ظاهرسازی استاد است، سخنان شیرین و سرگرم‌کننده بر زبان می‌راند و به حضور در جشن‌ها، مهمانی‌ها و کوکتل‌های شبانه سخت علاقه‌مند و معتمد است. او کمترین مسؤولیتی برای خود حس نمی‌کند. ارباب، منظور شاهنشاه؛ گرداننده اصلی مملکت است او پیچ و مهره‌ای ناچیز در دست و اختیار و اراده شاهنشاه بیش نیست.

نخست وزیر در مهمانی‌های شبانه خانه‌های دولتمردان، وزیران، سفیران خارجی در ایران و سالروزهای مختلف حتی سالروز تأسیس ژاندارمری شادمانه حضور می‌یابد. عَلم در یادداشت‌های خود از پرخوری و پرنوشی او نکوهش می‌کند. بنا به نوشته علم که با نوعی تحقیر نسبت به هویدا همراه است، در او دیوانه‌وار لیوان‌های ویسکی یا شامپانی یا شراب را به دست می‌گیرد و می‌نوشد و در اواخر شب اگر مهمانی خصوصی و درباری باشد روی مبلی می‌لمد و خروپنمش بلند می‌شود.

شاه اعتمای چندانی به این منشی بی‌ارزش خود نمی‌کند. در مذاکرات با خارجیان

اغلب او وزیر امور خارجه‌اش آقای خلعتبری پشت در بسته می‌مانند و شاه خود می‌برد و می‌دوzd.

او نوکر شخصی شاه است و امیدوار است بیست سال دیگر بر سر کار بماند و رکورد نخست وزیران تاریخ جهان را بشکند.

او با کنجکاوی درباره «تاكه ارلاندا» که سال‌ها نخست وزیر فنلاند بوده است، یا «پاندیت جواهر لعل نهرو» نخست وزیر هند یا خانم «باندرانیکه» نخست وزیر سیلان یا «حاج مخبرالسلطنه هدایت» یا «امین‌السلطان حاج علی اصغرخان» پرسش‌هایی از معمرینی چون مورخ‌الدوله سپهر می‌کند زیرا می‌خواهد سی سال نخست وزیر باشد.<sup>۱</sup> علم در یادداشت‌های بطور مکرر او را «کوزیمودو» یا گوژپشت نتردام می‌نامد و حق دارد.

این مرد در سطحی بودن، دروغپرداز بودن، بی‌احساس و خشن بودن نسبت به مردم، چاکری، نوکری و سرهمندی بی‌نظیر است.

به همه دروغ می‌گوید و جز ماندن بر سریر قدرت به چیزی نمی‌اندیشد. همسر ندارد، همسرش لیلا امامی خوبی، سال‌ها پیش از او جدا شده است، فرزند ندارد، نه شوهر است نه پدر خانواده، درباره او بر سر زبان‌های است که «خواجه» است و علم که لابد اطلاعاتی از زندگی پنهانی او دارد این نکته را مکرر بر زبان می‌آورد. او تشنۀ قدرت است. عاشق نخست وزیر بودن و اینکه همیشه نخست وزیر باشد و چاکر وردست شاهنشاه.

نزدیک‌ترین همکارانش، دکتر علینقی عالیخانی و عبدالعظیم فرمانفرما بیان در کتاب‌هایی از آنان که در سال‌های اخیر در آمریکا نشر یافته است از کید و تزویرهای او سخن می‌رانند. هر کس که شاه نسبت به او ابراز عنایت و توجه کند و این احتمال در میان باشد که روزی جانشین هویدا شود به گونه‌ای کنار گذارده می‌شود.

هویدا این بازی‌ها را نیک بلد است و ضربه کاری خود را به موقع وارد می‌سازد. او به انصاری، آموزگار، فرمانفرما بیان و عالیخانی به چشم رقیبان احتمالی خود می‌نگردد و

۱- از گفته‌ها و روایاتی که مرحوم مورخ‌الدوله سپهر برای نویسنده نقل کرده بود.

هر یک را به هنگام خود از صحنه دور می‌کند.

هر چیز به ظاهر مرتب، منظم، آراسته و دقیق و بی عیب است.

### بودجه خیره‌کننده

در آخرین سال نخست وزیری، هویدا در اسفندماه ۱۳۵۵ بودجه سال آینده ۱۳۵۶ را با ساختار زیر تنظیم کرده بود:

براساس برآوردهای بودجه جمع درآمدهای دولت از هفت بخش متفاوت، ۲۱۸ میلیارد و ۸۶۳ میلیون تومان خواهد بود. میزان درآمد دولت از هر یک از منابع هفتگانه مذکور به قرار زیر است:

درآمدهای مالیاتی	۴۲۰۸۴۲۸۴۲	هزار ریال
درآمدهای نفت و گاز	۱۳۷۲۷۴۷۸۹۴	هزار ریال
درآمد انحصارات	۳۰۳۰۵۴۸۹	هزار ریال
درآمد فروش و خدمات کالا	۲۷۹۱۳۴۸۳	هزار ریال
حق بیمه و درآمدهای متفرقه	۶۶۵۴۲۷۴۹	هزار ریال
سایر منابع تأمین اعتبار	۲۵۰۰۰۰۰	هزار ریال
بهره وام‌های دولت در خارج از کشور	۲۰۲۸۰۰۰	هزار ریال

گفته می‌شد ۱۱۵ میلیارد ریال در صنایع کشور سرمایه‌گذاری می‌شود.  
چه مژده‌های گوش‌نوازی: ۱۱۵ میلیارد ریال در صنایع کشور سرمایه‌گذاری می‌شود.

بالاترین سرمایه‌گذاری در بخش صنایع فلزی و ذوب فلزات و در آن  $\frac{53}{2}$  میلیارد ریال سرمایه‌گذاری می‌شود.

مطبوعات می‌نوشتند:

در سال آینده در بخش صنایع جمعاً ۱۱۵ / ۶۶ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری می‌شود که از این میزان ۱۹ / ۳ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع غذایی، ۲ / ۷۷ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع نساجی، دستی، روستایی و چرم، ۹ / ۳۴ میلیارد ریال در

ایجاد و توسعه صنایع سلولزی و چاپ، ۱۶/۷۲ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع شیمیایی و پتروشیمی، ۷/۲۴ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع معدنی غیرفلزی، ۵/۳ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع فلزی و ذوب فلز، ۱۶/۷ میلیارد ریال در ایجاد و توسعه صنایع مکانیکی، ۱/۸ میلیارد ریال در صنایع الکتریکی و الکترونیکی، ۷/۴۳ میلیارد ریال در صنایع ایجاد و توسعه صنایع وسائط نقلیه، ۷۵۰ میلیون ریال اعتبارات صنعتی، ۹۰۰ میلیون ریال کمک‌های فنی، ۴/۴۵ میلیارد ریال در نظارت بر امور صنعتی، ۳۲۴ میلیون ریال در تحقیق و بررسی، ۳۰۰ میلیون ریال در خدمات اداری سرمایه‌گذاری خواهند شد.

### سودآورترین کمپانی جهان

در آن روزها جراید کشور آکنده از اخبار امیدوارکننده از پیشرفت‌های درخشنان اقتصادی، کشاورزی و اجتماعی بود. مثلاً روزنامه بورس در یکی از شماره‌های سال ۱۳۵۶ چنین می‌نویسد:

«هفته نامه (بیزنس ویک) که از مجلات مؤثر نیویورک می‌باشد در شماره اخیر خود نوشته است شرکت ملی نفت ایران در طی سال ۱۹۷۵ سودآورترین کمپانی جهان بوده است.

درآمد شرکت ملی نفت ایران به عنوان یک کمپانی معظم نفتی در سال ۱۹۷۵ بالغ بر ۱۸/۹ میلیارد دلار و سود آن ۱۶/۹ میلیارد دلار بوده است. این درآمد هنگفت به علت بهای مناسب کالاهای تولیدی و قیمت‌گذاردن برای هر بشکه نفت به میزان ۱۱/۵۱ دلار حاصل آمده است.

مجله مذکور می‌افزاید از نظر میزان سودآوری و منفعت، شرکت ملی نفت ایران چه در سطح جهانی و چه در قیاس با شرکت‌های آمریکایی بعد از هیچ شرکتی قرار نمی‌گیرد.

و این در حالتی است که در سال ۱۹۷۵ ۱۶۰۰ کمپانی در ۴۴ کشور جهان که مورد بررسی قرار گرفته کاهش یافته است و در واقع طبق محاسبات انجام شده

از هر ۱۲ کمپانی نفتی یک کمپانی متحمل خسارت و زیان شده است.» خبر دیگری حکایت از ایجاد مجتمع دوم تولید فولاد در خراسان می‌کند: «کارهای مقدماتی ایجاد مجتمع بزرگ تولید فولاد بندرعباس از هر حیث فراهم گردیده و پس از انجام تشریفات مناقصه و تعیین پیمانکار، کارهای ساختمانی در سال آینده آغاز خواهد شد. طرح ایجاد مجتمع بزرگ تولید فولاد بندرعباس که از ۶ ماه پیش مطالعات فنی و اقتصاد این طرح عظیم از سوی کارشناسان و متخصصین ایران و خارجی شرکت سهامی فولاد ایران آغاز شده بود پایان یافت و با تأمین اعتبار لازم قرار شد کارهای ساختمانی آن به مناقصه گذاشته شود و عملیات ساختمانی آن هر چه زودتر شروع شود.

گزارش حاکیست مجتمع بزرگ تولید فولاد بندرعباس با سرمایه گذاری بیش از ۱۷۰ میلیارد ریال در ۲۰ کیلومتری این شهر بنا می‌گردد و از هم‌اکنون شرکت سهامی فولاد ایران اقدام به سفارش و خرید ماشین‌آلات آن از خارج کرده است. ظرفیت مجتمع بزرگ تولید فولاد بندرعباس ۳ میلیون تن فولاد ورق، پیش‌بینی شده است و تولید فولاد در مجتمع مزبور از طریق احیای مستقیم ذوب فلز انجام می‌شود. این ظرفیت مرحله نخست بهره‌برداری از مجتمع است و با تکمیل و تجهیز کارخانه ظرفیت آن به دو تا ۳ برابر افزایش خواهد یافت.»

### خبرهای امیدبخش

سومین خبر حکایت از آن دارد که نیروگاه‌های جدید تولید برق سال آینده مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

«۴ مولد برق گازی تهران به قدرت ۴۵ مگاوات - ۶ مولد ۲۵ مگاواتی چابهار - ۳ مولد ۲۵ مگاواتی بوشهر و یزد - ۴ مولد ۶۰ مگاواتی منجیل و فرح آباد و توریین‌های گازی اهواز و تهران در سال آینده تکمیل می‌گردد و مولدهای دیزلی برق شهرستان‌ها آماده بهره‌برداری خواهد بود.

در این سال نصب و ساختمان نیروگاه‌های بزرگ حرارتی اهواز به قدرت ۳۱۵

مکاوات، مازندران به قدرت ۱۴۶۰ مکاوات، تبریز ۷۶۰ مکاوات، بندرعباس ۳۲۰ مکاوات، اصفهان ۳۲۰، نیروگاه اتمی بوشهر با ظرفیت ۲ هزار و ۴۰۰ مکاوات ادامه خواهد یافت.

به موازات نصب و بهره‌برداری از مراکز تولید برق، طرح‌های انتقال نیروی برق نیز به تدریج آماده بهره‌برداری می‌شود که خاتمه ایجاد خط انتقال نیروی برق تهران به منجیل، منجیل به تبریز، تهران، اصفهان و رضاییه [اورمیه]، کارون، گچساران و شیراز قسمتی از آن خواهد بود.

در سال آینده مطالعات مربوط به استفاده از سایر انرژی‌ها مانند خورشیدی نیز ادامه می‌یابد و بررسی‌هایی در مورد بهره‌گیری از منابع تازه انرژی برق انجام خواهد شد.. خبر چهارم این مژده را می‌داد که به زودی پنجاه هزار کارگر ماهر به بازار کار وارد خواهند شد.

«برنامه ضربتی وزارت کار و امور اجتماعی برای تربیت کارگر ماهر و نیمه ماهر اعلام شد. ظرفیت سالانه تربیت کارگران تا آخر برنامه ششم در مجموع به ۲۰۰ هزار نفر خواهد رسید و تا پایان امسال ۵ هزار نفر از این کارگران آموزش دیده وارد بازار کار خواهند شد.

براساس این برنامه ضربتی که برای مقابله با کمبود نیروی انسانی مورد نیاز کشور تهیه شده ظرفیت سالانه تربیت کارگر ماهر در رشته‌های تحصیل مهارت، افزایش مهارت، تجدید مهارت، اضافه خواهد شد به نحوی که در سال آخر برنامه ششم به میزان ۲۰۰ هزار نفر در سال خواهد رسید.

به موجب برنامه‌ریزی که در این زمینه شده است، تعداد کارگرانی که تا آخر امسال آموزش دیده و وارد بازار کار خواهند شد ۵۰ هزار نفر و تعداد کسانی که در سال ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] پس از اخذ آموزش جذب بازار کار خواهند شد ۶۵ هزار نفر خواهد بود. این افزایش همچنان ادامه خواهد یافت، به طوری که تا پایان برنامه ششم رقم آن به ۲۰۰ هزار نفر خواهد رسید. به قرار اطلاع براساس طرح ضربتی تربیت کارگر ماهر و نیمه ماهر در هر واحد تولیدی و صنعتی که ۱۰۰ کارگر داشته باشد یک کارگاه

آموزشی حرفه‌ای باید ایجاد شود، بدین ترتیب، این واحدها با ۶ مرکز بزرگ دیگر که در سال آینده گشايش خواهد یافت عهده‌دار تربیت نیروی انسانی ماهر و مورد نیاز کشور خواهند بود.

در حال حاضر بازار کار کشور، به کارگران رشته‌های فنی، تعمیرات و سایل خانگی، مکانیک اتومبیل، نساجی، ماشین‌سازی، و سایل برقی همچون رادیو، تلویزیون، ضبط صوت، یخچال و نظایر آن نیاز دارد.»  
خبر دیگری نشان می‌داد که واردات به کشور چه وضعیتی دارد.

### صادرات و واردات یک ماهه کشور چقدر است؟

دفتر آمار امور بین‌المللی گمرک ایران گزارشی درباره میزان صادرات و واردات کشور در بهمن ماه سال جاری [۱۳۵۵ ه. ش] منتشر کرد.

«براساس این گزارش و به طوری که برآورده شده است در بهمن ماه سال ۲۵۳۵ / ۱۳۵۵ ه. ش] مجموعاً ۲۳۶/۱/۳۹۹ تن کالا به ارزش ۷۸/۶۷۴/۰۱۰/۰۰۰ ریال وارد کشور و در همین مدت ۱۰۹/۷۲۴ تن کالای غیرنفتی به ارزش ۱۸۳/۱۸۲/۸۲۸ ریال صادر شده است. به طوری که در این گزارش آمده است طی یازده ماه سال جاری مجموعاً ۷۶۳/۸۴۰ تن کالا به ارزش ۴۸۳/۰۰۰ ۸۹۴/۰۸۰ ریال وارد و ۹۳۵/۴۱۱ تن کالای غیرنفتی به ارزش ۳۸/۶۲۹/۷۵۵ ریال صادر شده است.»

دفتر آمار و امور بین‌المللی گمرک آماری نیز درباره میزان ورود و خروج مسافران تهیه کرده است. براساس این آمار «در بهمن ماه امسال [۱۳۵۵] جمعاً ۳۱۸/۷۳ نفر مسافر ایرانی و خارجی وارد ایران شده‌اند که از این تعداد ۲۷/۳۲۳ نفر ایرانی بوده‌اند. در همین مدت ۶۳/۱۳۷ نفر مسافر ایرانی و خارجی از کشور خارج شده‌اند که از این تعداد ۵۳۶/۲۶ نفر ایرانی بوده‌اند.»

سازمان‌های توریستی کشور اعلام می‌کردند که در تابستان ۱۳۵۶، حدود ۱۴۰ هزار ایرانی فقط به انگلستان سفر کرده بودند.

اطلاعات در مورد گشادبازی‌های ایرانیان خبر می‌دهد به مهمانان خارجی که به ایران سفر می‌کنند و بیشتر دست‌اندرکارهای اقتصادی هستند تا توریست، بسیار خوش می‌گذرد.  
آیندگان در ۱۳۵۶ می‌نویسد:

### هدایای گران قیمت به مهمانان خارجی

«پنجشنبه شب صاحب یکی از کارخانه‌های تولیدی کفش در ایران به مناسبت فرا رسیدن سال نو میلادی یک ضیافت بزرگ شام در سالن پذیرایی این کارخانه برپا کرد که از ۲۰۰ میهمان خارجی دعوت شده بود. (اروپایی و آمریکایی) که ۱۲۰ تن آنها به مهمانی آمده بودند. محافل پنهان خبر می‌دهند در این مهمانی ۳۱ نوع غذای خارجی و ایرانی برای ۴۰۰ تن تدارک دیده شده بود که همراه با اصیل‌ترین انواع شراب و دیگر نوشابه‌های دستچین سرو می‌شد.

این محافل خاطرنشان ساختند که در پایان این ضیافت به همه میهمانان هدایایی داده شد که تعداد زیادی قالیچه‌های نفیس ایرانی جزو آن بود. میهمانان خارجی پس از دریافت هدایا با شادی فراوان، ولیکن حیرت‌زده رهسپار خانه‌هایشان شدند. روزنامه رستاخیر خبری داد که ۶۰۰ هزار مسافر خارجی از ایران در سال ۱۳۵۶ دیدن کرده‌اند.

### دیدار سیاحان از ایران بیشتر می‌شود

«تعداد خارجیانی که از ایران دیدن می‌کنند طبق آمار رسمی به طور منظم سالیانه حدود بیست درصد افزایش دارد. براساس همین آمار رسمی حدود ۶۰۰ / ۰۰۰ جهانگرد در سال گذشته از ایران دیدن کردند در حالی که این تعداد در سال ۱۳۵۴ ۴۱۵ / ۰۰۰ نفر بوده است.

در میان جهانگردان خارجی آمریکایی‌ها با تعداد هفتاد هزار نفر مقام اول، انگلیسی‌ها با ۴۵ / ۰۰۰ نفر و آلمان غربی ۴۵ / ۰۰۰ نفر مقام دوم و سوم را به ترتیب

دارا هستند و فرانسه با ۳۲/۲۰۰ جهانگرد دارای مقام ششم است و بعد از افغانستان ۲۹/۰۰۰ نفر و پاکستان ۳۶/۰۰۰ نفر قرار دارد. با وجود این جهانگردان فرانسه بیش از دو کشور دیگر منطقه یعنی کویت ۳۰/۰۰۰ نفر و عربستان سعودی با ۲۸/۰۰۰ نفر می‌باشد که در سال گذشته از ایران دیدن کرده‌اند. درآمد ایران از صنعت جهانگردی در سال گذشته حدود یکصد میلیون دلار بوده است.

جهانگردان واقعی که صنعت جهانگردی ایران به آنها بستگی دارد اغلب آمریکایی‌ها و اروپائیان مرffe هستند و همچنین جهانگردانی که از کشورهای نفت خیز خلیج فارس به ایران سفر می‌کنند. تا قبل از بحران لبنان این عده عادت داشته‌اند تا بستان را برای فرار از گرمای طاقت‌فرسای خلیج فارس در لبنان بگذرانند ولی از روزی که لبنان دستخوش بحران شده است تعداد جهانگردانی که از کشورهای نفت خیز خلیج فارس به ایران سفر می‌کنند افزایش یافته است.»

در جشن‌ها و ضیافت‌های شبانه از ما بهتران حوادث عجیبی به وقوع می‌پیوست که خبرنگار آیندگان که شاهد یکی از این مجالس بود چنین گزارش می‌دهد:

### «استریپ تیز»‌های ۲/۵ و ۴/۸ میلیون ریالی

«یکی از بزرگترین سرمایه‌داران ایران برای اجرای رقصی همراه با استریپ تیز - که چند ثانیه بیش طول نکشید - مبلغ ۲/۵ میلیون ریال به یکی از محبوب‌ترین، جوان‌ترین و در عین حال باسابقه‌ترین خوانندگان کشور پرداخت کرد. این ماجرا در ضیافت شبانه پرشکوه خانه این سرمایه‌دار که معدودی مهمان در آن شرکت داشتند اتفاق افتاد.

یک چنین حادثه‌ای نیز چندی پیش در یک مهمانی دیگر متهمی با اندکی تفاوت اتفاق افتاده ولیکن قهرمان آن یکی از خوانندگان به اصطلاح «ستی» بوده است.

در این مهمانی هر کدام از مهمانان برای هر تکه لباس این خواننده مبلغی پرداخت کرده‌اند که سرانجام دیگر تکه‌ای باقی نمانده بود.

در این محفل شبانه یکی از مهمانان که هوشیارتر از دیگران بود، مبالغ پرداخت شده

برای هر تکه لباس را به ذهن سپرده و این حاصل جمع را به دست آورده که برای «استریپ تیز» مبلغ ۴/۸ میلیون ریال به این خواننده - که جواهرات خود را هنگام خواندن بسیار به رخ می‌کشد - پرداخت شده است.

### ایرانیان در سفر خارج سگ و گربه همراه دارند

«ولخرجی‌ها و گشادبازی‌های «اشراف عصر زمین بازی» و صاحبان گنج‌های نابردۀ رنج در کشورهای خارجی، ظاهراً شغل تازه‌ای را در کنار «صنعت توریسم» به وجود آورده است به نام: «هنر پول در آوردن هر چه بیشتر از ایرانی‌ها...» این شغل نوظهور و آب و نان‌دار، این روزها از اروپا تا آمریکا و از آن سوی آسیا تا متنه‌ایه آمریکای لاتین جا افتاده است.

شرکت‌های هواپیمایی، کلوب‌های شبانه، کازینوها، فروشگاه‌های بزرگ و بنجل آب‌کن، جواهرفروشی‌های مخصوص و عتیقه‌فروشی‌ها... که از این راه مداخل فراوانی می‌برند هر روز، راه‌های «بازاریابی» تازه‌ای ابداع می‌کنند.

چندی پیش پاکتی از نیویورک رسید که در جزوی داخل آن بهترین راه حمل «حیوانات» از تهران به نقاط مختلف جهان ارائه شده بود. معلوم شد هر سال ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار مسافر ایرانی که از راه هوا راهی خارج می‌شوند تعداد قابل توجهی سگ و گربه - و دیگر حیوان‌های اهل و نااهل - با خود حمل می‌کنند که برای پرواز این «زبان‌بسته‌ها» شرکت‌های هواپیمایی به رقابت برخاسته‌اند.

تحقیقات نشان می‌دهد که به طور متوسط از هر هزار نفر مسافر ایرانی که به خارج از کشور مسافرت می‌کنند یک نفر سگ یا گربه با خود حمل می‌کند که با توجه به تعداد پروازهای بین‌المللی از تهران (روزی ۱۵ پرواز) با قریب ۵۵۰ نفر مسافر، روزانه ۵ تا ۷ سگ یا گربه همراه مسافران ایرانی به خارج سفر می‌کنند و یا بالعکس.

اما واقعیات خلاف این مناظر رنگ و روغن زده و آمارهای طلازی و صحنه‌های زندگی طبقه تازه به دوران رسیده را بیان می‌کرد.

## حقایق تلغی

فقط یک سال بعد است که سازمان بازرگانی شاهنشاهی در گزارشی که شاید هدف از آن آرام کردن مردم و قانع کردن شان به پیگرد مسؤولان بود، در مورد یکی از نیروگاه‌ها چنین گزارش می‌دهد:

«وقتی تصمیم به خرید نیروگاه گرفته شد حداقل ۵ ماه طول کشید تا برای آن اعتبار باز کردن. این نیروگاه پس از ۵ سال با بیش از یک سال و نیم تأخیر شروع به کار کرده هنگام آغاز بهره‌برداری معلوم می‌شود لوله‌های دیگر بخار به علت توقف بیش از حد در بنادر مبدأ و مقصد و عدم نگهداری صحیح آسیب فراوان دیده - تأمین قطعات یدکی آن به موقع پیش‌بینی نشده - نیروگاه ایجاد شده ولی شبکه به هم پیوسته انتقال نیرو کامل نیست با اینکه این نیروگاه در زمانی ساخته شده که هنوز کمبود سیمان و مصالح مطرح نبوده و لائق می‌توانستند هر سال ۵۰ مسکن برای کارکنان فنی آن بسازند که نساختند و روزانه یک مهندس برای اینکه خود را از شهر به محل کار برساند باید سه ساعت در راه باشد. بعضی از واحدهای این نیروگاه چندین سال به علت معایی، با تمام قدرت مورد بهره‌برداری قرار نگرفته و در این مدت اقدام اساسی برای رفع اختلافات موجود با فروشنده به عمل نیامد. در مورد دقت در تهیه قراردادها این عبارت بازرگان قابل توجه است که می‌نویسند:

«مشخصات مازوت مورد نیاز برای موافقی که گاز وجود ندارد به علت اشتباه ماشینی در پیمان یک جا با چسبندگی ۲۰۰ و در جای دیگر با چسبندگی ۲۰۰۰ قید گردیده بدین سبب پیمانکار طراحی واحد را بر مبنای مازوت با چسبندگی ۲۰۰ انجام داده که در محل با مخلوطی از دو نوع مازوت به سختی تهیه می‌شود». نکته بسیار قابل توجه درباره خاموشی طولانی زمستان اخیر در تهران و سایر نقاط کشور گزارش بازرگان ویژه نظامی و کارشناسان مسؤول کمیسیون شاهنشاهی در مورد بازرگانی از نیروگاه شهریار و علت قطع واحدها در روزهای ۱۹ - ۲۰ و ۲۱ دی ماه است. در این گزارش می‌نویسند: «برای خشک کردن هوا از ماده شیمیایی مخصوصی به نام (سیلیکاژل) استفاده می‌شود. به نحوی که با قرار دادن ماده مذکور در مسیر عبور هوا

ذرات آب موجود در هوا و همچنین گرد و خاک و سایر مواد خارجی جذب ماده شیمیایی می‌گردد. در تابستان سال گذشته به علت در دسترس نبودن سیلیکاژل برای جذب رطوبت از (سیلیکاژل) نامرغوب موجود در بازار استفاده شده است پس از وصول سیلیکاژل تازه و مرغوب در تاریخ ۲۵۳۵/۱۰/۱۲ ماده شیمیایی نامرغوب با ماده مرغوب تعویض می‌شود ولی به علت اینکه مدت زمانی دستگاه با سیلیکاژل نامرغوب کار کرده احتمالاً مقدار بسیار ناچیزی رطوبت در شبکه هوا فشرده باقی مانده و به علت سرمای شدید و باریک بودن مسیر انتقال هوا رطوبت مذکور یخ‌زدگی حاصل کرده و مسیر هوا کترل را به دستگاه نشان دهنده سطح آب مسدود می‌نماید.»  
دنباله گزارش می‌گوید که مهندس مسؤول شیفت ناچار نیروگاه را از کار می‌اندازد و این توقف ۴۸ ساعت طول می‌کشد.

روزنامه پیغام امروز چند روز بعد می‌نویسد:

«گزارش‌های کمیسیون شاهنشاهی ادعانامه‌ای است صریح و بی‌هیچ پیرایه، که با روشنی تمام برنامه پنجم را به نداشتن سیاست مشخصی درباره انتقال دانش فنی به کشور و پرداختن به گفتار و تبلیغ متهم می‌سازد و تمام مسؤولان طراح و برنامه‌ریز را در واقع پشت میز اتهام می‌نشاند.

«تنگنا» سازان، کجا هستند که بیانند و از خودشان دفاع کنند و کجا هستند که سر از شرم پائین بیندازند و تجربه تلخی را که از آنها باقی مانده، با تأسف نگاه کنند.  
تردید نیست مسؤولیت وزیری که سرپرستی سازمان برنامه را داشته است و سال‌های دراز هم در سازمان برنامه مهره مؤثری بوده، اگر بیشتر از وزیر نیرو نباشد، کمتر نیست و لازم می‌آید که بابت این نوع طراحی و مسئله آفرینی و «تنگنا» سازی به محکمه خوانده شود و در دادگاه از خود و برنامه پنجم به دفاع برخیزد.

برنامه را برای آن می‌نویسند که بدانند چه باید کرد و چگونه باید کارها را از پیش برد و در هیچ کشوری برنامه‌ریزی تابع نوسان‌های روزانه و ناشناخته نیست. این پذیرفتی نیست که پرورش یافتنگان نظامی بیست و چند ساله الفبای حرفة خود را ندانند و دچار اشتباه و سرگردانی شوند.

در مثل فارسی آمده است، کدام گذاست که شب جمعه خود را نداند؟ نویسنده‌گان و طراحان برنامه پنجم چنین سرنوشت و چنین آگاهی از حدود برنامه‌نویسی پیدا کرده‌اند حدودی که در مثل مشخص شده است و نشان می‌دهد، گداهایی هم هستند که پس از بیست و چند سال شب جمعه‌شان را درست نمی‌شناسند.

به سخنان رئیس دفتر مخصوص، خوب دقت کنید، تا بدانید که چه کسانی باید به اتهام کمیسیون درباره برنامه پنجم پاسخ بدهند.»

رابرت گراهام محقق اقتصادی نشریه فاینانسال تایمز که دو سال از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در ایران اقامت داشت در کتاب خود نوشت: «نتیجه عملکرد به شدت نامتعادل بود با وجود آنکه تقاضای داخلی بالا بود، به ندرت کارخانه‌ای وجود داشت که بتواند در حد ظرفیت خود کار کند. یک بررسی دولتی در اوایل سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) نشان داد که استفاده از ظرفیت در صنایع نساجی در حد ۶۱ درصد، در صنایع سیمان در حد ۹۶ درصد، در صنایع آجرسازی در حد ۴۶ درصد، در صنایع اتومبیل‌سازی در حد ۶۹ درصد (در صنعت اتومبیل سواری‌سازی فقط ۵۱ درصد) و در صنعت تراکتورسازی فقط ۳۲ درصد است. در اغلب موارد این امر معلول عواملی بود که از کنترل یک کارخانه خاص خارج بود. کارخانه ماشین‌سازی اراک، کارخانه اصلی صنایع سنگین مهندسی در کشور در سال ۷ / ۱۹۷۶ (۱۳۵۵/۶) فقط سیزده هزار و هفتصد و پنجاه و یک تن تولید داشت حال آنکه ظرفیت تولیدی آن بیست و سه هزار تن بود. پایین بودن تولید، معلول خاموشی‌های برق که به تأسیسات کارخانه آسیب رساند و تعمیرش مدت مديدة وقت گرفت دانسته شد. همین کارخانه در عین حال به شدت از ضعیف بودن خدمات بعد از فروش در مورد پنج تا از دیگهای بخارش و میزان غیبت بسیار زیاد در میان کارگران خود آسیب دید. با این وجود همین کارخانه در برنامه تجدیدنظر شده عمرانی برای افزایش ظرفیتش از ۳۰۰۰۰ تن به ۷۵۰۰۰ تن در سال شاخص و برگریده شد».<sup>۱</sup>

۱- رابرت گراهام: ایران، سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنا، تهران، کتاب سحاب، ۱۳۵۸

در عین حال گراهام، هویدا را مسؤول تمام عقب‌ماندگی‌ها و نابسامانی‌ها نمی‌دانست او نوشت:

«هویدا کنار گذاشته شد چون شاه محتاج تغییر ظاهر بود. محتاج این بود که در اثر تقاضای روشنفکران و طبقات مردم مبنی بر آزادی و فشار حکومت کارتر پس از انتخاب شدنش به حکومت، از خود تصویر آزادی‌خواهی عرضه کند.

در عین حال هویدا به عنوان مسؤول اصلی شکست‌های متوالی برنامه عمرانی پنجم، مثل خاموشی‌های برق در سراسر بهار و تابستان ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) قربانی شد تا توجه از مسؤول اصلی (که شاه و نظام حکومتی اش بود) منحرف شود. هویدا یکی از نمونه‌های برجسته در معرض خطر بودن وزراء و کایینه‌ها بود که به عنوان آخرین وسیله برای جلوگیری از حمله مستقیم به شاه مورد استفاده واقع می‌شدند. گراهام سپس می‌نویسد: «ظاهراً به نظر می‌رسید که کسی که در مقامی مثل هویداست امکان ایجاد یک مبنای قدرت را دارد. به تعبیری او این قدرت را داشت و چنین هم کرد. هویدا به عنوان نخست‌وزیر حوزه نفوذ وسیعی داشت (می‌توانست در انتصاب به سمت‌های کلیدی وزراء، مقامات ارشد دولتی، سفراء یا سرداران مطبوعات (و او در بهره‌برداری از این آخری خیلی محتاط بود) اعمال نفوذ کند. در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بودجه دفتر نخست‌وزیر تقریباً صد و چهل میلیون دلار (تقریباً یک میلیارد تومان) بود که قسمت اعظمش برای مخارج جاری و پرداخت به افراد و سازمان‌های تحت نفوذ یا لطف نخست‌وزیر بود.

در اوآخر کار، هویدا در انتخاب وزراء نفوذی پیدا کرد. یکی از دیپلمات‌های خارجی از تماسای یک فیلم پس از صرف شام با هویدا یاد می‌کند. در اوآخر فیلم وقتی چراغ‌ها در اتاق که پر از مردان بود روشن شد، هویدا که گیجی مهمنانش را دید، به آرامی گفت: من هم الان کایینه‌ام را ترمیم کردم.

یکی از وزراء تجربه خود را از اولین باری که در جلسه کایینه زیر نظر هویدا شرکت کرده بود چنین تعریف می‌کرد:

«در اولین جلسه من خیلی عصبی بودم اما وقتی دیدم همه چیز چقدر ساختگی است

خنده‌ام گرفت. هیچ کس حرف زیادی نزد آنها (وزراء) آنجا نشسته بودند، اسناد را امضاء می‌کردند. یا به هویدا گوش می‌دادند. یادم می‌آید یک روز یکی از وزراء بلند شد و چیزی از این قبیل پرسید «حالا که هیچ‌کس در هیچ موردی بحث نمی‌کند، ما چرا زحمت به اینجا آمدن را به خودمان می‌دهیم؟» این سؤال واکنش مختصری ایجاد کرد ولی هیچ تغییری در اوضاع نداد.<sup>۱</sup>

گراهام که به طور دقیق در اوضاع اقتصادی و اداری و سیاسی ایران مطالعه کرده و با عناصر زبده رده‌های بالای هیأت حاکمه ارتباط داشت می‌نویسد: «ضعف نخست وزیر و کابینه وزراء، از کنترل شاه بر امر انتصاب و اخراج آنها ریشه می‌گیرد، هر چند طبق قانون اساسی مسئله به نحو دیگری است، ولی در عمل مجلس در انتصابات نقشی نداشت. نخست وزیر و وزراء هیچ نوع تضمین سازمانی در مورد سمت‌های خود یا زمینه‌ای در افکار عمومی نداشتند مگر به غیرمستقیم‌ترین صورت خود یعنی ممکن بود که اخراج یک وزیر خاص نشانه ضعف شاه در حکومت تلقی شود. تنها کنترل مؤثر بر روی قدرت شاه در انتصاب و اخراج افراد خدشه اعتبار او بود.

وزراء هم حوزه نفوذی برای خود به وجود می‌آوردند، هر چند این حوزه‌ها همیشه بسیار محدود و تحت کنترل بود. وزراء حتی بیشتر از نخست وزیر یک کالای دور ریختنی بودند و قربانیانی برای آنکه گناه هر یک از سیاست‌های اشتباه آمیز برگردان آنها گذارد شود ابتکار عمل نفی و از تفویض اختیار، جلوگیری می‌شد. عاقبت این سرنوشت محتومی شده بود که افرادی که انتخاب می‌شدند و می‌خواستند در پست وزارت بمانند برای ابقاء در سمت‌های خود مجبور بودند خود را از نظر فکری اخته کنند.

وزراء نفوذشان را برای دفاع به کار می‌بردند. برای آنکه پست خود را از دشمنی دیگر وزراء و رؤسای سازمان‌های دولتی نجات دهند، این امر موجب نقاد و نفاق شدید میان وزراء می‌شد که اغلب توسط شاه به آن دامن زده می‌شد. یکی از محصولات جانبی و مهم این دشمنی‌ها این بود که وزراء دائماً تلاش می‌کردند که وزارت‌خانه آنها نظر

۱- رابرت گراهام؛ ایران، سراب قدرت، پیشین، ص ۱۶۳

موافق شاه را جلب کند. حقایق و آمار قلب می‌شد تا در هر وزارت‌خانه‌ای شخص وزیر را محفوظ نگاه دارد زیرا وزراء خارج از توجه شاه هیچ تکیه‌گاهی برای حفاظت خود نداشتند.<sup>۱</sup>

رابرت گراهام کارشناس اقتصادی و نماینده روزنامه فاینانشال تایمز در خاورمیانه که دو سال از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در تهران اقامت داشت و مطالعات دقیقی پیرامون وضعیت اقتصادی کشور انجام داده بود سپس در کتاب خود ایران، سراب قدرت چنین ادامه می‌دهد:

«جمعیت ایران در سال‌های اول دهه هفتاد با رشدی در حدود تقریباً سه درصد افزایش می‌یافتد و خطر این می‌رفت که در عرض بیست سال دو برابر شود. در برنامه تجدیدنظر شده عمرانی به تنظیم خانواده توجه شده بود و هدف آن بود که نرخ رشد میزان تولد تا سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۳ ه. ش) به حد ۱/۵ برسد.

گراهام پس از اشاره به اینکه برنامه تنظیم خانواده اولویت خود را از دست داد زیرا مقامات دولتی فکر می‌کردند که بخش‌های صنعت و خدمات می‌توانند نیروی انسانی اضافی را جذب کند و نیز با اشاره به اینکه تصور می‌شد اضافه درآمد نفت منابع مالی لازم برای خرید موادغذایی را از خارج فراهم آورده و بدین ترتیب کمبود تولید کشاورزی جبران خواهد شد می‌افزاید «کمک‌های دولت به مواد غذایی وارداتی که از سال ۱۹۷۴ آغاز شد شاهد این مدعایگرفته می‌شد.

کمک‌های دولت مقدار پولی را که مصرف‌کننده در بهای موادغذایی می‌پرداخت پایین می‌آورد و این قیمت‌های تقلیل یافته همراه با درآمد بیشتر تقاضا را بالا می‌برد. این امر به تولید کشاورزی واردات کشاورزی فشار بیشتری وارد می‌آورد و به ایجاد یک بازار سیاه پررونق کمک می‌کرد. کمبود مواد اساسی غذایی در فروشگاه‌ها مداوم بود. افزایش تقاضا بخصوص در مصرف گوشت سرخ معلوم بود در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹ هش) مصرف سرانه سالانه گوشت سرخ ۲۸ کیلو بود. در حالی که در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) به ۴۷ کیلو در سال رسیده بود. تقاضا به میزان ۱۲ درصد در سال افزایش می‌یافت. در

۱- رابرت گراهام: ایران، سراب قدرت، پیشین، صص ۱۶۳-۱۶۴

حالی که تولید داخلی فقط ۹ درصد در سال بالا می‌رفت برای جلوگیری از اتکاء روزافزون به واردات، دولت شروع به وارد کردن احشام مختلف از نژاد عالی از آمریکا و اروپا به منظور جفت‌گیری، با هواپیما کرد (که موجب شد این احشام گرانترین احشام روی زمین بشود) این نژادهای خارجی کلاً برای آب و هوای ایران نامناسب بود و به نسبت نژادهای بومی هم مقدار خیلی بیشتری علوفه می‌خواست و هم می‌باید کیفیت علوفه‌اش عالی تر باشد. از این رو دولت نه تنها برای ایجاد تولید محلی گوشت سرخ (به علت این نوع ندانم‌کاری‌ها) پول گزاری می‌پرداخت بلکه با کمک به تقلیل قیمت گوشت تولید شده برای مصرف کننده دوباره خسارت می‌دید فقط در اوآخر سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بود که این سیاست کندر اجرا شد.

این نوع کمک‌های بلاعوض عدم کارآیی کشاورزی مرسوم را هم می‌پوشاند. دولت در موردی مثل تأمین گندم که یک مایحتاج عمومی و اساسی بود، آن را از خارج به دو برابر قیمت خرید از داخل می‌خرید و به بهای تعدیل شده‌ای به نانوایان می‌فروخت. اگر دولت به جای تعدیل قیمت گندم زارعان خارجی، قیمت خرید گندم داخلی و راه‌های کمک به گندم‌کاران داخلی را مورد بررسی و تجدیدنظر قرار می‌داد (از جهت منافع ایران) بسیار سودمند بود. کمک‌های دولت برای تعدیل قیمت‌ها در عین حال بر اتلاف‌هایی هم که در تولید داخلی پیش می‌آمد سرپوش می‌گذاشت فی المثل هر سال حدود دو میلیارد دلار محصولات کشاورزی به علت کاشت بد، انبارداری نامناسب و توزیع بد از میان می‌رفت. خود وزارت کشاورزی تخمین می‌زد که سالانه سی درصد تولید گوجه‌فرنگی و بیست درصد گوشت تولید شده در داخل در زنجیره ناهماهنگ و گسسته میان تولیدکننده و مصرف‌کننده از بین می‌رود. در همین حال تولیدکننده فقط پنج و نیم درصد قیمت فروش اغلب کالاهای را دریافت می‌کرد، دولت بدون آنکه در ساخت اصلی تولید کشاورزی اصلاحات اساسی به عمل آورد، مصرف را دامن زده بود.<sup>۱</sup>

۱- رایرت گراهام: ایران، سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروز نیا، تهران، کتاب سحاب، چاپ اول، ۱۳۵۸،

## گراهام پس از پرداختن به ناکامیابی‌های دولت ایران در رسیدن به اهداف کشاورزی می‌نویسد:

«در همین حال اختلاف سطح دستمزدها در مناطق روستایی و شهری افزایش یافت. تا مارس ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵) درآمد سرانه کلی در عرض سه سال به ۱۶۰۰ دلار رسیده بود. این امر این توهمندی را پیش آورده بود که درآمدها میان دهه اقشار جامعه به درستی تقسیم می‌شود درست است که درآمد در روستاهای بالا رفته بود، ولی این امر معلوم خرج کردن‌های دولت بود و نه به علت یک تغییر کاملاً مشخص در ساخت‌های اجتماعی که بتواند تضمین کننده کاهش فاصله شهر و روستا بشود مهاجرت از روستاهای میزان دویست و پنجاه هزار نفر در سال ادامه داشت.<sup>۱</sup>

با این همه هنگامی که دکتر جمشید آموزگار بودجه سال بعد، ۱۳۵۷ را تنظیم و به مجلس تقدیم می‌کرد لبخندی ظفر مندانه بر لب داشت عجیب اینکه به جای پرداختن به این معضلات اساسی در بودجه دولت او توجه خاصی به حملات خصمانه و دفاع غیرنظامی دیده می‌شد.

در اواخر سال ۱۳۵۶ دکتر جمشید آموزگار، بودجه سال آینده را که ۴۱۷۹ میلیارد ریال برآورد شده بود به مجلس شورای ملی تقدیم داشت و طی نطقی، مشخصات بودجه سال ۲۵۳۷ را که درآمد آن ۴۶۶/۴۰۹/۰۰۰ ریال است (با ۰۰۰/۴۳۶/۱۳۹/۹۷۹ ریال کسری) را توضیح داد و از جمله گفت که بودجه سال آینده نسبت به بودجه سال جاری رشدی معادل ۱۷ درصد دارد و ۱۷ درصد بودجه کل کشور برای امور دفاعی منظور شده است.

او افزود: با توجه به تمکن جمعیت در شهرها و در نتیجه افزایش آسیب‌پذیری دسته جمعی در مقابل سوانح طبیعی و حملات خصمانه، استفاده از روش‌های دفاع غیرنظامی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. به منظور جوابگویی به این نیاز برنامه‌هایی تنظیم شده و آموزش‌های عمومی در این زمینه پیش‌بینی گردیده است. این فصل دارای یک برنامه به همین نام است که اعتبار آن در سال ۲۵۳۷ [۱۳۵۷] ۵. ش] مبلغ ۲۹۹

میلیون ریال پیش‌بینی گردیده است که عمدتاً به مصرف تقویت یگان‌های دفاعی غیرنظامی از لحاظ وسایل و نیروی انسانی کارآزموده و اجرای برنامه‌های تمرینی سیستم حفاظت و توسعه آن جهت ایجاد آمادگی برای مقابله با خطرات و اجرای برنامه‌های آموزش همگانی با استفاده از وسائل ارتباط جمعی خواهد رسید.

بطورکلی برای امور دفاع ملی ۷۰۰ میلیارد و ۴۱۳ میلیون ریال هزینه خواهد داشت.

براساس بودجه سال آینده از مجموع ۱۴۶ شرکت و سازمان انتفاعی دولتی ۵۰ شرکت هم‌چنان در سال آینده زیان خواهند داشت و ۷۷ شرکت سوددهی دارند و ۹ شرکت سود و زیانی نخواهند داشت در میان ۵۰ شرکت و سازمان انتفاعی زیان‌ده سال آینده بالاترین رقم زیان را سازمان حمایت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان دارد.

براساس ارقام بودجه بیش از ۴۱ میلیارد و ۲۴۷ میلیون ریال زیان این سازمان در سال آینده خواهد بود. سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران با زیان پیش‌بینی شده بیش از ۱۹ میلیارد و ۳۳۸ میلیون ریال در ردیف بعدی است.

اما در میان شرکت‌های سودده بالاترین رقم سود متعلق به شرکت ملی نفت ایران با رقمی بیش از ۱۵۵۴ میلیارد و ۷۳۹ میلیون ریال است.

بانک مرکزی ایران با سودی برابر ۷۷ میلیارد و ۶۸۴ میلیون ریال در ردیف دوم و شرکت مخابرات ایران با رقم سوددهی بیش از ۱۱ میلیارد و ۳۳۹ میلیون ریال در ردیف سوم قرار دارد. شرکت هواپیمایی ملی ایران با سودی به میزان ۴ میلیارد و ۶۵۰ میلیون ریال در ردیف چهارم و شرکت سهامی بیمه ایران با سودی بیش از ۳ میلیارد و ۹۴۷ میلیون ریال در ردیف پنجم قرار دارد.

هزینه‌های بودجه به شرح زیر بود:

عنوان	سال ۱۳۵۶	سال ۱۳۵۷
امور عمومی	۲۰۲/۱۱۷/۳۴۸	۱۹۴/۱۱۹/۶۲۷
امور دفاع ملی	۵۶۱/۰۶۶/۴۱۲	۷۰۰/۴۱۳/۳۶۳

امور اجتماعی	۵۴۵/۸۲۶/۰۰۱	۶۸۹/۰۱۰/۹۴۳
امور اقتصادی	۸۹۴/۳۰۷/۷۵۱	۱/۲۰۵/۹۲۸/۴۲۶
برنامه هواشناسی	۸۷۳/۶۰۰	۱/۰۶۰/۰۰۰
برنامه اداره و توسعه شبکه		
رادیو تلویزیون	۲۷/۱۲۴/۶۱۳	۲۵/۵۹۶/۹۵۶
بهداشت و درمان و تغذیه	۷۷/۵۱۷/۸۸۶	۱۰۰/۶۱۶/۴۹۰
آموزش عالی	۳۹/۳۶۱/۰۹۴	۵۱/۱۱۲/۶۹۵
برنامه خدمات درمانی	۳۶/۶۸۳/۸۲۳	۵۱/۴۴۷/۵۳۹
برنامه بیمه‌های اجتماعی کارگران	۴۸/۳۰۰/۰۰۰	۱۱۶/۸۰۰/۰۰۰
برنامه بیمه‌های اجتماعی روستائیان	۴۴۸/۰۰۰	۴۷۶/۴۳۹
برنامه بیمه‌های اجتماعی کارمندان	۲۵/۶۵۱/۳۲۰	۲۸/۹۶۵/۷۸۰
برق	۲۱۲/۵۱۸/۹۴۲	۳۱۲/۲۴۷/۶۰۶
صنایع	۱۳۲/۱۵۲/۷۹۰	۱۲۸/۴۳۰/۴۳۰
پست و مخابرات	۴۰/۲۷۵/۴۲۹	۴۰/۹۴۱/۹۳۹
که برای تأمین آن هزینه‌ها، عایدات زیر در نظر گرفته شده بود.		
درآمدهای مالیاتی	۶۱۴/۲۴۲/۶۲۳	هزار ریال
درآمد نفت و گاز	۱/۵۴۱/۷۵۵/۸۵۰	هزار ریال
درآمد حاصل از انحصارات و مالکیت دولت	۴۰/۷۷۸/۳۴۹	هزار ریال
درآمدهای حاصل از خدمات و فروش کالا	۳۴/۰۲۲/۲۳۲	هزار ریال
درآمد حق بیمه، کمک‌های دریافتی، درآمدهای انتقالی و متفرقه	۱۴۳/۸۸۴/۵۹۰	هزار ریال
سایر منابع تأمین اعتبار	۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰	هزار ریال
بهره وام‌های دولت در خارج از کشور	۲۱/۲۸۰/۰۰۰	هزار ریال



## ۷

### مرگ دکتر شریعتی و پیامدهای آن

سال ۱۳۵۶، سال آرامی نبود و مقدمه بسیاری از حوادث او اخر آن سال و حوادث سرنوشت‌ساز سال ۱۳۵۷، از بهار و تابستان ۱۳۵۶ فراهم آمد. از مدتی پیش از آن زمان ناآرامی‌ها و تشنجهای در دانشگاه‌های کشور جریان داشت. رزممه‌هایی حاکی از نارضایی عمومی مردم بویژه دانشجویان در تمام جامعه به گوش می‌رسید که در دانشگاه‌ها به صورت نطفه حوادث شدید آینده در حال انعقاد بود. برخوردهای چریکی با پلیس، کشته شدن دهها تن از مبارزان که به بالای رقم ۳۰۰ تن رسیده بود از اخبار روزانه مطبوعات بود.

کشور آرام به نظر نمی‌رسید و انگشت‌های اتهام همه به سوی رژیم و دولت ناکارآمدی که قصد کنار رفتن نداشت گرفته شده بود.

حکومت دوازده ساله هویداکه با تظاهر و دروغ و سطحی‌گری و ادعاهای بزرگ و تو خالی توأم بود، افزایش هزینه زندگی، فاصله طبقاتی زیاد میان یک اقلیت ثروتمند و مرفه و راضی با اکثریت طبقات عامه، کنار رفتن جمهوری‌خواهان و روی کار آمدن دموکرات‌ها، زمامداری پرزیدنت جیمی کارتر و سخنانی که او درباره رعایت حقوق بشر در سراسر جهان و پایان دوران پشتیبانی ایالات متحده از حکومت‌های توتالیتار بیان

می‌داشت، نبردهای خیابانی دسته‌های چریکی با پلیس و اعضای کمیته مشترک ضد خرابکاری، سانسور شدید بر مطبوعات و نشر مقالات بی‌محتوا در روزنامه‌های گوش به فرمان، آوازه و تأثیر سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی بر نسل جوان و دانشجو، کشف مرتب شبکه‌های چریکی که هر چه کشف می‌شدند، اما پایان نمی‌یافتد، درگیری‌های آنان با پلیس و کمیته مشترک و تیراندازی طرفین که گاهی به قتل دهها مأمور انتظامی و متقابلاً کشته شدن عده زیادی از چریک‌ها خاتمه می‌یافت؛ در مجموع حکایت از استقرار جزیره امن و باثبات مورد نظر و ادعای شاه نمی‌کرد.

در دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ ش / جنبش‌های چریکی در آمریکای جنوبی، آفریقا، فلسطین و ویتنام توجه جوانان ایرانی را جلب کرده بود و عده زیادی از جوانان ایرانی به مطالعه کتاب‌های کمونیستی روی آورده بودند. در خارج از کشور در آمریکا و اروپا، کنفراسیون دانشجویان ایرانی تقریباً در تمام اجتماعات دانشجویانی ریشه دوانده و عوامل ساواک در آمریکا و اروپا قادر به جلوگیری از جذب دانشجویان به کنفراسیون و دیگر سازمان‌های دانشجویی چپ نبودند.

رژیم سلطنتی در داخل کشور با قشریت و روشی استبدادی و کورکورانه مانع تشکیل هر نوع حزب و جمعیت مستقل شده حتی از بروز هرگونه تجلی استقلال رأی در چند حزب دست نشانده و تحت کنترل موجود نیز جلوگیری می‌کرد. ناصر عامری و دکتر کنی دبیران کل حزب مثلاً اقلیت مردم که مختصر ابراز وجودی کرده بود، مورد غصب شاه قرار گرفته و میزان قهر و خشم نسبت به عامری که از هویدا و دولت او انتقاد کرده بود به گونه‌ای بود که عامری در شدت افسردگی و باختن روحیه به شمال رفت و در یک سانحه اتومبیل در سن جوانی جان سپرد که در محاذی تهران این سانحه به خودکشی و مرگ عمدی او تلقی شد. دکتر کنی نیز به وسیله علم از اظهاراتی که در مورد ناکارآمدی کابینه هویدا کرده و خشم شاه را برانگیخته بود عذرخواهی کرده و از کار دبیرکلی حزب مردم کناره‌گیری کرده بود.

شاه و سازمان ساواک او که زمامش به دست سپهبد و سپس ارتشید نعمت‌الله نصیری سپرده شده بود هرگونه اندیشه مستقل را برای مردم کشور و جوانان مگر آنچه که شاه

می‌اندیشید ممنوع کرده بود. شاه در مذاکرات و مصاحبه‌ها و حتی در کنفرانس آموزشی رامسر با ذکر جمله «اینقدر مزخرف نگویید» تمام مخاطبان خود حتی وزیران، استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران را وادار به سکوت می‌کرد نتیجه آن‌گونه طرز فکر آمرانه و خودکامگی بیش از حد تصور، به بروز جنبش‌های چریکی و مسلحانه انجامید که سرآغاز آن را به صورت جدی می‌توان، حادثه سیاهکل در سال ۱۳۴۹ دانست.

hadath سیاهکل در سال ۱۳۴۹ تمام معادلات قبلی خوش‌باوران را که می‌توان از راه مسالمت و مذاکره و دموکراسی رژیم مطلقه شاه را تعديل و ملایم کرد به هم ریخت و از آن پس تا سال ۱۳۵۷ رژیم هرگز از عملیات چریکی و ایذایی خواب راحت نداشت. در طول سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۵، مبارزات چریکی و گوریلایی در کشور به صورت یک جریان دائمی و وقنه‌ناپذیر شکل گرفت و ادامه یافت.

نظر به اینکه این مبارزات نقش مهمی در فرسوده کردن توان‌های انتظامی و امنیتی رژیم پهلوی داشت، به اجماع اشاره‌ای به شروع آنها می‌کنیم.

تا سال ۱۳۴۹ خبری از فعالیت‌های چریکی در ایران نبود و تنها سه مورد هوایپماربایی در آن سال جزو حوادث به ثبت رسیده بود.

hadath اول ربودن یک هوایپما مسافری ایران با ۹۱ سرنشین و هدایت آن به بغداد به وسیله چند نفر در روز یکم تیرماه آن سال و حادثه دوم در مهر ماه همان سال ربوده شدن یک هوایپما مسافری ایرانی با پنجاه سرنشین، که این بار نیز هوایپما در فرودگاه بغداد بر زمین نشسته بود.

سومین هوایپما مسافربری ایران ایر نیز در آبان ماه همان سال ربوده شد و رباندگان آن را به بغداد برندند. به این ترتیب حوادث شکل گرفت و ادامه یافت.

در دهم دی ماه دادگاه نظامی ۳۰ نفر را به جرم اقدام علیه امنیت و استقلال کشور به جلس ابد محکوم کرد. ۱۵ نفر دیگر به ۳ تا ۱۵ سال زندان محکوم شدند.

در ۱۴ دی ماه اسامی و مشخصات ۲۳۹ تن از اعضای کنفراسیون دانشجویان ایرانی که در اروپا و آمریکا علیه رژیم فعالیت می‌کردند اعلام شد. در ۲۰ بهمن عده‌ای از مردان مسلح به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در لاهیجان حمله کردند و یک گروهبان

و یک سرباز را کشتند حداثه سیاهکل مبدأ عملیات و تحرکات چریکی و گوریلایی شد. تشکیل سازمان‌های چریکی در سال‌های پس از ۱۳۴۲ و با سرکوب شدید تمام فعالیت‌ها و جنبش‌های مخالف حتی مخالفان معتدل و کسانی که به تحزب و اقدام از طرق قانونی عقیده داشتند انجام گرفت.

هر دو سازمان چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق که بعدها انشعاباتی در آنها انجام شد و به چندین گروه دیگر تقسیم شدند، در حدود سال‌های ۱۳۴۴ به بعد شکل گرفتند و تا سال ۱۳۴۹ چندان اثری از تلاش‌های آنان نبود ولی به موازات شدت گرفتن اختناق و بازداشت مردم و بویژه جوانان و دانشجویان از هرگونه پویندگی سیاسی مگر در چارچوب تصمیمات و دستورهای ناقص و خفغان آمیز رژیم، فعالیت‌های زیرزمینی نیز تشدید شد و علاوه بر گروه‌های چپ، دهها و شاید بیشتر از آن، گروه‌های زیرزمینی مذهبی شکل گرفتند که اعتراض عمده آنان به ساختار و شکل دیکتاتوری و خودکامگی حکومت، تمرکز تمام امور در شخص شاه، نادیده گرفتن شخصیت مردم ایران، تبعید رهبر مذهبی به خارج از کشور، محدود کردن فعالیت‌های دینی و مذهبی، آزادی عمل کامل دادن به آمریکایی‌ها در تمام امور نظامی، سیاسی و اقتصادی مملکت، اصرار بر ادامه حکومت هویتاکه بی‌لیاقتی و فساد و ندانمکاری او بر همه به اثبات رسیده بود و تداوم غارتگری باند حکومتگران و مداخله بی حد و حصر اطرافیان و خویشاوندان شاه در امور اقتصادی و انتفاعی و در مجموع ناهماهنگی شیوه حکومت در ایران با شیوه حکومت در کشورهایی بود که از نظر خدمت مدنی و تاریخی همطراز ایران بودند و مردم ایران نیز خود را شایسته می‌دانستند مانند آن مردم زندگی کنند. شاه چنان خودخواه و سطحی اندیش بود که حتی اجازه نمی‌داد افراد معقول و مشروطه خواه و طرفدار قانون اساسی مشروطه مانند دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سنجابی، اللهیار صالح، دکتر شاپور بختیار و رجالی مانند وارسته، فروزان، انتظام، دکتر علی امینی که به هر حال سال‌ها به پدر او و خود او خدمت کرده بودند حتی به مجلس یا مجلس سنا راه یابند و یا دست کم اجازه یابند در رأس احزابی معتقد و بانفوذ و معتبر قرار گیرند و طبقات مختلف مردم را مانند آنچه که در ترکیه متدائل است در اطراف خود گرد آورند.

احتمالاً اگر شاه کمی کتاب‌های تاریخی و فلسفی خوانده بود دست کم الگوی ترکیه یا هندوستان در همسایگی ایران را مورد نظر قرار می‌داد.

مگر قوام‌السلطنه آن رجل وطن دوست لایق و سیاست نبود که در سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ او را از شرّ دولت شوروی نجات داد و آذربایجان را که بطور حتمی در حال انتزاع از ایران بود به خاک میهن بازگرداند؟

مگر قوام‌السلطنه در اولین ماه‌های حکومت دکان سه نیش حزب دموکرات ایران را در برابر حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه کومله کردستان و احزاب دیگری که هر کدام در سراسر کشور تأسیس شده و هر کدام زمزمه‌هایی ناموزون سر داده بودند نگشوده و با این کار مردمان بی‌شماری را از اطراف توده‌ای‌ها پراکنده نکرده بود.

با تأسیس حزب دموکرات ایران و سازمان‌های مختلف آن، دولت برای مبارزه با حزب توده نیاز به پاسبان و ژاندارم و نظامی نداشت و خود حزب که تصادفاً عده‌ای از توده‌ای‌های سابق هم بدان جلب شده بودند دکان توده‌ای‌ها را بدون رونق کرده بود.

اگر شاه اجازه می‌داد از سال ۱۳۴۰، در دوران صدارت دکتر علی امینی، تعداد زیادی احزاب معتبر و صاحب شخصیت و هویت تأسیس شوند و چشم فرومی‌بست و می‌گذاشت جبهه ملی رهبران مختلف جناح‌های سیاسی غیروابسته به دربار، کسانی مانند داریوش فروهر و دکتر شاپور بختیار و مهندس حسیبی و زیرک‌زاده و شاهین فاطمی و سعید فاطمی، احزاب سیاسی متفاوتی تأسیس کنند و دولت بین احزاب و براساس انتخابات هر چندگاه دست به دست گردد، مخالفان بی‌شمار او همه برای روز سقوطش لحظه شماری یا روز شماری نمی‌کردند و بالاخره در یک ائتلاف اعلام نشده‌گسترده او را از روی تخت به زیر نمی‌کشیدند.

شاه به آرامش‌گورستانی که نصیری و ارتش و شهربانی و ژاندارمری برایش در داخل کشور فراهم کرده بودند دل بسته تصور می‌کرد در خارج از کشور هم مخالفان دست روی دست گذاشته اجازه خواهند داد سلسله پهلوی به حیات خود ادامه دهد.

شاه بین روش و خط مشی و شق مسؤول بودن، از قانون اساسی تخطی کردن، در

تمام امور مداخله کردن و دست گذاشتن به خزانه و برداشتن به نفع خود و خانواده اش با روش و خط مشی و شق غیر مسؤول بودن، محترم و معزز بودن، مسئولیت‌ها را به دولت و پارلمان تفویض کردن، اجازه سوءاستفاده به اعضای خاندان ندادن؛ شق اول را برگزیده و به همین علت بنا به گفته خودش در یکی از مصاحبه‌ها او و همسر و فرزندش در داخل قصرهای سلطنتی زندانی شده بودند.

فشار اختناق به گونه‌ای بود که حتی سخنرانی یک فرد دانشگاهی مانند دکتر علی شریعتی نیز برای رژیم قابل تحمل نبود.

دکتر علی شریعتی پسر آقای شریعتی از محققان و سخنوران مذهبی ساکن در مشهد جوانی بود که در سال‌های حکومت دکتر مصدق وارد صحنه پژوهش شد. تحصیلاتی در ایران کرد، در سال‌های پس از ۲۸ مرداد در رادیوی مشهد برنامه‌های سخنرانی مذهبی و فلسفی داشت. سپس به اروپا رفت و در آنجا دارای افکار نوینی شد و به درک‌های تازه‌ای از دین و سیاست دست یافت. شریعتی در اروپا از هواداران جبهه ملی شد و فعالیت‌هایی انجام شد. سپس به ایران بازگشت و گرفتار تضییقاتی شد. شریعتی سال‌های متمادی تحت فشار، پیگرد، بازجویی و زندانی شدن بود، حسینیه ارشاد مکانی علنی برای گردآمدن جوانان و شنیدن سخنرانی‌های مذهبی بود. شریعتی در سال ۱۳۴۸ پس از اینکه آقای مطهری از حسینیه ارشاد قهر کرد و رفت، بنا به معرفی یکی از روحانیون خراسان هفته‌ای یک روز به تهران می‌آمد و در آن حسینیه سخنرانی می‌کرد. از آنجا که در سخنرانی‌ها مطالبی شنیده می‌شد که به تریج قبای یار بر می‌خورد و بی اختیار شنونده را به یاد حکومت‌های معاویه و یزید می‌انداخت و بعضی تداعی‌های ذهنی می‌شد، حسینیه ارشاد بسته شد و شریعتی از سخنرانی در آنجا ممنوع گردید. سال‌ها گذشت. رژیم به جنگ افکار می‌رفت و با فکر و سخن می‌جنگید تا اینکه سال ۱۳۵۶ فرار سید.

در چنان روزهایی که دکتر علی شریعتی که به عنوان یک اندیشمند پویای رنسانس اسلامی در میان طبقات متوسط و جوانان شهرت یافته بود و سخنگیری‌های سواک بر سخنرانی‌های او و محدود کردن نشر کتاب‌هایش و جلوگیری از تماس‌های وی با

جوانان در دانشگاه و حسینیه ارشاد شهرتش را ده چندان کرده بود. با اینکه ممنوع الخروج بود، توانست از ایران خارج شود و به انگلستان برود. ظاهرآً به دلیل بوروکراسی مژمن و بی در و پیکر ساختارهای امنیتی رژیم شاه، شریعتی با استفاده از پسوند نام خود، یعنی مزینانی موفق شد از مرز هوایی ایران خارج شود و برای رهایی از مزاحمت‌های ساواک محل اقامت خود را به پاریس و لندن تغییر دهد.

شریعتی سال ۱۳۱۲ در خانواده‌ای مذهبی متولد شد و رشد کرد. پس از ۲۸ مرداد او در رادیو مشهد سخنرانی‌های مبسوطی در رد کمونیسم ایراد می‌کرد. در سال ۱۳۳۶ به اتهام طرفداری از جبهه ملی به وسیله ساواک بازداشت شد. در سال ۱۳۳۸ چون شاگرد اول دانشکده شده بود، با بورس دولت به فرانسه اعزام شد.

طی دوران اقامت و تحصیل در فرانسه دارای افکار وسیع تری شد. در سال ۱۳۴۳ هنگام بازگشت به ایران بازداشت شد. ساواک سعی داشت از او یک فرد کاملاً استحاله شده در رژیم و وفادار بسازد. اما شریعتی که چندین دوره زندان را در سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۵ گذرانده و طعم آن را چشیده بود تلاش می‌کرد بدون دور شدن از نظرات خود، به اندیشه‌ها و گفتارها و نوشه‌های خود صرفاً جنبه تحقیق تاریخی و فلسفی بدهد و از مزاحمت فیزیکی رژیم که زندان، بیکار شدن از کار، محرومیت از تدریس و از وای اجباری بود، مصون بماند.

شریعتی با وجود اینکه در این کار سعی فراوان به کار برد، اما ساواک از او اطمینان خاطر نیافت و بطور دائم او را زیر نظر داشت. در دوران زندانی شدنش در ۱۳۵۲ به شریعتی ارائه طریق شد که با نوشتن کتاب‌هایی در رد مارکسیسم خواهد توانست آزادی خود را از نو به دست آورد.

اما شریعتی حتی با وجود نوشتن رساله‌هایی در رد و نفی مارکسیسم توانست زندگی آسوده‌ی داشته باشد.

اعمال تضییقات متوالی و فرساینده ساواک که حتی او را از تدریس در دانشگاه باز داشته بود، وی را به فکر خروج از ایران افکند.

## مهاجرت

سرانجام با استفاده از بوروکراسی در هم‌تینده سازمان‌های انتظامی و امنیتی شاه، او که چند سال قبل از ۱۳۵۶، گذرنامه‌ای به نام محمدعلی مزینانی دریافت داشته بود، در روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۶ با هواپیما از طریق فرودگاه مهرآباد خاک ایران را ترک گفت و به فرانسه رفت.

خروج دکتر علی شریعتی با گذرنامه‌ای با نامی شبیه نام اصلی او که علی شریعتی مزینانی بود در برابر چشم دهها افسر و مأمور امنیتی و انتظامی، حکایت از بلبشوی ادارات مزبور می‌کرد و نشان می‌داد که با کمی هوش و ابتکار و حوصله می‌توان از تمام سدهای حفاظتی رژیم شاه عبور کرد.<sup>۱</sup>

مشکل رژیم شاه با علی شریعتی در اینجا بود که رژیم مزبور تاب تحمل افکار مخالف و متقد را نداشت و از روشنفکران و صاحبان قلم و اندیشه توقع داشت گلهوار از انقلاب سفید شاهانه فرمانبرداری کنند و حق هیچ‌گونه اظهار وجود را به خود ندهند.

## مرگ ناگهانی

در حالی که ساواک پس از آگاهی از خروج علی شریعتی با مکاتبات خسته کننده و فرساینده اداری دستور جلوگیری از خروج همسر و پسر و دو دختر وی را می‌داد و تکاپو برای یافتن مقصراً اصلی یعنی سازمانی که به شریعتی با نام مزینانی گذرنامه داده بود، ادامه داشت؛ کمتر از یک ماه بعد یعنی در اواخر خرداد ۱۳۵۶ (روز ۳۰/۳/۵۶) خبر مرگ ناگهانی و مشکوک شریعتی در بیمارستانی در لندن به تهران

۱- دکتر احسان نراقی پژوهشگر و جامعه‌شناس اخیراً در آبان ماه ۱۳۸۲ به نویسنده گفته است که خروج شریعتی از ایران واقعه محظمانه‌ای نبود زیرا یک هفته پیش از خروج شریعتی از ایران، آقای دکتر توفیق ضیافت تودیع با دکتر شریعتی برگزار کرده بود که عده‌ای در آن شرکت کرده و آقای دکتر نراقی هم جزو مدعوین بود. با وجود گفته آقای دکتر نراقی، اسناد ساواک نشان می‌دهد که پس از خروج شریعتی مکاتبات زیادی بین شهریانی و ساواک انجام و هر دو سازمان از خروج او با نام مزینانی اظهار بی‌خبری و شکگنی می‌کرده‌اند. به کتاب اسناد ساواک درباره شریعتی نگاه شود. شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، جلد سوم.

رسید. شریعتی پس از خروج از ایران و چند هفته اقامت در فرانسه، راهی لندن شد. احتمالاً او در نظر داشت در یکی از دانشگاه‌های بریتانیا که معمولاً کرسی‌هایی برای دروس اسلامی دارند، به تدریس پردازد.

اما چندی پس از انتقال محل زندگی خود به لندن به علت عارضه شدید قلبی وی را به بیمارستان ساوت - همپتون انتقال دادند ولی در آنجا ضمن انجام عمل جراحی قلب روی تخت جراحی درگذشت.

به محض رسیدن خبر درگذشت دکتر شریعتی به ایران، شایعاتی در زمینه مشکوک بودن مرگ او بر سر زبان‌ها پیچید و عده‌ای از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی کوشیدند مرگ نابهنجام شریعتی را مسموم کردن جلوه دهند.

در سال ۱۳۴۶ یعنی ده سال پیش از آن پس از خودکشی غلامرضا تختی پهلوان معروف و محبوب ایرانی که به دلیل اختلافات شدید خانوادگی با همسر خود، اعمال فشار و آزار روانی او از سوی سازمان تربیت بدنی و سواواک، بیکار کردن و راندنش از دنیای ورزش و نومیدی مطلق و بخصوص پس از آخرین برخورد شدید با خانم لیسانسیه‌اش اتفاق افتاده بود، شایعه به هلاکت رساندن او از سوی سواواک بر سر زبان‌ها افتاد.<sup>۱</sup>

در رژیم‌های مختنق و دیکتاتوری که مطبوعات آزاد وجود ندارند و رژیم شاه و قایع را براساس منافع و مصالح خود دیکته و توجیه می‌کند، مردم با شایعه پراکنی و ایجاد جنگ روانی و جنگ اعصاب، تلافی اعمال فشار و تضیيق و سانسور حکومت را می‌کنند.

این بار باگذشت دو هفته پس از مرگ ناگهانی دکتر شریعتی دولت در صدد برآمد با آن شایعات که در جریان برگزاری مجلس ختم به تظاهرات در میدان ارک و برخورد با پلیس و چاقو خوردن یک پاسبان و شکستن شیشه‌های چند بانک متنه شده بود، رویارویی کند.

۱- استاد سواواک درباره غلامرضا تختی پهلوان محبوب منتشر شده است اما از قرار حادثه همان خودکشی بوده است و نه قتل.

## کالبدشکافی جسد

به دستور دولت، گرانمایه، دبیر دوم سفارت ایران در لندن در ۳۰ ژوئن ۱۹۷۷ با بیمارستان ساوت همپتون تماس گرفت و خواهان دریافت گزارش پزشکی چگونگی فوت دکتر علی شریعتی شد. بیمارستان دادن گزارش پزشکی را موقول به موافقت آقای احسان شریعتی پسر مرحوم دکتر کرد.

ساواک که متهم شده بود دکتر شریعتی را در لندن مسموم کرده است، برای دریافت گواهی کالبدشکافی و علت فوت او که گویا هنوز به بیمارستان نرسیده درگذشته بود، پافشاری کرد.

سه ماه بعد در شهریور ۱۳۵۶، احتمالاً پس از کسب موافقت پسر دکتر شریعتی، پزشک قانونی ساوت همپتون گزارش کالبدشکافی را در اختیار سفارت ایران گذاشت که فوراً به تهران فرستاده شد.

کالبدشکافی پزشکی قانونی جنازه شریعتی در ساوت همپتون پس از مرگ به وسیله دکتر ا.ا. گودبادی Goodbody آسیب‌شناس منطقه همپشاير انجام شده و علت مرگ به شرح زیر اعلام گردیده بود.

۱- حمله قلبی - ۲- انسداد شرایین قلب ۳- نرسیدن خون به قلب

1- Cariacfailure

2- Myocardialischaemia

3- Coronaryatheroma

شگفت‌انگیز بود که رژیم شاه از انتشار گواهی پزشکی مرگ دکتر علی شریعتی به علت طبیعی سکته قلبی در مطبوعات کشور خودداری کرد. انگار اولیای امور نمی‌خواستند نام شریعتی بر سر زبان‌ها بینند.

با استفاده از ندانمکاری و پنهان‌کاری‌های عجیب رژیم شاه، مخالفان رژیم توanstند شایعه مرگ شبه قتل علی شریعتی را در اذهان جا بیندازند. خانواده علی شریعتی مرگ او را ابتدا طبیعی تلقی کردند. حتی فرار شد جنازه او به ایران حمل و در آستان قدس رضوی مدفون شود. به دستور شخص شاه روزنامه‌های کیهان و اطلاعات مقالات

تجلیل آمیزی درباره شریعتی نوشتند که از ویراستاری ساواک گذشته بود. حال که شریعتی به علت سکته قلبی درگذشته و رژیم تنگ نظر قشری کم ظرفیت از شر سخنرانی‌های او آسوده شده بود؛ رژیم سعی داشت شریعتی را فردی خودی و مورد اعتماد رژیم قلمداد کند ولی برخلاف این تلاش‌ها، سروصدا درباره مرگ مشکوک علی شریعتی بالاگرفت.

### المجالس ترحیم

نهضت آزادی طی اعلامیه‌هایی در خارج و داخل کشور مرگ دکتر شریعتی را «در اثر حادثه و عارضه‌ای که ماهیت آن هنوز روشن نشده» اعلام کرد. در تمام دانشگاه‌ها و مراکز عالی مجالس سوگواری و یادواره توأم با تظاهرات آغاز شد. بی‌گمان اگر رسانه‌های گروهی کشور آزاد بودند، اگر خبرنگاران و عکاسان اجازه فعالیت داشتند، اگر فرصت و مجال آن بود که گواهی پزشکی بیمارستان ساوت همپتون آن هم با امضای دکتر گودبادی، پزشک قانونی در جراید کشور نشیریابد و رادیو و تلویزیون خبرگزاران خود را برای انعکاس آن خبر اعزام می‌داشت و چند و چون واقعه درج و حلاجی می‌شد، شایعه‌سازی دامن نمی‌گرفت.

مردم به اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات کمترین اعتمادی نداشتند. زیرا همه خبرها از سانسور ساواک می‌گذشت. از این رو تمام مردم و بخصوص دانشجویان خبر کشته شدن علی شریعتی را باور کردند و تشنجهای، حملات به بانک و شیشه شکستن‌ها آغاز شد.

اسناد و گزارش‌های ساواک حکایت از آن می‌کنند که در ابتدا قرار بود جنازه به ایران حمل شود و تنها ساواک نگران برگزاری مراسم تشییع جنازه بوده است.

اما ناگهان شخصی به نام محمد همایون<sup>۱</sup> طی اطلاعیه‌ای در روزنامه کیهان

۱- محمد همایون بنیانگزار و سرمایه‌گذار حسینیه ارشاد، بازرگان معروف و نماینده شرکت کاترپیلار و واردکننده تراکتور و امثال آن بود که سرمایه زیادی در راه احداث حسینیه ارشاد صرف کرده و توجه زیادی

## ۱/۴/۳۶ (۵۶) اعلام کرد که برای دکتر شریعتی تا اطلاع ثانوی مجلس ترحیم برگزار نخواهد شد.

در حالی که هویدا نخست وزیر و فرهاد نیکوخواه معاون مطبوعاتی وزارت اطلاعات و جهانگردی طرحی برای برگزاری مجالس یادبود در دانشگاه فردوسی مشهد و چاپ مقالات شریعتی در جراید عصر را طراحی کرده بودند و ساواک خود را آماده برای نظارت بر مراسم تشییع جنازه علی شریعتی می‌کرد؛ سیل پخش اعلامیه در دانشکده‌های فنی، علوم پایه پزشکی و علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دانشگاه ملی ادامه داشت. در روز ۴ تیرماه ۱۳۵۶ هواپیمای بریتانی ایرویز که در قسمت توشه آن سه جنازه متعلق به ایرانیان فوت شده در لندن حمل می‌شد، در فرودگاه مهرآباد بر زمین نشست.

دو جنازه متعلق به اشخاصی به نام رضا شیخ‌الاسلامی و دریانی بود و جنازه نفر سوم مشخص نشده بود متعلق به کیست اما جنازه سوم هم متعلق به شریعتی نبود. در تحقیق معلوم شد پسر شریعتی از آمریکا تلفنی با بیمارستان تماس گرفته و خواسته است تا قبل از حضور او در لندن از حرکت دادن جسد خودداری کنند.

خانم شریعت رضوی همسر شریعتی در تهران ضمن ابراز نگرانی خود اظهار داشت: «سه نفر از فرزندانش اکنون در خارج هستند. چون ممکن است تحت تأثیر نظریات منحرف مانع از حمل جسد پدرشان به ایران شوند، تقاضا کرده به وی اجازه داده شود که به خارج از کشور مسافرت و ضمن صحبت آنها را از هرگونه اقدامی که موجب بهره‌برداری عناصر منحرف شود، بازدارد.

با خروج خانم دکتر بی‌بی فاطمه (پوران) شریعت رضوی از کشور موافقت شد. ساواک به شدت نگران بود که فوت نامبرده برای عده‌زیادی از مردم که اطلاعی از سابقه بیماری وی نداشته‌اند، غیرقابل قبول [بوده] و در این مورد بازار شایعه‌سازی گرم شده است.

→

به مسائل دینی و حمایت از سخنوران و محققان می‌نمود. حتی منازلی برای عده‌ای از محققان مذهبی خریده و در اختیار آنان نهاده بود. وی مرد خیز و خوشنامی بود.

تقریباً در تمام مؤسسات آموزش عالی کشور مرگ شریعتی به عنوان یک قتل و واقعه محظوم مورد تقبیح قرار می‌گرفت و اعلامیه‌های نوشته یا چاپ و منتشر می‌شد. در ۵ تیر ماه ۱۳۵۶ نماینده اتحادیه انجمن‌های دانشجویان در اروپا جنازه را از بیمارستان ساوت همپتون تحویل گرفته آن را با هوایپما به دمشق حمل کردند و قرار شد در گورستان زینبیه آن شهر به خاک بسپارند. ساواک موفق شد تحویل گیرنده را که در ۵ تیرماه / ۲۶ ژوئن جنازه را از بیمارستان تحویل گرفته تا به سوریه حمل کند با کمک پلیس اسکاتلندیارد شناسایی کند. وی دکتر فاضل نماینده اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا بود.

متعاقباً کنفراسیون دانشجویان مجالس یادبودی در اروپا، آمریکا، کانادا، ترتیب دادند. در اصفهان و مشهد و تهران دانشجویان و جوانان به تظاهرات به عنوان اعتراض به قتل دکتر شریعتی پرداختند.

نکته درخور طنز و تمسخر مکاتبات و مناقشات ساواک با شهربانی کل کشور است که حتی ماهها پس از مرگ علی شریعتی ادامه داشت و ساواک مُصر بود بداند چگونه علی شریعتی توانسته است از کشور خارج شود.

در حالی که شعارنویسی و پخش اعلامیه در دانشگاه‌های مختلف کشور و مساجد و تکایا و دیوار معابر ادامه داشت و حتی در زندان زندانیان بند ۱، ۷ و ۸ بخش زندانیان سیاسی یا به زعم رژیم «زندانیان ضد امنیتی» حلوا پخته و به مناسب مرگ شریعتی در زندان توزیع می‌کردند، مجلس ترحیم دکتر شریعتی در مسجد ملاهاشم مشهد با حضور سه هزار تن برگزار شد.

از سوی دیگر چاپ کتاب‌های دکتر شریعتی که اغلب ممنوعه و غیرمجاز اعلام شده بود، بطور مخفیانه آغاز و از آن پس روز ۲۴ اردیبهشت به عنوان روز هجرت شریعتی شناخته شد.

### شایعات درباره شریعتی

شایعاتی حکایت از آن می‌کرد که علت اصلی آزاد شدن شریعتی در سال ۱۳۵۳ از زندان، وساطت حواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر بوده که شریعتی را از دوران

تحصیل در فرانسه می‌شناخته و در زمانی که در اسفند ۱۳۵۳، برای رفع اختلاف ایران و عراق تلاش می‌کرده از شاه درخواست آزادی او را کرده است.

مخالفان انگیزه به قتل رسیدن شریعتی را اینگونه بیان می‌کردند که شریعتی قصد داشته به آمریکا بود و در آنجا اسرار زندانی شدن خود و خفغان افکار و آزادی بیان در ایران را افشا کند و از این رو عوامل ساواک در لندن کار او را تمام کرده‌اند.

شایعه دیگری به نقل از یک افسر عالی رتبه امنیتی بر سر زبان‌ها افتاده بود که او گفته مرگ دکتر علی شریعتی پیروزی بزرگ سازمان امنیت و مقامات عالیه است. زیرا شریعتی در نتیجه سال‌ها اقامت در بسیاری از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های دولت به کلیه جزیيات و شیوه کار سازمان امنیت وارد و خود مزه انواع شکنجه‌ها را چشیده بود و مأموران شکنجه سازمان را خوب می‌شناخت و وجود او برای رژیم خطرناک بود.

### مجالس یادبود و تظاهرات مردم

با انتشار خبر مرگ شریعتی، قرار شد در روز پنجمینه دوم تیرماه ۱۳۵۶ مجلس ترحیمی در مسجد ارک تهران که معمولاً مجالس ترحیم ملیون و مذهبیون سرشناس در آنجا برگزار می‌شد، دایر گردد اما ساواک و شهربانی از برگزاری آن مراسم جلوگیری کردند و در مسجد را به روی کسانی که می‌خواستند در مسجد اجتماع کنند، بستند. وقتی بعداز ظهر پنجمینه عده‌ای از افراد مذهبی و بازاری از جمله حاج مهدی عراقی و دهها تن دیگر به جلوی مسجد آمدند و در راسته دیدند در آنجا مجتمع شدند و بنای اعتراض را گذاشتند. قرار شد طی تظاهراتی از چهارراه گلوبندک تا میدان اعدام به جلوگیری از برگزاری مجلس ترحیم اعتراض کنند ولی در همین لحظات قاصدی از سوی داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم که در سال ۱۳۵۶ مجددآ پس از وقایع سال‌های ۳۲ - ۳۱ وجهه و اعتبار خاصی در میان مخالفان رژیم یافته بود، فرارسید و از اجتماع کنندگان خواست متفرق شوند.

هر اندازه در تهران پراکنده شدن علاقه‌مندان به حضور در مجلس ختم شریعتی در مسجد ارک به آسانی انجام گرفت، در شیراز هشت روز بعد در ۱۲ تیرماه ۱۳۵۶

نخستین تظاهرات عمومی و حمله کردن با سنجک به شیشه‌های بانک‌ها، چند مشروب فروشی، چند مغازه منتبه به طرفداران رژیم و بالاخره یک پمپ بنزین، پس از پایان مجلس ختم در مسجد نو شیراز به وقوع پیوست.

آغاز مجلس ختم، ساعت ۲ بعدازظهر روز ۱۲ تیرماه در مسجد نو بود. در این مجلس حدود ۲۰۰۰ تن از اهالی شیراز حضور داشتند. مجید الدین مصباحی واعظ به تجلیل از دکتر شریعتی پرداخت. او را از اتهام تبلیغ و ترویج مبانی مذهب و هایت در ایران تبرئه کرد و خواهان تدریس قرآن در تمام دانشگاه‌ها شد. سخنران نسبت به اسراییل - فلسطین زیر اشغال صهیونیسم - ابراز تنفر کرد و خواهان تحریم نوشابه پیسی کولاکه متعلق به سرمایه‌دار بهایی حبیب ثابت بود، شد.

در پایان مجلس، مردم و جوانان ضمن صلوات فرستادن و شعار دادن در مسیر خیابان زند حرکت کردند و شیشه‌های تعدادی مغازه و بانک و... را شکستند.

مجلس یادبود که از ساعت ۲ تا ۲۲ ادامه یافته بود، به صورت نخستین صحنه و جلوه تظاهرات و راهپیمایی‌هایی که در ماه‌های بعد و بویژه از سال ۱۳۵۷ در ایران به منظره‌ای عادی بدل شد، درآمد. در میان مغازه‌ها و بانک‌ها و مشروب فروشی‌ها یک استگاه پمپ بنزین نیز بود. لابد به عنوان تمثیل پول نفت که شاه آن پول را میلیارد میلیارد خرج اسلحه یا کمک به کشورهای خارجی مورد نظر آمریکا یا کمک به تأمین آب مشروب سالم مردم لندن یا جلوگیری از زیر آب رفتن بندر تاریخی و نیز در ایتالیا می‌کرد، در حالی که در هزاران ده ایرانی مخربه و خاک آلود، از آب حتی ناسالم نیز اثر و خبری نبود، آن پمپ به آتش کشیده شد.

ساواک تعداد تظاهرکنندگان و حمله کنندگان به شیشه‌های بانک و مشروب فروشی‌ها و پمپ بنزین را حدود ۳۰۰ تن تخمین می‌زد که جوانان و محصلان در صدر آن گروه بودند. ساواک در تمام روزهای خرداد و تیرماه و مرداد ماه ۱۳۵۶ پیامدهای مرگ شریعتی را تعقیب می‌کرد. تلفن تقریباً تمام کسانی که به نحوی با دکتر شریعتی در تماس بودند را هم شناوی می‌کرد.

مرگ شریعتی با ابراز تأسف همه مذهبیون روبرو نشد. بعضی افکار و عقاید شریعتی

را باطل و گمراه کننده و نشر و هایگری می‌دانستند. بعضی از آنان از حضور مردم در مساجد محل برگزاری مجلس ختم چندان استقبال نمی‌کردند.

طرفداران داریوش فروهر معتقد بودند با نشر اعلامیه پزشک قانونی بیمارستان ساوت همپتون پافشاری روی کشته شدن شریعتی به رسایی ادعا کنندگان می‌انجامد.

استدلال دوستان فروهر این بود که اگر دولت می‌خواست شریعتی را بکشد او را در ایران می‌کشت و دلیلی نداشته او را در لندن بکشد که آن همه سر و صدا ایجاد کند.

جنازه دکتر علی شریعتی سرانجام در گورستان زینبیه در جوار حرم مطهر حضرت زینب (س) به خاک سپرده شد. امام موسی صدر روحانی و رهبر مخالفان رژیم ایران در بیروت بر جنازه پیش از دفن نماز گذاشت. مقبره علی شریعتی در تنها اتفاق ک موجود در گورستان شیعیان به خاک سپرده شد. حدود بیست و چند سال پس از به خاک سپردن دکتر علی شریعتی در گورستان زینبیه دمشق، یک نویسنده و مورخ و محقق ایرانی به نام استاد عبدالرفیع حقیقت که صاحب دهها اثر تاریخی است در سفری به سوریه، وقتی بر سر مزار دکتر علی شریعتی رفت، از مقبره محقر و کوچک او که روی دیوارهایش پر از خطوط یادگاری بود، متاثر و منتعجب شد و آن مزار را درخور دکتر علی شریعتی ندانست.<sup>۱</sup>

### نطق شدیدالحن امام موسی صدر

در مدرسه عاملیه بیروت، چند روز پس از دفن، مراسم یادبودی برگزار شد و در آن امام موسی صدر نطق شدیدالحنی علیه شاه و رژیم او ایجاد کرد و مرگ را قتل دانست. منیر شفیق از سوی سازمان الفتح و سپس یاسر عرفات رهبر آن سازمان سخنانی ایراد کردند. آخرین سخنران صادق قطبزاده از رهبران اپوزیسیون دانشجویی بود که گفت شریعتی بطور مشکوکی در لندن فوت شده، هفتاد تن از مأموران ساواک برای بردن جنازه او از تهران به لندن رفتند ولی جنازه به دمشق فرستاده شد. سخنران آخری احسان شریعتی بود که از حدود دویست تن از شرکت‌کنندگان در مراسم تشکر کرد.

جريان مرگ شریعتی تا پایان سال ۱۳۵۶، همچنان سبب اشتغال خاطر و تشویش

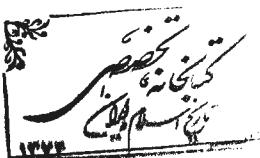
۱- و در ماهنامه دو دنیا شرح آن دیدار را نوشت.

مقامات رژیم و بویژه ساواک بود.

موج نشر کتاب‌های او به صورت مخفیانه بالاگرفت. اعلامیه‌ها، شعارها، مجالس سخنرانی محترمانه همچنان ادامه داشت. با هجرت شریعتی از کشور و اقامت کوتاه او در فرانسه و انگلستان و مرگ نابهنه‌گام او در لندن، رژیم دچار پیامدها و عوارض ناخواسته و شدید مرگ شریعتی شد.

در حقیقت شریعتی با مرگ خود از رژیم مختنق ستمگر و آزارپیشه‌ای که تاب تحمل هیچ مخالفی را نداشت و هر مخالفی را به زندان می‌افکند، او را از حق کار بازمی‌داشت، نان خانه او را می‌برید، او را ممنوع‌الخروج می‌کرد، به انزوا و خانه‌نشینی اش و ادار می‌کرد، سخت‌ترین و پردرد و رنج‌ترین انتقام را گرفت.

مرگ شریعتی هاله‌ای از شهادت، مظلومیت، بی‌گناهی و حتی معصومیت به چهره او کشید. تمامی کسانی که با رژیم مبارزه می‌کردند اعم از مذهبی و راست و محافظه‌کار افراطی و ستی و حتی کسانی که شریعتی را تقبیح و نفی می‌کردند و او را گمراه و منحرف می‌دانستند تا چپ‌های تند و افراطی و حتی معتدل و حتی سکولار و لایک از مردن شریعتی استفاده کردند تا انگشت اتهام را به سوی رژیم شاه که تیمسار نصیری رئیس کودن و کم‌دانش و قشری ساواک طراح اصلی سیاست‌های داخلی آن بود، بگیرند و آن رژیم را قاتل دکتر شریعتی بدانند.



### علت مرگ زودرس

جای تردید نبوده و نیست که رژیم نقشی در مرگ دکتر شریعتی نداشت اما احتمالاً شریعتی در طول چند بار حبس‌های طولانی و فرساینده خود در زندان، دچار بیماری قلبی شده و زندان تأثیر زیادی در مرگ زودرس او گذاشته بود. در عین حال مرگ شریعتی را با توجه به مطالب و سخنانی که من از دکتر محمد حسین روحانی فقید، دوست خودم که از دوستان دوران جوانی و طلبگی دکتر شریعتی در مشهد بوده، شنیده‌ام می‌توان ناشی از اعتیاد شدید او به سیگار دانست که روزانه تعداد زیادی نخ سیگار می‌کشید و پیوسته سیگاری در دست داشت و سیگار را با سیگار روشن می‌کرد.

مجلس ترحیم و سالگرد شریعتی سال بعد در مشهد و تهران و شهرهای دیگر برگزار شد. شریعتی که پیوسته در طول دوران حیات سیاسی خود سعی می‌کرد با خونسردی و تسامح و آرامش با رژیم مواجه شود و هرگز خود را برانداز نمی‌انگاشت؛ پس از مرگ مظلومانه‌اش که در دوران خروج از کشور برای رهایی از آزار و مزاحمت و توقعات بیجاوی رژیم به وقوع پیوست، از طریق طرفداران و هواداران میلیونی به صورت مشت و پتک کوبنده‌ای درآمد.

از آن پس تا بهمن ۱۳۵۷، شریعتی همچنان موضوع روز بود. بهانهٔ شورش و ناآرامی و بالاخره انقلاب بود. گاردن، روزنامهٔ منتقد انگلیسی در اکتبر ۱۹۷۸ برابر با اوایل مهرماه ۱۳۵۷ مرگ دکتر علی شریعتی را همطراز و قایعی چون ناپدید شدن آیت‌الله موسی صدر، کشته شدن عده‌ای از طلاب در ماه ژانویه سال ۱۹۷۸ در قم در جریان تظاهرات علیه مقالهٔ احمد رشیدی مطلق در روزنامهٔ اطلاعات، کشته شدن عده‌ای دیگر در شب چهلم آنان در قم و در تبریز دانست.<sup>۱</sup>

جوانان و دانشجویانی که خشمگین و هیجانزده به خیابان‌ها می‌ریختند و شعار علیه رژیم می‌دادند به شریعتی می‌اندیشیدند و قتل او را یکی از جنایات رژیم می‌دانستند. رژیم هرگز نتوانست این واقعیت را که شریعتی به مرگ طبیعی مرد به مردم بقولاند. گویی از نگون‌بختی رژیم شاه بود که به دلیل حذف مطبوعات منتقد و مستقل، سانسور شدید و اهمیت ندادن به مردم هیچکس سخن آن رژیم را باور نمی‌کرد.

۱- یکی از مطلعین می‌گفت: زنده‌یاد آیت‌الله مطهری و آقای فخرالدین حجازی در سال‌های پیش از ۱۳۴۸ در حسینیه ارشاد مجالس سخنرانی و کلاس درس دینی داشتند و در کلاس‌های هر کدام عده زیادی از جوانان و دانشجویان و علاقه‌مندان به مباحث دینی حضور داشتند تا اینکه آیت‌الله مطهری به دلایلی از حسینیه ارشاد به مسجدالجوار رفتند و بنا به معرفی علمای مشهد آقای دکتر علی شریعتی که در دانشگاه مشهد تدریس می‌کرد هفته‌ای یک بار روزهای پنجشنبه با بلیت و خرج سفر که به وسیلهٔ آقایان همایون بنیانگذار حسینیه ارشاد و حاج آقا مانیان تأمین می‌شد به تهران آمده روز جمعه سخنرانی خود را ایراد و عصر همان روز به شهد باز می‌گشت. در کلاس‌های درس دکتر شریعتی حدود ۴۰۰۰ نفر شرکت می‌کردند و عده دیگری تمام حیاط و اطراف مسجد را پر می‌کردند که همین امر باعث جلب توجه ساواک و شروع فشارهای آن سازمان گردید. مرحوم مطهری نسبت به آقای حجازی و نیز دکتر شریعتی نظر مساعد نداشت و از آن دو تن انتقاداتی می‌کرد که شمه‌ای از آن در کتاب نهضت امام خمینی آقای حمید روحانی آورده شده است.



شاه در سال ۱۳۲۷

چقدر شاه در طول عمر خود و دوران سلطنت تغییر کرده و آنچه را که به ملت و عده داده بود فراموش کرده بود.



ارتشد آریانا در مقام ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران در سال ۱۳۴۸ در مراسم ویژه کنگره بیسوادی.

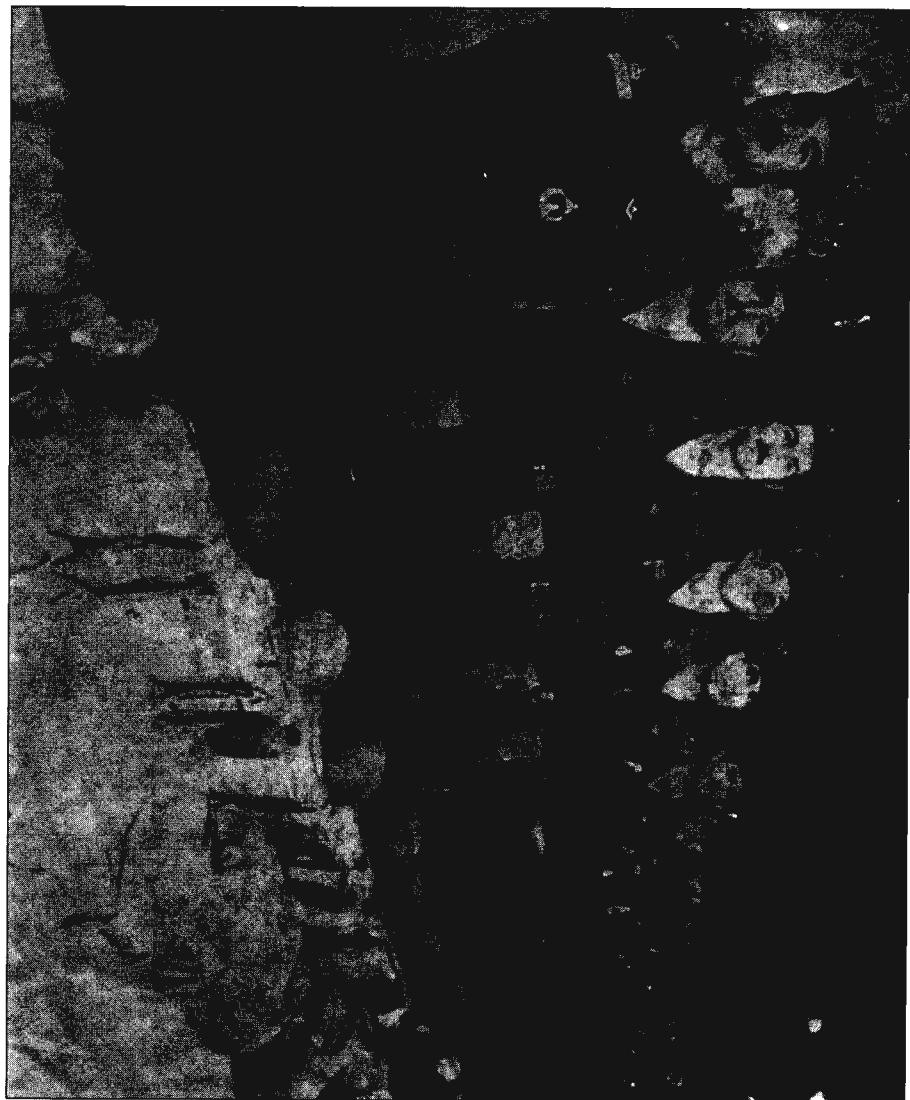


ارتشبد آریانا در سال ۱۳۴۷ در دیداری از پاکستان با  
ارتشبد آقامحمد یحیی خان، رئیس جمهوری وقت پاکستان



ارتشبد بهرام آریانا در حال بازدید از سپاهیان مرزی پاکستان

بیان  
دین و میراث





ارتشد قره‌باغی در حال دادن سردوشی به یکی از درجه‌داران ژاندارمری

لہجے نے ۱۹۴۷ء میں پاکستان اور بھارت کو مدد کر کے بھنسیں ہیں تاکہ ہم بھنسیں باسٹن جائیں گے۔





امید شاه به کودتای نظامیان بود. در حالی که قلب در روح نظامیان بدنه ارتش با مردم بود.



پلنه ارش ایران از میان توده مردم برخاسته و این ارش، ارشی مردمی بود که در نهایت بهملت پیوست.



ارتش ایران ارتش پر حجم و پرشمار بود که بدنه اصلی ارتش کاملاً به دین میین اسلام مستقل و متدین بود و ژرزال های ارتش پیش یینی نمی کردند که این ارتش در یک گزینش نهایی جانب ملت را که همدینان آنها بودند خواهد گرفت.

بیماری : اسپ سل شاهد بود که شهبانو فرج در تمام امود مداخله و اظهارنظر نداشت.





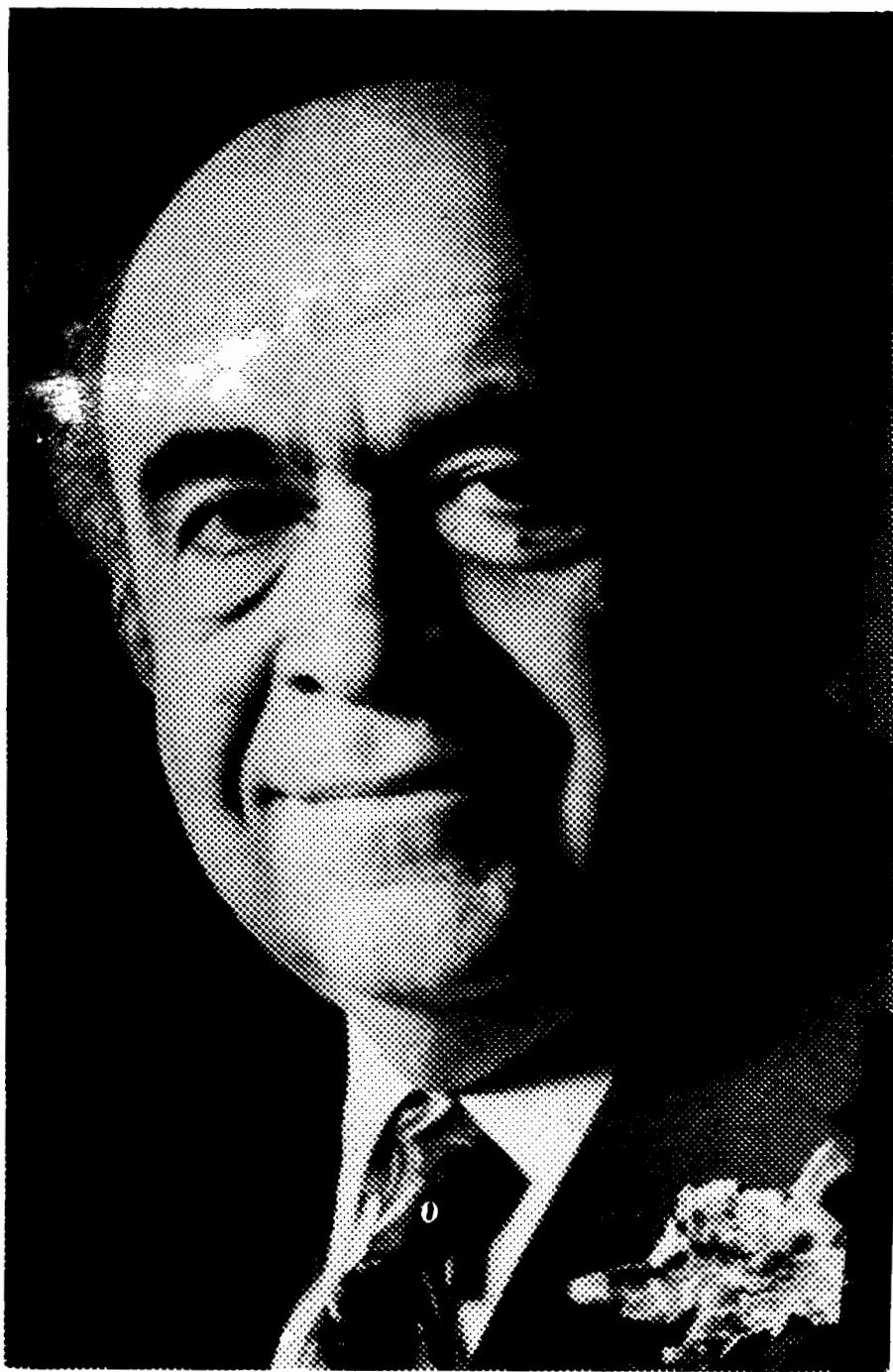
فرح دیبا علاقه زیادی داشت تا خود را یک عنصر دانشگاهی و مورد علاقه دانشگاهیان معرفی کند. اعطای افتخاری دکترای در دانشگاه تهران در سال های دهه ۱۳۴۰.



ضریبه پذیرترين نقطه ضعف شاه مراسم پرخرج و بیهوده جشن‌ها بود که هر چند سال، میلیون‌ها دلار بودجه کشور صرف آن می‌شد، بدون آنکه نتیجه تبلیغاتی لازم را عاید رژیم کند. در یکی از مراسم آئین پرخرج تاجگذاری بود که لب تیز جرايد بین‌المللی را متوجه شاه کرد و هیچ نتیجه‌ای نیز برای شاه نداشت، اما طولی نکشید که مراسم پرخرج نهصد میلیون دلاری جشن‌های شاهنشاهی تخت جمشید، آئین‌های گذشته را تحت الشیاع قرار داد.



یک تصویر تبلیغاتی از شاه در سال های پس از ۱۳۴۲ که مبلغین تبلیغاتی سعی داشتند شاه را در جلوه استالین و مائو نمایش دهند.



هویدا، مردی که بالبختند و تظاهر به بی خبری  
از همه چیز، رژیم شاه را به کام نیستی افکند.



ارشید جم، یکی از منتقدین سیاست‌های شاه.  
در این کتاب شرح داده است که چرا با شاه اختلاف نظر داشته است.

## انتخاب نامناسب

### یک نامه سرگشاده

در تابستان ۱۳۵۶ نامه سرگشاده سه تن از مبارزان قدیمی، دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر منتشر شد.

درخواست آنها از شاه برای خاتمه دادن به استبداد، کوشش در راه اجرای اصول قانون اساسی، رفتار کردن به مقاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، منسخ کردن سیستم تک حزبی، آزادگذاردن مطبوعات و مجامع، آزاد کردن زندانیان سیاسی، اجازه بازگشت به تبعیدی‌ها و ایجاد حکومتی براساس خواست اکثریت، انعکاس عمیق و عجیبی در محافل سیاسی و اجتماعی تهران بر جاگذاشت و چراغ سبز رژیم برای اعاده پاره‌ای از حقوق تضییع شده ملت تلقی شد. کاملاً آشکار بود روی کار آمدن پرزیدنت جیمی کارتر رئیس جمهوری جدید آمریکا در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۵ برابر با چهارم نوامبر سال ۱۹۷۶ تأثیر مهمی در سیاست داخلی شاه گذاشته و شاه که متوجه شده است دوستان و حامیان قدیمی او از دور سیاست آمریکا برکنار رفته‌اند، سعی دارد فضای مثلاً باز سیاسی را در ایران ایجاد کند و از میزان حملات و انتقامات جراحت آمریکا نسبت به رژیمش بکاهد. متن نامه از این قرار بود:

«فرایندگی تنگناها و نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرار داده که امضا کنندگان زیر، بنا بر وظیفه ملی و دینی، در برابر خلق و خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضایی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده و مسؤولیت و مأموریتی غیر از پیروی از «منویات ملوکانه» داشته باشد، نمی‌شناسیم و در حالی که تمام امور مملکت از طریق صدور فرمان‌ها انجام می‌شود و انتخاب نمایندگان ملت و انشای قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلیحضرت قرار دارد که همه اختیارات و افتخارها و سپاس‌ها و بنابراین مسؤولیت‌ها را منحصر و متوجه به خود فرموده‌اند، این مشروحه را با وجود خطرات سنگین تقدیم حضور می‌کنیم.

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی می‌شود که مملکت از هر طرف در لبه‌های پرتگاه قرار گرفته، همه جریان‌ها به بن‌بست کشیده، نیازمندی‌های عمومی بخصوص خواربار و مسکن با قیمت‌های تصاعدی بی‌نظیر دچار نایابی گشته، کشاورزی و دامداری رو به نیستی گذارد، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، تراز بازرگانی کشور و نابرابری صادرات و واردات وحشت آور گردیده، نفت این میراث گرانبهای خدادادی بشدت تبدیر شده، برنامه‌های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده و از همه بدتر نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت‌های پلیسی به حداقل رسیده و رواج فساد و فحشا و تملق، فضیلت بشری و اخلاق ملی را به تباہی کشانده است.

حاصل تمام این اوضاع، توأم با وعده‌ها و ادعاهای پایان‌ناپذیر و گزاره‌گویی‌ها و تبلیغات و تحمیل جشن‌ها و تظاهرات؛ نارضایی و نومیدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه‌ها و عصیان نسل جوان شده که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می‌گردند و دست به کارهایی می‌زنند که دستگاه حاکمه آن را خرابکاری و خیانت و خود آنها فدایکاری و شرافت می‌نامند.

این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریتی که برخلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق

بشر، جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است.

در حالی که «نظام شاهنشاهی» خود برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پنهان تاریخ ایران است که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود «حقوق سلطنت» بدون کوچکترین ابهامی تعیین و «قوای مملکت ناشی از ملت» و «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری» شناخته شده است.

در روزگار کنونی جذب همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسان‌ها امکان پذیر می‌شود.

این مشروطه سرگشاده به مقامی تقدیم می‌گردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده‌اند: «نتیجه تجاوز به آزادی‌های فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسان‌ها ایجاد سرخوردگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش می‌گیرند تا ارتباط خود را با همه مقررات و سنت اجتماعی قطع کنند و تنها وسیله رفع این سرخوردگی‌ها احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمان به این حقیقت‌ها است که انسان‌ها بزرده دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است» و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده‌اند: «رفع عیب بوسیله هفت تیر نمی‌شود و بلکه به وسیله جهاد اجتماعی می‌توان علیه فساد مبارزه کرد».

بنابراین تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواری‌هایی که آینده را تهدید می‌کند ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسؤول اداره مملکت بداند.<sup>۱</sup>

۱- دکتر سنجابی در مورد پیامد نشر این نامه می‌نویسد:  
«چند روزی از آن [انتشار آن نامه] نگذشته بود که در خانه من و در خانه داریوش فروهر... و مهندس بازرگان و مهندس مقدم مراجعتی در یک شب بمبگذاری گردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود. ما هنوز نخوابیده بودیم که صدای کوچک چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدم که در خانه را کند و

## مرداد ۱۳۵۶

## برکناری هویدا - نخست وزیری آموزگار تکنوکرات غربگرا

چندی پس از نشر این نامه و به دنبال اظهار عدم خرسندی آمریکایی‌ها، از طول مدت فرایند حکومت هویدا بود که در نیمه تابستان سال ۱۳۵۶، ناگهان خبر برکناری امیرعباس هویدا نخست وزیر مانند انفجار بمب در فضای ایران منفجر شد و شادی و شفف زیادی ایجاد کرد زیرا هویدا در مدت طولانی صدارت خود که بالغ بر ۱۲ سال و چندین ماه بود و خود آن را سرشار از دستاوردهای موقتی آمیز اقتصادی می‌دانست، موجبات نارضایی شدید مردم را فراهم کرده و بویژه شیوه سطحی اندیشی و چاپلوسی و سرسری بودن او همه را متنفر ساخته بود.

هویدا از نخست وزیری کنار رفته و به وزارت دربار رسید و دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر شد، البته آگاهان می‌دانستند از آموزگار هم هنری ساخته نخواهد بود. آموزگار معجونی بود از اشرافیت شهرستانی، چشم و گوش بستگی سیاسی و اعتماد بی حد و حصر به ایالات متحده آمریکا، ارادت و سرسپردگی بنده‌وار به شاه و دوری از جو و فضای سیاسی ایران و اطراف خود بسیار متکبر، بدخلن، عبوس و از خود راضی مطبوعات ایران بیوگرافی آموزگار را چنین درج کردند:

«دکتر جمشید آموزگار ۵۴ ساله، متولد تهران پس از خاتمه تحصیلات ابتدایی و

→

قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود به سمت در دویدم همسایه‌ها از هر طرف بیرون آمده و جمع شده بودند یکی از آنها به کلاتری تلفن کرده بود. از کلاتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارد؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما، کلاتری، علیه دولت که باعث این کار است. گفت: آقا این چه فرمایشی است؟ گفتم اسم شخص را هم می‌خواهید می‌گوییم: «آقای عبدالمحیم مجیدی که وزیر کابینه دولت که در رأس سازمان به اصطلاح ضربتی حزب رستاخیز است و عین این شکایت را هم در صورتمجلس کلاتری نوشتم. یک روز بعد رفاقتی ما پیدا کردنده این بمب‌گذارها چه افرادی بوده‌اند. از قرار شخصی به نام قلی پور که در سال ۱۳۴۱ جزو دانشجویان انقلابی بود و در زندان با سنجابی به سر می‌برد بعدها به ساواک جذب شده و انفجار بمب کار وی بوده است».

دکتر کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، متن مصاحبه با صدقی - تاریخ شفاهی بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳

متوسطه خود در تهران، دو سال در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد. در سال سوم دانشکده فنی، عازم آمریکا شد و چون مصادف با زمان جنگ بود ناچار با اتوبیل باری از طریق مشهد به زاهدان و با راه آهن از زاهدان به بمبئی و از آنجا بایک کشته که اسرای جنگی را حمل می‌کرد، از طریق استرالیا به آمریکا رفت. به طوری که مسافت وی از ایران به آمریکا بیش از سه ماه طول کشید.

پس از ورود به آمریکا و بعد از گذراندن امتحانات لازم، وارد دانشگاه «کرنل» در نیویورک شد و در خلال تحصیل در این دانشگاه به واسطه داشتن نمرات عالی به دریافت «اسکالر شیب و فلوشیب نایل گردید».

جمشید آموزگار پس از دریافت درجه ماستر در هیدرولیک و مهندسی بهداشت از طریق دانشگاه کرنل برای تدریس در دانشگاه مذکور دعوت شد و ضمن چهار سال تدریس در این دانشگاه به تحقیق و مطالعه خود ادامه داد و در سال ۱۹۵۱ به اخذ درجه پی.اچ.دی نایل گردید.

پس از اخذ این درجه از طرف سازمان ملل متحد به عنوان کارشناس استخدام شد و به ایران اعزام گردید و پس از آن در سازمان اصل چهار که تازه در ایران شروع به کار کرده بود با سمت رئیس اداره مهندسی شروع به کار کرد. در زمان تصدی وی بیش از ۸۰ حلقه چاه عمیق بالوله کشی‌های مربوطه در نقاط مختلف کشور حفر گردید.

سپس به معاونت اداره کل بهداشت وزارت بهداری منصوب شد و در این سمت برای نخستین بار در ایران شروع به ایجاد لوله کشی آب در شهرستان‌های مختلف ایران کرد. در سال ۱۹۵۵ در سن ۳۲ سالگی به معاونت وزارت بهداری منصوب گردید و سه سال در این سمت بود، تا اینکه در سال ۱۹۵۸ به وزارت کار منصوب شد. در مدت تصدی وی در این وزارتخانه که بیش از چهارده ماه به طول نیانجامید نخستین قانون کار ایران تهیه شد و از تصویب مجلسین گذشت.

دکتر آموزگار در سال ۱۹۵۹ به وزارت کشاورزی منصوب شد و ظرف یک سال تصدی این وزارتخانه نخستین قانون اصلاحات ارضی ایران را تهیه کرد و به تصویب قوه مقننه رسانید. در سال ۱۹۶۰ با استغفاری دولت وقت از خدمت دولت خارج شد و مدت

سه سال و نیم بطور آزاد به کار حرفه‌ای خود به عنوان مهندس مشاور مشغول بود، تا اینکه در سال ۱۹۶۳ در کابینه حسنعلی منصور به وزارت بهداری منصوب شد و در سال ۱۹۶۵ در پست وزارت دارایی به کار تهیه و تدوین قانون جدید مالیات بر درآمد پرداخت که از سال ۱۹۶۷ به موقع اجرا گذاشته شده و موجب افزایش بی‌سابقه درآمدهای جاری دولت شد.<sup>۱</sup>

دکتر آموزگار در مجتمع بین‌المللی نیز به عنوان یک کارشناس مطلع امور اقتصادی مالی شهرت داشت. او در سال ۱۹۶۷ به عنوان رئیس مجمع سالانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انتخاب شد. جمشید آموزگار سپس وزیر کشور و سرپرست سازمان امور استخدامی کشور شد و در ترمیم کابینه هویدا به وزارت کشور رسید.<sup>۲</sup> وی در سال ۱۳۴۹ در سمت ریاست هیأت نمایندگی ایران، به ریاست دومین اجلاسیه اوپک انتخاب شد.

جمشید آموزگار فعالیت حزبی (!) خود را با تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران (!) شروع کرد و پس از عضویت در حزب به عنوان رئیس هیأت اجرایی موقت، عضو دفتر سیاسی و هماهنگ‌کننده جناح پیشو به فعالیت پرداخت. در چهارم بهمن ۱۳۵۴ به عنوان مسؤول هماهنگی خدمات شهری تهران در حزب رستاخیز تعیین گردید و بالاخره در ششم آبان ۱۳۵۳ به عنوان دومین دبیرکل حزب رستاخیز انتخاب شد.

جمشید آموزگار فرزند حبیب‌الله آموزگار، نویسنده معروف و مؤلف کتاب فرهنگ آموزگار بود، به هنگام تحصیل در آمریکا با یک دختر آلمانی که همکلاس وی بود، آشنا شد و با او ازدواج کرد ولی فرزندی نداشت.

آموزگار آلدگی مالی نداشت اما عیب و نقص مهم او این بود که با وجود تحصیلات عالی مالی و بیش از بیست سال سوابق دولتی، شناخت کامل به احوال مردم ایران نداشت و همه چیز را از دید آمار و ارقام می‌نگریست. یکی از نویسنده‌گان وقت رادیو تعریف می‌کرد در آن سال‌های پیش از انقلاب برنامه‌ای زیر عنوان عبور از تاریخ

<sup>۱</sup>-ساواک گزارش‌هایی درباره آموزگار تهیه کرده و پرونده مبسوطی درباره او تدوین کرده بود که احتمالاً در سال‌های آینده از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر خواهد شد.

شامل وقایع مهم سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۲ می‌نوشت که همه روزه از رادیو پخش می‌شد. آموزگار شنیدن آن برنامه را که اطلاعات کافی درباره تاریخ سیاسی ایران و وقایعی مانند حوادث سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ - جنگ جهانی دوم - وقایع آذربایجان - ماجراهی نفت در اختیار شوندگان می‌گذاشت در رأس کارهای خود گذاشته و نه تنها هر روز ساعت ۱۵ آن برنامه را گوش می‌داد بلکه از رادیو تلویزیون ملی ایران نوار آن برنامه را خواسته بود که همه روزه نسخه دومی از نوار پخش شده برای او ارسال می‌شد تا مجدداً و سر فرست گوش بدهد و از تاریخ سیاسی ایران اطلاع یابد. زیرا او براستی از تاریخ ایران هیچ چیز نمی‌دانست.

جمشید آموزگار پس از انتخاب به دبیرکلی حزب برای نخستین بار در یک مجمع چند هزار نفری ظاهر شد تا به سخنرانی پردازد، چرا که قبل از آن هیچ وقت به یک سخنرانی اجتماعی نپرداخته بود.

در اطراف شاه سابق دو دسته از رجال و دولتمردان بودند که از نظر خصایص روحی و اهداف خدمت با هم تفاوت داشتند.

نخست برادران، برادرزادگان، خواهران، خواهرزادگان و مادر و نامادری‌های شاه، و نیز قره‌نوکران، چاپلوسان، بادمجان دور قاب‌چین‌ها، قالناق‌های درباری و اداری و ارتشی که جز خشنود نگاه داشتن خاطر مبارک و پرکردن جیب‌های خود و شرکت در زد و بندها و معاملات پشت پرده به چیزی نمی‌اندیشیدند و روابط بسیار گرمی با شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و سرمایه‌داران بزرگ ایرانی داشتند و سروکله آنان در همه جا آشکار بود و معامله‌ای انجام نمی‌شد که سیل آنان از بابت آن چرب نگردد. به عنوان مثال ملکه مادر در گاؤداری با سیمون پادشاه سابق بلغارستان شریک شده و قرار بود این گاؤداری، گوشت گاو، ماهی، میگو و خاویار به اروپا صادر کند که پرویز راجی می‌گوید یکی از بستگان سیمون خانم «تسا» به او گفته که به علت طمع بیش از حد ملکه مادر شرکت ورشکست شده است. همچنین توران مادر غلامرضا پهلوی بر سر ساختن شهرک توران شهر با یک شرکت آلمانی که ادعایی کرد توران حقوق وی را نپرداخته است مشکلاتی داشت. شاهپور غلامرضا نیز بدون محابا از

بیشتر شرکت‌ها حق و حساب می‌گرفت و مخصوصاً رومانی‌ها عنایات خاصی به او داشتند. فهرست شرکت‌ها و اراضی و مؤسسات سایر شاهزادگان و خانواده‌های مستفند ایران نیز بارها منتشر شده است.

اگر قرار بود برای سربازان ارتش سیصد چهار صد هزار جفت پوتین خریداری شود، اگر قرار می‌شد کشتی و تانک و هوایپما بخرند، اگر قرار بود ساختن فلان فرودگاه، استادیوم در فلان شهر ساخته شود و همچنین ساختمان مترو و یا نیروگاه‌های اتمی و پایگاه‌های نظامی، در همه و همه پای آقایان و خانم‌ها به میان می‌آمد و حق و حساب می‌خواستند.

گروه دوم اطرافیان شاه یا خدمتگزاران او کسانی بودند که در میان آنان تکنوقرات‌ها، سوسيالیست‌های قدیمی، افسران ارتش، توده‌ای‌های سابق، تحصیلکرده‌های آمریکا و اروپا که می‌پنداشتند بتوان به شاه رهنمودهایی کرد و مثلاً زمینه را برای منسخ ساختن رژیم استبدادی فاسد و جایگزینی یک رژیم مشروطه سلطنتی لیبرال آماده ساخت، حضور داشتند.

کسانی مانند دکتر حسن ارسنجانی که اصلاحات ارضی را در ایران لازم می‌دانستند (و سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی مرد) از افرادی نبودند که صرفاً به طمع وزارت یا پول به شاه نزدیک شده باشند. بسیاری از اینان تصور می‌کردند امکان دارد پس از مدتی سلطنت استبدادی ایران را به صورت یک رژیم مشروطه سلطنتی پارلمانی درآورد و شاه را فقط به صورت قاب عکس و بدون کمترین مداخله‌ای در امور مملکت به عنوان یک مقام سمبیلیک و تشریفاتی مستقر کرد، اصول تحزب را رواج داد و خلاصه در این دنیای خراب بی در و پیکر که هر کس ساز خودش را می‌زند و رژیم‌های ایده‌آل حداقل در خاورمیانه مطلقاً به چشم نمی‌خورد مملکت را بتدریج به شاهراه ترقی و تمدن و دموکراسی هدایت کرد. آنها بخصوص به هوش و درایت خاص ایرانی تکیه می‌کردند و می‌گفتند ایران می‌تواند با یکسری اقدامات و اصلاحات ژاپن منطقه شود اما تدریجاً همه امیدها به نوبیدی بدل می‌شد. بعضی از قدیمی‌ها آه می‌کشیدند و افسوس می‌خوردند. اعمال و گفتار درباریان، وزرا بخصوص هویدا و اعوان و انصار او را نکوهش می‌کردند. هویدا را را سپوتن ایران می‌نامیدند که وظیفه دارد اوضاع را به هم بزند.

مردم تعجب می‌کردند چگونه ممکن است رجال و سیاستمداران و نظامیان عالی رتبه ایران این همه وقت بیکاری برای خوشگذرانی و شرکت در مجالس، کوکتل و ضیافت شام و مهمانی‌های مختلف داشته باشند. هویدا کمتر شبی بود که در یک یا دو و حتی گاهی در سه مهمانی و کوکتل و شام شرکت نکند. طبقات عادی دولتمردان در این مهمانی‌ها دعوت نداشتند. حتی در مراسم جشن مشروطیت که در دو شب متوالی در مجلسین شورا و سنا ترتیب داده می‌شد روح خود پسند و متفرعن رجال اجازه نمی‌داد که با مردم و مهمانان و دست چین شده عادی هم حشر و نشر کنند؛ با غ بهارستان را به دو قسم تقسیم کرده از رجال و امیران ارتش در یک سو و از میهمانان عادی پایین تر از معاون وزیر در کنجی دیگر پذیرایی می‌کردند.

جمشید آموزگار در قالب مصاحبه به شعر و مثال متousel شده، مجازات دزدان و مختلسان را به روز قیامت موکول می‌کرد و از مردم می‌خواست به عدالت الهی تمسک کنند و از دولت او خواهان پیگرد و به کیفر رساندن دزدان و مختلسین نباشند.

بطورکلی با تغییر دولت هویدا که مسؤول و عامل بسیاری از عقب‌ماندگی‌ها مانند همان مشکل لایحل تاریکی‌ها و خاموشی‌های دائمی برق شناخته می‌شد و تعویض شهردار که سناتور شد، چندان چیزی تغییر نکرده و مردم متوجه شده بودند که در ناصیه رژیم شاه نور رستگاری نیست.

شعرهای آقای آموزگار حين سخنرانی‌ها را به خاطر بیاورید آن شعرخوانی‌هایش در آن فضای منتظر انفجار:

یکی را که در بیند محند      مبادا که روزی بیفتی به بند

\* \* \*

توانما بود هر که دانا بود      ز دانش دل پیر برنا بود

\* \* \*

تونیکی میکن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز

\* \* \*

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم      جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

... آقای نخست وزیر، تکلیف دزدان، غارتگران، مختلسین اموال عمومی و عاملان فساد و تباہی که در دوره سیزده ساله گذشته (دوران هویدا) مرتکب آن همه فساد شدند و مملکت را به تباہی کشیدند چه می‌شود؟

جواب جناب آموزگار نخست وزیر در جلسه علنی مجلس شورای ملی چنین بود:

«از اینکه در محضر آقایان هستم، خوشحالم.

دوستان عزیز این قدر به فکر گذشته نباشید. بنای کار را بر انتقام و انتقام‌جویی نگذارید.

مثل اینکه آقای نخست وزیر حق داشتند... حق داشتند و یقین هم داشتند.

لابد هاتف غیب به ایشان خبر داده بود... چون... خودشان زودتر از همه از کشور در رفتند و سال‌ها بعد در واشنگتن در دفتر بانک جهانی یا سازمان ملل به قدرت غیبگویی و عرفان و معرفت خودشان ایمان آورند.

این بود عقاب اوپک. جمشید آموزگار از خانواده انگلیس پرست امریکاتبار، آموزگار که از پست مترجمی مستر وارن رئیس اصل چهار ترومن در ایران به معاونت وزارت‌خانه و وزارت رسیده بود. سال‌ها مستندها و کرسی‌های وزارت و سرانجام صدارت را یک آن و حتی برای استراحت و تمدد اعصاب از دست نداد.

شاه تصور می‌کرد با انتصاب آموزگار هم آمریکایی‌ها را راضی می‌کند هم مخالفان را که بیشترین مخالفت را پس از او با هویدا داشتند ساكت می‌کند هم به کمک آموزگار با صحنه‌سازی فضای باز سیاسی مردم را به آینده امیدوار می‌سازد.

در اواخر سال ۱۳۵۶، پس از بلند شدن آوای طشت رسوایی برنامه‌های اقتصادی دولت هویدا اطلاعیه زیر از سوی سازمان بازرگانی شاهنشاهی منتشر شد.

### فرمان برقراری نظام جدید بازرگانی در وزارت‌خانه‌ها

«اوامر مبنی بر ایجاد نظام پی‌گیری و بازرگانی طرح‌ها و پروژه‌های زمان‌بندی شده در سازمان برنامه و بودجه و وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی که در تاریخ هفدهم آذر شرف صدور یافت از طریق دفتر مخصوص شاهنشاهی به دولت ابلاغ گردید.

طبق این اوامر:

- ۱- سازمان برنامه و بودجه حداکثر در عرض دو ماه با همکاری کمیسیون شاهنشاهی خود را طوری آماده کند که از پیشرفت اجرایی هر پروژه زمان بندی شده، با توجه به گزارش‌های سه ماهه پیشرفت کار، آگاه شود و جزییات هر طرح یا پروژه را بطور دقیق پیگیری کند و گزارش‌های لازم را بطور منظم به هیأت وزیران بدهد.
- ۲- دولت به تمام وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مسؤول، که طرح‌های زمان بندی شده کمیسیون شاهنشاهی را در دست اجرا دارند، ابلاغ کند که در عرض دو ماه دستگاه‌های طرح و برنامه یا نظارت و هم‌آهنگی خود را مجهز سازند و با بررسی فرم‌های پیشرفت کار سه ماهه که به کمیسیون شاهنشاهی می‌فرستند و بر طبق روش‌های کمیسیون مزبور، هر شش ماه یک بار هر پروژه را براساس زمان بندی‌ها رأساً بازرسی نمایند و معایب و نقایص را در داخل وزارت‌خانه‌ها یا دستگاه‌های اجرایی با همکاری سازمان برنامه و بودجه مرتفع کنند، بدیهی است این اقدام موجب خواهد شد که هر وزارت‌خانه و سازمان اجرایی بر پیشرفت طرح و پروژه‌های مربوط به خود تسلط و نظارت کامل داشته باشد و ناهمانگی‌ها بر طرف گردد.
- ۳- به منظور برقراری هماهنگی در رفع معایب پروژه‌هایی که مورد بازرسی کمیسیون شاهنشاهی قرار می‌گیرد، کمیته ثابتی زیر نظر وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه به وجود آمده است، به طوری که از گزارش‌های این کمیته استباط می‌شود تشکیل ماهانه جلسات پاسخگوی نتایج بازرسی‌های کمیسیون شاهنشاهی نیست. این کمیته باید به طور فعال و بر طبق برنامه منظم در سازمان برنامه و بودجه تشکیل شود و روزانه یکایک گزارش‌های بازرسی‌ها را با حضور نمایندگان وزارت‌خانه‌ها دقیقاً بررسی کند و نسبت به رفع معایب و ایجاد هم‌آهنگی تصمیمات قاطع بگیرد.
- ۴- در اجرای وظایفی که برای پیگیری و بازرسی طرح‌ها و پروژه‌ها به عهده وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی واگذار می‌شود نیازی به ایجاد تشکیلات جدید نیست و باید این وظایف را در چارچوب سازمان‌های کنونی خود انجام دهند. دولت نتیجه اقدامات خود را گزارش بدهد و کمیسیون شاهنشاهی نیز، با همکاری

بازرسان شاهنشاهی و بازرسی ویژه نظامی، برقراری این روش را در وزارت خانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی مورد بازرسی قرار دهد».

روزنامه پیغام امروز در مقاله‌ای تند خواهان پیگرد مسؤولان گذشته شد.

«در کمیسیون شاهنشاهی، ضوابط تازه‌ای برای پیگیری طرح‌ها و برنامه‌های اجرایی اعلام شد، این ضوابط تازه را، شاهنشاه به استدعا نخست وزیر مقرر داشته‌اند، و آقای معینیان، رئیس دفتر مخصوص، آن را اعلام کردند.

روح ضوابط تازه که از آنها به نظام جدید پیگیری تعبیر شده، مبتنی بر تجربه‌ای است که از گذشته نزدیک به دست آمده. سازمان‌های اداری بنا بر وظیفه اجرایی خود، در تمام کارهایی که به آنها مربوط می‌شود، مسؤولیت دارند و این مسؤولیت از نظر زمانی محدود نمی‌ماند. اگر اجرای طرحی سال‌ها ناقص و ناتمام مانده، تمام کسانی که از زمان تصویب طرح، تا امروز، مصدر کار بوده‌اند که با آن ارتباط پیدا می‌کرده، در هر وضع و حال که هستند، مسؤولند و باید پای میز بازخواست و محاکمه بیانند تا این اصل در ذهن تمام کارکنان دولت، در هر سمت و مقام که هستند، نقش بند و ملکه شود که اشغال میز اداری و دریافت حقوق بابت این اشغال مسؤولیت‌هایی به وجود می‌آورد که مرور زمان هم مسؤولیت‌های آن را زایل نمی‌سازد.

درباره بسیاری از نقص‌ها، اهمال‌ها و بی‌بند و باری‌های اداری شاید بتوان گفت که سکوت‌گروهی از مسؤولان طراز بالا ناشی از سیاست پرهیز از درگیری و آلوهه شدن به خطای مسؤولان پیش از آنها بوده است، ولی این استدلال اگرچه دامن آنها را از آلوهگی به خلاف مالی مستقیم و نادرستی پاک نگاه می‌دارد، نمی‌تواند سکوت آنها را درباره خلاف و خطایی که جریان یافته بود، توجیه کند.

با اعلام ضوابط تازه، راه این نوع احتیاط‌ها و ملاحظه‌کاری‌ها نیز بسته خواهد شد، دیگر فرصتی پیش نخواهد آمد، که یک نخست وزیر یا وزیر پس از سال‌ها مسؤولیت و مشارکت مستقیم در سیاست اجرایی کشور، در پیشگاه افکار عمومی و در محضر کمیسیون شاهنشاهی، نقش موجودی بی‌طرف و ناظری بی‌اطلاع و تازه آگاه شده از تخلفات وسیع دوران مسؤولیت خود را ایفا کند.

سخنان نخست وزیر حاضر، در جلسات کمیسیون شاهنشاهی خطاب به مسؤولان و وزیران بسیار پرازش و پرمعناست و به تجدید یادآوری می‌ارزد که می‌گوید: سال دیگر نوبت ماست که مسؤولیت کارها را در برابر کمیسیون به عهده بگیریم و سال دیگر، نمی‌توانیم به نام اینکه دیگران مسؤول کمکاری‌ها و خطاکاری‌ها بوده‌اند شانه از مسؤولیت کارها خالی کنیم. شاید این سابقه به بهترین شکل بتواند علت استدعا‌ی نخست وزیر را در صدور فرمان ضوابط تازه برای پیگیری طرح‌ها و اجرای آن بیان کند.»

این نخست‌وزیر و این آزادی و این اقدامات تصنیعی و ظاهرسازی چیزی نبود که مردم و مخالفان می‌خواستند.

آموزگار چند روز اول نخست‌وزیری به مطبوعات یک آزادی نسبی داد. مطبوعات ناگهان شروع به افشاگری و انتقاد از دستگاه‌های فاسد کردند. تیترهای روزنامه‌ها در آن چند روز برای مردم عجیب و باورنکردنی بود و نشان می‌داد همان مطبوعات سرکوب شده و زبان بریده هم اگر تیغ سانسور از روی گردن‌شان برداشته شود وظیفه خود را خوب انجام می‌دهند و اگر تا آن موقع چنان نمی‌کردن بخاطر سلطه سانسور شدید بود. سانسور و فشاری که همه مردم را هم گرفتار کرده بود متنه‌ی هر یک را به نوعی.

به دنبال مقالات تند و انتقادی مطبوعات مردم هم به راه افتادند. در خارج، از محدود ساختن خانه شروع شد و چون مأموران شهرداری اقدام به خراب کردن خانه‌ها کردند مردم مقاومت کردند و حتی اتومبیل‌های مأموران شهرداری را آتش زدند. در مجلس هم زمزمه‌هایی شروع شد. صدای اعتراض از هر گوشه برخاست.

ناگهان شاه مشاهده کرد که رشته امور دارد از دستش به در می‌رود به این جهت تصمیم گرفت هر چه زودتر جلوی آزادی مطبوعات را بگیرد. در یکی از مراسم رسمی که دکتر مصباح‌زاده مدیر کیهان هم حضور داشت، بشدت به او پرخاش و فحاشی می‌کند و می‌گوید: «این مزخرفات چیست می‌نویسید، دولت عوض شده من که عوض نشده‌ام.»

## جلسات شعرخوانی

در پائیز ۱۳۵۶ جلسات شعرخوانی عده‌ای از شاعران و سخنوران در باشگاه انجمن فرهنگی ایران و آلمان (انستیتو گوته) برگزار شد.

جوانان و دانشجویانی که در جلسات شب‌های شعر انجمن گوته حضور می‌یافتد پس از خروج از انجمن تظاهراتی می‌کردند و شعارهایی می‌دادند. همچنان به صورت جسته و گریخته گروههایی در خیابان‌ها اجتماع کرده تظاهراتی انجام می‌دادند و مواردی از پیش آمدن وضعیت غیرعادی مشاهده می‌شد.

در شرایط سال ۱۳۵۶، انتصاب جمشید آموزگار به مقام نخست وزیری بدترین گرینش شاه بود که عوارض و پیامدهای آن را هم بزودی چشید.

آموزگار یک دولتمرد بوروکرات - تکنوقرات کاملاً غرب‌زده، خشک، عبوس، متکبر و بدختل و دور از فضای اجتماعی ایران بود که با یک زن آلمانی همدوره تحصیلی خود در دانشگاه‌های آمریکا ازدواج کرده و صاحب فرزندی نیز نشده بود. او زندگی را به صورت اعداد و ارقام می‌دید و اهمیتی برای مسائل معنوی و عاطفی و احساسی قائل نبود. آموزگار پس از حدود شش ماه نخست وزیری، در یکی از جلسات مجلس شورای ملی هنگام طرح لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ لب به سخن‌گشود و مطالعی بیان داشت که پاسخگوی هیچ یک از پرسش‌های مردم نبود. او سخنان خود را با این جملات آغاز کرد. آموزش باید با ایمان توأم باشد. آنکه ایمان به خدا، شاه و میهن نداشته باشد ره به جایی نمی‌برد در این طریق تنها راه، مشارکت مردم است، بین دولت و مجلس جدایی نیست، همه با هم باید در این ره کوشانیم.

آموزگار وارد هیچ یک از مسائل اساسی و ریشه‌ای کشور نشد. مهمترین نکات ارائه شده از بیانات او ضرورت تأکید بر آموزش حرفه‌ای و هنرآموزی، اجتناب از مدرک‌گرایی، خصوصی شدن مدارس تخصصی، انتقال سازمان بنادر و کشتیرانی از تهران به خرمشهر بود.

آموزگار در قسمتی دیگر از سخنان خود فاتحه اصلاحات ارضی را خواند و گفت: «آمار منحنی می‌گویند که ۵۲ درصد جمعیت کنونی کشور ما در روستاهای زندگی

می‌کنند. رقمی در حدود هجده میلیون نفر و مساحت کل زیرکشت سالانه کشور از ۷ میلیون هکتار تجاوز نمی‌کند که به هر خانواده روستایی بیش از دو هکتار نمی‌رسد این خانواده چگونه با دو هکتار زمین و با چه نوع کشتی زندگی سالم، صحیح و مناسبی داشته باشد» آموزگار مطالبی را درباره عقب‌ماندگی کشاورزی ایران، سوبسید ۱۵ ریالی بر شکر و ۸ ریال به کود شیمیایی، صرفه‌جویی از راه احاضر ۸۷ تن از مأموران ثابت و بیکاره دولت در اروپا و آمریکا، ارتقای کیفیت کالاهای صنعتی تولید شده در کشور عنوان کرد و ادعای کرد ذر دوران صدارت وی نرخ تورم سالانه از ۳۱ درصد در مرداد سال گذشته به ۱۹ درصد کاهش یافته است.

آموزگار انتقال شیلات، جنگلبانی، سازمان پنه و بنادر و کشتیرانی از تهران به شهرستان‌ها را جزو راهکارهای مهم دولت خود قلمداد کرد.

مهترین موضوع عنوان شده از طرف نمایندگان، تعقیب خطاکاران یعنی دار و دسته هویدا و وابستگان به باند فساد از سوی آموزگار مسکوت گذاشته شد. او گفت: درباره آنان که احياناً در گذشته خطاکرده‌اند و احياناً راه درست نپیموده‌اند، تمام تأکید بر آن بود که چرا به دنبال پیگرد آنها نمی‌رویم، اولاً باید بگوییم که این دولت به دنبال سازندگی است. سازندگی را مقدم بر هر چیز می‌داند. فرصت‌ها را باید از دست بدھیم. ثانیاً خداوند در قرآن کریم می‌گوید غیظ خود را فروخورید، بدی دیگران را فراموش کنید و آنان که گناه کرده‌اند، اگر به راه راست هدایت شدند و به خدا توبه کردند، خدا آنها را می‌بخشد. این را بدانید که هر که بد کرد در همین دنیا بد خواهد دید.

البته این سخن بدان معنی نیست که آنان که احياناً از راه‌های نادرست ثروت‌هایی به دست آورده‌اند و یا اکنون در فکر این باشند، اینها از تعقیب مصون بمانند، خیر به هیچ وجه.

همانطور که ملاحظه فرمودید مقامات بلندپایه استان از استاندار تا بقیه تعویض شدند. دولت به دنبال آنکه سهو و تسامح و تعلل در وظایف خودشان می‌کنند خواهد رفت و مقصراً مسلمان باید در هر جا تنبیه شوند ولی راه جلوگیری از تکرار این‌گونه وقایع خشونت نیست.»



كتاب چهارم

آغازی در پایان



## شهریور ۱۳۵۶ سرآغاز نا آرامی ها

توفانی که برانگیخته شده و همه‌مه آن از دور به صورت مبهم و تهدیدآمیزی به گوش می‌رسید چندان گوش شنوازی در هیأت حاکمه ایران نیافت. اتاق‌ها درسته بود و پرده‌های بلند مانع از رسیدن همه‌مه می‌شد. شاه که در تمام امور اظهار نظر می‌کرد و خود را یکی از فلسفه بزرگ عالم و تاریخ می‌دانست اهمیت چندانی به آنچه که در دنیای مذهب علیه او آغاز شده بود نمی‌داد. خبرنگاران و پرسشگران خارجی از او مرتباً درباره نفوذ دین و مذهب در توده ملت ایران می‌پرسیدند اما او پاسخ‌هایی از سرکم توجهی و سهل‌اندیشی می‌داد.

مراجعه به متن مصاحبه شاه با ادوارد سابلیه و متن مصاحبه شاه با (کارانجیا) روزنامه‌نگار هندی که هر دو مصاحبه به صورت دو کتاب مفصل به فرانسه و انگلیسی به چاپ رسیده است و در ایران نیز به صورت پاورقی در جراید انگلیسی یافت واقعیت این ادعای روشن می‌کند. شاه در جواب یک سؤال ادوارد سابلیه عیناً چنین پاسخ می‌دهد: «در مورد روحانیون جالب اینجاست که دو دسته ملا در اینجا و نجف هستند که هیچ کدام حرف یکدیگر را قبول ندارند. پس از مرگ ملای بزرگ (منظور حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی است) یکی از ملاهای عراقی به نام حکیم مدتی رهبری ملاها

را بر عهده گرفت اما همین که او نیز درگذشت دیگر نه ملاهای ایران حرف ملاهای نجف را قبول دارند، نه ملاهای نجف حرف ملاهای ایران را.»  
اما این نهایت زودباوری و خوش‌گمانی شاه بود.

نگاهی کوتاه به حوادث مختلف از شهریور ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که آرامش خاطر شاه به دلیل ذهنیت ناقص او از درک و قایع بود.  
در ۱ شهریور ۱۳۵۶ سیزده دانشجوی معارض سفارت ایران در لاهه را اشغال می‌کنند.

در ۲ شهریور ۱۳۵۶ جمعی از وکلای دادگستری طی نامه‌ای به دیوان عالی کشور محکومیت آیت‌الله طالقانی را غیرقانونی دانستند.  
در ۲ شهریور خاموشی‌های برق در کشور افزایش یافت.

در ۷ شهریور در دانشگاه‌های تهران تشنجهای رخ داد و کار به درگیری مأمورین و دانشجویان رسید.

در ۲۲ شهریور در فرانسه به جان اشرف پهلوی سوءقصد شد و ندیمه او به قتل رسید.

در ۲۲ شهریور شاه در مصاحبه‌ای با امیر طاهری از کارکرد خود دفاع کرد و فقط ۱۲۰ تروریست باقی مانده را مدخل نظم خواند.

در ۲۳ شهریور نماز عید فطر در اراضی قیطریه به امامت حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی برگزار شد.

در همان ماه روحانیون مبارز ایران چند اعلامیه به حمایت از زندانیان سیاسی دادند.  
دکتر مفتح در اوخر شهریور سخنرانی‌هایی در مسجد قبا ایجاد کرد که عده زیادی در مسجد اجتماع می‌کردند.

در آمریکا دانشجویان به تظاهرات علیه اشرف پهلوی پرداختند.  
در مهر ماه در پاریس، روحانیون مبارز اعتصاب غذای خود را اعلام داشتند.  
اعتصاب غذای روحانیون مبارز در پاریس در نه مهر ماه تجدید شد. آنان خواهان آزادی زندانیان سیاسی - مذهبی و بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران شدند.

می توان شهریور ماه ۱۳۵۶ را آغاز حرکت مغرضانه اپوزیسیون در خارج و داخل کشور انگاشت.

اولین شعارها مبنی بر دفاع از آزادی و حقوق بشر از محافل و جلسات کنفرانسیون در خارج به کشور انتقال یافت و واکنش هایی در داخل برانگیخت.

به مدت ۱۰ شب کانون نویسندها با ترتیب دادن شب شعر در انجمان فرهنگی ایران و آلمان موسوم به گوته و گرد آوردن بیش از ۱۰۰۰۰ مدعو که اغلب دانشجو بودند، اولین گام را برای تجمع کردن مخالفان رژیم برداشت.

شب های شعر در کانون گوته، انکاس گسترده ای در تهران و سراسر کشور به جا گذاشت. هزاران نفر در باغ انجمان و بیرون آن اجتماع کرده و با شور و هیجان و خشم و کین اشعار شاعران انقلابی را که مانند ققنوس پس از سال ها سکوت و سوختن در آتش اختناق ناگهان با روح و جانی تازه به میدان مبارزه بازگشته بودند می شنیدند.

در همان ماه تولیت دانشگاه صنعتی آریامهر پس از دیدار با سرتیپ پرنسپال رئیس ساواک تهران تصمیم خود را برای بازگرداندن ۱۳ تن از استادان دانشگاه که دکتر ضرغامی قبل از تدریس معاف کرده بود اعلام داشت. رئیس ساواک کوشید او را منصرف کند اما او با قبول مسؤولیت شخصی، استادان مذبور را که همگی از مخالفان و معتقدان رژیم بودند به کار فراخواند.

در ۲۴ آبان ۱۳۵۶ پروفسور مهران با برگزاری شب شعر در سالن ورزشگاه دانشگاه موافقت کرد. ۵۰۰۰ تن از دانشجویان در شب شعر مذبور حضور یافته و چند هزار نفر در بیرون نرده های دانشگاه اجتماع کردند.

به علت مسدود شدن خیابان پلیس طبق همیشه با خشونت دخالت کرد و اولین برخورد خیابانی میان مأمورین پلیس و دانشجویان به وقوع پیوست. دامنه تظاهرات وسعت گرفته در مسیر خیابان آیزنهاور [آزادی] تا امیرآباد «بنا به گزارش های خبررسانان شهریانی دانشجویان با شعارهای مضره و ضد ملی! [مرگ بر شاه] حرکت کرده اقدام به شکستن شیشه های بعضی از بانک ها و شیشه های ساختمان حزب رستاخیر در آن محل، کرده وارد محوطه خوابگاه دانشگاه تهران شدند و تظاهراتی در محوطه

خوابگاه‌های امیرآباد انجام دادند. استادان دانشگاه آریامهر به تحریک استادان سابقه‌دار، کمیته رفاه تشکیل داده برای دریافت اضافه حقوق و حق مسکن بارها دست به اعتراض و خواهیدن در دانشگاه زدند و تا حدود زیادی به خواسته‌های خود نایل شدند.<sup>۱</sup>

در مهرماه دانشجویان دانشگاه تهران تظاهراتی برپا کردند.

در آبان ماه با مرگ ناگهانی و غیرمنتظره حجت‌الاسلام آقا سید مصطفی خمینی در نجف اشرف، واکنش‌هایی نسبت به این مرگ مشکوک ابراز گردید. در حالی که سیل تسليت به سوی آیت‌الله خمینی از سراسر جهان و بوسیله مبارزان ضد رژیم سرازیر شده و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی و سایر گروه‌های اپوزیسیون از این واقعه ابراز تأسف می‌کردند نهضت آزادی برای نخستین بار این فرضیه را عنوان کرد که ممکن است رژیم ایران مسؤول مرگ آقا مصطفی خمینی باشد.

شب هفتم آیت‌الله زاده حاج سید مصطفی خمینی، در ۶ آبان ماه در مسجد اعظم قم برگزار شد. دو روز بعد مراسم یادبود در مسجد ارک تهران برگزار شد که هزاران نفر از روحانیون، دانشگاهیان و طرفداران آیت‌الله خمینی و جبهه ملی و تمام کسانی که از خودکامگی و قلدری رژیم تنفر داشتند در آن حضور یافتند.

حدود دو هفته بعد که شاه به اتفاق همسرش به آمریکا رفت تا بالاخره پس از ماهها انتظار با پر زیدنست جیمی کارتر ملاقات کند. علی‌رغم پیش‌بینی‌های پلیس اسب سوار و پیاده و اشنگن، ایرانیان مخالف تظاهرات خصم‌نامه‌ای علیه شاه و شهبانو ترتیب دادند.

هزاران دانشجو و ایرانی مخالف مقیم آمریکا در شهر و اشنگن در نزدیک کاخ سفید اجتماع کردند، به طرف کاخ حمله‌ور شدند و پلیس با سگ‌های ویژه به آنان حمله‌ور شد. بر اثر پرتاب گاز اشک آور که دود آن در فضای پراکنده شده بود شاه و فرح و کارتر و همسرش نیز دچار سوزش چشم و ریزش اشک شدند. تلویزیون ملی ایران که

۱- مسروح مذاکرات فرماندهان نظامی در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۵۷ مندرج در کتاب ماجراجویی یک جنگ روایی واقعی شده‌ایم، چاپ اول، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۳۴-۳۵. قسمتی از گزارش تفصیلی سواک.

پس از آغاز زمامداری دکتر جمشید آموزگار و اعلام فضای باز سیاسی، آزادی عمل هایی یافته بود با موافقت مدیر عامل تلویزیون و لابد کسب اجازه قبلی از شاه، فیلم های مربوط به حمله دانشجویان و مخالفان رژیم شاه در آمریکا به طرفداران استخدام شده و به محل اعزام گردیده رژیم را نمایش می داد. دوربین تلویزیون چندین بار در طول یک شباه روز شاه و فرح را در حالی که دستعمال از جیب در آورده و اشک های چشم خود را پاک می کردن و این در حالی بود که پرزیدنت جیمی کارتر در کاخ سفید در حال استقبال از آنان بود نمایش دادند. از فیلم ها و نوارهای تلویزیونی ارسال یا مخابره شده از واشنگتن توسط تعدادی از فیلمبرداران رسانه های عمومی بصری جهان، تعدادی تهیه و فیلمبرداری شده به وسیله فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران بود. مطبوعات آمریکا که آن روزها تقریباً همه در صفت مخالف رژیم ایران قرار گرفته بودند اسناد و مدارکی انتشار دادند که اردشیر زاهدی سفیر ماجراجو و غیر عادی ایران در آمریکا که اغلب در دنیای افسانه و رویا به سر می برد و شیوه کار خاصی داشت که از روش های متعارف دیپلماتیک به دور بود، پنج هزار تن از ایرانیان موافق شامل دانشجویان بورسیه، دانشجویان نظامی و کارمندان بازنیسته و کسبه ایرانی مقیم شهرهای مختلف آمریکا را با پرداخت پول بلیت هواپیما یا ترن و ۱۰۰ دلار پاداش و تعیین اقامتگاه به واشنگتن آورده بود تا به نفع شاه تظاهراتی انجام دهنده اما حملات مخالفان رژیم که مسلح به چوب و میله آهنهن و دیگر سلاح های سرد بودند آنها را فراری داد.

نمایش این فیلم از تلویزیون که شاید به این دلیل بود که دولت می خواست ادعای کند برخلاف دوران گذشته سانسوری در ایران وجود ندارد، از نظر طرفداران رژیم شاه یک اشتباه بزرگ و شاید یک توطئه عمومی بود که گفته می شد چون رضا قطبی در گذشته از مخالفان شاه و طرفدار مصدق بوده است و بیشتر معاونان و همکاران او در گذشته عقاید چپی داشته و بعضی از دانشجویان سابق عضو کنفردراسیون در مشاغل حساس تلویزیون قرار گرفته اند، برای استخفاف شاه آن فیلم را نمایش داده اند. بنا به نوشه سر آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران «میلیون ها ایرانی که جریان را از تلویزیون تماشا می کردند با شگفتی این صحنه را دیدند که چگونه شاه و شهبانو و رئیس جمهوری

آمریکا و همسرش هنگام نواختن سرودهای ملی دو کشور و انجام مراسم استقبال دستعمال به دست گرفته و اشک‌های خود را پاک می‌کنند، نمایش این صحنه از تلویزیون ایران که برای شاه و همسرش زننده و تحیرآمیز بود، موجب تمسخر و استهzaء بینندگان ایرانی شد و اثر بدی بر جای گذاشت و نمایش این فیلم از تلویزیون ایران هم از نتایج سیاست آزادسازی شاه بود و من تردید دارم که نمایش چنین فیلم‌هایی در ایران در گذشته امکان‌پذیر می‌بود»<sup>۱</sup>.

پخش مکرر فیلم‌های خبری تلویزیونی از گریستن ناچاری شاه و فرح در برابر دود گاز اشک‌آور از شبکه تلویزیون ملی ایران به زیان شاه و رژیم او تمام شد و کسانی که در تهران و شهرستان‌ها آن فیلم‌های خبری را به طور مکرر دیدند و مخصوصاً وقتی مشاهده کردند مخالفان رژیم که اغلب جوانان بودند از حمله سگ‌های قوی جهه پلیس که با پارس کردن شدید به آنان یورش می‌آوردنند نمی‌ترسند و به مقابله پلیس‌های سوار بر اسب می‌روند و شلیک گاز اشک‌آور و حمله با باتون اثربی در آنها به جانمی‌گذارد تشجیع شدند و طولی نکشید که نظایر آن مناظر در ایران تجدید شد و مردم به ویژه جوانان به صورت بی‌محابا با نفرات گارد شهربانی درگیر می‌شدند.

جوانانی که در آمریکا به تظاهرات علیه شاه پرداختند و با فریادهای رعدآسای خود بانگ مرگ بر شاه سردادند مورد توجه تلویزیون‌ها و مطبوعات آمریکا فرار گرفتند و مطبوعات آمریکا که در دوران ریاست جمهوری کارتر تقریباً همگی علیه رژیم شاه صف‌آرایی کرده بودند، تصاویر درشتی از تظاهرات را به چاپ رساندند و مفسرین آمریکایی این پرسش را مطرح کردند، به زعم ادعاهایی که شاه در مورد ترقی و پیشرفت کشور خود و ثروتمند و مرفه کردن مردم ایران می‌کند چه عاملی سبب شده است که هزاران جوان ایرانی به ویژه دانشجویان به واشنگتن بیایند و علیه شاه دست به تظاهرات تشنج آمیز آن چنانی بزنند.

سفر شاه به آمریکا برخلاف سفرهای پیشین او چندان با استقبال مقامات آمریکایی رو به رو نشد زیرا طرفداران و حامیان پیشین او از حزب جمهوریخواه تقریباً همه کنار

۱- سر آنتونی پارسونز: غرور و سقوط، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳، ص ۹۴.

رفته و بالعکس منتقدان او در سنا و مجلس و نمایندگان آمریکا که از حزب مخالف یعنی حزب دموکرات بودند افزایش یافته و کرسی های مهم دولت و وزارت خارجه هم به کسانی اختصاص یافته بود که بنا به نوشه «ولیام سولیوان تنفر شدیدی نسبت به شاه و رژیم او داشتند.

در مورد افزایش موج مخالفت با شاه و رژیم او و نظر شک و تردید به میلیاردها دلار اسلحه ای که می خرید، بسیاری از سیاستمداران آمریکایی معتقد شده بودند به علت شکنندگی بیش از حد رژیم تو تالیته او، ممکن است تمام آن سلاح ها به دست یک حکومت برانداز که از راه شورش و طغیان زمام امور ایران را در دست خواهد گرفت بیفتد. در این خصوص باید به نوشه «سولیوان» سفیر وقت آمریکا در ایران مراجعه کرد که می نویسد در وزارت خارجه آمریکا بیشتر دیپلمات هایی که با ایران سروکار داشتند به نظر بدینی و مخالفت به شاه می نگریستند و او را دچار بیماری مگانومیا (خودپرستی - خودبدینی) می دانستند و از بلند پروازی های او به بدی سخن می گفتند. مخصوصاً انتشار کتاب سقوط ۷۹ نوشه امیل اردمون که یک کتاب تخیلی بود و شاه را متهم می کرد که قصد دارد در سالروز تأسیس سلسله ساسانی در سال ۲۲۲ میلادی با هواپیماهای بمب افکن خود سواحل جنوبی خلیج فارس را مورد حمله قرار دهد و سپس به عربستان سعودی حمله ور شده انتقام پیروزی اعراب مسلمان در نبرد قادسیه را از اعراب بگیرد و حدود وسعت ایران را به مرزهای عصر ساسانی برساند، تأثیر عمیقی در خوانندگان ساده لوح و بی اطلاع آمریکایی به جا گذاشته بود و بسیاری از مطبوعات در خصوص فصول مهیج این کتاب قلمفرسایی می کردند.

«سقوط ۷۹» در زمرة رمان های پرحداده «اکشن» آمریکایی بود که طی سی سال اخیر از بس مضامین آنها تکرار شده است، احمقانه و بی ارزش به شمار می روند و از سال ۱۹۶۰ به این سو یعنی طی ۴۴ سال گذشته صد ها فیلم پرحداده براساس این گونه رمان ها در صنایع سینمای جهان تهیه و در دنیا از طریق سینماها و سپس تلویزیون ها و در سال های اخیر از طریق تلویزیون های ماهواره ای به نظر تماشاگران رسیده است. ضد قهرمان اصلی این گونه رمان ها و فیلم ها معمولاً مرد مقتدر ثروتمند مختروع و

مبتكر و نیمه دیوانه‌ای است که دچار جنون مگانومیا شده و قصد دارد برای رسیدن به اهداف عجیب و غریب خود دنیا را به خون و آتش بکشد و در این راستا حتماً نیاز به بمبهای اتمی و هیدروژنی و پایگاه‌های مرموز و دور از دسترس در اعماق اقیانوس‌ها و دریاها و جزایر نیمه پنهان استوایی دارد.

قهرمان این نوع رمان‌های تخیلی نیز یکی از مأمورین جاسوسی آمریکا یا بریتانیاست که پس از طی مراحلی موفق می‌شود پایگاه‌های جهنمی ضد قهرمان مذبور را منفجر کرده و خود او و موشك‌ها و بمبهای هواپیماها و خدم و حشم او را به جزای اعمالشان برساند.

شاه بیمار ایران پس از مصاحبه‌های خودستایانه‌ای که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ انجام داد و بهویژه پس از گران شدن بهای نفت و سرازیر شدن پترولیوم و دلار به ایران در زمرة این ضد قهرمان‌ها درآمد و «امیل آردمن» نویسنده یهودی با آگاهی کامل به مسائل اقتصادی و فراز و نشیب‌های قیمت نفت در بازار جهانی رمانی نوشت که در نظر بسیاری از ایرانیان کاملاً گرفته شده و سرنوشت محظوظ و غیرقابل اجتناب محمدرضا شاه پهلوی در خلال فصول آن رقم زده شده بود.<sup>۱</sup>

به علت شهرت وحشتناکی که ساواک سازمان پلیس مخفی شاه در آمریکا کسب کرده و از آن به عنوان یک سازمان شبیه‌گشتاپو یاد می‌شد که به شکنجه و قتل و جنایت معتمد است برای تیمسار ارتشد نصیری رئیس ساواک هم نقشی در کتاب سقوط ۷۹ قائل شده بودند و جالب اینجاست که تیمسار نصیری اصلاً از وجود این کتاب که درباره شاه ایران نوشته شده و شهرت جهانی یافته بود بی‌خبر بود و پس از دیداری که ویلیام سولیوان با او انجام داد و درباره کتاب سقوط ۷۹ مطالبی بیان داشت، تازه رئیس پلیس خفیه کنچکاو شد<sup>۲</sup> از فحوای این کتاب آگاهی یابد و جالبتر این است پس از اینکه

۱- این کتاب در سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۵ به وسیله مرحوم دکتر حسین ابوترابیان که تحصیلکرده انگلیس و کاملاً به زبان انگلیسی مسلط بود ترجمه شد اما اجازه نشر نگرفت و تنها در پائیز ۱۳۵۷ نشر یافت.

۲- ویلیام سولیوان: مأموریت در ایران، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۱، صص

نسخه ای از کتاب به دستش رسید و آن را برایش ترجمه کردند، دستور داد این کتاب رمان در فهرست آثار ممنوع الانتشار قرار گیرد و تا سال ۱۳۵۷ ه. ش و نزدیکی های انقلاب متن فارسی این کتاب اجازه نشر نیافت.

بدین ترتیب شاه خود شیفته به دلیل مصاحبہ های عجیب و غریبی که می کرد و خود را دارای پنجمین ارتش غیر اتمی دنیا ظرف ۵ سال آینده می دانست و حتی از تظاهر به مردم سالاری و اینکه میل دارد کشور دارای نظام حزبی و پارلمانی و مطبوعات آزاد شود و مسؤولیت ها به پارلمان و دولت منتقل گردد خودداری کرده نظام استبدادی مونارشیک خود را نظامی تحت حمایت پروردگار نامیده، خود را در ارتباط با خدا و بهره مند از هائف های غیبی می دانست و اقدام به خرید اسلحه در ارقام نجومی میلیارد (۹/۵ میلیارد) و بیشتر می کرد، در معرض ضربات کوبنده مطبوعات آمریکا و حتی اروپا و کشورهایی چون انگلیس، ایتالیا و فرانسه قرار گرفته بود. آنها ظاهراً از یک سو مخدوش شدن ارزش های انسانی و حقوق بشر را در ایران مورد ایراد قرار می دادند، از سوی دیگر سواک و شکنجه های قرون وسطایی متداول در آن را مطرح می کردند. از شاهنشاهی ساسانی قرار می دادند. در کنگره آمریکا، وزارت خارجه، مطبوعات، تلویزیون ها همه جا او را مورد مسخره و نیشخند قرار داده و متهم به دوستی با پرزیدنت برکنار شده و بدnam وقت آمریکا ریچارد نیکسون می کردند و معتقد بودند عصر دست پروردگان آیزنهاور و نیکسون و کسینجر سپری شده است و شاه باید کنار برود و اساساً دوران سلطنت در جهان سپری شده و دولت دموکرات آمریکا که از سیاست حقوق بشر پیروی می کند مایل نیست از کسانی چون شاه حمایت کند.

شاه در حالی که به خرید اسلحه از آمریکا ادامه می داد و پذیرفته بود هزاران متخصص، تکنسین و افسر درجه دار بازنشسته آمریکایی که حدس زده می شد تعداد آنها تا سال ۱۳۶۰ ه. ش یعنی سه سال بعد به ۱۴۰ هزار تن بررسد، در ایران به خدمت پردازند، از رفتار متناقض و خصمانه مقامات سیاسی و پارلمانی و محافل رسانه ای

آمریکا سرگیجه گرفته تلاش می‌کرد به هر ترتیب که هست رفع نگرانی و کدورت آنها را بکند. گزارش‌های مساعد و اغراق‌آمیز اردشیر زاهدی سفیر او در واشنگتن و مهمانی‌هایی که در محل رزیدانس سفارت می‌داد و جزییات آن مهمانی‌های باریکیو را با آب و تاب تمام برای شاه می‌فرستاد و ضمناً سفر شهبانو به آمریکا، سپس سفر خود شاه به اتفاق همسرش و قولی که کارتر داد که در شب ژانویه ۱۹۷۹ به ایران سفر کند و یک شب در ایران در قصر او اقامت اختیار نماید وی را تا حدودی آسوده خاطر کرد و با این آسودگی خاطر به ایران بازگشت و تصمیم گرفت به جای سکوت در برابر دشمنان به اقداماتی دست زند.

## ۱۰

### صدایی دور، از نجف اشرف

از ابتدای سال ۱۳۴۰ ه. ش با ارتحال آیت‌الله العظمی بروجردی نام عده‌ای انگشت‌شمار از علمای بزرگ و شاگردان آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع بزرگ تقلید شیعیان جهان در محافل و مجامع مذهبی و اجتماعی و حتی مطبوعات کشور برده می‌شد. در میان آن‌گروه آیت‌الله سید روح‌الله موسوی خمینی اشتهار و محبوبیت بیشتری از دیگران داشت.

واقعی سال ۱۳۴۱ و به‌ویژه حوادث خرداد ۱۳۴۲، توجه و انتظار را به سوی آیت‌الله مصمم و جدی قم جلب کرد و او بتدریج یک نوع محبوبیت فراگیری یافت. پس از آغاز مبارزه، آیت‌الله خمینی (ره) به تهران منتقل شد و چندین ماه تحت نظر بود. اقامت ایشان ابتدا در پادگان قصر تهران بود که به دلیل شخصیت برگسته و مناعت طبع و تھور و سرفود نیاوردن در برابر تهدیدات و تمهیدات و وعده‌ها و وعیدهای دولت، افسران و درجه‌داران لشکر یک پیاده‌گارد، احترام و علاقه زیادی به معظم له نشان دادند و حتی محافظان و نگهبانان ایشان هنگام برگزاری نماز پشت سر آیت‌الله صف کشیده عبادت خدا را به جا می‌آوردند.

بنا به گفته یکی از افسران پادگان قصر آیت‌الله با دقت و ملاحظت از اینکه نظامیان در

نماز به معظم‌له متابعت می‌کنند خشنودی خود را ابراز داشته نمازخوانی و توجه اکثر نظامیان را به مراسم مذهبی مورد تمجید قرار دادند.

امام خمینی (ره) در نخستین روزهای اقامت در بازداشتگاه خواهان عینک خود شدند که برایشان آورده شد. سپس مهر خود را خواستند و آن را به دست خویش شکستند که مبادا به گونه‌ای وادار شوند آن را زیر نامه‌ای بگذارند.<sup>۱</sup>

هرگونه تلاش برای بازجویی از رهبر دینی تشیع بی‌فایده بود، زیرا ایشان گفتند که به هیچ پرسشی پاسخ نمی‌دهند. وظایف مذهبی و شرعی خود را انجام داده‌اند و هیچ مقامی نمی‌تواند در مورد آنچه گفته‌اند از ایشان پرس و جو کند.

در دیدار با وزیران و تیمساران ارتش نیز آیت‌الله خمینی (ره) کمترین نرمش و انعطاف و سر فرود آوردن نشان ندادند.

مدتی بعد مشارالیه به خانه‌ای انتقال یافتند و چندی بعد حصر اقامتگاه ایشان برداشته شد و هزاران تن از ارادتمدان و مریدان به دیدارشان شتافتند.

چندگاه بعد که به قم بازگشتند هرگز در برابر تمهیدات رژیم روی مساعد نشان ندادند و هرگونه خبر درباره سکوت و نرمش را رد کردند و اظهار داشتند در هر حال به وظایف شرعی خود اقدام خواهند کرد.

با برکناری امیر اسدالله علم و زمامداری حسنعلی منصور و دیدار جواد صدر<sup>۲</sup> و وزیر وقت کشور با آیت‌الله خمینی (ره) در سال ۱۳۴۳ رژیم پهلوی تا حدودی آسوده‌خاطر به نظر می‌رسید. زیرا با وجود چند برخورد کوچک در قم و حوادث سالروز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در سال ۱۳۴۳، گزارش‌ها تا حدودی خیال حضرات را آرام می‌کرد.

صدای قم مدتی بود ظاهرآ به گوش نمی‌رسید. مقامات دولتی شکیبایی مرجع بزرگ قم را خوشبینانه، سکوت و مدارا برآورد می‌کردند. شکیبایی مرجعی که می‌خواست به

۱- مصاحبه نویسنده با سه تن از افسران بازنشته که شاهد بودند.

۲- نگاه کنید به نگاهی از درون، خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر، به کوشش مرتضی رسولی پور، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱، صفحات ۴۰۸-۳۸۳ فصل هجدهم، دولت مستعجل منصور

رژیم فرصت دهد تا حسن نیت خود را نشان دهد. ایشان بارها گفته بودند: صبر خواهیم کرد تا بینیم رژیم چه می‌کند.

آنها در این پندر اشتباه بودند که آیت‌الله خمینی (ره) مبارز جدی و مصمم اخم از پیشانی گشوده و با آنها سر سازگاری نشان می‌دهد. اما دولتیان خیلی زودتر از آنچه حدس می‌زدند صدای خروش آسای قم را شنیدند؛ صدایی که پژواک تندر مانند آن در سراسر کشور پیچیده و آذربخش بیدارکننده مفاهیم آن آسمان تاریک ایران را برافروخت.

در فضای سیاسی و اجتماعی به خاموشی و خفگی گراییده‌ای که همه در برابر شاهنشاه و دولت مبعوث وی و ساواک و ارتش و ژاندارمری و شهربانی و مجموع ساختار دولتی فرمانبر بودند و خیل متلقان سر تعظیم خم می‌کردند و همه مفاهیم اصیل جنبه شوخی و استهzae یافته بود، ندایی از شهر کویری قم برآمد که خفتگان را از خواب برخیزاند.

آیت‌الله خمینی (ره) نشان داده بود که رهبر مذهبی اجتماعی، علاقه‌مند به حمایت از مردم و حضور در فعالیت‌های مردمی است.

حتی پیش از سال ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی (ره) فعالیت‌هایی مستمر و انسانی در جهت حمایت از ستمدیدگان و مستضعفان انجام می‌داد، به عنوان مثال در آذرماه ۱۳۴۱ تلگرافی از سوی مشارالیه خطاب به وزارت امور خارجه مخابره شد که به شرح زیر بود:

### تهران، وزارت خارجه

«علمای اعلام و اهالی شیعه کراچی تلگراف کرده‌اند بهایی‌ها دختر بچه‌ای را به نام فرخنده دهقان یزدی که سید و شیعه است ربوه و در پاکستان می‌خواهند به ازدواج درآورند و در اثر اعتصاب عمومی، دادگاه آنجا ازدواج را توقيف کرده، بهایی‌ها به سفارت ایران تشیت کرده‌اند. لازم است فوراً دستور دهید سفارت از ازدواج غیرمشروع شدیداً جلوگیری کند و دختر را از آنها بگیرد و به ایران مسترد و به اولیاًیش تحويل

دهند. نتیجه را اطلاع دهید. «روح الله الموسوي الخميني»» سليماني فرماندار قم رونوشتی از این تلگراف را به دفتر سپهبد امير عزيزی، وزير وقت کشور ارسال داشته است تا او را در جريان امر بگذارد.

آيت الله خميني (ره) پس از هشت ماه اقامات اجباری در تهران در خانه آقای روغنی، در ۱۸ فروردین ماه به قم بازگشتند و مورد استقبال گرم مردم آن شهر قرار گرفتند. پيش از بازگشت دکتر صدر وزیر کشور و سرهنگ مولوی رئيس ساواک تهران به ديدن امام خميني (ره) رفتند. آيت الله می گويند: «اگر قرار است دولت به کارهای سابق خودش ادامه بدهد و مثل گذشته با مردم رفتار کند من در اينجا باشم اصلاح است.» سرهنگ مولوی قسم می خورد که ديگر آن حرف ها نیست، آيت الله طی ماههای بعد چندين بار سخنرانی هايي ايراد کردند، از جمله ذکر جمله «خميني تفاهم می کند» در روزنامه اطلاعات را مورد ايراد شديد قرار دادند، در روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۳ هم برخوردهایي بين مردم و نيري انتظامي روی داد تا اينکه ماجراه تصويب کنوانسيون وين پيش آمد.

كمتر از يك ماه پس از جلسه کذايی مجلس شورای ملي و تصويب اجباری لايحه، آيت الله خميني (ره) بار ديگر به منبر رفت و به اعتراض پرداخت. او آنچه را که دولت منصور با مهارت و ترفند از چشم و گوش مردم ايران پنهان داشته بود، مطالبي را که روزنامه ها و مجلات اجازه نشر آن را نياfته و فقط به دليل حفظ رویه های پارلماني به صورتی ناپيدا در صفحات روزنامه رسمي کشور منعکس شده بود، شجاعانه بر سر منبر ابراز داشت و خشم و تحير مردم را برانگيخت. آنچه آيت الله خميني (ره) به شيوه ستى و كهن انتشار نظرات و عقاید مردمی، برحسب آن روش که از قرن ها پيش در ايران متداول بود از طريق منبر به اطلاع عموم رساند، از يك مجمع کوچک ديني در قم، مانند دانه باراني فروبارide بر يك بركه آب، حباب آفريده و دايره وار محفل، به محفل محله به محله، شهر به شهر منعکس شد و گسترش يافت و به يك غريو توفنده بدل گشت.

سابقه نداشت - دست کم پس از سال های دهه ۱۳۳۰ و جريان ملي شدن نفت -

آیت‌الله‌ی در قم برخیزد، درباره یک مسأله خارجی سخن بگوید و دهان به اعتراض باز کند.

آیت‌الله‌ها بیشتر درباره مسائل داخلی، اشاعه فساد، نفوذ بهایت، گرانی و گرانفروشی، جور فرمانداران و رؤسای شهربانی و فرماندهان ژاندارمری قم سخن می‌گفتند. فساد دامنگیر در طبقات بالا و فقر روزافزون طبقات پایین، موضوع بحث بسیاری از اهل منبر بود.

اما اکنون آیت‌الله خمینی (ره) درباره مسأله بسیار مهم کاپیتولاسیون و پیامدهای شوم آن سخن می‌گفت. آیت‌الله خمینی (ره) برای بیان نظرات مستدل و کوبنده خود مخصوصاً روز چهارم آبان را که به مناسبت تولد شاه در سال ۱۳۹۸ ه. ش مرامی در سراسر کشور برگزار می‌شد، انتخاب کرد.

بيانات آیت‌الله خمینی (ره) شامل چندین بخش بود. در بخش اول که با ادای انانکه و اناالیه راجعون آغاز شد، آیت‌الله خمینی (ره) تأثرات خود را به مناسبت مسائل اخیر ایران ابراز داشت. فرمود که «قلب من در فشار است و خوابم کم شده. ناراحت هستم.» او آرزوی مرگ برای خود کرد و پرسید چرا عید را جشن می‌گیرند؟ شاه و دولت حسنعلی منصور که سال‌ها بود از دوران مصدق و هیجانگ‌های خیابانی، تظاهرات، اعتصاب‌ها و راهپیمایی‌ها فاصله گرفته بودند، نفوذ معنوی آیت‌الله را دست کم گرفته بودند. امام خمینی (ره) به شیوه ستی و مقبول علمای شیعه به منبر رفت و تار و پود کاپیتولاسیون جدید را با سخنرانی افشاگرانه و کوبنده خود گست启.

«ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردن. عزا کردن و چراغانی کردن. عزا کردن و دستجمعی رقصیدن. ما را فروختند. استقلال ما را فروختند و باز هم چراغانی کردن، پایکوبی کردن، اگر من به جای اینها بودم، این چراغانی‌ها را منع می‌کرم. می‌گفتم بیرق سیاه بالای سر بازارها بزنند. بالای سر خانه‌ها بزنند. چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت. عظمت ارش ایران را پایکوب کردن.»

پیشوای دینی کشور از ادای این جملات که کمترین توهینی به شخصیتی در آن دیده نمی‌شود، بل بسیار ناصحانه و دردمدانه و پدرانه است، قضیه کاپیتولاسیون جدید را مطرح می‌کند.

امام می‌فرماید:

«قانونی در مجلس برداشت، در آن قانون اولاً<sup>۱</sup> ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحق کردند به پیمان وین که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان با کارمندان فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان، با هر کسی که بستگی به آنها دارد. اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند.»

آیت‌الله خمینی (ره) سپس بطور واضح‌تر و ملموس‌تر آنچه را که با کاپیتو‌لایون

جدید بر سر ملت ایران آمده شرح می‌دهد:

«اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند! بازپرسی کنند! باید برود آمریکا! آنجا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند! دولت سابق این تصویب را کرده بود و به کسی نگفت دولت حاضر این تصویب‌نامه را در چند روز پیش از این برد به مجلس و در چه وقت، پیش از این به سنا برداشت و با یک قیام و قعود، مطلب را تمام کردن و باز نفیشان در نیامد. در این چند روز این تصویب‌نامه را برداشت به مجلس شورا و در آنجا صحبت‌هایی کرند، مخالفت‌هایی شد، بعضی از وکلا هم مخالفت‌هایی کردند، صحبت‌هایی کردند، لکن مطلب را گذراندند، با کمال وقاحت گذراندند. دولت با کمال وقاحت از این امر ننگی طرفداری کرد.»

نقطه اوج سخنان امام از اینجا به بعد آغاز می‌شود. امام مطالی می‌گوید و شواهدی می‌آورد که تمام درست است. واقعیت ناب است. حقیقت همان است که چشم آینده‌نگر او از ورای ابرهای زمان می‌بیند. آیت‌الله خمینی (ره) می‌خواهد بگوید که پس از تصویب این قانون هیچکس حتی خود شاه و حتی مرجع تقلید مردم ایران نیز از مزاحمت و جنایت مستشاران آمریکایی مصون نیستند.

«ملت ایران را از سگ‌های آمریکایی پست تر کردند و اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند، اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌ترین مقام را زیر بگیرد هیچکس حق تعریض ندارد.»

فراز بالا هیچ‌گونه جنبه اهانت و استخفاف ندارد، اما در گزارش‌هایی که تهیه شده، آورده شده که سخنران بین شاه و سگ آمریکایی جناس لفظی و تشییه قائل شده است. یک بار دیگر جمله را بخوانید. آیت‌الله می‌فرماید شاه ایران و بلا فاصله می‌افزاید مرجع

ایران و باز توضیح می‌دهد بزرگ‌ترین مقام ایران، اما چاپلوسان و متولسان همین فراز را برای اهانت به پیشگاه شاهانه کافی دانستند و بر غلظت ماده افزودند.

آیت الله (امام) خمینی (ره) سپس توضیح می‌دهد که علت تحمل همه این خواری‌ها درخواست مبلغ دویست میلیون دلار وام است. چرا کاپیتو لاسیون را گذراندند؟

«برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند از آمریکا، آمریکا گفت این کار باید بشود. لابد این جور است. بعد از سه چهار روز وام دویست میلیونی، دویست میلیون دلاری تقاضا کردند. دولت تصویب کرد که در ظرف پنج سال مبلغ مزبور [را] به دولت ایران بدنه و در عرض ۱۰ سال سیصد میلیون بگیرند. می‌فهمید یعنی چه؟ دویست میلیون دلار، هر دلاری ۸ تومان در عرض پنج سال وام بدنه به دولت ایران برای نظام [ارتش] و در عرض ۱۰ سال سیصد میلیون. آنطور که حساب کردند ۳۰۰ میلیون دلار از ایران بگیرند. یعنی ۱۰۰ میلیون دلار یعنی ۸۰۰ میلیون تومان از ایران در ازای این وام نفع بگیرند. معذالک ایران خودش را فروخت برای این دلارها. [دولت] ایران، استقلال ما را فروخت، ما را جزو دول مستعمره حساب کرد، ملت مسلم ایران [را] پست تراز وحشی‌ها در دنیا معرفی کرد، در ازای وام ۲۰۰ میلیون که ۳۰۰ میلیون دلار پس بدنهند. ما با این مصیبت چه کنیم؟ روحانیون با این مطالب چه بکنند؟ به کجا پناه ببرند؟ عرض خودشان را به چه مملکتی برسانند؟»

سپس آیت الله خشمگین و افسرده و دلشکسته از مصیبتی که بر سر کشور امده است می‌کوشد به خارجیان بگوید میان دولت منصور و ملت ایران تفاوت بسیار موجود است و سرشکستگی و ذلت دولت مربوط به ملت ایران نیست!

«سایر ممالک خیال می‌کنند که ملت ایران است، این ملت ایران است که خودش را پست کرده است. نمی‌دانند که این دولت ایران است. این مجلس ایران است، این مجلس است که هیچ ارتباطی به ملت ندارد، این مجلس سرنیزه است، این مجلس چه ارتباطی به ملت ایران دارد. ملت ایران به اینها رأی ندادند. علمای طراز اول مراجع، بسیاری‌شان تحریم کردند انتخابات را و ملت تعییت کرد از اینها، رأی نداد، لکن زور سرنیزه اینها را آورد در این کرسی نشاند.»

آیت الله خمینی (ره) به القاءات پیرامون آنچه در کتاب‌های درسی گنجانده می‌شد که قطع نفوذ روحانیت به نفع کشور و در جهت رفاه ملت است اشاره کرد و سپس نتیجه گرفت:

«رفاه حال ملت به این است که روحانیون را از بین ببرند! همین طور، است اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که اسراییل قبضه کند اقتصاد ایران را، نمی‌گذارد که کالاهای اسراییل در ایران بدون

گمرک فروخته بشود. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که اینها سر خود یک همچنین قرضه بزرگی را به گردن ملت بگذارند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که هر دولتی هر کاری می‌خواهد انجام بدهد و او صدر صد بر ضد ملت باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که دختر و پسر در آغوش هم کشته بگیرند. چنانچه در شیراز شده است. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که دخترهای معصوم مردم زیر دست جوان‌ها در مدارس باشند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که زن‌ها را در مدرسه مردها ببرند. مردها را در مدرسه زن‌ها ببرند و فساد راه بیندازند. اگر نفوذ روحانیون باشد توی دهن این دولت می‌زنند، توی دهن این مجلس می‌زنند و وكلرا از مجلس بیرون می‌کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد تحملی نمی‌تواند بشود یک مهره از وكلاب سرنوشت یک مملکتی که حکومت بکنند. اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی‌گذارد یک دست‌نشانده آمریکایی این غلط‌ها را بکند. بیرونش می‌کنند از ایران، نفوذ ایرانی، نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؟

نخیر، مضر به حال شماست. مضر به حال شما خائن‌هاست نه مضر به حال ملت، شما دیدید با نفوذ روحانی نمی‌توانید هر کاری را انجام دهید. هر غلطی را بکنید، می‌خواهید نفوذ روحانی را از بین ببرید. شما گمان کردید که با صحنه‌سازی‌ها می‌توانید بین روحانیون اختلاف بیندازید؟ نمی‌توانید این خواب باید در مرگ برای شما حاصل شود، نمی‌توانید همچو کاری انجام دهید، روحانیون با هم هستند، من به تمام روحانیون تعظیم می‌کنم، دست تمام روحانیون را می‌بوسم، آن روز اگر دست مراجع را می‌بوسیدم، امروز دست طلاب را می‌بوسم، من امروز دست بقال را هم می‌بوسم.»

آیت‌الله خمینی که در نهایت درایت و هوشمندی تیر خود را به هدف زده و بزودی احساسات و عواطف اسلامی و ملی طبقات مختلف مردم و جامعه روحانیت را با سخنان هشداردهنده و صمیمانه خود به سوی خیزش جلب خواهد کرد جملات پرشورتری بیان می‌کند:

«آقا من اعلام خطر می‌کنم. ای ارش ایران! من اعلام خطر می‌کنم. ای بازگانان! من اعلام خطر می‌کنم. ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می‌کنم. ای فضلا! ای طلاب! ای مراجع! ای آقایان! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می‌کنم. خطر در راه است. معلوم می‌شود زیر پرده چیزهای است و ما نمی‌دانیم. در مجلس گفتند نگذارید پرده‌ها بالا بروند. معلوم می‌شود برای ما خواب‌ها دیده‌اند. از این بدتر خواهند کرد؟ نمی‌دانم از اسارت بدتر چه؟ از ذلت بدتر چه؟ چه می‌خواهند با ما بکنند؟ چه خیالی دارند اینها؟ این قرضه دلار چه بر سر این ملت می‌آورد؟ این ملت فقیر ده سال ۱۰۰ میلیون دلار، ۸۰۰ میلیون تومان نفع پول به آمریکا بدهد؟ در عین حال ما را بفروشید برای یک همچو کاری؟!»

نظمیان آمریکایی، مستشاران نظامی آمریکا به شما چه نفعی دارند؟ آقا اگر این مملکت اشغال آمریکا است پس چرا اینقدر عربده می‌کشد؟ پس چرا اینقدر دم از ترقی می‌زند؟ اگر مستشاران نوکر شما هستند پس چرا از ارباب‌ها بالاترشان می‌کنید؟

پس چرا از شاه بالاترشان می‌کنید؟ اگر نوکرند. مثل سایر نوکرها با آنها عمل کنید. اگر کارمند شما هستند مثل سایر ملل که با کارمندانشان عمل می‌کنند، شما هم عمل کنید. اگر مملکت ما اشغال آمریکایی است پس بگویید پس ما را بردارید بریزید بیرون از این مملکت. چه می‌خواهند با ما بکنند؟ این دولت چه می‌گوید به ما؟ این مجلس چه کرد با ما؟ این مجلس غیرقانونی، این مجلس مجرم. این مجلس که به فتوا و به حکم مراجعت تقليد تحریم شده است، این مجلس که یک وکیلش از ملت نیست. این مجلس که به ادعا می‌گوید ما، ما... از انقلاب سفید آمده‌ایم: آقا کو این انقلاب سفید؟ پدر مردم را درآوردند. آقا من مطلعم، خدا می‌داند که من رنج می‌برم. من مطلعم از این دهات، من مطلعم از این شهرستان‌های دورافتاده. از این قم بدبخت، من مطلعم از گرسنگی خوردن مردم، از وضع زراعت مردم.

آقا فکری بکنید برای این مملکت. فکری بکنید برای این ملت، هی قرض روی قرض بیاورید! هی نوکر بشوید! البته دلار نوکری هم هست. دلارها را شما می‌خواهید استفاده کنید، نوکریش را ما بکنیم. اگر ما زیر اتمیل رفیم کسی حق ندارد به آمریکایی‌ها بگویید بالای چشمتو ابروست لکن شماها استفاده‌اش را بکنید. مطلب اینطور است، نباید گفت اینها را؟ آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد، اینجا هم باید خفه شد؟ اینجا هم خفه بشویم؟ ما را بفروشند و خفه شویم؟ به قرآن ما را بفروشند و خفه بشویم؟ والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کثیر است کسی که فریاد نکند. در حالی که حضار بشدت می‌گریند آیت الله سران ملل اسلام، رؤسای جمهوری ملل اسلامی و سلاطین ملل اسلام را به کمک می‌طلبد و حتی از شاه می‌خواهد که به داد خودش برسد.

ضمیماً آمریکا، انگلیس و شوروی را هر سه را، مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد و وابستگی، شفافیت، اصلاح، اسلام‌خواهی و ایران‌خواهی را با شعار اجتناب و برائت از هر سه قدرت استعماری به ذهن‌ها می‌نشاند.

«ای سران اسلام، به داد اسلام برسید. ای علمای نجف، به داد اسلام برسید. ای علمای قم، به داد اسلام برسید، رفت اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهوری ملل

اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! ای شاه! به داد خودت برس<sup>۱</sup>، به داد ما بر سید. ما زیر چکمه آمریکا برویم. چون ملت ضعیفی هستیم؟ چون دلار نداریم؟ آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم بدتر. آیت الله خمینی با این فراز از نقطه تاریخی خود قلوب همه ایرانیان را تسخیر می‌کند. بنابراین او یک منجی ایرانی، یک پیشوای همتای پیشوایان بزرگ دینی و سیاسی کشور در اعصار گذشته شناخته می‌شود.

او هم دشمن آمریکا است. هم متنفر از انگلستان، هم بیزار از شوروی، به دامان او هیچ وصله‌ای نمی‌چسبد.

آیت الله سپس رئیس جمهوری وقت آمریکا را مورد خطاب قرار می‌دهد. لیندون جانسون، جانشین پرزیدنت کنندی را که از آذرماه سال پیش پس از ترور کنندی جانشین او شده است.

اما امروز سر و کار ما با این خیثیت‌ها است» با آمریکاست، رئیس جمهوری آمریکا بداند این معنا را که منفورترین افراد دنیا است، پیش ملت ما، امروز منفورترین افراد بشر است، پیش ملت ما، یک همچنین ظلمی به دولت اسلامی کرده است، امروز قرآن با او خصم است، دولت آمریکا بداند این مطلب را، ضایع کردند او را در ایران، خراب کردند او را در ایران.

برای مستشارها مصونیت می‌گیرید؟ بیچاره وکلا داد زدند آقا از این دوست‌های ما بخواهید به ما اینقدر تحمل نکنند، ما را نفوشید، ما را به صورت مستعمره درنیاورید. کی گوش داد به اینها؟ از پیمان وین یک ماده را اصلاً ذکر نکرده‌اید ماده ۳۲ ذکر نشده است. من نمی‌دانم، آن ماده چه است؟ من که نمی‌دانم، رئیس مجلس هم نمی‌داند، وکلا هم نمی‌دانند که قبول کردند طرح را، طرح را قبول کردند، طرح را امضا کردند، تصویب کردند اما عده‌ای اقرار کردند که ما اصلاً نمی‌دانیم چیست (آنها هم لابد امضا نکرده باشند) آن عده دیگر بدتر از آنها بودند، یک عده جاهلند اینها.

آیت الله آنگاه ارش را مورد خطاب قرار می‌دهد.

«رجال سیاسی ما، صاحب منصب‌های ما، رجال سیاسی ما، یکی بعد از دیگری را کنار می‌گذارند، الان در مکتب ما به دست رجال سیاسی که وطن خواه باشند چیزی نیست. در دست آنها چیزی نیست. ارش هم بداند یکی تان را بعد از دیگری کنار می‌گذارند، دیگر برای شما آبرو گذاشتند؟ برای نظام

۱- طرف خطاب قرار دادن شاه جنبه عاطفی و ناصحانه سخنان رهبر مذهبی را نشان می‌دهد. در این خطابه شاه دشمن تلقی نمی‌شود بلکه مورد پند و نصیحت قرار می‌گیرد.

شما آبرو گذاشتند که یک سرباز آمریکایی بر یک ارشبد ما مقدم است؟ یک آشپز آمریکایی بر یک ارشبد ما مقدم شد در ایران؟ دیگر برای شما آبرو باقی ماند؟  
اگر من بودم استعفا می‌کرم. اگر من نظامی بودم استعفا می‌کرم، من این ننگ را قبول نمی‌کرم.  
اگر من وکیل مجلس بودم استعفا می‌کرم.»

**آیت الله امام خمینی (ره) مجدها آمریکایی‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد و از اهانت‌هایی که به روحانیون بزرگ می‌شود انتقاد می‌کند.**

«باید نفوذ ایرانی‌ها قطع بشود! باید مصونیت برای آشپزهای آمریکایی، برای مکانیک‌های آمریکایی، برای اداری آمریکایی، اداری و فنی، مؤمنان، کارمندان اداری، کارمندان فنی، برای خانواده‌هایشان مصونیت باشد لکن آقای قاضی در مجلس باشند!»

آقای اسلامی را با دستبند ببرند این ور و آن ور! این خدمتگزارهای اسلام، علمای اسلام در جبس باشند، طرفداران اسلام باید در بندرعباس حبس باشند، برای اینکه اینها طرفدار روحانیت هستند. خودشان یا روحانی اند یا طرفدار روحانی، این را در تاریخ ایران مردم دادند اینها، سند دست دادند که معلوم شد رفاه حال این ملت این است که قطع ید رسول الله است، باید قطع ید رسول الله از این ملت بشود! اینها را می‌خواهند، تا اسراییل با دل راحت هر کاری اینجا بکند، تا آمریکا با دل راحت هر کاری می‌خواهد بکند.

آقا تمام گرفتاری ما از این آمریکاست، تمام گرفتاری از این اسراییل است. اسراییل هم از آمریکاست، این وکلا هم از آمریکا هستند، این وزرا هم از آمریکا هستند، همه تقصیر آنها است اگر نیستند چرا نمی‌ایستند در مقابل، داد بزنند؟»

**آیت الله خمینی (ره) سپس با اشاره به مرحوم آیت الله سید حسن مدرس و مقاومت او در مجلس در برابر اولتیماتوم روسیه تزاری در سال ۱۳۲۹ هـ از روحانیون خواست که به مدرس تأسی کنند و اشاره کرد که برای همین موضوع هاست که خارجیان می‌خواهند در ایران روحانی نباشد، امام (ره) مبارز و مصمم، سپس وظایف علماء را بر شمردند.**

«این قدر انباشته است مطالب، این قدر مفاسد در این مملکت زیاد است که من با این حالم، با این سینه‌ام، با این وضع نمی‌توانم عرض بکنم. نمی‌توانم مطالب را به آن مقداری که می‌دانم به عرض شما برسانم، لکن شما موظفید به رفقایتان بگویید، آقایان موظفند ملت را آگاه کنند. علماء موظفند ملت را آگاه کنند، ملت موظف است که در این امر صدا در بیاورد، با آرامش به عرض برسانند. به مجلس اعتراض کنند، به دولت اعتراض کنند که چرا یک همچنین کاری کردید؟ چرا ما را فروختید؟ مگر ما

بنده شما هستیم؟ شما که وکیل ما نیستید وکیل هم بودید، اگر خیانت کردید به مملکت، خود به خود از وکالت بیرون می‌روید. این خیانت به مملکت است. خدایا اینها خیانت کردند به مملکت ما، خدایا دولت به مملکت ما خیانت کرد، به اسلام خیانت کرد، به قرآن خیانت کرد. وکلای مجلسین خیانت کردند. آنهایی که موافقت کردند به این امر، وکلای مجلس سنا خیانت کردند این پیرمردها، وکلای مجلس شورا، آنهایی که رأی دادند، خیانت کردند به این مملکت، آنها وکیل نیستند. دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند، اگر هم بودند من عزلشان کردم، از وکالت معزولند. تمام تصویب‌نامه‌هایی که تا حالا نوشته‌اند، تعاملش غلط است. از اول مشروطه تا حالا بر حسب نص قانون، قانون را اگر قبول دارند، بر حسب اصل دوم متمم قانون اساسی تا مجتهدین نظارت نکنند در مجلس، قانون هیچی نیست. کدام مجتهد نظارت می‌کند الان؟ اگر پنج تا ملا در این مجلس بود، اگر یک ملا در این مجلس بود تو دهن اینها می‌زد، نمی‌گذاشت این کار بشود. من به آنان که به ظاهر مخالفت کردند، این حرف [را] دارم به آنها، چرا آقا خاک بر سرتان نریختید؟ پس چرا پا نشدید یقئ آن مردک [منظور حسنعلی منصور نخست وزیر است] را بگیرید؟ باید هیاهو کنید، باید بریزید وسط مجلس به هم بپریزید که نگذرد این مطلب، به صرف اینکه من مخالفم درست می‌شود؟ دیدید که می‌گذرد، پس نگذارید یک همچو مجلس وجود پیدا کند، از مجلس بیرون‌شان کنید، ما این قانون را که در مجلس واقع شد، قانون نمی‌دانیم. ما این دولت را دولت نمی‌دانیم، این‌ها خائند به مملکت ایران. خائند، خداوندا، امور مسلمین را اصلاح کن. خداوندا، دیانت مقدس اسلام را، عظمت به آن عنایت فرمای. خدایا اشخاصی که خیانت می‌کنند به این آب و خاک و ملک، خیانت می‌کنند به اسلام، خیانت می‌کنند به قرآن، آنها را نابود کن.»

آیت‌الله خمینی (ره) در این سخنرانی کوبنده، تمام مکنونات خود را بیان داشت. در سخنرانی، نام شاه مگر یکی دو جا آورده نمی‌شود و واژه‌ای که بتوان آن را توهین به شاه تلقی کرد، بر زبان معظم له جاری نمی‌شود. حتی از شاه می‌خواهد که به داد خود بررسد در جایی که صحبت از زیر گرفتن سگ آمریکایی به وسیله شاه ایران و یا زیر گرفتن شاه ایران به وسیله یک آشپز آمریکایی به میان می‌آید، نمی‌گوید شاه. بلاfaciale اشاره می‌کند «اگر مرجع تقلید شما را زیر بگیرد» شاه و مرجع تقلید را در ردیف هم ذکر می‌کند، بنابراین هدف اهانت به شاه نیست. هدف بیدار کردن و متنبه کردن اوست، در حقیقت سخنرانی ناصحانه و از سر دلسوزی به حال ملک و ملت است، برای بیان مضار و فساد آن همه تسليم شدن در برابر آمریکا. دولت اگر دولت عاقل، بیدار و دلسوز و

خدمتگزاری می‌بود، جای داشت که همین امر یعنی اعتراض و خیزش مرجع عالی مذهبی را دستاویز متفقی دانستن قرار داد تحمیلی کاپیتولاسیون جدید می‌نمود، دستور می‌داد جراید متن کامل سخنانی آیت‌الله خمینی (ره) را به چاپ برسانند و رادیو همه یا خلاصه‌ای از آن را پخش کند و با استناد به این سخنانی که نظر علمای مت念佛 و بزرگ شیعه بود شرکنوانسیون وین را می‌کند.

در جایی از انتهای سخنانی امام خمینی (ره) به مردم توصیه می‌کند: «ملت موظف است با آرامش اعتراض خود را عرض کنند.» همین تأکیدات نشان می‌دهد که ایشان برخلاف آنچه دولتی‌ها ادعا می‌کردند: «رویه آقا (امام) خمینی (ره) و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شده. لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید» نه علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور اقدام کرده و نه تحریکاتی کرده است. تصادفاً آنچه آیت‌الله امام (ره) می‌گوید تماماً در جهت منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور است و آنچه که دولت و مجلس تحت فشار کرده بودند خلاف منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور...

دولت که چاره کار را پیوسته در زور و تهدید و خشونت می‌جست بی‌درنگ دست به کار شد. تصمیم به گرفتن و بازداشت و زندانی کردن امام (ره) گرفته شد، اما به حای زندانی کردن، تبعید راه حل بهتری تشخیص داده شد.

چند افسر و کارمند و کماندو سواک در شب ۱۳ آبان به خانه امام (ره) در قم ریختند و رهبر سالخورده و مصمم به مبارزه علیه سلطنت، آمریکا، اسرائیل و کاپیتولاسیون را دستگیر کردند. در یک اتومبیل سواری نشاندند، به تهران آوردند و به فرودگاه مهرآباد برdenد و در آنجا گذرنامه‌اش را در اختیار محافظین جدید گذارند و هوایپما از زمین بلند شد و راهی کشور ترکیه گردید. ظاهراً این راه حل شاه و دولت مبعوث او یعنی کابینه منصور را بسیار راضی کرده بود. اعتراض‌ها و تلگراف‌ها و سیل مخالفت علماء و مردم به جایی نرسید و حتی پسر ایشان را هم بازداشت کردند و تحت نظر قرار دادند.

آیت‌الله امام خمینی (ره) از ایران دور شد و به ترکیه که روحانیون در آنجا نقش و نفوذی نداشتند، اعزام گردید. قرار شد در آنجا آنقدر بمانند تا از نظرها و اذهان دور و فراموش شوند و مانند بسیاری از روحانیون سرسخت دیگر کم کم به خاطره‌ای کمنگ تبدیل گردند. حتی در آنجا اعمال فشار وارد ساختند که آیت‌الله عمامه از سر بردارد و بدون عمامه ظاهر شود. این همه آزار و اهانت و مزاحمت برای چه؟ آیا با یک مرجع برجسته و متنفذ مذهب شیعه باید این چنین رفتار می‌شد؟

آیت‌الله امام خمینی (ره) پس از دو سال اقامت در شهر بورسای ترکیه، خواهان عزیمت به نجف اشرف شد و به آن شهر در عراق مهاجرت فرمود.

آیت‌الله امام خمینی (ره) در نجف اشرف، کمترین اعتمادی به ابراز تحبیب و ادای احترامات دولت عراق که در آن زمان برادران عارف بر آن فرمان می‌راندند و سپس سردمداران رژیم بعضی عراق جایگزین آنان شدند نشان نداد و مقام شامخ و مستقل خود را حفظ فرمود. روزی عبدالسلام عارف، رئیس جمهوری وقت، عبدالرزاق محی‌الدین وزیر وحدت عراق را به حضور ایشان می‌فرستد و امام پاسخ مختصراً می‌دهد و جواب تعارفات رئیس جمهوری عراق را به اختصار برگزار می‌کند. دوران اقامت حضرت آیت‌الله خمینی (ره) در نجف اشرف حدود ۱۳ سال به طول انجامید.

آیت‌الله امام خمینی (ره) در سیزده مهرماه ۱۳۴۴ از ترکیه وارد عراق شدند و نام خانوادگی مشارالیه که مصطفوی است توجه مأموران عراقی را در فرودگاه بغداد جلب نکرد.

ایشان بنابر روایت آقای سید علی اکبر محتشمی پور با تاکسی عازم کاظمین شدند، چند روزی در مسافرخانه جمالی اقامت اختیار کردند. پس از زیارت حرم مطهر حضرت امام موسی کاظم (ع) روحانیون و طلاب ایرانیان نجف از ورودشان آگاه شده بودند و با چند دستگاه مینی‌بوس و اتوبوس به کاظمین رفتند. پس از سه روز آیت‌الله خمینی (ره) رهسپار سامرا شدند و در آنجا نیز مورد استقبال علماء و روحانیون قرار گرفتند. سپس راهی کربلا شدند و مورد استقبال حدود پانصد، ششصد تن از

ایرانیان و اعراب قرار گرفتند. ایشان پس از یک هفته اقامت در کربلا به طرف نجف اشرف عزیمت فرمودند. امام فرموده بودند کسی به نفع ایشان تبلیغ نکند، شعار له و علیه ندهد و عکس ایشان را توزیع نکند. روز جمعه ۲۳ مهرماه آیت‌الله خمینی (ره) عازم نجف شدند و مورد استقبال صدها تن از روحانیون و طلاب و شیعیان قرار گرفتند.

امام ابتدا به زیارت قبر مولا علی (ع) شتافتند و سپس در خانه‌ای که در شارع‌الرسول برای ایشان تهیه شده بود اقامت گردیدند.<sup>۱</sup>

### ویزگی‌های منزل امام در نجف

«شارع‌الرسول، خیابانی رو به قبله صحن و حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. علت اینکه می‌گویند شارع‌الرسول این است که خیابان پس از عبور از محله جدیده و گذر از چهارصد، پانصد کیلومتر راه کویری به مرز عربستان سعودی به نام «عرعر» می‌رسد و از آنجا مستقیم به مدینه متنه می‌شود. به موازات شارع‌الرسول، محله و سوق حويش واقع است. یکی از کوچه‌های آن محله، شربه‌ای‌ها نام دارد. شاید وجه تسمیه طایفه مزبور این باشد که اینها سقا بودند. چون کوزه‌های آب را در عراق «شربه» می‌گویند. کوچه شربه‌ای‌ها به بازار حويش ختم می‌شد. در این کوچه منزلی را به وسعت حدود یکصد و پنجاه متر برای اقامت امام اجاره کرده بودند. آنجا یک بیرونی داشت و یک اندرونی، بیرونی عبارت بود از یک حیاط  $6 \times 3$ ، یک اتاق  $3 \times 3$  و سرویس دستشویی، راه پله‌ای هم به طبقه بالا می‌رفت. در طبقه دوم یک اتاق بزرگ و دو اتاق هم این طرف و آن طرف به شکل گوشواره‌های آن اتاق بزرگ ساخته شده بود. چایخانه این مجموع در قسمت پاگرد بیرونی که محل رفت و آمد مردم، میهمانان، شاگردان، هیأت‌ها و شخصیت‌های سیاسی و غیرسیاسی بود قرار داشت. در پاگرد راه پله طبقه دوم محوطه‌ای بود که در آن سماوری گذاشته بودند و چایی درست می‌کردند. هر

۱- نقل از خاطرات آقای سید علی اکبر محتشمی پور - حوزه هنری، تهران ۱۳۷۶، چاپ اول، صفحات ۴۸۳-۴۷۷.

وقت امام به طبقه بالا می‌آمدند و جلوس داشتند از این پاگرد، چای بالا می‌بردند. اگر روز بود که مراجعه کننده‌ها داخل حیاط می‌نشستند، چای ریز، چای را می‌آورد و پایین به میهمانان می‌داد، یعنی این پاگرد و چایخانه همزه وصل بین اتاق بالا و حیاط پایین بود. علت اینکه اتاق بالا بزرگتر از پایین بود، پیش‌رفتگی آن در کوچه بود. کوچه‌های نجف عموماً به این شکل دارای سقف هستند بطوری که اگر سر ظهر که آفتاب مستقیم می‌تابد در کوچه راه بروید، خبری از آفتاب نیست. همه جا سایه است. در دو طرف کوچه، طبقه‌های دوم خانه‌ها جلو آمده و به یکدیگر چسبیده‌اند. محوطه مسکونی منزل و به اصطلاح اندرولنی، دارای حیاطی حدود  $5 \times 5$  بود. داخل حیاط دو اتاق وجود داشت که آن اتاق‌ها به هم راه داشتند. طرف دیگر حیاط آشپزخانه بود و روی آن یک نیم طبقه، شامل دو اتاق کوچک قرار داشت. در عراق طوری محوطه‌سازی می‌کنند که آدم از توی حیاط بخواهد آسمان را ببیند. مثل اینکه باید از دودکش مانندی نگاه کند چرا که اتاق‌های طبقه دوم فضای حیاط را اشغال کرده‌اند، راه‌پله‌ها را هم بسیار باریک درمی‌آورند. مثلاً راه‌پله‌ای که در خانه‌های قدیمی نجف است پنجاه تا شصت سانت بیشتر عرض ندارد و ارتفاع هر پله متجاوز از سی سانت است. یک طبقه را که آدم بالا می‌رود، نفس نفس می‌زند. امام بیش از سیزده سال در چنین محیطی در یک بیرونی و اندرولنی که کل مساحتش ۱۵۰ متر بیشتر نبود، زندگی کردند. جالب این است که حضرت امام (ره) از مهر ماه سال ۱۳۴۴ که وارد این خانه شدند تا سال ۱۳۵۷ حدود سیزده سال در همین خانه محقر بودند و از آنجا، نقل مکان نکردند، البته زیر این خانه‌ها کلاً سرداب است. به این خاطر که تابستان عراق و بخصوص نجف بسیار داغ و خشک است. مناطقی که هوای خشک دارند، هوای آنها کشنده است، یعنی در تابستان اگر کسی ساعت یازده، دوازده ظهر بیرون بیاید و یک ساعت آب به او نرسد قطعاً آب بدنش تمام می‌شود و می‌میرد.

پانزده شعبان موسی زیارتی است و اکثر مردم عراق به کربلا می‌آیند و سپس به سایر اماکن زیارتی هم می‌روند و زیارت می‌کنند. یک سال که مناسبت پانزده شعبان در تابستان واقع شده بود توی صحن امام علی علیه السلام ظهر حرکت می‌کردم، یک دفعه

دیدم که شخصی زمین افتاد و مرد. آن سال در صحن حضرت علی (ع) دوازده نفر مرده‌اند. همین طور که راه می‌رفتند از شدت گرما می‌افتدند. گرمای آن سال بالای شصت درجه بود، البته عراق آن را اعلام نکرد چون طبق قانون عراق اگر دما از پنجاه درجه بالاتر برود باید اداره‌ها و مؤسسات را تعطیل کنند. دولت عراق در آن سال برای تعطیل نکردن دستگاه‌های دولتی همیشه درجه حرارت را پایین اعلام می‌کرد.

یک دفعه حاج آقا مصطفی (ره) نقل می‌کردند که امام فرمودند صبح من برای شنیدن صدای اذان که آمدم بیرون توی ایوان، نگاه کردم به دماسنجد در اول اذان صبح ۴۸ درجه گرما بود. بعد حاج آقا مصطفی گفت: امام اضافه کردند که البته این دماسنجد بالاتر از ۴۸ درجه نداشت و گرنه گرما بیشتر از ۴۸ درجه بود. حالا شما فرض کنید قبل از اذان صبح وقتی حرارت نجف حداقل ۴۸ درجه باشد، در وسط روز چقدر است؟ در چنین گرمایی خانه‌ها بالاجبار باید سردارب داشته باشند و همه خانه‌ها هم سردارب داشتنند. کمتر خانه‌ای پیدا می‌شد که سردارب نداشته باشد. منزل امام سردارب داشت امام هر روز ظهر که می‌شد، پس از ادائی نماز ظهر و عصر و صرف ناهار به سردارب می‌رفتند و کارهایشان را انجام می‌دادند.

تحرک روزانه امام در نجف چنین بود: هر روز برای رفتن به درس مسیری را از منزل در کوچه مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام و بازار حويش طی می‌کردند و به مسجد ترک‌ها (مسجد شیخ انصاری) می‌رفتند و دو ساعت به ظهر مانده به منزل بر می‌گشتند. دوباره ظهر که می‌شد برای اقامه نماز جماعت مسیر فوق را تا مسجد شیخ انصاری می‌رفتند و بعد از نماز بر می‌گشتند. عصرها به مدت نیم ساعت روی بام منزل قدم می‌زدند. غروب هم برای نماز مغرب و عشا مسیر شارع الرسول را تا مدرسه آیت الله بروجردی می‌رفتند و پس از نماز به منزل بر می‌گشتند و بالاخره سه ساعت بعد از غروب آفتاب نیز برای زیارت مولای متقيان علی بن ابيطالب عليه السلام بار دیگر از منزل خارج شده و از راه شارع الرسول به حرم مولا می‌رفتند و هنگام بسته شدن حرم و صحن مطهر

به منزل بر می‌گشتند». <sup>۱</sup>

امام خمینی (ره) در طول سال‌های طولانی اقامت در نجف اشرف هرگز روی خوش به نمایندگان و فرستادگان رژیم عارفی و پس از سقوط رژیم عارف، رژیم بعضی عراق که سعی داشت معظم‌له را به همکاری ترغیب کند نشان ندادند و راهی که ایشان در مبارزه سرسرخانه و بی‌امان با رژیم پهلوی برگزیده بودند راه مشخص و خاصی بود که دیگران راهی بدان نداشته‌اند. به هنگام اقامت سپهبد فراری بختیار در عراق، رهبران بعضی تلاش فراوان کردند حمایت امام خمینی (ره) را نسبت به او جلب کنند اما امام (ره) با تقبیح اقدامات بختیار کمترین وساطتی را در مورد بختیار نپذیرفتند و او را شریک نظام سلطنت خواندند.<sup>۲</sup> تا آخرین ماه اقامت امام در عراق کارگزاران بعضی که پس از اسفند ۱۳۵۳ رویه دوستی و همکاری با شاه اتخاذ کرده بودند نتوانستند مانع اقدامات همه‌جانبه و سخنرانی‌های مشارالیه شوند و سرانجام امام در قبال اعمال فشار بعضی‌ها و مراجعات مکرر متصرف (استاندار) محل و رؤسای امن‌العام ترجیح دادند در اواسط مهر ماه خاک عراق را ترک گویند و راهی کویت شوند چون دولت کویت نیز با عزیمت امام خمینی (ره) به آن کشور مخالفت کرد ایشان راهی پاریس شدند.

رژیم از عزیمت معظم‌له به پاریس بسیار خوشحال بود. اسناد و مدارک به‌جا مانده نشان می‌دهد که مذاکرات مفصلی بین مأموران دولت ایران و عراق انجام گرفت و این ظن می‌رفت که با اقدامات ایشان در پاریس همه چیز به تدریج فراموش خواهد شد اما امام خمینی (ره) پس از اقامت در نوفل‌لوشاتو آنجا را به قرارگاه شامخ انقلاب اسلامی تبدیل کردند. قدرت رهبری، اعلامیه‌های قاطعانه و سیمای نورانی و چهره جدی و متفکر امام خمینی (ره) باعث شد که برخلاف پیش‌بینی رژیم، مقام ایشان به عنوان یک

۱- نقل از خاطرات حجت‌الاسلام سید علی اکبر محشمی - حوزه هنری - تهران ۱۳۷۶ چاپ اول، صفحات ۴۸۳ - ۴۷۷.

۲- در کتاب سپهبد بختیار به روایت اسناد ساواک که مجموعه اسناد سازمان ساواک درباره سپهبد بختیار است و در سه جلد چاپ شده در این خصوص اطلاعات مبسوطی آورده شده است.

رهبر بزرگ و بی‌همتامسجّل گردد. روی جلد مجله فرانسوی نوول ابزر رواتور که کلمه «NON» به معنی «نه» را با حروف بزرگ زیر عکس امام چاپ کرده است حکایت از موقعیت والای امام خمینی (ره) در دوران اقامت در پاریس در میان محافل اجتماعی و فرهنگی جهان می‌کند.

امام خمینی (ره) که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ نخستین مصاحبه خود را با ۲۷ فرستاده روزنامه معروف لوموند کرده و طی ماههای سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ مرتبًا با اعلامیه‌ها و هشدارها و نوارهای سخنرانی خود انقلاب را هدایت می‌کردن، با کلماتی ساده و عباراتی تهییج آمیز که بوی و رایحه اسلام راستین را می‌داد و مردم سال‌ها بود نظایر آن را نشنیده بودند دستگاه حاکمه زورگو، ستمگر، پرتبخت و بی‌اعتنای به افکار عمومی را به باد تازیانه انتقاد و حقگویی گرفتند. سخنان امام خمینی (ره) اصلی‌ترین تأثیر را در میلیون‌ها ایرانی به جا می‌گذاشت. هیچ کلام و وسیله رسانه‌ای در برابر او قادر به مقاومت و دفاع از ماهیت و اعمال رژیم نبود.

امام خمینی (ره) قاطع و کوبنده مردم را به پایداری و تداوم انقلاب تا فروپاشاندن حاکمیت رژیم فراخواندند او از موضعی محکم و بدون خلل؛ از ملت که چندین دهه بود نادیده انگاشته شده، تحریر شده و از موجودیتش به عنوان «مردمی غیرعادی و غیرقابل اهمیت» سخن رانده می‌شد و شاه حتی طبقات تحصیلکرده آن را عن تلکنوئل می‌خواند خواست که به مبارزه حیاتی ادامه دهد و در هیچ مقطعی متوقف نشود.

امام خمینی (ره) با فرهنگ تاریخی اسلامی ایرانیان منطبق بود. او به گونه‌ای سخن می‌راند که همه می‌فهمیدند. توده سربازان مسلمان در برابر دستور اکید پیشوای دینی خود دسته ارتش را ترک می‌گفتند اعتصاب بر تمام وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی و خصوصی حاکم شده، جریان نفت که مایه هستی رژیم بود به حداقل کاهش یافته بود تا آن زمان کمتر شخصیتی به محبوبیت و فراگیری سخن بر همه اشار ملت نظریم امام خمینی (ره) دیده شده بود.

او در مصاحبه‌ها موجز و قاطع و روشن صحبت کرده پیروزی را قریب الوقوع

می‌دید و به جای تسلیت به بستگان شهیدان و ابراز اندوه و ماتم و ایجاد ضعف و فتور به آنان تبریک می‌گفت که شهیدان سرفراز و گلگون‌کفن همچون شهیدان کربلا تقاضیم اسلام کرده‌اند.

پرتو مقام مذهبی و شامخ او به عنوان پدری دینی و مصلحی بزرگ و ناصحی دلسوز بر سراسر کشور افشارانده شده و تقریباً هیچ کس و هیچ قوایی حتی نیروهایی که در کمین انقلاب و غلتاندن آن به سوی کمونیسم و آنارشیسم نشسته بودند جرأت مقاومت در برابر او را در خود نمی‌دیدند.

بدین ترتیب امام خمینی (ره) که ملت به ایشان، لقب و عنوان آشنا و دلپذیر «امام» را داد در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و کمتر از ۱۰ روز نینجامید که تومار رژیم درهم پیچیده شد و در طول دو روز آن تشکیلات عریض و طویل فرو ریخت.  
۲۴ سال است که در داخل و خارج ایران، کسانی به نفسیر و تحلیل این انقلاب ژرف می‌نشینند و برای آن تعابیر و تفاسیری می‌تراشند اما غافل از این هستند که فشار ظلم و جور و فساد و نخوت و بی‌خبری کارگزاران رژیم سابق از یک سو و تنze و پاکدامنی و خوشنامی و سادگی وضعیت زندگی امام خمینی (ره) علت عمدۀ پیروزی انقلاب بود مهمتر آن که ندایی که او سر داده بود ریشه در سنگپایه‌های فرهنگ و مدنیت و زندگی سنتی ایرانی داشت.

به هر ترتیب تا پائیز سال ۱۳۵۶ دنیا به کام شاه و دولتمردان او بود. آنان به قدری سرخوش و راضی بودند که به فکر تهیه فیلم‌هایی از خود برای ثبت در تاریخ و ملاحظه و تنبه و عبرت آیندگان برآمده بودند.

#### روزنامۀ اطلاعات در سال ۱۳۵۶ نوشت:

«آخرًا برخی از مقامات، به فکر تهیه زندگینامه مصوری از خود افتاده‌اند. کاری که از دیرباز در زمینه‌های سیاست، دانش و هنر در مغرب زمین رواج دارد. ظاهراً بانی این کار تازه امیر عباس هویدا وزیر دربار شاهنشاهی است که در زمان صدارت، فیلمبردار ورزیده‌ای را مأمور کرده بود قریب یک ساعت از زندگیش را در قالب فیلم، مصور کند. البته تغییر دولت و انتصاب هویدا به وزارت دربار، سوزه فیلم را

تکمیل کرده است، فیلمبردار زندگینامه هویدا وقتی متوجه اهمیت تهیه این فیلم‌ها شده است با دیگر مقامات مملکتی تماس گرفت تا از زندگی اجتماعی، سیاسی و خانوادگی شان یک ساعتی فیلم تهیه کند و از قرار معلوم تاکنون شخصیت‌هایی نظیر مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا، هوشنگ انصاری مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران و مجیدی وزیر مشاور سابق و دیرکل بنیاد شهبانو با این پیشنهاد موافقت کرده‌اند. جالب اینکه دکتر مجیدی که خود با امور سینمایی و مسائل هنری آشنای دارد در موارد مختلف، به کمک فیلمبردار می‌آید و در حقیقت کارگردانی از فیلم زندگی خودش را به عهده گرفته است.»  
اما توفان آغاز شده بود، غرش آن از دور به گوش می‌رسید و خود توفان نزدیک می‌شد.



## پیامدهای فوت فرزند آیت‌الله خمینی(ره) در نجف اشرف در ایران

پس از انتشار خبر وفات حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی خمینی فرزند آیت‌الله امام خمینی (ره) در روز یکم آبان ماه سال ۱۳۵۶ هش. برابر با نهم ذیقعده سال ۱۳۹۷ هـ ق مجالس متعددی تاروز چهلم در بیشتر شهرهای ایران برگزار شد. در مسجد اعظم قم سخنرانی چون آقایان خلخالی، خزعلی، ربانی در ارک تهران، آقای روحانی در مسجد جامع تهران، آقای حجازی در شمیران، آقای رستگاری در مسجد تجریش، آقای مرموی و در سایر شهرها سخنرانان معروف بیاناتی ایراد کردند. برگزاری این مجالس سبب شد که مجدداً نام آیت‌الله امام خمینی (ره) که دولت سال‌ها کوشیده بود از اذهان و افکار عمومی پاک و زدوده شود، بر سر زبان‌ها یافتد و هنگامی که نام آقای امام خمینی (ره) به زبان و عاظ ادا می‌شد، حاضران در مساجد سه بار صلوات می‌فرستادند.

با برگزاری متعدد مجالس ختم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی، دولت در صدد تخطیه این مراسم و کاستن از اهمیت آن برآمد که آن مقاله‌کذایی احمد رشیدی مطلق نوشه شد. هنوز پس از گذشت ۲۴ سال مشخص نشده است مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که از سیست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین و مبتذل‌ترین مقالات به اصطلاح

دفاعیه از رژیم پهلوی و حمله به آیت‌الله امام خمینی (ره) بود، به وسیله که نوشته شد و چگونه به تصویب مقامات عالیه رژیم رسید و دستور نشر آن در جراید عصر داده شد.<sup>۱</sup> سال‌ها بود نظایر این مقالات در سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا وزارت اطلاعات و جهانگردی یا ادارات و دوایر دیگری در رابطه با سازمان‌های خبری و اطلاع‌رسانی نوشته شده به مطبوعات صبح و عصر کشور ارسال می‌شد. سردبیران جراید، این‌گونه مقالات را بدون حک و اصلاح به چاپ می‌رسانندند و خوانندگان مطبوعات نیز که تقریباً پس از سال‌ها مطالعه جراید، سبک و سیاق مطالب روزنامه را شناسایی کرده بودند، توجه زیادی به این‌گونه مقالات حسب‌الامری و سفارشی و ساواک فرموده نشان نداده با نگاهی سطحی و سرسری بدان به سراغ اخبار و مقالات مهمتری می‌رفتند.

مقالاتی که وزارت اطلاعات و جهانگردی و در ده سال آخر سلطنت شاه بیشتر، ساواک و کارشناسان آن که در زمرة آنان عده‌ای از توده‌ای‌های پیشین و روزنامه‌نگاران حقوق‌بگیر بودند می‌نوشتند و برای مطبوعات ارسال و تأکید می‌شد در نخستین شماره به چاپ برسد با جملات مبهم «به قرار اطلاع» و «امروز کسب اطلاع کردیم» و «بطوری که منابع موئی گزارش داده‌اند» آغاز می‌شد و چون دخل و تصرف‌های متعددی آن هم به وسیله رؤسای ساواک و افسران عالی رتبه آن سازمان و افرادی که به فن نویسنده‌گی و روزنامه‌نگاری و ظرافت‌های خبرنوسی و نحوه گزینش «لید» خبر و انتخاب نکات بر جسته آگاهی نداشتند در آن به عمل می‌آمد، معمولاً شکل بخشنامه‌ای و خسته‌کننده و یکنواختی پیدا می‌کرد و ساده‌اندیش‌ترین خوانندگان مطبوعات هم متوجه می‌شدند که آن خبر یا اطلاعیه یا گزارش یا تفسیر در زمرة مطالبی نیست که خبرنگاران یا نویسنده‌گان روزنامه‌های صبح و عصر تنظیم می‌کنند بلکه به صورت حسب‌الامری و تحمیلی در صفحات جراید به چاپ رسیده است.

۱- صفاء الدین تبراییان در روزنامه همشهری ویژه دهه فجر ۱۳۸۱ طی مقاله‌ای آورده است یک کمیته در بخش مطبوعات وزارت دربار شاهنشاهی مقاله مزبور را نوشت و پس از چند بار جرح و تعدیل شدن و شدت یافتن لحن حمله برای وزارت اطلاعات و جهانگردی ارسال شد و داریوش همایون در یک جلسه کنگره حزب رستاخیز آن را به خبرنگار اطلاعات داد تا چاپ شود. هیأت تحریریه اطلاعات از چاپ مقاله ابا داشت اما با تأکید مجدد وزارت اطلاعات و جهانگردی مقاله به چاپ رسید.

در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ مطالبی که در جراید به نفع شاه و دربار و دولت یا ارتش به چاپ می‌رسید به قلم نویسنده‌گان ورزیده و متبحر و باذوقی بود که خامه پرتوان و اطلاعات ارزنده و قدرت سخن‌پردازی آنان در خواننده تأثیر می‌بخشید: نظیر مرحومان عبدالرحمان فرامرزی، حسینقلی مستعان، علی دشتی، علی جلالی، محمد مسعود، علی جواهر کلام، فرج کیوانی، نجفقلی پسیان، محمد رضا خلیلی عراقی، احمد دهقان، اسماعیل رائین و آقای احمد شهیدی که وقتی دست به قلم می‌بردند، خواننده‌گان را تحت تأثیر قوت استدلال و شیرینی کلام و اطلاعات و دانستنی‌های خود و تفوق منطق ارائه شده قرار می‌دادند اما مثل اینکه رژیم دیکتاتوری کُشنده استعدادها و خلاقیت‌ها به شمار می‌رود، هر چه زمان رو به جلو می‌رفت، نویسنده‌گان توانا و صاحب استدلال از رژیم بیشتر فاصله می‌گرفتند و در مقابل در صفت مخالفان رژیم صاحب قلمانی چهره می‌نمودند که مردم و بهویژه جوانان، مسحور شیرینی و سلاست و تجمیع ادله و براهین آنها می‌شدند.

## تعطیلی حدود ۶۰ نشیریه

امیر عباس هویدا نخست وزیر در سال ۱۳۵۳ با همکاری کیان پور وزیر اطلاعات و جهانگردی و احیاناً زیر فشار و در اجرای درخواست‌های قبلی شاه دستور تعطیلی غیرقانونی دهها مجله و نزدیک به شصت، هفتاد نشریه کشور را صادر کرد. گفته شده در یکی از سلام‌های رسمی شاه نگاهی به صفت مدیران مطبوعات کشور افکنده و خطاب به هویدا گفت: این صفت سیار طولانی شده است. نگاه تحقیرآمیز شاه به مدیران مطبوعات مانند نگاه دیگر دیکتاتورها به مطبوعات کشورشان است که مخصوصاً دیکتاتورهای ملبس به او نیفورم میل دارند همه را یکدست و مطیع و فرمانبردار بینند و با انتقاد و نظرات آزاد و تربیون افکار مردم میانه خوشی ندارند. مدت‌ها بود مطبوعات اهمیت و احترام خود را به عنوان رکن چهارم مشروطه از دست داده و با مردن روزنامه‌نگاران قدیمی و تعطیلی تعداد زیادی از نشریات و سانسور شدید و بی‌رحمانه‌ای که فقط نشر مطالب بچکانه و مبتذل و تبلیغ درباره ستارگان سینمای ایران و آوازخوانان و هنرمندان

را تشویق می‌کرد و بازداشت مطبوعات از هرگونه انتقاد و واقع‌نویسی ارج و قربی برای مطبوعات کشور باقی نمانده بود.

حقارت و بی‌ارزشی مطبوعات ایران به جایی رسیده بود که برخلاف حتی دوران رضاشاه و دوران پیست ساله اول سلطنت محمد رضا شاه در اعیاد رسمی و شرفیابی‌ها، سخنگوی مستقلی که مثلًاً اعیاد رسمی و دینی را به شاه تبریک بگوید، نداشتند و شاه اجازه نمی‌داد هیچ یک از روزنامه‌نگاران قدیمی و سالخورده کشور به او تبریک بگویند، بلکه دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر پیشین و مردی که چکیده هیأت حاکمه بود و بیش از پیست بار وزیر شده بود در مقام مدیر عامل و رئیس هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران به نمایندگی از سوی مؤسسات و شرکت‌های ملی و خصوصی (در حالی که شرکت ملی نفت ایران یک سازمان دولتی بود و فقط عنوان ملی را داشت) به شاه تهنیت می‌گفت و شاه بدون توجه و حتی احوالپرسی با مدیران و صاحبان نشریات قدیمی و معتبر کشور که بعضی از آنها به اندازه یک وزارت‌خانه کارمند و کارگر و نویسنده و مترجم و اعضای اداری و تحریری و فنی داشتند به سخنان مداهنه آمیز دکتر اقبال توجه می‌کرد و پس از ادائی چند جمله بی‌روح و قالبی از برابر صفات مدیران مطبوعات که در میان کارخانه‌داران و اعضای اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و دهها شرکت گم شده بودند عبور می‌کرد. عبدالرحمن فرامرزی و عباس مسعودی مدیران کیهان و اطلاعات در اوایل دهه ۱۳۵۰ درگذشتند. هر دو نفر با وجود خدمات زیادی که به نظام پادشاهی کرده بودند در اواخر عمر چندان مورد توجه و تقدیم شاه نبودند و اگر نوشه‌های علم را بخوانید متوجه می‌شویم که شاه به دلایل بی‌اهمیتی، به مسعودی غضب کرده و حتی به علم دستور داده بود از دعوت کردن او و خانمش به میهمانی‌ها خودداری کند.

آخرین عریضه مسعودی به شاه، نشانگر آن است که مسعودی در روزهای آخر حیاتش که در سال ۱۳۵۳ ناگهان پایان یافت تا چه حد از بی‌اعتنایی و قهر شاه نگران بوده است.<sup>۱</sup>

عبدالرحمن فرامرزی نیز به دلیل برخورد تندي که با امیر اسدالله علم وزیر دربار

۱- علم در یادداشت‌های خود در سال ۱۳۵۳ به این مسئله اشاره کرده است.

شاهنشاهی کرده بود از سال‌ها پیش از مرگش مورد احترام دربار نبود. در حالی که هم مسعودی و هم فرامرزی خدمات شایانی به شاه کرده و در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خبرها، مقالات و گزارش‌های نشریات اطلاعات و روزنامه کیهان نقش محکمی در تحکیم سلطنت شاه ایفا کرده بود. شاه از سال ۱۳۳۲ و پس از تجارت تلخ و خاطرات ناگواری که از حملات و اهانت‌های افراطی جراید و فکاهی نامه‌های مختلف و طرفدار مصدق و نیز نشریات حزب توده به خود داشت. با پیگیری و جدیت خاصی تحدید و تقلیل تعداد نشریات کشور را مدنظر قرار داده بود.<sup>۱</sup>

بطوری که علم وزیر دربار وقت در خاطرات و یادداشت‌های خود آورده است؛ شاه به ویژه از نشریات حزب توده و حملات بی‌امان و اغلب غیرمنصفانه آنها به سلطنت در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ دل خونی داشت. روزی شاه به علم گفت که آن مطبوعات صبر او را لبریز کرده بودند. شاه مصدق را سبب و سلسله جنبان آن حملات و تهدید جانی خود می‌دانست.

شاه، حتی پیش از سال ۱۳۳۰ به دلیل حملاتی که جراید بین سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ به پدر شاه - رضاشاه - و خانواده او می‌کردند و به ویژه افشاگری‌هایی که درباره فجایع مأموران املاک در شمال کشور می‌شد و انتشار جنایات شهربانی عصر بیست ساله و دست گذاشتن روی منابع ثروت رضاشاه و خانواده سلطنتی و به ویژه حملات شدید به شاهدخت اشرف، نفرت عمیقی از مطبوعات داشت در حالی که آن واقعی رخ داده بود و ساخته تخیل روزنامه‌نویسان نبود. پس از رفتن رضاشاه از ایران هیچ روزنامه‌ای نبود که جرأت کند از رضاشاه و حکومت او دفاع کند زیرا تمام آن واقعی جلوی چشم مردم بود و حتی روزنامه اطلاعات ناچار شد مقالاتی در تقبیح اعمال دوران دیکتاتوری و لوس و نُنْر بودن شاهزادگان بنویسد.<sup>۲</sup>

اقدامات پلیس سختگیر و خشن و قشری رضاشاه تقریباً همه مردم را رنجانده بود.

۱- نقل قول از آقای حسن فرامرزی برادرزاده استاد فرامرزی

۲- اطلاعات در چهارم آبان، ۱۳۲۰، مقاله مبسوطی درباره شاهزادگان لوس و نُنْر که برادران ناتنی شاه بودند نوشته و شاه جوان را از آنان جدا دانست.

بسیاری از کسانی که در سال‌های بعد در رژیم محمد رضا شاه به مقامات عالیه رسیدند و از حامیان و مداعن سلطنت محمد رضا شاه شدند و بعضی از آنان به مشاغل مهم حتی در دوایر انتظامی و امنیتی کشور رسیدند، در سال‌های نخستین پس از فروپاشی رژیم رضا شاه در زمرة نویسنده‌گان نقادی بودند که از آن رژیم به شدت انتقاد و حتی بدگویی می‌کردند و از اعمال فشار مأموران انتظامی و نظامی عصر بیست ساله می‌نالیدند.

شاه در سال‌های اول سلطنت خود توجه زیادی به آن انتقادات و بدگویی‌ها و افشاگری‌ها نداشت و بر این نظر بود که به مرور آن تندگویی‌ها تعدیل خواهد شد.

فردوست دوست مقرب شاه آن چنانکه در سال ۱۳۵۵ در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اظهار داشت وقتی از شاه جوان پرسید چرا نسبت به آن مقالات عکس‌العملی نشان نمی‌دهد، شنید که شاه آن مقالات را بی‌اهمیت خواند و نظرش این بود که به مرور مسائل روشن شده و آن مقالات نیز قطع خواهد شد.<sup>۱</sup> در حقیقت تمام مطبوعات کشور که زمانی تعدادشان به هزار عنوان رسیده بود علیه شاه و دربار و خانواده او نبودند. در خطروناک‌ترین دوران سلطنت شاه جوان، بسیاری از مطبوعات بنا به دلایل مختلف و مهمتر از همه احساس خطر تجزیه کشور که در سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ بسیار محسوس و ملموس بود از شاه جوان دفاع و حمایت می‌کردند.

بررسی مطبوعات سال‌های دموکراسی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نشان می‌دهد که در صفحه‌های سلطنت بسیار کسانی بودند که هرگز به دربار نزدیک نبودند، توقعی از شاه نداشتند و فقط به دلیل احساس خطر و تهدید از سوی بیگانگان و تحریکات دولت شوروی و عملیات براندازی و هرج و مرچ طلبانه حزب توده و شورای مرکزی متحده کارگران که آلت دست روس‌ها بودند از نظام سلطنت پشتیبانی می‌کردند.

به عنوان نمونه روزنامه‌نگار تندخو و منتقد و افراطی چون محمد مسعود مدیر روزنامه پر تیاز «مرد امروز» در پاییز سال ۱۳۲۵ تنها با نوشتن سه یا چهار سر مقاله توансست افکار عمومی را که به حقگویی او اعتقاد داشت در جهت مخالف فرقه دموکرات آذربایجان قرار دهد.

۱- متن مقاله فردوسی در شماره مخصوص آبان ماه ۱۳۵۵ مجله خواندنی‌ها به چاپ رسیده است.

گزارش‌های جلاب دکتر حسین فاطمی که در پاریس به تحصیل اشتغال داشت سیما واقعی حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان را برملا می‌کرد. مجله اطلاعات هفتگی و مجله تهران مصور و مجله صبا و مجله عدل ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نقش مهمی در معرفی شاه و خانواده او به عنوان یک شاه مشروطه خواه دموکرات! اینا می‌کردند. سرمهالهای روزنامه کیهان به قلم استاد عبدالرحمن فرامرزی در دو سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ تأثیر مهمی در مردم به جای می‌گذاشت و حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان را که خراسان، مازندران، آذربایجان و کردستان را به سوی هرج و مرج و تجزیه هدایت می‌کردند افشا می‌کرد. این در زمانی بود که رادیو به مفهوم واقعی خود هیچ نقش مثبت و سازنده تبلیغاتی به نفع رژیم سلطنتی اینا نمی‌کرد. صدای آن ضعیف و برد امواج آن محدود بوده و در حقیقت این مطبوعات بودند که می‌توانستند نقش حامی قدرتمند سلطنت را داشته باشند.

حتی نشریات فرهنگی و ادبی و تاریخی مانند ماهنامه یادگار که استاد عباس اقبال آشیانی در آنها مقالات ماندنی و کم‌نظیری مانند «غارت معنویات» می‌نوشت و از فرهنگ و زبان و تاریخ ایران دفاع می‌کرد و ماهنامه آینده که دکتر محمود افشار در آن نشریه درباره مفاخر فرهنگی و تاریخی ایران قلم می‌زد نقش بسیار مهمی در حفظ و حراست حاکمیت کشور اینا می‌کردند.

### قوانين تحدید مطبوعات

شاه در دوران نخست وزیری عبدالحسین هژیر در سال ۱۳۲۷ که یک درباری مطیع و بی‌هویت و گوش به فرمان بود، مردی که جرثومه انگلیسی‌خواهی و قدرت‌پرستی و مطلوبترین کاندیدای مطلوب دربار برای نخست وزیری بود، به دست هژیر نخستین تلاش خود را برای تعطیلی تمام مطبوعات و محدود کردن نشریات به یک روزنامه در تهران و ۱۰ روزنامه در هر یک از مراکز استان‌ها به کار برد اما قانون موردنظر هژیر با واکنش شدید مجلس و مطبوعات روبرو شد و هژیر در نهایت

سرافکنندگی ناچار شد آن قانون کذايی را که مجلس آن را نپذيرفت بلکه تسهيلات گسترده‌تری در نحوه اخذ امتياز جرايد به وجود آورد کنار بگذارد و دشناهای مطبوعات را هم به جان بخرد. بار ديگر در دوران نخست وزيری سپهبد رزم آرا که او نيز مانند شاه از مطبوعات بي شمار و آزاد و متقد دلگير بود تلاش‌هایي به کار بسته شد اما نتيجه آن در دوران نخست وزير بعدی دکتر مصدق به برداشته شدن تمام قيود و آزادی تام و افراطي عموم در اخذ امتياز نشر مطبوعات متنه شد که نوعی تفريط بود و اختيار مطبوعات را به دست هر کس و از جمله رجال‌ها داد.

در دوران زمامداري دکتر مصدق که از روی بلندنظری تصور می‌کرد آزادی بي چون و چرای مطبوعات و برداشته شدن تمام قيود به نفع جامعه و در جهت پيشرفت دموکراسی است بيش از يك هزار امتياز داده شد که بعضی از صاحبان امتياز از نشر آن نشريات برای کارهای انتفاعی خريد و فروش کاغذ و بعضی برای مقاصد سياسی شخصی و بعضی چون حزب توده برای تهدید و انهدام حکومت بهره جستند. حاصل آن تفريط، اختناق و سانسور شديد پس از ۲۸ مرداد بود که متأسفانه حکومت نظامی و گروهي سرتيب و سرهنگ را حاكم بر شؤون مطبوعاتي کشور کرد. در سال‌های پس از ۲۸ مرداد، مدت‌ها حکومت نظامي سرتيب بختيار امور مطبوعات کشور را زير نظر داشت و در حقيقت اميران و افسران ارتش بودند که خواست آنها سرنوشت مطبوعات کشور را تعين می‌کرد.

هر سپهبد و هر سرلشکر و هر سرتيب و هر سرهنگي می‌توانست در بودن يا نبودن مطبوعات مؤثر باشد و اداره کل مطبوعات در وزارت کشور در اين دوران نقش ناچيزی داشت. از سال ۱۳۳۵ با تشکيل سازمان اطلاعات و امنيت کشور، ساواک نقش اساسی و تعين‌گزار در روند مطبوعات کشور ايفا می‌کرد. البته در تصفيه‌های پس از ۲۸ مرداد، تعداد زیادي از مطبوعات حتى ميانه رو ولي متمايil به دکتر مصدق توقيف شدند که سال‌های طولاني مدیران آنها در فرصت‌هایي مانند زمامداري دکتر علی امينی در سال ۱۳۴۰ در تکاپوي نشر مجدد نشريات خود بودند.

در سال‌های حکومت دکتر اقبال تعدادي از روزنامه‌ها و مجلات قدیمي به تدریج

تعطیل شدند. در دوران حکومت دکتر امینی با اینکه او دو تن از روزنامه‌نگاران قدیمی کشور احمد نامدار و محمود رجا را به عنوان معاون، به کار در نخست وزیری دعوت کرده بود اما به دلیل وضعیت مالی بحرانی دولت و قطع سهمیه آگهی‌ها، تعدادی از مطبوعات روزانه کوچک و کم اهمیت تعطیل شدند و تعدادی به قطع بسیار کوچک

نشر یافتند.<sup>۱</sup>

اتکای مالی نشریات کوچک و کم تیراز، شاه را به این فکر انداخت که از شر آنها آسوده شود. بنابراین از دهه ۱۳۴۰ به تدریج این اندیشه پدید آمد که نشریات کوچک و کم تیراز تعطیل شوند و به جای آنها چند روزنامه بزرگ شبیه کیهان و اطلاعات نشر یابند.

### احزاب و روزنامه‌هایشان

در سال ۱۳۴۳ ه. ش پس از تأسیس حزب تقریباً دولتی ایران نوین، حزب مزبور روزنامه‌ای با قطع بزرگ شبیه کیهان و اطلاعات که قطع خود را از اواخر دهه ۱۳۳۰ بزرگ و مانند مطبوعات آمریکا و ارفوپا هشت - نه ستونی کرده بودند نشر داد و به صورت مصنوعی و زیر چتر حمایت دولت منصور و هویدا تیرازی کاذب به دست آورد و دولت تلاش کرد تمام مطبوعات را به عضویت آن حزب درآورد که موفق نشد.

تقریباً هر سازمان دولتی و مؤسسه‌ای چون راه‌آهن سراسری ایران و شرکت هواپیمایی ملی ایران و بخشداری‌ها و فرمانداری‌ها و استانداری‌ها موظف شده بودند مشترک اجباری روزنامه‌ها باشند.

در هواپیمایی و ترن‌های روزنامه بین مسافران توزیع می‌شد و هیچ کتابخانه دولتی نبود که موظف به مشترک شدن آن روزنامه نباشد.

روزنامه مزبور فاقد هرگونه مطلب انتقادی بود و تمام مطالب و اخبار آن از

۱- مانند مهر ایران، آتش، آژنگ، صدای مردم، نور و ظلمت و باشاد روزانه و دهها روزنامه کوچک و کم تیراز دیگر

هفت‌خوان گزینش خاص می‌گذشت.<sup>۱</sup> حزب دولتی رقیب نیز اجازه یافت روزنامه‌ای داشته باشد و تدریج روزنامه مزبور دارای تشکیلات و ساختار گسترشده‌ای شد که با گماردن یک روزنامه‌نگار و مترجم قدیمی در رأس آن و حتی انتخاب نام «مردم» ارگان سابق حزب توده به جای «اندیشه مردم» ارگان سابق حزب، سعی شد خوانندگانی بهویژه از چپ‌های سابق و توده‌ای‌های بازنیسته برای آن دست و پا شود که به جایی نرسید و حتی چیره‌دستی آن روزنامه‌نگار مجبوب و مترجم قدیمی و تیم خوبی که برای همکاری برگزیده بود، در حقیقت نتیجه‌ای به دنبال نیاورد.

در نیمه دهه ۱۳۴۰، در حدود سال ۱۳۴۷ هویدا که در سطحی‌گری و نگاه زودگذر و سرهمندی و فرماليته کردن امور همتا نداشت، کوشید یک روزنامه سیاسی عمیق و وزین صبح به وجود آورد که ناشر افکار و خواست‌های دولت باشد.

«آیندگان» نشریه صبح تهران حاصل روزها و هفته‌ها بلکه ماهها اندیشه‌گری و جلسات متعدد عده‌ای از تئوریسین‌های دولت هویدا و حزب ایران نوین بود. کسانی چون مورخ‌الدوله سپهر که هویدا ارادتی زیاد به او داشت<sup>۲</sup>، اما دوران سیاستگری و ارائه طریق‌های او که سالخورده شده بود، گذشته بود.

احمد علی مورخ‌الدوله سپهر سیاست پیشه‌ای متعلق به اواخر دوران قاجاریه دوره‌دیده در سفارت امپراتوری آلمان، مجبوب شده در دوران رضاشاه، ورزیده در سال‌های دهه ۱۳۲۰، دمخور و مشاور و وزیر پیشه و هنر کابینه اول قوام‌السلطنه و سپس به زندان افتاده او در سال‌های ۱۳۲۴ - ۲۵ بود.

مورخ‌الدوله از سال ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۴۰ پیوسته در آرزوی نخست‌وزیر شدن به سر می‌برد اما کسی او را به بازی نمی‌گرفت و به همان در خانه بازداشت و روزنامه‌نگاران و بازنیستگان و متظاهرکالاهای را به حضور پذیرفتن و بحث و فحص کردن پیرامون

۱- نگاه کنید به کتاب در عصر دو پهلوی نوشته نجفقلی پسیان - مصاحبه‌های خسرو معتمد با پسیان از انتشارات جاویدان - تهران.

۲- ماهی یک بار به خانه سپهر می‌رفت. مورخ‌الدوله سپهر در ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ بر اثر بیماری سرطان درگذشت. نویسنده نیز بارها به دعوت مرحوم سپهر به خانه ایشان می‌رفت. یک بار دیدار نویسنده با او به دلیل آمدن ناپهنگام نخست وزیر و ترتیبات امنیتی ورود او ناتمام ماند و خارج شدم.

او ضاع روز دلخوش بود و به همان سنته می‌کرد.

مورخ‌الدوله در دهه ۱۳۴۰ مورخ‌الدوله دهه ۱۲۹۰ یا ۱۳۰۰ یا ۱۳۲۰ یا ۱۳۳۰

و حتی سال‌های بین دوران نخست وزیری مصدق تا شریف امامی نبود.

مورخ‌الدوله، حتی آن فرد مرموز و مشکوکی که فردوست می‌گوید و معرفی می‌کند که آدم انگلیسی‌ها بود ولی با روس‌ها هم اجازه داشت رابطه داشته باشد نبود.

هویدا، مورخ‌الدوله، منوچهر آزمون و داریوش همایون دور هم نشسته و روزنامه‌ای به نام «آیندگان» به راه انداختند که نه تنها لوموند و آبرور و دیلی تلگراف رژیم پهلوی نشد، بلکه آفت جان آن رژیم شد و در سال ۱۳۵۷ کاری ترین ضربات را به رژیم شاه وارد ساخت.<sup>۱</sup>

وقتی نخستین شماره آیندگان منتشر شد، تمام کسانی که آن روز آن نخستین شماره را خریدند و خواندند از خشکی، بی‌روحی، صفحه‌بندی بد و ناشیانه و ابتدایی آن یکه خوردند. البته بعدها آیندگان به تدریج وضعیت ظاهری و محتوایی بهتری به خود یافت. اما در آن سال‌های اولیه وقتی مردم آیندگان را کنار کیهان و اطلاعات با آن تیتر زدن‌ها و صفحه‌بندی استادانه و جذاب می‌گذارند، به خوبی متوجه می‌شوند که دولت هویدا حتی در روزنامه بیرون دادن هم استعداد رجال و نخست وزیرانی مانند میرزا حسن خان و شوق‌الدوله را ندارد که در سال‌های ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ ه. ش از روزنامه‌نگاران با استعداد و لایقی مانند ملک‌الشعرای بهار و میرزا احمد‌خان اشتری و سید ضیاء‌الدین طباطبائی استفاده می‌کرد و روزنامه‌های ایران و رعد را نشر می‌داد و به مراتب عقب‌تر از قوام‌السلطنه است که افراد با استعدادی مانند احمد آرامش، مظفر فیروز، حسن ارسنجانی و موسوی‌زاده را وامی داشت در سال ۱۳۲۵ روزنامه‌های حزب دولتی دموکرات ایران را نشر بدھند و باز بی‌استعدادتر و دست خالی تراز دکتر مصدق است که روزنامه‌نگار با سابقه‌ای چون دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه مرد امروز، احمد شهیدی سردبیر روزنامه اطلاعات، خلیل ملکی و جلال آل احمد در روزنامه نیروی

۱- به کتابی که مرکز بررسی استاد تاریخی وزارت اطلاعات براساس پرونده حجم آفای داریوش همایون در سواک نشر داده است مراجعه شود.

سوم و دکتر مظفر بقایی را در روزنامه شاهد و حسین مکی را در دیگر جراید طرفدار دولت در اختیار داشت.

در سال ۱۳۵۳، دکتر غلامرضا کیان پور وزیر وقت اطلاعات و جهانگردی که عده‌ای از روزنامه‌نگاران سابق همکار با جراید دست سوم و چهارم را در اطراف خود گرد آورده بود، پس از ابلاغ دستور شاه که صفت مطبوعات را بیش از حد طولانی تشخیص داده و ابراز نارضایی کرده بود طرحی تهیه کرد که مورد قبول و تصویب هیأت وزیران و شخص هویدا قرار گرفت. براساس این طرح قرار شد جرایدی که کمتر از ۳۰۰۰ نسخه در روز منتشر می‌شدند و مجلاتی با تیراژ زیر ۵۰۰۰ مورد تعطیل شوند. این سومین باری بود که مطبوعات نیمه جان بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد تصفیه قرار می‌گرفتند. بار اول بلافضله پس از ۲۸ مرداد بود که نزدیک به سیصد نسخه در محاک تعطیل فرو رفته و هرگز به آنان اجازه نشر مجدد داده نشد و تلاش‌های مدیران آنها حتی در سال ۱۳۴۰ در دوران حکومت دکتر امینی نیز بی نتیجه ماند. بار دوم در سال ۱۳۴۱ در دوران نخست وزیری علم و وزارت مشاور و سرپرستی اداره کل انتشارات و رادیو جهانگیر تفضیلی بود که تعداد زیادی روزنامه و هفته‌نامه از قبیل روزنامه طلوع، هفته‌نامه دنیای جدید، هفته‌نامه استخر، روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های فرمان، آزادگان شرق، آسیا، نور و ظلمت، خدنگ، اتحاد ملل، اراده آسیا، هوشمند، نغمه دنیا، اصلاحات ایران، ستاره اسلام، ناهید، جهان اسلام، آذربین، یزدان، صدای ملیون، آرام، مشعل آزادی، آذربایجان، اقلیم، نهیب آزادی، آسیای دموکرات، تهران ما، هنگام و آرزو تعطیل شدند و قرار شد مبلغ ۲ میلیون ریال (دویست هزار تومان) در اختیار سواک قرار گیرد که بین آن مدیران تقسیم شود و هر یک از صاحبان امتیاز این جراید ممنوع‌الانتشار تعهد بدھند به دنبال کار خود بروند.

به علی هاشمی حائری خبرنگار و روزنامه‌نگار قدیمی و مدیر و صاحب امتیاز روزنامه طلوع، پستی به عنوان نویسنده‌گی در اداره کل انتشارات و رادیو و سپس سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران ارجاع شد. علی حافظی مدیر دنیای جدید نیز پستی مشاوره‌ای گرفت و به دیگران نیز مبالغی داده شد، اما عباس شاهنده توانست با مراجعته به افراد

متنفذ و برشماری خدمات خود در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ و جلب نظر موافق شاه، نشریه روزانه خود فرمان را همچنان نشر دهد.

در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۲ یعنی فرا رسیدن موج دوم تصفیه مطبوعات سیاست دولت به ویژه پس از ترور حسنعلی منصور و سوءقصد به جان محمد رضا شاه در ۲۱ فروردین، مخالفت با نشر هرگونه روزنامه یا مجله جدید بود و روزنامه‌نگاری به صورت شغل و پیشۀ سیاسی خطرناک و مرموز و تابوی درآمده بود که هر کسی اجازه نزدیک شدن به آن را نداشت. معمولاً هیچگونه درخواست صدور امتیاز نشریه پذیرفته نمی‌شد و اگر کسی به اداره کل مطبوعات در وزارت اطلاعات مراجعه می‌کرد به او توصیه می‌شد از تعقیب و پیگیری درخواست خود بگذرد و اگر اصرار می‌کرد نامه درخواست او دریافت و بایگانی می‌شد و در مراجعات بعدی یا به او گفته می‌شد از بالا موافقت نکرده‌اند یا ساواک مخالفت کرده یا اینکه اعطای امتیاز نشر پروانه اختصاصاً در اختیار شاهنشاه و دفتر مخصوص شاهنشاهی است و اگر کسی می‌خواهد امتیاز روزنامه یا مجله‌ای را بگیرد فقط باید از طریق دربار اقدام کند و فرمان جهان‌مطاع همایونی را ارائه دهد. با این تمهید غیرقانونی و راه‌کار مخفیانه، رکن چهارم مطبوعات در محاق تعطیل قرار گرفت.

با توجه به اینکه شاه اهمیتی به قوانین مشروطه و قانون اساسی نداده و اصولاً مملکت را به عنوان ملک طلق خود تصور می‌کرد. در طول سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ و تا اواخر آن سال نشانه‌ای از حیات مطبوعات آزاد در ایران دیده نمی‌شد و حتی در سال‌های آخر کلیه عناوین و خبرها پیش از نشر کنترل شده و مأمورین دستچین شده ساواک در هیأت‌های تحریریه چند روزنامه کثیر الانتشار عناوین خبرها را به اطلاع معاون مطبوعاتی وزارت اطلاعات یا مدیر کل مطبوعات یا معاون او رسانده کسب تکلیف می‌کردند. به بسیاری از مدیران جراید تعطیل شده مشاغل کم اهمیتی در وزارت‌خانه‌ها به عنوان مسؤول روابط عمومی ارجاع می‌شد به بعضی تکلیف می‌شد مقالاتی بنویسند که در جراید چاپ شده و در ازای هر مقاله دستمزد بگیرند.<sup>۱</sup> بعضی که

قريحة نويسندگی داشتند يا به فن ترجمه مسلط بودند در اداره نشريات و زارت اطلاعات پست‌هایي داده می‌شد.<sup>۱</sup> آنان که در گذشته مصدر خدماتی شده بود به وکالت مجلس می‌رسيدند.

در سال ۱۳۵۳ ه. ش پس از موج دوم تصفيه مطبوعات و تعطيل شدن حدود ۵۰ مجله و روزنامه و هفته‌نامه، هويداکه از عرضحال‌ها و شکایات مدیران مطبوعات تعطيل شده بهويژه آفایان دکتر على بهزادی مدير مجله هفتگي سپيد و سياه، على اکبر صفي‌پور مدير مجله هفتگي اميد ايران، عبدالکريم طباطبائي مدير سالنامه دنيا و هفته‌نامه دنيا، جهانبانويي مدير مجله هفتگي فردوسی و چند تن ديگر به شاه و دربار و بازرسی شاهنشاهی عصبانی شده بود<sup>۲</sup> به‌وسيله وزارت اطلاعات که ديگر پسوند جهانگردي را هم به دنبال داشت از مؤسسه تحقيقاتي رائين به مديرية اسماعيل رائين روزنامه‌نگار قدیمي خواست تا درباره وضعیت مالي مدیران نشريات تعطيل شده يك گزارش تحليلي دقیق و جامع تهیه کند.

مرحوم اسماعيل رائين که ادعا می‌کرد آرشيو کاملی در اختیار دارد و پس از نشر سه جلد کتاب تاريخ فراماسونری در ایران نظراتش معمولاً موثق و معتبر تلقی می‌شد پس از مدتی يك گزارش چند صفحه‌ای درباره وضعیت مالي ۳۰ تن از مدیران جرايد تعطيل شده تهیه کرد. مدیران ساير جرايد تعطيل شده ديگر در شهرستان‌ها بودند و رائين مطلبی درباره آنها تهیه و عرضه نداد.

رائين بر حسب نظرات موافق و مخالفی که نسبت به روزنامه‌نگاران جرايد تعطيل شده داشت مطالبي درباره آنها تهیه کرد. آنان را که شخصاً به دلایلی از ايشان دلخور و

- 
- ۱- مانند سپروس بهمن مدير مجله تعطيل شده آسياي جوان و جهان امروز
  - ۲- احتمال دارد ساواک رأساً اين درخواست را از رائين کرده باشد. مسلم است بسياري از مدارک داخلی مربوط به فراماسونرها از طريق ساواک در اختیار رائين گذاشته شده بود.
- مبالغی به مدیران جرايد و مجلات تعطيل شده داده شده بود که از حدود سیصد و چهارصد هزار تoman برای هر نشريه تجاوز نمی‌کرد. در سال ۱۳۵۷ در دوران حکومت شريف امامي آن نشريات توانستند اجازه نشر دریافت کنند. اعطای امتياز نشر روزنامه و مجله آسان شد و دکتر بختيار در دوران ۳۷ روزه نخست وزيري خود مجوز نشر کليه جرايد را که از سال ۱۳۳۲ و پس از ۲۸ مرداد تعطيل شده بودند صادر گرد.

ناراضی بود از نظر ثروت و استطاعت مالی به اوج رساند و درباره کسانی که سابقه دوستی و معاشرت داشت تا توانست اغماض کرد.  
آن گزارش از این قرار بود.

### **وضعیت مالی مدیر مسؤولان جراید ممنوع الانتشار:**

- ۱- روزنامه ابتکار: مدیر آقای گُردد، مدیر کل شهرداری و رئیس برزن دارای متزل شخصی، ماشین و زندگی مرفه؛
- ۲- روزنامه آژنگ: مدیر کاظم مسعودی - صاحب کارخانه پنبه هیدروفیل، صاحب باعث ۴۵۰۰۰ متری در کرج خریداری از سرتیپ انصاری رئیس سابق شهربانی، دارای مستغلات و ماشین بزر ۲۸۰، سهم کارخانه در شیروان و پول نقد در بانک تهران و لندن؛
- ۳- روزنامه پست تهران: محمد علی مسعودی، صاحب سه ویلا در ژنو و لوزان و چاپخانه با ملک آن در شاه آباد، سناتور انتصابی، شریک کارخانه یک و یک، حداقل ثروت ۵۰ میلیون تومان؛
- ۴- صدای مردم: محمد حسین فریپور، وکیل دادگستری و مدیر کل بازنشسته دولت، صاحب چاپخانه و مستغلات در تهران، خیابان حافظ، باع بزرگ در تجریش، حداقل ده قطعه زمین و مستغلات؛
- ۵- فرمان: عباس شاهنده - دارای متزلی به قیمت سی و پنج میلیون ریال که البته خرم معروف برای او ساخته، در دزاشیب، دریافت یک میلیون تومان از شهرداری بابت زمین استردادی که قبلاً در دریند تصاحب نموده بود، خود و همسرش تنها زندگی می‌کنند. دارای دو ماشین و راننده، رئیس انجمن استان؛
- ۶- کوشش: شکرالله صفوی - بدون فرزند، دارای حداقل صد میلیون تومان ثروت، ۹۴ سال عمر کرده؛
- ۷- مرد مبارز: خلیل رزم آرا - کمک آموزگار بازنشسته، دارای چاپخانه و ملک آن متزل در شمیران و تهران، حداقل ۴۰ میلیون در شمیرانات، دارای ۲ همسر و سه فرزند؛
- ۸- مهر ایران: محسن موقر - چاپخانه و ملک آن، میلیون‌ها تومان ثروت در خرمشهر، فقط بعد از فوت پدرش ۲۹ میلیون تومان ارث برده است؛
- ۹- خاک و خون: پرشکپور - نماینده مجلس، داماد لاجوردی، ثروت او را سروران می‌دانند، دارای همسر و فرزند؛

- ۱۰- اراده آذربایجان: صاحب امتیاز آن - شکوفه مهدیزاده که مدیرش رحیم زهتاب فرداست. فاقد منزل شخصی، مدیر عامل شرکت خوراک‌های تازه و سالم، صاحب سهم در بانک تعauen [و] توزیع دارای همسر و سه فرزند؛
- ۱۱- جوانمردان: جعفر شاهید - دارای منزل شخصی متعلق به همسرش، دارای یک دوچین فرزند چند زنگوله به سینه، یک دنیا افاده، خود را بزرگترین وطن پرست و خدمتگزار می‌داند، در سیاست هیچ کس را قبول ندارد، فکر می‌کند که مدتی تملق ارتش و دربار را گفته است، کسی به او تو نباید بگوید. ثروتی نباید داشته باشد؛
- ۱۲- دنیا: طباطبایی - مجرد بدون عائله، چند میلیون تومان پول او در بازار نزول است البته با سفته؛
- ۱۳- دنیای جدید: حافظی - وکیل دادگستری، مشاور، دارای زندگی متوسط؛
- ۱۴- دیپلمات: سپهر - عضو انجمن شهر، همسرش دارای دبیرستان، علاوه بر ثروت سابق، در این چند سال نیک‌پی به او کمک‌های بزرگی کرده است؛
- ۱۵- ستاره اسلام: تقی شکوهیه - دارای مغازه معاملات ملکی در چهارراه شاه، البته ۳۰ سال است که مشغول است، دارای چهار آپارتمان در لندن، دو هتل و یک سینما در بندر پهلوی، چند باغ بزرگ در کرج، سه باغ در شمیران، دارای سه همسر و غیره؛
- ۱۶- سحر: انوشیروانی - عضو بازنیسته دادگستری، وکیل دادگستری، بدون فرزند، ثروت قابل توجه؛
- ۱۷- سپید و سیاه: بهزادی - مقداری زیاد قرض، منزل و باغ، مشاور چند مؤسسه؛
- ۱۸- صبح امروز: الموتی - نماینده مجلس، صاحب چاپخانه صبح امروز و ملک آن، دارای منزل در شمیران، شریک در معدن مس با محمدعلی مسعودی و مجله دانشمند؛
- ۱۹- فردوسی: جهانبانویی - عضو انجمن شهر، همسرش کارمند دانشگاه تهران، صاحب باغ در نیاوران و ماشین، زندگی آبرومند، از ثروت او اطلاعی در دست نیست؛
- ۲۰- اقتصاد و صنعت: صمد نامور - ثروتمند معروف؛
- ۲۱- پست ایران: خانم سپهر خادم - دارای همسر، عضو دولت، نماینده سازمان زنان، عضو تلویزیون، دریافت حقوق کافی؛
- ۲۲- ثروت ملن: یزدانفر - مدیرکل امور روستاهای زندگی خوب و مرفه، وکیل دادگستری؛
- ۲۳- هور: دکتر کالیک - استاد دانشگاه صاحب آزمایشگاه فلمنگ؛
- ۲۴- اتحادیه: غفاری - مستخدم بازنیسته وزارت دارایی، رئیس اتحادیه مستخدمین جزء دولت، بدون فرزند، در آمد ماهیانه در حدود چهارصد هزار ریال، دریافتی از مستخدمین به طور ماهیانه؛
- ۲۵- ایرانیان: دکتر صدر - عضو رسمی دولت، جراح، زندگی آبرومند؛

- ۲۶- فردانیک انجام - بازنشسته دادگستری، سن ۷۵ سال، منزل بزرگ در یوسف آباد که سه میلیون تومان خریداری نموده است؛
- ۲۷- امید ایران: صفائی پور - صاحب پاساژ شانزه لیزه در پهلوی و خیابان شاه، منزل در شمیران و تهران؛
- ۲۸- تهران مصور: مهندس والا - صاحب تئاتر دهقان تهران و مستغلات لاله زار، صاحب سینما و پاساژ در خیابان شاه آباد، مستغلات و املاک، همسرش دختر مرحوم شفاقی، صاحب میلیون‌ها ثروت؛
- ۲۹- دنیای زن: دکتر نظام - ثروتمند، روزانه یکصد هزار ریال درآمد دارد، بدون عائله؛
- ۳۰- اتحاد ملی: حمید هاشمی - کارمند رسمی مجلس سنای دارای همسر و فرزند، منزل شخصی و ماشین<sup>۱</sup> بقیه جراید فعالیت سیاسی نداشت و به طور اقتصادی منتشر می‌شدند، دارای مشاغل اداری و آزاد بوده‌اند.

بدین ترتیب مجلات موفق و پرخواننده‌ای مانند سپید و سیاه، فردوسی، تهران مصور، سالنامه دنیا، هفتنه‌نامه دنیا، امید ایران که اغلب به دلیل سانسور بی‌امان دولتی در وضعیت بحران مالی به سر می‌برند تعطیل شدند.»

بدین ترتیب وزارت اطلاعات و جهانگردی در یک تصمیم اتخاذ شده در پشت درهای بسته یک اتاق و طی یک کمیسیون و برخلاف قانون اساسی و قوانین مطبوعاتی بسیاری از نشریات روزانه، هفتگی، مجلات و ماهنامه را که هر کدام عده‌ای خواننده داشتند و نظرات و مقالات آنها به هر ترتیب در مردم تأثیر می‌گذاشت تعطیل کرد و هویدا و کیان پور خوشحال و خشنود از شاهکار خود مراتب را طی گزارش‌های مبسوطی به شرف رساندند.

به جای روزنامه‌ها و هفتنه‌نامه‌ها و مجلات تعطیل شده، اطلاعات، کیهان، آیندگان و چند ماه بعد روزنامه رستاخیز که تلفیقی از کیهان و اطلاعات و یک نشریه دولتی بود سرنشته افکار عمومی را در دست گرفتند و حزب رستاخیز نیز تعدادی مجله پرصفحه و حجیم بدون خریدار و خواننده موسوم به رستاخیز جوان، رستاخیز کارگر و رستاخیز

<sup>۱</sup>- سند ۱۵-۳۲۴-۹۳۱۸ ن - مطبوعات - آرشیو مؤسسه مطالعات و تاریخ معاصر - فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۴، سال ششم، زمستان ۱۳۸۱، مقاله رکن چهارم مطبوعات، قسمت دوم، دوره پهلوی محقق جلال فرهمند

کشاورز نشر داد که اغلب شماره‌های منتشره در کیوسک‌های ارائه مطبوعات بادکرد همی‌ماند و به کارخانه‌های مقواسازی تحويل داده می‌شد. بدین ترتیب تغذیه افکار عمومی از نظر مطبوعاتی به کیهان و اطلاعات و آیندگان تفویض و خیال شاه آسوده شد. ممکن است این ایراد گرفته شود که ادامه نشر این همه روزنامه و مجله و کمک‌هایی که دولت از نظر تأمین آگهی دولتی به آنها می‌کرد هزینه‌هایی برای صندوق دولت به دنبال داشت.

اما چه مخارجی؟ مگر یک روزنامه یا مجله چه هزینه‌های گرافی بر بودجه جاری دولت اضافه می‌کرد. آیا حضور فلان روزنامه‌ای که در ماه حداکثر صد هزار یا دویست هزار تومان بابت نشر آگهی دریافت می‌داشت به نفع رژیم شاه بود یا به زیان او؟ آن جراید بیشتر هزینه داشتند یا گروهبان‌های سالخورده آمریکایی و نظامیان بازنیسته آمریکایی که استخدام می‌شدند و کاری انجام نمی‌دادند و چندین میلیون دلار در هر ماه خرج مخارج آنها می‌شد؟

وزارت اطلاعات و جهانگردی با تعطیل کردن روزنامه‌ها و مجلات مستقل کوچک ضربه بزرگی بر شالوده رژیم شاه زد و زمانی که در پائیز سال ۱۳۵۷ تصمیم گرفته شد آن نشریات از نو دایر شوند تا شاید در مقابل روزنامه‌های بزرگ کاری انجام دهند دیگر بسیار دیر شده بود.

### توفیق شدن توفیق!

هفتنه‌نامه پرتیراز و محبوب توفیق سه سال قبل از آن در آستانه سال برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد مین سال شاهنشاهی ایران فقط بدان دلیل که شاه از انتقادهای آن خشمگین بود و طاقت انتقاد از دولت زیر فرمان خود را نداشت، تعطیل شده بود. مجله روشنفکر که در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ از محبوب‌ترین مجلات پوبلیک و مردمی با مطالب مردم‌پسند و سرگرم‌کننده بود (که جایگزین مطالب انتقادی و سنگین سال‌های اول نشر آن شده بود) قبل از ۱۳۴۸ پس از تحمل چند بحران مالی شدید تعطیل شده بود، مجله با مشاد که خوانندگان زیادی در میان فرهیختگان داشت، تعطیل و مدیر آن به

یک مأموریت مطلوب به عنوان نماینده رادیو و تلویزیون ملی ایران در پاریس اعزام شده بود.<sup>۱</sup> اتحاد ملی نیز به دلیل فوت مدیر و سردبیر آن از انتشار بازیستاده بود. خاک و خون ارگان حزب پان ایرانیست که حاوی شعارها و پیامها و شعارهای ناسیونالیستی و خوانندگان فراوانی داشت و هفته‌نامه عصر جدید چاپ تبریز نیز در محاک توقيق افتاده بودند سالی چند قبل از آن نشریه نیروی سوم به نام نبرد زندگی نیز توقيق شده بود. بدین ترتیب فقط نشریات دو مؤسسه بزرگ مطبوعاتی کشور کیهان و اطلاعات و روزنامه آیندگان و مجله خواندنی‌ها که عالم از مدیر آن که مغضوب هویدا بود، حمایت می‌کرد<sup>۲</sup> و چندین مجله و نشریه بی‌نام و نشان دیگر باقی ماندند. یکی از این مجلات رنگین‌کمان بود که دکتر محمد حسین میمندی نژاد صفحات آن را با چاپ‌لوسانه‌ترین لحن نوشتاری درباره شاه و پدرش یک‌تنه پر می‌کرد و خوانندگان کم شماری داشت. این مجله هم در سال ۱۳۵۷ به دلیل مقاله‌ای که در زمانی نامناسب، در نکوهش روحانیون نوشته بود، از سوی دولت‌ها توقيق شد.

در اسفند ماه ۱۳۵۳ شاه ناگهان انحلال دو حزب ایران نوین و مردم و نیز احزاب کوچکتر پان ایرانیست و ایرانیان و کانون ناسیونالیست‌های ایران را اعلام داشته و از اعضای این احزاب خواست، اجباراً به عضویت رستاخیز درآیند.

همچنین به هر ایرانی اخطار کرده بود یا باید عضویت در حزب فراگیر رستاخیز را پذیرد یا گذرنامه خود را از دولت دریافت داشته به هر نقطه دنیا که می‌خواهد برودا حزب رستاخیز ساختمان بسیار باعظمتی در خیابان آریامهر یا ایران نوین آن زمان را

۱- مجله بامشاد چند سالی بود جانشین روزنامه یومیه بامشاد شده و اسماعیل پور والی آن را با کمک عده‌ای از روزنامه‌نگاران باستعداد و شناخته شده انتشار می‌داد.

۲- در سال ۱۳۵۷، دولت شریف امامی اجازه نشر چهار نشریه فردوسی، سپید و سیاه، دنیا و امید ایران را صادر کرد و به تدریج تعداد زیادی از جراید تعطیل شده سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۵۳ و اجازه نشر یافتد. شریف امامی با این کار می‌خواست اعتصاب مطبوعات کبری‌الانتشار را که در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ هر کدام به غول‌هایی تبدیل شده بودند جبران و ختنی کند. دولت نظامی نیز به تعداد زیادی از جراید سابق تعلیل شده اجازه نشر داد و دولت بختیار نشر کلیه جراید قبل از ۲۸ مرداد را آزاد کرد اما کار از کار گذشته بود و این تمهید بی‌نتیجه ماند.

که اکنون نام آن به خیابان دکتر فاطمی تغییر یافته است و وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران در آن ساختمان مستقر است به خود اختصاص داده صدها اتاق و سالن برای جلسات و کارکنان خود اختصاص داده بود.

حزب هزاران کارمند را در اختیار گرفته و ادارات حفاظت و امنیت تأسیس کرده و دارای ارکان و مؤسسات پرهزینه بود و چند میلیارد تومان خرج آن و حقوق کارمندانش می‌شد.

در آغاز سال ۱۳۵۴ با تأسیس حزب واحد رستاخیز که موجودیتی شبیه شرکت واحد اتوبوسانی تهران تصور می‌شد، با ساختاری شه ساخته، دولتی، بی‌هویت، تحمیلی، اجباری و آکنده از عناصر فسیلی - بوروکراسی فاتحه مطبوعات آزاد خوانده شد.

### نشریات حزب رستاخیز، حزب واحد شاه

تشکیل حزب رستاخیز نشریاتی چون رستاخیز روزانه، رستاخیز کشاورز، رستاخیز کارگر، رستاخیز جوان به دنبال آورد که مهمترین خاصیت این نشریات به کارگماران مدیران و سردبیران و روزنامه‌نگاران جراید کوچک تعطیل شده بود با حقوق و مزایایی چند برابر آنچه که قبلاً دریافت می‌داشتند.

در حقیقت آخرین بازمانده‌های مطبوعات کوچک نیز به نهادهایی دولتی و سربار خزانه دولت تبدیل شدند. اغلب روزنامه‌نگاران و خبرنگاران به دلیل اینکه مشاغل روزنامه‌نگاری در ایران از تضمین‌های لازم برخوردار نبوده و نیست سعی می‌کردند در وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی و شرکت نفت و سازمان برنامه و شرکت واحد اتوبوسانی و سازمان‌های شبه دولتی و نیز شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی؛ حرفة‌های دوم و سومی به دست آورند. بعضی از آنها که شанс بیشتری داشتند و مورد توجه هویدا و وزیران او قرار می‌گرفتند گهگاه به مقامات مدیرکلی اطلاعات و اداره عمومی وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها یا مشاور مطبوعاتی وزارت‌خانه‌ها نایل می‌شدند. عده‌ای نیز آنقدر مورد تقرب بودند که در جلسات حزبی و باشگاهی هویدا و قدرتمداران دعوت

می شدند، همراه او به سفرهای داخل و خارج می رفتند و رفیق راه و یار غار می شدند. پس از تشکیل حزب رستاخیز و راه اندازی روزنامه ارگان آن، سردبیر وقت روزنامه کیهان مرحوم دکتر مهدی سمسار که از نویسندها باسواند و مترجمان فرزانه کشور بود تقریباً برخلاف میل خود به عنوان سردبیر به آن روزنامه مأمور شد و هویدا به جای او امیر طاهری از دانشجویان مقیم انگلستان را که دستی در نویسنده‌گی داشت اما برای سردبیری روزنامه قدیمی و معتبر کیهان بسیار جوان و کم تجربه بود به جای او گماشت. با فوت عباس مسعودی در سال ۱۳۵۳، فرهاد مسعودی پسر او جانشین وی شد و بدین ترتیب جوانان تازه از راه رسیده، زمام امور دو روزنامه کهن و پرسابقه کشور را در دست گرفتند.

تقریباً در همین زمان بود که عده‌ای از توده‌ای‌های جدید در هر دو روزنامه نفوذ و رسوخ یافتند و بهویژه در کیهان چند نفری پیدا شدند که هیچ مقاله‌ای در کیهان نبود که از نظر آنها نگذرد و بعدها پس از انقلاب ادعای کردند که نشریه مخفی نوید را در همین دوران و زیر چشم آقای امیر طاهری به چاپ می‌رسانده‌اند.

برای آرام و مطیع و سرگرم و راضی نگهداشتن روزنامه‌نگاران، از چند سال پیش از آن، دولت اراضی وسیعی در غرب تهران را به سندیکای روزنامه‌نگاران اهدا کرده و خانه‌هایی در آن اراضی در کنار اتوبان شمیران به فرودگاه مهرآباد در منطقه گیشا ساخته شده بود که با بهای ارزان به عده‌ای از روزنامه‌نگاران تحويل و در حقیقت اهدا شده بود.

بعضی از نویسندها و روزنامه‌نگاران که بعداً چهره مخالف رژیم به خود گرفتند از طرفداران و هواداران آیت الله (امام) خمینی (ره) و گروه‌های مذهبی نبودند بلکه هر یک خود را وابسته به جمعیت و حزبی معرفی کرده به صورت چپ‌های افراطی جلوه می‌نمودند. آنان با خامدلی بسیار تصور می‌کردند بعداً گروه مذهبیون را متزوی کرده و رژیم دلخواه خود را بر سر کار خواهند آورد و در میان اینان چند تن جوان دیپلمه ساده بودند که در دهه ۴۰ کار روزنامه‌نگاری را با خبرنگاری ساده آغاز کرده بودند. بهترین شاهد اینکه، مخالفان یک‌شبه، در گذشته مورد توجه و اعتماد رژیم شاه بودند اینکه در

اوایل سال ۱۳۵۷ اشرف پهلوی ضیافت بزرگی به افتخار روزنامه‌نگاران برپا کرده که در آن حدود ۱۵۰۰ نفر افتخار شام خوردن با شاهزاده شاهدخت را یافته‌ند و شمار زیادی از روزنامه‌نگاران عضو سه مؤسسه اطلاعات، کیهان و آیندگان و دیگر نشریاتی که از تصفیه سال ۱۳۵۳ جان سالم بهدر برده بودند، در آن ضیافت حضور داشتند و کمترین اکراهی از ملازمت شاهدخت نشان نمی‌دادند و شاهدخت در آن مجلس به عده‌ای از اهل قلم نشان و مدارالهم اعطای کرد. همینطور سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران به مناسبت پنجاهمین سال «تأسیس» مؤسسه اطلاعات مجلس ضیافت باشکوهی در هتل هیلتون برگزار کرد که باز هم حدود ۲۰۰ تن از آنان که بعدها ادعای مبارزه با رژیم می‌کردند در آن ضیافت شام خوردن و شادمانه کف فشاندند و پاکوبیدند.

البته در میان روزنامه‌نگاران، نویسنده‌گان و مترجمان عناصر آزادی‌خواه، میهن‌دوست و ناوابسته یافت می‌شدند که از مزاحمت وزارت اطلاعات و سانسور ابتدایی رقت‌انگیزی که آن وزارتخانه به نشریات و وزارت فرهنگ و هنر برکلیه کتاب‌های منتشره حتی در چاپ‌های مجدد بعدی، برقرار کرده بودند رنج می‌بردند و اختناق و فساد حاکم بر اوضاع کشور را نمی‌پسندیدند. اینان در گذشته در کمال مسؤولیت و دلسوزی مقالات و نامه‌های سرگشاده‌ای به شاه و نخست‌وزیر و مراجع بین‌المللی نوشته، خطرات آن همه مداخلات بی‌رویه شاه و لاابالی‌گری و بی‌اعتنایی دولت هویدا به قانون اساسی و مقررات و قوانین کشور بهویژه خودسری ساواک را یادآور می‌شدند اما شاه و دولت در کمال بی‌اعتنایی، تحقیر و تمسخر، با این اقدامات رفتار کرده مخالفان را به باد حمله و افتراء می‌گرفتند.

اگر هویدا فرد مجبوب و جامعه‌شناس تری بود می‌بایست پس از برکناری از نخست‌وزیری، استعفای خود را از تمام مشاغل دولتی در داخل کشور به شاه تقدیم کند و برای اینکه مردم فراموشش کنند برای چندین سال به خارج کشور برود یا مثلًاً پست بی‌دردرس سفارت در کشوری دوردست یا نمایندگی ایران در یونسکو را بپذیرد و از دیدرس مردم دور شود.

هویدا به دلیل جاه‌طلبی، خودپرستی و اعتماد بیش از حد به سپر حمایت شاه از خود،

کاری را که اغلب رجال و سیاستمداران صاحب ریشه ایران در گذشته پس از برکناری از مقامات بنیادی کشور انجام می‌دادند انجام نداد و در نهایت حمق و جنون و بی‌خيالی در ایران باقی ماند به این خیال که در کنار شاه باشد و همچنین از مزایای نزدیکی به او استفاده کند.

اینکه دو واژه حمق و جنون را به کار می‌بریم به دلیل نکوهش از هویدا نیست به دلیل این است که اگر او حمق نبود و جنون نداشت و کمی تاریخ ایران بهویژه تاریخ معاصر ایران را خوانده بود متوجه می‌شد، میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم و وزیر و صدراعظم دو پادشاه قاجار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار، پس از برکناری از مقام صدارت عظامی مظفرالدین شاه در دور دوم، حاضر نشد دقیقه‌ای در ایران بماند. ظاهراً به عنوان زیارت خانه خدا و حاجی شدن، بار یک سفر طولانی به دور دنیا را بست. از راه روسیه به چین و ژاپن و آمریکا رفت. از آمریکا به اروپا بازگشت، از اروپا به عثمانی و مصر و عربستان رفت، مراسم حج را به جا آورد و به جای اینکه به ایران بباید راهی اروپا شد و زمانی در فرانسه و زمانی در ایتالیا اقامت اختیار کرد. حاج علی اصغرخان امین‌السلطان طی سال‌های تصدی مقام وزارت اعظم و صدارت اعظم<sup>۱</sup> از راه‌های نامشروع و بهویژه شرآکت با حاج محمد حسن امین‌الضرب و تقلب در ضرب مسکوکات کشور و نیز اخذ رشوه از داوطلبان مقامات دولتی در ایران و با اخذ رشوه‌های کلان از امتیازگیران خارجی ثروت هنگفتی به دست آورد که به بانک‌های خارجی انتقال داده بود.

او در اروپا لباس فرنگی به تن می‌کرد، کلاه شاپو به سر می‌گذاشت و از انواع تفریحات و لذایذ زندگی و سیر و گردش و مسافرت به اغلب شهرهای اروپا برخوردار بود اما نتوانست جلوی جاه طلبی خود را بگیرد. پس از پنج سال که در اروپا زندگی عالی

۱- وزارت اعظم و صدارت اعظم دو عنوان و دو مقام معادل نخست وزیری بود. وزیر اعظم، عنوان و پست اول کشور بود که به وزیر داخله می‌دادند و اگر خدمات او توجه شاه را جلب می‌کرد مقام او به صدراعظمی ارتقاء می‌یافت. امین‌السلطان از ۱۳۰۰ ه. ق تا ۱۳۱۰ وزیر اعظم بود و سپس صدراعظم شده بود.

و مرفه‌ی داشت و ممکن بود مانند پدرش تا هفتاد و اندی سال عمر کند فریب مواعید محمدعلی شاه را خورد و به ایران آمد تا رئیس‌الوزرای دولت مشروطه شود اما در شهریور ماه ۱۲۸۶ ه. ش در جلوی مجلس شورای ملی به قتل رسید و آن‌همه آرزو را با خود به گور برد.

atabek amin al-sultan hengam mark فقط ۵۷ سال سن داشت، اگر او عاقل بود و می‌اندیشید چقدر ایرانی‌ها از او که تازه بخشند و خوشرو و سفره گسترد و درخانه باز و عوام‌فریب بود نفرت دارند (زیرا او را خودفروش، وطن‌فروش، مستبد، شریک سلطنت ناصرالدین شاه و امتیاز بخشی‌های مظفرالدین شاه می‌دانستند)؛ همان اقامت در اروپا و رفتن به پاریس و لندن و رم و برلین و خوردن لذیذترین اغذیه و دیدن جاهای تماشایی را تا آخر عمر ادامه می‌داد و با ذلت و خواری کشته نمی‌شد که با چنان وضع خفت‌باری، دولت از ترس جنازه‌اش را محروم‌انه به قم انتقال دهد و دفن کند و در مقابل در مراسم هفت و چهلم قاتلش یا کسی که به کشتن او منسوب شده بود، یعنی عباس آقا تبریزی هزاران تن با گل و حجله و شمع و خرما و حلوا بر سر مزار قاتل گمنام حضور یابند.

چقدر ابوالقاسم خان ناصرالملک عاقل بود که پس از پایان دوران نیابت سلطنتش در ۱۲۹۳ ه. ش فوراً از ایران خارج شد و تاسال‌ها بعد در اروپا زندگی می‌کرد و وقتی در اوایل دوران اقتدار سردار سپه به ایران بازگشت، هیچ پست و مقامی قبول نکرد و در انزوا و سکوت زندگی خود را به پایان رساند. حسن و ثوق، وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه برادر و وثوق‌الدوله، سید ضیاء‌الدین طباطبایی، عدل‌الملک دادگر، سرلشکر آیرم که پس از جنایات و پاپوش‌دوزی‌های فراوان و کسب ثروت بسیار در دوران ریاست شهربانی خود به اروپا رفت و هرگز بازگشت؛ محمود جم که بلا فاصله پس از رفتن شاه از ایران دوران نخست وزیری می‌خواست به سفارت ایران در آمریکا برود، علی منصور که در سال ۱۳۲۹ پس از مجبور‌کردنش به استعفا سفیر ایران در رم شد و کشور را ترک کرد، دکتر اقبال که در سال ۱۳۴۰ ه. ش اقامت در فرانسه را برای دو سال برگزید تا آب‌ها از

آسیاب افتاد، شریف امامی که پس از برکناری از نخست وزیری طوری خود را گم و گور کرد که هیچ کس او را تا چند سال بعد به یاد نیاورد، دکتر علی امینی که زرنگی کرد و از ایران به خارج رفت، ارسنجانی که سفارت ایران در ایتالیا را پذیرفت تا فراموش شود، همه آنها به راستی عقل و درایتشان از هویدا بیشتر بود.

هویدا با مداخله غیرقانونی و ناصواب در امور دولت، تأسیس یک دولت موازی در وزارت دربار، مداخله در امور خاص وزارت اطلاعات و جهانگردی و ارسال مقاله به روزنامه اطلاعات آتشی روشن کرد که چندین ماه بعد خود او هم در آن آتش سوخت. در هر حال اگر امیرعباس هویدا برای سه چهار پنج سال از ایران دور می شد و در یک نقطه دورافتاده سوئیس یا آمریکای جنوبی یا ژاپن به کار خواندن رمان می پرداخت احتمالاً سرنوشت بهتری داشت.

در فاصله آبان ماه ۱۳۵۶ تا قیام مردم فم در ۱۹ دی ماه چند حادثه دیگر هم روی داد.

اولین حادثه حمله دانشجویان دانشگاه تهران به خوابگاه‌های دانشگاه واقع در امیرآباد، دادن شعار و شکستن شیشه‌های این ساختمان بود.

در آلمان و فرانسه تظاهرات دانشجویان مخالف ادامه یافت و در ۲۸ آبان این تظاهرات به دانشگاه تهران رسید.

در ۳۰ آبان دانشجویان به تظاهراتی علیه سفر سادات به اسرائیل دست زدند. در روز اول آذر که همزمان با عید قربان بود عده زیادی از افراد مسلح که چوب و میله آهنین و دشنه در دست داشتند، به اجتماع طرفداران جبهه ملی در یکی از باغات کاروانسراسنگی کرج حمله ور شدند و عده‌ای از اعضای جبهه ملی و دانشگاهیان را به باد کتک گرفته، دست و پای بعضی را شکسته و به اتومبیل‌هایشان صدماتی وارد ساختند.

سیصد تن از دانشجویان در جریان تظاهرات هفته‌های اول آذرماه دستگیر شدند. دستگیرشدگان تظاهرات، به دادگستری معرفی گردیدند اما قضات دادگستری که خود نیز نظر مساعدی به رژیم نداشتند دستگیرشدگان را با قید ضمانت خفیف آزاد می کردند.

در روز ۱۱ آذر در مراسم چهلم وفات آقا سید مصطفی خمینی در مسجد اعظم قم، روحانی سخنران، قطعنامه‌های حوزه علمیه قم مبنی بر درخواست بازگشت آیت الله خمینی و آزادی زندانیان سیاسی را فرائت کرد.

در ماه آذر اعتصاباتی در دانشگاه صنعتی آریامهر تهران انجام شد. رئیس دانشگاه تهدید کرد که دانشگاه در صورت ادامه اعتصاب تا یک سال تعطیل خواهد شد.

در همان ماه خبرگزاری‌ها خبر دادند که ۱۷۰ هزار دانشجوی ایرانی در بیست و یک دانشگاه کشور سر کلاس درس نمی‌روند و در حال اعتصاب هستند.

در حالی که تشنگاتی در دانشگاه‌های سراسر کشور ادامه داشت در انفجار انجمان ایران و آمریکا در تهران که به وسیله سازمان چریک‌های فدایی خلق انجام گرفت خساراتی به آن وارد شد.

این انفجار به نشانه اعتراض به سفر کارتر به ایران بود. ورود کارتر به ایران تظاهرات دانشجویان را در دانشگاه‌ها به همراه داشت اما دولت سعی کرد آن را لاپوشانی کند.

در روز ۱۷ دی در حالی که در تهران از سوی سازمان زنان تظاهرات تجلیل صورت می‌گرفت. در مشهد زنان چادر سیاه بر سر به تظاهرات علیه رژیم پرداختند و آن روز را سالروز شوم خوانندند.

پارسونز سفر انگلیس در ایران در آن ایام سفری به شیراز برای انجام یک سخنرانی داشت و در دانشگاه پهلوی دید که دختران دانشجوی چادر به سر با حالتی اعتراض آمیز در کلاس نشسته‌اند. سر آتونی پارسونز از دیدن آن دختران متعجب شد. بعدها دانست که اغلب دانشجویانی که در سال‌های دهه ۱۳۵۰ به دانشگاه‌ها راه یافته‌اند از خانواده‌های مذهبی هستند و آگاه شد در یک دانشگاه صنعتی بزرگ تهران موسوم به آریامهر، ۶۵ درصد دانشجویان دارای افکار مذهبی می‌باشند.<sup>۱</sup>

در حالی که تظاهرات در دانشگاه‌ها ادامه داشت و در تهران و قم، بازاریان و پیشه‌وران به مناسبت اعتراض به حوادث قم در روز ۲۹ دی ماه اعلام تعطیل عمومی می‌گردند، حزب رستاخیز به تظاهرات فرمایشی بیهوده‌ای اقدام کرد.

۱- سر آتونی پارسونز: غرور و سقوط، ترجمه محمود طلوعی (پیشین) صص ۹۴ - ۹۲

متینگ حزب رستاخیز با شرکت ، ۵ هزار نفر در شهر تبریز برگزار شد. در همین ایام که اوخر دی ماه بود و عاظ مذهبی، اعلام کردند که هژیر یزدانی اکثریت سهام بانک صادرات ایران را خریداری کرده است. نشر این خبر موجب تحریم بانک صادرات شد. هژیر یزدانی که سنگسری و از دوستان و همشهريان ارتشبند نصيري بود در پرتو حمایت‌های او به يك مقام مهم اقتصادي بدل شده و حتی صحبت از رشوه دادن کلان او به مدیر کل وقت بانک ملي ایران یوسف خوش‌کيش می‌شد.

هژیر که انگشت‌های ۸۵ میلیون تومانی به انگشتان می‌کرد و محافظانی داشت که در هشت اتوبیل او را همراهی می‌کردند يك چوپان سنگسری بهایی بود که دارای میلیون‌ها ثروت شده و از حمایت بعضی از مقامات درباری و ارتشبند نصيري رئیس ساواک برخوردار بود.<sup>۱</sup>

مردم پول‌های خود را از بانک صادرات بیرون کشیده و عده‌ای از تظاهرکنندگان حممه به این بانک را که تا يك سال پیش از آن از خوشنام‌ترین بانک‌های کشور بود در دستور کار روزانه خود قرار داده بودند.

۱- برای هژیر یزدانی به دلیل برخورد شدید با یوسف خوش‌کيش مدیر کل وقت بانک ملي ایران که از دادن وام به او خودداری کرده و هژیر یزدانی مدعی بود از وی رشوه خواسته است و نیز به دلیل کتک زدن و مضروب کردن «انهاری» یکی از کارمندان و حسابداران خود که عليه او به نفع خوش‌کيش شهادت داده بود، پرونده مفصلی در بازرسی شاهنشاهی تشکیل شده بود که موجود است و در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر بنیاد جانبازان و مستضعفان انقلاب اسلامی در تهران نگهداری می‌شود.

مصاحبه هژیر یزدانی با خبرنگار روزنامه کیهان در اوخر سال ۱۳۵۶ و اشاره خبرنگار به اینکه او دارای انگشت‌های ۸۵ میلیون تومانی در انگشت خود و چند میلیارد تومان ثروت و گله‌های احشام فراوان و اراضی معنابه کشاورزی است، نقش مهمی در برانگیختن خشم عمومی و ابراز تنفر به رژیم پهلوی و دست پروردگان آن نظیر هژیر یزدانی چوپان بی‌سواد سنگسری داشت.



## آن مقاله مشئوم

از تابستان سال ۱۳۵۶ تا تابستان سال ۱۳۵۷ حکومت ندانم کار، نالایق، بوروکرات و فاقد قاطعیت و ابتکار جمشید آموزگار به مثابه آلت دست و بازیچه بی اختیار هویدا که اکنون در مقام پراهمیت و نفوذ وزارت دربار به جای امیر اسدالله علم مستقر شده بود به اینسو و آنسو می چرخید و اراده‌ای از خود نداشت. هویدا که از آموزگار خوشش نمی‌آمد او را تازه به دوران رسیده‌ای می‌دانست که کرسی صدارت را از زیر پای او ربوده و به طلس مسیزده ساله حکومت او خاتمه داده بود، بنابراین از سنگ انداختن در راه حکومت او فروگذار نبود و به تدریج وزارت دربار به صورت سازمان و بنیاد اصلی حکومت درآمد و تمام یاران هویدا که نمی‌توانستند با آموزگار همکاری داشته باشند با عناؤین و مقامات پرآب و تاب و دهان پرکن و حقوق و مزایای چند برابر حقوق سابق خود در دستگاه‌های دولت به وزارت دربار منتقل شدند.

هویدا به مناسبت‌های گوناگون مانند چاپ کتاب «به سوی تمدن بزرگ» شاه که از بی‌محتواترین و خسته‌کننده‌ترین متون برخوردار بود جشن‌ها و ضیافت‌هایی ترتیب داده با پیراهن رنگین و کت و شلوارهای چسبان جلف خودنمایی می‌کرد. وزارت دربار امیر عباس هویدا مانند سازمان نخست‌وزیری، دارای مشاورین طاق و

جفت در زمینه‌های مختلف از جمله زمینه مطبوعات شده و همین مشاورین و معاونین بودند که با موافقت شاه و به منظور تخفیف مقام آیت‌الله خمینی دسته گل کنایی مقاله احمد رشیدی مطلق را در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات به آب دادند و مقاله سراپا غلط و دروغ و اهانتی که در اداره مطبوعاتی دربار ساخته و پرداخته شده بود برای وزیر اطلاعات و جهانگردی ارسال داشته و داریوش همایون دستور چاپ آن را در روزنامه اطلاعات داد. انتشار این مقاله که شاید علی‌رغم میل هیأت تحریریه اطلاعات صورت گرفت، سیل اعتراض و آتش خشم مردم را برانگیخت و به دنبال آن حادثه بزرگ جنبش مردم قم آغاز شد و در چهل‌مین روز قیام قم حرکت انقلابی مردم تبریز شکل گرفت.

در مورد چاپ مقاله که وزارت دربار برای داریوش همایون وزیر وقت اطلاعات و جهانگردی فرستاد و همایون آن را به خبرنگار اطلاعات که در مجتمعی نزدیک او نشسته بود داد؛ مطالب فراوانی گفته شده است.

اگر عباس مسعودی سناتور و صاحب و مدیر مؤسسه اطلاعات زنده بود زیر بار چاپ آن مقاله نمی‌رفت و به شیوه‌های گوناگون از طبع مقاله‌ای که روزنامه او را در معرض تندباد خشم مردم قرار می‌داد طفره می‌رفت اما پسران عباس مسعودی، فرهاد و بهرام تجربه و درایت و میاست و تدبیر و طفره رفتن‌های ماهرانه پدر خود را نداشتند و در این امور بسیار خام بودند.

از سوی دیگر در کادر هیأت تحریریه روزنامه اطلاعات افراد قدیمی و کاملاً وفادار به رژیم به تدریج کنار رفته و عده‌ای از جوانان تحصیلکرده و دارای عقاید انقلابی که تظاهر زیادی هم به چپ‌گرایی می‌کردند کم کم مشاغل مهم خبری و نویسنده‌گی را در قبضه گرفته بودند.

بطورکلی فضای کشور نیز فضای توفنده و در انتظار وقوع حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود.

به هدف نرسیدن طرح‌های پیش‌بینی شده قبلی، بوروکراسی مژمن و مزاحم، تصمیمات غلط و نسنجدید، ناپخته بودن جمشید آموزگار که فردی خشک، کم ظرفیت،

بدون قدرت سخنوری و جذب و کاملاً غرب زده بود و در عوالم مخصوص به خود به سر می برد (او از خانم آلمانی خود فرزندی هم نداشت و عوالم خانوادگی ایرانی را درک نمی کرد) در همه کسان یک حالت مخالفت و انتقاد و ایرادگیری پدید آورده بود چون شاه به هیچ کس اجازه حرف زدن و اظهار وجود کردن نمی داد و خود از سوی خود به رهبری انقلاب برگزیده شده، از سوی مردم ایران اظهار نظر می کرد، بسیاری از صاحب نظران بدشان نمی آمد کمی از نخوت و تبعثر اعلیحضرت کاسته شود.

درباره مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» نوشته فرد هرگز شناخته نشده ای به نام «احمد رشیدی مطلق» تحقیقات مبسوطی انجام شده و دهها تن از نویسندها و محققان در این خصوص و شخص یا گروه یا کمیته ای که این مقاله کذا بی را تهیه کرده و آن دسته گل را به آب داده است، پژوهش هایی کرده و به جایی نرسیده اند. قدر مسلم اینکه این مقاله به دست هر کس که نوشته شده بارها جرح و تعدیل گردیده و نتیجه آن، آن چیزی شده که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است.

نظیر این مقالات بارها در جراید نوشته می شد اما رژیم و نخست وزیران و مقامات دولتی معمولاً از اهانت به مراجع تقليد و آیات عظام پرهیز می کردند و با جملات سخيف و زشت و بی ارزش، آن هم در آن فضای توفانی از یک مقام روحانی ارجمند یاد نمی کردند.<sup>۱</sup>

قدر مسلم اینست که پس از سفر پر زیدن تکارتر به تهران در شب سال نو میلادی ۱۰ دی ماه ۱۳۵۶ با پذیرایی گرمی که در کاخ نیاوران از او شد و او و همسرش ساعتها با شاه و شهبانو و اشرف و ملک حسین و فرزندان شاه به گفت و گو و صرف شام و نوشیدن نوشابه و رقص و پایکوبی پرداختند، روحیه شاه چنان قوی شد که در افتادن با بزرگترین منتقد خود که او را محمدرضا و پدرش را رضاخان می خواند و علنًا به او حمله می کرد، آسان دانست و چندی پس از رفتن کارتر از ایران و آسودگی خیالش، دستور نوشتن و چاپ آن مقاله را داد، در حالی که انتظار نداشت عکس العمل چندانی به دنبال داشته

۱- صفاء الدین تبراییان، دکتر احسان نراقی، محمود طلوی، دکتر باقر عاقلی در این خصوص تحقیقاتی کردند که در آثار منتشره از سوی آنان انعکاس یافته است.

باشد و تصور می‌کرد با پلیس و ساواک و ارش قدرتمندی که دارد و گزارش پوشالی و دروغ تأسیس شب قدرتمند حزب رستاخیز در سراسر کشور و راه اندازی کانون‌های چون حباب آن در اینجا و آنجا، هیچ جنبندهای خیال غوغای خواهد کرد و اگر هم در صدد اعتراض برآید پلیس و ژاندارمری و ساواک و نیروی پایداری و اعضای کانون‌های حزب رستاخیز حساب او را خواهند رسید.

راستی چه دستگاهی آن نامه را تهیه کرده بود؟<sup>۱۹</sup>

### چاپ مقاله‌ای به نام مستعار احمد رشیدی مطلق

روزنامه اطلاعات در شماره روز ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه را به چاپ رساند. این مقاله بطور قطع در تشکیلات مطبوعاتی وزارت دربار شاهنشاهی تنظیم و تدوین شده و شاید بدون اطلاع دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر وقت برای داریوش همایون وزیر اطلاعات ارسال شده و او نیز آن را به خبرنگار اطلاعات که در یکی از مراسم حزب رستاخیز کنار وزیر نشسته بود داد و او آن را در شماره روز ۱۷ دی ماه به چاپ رساند.

متن مقاله بسیار کودکانه و سرسری بود. این مقاله قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را ناشی از اتحاد غیر مترقبه ارجاع سرخ و سیاه دانسته! و به آیت الله خمینی توهین کرده بود. در فضای متشنج آن روز کشور، او جگیری نارضایی‌ها، نفرت مردم از ادامه حکومت باند هویدا و فرآکسیون مترقبی و ایران نوین در شکل جدید رستاخیز، سرخورده‌گی روشنفکران، تداوم سانسور شدید، خاطره تلغی تیرباران‌های چریک‌ها و جنگ‌های خیابانی و بالاخره شایعات اغراق‌آمیزی که درباره دزدی‌ها، پورسانت‌گیری از خرید اسلحه، معاملات کلان با آمریکایی‌ها و سوءاستفاده‌های کلان درباریان بر سر زبان‌ها

۱- در زمینه تهیه نامه اقوال متفاوت است.

بسیاری کمیته‌ای از چند نویسنده در اختیار دربار و وزارت اطلاعات و جهانگردی را مسؤول تهیه آن نامه می‌دانند، عده‌ای به یکی دو نویسنده مطبوعات اشاره می‌کنند. عده‌ای تهیه کننده آن را مسؤولان وقت رادیو و تلویزیون و گروه تحقیق می‌دانند قدر مسلم علی‌رغم تمام مطالبی که ابراز شده است این موضوع تاکنون بهم مانده است.

بود به اضافه ارادتی که مردم به امام خمینی داشتند. نشر این مقاله توهین آمیز مانند آتش بر انبار باروت عمل کرد و دو روز بعد در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تظاهرات خونین در قم علیه نشر این مقاله صورت گرفت که به برخورد نیروهای شهربانی و گارد شهربانی اعزام شده از تهران با طلاق برانگیخته شده و به خشم آمده و مردم قم که از آنها حمایت می‌کردند متنه شد.

کسانی که آن مقاله کذایی را نوشتند و دستور دادند روزنامه اطلاعات آن را به چاپ برساند از جامعه‌شناسی ایران اطلاع ناچیزی داشتند و به دلیل اقامت ممتد در اروپا و بیگانه بودن با خصایص روح ایرانی نمی‌دانستند دست به چه کار خطرناکی زده‌اند. حضور دائمی و تعطیل ناپذیر امیر عباس هویدا در ساختار هیأت حاکمه و تظاهر او به اینکه بیش از گذشته صاحب نفوذ و اقتدار است؛ به خودی خود خشم مردم ایران را که از حدود ۱۳ سال حکومت او به نتایجی که مثلاً قرار بود پس از انقلاب سفید بدان نایل شوند نرسیده بودند بر می‌انگیخت.

دکتر احسان نراقی جامعه‌شناس و صاحب نظر علوم اجتماعی در مصاحبه‌ای که اخیراً در سال ۱۳۸۱ با یکی از محققان داخلی انجام داده است درباره این مقاله و نویسنده یا نویسنده‌گان و علل نگارش و چاپ آن و توفانی که متعاقباً به پا کرد مطالبی بیان داشته که درخور توجه است. دکتر احسان نراقی استاد دانشگاه که با دست‌اندرکاران رژیم گذشته سوابق آشنایی داشته و پیوسته می‌کوشیده با روش‌های مسالمت آمیز و اعتدالی آنان را از اتخاذ راه کارهای خشونت بازدارد در پاسخ پرسش آقای مرتضی رسولی پور محقق که پرسیده است «گفته شده مقاله‌ای که در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ با نام مستعار احمد رسیدی مطلق چاپ شده به دستور شاه و از سوی هویدا و عواملش تهیه شده بود، اطلاعات شما در این مورد چیست؟ مداخله صرفاً هویدا را در این جریان رد کرده و پاسخ می‌دهد.

«چنین چیزی صحیح نیست. من اتفاقاً موضوع را دنبال کردم. شبی در یک مراسم میهمانی احمد قریشی را دیدم به او گفتم: این نوشه چقدر تحریک آمیز بود. گفت: در جلسه کمیته مرکزی حزب رستاخیز همین موضوع مطرح بود. داریوش همایون هم آنجا بود و گفت: ما آب ریختیم در سوراخ مورچه تا مورچه‌ها بیرون بیایند. تر آقایان این بود کسانی که اهل مبارزه هستند خود را نشان دهند. شاه

در مقابل سیاست حزب دموکرات آمریکا و کارتر در خصوص باز شدن فضای سیاسی، هدفش آن بود که اگر ما آزادی بدھیم اسلامی‌ها یا توده‌ای‌ها سر بلند خواهند کرد. بنابراین شاه مایل بود با این کار سر و صدایی بلند شود و مخالفین مذهبی حکومت نمایان شوند.

آن زمان حسین بنی احمد مدیر داخلی روزنامه اطلاعات بود. او در دوره فوق لیسانس شاگرد من بود، بنا به درخواست خودش او را به هویدا معرفی کردم تا به اروپا برود. هویدا هم او را به قسمت ارتباطات اوپک در وین فرستاد و مدت دو سال به عنوان متصدی روابط عمومی اوپک در وین بود. وقتی که برگشت باز در روزنامه اطلاعات به عنوان مدیر داخلی مشغول کار شد. ابتدا او مرا در جریان این نامه قرار داد. به من تلفن زد و گفت: چنین نامه وحشتاکی آمده، داریوش همایون در کنگره حزب رستاخیز نامه را به علی باستانی (یکی از سردبیران روزنامه اطلاعات) داده و تأکید کرده چون از دربار آمده باید آن را در روزنامه چاپ کنید. بنی احمد ادامه داد: «دو سه هفته است که مرا خیلی اذیت می‌کنند و فشار می‌آورند که این نوع مطالب را چاپ کنیم. قصد دارم فردا پیش فرهاد مسعودی بروم و بگویم این کار را نمی‌کنم. در غیر این صورت مرا عوض کنید و در روزنامه اطلاعات انگلیسی به من کار بدهید». چون نظر مرا خواست گفتم کار خوبی است. فردا نزد فرهاد رفت و او هم همانجا به جمشید آموزگار تلفن زد ولی چون آموزگار اهل مسؤولیت نبود جواب داده بود: کار من نیست، به داریوش همایون بگوید.

عقیده من این است که یکی از عوامل تشدید اوضاع و چاپ این نامه غرض‌ورزی و دشمنی داریوش همایون با روزنامه اطلاعات بود؛ چون احمد شهیدی یکی از سردبیران قدیمی روزنامه اطلاعات می‌گفت: «من به داریوش همایون زنگ زدم و به او گفتم: شما وزیر اطلاعات هستی چرا این نوع مطالب را می‌گیرید و به ما سفارش می‌کنید ما چاپ کنیم؟! اگر ما این نامه را چاپ کنیم می‌آیند و ساختمان روزنامه را روی سرمان خراب می‌کنند». همایون جواب داده بود: «اگر انقلابیون خراب نکنند ما خودمان خراب می‌کنیم. این دستور اعلیحضرت است». شهیدی از او پرسیده بود: «تو مطلب را خوانده‌ای» و او جواب داد: «خواندن ندارد، از بالا تنظیم شده و آمده و دستور است؛ باید چاپ کنید.»

به نظر من همایون در اینجا صدرصد ریاکاری و تظاهر کرده بود که من آن را نخوانده‌ام. چطور می‌شود که چهار روز قبل از چاپ نامه در روزنامه، این اندازه راجع به آن صحبت شده و او نه خود مطلب را خوانده باشد و نه آموزگار را در جریان گذاشته باشد.

مرتضی رسولی پور سپس می‌پرسد از مقدمات تهیه این مقاله چه اطلاعاتی دارد؟

### دکتر احسان نراقی جواب می‌دهد.

«دانستن از این قرار بود که پس از فوت حاج آقا مصطفی خمینی در نجف، شخصیت‌های ملی و مذهبی در داخل و خارج کشور طی نامه‌های متعدد به آقای خمینی تسلیت گفتند. یاسر عرفات هم نامه تسلیتی برای آقای خمینی فرستاد و ایشان جوابی تندرست در سه صفحه نوشته و در آن یادآور شد عزای من فقط بابت مصطفی نیست. تازمانی که شرّ این آدم (شاه) از سرِ ماکم نشود عزادارم. می‌دانید که جلسه‌های ختم آن مرحوم در تهران و شهرستان‌ها برگزار شد و در این مراسم تظاهراتی مبنی بر حمایت از آقای خمینی آشکار شد. نصیری رئیس ساواک در گزارش‌های خود به شاه وقتی متن نامه‌ها و اعلامیه‌های آقای خمینی را می‌فرستد شاه خیلی ناراحت می‌شود و می‌گوید: باید خمینی را رسوا کرد، لذا دستور تهیه مقاله‌ای را به نصیری داد تا ایشان را مورد حمله قرار دهد. نصیری نامه را تهیه کرد. شاه پس از خواندن متن نامه گفته بود: این کافی نیست، تندرست بنویسید.

این مطالب را یکی از مأموران ساواک که اهل قلم بود در زندان دوران انقلاب که بودم و با او آشنا شدم برایم تعریف کرد. او می‌گفت: به دستور نصیری یکی از روزنامه‌نگاران متن این نامه را نوشته بود. پس از تهیه نامه شاه گفته بود به دفتر دربار بدھید تا از آن طریق در اختیار روزنامه‌ها قرار گیرد و چاپ شود. قصد شاه از این اقدام تلافی جویانه آن بود که به آمریکایی‌ها نشان دهد جریان مخالف در کشور یک جریان آخوندی است نه یک جریان مصدقی، روشنفکرانه، دموکراتیک یا لیبرالیستی. شاه در خرداد سال ۱۳۴۲ همین روش را برای آرام کردن حزب دموکرات آمریکا به کار برد و با سرکوب مخالفین به نتیجه هم رسیده بود. حالا می‌خواست همین رویه را به کارتر هم نشان دهد. اما این دفعه قضیه فرق می‌کرد چون مخالفان شاه و طرفداران آیت‌الله خمینی به نحو چشمگیری افزایش یافته بودند و شریعتی هم در این موضوع نقش اساسی داشت.<sup>۱</sup> داریوش همایون هم چون دل پری از روزنامه اطلاعات داشت و قبلًا بر اثر اختلاف با عباس مسعودی از روزنامه خارج شده بود از این جهت مایل بود مطلب در روزنامه اطلاعات چاپ شود زیرا روزنامه کیهان چند روز بعد همان مطلب را با تغییر زیاد به چاپ رساند بدون آنکه آب از آب تکان بخورد. چند سال پیش در پاریس به دکتر مصباح زاده گفتم همایون به علت خویشاوندی ملاحظه شما را کرد! او هم با خنده همیشگی اش گفت ما همیشه جوانب کار را در نظر می‌گرفتیم.»

### دکتر نراقی سپس می‌گوید:

«پس از آزاد شدن از زندان در لندن بودیم که فرهاد مسعودی را در یک میهمانی عروسی دیدم. از

۱- البته شریعتی در خرداد ۱۳۵۶ مرده بود ولی نفوذ قلم او به جا مانده و شایعه مسموم کردنش هم او را به صورت شهید زنده و قدیس که قربانی توطنه‌های شاه و دستگاه ساواک او شده بود درآورده بود.

او خواستم تا با هم در بیرون قدمی بزنیم. در خیابان به او گفتم: فکر نمی‌کنی اصرار داریوش همایون به چاپ آن مقاله در روزنامه اطلاعات به آن سبب بود که دق دلی خود را از روزنامه شما درآورد. آخر چطور می‌شود که وزیر اطلاعات چنین نامه‌ای را نخوانده بگوید خواندن ندارد و باید چاپ کنید. درست است که شاه دستور چاپ داده بود ولی ما حال و هوای آن رژیم را می‌دانستیم که اگر وزیر اطلاعات مثل‌اً به اتفاق نخست‌وزیر پیش شاه می‌رفتند و می‌گفتند چاپ چنین مقاله‌ای حکم آتش انداختن به انبار باروت است شاه تأمل می‌کرد. فرهاد با تبسم تلخی به من گفت: «این نظر می‌تواند درست باشد.» به این ترتیب و با توجه به مطلبی که احمد شهیدی به من گفت داریوش همایون به خاطر دلخوری گذشته‌اش فتنه‌انگیزی کرد و عامل اصلی انتقال مقاله از دربار به روزنامه اطلاعات و چاپ آن در روزنامه بود چون شدیداً با مسعودی بد بود و فرصت را برای تلافی مناسب دید.»

مرتضی رسولی‌پور سپس می‌پرسد: به نظر می‌رسد در تحلیل شما موضوعی با این اهمیت به رابطه شخصی میان دو نفر تنزل داده شده، کسانی که اصل مقاله و نامه را دیده‌اند اعتقاد دارند نامه به خط مهدی برادران قاسمی است، هوشنگ نهاوندی هم در خاطراتش اشاره‌ای به این مطلب دارد. احمد احرار هم در مقاله خود نوشت که رشیدی مطلق، شخص شاه است. نکته دیگر آنکه اگر نامه از سوی شاه و دربار تهیه و برای روزنامه فرستاده شده به این ترتیب هویدا هم که وزیر دربار بود باید در جریان بوده باشد. شما به نارضایتی همایون از روزنامه اطلاعات اشاره کردید در صورتی که دشمنی هویدا نسبت به آن روزنامه و عباس مسعودی کمتر از داریوش همایون نبود تا حدی که کمر به قتل مسعودی بسته بود و این هم در خاطرات عَلم به خوبی منعکس شده و بالاخره این نکته که هویدا با جمشید آموزگار همیشه در رقابت بود و هیچ بعید نیست که از این طریق می‌خواست آموزگار را بدنام کند.

پاسخ دکتر احسان نراقی این است:

«بله هویدا از آن جهت که وزیر دربار بود احتمالاً از موضوع مقاله اطلاع داشت، به هر حال من مطالبی که می‌دانم و می‌گویم در مورد تنزل موضوع به این مهمی به کدورت شخصی میان همایون و مسعودی باید بگوییم که ما نباید اهمیت امور را به عواقب بعدی آن بسنجیم. آن زمان این امکان وجود داشت که کار صورت دیگری داشته باشد، بالاخره شاه با همه دیکتاتوری اش اگر متوجه می‌شد که با این کار اوضاع خراب‌تر می‌شود دستور خود را تعديل می‌کرد. هر چند او در سال‌های پایانی حکومت خود کمتر مشورت قبول می‌کرد و بسیاری از افراد صاحب‌نظر را از خود دور کرد. این اوآخر سید

جلال تهرانی می‌گفت: اعلیحضرت می‌گوید وقتی وارد هیأت دولت می‌شوم می‌خواهم تمام وزیران از من جوانتر باشند. مایل نبود کسی که موهایش سفید شده و تجربه خود را به رخ او بکشد. او همه را جوان، مطبع، بی تجربه و پایین تر از خود می‌دانست. حتی تکنوقرات بودن آنان را نمی‌خواست پذیرد.

به هر حال پس از صحبت تلفنی با بنی‌احمد چون آن زمان از سابقه این نامه اطلاع نداشت و دو سه روز هم گذشت و مطلب در روزنامه چاپ نشد فکر کردم موضوع چاپ مقاله منتفی شده تا اینکه ۱۷ دی، شبیه یا یکشبیه (دقیقاً نمی‌دانم) در دفترم که ساختمان گیو واقع در خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) نیش کاخ (فلسطین فعلی) بود نشسته بودم و پیشخدمت روزنامه را آورد. وقتی چشمم به این مقاله افتاد و حشمت کردم. ابتدا به آموزگار تلفن زدم و گفتم می‌خواهم تو را فوراً بینم. گفت: ساعت ۶ [بعدازظهر] بیا که رفتم. داخل اتاقش که شدم پرسیدم جمشید این چیست؟ گفت: می‌دانم چه می‌خواهی بگویی. گفتم: این بمب و دینامیت است. سرش را با تأسف به پشت چرخاند و به عکس شاه در بالای سرش نگاه کرد. می‌خواست در حالت طبیعی بگوید شاه ولی خودش را کنترل کرد و گفت: هویدا. کار هویدا است. معنی این سخن آن بود که هویدا به عنوان وزیر دربار با این کار قصد دارد چهره دولت را خراب کند. گفتم: بسیار خوب، با او خداحافظی کردم و چون می‌دانستم که آن روز هویدا با دوستانش در منزل قرار ملاقات دارد بلافضله سوار اتومبیل و عازم منزل هویدا شدم. هویدا با عده‌ای در سالن نشسته بود، تما دید فهمید که من با او کار دارم. بلند شد و گفت: به کتابخانه برویم. با هم به کتابخانه‌اش در طبقه همکفت رفیم. وقتی پشت میزش نشستم، من در را از پشت بستم و رو به رویش نشستم؛ خواستم کمی او را غافلگیر کنم و بدون مقدمه و صریح گفتم: ماجراهی مقاله روزنامه اطلاعات چه بود، جمشید می‌گوید تو این مطلب را به روزنامه اطلاعات دادی. گفت: نه نه! کار خودشان است، یعنی شاه و دستگاه امنیتی او. مطالب دیگری که در مورد هویدا اشاره کردید ممکن است درست باشد ولی مشاهدات من همین بود که عرض کرمد.<sup>۱</sup>

۱- نگاه کنید به فصلنامه تاریخ معاصر ایران شماره ۲۴ زمستان ۱۳۸۱. مقاله ساختار ارتش و ساواک و ناکارآمدی رژیم پهلوی از زبان دکتر احسان نراقی، مصاحبه مرتضی رسولی پور با دکتر نراقی صص ۲۴۰-۲۴۴



## قم از خشم منفجر می‌شود

نشر مقاله ارتجاع سرخ و سیاه در ایران در روز ۱۷ دی ماه، در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه منجر به واکنش تند و خشم آمیز روحانیون و طلاب و کسبه شهر قم شد. در بامداد روز ۱۹ دی ماه حوزه علمیه قم اعلام تعطیلی کرد. روحانیون و طلاب به خیابان‌ها ریختند و به راهپیمایی و دادن شعار پرداختند. آنان اهانت به آیت‌الله (امام) خمینی پیشوای روحانی شیعیان را محکوم کردند.

ساواک در ۱۵/۵/۱۳۵۷ مکالمات رحیم صفاری عضو انجمن طرفداران آزادی و حقوق بشر و پدر همسر سپهبد صمدیان پور، با علی‌اصغر حاج سید جوادی را این چنین گزارش داد:

«ایشان وزیر دربار است و آنچا نشسته است. مثل یک مأمور ساده سازمان امنیت این کار را بکن، آن کار را نکن. چشم، آن کار را نکن. چشم، بنده خبر دارم خودش (هویدا) تلفن کرد به آقای فرهاد مسعودی که جانگهدارند که بنده می‌خواهم یک مقاله عليه حاج سید جوادی بنویسم. بعد بیچاره فرهاد گفته اگر حمله مستقیم بود نگهدارید تا من خودم تصمیم بگیرم...»

شما تمام ایران را بگردید اگر رشیدی مطلق را که فحش داده پیدا کردید...

این پاکتی بود که آقای هویدا از دربار فرستاده ایشان هم چاپ کردند.<sup>۱</sup> در آن زمان شهر قم یک شهر سنتی، دربسته، بسیار مذهبگرا و دارای خصایص مختص به خود بود. بخش عمده‌ای از جمعیت این شهر با طلاب و روحانیون هستند یا به نحوی با امور مذهبی در ارتباطند.

در سال‌های پیش از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا آن زمان، هرگاه چنین تظاهراتی برگزار می‌شد مأمورین شهربانی به میدان آمده به زور و خشونت تظاهرکنندگان را متفرق و مضروب و مصدوم و توقيف می‌کردند. این بار نیز شهربانی دست به کار شد اما با مقاومت شدید طلاب که کسبه و مردم و جوانان از آنان حمایت می‌کردند روبرو شد. حمله مردم و طلاب با چوب و سنگ و چماق به پاسبانان باعث شد که آنان از مرکز کمک طلبیدند و یک گردان از گارد شهربانی با کامیون به قم اعزام شد. مأمورین انتظامی پس از اخطارهای اولیه اقدام به تیراندازی کردند و چندین نفر مقتول و عده‌ای زخمی شدند.

به دنبال حوادث قم آیت‌الله (امام) خمینی از نجف پیام‌های تسلیت‌آمیز فرستاده ضمن حمله شدید به حکومت و محکوم کردن کشتار مردم و طلاب، از مردم ایران خواست که علیه رژیم شاه قیام کنند.

تظاهرات زنان چادرپوش مشهد که با چادر مشکی و حجاب کامل در روز ۱۷ دی علیه رژیم به تظاهر و راهپیمایی دست زدند حکایت از آن می‌کرد که نه تنها در قم بلکه در مشهد و دیگر شهرهای کشور به ویژه شهرهای مذهبی باید متظر حوادث تازه‌ای بود که منشأ آن عدم رضایت شدید مردم از تداوم حکومت خودکامه، پرنخوت، بی‌اعتنایی ملت و غربگرای سلطنتی بود. حکومتی که مردم را به هیچ می‌گرفت و تمام تصمیمات مملکت به وسیله شخص شاه گرفته و رأساً ابلاغ می‌شد.

شاه و فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی او چندان نگران حرکت‌های مردمی نبودند و اساساً اهمیتی به آن نمی‌دادند. به طوری که ارتشید جم در یادداشت‌های خود

۱- داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، متن گزارش همشنوایی تلفنی رحیم صفاری و دکتر علی اصغر حاج سید جوادی

نوشته است که به آن اشاره خواهیم کرد طرحی برای برقراری نظم و امنیت در صورت بروز اغتشاش تهیه شده بود که آن را به کنجدی انداخته و فراموش کرده بودند زیرا تصور بر این بود که مانند ۱۵ خرداد دامنه هرگونه تظاهرات در تهران یا یکی دو شهر محدود بوده و پلیس و در صورت نیاز حداکثر یک تیپ از ارتش به سهولت خواهد توانست آن را فروبنشاند و حداکثر با برقراری حکومت نظامی کار فیصله خواهد یافت. شاه و فرماندهان او قدرت مردم ایران و خطر اتحاد و اتفاق آنها را نادیده گرفته و اساساً نمی توانستند پیش بینی کنند که انقلاب سراسر ایران را فراخواهد گرفت.

برای فرونشاندن اغتشاش تکیه شهربانی به گاردي ۲۰۰۰ نفره بود که سال ها پیش دایر شده بود.

گارد شهربانی در دوران ریاست شهربانی سرلشکر (سپهبد بعدی) محسن مبصر تشکیل شد. به طوری که سپهبد مبصر در کتابی که در سال های آخر عمرش در لندن نوشت می گوید: تشکیل آن گارد تقليدی از ساختار گارد ملي آمریکا بود اما شاه نه عنوان گارد ملي را پذیرفت و نه اجازه داد آن گارد از وسائل رزم شهری کامل برخوردار شود و مثلاً به بازوکاو زرهپوش و سلاح های تعرضی برای مقابله با سنگرهای گوریلاها مجهز گردد.

استنباط مبصر این بود که شاه سوء ظن دارد و مثلاً می ترسد گارد شهربانی به گونه ای قدر تمند، تجهیز گردد که ناگهان اقدام به یک کودتا کند.

گارد شهربانی که در سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ تشکیل و تقویت شده بود برای ابواب جمعی خود از سربازان وظیفه منقضی خدمت گارد شاهنشاهی استفاده می کرد و جمع نفرات گارد شهربانی تا سال ۱۳۵۷ از دو هزار نفر بیشتر نشد که جمعاً یک تیپ را تشکیل می داد.

وقتی در قم حادثه روز ۱۹ دی به وقوع پیوست شهربانی یک گردان از گارد شهربانی را به آن شهر اعزام داشت و در خیابان ها و کوچه های آن شهر مردم شهر و طلاب و جوانانی که خشمگین شده بودند به جنگ تن به تن با حدود سیصد چهار صد تن نفرات اعزامی از گارد شهربانی پرداختند و تصاویر محدودی که در روزنامه های عصر

و صبح تهران از منازعه‌گارد شهربانی با جوانان و طلاب به چاپ رسید نشان نمی‌داد که پاسبانان گارد توانسته باشند مردم و جوانان را سرکوب کرده باشند. شهر قم یک شهر قدیمی و پر از کوچه و پس کوچه است و کنترل شورش در آن شهر مشکل بود زیرا دولت کمترین هواداری در آن شهر نداشت و میزان خشم و نفرت مردم آن شهر مذهبی که بافت خاص خود را داشت، به حدی بود که پلیس نمی‌توانست آن شورش را فرو بشاند.

تظاهرات علیه رژیم در روزهای بعد ادامه یافت تا جایی که سرانجام در قم یک کمیته پزشکی برای نگهداری از مجروهان به وسیله پزشکان تشکیل شد. سه مرجع روحانی مهم آیت‌الله العظمی گلپایگانی، آیت‌الله العظمی شهاب‌الدین نجفی و آیت‌الله خوانساری اعلامیه‌هایی منتشر کردند و اهانت به آیت‌الله (امام) خمینی را نکوهش و محکوم کردند.

حادثه خونین قم بازاریان و پیشه‌وران بیشتر شهرهای ایران را که به ویژه از مداخلات اعضای جوان و بی‌تجربه حزب رستاخیز در مبارزه با گرانفروشی، تشکیل دادگاه‌های سیار و جرایم سنگین ناراضی بودند به روحانیون نزدیک کرد.

علمای وعظای در مساجد و منابر علیه حکومت و اهانت به آیت‌الله (امام) خمینی به سخنرانی پرداختند. روز پنجم‌بهمن ۲۹ دی ماه به وسیله جامعه بازارگانان و پیشه‌وران تهران به نشانه اعتراض به کشتار قم تعطیل اعلام شد.

در واکنش به اعتراض و جنبش‌های مذهبی مردم، حزب رستاخیز دست به نمایش‌های مصنوعی، تظاهرات و گردهمایی‌هایی در قم، تبریز، آبادان، خرمشهر و اهواز زد اما این تظاهرات کمترین اثری باقی نمی‌گذاشت و در عوض تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی و مذهبی روز به روز اوچ بیشتری می‌گرفت.

در دانشگاه‌های ایران نیز موج تظاهرات و تعطیلی کلاس‌ها بالا گرفت. در مشهد مردم شعب بانک صادرات را که گفته می‌شد اکثر سهام آن به وسیله هژبر یزدانی سرمایه‌دار بهایی و همشهری ارتشدید نصیری که در پناه قدرت او میلیاردها ریال از بانک

اعتبار دریافت کرده بود خریداری شده است به آتش کشیدند.<sup>۱</sup> بانک صادرات از سوی دینداران تحریم گردید و مردم پول های خود را از آن بیرون آوردن.<sup>۲</sup> بدین گونه کبریتی که در کاخ وزارت دربار کشیده شده بود به انبار باروت نزدیک شد و با انفجار قم، زمینه برای قیام بعدی در روز ۲۹ بهمن همان سال در تبریز آماده شد.

شاه با خودکامگی و استبدادی که در دهه هفتم قرن بیست قابل تصور نیست کما کان نیروهای مسلح را به رخ مردم می‌کشید و تصور می‌کرد پنجمین ارتش غیراتمی جهان (به قول خود او) که گوشت و پوست و رگ و استخوان افسران و سربازان آن از همین ملت و مردم است تمام ۳۵ میلیون مردم ایران را به خاطر او و خاندان و اعوان و انصارش از دم گلوله خواهد گذراند.

آنچه که قدرت شیطانی و مهیب عوامل بیگانه را در ارکان مختلف جامعه می‌رساند اینست که حتی در روزهای پس از انقلاب کوشش شد ماجرای نامه نوشتن به روزنامه اطلاعات و چاپ مقاله‌ای به نام مجعول احمد رشیدی مطلق لوث گردد و پرویز نیکخواه یعنی فردی که کمترین اطلاعی از ماجرا نداشت به نام نویسنده آن مقاله سراپا کذب و اهانت معرفی و اعدام شود.

در روزهای پس از انقلاب بهمن ماه ۵۷ موقعی که صحبت از محاکمه محمود

۱- استاد مربوط به اقدامات عجیب و درگیری‌های هژیر یزدانی حتی با مدیرکل بانک ملی ایران و کنک زدن انهری یکی از کارمندان هژیر یزدانی به وسیله بادی‌گاردهای هژیر در مؤسسه مطالعات تاریخ سعاصر ایران نگهداری می‌شود. هژیر که چوپانزاده‌ای بی‌سواد بیش نبود که با کمک ارتشدند نصیری همشهری خود، اعتبارات مالی فراوان از بانک‌ها دریافت داشته بود و مورد حمایت نصیری و ملکه مادر قرار داشت با چندین اتومبیل شیک آخرین مدل پر از محافظatan خود (بادی‌گاردها) حرکت می‌کرد و در اوخر سال ۱۳۵۶ در مصاحبه‌ای با خبرنگار کیهان، با تبعثر زیاد از خود صحبت کرده و خبرنگار کیهان اشاره به انگشت‌های موجود در انگشتان او کرده و با چاپ عکس آنها نوشه بود فقط انگشت‌های او ۸۵ میلیون تومان می‌ارزد (۸۵ میلیون تومان در سال ۱۳۵۶ مبلغ بسیار بالای بود) این مصاحبه تأثیر زیادی در برانگیختن خشم و تنفر مردم داشت.

۲- آقای مفرح فرزند مرحوم محمدعلی مفرح بنیانگذار صدیق و زحمتکش بانک صادرات که اخیراً در بهمن ماه ۱۳۸۱ با ایشان ملاقاتی داشتم اظهار می‌کردند پدرشان یک سال پیش از انقلاب، بانک صادرات را رها کرده و از مدیرعاملی آن استعفا داده بودند.

جعفریان و پرویز نیکخواه در جریان بود و صحبت از اعدام آنان نبود در یکی از روزنامه‌های عصر طی مصاحبه‌ای مجمعول با محمود جعفریان آورده شد که محمود جعفریان تصریح کرد نامه‌ای که حاوی مطالب اهانت‌آمیز و مجمعول علیه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی بود به وسیلهٔ پرویز نیکخواه مسئول دفتر خبر رادیو تلویزیون ملی ایران نوشته شده بود.<sup>۱</sup>

این مطلب طبعاً آتش خشم و نفرت مردم را متوجه پرویز نیکخواه می‌کرد که برابر قوانین و شهود و مدارک نقشی در ماجراهی آن نامه‌کذایی نداشت و اصولاً<sup>۲</sup> کسانی که آن مقاله را خوانده‌اند متوجه شده‌اند فرد کم سوادی که به تاریخ ایران آگاهی نداشته و از نظر انشا و جمله‌بندی نیز ضعیف بوده است آن مقاله ابلهانه و مبتذل را نوشته است در حالی که پرویز نیکخواه که یک تئوریسین محسوب می‌شد نویسنده و مترجم زبردستی هم بود و مقالاتی که می‌نوشت صرفنظر از محتوای سیاسی آن مشخص می‌گرداند که صاحب آن فردی صاحب فکر و سواد نویسنده‌گی است.

پس از اعدام محمود جعفریان و پرویز نیکخواه<sup>۳</sup> متن تکذیب محمود جعفریان درباره اینکه او هرگز نوشتن مقاله کذایی احمد رشیدی مطلق را به نیکخواه منسوب نکرده است و همچنین با پیگیری خانواده نیکخواه تکذیب خبر خبرنگار آن روزنامه درباره اینکه محمود جعفریان چنین مطلبی را درباره نیکخواه نگفته است در روزنامه انتشار یافت ولی البته کمی دیر شده بود.

و وقوف به این موضوع که پرویز نیکخواه سمتی در دربار نداشته و نویسنده نامه نبوده است و نویسنده آن نامه کس و گروه دیگری بوده‌اند گروهی را از کار نیکخواه نمی‌گشود و گویا این مسأله تاکنون هم حل‌اجی و روشن نشده است و به همین سبب است که در ادعانامه دادسرای انقلاب علیه نیکخواه یکی از جرایم او را وابستگی به دربار

۱- میان سردبیر آن روزنامه که قبل از اخبار تلویزیون کار می‌کرد و از تلویزیون بیرون آمده بود و جعفریان و نیکخواه اختلافاتی وجود داشت که در این دوران، سردبیر مزبور از فرصت استفاده و تلافی و جبران کرد و زهر خود را چشاند تاکی دنیا او را به جزای نامردمی و نامردمیش برساند.

۲- مصاحبه با بانو پرنده زاهدی همسر مرحوم نیکخواه در آغاز سال ۱۳۵۸

نوشته‌اند در حالی که نیکخواه به طور خصوصی تنها یک بار شاه را دید و آن هم زمانی بود که او را با دست‌های از پشت بسته به کاخ برند و شاه و فرح او را نظاره کردند و این امر البته پس از ماجرای سوءقصد نافرجام سال ۱۳۴۴ سربازگار رضا شمس‌آبادی به جان شاه سابق بود.<sup>۱</sup>

منظور از ذکر این ماجرا حضور دولتی در دولت در حکومت آموختگار بود که فرضًا وقتی مقاله‌ای علیه عالی‌ترین مرجع تقليد نوشته می‌شد اين مقاله به وسیله هويدا و مشاور مطبوعاتی او نیکخواه که هر دو از نظر سواد و آگاهی به فرهنگ و جامعه ايران پايشان می‌لنگيد بررسی می‌شد و برای چاپ از طريق وزارت اطلاعات به مطبوعات ارسال می‌شد. مقاله‌ای بدان ابتدا، غلط و اشتباه و جعل و دروغ که باعث خشم و خروش و انقلاب عمومی شد و به رژیم ثابت کرد در مقابل خشم ملت از تفنگ و مسلسل کاري برنمی‌آيد.

۱- قدر مسلم نه محمود جعفریان و نه پرویز نیکخواه، نویسنده مقاله‌کذایی نبودند و نقش در نگارش آن نامه نداشتند. اما اخيراً سندي به دست آمده که نامه فرح پهلوی به مهندس رضا قطبی است و از اين نامه استنباط می‌شود متن سخنرانی ملایم و پوزش خواهانه شاه در آبان ۱۳۵۷ به قلم محمود جعفریان بوده که در آن نامه شاه از مردم عذرخواهی کرده و قول جبران گذشته‌ها را داده است.



كتاب پنجم

به سوی انقلاب



## ۱۴

### تبریز طغیان می‌کند

#### استانداران نظامی

استان‌های آذربایجان شرقی و غربی پس از خاتمه دوران حکومت خودمختار فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵، حالت نظامی یافته بودند معمولاً استانداران نظامی از میان امیران بازنشسته یا شاغل ارتش برای تصدی مقام استانداری این دو استان مهم و حساس کشور اعزام می‌شدند. پس از فروپاشی حکومت فرقه دموکرات، سیاستمدار سالخورده و مجری چون رجبعلی منصور به آذربایجان اعزام شد و در کنار او پست ریاست بازرگانی نیروهای آذربایجان ایجاد گردید و سپهبد محمد زکریای شاهبختی در رأس این مقام جدید قرار گرفت. سپهبد شاهبختی برخلاف دوران پیش از شهریور ۱۳۲۰، رویه پدرانه و مساملت‌جویانه‌ای اتخاذ کرد و به همین دلیل در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ در دو استان آذربایجان شرقی و غربی هیچ حادثه مهمی روی نداد.

در سال‌های پس از ۲۸ مرداد نیز گهگاه استانداران نظامی بازنشسته اما مجبوب و مردمدار مانند سرتیپ محمد علی صفاری که سال‌ها در مقام معاونت شهرداری، رئیس شهربانی، شهردار تهران با مردم تماس مستقیم داشت یا سرلشکر بازنشسته ژاندارم

دلیمی که به خلق و خوی مردمی و تواضع شهره بود، به این مقامات منصوب و اعزام می‌شدند. شاه بختی، نیز خود مدتی پس از ۲۸ مرداد استاندار آذربایجان شرقی شد.<sup>۱</sup> شاه بعضی از امیران بازنیسته ایران را در حقیقت به عنوان استراحت دوران تقاعد به استانداری آذربایجان اعزام می‌داشت.

یکی از آخرین استانداران نظامی و الیته ختی و بی‌تأثیر؛ ارتشید بازنیسته عزت‌الله ضرغامی فرمانده پیشین نیروی زمینی ارتش بود که گرچه چندان منشأ خیر و اثر نبود اما به دلیل به جا آوردن آداب دینی و نماز خواندن و ابراز دیانت و مقید بودن به فرایض مذهبی تا حدودی مورد توجه و احترام مردم آذربایجان بود و در دوران تصدی او هم آشوب و حادثه مهمی در آذربایجان به وقوع نپیوست.

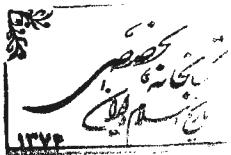
اما آخرین استاندار نظامی آذربایجان شرقی قبل از آغاز انقلاب اسلامی، سپهبد اسکندر آزموده<sup>۲</sup> متأسفانه مردی بود که واجد هیچ یک از صفات استانداران قبلی نبود و سمبل تلخ زبانی، قلدی و بی‌مسئولیتی به شمار می‌رفت، او که در درجه سرهنگ دومی در کودتای نافرجام شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و اقدام به برکناری و توقيف دکتر مصدق نخست‌وزیر، شرکت کرده و مهمترین و تنها کار ناقص او اشغال تلفنخانه بازار و قطع ارتباط تلفنی بین ساعت ۱۱ شب شنبه ۲۴ مرداد تا ساعت ۳ بامداد روز یکشنبه ۲۵ مرداد بود؛ طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ درجات ارتشی را به سرعت طی کرد و از سرهنگ دومی به سپهبدی رسید. او پس از پایان دوران سی‌ساله خدمت نظامی خود و احراز مقاماتی چون فرماندهی لشکر در اغلب استان‌های ایران از جمله آذربایجان؛

۱- محمود دهقان که یک شخصیت فرهنگی و قبل‌آئی رئیس اداره کل فرهنگ (آموزش و پرورش) آذربایجان شرقی بود و مدتی استاندار شد مردم آذربایجان از او به نیکی یاد می‌کنند.

۲- محمود تربی سنجابی روزنامه‌نگار قدیمی چند سال پس از انقلاب آزموده را که پیر و بیمار شده بود، زنبل کنسرو و نان باگت به دست در هاید پارک لندن ملاقات کرد و از او وقت ملاقات گرفت و گفت‌وگوهایی با او داشت که نویسنده یادداشت‌های آقای تربی را در یکی از شماره‌های ماهنامه دو دنیا منتشر کردم. ظاهراً از آن یال و کوپال و بدخلافی تیمسار سپهبد، در دوران پناهندگیشان در لندن هیچ اثری باقی نمانده بود و این نشان می‌دهد این فقط نشان قدرت بدون بازخواست در ایران است که آدم‌های بسیار عادی را هم آنقدر گستاخ می‌کنند که به صورت دیکتاتورهای پرنخوت و ادعایکه خدا را بنده نیستند و خود را موجودات فوق العاده می‌پنداشند در می‌آورند که الیته با یک سوزن بادشان در می‌رود.

پس از بازنشستگی نیز به دلیل مقرب بودن در ساختار هیأت حاکمه همچنان در چرخه صاحب مقامات باقی ماند.

شاه که امیران مورد توجه خود را پس از بازنشستگی نیز به مقاماتی چون معاونت وزارت خانه‌ها، سفارت و استانداری می‌گماشت به دکتر جمشید آموزگار وزیر دارایی و امور اقتصادی اجازه داد تیمسار اسکندر آزموده را که دایی آموزگار و برادر سپهبد حسین آزموده دادستان معروف دادگاه‌های مصدق، افسران توده‌ای و فدائیان اسلام بود، به سمت معاونت وزارت دارایی در امور گمرک بگذارد. تصور می‌رفت با توجه به سابقه خوب وزارت گمرکات سرهنگ علی اکبر ضرغام؛ اسکندر آزموده هم بتواند یک سرپرست گمرک لائق و جدی برقرار کننده انضباط در گمرک از آب درآید اما او که کمترین تجربه و اطلاعاتی در امور گمرک نداشت با ایجاد مزاحمت برای مغازه‌ها و فروشگاه‌های لوکس فروشی تهران و دستور ریختن مأموران گمرک به مغازه‌ها و جمع آوری کالاهای خارجی که ظن قاچاق بودن در مورد آنها می‌رفت و در حقیقت ضبط غیرقانونی اموال مغازه‌داران، غائله‌ای آفرید و موجبات نارضایی هزاران مغازه‌دار را فراهم آورد. بالنتیجه او را از ریاست گمرک برداشتند.



استاندار بددهان!

اسکندر آزموده پس از برکناری معاونت وزارت دارایی و سرپرستی گمرک کشور آرام ننشست و با تشیب به این و آن و با توجه به نسبت خانوادگی خود با دکتر جمشید آموزگار موفق شد استاندار آذربایجان شرقی شود و با خدم و حشم به آن استان عزیمت کند. نامبردی مردی کم حوصله، خشن، بی‌ادب، بددهان و هتاک بود و عموم اهالی تبریز از سوء‌خلق و کم‌طاقتی و فحاشی او پیوسته شاکی بودند.<sup>۱</sup>

طول مدت آرامش پس از ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۵۶ اغلب دولتمردان و نظامیان عالی‌رتبه رژیم پهلوی را بسیار مغور و متفرعن کرده و استانداران و فرمانداران و

۱- در گزارش هیأت بازرگانی شاهنشاهی و دفتر مخصوص موارد متعدد شکایات مردم از آزموده آمده است. این هیأت پس از وقایع ۲۹ بهمن به تبریز اعزام شد.

رؤسای شهربانی و ساواک و ژاندارمری در استان‌ها در رفتار با مردم بهویژه با اهالی شهرستان‌ها حالتی سرد و نخوت‌آمیز و حتی گستاخانه داشتند.

سپهبد بازنیشته اسکندر آزموده در مقام استانداری استان آذربایجان شرقی و از آنجا که به علت درجه سپهبدی خود، فرمانده مرکز آموزش پستیبانی (پادگان آموزشی تبریز) فرمانده ژاندارمری، رئیس شهربانی، رئیس ساواک استان و دیگر مقامات نظامی و انتظامی با خصوص و خشوع بسیار با او روبرو می‌شدند و دیگر مقامات غیرنظامی استان هم از تیمسار استاندار که دایی نخست وزیر بر سر کار بود حساب می‌بردند به کلی خود را گم کرده و اغلب با خشونت و تندزبانی و بددهانی با مردم روبرو می‌شد.<sup>۱</sup>

دسترسی به مقام منیع استاندار بسیار دشوار و حضور در محضر تیمسار اغلب به برخوردهای تند و زننده اسکندر آزموده و فحاشی و کژذبانی و نعره‌ها و عربدهای ایشان بر سر مردم و حتی مقامات اداری استان و شیوخ و ریش‌سفیدان شهر متنهای می‌گردید. تصدی استانداری آذربایجان شرقی از سوی سپهبد اسکندر آزموده در سال ۱۳۵۶ در حقیقت یک بله و مصیبت بزرگ خودخواسته برای رژیم پهلوی بود که اعمال خشونت بی‌جا، تندزبانی و غرور و نخوت بی‌مورد استاندار، استانی را که مردم آن از جمله وفادارترین اهالی کشور به شاه بودند به انبار باروت آماده انفجاری تبدیل کرده و سرانجام در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ با رسیدن جرقه کبریتی به این انبار، موجبات احتراق و انفجار آن فراهم شد و دیگر آذربایجان شرقی تا پایان سلطنت شاه هرگز روی آرامش به خود ندید.

### عوامل بروز قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶

علاوه بر خشونت و بذبانی و گستاخی استانداری که ممکنی به قدرت خواهی‌زاده خود دکتر جمشید آموزگار، درجه سپهبدی خود، تقریباً درنیزد شاه و احساس پشتگرمی بیش از اندازه به سابقه خدمت طولانی‌اش در ارتش بود؛ علل و عوامل دیگری نیز ماده را برای انفجار مستعد می‌کرد.

۱- منبع: گزارش هیأت بازرگانی اعزام شده از تهران در روزهای اول اسفند ۱۳۵۶.

تبریز دارای دانشگاه بسیار بزرگ و حجم و پرشماری از دانشجویان بود که طبعاً افکار و عقاید چپی، ملی‌گرایی، جانبداری از جنبش‌های چریکی ضد حکومتی، طرفداری از افکار و نوشه‌های دکتر شریعتی، دلبستگی به دسته‌های کمونیستی و تجدید نظر طلب در نظرات کمونیستی (ریویزیونیستی) تأثیرات زیاد و عمیق خود را در جوانان می‌بخشید.

اما تأثیر افکار مذهبی و ملی بیش از نظرات و عقاید دیگر بود و در مقیاس با آن، افکار و تبلیغاتی که از آن سوی ارس القاء می‌گردید و رادیو تلویزیون و مطبوعات جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی به طور دائم از جدا افتادن دو آذربایجان و لزوم الحق و اتحاد دم می‌زدند؛ تنها گروه کوچکی رایه خود متمایل می‌ساخت. اکثر دانشجویان وطن‌دوست و دلبسته به استقلال و یکپارچگی کشور بوده و در عین حال تحمل رژیم سلطنتی و باند هویدا و دار و دسته فاسد اطراف دربار و دولت و رفتار تحقیرآمیز استاندار را در آذربایجان طاق و غیرقابل قبول می‌دانستند؛ بهویژه نسبت به خودکامگی شاه و ارائه دکترین بی‌ارزش و استبدادی حزب سلطنتی رستاخیز کین و عناد می‌ورزیدند و آن همه دیکتاتوری و تحمل نظرات شخصی و بی‌محتو و خلق الساعه شاه را مناسب شأن و عزت ملت ایران نمی‌دانستند. در موارد مختلف بین مردم آذربایجان و رژیم اختلاف نظر فاحشی وجود داشت ولی آن انبار باروت نیاز به یک جرقه داشت که کبریت استاندار و شهربانی تبریز و مسائل آن انفجار را فراهم آورد.

### مراسم تجلیل و یادبود شهدای قم

پس از پایان حوادث قم، در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶، روحانیون طرفدار آیت‌الله (امام) خمینی تصمیم گرفتند نگذارند قیام قم به صورت یک امر خاتمه یافته تلقی و متوقف شود و از این رو برگزاری مجالس تذکر شهدای قم در نواحی مختلف کشور مدنظرشان قرار گرفت و نمایندگانی به حوزه‌های علمیه مهم کشور اعزام داشتند و قرار شد بهویژه در روز چهلم حوادث قم مراسمی در بیشتر شهرها برگزار شود و مردم به حضور در آن مجالس و عزاداری شهیدان قم فراخوانده شوند. یکی از روحانیونی که

مامور شد از روحانیون سایر شهرها دعوت کند به جنبش پیوندند؛ آقای سید حسین موسوی تبریزی بود که در روز ۱۹ دی ماه، حوادث قم، پس از سخنانی پرهیجان او و آیت‌الله نوری در آن شهر رخ داده بود.

حاجت‌الاسلام والمسلمین سید محسن موسوی تبریزی نقش مهمی در حوادث و قیام تبریز داشت هنگامی که حاجت‌الاسلام والمسلمین سید مصطفی خمینی در نجف به شهادت رسید و قرار شد در تبریز هم مانند دیگر شهرها مجلس ترحیمی برگزار شود، هیچ یک از ریش‌سفیدان و معمرین و شخصیت‌های اجتماعی سرشناس تبریز حاضر نشدند به امضای خودشان اعلام برگزاری مجلس ختم کنند. در نتیجه یکی از بازرگانان تبریز به نام مهدی فهیمی تشکیل مجلس ختم را اعلام کرد و اعلامیه‌ای صادر کرد. با این همه حتی یک تن از وعاظ تبریز حاضر نشد در آن مجلس بر منبر رود زیرا همه از سوا اک تبریز و احمد داشتند. طرفداران آیت‌الله (امام) خمینی ناچار از تهران واعظی به نام سید قاسم شجاعی را به تبریز فرستادند که در یکی از مساجد بر منبر رفت و آن مراسم را که مجلس ترحیم حاجت‌الاسلام والمسلمین سید مصطفی خمینی بود به خوبی برگزار کرد.<sup>۱</sup>

کانون مذهبی جوانان که در دانشکده فنی تبریز تشکیل شده بود نیز نقش مهمی در شکل‌گیری حوادث تبریز اینا می‌کرد. یکی از روحانیونی که در تبریز نقش مهمی در هدایت حرکت‌های قیام ۲۹ بهمن داشت آیت‌الله قاضی طباطبائی بود.

علمای معروف تبریز در آن زمان آقایان سید حسن انگجی، غروی، میرزا کاظم دینوری، شیخ جواد سلطان القراء و جعفر اشراقی همه در جهت مخالف رژیم پهلوی بودند و مخصوصاً رفتار استاندار آنها را به کلی از ساختار حکومت دور کرده بود. علمای تبریز در طی چهل روز فاصله بین روز ۱۹ دی تا ۲۹ بهمن تصمیم قاطعی اتخاذ نکردند تا اینکه همانگونه که اشاره شد یکی از روحانیون به نام حاجت‌الاسلام والمسلمین سید محسن موسوی تبریزی (وی بعدها به مقام دادستانی انقلاب اسلامی نیز

۱- نگاه کنید به حماسه ۲۹ بهمن تبریز به کوشش علی شیرخانی، انتشارات مرکز استناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۹۴-۱۰۲؛ مصاحبه با آقای سید حسین موسوی تبریزی

رسید. مدتی نماینده مجلس خبرگان بود و سپس در حوزه علمیه قم به کار تدریس پرداخت) وارد تبریز شد.

### از قم به تبریز اعزام شد

در روزهای اوایل بهمن ماه ۱۳۵۶ آیت الله کاظم شریعتمداری که در ارتباط با دولت بود اعلامیه‌ای صادر کرد. برگزاری عزای عمومی در آذربایجان را به مناسبت چهلمین روز شهادت کشته شدگان شهر قم مجاز دانست. اما تعطیل بازار و برگزاری تظاهرات را اجازه نداد. در همین ایام نوار سخنانی آیت الله شریعتمداری که در پایان سخنان خود و ابراز تأثیر به مناسبت حوادث قم گریسته بود به تعداد زیاد تکثیر و در شهر تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان توزیع گردید.

برخلاف نقطه نظرات آیت الله شریعتمداری که به صورت پنهانی از دولت حمایت می‌کرد حجت‌الاسلام موسوی تبریزی که از قم به تبریز اعزام شده بود آیت الله قاضی طباطبائی را راضی کرد مجلس ترحیم باشکوهی در تبریز برگزار شود و خود وی تقبل کرد که در آن مجلس سخنانی کند.

تاریخ برگزاری مجلس ترحیم و تجلیل از شهدای قم پیش از ظهر روز بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۵۶ مطابق با دهم ربیع الاول سال ۱۳۹۸ هـ ق تعیین گردید. برای برگزاری مراسم چهلم مسجد قزلی یا مسجد میرزا یوسف آقا در نظر گرفته شد.

آیت الله انگجی آن چنان که آقای سید محسن موسوی تبریزی می‌گوید نخست از امضای اعلامیه برگزاری مجلس خودداری کرد اما با اصرار آقای موسوی پذیرفت و امضا کرد و پس از او آقای قاضی طباطبائی زیر اعلامیه را امضا گذاشت. آقای موسوی تبریزی با اصرار تمام و بنا به گفته خود گاهی با حدود یک ساعت و نیم صحبت و بحث و استدلال و گاه هشدار اخلاقی و شرعاً موافق شد از آقایان انگجی، شهید قاضی، شیخ عبدالحسین غروی (داماد آقای انگجی) شیخ حمید شریبانی، حکم آبادی و شیخ مجید واعظی امضا بگیرد.

سپس محسن موسوی تبریزی با بازارگانان، اصناف دانشگاهیان تماس گرفت و

موافقت آنها را برای حضور در مراسم جلب کرد. در تمام این مدت خبررسانان ساواک آذربایجان شرقی طی روزهای اواخر دی ماه تا اواسط بهمن ماه ۱۳۵۶، گزارش‌هایی در مورد احتمال برگزاری ارتباط بین روحانیون قم و وعاظ شهرستان‌ها و روستاهای استان می‌دادند. در ۲۸ دی ماه و در ۱۳ بهمن ماه، ساواک آذربایجان، دو بار در این خصوص گزارش‌هایی به ریاست شورای هماهنگی استان، همچنین به شهربانی و ناحیه ژاندارمری آذربایجان داد.

در روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۶ شورای هماهنگی استان در حضور استاندار سپهبد اسکندر آزموده تشکیل شد و مسائل مختلفی مطرح گردید؛ اما استاندار مطالبی کلی در مورد جلوگیری از بروز هرگونه نارضایی مردم و جذب کلیه طبقات به‌ویژه اصناف و بازاریان و روحانیون بیان داشت و رهنمود صریح و روشنی ارائه نکرد.

رئیس ساواک در مورد ورود تعداد زیادی از طلاب حوزه علمیه قم به آذربایجان و سخنان آنها در مساجد و منابر مطالبی ایراد داشت و جلسه بدون اتخاذ تصمیم مهمی خاتمه یافت.

در روزهای ۲۷ و ۲۸ بهمن ماه ۱۳۵۶؛ اعلامیه تعطیل روز ۲۹ بهمن و همدردی و تشکیل مجالس چهلمین روز واقعه مهم و نیز اعلامیه روحانیون سرشناس تبریز در محلات شهر نشر یافت.

در اعلامیه علمای تبریز از اهالی دعوت شده بود ضمن تعطیل کار و کسب در مسجد میرزا یوسف آقای مجتهد معروف به قزلی مسجد در ابتدای بازار تبریز حضور یابند. اعلامیه‌ها و کاست سخنان آیت‌الله (امام) خمینی نیز که پس از واقعه روى ۱۹ دی ماه تدوین و دایر شده بود به تعداد بی‌شمار تکثیر شده و بیشتر تبریزی‌ها آن اعلامیه‌ها و سخنان را خوانده یا شنیده بودند.

روز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۵۶ تیمسار آزموده استاندار آذربایجان که در سفر دشت مغان بود به تبریز مراجعت کرد. سرهنگ لیقوانی رئیس ساواک به دیدار او رفت و پس از گزارش فراخوانی مردم تبریز به مراسم بامداد روز شنبه در مسجد میرزا یوسف آقا، سپهبد آزموده تلفنی با ارتشدید نصیری رئیس ساواک تماس گرفت و وی در پاسخ گفت:

برگزاری مراسم در مساجد اشکال ندارد اما از تظاهرات خیابانی باید به نحو مقتضی جلوگیری کرد.

بدین ترتیب معلوم می‌شود در حالی که بلندپایه‌ترین مقام امنیتی و حراستی رژیم یعنی ارتشبد نصیری نیز برگزاری مراسم یادبود در مسجد را بدون اشکال می‌دانست اما کسانی در تبریز بودند که برای خوشخدمتی و نشان دادن میزان ارادت و شاهدوستی خود! فراتر از تجویز رئیس ساواک عمل کردند.

این گروه که استاندار خشن و کم ظرفیت و بدخلق آذربایجان در رأس آنها بود بطورکلی با برگزاری مجلس چهلم در مسجد قزلی مخالفت کردند و از بامداد روز ۲۹ بهمن بدون آنکه دست کم، تدابیر بایسته و امکانات و افراد و مأمورین کافی و تجهیزات موردنیاز برای پراکنده کردن مردم را در اختیار داشته باشند، صرفاً روی خصیصه زورگویی و قدری؛ به رئیس یک کلانتری تبریز که در خشونت و بدزبانی و تلحظگفتاری زیانزد بود دستور دادند در ورودی مسجد حاج یوسف آقا مجتهد را بینند و از ورود مردم به مسجد جلوگیری کند.

مردم آذربایجان بهویژه تبریزی‌ها، مردمی غیور، متعصب در دین، سلحشور، میهن‌دوست و در عین حال بسیار اصیل و نجیب هستند. اگر یک سرگرد بی‌تجربه و بی‌ادب شهربانی در آن روز حساس در مقابل مدخل مسجد قزلی تبریز مانع ورود آن همه جمعیت به مسجد نمی‌شد و مسجد را طویله نمی‌نامید حوادث خودجوش تبریز پیش نمی‌آمد و تبریز به خون و آتش کشیده نمی‌شد.

ساواک و شهربانی استان و مقامات استانداری تبریز، همچنین خبرگزاری پارس و روزنامه‌های کیهان و اطلاعات پس از وقوع حادثه قیام تبریز سعی زیادی به کار بستند تا علت واقعی بروز و آغاز حادثه را ردپوшانی کنند.

روزنامه‌ها نوشتند «ساعت ۹ بامداد روز شنبه یک گروه به منظور اجتماع در مسجد بازار گرد آمدند. ناگهان از میان جمعیت، افرادی شروع به دادن شعار کردند. این عده می‌خواستند ابتدا وارد بازار شوند اما با سعی مأموران انتظامی از ورود آنها جلوگیری شد».

روزنامه‌ها سپس به سرعت وارد جریان آتش زدن بانک‌ها و مؤسسات دولتی و کیوسک‌های راهنمایی و رانندگی و باشگاه حزب رستاخیز و مشروب فروشی‌ها شدند و اصل ماجرا را مسکوت گذاشتند.

روزنامه‌ها سعی کردند علت بروز حادثه را صرفاً جلوگیری از ورود شعاردهندگان به بازار تبریز معرفی کنند، در حالی که اصلاً چنین موضوعی مطرح نبود.

اما اصل ماجرا از این قرار بود که خبر برگزاری مراسم چهلم شهدای قم در بامداد روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ در قزلی مسجد؛ استاندار، رئیس شهربانی‌های آذربایجان شرقی، رئیس ساواک و فرمانده ژاندارمری را که در جلسه شورای هماهنگی استان حضور به هم می‌رسانند نگران کرد.

بهترین راه حل ممکن این بود که مجلس برگزار شود اما از طریق مذاکرات قبلی با علمای تبریز و استمالت از آنان چنان اقدام گردد که مجلس تعجیل حداکثر با چند سخنرانی تند پایان یابد و مردم پس از شنیدن سخنرانی‌های وعظ از مسجد خارج شوند. در تمام کشورهای پیشرفته جهان که دارای رژیم دموکراسی هستند هرگز از میتینگ‌ها و همایش‌ها و راهپیمایی‌های مخالفان جلوگیری نمی‌شود اما پلیس با اعزام عده‌ای از مأموران که در اطراف راهپیمایان حرکت می‌کنند راهپیمایی را تحت نظم درمی‌آورد. ولی متأسفانه در ایران از دیرباز و در تمام ادوار فقط هواداران حکومت و دسته‌های مطیع و قابل اعتماد اجازه برگزاری همایش و راهپیمایی داشته‌اند.

### جلوی مسجد قزلی

در بامداد روز شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ برابر دستور صادره از طرف رئیس شهربانی‌های استان آذربایجان شرقی، سرلشکر ساریقیه قهرمانی، سرگرد حق‌شناس رئیس کلانتری شش که در خشونت و بدزبانی و رفتار غیرانسانی باکسانی که در تظاهرات دانشجویی و غیره دستگیر می‌شدند زیانزد بود، مأموریت یافت در مقابل مسجد قزلی بایستد و بر حفظ نظم و امنیت نظارت کند.

بعضی از افسران و درجه‌داران و پاسبانان شهربانی در سال‌های آخر سلطنت

محمد رضا شاه به دلیل وضعیت خاصی که بر کشور حکم فرمایشده بود؛ تبدیل شهر بانی از شکل یک نهاد انتظامی به صورت یک نهاد سرکوبگر و مختص برخوردهای خیابانی با چریک‌های مسلح و اجازه تام برای کشتن چریک‌ها و تارو مار کردن مخالفان، بسیار مغروف و خشن شده و عموماً با آحاد مردم رفتاری خشن و غیر مؤدبانه داشتند و حالات آنان رفتار مأموران امنیتی یک کشور اشغالگر در سرزمینی اشغال شده را تداعی می‌کرد. سرگرد حق‌شناس چندی قبل در یکی از تظاهرات خیابانی و دانشجویی چند جوان را که پاسبانان کلانتری شش بازداشت کرده بودند بطوط و حشیانه و موهنه مورد آزار جسمی قرار داده و آنها را به وضع زشت و شنیعی در کامیون به حالت عربان در معرض تماشای رهگذران قرار داده بود.

بعضی از افسران شهر بانی با وجود اینکه از دانشکده پلیس فارغ‌التحصیل شده و به هر ترتیب لیسانسیه به شمار می‌رفتند، به دلیل سال‌ها خدمت در کلانتری‌ها و سروکار داشتن با افراد گوناگون بهویژه بزهکاران و جنایتکاران و کلاهبرداران و روپیان و قوادان، تمام مردم ایران را به دیده تحریر نگریسته، شناخت رفتار و کثری گفتار و بی‌ادبی و گستاخی آنان از موجبات نارضایی شدید افکار عمومی به شمار می‌رفت. در بامداد روز ۲۹ بهمن مشاهده جمعیت کثیری که از محلات و مناطق مختلف شهر برای نشان دادن میزان عمیق ناخشنودی و تنفر خود از رژیم، بهویژه از استاندار گستاخ و بی‌ادب استان، راهی قزلی مسجد شاه بودند، موجبات نگرانی و حتی وحشت سرگرد حق‌شناس را فراهم آورد.

اگر استاندار و رئیس شهر بانی‌های استان، مردانی فهیم و باتجربه و مردم‌شناس بودند در آن روز حساس که اعلامیه‌های مکرر، روحانیون مردم تبریز را به شدت برانگیخته بود، جریان اوضاع را به حال خود رهانمی‌کردند و قبلًاً بیت روحانیون سرشناسی که تقریباً همه آن اعلامیه را امضا کرده بودند می‌رفتند یا لااقل یک فرد فهیم و مجرب و اهل بحث و فهم را به مسجد می‌فرستادند یا مثلًاً افسر پلیس مجرب و سالخوردهای را به عنوان ناظر انتظامی به حول و حوش مسجد روان می‌ساختند که بتواند با ملایمت و حفظ آرامش شاهد اجرا و به پایان رساندن مراسم باشد؛ حتی اگر مردم در پایان مراسم قصد

راهپیمایی می‌کردند با وجود نفرات گارد شهربانی و ضداغتشاش کاری از پیش نمی‌بردند اما رژیم شاه آن قدر به سکون و آرامش کشور خوگرفته بود که این اقدامات را زاید تشخیص می‌داد و به همین دلیل یک رئیس کلانتری جوان و تندخو و مغورو و ده بیست سی تن پاسیان زیر فرمان او را مأمور بستن مسجد و متفرق کردن مردم کرد زیرا بر این گمان بود مردم از شهربانی و سواک می‌ترسند و به سرعت متفرق خواهند شد.

در حدود ساعت ۸ بامداد جمعیت شروع به اجتماع در مقابل در مسجد کرد، جمعیت به قدری زیاد و انبوه بود که رئیس کلانتری نگران شد و از رئیس پلیس شهر به وسیله بی‌سیم کسب تکلیف کرد، رئیس پلیس شهر از رئیس شهربانی‌های استان کسب تکلیف کرد و سرلشکر قهرمانی دستور داد اصولاً در مسجد بسته شود و مأموران مردم را به زور پراکنده کنند زیرا احتمال بروز حوادثی می‌رود.

در حالی که سیل جمعیت از هر سو به طرف ابتدای بازار تبریز روان بود، در مسیر حرکت جمعیت در حدود یک هزار نفر از راهپیمایان وقتی در غرب شهر تبریز به مقابل باع‌گلستان رسیدند با صفتی از مأموران شهربانی روبرو شدند که قصد داشتند از رفتن آنها به بازار جلوگیری کنند.

مردم برای عزیمت به مسجد قزلی اصرار داشتند اما مأموران مانع شدند و از طریق بلندگو با همان کلمات خشن و توهین آمیز سعی کردند مردم را متفرق کنند اما مردم فشار آوردند و با وجود اینکه پاسبانان دو گلوله هوایی شلیک کردند اما جمعیت راه خود را ادامه داد و مأموران نتوانستند از رفتن اهالی به طرف مسجد قزلی جلوگیری کنند.

در حدود ساعت ۹ اجتماع مردم در مقابل مسجد قزلی به حداقل رسیده بود اما به دستور سرگرد حق‌شناس در مسجد را بستند و پاسبانان به مردم گفتند که مراسم به هم خورده است و آنها باید متفرق شوند. به طوری که چند روز بعد، پس از عزیمت یک هیأت بازرسی از تهران به تبریز و تحقیقات مبسوط آشکار شد شهربانی آذربایجان شرقی تدبیر بایسته را به کار نبرده و تنها اتکای رئیس شهربانی استان به پرخاشگری و بدزبانی و تهدید شفاهی از سوی افسران زیردستش به مردم بوده است که گمان

می کرده با فحاشی و تهدید و حداکثر شلیک چند تیر هوایی مردم متفرق خواهند شد.

بعدها هیأت بازرسی ادعا کرد علت بسته شدن در مسجد عدم حضور سرایدار بوده که به علت دیر رسیدن نتوانسته بود در مسجد را بگشاید اما این ادعا بیهوده بود. چگونه مسجدی که از چند روز پیش برای برگزاری مراسم اعلام شده و تحت دستور و ریاست علمای تبریز بوده که متولیان همه مساجد گوش به فرمان آنها قرار داشته و طبعاً باید سرایدار از ساعت‌ها پیش در مسجد آماده و آنجا را برای پذیرایی از مردم آماده می‌کرده تعطیل بوده است؟ از سوی دیگر سرایداران مساجد معمولاً شب‌ها در مساجد حضور دارند و هیچ مسجدی نیست که سرایدار شب آن را به حال خود رها کرده و برود و بامداد بازگردد.

این ادعا با توجه به اینکه در مسجد از ساعت ۸ صبح به دستور رئیس کلانتری بسته شده است دور از حقیقت است.

شهربانی آذربایجان اگر می‌خواست از برگزاری مراسم جلوگیری کند باید اساساً اجازه نمی‌داد آن مراسم اعلام گردد و اگر علمای تبریز بر اقدام خود پافشاری می‌کردند باید تدابیر پیشگیری‌های لازم را از قبل فراهم می‌آورد.

### تقسیم نفرات گردان ضداغتشاش به کلانتری‌ها

در تبریز یک واحد زیر عنوان یگان ضداغتشاش، از مدتی پیش مستقر بود که رئیس شهربانی به دلیل پیش نیامدن حوادث مهم، آنها را به عنوان پلیس عادی به کلانتری‌هایی که نیاز به نفرات پاسبان عادی داشته‌اند تقسیم کرده بود.

ضمناً شهربانی تبریز تعدادی گاز اشک آور هم در اختیار داشت.

برابر گزارش ۱۴۶/۱۰/۳۰، مورخ ۱۳۵۶/۱۱/۳۰ ساواک آذربایجان حدود ۱۵۸ عدد گاز اشک آور در سطح شهربانی‌های استان وجود داشت که ۱۰۲ عدد آن در شهربانی تبریز و مابقی در شهربانی‌های تابعه نگهداری می‌شد.

اما فقط تعداد ده قبضه تفنگ پرتاب نارنجک گاز اشک آور و ده تیر فشنگ

موجود بود و از ۶۲۰ عدد ماسک ضد گاز ۳۳ عدد آن در شهربانی تبریز و بقیه در شهرستان‌های آذربایجان شرقی نگهداری می‌شد.<sup>۱</sup>

اعطای درجات بالای امیری، سرلشکری، سرتیپی به رؤسای شهربانی‌های استان، وارد شدن آنها به قلمرو بلند پایگان و نخبگان؛ معمولاً ژنرال‌های پلیس را از دسترس زیردستان آنها دور می‌کرد. آنها مشغولیت‌ها، تفریحات، سرگرمی‌ها و مجالس شبانه و معاملات خود را داشتند و کمتر با دقت و موشکافی به وظایف خود رسیدگی می‌کردند.

### گزارش لحظه به لحظه

بررسی و تحلیل گزارش‌های سواک آذربایجان در روزهای پس از ۲۹ بهمن و نیز مطالعه گزارش مفصل هیأت عالی بازرگانی که شاه آن گروه را به تبریز اعزام داشته بود حکایت از بوروکراسی مزمن و فرساینده‌ای در ادارات انتظامی و حراستی وقت آذربایجان و دیگر نقاط کشور می‌کند.

هنگامی که چند هزار جمعیت در مدخل بازار تبریز و جلوی مسجد سرخ ( حاج یوسف آقای مجتهد) اجتماع کردند؛ سرگرد حق‌شناس پس از تماس با رئیس پلیس یا رئیس شهربانی استان، با چهره درهم در حالی که دست روی قبضه پارابلوم خود گذاشته بود خطاب به جمعیت اظهار داشت: سریعاً، متفرق می‌شوید. از بالا به من دستور داده‌اند از برگزاری مراسم امروز جلوگیری کنم.

مردم شروع به اعتراض کردند و گفتند حتماً باید داخل مسجد شوند. سرگرد حق‌شناس فریاد زد: به من دستور داده‌اند در اینجا را بیند و من هم دستور ماقوچه‌های خود را اجرا کرده‌ام. هر کسی بخواهد وارد مسجد شود یک گلوله توی مغزش می‌زنم سپس او بنای فحاشی را گذارد، مسجد را طویله و مردم را او باش خوانده و کلمات رکیکی بر زبان راند. در این لحظه محمد حسین رحیم‌نژاد یکی از جوانان تبریزی دفتاً

۱- نگاه کنید به اسناد و تلگراف مکاتبات سواک و گزارش هیأت عالی بازرگانی واقعه ۲۹ بهمن، در کتاب حمامه ۲۹ بهمن تبریز، پیشین از اسناد مرکز انقلاب اسلامی.

جلو رفته یقه سرگرد حق شناس را می گیرد و سیلی محکمی به گوش او می زند.<sup>۱</sup>

### شلیک نخستین گلوله

سرگرد حق شناس بلافاصله پارابلوم خود را از غلاف آن بیرون می کشد و در حال فحاشی می خواهد گلوله ای به سوی ضارب خود شلیک کند اما ضارب در میان جمعیت پنهان می شود انگشت سرگرد بی تدبیر شهربانی روی ماشه فشار آورده و گلوله شلیک می شود و شخص دیگری از پای درمی آید. مردم به طرف مأمورین حمله ور شده با آنها دست به گریبان می شود و سرگرد فرار می کند.

### عقب نشینی به داخل کلانتری ها

مأموران کلانتری بازار تبریز پس از بالا گرفتن موج حوادث خشونت آمیز از برابر مردم تظاهر کننده خشمگین عقب نشینی کردند و به داخل کلانتری خود پناه بردنند. از ساعت ۹ / ۳۰ بامداد روز ۲۹ بهمن، مردم خشمگین که تیر خوردن جوانی به نام محمد تجلایی و شهادت او، آنان را به حد عصیان رسانده بود، در حوالی بازار، خیابان کوروش و خیابان های نزدیک بازار شروع به شکستن شیشه های بانک ها و مغازه های معددودی که باز بود کردند.

شهربانی تبریز در رویارویی با وضعیت شهر به کلیه پاسبانان مستقر در خیابان ها دستور بازگشت به کلانتری های متبعه را داد.

به پاسبانان دستور داده شد فقط سلاح های خود را حفظ کرده و سعی کنند از افتادن کلانتری ها و اسلحه های موجود در اسلحه خانه آنها، به دست مردم جلوگیری کنند. تنها عده ای از پاسبانان کلانتری ها ۱، ۲، ۴ و ۵ که دور از بازار بودند در خیابان های قلمرو استحفاظی کلانتری های خود باقی ماندند.

تظاهر کنندگان در ساعت ۱۰ بامداد در خیابان های پهلوی، دارایی، کوروش، تربیت،

شهباز، میدان قیام و خیابان شمس تبریزی (سابق) به شکستن شیشه‌های شعب بانک‌ها سرگرم شدند و چون پاسبانان از برابر آنها عقب‌نشینی کرده بودند، از ساعت ۱۰/۳۰ به آتش زدن ساختمان حزب رستاخیز که عضویت اجباری و تحملی در آن باعث خشم و تنفر مردم شده بود، سینماهای تبریز و بعضی از بانک‌ها و چند هتل که معروف بود به اماکن عیش و عشرت تبدیل شده‌اند پرداختند.

برابر گزارش تهیه شده به وسیله هیأت بلندپایه اعزامی از تهران، در ساعت یازده و سی دقیقه بالاگرفته دامنه حوادث، شهربانی تبریز از ژاندارمری استان کمک خواست که یک دسته ژاندارم (سربانان وظیفه ژاندارمری) متعاقباً به شهربانی اعزام شدند ولی کار چندانی از پیش نبردند.

بانک‌های ایران و انگلیس، بانک شهریار و شعب بانک ملی در خیابان کوروش مورد یورش قرار گرفته تظاهرکنندگان پس از شکستن در و پنجره‌ها داخل بانک‌ها شدند، پرونده‌ها و اوراق بانک‌ها را در آتش سوزانده و سپس خود بانک‌ها را به آتش کشیدند بدون اینکه دست به حتی یک برگ اسکناس، چک و اوراق بهادر بزنند.

در سه راه شهناز شمالی تظاهرکنندگان شعبه بانک صادرات را مورد حمله قرار دادند و آن را آتش زند بانک صادرات به دلیل اینکه گفته می‌شد سهامدار عمدۀ آن هژبر یزدانی بهایی است و مورد حمایت ارتشید نصیری است در آن زمان بیش از دیگر بانک‌ها مورد تنفر مردم قرار داشت. حدود هفتاد شعبه بانک و ساختمان دولتی مورد حمله و آسیب‌رسانی جمعیت قرار گرفت.

دسته‌های تظاهرکننده که چوب به دست داشتند در مسیر حرکت خود به مغازه‌های لوكس فروشی رسیدند و آنها را خراب کردند و در حالی که اثاث آنها را بیرون می‌ریختند بدون اینکه حتی دست به یک شیئی بزنند تلویزیون‌ها و ضبط‌صوت‌ها را درهم می‌شکستند. تظاهرکنندگان چند دستگاه اتومبیل را در چهارراه شهناز شمالی آتش زدند. آنگاه تعداد زیادی از مغازه‌های مشروب‌فروشی و اغذیه‌فروشی و کیوسک

راهنمایی خرد و داغان شدند و به آتش کشیده شدند.<sup>۱</sup>

در پاساز پهلوی (سابق) تبریز، تعداد زیادی مغازه مشروب فروشی و مرکز کلی توزیع مشروبات الکلی دایر بود.<sup>۲</sup> تظاهرکنندگان تمام در و پنجره‌های دکاکین را شکستند و وارد مغازه‌ها شده چند هزار جعبه پر از مشروبات الکلی را به خیابان ریختند و شکستند. سینما و هتل آسیا که صاحب آن سموینیان ارمنی بود بیش از جاهای دیگر تا آن لحظه آسیب دید. مسافران ایرانی و خارجی که شاهد به آتش کشیدن سینما آسیا بودند دچار وحشت شده اثاث خود را برداشتند و فرار کردند. تظاهرکنندگان وارد سالن سینما و سپس هتل شده اثاث آن را درهم شکستند و سینما و هتل را به آتش کشیدند.

در مسیر راه، عده‌ای از مردم خشمگین سینما و هتل متروپل و چند هتل دیگر را مورد حمله قرار دادند. آنان وارد هتل شده با سنگ و دسته ییل و چماق تا طبقه چهارم هتل بالا رفته‌اند. شیشه‌های اتاق‌ها را شکستند و مسافران خارجی و داخلی را وادار به ترک هتل کردند. تظاهرکنندگان تا مقابل شهرداری رفته‌اند اما وارد آن نشدند و وارد خیابان‌های شاهپور جنوبی، شمالی، پهلوی شدند و عده‌ای هم به طرف دانشگاه تبریز رفته‌اند. تعداد زیادی شعب بانک به آتش کشیده شد. سپس تظاهرکنندگان انجمان ایران و

۱- حوادث تبریز را می‌توان پس از حوادث قم در دی ماه ۱۳۵۶، اوین جرقه انقلاب انگاشت که از نظر گسترش شورش بی‌سابقه بود و بعدها در تمام شهرهای ایران نظایر آن تکرار شد.

۲- هر سال علاوه بر تولید میلیون‌ها بطری آبجو و عرق و شراب در داخل کشور که انواع دیگر مشروبات مانند ویسکی ایرانی، کنیاک، شامپانی ایرانی، چند نوع ودکا بدان افزوده می‌شد. چندین هزار بطری مشروبات خارجی مانند انواع ویسکی اسکاتلندي و آمریکایي، انواع قوطی‌های آبجو آلمانی و هلندی و آمریکایي و ترک، انواع شراب و شامپانی‌های فرانسوی‌ها و انواع ودکاهای روسی وارد کشور می‌شد و چند صد مغازه به فروش آنها سرگرم بودند. مشروب الکلی به نحو گسترده‌ای در خانوارهای رسوخ کرده و در اخذیه‌فروشی‌های تهران و شهرستان‌ها، پیاله‌فروشی متدائل بود و بطورکلی در مهمانی‌های خانوادگی طبقات بالا و متوسط شهری جای خود را باز کرده بود.

در کافه‌های سطح پایین شهر بخصوص در خیابان‌های لاله‌زار و استانبول و فردوسی عده‌ای از بنایها، کارگران ساختمانی و رنگ‌کارها و نقاشان ساختمان، با همان لباس کار دیده می‌شدند که پس از پایان کار برای صرف مشروبات مراجعه می‌کردند و زنان رقصانه برای آنان می‌رقصیدند. آمار دعواها و چاقوکشی‌ها در کافه رستوران‌ها بالا بود و اغلب کار به مداخله پلیس می‌نجامید.

آمریکا را در کوچه بزرگمهر مورد حمله قرار دادند اما با رسیدن واحدهای شهربانی از آنجا دور شدند.

در ساعات بعداز ظهر خیابان‌های سرخاب، ثقة‌الاسلام، شمس تبریزی و ساختمان اداره دخانیات مورد هجوم مردم خشمگین و تحقیر شده قرار گرفت. در خیابان (علی) منصور [استاندار اسبق] ده‌ها شعبه بانک به آتش کشیده شد. در مقابل حزب رستاخیز هم تعداد زیادی اتومبیل آتش زده شد.

از مدت‌ها پیش رژیم طرحی به نام طرح سپتا آماده کرده بود که در موارد اغتشاش از وجود نیروهای پایداری متشکله در کارخانه‌ها استفاده شود، اما از آنجا که نارضایی از رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ همه‌گیر بود؛ هیچگونه عکس‌عملی از نیروهای پایداری متشکله در ادارات و کارخانه‌ها دیده نشد و سازمان‌های دخانیات، اوقاف، مسکن و شهرسازی، دارایی و امور اقتصادی و بالاخره اداره کل کشاورزی استان که در زمرة ادارات نارضایتی‌ترash و بی‌اعتنای مردم و ارباب رجوع بودند؛ به شدت آسیب دیدند. البته از ساعت ۹/۳۰ رئیس شهربانی از ژاندارمری و سپس از فرمانده نظامی منطقه سرلشکر بیدآبادی (بعد از انقلاب محاکمه و اعدام شد) درخواست همکاری و اعزام کمک کرده بود، اما تنها ژاندارمری اقدام به اعزام یک دسته ژاندارم می‌کند ولی فرمانده نظامی منطقه که واحد او صرفاً آموزشی بوده و لشکر یا تیپ عملیاتی و رزمی نبوده است از اعزام نیرو خودداری می‌کند تا اینکه رئیس شهربانی به اتفاق رئیس دایره اطلاعات شهربانی سروان احمدی به طرف ستاد فرمانده نظامی منطقه حرکت و پس از رسیدن به دفتر سرلشکر بیدآبادی و با تلفن کردن از آنجا به استاندار و سرانجام مداخله و تقاضای استاندار از فرمانده نظامی منطقه، تیمسار بیدآبادی دستور اعزام نیرو و تعدادی تانک به شهر تبریز را می‌دهد که استقرار نیروها و تانک‌ها تا حدود ساعت ۱۲/۳۰ موجب تفرقه مردم می‌شود.

در ساعت ۱۲/۳۰ بامداد شورای هماهنگی استان تشکیل می‌شود و سرلشکر بیدآبادی برقراری نظم را عهده‌دار می‌شود بدین ترتیب بین ساعت ۹/۳۰ تا ۱۲/۳۰ شهر تبریز از فرماندهی و مرکزیت انتظامی محروم بود و مردم خشمگین و جان آمده

توانستند ۷۰ بانک و اداره دولتی و محل حزب رستاخیر را به آتش بکشند. برای خواباندن آتش قیام از پادگان مرند تقاضای اعزام نیرو می شود و با رسیدن کامیون ها و تانک هایی از این پادگان در حدود ساعت ۱۸ شهر در آرامش قرار می گیرد.

حوادث روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز میزان عمیق تنفس و نارضایی مردم مناطق مختلف کشور به ویژه منطقه حساس آذربایجان را نسبت به رژیم خودکامه سلطنتی عیان ساخت. رژیم به جای بررسی و تحلیل دقیق این حادثه بزرگ که پس از قیام روز ۱۹ دی ماه قم، مهمترین حادثه ضد رژیم در آخرین ماه های سال ۱۳۵۶ به شمار می رفت و در حقیقت هشدار و اخطار به حکومت و نخستین ضربات طبل توفان انقلاب بود به اقدامات مقطوعی، سطحی و بی ارزش پرداخت. سرلشکر قهرمانی ساریقهیه رئیس شهربانی آذربایجان شرقی، سروان احمدی رئیس دایرة اطلاعات شهربانی، غیرنظمی یعقوب یقینی رئیس امنیت داخلی استان مسؤولان درجه اول در غفلت و پیشگیری از واقعه از شورش، و سرهنگ یحیی لیقوانی رئیس سواک آذربایجان شرقی و سرگرد حق شناس رئیس کلانتری بازار مسؤولان و مقصران ردیف دوم تشخیص داده شدند و به مرکز احضار گردیدند.

متعاقباً قرار شد ۱) در آذربایجان سرویس های خبرگیری و نفوذیابی جدیدی تشکیل شود. ۲) بنا گردید سازمان شهربانی شهر تبریز گسترش یافته و واحد ضد اغتشاش متشكل شود. ۳) گردن ضربت از مشکین شهر به تبریز منتقل شود. ۴) نیروی پایداری تقویت گردد. ۵) یک تیپ زرهی به جای مرکز آموزش پشتیبانی در تبریز مستقر شود. ۶) در شهر تبریز و دیگر مراکز استان ها فرماندهی تأمین تعیین گردد و یگان های عملیاتی در اختیار آن قرار گیرد. ۷) هیأتی از ادارات مرکز استان و ادارات شهرستان های تابعه دیدن و به شکایات رسیدگی کند.

ملاقات کنندگان در دیدار با اعضای هیأت بلند پایه اعزامی از تهران در مورد استاندار تندي و عصبانیت او را یاد آور شدند و اینکه اکثر مردم از نامبرده گریزانند و اغلب ترجیح می دهند اگر تقاضایی دارند برای اینکه مواجه با عصبانیت و خشونت وی نشوند، ارائه نکرده و در دل خود نگه دارند. این مسئله حتی در مورد مدیران کل و مسؤولان

اداری هم هست؛ به طوری که حقایق بازگو نمی‌گردد.

### شهدای ۲۹ بهمن ۵۶

تعداد شهیدان واقعه قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، ۱۴ تن بودند که اسمای آنها از این قرار است:

- ۱- ضربعلی فتحی
- ۲- محرم جبراییلی
- ۳- محمد تجلای
- ۴- پرویز حسن‌زاده
- ۵- فیض صالح‌الوندی
- ۶- محمد باقر رنجبر آذرفام
- ۷- حبیب تقی‌نژاد شتربانی
- ۸- غلامعلی نجفیان پور
- ۹- قربانعلی شاکری
- ۱۰- سید حسن جدیدی گلابی
- ۱۱- بهمن اره‌چی صدر
- ۱۲- اصغر علیزاده شیخ احمدلو
- ۱۳- بالا آقا‌کشاورزی
- ۱۴- جعفر درگاهی.

### قرقاول مهمتر از مردم و کوچنشینان ناراضی

به فرمان شاه هیأتی به ریاست ارتشدید جعفر شفت (که بلاfacile استاندار آذربایجان شد و سپهبد اسکندر آزموده را که عموم مردم از او تنفر داشتند به مرکز فرستاد) و چند سپهبد و سرلشکر و سرتیپ از نیروی زمینی و ژاندارمری و شهربانی و ساواک و دفتر ویژه اطلاعات (سازمان زیر نظر حسین فردوست) و نیز افسری از اداره دوم ستاد و دو نفر از وزارت کشور و ساواک مرکز به تبریز اعزام شدند. این عده چند روز در تبریز بودند و گزارش شاه پسندانه‌ای تهیه کرده بدون ذکر علل اصلی اساسی ناراضی‌های مردم و با نامیدن قیام‌کنندگان به عنوان آشوبگران به تهران بازگشتند و خیال شاه را آسوده کردند که کمترین خبری نیست و ماجرا تمام شده است.

نکته‌ای مهم که هیأت بدان اشاره کرد این بود که «طبق اظهار اهالی چند سال قبل در ناحیه ارسباران، سازمان محیط زیست به علت وجود قرقاول سیاه در منطقه، مانع چرای احشام روستاییان برای جلوگیری از فرار قرقاول‌ها شد. روستاییان چندین ده که بیشتر ساکنان آن را شاهسون‌ها تشکیل می‌دادند، از این ناحیه کوچ کرده و به حوالی شهر تبریز آمده‌اند و در حال حاضر در ناحیه شمال شهر، زمین‌های کوچکی به قطعات ۸۰-۱۰۰ متر در دامنه کوه عون بن علی و همچنین در جنوب شهر خریداری کرده و

خانه‌های کوچکی ساخته‌اند که بعداً تعداد دیگری از روستاییان از نقاط دیگر به آنها ملحق گردیده‌اند.

ساکنان این خانه‌ها، با وضع بدی (بدون داشتن آب کافی، برق کافی، خیابان، آسفالت، مغازه‌های مورد لزوم، حمام، درمانگاه و وسایل نقلیه) زندگی می‌کنند. این دو منطقه کانون‌های خطری برای امنیت شهر تبریز در موقع بحرانی هستند که متأسفانه فاقد کلانتری نیز بوده و امکان دارد که از رویدادهای مناطق مزبور اطلاعات کافی به دست دستگاه‌ها نرسد و طبق گزارشی که به دست هیأت رسید تعدادی از اثاثیه غارت شده حزب رستاخیز نیز در این مناطق به دست آمد.

وضع بد ساکنین این مناطق مورد بازرسی رئیس و معاون هیأت اعزامی قرار گرفت و صحت آنها تأیید می‌گردد.

**نخستین شهید و جزیيات بیشتر حادثه از زبان شاهدان عینی**

به طوری که در تحقیقات سال‌های پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی مشخص شد شخص دیگری که به جای رحیم نژاد ضارب و حمله‌کننده باسیلی به سرگرد حق‌شناس هدف گلوله قرار می‌گیرد محمد تجلای ۲۲ ساله از اهالی اردبیل ساکن تبریز دانشجوی سال سوم رشته مهندسی بوده است. مادر او به محقق سازمان استناد انقلاب اسلامی گفته است «به ما گفتند با یک افسر درگیر شده و به شهادت رسیده است» ولی کسانی که شاهد ماجرا بودند این طور تعریف کردند که افسری به نام حق‌شناس مانع ورود مردم به مسجد می‌شود و مردم به خاطر این توهین به او اعتراض می‌کنند و از زمین آجری را برداشت، به طرف افسر پرتاب می‌کنند. او هم با نامردی به وسیله اسلحه کمری محمد را هدف گلوله قرار می‌دهد و به شهادت می‌رساند.

محمد تجلای از فعالان دانشجویی و عضو جمعیت‌های اسلامی بود و به نوشتن اعلامیه و چسباندن شب‌نامه به دیوارهای شهر علاقه وافری داشت. او بین تبریز و قم در حرکت بود و وقتی بستگانش جنازه‌وی را پس از یک هفته از گور درآوردند تا شناسایی کنند مشاهده کردند که گلوله به مغزش اصابت کرده است. پس از اینکه سرگرد

حق شناس که احتمالاً اجازه تبراندازی و پراکنده کردن جمعیت به هر قیمت را، به او داده بودند؛ محمد تجلای را کشت جمعیت به خروش درآمدند و به او حمله ورشدند اما سرگرد حق شناس با کمک پاسبان‌هایش از معركه گریخت. مردم با سر دادن بانگ «حسین، حسین»، «درود بر حمینی»، «نهضت ما حسینی»، «لا اله الا الله» و «الله اکبر» به راه افتادند. پاسبانان در برابر آنها کاری از پیش نبردند و عقب‌نشینی کردند. جمعیت خشمگین و خروشان ابتدا موتورسیکلت یکی از افسران راهنمایی و رانندگی را که مردم به خاطر سختگیری‌ها و خشونت‌ها و جرمیه کردن‌های مکرر و هتاکی دل‌خونی از ایشان داشتند به آتش کشیدند سپس وقتی وارد خیابان فردوسی شدند دو مین موتورسیکلت پلیس را در آتش سوزانند. در همین لحظات توجه مردم به توده‌های انبوهی از آجر که برای خانه و آپارتمان و پاسازسازی در آن حدود ریخته شده بود، جلب گردید.

در تمام شهرهای ایران و تقریباً در تمام طول سال احداث خانه و آپارتمان و مغازه و پاسازسازی یا کوبیدن اماکن قدیمی و ساختن ساختمان‌های جدید به صورت یک امر دائمی درآمده و تقریباً کمتر کوچه و خیابانی است که در آن خانه‌ای در حال کوبیدن یا از نو ساختن نباشد.

توده انبوه آجر، توجه مردم را به خود جلب کرد و چون در مقابل اسلحه مأموران، سلاحی نداشتند به طرف آجرها رفته و هر کدام آجری به دست گرفتند. تعداد مأموران شهربانی که در حول و حوش بازار و مسجد و خیابان‌های اطراف آن بودند از سی چهل نفر تجاوز نمی‌کرد و رؤسای خواب‌آلود شهربانی و پلیس شهر این اندازه شعور نداشتند که وقتی می‌خواهند از اجتماعات که آیت‌الله شریعتمداری و چند تن از روحانیون سرشناس شهر دستور تشکیل آن را داده‌اند جلوگیری کنند، حداقل اقدامات تأمینی را به جا آورند.

### سپهبد صمدیان پور که بود؟

سپهبد صمدیان پور رئیس شهربانی کل کشور وقت که محض چاپلوسی عنوان قدیمی و شناخته شده شهربانی کل کشور را به شهربانی کشور شاهنشاهی تبدیل کرده و

در تملق و مداهنه نسبت به شاه با همتای ژاندارم خود ارتشدید قره‌باغی مسابقه‌گذارده بود؛ اصولاً فردی اداری و میرزا بنویس بود که مشاغل انتظامی خود را از ریاست دفتر فرمانداری نظامی تهران در دوران تصدی سرتیپ بختیار آغاز کرده و به تدریج به مقام ریاست اداره اطلاعات شهربانی و سپس معاونت شهربانی و ریاست یکی از گروه‌های رسته‌ای و سرانجام ریاست شهربانی کل کشور رسیده بود.

سپهبد صمدیان پور افسر ارشد بود که دست روزگار او را به شهربانی کشانده و در خود آن سازمان نیز مخالفان و رقبای سرسخت داشت که خود را محق‌تر از او برای ریاست شهربانی می‌انگاشتند.

سپهبد صمدیان پور اصولاً عنصری انفعالي بود که می‌توان صفت کندزنی را نیز به انفعالي بودن او اضافه کرد.

وی در حساس‌ترین دوران سلطنت شاه که منتهی به سقوط نظام سلطنتی شد، ریاست شهربانی کل کشور یا به زعم خود شهربانی کشور شاهنشاهی را بر عهده داشت و در نهایت بی‌لیاقتی و ندانم‌کاری عمل کرد و شهربانی را که اصولاً وظایف انتظامی و برقراری نظم و آرامش را باید با متانت و دوراندیشی و بدون چیره شدن خشم و غضب بر نفرات شهربانی انجام دهد و استفاده از گاز اشک‌آور، آب‌پاش، وسایل مختلف متفرق کردن جمعیت، باتوم یا سپر حراست در مقابل پرتاب سنگ و قلوه‌سنگ و چوب و چماق، اعزام گارد ضد اغتشاش بدون استفاده از اسلحه گرم و حداکثر مجهز به گلوله‌های سست و بیهوش‌کننده که اینبار آن در برابر حوادث است، به سازمانی با عناصر سرکوبگر، آدمکش، بی‌منطق و هتاک بدل کرد.

از بسیاری از وسایل جدید که بدون ایجاد خونریزی و کشته شدن، تظاهرکنندگان را متفرق می‌کرد در شهربانی و گارد ضد شورش آن اثر و خبری نبود و کتابی از سوی ستاد ارشد چاپ شده بود که نسخ آن هم نایاب و مفقود بود. رژیم سلطنتی تازه در ماه‌های پائیز سال ۱۳۵۷ به فکر خریدن فشنگ چوبی و گازهای اشک‌آور و وسایل مختلف برای پراکنده کردن مخالفان افتاد که دولت‌های خارجی از فروش آن خودداری کردند و آمریکا هم محموله‌ای فرستاد که در بنادر ایران کارگران از تخلیه آن خودداری کردند.

### آماری از قیام

برابرگارش هیأت اعزامی در روز قیام ۲۹ بهمن ۱۳۴۳ بانک آتش زده شده بود، مردم شیشه‌های ۳۰ بانک را شکسته و خساراتی به آنها وارد کرده بودند. شرکت تعاونی روستا - ساختمان حزب رستاخیز ملت ایران - دو باب سینما - دو باب هتل - یک باب کاخ جوانان به آتش کشیده شده بود، تعداد نامشخصی اتومبیل به آتش کشیده شده بود، ۶ تن (در روزهای بعد تا فوت عده‌ای از مجروه‌حان در بیمارستان‌ها تعداد شهیدان تا ۱۴ نفر رسید) کشته و ۱۱۸ تن زخمی از آن قیام بر جای ماند. ۱۹ تن از پاسبانان نیز مجروح شدند.

[در روز حادثه ۶ تن شهید شدند - سه تن زخمی نیز در روزهای بعد فوت کردند - اما در بررسی دقیق تعداد شهیدان ۱۴ نفر بود.]

۵۸۱ تن از تظاهرکنندگان دستگیر شدند که ۵۴۸ تن زندانی و ۳۳ تن به قید التزام یا به طور رسمی آزاد شدند. ۲۷ تن به عنوان مظنون تحت ناظارت قرار گرفتند. از دستگاه‌های انتظامی به مراجع قضایی ۶۰۸ تن معرفی شدند.

البته در روزهای بعد تظاهر و خودنمایی و کوچک جلوه دادن قیام تبریز آغاز شد ضمن تعویض رئیس شهربانی سرلشکر ساریقه قهرمانی و معاون شهربانی آذربایجان شرقی و غربی و اعزام بیش از چهارصد افسر، کارآگاه و درجه‌دار و پاسبان از تهران و تنبیه و تعویض رئیس کلانتری شش تبریز و اعمال مجازات‌هایی که به نظر می‌آمد به دلیل کوتاهی مأموران شهربانی و ساواک در سرکوب قیام است نه جلب رضایت مردم تبریز، همچنین تسلیم رئیس شهربانی آذربایجان به کمیسیون پنج نفره، چندی بعد جمشید آموزگار نخست وزیر و مثلاً دبیرکل حزب رستاخیز به تبریز رفت و طی سخنرانی لوس و خنک و بی‌مزه‌ای مطالب بی‌محتو و کسالت‌آور همیشگی را در باب اتحاد جناح سرخ و سیاه تکرار کرد. حزب رستاخیز که خود از عوامل اصلی تنفر و برافروخته شدن آتش قیام بود، هیأتی شش نفره را به تبریز فرستاد. سناتور دکتر محمد حسن موسوی که حدود دو سال بعد پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، در بهبهان به دست مردم خشمگین به قتل رسید، تقاضای برگزاری میتینگی در خرابه‌های

حزب رستاخیز تبریز و گلپاشان آن محل را کردا جمშید آموزگار و عده‌ای از مسؤولان حزب که به تبریز عزیمت کرده بودند، میتینگی تشکیل داده چند هزار نفر از اهالی اطراف تبریز را سوار کامیون کرده وارد شهر کردند و تظاهراتی سفارشی و مصنوعی به راه انداختند.

آموزگار که مردی بود: اداری، ترسو، بدخلق و کمدانش در شناخت وضعیت روانشناسی و اجتماعی ملت ایران؛ طی سخنان بی‌محتوای خود تظاهرکنندگان تبریز را مارکسیست‌های اسلامی لقب داد. یکی از معاونین او گفت که تظاهرکنندگان از آن سوی مرزهای آذربایجان، به تبریز آمده بودند. به طورکلی قیام تبریز که دومین هشدار حیاتی و حساس به رژیم بود که از دیدگاه خواب‌آلود سردمداران رژیم واقعه‌ای انفرادی و کم‌اهمیت تلقی شد ولی این قیام به همان مقطع خاتمه نیافت و با آغاز سال ۱۳۵۷ سیر حوادث به گونه‌ای ادامه یافت که تا ۲۲ بهمن به فروپاشی رژیم متنه‌گردید.<sup>۱</sup>

در پائیز سال ۱۳۵۷، ماهها پس از برکاری استاندار خشن آذربایجان، یکی از جراید تبریز موسوم به آذربادگان درباره اعمال ناراضی تراش و فته‌برانگیز او نوشت: «استاندارانی چون سپهد و اسکندر آزموده که با سلاح زور و چماق تحکم به استان ما آمده بود چنان مردم را نسبت به دستگاه و تشکیلات مملکتی بدین ساخت که هنوز هم که هنوز است باورهای مردم نسبت به اقدامات دستگاه باور نشده است. این مرد که با تکیه به مقام قویتر خود را در انجام هر نوع عمل خلاف محقق می‌دید، در چند ساله که در آذربایجان بود چنان بلایی به سر مردم آورد که به آن انفجار وحشت‌ناک بهمن سال پیش انجامید.

در زمان او حرف زدن و گفتن و درست کار کردن از گناهان کبیره بود زیرا که با نفوذی که در دستگاه حکومتش داشت مقامات خیراندیشی را که به خلاف عقیده او حرف زده بودند از کار بیکار می‌کرد و تجار و کسبه و بازرگانان خوش‌نام و درست کار استان را نیز چون حاج جواد برق لامع به زندان می‌انداخت، زیرا که اینان احیاناً جسارت کرده و در محضر به اصطلاح استاندار و سپهد بازنشسته حرف درستی گفته بودند و یا بازداشت صادقیان‌ها و آرین‌ها و اخذ جریمه‌های سنگین از بازرگانان وحشت و دلهره ایجاد می‌کرد.

۱- نگاه کنید به کتاب حمامه ۲۹ بهمن تبریز به کوشش علی شیرخانی و اسناد ساواک نگهداری شده در مرکز اسناد انقلاب اسلامی و نیز جراید و مطبوعات تهران در بهمن ۱۳۵۶.

مردم تبریز وقتی که این شخص به استانداری برگزیده شد، ماتم گرفتند زیرا که از خلافکاری او در گمرک اطلاع داشتند. همو بود که دروازه‌های مملکت را زمانی که مسؤول گمرک کشور بود باز می‌گذاشت تا هر نوع جنس قاچاق و خانه خراب کن وارد مملکت شود، و وقتی اجناس در مغازه‌ها و بوتیک‌ها جابجا و برای فروش عرضه می‌شد، گروه ضربت درست می‌کرد و محل کسب و کار مردم را مورد تجاوز قرار می‌داد.

بنابراین همیشه تصمیمات یکسویه و در اتاق‌های دربسته گرفته می‌شد، حتی عده‌ای می‌گفتند، از ظاهراتی که منجر به سقوط همین شخص گردید، در بهمن گذشته او اطلاع داشت، اما از آن جایی که به هیچ حرف و سخن و اقدامی به خاطر تکیه داشتن و فامیل بودن با نخست وزیر و خودکامگی توجه نداشت شهر را به حال خود رها کرد، تا ناراضیان و آنهایی که در زمان او فشار صعبناکی را تحمل کرده بودند، هر چه می‌خواهند و می‌توانند در شهر ما بکنند، نتیجه این شد که شهر در طول دو ساعت ظاهرات به خاک و خون کشیده شد.

می‌گویند از نمک‌شناسی و بی‌رحمی این سپهبد بازنشسته این بس که وقتی در پیش او صحبت از نخست وزیر که فامیل نزدیکش بود به میان می‌آمد، همه حتی نخست وزیر را به باد فحش می‌گرفت، زیرا که خود را بتر و بالاتر از هر موجود زنده‌ای می‌دانست و انجام هر عمل و کاری را حتی اگر آن کار به بر بادرفتن آبرو و حیثیت و جان و مال دیگران تمام می‌شد بر خود محق می‌دانست، در حالی که همه می‌دانستند اگر آقای جمشید آموزگار در دستگاه دولت نفوذ نداشت و اگر وزیر کشور و نخست وزیر نبود این شخص استانداری استانی چون آذربایجان شرقی را به خواب هم نمی‌دید. به خاطر دارم که روزی یکی از جراید مرکز خبری نوشته بود که سپهبد آزموده استاندار آذربایجان شرقی سناتور می‌شود.

این شخص مدیر روزنامه محلی و نمایندگی‌های جراید را دعوت کرد و صراحتاً گفت «این دروغ را ننویسید و بیخود خودتان را از رفتن من از آذربایجان دلخوش نکنید راست و پوست کنده به شماها می‌گوییم که مدامی که خودم مایل به ترک آذربایجان و قبول پست دیگری نباشم در ایران کسی ییدا نخواهد شد که مرا بدون میل خودم از سمت استانداری برکنار یا پست دیگری محول کند». شما را به خدا خودکامگی و جسارت و قدری را تماساً کنید که هیچ مقامی را بالاتر از خود به حساب نمی‌آورد.

بدبختی مملکت ما در سال‌های گذشته یکی هم این بوده است که در دستگاه حاکم فامیل‌بازی و دوست‌بازی رواج داشت.

ما از همه آن کسانی که به وسیله استاندار سابق استان ما به حیثیت و حقوق و کسب و کارشان لطمہ وارد شده می‌خواهیم که مسائل خود را در دستگاه قضایی مملکت مطرح سازند و خاطر جمع باشند که

دولت ارتشدید از هاری از کوچکترین خلافکاری شخصیت‌های دولت‌های گذشته، گذشت نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

سال‌ها پیش از انقلاب یکی از روزنامه‌نگاران قدیمی و سالخورده ایرانی که برای عمل جراحی قلب باز به لندن سفر کرده بود روزی تیمسار اسکندر آزموده را که در دوران اقتدار و جبروت جواب سلام کسی را نمی‌داد شکسته و زار و بیمار در فروشگاهی در آن شهر در حال خرید دو قوطی لوبیا و یک نان باگت دید. آن روزنامه‌نگار که آزموده را چند بار دیده بود به تیمسار متواری سلام گفت و سپبید با وحشت و اضطراب جواب او را داد.

تیمسار می‌ترسید کسی از ارکان و عوامل دولت جمهوری اسلامی در تعقیش به لندن آمده و شاید بخواهد او را به جزای آن همه نخوت و تکبر و ناراضی‌تراشی‌ها و منم منم زدن‌هایش برساند.

پس از اطمینان یافتن که خطروی متوجه او نیست رضایت داد چند روز بعد در نیمکتی در هاید پارک به گفتگو با محمود تربتی سنجابی خبرنگار پیشین روزنامه اطلاعات تن در دهد.

محمود تربتی سنجابی در دیدار با تیمسار که یکه و تنها و مضطرب و شکسته به هاید پارک آمده و روی نیمکتی نشسته بود و از خدم و حشم و آجودان و رئیس دفتر مخصوص و محافظ و دربان در آنجا اثری و خبری نبود، ساعتی درباره واقعه ۲۸ مرداد و علل شرکت در یورش به تلفنخانه بازار و همکاری با سرهنگ نصیری سخن گفت و دامنه سخن به سال ۱۳۵۶ و واقعه آذربایجان نکشید که تیمسار در آن باب هم توضیح بدهد. او پس از پایان مکالمه از جابرخاست و لنگان لنگان در حالی که مضطربانه به اطراف می‌نگریست و مراقب بود کسی او را تعقیب نکند هاید پارک را ترک گفت.<sup>۲</sup>

۱- بریده مقاله روزنامه که در اختیار نویسنده است.

۲- نقل از آقای محمود تربتی سنجابی روزنامه‌نگار که برایم تعریف کرده و بعدها عین این ماجرا را در کتاب کودتا‌سازان نوشته است.



## علل و عوامل بازدارنده ارتش ایران در دوران شاه

ارتش ایران در دوران اخیر سلطنت شاه را علل و عوامل و پدیده‌هایی از تحرک بازمی‌داشت و به همین دلیل این ارتش حتی نتوانست به شاه کمک کند تا سلطنت خود را نجات دهد.

این علل و عوامل که بعدها ارتسبد قره‌باغی در دوران کوتاه ریاست ستاد ارتش خود در تاروپود آن گرفتار شد به شرح زیر بود.

«ارتش و نیروهای مسلح، آن زمان با هر معیار که سنجیده شود، نهادی استثنایی می‌بوده. ژیم شاهنشاهی از لحاظ تاریخی موجودیت خود را به وسیله دو کودتا، مديون آن بود.

کودتای نظامی سوم اسفند ۱۲۹۹ و کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هر دو، شاهان سلسله پهلوی را به قدرت رسانیدند و هر دو پادشاه نیز برای حکومت مقندرانه بر کشور و مردم به ارتش تکیه داشتند و هر دو سلطان تقویت نیروهای مسلح را وجهه همت خود ساختند و حفظ و فادری ارتش را به شخص خود، از مقدم‌ترین وظایف سلطنت خویش می‌دانستند.

چنان‌که می‌دانیم، ارتش در ایران سلسله پهلوی، بتدریج با معیارهای نوین قرن، سازمان یافت، منظم و متحدالشکل، به عنوان بزرگترین خریدار اسلحه و مهمات و تجهیزات آمریکایی، اروپایی و شوروی، مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح و تجهیزات زمان خود شد و از متخصصین ورزیده نظامی و تکنسین‌های کارآزموده برخوردار گردید. کشور ایالت متحده آمریکا نیز مشوق ارتقاء ارتش ایران به صورت یک قدرت برتر منطقه‌ای بود و بدینسان توسعه قدرت نظامی ایران و آثار داخلی و خارجی

آن نتیجه ترکیبی از رژیمی قدرتمند با حمایت و پشتیبانی مستقیم غرب و اوضاع تغییر یافته سیاسی و اقتصادی بین‌المللی بود.

بطورکلی قدرت روزافرون و بالاتر از ظرفیت ملی و ارتش، موجب گردیده بود که آن نهاد، به صورت سازمان اخص و مجزا از کلیه ارگان‌های مملکتی درآید. وفاداری به شخص شاه و استمرار شعار (خدا - شاه - میهن) بطور روزمره، در سطح گسترده به کلیه کادر و پرسنل نظامی و انتظامی تبلیغ می‌گردید و با تمهدات خاص، نه تنها ارتش از سایر سازمان‌های مملکتی و مردم منفک می‌گردید بلکه این اهرم قدرت شدیداً غیرسیاسی و غیرمردمی، بار می‌آمد و مکانیزم کنترل ارتش بسیار دقیق و حساب شده و نافذ و همه‌جاگیر طراحی می‌شد به نحوی که شخص شاه، مسؤول ترفع و ارجاع مشاغل کلیه افسران بود و بدین وسیله وامود می‌شد که کلیه کادر افسری بدون هیچ واسطه به او وابسته‌اند.

فرماندهان نیروهای سه‌گانه و سایر مقامات کلیدی ارتش بدون ارتباط با یکدیگر مستقیماً از شاه دستور گرفته و با او ملاقات مجزا داشتند و ستاد هماهنگی صوری آن صرفاً به وسیله ارشدترین نظامی مورد اعتماد و منتخب شاه و زیر عنوان رئیس ستاد ارتش، انجام می‌گرفت.

فرمانده کل قوا، کراراً فرماندهان عالی رتبه خود را تعویض می‌کرد تا آنان در فرماندهی و ریاست خود قدرتی موضعی ایجاد نکنند و انتصابات در پست‌های کلیدی صرفاً بنابر اعتماد صدر رصد و مستقیم شاه بدون توجه به دانش، تخصص و بینش و شایستگی و حتی منحنی شهرت و درستی و محبویت آنان بود.

در این میان، افسرانی که بنابر تلاش فردی و خصوصی از دانش عمومی و محبویت و احترام نسبی بین دیگران برخوردار می‌گردیدند، از عنایت دربار و فرماندهان منتخب آن محروم شده و با پیشرفتی کند و فرایانده و ناجیز در پست‌های غیرمهم و حاشیه‌ای بدون ارتقاء به درجات بالاتر، زودتر از موقع تصفیه و یا با ایجاد برچسب و مستمسکی به بازنثستگی زودرس، نایل می‌گشتند.

در این باره حتی نشریه پر تیراز و رسمی (آرمی آند پلیتیکس) Army And Politics وابسته به کمیته نظامی کنگره آمریکا ضمن گزارش مستندی درباره ارتش شاهنشاهی، حقایق تلحی را مطرح ساخت.

در گزارش آمده بود: «سؤال اینست که روحیه و زیربنای فکری افسران ارتش در برخورد با مسائلی که هم‌اکنون در فضای سیاسی ایران می‌گذرد تا چه اندازه با مشکلاتی که مخالفان رژیم شاه ایجاد کرده‌اند سازگار است و یا واکنش نشان خواهد داد؟ بهتر است کمی به عقب برگردیم؛ چند سال بعد از کودتای ۱۳۳۲ مداد ۲۸ که با پول آمریکا صورت گرفت، مستشاران ما (آمریکا) در ایران، نظر دادند که لازم است تصفیه‌هایی در ارتش ایران صورت گیرد و براساس این پیشنهاد بود که وزارت

دفاع آمریکا به ژنرال (سایترز) مأموریت داد که طرحی تهیه کند تا به موجب آن بتواند ارتش ایران را به تدریج از وجود عناصری که ما (آمریکایی) اصطلاحاً آنها را عنصر نامطلوب، نامیده ایم تصفیه کنند.

ژنرال (سایترز) طرح خود را تهیه و مورد تصویب قرار گرفت، در این طرح به افسرانی (نامطلوب) گفته می شد که دارای یک یا چند از خصوصیات زیر باشند:

الف - افسرانی که مشکوک به داشتن افکار مخالف رژیم شاه باشند.

ب - افسرانی که از لحاظ فهم و شعور اجتماعی و درک مسائل سیاسی در سطح عالی باشند.

ج - افسرانی که خوش نامی و شخصیت آنان مورد تأیید عده زیادی از افسران باشد و حسن شهرت داشته باشند.

د - افسرانی که ذاتاً دارای قدرت تصمیم گیری و ابتکار شایان توجه بوده و در قبول مسؤولیت ها، جسارت به خرج دهنده.

یک سال بعد ژنرال (کلارسون) با آموزش لازم به ایران رفت و طرح مزبور را به اطلاع شاه رسانید و چنین استدلال کرد: چون ارتش ایران قادر نخواهد بود در برابر تهاجم شوروی مقاومت کند و از طرفی در صورت حمله شوروی به ایران جنگ سوم جهانی درگیر خواهد شد، ارتش آمریکا برطبق طرحی که تهیه کرده است برای نگهداری منافع خلیج فارس بلاfacسله با نیروهای مستقر در آلمان غربی قسمت جنوب ایران را اشغال خواهد کرد.

به همین لحاظ در کنگره آمریکا نیز به هنگام بررسی مسئله فروش اسلحه به ایران اظهار شد که تحويل اسلحه به ایران چندان با طرح های دفاعی آمریکا مغایرت ندارد و ارتش ایران این سلاح ها را در ذخایر خود نگهداری خواهد کرد و ما (آمریکا) می توانیم در صورت لزوم، عیناً آنان را در اختیار بگیریم و از لحاظ سایر همسایگان ایران نیز اختلاف سیاسی به مرحله ای نخواهد رسید که مستلزم کاربرد نیروهای نظامی باشد.

بنابراین ارتش ایران باید در شرایطی قرار گیرد تا بتواند رژیم را حفظ کند و تنها خطری که ممکن است رژیم را تهدید کند گسترش فعالیت های مسلح چریکی و انقلابات داخلی است.

بدین ترتیب ژنرال (کلارسون) به همراه دو سرهنگ آمریکایی که به ایران آمده بودند، شاه ایران را با دکترین سیاسی و نظامی آمریکا در ایران موافق کردند و در همان ملاقات بود که شاه نیز در قبال طرفداری مستمر آمریکا از رژیم خود قول داد که مشتری باوفای اسلحه و وسائل نظامی آمریکایی باشد و به دنبال این توافق بود که اداره دوم ستاد بزرگ صورتی از افسران (نامطلوب) براساس همان چهار مورد که در طرح قضیه ژنرال (سایترز) پیش بینی شده بود تهیه کرد اما در جریان کار مشاهده شد که تعداد اینگونه افسران آنقدر زیاد است که مقامات اداره دوم جرأت نکردند قضیه را به اطلاع شاه

برسانند. لذا مستشاری نظامی آمریکا در ایران به آنان توصیه کرد که در طرح قبلی تجدیدنظر کنند، به این معنی که افسران نامطلوب ارتش را به نسبت خطراتی که وجودشان ایجاد می‌کند بر سه دسته تقسیم کنند و به تدریج آنان را کنار گذارند.

دسته اول - آنهایی که به مرحله بازنیستگی نزدیک هستند و تا وصول به این مرحله می‌توان آنها را در مشاغلی غیرحساس گمارد.

دسته دوم - آنهایی که به مرحله بازنیستگی نزدیک نیستند ولی کنترل آنان در شرایط نمادی امکان‌پذیر است و می‌توان با مراقبت از اعمال و رفتارشان در عین حال از استعداد و مدیریتشان بهره‌برداری کرد.

دسته سوم - افسرانی که نفوذ و اعتبار آنان در بین سایرین، همچنین قدرت تصمیم‌گیری و بالا بودن سطح شعور اجتماعی آنها می‌تواند در یک شرایط بحرانی توجه عده زیادی از افسران را به خود جلب کند که البته این عده بایستی زودتر از دو دسته دیگر به کنار گذاشته شوند.

بدین ترتیب از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ تعدادی از افسران ارتش ایران تحت عنوان عنصر (نامطلوب) از کاربرکنار و یا بازنیسته و تصفیه شدند.

متأسفانه اجرای طرح یاد شده اثرات زیان‌بار فراوانی داشت، بطوری که بنا به قضاوت اکثربت قریب به اتفاق افسران ارتش ایران، عده‌ای از بهترین و پخته‌ترین افسران که نام آنها بخصوص در بین طبقات جوان ترا ارتش همواره با حسرت و افسوس برده می‌شد بازنیسته شدند و جالب توجه اینکه این افسران نخبه و خوشنام، به هیچ‌وجه افکار کمونیستی نداشتند و ارتش برای اخراج چند نفر آنها مدتی فلنج شد. به موازات این اقدامات و علاوه بر کنترل‌های شدیدی که روی پرسنل نظامی ایران اعمال می‌شد، تبلیغات گسترده و وسیعی هم به نفع رژیم ایران همه روزه در سربازخانه‌ها به عمل می‌آمد. مجله یاد شده در خاتمه گزارش خود می‌نویسد: «همانطور که در محیط غیرنظامی ایران، سواک عامل عده‌ای در انحراف افکار مقام‌های ایران از حقایق بود، در ارتش ایران نیز اقدام‌های خفغان آور و منحرف کننده اطلاعاتی اثرات بسیار نامطلوب داشته است که بطور قطع مشاوران آمریکایی نیز در ایجاد آن سهیم بوده و قابل سرزنش هستند...»

در حقیقت سیستم کنترلی بسیار خفغان آور و ترسناک اطلاعاتی ارتش ایران اجازه نداده است که افسران ماهیت فکری خودشان را نشان دهند. آنها نه تنها از سایه خودشان هم وحشت دارند، بلکه در برخورد با مسائل بسیار کوچک سیاسی هم حتی تعمدآ، خود را به نفهمی می‌زنند و نتیجه چنین روشی در ارتش ایران باعث گردیده که کارشناسان نظامی آمریکا در طول ۱۰ سال از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ شمسی نتوانند تصویر روشنی از روحیات و طرز فکر افسران ایرانی به دست آورند و مرتکب همان اشتباہی شدند که سازمان (سیا) بر اثر اتکا به گزارشات سواک مرتكب شد.»

ارتشبد فردوست نیز در خاطرات منتشر شده‌اش در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» به نحوی روشن این کنترل شدید موضوع گزارش نشیره (آرمی اندلپلیتیکس) را تشریح کرده است. او می‌نویسد: پس از ۲۸ مرداد ۳۲ که آمریکایی‌ها با قدرت تمام وارد صحنه شدند و تصمیم گرفتند که ایران را به عنوان پایگاه اصلی خود در منطقه علم کنند، در درجه اول به ایجاد دستگاه ضد اطلاعات ارتش و تقویت آن و در درجه دوم به تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پرداختند... توجه آمریکایی‌ها در درجه اول معطوف به ضد اطلاعات ارتش بود و آنها با کار فراوان ضد اطلاعات مرکزی و ضد اطلاعات‌های نیروی سه‌گانه و واحدهای آنها را ایجاد کردند، آنچه آمریکایی‌ها در ارتش ایرانی ایجاد کردند، با سیستم آمریکایی، انطباق کاملی داشت... عوامل ضد اطلاعات از فرماندهان در یگان‌های مختلف ارتش تعیت نمی‌کردند بلکه گزارش‌های خود را به ضد اطلاعات مرکز ارسال می‌داشتند و این در واقع نیاز آمریکایی‌ها و نیاز محمد رضا برای کنترل ارتش ایران بود. آمریکایی‌ها یک هیأت ۱۰ نفری که حتی ژنرال هم بین آنها بود برای آموزش یک دوره کامل ضد اطلاعات به ایران فرستادند که هر یک از اعضای هیأت متخصص یکی از رشته‌های ضد اطلاعات بودند. بدین ترتیب گرچه وجود یک ضد اطلاعات و یک سازمان امنیت مقندر و قوی نیاز آمریکایی‌ها را برآورده می‌کرد ولی انگلستان نیز نمی‌توانست از همه امکانات خود در ایران صرف نظر کند و آن را درست در اختیار آمریکایی‌ها قرار دهد و آن دولت هم در سازمان‌های جدید اطلاعاتی و امنیتی ایران سهم و نقشی می‌خواست.

لذا به دنبال تمهیداتی موافقت محمد رضا را جلب کردند که سازمانی به نام (دفتر ویژه اطلاعات) طبق الگوی انگلستان در تهران آغاز به فعالیت کند، کلیه پرسنل این دفتر که از افراد نظامی بودند پس از بررسی‌های دقیق، انتخاب و به آنان آموزش کافی دادند و از سال ۱۳۳۸ فعالیت (دفتر ویژه اطلاعات) به موقع اجرا گذارده شد. امور دفتر توسط پنج شعبه اداره می‌شد که شعبه چهار آن مسؤول امور نظامی و انتظامی کشور می‌بود و دفتر نیز مستقیماً توسط شبکه‌های پنهانی خود به اخبار دست می‌یافت که یکی از مهمترین آن شبکه‌ها شبکه پنهانی در ارتش و نیروهای انتظامی بود که به ترتیب اهمیت در درجه اول ارتش را زیر کنترل داشت. علاوه بر فعالیت‌های ضد اطلاعات، دفتر ویژه اطلاعات بطور پنهانی نیروهای مسلح را کنترل کرده و نتایج را به شخص شاه داده و بویژه مراقب نفوذ عناصر مخالف رژیم در این سازمان‌ها بودند. بدینسان شبکه بتدریج در ارتش، شهریانی و ژاندارمری گسترش داد و اطلاعات واصله از این شبکه‌ها بر دو نوع یعنی فعالیت‌های مُضّرّه و اطلاعات عادی به دفتر واصل و مورد پیگیری قرار می‌گرفت و به اطلاع محمد رضا می‌رسید.»

این سازمان‌های اطلاعاتی مانند چند پست کلیدی و مهم دیگر همواره در اختیار ثابت‌ترین عناصر ارتش یعنی آنها بی‌که وفاداری مطلق خود را در عرض سال‌های دور به شاه نشان داده بودند و اگذار

شده بود. البته توانایی و قدرت شاه و امرای مورد اعتمادش در مورد کنترل دقیق و شدید ارتش صرفاً به منظور ایجاد اهرم قدرتی برای اختناق و ثبات سیاسی و تسلط بدون چون و چرای رژیم بر کل مسائل مملکتی از نظر مسائل خارجی و داخلی می‌بود.

سازمان ارتش با چنین نقشی بخش عمداتی از درآمدهای ملی و به عبارت دیگر بخش عمداتی از پولی را که کمپانی نفت به ایران می‌پرداخت به خود اختصاص می‌داد.

در دوران رضاشاه بودجه نظامی بطور متوسط یک سوم کل مخارج مملکتی را جذب می‌کرد و در دوران محمد رضا شاه همزمان با افزایش عظیم درآمد ملی از نفت، مخارج نظامی از ۶۷ میلیون دلار به ۸۴۵ میلیون دلار افزایش یافت یعنی ۱۲ برابر گردید و در بین سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ شمسی متناسب با افزایش بهای نفت، آن مخارج به نه میلیارد و نیم دلار بالغ گردید.

بدین سان، اولویت بودجه نظامی همواره پژوهه‌های توسعه کشور را از منابع مالی مورد لزوم شاه محروم می‌ساخت و توازن اقتصادی را در جهت منفی سوق می‌داد.

رژیم همچنان از پرسنل نیروهای نظامی برای دیگر فعالیت‌های دولتی و اجتماعی و سیاسی استفاده می‌کرد و افسران و امرا متعددی را مأمور اجرای سایر برنامه‌های مملکتی می‌کرد. در این باره یکی از افسران عالی رتبه ارتش آمریکا که به عنوان ریاست گروه مستشاری آمریکا در ایران خدمت می‌کرد گفته است: «به واسطه کمک‌های بی‌شمار آمریکا به ارتش ایران، اکنون ارتش به مرحله‌ای از قدرت رسیده است که می‌تواند به خوبی با مردم ایران دریافتد». ملاحظه می‌فرمایید نمی‌گوید می‌تواند از خاک کشور دفاع کند، می‌گوید می‌تواند با مردم ایران دریافتد. این ادعا بی‌مورد نبود زیرا به کرات ملاحظه شد که ارتش عظیم ایران به جای یک نیروی منسجم و مدافع از مرز و بوم و حیثیت ملی و تاریخی کشور، خود را کلاً در خط مقدم اختناق ملی قرار داده بود، به طوری که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق و نهضت ملی کشور و در خداد ماه ۱۳۴۲ علیه نیروهای مذهبی و روحانیت و بالاخره در سال ۱۳۵۷ در مقابل خواسته‌های اکثریت مردم ایران در کلیه شهرها و استان‌های کشور، به جای نیروی انتظامی به اصطلاح ضدشورش با استفاده از وسایل رزمی به جای وسایل ضداغتشاش بیش از هزاران نفر از مردم آزادیخواه به پا خواسته کشور خود را به خاک و خون کشید، پیش از آن نیز عده زیادی از مبارزان علیه رژیم شاه که امکان داشت در صورت بهبود شرایط اجتماعی و برقراری مردم‌سالاری فقط جز مخالفان و منتقدان درآیند، از سوی دادرسی ارتش به اعدام و زندان محکوم شدند یا در وضعیت معتلتر به جلای وطن سوق داده شدند بویژه که کلیه محاکمات سیاسی در دادگاه‌های نظامی ارتش، تشکیل یافته و با کادرهای نظامی ارتش، تشکیل یافته و با استفاده از قضات نظامی و قوانین خاص دادگاه‌های نظامی به عمل می‌آمد. به همین سبب به طور کلی نیروهای سلح در میان مردم از محبوبیت چندانی برخوردار نبوده و امتیازاتی که رژیم برای پاره‌ای از امرا قائل

می شد، اساساً تبعیض فراوانی را بین سایر کارکنان دولت موجب گردیده بود. می دانیم که ماهیت قدرت ارتش ایران در آن زمان از طریق روابط بدون قید و شرط ایران با آمریکا فراهم گردیده بود. روابطی که فرق کلیه روابط معمولی آمریکا با سایر کشورها بود. آمریکا به بسیاری از کشورهای جهان اسلحه فروخته بود ولی در هیچ یک از آنان حتی اسراییل و برزیل روابطش مانند ایران به صورت ارباب و خدمتگزار نبود.<sup>۱</sup>

### چرا رژیم شاه نخبگان و شایستگان را از فضای اداری و نظامی کشور دور می کرد و قادر به تحمل آنان نبود؟

یکی از پدیده هایی که در بررسی و تحلیل علل سقوط رژیم شاهنشاهی باید مورد توجه قرار گیرد، خالی بودن پیرامون شاه از شایستگان و نخبگان اداری و نظامی در پنج سال آخر سلطنت شاه بود که در روزی که شاه نیاز مبرم به عناصر کاری و لایق و رهگشا داشت در اطراف او هیچ یک از دولتمردان یا ژنرال هایی که بتوانند تاج و تخت او را نجات دهند پیدا نمی شدند و کسانی هم که در کشور حضور داشتند سعی می کردند تا میسر است خود را از دربار دور نگه دارند و در صورت امکان به خارج بروند.

ژنرال هایزr در خاطرات خود می نویسد که در روزهای حکومت بختیار اغلب ژنرال ها در صدد استعفا، درخواست بازنیستگی و خروج از کشور بودند. سپهبد ریبعی فرمانده نیروی هوایی که پس از کشته شدن ارتشد فضایل تدین، فرمانده قبلی در اثر یک سانحه هوایی عجیب و باورنکردنی حین پرواز از کاخ سلطنتی نیاوران تا دوشان تپه، به فرماندهی نیروی هوایی رسیده و یک خلبان حرفة ای بود، اصرار زیادی به استعفا داشت که هایزr او را با سخنان چرب و نرم و وعده های زیاد منصرف کرد. خود ارتشد قره باغی که در دوران ۳۷ روزه حکومت دکتر بختیار رئیس ستاد ارتش شده بود چند بار قصد استعفا کرد اما دکتر بختیار با کمک سولیوان و هایزr او را از استعفا منصرف نمود. شاه پیش از سال ۱۳۳۰ نفوذ زیادی در ارتش داشت اما حکومت ۲۸ ماهه دکتر

۱- نقل از یادداشت های سرلشکر بازنیسته ناصر فربد که از کارشناسان برجسته نظامی ارتش در گذشته و دومن رئیس ستاد ارتش ملی ایران پس از سقوط رژیم گذشته بوده اند و یادداشت مزبور را در نهایت لطف در اختیار گذاشتند.

صدق و تفویض مقام وزارت جنگ به او و تعارضاتی که وی با شاه داشت اهمیت مقام شاه را در ارتش از بین بردو شاه در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق که بعدها همیشه از آن به تلخی یاد می‌کرد نفوذ چندانی در ارتش نداشت و تمام اختیارات در دست دکتر مصدق و فرماندهان منصوب او متتمرکز شده بود اما پس از ۲۸ مرداد شاه تلاش کرد ارتش را به یک گارد شخصی خود تبدیل کند و به همین علت تحمل وجود نظامیانی چون سپهبد زاهدی که در زمرة باند قدیم بودند هم، علی‌رغم وفاداریشان به وی برایش تحمل پذیر نبود.

### جناح‌های ارتش

در دوران سلطنت رضاشاه و پس از او در چهارده سال اول سلطنت محمد رضا شاه معمولاً در مرکز هر یک از استان‌های کشور یک پادگان نظامی زیر عنوان لشکر مستقر می‌شد که تیپ‌های ابواب جمعی آن در چند شهر اطراف که از نظر مرزی یا استراتژیک یا نزدیکی به مراکز مهم صنعتی و اقتصادی یا عشايری اهمیت داشتند استقرار می‌یافتند. تقریباً تمام مراکز استان یک پادگان بزرگ و نیرومند داشت که نقش مهمی در برقراری امنیت اینفاء می‌کرد.

در آخرین سال زمامداری رضاشاه لشکرهای ارتش ایران که البته چندان مکانیزه و موتوریزه نبودند از این قرار بود:

لشکر اول تهران	۱۴۰۰۰ نفر
لشکر دوم تهران	۱۴۰۰۰ نفر
تیپ مکانیزه تهران	۴۰۰۰ نفر
لشکر سوم تبریز	۸۵۰۰ نفر
لشکر چهارم رضایه	۸۰۰۰ نفر
لشکر پنجم سندج	۸۰۰۰ نفر
لشکر ششم اهواز	۱۲۰۰۰ نفر
لشکر هفتم شیراز	۹۰۰۰ نفر

لشکر هشتم خاش	۹۰۰۰ نفر
لشکر نهم مشهد	۸۰۰۰ نفر
لشکر دهم گرگان	۳۵۰۰ نفر
لشکر یازدهم گیلان	۳۲۰۰ نفر
لشکر دوازدهم کرمانشاه	۴۵۰۰ نفر
لشکر سیزدهم اصفهان	۳۰۰۰ نفر
لشکر چهاردهم گرگان	۶۳۰۰ نفر
لشکر پانزدهم اردبیل	۳۰۰۰ نفر (تازه تأسیس)
لشکر شانزدهم ذرفول	۵۰۰۰ نفر (تازه تأسیس)
لشکر هفدهم خوی	۱۸۰۰ نفر (تازه تأسیس)
لشکر هجدهم تربت جام	۱۵۰۰ نفر (تازه تأسیس)

در بعضی از استان‌های نیز به جای قرارگاه لشکر، قرارگاه تیپ دیده می‌شد.<sup>۱</sup>

اما پس از اینکه ایران در سال ۱۳۳۴ ه. ش / ۱۹۵۵ م به پیمان دفاعی بغداد پیوست چون دفاع از بخش اعظم خاک ایران بویژه نواحی شمال غربی و شمال و شمال شرقی کشور و بعضی از نواحی دیگر در دستور کار پیمان بغداد گنجانده نشده بود این وضعیت تغییر کرد.

مستشاران آمریکایی و انگلیسی و طراحان دفاع از چهار کشور عضو پیمان بغداد، خطوط کوهستانی زاگرس یعنی در حقیقت بخش جنوب غربی کشور را که به خوزستان و خلیج فارس مشرف بود به عنوان مناسب‌ترین خط دفاعی ایران در مقابل یورش نظامی سوری تشخیص داده و تخلیه لشکرها و تیپ‌ها را از مراکز استان‌ها حفظ دادند.

بدین ترتیب بسیاری از مراکز استان‌ها فاقد پادگان در حد لشکر و تیپ شدند و به جای آنها مراکز آموزش پیاده، زرهی، توپخانه، کادر و غیره برقرار گردید. این بدترین وضعیتی بود که به ارتش ایران که عمدۀ مأموریت آن در گذشته حفظ

۱- اسناد نظامی بریتانیایی کبیر درباره وقایع سوم شهریور ۱۳۲۰ که در دهۀ ۱۹۷۰ نشر یافتند، بایگانی شده در مرکز تحقیقات دربار شاهنشاهی سابق

نظم و امنیت آن‌گونه که سلسله پهلوی می‌طلبید و شالوده‌های آن رژیم را حفظ می‌کرد تقویض شده بود.

پس از اینکه دوران اول سلطنت شاه خاتمه یافت و اصول و قوانین و ملاحظات سلطنت مشروحة، تحت الشعاع اقتدار بی‌سابقه شاه و پس از جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قرار گرفت، دست شاه در اعطای درجه سپهبدی و سرلشکری باز شد و شاه بدون توجه به نیازهای ارتش طی ۲۵ سال بعد تا توانست درجه سپهبدی بخشدید و حتی عده‌ای از پزشکان نظامی که قاعده‌تاً ترفع درجات آنها محدود بود و به زحمت به درجه سرتیپی سرلشکری ارتقاء می‌یافتدند، سپهبد شدند و بسیاری از امیرانی که در ستاد و ادارات خدمت می‌کردند نیز توانستند سپهبد شوند.

اعطای درجات سپهبدی و سرلشکری به امیران مورد نظر و اعتماد شاه تابع سه اصل بود:

اول: نیازهای ارتش و وجود جاهای تعیین شده در سلسله مراتب نیروهای مسلح، و نیز گسترش نیروهای زمینی و هوایی و دریایی، تأسیس سواک و ادارات کل دهگانه آن و افزایش تعداد مقامات کلیدی و ستادی در ستاد کل نیروهای مسلح (ستاد بزرگ ارتشتاران) و ستادهای سه‌گانه زمینی، هوایی، دریایی، و بالاخره برنامه‌ریزی‌های تشکیلاتی و کارگزینی و در نظر گرفتن تعداد زیادی پست پیشنهادی صاحبان درجات سپهبدی و سرلشکری.

دوم: مناسبات خانوادگی و باندباری‌های متداول در همه وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های کشوری و لشکری ایران و حمایت برادران از برادران و خویشاوندان از خویشاوندان و جرح و تعدیلاتی که در کمیسیون‌های نظامی انجام می‌گرفت.

سوم و مهمتر از دو اصل اول و دوم نظرات خاص شاه و برادران و خواهران او که نسبت به بعضی از افسران ارشد جنبه حمایتی می‌یافتد و به سرعت آنان را از درجات زیر امیری به بالا ارتقاء می‌دادند.

بهرام آریانا نیز از امیرانی بود که در این دهه از درجه سرلشکری به درجه سپهبدی ترفع یافت و ژنرال آجودان شاه شد. بهرام آریانا که بیست و چند سال پس از آغاز

خدمت در ارتش شاهنشاهی درجه دکترا در حقوق از دانشگاه پاریس گرفت و این در زمانی بود که در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ به صورت تبعید شده از ارتش در دوران حکومت دکتر مصدق و ماههایی پس از سقوط مصدق در پاریس بود و پست وابسته نظامی ایران در آن کشور را داشت سپس به ایران بازگشت. در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ رئیس ستاد نیروی زمینی بود او مدتها ژنرال آجودان شاه بود آنگاه در سال ۱۳۴۵ پس از برکناری ارتشبد حجازی جانشین او و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران شد و سه سال در این مقام بود. وی در سال ۱۳۴۸ از مقام خود برکنار و سپس بازنشسته شد. سرلشکر تیمور بختیار، سرلشکر حسین آزموده، سرلشکر نادر باتمانقلیچ و سرلشکر سید صادق امیرعزیزی و سرلشکر هوایی هدایت گیلانشاه نیز در سال‌های پس از ۲۸ مرداد سپهبد شدند.

مهديقلی علوی مقدم که هم سپهبد و هم مدتها بعد (در سال ۱۳۳۹) وزیر کشور شد و عزیزالله کمال که درجه سپهبدی را در مقام ریاست اداره دوم ارتش دریافت داشت و حاج علی کیا و فریدون گوششی در این زمرة بودند و نیز تیمسار مالک و تیمسار تقی مجیدی (که پس از انقلاب محاکمه و تیرباران شد) از جمله سپهبدان ترقی یافته در آن دهه بودند. هر چه زمان از ۲۸ مرداد گذشت بر تعداد سپهبدان ارتش افزوده شد و سیر درجه بخشی شتاب بیشتری یافت. گذشته از ارتش زمینی، نیروی هوایی، نیروی دریایی و سواک و ژاندارمری و شهربانی نیز دارای عده قابل ملاحظه‌ای امیر سپهبد شدند که اسامی آنان از این قرار است:

- سپهبد عبدالله آذر بربzin (هوایی)
- سپهبد اسکندر آزموده
- سپهبد فرج الله آق اولی
- سپهبد فتح الله اردلان
- سپهبد نصرت الله اربابی
- سپهبد محمد هادی اسفندیاری (هوایی)
- سپهبد علی حجت کاشانی
- سپهبد قاسم خزانی
- سپهبد پرویز خسروانی
- سپهبد مرتضی خسروانی (هوایی)
- سپهبد محمد علی علوی مقدم
- سپهبد قاسم عمیدی

- سپهبد اعظمی
- سپهبد منصور افخمی
- سپهبد مصطفی امجدی
- سپهبد جعفر امیر صادقی
- سپهبد رجبعلی امیری
- سپهبد کریم ایادی
- سپهبد نادر باتمانقلیچ
- سپهبد تیمور بختیار
- سپهبد عبدالعلی بدراهی
- سپهبد ناصرقلی برومند
- سپهبد حسام الدین بهرام (هوایی)
- سپهبد سیاوش بهزادی
- سپهبد طلعت پاشاییات ماکو
- سپهبد عزیز الله پالیزبان
- سپهبد دکتر پروانه
- سپهبد فریدون تأییدی
- سپهبد فضل الله زاهدی
- سپهبد محمد علی ساسانی
- سپهبد ابوالحسن سعادتمند
- سپهبد سهیلی
- سپهبد سهراب پور
- سپهبد قهارقلی (شاھرخشاھی)
- سپهبد علی شجاعی
- سپهبد دکتر شمس
- سپهبد محمود صادقیان
- سپهبد وحدانی
- سپهبد غلامحسین افخمی
- سپهبد کاظم افرند
- سپهبد احمد امیراحمدی
- سپهبد سیدصادق امیرعزیزی
- سپهبد امینی اشار
- سپهبد ایرج انصاری
- سپهبد باوندی
- سپهبد خلیل بخشی آذر
- سپهبد هاشم برنجیان (هوایی)
- سپهبد بهاروند
- سپهبد بهروز
- سپهبد بهسرشت (هوایی)
- سپهبد علی بیگدلی
- سپهبد محمود پایدار حسینی
- سپهبد جلال پژمان
- سپهبد تسليم توکلی
- سپهبد مرتضی زاهدی
- سپهبد جعفر سبحانی
- سپهبد سنجر (هوایی)
- سپهبد سیوشانسی
- سپهبد محمد شاه بختی
- سپهبد حبیب شجاعی
- سپهبد حبیب شکیبی
- سپهبد شیرین سخن

- سپهبد یارمحمد صالح
- سپهبد ابوالفتح صدری
- سپهبد ضیاء فرسیو
- سپهبد جواد قره باگی
- سپهبد کاظمی
- سپهبد کریملو
- سپهبد عزیزالله کمال
- سپهبد فریدون کوششی
- سپهبد علی کیا
- سپهبد هدایت گیلانشاه (هوایی)
- سپهبد مالک
- سپهبد مبین
- سپهبد محسن زاده کرمانی (دریاسالار)
- سپهبد احمد محققی
- سپهبد مدرس (هوایی)
- سپهبد جواد معتضد
- سپهبد نصرالله معصومی
- سپهبد ایرج مقدم
- سپهبد منیعی
- سپهبد سعید مهدیون (هوایی)
- سپهبد دکتر میرافضلی
- سپهبد حسن ناصری
- سپهبد هاشم نجعی نژاد
- سپهبد محمد نخجوان
- سپهبد دکتر حبیب نعمتی
- سپهبد کیومرث صالح
- سپهبد جعفر صانعی
- سپهبد نصرت الله فردوس
- سپهبد ناصر فیروزمند
- سپهبد باقر کاتوزیان
- سپهبد کامیاب پور (هوایی)
- سپهبد اسکندر کریمی
- سپهبد علی اکبر کمپانی
- سپهبد محمد حسین کهنمویی
- سپهبد عزیزالله کیانی
- سپهبد ماثرین
- سپهبد محسن مبصر
- سپهبد تقی مجیدی
- سپهبد محمد باقر محمدی
- سپهبد ایرج محمدی
- سپهبد مشاور
- سپهبد محمود معزی
- سپهبد معصومی نائینی
- سپهبد ناصر مقدم
- سپهبد مؤمنی
- سپهبد محمد حسین مهرمند
- سپهبد حبیب میرجهانگیری
- سپهبد رستکار نامدار
- سپهبد عبدالعلی نجیمی
- سپهبد نصرالله

- سپهبد محمد علی نوروزی
- سپهبد احمد وثوق
- سپهبد کریم و رهرام
- سپهبد غلامحسین وفا
- سپهبد محسن هاشمی نژاد
- سپهبد مرتضی یزدان‌پناه
- سپهبد باقر یوسفی
- سپهبد چنگیز وشمگیر
- سپهبد وقار
- سپهبد منوچهر یزدان‌بخش
- سپهبد حسن یزدی

پس از اینکه ارتشید هدایت برکنار و بازنیسته شد، سپهبد عبدالحسین حجازی جانشین او در ستاد بزرگ ارتشاران به مقام ریاست ستاد منصوب شد. پس از اینکه حجازی نیز به علت بیماری و فرتtot شدن در سال ۱۳۴۵ از کار برکنار شد، سپهبد بهرام آریانا ارتشید و رئیس ستاد ارتش شد. آریانا نیز پس از حدود چهار سال و نیم جای خود را به سپهبد فریدون جم داد که وی هم بلافاصله ارتشید شد اما زمانی نینجامید که به دلایلی مورد نارضایی شاه، برادر همسر پیشین خود شاهدخت شمس قرار گرفت و از کار برکنار و خانه‌نشین شد و چندی بعد به عنوان سفير ایران در انگلستان (که شاه آن را رد کرد) و بالاخره به عنوان سفير ایران در اسپانیا از کشور خارج شد و به آن کشور رفت.

همزمان با فریدون جم سپهبد محمد خاتم فرمانده نیروی هوایی و دریاسالار فرج‌الله رسایی فرمانده نیروی دریایی و سپهبد فتح‌الله مین‌باشیان فرمانده نیروی زمینی نیز به درجه ارتشیدی (در مورد رسایی درجه دریابدی معادل ارتشیدی به وی داده شد) ترکیع یافتند.

در همان سال‌ها و مدتی بعد رضا عظیمی، حسین فردوست، عباس قره‌باغی، نعمت‌الله نصیری، فضایل تدین، غلامعلی اویسی، سعید اعزازی (هوایی)، غلامرضا ازهاری، جعفر شفقت، عزت‌الله ضرغامی و حسن توفانیان که بیشتر از هم دوره‌ای‌ها یا تیم مورد اعتماد و برگزیده شاه بودند ارتشید شدند و بدین ترتیب ارتش ایران در طول سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ دارای ۱۸ ارتشید شد که غیر از عبدالله هدایت که در حال

مغضوبیت در سال ۱۳۴۷ وفات یافت و محمد خاتمی و فضایل تدین که یکی پس از دیگری در مقام فرماندهی نیروی هوایی بر اثر سقوط از کایت (۱۳۵۴) و نیز سرنگون شدن چرخبال (۱۳۵۵) جان سپردند و حجازی که اقدام به خودکشی کرد (۱۳۴۸) و جم و فرج الله رسایی و مین باشیان که مغضوب و بازنشته و از کشور خارج شدند، دیگران تاروزگار فروپاشی رژیم پهلوی همچنان در خدمت شاه و ارتش او بودند و به تدریج پیش و پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از کشور خارج شدند و یکی از آنان تیمسار غلامعلی اویسی در پاریس ترور شد و به هلاکت رسید و دیگری تیمسار نعمت الله نصیری در ایران پس از به پیروزی رسیدن انقلابیان گرفتار، محاکمه و تیرباران شد و یکی دیگر هم مدتی در ایران به حال اختفاء می‌زیست و شایعاتی در مورد او بر سر زبان‌ها بود (فردوست) و بالاخره در تلویزیون ظاهر شد و اعتراضاتی کرد و دو کتاب از اعتراضات و گفته‌های او منتشر شد و سرانجام بر اثر گویا سکته قلبی درگذشت.

دیگر ارشبدان هیجده گانه در خارج زندگی کرده بعضی جان سپرده و بعضی زنده‌اند و جز ارشبد عباس قره‌باغی که یکی دو کتاب از او نشر یافته است دیگران در خلاء سکوت و گمنامی فرو رفته‌اند. (قره‌باغی نیز در اواسط سال ۱۳۷۹ به مرض سرطان رode در پاریس درگذشت)

در دوران سلطنت محمد رضا شاه عده سپهبدان نیروهای مسلح شامل نیروی زمینی، نیروی هوایی، نیروی دریایی ژاندارمری کل کشور، شهربانی کل کشور، ساواک و نیروی پایداری به رقم ۱۶۹ رسید و واقعاً این همه سپهبد برای ارتش ایران که تعداد نفرات آن در آغاز سلطنت محمد رضا شاه فقط ۱۰۰ هزار و در پایان حداقل ۴۰۰ هزار نفر بود بسیار زیاد بود. عده سرلشکرها ارتش شاهنشاهی نیز تا پایان سلطنت محمد رضا شاه به حدود ۲۵۷ امیر رسیده بود و عده سرتیپ‌ها به حدود پانصد شصصد تن می‌رسید. باید در نظر داشت که همه این امیران بطور همزمان در ارتش خدمت نمی‌کردند و عده‌ای از آنان بازنشته شده یا فوت کرده یا بر اثر حوادثی درگذشته بودند اما در مجموع در ارتش محمد رضا شاه حدود ۲۰۰۰ امیر در سال‌های مختلف خدمت کرده بودند. نگاهی به تست‌های امیری ضد اطلاعات و تکثر آنها نشان می‌دهد که قرار

بود این روند آنقدر ادامه یابد که شاید ارتش ایران دارای ۱۰۰۰۰ تیمسار شود در حالی که بهتر بود مانند دوران رضاشاه به جای اعطای درجه و ترفیعات نامتناسب که ارتش گنجایش آن را نداشت رتبه‌ها و گریدهای حقوقی داده می‌شد و سال‌های ماندن در یک درجه افزایش می‌یافت و تعداد تیمساران متناسب با تقاضای ارتش و جاهای مورد نیاز می‌شد.<sup>۱</sup>

باکشف سازمان نظامی حزب توده ایران و دستگیری نزدیک به پانصد تن افسر که درجات آنها از سرهنگ تمامی به پایین بود و مطالبی که در اعترافات خود بیان می‌کردند، این طرز فکر در مقامات عالیه قوت گرفت که علت عدمه روی آوردن افسران به حزب توده وضعیت مالی و رفاهی نابهنجار نظامیان است و باید در جهت رفع نارضایی‌ها کاری کرد. از این‌رو تصمیماتی برای تأمین رفاه و روحیه، افزایش حقوق و مزایه، تهیه مسکن، برطرف ساختن مشکلات درمانی، بهبود سیستم بازنیستگی، کنار گذاردن اندوخته‌ای برای دوران بازنیستگی افسران و درجه‌داران از طریق کسر مبلغی از حقوق آنان و افزودن دو برابر بدان و نگهداری در صندوق بازنیستگی و احداث باشگاه‌های ورزش و رفاهی برای افسران و درجه‌داران و استفاده از باشگاه‌ها برای برگزاری مراسم عروسی پرسنل و احداث پلازه‌های کنار دریا برای استراحت و شنا در تابستان، اتخاذ گردید. پایه حقوق‌ها ارتقاء یافت. طرح احداث منازل سازمانی تهیه و به تدریج به مرحله اجرا درآمد. تعدادی از اتومبیل‌های دست دوم سواری و جیپ آمریکایی و لندرور انگلیسی به صورت قسطی به افسران فروخته شد.

در باشگاه افسران مرکز برنامه‌های تئاتر و سینما برای شب‌های جمعه و شب‌هه شب

۱- در مورد افزایش تعداد تیمساران که ارتش به دلیل عدم احتیاج ناچار می‌شد مرتباً عده‌ای را که حتی لیاقت داشتند بازنیسته کند تا جا برای تیمساران جدید باز شود این مشکل گریبانگیر بعضی از ارتش‌های اروپایی هم هست. به عنوان نمونه براساس مقاله‌ای که در یک مجله ایتالیایی (احتمالاً اپوکا) چاپ شده بود در ارتش ایتالیا چند سال پیش حدود ۸۰۰ ژنرال خدمت می‌کردند که پانصد و سی تن از آنان زائد و بدون پست سازمانی تشخیص داده شده بودند. البته ایتالیا در گذشته‌های دور و حتی قرن نوزدهم به علت خصلت استعماری خود و داشتن مستعمره در آفریقا ارتش بزرگی داشت ولی اکنون هیچ مستعمره نداشته و نیاز به یک ارتش حجیم و پرشمار ندارد.

ترتیب داده شد. همچنین در باشگاه افسران لشکر یک مرکز در چهارراه قصر و باشگاه افسران لشکر دوم زرهی در جمشیدیه برای شب‌های جمعه و شنبه برنامه‌هایی برای پذیرایی از افسران دو لشکر پادگان مرکز تدارک دیده شد.

البته در شهرستان‌ها و مراکز لشکرها نیز برنامه‌های مشابهی به مرحله اجرا درآمد. حضور یک پادگان نظامی در مراکز استان‌ها از نظر برقراری حاکمیت دولت یک امتیاز مهم بود اما آمریکایی‌ها بدون توجه به اینکه در مناطق مرزی، تحریکات خاصی وجود دارد ارتش را صرفاً تبدیل به یک سازمان دفاعی آن هم در چارچوب رهنمودها و طرح‌های پیمان بغداد کردند و شاه هم کورکورانه دستورها و راهنمایی‌های آنان را به کار بست و مثلاً شهرهای مهم تبریز، اصفهان، شیراز خالی از پادگان‌های عملیاتی شد. در تبریز مرکز آموزش پیاده، در اصفهان مرکز آموزش توپخانه و موشك‌ها و در شیراز مرکز آموزش زرهی تأسیس گردید.

در ایران پس از ۲۸ مرداد ابتدا شش سپاه در مناطق مختلف کشور تأسیس شد که هر کدام چند لشکر را زیر فرمان داشتند. در سال‌های دهه ۱۳۴۰، سپاه‌ها منحل و تبدیل به سه ارتش، ارتش اول مرکز در کرمانشاه، ارتش دوم مرکز در تهران و ارتش سوم مرکز در شیراز شدند.<sup>۱</sup>

مجددآً این ارتش‌ها هم منحل شد و بالاخره طبق نظر آمریکایی‌ها که ارتش ایران را ارتش منسجم و توانمندی نمی‌دیدند. ارتش ایران صرفنظر از سازمان‌ها و ادارات ستادی و پشتیبانی و آماری دارای فقط هفت لشکر شد که عبارت بودند از لشکر یک گارد شاهنشاهی، لشکر قزوین، لشکر سنتنچ، لشکر رضاییه (ارومیه) لشکر مشهد، لشکر زاهدان، لشکر اهواز، منحل کردن حدود ۱۲ لشکر و محدود کردن ارتش به ۷ لشکر ضربه سهمگینی به ارتش ایران که بیشتر مأموریت و وظیفه آن حفظ امنیت داخلی و دفاع در برابر کشورهای همسایه بود، وارد ساخت.

این لشکرها منحله بالاخره هر چه بودند لشکر بودند. فرمانده لشکر و جانشین و رئیس ستاد و ارکان و تانک و توب و کامیون داشتند.

۱- دهه سوم شهریور، خاطرات سرلشکر فیوضی، انتشارات علمی، به کوشش خسرو معتمد

شاه مطیعانه و کورکورانه از رهنمودهای مستشاران آمریکایی و ستوکه جانشین پیمان بغداد شده بود تبعیت کرد و به دست خود ارکان نظامی حکومتش را متزلزل کرد. البته ارتش محمد رضا شاه در سال‌های دهه ۱۳۵۰ به کلی با ارتش دوران رضا شاه و پیش از ۲۸ مرداد تفاوت داشت اما رهنمودها و خط مشی‌های مستشاران آمریکایی جنبه انتظامی و امنیتی ارتش را که حدود ۵۰ سال بود رژیم پهلوی را حفظ و حراست کرده بود از آن گرفته و آن را به واحدهای پراکنده‌ای در مناطق مختلف کشور مجرزا کرده بود که نمی‌توانستند در موقع بروز شورش یا انقلاب تأثیر زیادی داشته باشند. از نظر روحی و فنکری نیز شرایط فرق کرده بود. در دوران رضا شاه ورود به ارتش تشویق می‌شد و جوانی که وارد ارتش می‌شد احساس سربلندی و تمایز و تشخّص نسبت به جوانان عادی می‌کرد گرچه حقوق افسران بسیار ناچیز بود اما کلاه و لباس و چکمه و شمشیر و ظاهر آراسته، شغل افسری را به صورت شغل دلخواه جوانان جلوه می‌داد.

در سوم شهریور، ضربات فیزیکی و مادی و روحی شدیدی به ارتش وارد آمد. بسیاری از دانشجویان جوان دانشکده افسری از شغل نظامی چشم پوشیدند<sup>۱</sup> و به مشاغل آزاد یا کار در وزارت‌خانه‌ها روی آوردند. واقعه آذربایجان که سرانجام به فرار عده‌ای از افسران جوان به تبریز و پیوستن آنها به تجزیه‌طلبان متنهی شد نیز ارتش را دچار چند دستگی کرد.

در دوران ۲۸ ماهه حکومت دکتر مصدق بویژه پس از سی تیرماه ۱۳۳۱ به دلیل آزادی نسبی که در همه شؤون کشور وجود داشت حزب توده از فرصت استفاده کرد و سازمان نظامی حزب که از سال ۱۳۲۳ تشکیل شده بود شروع به فعالیت و عضوگیری در ارتش نمود و طولی نکشید که بالغ بر ۵۰۰ تن از افسران جوان و میانسال ارتش از درجه سرهنگی به پایین را به عضویت خود درآورد. همچنین عده زیادی از درجه‌داران و دانشجویان دانشکده افسری به سازمان نظامی حزب پیوستند. تردیدی نبود که سازمان نظامی بک باشگاه فرهنگی و اجتماعی بدون هدف نبود و اگر آن سازمان شناسایی و کشف نمی‌شد بی تردید به مقصد خود که سرنگون ساختن رژیم و تأسیس بک رژیم چپی نظری آنچه که

۱- خاطرات سرلشکر یحیی افتخاززاده زیر عنوان تاریخ نظمیه در عصر پهلوی

در سال ۱۳۳۷ در عراق و در سال ۱۳۵۷ در افغانستان به وجود آمد می‌رسید. حکومت‌های انقلابی دست چپی که از طریق کودتای نظامی به هدف خود رسیدند پس از آنچه که در عراق ۱۹۵۸ / ۱۳۳۷ رخ داد متعدد شدند و حکومت‌های یمن جنوبی و بعدها حکومت کمونیستی در سومالی و نیز اتیوپی و در فرجام افغانستان مثال‌هایی از آن نوع حکومت‌های انقلابی کمونیستی بودند که عده‌ای از افسران جوان در کشورهای عقب‌مانده و رشد نکرده آنها را تأسیس کردند و بعدها پس از تحمل سرنوشت‌هایی نابهنجار و در دنیاک بر ملل کودتا زده از میان رفتند.

پس از کشف و شناسایی سازمان نظامی، تیرباران ۲۶ تن از عناصر هسته‌ای آن و زندان‌های طویل‌المدت دیگران ارتش از یک انضباط و انسجام ظاهری برخوردار شد و در حالی که جناح‌های مختلف تیمساران قدرت‌طلب و معارض هم به تدریج روی به استحاله گذاشته و اغلب بازنیسته شده و از خدمت ارتش بیرون رفته بودند، البته هر چه قدرت شاه بیشتر شد ارتش در اراده و فرامین و تصمیمات شتابزده خود او بیشتر مستحیل شد و به تدریج به صورت گارد شخصی او درآمد.

### ارتش ایران اسیر چنگ بوروکراسی

شاه اعطای درجات امیری (تیمساری) را به صورت یک وسیله جذب و تحییب افسران ارشد خود در آورد و بدون اینکه ارتش محل سازمانی کافی برای استفاده از آن همه امیر داشته باشد از حدود سال ۱۳۴۵ به بعد آنقدر درجه امیری و دریاسالاری و دریابانی و دریاداری (سپهبد، سرلشکر و سرتیپ) نیروی دریایی اعطی کرد و بر خیل تیمساران افزود که بوروکراسی به شغل گسترشده و مزمن و مزاحم در ارتش پدید آمد.

یکی از افسران ممتاز و تحصیلکرده نیروی هوایی در کتابی می‌نویسد: «نیروی هوایی ایران در سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰ یا بیش از ۱۳۳۰ تن پرسنل نداشت» همین نیروی هوایی در سال ۱۳۵۷ حدود هفتاد هشتاد هزار پرسنل داشت و تعداد تیمساران آن به قدری زیاد بود که به خلبانان هوایی‌ماهی بزرگتر نیروی برمانند ۱۳۰-C درجه سرلشکری داده بودند در حالی که در ارتش‌های پیشرفته درجات این خلبانان بین سرگردی و سرهنگی است.

افزایش تعداد تیمساران، مدت کوتاه ترفعی از سرتیپی به سرلشکری و از سرلشکری به سپهبدی، چنان سازمان بوروکراسی گستردگی پیش آورد که ستاد بزرگ ارتشتاران دارای ده اداره شد و این ادارات امور مختلف نظامی را زیر نظر داشته معمولاً هر نامه یا پرونده‌ای مدت‌ها روی میزها می‌چرخید. نیروی دریایی مختص و مفید ایران پس از خرید تعداد زیادی ناوچکن و ناوچه، بزرگ و پرجمعیت و حجمی شد و چون در چند مورد شاه از تیمساران نیروی دریایی مانند دریابد رسایی و امثال‌هم که چکیده خدمت و تجربه بودند نامید و ناراضی شده بود تمام آنان را بازنشسته کرده گروهی از جوانان بی‌تجربه و بی‌ظرفیت مانند ناخدا دوم عباس رمزی عطایی را فقط با یک اعمال خدمت مانند عبور دادن کشتی‌های تجاری ایران از شط العرب در سال ۱۳۴۸ به جانشینی آن پیران سرد و گرم چشیده که اگر دریانوردان کارآزموده‌ای نبودند لااقل صالح و پاکدامن و بی‌آزار بودند، گماشت و برای جلب نظر و وفاداری آنان به ایشان درجهات موقت دریابانی و دریاداری اعطای کرد.

بدین ترتیب که با تصویب یک قانون شاه ساخته خلق‌الساعه و بی‌محتوای عده‌ای سروان و سرگرد و سرهنگ دوم جوان ناگهان سرهنگ و سرتیپ و سرلشکر شدند و زمام امور نیروی دریایی به دست آنان داده شد و هیچ مراقبتی در کارشان مرعی نگردید. حاصل این بلشو بازی کشف شبکه فساد در نیروی دریایی، شبکه رشوه‌خواری و اختلاس و تبانی با مقاطعه کاران و دزدیدن و لفت و لیس از مصالح بندرگاه‌ها و فرودگاه‌های نظامی بود که علاوه بر آن فاش شد افسران شبکه مزبور شبکه فساد ناموس نیز در جوار شبکه فساد مالی تأسیس کرده و زنان و دختران زیبا را به کام فرمانده جوان و مغور نیروی دریایی سرهنگ جوانی که ناگهان در طول یک شب سرتیپ و مدتی بعد سرلشکر شده بود می‌افکنندند.

شبکه فساد کشف و تمام امیران یک شبه، بازداشت و زندانی و محاکمه و به زندان و خلع ید و پس دادن پول‌های دزدیده شده محکوم شدند و یکی از آنان که فضاحت اعمالش بیشتر و گند آن گستردگی و حجب و حیايش افزونتر بود به حیات خود خاتمه داد و دیگران مدتی زندانی شدند و سپس عفو و راهی خارج گردیدند.

در نیروی هوایی پس از سال‌ها اعتماد همه جانبه به ارتشید خاتمی داماد شاه و شهر خواهر او، امیری که دستورها و یادداشت‌های ارتشید فریدون جم رئیس ستاد ارتش در سال ۱۳۴۹ را نادیده می‌گرفت وزیر آن مطالب توهین‌آمیزی خطاب به جم می‌نوشت<sup>۱</sup> سرانجام پرده از رشوه‌خواری تیمسار فرمانده نیروی هوایی برداشته شد. گویا جناب ایشان رشوه‌های هنگفتی از مقاطعه کاران و اسلحه فروشان خارجی و شرکت‌های ایرانی که برای نیروی هوایی فرودگاه می‌ساختند گرفته بودند و رقم چند صد میلیون دلار از کارتل‌های اسلحه‌سازی در حساب‌های بانکی ایشان ریخته شده بود.

اگر به نوشه‌ها و یادداشت‌های روزانه امیر اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی و نیز مطالب کتاب کهنه سرباز نظری افکنیم که نویسنده افسر صاحب نظر نیروی هوایی بوده است به ابعاد سوءاستفاده مالی ارتشید خاتم پی خواهیم برد اما ناقص زیرا این دو فقط اشاره کرده‌اند و رقم و سند نداده‌اند. به هر حال ارتشید خاتم نیز در مهرماه ۱۳۵۴ ضمن پرواز باکایت به نحوی مرموز جان سپرد و اسرار خود را با خود به گور برد.

نیروی هوایی پس از مرگ خاتم از درون فروپاشیده بود. فرمانده بعدی تیمسار فضایل تدین نیز چند ماه بعد در پرواز با هلی کوپتر از کاخ نیاوران تا دوشان تپه جان خود و خلبانان بالگرد را در توفانی غیرمنتظره به سال ۱۳۵۵ از دست داد و نیروی هوایی پس از او چنان درهم برهم گردید که در جریان انقلاب با پیوستن همافران آن به صفواف انقلابیون کار سقوط رژیم را آسان کرد.

میان سپهبد امیر حسین ربیعی فرمانده وقت نیروی هوایی و سپهبد آذر برزین اختلافات عمیقی وجود داشت. آذر برزین فرماندهی نیرو را حق خود می‌دانست و امیر

۱- جم این ماجراها را در خاطرات خود در فصلنامه رهادرد چاپ آمریکا آورده است. خاتم فرمانده نیروی هوایی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران را مقام مأمور خود نمی‌دانست و به پرسش‌های او پاسخ نمی‌داد. ارتشید مین‌باشیان نیز که از دوران جوانی و تحصیل در دانشکده افسری با جم اختلاف داشت او را تحولی نمی‌گرفت و خود را از نظر سابقه نظامی ارشدتر از او می‌دانست.

ارتشید اویسی فرمانده ژاندارمری نیز به جم بها نمی‌داد و معتقد بود ژاندارمری ارتباطی به ستاد بزرگ ارتشتاران ندارد و فرمانده او شاه است نه ارتشید جم. شاه این اختلافات را تشویق می‌کرد و کمترین سخنی در مورد لزوم هماهنگی یا رئیس ستاد خود بر زبان نمی‌آورد.

حسین ریعی را به عنوان فرمانده قبول نداشت.

همین چشم هم چشمی‌ها و اختلافات و رقابت‌ها در ماههای آخر سال ۱۳۵۷ باعث بروز حوادث متنهی به ماجرای برخوردهای همافران باگارد شد.

#### چهار گروه نظامیان در ارتش شاه

در ارتش شاهنشاهی سابق چهار گروه افسران با طرز فکر و برداشت‌های متفاوت وجود داشتند که هر کدام بسته به بینش و میزان معلومات و سواد اجتماعی و مطالعات خود نسبت به مسائل و قضایای مملکتی اظهارنظر می‌کردند و واکنش نشان می‌دادند.

**گروه اول - وفاداران و چشم‌گوش بسته‌های مصلحتی یا واقعی**  
**گروه اول افسران کاملاً وابسته و پیوسته به شاه سابق بودند که نسبت به او متابعت و اطاعت کورکورانه داشتند و کلیه فرامین و دستورات او و نظرات او در شقوق مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و نظامی را وحی منزل و او را یک نابغه می‌دانستند و هرگز به خود اجازه چون و چرا و بحث و تفکر حتی در داخل منازل خود و محافل خصوصی نمی‌دادند زیرا:**

۱- متأسفانه به علت کمبود معلومات سیاسی و اجتماعی از یک سو و حجم کار سنگین روزانه که از ۶ بامداد، از لحظه خروج از خانه آغاز و تا غروب ادامه داشت و خستگی دائمی، اصولاً نمی‌توانستند نقایص و اشتباهات شاه را دریابند و تمام عیوب شاه و رژیم او را حسن می‌دانستند.

۲- به علت اینکه به وسیله شاه از مقامات و درجات پائین به بالا آورده شده و دارای میز و مقام و عناوین درخششده و چند ردیف مдал و نشان نظامی و واکسیل و اتومبیل و خانه و ویلا و گماشته و راننده بودند نسبت به شاه احساس حق‌شناسی می‌کردند.

۳- به علت دوری از جامعه و حشر و نشر نداشتن با مردم عادی و تنها حفظ ارتباط با یک قشر بالای اداری و بوروکرات یا ثروتمندان و سرمایه‌داران همه چیز را از آن دیدگاه و در رابطه با آن صنف مرفة و راضی می‌دیدند.

۴- بعضی از تیمساران و افسران ارشد اغلب با کمک بنیاد پهلوی صاحب املاک متعدد شده، از اراضی ملی شده و مراعع چند ده یا چند صد هکتاری زمین دریافت داشته بودند و گاهی به فعالیت‌های ساختمانی و آپارتمان‌سازی استغلال داشتند و کوچکترین آنها از وام‌های طولانی و کم‌بهره برای خرید خانه استفاده کرده به همین علت از این نقطه نظر جزء طبقات مرفه و راضی اجتماع محسوب می‌شدند.

۵- وظایف آنان ایجاب می‌کرد که کورکورانه مطیع باشند و یک نوع طرز فکر تکنوقراتیک نیز ایشان را قانع می‌کرد که اصولاً نظامی حق چند و چون در مسائل و فرامین مافوق را ندارد.

اینان که بیشتر به درجات امیری و تیمساری رسیده بودند و فادرای کورکورانه و مصلحتی به شاه و مقام سلطنت و دربار داشته راحتی و رفاه و کروفر خود را در تداوم رژیم پهلوی می‌دانستند و می‌دیدند معلومات آنها بسیار محدود و سطحی بوده و آرزوی بزرگشان سفر به آمریکا، خرید ویلا و آپارتمان در آنجا و گرفتن گرین‌کارت و اقامت دائم بود.

این عده که بیشتر در گارد شاهنشاهی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور و مقامات عالی نیروی هوایی و دریایی و سرای نظامی و سازمان‌های ارتتشی نزدیک به شاه سابق گرد آمده بودند اصولاً شناخت وسیعی از جامعه ایران نداشتند و هر چند بعضی از آنان در گذشته از طبقات پایین بودند که به مرور بالا آمده و صدرنشین و سرلشکر و سپهبد و ارتشدید شده بودند و یا دوره‌های عالی تحصیلی را طی کرده حتی شاگرد اول شده بودند ولی بر اثر گذشت زمان شناخت خود را از جامعه از دست داده فاقد هویت اجتماعی شده بودند و فکر و اندیشه آنان از ارتقا به درجه بالاتر، جلب رضامندی خاطر مبارک، گردآوری مال و منال بیشتر و خرید ملک و ویلا در ایران و آپارتمان در لندن و واشنگتن تجاوز نمی‌کرد. بعضی از آنان هم ترجیح می‌دادند پس از بازنشستگی روانه اروپا شوند و از راه دریافت حقوق و بازنشستگی و وجهه اجاره منازل و آپارتمان‌های خود که در ایران آن را به ثروتمندان و مخصوصاً مستأجرین و مستشاران آمریکایی اجاره داده بودند باقی عمر خود را بگذرانند. البته عده زیادی از افراد سالم و درستکار

هم در میان این امرا بودند که همه آنها نسبت به شاه و رژیم او وفادار بودند ولی در ذهنیت آنان ملت ایران جا و مقامی نداشت و هر چه بود اعیلحضرت بود و دربار شاهنشاهی.

### **گروه دوم - تکنوقرات‌های بی‌تفاوت**

گروه دوم افسران رسته‌های فنی و زرهی و تکنوقرات‌ها و پزشکان و رسته‌های مختلف تخصصی، نظیر خلبانی و ناخدایی و غیره بودند که از بد حادثه به ارتش پناه آورده و متصرف بودند. به هر ترتیبی که میسر است پس از رسیدن به سن تقاعد یا سن سنتوات مناسب که ارتش اجازه بازنشستگی می‌داد با حقوق و درجه مناسب از ارتش خارج شوند این افسران به علت تعیض در ارتش و مشاهده ارتقاء درجه کسانی که فاقد صلاحیت و دانش کافی بودند و کمی درآمد و حقوق ماهانه از ارتش دلخوشی نداشتند و سعی می‌کردند بدون دادن بهانه به دست بهانه گیران دوران خدمت خود را سپری کنند و از خدمت ارتش کنار بروند.

نکته درخور تأسف اینکه شاه اجازه نداده بود تشكل‌های افسری مثل‌گانون‌هایی که در آمریکا و انگلیس و فرانسه وجود دارد در ارتش شکل‌گیرید و آنان هرگز در تشكل‌هایی این چنین گرد هم نیامده بودند.

### **گروه سوم - ناراضیان**

گروه سوم - ناراضیان و معتقدین که بیشتر در درجات پایین بوده و به علت سختی معیشت و خدمت در نقاط بد آب و هوا نسبت به اوضاع نظر خوبی نداشتند ولی ناچار بودند با کمک همسران شاغل خود، چرخ زندگی را بگردانند.

تبعیضاتی که به این گروه می‌شد از جمله محروم ماندن آنان از خانه‌های سازمانی (بعضی از افسران دارای خانه‌های شیک سازمانی با اجاره‌بهای نازل در لویزان و نقاط دیگر بودند) عدم استفاده از تسهیلات، سختی خدمت روزانه و خستگی جسمانی و روحی، عدم استفاده از ویلاهای پلاز ارتش به علت تعدد تعداد داوطلبان، اجازه ندادن

مقامات بالا به آنان برای تحصیل در دانشگاه و جابجایی از شهری به شهری و پادگانی به پادگان دیگر این افراد را افسرده و ناراضی می‌ساخت به علت خستگی روزانه فرصت مطالعه و حشر و نشر با دیگران را نداشتند اصولاً اطلاعات سیاسی و اجتماعی اکثر آنان از حدود گوش دادند به رادیوی رسمی مملکت و روزنامه‌های نیمه‌رسمی عصر تجاوز نمی‌کرد ولی در این مورد خردمندی به آنان نمی‌توان گرفت زیرا همگی آنها دارای اطلاعات و تخصص و توانایی کامل در امور نظامی و تخصصی و فنی بودند.

نگارنده یکی دو سال پیش از انقلاب در دفتر مدیر کل آموزش و پرورش تهران شاهد منظره‌ای بودم که به راستی تأثیرگذشت. افسری که از شهرستانی دوردست به تهران منتقل شده و به علت تسهیلات برای همسر افسرانی که در مرز خدمت می‌کردند همسرش نیز به تهران منتقل شده بود دچار وضعی عجیب شده بود زیرا محل خانه و زندگی این افسر جزء (سروان) در یکی از مناطق شمال تهران و نزدیک پادگان او بود ولی اداره آموزش و پرورش به علت نداشتن محل از پذیرفتن همسر او به عنوان معلم یکی از مدارس شمال شهر خودداری می‌کرد و این افسر ناچار بود همسر حامله و بیمار خود را هر روز از سلطنت آباد به شهر ری برد و بازگرداند و در طول روز ضمانت نگران دو کودک خود که روزها نزد مادر بزرگشان بسر می‌بردند و یکی از آنان به مدرسه می‌رفت و دیگری شیرخوار بود باشد.

این افسر طوری با چهره اندوهگین با آقای فاضل فولادی مدیر کل آموزش و پرورش وقت تهران که از دوستان دوران تحصیل من در دانشگاه بود، صحبت می‌کرد و مشکلات خود را بیان می‌داشت که من به راستی متأثر شدم. او در ازای سال‌ها خدمت در مرز عراق به تهران منتقل شده و چون پادگان‌های تهران اغلب در شمال شهر قرار داشتند در یکی از پادگان‌های نزدیک سلطنت آباد خدمت می‌کرد و مجبور بود ساعت شش صبح سر خدمت باشد. با توجه به اینکه همسر او راندگی نمی‌دانست و حامله هم بود معلوم نبود صبح‌ها چگونه باید از سلطنت آباد به شهر ری برود او را برساند و بعد سر کار خود حاضر شود.

در گروه افسران جزء افراد نیمه راضی هم وجود داشتند که به کمترین تسهیلات

خشنود و قانع بودند به طور کلی این افسران اگر ناراضی هم بودند جرأت حرف زدن و اعتراض حتی در خانه خلوت خود هم نداشتند ارتش هم سعی می‌کرد آنان را به صور مختلف راضی گرداند مثلاً اگر ایشان می‌زد و می‌توانستند ده روز از مرخصی سالانه خود را به صورت تعطیلات تابستانی در پلازهای ارتش در نوشهر و فرح آباد بگذرانند به ایشان با دادن «بن»‌های مخصوص چنین القاء می‌شد که شاهنشاه! از کیسه کرم خود هزینه ناهار و شام آنان را مرحمت می‌فرمایند و خانواده آنان در طول اقامت در اردو یا پلازه با مخارج بسیار کمی که قابل مقایسه با مخارج یک خانواده غیر نظامی در یک پلازه معمولی نیست می‌توانند از تسهیلات اردو استفاده کنند. در حالی که ارتش میلیون‌ها تومان خرج ارتشیدها و سپهبدها و سرلشکرها می‌کرد و به هیچ وجه متی هم گردن آنان نمی‌گذاشت، یا اینکه خرید از فروشگاه‌های تعاونی سپه با تخفیف را مزیتی برای افسران شاغل و بازنشسته محسوب می‌داشتند.

### گروه ضد رژیم

گروه چهارم - افسران ضد رژیم بودند که تعداد آنان کم بود و بیشتر آنان در دوره‌های گذشته شناسایی و به اصطلاح تصفیه شده بودند و عده کمی که بعد از سال‌های اخیر شناخته و اعدام شدند نظیر سرگرد حسین‌زاده و سرلشکر مقربی که اتهام آنان جاسوسی بود و گفته شد مدارکی که از آنها به دست آمده این اتهام یعنی جاسوسی تنها ناظر به چند افسر است که در پانزده سال اخیر شناسایی و اعدام شدند.<sup>۱</sup>

لازم به توضیح است که از گروه افسران سازمان نظامی ۶۰۰ نفری وابسته به حزب توده در سال ۱۳۳۳ که بعضی از آنان از محروم‌ترین و پاکدامن‌ترین افسران ارتش بودند عده‌ای اعدام، حبس یا از ارتش اخراج شده بودند. بنابراین افسر ضد رژیم سلطنتی و خواهان مثلاً جمهوری در حد قابل توجه در ارتش وجود نداشت و اگر افسرانی بودند که پس از انقلاب به عنوان جناح نظامی یا افسران وابسته به جبهه ملی زمام ارتش را به دست گرفتند اغلب از افسران بازنشسته و یا افسران شاغل جزء بودند که عقاید خود را با

۱- نگاه کنید به داوری در کار ساواک، نوشته سرتیپ منوچهر هاشمی چاپ اروپا

دقت تام پنهان داشته بودند مثلاً سرلشکر قرنی اصولاً از سال ۱۳۳۶ از صفووف ارتش خارج شده بود و سرهنگ توکلی سال‌ها پیش بازنشسته شده بود و سرتیپ مجلالی اولین رئیس شهربانی جمهوری اسلامی و سرهنگ ممتاز اولین فرمانده ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران اصولاً از سال ۱۳۳۲ به بعد در ارتش نبودند.

در صفووف افسران ضدرژیم می‌توان از عده‌ای از افسران جوان ارتش یاد کرد که ارتش جمهوری اسلامی در سال‌های بعد از آنان با وجود درجات پایین در مشاغل بالا استفاده کرد و عده‌ای از آنان به مقامات و مناصب مهم ارتشی در رده‌های بالا ارتقاء مقام یافتند و این افسرانی که دل خونی از اوضاع داشتند به علت تحصیلات جنبی خود در رشته‌های حقوق و علوم سیاسی یا مسافرت‌های تحصیلی به اروپا و آمریکا اطلاعات بیشتری کسب کرده بودند از قرار داشتن امثال ایادی‌ها، در مقامات بالا و تصمیم‌گیرنده امردهنده ارتش رنج می‌بردند و از خلال مطالبی که این افسران در ماههای پس از انقلاب در مطبوعات انتشار می‌دادند می‌توان میزان خشم و نارضایی آنان را درک کرد. از میان افسران معدهودی که به گروه‌های مخالف چریکی پیوستند باید از سرگرد علی محبی افسر مخابرات پادگان خوی یاد کرد که در سال ۱۳۵۴ پس از مدت‌ها همکاری مخفیانه با سازمان مجاهدین خلق و تحت تأثیر شدید تبلیغات آنها با همراه برداشتن چند قبضه اسلحه و چند دستگاه بی‌سیم و کتابچه رمز ارتش متواری شد اما حدود یک ماه بعد در تهران شناسایی و در درگیری به قتل رسید یا به عبارتی با خوردن سیانور خودکشی کرد.

### گروه اطاعت کورکورانه

در ارتش گروه پنجمی از افسران نیز حضور داشت که در حال حاضر در بعضی از روزنامه‌ها و محافل با غرض و کین از آنان یاد می‌شود اما شکفت اینکه در میان همین افسران نیز افرادی یافت می‌شدند که از اوضاع ناراضی بودند و حساسیت اوضاع را درک می‌کردند و می‌دانستند شاه به دست افسران عالیرتبه و نالایق خود مرتکب چه اشتباهاتی می‌شود اما کاری از آنان ساخته نبود این عده بعضی از افسران رشته‌های اطلاعات و ضداطلاعات، رکن ۲ و غیره بودند که وظایف خاص آنان ایجاب می‌کرد

ضمن مراقبت از تأسیسات و پرسنل ارتش در مقابل نفوذ جاسوسان، خرابکاری، کودتا و غیره و خشی کردن طرح‌های نفوذی بیگانگان و همسایگان حافظ و پاسدار بساط سلطنت شاه سابق باشند و به همین علت که وظایف تخصصی خاص نظامی آنان با وظيفة خاص مراقبت از تاج و تخت شاه سابق درهم آمیخته بود. میان آنان و سایر افسران و درجه‌داران و نظامیان ارتش فاصله می‌افتاد. این گروه شامل دو گروه کوچکتر بودند.

### دوایر اطلاعات و ضداطلاعات<sup>۱</sup>

گروهی که کورکورانه و با خوش خدمتی فرامین و دستورات مافوق را اجرا می‌کردند و گاهی مانند سرلشکر امین افشار که از گارد سلطنتی به ریاست دوایر اطلاعات و ضد اطلاعات مأموریت می‌یافتد. جمعی از آنان از زمرة همان افسران دسته اول مورد اعتماد شاه بودند.

گاهی شاه سابق برای تصفیه سازمان‌های اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش به طور ناگهانی یکی از امیران مأمور خدمت در ساواک و افسران و فرماندهان زیر نظر او را از ساواک به ارتش مأمور می‌کرد و آن امیر تصفیه کاملی در دوایر اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش انجام می‌داد و افرادی را که به نظرش نامطمئن و زائد می‌رسیدند کنار می‌گذارد مثلاً در سال ۱۳۵۱ شاه سابق سپهبد اعدام شده پس از انقلاب یعنی تیمسار ناصر مقدم را که تا آن زمان مدیر کل اداره سوم ساواک بود به عنوان سرپرست ادارات اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش تعیین کرد و به ارتش گسیل داشت تا به دست او افسرانی را که به علت کسب اطلاعات بیش از اندازه مضر و خطربناک می‌شدند و به تدریج بیش از حد لازم می‌دانستند کنار بگذارد.

گروه آینده‌نگرهايی که کاري از آنان ساخته نبود

گروه دوم افسران ادارات اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش افسرانی بودند که به علت آگاهی به حقایق مربوط به دربار سابق و اعمال وابستگان شاه نظیر اشرف و غلامرضا و

۱- در مورد سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات در ادامه توضیحات لازم را آورده‌ایم.

اطلاع از علل و عوامل گوناگون فساد و عقب‌ماندگی و عدم موفقیت دولت در فیصله بخشیدن به مشکلات و غواصین امور به تدریج از حالت چشم و گوش بستگی سابق بیرون می‌آمدند اما نظر به اینکه طی ۲۵ سال گذشته در سکوت و اختناق کامل دوران خدمت خود را طی کرده بودند و دانسته بودند سرنوشت افسرانی که با شاه و فساد دربار و تعیض و نابسامانی به مبارزه برخاسته بودند چه بوده است سکوت اختیار می‌کردند و فقط به خیال خود سعی می‌کردند با رسوا کردن دزدان و فاسدین در ارتش مملکت را نجات بخشند.

دسترسی داشتن این افسران به گزارش‌های محترمانه که حاوی حقایقی بود و مطالعه بولتن‌های حاوی مطالب رادیوها و مطبوعات خارجی که آکنده از انتقاد از شاه و اطرافیان او بود به تدریج آگاهی‌هایی در اینان به وجود آورده بود. اشتباهی که این افسران می‌کردند این بود که می‌پنداشتند سقوط سلطنت متراծ سقوط مملکت است و اگر شاه برود ایران به قسمت‌های کوچکی تجزیه خواهد شد در حالی که این فرد پرستی و فردگرایی بزرگترین عامل تجزیه ایران بود و نظام درست و اساسی آنست که مملکت متکی به یک فرد خاص نباشد.

ممکن است گروهی خرد بگیرند که مگر ممکن است در میان افسران اطلاعات و ضد اطلاعات نیز افراد متقد و واقع‌بین یافت شوند که فساد دستگاه را حس می‌کردند و با اقدامات کم‌اثر سعی می‌کردند مانع از سقوط ارتش شوند پاسخ این است که اینگونه افراد به علت اطلاع بر جوانب و زمینه‌های گسترده فساد و از آنجاکه به واقعیت انتشارات و شایعات واقف بودند این مسائل را درک می‌کردند.

عده‌ای، این افسران را تماماً نوکران چشم و گوش بسته شاه و بدنام و اجیر و خودفروش می‌دانستند شاید حقیقت غیر از این باشد. در هر ارتش دنیا حتی ارتش ممالک سوسیالیستی و ارتش‌های نظیر شوروی سابق، کوبا، چکسلواکی و غیره سازمان‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی وجود داشت و دارد اگر رژیم شاه سابق پاسداری از سلطنت را بر این سازمان تحمیل کرده بود و عده‌ای از این افسران خوش خدمتی می‌کردند نمی‌توان ارتش را از دوایر اطلاعاتی بی‌نیاز دانست اشتباه بزرگ شاه سابق این

بود که ارتش را به صورت گماشته و آلت دست خود به کار می‌برد و دادرسی ارتش را به صورت بیدادگاه خود درمی‌آورد. اطلاعات و ضد اطلاعات را که وظایف آن صدرصد نظامی، برومنزی و ضدنفوذی است به صورت وسیله اخافه و ارعاب و خفغان درمی‌آورد. از اطلاعات و ضد اطلاعات یک وسیله کترل و تفتیش عقاید می‌ساخت و مثلاً افسران را وادار می‌کرد کتاب‌های خاصی را بخوانند و یا مطالعات مخصوصی داشته باشند و یا اساساً دنبال اندیشیدن نباشند.

### مبارزه پنهانی

در هر حال در میان کلیه افسران ارتش به جز گروه وابسته اول که ذکر کردیم، گروه گارد شاهنشاهی و ساواک و مقامات بالای هوایی و دریایی افسرانی بودند که نسبت به اوضاع بدین و از آینده نگران بودند و حمایت بی مضایقه شاه را از باند فاسد و فاسدپرور هویدا زیان‌بخش می‌دانستند.

در ارتش میان باندهای مختلف معتمد - خشن، تکنوکرات بی تفاوت مبارزه‌ای پنهانی درگیر شده بود که به علت قانون خشن نظامی و سلسله مراتب بیشتر به نفع قدرتمندان و وابستگان به شاه پایان می‌یافت کشتار خشن ۱۷ شهریور که بنا به فرمان شاه روی داد شاید بیشتر به این دلیل بود که گزارش‌های رسیده به ساواک و ضد اطلاعات که به نحو اغراق‌آمیزی بزرگ‌نمایی شده بود اعلام می‌داشت قرار است روز بعد به کاخ سلطنتی حمله شود و شاه و خانواده‌اش به هلاکت برسند. از این رو نیمه‌شب به برقراری حکومت نظامی فرمان داد. پیش از ساعت ۳ بامداد امربران ستاد ارتش و گارد، امرا و افسران از همه جا بی خبری را که در خانه‌هایشان خوابیده بودند به کاخ سلطنتی و ستاد گارد فراخواند و فرامین هر یک را به دستشان دادند.

در روزها و هفته‌های بعد هر چه آتش خشونت شعله‌ورتر شد بحران فزوونتر شد. آینده نگرانی که در همه جا و از جمله در ارتش بودند و از ترس جرأت دم زدن نداشتند به تدریج جرأت کردند یادآوری‌های ناصحانه‌ای بکنند. آنان آینده را تا حدودی حدس می‌زدند.

مجله نیوزویک در شماره ۲۵ سپتامبر خود نوشت:

«افسران بلندمرتبه ارتش می‌دانند اگر اتفاقی بیافتد و اوضاع عوض شود امرای ارتش بدعاقبت تراز خود شاه خواهند بود.»

«یک افسر ایرانی می‌گفت شاه می‌داند هر چه بیشتر ارتش خود را در خیابان نگهادار خطر آلدگی و درگیری بیشتر و عظیم تر می‌شود.»

«در حوادث جزیی سربازان معمولی بدون کمترین تردیدی بر روی تظاهرکنندگان تیراندازی می‌کنند ولی اگر حوادث ادامه یابد و وسعت پیدا کند نمی‌توان دیگر به آنها متکی بود پس ما نمی‌دانیم نقطه انفجار کجاست؟»

در آخرین تحلیل‌ها و بررسی‌ها پس از ۲۴ یا ۲۵ سال بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به نقطه نظرات آقای دکتر احسان نراقی جامعه‌شناس که در ارتباط با شاه و مسؤولان بلندپایه رژیم سابق بوده و به علت مقام علمی خود و تخصص در جامعه‌شناسی در آخرین ماهها دست به دامان او شده بود بکنیم.

دکتر نراقی در مصاحبه با محقق فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر آقای رسولی پور مطالب تازه‌ای بیان می‌کند، محقق از او می‌پرسد: به نظر شما چه عواملی موجب شد که در روزهای بحرانی سال ۱۳۵۷، ارتش کودتا نکند؟

دکتر نراقی پاسخ می‌دهد: «من تحلیلی دارم از وضعیت ارتش که شاید برای شما جالب باشد. به نظر من زمانی ارتش می‌تواند در شرایط بحرانی اقدامی و عملی خارج از قوانین بکند که فرمانده یا فرماندهان محبوب داشته باشد. پینوشه که در شیلی کودتا کرد به سهم خود در میان نظامیان محبوب بود. فرانکو هم در اسپانیا افسر گمنامی نبود و قبل از شمال آفریقا و مراکش فتوحاتی کرده بود. به همین ترتیب کلیه کسانی که توanstند مثلاً کودتا یا طغیان نظامی بکنند به نوعی محبوبیت داشتند در حالی که شاه تا زمانی که بود اجازه نمی‌داد هیچ افسری در ارتش محبوبیت پیدا کند و به محض آنکه متوجه می‌شد فرماندهی محبوب شده فوراً او را عوض می‌کرد.

مطلوب دوم اینکه افسران ارتش دو گروه بودند، یک گروه که در حد پانصد نفر می‌شدند سرتیپ به بالا بودند که به تدریج جزو طبقه حاکم شده بودند و احساس مشترکی با افسران پایین تراز خودشان نداشتند. این گروه دنبال ارتقاء مرتبه اجتماعی و اقتصادی خود بودند و با طبقه حاکمه و سرمایه‌داران عمدۀ نشست و برخاست می‌کردند. گروه دیگر که افسران رده پایین بودند هیچ رابطه‌ای با افسران مافوق نداشتند. کودتا زمانی صورت می‌گیرد که افسران پایین دست به افسران مافوق خود

اعتماد داشته باشند در حالی که در ارتش ایران آن قدر دودستگی بود که چنین اتفاقی امکان وقوع نداشت.

مطلوب سوم اینکه ارتش ایران در سال‌های آخر کاملاً در دست مستشاران آمریکایی بود یعنی کارشناسان متعدد آمریکایی آن را اداره می‌کردند. ارتش ما آنقدر به آمریکا بستگی داشت که فرماندهان ایرانی کار از دستشان خارج شده بود، مثلاً قطعات یدکی هواپیماهای بوئینگ و شکاری و بمباافکن به طور اتوماتیک شباهنگ روز بار زده می‌شد و روانه ایران می‌شد تا حدی که فرماندهان ایرانی پایگاه‌ها دقیقاً نمی‌دانستند که الان هواپیما چه باری را با خود می‌آورد. فقط کامپیوترها می‌دانستند قطعات فلان قسمت هواپیما چه اندازه مصرف شده و به چه میزان باید قطعاتی به عنوان جایگزین وارد شوند، همه به صورت اتوماتیک بود. ما در تمام امور استراتژیک، لجستیک، تعمیر قطعات، تغییر وسایل و تربیت نظامیان کاملاً وابسته به آمریکا شده بودیم. هماfaran و افسران برای دیدن دوره‌های آموزشی به طور کاملاً اتوماتیک به آمریکا می‌رفتند و فرماندهان هیچ نقشی در این موضوع نداشتند. در شرایطی که انجام هر کاری در ارتش باید با نظر کارشناسان آمریکایی صورت می‌گرفت و شخصی مانند ژنرال گاس کارها را تأیید می‌کرد تصور یک کودتا در داخل ارتش غیرممکن بود. چنین ارتضی قادر به انجام کودتا نبود. بینید وقتی ژنرال هایزر به ایران آمد آنقدر ارتش به آمریکا وابسته بود که همه فرماندهان نظرات او را پذیرفتند».

پرسشگر می‌گوید: شاه هم ارتضی می‌خواست که هیچ وقت بر علیه خودش کودتا نکند.  
دکتر احسان نراقی پاسخ می‌دهد «کاملاً درست است. یکی از افسران خلبان ارتش به نام مهدیون چهار هزار ساعت پرواز کرده بود یعنی همیشه مانند عقاب در هوا بود. چنین شخصی روی زمین راه نمی‌رفت تا مردم را بشناسد، در عالم خودش بود و هیچ ارتباطی با جامعه نداشت. تصور کودتا از سوی چنین اشخاصی مسخره بود به همین جهت کودتای نوژه از ابتداء کاری مضحك، غلط و محکوم به شکست بود.

بنابراین ارتش ایران به رغم داشتن همه امکانات و وسایل توخالی بود. عامل اصلی این وضع در ارتش شخص شاه بود. قره‌باغی می‌گفت: وقتی پیش شاه می‌رفتم و پس از مذاکرات به توافق‌هایی می‌رسیدیم هنگامی که به فرماندهان دستورات را ابلاغ می‌کردم ناگهان یکی از فرماندهان می‌گفت بنده که پریروز شرفیاب بودم ایشان اینجور فرمودند یعنی ستاد بزرگ ارتشتاران هیچ شاه به هیچ فرماندهی اجازه نمی‌داد در ارتش اعتبار داشته باشد. او می‌گفت بارها می‌شد که به هنگام شرفیابی می‌دیدم یکی از فرماندهان آنچاست. هم من و هم او از دیدن یکدیگر ناراحت می‌شدیم. نه من می‌توانستم از او ببرسم چه کار داری و اینجا چه می‌کنی و نه او، بنابراین مثل آدم‌های لال فقط همدیگر را نگاه می‌کردیم. اگر هم حرف می‌زدیم راجع به آب و هوا و مسائل خانوادگی بود. شاه با

همه نظامیان مثل اسباب بازی و بیچ و مهره برخورد می‌کرد. بنابراین دستگاه ارتش قطعاتی متفرق و کلاً از هم جدا بود.

سؤال: به نظر شما چرا ارتش در روزهای بهمن ۱۳۵۷ به طور جدی با شورای انقلاب همکاری نکرد؟

اتفاقاً این سوالی بود که من هم [در خارج از کشور] از قره‌باغی پرسیدم. او می‌گفت: فرماندهان ارتش نظر واحدی نداشتند و میان آنان تشنج حاکم بود. شاه تکلیف ما را معلوم نکرده بود و ما هم جرأت نمی‌کردیم با کسی مذاکره کنیم. هیچ روش نبود. ما به مردم نمی‌گفتیم که در روزهای آخر سربازان و گروههای مختلف چه تعداد افسر را در پادگان‌ها از عقب می‌زدند. در روزهای آخر روزی ۱۰۰۰ نفر از پادگان‌ها و آماده‌گاه‌ها فرار می‌کردند پس نمی‌شد با این ارتش کودتا کرد. از او پرسیدم چرا اجازه دادید در سربازخانه‌ها باز شود؟ باید قبلًا مذاکره می‌کردید. می‌گفت: نمی‌شد یک جوی به وجود آمده بود که هر کسی یک جور عمل می‌کرد و شاه هم تکلیف ما را روش نکرده بود. چون شاه چهره‌های شاخص را کنار گذاشته بود کسی نبود که بتواند کاری مثبت انجام دهد. یک قاعده‌کلی در تمام نظامها وجود دارد چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ و آن اutorیته است. قدرتی که بگوید بجنگید یا اسلحه را زمین بگذارید. بدون این قدرت هیچ کاری پیش نمی‌رود. ضمناً در شورای انقلاب هم یک استراتژی واحدی در مورد ارتش وجود نداشت. اعضا شورا هم امکان مذاکره با ارتشی‌ها را نداشتند زیرا تحت فشار نیروهای تندرو داخلی‌شان بودند.<sup>۱</sup>

### تأسیس سازمان ضد اطلاعات در ارتش

همزمان با تصویب قانون تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، تأسیس سازمان مشابهی برای ارتش موسوم به سازمان ضد اطلاعات پیش‌بینی شده بود که وظیفه آن حفاظت اطلاعات طبقه‌بندی و غیر‌طبقه‌بندی شده ارتش، حراست پادگان‌ها و تأسیسات ارتشی در برابر خرابکاری‌ها و آسیب‌رسانی‌های مخالفان رژیم، مبارزه با جاسوسان و رسونگران در ساختار نیروهای مسلح بود.

سازمان ضد اطلاعات تحت تعیینات مستشاران و مشاوران آمریکایی نخست به

۱- مصاحبه مرتضی رسولی پور با دکتر احسان نراقی در فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر زیر عنوان «ساختار ارتش و ساواک و ناکارآمدی رژیم پهلوی از زبان دکتر احسان نراقی» فصلنامه، شماره ۲۴، سال ششم، زمستان ۱۳۸۱، صص ۲۳۸-۲۹۵.

صورت یک اداره کوچک و محدود در سال ۱۳۳۴ در محل دانشگاه جنگ ارتش در مجاورت پادگان باغشاه تأسیس شد و ناخدا یکم انشیروانی که دوره‌های ویژه‌ای را در آمریکا طی کرده بود به سپرستی این اداره منصوب گردید.

سازمان ضد اطلاعات نخست وظایف محدودی داشت اما به تدریج آن وظایف گسترده شد. یکی از اقدامات آن سازمان این بود که در کنار پرونده کارگزینی هر یک از امیران و افسران ارشد و افسران جزء و درجه‌داران و کادر دائمی ارتش، یک پرونده محروم‌انه تدوین می‌گردید که در آن نقاط ضعف اخلاقی، گرایش‌های سیاسی و اجتماعی، افکار و خواستها و آرمان‌ها، زندگی خصوصی ابتلایات و اعتیادات، معاشرین آن عضو ارتش در آن پرونده گردآوری می‌شد و تقریباً الگویی از همان برگ کاراکتریستیک محروم‌انه‌ای بود که سازمان نظامی حزب توده برای افسرانی که به آن سازمان یا در حقیقت به آن شبکه مخفی می‌پیوستند تدوین می‌کرد.<sup>۱</sup>

ارتش ایران قبل از تشکیل سازمان ضد اطلاعات درخصوص امیران و افسران ارشد و افسران جزو درجه‌داران کادر خود تقریباً نایینا بود و جز پرونده رسمی و پرستلی اداره کارگزینی ارتش که احکام و فرامین ترفع و انتصاب و مأموریت و مرخصی در آن آورده می‌شد چیزی درباره عناصر و اعضای متشكله خود نمی‌دانست.

۱- سازمانی که اموال، سلاح‌های سبک و سنگین، استاد طبقه‌بندی شده ارتش را تحت حراست قرار داده از انجام سابوتاز جلوگیری نموده و مانع شورش و کودتای عناصر برانگیخته شده شود در تمام ارتش‌های جهان وجود دارد و نمی‌باید وجود چنین سازمانی را منع و نهی کرد.

طبیعی است که دشمنان هر کشور سعی می‌کنند به انحصار مختلف به آن کشور آسیب برسانند و ارتش یکی از مراکز حساس و حیاتی کشور است.

سوابق گذشته و عملیاتی چون برنامه آتش زدن زاغه‌های عباس‌آباد در شب‌های سوم شهریور ۱۳۲۰ به بعد به وسیله خرابکاران هدایت شده از سوی شوروی‌ها مانند ستوان یکم دریاوشی (ناظقی)، ماجراجای فرار افسران توده‌ای در مرداد ۱۳۲۴ از پادگان مشهد، ماجراجای سقوط آذربایجان در آذر ۱۳۲۴، خرابکاری در هواپیماها و کشتی‌های ارتش در سال ۱۳۳۳، دزدیدن مهمات ارتش و تارنجک‌سازی در آذران، تشکیل شبکه اطلاع‌رسانی و دزدیدن استاد و مهمات از سوی حزب توده و سازمان نظامی از یک طرف و خرابکاری انگلیسی‌ها در شهریور ۱۳۲۰ در خوزستان، انفجار مخازن مهمات لشکر فارس در سال ۱۳۳۰، همه و همه از عواملی بود که تأسیس یک سازمان حراست و حفاظت در ارتش را ناگزیر می‌ساخت اما نه یک سازمان شاهبانی که هم و غم آن حفظ و حراست شاه و حمایت از او به هر قیمت باشد.

ممکن است این پرسش پیش بیاید که مگر اداره یا سازمان رکن دوم در ارتش وجود نداشت و آن اداره یا سازمان به این مسائل رسیدگی نمی‌کرد.

رکن دوم ستاد ارتش که در هر لشکر هم یک دایره از آن وجود داشت به خصوصیات زندگی شخصی افسران کاری نداشت و بیشتر به مسایل جاسوسی، امنیتی، و تنش‌های سیاسی که وارد صحنه زندگی ارتشی می‌شد و نیز مقالات و اخبار بودار روزنامه‌ها و احزاب مخالف و حوادث روی داده در محیط ارتش که صبغه سیاسی بودن داشتند رسیدگی می‌کرد. رکن دوم بیشتر یک سازمان یا اداره سیاسی بود اما به کندوکاو درباره افسران ارتش و پیشینه آنها نمی‌پرداخت و سعی نمی‌کرد زندگی افسران ارتش را زیرنظر داشته باشد و تحقیق و تفحص کند که آنان چه افکاری دارند؟ با چه کسانی معاشرت می‌کنند؟ چه اعتیادات و ابتلائاتی دارند، درآمد واقعی آنان چیست؟ نقاط ضعف اخلاقیشان چیست و تحت تأثیر چه عواملی قرار می‌گیرند؟

همانطور که آورده‌یم اولین رئیس سازمان ضد اطلاعات ارتش ایران یک ناخدای نیروی دریایی به نام ناخدا یکم انوشیروانی<sup>۱</sup> بود که با رهنمودهای مستشاران آمریکایی با صبر و حوصله زیادی شالوده سازمان مزبور را در یکی از ساختمان‌های قدیمی و فرسوده دانشگاه جنگ در مجاورت پادگان باغشاه (خانه و پارک سابق عبدالحسین تیمور تاش) پریزی کرد.

پس از او سرهنگ اردشیر تاج‌بخش رئیس سازمان مزبور شد که ارتشبد حسین فردوست شرح کارهای او را در کتاب خاطرات خود آورده است.

سازمان مزبور به تدریج رشد یافت و بزرگ شد و بعدها در اداره دوم ستاد بزرگ ارتشاران ادغام گردید و سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش از این ادغام شکل گرفت.

۱- نامبرده در آمریکا کتابی به نام کودتای نافرجام نوشته که سراسر تحریف تاریخ و واژگونه‌نویسی است و ادعایی کند که از آغاز خدمت خود در سازمان مزبور در زمرة مخالفان رژیم شاه و جزو طرفداران سرلشکر قرنی بوده است اما آنان که وی را می‌شناسند و می‌دانند وی تا چه حد مورد اعتماد بود نوشته او را نوشته‌ای براساس شرایط سال‌های پس از انقلاب اسلامی می‌دانند و معتقد هستند او در سال‌های دهه ۱۳۳۰ از سرسرخت ترین طرفداران رژیم سلطنت و کاملاً مورد اعتماد بوده است.

سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش برای حفظ و حراست ارتش تشکیل شده و تقریباً همان سازمان دیای (DIA) ارتش آمریکا محسوب می‌شد.

سازمان ضد اطلاعات ارتش با سوابقی که از رکن دوم ستاد ارتش قدیم موجود بود آغاز به کار کرد و به صورت یک سازمان وابسته به هر یک از یگان‌های ارتش فعالیت خود را در جهت شناسایی عناصر غیروفادار، گروه‌ها و تیم‌هایی که قصد نفوذ و رسوخ به ارتش را داشتند و نیز جلوگیری از ساپوتاز و سایل تعمیم بخشد. نگاهی به یک بخشنامه سازمان مزبور در سال ۱۳۵۲ شمای کلی فعالیت‌های سازمان را در ارتش نشان می‌دهد.

باید گفت نظایر سازمان ضد اطلاعات در دیگر ارتش‌های جهان نیز وجود دارند اما تغییر و ظایف این سازمان از یک سازمان ضداطلاعاتی و ضدجاسوسی به سوی هدف فقط حفظ و حراست شاه، آن را موهون و ضد ملی ساخته بود.

### سزی

از - ضد اطلاعات اداره دوم بزرگ ارتشتاران تاریخ / ۴/۴/۵۲  
به - کلیه ضد اطلاعات‌های وابسته

### بخشنامه

«در سال‌های اخیر فعالیت‌های براندازی و خرابکاری توسط تعدادی از عوامل وابسته به گروه‌های خرابکار و افراطی در کشور شاهنشاهی رو به افزایش نهاده و خرابکاری‌های متعددی توسط این عناصر در نقاط مختلف کشور به مرحله اجرا درآمده و نیز به ترور بعضی از شخصیت‌ها پرداخته و به مؤسسات پولی کشور دستبرد زده‌اند.»

«به منظور جلوگیری از نفوذ اینگونه عوامل در ارتش شاهنشاهی ایران ضد اطلاعات‌های وابسته بایستی از پرسنل ابواب جمعی خود مراقبت کامل نموده و با بهره‌برداری از اخبار و اطلاعات واصله و تهیه طرح‌های حفاظتی به موقع، از فعالیت عناصر خرابکار، مطلع و پیشگیری‌های لازم را انجام دهن...»

رئیس اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات سرلشکر ناصر مقدم

## سری

پیوست الف:

قرائن و شواهد زیر که وضع، موقعیت و نحوه فعالیت و شگرد کار حریف را در فعالیتهای براندازی و خرابکاری نشان می‌دهد، باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد تا هر ضد اطلاعات وابسته در منطقه مسؤولیت خود اقدامات ضد براندازی و ضد خرابکاری را با توجه به آثار و علائمی که نشانه

بروز وقایع و با تولد پدیدهای از براندازی یا خرابکاری است انجام دهد.

۱- کسانی که خود را طرفدار جنگ‌های پارتبیانی نشان داده و درباره ویتنگ‌ها و جنگ‌های چریکی که در کشورهای مختلف در جریان است صحبت می‌نمایند.

۲- اشخاصی که روش‌های انقلابی کشورهای انقلابی عربی مانند... الجزایر<sup>۱</sup> و لیبی<sup>۲</sup> را تأیید می‌نمایند.

۳- منتقدین شدید از سیستم‌ها و روش‌های مصوبه مملکتی.

۴- کسانی که محکومین سیاسی را مظلوم و بی‌گناه معروفی و به طرق مختلف مادی و معنوی آنها را حمایت می‌کنند.

۵- کسانی که از بازگشت متواریان کمونیست و زندانیان سیاسی حمایت می‌کنند.

۶- افرادی که از وقایع شومی مانند ۱۵ بهمن، ۲۱ فروردین، ۳۰ تیر<sup>۳</sup>، به نیکی یاد می‌کنند.

۷- عناصری که با رعایت احتیاط و پنهان‌کاری، استاد یا مدارک یا کتب یا نشریات مضره را مبالغه نموده و از اینکه افراد غیر مطمئن و غیر محروم از ارتباطات آنها اطلاع حاصل نمایند، یعنیک می‌باشند.

۸- کسانی که به هر نحوی از احتجاج به طور خصوصی یا در مجتمع علیه رژیم و مقامات عالیه بدگویی یا انتقاد می‌نمایند.

۱- باید پرسید الجزایر که خود را از استعمار فرانسه نجات داد واقعاً یک الگوی بد بود؟ انقلابیون الجزایر با بیگانگان مبارزه می‌کردند. برای چه باید کسی اجازه تأیید اقدامات میهن پرستانه آنها را نداشته باشد؟

۲- لیبی کشوری با دو میلیون جمعیت در شمال آفریقا با رهبری افرادی بود که یک روز به ایران حمله می‌کرد روز دیگر تلگرام تبریک برای شاه می‌فرستاد. چرا باید رژیمی آنقدر از خود نامید و متزلزل باشد که از آدمی مانند کلتل معمرا القذافی در اضطراب باشد.

۳- فرض می‌کنیم ۱۵ بهمن و ۲۱ فروردین روزهای خوشایندی نبودند. آیا روز ۳۰ تیر آن هم سال ۱۳۳۱

که یک قیام ملی برای برافکنندن حکومت قوام‌السلطنه و باز آوردن مصدق بود که شاه هم بدان گردن نهاد و مصدق را با فرمان رسمی نخست وزیر و وزیر دفاع ملی کرد خاطره‌اش آنقدر تلح و گزنده بود که حتی

یادآوری آن هم امری ناپسند شمرده می‌شد؟

شاه چقدر ضعیف‌نفس، خودخواه و حسود بود که حتی خاطره این یک روز را هم بر مردم روانی داشت.

- ۹- افرادی که از مصدق و اقدامات و خاطرات او به نیکی یاد می‌کنند و دوران حکومت وی را مورد تمجید قرار داده و به نحوی خواهان برقراری مجدد آن دوره هستند.
- ۱۰- عناصری که از جمعیت نهضت آزادی و یا سران و فعالین این احزاب و دستجات تجلیل و تمجید می‌نمایند.
- ۱۱- کسانی که ایامی چون سالروز مرگ مصدق، سالروز مرگ تختی راعزا تلقی می‌کنند.<sup>۲</sup>
- ۱۲- افرادی که نشریات مضره از جمله ایران آزاد، باخترا مرور... دریافت و یا مطالعه و یا توزیع می‌نمایند.
- ۱۳- مطالعه، توزیع یا تمجید از کتب نویسنده‌گان افراطی از جمله بهرنگی، مهندس بازرگان و جلال آلمحمد.
- ۱۴- تمجید از کتب و انجمان‌های اسلامی.
- ۱۵- تعریف از حکومت‌های مخالف رژیم ایران و تأیید اقدامات سران این قبیل حکومت‌ها.
- ۱۶- تبلیغ در مورد نژادها و زبان اقلیت‌ها.
- ۱۷- تبلیغ در مورد اینکه زبان محلی لهجه نبوده بلکه یک زبان ملی است (کردی، آذری، عربی، بلوچ) و اظهار مخالفت در مورد اقدامات دولت درباره جلوگیری از مکاتبه افراد به زبان‌های مزبور.
- ۱۸- افرادی که علاقمند به مطالعات نشریات کردی به خصوص نشریات منتشره از طریق احزاب دمکرات کردستان عراق و ایران می‌باشند.
- ۱۹- کسانی که ذاتاً عنصری ماجراجو و فرصت‌طلب و آمادگی لازم برای پذیرش تبلیغات سوء و گرویدن به دسته‌جات مختلف را دارند.
- ۲۰- کسانی که اقدامات عمرانی دولت را تخطیه می‌نمایند.
- ۲۱- افرادی که عملیات موفقیت آمیز عناصر مسلح و خرابکار را در برخوردهای حاصله با عناصر انتظامی و امنیتی با خوش‌بینی تلقی و از عدم موفقیت آنان ناراحت می‌گردند.
- ۲۲- کسانی که در تماس با اشخاص در گذشته به علت انجام فعالیت مضره مذهبی تحت تعقب بوده‌اند.

- ۱- ملاحظه می‌کنید که یادبود مردی که نفت را ملی کرده و بنا به اقرار خود شاه، خدمات او در سال‌های اول خدمتش مورد قبول وی بود، اینقدر به شاه حسود و کم‌ظرفیت زیان می‌رساند که حتی یادآوری آن دوران او را برابر افسران منع کرده بود. مقایسه کنید شاه را با ناصرالدین شاه که از سال ششم هفتم سلطنتش بر عزل و کشتن امیرکبیر افسوس‌ها می‌خورد و سال‌ها بعد بارها می‌گفت اگر عقل و رأی و تجربه امروز را داشتیم او را مفت و رایگان از دست نمی‌دادیم.
- ۲- ایضاً

- ۲۳- افرادی که به هر نحو نسبت به خانواده مدعومین قتل مرحوم منصور ابراز همدردی و یا مساعدت می‌نمایند.
- ۲۴- کسانی که به خانواده زندانیان که به سبب فعالیت‌های مضره مذهبی محکومیت حاصل کرده‌اند، کمک مادی می‌نمایند.
- ۲۵- کسانی که جزء طرفداران خمینی بوده و یا با طرفداران وی تماس دارند.
- ۲۶- افرادی که از خمینی و فعالیت‌های وی به نیکی یاد می‌کنند و یا اقدامات و نظریات او را مورد تأیید قرار می‌دهند.
- ۲۷- افرادی که با دانشجویان افراطی دانشگاه در ارتباط هستند.
- ۲۸- افسران و درجه‌داران متعصب مذهبی وابسته به روحانیون افراطی.
- ۲۹- معاشرت افسران و درجه‌داران باعوامل افراطی مذهبی.
- ۳۰- افسران و درجه‌دارانی که اولاد آنها در مراکز امور دینی تحصیل می‌نمایند و فعالیت مضره دارند.
- ۳۱- افسران و درجه‌دارانی که بدون منطق از اوضاع موجود اظهار نارضایتی می‌کنند.
- ۳۲- افسرانی که اولاد آنها فعالیت مضره دارند و در خارج تحصیل می‌کنند.
- ۳۳- افرادی که از طریق تضعیف علاقلمندی دیگران به امور خدمتی تبلیغ می‌کنند.
- ۳۴- افرادی که اعتصابات دانشجویی و یا کارگری و سایر طبقات را تشویق و یا تأیید می‌نمایند.
- ۳۵- افرادی که تعصبات ملی و میهنه و برگزاری اعیاد و جشن‌های ملی را تخطیه و تنقید می‌نمایند.
- ۳۶- تجلیل از پیشرفت کشورهای دیگر و تخطیه اقدامات اصلاحی دولت در مقایسه با آنها.
- ۳۷- مفاخر ملی و آنچه را که باعث غرور ملی است مورد تمسخر و مضحكه قرار دادن.
- ۳۸- استادان و معلمانی که در حین تدریس مطالب محرك و مضر با مصالح ارش و دولت را در پوشش‌های مختلف بیان نموده، باعث انحراف افکار حاضرین می‌گردند.
- ۳۹- پرسنلی که خود یا دوستان و معاشرینش دارای سوابق مضره سیاسی هستند.
- ۴۰- عضویت و شرکت در جوامع و اجتماعات مذهبی که ظاهرآً ایده مذهبی دارند، ولی در معنا به دنبال هدف‌های دیگر هستند.
- ۴۱- پرسنلی که بعد از ساعات خدمت اغلب بدون خانواده از منزل خارج می‌شوند.<sup>۱</sup>

۱- سوءظن و تشویش تا این حد؟

این چه رژیمی است که تا این حد از خود نامطمئن است که به زندگی خصوصی مردم کار دارد.

۴۲- پرسنلی که بین ساعت ۱۹/۰۰ الی ۲۱/۰۰ در زمستان و ساعت ۲۱/۰۰ الی ۲۴/۰۰ در تابستان با اتومیل به طور انفرادی یا با خانواده در محلهایی به سر می‌برند که بهانه‌ای برای تردید به این محل‌ها ندارند.

۴۳- پرسنلی که پیرامون سازمان، تجهیزات، استعداد، واحد و مستشاران خارجی تحقیق به عمل می‌آورند.

۴۴- عضویت و وجود ارتباط با سازمان‌های سیاسی شناخته شده که در جهت خلاف مصالح مملکت فعالیت دارند.

### اقدامات کنترلی

در صورتی که در بررسی معموله، پرسنلی از ارتش شاهنشاهی مشکوک به فعالیت براندازی و یا خرابکاری شناخته شد، پایستی اقدامات زیر درباره آنها اجرا و کاملاً تحت مراقبت قرار گیرند. در ضمن باید توجه داشت به منظور پیشگیری، اجرای کارهای زیر می‌تواند مفید باشد.

۱- بررسی پرونده.

۲- بررسی سوابق بستگان.

۳- بررسی دوستان و معاشرین.

۴- کنترل مکالمات در محل خدمت و در صورت لزوم کلیه مکاتبات او به نشانی‌های غیر از محل خدمت.

۵- تعقیب و مراقبت فعالیت‌های سوژه به تناسب (سوژه اصلاحی که برای افراد تحت کنترل به کار می‌برند).

۶- کنترل روابط و تماس او با افراد مظنون.

۷- انجام عملیات فنی در محل کار و محل اقامت (مقصود از عملیات فنی کارگزاری وسایل استراق سمع است).

### جزیی از اقدامات سال ۵۶

- تحقیق و بررسی درباره امکان تأسیس پایگاه ضد اطلاعات در سرپرستی‌های دانشجویی در خارج از کشور.

- بررسی درباره امکان استفاده از وجود مددکاران اجتماعی.

- در کادر ۱ - ضمایر وابسته.

- تهیه میکروفیلم از ۶۲۰۰ پرونده.

- اقدام و هماهنگی با سازمان‌های انتظامی و اطلاعاتی در زمینه ایجاد تسهیلات حفاظتی درباره ۶۶ اکیپ شناسایی.

- اقدام در مورد ۲۳۹۵ نفر ساکنین هم‌جوار تأسیسات نظامی.

- بررسی نتیجه سانسور مکاتبات پرسنل یکان‌ها ۱۷۵ فقره.

#### امور مربوط به صلاحیت:

- تهیه کارت و آلبوم گزارشات سوابق امرای ارتض شاهنشاهی ۳۷۵ نفر.

- تهیه آلبوم گزارشات سرهنگ‌های حائز شرایط تست امیری ۲۸۷ فقره.

- تهیه آلبوم گزارشات سرهنگ‌های پژوهشک حائز شرایط تست امیری ۱۸۶ فقره.

- تکمیل پرونده تحقیق جهت سرهنگ‌های حائز شرایط در تست امیری ۲۴۷ فقره.

- تشکیل پرونده تحقیق جهت سرهنگ‌های حائز شرایط در تست امیری ۲۴۰ فقره.

- بررسی سوابق افسران ارتض شاهنشاهی که دارای سوابق ویژه هستند ۳۵۷۵ فقره.

- اعلام صلاحیت ازدواج ۶۷۶۶ فقره.

- ارسال فرم تعین صلاحیت افرادی و ازدواج ساواک ۲۴۳۹۸ فقره. (کنترل خودشان کافی

نبوده از ساواک هم کمک می‌خواسته‌اند).

استخدام منع ۷۲۸ نفر.

این تعداد فقط در سال ۵۶ اضافه شده.

ارسال اطلاعیه به ساواک ۱۳۸۶ فقره.

ارسال اطلاعیه به راندار مری کشور شاهنشاهی ۴۷۸ فقره.

ارسال اطلاعیه به شهربانی کشور شاهنشاهی ۲۹۹ فقره.

امور ضد براندازی و خرابکاری.

- تعداد منابع ضد اطلاعات‌های وابسته ۱۷۴۸۰ نفر می‌باشد و این رقم تا اول اسفند ۲۵۳۵

[۱۳۵۵] حدود ۱۰۷۵۰ نفر بود که حدود ۶۰٪ فرونی یافته است.

- مراقبت از ۱۴۲۴ نفر پرسنل تحت مراقبت.

- دستگیری ۹۹ نفر از پرسنل.

- تعداد گزارشات دریافتی از منابع مختلف تا اول اسفند ۲۵۳۶ حدود ۱۷۶۹۵۳ فقره می‌باشد

که نسبت به سال قبل حدود ۶۵٪ فرونی نشان می‌دهد.

- صدور ۵۵ فقره دستورالعمل و بخشنامه در مورد ضد براندازی و ضد خرابکاری.

- اقدام در مورد ۱۲۳۶ نفر پرسنل فراری.

- تا اول اسفند ۹۷، ۲۵۳۶ فقره عملیات تعقیب ۶۹۲ فقره کنترل مکاتبات و ۵۱ فقره کنترل مکالمات تلفنی صورت گرفته که این رقم نسبت به سال ۲۵۳۵ حدود ۴۵٪ فزونی داشته است.

### عملیات:

#### الف - شنود

حلقه نوار ۱۸۰۰ فوتی ۱۴۳۹۸

برگ شنود ۲۷۰۶۹

ساعت کار ۲۳۰۵۶

۲۴۷۶ ساعت کار اضافه بر ساعت کار روزانه

ب - سانسور مراسلات و بسته‌بندی‌های سفارشی

ج - .... فعالیت‌های عملیاتی

الف - اجرای عملیات تعقیب و مراقبت در مورد ۱۵۶ نفر عناصر نیروهای مسلح شاهنشاهی در ۱۴۹۴ روز

پ - اجرای تحقیق پنهانی از طریق مراجعه مستقیم ۵۰۴ فقره

ت - اجرای تحقیق پنهانی از طریق مراجعه غیرمستقیم ۵۷۲ فقره

جابجا کردن تیم ۱۰۱ در خانه امن استیجاری (جدید)

تأمین خانه امن استیجاری برای تیم ۱۰۵

تعمیر و مرمت کردن خانه امن ۳۳ و ۱۱

تشکیل یک محل مستقل به منظور بهره‌برداری بیشتر از اقدامات بازجویی و ایجاد اتاق‌های جداگانه جهت بازجویان به نحوی که در کلیه ساعت شبانه‌روز قادر باشند متهم را احضار و بازجویی نمایند.

همکاری و هماهنگی با سازمان‌های دیگر امنیتی مانند ساواک، کمیته مشترک ضد خرابکاری، بدین ترتیب وظایف سازمان مزبور تلفیقی بود از ضد جاسوسی، ضد خرابکاری، حفاظت ارتش، حفاظت اطلاعات ارتش، حفاظت ادوات و اماکن و سلاح‌ها و مخازن ارتش و پیشگیری از هرگونه دسترسی بیگانگان و سازمان‌های مخالف به آن اماکن و ادوات در عین حال وظایف سازمان ضد اطلاعات شامل بررسی و تفتیش افکار، سوابق گذشته کسانی که داوطلب خدمت در ارتش می‌شدند و جلوگیری از حوادث

آسیب‌رسان بوده است.<sup>۱</sup>

در این رهگذر رقابت‌هایی بین سازمان ضد اطلاعات و ساواک وجود داشت که گهگاه به برخورد های می‌انجامید.

دوباره کاری مزبور یعنی استفاده هم از ساواک و هم از ضد اطلاعات و دریافت گزارش‌های آنان برای جلوگیری از عدم وصول اطلاعات لازم به دفتر مخصوص نظامی بود و به طوری که همه می‌دانند کلیه گزارش‌ها به سرای نظامی داخل، و این فردوست بود که درباره هر یک از گزارش‌ها تصمیم می‌گرفت.

سازمان ضد اطلاعات که چند سال بعد با اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران ادغام و عنوان آن سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات خوانده شد، آمیزه‌ای بود از روش‌های نوین آمریکایی برای حفاظت ارتش و همچنین روش‌ها و عناصر سنتی و واپس‌گرای ایرانی و رقابت‌ها و حсадت‌ها و اختلافاتی که سرانجام کار ارتش را به مراحل پایانی رساند.

۱- شگفت‌انگیز است که با چنین وسعت میدان فعالیت و دیدهبانی حدود دو دهه افسری به نام سرهنگ مقربی در دل ستاد ارتش مشغول جاسوسی به نفع یک کشور بیگانه (شوریو) بود و از تمام فیلترها گذشت و به درجه سرهنگی و معاونت اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران رسید و اگر تصادفاً آمریکایی‌ها در واشنگتن و ضمن عملیات تعقیب - مراقبت یک زنرال کا.گ.ب و دیدار او با مقربی متوجه نمی‌شدند، شاید او به درجه سپهبدی و ارتشبدی و حتی ریاست ستاد بزرگ هم می‌رسید.



## ۱۶

### سال ۱۳۵۷ سال سرنوشت

بسیاری از کسانی که درباره سلسله رویدادهای متنهی به پیروزی انقلاب اسلامی ایران مطالعه می‌کنند حداثه سینما رکس آبادان را به منزله سرفصل آغاز حوادثی می‌دانند که به قیام ۲۲ بهمن خاتمه یافت اما بررسی دقیق وقایع نشان می‌دهد که نآرامی‌هایی که به زودی به تشنجهای پراکنده در دانشگاه‌ها و مرکز علمی از یک سو و شهرهای مذهبی و سپس سایر شهرها انجامید از شهریور ۱۳۵۶ آغاز شد و در دی ماه ۱۳۵۶ پس از واقعه قیام قم سرعت گرفت کما اینکه قیام بهمن ماه تبریز را به دنبال داشت و ادامه آن در سال ۱۳۵۷ که از ماه فروردین آغاز شد تا ۲۸ مرداد تداوم یافت و پس از آتش زدن سینما رکس آبادان وارد مراحل سریع تر شد.

در اوایل سال ۱۳۵۷ قره‌باغی در مقام فرمانده ژاندارمری با هوایپیما عازم نوشهر شد تا در آنجا به حضور شاه شرفیاب شود. پس از اینکه قره‌باغی گزارش‌های جریان‌های روزمره را باز گفت، شاه ناگهان پرسید: آیا اینکه گفته می‌شود سیصد هزار روحانی در مملکت هستند، صحیح است؟ نظر شما در این باره چیست؟

قره‌باغی پاسخ داد: جانثار آمار ندارم ولی آنقدر می‌دانم که در هر ده کوره‌ای هم یک روحانی هست و این اشتغال در عین حال که وسیله ارتزاق و زندگی آنها است،

اصولاً مردم هم به آنها احتیاجاتی دارند. مثل عقد و عروسی یا در موقع فوت که باید نماز میت خوانده شود و مراسم مذهبی انجام گیرد. ضمناً در ایام عزاداری هم اینها منبر می‌روند و روضه می‌خوانند. اعلیحضرت استحضار دارید که در ماه محرم و ماه رمضان از قم و مشهد به شهرستان‌های مختلف روحانی‌هایی فرستاده می‌شوند و این ارتباطات همیشه وجود دارد.

ارتشید قره‌باغی تا سال ۱۳۵۳ که فرمانده ژاندارمری کل کشور شد، صدرصد با مسائل نظامی سروکار داشت و وارد جریان‌های سیاسی نبود اما پس از انتصاب به فرماندهی ژاندارمری کل کشور، خود به خود عضو شورای عالی امنیت کشور شد و گاهی در جلسات شورا شرکت می‌کرد.

قره‌باغی به مناسب مقام خود و ضرورت تقديم گزارش‌هایی که از نواحی و مناطق مختلف کشور می‌رسید یعنی آنچه در حوزه استحفاظی ژاندارمری‌های کشور روی می‌داد، ناگزیر بود هفته‌ای دو بار نیز با شاه ملاقات کند.

از دوران سلطنت رضاشاه نه نخست وزیران ایران و نه وزیران کشور، نقشی در امور نظامی و انتظامی نداشتند. در دوران سلطنت شاه جوان نیز مگر در دو دوران زمامداری احمد قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۱ و نیز در دو سال ۱۳۲۶-۱۳۲۴ و در دوران نخست وزیری ۲۸ ماهه دکتر محمد مصدق، وزیر کشور و نخست وزیر هیچ‌کدام در جریان کارهای شهربانی و ژاندارمری که هر دو سازمان بطور قانونی و رسمی تابع وزارت کشور بودند قرار نداشتند و فرماندهان این دو سازمان مستقیماً گزارش امور جاری در سازمان انتظامی کشور را به شاه می‌دادند.

پس از بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ با وجود تمايل و تأکید سپهبد زاهدی که این سازمان‌ها از طریق او با شاه تماس یابند معهذا شاه زیر بار نرفت و از آن تاریخ تا آخرین ماه‌های حضور در ایران در زمستان ۵۷ فرماندهان ژاندارمری و شهربانی همچنان از شاه دستور می‌گرفتند و گزارش کارهای خود را به او می‌دادند.

دکتر علی امینی نیز در دوران کوتاه یک سال و چند ماه نخست وزیری خود نتوانست اختیار امور انتظامی را در دست خود قرار دهد و آن دستگاه‌ها کاری به نخست وزیر

نداشتند حتی علیه او تو طهه هم می کردند. در خلال ماه های پاییز و زمستان ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ شاه و سیاستگزاران اجتماعی و امنیتی او شیوه شیرینی و شلاق را بهترین راه حل برای حل مشکلات و مسائل ناشی از عدم رضایت عمومی که نتیجه بی تدبیری و دیکتاتوری شاه و دوازده سال و چند ماه زمامداری هویدا بود، دانستند و لباس شخصی ها و کمیته های قلابی مردمی را به سراغ مردم فرستادند. در این مورد نیاز به توضیحات بیشتری داریم.

پس از ماجراهای زد و خورد خونین کاروانسرا سنگی در سال ۱۳۵۶، تقریباً همه فهمیدند مبارزات پارلمانی به هیچ وجه عملی نیست و شاه اهمیتی به مردم و رهبران مردم نمی دهد و حتی از روحانیون به زشتی یاد می کند و اصولاً ارزش و احترامی برای هیچ کس قابل نیست. شاه بر اثر چاپلوسی های بیش از حد درباریان و اطرافیان و خودخواهی بیش از حد، خود را برگزیده و حمایت شده خداوند می نامید. در این زمینه کارش تا بدانجا رسیده بود که تأکید می کرد «من هرگز مشاورینی نداشته و ندارم زیرا مستقیماً با خداوند در تماس هستم.»

در اوایل سال ۱۳۵۷ از فعالیت گسترده احزاب مخالف اصلی که همه غیرقانونی اعلام شده و به صورت محفلی عمل می کردند هنوز خبری نبود و آنان کماکان اجتماعات زیرزمینی خود را تشکیل می دادند. حزب توده هنوز در ایران آشکارا وارد عمل نشده بود در تمام طول تابستان ۱۳۵۷ جلسات جبهه ملی بطور محbermanه برگزار می شد که البته سوا اک حداقل دو خبرچین در آن جلسات داشت که گزارش گفتوگوها را به اطلاع می رسانندند. از آن طرف سوا اک کمیته ای به نام کمیته انتقام تشکیل داده و این کمیته با بمب گذاردن در خانه عده ای از مخالفان رژیم و انفجار ناقص چند بمب خیال ترساندن و ایجاد وحشت و ارعاب در مخالفان را داشت.

این عملیات سوا اک بسیار بچگانه و مبتذل بوده و تشکیل گروه های به اصطلاح انتقام و فدائیان میهن که به تقلید از گروه های خصوصی ضد شورش و اغتشاش در شبیلی و آرژانتین و یونان در عصر حکومت سرهنگان و کشورهای مشابه آن تشکیل شده بود،

به راستی بی‌فایده بود و دم خروس ساواک از زیر قبا آشکار بود و کمتر کسی فریب می‌خورد.

معمولًاً سازمان‌های پنهانی و تروریستی دست راستی و دست چپی جسور و بی‌ملاحظه هستند و اگر بخواهند کسی را ترور کنند روز روشن هم که شده کار خود را بدون ترس و بدون ترحم انجام می‌دهند تا از مخالفان زهرچشم بگیرند اما ساواک که یکی از ارکان بوروکراسی عظیم رژیم شاهنشاهی در حال سقوط بود با همکاری بخشی از حزب رستاخیز کمیته‌ای به نام انتقام تشکیل داده و چون شاه سابق در هر حال می‌خواست رعایت افکار عمومی آمریکا را هم بکند و مخصوصاً در آن روزهای بحرانی از آبروریزی و رسوایی می‌ترسید به ساواک دستور داده بود مخالفان را بترازند ولی آسیبی به آنان نرساند و فقط موجب زهرچشم گرفتن از آنان شود. کمیته انتقام هم که این بار باگروهی از جوانان ناشناس و مبارز سر و کار نداشت که آنان را سر به نیست کند و بگوید در حین مبارزه مسلحانه و مقاومت و تیراندازی متقابل کشته شدند، تعدادی بمب در خانه‌های عده‌ای از مخالفان میانه‌رو که حالا دیگر کم در خارج نیز شناخته شده بودند کارگذارد و این بمب‌ها طوری و یا در ساعاتی می‌ترکیدند که آسیبی به صاحبان منازل نرسد و بیشتر دفتر کار یا خانه‌شان را خراب کند. از طرفی با تلفن‌های تهدید آمیز شروع به آزار و اذیت و تهدید خانواده این افراد کردند.

این اقدامات بچگانه و مبتذل باعث شهرت بیشتر مخالفان و جلب توجه مردم نسبت به مخالفان شد و در عین حال به آن مخالفان فهمانید دستگاهی که این چنین احمقانه و کودکانه به تهدید آنان می‌پردازد و حتی جرأت اقدام شدید نسبت به آنها را ندارد از درون و ریشه پوک و کرم خورده فاسد و فرسوده است و با یک تکان محکم سرنگون خواهد شد.

ساواک در دوران طولانی ۲۲ ساله حیات خود بتدريج به صورت پاتوق عده‌ای افسران و اميران سالخورده ارتش و شهربانی و ژاندارمری برای دریافت حقوق بیشتر درآمده بود و بعضی از این اميران ساواک که مثلاً با درجه سرهنگ تمامی پست مدیریت کل اداره‌ای را احراز کرده بودند حتی پس از رسیدن به درجه سرلشکری و

سپهبدی نیز آن پست را رها نمی‌کردند و به قول نظامی‌ها محل درجه و پست سازمانی آن مقام را مرتبأً بالا می‌بردند تا بتوانند در پست خود باقی بمانند. عده‌ای از امیران ساواک به تأسی از رئیس خود ارتشدند نصیری علاوه بر امور ساواک به مشاغل جنی خارج مانند زمین بازی، خرید و فروش خانه و آپارتمان، تأسیس شرکت و دامپوری پرداخته و اغلب در گرگان و ترکمن‌صحراءراضی حاصلخیزی از املاک پهلوی گرفته بودند. ساواک با وجود تشکیلات و وسائل مدرن به صورت زائده بوروکراسی دولت درآمده و زمام امور آن به دست جوان خوش صحبت، صاحب حافظه اما خودنما و بی تجربه‌ای مانند پرویز ثابتی درآمده بود که میزان شعور اجتماعی و شناختن از مردم را در همان واقعه کفایشی شارل ژوردن می‌توان استنباط کرد که راننده‌اش برای حفظ احترام همسر ثابتی با هفت تیر جوان بی‌گناهی را به قتل رسانید و این واقعه مقابل چشم حداقل بیست تن روی داد و روز بعد لااقل یکصد هزار تن از مردم تهران این جریان را می‌دانستند و آن وقت ثابتی تمام زور و نفوذش را به کار برد که راننده جنایتکارش به یک سال زندان محکوم شود و اتهام قتل عمد به قتل غیر عمد مبدل گردد و خلاصه شیرینکاری و لوس بازی خانم محترمه‌شان و شاهکار و دسته‌گل راننده زورگویش آبرویی برای او و سازمانش باقی نگذاشت و طشت رسوابی‌اش از بام بر زمین افتاد.

تمام آن ژنرال‌ها و افسران عالی‌رتبه ساواک که عقل خود را به دست آدمی مثل ثابتی داده بودند جز جمع‌آوری پول و ملک‌داری و ارسال وجه برای نورچشمی‌های خود به خارج درد و غمی نداشتند. شاه که از مهره‌هایی مثل هویدا، نیک‌پی، نصیری و عبدالمجید مجیدی استفاده می‌کرد و مغز متفکر دستگاه امنیتی اش ثابتی بود که اگرچه در مقابل نصیری نابغه محسوب می‌شد و لیسانسیه زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بود ولی پس از اخذ لیسانس دیگر کتاب را برای همیشه فراموش کرد و تمام تلاشش را صرف بگیر و به بند مخالفان و ثروت‌اندوزی کرد.

هویدا پس از تصدی وزارت دربار بساط عریض و طویل خود را از نخست وزیری به دربار منتقل کرد و بتدریج کلیه یاران سابق را از نخست وزیری و وزارت‌خانه‌های مختلف به دربار آورد و به هر کدام به تناسب حال‌شان مشاغل مهم و چرب و نرم و پر عایدی

زیر عناوین پوچ و قلابی اعطای کرد. هویدا ظاهرآ در زد و بندهای مالی دخالت نداشت او دست اطرافیان شاه را در این باره آزاد می‌گذاشت تا مانع برنامه‌های سیاسی خودش نشوند.

پیران و قره‌نوکران درباری هم در پرتو الطاف ملوکانه هر کدام دارای چندین شغل بودند. مثلاً سپهبد ایادی پزشک مخصوص که در سنین بالاتر از هفتاد با مسوی رنگ کرده هنوز در ارتش خدمت می‌کرد و تقریباً هیچ معامله نظامی بدون تصویب او صورت نمی‌گرفت باند خاصی تشکیل داده اعطای درجات امیری از سرتیپی به بالا به پزشکان ارتش فقط با نظر و صوابدید و ملاحظات خاص او بود. در این اواخر هم به عنوان ناظر وزارت بهداری و بهزیستی و بازرگانی به موضوع رسیدگی به واردات دارو در وزارت بهداری و بهزیستی که عایدات مخفی سرشاری برای او داشت سرگرم کار شده اتفاق و چندین سکرتر زیبا و تلفن‌ها و اتومبیل‌های مخصوص به او داده شده بود. او که ظاهرآ همه اموال خود را به ولیعهد بخشیده بود هر سال از معاملات میلیون‌ها تومان درآمد داشت که به جاهای خاصی در خارج می‌فرستاد.

سازمان‌های به اصطلاح شاهنشاهی خدمات اجتماعی، بنیاد نیکوکاری اشرف پهلوی هم به صورت دولت در داخل دولت انجام وظیفه کرده سالانه میلیاردها تومان به گردانندگان آن تعلق می‌گرفت. زیر عنوان ساختن ۲۵۰۰ مدرسه میلیون‌ها تومان از ثروتمندان و صاحبان مؤسسات و حتی افراد عادی اخذ می‌شد و از هزاران نفر هر یک مبلغ ۳۰ هزار تومان به عنوان هزینه ساختن یک مدرسه اخذ گردید که معلوم نشد این مدارس کجا و کی ساخته شد.

شاهدخت اشرف پهلوی چند سال پیش اعلام کرده بود که ثروت خود را صرف تأسیس بنیادی برای کارهای خیریه خواهد کرد. پس از سروصدا و تبلیغات زیاد فقط مبلغ ده میلیون تومان که گفتنند تمام دارایی ایشان است به این کار بزرگ! تخصیص داده شده و بنیاد نیکوکاری اشرف پهلوی تأسیس گردید که از بودجه این بنیاد فقط یک مجله تبلیغاتی برای جلب نظر روشنفکران به راه افتاده ولی از سوی دیگر گروهی از وابستگان به همین بنیاد به عنوان شرکت خانه‌سازی مهستان وابسته به بنیاد اشرف پهلوی میلیون‌ها

تومان از بانک‌ها و ام‌گرفتند و از مردم اخاذی کردند و شکفت اینکه یکی از مؤسسان شرکت مهستان با فشار و اصرار اشرف به عنوان معاون وزارت‌خانه‌ای گمارده شد و شکفت‌تر اینکه آن معاون جوان به علت اقامت متمادی در آمریکا و نداشتن سواد فارسی قادر به صحبت و نوشتن به زبان فارسی نبود!

### اولین واقعه مهم خارجی: کودتا در افغانستان

واقعه مهم در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷، وقوع کودتا در یکی از روزهای اوایل آن ماه (۱۲ اردیبهشت) در کشور عشیره‌ای و عقب مانده افغانستان به وسیله نظامیان عضو دو حزب کمونیست افغانستان موسوم به خلق و پرچم و به حکومت رسیدن عده‌ای از رهبران کمونیست مانند نورالدین محمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و چند تن دیگر بود که البته عده‌ای از افسران کمونیست را هم به مشاغل مهمی گماشتند.

این کودتا خوبین که شش سال پس از کودتای ژنرال محمد داودخان پسر عمومی پادشاه افغانستان عليه پسرعمویش انجام شده و با کشتن ۳۶ تن اعضای خانواده محمد داود خان در کاخ ریاست جمهوری و اعدام و دستگیری عده زیادی از مخالفان کمونیست‌ها به پیروزی رسیده بود تأثیر وحشتناکی در محافل بالای ایران بر جا گذاشت. سوا اک از مدت‌ها پیش از طریق خبررسانان افغانی و حقوق‌بگیر خود در آن کشور گزارش‌هایی مبهم از فعالیت‌های پنهانی عده‌ای از افسران جوان افغانی که دوره‌های هوانوردی و زرهی و تانک و توپخانه و ادوات موشکی را در شوروی و چین گذرانده بودند دریافت کرده بود اما این گزارش‌ها که توجه شاه را به خود جلب کرده بود به هیچ وجه مورد توجه و تأیید آمریکایی‌ها قرار نگرفته بود. شاه جلسات ماهانه مرتبی با مأمورین سیا و ام.آی.سیکس (سازمان جاسوسی برون‌مرزی بریتانیا) داشت.<sup>۱</sup>

۱- رابطه ایران با رژیم جمهوری محمد داودخان هم بد نبود. محمد داودخان علی‌رغم طرز فکر گذشته‌اش در سال‌های دهه ۱۳۳۰ که ایران را یک خطر جدی برای افغانستان می‌دانست؛ پس از جمهوری شدن افغانستان و تمرکز اختیارات در دستش به سوی ایران روی آورده و معاهداتی بین دو دولت بسته شده و شریف امامی رئیس مجلس سنایه با او سابقه دوستی داشت چند بار به کابل سفر کرده بود.

شاه که بنا به محتوای یادداشت‌های امیر اسدالله عَلَم در سال‌های بین ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ تماس‌هایی از طریق سفیر ایران در رم علیقی انصاری؛ با محمد ظاهر شاه پادشاه مخلوع افغانستان برقرار کرده و چند بار کمک مالی برای او حواله نموده و دستور داده بود یکی از پسران او را به عنوان خلبان در شرکت هواپیمایی ملی ایران استخدام کنند، از کودتای پیش‌بینی نشده افغانستان که غرش انقلاب کمونیستی را در گوش چپ او به صدا درآورده بود متوجه شد.

شاید ملایمت‌های بعدی شاه و اینکه سعی می‌کرد آزادی‌هایی اعطای کند و سیل انتقامات آمریکایی‌ها را متوقف سازد نتیجه فوری و مستقیم کودتای خونین افغانستان بود که شاه را از نفوذ و رسوخ کمونیست‌ها در حتی کشوری به فئودالی و عشیره‌ای و عقب‌ماندگی افغانستان به شدت ترسانده بود. شاه می‌دید که جز آمریکا پشت و پناهی ندارد و به هر ترتیب باید اسباب رضایت کارتر را فراهم آورد.



اما محمد داودخان خود تصمیم گیرنده نبود و باندهایی از افسران چپگرای احساساتی افغانستان که تمایلات کمونیستی تند و تیزی داشتند و مانند جوانان ناپاخته اغلب کشورهای شرقی فکر پیاده کردن ناکجا آباد مارکس - انگلیس - لینین را در برهوت‌های آسیا و آفریقا و گمبدرهای فرهنگی و رشد نکرده فاقد مجامع کارگری داشتند، اطراف او را گرفته بودند.

کودتای خونین و بی‌رحمانه افغانستان در اردیبهشت ۱۳۵۷ چندین ماه قبل از سقوط شاه تأثیر خوفناکی بر روحیه شاه به جا نهاد.

ساواک و وابسته نظامی ایران در کابل، بارها در مورد احتمال بروز یک کودتای دست چهی گزارش‌هایی فرستاده و شاه آن را با وابسته سیا در تهران و نماینده دیگری که از ستاد کل سیا به تهران اعزام می‌شد (چند ماه یک بار) در میان گذاشت و آنها خنده دیده بودند.

وقتی اولین شماره مجله نظامی افغانستان به نام «اردو مجله» که با تصاویر نورالدین محمد تره کی و سایر رهبران افغانستان و آرم‌هایی شبیه آرم شوروی داس و چکش و ستاره و خوش‌گندم مزین شده بود به تهران رسید و شماره‌ای از آن را یکی از تیمساران برای ملاحظه شاه برد؛ شاه مات و مبهوت و متعش ماند. اخمن درهم کرد. لب و رچید و پرسید «این دیگه چیه؟»

تیمسار به عرض رساند که مجله ارتش کمونیستی افغانستان است با مقالاتی سراسر در مدح و ثنای کمونیسم و فحش به محمد ظاهر شاه و داودخان و طایفه ملعون بازکرایی و سخنرانی‌های پرشور افسران در مدح ماتریالیسم دیالکتیک.

شاه گفت «بیندازش دور، نمی‌خواهم نگاه کنم.» (نقل قول از یکی از افسران ستاد بزرگ)

آزادی اعطایی، شاه سابق طبق رویه و سیره شاه یک نوع مانور ماهرانه و به منظور تخدیر اذهان عمومی و بیشتر برای جلب رضایت‌کارتر و افکار عمومی مردم جهان بود. عده‌ای از بازنیستگان سیاسی به اشاره دربار و گروه‌های وابسته به دربار مانند گروه اندیشمندان تعدادی از احزاب و جمیعت‌ها را به راه انداخته بودند که از آزادی فعالیت برخوردار نبوده و فقط ظاهر به آغاز فعالیت حزبی در بهار فضای آزادی سیاسی می‌کردند.

ماه رمضان سال ۱۳۹۸ ه. ق که از روز ۱۵ مرداد و ۱۳۵۷ ه. ش آغاز شد را می‌توان ماه بزنگاه و آغاز مرحله دوم جنبش خواند که به مقطع روز ۱۳ آبان انجامید و از روز ۱۴ آبان همان سال سیر نزولی و سقوط رژیم آغاز شد تا به قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منتهی گردد.

بدینگونه می‌توان برای انقلاب اسلامی ایران پنج مقطع زمانی فرض کرد.

۱- مقطع دراز مدت از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا شهریور ۱۳۵۶.

۲- مقطع شکل‌گیری و تکوین از شهریور ۱۳۵۶ تا دی ماه ۱۳۵۶ و بهمن ۱۳۵۶

(قیام‌های قم و تبریز)

۳- مقطع آغاز شده از بهمن ۱۳۵۶ (قیام تبریز) تا ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ (تاریخ انفجار و آتش زدن سینما رکس آبادان)

۴- مقطع ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۷.

۵- مقطع ۱۳ آبان تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.

علیرغم حوادث و برخوردهایی که روی می‌داد طرز فکری در میان عناصر هیأت حاکمه اشاعه یافته بود که این موضوع را تبیین و تبلیغ می‌کرد که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. دولت، سازمان امنیت، شهربانی، ژاندارمری بر کار خود مسلط است و آنچه در مملکت روی می‌دهد صرفاً نوعی ژست و ادا و بازی و نمایش دموکراسی است تا رئیس جمهوری دینگرای جدید و تازه نفس و کم تجربه و پر ادعای آمریکا را که با شعار حقوق بشر زمامدار آن کشور شده بود راضی و ساكت کند.

شاه با تجربی که از شیوه گفتار و رفتار آمریکایی‌ها به خصوص پس از زمامداری

پرزیدنت کنندی در سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ داشت معتقد بود، آنچه که نامزدهای مقام ریاست جمهوری آمریکا در ایام انتخابات می‌گویند با آنچه که بعد از نشستن بر صندلی ریاست جمهوری انجام می‌دهند متفاوت است. از این رو می‌خواست مدتی مطابق میل آمریکایی‌ها رفتار کند، اجازه دهد فضای به اصطلاح باز سیاسی در کشور برقرار گردد، مخالفان و متقدان که او حتی تا بهار ۱۳۵۷ اهمیتی به آنان نمی‌داد و شاگرد آشپزهای ارش را برای سرکوبشان کافی می‌دانست<sup>۱</sup> به میدان بیایند و حرف‌هایشان را بزنند و عقده‌هایشان را خالی کند و در عین حال خوب هم شناخته شوند که دستگیری و زندانی کردنشان آسان گردد، همانطور که شاه در سال ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۴۱ برای حدود یک سال و پنج ماه طاقت آورد و بعد ناگهان شمشیر از رو بست و همه مخالفان و متقدان در طیف‌های مختلف را کوباند و به زندان انداخت و در جریان قیام ۱۵ خرداد قم و تهران با صوابدید امیر اسدالله علم دستور تیراندازی به قصد کشت داد، او تصور می‌کرد در سال ۱۳۵۷ نیز بتوان آن برنامه را از نو پیاده کرد.

می‌توان حدس زد برنامه بازداشت نخست وزیر سابق امیر عباس هویدا و عده‌ای از وزیران و عناصر سرشناس شهره به فساد و عوامل ناراضی تراش مانند نیک‌پی و سرهنگ ولیان در دوران دولت نظامی نیز به منظور تنبیه یا محکمه یا مجازات آنها نبود بلکه یک ژست مصنوعی و بیشتر جهت ساکت کردن موقعت مردم بود و طبیعی بود به محض اینکه

۱- در مصاحبه ۱۳۵۵ با امیر طاهری سردبیر کیهان، شاه گفت که ۷۰۰ هزار نظامی و پلیس و ژاندارم در اختیار دارد و برای سرکوب مخالفان شاگرد آشپزهای ارش نخست کفايت می‌کنند. اصطلاح شاگرد آشپزهای از واژگانی است که اعضای خاندان پهلوی برای مخالفان به کار می‌برند. یکی دو سال پیش یکی از استادان دانشگاه که در اروپا زندگی می‌کند و گاهی به ایران سفر می‌کند در پاریس فرج دیبا را دید. فرج همسر شاه به این استاد ایرانی گفت: شنیده‌ام شما به ایران سفر می‌کنید و اجازه ورود و خروج دارید. چگونه شده است که شاگرد آشپزهایی که اداره امور ایران را بر عهده دارند به شما اجازه ورود به کشور و خروج از آن را می‌دهند.

دوست دانشگاهی ما گفت: وقتی صاحبخانه‌ها خانه یا کشور را از ترس جان ترک می‌کنند و زودتر از همه جان خود را و همه را به امان خدا رها کرده می‌گریزند، ناچار توده ملت که ممکن است شاگرد آشپزهای هم در میانشان باشد برای حفظ و حراست خانه آن را تحويل می‌گیرند. من هم برای این گاهی به کشور می‌روم تا به شاگرد آشپزهایی از اندوخته‌های عمر و تجارب سیاسی خود بگویم!!

آب‌ها از آسیاب می‌افتد آن عزیزان از زندان آزاد شده و بدون سر و صدابه مقامات نان و آبدار مهمی منصوب می‌گردیدند. شاه در گذشته، از آغاز سلطنت، در رویارویی با توفان‌های سیاسی پیش‌بینی نشده، در انتظار ماندن، به ظاهر سکوت و سازگاری اختیار کردن، منتظر گذشتن امواج و بالاخره اقدام و ضربت مقابل را اجرا کردن به خوبی تجربه و آزمون کرده و در آن ممارست داشت. ماجرای حزب توده و آغاز فرقه دموکرات در سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵، ملجرای نفت و بالاخره ماجرای دکتر امینی سه آزمون مهمی بودکه او هر سه مورد را گذرانده و به نفع خود پایان داده بود.

در همان روزهای بهار سال ۱۳۵۷ وقتی ارتشدید قره‌باغی در یکی از روزهای شرفیابی، ارتشدید نصیری را که در دانشکده افسری فرمانده دسته‌اش بود دید از او پرسید این جریان‌ها چیست؟ این شعرخوانی‌ها و جریانات پس از شعرخوانی‌ها را چگونه تعبیر می‌کنید. نصیری خندید و شانه بالا انداخت: طوری نیست، گفته شده است این‌ها را آزاد بگذاریم که حرف‌هایشان را بزنند، حرفشان را می‌زنند و یواش یواش خودشان خسته می‌شوند و ول می‌کنند.

قره‌باغی پرسید: شما اینطور فکر می‌کنید؟

نصیری گفت: بله، بله، جای نگرانی نیست.

بدین ترتیب سال ۱۳۵۶ پایان یافت و سال ۱۳۵۷ که می‌توان آن را سال سرنوشت خواند آغاز شد.

در ۴ فروردین ۱۳۵۷؛ با پیام آیت‌الله خمینی به مناسبت چهلم شهیدان تبریز شاه را وحشت‌زده خوانده و اعلام نموده بود شاه اعتدال اعصاب خود را از دست داده است. با صدور اعلامیه‌ای در حمایت از مضمون اعلامیه آیت‌الله خمینی از سوی حوزه علمیه قم؛ آشکار شد که مبارزه حتی از تعطیلات نوروزی آغاز شده است مخصوصاً که در عید آن سال اعلامیه‌هایی در تمام شهرهای کشور نشر یافت که عید را تحریم کرده و اعلام عزای عمومی کرده بودند.

آنگاه برای نخستین بار در بسیاری از شهرها، تصویر آیت‌الله خمینی که همان تصویر قدیمی مربوط به سال‌های دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ بود در ویترین بعضی از مغازه‌ها دیده

می‌شد. در حالی که آیت‌الله شیرازی و دو آیت‌الله عظام: گلپایگانی و مرعشی اعلامیه‌هایی به مناسبت چهلمین روز شهدای تبریز صادر کرده بودند دولت ثبت دوستانه‌ای نسبت به حوادث تبریز گرفت و حدود دویست تن از بازداشت‌شدگان را آزاد کرد.

در روز هشتم فروردین در حالی که مقامات دولتی به زحمت باور می‌کردند تظاهرات و راهپیمایی‌هایی در تعدادی از شهرهای ایران انجام شد که به حمله به مراکز حزب رستاخیز و آتش زدن آن می‌انجامید.

تعطیل بازار در تهران و برخورد مردم در یزد که به کشته شدن چند تن انجامید، آتش زدن چند شعبه بانک در مشهد، تظاهرات و راهپیمایی در قزوین، اصفهان، بابل، کاشان و حمله مردم خشمگین به سینماها، اماکن عمومی، مراکز حزب رستاخیز و مشروب فروشی‌ها، اعلامیه‌های هفت‌به‌هفت علماء و روحانیان، انفجار خانه جوانان در کرمانشاه با بمب و مواد آتشزا و بالآخره برخوردهای روز ۱۵ فروردین در بازار تهران و مقابل دانشگاه حکایت از آن می‌کرد که رژیم شاه سال سختی را پیش رو دارد.

آتش زدن مشروب فروشی‌ها و بانک‌ها از کارهای عادی تظاهرکنندگان شده بود و ناآرامی به مریوان و سنترج و مهاباد نیز که مناطق سنی نشین بود کشیده شد.

در خارج از کشور اعتصاب غذا، تحصن، نامه‌نویسی دانشجویان به مراجع بین‌المللی از جمله سازمان عفو بین‌الملل ادامه یافته و در داخل نیز مسئله اعتصاب غذای زندانیان سیاسی انعکاس و دامنه وسیع خبری یافته بود که خبرگزاری‌های بین‌المللی آن را به دقت پوشش می‌دادند. در حالی که جمشید آموزگار نخست وزیر و دیر کل حزب رستاخیز در ماه فروردین به تبریز عزیمت کرده و به عنوان اجتماع اعضای کانون‌های حزب رستاخیز، یک همایش ۳۰۰ هزار نفری نمایشی برپا کرده بود در شهر تبریز مجدداً تظاهراتی برگزار شد، یک دانشجو به قتل رسید و بازار تعطیل گردید.

مرگ امیر اسدالله علم وزیر سابق دربار شاهنشاهی در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ شاه را از وجود یکی از مردان متنفذ و مشاوران نیرومندش محروم کرد.

در ماه اردیبهشت ۱۳۵۷، مهندس مهدی بازرگان که چندی قبل عوامل ناشناسی به

نام کمیته انتقام، ظاهرآ در پوشش اعضای متعصب حزب رستاخیز خانه‌های او و داریوش فروهر و دکتر سنجابی و مقدم مراغه‌ای را با بمب و مواد آتشزا به آتش کشیده و دکتر پیمان را نیز با چاقو مجرح کرده بودند شروع به انجام یک سری مصاحبه با رسانه‌های بین‌المللی از جمله رادیو بلژیک کرد و از خودکامگی شاه که مردم را به تنگ آورده و همه را علیه خویش برانگیخته است انتقاد نمود.

بر اثر فشار افکار عمومی و تحریم و دیعه سپاری در بانک صادرات، هژبر یزدانی بهایی مورد حمایت دربار و ارتشد نصیری و سهامدار عمدۀ آن بانک وادار به فروش سهام خود در بانک مزبور شد و ۴۰۰ هزار سهام او جمعاً به مبلغ ۱۰ میلیارد ریال به فروش رفت و بانک صادرات آن مبلغ را بابت بدھی‌های هژبر برداشت. هژبر یزدانی از کسانی بود که وجود او و تبخیر و ادا و اطوار و حرکت در میان شش یا هشت اتمبیل محافظان مسلح، به انگشت کردن انگشت‌هایی به مبلغ ۸۵ میلیون، کتک زدن منجر به بیهوشی دراز مدت و مرگ یکی از همکارانش به نام انھاری، باعث خشم و ناشکیبی مردم می‌شد و افکار عمومی رژیم را مسؤول پروراندن و چاق و فربه کردن مافیاهای ایرانی و آدم‌هایی نظیر این چوپان سنگسری سابق می‌دانست که تنها علت موقوفیت چشمگیر او صرفظر از زرنگی و پشت‌هم‌اندازی و قالق‌ایش انتساب او به فرقه بهایت و حمایت سپهد دکتر ایادی از یک سو و ملکه مادر و ارتشد نصیری از سوی دیگر از این شخص بود.

علاوه بر هژبر یزدانی شخص دیگری به نام علی رضایی که با پرداخت رشوه به یکی از درباریان مقرب شاه به مقام سناخوری هم رسیده بود توجه مردم را جلب کرده بود. این شخص که صاحب کارخانه بزرگی به نام شهریار و بانکی به همین نام در خیابان حافظ شمالی بود مدت‌ها بود در مراسم عید نوروز یا جشن تأسیس بانک یا سالروز تولد خود، به مهمانان هدایای گرانبهایی چون سکه‌های پنج پهلوی می‌داد و مهمانان اجازه داشتند از سکه‌های یک پهلوی و پنج پهلوی که او روی میز شیشه‌ای می‌گذاشت هر چند عدد که می‌خواهند بردارند.<sup>۱</sup>

۱- به نقل از مرحوم محمد ذوالمنجد رئیس بانک ملی شعبه حافظه این مخفیانه این منظره را دیده بود و با تعجب آن را برایم نقل می‌کرد.

در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ بازار تملق و چاپلوسی برای خوشایند شاه بسیار گرم شده و در هر نوروز کارت‌های رنگین بسیار گران قیمت با چاپ نفیس روی کاغذ گلاسه ضخیم به وسیله رجال و تیمساران چاپ و مبادله می‌شد. مجالس ضیافت و کوکتل پارتی و تریا دانسینگ و سفرهای پر هزینه به آمریکا و اروپا همچنان در آغاز سال ۱۳۵۷ نیز ادامه یافته و از رجال و تیمساران تراز اول رژیم شاهنشاهی هیچ‌کس هیچ‌گونه خطری را حدس نزد و اساساً باور نمی‌کردند مخالفان به هیچ ترتیب بتوانند شالوده‌های تخت سلطنت شاه را حتی تکان کوچکی بدھند.

انفجار بمب در خانه رهبران معتدل اپوزیسیون مانند داریوش فروهر و دکتر عبدالکریم لاھیجی ادامه یافت و روزی محسن پزشکپور رهبر سابق حزب پان - ایرانیست و وکیل دادگستری که در صداقت و صراحة لهجه و بیان مکنونات خود از تهور خاصی برخوردار بود و سعی داشت رژیم را به اتخاذ راه کارهای منطقی و ادارد در مجلس شورای ملی دولت دکتر آموزگار را مورد استیضاح قرار داد و از دولت خواست درباره اقدامات بی‌رویه لباس شخصی‌هایی که روزی مجتمعین معتدل مانند اعضای جبهه ملی را در کاروانسرا سنگی کرج با چوب و چماق و میله آهنهن و پنجه بوکس مورد حمله قرار داده و روز دیگر در خانه رهبران سرشناس جبهه ملی و گروه‌های همفکر آن بمب منفجر می‌کردند توضیحاتی بدھد و مشخص کند کمیته انتقام چه کمیته‌ای است و گردانندگان آن چه افرادی هستند؟

در روز ۱۰ اردیبهشت در شهر قم تشنجاتی رخ داد و یک نفر کشته شد. چند روز بعد آیات قم به مناسبت چهلم شهدای یزد اعلامیه‌هایی داده مجلس ترحیمی در مسجد اعظم قم برگزار کردند.

در روز ۱۶ اردیبهشت روزنامه لوموند برای اولین بار با آیت‌الله خمینی مصاحبه مرسوطی کرد و آیت‌الله شورش‌های ایران را مقدمه انفجار عظیمی برای ساقط کردن حکومت خودسر شاه نامید.

در ماه اردیبهشت نظاهرات و راهپیمایی‌ها در بابل، شیراز، تهران، تبریز و اغلب دانشگاه‌ها ادامه یافت.

در ۱۹ اردیبهشت شهر قم شاهد برخوردهای شدید تظاهرکنندگان و نفرات پلیس و گارد شهربانی اعزامی از تهران بود. در پی برگزاری یک مجلس ختم تظاهرکنندگان به خیابان‌ها ریختند، به ۳۰۰ خودرو آسیب رساندند، ایستگاه راه‌آهن را اشغال کرده مانع حرکت ترن شدند، بانک‌ها را به آتش کشیدند، سطح خیابان‌ها را با تیرآهن و بشکه قیر پوشاندند و مانع از حرکت اتومبیل‌های آتش‌نشانی شدند.

این همان شهری بود که دولت اصرار داشت تمام دختران دانش‌آموز آن سر بر亨ه حرکت کنند و در سال ۱۳۴۶ و ۱۳۵۰ در جشن‌های دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، شبیه مراسمی که در مدارس تهران برگزار شده بود در آنجا برگزار کرده بود. تظاهرات خونین قم که در روزنامه‌های تهران انعکاس یافت ده ساعت به طول انجامید، تعدادی کشته و زخمی به جا گذاشت و با حمله مأمورین به منازل آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری خاتمه یافت.

شیوه برخورد نخست وزیر دکتر جمشید آموزگار با این حوادث، سخنرانی‌های مبهم و تقریباً بی‌ربط او، خودداری از به دست گرفتن هرگونه ابتکار عمل برای مذاکره با آیات عظام نشان می‌داد که در جین دولت ایشان نور رستگاری نیست.

در روز ۲۵ اردیبهشت مردم تهران به دلیل شایعاتی که بر سر زبان‌ها افتاده بود، از خارج کردن اتومبیل‌های خود از منازل خودداری کردند و در حالی که شاه و فرح سفر خود به اروپای شرقی و کشورهای مجارستان و بلغارستان را ادامه می‌دادند و شاه در مصاحبه‌های خود از تجزیه ایران و شراب خوردن عده‌ای از رهبران حزب ایران با پیشه‌وری سخن به میان می‌آورد تشنجهای و تظاهرات همچنان ادامه داشت.

دکتر سنجابی و اللہیار صالح و دیگر رهبران اپوزیسیون داخلی که شاه از روی جهل و ناتوانی در شناخت طیف‌های جامعه آنها را به جای مخالفان واقعی خود گرفته بود در این ایام چندان فعالیتی نداشتند و به شرکت در جلسات دولتی و انتقاد بسنده می‌کردند. انتقاد شاه از رهبران جبهه ملی نشان می‌داد که او اطلاع دقیقی از ساختار منظم و منسجم مخالفان مذهبی و غیرمذهبی خود ندارد و قادر به تشخیص و تفکیک آنها نیست.

شاه برای تحبیب از مخالفان، برگزاری مراسم تکراری، پرخرج و خسته کننده چهارم آبان و ششم بهمن را موقوف کرد اما این کارها، چیزی نبود که مخالفان او را آرام کند. در ماه خرداد شاه سفری به مشهد کرد و سعی کرد با سخنانی مردم را آرام کند. چند روز بعد آیت‌الله خمینی شاه را مورد حمله شدید قرار داد و ضمن اشاره به چهل و چند منطقه زاغه‌نشین در اطراف پایتخت شاه را مورد نکوهش قرار داد که می‌گوید آزادی را به مردم ایران اعطای کرده است و بالحنی تند و بی‌سابقه پرسید «تو اصلاً چکاره هستی؟ اعطای کردیم چه غلطی است. خدا، قانون، اسلام به مردم آزادی داده‌اند تو چکاره‌ای؟» در روز ۱۵ خرداد به مناسبت سالروز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بازار و اغلب دکان‌های تهران تعطیل شد. در دانشگاه‌ها تظاهرات دامنه‌داری برگزار گردید و در اهواز تقریباً تمام کباباره‌ها و مشروب فروشی‌ها مورد حمله قرار گرفتند و نابود شدند.

در ۱۶ خرداد ارتشید نصیری رئیس ناراضی تراش ساواک از پست خود برکنار شد و به عنوان سفیر به پاکستان اعزام گردید. شیوه مدیریت و اعمال نصیری که به بی‌سوادی و تندخوبی و هتاکی و بدزبانی شهره بود از علل و عوامل عمدۀ فروپاشی رژیم شاه بود. بی‌تدبیری و خشونت ارتشید نصیری به گونه‌ای بود که حتی یکی از کارمندان و افسران تحت فرمان او سرهنگ عیسی پژمان درباره او چنین می‌نویسد:

«به جای مدرسه، محبس و زندان بنا می‌کرد و ساواک را به شکل یک دستگاه اجرایی شدید درآورده بود که تلاش می‌کرد همواره عملکرد خود را به عنوان معیار حق و باطل و ملاک خدمت و خیانت شاخص گرداند و مردم را از توجه به الگوهای معيارها و ارزش‌های متعالی باز دارد. این مرحله افول او به سقوط بود.

اقدامات برخلاف مقررات و دخالت‌های بی‌مورد در کلیه شؤون مملکت و اتخاذ یک سیاست عناد و کینه‌توزی به جای هدایت و راهنمایی طبقه جوان و روشنفکر (که به اصطلاح ساواک «منحرف» شده بودند) نتایج نامطلوبی در جامعه به بار آورد.<sup>۱</sup>

شاه به جای نصیری سپهبد ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد بزرگ را به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب کرد و سرلشکر علی معتقد قائم مقام سابق

۱- فصلنامه رهاورد، چاپ آمریکا، شماره ۵۶ (بهار ۱۳۸۰)

ساواک سفیر ایران در سوریه شد. در ماه تیر تشنجات همچنان در شهرهای ایران از جمله بابل و اصفهان ادامه یافت.

همچنان در ماه تیر انجمن حقوق دانان ایرانی برای دفاع از حقوق بشر در ایران تشکیل شد.

دکتر حسن فقیه نخبیری یکی از قضات دادگستری آن زمان که اکنون در آمریکا زندگی می‌کند درباره این انجمن چنین می‌نویسد:

«من بنده در آن وقت قاضی شاغل دادگستری بودم و در جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر عضویت داشتم. این جمعیت به همت و ابتکار زنده یادان آیات حاج میرابوففضل و حاج آقارضا زنجانی و مهندس مهدی بازرگان و دکتر کریم سنجابی و دکتر اسدالله مبشری و دکتر کاظم سامی و علی بابایی و رادینا و آقایان دکتر یدالله سعابی و احمد صدر حاج سید جوادی و حسن نزیه و دکتر ملکی و عده‌ای دیگر از آزادیخواهان و مبارزان و ملیون تأسیس شد و از بین مؤسسان، شادروان مهندس بازرگان به دیرکلی جمعیت انتخاب گردید. نگارنده و آقایان فتح الله بنی صدر دادیار دادسرای دیوان کشور و ابوالفضل میرشمسم شهشهانی معاون دادسرای استان مرکز، سه نفر از قضات شاغل دادگستری در این جمعیت عضویت داشتیم. سرپرستی شعبه قضایی که پرمبلغه‌ترین شعب جمعیت بود، به عهده آقای احمد صدر حاج سید جوادی قاضی بازنیسته و وکیل دادگستری بود. نامبرده اکثر اوقات به اتفاق آقایان دکتر نور علی تابنده و دکتر عبدالکریم لاهیجی و چند نفر دیگر از کلای آزادیخواه در دادسراهای حکومت نظامی و دادگاههای دادگستری تهران و شهرستان‌ها سرگرم دفاع از زندانیان سیاسی و روحانیون و دانشجویان دستگیر شده بودند که قهرآ م مجال و فرصتی برای بررسی امور محوله به شعبه قضایی نداشت. من حدود هشت ماه تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ همه روزه عصرها تا پاسی از شب گذشته، در دفتر جمعیت واقع در خیابان شمیران قدیم اول خیابان مسجد قبا در شعبه قضایی کار می‌کردم و امور محوله به آقای صدر را به نیابت ایشان انجام می‌دادم. کار ما عمدتاً مکاتبه با دادسراهای دادگاههای حکومت نظامی تهران و شهرستان‌ها و دادرسی ارتش و دادستانی ارتش در ارتباط با آزادی زندانیان سیاسی اعم از محکومین سابق و یا متهمین تازه دستگیر شده بود، نامه‌ها در اوراق با تیتر چاپی «جمعیت ایران دفاع از آزادی و حقوق بشر» نوشته می‌شد و با مهر جمعیت و امضای آقای صدر حاج سید جوادی ارسال می‌گردید. پاسخ‌ها عموماً در خصوص آزادی محکومین سیاسی و یا وعده نزدیک آزادی آنان و سایر متهمین زندانی بلا تکلیف و دستگیر شده بعد

از وقایع قم و تبریز و کرمان و... بود.<sup>۱</sup>

در ۱۹ تیر دولت لایحه تازه تظاهرات را تدوین کرد. در این لایحه آزادی‌هایی برای تظاهرات پیش‌بینی شده بود، همچنین صحبت از تدوین لایحه‌ای برای نشر آزادنہ کتاب و مطبوعات و تعدیل سانسور بود.

حزب رستاخیز در تیر ماه ۱۳۵۷ وجهه و آبروی خود را از دست داده و صحبت از انحلال آن به میان آمده بود. عده‌ای از نمایندگان مجلس مانند محسن پژشکپور رهبر سابق حزب پان ایرانیست و احمد بنی احمد مدیر روزنامه عصر نوین تبریز از حزب کناره‌گیری کردند و در جلسات مجلس به ایراد سخنانی در مخالفت با دولت پرداختند. دکتر محمد رضا عاملی تهرانی از رهبران سابق حزب پان ایرانیست که در سال ۱۳۵۳ به اجبار عضویت در حزب رستاخیز را پذیرفته بود از قائم مقامی حزب استعفا داد و گفت که حزب رستاخیز توجهی به خواسته‌های مردم ندارد.

برای حزب رستاخیز در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ساختمان بسیار عظیمی با بودجه دولت در خیابان معروف آریامهر [خیابان دکتر فاطمی امروز] بنا شده که هزینه سنگینی به مصرف آن رسیده و مورد انتقاد مطبوعات فرار گرفته بود. دهها ساختمان بزرگ در نقاط مختلف تهران برای این حزب بی‌خاصیت و پوشالی اجاره یا خریداری شده و چند صد کارمند و ماشین‌نویس داشت ماه مرداد ۱۳۵۷، پرحداده‌تر از ماه‌های قبل بود. بخصوص که ماه رمضان ۱۳۹۸ ه. ق از روز ۱۵ مرداد آغاز می‌شد و انتظار حوادث مهمی در این ماه می‌رفت.

در روز اول مرداد تظاهرات شدیدی در مشهد انجام گرفت. با تیراندازی پلیس چند تن کشته و مجروح شدند و چند بانک به وسیله مردم به آتش کشیده شدند. علت عمدۀ عدم رضایت مردم روش خشونت‌آمیز دکتر عبدالعظیم ولیان، سرهنگ سابق ارتش و استاندار و نایب‌التلیه آستان قدس رضوی بود که درباره فساد اخلاق و زن‌بارگی او از یک سو و هتاکی و بدزبانیش سخنان بسیار بر سر زبان‌ها بود و مصادره املاک و مستغلات اطراف صحن مطهر و بازارهای قدیمی آن و خودداری از پرداخت قیمت

۱- فصلنامه رهاورد: چاپ آمریکا، شماره ۵۶ (بهار ۱۳۸۰)

عادلانه و زیباسازی صحن به قیمت بیکار کردن و از نان انداختن و بلا تکلیف و متواری ساختن صاحبان دکان‌ها و مغازه‌ها موجی از نارضایی در مشهد برانگیخته بود.<sup>۱</sup>

گزارش‌هایی که خبررسانان (مخبرین) ساواک از فساد اخلاقی و مالی ولیان به تهران ارسال می‌داشتند، هیچ‌گونه تأثیری به جا نمی‌گذاشت و شاه که نظر بسیار مساعدی به ولیان داشت به این گزارش‌ها اعتنای نکرده بلکه ولیان را مورد حمایت و تشویق و قدردانی قرار می‌داد. ولیان ارتباط‌های نامشروعی با چند زن زیبای شوهردار که شوهران آنها در استانداری یا ادارات تابعه خدمت می‌کردند برقرار نموده و ساواک به دقت این روابط را تحت نظر گرفته گزارش‌های لازم را ارسال می‌داشت که با سکوت مرکز مواجه می‌شد.

ولیان روش خشونت‌آمیز و ناراضی‌تراشی‌های خود را که توأم با اخذ رشوه‌های کلان بود تا اواسط شهریور ماه ۱۳۵۷ ادامه داد و تنها پس از انفجار و آتش‌سوزی سینما رکس آبادان و استغفاری دکتر آموزگار و نخست وزیری مهندس شریف امامی به علت شکایات مکرر مردم خراسان و نارضایی عمیق آیات عظام مشهد شاه موافقت کرد به تهران فراخوانده شود و به جای او سپهبد امیر عزیزی استاندار و نایب‌الدولیه آستان قدس شود و به مشهد عزیمت نماید.

چند ماه بعد سناتور جلالی نایینی البته فقط در مهرماه ۱۳۵۷ در دوران نخست وزیری شریف امامی جرأت کرد که طی نطق شدید‌اللحنی از اعمال ولیان در خراسان به شدت انتقاد کند و او را مسبب نا‌آرامی‌های خراسان معرفی نماید. شاید بتوان به جرأت ادعا کرد بسیاری از حوادثی که در ماه‌های بعد در خراسان رخ داد و مخصوصاً در آذرماه به خونریزی و کشتار انجامید نتیجه رفتار آمرانه، گستاخانه و خشونت‌آمیز ولیان بود که اساساً احترامی برای مردم ایران قائل نبود.

در حقیقت دو استاندار نظامی، سپهبد اسکندر آزموده و سرهنگ عبدالعظیم ولیان

۱- بنگرید به کتاب عبدالعظیم ولیان به روایت استاد ساواک از مجموعه رجال عصر پهلوی، انتشارات مرکز بررسی استاد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، آذرماه ۱۳۷۹.

دو استان بزرگ شمال غربی و شمال شرقی کشور را آماده انفجار کردند و خود از صحنه گریختند.

### ماه رمضان ۱۳۹۸ ه.ق / نیمه مرداد ۱۳۵۷ ه.ش

ماه رمضان سال ۱۳۹۸ ه.ق از روز ۱۵ مرداد ۱۳۵۷ آغاز می‌شد. ماه رمضان به علت تراکم جمعیت و اجتماع مردم در مساجد ماه سرنوشت‌سازی برای دولت‌های مختلف ایران، در زمانی که نقارها و تضادها میان حاکمان و روحانیون و مردم به اوج رسیده باشد به شمار می‌رفت.

از ابتدای ماه رمضان با تجمع مردم در مساجد و فعالیت‌های شدید تبلیغاتی ضد رژیم که از سوی سخنرانان و وعاظ انجام می‌گرفت و تقریباً اکثریت طبقه روحانی به جبهه مخالف گرویده بودند، برخوردهای شدیدی میان مردم و مأمورین انتظامی آغاز شد.

پس از هر سخنرانی مردم از مساجد خارج شده در خیابان‌ها، دادن شعار علیه رژیم را آغاز می‌کردند و یا ممانعت مأمورین پلیس که تدریجاً چندگردن سرباز به آنها افزوده شده بودند (هنوز خبری از حکومت نظامی نبود) تشنج آغاز می‌شد. بلافاصله اماکن دولتی، خودروهای پلیس و شیشه‌های بانک‌ها از سوی مردم خشمگین مورد حمله قرار می‌گرفت و در اوایل رمضان کاباره بزرگ میامی متعلق به برادران قربانی که از اماکن تفریحی مشتهر به فساد و محل تجمع خوشگذرانان مرتفه تهران از یک سو و زنان رقصه اروپایی و خاور دوری از سوی دیگر بود به آتش کشیده شد.

### در شهرستان‌ها چه می‌گذشت؟

در مرداد ماه سال ۱۳۵۷ در کنار چندین گروه و حزب و جمعیت که فعالیت خود را آغاز کرده بودند دکتر علی امینی که تا آن زمان مغضوب بود و شاه گهگاه در سخنان خود اشاره می‌کرد که نخست وزیری او در سال ۱۳۴۰ بنا به اصرار و فشار آمریکایی‌ها بوده است وارد صحنه شد.

از روز نهم مرداد مجدداً تظاهرات ضد دولتی آغاز شد و در شهر اصفهان در روز ۱۴ مرداد به آتش زدن اماکن عمومی و بانک‌ها بوسیله مردم خشمگین و عاصی انجامید و پلیس به مقابله پرداخته عده‌ای کشته و زخمی شدند. در آن روزها آیت الله طاهری مجتهد سرشناس و ضد رژیم اصفهان، در صدر مخالفان قرار داشت.

شاه در سخنرانی روز ۱۴ مرداد به مناسب فرا رسیدن سالروز مشروطیت که سال به سال بی‌رنگ‌تر می‌شد و عده‌هایی مبنی بر آزادی گفتار، اجتماعات، قلم داد و گفت که انتخابات آینده آزاد خواهد بود.

چنانکه نوشته شد ماه رمضان آن سال از روز ۱۵ مرداد آغاز شده و مسجد قبا در قله‌ک که مهندس بازرگان، یدالله سحابی، دکتر مفتح، دکتر باهنر و آیت الله خامنه‌ای و آیت الله مطهری در آنجا سخنرانی می‌کردند به کانون مورد توجه مردم تبدیل شد.

در روز ۲۸ مرداد هتل شاه عباس اصفهان که مرکز تجمع خارجیان به ویژه آمریکایی‌ها و مشروطخواری و رقص و پایکوبی و برنامه‌های رقص زنان رقصه بین‌المللی بود مورد یورش مردم خشمگین قرار گرفت و آسیب‌هایی بدان وارد شد. در این هتل کودکان و نوجوانان آمریکایی به عنوان گارسون از هموطنان آمریکایی خود پذیرایی می‌کردند.

بسیاری از پسران و دختران جوان آمریکایی که پدران آنها در مؤسسات نظامی و استراتژیک ایران از جمله کارخانه‌های عظیم هلیکوپترسازی خدمت می‌کردند با لباس مختصر و شلوارک کوتاه معروف به شلوارک داغ سوار بر موتورسیکلت به اماکن تابستانی اصفهان از جمله مساجد شاه و شیخ اطف الله وارد شده سوت زنان و آوازخوانان در حال جویدن آدامس باعث خشم مردمان اصولگرا می‌شدند.<sup>۱</sup>

در اصفهان، علاوه بر آمریکایی‌ها یک کلنی بزرگ اتباع روس که در امور کارخانه

۱- محققان آمریکایی از جمله جیمز بیل به رویدادهایی که ناشی از برخورد آمریکاییان جوان با جامعه سنتی اصفهان بود بطور کامل اشاره کرده‌اند نگاه کنید به عقاب و شیر، نوشته پروفسور جیمز بیل، ترجمه مهوش غلامی، تهران، انتشارات شهرآب، ۱۳۷۱، جلد دوم، فصل دهم، صص ۵۹۱-۵۹۳ و دیگر صفحات فصل دهم.

ذوب آهن آریامهر خدمت می‌کردند نیز اقامت داشتند.

اصفهان در طول ۱۵ سال به یک شهر بزرگ بین‌المللی و صنعتی و اقتصادی تبدیل شده و استقرار مرکز توپخانه و موشک‌های ارتش شاهنشاهی در اطراف این شهر، اعزام چند هزار افسر و سرباز و درجه‌دار و زندگی دائمی چند هزار آمریکایی و روسی و دیگر ملل اروپایی بافت و شکل سنتی این شهر را به کلی دگرگون ساخته بود.

اصفهان یک شهر توریستی طراز اول کشور بود و بیشتر خارجیان که به ایران سفر می‌کردند دیدار از این شهر توریستی را که الماس معماری شرفی قرون ۱۷، ۱۶ و ۱۸ میلادی نامیده می‌شد در برنامه سفر خود می‌گنجاندند اما حرکت توریست‌ها که طبق عادات متقاضی اروپایی و آمریکایی اغلب با جامه‌های مختصر و بدنه نما و شلوارک از اتوبوس‌ها پیاده و سوار می‌شدند مورد پسند طبقات سنتی و قدیمی اصفهان نبود و پس از حوادثی که در سال ۱۳۵۶ ه. ش در شهر شیراز به وقوع پیوست و مردم آن شهر به علامت اعتراض به نمایش‌های مستهجن و غیراخلاقی در جریان جشن هنر شیراز به تظاهرات و شکستن شیشه‌های مغازه‌های مشروب فروشی و مراکز جشن هنر پرداختند، در اصفهان نیز ماده برای هرگونه اقداماتی مستعد بود.

در روز ۲۰ مرداد ۱۳۵۷ مردم اصفهان به تظاهرات تند و خشونت‌آمیزی دست زدند و تمام سینماها و مشروب فروشی‌ها و بانک‌ها و ادارات دولتی و ساختمان حزب رستاخیز را به آتش کشیدند. جزییات آنچه در این روز در اصفهان گذشت در چندین کتاب و از جمله کتابی که یکی از مؤسسات اسلامی انقلابی اصفهان به چاپ رسانده، آمده است. در جریان این تظاهرات عده‌ای کشته و زخمی شدند و مردم که به شدت خشمگین بودند با شکستن درختان و انداختن آنها در عرض خیابان‌ها مانع از حرکت اتومبیل‌های پلیس و آتش‌نشانی شدند.

آیت‌الله طاهری که در اصفهان طرف توجه عموم بود به زودی بازداشت و به تبعید فرستاده شد اما مدتی نپایید که دولت ناچار شد او را به شهر خود بازگرداند. در اطراف خانه آیت‌الله طاهری منظره‌ای پدید آمد که سال‌ها بود نظیر آن دیده نشده بود.

هزاران اعلامیه به دیوارهای آجری و گلی نصب و تصاویر کشته شدگان که شهیدان خوانده می‌شدند به چشم می‌خورد. به زودی خبرنگاران خارجی توانستند راهی اصفهان شوند و مشاهدات خود را بنویسند یا مخابره کنند. رادیوی بی‌بی‌سی انگلیس، رادیو بین‌المللی فرانسه، رادیو آلمان و خبرگزاری‌های مختلف اخباری از اصفهان مخابره می‌کردند. عصر روز جمعه ۲۰ مرداد ۱۳۵۷ دولت برای اولین بار در اصفهان اعلام حکومت نظامی کرد و داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی با قیافه بی‌تفاوت و بی‌احساس خود در همان ساعت شبانگاهی جمعه شب در تلویزیون ملی ایران ظاهر شد و برقراری حکومت نظامی در اصفهان را اعلام داشت. فرودگاه اصفهان از ساعت ۸ شب تا شش بامداد بسته و مقررات حکومت نظامی عبور و مرور را از ۸ شب تا ۶ بامداد ممنوع اعلام کرد.

روز بعد ۲۱ مرداد مردم شیراز به اعتراض به برگزاری مراسم موهن جشن هنر که شهبانو فرج علاقه زیادی به اجرای آن و دعوت از هنرمندان و رقصان مجھول‌الهویه در کنار آهنگسازان و موسیقیدانان سرشناس آمریکایی و اروپایی و هنرمندان ایرانی داشت به تظاهرات پرداختند و برخوردها و تیراندازی‌هایی روی داد.

سرلشکر ناجی که به سمت فرماندار نظامی اصفهان منصوب شده بود سعی کرد هم با تحبیب و هم با تهدید شهر را آرام کند اما موفق نشد. در سراسر کشور پس از هر برخورد و تیراندازی که منجر به کشته شدن عده‌ای از مردم می‌شد مجالس سوم و هفتم و چهلم و سال کشته شدگان برگزار و دولت در ماههای بعدی در مقابل آن نوع مبارزه مردمی عاجز و درمانده شد. متعاقباً در شهرهای تبریز، اهواز، قزوین و آبادان تظاهرات توأم با حمله به سینماهای اماکن دولتی و تیراندازی متقابل انجام شد.

آیت‌الله خمینی در پیام‌هایی به مناسب حوادث اصفهان شاه را مورد حمله و توبیخ شدید قرار داده، برقراری حکومت نظامی در اصفهان را اقدامی خلاف قانون دانست. در حالی که آیات عظام قم طی اعلامیه‌هایی حوادث اصفهان و کشتن مردم را محکوم می‌کردند؛ آمریکایی‌ها و اروپایی‌هایی که در تهران بودند احساس خطر جدی کردند زیرا در روز ۲۲ مرداد رستوران خوانسالار یکی از مراکز تفریحی و تجمع آمریکایی‌ها

در تهران، در شمال میدان آرژانتین، خیابان الوند، بر اثر انفجار بمب منفجر شده عده‌ای کشته و زخمی شدند. بدین ترتیب دیگر ایران بهشت امن و محل استراحت و تفریح آمریکایی‌ها نبود.

### اقدامات هادی غفاری در جهت مبارزه با رژیم

یکی از کسانی که در ماه‌های مرداد و شهریور ماه ۱۳۵۷ یعنی ماه رمضان ۱۳۹۸ ه. ق نقش مهم و سرنوشت‌سازی در برگزاری تظاهرات ماه رمضان ایفا کرد حجت‌الاسلام هادی غفاری بود که پیشینه مبارزاتی دیرینه‌ای از سال‌های پیش داشت و چند بار شناسایی و بازداشت و سپس مرخص شده بود. پدر او در زندان ساواک فوت کرده یا کشته شده بود. غفاری در تابستان ۱۳۵۷ فعالیت‌های خود را در اصفهان و شیراز در منازل آیت‌الله طاهری و آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله ربانی شیرازی شدت بخشدید و سپس به تهران آمد و در سخنرانی‌هایی که در مساجد مختلف می‌کرد از نظامیان خواست که به مردم پیونددند.

در ماه رمضان متقارن با مرداد و شهریور ۱۳۵۷ با آنکه حکومت نظامی رسم‌اعلام نشده بود اما طبق تصمیم شورای امنیت ملی ارتش نفرات گردان‌هایی را برای برقراری نظم و امنیت به خیابان‌ها اعزام می‌داشت. شبی در مسجد امام حسین (ع) در میدان شهناز سابق (فوژیه اسبق) غفاری بدون اعلام قبلی بر منبر رفت و شروع به سخنرانی شدیدالحننی علیه رژیم کرد و شعار «ارتش تو بی‌گناهی، فرماندهات جلال است» سر داد. غفاری می‌نویسد که میکروفون و بلندگوها را خاموش کرده بودند اما او کلید بلندگوها را زد و خطاب به مردم داخل مسجد و سربازان بیرون مسجد سخنرانی ایجاد کرد. اطراف مسجد پر از جمعیت بود و سربازان نیز مستقر شده بودند و گوش می‌دادند. هادی غفاری می‌نویسد:

«راجع به ویژگی‌های حکومت اسلامی به رهبری آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) صحبت کردم. بعد گفتم «سرباز! الان ممکن است که توی خیابان به تو بگویند آتش به روی مردم باز کن، تو چرا این کار را بکنی؟ برای این که یک مشت سرلشکر و سپهبد و

ارتشب بخورند و بچاپند و قماربازی کنند؟ نفت ما را به انگلیسی‌ها بدهند، کشور را زرادخانه آمریکا بکنند؟»

آرام آرام دیدم دارم موفق می‌شوم.

بعد گفتم «مردم! اگر سربازها به روی شما نشانه رفتند شما سربازها را تزنید، با سربازها کاری نداشته باشید، من مطمئنم که سربازها بر روی شما شلیک نخواهند کرد.»  
بعد به سربازها گفتم «اگر افسران شما به شما دستور شلیک به مردم دادند، برگردید و غیرت داشته باشید! بسیاری از شما بچه‌های فاطمه زهرا (س) هستید. بسیاری از شما ذرّیّه امام حسین (ع) هستید. این ننگ و عار نیست برای شما که آتش بر روی مردم باز کنید! شما باید فرماندهاتتان را بکشید! هر سربازی امروز فرمانده خود را بکشد، درست نقش حرّ را دارد: حتی اگر دستش، روزهای قبل به خون مردم آغشته شده باشد، اگر فرماندهاش را بکشد، نقش حرّ را دارد.

شعار مردم شروع شد «سرباز تو بی‌گناهی، فرماندهات جلال است».

حجت‌الاسلام هادی غفاری می‌نویسد که گویا بر اثر تأثیرگذاری سخنان او عده‌ای از سربازان چند افسر را کشته‌اند.

«در این اثنا صدای رگبار از توی خیابان شنیده شد. بچه‌ها صلوات فرستادند. دیدم که چند تا سرباز را بغل کردن و آوردن داخل مسجد، فهمیدم که اینها سربازهایی هستند که دو تا از افسرهای راکشته‌اند. یکی از آنها که کشته شده بود فرمانده تانک بود. مردم لباس‌های سربازها را عوض کردند و آن سربازها در حالی که تفنگ ۳-۳ خودشان را بالا گرفته بودند، «الله اکبر» می‌گفتند. من هم شروع کردم «مردم! هر افسری را بیدید بگیرید، مردم آنها را درو کنید. از همین الان شروع کنید».

بچه‌ها برایم خبر آوردند که «آقای غفاری، تانک از میدان گریخت تعداد زیادی از سربازها هم اسلحه‌هایشان را زمین گذاشته‌اند. میدان امام حسین (ع) حالت آزاد شده‌ای را به خود گرفت»<sup>۱</sup> مردم در حالی که سربازها را روی دوش خودشان گذارده بودند،

۱- در گزارش‌های ارش ارتش و لشکر یک گارد اشاره‌ای به کشته شدن دو افسر در ماه رمضان نشده است. اولین

شعار می‌دادند «برادر ارتشی! چرا برادرکشی» و «مرگ بر این حکومت فاشیستی» آقای غفاری می‌نویسد که پس از پایان سخنرانی با کمک چند تن از کسانی که در مسجد بودند عمامه و عبا و قبای خود را بالباس شخصی تعویض کرد و از دریچه کولر داخل شده به روی پشت بام مسجد رفت و از آنجا از روی پشت بام پاساژی که پشت مسجد قرار داشت به پایین آمد و خود را به نقطه امنی رساند و پنهان شد.<sup>۱</sup>

در طول دیگر روزهای ماه رمضان، حجت‌الاسلام والملمین غفاری که می‌گوید مأمورین سواک و شهربانی هر زمان که تلاش کردن نتوانستند او را دستگیر کنند و او به گونه‌های متفاوت از چنگکشان می‌گریخت، در مساجد مختلف تهران و نیز در مسجد اعظم قم به سخنرانی‌های شدید‌الحنی علیه رژیم ادامه داد. غفاری می‌نویسد که در تهران مساجد الهادی، جوستان و قبا، اماکن مهم و عمده مبارزه محسوب می‌شدند.

شب ۱۹ رمضان ۱۳۹۸ ه.ق که برابر دوم شهریور ۱۳۵۷ ه.ش بود سید علی اکبر اندرزگو یکی از مبارزان سرسخت در کوچه سقاپاشی به کمین جوخه‌های سواک افتاد و در تیراندازی شدیدی که رخ داد به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

چند شب بعد در شب ۲۶ رمضان در تظاهرات شدید در نزدیک حسینیه آقای علامه نوری، آقای غفاری و عده‌ای از جمعیت موفق شدند یک اتومبیل آتش‌نشانی را که برای پاشیدن آب و متفرق کردن تظاهرکنندگان آمده بود مصادره کنند و حدود دو ساعت از بلندگوی آن شعار بدنهند و سپس اتومبیل را خرد و داغان کنند.



برخورد در روز ۱۷ شهریور روی داد که گویا میان چند سرباز و فرمانده آنها بحث تندي در گرفت و سربازان به سوی فرمانده تیراندازی کرده و متواری شدند. یک فیلم سینمایی هم از روی این واقعه تهیه شده است. احتمال دارد این واقعه کمی بعدتر رخ داده باشد. البته حجت‌الاسلام غفاری هم حافظه دقیقی دارد و احتمالاً این واقعه رخ داده اما در گزارش‌های نظامی آورده شده است.

۱- حجت‌الاسلام والملمین هادی غفاری: خاطرات هادی غفاری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۲۶۳-۲۶۱.

۲- گزارش‌های سواک

در همان شب تظاهرکنندگان از میدان ژاله به سوی میدان فوزیه راهپیمایی نمودند و در سر راه شیشه‌های تمام بانک‌ها را شکستند، سپس از طریق خیابان شاهرضا تا چهارراه پهلوی رفته و از آنجا به سمت شمال حرکت کردند کایله میامی را به آتش کشیدند. تظاهرات از ساعت ۲۳ تا ساعت چهار بامداد ادامه یافت و سرانجام منجر به برگزاری نماز عید فطر در قیطریه شد.

در تابستان ۱۳۵۷ از سیل مسافرت‌های توریست‌های خارجی به ایران کاسته شده و سه هتل بزرگ شرایتون، هیلتون و اوین رونق گذشته را از دست داده بودند. هتل جدید اوین که به تازگی ساخته شده بود تقریباً خالی از سکنه بود. آمریکایی‌ها به سرعت چمدان‌های خود را می‌بستند و آماده خروج از ایران می‌شدند.

در شیراز نیز در طول ماه رمضان کما کان حوادثی رخ داد. کسانی که در مسجد جامع نو اجتماع کرده بودند پس از سخترانی شدیداللحن یک واعظ مورد حمله مأمورین شهربانی قرار گرفتند.

شاه به ارتش فرمان آماده باش داد. سازمان جشن هنر شیراز اعلام داشت که در سال ۱۳۵۷ جشن هنر در شیراز و جشن فرهنگی در اصفهان برگزار نمی‌شود. شاه در یک مصاحبه اشاره به فراسیدن احتمالی عصر وحشت بزرگ به جای تمدن بزرگ کرد و اظهار تأسف کرد که عده‌ای ترسو خانه‌های خود را فروخته در صدد مهاجرت از کشور هستند.

در روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۷، چهار روز پس از حوادث اصفهان و اعلام آماده باش به ارتش، جلسه‌ای مرکب از ارتشد عباس قره‌باغی فرمانده ژاندارمری کشور شاهنشاهی، سپهبد صمدیان پور، رئیس شهربانی کشور شاهنشاهی، سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سپهبد خدامراض سیوشانسی جانشین نیروی زمینی، سپهبد بدراهی لرستانی فرمانده گارد شاهنشاهی، سپهبد ناصرقلی بروم‌مند رئیس اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات ستاد بزرگ ارتشتاران، سرتیپ پرنیانفر رئیس ساواک تهران و سرتیپ هوشنگ قاجار فرمانده ضد اطلاعات ارتش برگزار می‌شود. مشروح مذاکرات این جلسه که روی نوار ضبط شده و جلسه‌ای که شش روز بعد در ۳۰/۵/۵۷ برگزار

شد حکایت از سردرگمی، اطلاعات کم و ناچیز شرکت‌کنندگان و دور بودن ذهنی شدید آنها از جریان‌های فکری و عقیدتی و سیاسی جامعه می‌کند و در مجموع همگی حاضران در جلسه کمونیست‌ها را پشت سر این تظاهرات می‌بینند.

در این جلسه سپهبد صمدیان پور در مورد مشکلات مأمورین پلیس در مقابل حملات تظاهرکنندگان با آجر و مواد آتشزا مطالبی بیان داشت و سپهبد مقدم که فریب گفته‌های اغراق‌آمیز شاه در مورد حزب رستاخیز و نفوذ اجتماعی آن را خورده بود پیشنهاد کرد از نفرات حزب رستاخیز برای مقابله با تظاهرات استفاده شود اما بدراهای هیچ‌کدام از ۸۰۰ کانون حزب رستاخیز را دارای قابلیت رویارویی با مردم ندانست.

سپهبد صمدیان پور حزب قبلًا منحل شده پان ایرانیست را دارای کارآیی لازم دانست. صمدیان پور روی حضور آخوندگانی که کمونیست هستند تأکید می‌کرد. هم او افروزد که مأمورین پلیس در کازرون وقتی دیدند فرزندان آنها در داخل جمعیت هستند از اقدام به تیراندازی خودداری کردند.

سرتیپ فاجار یگان‌های ضربت شهربانی و واحدهای ضربتی ژاندارمری را برای رویارویی با تظاهرات ناکافی دانست و پیشنهاد استفاده از نیروی پایداری کرد.

سپهبد مقدم افزود که در ده شب گذشته ماه رمضان رقمی بالاتر از ۱۵۰ هزار تن از مردم در ۱۰ یا ۱۵ مسجد در تهران با پلیس درگیری داشته‌اند.

بدراهای درباره جنگ‌های روانی و شعارهایی که در مساجد داده می‌شود صحبت کرد و پیشنهاد کرد با وارد ساختن ضربه‌ای که ۱۰۰ نفر حداکثر در آن تلف شوند، به یکی از دسته‌های تظاهرکننده، ممکن است جلوی سیر تظاهرات که به شورش خواهد انجامید گرفته شود والا فردا خیلی دور خواهد بود. بدرهای ورود جوانان هجده ساله تحریک شده را که در ماه‌های بعد برای انجام خدمت وظیفه وارد ارتش می‌شدند امری خطرآفرین دانست.

سرلشکر مولوی طالقانی رئیس پلیس تهران به ۱۹ مورد برخوردگاهی شدید از روز سوم مرداد تا آن روز یعنی در طول کمتر از یک ماه اشاره کرد و گفت که ۳۲۰ تن از

تظاهرکنندگان که اغلب نوجوانان بوده‌اند تحويل مراجع قضایی شده‌اند.  
سرتیپ پرنسپر رئیس ساواک تهران نیز گزارش مبسوطی از سلسله حوادث ماه‌های گذشته داد و او نیز تصویر نامیدکننده‌ای ترسیم کرد.

حاضران در جلسه از برنامه‌های تلویزیون و مندرجات روزنامه‌های رستاخیز، کیهان و اطلاعات به شدت انتقاد کردند. قره‌باغی اظهار خوشوقتی کرد که در روستاها خبری نیست و فقط در یک ده حوالثی رخ داده است.

مقدم پیشنهاد بستن مسجد قبا، و جلوگیری از مندرجات جراید را کرد. ارتشید از هاری که به نظر می‌رسید بسیار آسوده خاطر است جلوگیری از وقایع در زمان لازم را به نظر صائب شاهنشاه محول کرد!

پرنسپر رئیس ساواک که نگرانتر از دیگران بود پنج راه کار پیشنهاد کرد که کمیته‌ای تشکیل و روی نقش دولت و سازمان‌های دولتی و نقش حزب رستاخیز و سازمان‌های وابسته و نقش وسایل ارتباط جمعی و نقش دانشگاه‌ها در ایجاد آرامش مطالعه کند.  
قرار شد با تظاهرکنندگان و شعاردهندگان علیه شاه با شدت عمل بیشتری رفتار شود، به پلیس تهران و حل مشکلات آن تقدیم داده شود و در صورت امکان در مساجد بسته شود اما این پیشنهادها مرتباً جرح و تعدیل می‌شد.

بیشتر حاضرین کمونیست‌ها را مسبب اصلی دانسته شعارها، تخریب‌ها و آتش‌سوزی‌ها را از آنها می‌دانستند!

مندرجات جلسه و صورت مجلس که از نوار پیاده شده و به صورت گزارش کتبی شرف‌عرضی شماره ۱۲۷۳ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۹ [۲۵۲۷] درآمده حکایت از آن می‌کند که آن جمع تیمساران صدرنشین سابقًا کاملاً مطمئن و عجالتاً نگران، که شاه قدرت تفکر و ابتکار آنها را از آنها گرفته در پایان جلسه تقریباً به هیچ نتیجه نرسیده و همه چیز را به رأی صائب اربابشان محول کرده‌اند.

در جلسه روز ۳۰ مرداد ۱۳۵۷ همان عده به اضافه ارتشید اویسی فرمانده نیروی زمینی گردآمده و از هاری با ذکر جمله «ده هزار منبر در کشور هست» اعلام کرد که شاه از ابراز نگرانی او تعجب کرده و پاسخ داده «ما سیاست فضای باز سیاسی را که اعلام

نموده‌ایم تغییر نخواهیم داد و آزادی‌ها محدود نخواهد شد. شما چه می‌خواهید؟» در قبال اظهار نگرانی‌های رئیس ستاد ارتش، شاه به ازهاری گفته است که بهتر است با مقدم مذاکره کند. مقدم دستگیری ۴۰ روحانی رادر شب ۲۹ به ۳۰ مرداد خبر داد. ازهاری بدینانه گفت که احتمالاً خرابکاران در رادیو تلویزیون رسوخ کرده‌اند و خوبست ارتش نیم ساعت وقت از رادیو تلویزیون بگیرد و کسانی که مورد اعتماد هستند در آنجا سخنرانی کنند.

مولوی رئیس پلیس به عرض جلسه رساند که در میان افرادی که بازداشت می‌شوند درجه‌دار و سرباز نیروی هوایی دیده می‌شود و بعضی از تیمساران بازنیسته در مساجد حضور دارند. تشکیل کمیته‌ای برای اجرای عملیات روانی و تهیه اعلامیه‌های موافق رژیم پیشنهاد شد.

قرار شد عده‌ای از درجه‌داران نیروی زمینی و ژاندارمری به مساجد اعزام شوند و مانع دادن شعارهای ضد سلطنت گردند.

ژاندارمری یکصد نفر و نیروی زمینی می‌توانست سیصد نفر را در اختیار کمیته تبلیغات و عملیات روانی بگذارد.

سرلشکر مولوی پیشنهاد کرد که این چهار صد نفر عجالتاً در یکی دو مسجد مورد استفاده قرار گیرند. نتیجه جلسه جلوگیری از مرخصی دادن در سه روز تعطیلات عزاداری ماه رمضان (۱۹، ۲۰ و ۲۱ رمضان) به مناسبت سالروز شهادت حضرت علی (ع) به سربازان و اجرای مراسم سوگواری در داخل سربازخانه‌ها، دادن آماده‌باش به گارد شاهنشاهی، دادن آماده‌باش به یک تیپ از تیپ‌های هر لشکر در شهرستان‌ها، آماده نگه داشتن دو هوایپیمای C-۱۳۰ برای به تبعید فرستادن دستگیرشدگان و بالاخره خرید وسایل ضد اغتشاش از کشورهای خارج به وسیله اداره چهارم و سازمان صنایع نظامی و حمل آن به وسیله هوایپیمای نظامی در اسرع وقت و تحويل دادن به مقامات انتظامی بود. این بود نتایج دو جلسه مذاکرات فرماندهان نظامی در روزهای ۲۴ و ۳۰ مرداد ۱۳۵۷ که پس از سال‌ها خواب و غفلت و اطاعت کورکورانه از شاه تازه به یاد آورده بودند که ممکن است نارضایی‌های عمومی آنقدر گسترش یابد که تو مار

آنها را برابر داشت.<sup>۱</sup>

در هر دو جلسه چندین بار به اینکه چرا حزب رستاخیز و ۸۰۰ کانون آن در این قضایا دخالت نمی‌کنند اشاره شد. اما همه حاضرین به این نتیجه منطقی رسیدند که حزب قلابی و حسب‌الامری و تشریفاتی و صوری رستاخیز قابلیت اجرای هیچ مأموریتی را ندارد. تیمساران که از همه جایی خبر بودند نخواستند این واقعیت را اذعان کنند که در حزب رستاخیز که یک سازمان شه ساخته کاملاً اداری و بوروکرات بود افرادی فداکار، معتقد به یک ایدئولوژی سیاسی گردینامده‌اند که بتوان نقشی را که کارگران شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران در سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ داشتند و حزب توده آنها را برای انجام مقاصد خود به کار می‌برد از آنها طلب و انتظار داشت.

حزب رستاخیز حتی تأسیساتی مانند دار و دسته‌های اصنافی و پیشه‌وری و کارگری حزب اراده ملی سید ضیاء الدین یا گروه‌های وابسته به اتحادیه‌های کارگری راه‌آهنی طرفدار قوام‌السلطنه در سال‌های ۱۳۲۷ - ۱۳۲۵ موسوم به اسکی و امکا در اختیار نداشت و یک وزارتخانه زائد و در حقیقت چرخ پنجم درشكه دولت بود که غالب اعضای آن حقوق بگیر حزب بودند.

حزب رستاخیز نشانه کامل بطلان نظرات پوج و هذیان وار شاه بود که به اثبات می‌رساند وقتی شاه مملکت از تخت مقام غیرمسئول پایین بیاید و بخواهد حزب‌سازی کند مولود آن چیزی جز حزب رستاخیز مزاحم و فرساینده و بی‌فایده نخواهد بود.

حتی حزب دموکرات ایران قوام‌السلطنه در دوران کوتاه عمر خود از تیرماه ۱۳۲۵ تا اواخر ۱۳۲۶ بهتر از رستاخیز عمل کرده بود اما ۸۰۰ کانون حزب رستاخیز که همه در عالم خیال ساخته و پرداخته شده بودند و شاه چند بار با خشونت اعضای آن کانون‌ها را از بحث درباره مسائل اجتماعی و روزمره و انتقاد و خردگیری منع کرده و فقط اجازه داده بود درباره اهداف رستاخیز و اصول شاهنشاهی! او صحبت کنند، طی همان سه سال و اندی عمر خود به صورت تدریجی و فرساینده به کلی از هم پاشیده شده و

۱- نگاه کنید به کتاب «ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم» مشروح مذاکرات فرماندهان نظامی در تاریخ‌های ۲۴ و ۱۳۵۷/۵/۳۰، از انتشارات مرکز استناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.

تازه کسانی که گهگاه در کانون‌ها حضور می‌یافتدند اهل فعالیت‌های خیابانی و باریکاد (جنگ در خیابان) نبودند. طرز کار کمینه انتقام که درست یا نادرست شایع شده بود یکی از جناح‌های حزب رستاخیز در پشت آن قرار دارد (و احياناً مواد منفجره برای کار گذاشتن در خانه کسانی امثال مهندس بازرگان و داریوش فروهر و سحابی را از سوا اک یا ارتش دریافت می‌کرد) به قدری کودکانه و ناشیانه بود که همه فهمیده و آن اعمال را دست می‌انداختند.

كتاب ششم

ديناميت ركس



## چرا سینما رکس آتش زده شد؟

در شب ۲۹ مرداد سال ۱۳۵۷ مجلس ضیافت باشکوهی به مناسبت سالروز آنچه که رژیم آن را قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌خواند و مخالفین از آن به نام کودتای ننگین ۲۸ مرداد با همکاری سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «سیا» CIA یاد می‌کردند در کاخ سعدآباد برگزار شده بود. این مراسم هر سال در شب ۲۸ مرداد برگزار می‌شد و گاهی در عصر ۲۸ مرداد منعقد می‌گردید اما آن سال به مناسبت اوچگیری مخالفت‌ها سعی شده بود به صورت خصوصی برگزار گردد و یک جشن خانوادگی به مناسبت شکرگزاری دودمان پهلوی از بازگشت شاه در ۲۵ سال پیش از آن به تخت سلطنت و مقام خود باشد و نه یک جشن پر سر و صدا.

خاندان سلطنتی به مراسم ۲۸ مرداد اهمیت زیادی می‌داد زیرا جریان ۲۸ مرداد که نمی‌توان آن را صرفاً یک کودتای نظامی خواند و اطلاق نام قیام نیز بدان دور از واقعیت تاریخ است، آن خانواده را یک بار دیگر پس از واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ به کاخ‌های سلطنتی بازگرداند و این بار با قدرت و غرور بیشتری به مراتب افزونتر از دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ بر اریکه سلطنت بازگشتند و به جبران آن دو سال دوری از اقتدار و اختیارات طی آن ۲۵ سال هر چه در توان داشتند کوشیدند تا جبران مافات کنند.

در خانواده پهلوی صرفنظر از نسل جوانی که بر اثر ازدواج برادران و خواهران و برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها و بستگان نزدیک و دور سلطنت طی آن ۲۵ سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ چشم به دنیا گشوده بودند و طبعاً واقعی دوران پیش از ۲۸ مرداد ندیده بودند؛ دیگران از جمله ملکه مادر، ملکه توران امیر سلیمانی، ملکه عصمت‌السلطنه، برادران و خواهران و خویشاوندان شاه تقریباً همه خاطرات تلخی از دوران حکومت دکتر مصدق به یاد داشتند و به تلخی و نفرت از آن دوران یاد می‌کردند. علت نفرت و خشم اعضای دودمان پهلوی از دوران مصدق آن بود که دکتر مصدق اختیارات و سوءاستفاده‌های اعضای خاندان سلطنتی از نسبت خانوادگی خود با شاه را محدود کرد، دفاتر عریض و طویل هر یک از همسران رضا شاه و برادران و خواهران شاه را تعطیل کرد و بسیاری از آنها را از ایران به اروپا فرستاد و چون دولت پس از ملی شدن صنعت نفت و بحران سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ پول چندانی در بساط نداشت بنابراین تبعیدشدگان به خارج برای تأمین مخارج روزانه خود که با ولخرجي و اسراف نيز توأم بود به زحمت افتادند.

در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق، ملکه مادر و شاهدخت شمس و شوهر و فرزندان او در آمریکا زندگی می‌کردند که شهناز نیز به آنها پیوسته بود. شاهدخت اشرف در پاریس زندگی می‌کرد و سایر اعضای خانواده نیز بیشتر در خارج از ایران زندگی می‌کردند. علیرضا پهلوی برادر جوانتر شاه نیز به پاکستان فرستاده شده بود. اختیارات شاه بسیار محدود شده بود و حقوقی که دولت به شاه و دربار می‌پرداخت تعديل شده و مصدق حتی خواهان آن بود که به دلیل تنگدستی دولت، شاه از دریافت حقوق ماهانه خود ۴۵ هزار تومان خودداری کند.

بیست و هشتم مرداد آن وضعیت را از بین برد. برادران و خواهران شاه به تدریج به کشور بازگشتند و دوباره املاک و میرمعاش‌های متعدد خود را به دست آوردند و شروع به تأسیس شرکت‌های انتفاعی کردند و گذشته از آن در شرکت‌های دیگران سهامی به دست آوردند و اغلب آن سهام بدون سرمایه‌گذاری به آنان واگذار می‌شد زیرا سرمایه‌گذاران می‌خواستند از نفوذ و قدرت برادران و خواهران شاه بهره‌مند شوند.

برادران و خواهران شاه اغلب فاقد تحصیلات عالیه بودند و کسی نمی‌توانست درجه تحصیلی واقعی آنها چیست فقط در مورد عبدالرضا پهلوی گفته می‌شد که او دانشگاه هاروارد را در رشته اقتصاد به پایان رسانده است.

برادران و خواهران شاه نظر به اینکه تحصیلات عالیه نداشتند و چون اساساً فاقد افکار روش و پیشرفت‌های بودند و بیشتر سطحی بوده و علاقه‌ای به مطالعه نشان نمی‌دادند هرگز به مخیله‌شان خطور نمی‌کرد که سوءاستفاده گسترده آنها از نسبت خانوادگی‌شان با شاه، مقام شاه را موهون کرده و در آینده سلطنت پهلویان را در ایران با دشواری‌هایی رو به رو خواهد ساخت.

هر یک از آنها فقط به منافع خود و میزان استفاده‌ای که می‌توانست از نام و نسب خانوادگی خود ببرد می‌اندیشید و هر یک از آنها سعی می‌کرد ثروت بیشتری به دست آورد و به میزان املاک خود بیفزاید و در شرکت‌هایی که تأسیس می‌شد سهام زیادتری به دست آورد و تا می‌تواند جواهر و اشیاء نفیس و مبلمان عالی در خانه و ویلا و قصر خود گرد آورد و نقدینه‌های بانکی خود در داخل و خارج را بیشتر کند.

شاهزادگان پهلوی فاقد آینده‌نگری بودند و هیچ وقت کتاب نمی‌خوانندند زیرا پول مفتی که به آسانی به دست می‌آوردن و استفاده از تفریحات و لذایذ گوناگون و پورسانت‌هایی که دریافت می‌کردند و خانه‌های تازه و اتومبیل‌های شیکی که می‌خریدند فرصت اندیشیدن به آنها نمی‌داد و تصور می‌کردند تا دنیا دنیاست رژیم پهلوی برقرار خواهد ماند و نسل‌هایی که به دنیا خواهند آمد مانند نسل سال ۱۳۰۰ که در مقابل کودتا سر اطاعت پیش آورد و نسلی که در سال ۱۳۲۲ پس از ماجراهای ۲۸ مرداد تسليم سرنیزه و چکمه نظامیان شد، سلطنت حکومت‌وار و مطلقه دودمان پهلوی را پذیرا خواهد بود و آنان خواهند توانست به آسودگی به خود کامگی خود ادامه دهند. شاه نیز خود فاقد دوراندیشی و تعمق و آینده‌نگری بود و تصور می‌کرد روش سلطنت پدرش که با دیکتاتوری و اعمال پلیسی و اختناق و فشار توأم بوده، روش کاملاً درستی برای سلطنت بر ملت ایران بوده است و شیوه‌ای که خود او در ابتدای سلطنت طی دوران دوازده ساله از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ آن هم به دلیل اشغال کشور پیشه کرده بود

یعنی دمکراسی و اینکه شاه یک مقام غیرمسئول است روش صحیحی نبوده و به همین دلیل بود که طی آن دوازده سال اولیه سلطنت آن همه گرفتاری و بحران برای او پیش آمد و سلطنتش را تالبه سقوط پیش برد. اما شاه به دلیل خودخواهی غافل از این بود که در همان دوران دوازده ساله رجال هوشمند و لائق و سیاس و فهمیده‌ای چون فروغی و قوام‌السلطنه و دکتر مصدق کشور را از توفان‌های سهمگین سیاسی نجات دادند. به هر ترتیب با توجه به دوران متفاوتی که پس از ۲۸ مرداد در زندگی و سرنوشت اعضای خاندان پهلوی آغاز شد آن خانواده به سالگرد ۲۸ مرداد که به سرگردانی و محرومیت و دربداری آنان در اقصی نقاط جهان خاتمه داد، اهمیت زیادی می‌دادند و آن شب در روز ۲۹ مرداد سال ۱۳۵۷ نیز علی‌رغم حوادثی که طی هفت هشت ماه گذشته از دی ماه ۱۳۵۶ تا آن زمان در کشور رخ داده بود در جشن سعدآباد شرکت کردند و همه تلاششان این بود که محفلي گرم و آکنده از سرور و شادی و شادنوشی در سعدآباد راهاندازی کنند.

\* \* \*

تیمسار ارتشید قره‌باغی فرمانده ژاندارمری کشور شاهنشاهی (که این دو پسوند کشور شاهنشاهی در دوران قره‌باغی و به نشانه چاپلوسی جانشین ژاندارمری کل کشور و ژاندارمری کشور شده بود، کما اینکه نام شهربانی کل کشور نیز ابتدا به شهربانی کشور و سپس به شهربانی کشور شاهنشاهی بدل شده بود) در حدود ساعت هفت و نیم (۱۹/۳۰) در کاخ سعدآباد حضور یافت.

هنگامی که صرف شام در حدود ساعت ۲۲ تازه آغاز شده بود یکی از آجودان‌های شاه به شاه نزدیک شد و در گوش او سخنانی گفت که سبب گردید رنگ شاه تغییر کند و دچار حیرت و اضطراب کاملاً محسوسی بشود.

خبری که شاه را تکان داد و مضطرب کرد خبر آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان بود که در شب ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۵۷ رخ داد و گرچه عاملین بعداً پس از به پیروزی رسیدن انقلاب شناسایی و بازداشت و محاکمه و اعدام شدند اما در آن روزها کمتر کسی بود که نپنداشد ساواک آن سینما را آتش زده است و مخصوصاً با توجه به آخرین نطق

شاه که گفته بود «ممکن است به جای عصر تمدن بزرگ، عصر وحشت فرا برسد» اغلب ایرانیان معتقد بودند ساواک اقدام به آتش زدن آن سینما کرده است که به مردم القاء کند مخالفان مذهبی رژیم دشمن مظاهر جدید زندگی مدرن از جمله سینما هستند و سینما را با تماشاگران آتش می‌زنند.

اگر شاه در سالروز ۲۸ مرداد آنگونه سخن نمی‌راند شاید مخالفان بدان سهولت نمی‌توانستند آتش‌سوزی سینما رکس را به رژیم منسوب کنند اما سوابقی از عملیات پروودکاسیون و پانیک ایجاد کردن دولت و ساواک از گذشته‌ها موجود بود و چند ماه بعد هم حادثی چون کشاندن روستاییان اطراف اصفهان به شهر و تظاهرات اجباری آنها به نفع رژیم سلطنت، حمله کولی‌ها به مسجد جامع کرمان، حمله سالارجاف به پاوه و وقایع مشابهی رخ داد که ظن مردم را مبدل به یقین کرد که سرانگشت ساواک پشت حادثه وحشتناک آتش‌سوزی سینما رکس اصفهان قرار داشته است به خصوص که رئیس شهربانی آبادان، سرتیپ رزمی که در وقایع دی ماه ۱۳۵۶ رئیس شهربانی قم بود و سپس به آبادان منتقل شده بود پس از شنیدن خبر آتش‌سوزی به خیال خود برای دستگیر کردن عاملین دستور داده بود در سینما را قفل کنند و آتش‌نشانی آبادان نیز به موقع به محل حریق نرسیده بود.<sup>۱</sup>

۱- در واقعه روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ هم که بسیاری از اماکن تهران به آتش کشیده بود، مأمورین ساواک و بعضی از یگان‌ها اولین سلسله جنبان بودند و برای ترساندن مردم از آنجه که پیش خواهد آمد و تجلی مناظر ناامنی و آتش وارد میدان شدند و در عین حال به نظمیان فرمانداری نظامی و افراد پلیس دستور داده شده بود به هیچ وجه وارد صحنه نشوند و در کلانتری‌ها و مراکز فرمانداری نظامی اجتماع کرده در انتظار دستور بعدی بمانند.

هدف از این اقدام که به زیان رژیم تمام شد و دیگر مردم و بخصوص جوانان را هم به خیابان‌ها کشاند؛ قانع کردن دولت آمریکا به این مسئله بود که کاری از دولت آتشی ملی برنمی‌آید و چاره‌ای جز سپردن رشته امور کشور به یک دولت نظامی مقتدر نیست.

در آن روز مخصوصاً محل سفارت انگلیس در تهران نیز مورد یورش قرار گرفته و آسیب‌هایی به دیوار ساختمان جلوی آن رسید که سفیر انگلیس به دربار رفت و با اعتراض شدید به شاه، خواهان دریافت غرامت شد و دو سه روز بعد دولت چکی به مبلغ سه میلیون تومان بابت جبران خرابی‌های وارد که چندان هم زیاد نبود پرداخت کرد. علت حمله به سفارت لخوری شدید شاه و نظمیان از سخن پراکنی‌های رادیو لندن بود.

آیا سرتیپ رزمی سینما رکس را آتش زده بود؟

شایعات بی اساس و بچگانه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که ماهها نقل می‌شد از این قرار گفته می‌شد چون سینما رکس به وسیله چریک‌های ناشناسی اشغال شده بود و آن چریک‌ها آپاراتچی سینما را وادار کردند فیلمی را به جای فیلم اصلی به نمایش گذارد که صحنه‌های زننده‌ای از معاشقات فرح همسر شاه سابق را در بر داشت تصمیم گرفته شد همه کسانی که آن فیلم را دیده و شاهد آن فضاحت‌ها بوده‌اند نابود شوند. شایعات می‌گفت سرتیپ رزمی فردی که گویا مخصوصاً پس از سرکوبی مردم قم با ترفع درجه به آبادان اعزام شده بود ماجرا را شخصاً به وسیله تلفن با شاه در میان گذاشت شاه به او فرمان داد ترتیبی اتخاذ نماید که یک تن از تماشاگران فیلم زنده از سینما خارج نشوند! سرتیپ رزمی به محل رفت، دستور داد سینما را با مواد آتش‌زا آتش بزنند و در سینما را به وسیله دستبندی که مخصوص زندانیان بود قفل کرد و نگذاشت نه تماشاچیان نه مردم به سینما نزدیک شوند!.

شایعه‌ای بی اساس بود که درباره این ماجرا شنیده شد اما وقی خبر حقیقی درباره حادثه‌ای منتشر نشود شایعه زیاد می‌شود.

فیلمی که مدتی بعد تهیه و از تلویزیون پخش شد قسمت‌های اخیر این فرضیه را تأیید کرد. بستن در سینما به وسیله دستبند با تأیید شهود حادثه، تعلل رئیس شهربانی در کمک‌رسانی به مردم و گام برداشتن در جهت عکس یعنی بستن در سینما و جلوگیری از کمک مردم برای نجات دادن و آسیب دیدگان که این کار کاملاً عملی بود و می‌توانستند در سینما را با الوار شکسته، قربانیان را که در میان شعله آتش می‌سوختند و خاکستر می‌شدند آزاد کنند، دیر خبر دادن به آتش نشانی، نشستن و مدت ۲۵ دقیقه

→

همان رادیو لندنی که در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ مراسم جشن‌های شاهنشاهی و پنجمین سالگرد پهلوی‌ها را با آب و تاب تمام منعکس می‌کرد و به برنده‌گان مسابقاتی که طرح می‌شد بیلت سفر و اقامت رایگان در لندن اهدا می‌کرد. حریق سینما رکس آبادان به سواوک، احزاب مختلف رژیم، کمونیست‌ها، مذهبیون نسبت داده شد اما اصل واقعه آن‌گونه که چند سال بعد در دادگاه انقلاب اسلامی آبادان مطرح شد از اقدام شخصی و دیوانه‌وار یک معتاد سرچشم می‌گرفت.

دست روی دست گذاشتن از نقطه‌های مبهم این حادثه بود. این واقعه به هر ترتیب که روی داد و عاملین آن هر که بودند، ارتباط رژیم سلطنتی را با مردم شکست و توفانی توفنده از خشم و نفرت و کین علیه رژیم خودکامه و لجو و پرنخوتی که برای مردم و خواستها و آرمان‌های آنان پشیزی ارزش قائل نبود برانگیخت که در طی کمتر از شش ماه با پیامدهای سهمگین و متعدد این توفان که نخست به صورت وزش نسیم پاییز آغاز شده و اندک اندک قدرت و بعد و عمق و خروش یک توفان بنیان‌کن را یافته بود اساس رژیم نامنطبق با شرایط زمان را فرو ریخت.

**نمایش فیلم‌های مستهجن، سینما را وسیله ضد ارزش ساخته بود**

اسرار این واقعه تا آنجا که در طول زمان تقریباً مسجل و افشاء شده است این است که جوان معتادی به نام براتعلی تکبعلی‌زاده و چند دوست معلوم‌الحال او مانند تمام کسانی که در اجتماعات بحرانی به فکر خودنمایی می‌افتد به دلیل بیکاری، اعتیاد، خشم و تنفر نسبت به رژیم تصمیم‌گرفتند سینمایی را آتش بزنند تا از سیل گناه و فساد که دامنگیر جامعه شده و دولت آن را تشویق می‌کرد و اشاعه می‌داد کاسته شود. طی سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ نمایش فیلم‌های سکسی و پورنوگرافی ساخت اروپا و آمریکا در سینماهای تهران و شهرستان‌ها به تدریج به شکل یک مسئله عادی و عمومی درآمد.

واردکنندگان فیلم‌های خارجی برای جذب تماشاگر از میان انبوه فیلم‌های تولید شده در آمریکا و اروپا، مستهجن‌ترین فیلم‌ها به ویژه فیلم‌های فرانسوی و ایتالیایی را برگزیده به وسیله دوبلورهایی که الفاظ رکیک و شنبیع و کلمات دوپهلوی پر رمز و کنایه مستهجن به کار می‌بردند به زبان فارسی دوبله کرده در سینماهای تهران و شهرستان‌ها به نمایش می‌گذاشتند.

در این فیلم‌ها از اطفال دوازده ساله تا پیرمردان شصت، هفتاد هشتاد ساله و زنان و مردان و جوانان و دختران در مناظر زنده‌ای ظاهر شده و رکیک‌ترین الفاظ را بر زبان می‌آوردند.

از یک سو فیلم‌های خارجی و از سوی دیگر فیلم‌های آبگوشی و بی‌محتوای معروف به فیلمفارسی، اخلاق عمومی و باورهای مورد حرمت مردم را مخدوش می‌کردند. تا جایی که بعضی از روزنامه‌نگاران صاحب قدمت در حرفه خود در سر مقاله‌های جرايد و مجلات تهران به اين وضعیت زننده و فسادانگیز اشاره کرده و خواهان سانسور بعضی از قسمت‌های زننده فیلم‌های مذبور می‌شدند.

گرچه در سال ۱۳۵۶ دستورات مبهمن برای جلوگیری از نمایش فیلم‌های مستهجن صادر شد که زیر فشار مقامات روحانی کشور بود اما نمایش آن‌گونه فیلم‌ها همچنان چاپ تصاویر زنان برخene روی جلد مجلات کشور همچنان ادامه داشت. فریدون زند فرد سفیر ایران در عراق در سال ۱۳۵۷ در خاطرات خود می‌نویسد: در دیدار با آیت‌الله العظمی خوبی در عراق، اولین موضوعی که آیت‌الله مطرح کردند موضوع اشمئزاز معظم له از چاپ تصاویر زنان برخene روی جلد مجلات ایران بود.<sup>۱</sup>

دولت چندان اهمیتی به مسائلی از این قبیل نمی‌داد و حتی بعضی از مقامات دولتی اصرار داشتند فیلم‌های مستهجن در شهرهای مذهبی نظیر مشهد و قم نیز به نمایش گذارده شود.<sup>۲</sup>

نمایش فیلم‌های مستهجن در سینماها افکار عمومی بویژه طبقات متعصب و متدين را خشمگین می‌کرد و به تلافی‌جویی وامی داشت. سینما در قاموس بسیاری از طبقات مستضعف نماد کامل فحشاء و فساد تلقی می‌شد و آنها نمی‌توانستند به خود بقبولاند

۱- فریدون زند فرد: ایران و جهانی پرتلاطم، خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه، ۱۳۵۹، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴-۱۳۶۶-۱۳۵۶

۲- نگارنده در آبان ماه ۱۳۵۶ در شهر مذهبی مشهد شاهد نصب پلاکارد بزرگی با تصویر زنی برخene و پسرکی جوان در نزدیک ترین خیابان به آستان قدس رضوی بود که فیلم زن چهل ساله و پسرک چهارده ساله محصول ایتالیا را تبلیغ می‌کرد. نگارنده با مراجعته به بعضی از مسئولان استان خراسان و انتقاد از این وضعیت تقاضا و پیگیری کردم که آن پلاکارد را از آن نقطه برداشتند. فیلم‌هایی مانند بستر گناه، لذت گناه، مرد استثنایی، وقتی که کلفت خوشگل باشد، ماهها در تهران و شهرستان‌ها بر پرده سینماها بودند و بی‌عنفی و فساد و خیانت به شوهر را ترویج می‌کردند و حکومت وقت، اصرار عجیبی برای اشاعه فساد داشت. مقالاتی از نویسنده در باب فیلم‌های ضد اخلاق و تخریبی مذبور در چند مجله از جمله مجله خواندنی‌ها در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ به چاپ رسیده است.

در جامعه‌ای که اکثریت زنانشان به فرهنگ اسلامی و باورهای خانوادگی معتقدند؛ زنان بر همه در سینما نمایش داده شوند و خیانت، شهوترانی، آلدگی به صورت آشکارا ترویج شود. نمایش این نوع فیلم‌ها در سینماهای بالای شهر تهران واکنش چندان مخالف و متضادی برنمی‌انگیرد اما واردکنندگان فیلم‌ها پس از به نمایش گذاردن این فیلم‌ها، آنها را به وسیله ایدی و دلالان خود به شهرستان‌ها می‌فرستادند و تقریباً در هر شهر که سینما دایر بود بسیاری از این فیلم‌ها و نیز فیلم‌های تالی آنها یعنی فیلمفارسی‌های آبگوشی که رقص و آواز زنان بر همه و نیمه بر همه چاشنی آن بود به نمایش گذارده می‌شد زیرا جذب پول می‌کرد و آن پول به جیب واردکنندگان فیلم‌ها و صاحبان سینماها می‌ریخت.

بر اتعلی تکبعلی‌زاده و چند دوست ولگرد و معتاد او که جزو رانده شدگان جامعه و مردم در حال تحقیر و طرد شدن بودند وقتی دیدند مدت‌هast در تهران و بعضی از شهرستان‌ها تعدادی از سینماها به آتش کشیده می‌شد تا تنفس طبقات سنت‌گرای جامعه به ویژه طبقات پایین به آن فیلم‌های رشت و ضداخلاقی به منضه ظهور بر سد، تصمیم گرفتند در شهر خود آبادان سینمایی را به آتش بکشند. آنها به اولین سینما مراجعه کردند در حالی که با خود بنزین و تیز حمل می‌کردند اما چون سینما در بان و محافظت داشت موفق نشدند و مراجعت کردند و سپس به سینما رکس آبادان که یک فیلم ایرانی به نام گوزن‌ها که فیلم ضد اخلاقی نبود رفتند و در اطراف سالن سینما، در سالن انتظار روی زمین بنزین و تیز ریختند و چون سالن انتظار خالی از جمعیت بود و مردم در داخل سالن مشغول تماشای فیلم بودند و سرایدار و نگهبان نیز بیرون رفته و تنها یک بلیت‌فروش مانده بود که به تماشاگران که وسط نمایش فیلم هوس تماشا می‌کردند بلیت می‌فروخت موفق شدند و نخست سالن انتظار را به آتش کشیدند و آن آتش توسعه یافت و به سرعت مشتعل شد.

وقتی دود از درز درهای سینما وارد سالن شد و مردم بوی دود را شنیدند سراسیمه و فریادزنان به طرف درهای خروجی سالن به سالن انتظار یورش آوردند اما طبق رسم آن دوران، نگهبان و سرایدار سینما در خلال دو ساعت نمایش فیلم، درها را از بیرون می‌بست و در لحظات نزدیک به اتمام نمایش فیلم باز می‌گشت و درهای سالن را

می‌گشود و شاید فقط یک در را نمی‌بست که کسانی که می‌خواهند به دستشویی بروند یا فیلم را از وسط دیده یا قصد خروج دارند از آن در خارج شوند. با آتش گرفتن سینما و اتصال آتش به سیم‌های برق، برق نیز قطع و سینما غرق خاموشی شد.

مردمی که به طرف درها هجوم آورده بودند به استثنای اولین نفرات که توانستند خود را از سالن نمایش به سالن یا راهروی مدور انتظار برسانند و از آن جا به هر ترتیبی که میسر است از سینما خارج شوند دیگران طعمه دود و حریق شدند و برخی بر اثر خفگی ناشی از دود و بعضی بر اثر سوختن در میان شعله‌های آتش که بنزین و تینر آن را تشدید کرده بود جان سپردند.

حتی از رفقای براعتلی تکبعلی زاده جناحتکار نیز چند تن سوختند و او و یکی دیگر خود را به بیرون رساندند.

در همین لحظات افراد پلیس به محل حادثه رسیدند و رئیس شهربانی قشری و خشن و در عین حال کینه‌توز آبادان دستور داد در بزرگ خروجی سینما را از بیرون قفل بزنند تا او بتواند مسببین آتش‌سوزی را دستگیر کند و به جایزه‌ای که برای دستگیری آن‌گونه خرابکاران داده می‌شد دست یابد.

در سال‌های آخر سلطنت شاه، کمیته مشترک ضد خرابکاری مركب از اعضای ساواک و ژاندارمری و شهربانی و اداره دوم، برای مأمورین انتظامی که مخالفان مسلح رژیم مانند چریک‌ها و یا به اصطلاح مقامات دولتی، خرابکاران را دستگیر می‌کردند یا به قتل می‌رسانندند، جوايز نقدی در نظر گرفته بود و بیشتر به مأمورینی که مخالفان مسلح را می‌کشندند و مقامات دولتی را از فرستادن آنها به دادگاه نظامی و زندان آسوده می‌کردند این جوايز اعطاء می‌شد.

بارها دیده شده بود پاسبانی به یک موتورسوار که او را در زمرة چریک‌های مسلح دیده تیراندازی کرده و او را کشته بود و بعد معلوم شده بود که آن شخص نه مسلح بوده و نه چریک و فقط از ترس گرفتار شدن و بردن به کلانتری و اخاذی از او، پا به فرار گذاشته و به اشتباه به قتل رسیده است.

پلیس ایران در دوران محمد رضا شاه پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سپس

دستگیری و محاکمه جنایتکاران شهربانی، خشونت عصر بیست ساله را تتعديل کرده و طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ سعی می‌کرد زیاد با مردم طرف نشود اما پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به دلیل تندروی اعضای حزب توده در دوران قبل از ۲۸ مرداد و درگیری‌های مکرر و توھین‌آمیز با پلیس و نظامیان و اهانت به آنان، شهربانی مجددأ خشن و بهانه جو شد و چون شاه و دولت زاهدی هم خشونت پلیس و فرمانداری نظامی را مورد تأیید قرار می‌دادند آن رویه به صورت یک مشی ثابت درآمد. از اواخر دهه ۱۳۴۰، تیرباران‌های دایمی چریک و مخالفان مسلح حکومت که بیشتر از جوانان و دانشجویان بودند حتی اعدام کسانی که فقط در دادگاه از عقاید خود دفاع می‌کردند (مانند خسر و گلسرخی و کرامت الله دانشیان که به گناه صراحت لهجه در بیان نظرات خود محکوم به اعدام شدند) پلیس و ساواک را جری کرد و در بسیاری از برخوردها، اعضای ساواک و مأمورین انتظامی به جای کوشش در دستگیر کردن چریکان مسلح، آنها را به وسیله بمبهای گاز اشک‌آور و شلیک بلاقطع مسلسل و پرتتاب نارنجک می‌کشند و حتی در موردی در سال ۱۳۵۲ دیده شد که دعوای یک زن و شوهر و پرخاشگری مرد که فرد سالمند و از کارمندان باسابقه بانک ملی بود در خیابانی که آن زمان آریامهر خوانده می‌شد و امروز به نام دکتر فاطمی نامگذاری شده است به مداخله غیر ضروری مأمورین کلانتری و کمیته مشترک انجامید و مرد را که مسلح به یک تفنگ شکاری بود به قتل رساندند و در نهایت بهت و شگفتی مردم محل جنازه او را با برانکارد به بیمارستان شهربانی و سپس پزشکی قانونی حمل کردند.<sup>۱</sup>

اما در آبادان ماجرا پیشینه‌ای به شرح زیر داشت:

در سال ۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ یکی از ایرانیان که مخفیانه از کشور خارج شده و به عراق و سوریه و فلسطین رفته و در زمرة فدائیان فلسطین دوره آموزش چریکی گذرانده و سپس به عراق بازگشته و با جبهه التحریرالاخواز (سازمان بعث ساخته به منظور ایجاد

۱- نویسنده در ساختمان سازمان جمعیت و تنظیم خانواده در دفتر کار آقای دکتر خلیل آسایش مدیرکل یکی از ادارات آن سازمان، به اتفاق ایشان شخصاً شاهد آن ماجرا بود و پس از رفتن مأمورین، گشته در محله و خانه مزبور زده دقیقاً از ماجرا آگاه شدم.

امارت عربی! در خوزستان) همکاری می‌کرد در فصل تابستان پس از عبور از رودخانه وارد شهر آبادان شد و چون مورد شناسایی قرار گرفت مسلسل دستی خود را که در ساک یا خورجینی پنهان کرده بود بیرون آورده بنای شلیک را گذاشت. در این واقعه عده زیادی مجرح و تنی چند از پاسبانان و مأمورین آگاهی زخمی شدند.

چریک مذبور که سپهری خوانده می‌شد و از جوانان بابلی بود که شیفتنه کارهای چریکی شده و مدتی قبل از آن به سوریه و فلسطین عزیمت کرده بود، در درگیری به قتل رسید. در سال ۱۳۵۷ سابقه این حرکت در حافظه مأمورین شهربانی آبادان باقی بود و از این رو وقتی تلفنی ماجرا را به سرتیپ رزمی که از زمرة افسران قشری و تندخو و گستاخ و مغورو شهربانی بود خبر دادند، دستور داد در سینما رکس را از بیرون قفل بزنند آمدن تانکرهای آتش‌نشانی نیز مدتی پیشتر از حد معمول طول کشید. تبلی و طفره رفتن و کارشکنی معمولی کارمندان ادارات ایرانی که تابع بوروکراسی و کندکاری بودند سبب شد که وقتی تانکرها به در سینما رسیدند آب در مخازن خود نداشته باشند و تا آب فراهم کنند و تانکرها شروع به عملیات اطفاویه نمایند به عبارتی ۳۷۷ تن و به عبارتی ۷۰۰ تن کشته شدند.

آنچه آتش را تشید کرد علاوه بر تینر و بنزین، دیوارهای پلاستیکی سینما بود و به هر ترتیب این فاجعه موحش عشرت و بزم شبانه شاه و دولتمردان او را که هنوز غافل بودند پیامدهای آن چه خواهد بود منغض کرد و مخالفان مختلف المسلک چه در ایران چه ایرانیان سراسر کشورهای جهان یک دل و یک صدآگفتند که ساواک و شهربانی مسبب و موجود این حادثه سهمگین و حشتناک بوده‌اند و بعضی آن حریق را مشابه آتش‌سوزی رایشتاگ در سال ۱۹۳۳ و اقدامی از سوی خود رژیم دانستند.

واقعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان نقطه برخورد طوفان شدید انقلاب بود که به ستون‌ها و دیوارهای کاخ فرمانروایی رژیم خورد و آن را از پایه لرزاند. بیرون کشاندن جنازه‌های سوخته و زغال شده چندین شبانه روز به طول انجامید. رژیم برای نجات خود هم که شده بود، باید به اقدامات سریع و فوری و

تسکین بخش افکار در جهت معرفی و شناسایی عاملین، بازداشت آنها و نیز بازداشت و تنبیه مأمورین مسامحه کار خود در آبادان می‌پرداخت اما شاه که گرفتار بحران‌های در دناک بیماری خود بود و مرتباً فرصهای تسکین‌دهنده و خواب آور می‌خورد، جمشید آموزگار که انسانی غیر عاطفی، کاملاً آمریکایی، بی‌احساس، مادی و بوروکرات - تکنولوگرات غربی به معنی واقعی بود و دیگر مسئولان تقریباً با خونسردی با این واقعه برخورد کردند و نه تنها از جا نجنبیدند بلکه سعی کردند ماجرا را عادی قلمداد کنند. روزی که اجساد سوخته و زغال شده قربانیان را در گورستان آبادان به خاک می‌سپردند و پدری که ده فرزند خود را از دست داده بود از درد و عذاب روحی شیون می‌کشید و زنان گیسوی خود را کنده بر سر و روی خود می‌کوفتند و مردم محلی و عرب زبان به رسم محلی بر طبل‌ها می‌کوفتند و ضجه و زاری می‌کردند بر هر کس که شاهد آن مناظر بود (بعداً فیلم مناظر سوگواری در تلویزیون ملی ایران به نمایش گذاشته شد) شکی باقی نمانده بود که توفان و سیلابی آغاز شده است که رژیم را در امواج خود غرق خواهد کرد.

رژیم شاه کوشید از اهمیت این قضیه که تمام خبرگزاری‌های جهان درباره آن سخن پراکنی می‌کردند بکاهد اما موفق نشد. شاه هنوز نمی‌توانست درک کند رژیم خود کامه‌اش که تازه شروع کرده بود کمی پنجره‌ها را بگشاید با چه زلزله بنیان‌کنی رو به رو شده است.

تصاویری که از سالن سینمای تمام سوخته، اجساد ذغال شده و بقایای جمجمه‌ها و اسکلت بدن‌های سیاه شده تماشاگران نگون‌بخت برداشته شده بود و حشت انگیز بود. رابرт ماس گزارشگر دیلی تلگراف در یک مقاله مبهم در آن روزنامه این حریق را کار کمونیست‌ها دانست اما نوشه او با نفی محافل مطبوعاتی اروپا رو به رو شد. بیشتر گمان‌ها به ساواک می‌رفت و انگشت اتهام به روی آن سازمان نشانه رفته بود.

در روز ۳۰ مرداد آیت‌الله صدوقی از مجتهدان یزد واقعه سینما رکس آبادان را محکوم کرد و آن را ناشی از دسایس دولت و به منظور ادامه یورش‌های وحشیانه بعدی دانست.

تظاهرات مردم آبادان به نشانه اعتراض به آتش زدن سینما رکس آبادان در روزهای ۲۹ و ۳۰ مرداد ادامه یافت و دامن گرفت.

در روز ۳۱ مرداد مردم خشمگین آبادان اماکن دولتی را مورد حمله قرار دادند و مجالس ختم دردناکی توأم با شیون و گریه و بی‌قراری در سراسر شهر برگزار شد. مردی که ۹ تن از فرزندان و عزیزانش در این فاجعه سوخته بودند بیش از دیگران اظهار بی‌قراری می‌کرد و افسوس والم او مردم را نسبت به رژیم به خشم می‌آورد. در شیراز تظاهرکنندگان یک سینما و یک رستوران را آتش زدند.

کشته شدن ۳۷۷ مرد و زن و کودک حادثه‌ای نبود که بتوان آن را فراموش کرد. در تمام این روزها دولت آموزگار با بی‌حسی و خونسردی و به روای عادی به کار خود ادامه داد و تنها با صدور اعلامیه‌ای آن را عمدی دانست اما چه کسی مسبب بوده و چه تحقیقاتی جریان دارد، همه مسکوت ماند.

رفتار سردمداران رژیم به گونه‌ای عادی و با خونسردی کامل توأم بود که انگار احساس گناه می‌کنند و تصمیم دارند با واکنش سکوت خشم و بیتابی مردم را فروبنشانند.

دکتر سنجابی چند روز بعد در دوم شهریور دولت را مسئول آتش زدن اماکن دولتی و بانک‌ها و ساختمان‌ها خواند و گفت مأمورین این کارها را می‌کنند.

در شب هفتم مرگ قربانیان برخوردهایی در آبادان رخ داد. تهران، تبریز، قم، رشت، کرمانشاه، همدان، کاشان، قم، زنجان، قصر شیرین، یزد، ارسنجان، کاشمر، کرج، ساری، گرگان و شهر ری صحنه برخوردهای خونین بین مردم و مأمورین انتظامی بود.

براطعلی تکبعلی‌زاده که مرتکب این جنایت مدهش شده بود پس از مدتی پنهان شدن و به این سو و آن سو رفتن در دوران حکومت موقت مهندس بازرگان خود را به وزیر کشور وقت کابینه بازرگان معرفی کرد اما آقای صباغیان آنگونه که براطعلی تکبعلی‌زاده در دادگاه ادعا کرد او را به حال خود رها کرد که برود و به زندگی مخفی خود ادامه دهد زیرا اگر این راز فاش می‌شد مشکلات بزرگی برای دولت موقت

و آقای بازرگان به وجود می‌آمد.<sup>۱</sup>

اما پس از سقوط دولت بازرگان، دولت بعدی اقدام به دستگیری تکبعلیزاده و چند تن از دوستان او کرد و تمام کسانی که تصور می‌رفت در این ماجرا دستی داشته با اهمال کرده‌اند تسلیم دادگاه انقلاب شدند و تقریباً همه آنها به کیفر رسیدند.

اکنون توپ مخالفان در زمین بدون دروازه بان شاه بود. تمام مخالفان دست به دست داده رژیم را محرك، مسبب و مسؤول این فاجعه می‌دانستند.

رژیم در سال‌های پیش از آن به دلیل سبکسری و دروغگویی هویدا و باند سیزده ساله کار به دست، چنان اعتبار و ارزش خود را از دست داده بود که هیچ‌کس به دلایل و براهین آن توجه نمی‌کرد. زیرا رژیم شاه، همان رژیمی بود که یکی دو سال پیش از آن نه تن از چریک‌های مخالف محکوم به زندان را در پشت زندان اوین به رگبار بسته و ادعای کرده بود آنها حین فرار به قتل رسیده‌اند.

رژیم همان رژیمی بود که در سال ۱۳۵۱، احمد آرامش پیرمرد وزیر و سیاستمدار و روزنامه‌نگار و محقق دنیای سیاست و رئیس اسبق سازمان برنامه را در پارک فرج تهران (امروز پارک لاله) به ضرب گلوله تیراندازان ساواک به قتل رسانده و ادعای کرده بود او خرابکاری بوده که در مقابل تیراندازی با مأمورین به هلاکت رسیده است.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب رژیم تا گلو در گودال بل مغاک بی‌اعتمادی عمومی مردم به گفته‌ها و ادعاهای آن غرق شد، همان مردمی که سال‌ها خبر از پیشرفت‌های خارق‌العاده رژیم می‌شنیدند ولی در آغاز حکومت دکتر آموزگار، خود سازمان بازرگانی شاهنشاهی اعلام کرده بود که بسیاری از طرح‌ها و برنامه‌های پرخرج برنامه پنجم کشور بلا اجرا مانده یا به حال خود رها شد. یا به دلیل فساد و رشوه‌خواری به جایی نرسیده است. علی‌الظاهر تنها راه کار، استعفای دولت دکتر آموزگار بود. دولت بی‌لیاقت، مجذوب و مرعوب شاه،

۱- در مصاحبه تکبعلیزاده وی به تماس خود با آقای صباغیان و اینکه وزیر کشور گفته است او مدتی برود و از انتظار دور باشد اشاره و اعتراف کرد.

۲- به کتاب هفت سال در زندان آریامهر احمد آرامش و نیز خاطرات او به کوشش غلامحسین میرزا صالح مراجعه شود.

مرتبًا در حال لرزش از دسایس خواجه کوزیمودوی<sup>۱</sup> پیر یعنی هویدا که تلاش می‌کرد ناکارآمدی و بی‌کفایتی آن را به اثبات برساند.

دولت غربگرایی که زبان مردم را نمی‌فهمید، قادر به ارتباط با آنان نبود و حتی عوام‌فریبی و چاخان‌بازی دولت هویدا را هم فاقد بود. بدینگونه بحران آغاز شد و به انقلاب انجامید. اگر جمشید آموزگار یک سیاستمدار مجبوب و آگاه به خلقيات و روحیه و تاریخ اجتماعی و طرز فکر مردم ایران بود به آن سرعت و بدون حداقل یک سخنرانی توجیهی و بیان حداکثر مراتب تأثیر خود، کناره‌گیری نمی‌کرد و دست کم برای تبرئه کاینه خود در پیشگاه تاریخ دستور می‌داد چند و چون آن ماجرا باز و تشریح شود اما آموزگار حتی خود نمی‌دانست چه کسانی سینما رکس را آتش زده‌اند و شاید در ذهن تصور می‌نمود ساواک مسبب آن حادثه بوده است.

سکوت مرموز آموزگار و استعفای سریع و حسب‌الامری او سوء‌ظن عمومی را بیشتر برانگیخت و آن نخست وزیر نام‌ مجرب حتی نخواست یا نتوانست دامن کاینه خود را از این واقعه پاک کند زیرا شاه از نخست وزیران خود مانند یک عروسک کوکی استفاده می‌کرد و هر زمان که تشخیص می‌داد وجودشان ضرورت ندارد دستور می‌داد استعفا دهند و کنار بروند.

اگر آموزگار وادار به استعفای نمی‌شد و بر سر مقام خود می‌ماند، انتظار می‌رفت چند و چون ماجراهای سینما رکس آبادان روشن شود اما به دلیل نارضایی شدید مردم از کاینه‌ای که بیشتر وزیران آن همان وزیران کاینه‌های پی‌درپی هویدا بودند شاه تصمیم گرفت اقدام به یک تغییر و تحول مثلاً همه‌جانبه نماید و بدتر از بد را برگزید یعنی به جای اینکه سراغ سیاستمدارانی که در جامعه به هر ترتیب اعتباری داشتند یا می‌توانستند امواج را هدایت کنند برود و مثلاً از دکتر غلام‌حسین صدیقی یا اللهیار صالح یا دکتر سنجابی و حداقل از دکتر علی امینی دعوت به کار کند یکی از همان مهره‌های سوخته و بدنام ساختار حکومتی خود یعنی مهندس جعفر شریف امامی را به نخست وزیری برگزید زیرا

۱- لقب خواجه و کوزیمودوی پیر را امیر اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی به هویدا داده بود. (خطاطران علم) کوزیمودوی گوژپشت، قهرمان یکی از رمان‌های ویکتورهوگ موسوم به گوژپشت نتردام است.

تصور می‌کرد شریف امامی راه کارهای خاصی را می‌داند که احتمال دارد سکوت و آرامش دلخواه شاه را در کشور از نو برقرار سازد. در حالی که سیاستمداران در دنیای شرق فقط با آمار و ارقام خشک ریاضی پیش نمی‌روند. سیاستمدار شرقی باید شیوه سخن گفتن سلیس و بلیغ را نیک بداند، از جامعه‌شناسی خبر داشته باشد، از تاریخ و فرهنگ و گذشته و به ویژه دین اطلاعات کافی داشته باشد و نحوه جذب قلوب مردم را بداند. آموزگار رفت و یکی بدر از او آمد.

دکتر جمشید آموزگار حتی زرنگی‌ها و عوامل غیری‌ها و برخوردهای خوشایند خاص هویدا را هم نداشت. این نخست وزیر عبوس، خشک، ابرو درهم کشیده، قادر به برقراری کمترین ارتباطی با مردم نبود. او پس از فاجعه سینما رکس آبادان که اگر در هر نقطه جهان روی می‌داد دولت اعلام عزای عمومی می‌کرد، مجلس ختم می‌گرفت، رئیس دولت در تلویزیون ظاهر می‌شد و طی سخنرانی مبسوطی همه جهات را تشریح می‌کرد، کارآیی و لیاقت و قریحه حضور در تلویزیون، غمگساری با مردم و وعده دستگیری و مجازات شدید مسیبان را نداشت.

همه کارهای دولت او عجیب و مبهم بود. آقای نخست وزیر پس از چندین روز تازه اعلام کرد که این فاجعه عمدى صورت گرفته است.

دقیقاً آشکار است که خود آموزگار هم بعيد نمی‌دانست ساواک در این جنایت دست داشته است و از این رو برای جلوگیری از پیامدهای بعد و رسوا شدن ترجیح داد موضع نگیرد و سخن نگوید.

دولتی که در قاموس سازمان‌های نظامی آن، روزهایی چون ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱، روز شوم خوانده می‌شد آشکار است که مورد سوء‌ظن جامعه قرار گیرد.

بخصوص که ماجراجویی‌های عواملی از دستگاه شهربانی، ساواک و ارتش در روزهای بعد در جریان حمله کولیان به مسجد جامع کرمان، در حمله نفرات مسلح به پاوه و بالاخره در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ به ثبوت رسید.

روزی که دکتر جمشید آموزگار که به تمام معنی به مرز آچمز و تنگنا رسیده بود استعفا داد و از مقام خود کناره گرفت و به خانه رفت، کمتر کسی تصور می‌کرد شاه

مهندس شریف امامی را به مقام نخست‌وزیری بگمارد. زیرا شریف امامی در سال ۱۳۳۹، امتحان بدی در نخست‌وزیری داده و در اردیبهشت ۱۳۴۰، پس از آنکه در مجلس مورد اعتراض شدید نمایندگان و حتی رئیس مجلس قرار گرفت استعفا داد و در حقیقت مجلس او را برکنار کرد و زمینه برای آمدن دکتر علی امینی که آمریکایی‌ها از مدته پیش او را مناسب‌ترین فرد برای انجام اصلاحات و مبارزه با فساد می‌دانستند آماده شد.

مهندش شریف امامی مردی بود درشت اندام، با سر طاس، ظاهر بسیار حق به جانب که سوا اک گزارش‌های نامساعدی از ثروت حجیم او و دست درازیش به صندوق‌های مختلف دولت و خوشگذرانی‌هایش در حوضخانه مجلس سنا می‌داد.<sup>۱</sup>

شریف امامی مردی بود ظاهرساز، دورو، چند دوزه‌باز که در روزهای پس از استعفای دکتر آموزگار، شاه بدان علت که او ادعا می‌کرد روحانی زاده است و در تبارش چند روحانی وجود داشته‌اند، نیز به دلایل اعتقادی که با زد و بندهای او با گروه‌ها و افراد و جناح‌های مختلف داشت وی را به نخست‌وزیری برگزید.

۱- نگاه کنید به فردوست و آنچه که در کتاب از ظهور تا سقوط در مورد شریف امامی نوشته است و نیز کتابی از نویسنده به نام معماران عصر پهلوی از انتشارات شرکت ثالث و شرکت آتیه. شریف امامی آنقدر ترسو و محتاط بود که در طول بیست و چند سال پس از انقلاب که زنده بود و در آمریکا زندگی می‌کرد نخواست حتی برای تبرئه خود دست به قلم ببرد یا مصاحبه‌هایی کند و درباره روزهای نخست‌وزیری اخیرش سخن براند. مصاحبه‌ای از او که در سری تاریخ شفاهی در آمریکا انجام و متن آن منتشر شده ناقص و بیشتر گفته‌ها مربوط به عصر جوانی اوست و از قرار مصاحبه را ناتمام گذاشته است.

## قرهباغی ناگهان وزیر کشور شد

روز شنبه چهارم شهریور ماه ۱۳۵۷ روز ۲۱ ماه رمضان، شهادت حضرت علی بن ابی طالب (ع) و تعطیل رسمی بود. ارتشبد قرهباغی آن روز در خانه بود و به مطالعه و بررسی تعدادی از پرونده‌های ژاندارمری و صدور دستور لازم به ادارات و سازمان‌های مختلف تابعه نظیر نظام وظیفه، مرزبانی، نیروهای پایداری، مبارزه با قاچاق، امور استحفاظی و پلیس راه و مراکز آموزشی سرگرم بود که باید مستقیم به شاه گزارش می‌داد.<sup>۱</sup>

در نیمه روز، سرلشکر امینی افشار<sup>۲</sup> که قبلًا فرمانده ضاداطلاعات گارد شاهنشاهی بود و در آن زمان فرماندهی یکی از تیپ‌های گارد را عهدهدار بود تلفن کرد و گفت تیمسار اگر منزل تشریف دارند می‌خواهم به دیدنتان بیایم.

قرهباغی اظهار داشت که مانعی ندارد بیاید. امینی افشار آمد و پس از نوشیدن یک فنجان چای گفت: آقای دکتر آموزگار استعفا داده است و قرار است آقای مهندس

۱- به طوری که از گزارش‌های سفارت آمریکا در پاییز و زمستان ۱۳۳۲ و سراسر سال ۱۳۳۳ بر سر مداخله نخست وزیر در امور ارتش و ژاندارمری و شهربانی به شدت از سپهبد زاهدی گله‌مند بود و یکی از علل برکناری زاهدی همین مسأله بود.

۲- وی پس از به پیروزی سیدن انقلاب در دادگاه انقلاب محاکمه و تیرباران شد.

شريف امامي نخست وزير شود.

ارتشبد قره‌باغی با حيرت گفت عجب من از اين دو موضوع اصلاً خبری ندارم.  
سرلشکر اميني افشار که نسبت خانوادگي دوری با تيمسار قره‌باغی داشت گفت:  
آقای شريف امامي هماکنون شرفياپ شده بود.

قره‌باغی پاسخ داد: اين که دليل نمي شود. ايشان رئيس مجلس سنا هستند و اغلب  
شرفياپ مي شوند.

سرلشکر اميني افشار گفت: واقعاً تيمسار خبر ندارند که در کابينه آقای شريف امامي  
جنابعالی به سمت وزير کشور منصوب شده‌ايد؟

قره‌باغی اظهار تعجب و بي اطلاعی کرد و گفت: نه و اگر مي خواستند مرا وزير کنند  
لاقل به من اطلاع مي دادند و از من مي پرسيدند که آيا ميل دارم وزير شوم یا نه در حالی  
که من مي دانم اعليحضرت أصولاً موافق نيسند به من کارهای غيرنظمی ارجاع شود.  
ايشان چند بار فرموده‌اند قره‌باغی تحصیلات عالیه نظامی دارد و ما در ارتش به وجود او  
نياز داريم.

صبح روز بعد هنگامی که قره‌باغی سوار اتومبيل فرماندهی ژاندارمری عازم  
سر بازخانه خيابان شاهپور بود زنگ تلفن به صدا درآمد و آجودان او اطلاع داد که  
مهندس شريف امامي از تيمسار خواسته به محل بنیاد پهلوی برود و در آنجا با او ديدار  
کند.

ساعتی بعد قره‌باغی در دفتر مهندس شريف امامي ناياب التوليه بنیاد پهلوی بود و قرار  
شد ساعت ۹ بامداد در کاخ سعدآباد حضور يابد تا به عنوان وزير کشور شرفياپ شود.  
ابتدا و قبل از هر مطلبی شريف امامي از قره‌باغی خواست يك استاندار يا امير  
بازنشيته برای خراسان پيدا کند که تهريشي هم داشته باشد.

در دفتر شريف امامي چند نفر از وزيران اجتماع کرده و بلند بلند صحبت می‌کردند  
که قره‌باغی در ميان آنان دکتر آزمون وزير اسبق کار و امور اجتماعي و استاندار قلي  
استان فارس را شناخت.

ساعت نه بامداد آن روز شريف امامي کابينه خود را به شرح زير به شاه معرفی کرد:

امیر خسرو افشار وزیر امور خارجه، حسن شالچیان وزیر راه، محمد رضا ویشکایی وزیر بازرگانی، محمد باهری وزیر دادگستری، هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی، محمد یگانه وزیر امور اقتصادی و دارایی، ارشید عظیمی وزیر جنگ، عزت الله یزدان پناه وزیر مشاور در امور پارلمانی، منوچهر آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی، کریم معتمدی وزیر پست و تلگراف و تلفن، منوچهر گنجی وزیر آموزش و پرورش، مهندس محمد رضا امین وزیر صنایع و معادن، دکتر نصرالله مرذدی وزیر بهداری، ارشید عباس قره‌باغی وزیر کشور، علینقی کنی وزیر مشاور و سرپرست سازمان اوقاف، امیر حسین امیر پرویز وزیر کشاورزی، حسنعلی مهران وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه، محسن فروغی وزیر فرهنگ و هنر، کاظم ودیعی وزیر کار و امور اجتماعی، مهندس جهانگیر مهدمینا وزیر نیرو، پرویز آوینی وزیر مسکن و شهرسازی، دکتر محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی.

بدین ترتیب تیمسار دکتر ارشید عباس قره‌باغی که شاه هنگام معرفی او از سوی شریف امامی به عنوان وزیر کشور، با تبسم گفت او را خوب می‌شناسیم، همدوره خودمان بوده است؛ از آنجاکه شاه تصور می‌کرد وزیران مهره‌ای بیشتر نیستند که او می‌تواند آنها را هر طور که اراده کند بچرخاند؛ بدون داشتن تبحر و کیاست و اطلاعاتی در زمینه اداره امور وزارت کشور، بدون داشتن اطلاعات دقیقی از جزر و مدھای سیاسی، شخصیت‌های مخالف، احزاب، مطبوعات، موافقین و مخالفین وزیر کشور شد و بر یکی از دشوارترین مستندهای سیاسی پر مسئولیت تکیه زد.

جالب اینجاست که ملاک انتخاب و انتصاب ارشید قره‌باغی نظر خاص شاه درباره او بود که آدم مطیع و فرمانبرداری است و ضمناً چون نمازخوان هم هست می‌تواند با مخالفان کنار بیاید و عجیب اینکه چندی بعد همین تیمسار که شاه او را مناسب‌ترین فرد برای اداره امور وزارت کشور تشخیص داده بود، باز هم بنا به تشخیص شاه به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب شد و از شغلی سیاسی و کاملاً کشوری که در اداره امور آن لیاقتی بروز نداده و اساساً متوجه نشده بود که حیطه و ظایف و اختیارات وزیر کشور چیست به یک پست کاملاً نظامی و تخصصی گمارده شد و پس از ۳۷ روز در آن مقام

هم شکست خورد و ناچار به متواری شدن و فرار گردید.

به راستی چه شاهنشاه مدبری که فقط با توجه به شناخت خود از عناصر مختلف و بدون توجه به کارآیی و تخصص آنان، مهره‌وار به کارشان می‌برد و در مناصب مختلف و متفاوت می‌گماشت.

انگار شاهنشاه تصور می‌کرد زمان، زمان پیش و پس از شهریور ۱۳۲۰ است که صاحب منصب سبیل چخماقی پرابهت و جذبه‌ای مثل سپهبد احمد امیراحمدی که زیردست افسران قزاق روسی تربیت شده بود می‌تواند یک روز فرماندار نظامی تهران و حومه، یک روز وزیر جنگ و روز دیگر وزیر کشور باشد و با جذبه و هیبت خود آن هم در آن جامعه ایران آن روز که تعداد تحصیلکردن‌گان ناچیز بود و شاه و حکومت شاه مفهوم دیگری داشت، آن پست‌ها را یکی پس از دیگری قبضه کرده و شگفت اینکه خوب هم اداره کند و از عهده هر سه برآید.

هدف شاه از گماردن ارتشید قره‌باغی در این مقام این بود که یک نفر نظامی وزارت کشور را زیر نظر داشته باشد و در مورد کنترل حوادث انقلاب و تظاهرات و شورش‌های خیابانی قاطعانه عمل کند.

شاه سابق تصور می‌کرد با قرار گرفتن یک ارتشید در رأس وزارت کشور همه مردم وحشت خواهند کرد و آتش انقلاب فرو خواهد نشست. قره‌باغی در طول مدت کوتاه وزارت کشورش نشان داد که فاقد صلاحیت لازم است. یک نفر خبرنگار آمریکایی در همان روزها نوشتہ بود: «فرماندهان پلیس و ارتش ایران این نکته ساده را نمی‌دانند نقش نیروهای انتظامی با مردم انقلابی و عصیانزدہ‌ای که از فشار و ظلم حکومت فاسد به جان آمده‌اند تفاوت می‌کند و نیروهای انتظامی نباید مانند مردم خشمگین و انتقامجو باشند و مردم را بی‌رحمانه به گلوه بینندند. پلیس و نظامیان باید با شکنیابی و صبر و حوصله و ملایمت با تدابیری که در هر جای دنیا متبادل است با مردم روبرو شوند در حالی که آنان به سرعت خشمگین می‌شوند دست به خشونت می‌زنند و خشونت آنان خشونت بیشتری را به طور متقابل ایجاد می‌کند».

قره‌باغی همیشه دیرتر از حوادث حرکت می‌کرد، چون در مقابل شاه غلام و نوکر

خانه زاد بود و به اهمیت مقام و درجه ارتشی خود واقع نبود تمام دستورات شاه را کورکورانه اطاعت می‌کرد و نتیجه این اطاعت این بود که پلیس و ارتش در نظر مردم به صورت دشمنان واقعی جلوه گردند و حوادث خیابانی هر روز قربانی بیشتری آفید. خصلت و طبع اطاعت کورکورانه و بی‌تدبیری قره‌باغی در این مورد کاملاً قابل مطالعه و بررسی است. انتخاب تعدادی استاندار پیر و پاتال نظامی و غیرنظامی که طبق دستور شاه به استان‌ها اعزام می‌شدند و اصولاً از شناخت محیط و فضای اطراف خود عاجز بودند یکی دیگر از وقایعی بود که در دوران وزارت کشور قره‌باغی رخ داد.

مهندس جعفر شریف امامی دوران لکوموتیورانی و سپس مهندسی راه‌آهن را در آلمان گذرانده بود اما در شهریور ۱۳۵۷ بدترین لکوموتیورانی بود که شاه برای راندن لکوموتیو و واگن‌های از خط خارج شده دولت برگزیده بود.<sup>۱</sup>

شریف امامی مردی بود خونسرد که خوب می‌توانست مکنونات درونی خود را پوشاند و در هر مجلس و مجمع و نزد هر مقامی، فراخور لحظه سخن بگوید. چند روز پس از آغاز سخنانی او اعلامیه‌ای زیر عنوان «میهن در خطر است» به تقلید از اعلامیه‌هایی که رژیم انقلابی فرانسه در دوران پس از انقلاب کبیر فرانسه نشر می‌داد و مردم را به دفاع از حکومت کنوانسیون فرامی‌خواند نشر داد و مردم را به حمایت از دولت و فداکاری فراخواند اما اعلامیه‌ای او اثر چندانی در مردم نبخشید و با تمسخر و ریشخند مواجه شد.<sup>۲</sup>

مهم‌ترین کار شریف امامی همان بازگرداندن تقویم مبهم و غیرقابل تطبیق با گذشته شاهنشاهی به هجری خورشیدی یعنی تقویم مأнос و مألف ملت ایران در هزار و اندی

۱- در مورد سوابق تحصیلات فنی شریف امامی به گفت و گوی او با پژوهشگر دانشگاه هاروارد آمریکا آقای حبیب‌الله لاچور دیان در کتاب تاریخ شفاهی مراجعه فرمایید که در ایران نیز نشر یافته است.

شریف امامی در مورد ذوران اخیر زندگی سیاسی اش در ایران کمترین کلامی در مصاحبه خود نگفته و انگار هرگونه سخن راندن در آن موضوع را به صلاح ندیده و در سکوت و لب فروپتن دنیا را ترک گفته است.

۲- برای آگاهی از نقش مرمز و تحریسی شریف امامی به عنوان سلسله جبان جمعیت فراماسونری و دهها لژ فراماسونری در ایران نگاه کید به اسناد فراماسونری در ایران، جلد اول و دوم، از انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، زمستان ۱۳۸۰، ذیل نام جعفر شریف امامی.

سال بود. اغلب مردم از تقویم من درآورده شاهنشاهی سر در نمی‌آوردند، حتی خود شاه در سخنرانی‌های خود در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و اوایل ۱۳۵۷ نمی‌توانست سال‌های هجری خورشیدی را با سال شاهنشاهی وفق دهد و به جای انقلاب ۱۲۸۵ هجری خورشیدی که همان انقلاب مشروطه باشد به غلط از انقلاب سال ۱۹۰۵ میلادی یاد می‌کرد در حالی که انقلاب مشروطه در تابستان ۱۲۸۵ ه. ش برابر ۱۹۰۶ میلادی و سال ۱۳۲۴ ه. ق به ثمر رسیده و ایران در اعداد ممالک دارای رژیم «کنستی توسيون» درآمده بود.

مشکل بزرگتری که باعث خشم و ناراضی و در حقیقت گم کردن زمان اغلب مردم شده بود جلوکشیدن ساعت تابستانی از سال ۱۳۵۴ ه. ش ابتدا به مدت یک ساعت در تابستان بود که یکی دو سال بعد به جای یک ساعت جلوکشیدن، طبق نظرات مبتکرانه شاه و مشاوران سطحی نگر که نماز نمی‌خوانند و به معتقدات مردم و عادات آنان کاری نداشتند به جای یک ساعت، در تابستان یک ساعت و نیم، ساعت را جلوکشیده باعث اختلال اوقات شرعی، سردرگمی مردم و به هم خوردن ساعت خواب و بیداری آنان شده بودند.

کسانی که در مورد علل انقلاب ایران مطالعه می‌کنند شاید به این مسأله به ظاهر کوچک و بی‌اهمیت توجه چندانی نشان ندهند اما یک ساعت و نیم جلوکشیدن ساعت زندگی مردم را به هم زده آنها را عصبانی و ناراحت و ناراضی می‌کرد.

مجسم کنید ساعت ۷ بامداد در حقیقت ساعت پنج و نیم صبح بود. شاه و نخست وزیر کله خشک بوروکرات غرب زده او در ک نمی‌کردن نمی‌توان ساعت پنج و نیم بامداد مردم را به خیابان‌ها و سرکار فرستاد؛ بخصوص که در تابستان شب‌ها کوتاه است و حدود ساعت ۸ شب هوا تاریک می‌شد. شاه و دولت آموزگار که فقط به فکر کاهش مصرف برق بودند از مردم می‌خواستند ساعت نه و نیم شب که مثلاً یازده یا بیست و سه بود بخوابند تا بامداد ساعت پنج از خواب بیدار شده و رأس ساعت پنج و نیم که حالا هفت بامداد شده بود پشت میز ادارات یا در محل کار خود حاضر باشند. این تصمیمات عجولانه و نسنجدیده در دایره کوچکی مرکب از شاه و نخست وزیر و وزیران اتخاذ و به

عنوان قانون و مقررات به ملت تحمیل می‌شد.<sup>۱</sup>

مردم در طول آن چند سال که تاریخ شاهنشاهی مبهم و مجعلو و ناشناس وضع شده و ساعت یک ساعت و نیم جلو کشیده شده بود نه توانستند آن را هضم کنند و گذشته خود را با آن وقق دهنند نه اینکه توانستند ساعت ۱۰ و نیم بامداد به جای ۱۲ ناهار بخورند و ساعت ۹/۳۰ دقیقه شب به بستر بروند و بخوابند و صبح ساعت ۵/۳۰ به جای هفت واقعی و طبیعی سرکارشان حضور داشته باشند.<sup>۲</sup>

شاید مهم ترین و اساسی ترین کار شریف امامی که شاه هم اضطراراً و شاید محض اینکه نظر مساعد آیت الله شریعتمداری و آیت الله قمی را جلب کند بدان رضا داد و همین موضوع تغییر تقویم شاهنشاهی به تقویم سابق بود و البته با آمدن اول مهر نیز موضوع یک ساعت و نیم جلو کشیدن ساعت خود به خود حل شد و در سال‌های بعد نیز همان یک ساعت اختلاف مورد عمل قرار گرفت و سر و صداها در دوران پس از انقلاب خواهد.

دوران وزارت کشور تیمسار ارتشبند عباس قره‌باغی از چهارم شهریور آغاز شد و تا اوایل دی ماه که دکتر شاپور بختیار کابینه خود را تشکیل داد و ارتشبند نالایق و بیمار و ناتوان غلامرضا ازهاری، کشور را ترک گفت ادامه یافت.

در روز ۱۳ شهریور که برابر با عید فطر سال ۱۳۹۸ ه. ق بود یک راهپیمایی عظیم میلیونی که جمعیت شرکت کننده را تا حدود سه میلیون برآورد می‌کردند در سراسر کشور برگزار شد. حدود ۵۰۰ هزار شرکت کننده در تپه‌های قیطریه نماز عید فطر را

۱- امروز هم در تابستان، وقت تابستانی یک ساعت به جلو کشیده می‌شود اما اولاً<sup>۳</sup> یک ساعت با یک ساعت و نیم فرق دارد، و تقریباً پس از ۲۵ سال مردم عادت کرده‌اند. اما در آن زمان، یک شب هم تاریخ رسمی را تغییر داده و هم وقت نماز و بیدار شدن و خوابیدن مردم را دگرگون کرده و همه را عصبانی و ناراضی کرده بودند.

۲- پیش از شاه و حدود صد و هشتاد سال قبل از وی امپراتور روسیه، تزار پل اول در اواخر قرن ۱۸ میلادی این ابداع را در روسیه به کار برد و در صبح‌های سرد و تاریک و یخندهان روسیه مردم و نظامیان را به زور سرکار می‌فرستاد اما مردم و نظامیان ناراضی بودند و همان‌ها شورش کردند و او را در یک کودتای محروم‌انه و بدون خونریزی خفه کردند و پرسش الکساندر اول را به جای او بر تخت امپراتوری روسیه نشاندند.

برگزار کردند و سپس به یک راهپیمایی چند ده کیلومتری از میدان تجریش تا میدان راه آهن دست زدند در حالی که شعار ما بتسکن هستیم - شیشه شکن نیستیم سر می‌دادند نفرات پلیس و کامیون‌های پر از سرباز در مسیر راهپیمایی توقف کرده با حیرت و کنجکاوی به این سیل جمعیت عظیم می‌نگریستند.

صاحبان منازل در طول راه به این جمعیت عظیم که در پایان راهپیمایی عده آنها از یک میلیون گذشت آب، میوه، نان و پنیر و شیرینی تعارف می‌کردند. در این اجتماع پلاکاردهایی با درخواست تشکیل حکومت اسلامی در دست نفرات ظاهر گننده بود.

حجت‌الاسلام هادی غفاری می‌گوید که قرار نبود جمعیتی که در تپه‌های قیطریه گرد آمده بودند اقدام به راهپیمایی چند ده کیلومتری کنند. حتی آیت‌الله مفتح و حجت‌الاسلام باهنر سخنانی که ایجاد کردند چندان تند نبود و بر سر تشکیل حکومت اسلامی و ضرر و مفاسد حکومت‌های موجود بود «وقتی صحبت‌های مرحوم باهنر تمام شد، ایشان اعلام کردند برنامه ما تمام شد. با نظم و انصباط متفرق شوید. هر کس از شما شعار خواست، شما جواب ندهید، کسانی که شعار بدھند از ما نیستند».

آقای هادی غفاری می‌نویسد «نگاهی به پشت سرم انداختم، دیدم جمعیت خیلی زیاد است، حیفم آمد که این جمعیت امروز در اینجا بدون اقدامی عبور کند».

هادی غفاری سپس شعار ان‌الحیة عقيدة و جهاد را اعلام می‌کند و این شعار به وسیله مردم تکرار شد و جمعیت به حرکت درآمد. نرسیده به حسینیه ارشاد چند کامیون ارتشی و شهربانی مملو از پلیس و سرباز ایستاده بودند. یکی از سرگردانهای راهنمایی و رانندگی که با موتورسیکلت ایستاده بود، وقتی مردم برای او دست تکان دادند، او هم به مردم دست تکان داد. مردم با دیدن عکس العمل مثبت او سرگرد را به دوش گرفتند، احساس عمومی به نفع شهربانی و ارتش بالاگرفت و شعار «ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست» گفته شد. مردم دور خودروهای حامل سربازان مسلح را گرفته و شعار می‌دادند «برادر ارتشی، چرا برادرکشی» به طوری که آقای غفاری می‌نویسد سربازان با این شعار لبخند می‌زدند. مردم مقداری گل خریدند و به سربازان دادند و داخل لوله

تفنگ‌های سربازان می‌گذاشتند.

در این روز تابلو خیابان کوروش کبیر را با ماثیک به خیابان علی شریعتی تغییر دادند. آقای غفاری می‌نویسد ۹۵ درصد مردم از جنوب شهری‌ها بودند. از اطراف شیلنگ آب به روی مردم تظاهرکننده باز بود و کیک و شیرینی می‌دادند. نماز در ساعت شش بامداد پایان یافته و راه پیمایی تا ساعت ۱۰ - ۱۲ ادامه داشت.

خوراکی زیادی بین مردم توزیع شد، در همان روز نام خیابان پهلوی به خیابان مصدق و نام خیابان شاه رضا به انقلاب تغییر داده شد. تظاهرکنندگان نام میدان ۲۴ اسفند را هم به میدان انقلاب تغییر دادند.

روز شانزدهم شهریور برای تظاهرات روز جمعه ۱۷ شهریور برنامه‌ریزی شد اما آقای غفاری می‌گوید که به اصرار آیت‌الله بهشتی و از آنجاکه ایشان می‌گفت دستور تیر به غفاری را داده‌اند او از ایران به ترکیه و سوریه و لبنان و سپس برای دیدن امام خمینی(ره) به پاریس رفته است.<sup>۱</sup>

۱- خاطرات هادی غفاری (پیشین) صص ۲۸۵ - ۲۸۰.



## جلسه‌ای که فاجعه ۱۷ شهریور (جمعه خونین) را آفرید

برگزاری جلسه عالی امنیت ملی و تبدیل آن به جلسه مشترک با وزیران با تشدید فعالیت‌های سیاسی و تظاهرات و شعارهای ضد شاه که گهگاه داده می‌شد و درخواست برقراری حکومت اسلامی، در غروب روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ جلسه مشترک شورای عالی امنیت ملی تشکیل شد. در این جلسه که گزارش مذاکرات و پیشنهادها و تصمیمات متعدد تلفنی در میان جلسه به اطلاع شاه رسید و منجر به صدور اعلامیه برقراری حکومت نظامی شد. افراد صاحب مقام زیر شرکت داشتند (ابتدا اعضای شورای عالی امنیت ملی و سپس هیأت وزیران در جلسه حضور یافتند).

از هیأت وزیران: وزیر مشاور در امور اجرایی: دکتر منوچهر آزمون، وزیر دادگستری: دکتر محمد باهری، وزیر اطلاعات و جهانگردی: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، وزیر علوم و آموزش عالی: دکتر هوشنگ نهادوندی، وزیر امور خارجه: امیرحسرو افشار، وزیر پست و تلگراف و تلفن: دکتر کریم معتمدی، وزیر آموزش و پرورش: دکتر منوچهر گنجی، وزیر کشور: ارشبد عباس قره‌باغی، وزیر کار و امور اجتماعی: دکتر کاظم ودیعی، وزیر مسکن و شهرسازی: پرویز آوینی، وزیر جنگ: ارشبد رضا عظیمی، وزیر نیرو: جهانگیر مهد مینا، وزیر دارایی: محمد یگانه، وزیر

بهداری: دکتر نصرالله مقتدر مژده‌ی، وزیر بازرگانی: مهندس محمد رضا ویشکایی، وزیر صنایع و معادن: مهندس محمد رضا امین، وزیر فرهنگ و هنر: محسن فروغی. اعضای شورای امنیت که در جلسه شرکت کرده بودند:

ارتشدید غلام رضا از هاری رئیس ستاد ارتش، سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سپهبد صمدیان پور رئیس شهربانی کل کشور، سپهبد احمد علی محققی فرمانده ژاندارمری کل کشور.

بنا به نوشته ارتشدید عباس قره‌باغی در گذشته این جلسه کمتر برگزار شده و یکی دو بار هم که برگزار شده بود مربوط به مسائل عادی بود.

قره‌باغی می‌نویسد: «روز شانزدهم شهریور حدود ساعت شش و نیم بعدازظهر بود که تلفن شد و دعوت کردند برای تشکیل شورای امنیت ملی، رفتیم به آنجا، شورای امنیت ملی تشکیل می‌شد از نخست وزیر، وزیر امور خارجه، وزیر کشور، رئیس ستاد بزرگ، رئیس سازمان امنیت، رئیس ژاندارمری و رئیس شهربانی کل کشور، رئیس ستاد همراه خودش رئیس اداره دوم و رئیس اداره سوم را هم آورده بود و این اولین باری بود که شورای امنیت ملی به این ترتیب کامل تشکیل می‌شد.»

در این جلسه ابتدا فقط اعضای شورای عالی امنیت ملی حضور یافتند. سپهبد مقدم طی گزارشی از راه‌پیمایی‌ها اطلاع داد که فردا راه‌پیمایی که قرار است انجام شود به بلوا و آشوب تبدیل شده و امنیت کشور را به خطر خواهد افکند. او افزود که جریان را به عرض شاه رسانده و شاه دستور داده جلسه شورای امنیت ملی تشکیل و در این باره مذاکره شود.<sup>۱</sup>

رئیس ستاد ارتش (ارتشدید از هاری) نیز تأیید کرد که اداره دوم (اداره اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش) نیز چنین اطلاعاتی به دست آورده است. سپهبد ناصر قلی برومند جزی<sup>۲</sup> نیز اظهارات سپهبد مقدم را تأیید کرد.

۱- چه شد که چنان شد؟ مصاحبه قره‌باغی با احمد احرار - بخش سوم - اعلام حکومت نظامی صص .۴۱-۴۶

۲- سپهبد ناصر قلی برومند جزی افسری اهل مطالعه و ترجمه بود و مقالاتی از او در مهندسه ارتش به چاپ ←

به قوهای باغی به عنوان وزیر کشور هیچ اطلاعی نرسیده بود زیرا تا آن موقع همچنان معمول بود که رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری گزارش‌های خود را مستقیماً به عرض اعلیحضرت می‌رساندند و به وزیر کشور گزارش نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

پس از اینکه این مسائل مطرح شد برای اعلام حکومت نظامی حضور و موافقت هیأت دولت لازم بود. نخست وزیر خبر کرد و بقیه وزیران آمدند و حدود ساعت ۹ یا ۹ و نیم شب ۱۶ به ۱۷ شهریور جلسه مشترک هیأت وزیران و شورای عالی امنیت ملی برگزار شد.

در این جلسه که نتیجه آن به اعلام حکومت نظامی در ۱۲ شهر از بامداد روز بعد متهی شد، افرادی با اندیشه‌ها و بینش و برداشت‌های مختلف حضور یافته بودند که تنها وجه اشتراک آنها شرکت داوطلبانه یا اجباری یا اضطراری یا از روی ملاحظه‌شان در کابینه ارتش ملی بود.

جمع این عناصر که هر یک دارای راه و روش و ایدئولوژی متفاوتی بودند در آن جلسه نشانه شکست زودرس جلسه بود زیرا از این عده هر کدام نظرات خاصی داشته، بعضی معتقد به شدت عمل، بعضی معتقد به اعتدال و خونسردی و نرمش، بعضی چشم و گوش به اشاره شاه داشته که هر آنچه او اراده کند اجرا کنند (گروه نظامیان) و بعضی افراد متخصص در علوم و رشته‌های دانشگاهی بوده (مانند وزیران بهداری و صنایع و معادن و نیرو و فرهنگ و هنر) و اساساً از دنیای سیاست و تدبیر مقتضی در اینگونه موارد به کلی بی خبر بودند.

دکتر منوچهر آزمون، دکتر هوشنگ نهادنی، دکتر منوچهر گنجی در گذشته دارای

→ می‌رسید. وی در بحبوحه انقلاب اسلامی پشت میز کار خود در اداره دوم سکته کرد و مرد و ستاد ارتش به ناچار سرلشکر امینی افشار را که سال‌ها در گارد شاهنشاهی خدمت کرده بود جانشین او کرد. امینی افشار پس از انقلاب اعدام شد.

۱- بسیار جالب توجه است که برخلاف قوانین و اصول مشروطه وزیر کشور که وزیر بالادست نیروهای انتظامی بود در جریان وقایع انتظامی کشور گذاشته نمی‌شد و شاه مقام دریافت‌کننده گزارش‌های انتظامی کشور بود.

عقاید چپی بوده و طبعاً نمی‌توانستند زیاد روی عامل قوه قهریه تأکید داشته باشند اما برای رفع بدگمانی شاه ناچار بودند گهگاه تندروتر و دست راستی تراز نظامیان جلوه کنند.

دکتر محمدرضا عاملی تهرانی از اعضای تراز اول حزب پان ایرانیست، پزشک متخصص بیهوشی و از جمله کسانی بود که در جریان روز اول بهمن ۱۳۴۰ و عصر همان روز در یک جلسه سخنرانی در باشگاه حزب پان ایرانیست در میدان بهارستان، ساختمان فوکانی شیرینی فروشی نیش غربی میدان رو به روی مجلس شورای ملی، تندترین سخنان را علیه اقدامات پلیسی و نظامیان ایراد داشته بود. وی مردی ملايم الطبع، منطقی، میهن‌دوست و اصیل بود که متأسفانه تحت تأثیر مواعید شاه و تشکیل دولت آشتی ملی، بیهوش وارد کابینه شریف امامی شده و متأسفانه جان خود را در این راه از دست داد.

وی از مخالفان کابینه هویدا و باند سیزده ساله بوده و بارها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال‌های گذشته به فساد و کثری حکومت اشاره کرده بود.

امیرخسرو افشار وزیر و دولتمردی درباری و جزو باندهای همیشگی حاکمه بود. دکتر کریم معتمدی، آوینی، مهدمینا، مرژدهی، ویشکایی، مهندس امین و فروغی مردان غیرسیاسی و متخصص در حرفه‌های خاص خود بودند و نقش تماشچی را در این مذاکرات داشتند. ارتشید عظیمی وزیر جنگ مرعوب و مجذوب شاه و امیری کم حرف، بی‌خاصیت، فاقد نظرات و حتی جرأت ابراز نظرات خود بود. سپهبد ناصر مقدم تا حدودی سیاسی و معتقد به روش‌های ملايم و معتدل بود، از هاری امیری ترسو، ختنی، فاقد ارائه نظرات و ابتکار عمل و در حکم منشی و رئیس دفتر مطیع شاه بود و مدتی بعد بی‌لیاقتی و دستپاچگی خود را در تمام امور نشان داد. تیمساران محققی و صمدیان‌پور فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کل کشور که حالا هر دو سازمان به لقب شاهنشاهی مفتح! شده بودند، نظامیان مطیع، فاقد ابتکار عمل و تجارب لازم بودند.

مذاکرات با گزارش رئیس شهربانی کل کشور در مورد تظاهرات انجام شده در روز

۱۶ شهریور و نیز وقایع روز عید فطر در تپه‌های قیطریه آغاز شد.

رئیس شهربانی ضمن اشاره به تشكل بی‌سابقه جمعیت ظاهرکننده تقسیم شدن آنها به شاخه‌های مختلف، ناکارآمد بودن اقدامات پلیس در زمینه پخش آب از ماشین‌های آب‌پاش و پرتاب حدود ۳۰۰ نارنجک گاز اشک‌آور، اجتناب نفرات پلیس از استعمال اسلحه، دادن شعارهای تنداز سوی جمعیت علیه شاه و اجتماع دسته‌جات ۳۰۰ تا ۲۰۰۰ نفری در مناطق مختلف و حرکت دسته‌های مرد و زن چادری جداگانه تلویح‌آز ناتوانی نیروی پلیس خبر داد.

راه‌پیمایی روز ۱۶ شهریور که راه‌پیمایان از سراسر شهر حرکت کرده به میدان شهیاد رسیدند و نام آن را به میدان آزادی تغییر دادند؛ باعث نگرانی شدید رئیس شهربانی کل کشور شده بود. در قم، خرم‌آباد، خرم‌شهر، همدان تعطیلی برقرار بوده اما اخبار تهدید آمیزی واصل نشده بود.

پس از رئیس شهربانی کل کشور<sup>۱</sup> تیمسار ازهاری رئیس ستاد ارتش عبور هزاران نفر از مقابل ستاد ارتش را که فقط عبور آنها ۴۵ دقیقه طول کشید و گل باران سربازان که نزدیک بود تحت تأثیر شعارهای اسلامی ظاهرکنندگان قرار گیرند، عنوان کرد.

ازهاری گفت که به سربازان نگهبان ستاد دستور داده بود اگر ظاهرکنندگان خواستند وارد محوطه ستاد شوند تیراندازی کنند. البته یک سرباز تیراندازی کرده اما واقعه‌ای رخ نداده و کسی کشته یا زخمی نشده بود. از فحوای گزارش‌های رئیس شهربانی و رئیس ستاد ارتش، دلهره و اضطراب فوق العاده آن دو امیر استنباط می‌شود که دو تیمسار ارشی و شهربانی که در طول ۲۵ سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مگر در جریان قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، هرگز با چنین وقایعی رو به رو نشده بودند و پیوسته عادت داشتند نیروهای مسلح را در موضع برتر و مردم را در موضع ضعیف ببینند،

۱- شهربانی کل کشور و ژاندارمری کل کشور، واژه‌های قدیمی و جالتفاذه‌ای بود که بوقوع دولت‌های قدیم عصر مشروطه را می‌داد. شاه خود پسند و بی‌منطق عنوانین شهربانی کشور شاهنشاهی و ژاندارمری کشور شاهنشاهی را جایگزین آن اسامی کرد (از سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵) و اهمیت آن دو سازمان را تا حد گاردن شاهنشاهی محافظ خود پایین آورد.

از وسعت و عظمت تظاهرات یکه خورده بودند. حرکت موتورسیکلت سواران، توزیع آذوقه و ساندویچ و نوشیدنی بین راه‌پیمایان برای تیمساران خورده و خوابیده رژیم شاه دور از حوادث سیاسی جهان بودند بسیار عجیب و نگران‌کننده می‌نمود. نخست وزیر در ادامه جلسه عده تظاهرکنندگان را که روزنامه‌های اطلاعات و کیهان حدود ۵۰۰ هزار نفر نوشته بودند، مورد انتقاد قرار داده و عده نگرانی او روی اخبار تحریک آمیز جراید دوگانه فوق و نیز روزنامه آیندگان بود که هر سه نشریه قبلًا سال‌ها جزو مداعن و سخنگویان و مدافعان رژیم شاه بودند. بحث درباره مطبوعات که نخست وزیر شریف امامی، آزمون، دکتر عاملی تهرانی و باهری بدان پرداختند دقایق زیادی وقت جلسه را گرفت. آزمون نظراتی برای اداره دو روزنامه داشت و در فرجام پیشنهاد حکومت نظامی کرد. آزمون به نقل از محمود جعفریان مدیرعامل خبرگزاری پارس و معاون سیاسی رادیو و تلویزیون خبر داد که تظاهرات امروز برابر فیلم‌ها و تصاویر گرفته شده از هلی‌کوپتر متعلق به تلویزیون به مراتب وسیع‌تر از روز ۱۳ شهریور یا عید فطر بوده است.

رئیس ستاد ارتش در مورد حکومت نظامی و محدودیت‌های افراد آن که نباید تیراندازی کنند یا آدم بکشند مطالبی ایراد داشت.

او خواهان آن شد که اگر قرار است نظامیان وارد میدان شوند و از تظاهرات جلوگیری کنند دولت باید رسمًا حکومت نظامی اعلام کند و دست ارتش را باز بگذارد. از هاری بطور غیرمستقیم می‌خواست بگوید سیاست ملایمت دولت با روش حکومت نظامی که قصد دارد هر کس که نظم را به هم زد بگیرد و مجازات کند فرق دارد و باید دولت به صراحت بگوید چه می‌خواهد. دکتر آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی پس از برزبان آوردن این جمله که «اگر اوضاع عوض شود اولین کاری که بکنند [انقلابیان] و ما را گیر بیاورند تیرباران می‌کنند و من اولین کسی هستم که تیرباران می‌کنند» پیشنهاد برقراری حکومت نظامی کرد.

بحث درباره حکومت نظامی و مدت آن، دقایقی از جلسه را به خود اختصاص داد، سپس به تدوین متن اطلاعیه برگزاری حکومت نظامی که چه باید باشد پرداختند.

سپس لحظاتی ممتد به تشریح فساد و ناکارآمدی دولت‌های گذشته و علل و عواملی که سبب شورش عمومی شده است گذشت. هم رئیس ساواک و هم نخست وزیر از فساد و ارتشهای دزدی‌ها و پارتی‌بازی‌های گذشته سخن گفتند! از محالس ختم و هفته و چهل و سال کشته‌شدگان در تظاهرات که به هر مناسبتی برگزار می‌شود و اعلام اعتصاب‌ها و تعطیل‌ها و تجمعات سخن‌ها راندند و ابراز نگرانی کردند. از تهدیدهایی که اصناف می‌گفتند سبب می‌شود مغازه‌های خود را بینند سخن به میان آوردند.

وزیر علوم و آموزش عالی دکتر هوشنگ نهادنی درباره علل نارضای عومومی، رفتار دولت‌ها با مردم «که بدتر از رفتار مغول‌ها با مردم ایران در قرن هفتم هجری بوده است»، و خروج ارز از بانک‌ها سخن به میان آورد. دکتر نهادنی افزواد که هیچ‌کس جز وزیران جرأت نمی‌کند نام شاه را بر زبان آورد. او پیشنهاد کرد در ۲۰-۲۵ شهر کشور حکومت نظامی به مدت شش ماه برقرار گردد و پیش‌بینی لازم برای جلوگیری از ترور انجام شود. هر کدام از وزیران که وارد بحث می‌شوند سخنانی بر زبان می‌آوردند. وزیرکار و امور اجتماعی خبر محترمانه‌ای داد که قرار است مخالفان در کارخانه‌ها و در سطوح پایین ارتش رسوخ کنند. او زیر عبای هر روحانی یک مارکسیست را سراغ کرد. او گفت که در ۳۰ تا ۴۰ شهر مقدمات شورش عمومی فراهم می‌شود. وزیر پست و تلگراف و تلفن پرسید تکلیف فضای باز سیاسی چه می‌شود؟ عاملی تهرانی پیشنهاد کرد با یک اقدام خیره کننده مانند اجرای واقعی قانونی از کجا آورده‌ای؟ و اصلاحات باید مردم تحت تأثیر قرار گیرند و بعدها گفته نشود حکومت نظامی برقرار شده تا مردم خفه شوند و فضا دوباره برای چپاول و غارتگری آماده شود «اولین روزی که حکومت نظامی را برداریم، اگر امروز مثلًا ۱۰۰ هزار نفر آمدند توی خیابان در آن روز یک میلیون نفر می‌آیند». <sup>۱</sup>

وزیر اطلاعات و جهانگردی اعلام یک پارچه حکومت نظامی در سراسر کشور را

۱- تصمیم شوم جمعه خونین، مشروح مذاکرات شورای امنیت ملی و هیأت دولت ۱۳۵۷/۶/۱۶ و مشروح مذاکرات شورای امنیت ملی ۱۳۵۷/۶/۱۸، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۶، ص. ۴۴.

به صلاح ندانست و پیشنهاد کرد مدت آن کوتاه باشد.

وزیر دادگستری ضمن ابراز تأسف راجع به لزوم برقراری حکومت نظامی و تأیید شش ماه ابراز خوش‌بینی کرد. در مناطق اهل سنت و جماعت و شرق و جنوب ایران و کردستان خبری از شورش نیست. سپس رئیس شهربانی حوادثی را که از روز ۱۸ دی ۱۳۵۶ گذشته و براساس گزارش‌های ۱۶۵ نقطه کشور که شهربانی در آنها شعبه داشت حتی در مناطق سنی نشین مانند مریوان و بانه تشنج وجود داشته است تشریح کرد. رئیس شهربانی به ماجراهی مرگ بر اثر تصادف یکی از روحانیون اشاره کرد که پرونده‌های سویی داشته ولی ۳۲ مجلس ختم در تهران برای او گرفته شد.

رئیس شهربانی به برخوردهای مأمورین پلیس با تظاهرکنندگان در جریان روزها و شب‌های ماه رمضان اشاره کرد که ۱۳۰ تا ۱۴۰ مأمور مصروف و مجروح و مصدوم شده بودند و دو تن از آنها که به مغزان آجر زده بودند هنوز در حال کما هستند.

سپهبد صمدیان پور تظاهرات دامنه‌دار عیدفطر و سازماندهی آن که راهپیمایان از شرق و غرب و جنوب و شمال تهران حرکت کرده و در مرکز شهر به هم متصل شده بودند و سعی در اینکه پلیس سعی داشت با مردم طرف نشود و خونریزی نکند را مورد تحلیل قرار داد و پس از تهران از شهرهای استان فارس، بخصوص شیراز، سپس اصفهان، و آنگاه تبریز و شهرهای استان خراسان به عنوان نقاط متنشج یاد کرد. سپهبد صمدیان پور افزود که صبح روز گذشته قرارگاه گارد شهربانی<sup>۱</sup> در خیابان سرباز جنب

---

۱- گارد شهربانی، گردن امدادی سابق شهربانی بود که در سال ۱۳۴۳ به ابتکار سرشکر محسن مبصر آن چنان که در خاطرات خود نوشته است (چاپ لندن) تأسیس شد و هدف آن در اختیار داشتن یک واحد ضربتی و رزمی و عملیاتی بود تا شهربانی کل کشور در مواقعی که نیاز به یک نیروی سریع رزمnde دارد از ژاندارمری و ارتش بی‌نیاز باشد.

محسن مبصر اندیشه تأسیس گارد ملی یا گارد شهربانی را از گارد ملی آمریکا اقتباس کرد و پس از یک دوره مطالعاتی در آمریکا سعی کرد آن طرح را پیاده کند اما شاه با وسعت و حجم زیاد این نیروی کمکی مخالفت کرد و پیشنهاد بالا بودن استعداد نفرات آن (که ۲۰۰۰۰ تن جمعی داشته باشد را نپذیرفت و قرار شد نام آن هم گارد ملی نباشد بلکه گارد شهربانی باشد.

پادگان عشت آباد مورد حمله قرار گرفت و آرم‌ها و پرچم‌ها و اعلامیه‌هایی با داس و چکش چریک‌های فدایی خلق در محل به جا ماند.

ارتشید ازهاری در ادامه جلسه، شهرهای تهران، مشهد، تبریز، شیراز، کازرون، جهرم، اصفهان را شهرهایی که باید حکومت نظامی در آنها برقرار شود دانست؛ او به دو نکته اشاره کرد یکی اینکه در نقاطی چون جهرم و کازرون ممکن است عشایر سلاح‌های زیر خاک مانده را بیرون آورند، دوم اینکه مردم می‌گویند انقلابیان یک مشت بچه هستند؛ ازهاری تأکید کرد که نظامیان وظیفه نیز که در جنگ‌ها شرکت

→

از سازمان دهنگان مهم این گارد یک سرهنگ دوم ارتض به نام جواد مولوی طالقانی بود که دوره مخصوص کماندویی را در آمریکا دیده و بعدها فرمانده گارد شهربانی شد ولی چند سال بعد او را رئیس پلیس تهران کردند و از درجه سرهنگ تمامی تا سرلشکری در آن مقام بود.

سرلشکر جواد مولوی طالقانی در بحبوحه انقلاب برای معالجه بیماری قلبی خود به آمریکا رفت و در اواخر عمر رژیم پهلوی بازگشت و پس از سقوط رژیم پهلوی در دادگاه انقلاب او را به اعدام محکوم کردند. مقر گارد شهربانی در عمارت و محوطه شرقی پادگان عشت آباد بود و از ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن چند بار مورد بورش چریک‌های فدایی خلق که با سلسیل و نارنجک حمله می‌کردند قرار گرفت. تعداد کل پرسنل گارد شهربانی که معمولاً از سربازان وظیفه منقضی خدمت گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی استخدام می‌شدند هرگز به ۲۰۰۰ نفر یعنی حتی یک تیپ نرسید و شاه با پرشمار بودن این گارد مخالف بود. سپهبد مبصر می‌نویسد استنباط کردم شاه از یک گردناکه به وسیله این گارد انجام شود واهمه دارد. به علت شمار کم نظرات گارد شهربانی پس از اینکه حوادث روز ۱۹ دی ماه در قم رخ داد چند صد تن از نفرات این گارد به شهر قم اعزام شدند. مجدداً در اواخر مرداد ۱۳۵۷ عده‌ای دیگر نیز به اصفهان فرستاده شدند و طی ماههای بعد نیز مرتباً عده‌ای از این نفرات که دوره دیده و آماده رویارویی در عملیات خیابانی بودند بین شهرهای مختلف پخش شدند و عده‌ای نیز از بهمن ماه ۱۳۵۶ در تبریز بودند تا اینکه روزی رسید که بیش از ۸۷ نفر از نفرات این گارد در پایتخت حضور نداشتند.

به همین علت تفرقه و پراکندگی این گارد به زبان رژیم شاه تمام شد و به جای آنها سربازان وظیفه را برای انجام مأموریت‌های باریکاد (جنگ خیابانی) به خیابان‌ها فرستاده و آنها در اولین مرحله اقدام به تیراندازی و کشتن و مجروح کردن تظاهرکنندگان می‌کردند.

قرارگاه گارد شهربانی در روزهای پیروزی انقلاب مورد حمله قرار گرفت به تصرف درآمد و پس از آن این یکان منحل شد و دیگر در ساختار اداری شهربانی اثری از آن باقی نماند. نگاه کنید به هویدا، سیاستمدار پیپ، عصا، گل ارکیده، جلد دوم، قسمت‌های برگزیده از یادداشت‌های سپهبد محسن مبصر در خصوص گارد شهربانی.

می‌کنند اغلب سربازان ۲۰ ساله هستند.

وزیر دادگستری نگران دانشگاه‌ها بود که مقررات حکومت نظامی در خصوص جلوگیری از اجتماعات در آنجاها کاربرد نخواهد داشت. وزیر امور خارجه گفت که نباید توجهی به اخبار روز و گزارش‌های نامساعد رسانه‌های خارجی نشان داد زیرا حاکمیت و استقلال کشور در خطر است.

وزیر علوم نگران بود که پس از اعلام حکومت نظامی اغتشاشات به دانشگاه‌ها منتقل خواهد شد. سپس در مورد متن اعلامیه برقراری حکومت نظامی مذاکره به عمل آمد.

حدود یک ساعت در مورد مطالب بیانیه برقراری حکومت نظامی گفتگو شد و حاضرین در جلسه به جمع‌بندی‌هایی رسیدند. رئیس ستاد ارتش عدم آمادگی ارتش را برای ورود به صحنه بدون روشن شدن حدود وظایف و اختیارات فرماندهان اعلام کرد و خواهان عرض گزارش مذاکرات جلسه به حضور شاه و تعیین تکلیف گردید. نخست وزیر خواهان معرفی یک امیر لایق برای تصدی فرمانداری نظامی بود اما از هاری تا شرفیابی به حضور شاه و کسب دستور از او علاقه به معرفی امیری برای این مقام نداشت. نخست وزیر پس از ناامید شدن از از هاری درباره پرونده‌های دزدان و مختلسين پرسش‌هایی از رئیس ساواک کرد.

ارتشید قره‌باغی وزیر کشور اشاره کرد که فردوست رئیس سازمان بازرگانی شاهنشاهی را دیده و او گفته که همه پرونده‌های مختلفین در بازرگانی شاهنشاهی نگهداری می‌شود.

وزیران سپس به گفتگو درباره دزدان بزرگ و مختلسين مانند سرلشکر عطایی و سرتیپ نعیمی راد که مرتکب تخلفات مالی بزرگ شده بودند و زیان تبلیغاتی آزاد کردن آنها از زندان پرداختند.

وزیر بهداری نالید که بانک رفاه کارگران از پول کارگران و تأمین اجتماعی ۲۵۰ میلیون تومان قرض به هژبر یزدانی داده است و او به جای آن از شرکت‌های مختلف خود سفته به عنوان وثیقه گذاشته است.

وزیر دادگستری گفت که هژبر یزدانی که آن روزها زندانی شده بود در زندان زندگی پر تجمل خاصی دارد «آیا می‌دانید در زندان چگونه زندگی می‌کند؟ چه کار کنم؟»

وزیر بهداری از اعمال نفوذ به نفع اشخاصی چون هژبر یزدانی که باعث نارضای و خشم مردم می‌شود گله‌ها کرد.

وزیر دادگستری تمام صاحبان مقامات مهم در ۱۵ سال گذشته را متهم خواند و خواهان ممنوع الخروج بودن آنها شد.

او گفت که کمیسیونی به نام اعتماد ملی باید تشکیل شود و پرونده تمام صاحبان مقام ۱۵ سال گذشته را بررسی کرده در صورت دیدن خلاف دستور پیگرد آنها را بدهد. وزیر بهداری سابقه بند «ج» و بند «ز» را تجدید کرد و گفت البته مردم به این کمیسیون هم اعتمادی نخواهند کرد.

رئيس ساواک گله کرد که مختلسان و دزدان زیر چتر حمایت هستند و مقصرين پرونده احتکار شیشه و آهن و چلوار و واردات میوه بدون پیگرد می‌مانند در حالی که ساواک مجرمین سیاسی را دستگیر می‌کند. او پیشنهاد کرد اهل فساد را دادگستری تعقیب و بازداشت و محاکمه کند. وزیر دادگستری در مورد خلافکاران از جمله متهمین پرونده قند و شکر، معاونین وزیر بازرگانی وقت که ۳ میلیارد تومان ولخرجي کرده و ۳۰۰ میلیون تومان تلف کرده بودند سخن راند.

وزیر بهداری خواهان اتخاذ روش‌های انقلابی و سرعت عمل و دادگاه‌های فوق العاده شد تا زمان بر نباشد و مردم مأیوس نشوند.

وزیر دادگستری شش ماه فرصت خواست تا دزدها را بگیرد و مجازات کند اما خواستار اختیارات بیشتر برای دادگستری شد.

وزیر دارایی از دزدی‌های شخصی به نام شرافت که علیرغم محکمه شدن آزاد شده و هژبر یزدانی که پنج میلیارد و پانصد میلیون وام از بانک‌ها طلبکار است اما بیش از ۲ میلیارد ثروت ندارد سخن گفت.

ارتشبید قره‌باغی در اینجا داخل صحبت شد و درباره صد پرونده متشكله در بازرسی

شاهنشاهی که تسلیم دادگستری شده اما پیگیری نکرده‌اند به نقل از ارتشید فردوست مطالبی بیان داشت. او اعلام آمادگی بازرسی شاهنشاهی را مبنی بر آماده کردن پرونده و تخلفات هر متهم حداکثر در ۷ روز تا ده روز بیان داشت و خواهان دریافت اسمای خلافکاران شد. شیخ بهایی، یاسینی، ساربان‌ها<sup>۱</sup>، خداداد و علی رضایی پنج نام اول فهرستی بودند که وزیر دادگستری به وزیر کشور داد. مهندس شریف امامی که دقایقی از جلسه خارج شده بود بازگشت و خبر از مذاکره تلفنی خود با شاه و تصویب برقراری حکومت نظامی داد، قرار شد یک شماره ویژه روزنامه رستاخیز که وزیران تصور می‌کردند همچنان در اختیار دولت است نشر یافته و اعلامیه تدوین شده به وسیله دکتر آزمون در آن چاپ شود، در مورد کیهان و اطلاعات نخست وزیر هر دو را مخرب و خطر کیهان را بیشتر از اطلاعات دانست و پیش‌بینی کرد هر دو توقيف شوند. وزیر دادگستری خواهان آن شد بازرسی شاهنشاهی اسمای خلافکاران را نزد او بفرستد تا ترتیب پیگرد آنان را بدهد.

نخست وزیر (که خود در اذهان عمومی به عنوان سردسته چپاولگران و خلافکاران شناخته شده بود) خواهان رسیدگی سریع به جرایم و اعلام آن به عموم و خودداری از پذیرفتن توصیه‌ها و سفارش‌ها شد تا مملکت از وضعیتی که دارد و نتیجه فسادهای متعدد است نجات یابد.

او خواهان آن شد که فرهاد مسعودی و دکتر مصباح زاده صاحبان اطلاعات و کیهان را احضار کنند تا وی با ایشان صحبت کند.

نخست وزیر در مورد اعلام اسمای خلافکاران خواهان تأمل بیشتر و جلوگیری از متهم کردن اشخاص شد. بقیه دقایق جلسه و بحث درباره نحوه اعلام حکومت نظامی وضعیت مسافرین هوایپیماها و قطارها و نحوه رساندن آنها به هتل‌ها یا خانه‌های ایشان در ساعات شبانه برقراری حکومت نظامی گذشت. در مورد وضعیت انتظامی اهواز و آبادان

۱- ساربان‌ها پس از انقلاب متواری شد. اموال خداداد مصادره و خود او فراری شد خانه باشکوهش در زعفرانیه موزه ساعت شد. برادر او بعدها اعدام شد. یاسینی، علی رضایی و شیخ بهایی قبل از انقلاب متواری و به تدریج از کشور خارج شدند اما اموال همه آنها مصادره شده است.

هم نگرانی‌هایی وجود داشت که مقدم پیشنهاد کرد در آن دو شهر هم حکومت نظامی برقرار گردد.

نخست وزیر مجدداً بیاناتی ایراد کرد. در مورد اتفاق اصناف و تغییرات و تبدیلات آن صحبت کرد. در مورد معافیت حدود ۵۰۰ هزار تن مشمول و صدور بخشنامه در روز شنبه بیاناتی ایراد کرد. از نحوه برگزاری هیأت دولت در گذشته که وزیران از ساعت ۹ مستقیم از خانه‌شان به هیأت وزیران آمدند و مردم را در وزارت‌خانه‌ها نمی‌پذیرفتند و از هیأت وزیران به خانه بازمی‌گشتند و در این روز کسی نمی‌توانست با وزیران تماس بگیرد خرده‌ها گرفت.

از نیک‌پی شهردار برکنار شده انتقاد کرد که چقدر برای مملکت دشمن تراشیده و افشاگری کرد که وقتی او سناتور شد تا دو سه هفته مردم نامه نوشته به رئیس سنا فحاشی می‌کردند. او اشاره کرد حتی سناטור موسوی<sup>۱</sup> قائم مقام حزب که می‌خواست نخست وزیر وقت را برای امر مهمی ملاقات کند، مدت دو ماه نتوانست حتی برای پنج دقیقه رهبر حزب (هویدا) را ملاقات کند و به او وقت ندادند. شریف امامی سپس منوچهر گنجی وزیر آموزش و پرورش را مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت از او و وزارت‌خانه‌اش هزار شکایت وجود دارد.

نخست وزیر از بی‌احترامی به آیت‌الله خادمی [خاتمی] در اصفهان و رفتار زشت رئیس اوقاف نسبت به او گله کرد که در دفترش نشسته و آیت‌الله خادمی [خاتمی] را احضار کرده و به او اهانت نموده است.

محسن فروغی وزیر فرهنگ و هنر از رفتار شهرداری تبریز با مردم آن شهر و گرفتن زمین‌های اطراف ارک سخن گفت که ۴۰ میلیون تومان پول مردم را نداده‌اند.

شریف امامی افزود: «بنده، خدا شاهد است یک همچوکاری بکنند، تفنگ دست می‌گیرم و یاغی می‌شوم، انسان بالاخره بایستی یک قدری انسان باشد و انصاف داشته باشد. شما یک کسی که خانه و زندگی دارد زن و بچه‌اش را، خانه و زندگی‌اش را خراب

۱- وی سناטור خوزستان و قائم مقام حزب رستاخیز بود. در اولین روزهای انقلاب در بهبهان به دست مردم خشمگین به قتل رسید.

می‌کنید و دو سال پوش را نمی‌دهید و ولش می‌کنید برود، بچرخند، حتماً یاغی می‌شود.»<sup>۱</sup>

وزیر علوم رقم ۵۰۰ میلیون بابت بدھی شهرداری و دولت به مردم تبریز را صحیح‌تر دانست، بعد گفت شهرداری ۱۰۰ میلیون تومان به قیمت سال‌های ۴۵ و ۴۶ به مردم بدهکار است.

دکتر آزمون وزیر مشاور گفت که ۱۷۰ خانه قدیمی را در شیراز (او قبلاً استاندار آنجا بود) جزو آثار باستانی شناخته‌اند نه می‌توانند بفروشنند، نه بسازند نه خراب کنند. او افروز من در دوران استانداریم در شیراز ۳۰ بار با وزارت فرهنگ و هنر مکاتبه کردم یک دانه را جواب ندادند.

نخست وزیر از ماجراهی دشت ارزن فارس و بی‌خانمان کردن مردم آن ناحیه به بهانه ساختن پارک ملی سخن راند که مردم را از خانه‌هایشان رانده و قرار بوده آنجا را پارک ملی کنند که وقتی یک خارجی آمد آنجا بگوید به بخیلی جای خرمی است.

وزیر آموزش و پرورش با اشاره به اینکه او در جریان وقایع گذشته نبوده اشاره کرد که به زودی مدارس باز می‌شود و ۸۰۰ هزار تن به تعداد دانش آموزان افزوده شده ولی احکام تخلیه مدارس در دست صاحبخانه‌هاست. با این گفتگوها سرانجام متن اعلامیه برقراری حکومت نظامی با قلم دکتر آزمون نوشته و خوانده و تصویب شد و قرار شد حکومت نظامی به مدت شش ماه در شهرهای تهران، کرج، قزوین، قم، مشهد، تبریز، اهواز، آبدان، اصفهان، شیراز، کازرون و جهرم اعلام و برقرار گردد و لایحه مربوطه به مجلس برده شود.<sup>۱</sup>

قره‌باغی می‌نویسد که ارتشید ازهاری به شاه تلفن کرد و ارتشید غلامعلی اویسی را به عنوان فرماندار نظامی تهران و حومه پیشنهاد کرد که شاه پذیرفت. آزمون پیشنهاد

۱- تصمیم شوم جمعه خونین  
مشروع مذاکرات شورای امنیت ملی و هیأت دولت ۱۳۵۷/۶/۱۶ و مشروع مذاکرات شورای امنیت ملی ۱۳۵۷/۶/۱۸، پیاده شده از نوارهای مذاکرات تهران، ۱۳۷۶، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خلاصه شد، از صص ۹۳ تا ۱۳.

کرد از همان شب حکومت نظامی مجری گردد. دیگران گفتند بهتر است فرصتی بدهند که مردم اطلاع پیدا کنند. سپهبد مقدم پاسخ داد خیر منظور ما این است که بی اطلاع باشند تا همین شبانه مسیبین و محركین غافلگیر شده و حکومت نظامی آنها را دستگیر کند.

قرار شد همان ساعت متن اعلامیه دولت در اختیار رادیو گذاشته شود که شبانه خبر را پخش کنند تا با مداد همه مطلع شوند.

قره‌باغی در کتاب چه شد که چنان شد می‌پرسد «آیا آن همه فوریت لازم بود؟ آیا آن اطلاعات درست بود؟ اگر قرار بود شبانه مسیبین و محركین را دستگیر کنند، خوب پس چرا نکردند؟» اکنون پس از گذشت ۲۵ سال از سال ۱۳۵۷ به نظر می‌رسد اطلاعیه‌های خبرسانان سواک و ضد اطلاعات مبنی بر اینکه تظاهرات و راهپیمایی روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ «متنهی به بلو و آشوب خواهد شد» چندان درست نبوده و احتمال زیاد داشته آن تظاهرات نیز مانند تظاهرات روزهای ۱۳ و ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ به شعار دادن و راهپیمایی متنهی می‌شده است اما شاه کم حوصله و مضطرب شده بود. ۲۵ سال بود که با یک استثنای ۱۵ خرداد (۱۳۴۲) دهانی علیه او به شعار دادن باز نشده و مشتبی علیه او به هوا بلند نشده بود.

شاه خود را در موقعیت تحقیرآمیزی می‌دید و تصمیم گرفته بود به هر ترتیبی که هست به این ماجرا خاتمه دهد.

اگر در کشور از حداقل ۱۵ سال پیش دموکراسی وجود داشت و احزاب دست‌اندرکار بودند و کابینه‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و شاه مسؤولیتی بر عهده نداشت با یک تغییر کابینه و بر سر کار آوردن یک دولتمرد مجرب که بتواند با مخالفان سوگند خورده رژیم ارتباط برقرار کند؛ امکان آن وجود داشت که شاه از سقوط نجات یابد اما شاه در آن روزهای خطروناک هم باز فردی مانند مهندس شریف امامی را که خود در تمام ۱۵ سال گذشته از کارگزاران و گردانندگان نظام سلطنتی و جزو افراد شهرو به بدنامی و فساد بود برگزید و او را که سعی می‌کند یک شبه از کالبد و پوست پیشین خود درآمده رجلی وطن‌پرست و مصلح و انقلابی جلوه کند؛ مأمور جلوگیری از انقلاب

کرد. در شرایط شهریور ۱۳۵۷ گزینش فردی مانند دکتر علی امینی که یک سیاستمدار حرفه‌ای تمام عیار مجرب و بندباز حرفه‌ای دنیای سیاست بود یا با اندکی انصراف خاطر از خصوصت شخصی شاه با جبهه ملی انتخاب فرد خوشنام و موجه‌ی چون دکتر غلامحسین صدیقی، بدون غلتیدن به ورطه جمعه خونین؛ شاه را تا حدود زیادی از تحمل ضربات سنگین ضد رژیم مصون نگه می‌داشت اما شاه این چنین نکرد زیرا تصور می‌نمود با برقراری حکومت نظامی و سایه افکنند سرنیزه بر جامعه ایرانی همه چیز به حال عادی باز خواهد گشت و نظم و امنیت مطلوب اولین سکوت و خفغان عمومی مانند ۱۵ سال گذشته برقرار خواهد شد.

قره‌باغی در کتاب چه شد که چنان شد انتصاب ارتشدید غلامعلی اویسی را به مقام فرماندار نظامی یک اشتباه بزرگ می‌داند.

خشونت اویسی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دستور تیراندازی مستقیم به سوی تظاهرکنندگان و کشتار سنگینی که انجام شد در آن تاریخ، رضایت شاه را جلب کرده و این بار نیز تصور می‌کرد با انتصاب اویسی به مقام فرمانداری نظامی موج حوادث فروکش خواهد کرد. قره‌باغی بر این نظر است که کسانی شایع می‌کردند عده‌ای از فلسطینی‌های مسلح یا اشخاصی که در اردوگاه‌های فلسطینی دوره دیده‌اند به تهران آمده و قصد دارند با تیراندازی به سوی مأمورین، مأمورین را با مردم درگیر کنند. قره‌باغی اینگونه شایعات را تکذیب می‌کند و از قول سرلشکر امینی اشار فرمانده لشکر گارد که آن روز سربازان او با مردم درگیر شدند می‌گوید که اویسی از طریق بی‌سیم دستور تیراندازی داد و ما تیراندازی کردیم.

قره‌باغی اویسی را شخصی سطحی و غیرعمیق می‌داند و می‌گوید وی اخلاقاً چنین بود.<sup>۱</sup>

قره‌باغی آوردن فلسطینی‌ها به ایران و حضور آنها در حوادث میدان ژاله (شهدا) را مانند شایعه اعزام کماندوهای ویژه قصه و دروغ می‌داند و حق با اوست. در همان روزها

۱- نگاه کنید به چه شد که چنان شد:

گفت‌وگوی احمد احرار با ارتشدید عباس قره‌باغی چاپ اول، زمستان ۱۳۷۷، نشر آوران صص ۴۲-۴۵.

در تهران شایع شده بود عده‌ای از کماندوهای ویژه اسرائیل به ایران آمده و به سوی مردم شلیک کردند. در مقابل دولتی‌ها نیز از آمدن فلسطینی‌ها می‌گفتند که هر دو افسانه بود.<sup>۱</sup>

---

۱- نویسنده از حدود ساعت ۹/۳۰ یامداد روز جمعه ۱۷ شهریور با اتومبیل خودم و در حالی که کارت خبرنگاری را ارائه می‌کردم در سراسر شهر به گردش پرداخته و شاهد آتش برافروختن تظاهرکنندگان، سر رسیدن کامیون‌های حامل سربازان بودم و چند بار نیز ناچار بودم به یکی از خیابان‌های اطراف پناه بیرم و یک بار نیز اتومبیل خود را در نقطه دوری پارک کرده پیاده مدتی در خیابان‌ها گردش کردم و همه چیز را از نزدیک دیدم. تمام سربازانی که سوار کامیون‌ها یا کامانکارها در تردد بودند همان نفرات لشکر یک گارد بودند و برخلاف شایعاتی که بر سر زبان‌ها افتاد من افراد غیرایرانی در میان آنها ندیدم. نمی‌دانم چرا وقتی شور و هیجان مردم، جنگ و گریز آنها با سربازان و بدن‌های خون‌آلود شهیدان یا زخمیانی را که از میدان ژاله (شهداء) می‌آوردن می‌دیدم، بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر شده بود و می‌گریستم.



## حکومت نظامی و فاجعه ۱۷ شهریور

حکومت نظامی بدر جام رژیم شاه نشان داد که عصر استفاده ابزاری قهرآمیز از یک نهاد دفاعی کشور به منظور تثیت حکومتی که سلطه آن مورد رضایت مردم نیست، گذشته است و تازه بهره‌گیری از آن نیز نیاز به عناصر کارآمد، مجرب و پخته‌ای دارد که رژیم شاه در سال‌های آخر خود آنان را از پیرامون خود دور کرده بود.

نخست نگاهی به تاریخچه کوتاه تصویب قانون حکومت نظامی بیافکنیم. در نخستین نگاه متوجه می‌شویم حکومت نظامی در دوران آغازین مشروطیت برای یک هدف و منظور ملی و مقدس یعنی سرکوب و به دور راندن عناصر فاسد و ظالم و پیوسته به یگانه‌ای چون محمد علی میرزا، پادشاه مخلوع و دو برادر او ابوالفتح میرزا سالارالدوله و ملک منصور میرزا شاعاعالسلطنه و نیز علی خان ارشدالدوله (سردار ارشد) وضع گردید و شاید یگانه راه اضطراری برای مصون گرداندن کشور از استیلای شاهی مغروف و ستمگر و برادران ظالم و چپاولگر او بود که در نهایت خودخواهی و توحش چندهزار سپاهی و ایلیاتی و بویژه ترکمانان را برای انتقام‌جویی شخصی خود از ملتی که رژیم مشروطه را انتخاب کرده و به دوران مطلق العنانی آنان خاتمه داده بود بسیج کرده بودند. خدا می‌داند اگر آن سیل مردمان مزدور و وحشی و نادان که پول روسیه تزاری

سلاح به دستشان داده و توپخانه محمدعلی میرزا را به عنوان ماشین آلات کارخانه آب معدنی از گمرگ گذرانده بودند به تهران می‌رسیدند چه قتل عامی می‌کردند و دور نبود که کشتارهای فجیع سر دودمان قاجار را در کرمان و دیگر شهرهای مفتوحه ایران در پایان سده هجدهم میلادی تکرار می‌کردند.

پیامد بازگشت و یاغی‌گری و لشکرکشی بی‌حاصل اما زیان آور محمدعلی میرزا و برادران او و کسانی چون ارشدالدوله و رشیدالسلطان که از ۱۲۹۰ تیرماه ۲۶ آغاز شده بود؛ این بود که یک روز پس از پیاده شدن محمدعلی میرزا در گمش تپه استرآباد، که برابر ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ هـ. بود، در روز ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ هـ. برابر با ۲۷ تیرماه ۱۲۹۰ هـ. ش مجلس شورای ملی ایران (دوره دوم تنتیبه) قانون حکومت نظامی را در یازده ماده مورد شور قرار داده و دست دولت را در سرکوب معاندان بازگذارد. این قانون در سوم مرداد به تصویب مجلس رسید. سپهبدار محمد ولی خان تنکابنی رئیس‌الوزرا، نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری را وزیر جنگ کرد و کسان دیگر از وثوق‌الدوله و حکیم‌الملک و هر یک از ایشان را به وزارت گماشت و چون در این هنگام حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری به اروپا سفر کرده بود؛ دولتیان برادرش را به کارگماردند. به یار محمدخان کرمانشاهی و ابوالقاسم خان بختیاری تلگراف فرستاده ایشان را به تهران خواستند، پیرم خان و معز‌السلطان (سردار محیی) هر یک را به فرماندهی لشکری کاندید کردند. چند روز بعد مجلس شورای ملی که در آن زمان آن را دارالشورای ملی می‌خواندند قانونی به تصویب رساند که به موجب آن کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر می‌کردند یکصد هزار تومان پاداش به آنها داده می‌شد. ضمناً اعلام شد: کسانی که شعاع‌السلطنه را اعدام یا دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می‌شود.<sup>۱</sup>

کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می‌شود.

۱- احمد کسری: تاریخ هجده ساله آذربایجان، جلد دوم، تاریخ مشروطه ایران، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر ۱۳۴۰، صص ۱۷۴-۱۷۳ و ۱۷۵-۱۶۷ و ۱۸۷ و ۱۸۰).

باید یادآوری کنیم به دلیل عدم اعتماد مجلس شورای ملی به سپهبدار تنکابنی که تصور می‌رفت با محمدعلی میرزا تبانی کرده است، مجلس در دوم مرداد حتی او را هم کنار گذاشت.

تصویب این قانون و اعلام آن تأثیر مهمی در تخریب روحیه محمدعلی میرزا و برادران او داشت و از نظر روانی آنان را متزلزل کرد و پیروزی‌های بعدی سپاهیان دولتی و عناصر چریک و ایلیاتی و بختیاری و تفنگداران پیرم‌خان و سردار محیی نیز موجبات تشتت و بالاخره فرار محمدعلی میرزا و برادران و اجیرشده‌گان آنها را فراهم آورد. اکنون ببینیم محتوای قانون حکومت نظامی و مواد آن چه بوده است. مواد قانون حکومت نظامی به شرح زیر است:

ماده ۱- از وقتی که اعلان حکومت نظامی شود، اموری که راجع به امنیت و آسایش عمومی است با تصویب هیأت وزرا توسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.

ماده ۲- باید محاکم نظامی موقتی تشکیل داده شود که با سرعت و شدت به تقصیرات و اقداماتی که ضد امنیت و آسایش عمومی است رسیدگی کنند.

ماده ۳- تمام حکام محاکم نظامی باید اهل نظام باشند.

ماده ۴- اشخاصی که علاًّ به ضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام به خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهد بود.

ماده ۵- اشخاصی که سوءظن مخالفت با دولت مشروطه و امنیت و انتظام عمومی در حق آنها بشود، قوه مجریه حق توقيف آنان را خواهد داشت و پس از توقيف به استطاق آنان شروع می‌شود. هرگاه در استطاق، سوءظن به کلی رفع نشود شخص مظنون در توقيف باقی و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدله تسليم خواهد شد.

ماده ۶- هرگاه هیأت حاکمه محاکم نظامی تخفیف مجازات مقصري را مقتصی بدانند این حق را خواهند داشت که توسط وزرای مسؤول از مقام نیابت سلطنت تخفیف مجازات شخص مقصري را در خواست کنند و غیر از هیأت حاکمه احدي حق اين توسط را نخواهد داشت.

ماده ۷- مأمورانی که تأمین شهر به عهده آنان و اگذار است، در صورت سوءظن حق دخول به منازل برای تحقیقات خواهند داشت و در صورت مخالفت و مقاومت جبراً می‌توانند داخل شوند و مخالف و مقاوم فهرآ دستگیر و موافق حکم محکمه نظامی قویاً سیاست خواهند شد.

ماده ۸- روزنامه‌جات و مطبوعات اگر بر ضد اقدامات دولت، انتشاراتی به طبع برسانند، نمرات روزنامه و اداره روزنامه توقيف خواهد شد، در صورتی که تحریک به ضدیت دولت شده باشد،

متصدیان یا مدیران آنها موافق حکم محکمه نظامی مجازات خواهند شد.

ماده ۹- مجازاتی که در حق خدمات دولت و کسانی که متصدی امور دولتی بوده‌اند مقرر می‌شود قابل تخفیف نیست.

ماده ۱۰- اجتماعات و انجمن‌ها در مدت حکومت نظامی باید به کلی موقوف و متوقف باشد. اگر اجتماعی منعقد شود به مجرد اخطار اولی پلیس باید متفرق شوند و در صورت مقاومت یا مخالفت، مقاوم یا مخالف جلب به محکمه نظامی و محکوم به مجازات خواهد شد. هرگاه اجتماعات مذبور کلاً یا بعضی مسلح باشند مقارن همان اخطار اولی، حاملین اسلحه توقيف و موافق حکم محکمه نظامی مجازات می‌شوند.

ماده ۱۱- حمل اسلحه از هر قبیل جز برای مأموران دولت که مأمور نظم و امنیت عمومی هستند اکیداً منوع است.

هرگاه سلاحی در دست کسی غیر از مأموران دولت دیده شود اسلحه ضبط دولت و حامل آن موافق حکم محکمه نظامی مجازات می‌شود.

ماده الحاقیه اول - مأمورانی که افشار اسرار تلگرافی و کتبی دولت را بنمایند جلب به محکمه نظامی شده قویاً سیاست خواهند شد.

ماده الحاقیه دوم - حکومت نظامی شامل نقاطی خواهد شد که دولت در آن نقاط اعلان حکومت نظامی را لازم بداند.

حکومت نظامی یا حالت نظامی پیش از مشروطیت هم در ایران سابقه داشته است. اولین بار که ناصرالدین شاه به دلیل نارضایتی گسترده مردم از اعطای امتیاز نامه رژی و حمله اهالی تهران، دستور داد نظامیان در مقابل ارک سلطنتی (میدان ۱۵ خرداد امروز) مستقر شوند و در نتیجه تیراندازی به مردم هفت تن کشته و دهها تن مجروح شدند که در سال ۱۳۰۹ هـ ق یعنی چهارسال قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه بود.

در آن روز آقا بالاخان معین نظام یکی از صاحب منصبان گارد مخصوص نایب السلطنه پیشاپیش سربازان گارد قرار گرفت و دستور تیراندازی داد و پس از متفرق شدن مردم اوضاع کم به حال عادی بازگشته؛ شاه نیز امتیاز رژی (تبناکو) را الغو کرده در مقابل ناچار شد پانصد هزار لیره انگلیسی از بانک انگلیسی شاهنشاهی ایران (بانک انگلیسی شرقی که بعداً در ایران به شاهنشاهی ایران تبدیل شد) وام با بهره سنگین بگیرد که جمعاً دولت ایران در طول سال‌های بعد، ۹۵۵ هزار لیره بابت اصل و فرع وام به

بانک شاهی پرداخت در حالی که کل مبلغی که شرکت تباکو صرف رشوه دادن به شاه و همراهان او در سال ۱۳۰۷ ه. ق به انگلستان کرده بود و مخارجی که در ایران برای تأسیس و گسترش لقب شرکت تباکو هزینه کرده بود و به پنجاه شصت هزار لیره نمی‌رسید. بنابراین آقابالاخان معین نظام (بعدها القاب وکیل‌الدوله و سپس سردار افخم هم به او داده شد) اولین حاکم نظامی تهران در عصر استبداد بود.

حکومت نظامی در دوران مشروطه، یک بار هم در زمستان سال ۱۲۹۰ ه. ش که دولت پس از دریافت اولتیماتوم دولت روسیه تزاری مبنی بر اخراج سورگان شوستر آمریکایی ناچار شد مجلس را که با اولتیماتوم مخالفت می‌کرد و خواهان اخراج شوستر خزانه‌دار کل نبود بینند برقرار شد. یپرم خان این بار هم حاکم نظامی تهران شد و مجلس را بست و نمایندگان را اخراج کرد.

بلافاصله پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه. ش، کاپتنی کاظم خان سیاح حاکم نظامی تهران شد و اقدام به بازداشت دهها تن از متنفذین و رؤسای احزاب و اشراف و روزنامه‌نگاران کرد.

در دوران مشروطیت معروف‌ترین دوره حکومت نظامی همان سال ۱۲۹۰ ه. ق و اقدامات تدافعی و سرکوبگرانه علیه محمد علی میرزا و برادران او و ارشدالدوله است. در طول سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ه. ش حاکم نظامی عنصری از عناصر حکومتی به شمار می‌رفت. معمولاً صاحب این مقام به عنوان یکی از اعضای دائمی دولت شناخته می‌شد.

مرتضی خان یزدان‌پناه، بوذرجمهری و درگاهی مهم‌ترین حاکمان نظامی این ایام بودند. با اخراج مستشاران سوئی از نظمیه به ریاست ژنرال و ستداهل در سال ۱۳۰۲، گروه نظامیان قراچانه که در قشون ادغام شده و ژاندارمری و بریگاد مرکزی هم بدان سازمان پیوسته بود بر نظمیه نیز تسلط یافت و سرتیپ محمد آقا درگاهی رئیس تشکیلات کل نظمیه مملکتی شد.

از سال ۱۳۰۵ به بعد حکومت نظامی منحل شد و دیگر مقامی به نام حاکم نظامی وجود نداشت اما در آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و بلوچستان اغلب

فرماندهان نظامی به صورت موقت و آن هم در جریان شورش‌ها اعلام حکومت نظامی می‌کردند. بدین ترتیب تا شهریور ۱۳۲۰ خبری از حکومت نظامی نبود و فقط گهگاه در مناطق عشایری غرب، جنوب و جنوب شرقی و مرزها پس از سرکوب پاره‌ای شورش‌ها و حوادث، حکومت نظامی برقرار می‌شد و گاهی حتی حکام و فرمانداران وزارت داخله از میان افسران ارتش برگزیده می‌شدند. پس از رخداد واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال کشور و خبر پیشروی نیروهای شوروی و بریتانیا به سوی تهران، در روز هشتم شهریور در تهران حکومت نظامی اعلام شد و سپهبد احمد امیر احمدی که مدت‌ها بود از نظر رضاشاه افتاده و تنها ریاست اداره اصلاح نژاد اسب به او واگذار شده بود فرماندار نظامی تهران شد. امیر احمدی با وجود وقایعی که قبلًاً و متعاقباً روی داد از جمله شورش خلبانان نیروی هوایی، مخصوص کردن سربازان وظیفه لشکرها یک و دو بنا به تصویب شورای عالی نظام، و نایاب شدن آذوقه و سوخت در تهران، موفق شد نظم و آرامش مطلوبی برقرار کند و به همین علت ورود سپاهیان خارجی به تهران بدون هیچ واقعه خطروناکی انجام شد و پس از چند روز اوضاع و احوال به حالت اول و عادی بازگشت.

در ۱۷ شهریور ۱۳۲۰ پس از شورش عشایر در فارس و بنادر در آن استان حکومت نظامی برقرار شد و سرتیپ عمیدی فرمانده لشکر به سمت استاندار و فرماندار نظامی منصوب گردید. یکی دو ماه بعد گویا در آبان ماه، شانزده تن از شورشیان فارس که در جاده‌ها به راهزنی مسلحانه و غارت و آدمکشی پرداخته بودند به موجب رأی دادگاه نظامی تیرباران شدند.

در اواخر سال ۱۳۲۰ سرتیپ غلامعلی قدر، فرمانده سابق لشکر گیلان که در وقایع شهریور از اسارت نیروهای شوروی گریخته و به مرکز آمده بود فرماندار نظامی تهران و حومه شد. چندی بعد سرتیپ مصطفی آسا جانشین او شد. سپس در ۱۳۲۱ سرتیپ عبدالرضا افخمی به فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب گردید.

فرماندار نظامی بعدی تهران سرلشکر حسن مقدم بود که در اواسط سال ۱۳۲۱ نظم و امنیت بخشیدن به پایتخت را عهده‌دار بود. پس از او دوباره سرتیپ قدر فرماندار

نظامی تهران شد که وقتی روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ فرار سید و غائله معروف نان، اجتماع مردم جلوی مجلس، ورود به زور به مجلس و اوج گرفتن تظاهرات و پیوستن عده‌ای از اجامر و او باش و حمله به مغازه‌های خیابان شاه‌آباد و اسلامبول و نادری و لاله‌زار پیش آمد هر دو برکنار شدند و دولت دوباره به سراغ سپهبد امیراحمدی رفت و او را با خواهش و تمنا به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه گماشت.

امیر احمدی که سپاه مرکز یعنی لشکرهای یک و دو را هم زیر فرمان او گذاردۀ بودند دستور تیراندازی به بلواکنندگان را داد و عده‌ای کشته و مجروح شدند و سرو صدایها خواهید. از عصر همان روز طبق دستور نخست‌وزیر، کلیه روزنامه‌ها و مجلات توافق شدند و فرماندار نظامی با اعزام مأمور به چاپخانه‌ها جلوی نشر هر روزنامه و مجله و نشریه‌ای حتی جزوای و قایع شهریور و بازیگران عصر طلایی را که به صورت هفتگی منتشر می‌شدند را گرفت و علاوه بر آن عده‌ای از کسانی را که محرک و مسبب تشخیص می‌داد بازداشت کرد.

به کسبه تهران هم که مغازه‌های خود را بسته بودند اخطار شد فوراً دکاکین را باز کنند و خود امیراحمدی هم سوار اتومبیل سواری شیک خود شده به اتفاق فقط یک راننده سرباز که جلوی اتومبیل ایستاده بود ساعت‌ها در مقابل بهارستان مستقر شد و تظاهرکنندگان به دیدن امیراحمدی پراکنده شدند و غائله فرو نشانده شد. امیراحمدی چند روز بعد وزیر جنگ شد و سرتیپ محمد حسین عمیدی فرمانده لشکر با حفظ سمت فرماندار نظامی شد. ماده پنج حکومت نظامی، دست دولت را در بازداشت مخالفان و متقدان آزاد می‌گذاشت و کاینه‌های مختلف از اینکه حکومت نظامی مستقر بود و به کار خود ادامه می‌دادند بسیار راضی بودند زیرا شرایط دشوار و کُند و سلسه مراتب اداری و قضایی دوران عادی در مورد بازداشت مخالفان با جراید یا بستن احزاب و باشگاه‌ها در زمان برقراری حکومت نظامی لازم‌الاجرا نبود و دولت تقریباً به هر کاری که آن را برای تداوم عمر خود لازم می‌دید دست می‌زد.

رونده استقرار و تداوم فرماندار نظامی همچنان ادامه یافت. مدتی بعد سرتیپ علی اکبر شعری فرماندار نظامی تهران شد. چندی هم سرهنگ عبدالحسین حجازی بر این

صدلی نشست اما کمتر از یک ماه بعد جای خود را به سرتیپ کاظم شیبانی داد. کار حکومت نظامی در تهران چندان هم آسان و بدون دردسر نبود. یکی از مهمترین اقدامات حکومت نظامی بگیر و بیند چاقوکش‌ها و اراذل و او باش بود که از سال ۱۳۲۲ قانونی در این مورد به تصویب مجلس رسیده و چاقوکش‌ها و باج‌گیرها را حکومت نظامی گرفته و به آبادان یا بندر عباس تبعید می‌کرد. بستن روزنامه‌های مخالف و بعض‌آ هنات هم که فحش‌های رکیک می‌دادند یا مطالب افشاگرانه‌ای در مورد زندگی خصوصی بزرگان! و دولتمردان می‌نوشتند با حکومت نظامی بود. چند بار در درگیری‌های بین مردم و سربازان، تیراندازی‌هایی می‌شد که متنه به قتل و جرح ظاهر گنندگان می‌شد مثلاً در ۱۵ اسفندماه ۱۳۲۳ جلوی مجلس شورای ملی بین دانشجویان طرفدار دکتر مصدق که او را از خانه‌اش به مجلس آورده بودند (چند روز قبل از آن او قهر کرده و به حالت اعتراض مجلس را ترک کرده بود) و نظامیان برخور迪 پیش آمد که چند تن کشته و زخمی شدند. جمال امامی، وکیل مجلس، سرتیپ گلشاییان فرماندار نظامی را که به مجلس آمده بود مورد عتاب و خطاب قرار داد و در حین مناقشه سیلی سختی به گوش او زد. دولت هم گلشاییان را برکنار کرد و سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم را به فرمانداری نظامی گماشت.

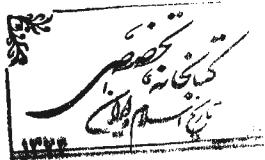
مقام فرمانداری نظامی تهران و حومه از مقاماتی بود که در آن دوران و به علت وجود مطبوعات آزاد که سانسور چندانی بر مطالب آنها حاکم نبود فحش خوبی داشت و بیشتر افسرانی که فرماندار نظامی می‌شدند سعی می‌کردند در نخستین فرصت طفره روند و استعفا گنند زیرا این پست آنها را از زندگی آرام سربازی بیرون می‌کشید و به میدان سیاست و احزاب و مطبوعات و مجلس شورای ملی می‌کشاند.

حزب توده در دوره چهاردهم، شش، هفت نماینده در مجلس داشت و آنان با راهنمایی و دستبردهای مخفیانه افسران توده‌ای به مدارک نظامی تقریباً تمام گنه اسرار محروم‌انه ارش و بخشانه‌های فرمانداری نظامی را بیرون می‌آوردن و در مجلس می‌گفتند یا در جراید توده‌ای می‌نوشتند.

از سویی هفته‌نامه‌های پر تیراژی مانند نشریه محمد مسعود هم فرمانداری نظامی را

بطور دائم در معرض حملات تند و زننده خود قرار می‌دادند و به دلیل ماده پنج و توقيف‌های مکرر دل خوشی از فرمانداران نظامی نداشتند. سرتیپ کریم قوانلو یکی از فرمانداران نظامی طوری در معرض حملات شدید محمد مسعود بود و محمد مسعود چیزهایی درباره او از جمله زشتی و کراحت چهره‌اش می‌نوشت که هر خواننده‌ای، دشمن سوگند خورده تیمسار می‌شد.

در سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در تهران به دلیل خطر حزب توده مرتباً حکومت نظامی برقرار می‌شد که اواخر در سال ۱۳۲۶ لغو شد اما مجدداً به دلیل فحاشی مطبوعات به قوام برقرار شد. در سال ۱۳۲۶ پس از سقوط کابینه قوام حکومت نظامی خاتمه یافت اما پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی ناصر فخر آرایی به شاه مجدداً حکومت نظامی برقرار شد و سرلشکر هوایی خسروانی معاون رئیس ستاد، فرماندار نظامی تهران و حومه شد و باستن کلوب‌های حزب توده و دفاتر جراید آن ده تن از رهبران حزب را هم بازداشت کرد. حکومت نظامی آیت‌الله کاشانی را توقيف و به خرم‌آباد و سپس لبنان تبعید کرد.



### محدودیت دوران حکومت نظامی

در دوران نخست وزیری سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا، مخالفین دولت در مجلس، قانونی به نام ماده واحده را به قانون حکومت نظامی افزودند که اعلام حکومت نظامی را با محدودیت‌هایی رو برو می‌ساخت و به نفع آزادی‌های عمومی و برای جلوگیری از اعلام حالت فوق العاده و اجرای یک کودتای نظامی بود که سران جبهه ملی آن روز معتقد بودند رزم‌آرا در صدد انجام آن است.

بدین ترتیب در بهمن ماه ۱۳۲۹ نمایندگان جبهه ملی که در مجلس شانزدهم حضور داشتند برای جلوگیری از اقدامات احتمالی دولت رزم‌آرا، ماده واحده‌ای را از تصویب مجلس گذراندند.

به موجب این ماده واحده که در بهمن ماه به تصویب رسید، «دولت نمی‌تواند جز در موقع فوق العاده که ضرورت ایجاب کند اعلان حکومت نظامی بدهد و آن هم باید با

تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اگر وقتی در جایی ضرورت فوری ایجاد کرد دولت می‌تواند آن را اعلام کند ولی باید در ظرف یک هفته پیشنهاد آن را با ذکر علت به مجلس شورای ملی و مجلس سنا بدهد و موافقت آنان را بخواهد. مجلسین به محض پیشنهاد دولت هر یک جلسه فوق العاده تشکیل و تصمیم خود را اعلام می‌دارند.

مدت حکومت نظامی نیز باید در اعلان معین گردد و تجدید آن اگر لازم باشد محتاج به اجازه جدید است.

تبصره - اعلان حکومت نظامی در مدت انتخابات اکیداً منوع است.»

چندی پس از ترور رزم آرا مجدداً حکومت نظامی برقرار شد.

حدود دو هفته پس از ترور رزم آرا که در روز ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ رخ داده بود از روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به دلیل بحران‌های سیاسی در تهران و دو ترور پی در پی رزم آرا و دکتر عبدالحمید زنگنه وزیر سابق فرهنگ در کابینه علاء و رئیس دانشکده حقوق به مدت دو ماه مقررات حکومت نظامی در تهران و حومه برقرار شد.

شاه، سرتیپ عبدالحسین حجازی معاون ستاد ارتش، فرمانده دانشکده افسری و آجودان نظامی خود را به سمت فرماندار نظامی تهران و در عین حال ریاست شهربانی کل کشور منصوب کرد.

در اوایل فروردین ماه ۱۳۳۰ به دلیل تحریکات حزب توده در خوزستان، اقدامات شرکت نفت انگلیس و ایران در قطع امتیازات کارگران و کاهش دادن دستمزد آنان و حوادثی چون تصادف خونین اتوبیل یک نفر انگلیسی با مردم و کشتن آنان و حمله مردم به انگلیسی‌ها در استان خوزستان نیز مقررات حکومت نظامی برقرار گردید سرتیپ عزیزالله کمال فرماندار نظامی خوزستان شد.

در دوران یک ساله اول حکومت دکتر مصدق در سال ۱۳۳۰ از حکومت نظامی اثری نبود، در حالی که در روزهای پر از اغتشاش و خونریزی چون ۲۳ تیر و ۱۴ آذر حوادث خطرناکی روی داد. اما دکتر مصدق از برقراری حکومت نظامی خودداری می‌کرد.

فقط در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۳۰ که در زابل بر سر انتخابات، حوادث خونین روی داد و فرماندار زابل، کوثر و عده‌ای از اعضای انجمن انتخابات به دست تظاهرکنندگان به قتل رسیدند، دولت بطور محدود در شهرستان زابل اعلام حکومت نظامی کرد و علاوه بر زابل، زاهدان مرکز فرمانداری کل سیستان و بلوچستان نیز شامل مقررات حکومت نظامی شد.

در سال ۱۳۳۱ برخلاف سال ۱۳۳۰ تشنجات به حدی رسیده بود که دکتر مصدق هم ناچار شد پس از زد و خوردگایی که بین جوانان توده‌ای و مخالفان آنها و نیروهای پلیس و ارتش رخ داد اعلام حکومت نظامی نماید و سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم فرماندار نظامی تهران شد.

قرار بود حکومت نظامی بیش از یک ماه ادامه نیابد اما دولت ناچار شد حکومت نظامی را تمدید کند.

در ۲۵ تیرماه همان سال دکتر مصدق از مقام خود استغفا داد و قوام‌السلطنه مدت پنج روز زمام امور را در دست گرفت اما پس از ابراز مخالفت عمومی و قیام ملی روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و کشتار خونینی که در آن روز روی داد، هم سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش و هم سرلشکر محمد صادق کوپال رئیس شهریانی کل کشور و هم سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم فرماندار نظامی برکنار و تحويل دادگاه نظامی شدند تا به اتهام صدور دستور خونریزی محاکمه شوند.

در ۲۱ مرداد ۱۳۳۱ مقررات حکومت نظامی در تهران لغو شد اما طولی نکشید که پس از برخوردهای خونین روز ۳۰ مرداد و حمله عده‌ای از افراد احزاب راست مانند سومکا و آریا به ساختمان وکس محل انجمن دوستی ایران و شوروی و نیز سفارت رومانی دوباره حکومت نظامی برقرار شد و سرتیپ رضا عظیمی فرماندار نظامی تهران و حومه گردید.

از آن پس مقررات حکومت نظامی همچنان برقرار بود و دولت کسانی را که محرك دسیسه و توطئه برای براندازی خود می‌دانست و نیز مدیران جرایدی را که به دربار فحاشی می‌کردند، طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت می‌کرد. یکی از اولین

با زداشتی‌ها سرلشکر عبدالحسین حجازی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی فروردين ۱۳۳۰ بود که اکنون در مظان این اتهام بود که در کنار برادران رشیدیان برای سرنگون کردن دولت فعالیت می‌کند.

در مهرماه ۱۳۳۱ حکومت نظامی مجدداً برای دو ماه تمدید شد و سرتیپ زنگنه فرماندار نظامی تهران و حومه شد.

برای باز بودن دست دولت و حکومت نظامی در جلوگیری از تظاهرات و اعتصابات دکتر مصدق که اجازه قانونگذاری داشت (به موجب اختیارات شش ماهه) قانونی به نام امنیت اجتماعی را وضع و تصویب کرد که تقریباً مکمل قانون برقراری حکومت نظامی بود.<sup>۱</sup>

۱- معروفترین فرمانداران نظامی تهران و حومه در صد سال گذشته:

۱- آقابالاخان سردار افخم در جریان شورش رُزی

۲- کلنل کاساکوفسکی افسر روسی پس از به قتل رسیدن ناصرالدین شاه

۳- کلنل (پالکونیک) لیاخوف فرماندار نظامی پس از کودتای محمد علی شاه و بمباران عمارت مجلس شورای ملی در ۳ تیرماه ۱۲۷۸ ه. ش

۴- پیرم خان حاکم نظامی سال ۱۲۹۰ ه. ش پس از پیاده شدن محمد علی میرزا پادشاه مخلوع در گمش تپه گرگان

۵- سلطان (سروان) کاظم خان سیاح حاکم نظامی پس از کودتای سوم اسفند

۶- سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه در دوران سردار سپهی رضاشاه

۷- سرتیپ محمدخان درگاهی

۸- امیرلشکر حسین آقا خزاعی حاکم نظامی

۹- امیرلشکر محمود آقا انصاری حاکم نظامی جنوب

۱۰- سرتیپ فضل الله زاهدی حاکم نظامی خوزستان در سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۶

۱۱- سرhenگ احمد درخشانی فرماندار نظامی غرب ایران (ایلام؛ پیشکوه و پشتکوه)

۱۲- سپهبد امیر احمدی فرماندار نظامی تهران پس از شهریور ۱۳۲۰ و ۱۷ آذر ۱۳۲۱

۱۳- سرتیپ اعتماد مقدم فرماندار نظامی سال ۱۳۲۱ مجدداً امیر احمدی فرماندار نظامی شد.

۱۴- سرتیپ کریم قوانلو فرماندار نظامی سال ۱۳۲۳

۱۵- سرتیپ مظفری فرماندار نظامی سال ۱۳۲۶

۱۶- سرتیپ احمد خسروانی فرماندار نظامی پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

۱۷- سرلشکر بیژن گیلانشاه فرماندار نظامی سال ۱۳۲۸

از مهرماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزی نبود که در تهران حکومت نظامی برقرار نباشد و چند امیر دیگر مانند سرتیپ زنگنه، سرتیپ افشار طوس، سرتیپ مدبر و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران و حومه شدند.

پس از ۲۸ مرداد، ابتدا به مدت پنج ماه سرلشکر فرهاد دادستان، پسرخاله شاه، فرماندار نظامی شد و چون گفته می‌شد که در فرمانداری نظامی که در آن زمان هنوز افسران سازمان نظامی حزب توده در آن نفوذ داشتند (در آن زمان سازمان مزبور کشف نشده بود) فساد و رشوه‌خواری جریان دارد و مردم را بخود گرفته و در مقابل اخذ وجهه آزاد می‌کنند و بعدها معلوم شد خسرو روزبه از رهبران حزب توده را هم گرفته و با اقدامات سازمان نظامی او را با دیگری تعویض کرده فرار داده‌اند، دادستان برکنار شد و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی شد. بختیار که تحصیلات خود را در لبنان و فرانسه به پایان رسانده و فارغ‌التحصیل داشتکده «سن سیر» بود، فرمانداری نظامی را به صورت یک سازمان بزرگ ضربتی و تجسسی درآورد و در کشف شاخه‌ها و سلوهای حزب توده و سرکوب طرفداران دولت سابق به موفقیت‌هایی دست یافت و

→

- ۱۸- سرلشکر عبدالحسین حجازی فرماندار نظامی پس از ترور رزم آرا
- ۱۹- سرلشکر مهدی قلی علی‌مقدم فرماندار نظامی واقعه ۳۰ تیر
- ۲۰- سرتیپ کمال فرماندار نظامی آبادان در سال ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰
- ۲۱- سرتیپ زنگنه فرماندار نظامی تهران پیش از نهم اسفند
- ۲۲- سرتیپ عظیمی فرماندار نظامی دوران مصدق
- ۲۳- سرتیپ افشار طوس که سپس رئیس شهربانی شد
- ۲۴- سرتیپ مدبر که پس از به قتل رسیدن افشار طوس رئیس شهربانی شد
- ۲۵- سرهنگ اشرفی آخرین فرماندار نظامی حکومت مصدق
- ۲۶- سرتیپ فرهاد دادستان فرماندار نظامی پس از ۲۸ مرداد
- ۲۷- سرتیپ تیمور بختیار (پس سرلشکر) معروف‌ترین فرماندار نظامی تهران از دی ماه ۱۳۳۲ تا زمستان ۱۳۳۵ که فرماندار نظامی منحل شد و سازمان ساواک جانشین آن شد.
- ۲۸- سپهبد نعمت‌الله نصیری فرماندار نظامی پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
- ۲۹- ارشبد اویسی فرماندار نظامی ۱۶ شهریور تا اوایل دی ماه
- ۳۰- سپهبد مهدی رحیمی آخرین فرماندار نظامی رژیم پهلوی

سنگپایه رژیم مترزل شاه را مستحکم کرد. فرمانداری نظامی بختیار تا اوآخر سال ۱۳۳۵ ادامه یافت و در زمستان آن سال حکومت نظامی برچیده شد و سازمان اطلاعات و امنیت کشور با همان عوامل و عناصر فرمانداری نظامی و اطلاعات شهربانی و رکن دوم ستاد تشکیل گردید.

در سال ۱۳۴۲ پس از قیام مذهبی ۱۵ خرداد، مجدداً حکومت نظامی که سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور در رأس آن بود برقرار شد که چند ماهی دوام یافت و سپس برچیده شد.

از ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ خبر و اثری از فرمانداری نظامی نبود و در مرداد ۱۳۵۷ نخست در اصفهان و در ۱۷ شهریور در تهران و ۱۱ شهر دیگر از نو برقرار شد و در تهران و حومه آقای ارتشدید اویسی فرماندار نظامی شد.

در حالی که ارتشدید اویسی کمترین اطلاعی از وظایف و کارهای فرمانداری نظامی نداشت.

قره‌باغی در مورد او می‌گوید او حتی نتوانست اعلامیه مناسبی صادر کند.

«اشتباه دیگری که صورت گرفت اعلامیه ارتشدید اویسی بود که من تا آخرین لحظه حیات برای برقراری نظم و امنیت در تهران فدآکاری خواهم کرد و از این قبیل مطالب، در صورتی که هنوز هیچ مسئله‌ای در کار نبود، چیزی پیش نیامده بود، مملکت مکرر حکومت نظامی دیده بود. در زمان حکومت دکتر مصدق من در ایران نبودم ولی در آن زمان هم حکومت نظامی برقرار بود پس احتیاجی به آن اعلامیه نبود. اتفاقی نیفتاده بود، چند راهپیمایی عادی صورت گرفته بود.<sup>۱</sup>

اویسی افسری سطحی، خشن و در رفتار اجتماعی تندخو بود. او هنگام تصدی فرماندهی ژاندارمری کل کشور در سال ۱۳۵۰ در مقابله با راهپیمایی ساده کارگران

۱- قره‌باغی: چه شد که چنان شد؟ ص ۶۰

در حالی که اویسی بلافضله پس از آشکار شدن مقدمات سقوط دولت از هاری گریه کنان تقاضای خروج از کشور کرد و چون نام او به عنوان خارج کننده ۲۸۰ میلیون تومان ارز در فهرست منوع الخروج‌ها بود و دادسرای اجازه خروج نمی‌داد با مراجعه مستقیم به شاه و با سوار شدن به هواپیمای نظامی عازم اروپا و از ایران خارج شد.

کارخانه جهان به سوی تهران و بستن راه برای اعتراض به مسائل حقوق و دستمزد به جای متفرق کردن چند صد نفر کارگر که با آب پاشیدن و پرتاب گاز اشک آور به آسانی میسر بود، دستور شلیک داده و عده‌ای از کارگران مجرح و چند تن کشته شده بودند. در دستورالعمل کنترل اغتشاشات و بلیات که از سوی ستاد ارتش و در شهریور ۱۳۴۱ به چاپ رسیده بود و ظایف فرماندار نظامی کاملاً مشخص و روشن شده بود:

در همان دستورالعمل آمده بود:

«فرمانداری نظامی با حکومت نظامی فرق دارد.

به طورکلی حکومت نظامی برای کنترل نظامی سرزمین بیگانه است در حالی که فرمانداری نظامی برای کنترل نظامی سرزمین خودی است که عوامل نظامی و انتظامی در اختیار اوست. وقتی وزارت جنگ کنترل غیرنظامیان را به موجب اعلام فرمانداری نظامی در سرزمین خودی به عهده می‌گیرد کنترل آن را از نظر اقدامات قانونی علیه غیرنظامیان محدود به مقررات قانون فرمانداری نظامی می‌کند ولی حکومت نظامی که کنترل غیرنظامیان را در سرزمین بیگانه به عهده دارد در موارد فوق از لحاظ صلاحیت محدودیت کمتری دارد.»

از نظر بین‌المللی فرمانداری نظامی شیوه‌ها و قوانین و مقررات و آداب و فرهنگ خاص خود را دارد و وظیفه آن تیراندازی و زدن و کشتن مردم نیست. به عنوان نمونه در آیین‌نامه‌های کنترل اغتشاشات ارتش آمریکا و سازمان گارد ملی آن کشور که تعدادشان به حدود پنجاه نشريه می‌رسید و تعداد زیادی فیلم‌های آموزشی نیز در این خصوص تهیه شده بود استفاده از آتش آخرین مرحله عملیات کنترل اغتشاشات به شمار می‌رفت نه اینکه پس از شنیدن اولین شعار مرگ بر شاه مردمی را که محاصره شده بودند بی‌رحمانه به رگبار ۳-۳ و مسلسل دستی بینندن و از کشته پشته‌ها سازند!

در عملیات کنترل اغتشاشات نکات زیر درخور اهمیت است:

۱) معمولاً در عملیات کنترل اغتشاشات پلیس ویژه و نیروهای ضد شورش ابتدا با پخش اعلامیه از تظاهرکنندگان تقاضای پراکنده شدن می‌کنند.

۲) تعداد زیادی اعلامیه قبل‌آغاز چاپ شده و توزیع شده یا به دیوارها نصب و از رادیو

و تلویزیون مطبوعات پخش و به نظر مردم می‌رسد.

۳) متن اعلامیه‌ها در محل برخورد به وسیله بلندگو پخش می‌شود.

۴) باشپور و طبل سعی در متفرق کردن مردم می‌شود. معمولاً<sup>۱۰</sup> مأمورین ضد شورش با کوییدن باتون بر سپرهای آهنین خود صدای مهیبی ایجاد کرده، باعث تفرقه ظاهرکنندگان می‌شوند.

۵) با دوربین‌های عکاسی و فیلمبرداری از رهبران جمعیت ظاهرکننده عکسبرداری و فیلمبرداری می‌شود.

۶) سربازان در یک ستون با گام‌های محکم پیشروی می‌کنند.

۷) تفنگ‌ها با سرنیزه به سر تفنگ زده شده در دست سربازان، ایجاد ترس می‌کند.

۸) ارتش با بیطرفي، شایستگي و رفتار نمونه، اجتماعي بودن، ميل به شناختن مردم و عادات و رسوم آنها، اجتناب از خشونت، احترام به بانوان، ميل به کمک وارد ميدان می‌شود.

۹) وظایيف پلیس و نظامیان باید مشخص باشد، در جریان‌های عادی اشتباه است اگر اجازه داده شود سرباز مانند پلیس به کار برده شود و بالعکس نباید انتظار داشت وظایيف را که نیروهای نظامی باید انجام دهند پلیس به عهده گیرد.

۱۰) استفاده از آب‌پاش و ماشین‌های آتش‌نشانی به تعداد زياد

۱۱) استفاده از گاز‌های کنترل اغتشاشات شامل گاز اشک آور CN، گاز اشک آور تهوع آور CN-DM که گاز اول شامل کلراستوفون - پودر بي دود - اكسيد دومنيزي است و بوی شکوفه سبب می‌دهد. گاز دوم شامل کلراستوفون ديفينيلامين کلرآرسين - پودر بي دود و گاز سوم شامل هڪزاكلرتان - اكسيد دوزنگ است.

اثر اين گازها حداكتر ۱۰ دقيقه بوده و معمولاً در تمام حوادث تشننج آميز در كشورهای جهان مورد استعمال قرار می‌گيرد. علاوه بر گاز‌های اشک آور و تهوع آور، مأمورین کنترل اغتشاشات از نارنجك‌های دستی نوع M7AI و نارنجك دستی (M6) CN.D.M (M25AI) استفاده می‌کنند که به صورت دودزا عمل کرده و ظاهرکنندگان را در تودهای از دود قرار می‌دهد. نارنجك‌های

دستی پخش دود نوع (H.C-AN-M8) و کوزه پخش دود نوع (HC.M.5) دو نوع دیگر این نارنجک‌ها هستند.

اگر قرار باشد در هر اغتشاش و تظاهر در شهرهای بزرگ دنیا پلیس اقدام به تیراندازی کند که صدها جنازه بر روی زمین خواهد ماند و افکار عمومی مقامات دولتی و پلیس و نظامی را محکوم کرده به عنوان قاتل محکوم و تحويل دادگاه خواهد داد، بنابراین در همه اغتشاشات آن هم در آمریکا و اروپا که اعتصاب و تظاهرات معمولاً آزاد است استفاده از آتش گلوله در آخرین راه قرار دارد و با وسائل دیگر مردم را متفرق می‌کنند. اگر شاه آنقدر در تمام امور مداخله نمی‌کرد، به جای فرستادن گردان‌های رزمی لشکر یک گارد، کافی بود یک یگان کافی از گارد شهربانی به میدان ژاله اعزام شود که در کمال صلابت و خونسردی میدان را تحت محاصره درمی‌آورد و اساساً نیاز به تیراندازی پیش نمی‌آمد. در این مورد ارتشید قره‌باغی می‌گوید که بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ که فرمانده تأمین تهران بود مانوری اجرا شد که در آن مانور فرض بر این بود که حادثه‌ای مشابه پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ اتفاق می‌افتد و شهربانی از ژاندارمری کمک می‌خواست.

«چون حومه تهران خیلی وسیع بود و حفاظت این منطقه به عهده ژاندارمری بود. ژاندارمری تهران، امکانات و تجهیزات زیادی در اختیار داشت. همین‌طور فرض شد که آن هم کافی نبود و از لشکر گارد که آن زمان سرلشکر اویسی فرمانده آن بود کمک خواسته شد. در هر حال وقتی مانور تمام شد، بنده گزارشی مبنی بر نتایج مانور تهیه کردم و به عرض اعلیحضرت رساندم که این مانور نشان داد مرکز احتیاج به یک نیروی ضربت اختصاصی دارد» آنچه قره‌باغی پیشنهاد کرد یک نیروی پلیس ضدشورش بود «پلیس ضد شورش مانند همین که در فرانسه وجود دارد و به آن C.R.S می‌گویند».

قره‌باغی می‌گوید: «پیشنهاد کردم که باید چنین واحدی تشکیل شود و بهترین جا برای تشکیل و تمرکز این واحد شهربانی است. بدین ترتیب گارد شهربانی به وجود آمد که تا ۲۰۰۰ نفر عضو ورزیده داشت. و اینها همه پلیس‌های داوطلب بودند یعنی از بین داوطلبان انتخاب شده بودند و تعليمات مخصوص دیده بودند و بعد هم هشت یا

دوازده زره‌پوش کوچک برای این واحد خریداری شده بود.

این واحد وجود داشت و محلش هم عشرت آباد بود. من موقعی که فرمانده لشکر گارد بودم چون خیلی به این واحد علاقه داشتم، به اتفاق تیمسار مبصر که ایشان هم به این سازمان علاقه داشت و در تقویت آن می‌کوشید اغلب می‌رفتیم و تمرین‌های آنها را تماشا می‌کردیم. در هفدهم شهریور [۱۳۵۷] اگر هم لازم بود اقدامی بشود، ابتدا می‌بایستی از این یگان استفاده می‌کردند که برای چنین روزهایی به وجود آمده بود. به فرض هم که این نیرو و نیروهای شهربانی و ژاندارمری کافی نبود آن وقت می‌بایستی یک عدد کمک بگیرند نه اینکه ارتش را مستقیماً به آن صورت وارد عمل کنند.

البته بعدها این موضوع هم مطالعه شد که اگر در روز هفدهم شهریور همین عدد را در میدان ژاله محاصره می‌کردند و نگه می‌داشتند احتیاج به تیراندازی پیدا نمی‌شد. آنها که در میدان ژاله جمع شده بودند مسلح نبودند و بالاخره برای رفع گرسنگی و قضای حاجت مجبور بودند میدان را ترک کنند و پراکنده شوند ولی متأسفانه بد عمل شد. وقتی من رئیس ستاد شدم و سراغ این واحد ضد شورش را گرفتم سپهبد جعفری که تازه رئیس شهربانی شده بود گفت متأسفانه این واحد را تقسیم کرده‌اند در شهرستان‌هایی که یا پاسبان نداشتند و یا کم داشتند. خوب یادم هست که از این واحد فقط ۸۷ نفر در تهران مانده بود، در حالی که ما این واحد را اصلاً برای تهران تشکیل داده بودیم».<sup>۱</sup>

\* \* \*

در میان سیل جمعیتی که در بامداد روز جمعه ۱۷ شهریور به سوی میدان ژاله سرازیر شده بود، افرادی که اعلامیه ساعت ۲۴ دولت در خصوص برقراری حکومت نظامی را شنیده بودند بسیار کم بودند و عده زیادی که از صبح زود از نقاط مختلف حرکت کرده بودند تا به میدان ژاله برستند اصلًاً نتوانسته بودند برنامه‌های خبری رادیو را در ساعت ۶ و ۷ بامداد بشنوند.

عجله مهندس شریف امامی و وزیران او و تیمساران ارتش برای برقراری سریع حکومت نظامی و جلوگیری از تظاهرات روز ۱۷ شهریور آن چنان بود که برخلاف

۱- چه شد که چنان شد: گفت و گوی احمد احرار با ارتشدید عباس قره‌باغی (پیشین) صص ۵۹-۶۰.

نص صریح روش‌های برقراری حکومت نظامی اجازه ندادند آن مواد به گوش مردم برسد و مردمی که سال‌ها بود با حکومت نظامی سروکار نداشتند آگاه شوند اجتماع بیش از سه نفر ممنوع است و دولت پس از برقراری حکومت نظامی می‌تواند به زور اجتماعات را متفرق کند.

صلابت و خشونتی که مخصوصاً در مواد چهارم، پنجم، هفتم، هشتم و دهم قانون مصوب بیست و هفتم سرطان سال ۱۲۹۰ ه. ش. مستتر است بدان دلیل است که در سال مذبور دولت مشروطه ایران با محمدعلی میرزا مجاسر و ارشادالدوله و سالارالدوله و شاعرالسلطنه و یک مشت اجامر و او باش و تفنگدار مزدور که پول روسیه آنها را تجهیز کرده بود و دسته‌های تراکمه‌ای که با سکه‌های طلای محمدعلی شاه (که آنها را از روس‌ها گرفته بود) رو به رو بودند نه با مردم ایران و طبقات شهرنشین و افراد وابسته به طبقات روحانی و بازاری و پیشه‌ور و کارمندان و دانشجویان و زنان و کودکان.

خشونت و قاطعیت قانون مورخ ۲۷ سرطان ۱۲۹۰ ه. ش به این دلیل بود که بر دولت مشروطه نوبنیاد ایران آشکار و مسلم شده بود، هرگاه پای تفنگداران وحشی ارشادالدوله و سالارالدوله یا خود محمدعلی میرزا که علیرغم قول و قرارها و میثاق‌های رسمی و موکد، پیمان خود را شکسته و با وجود اخذ سه سال حقوق سالانه از دولت ایران مجددآ به شرارت پرداخته بود به تهران برسد، این شهر کن فیکون شده و دور نیست محمدعلی شاه که روسیه تزاری به شدت از او حمایت می‌کرد همان بلای را که آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه بر سر مردم کرمان آورد، شاه کین تو ز مخلوع قاجار پس از حدود ۱۱۰ سال بر مردم تهران نازل گرداند.

در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ وقتی عده‌کثیری از مردم در میدان ژاله گرد آمدند و شروع به شعار دادن گردند، انتظار هر اقدامی را می‌بردند مگر اینکه سربازان به طور مستقیم رو به آنها شلیک کنند. صدور دستور شلیک به جمعیت از سوی ارتشد اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار تهران و حومه بود که بعيد به نظر می‌رسد حتی یک بار آین نامه کنترل اغتشاشات و بلیات را که در شهریور ۱۳۴۱ بوسیله اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران تحت شماره F.M.19-15 به چاپ رسیده و به امضای ارتشد

عبدالحسین حجازی رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران به عنوان آئین نامه رسمی ارتش به کلیه یگان‌ها ابلاغ شده بود خوانده باشد.<sup>۱</sup>

در مورد کسانی که آن روز در وسط میدان، دایره‌وار از سوی سربازان محاصره شدند و پس از چند اختار کوتاه بدون آنکه برخلاف تمام مقررات و اصول کترول اغتشاشات راهی برای خروج و عقب‌نشینی به ایشان باز شود به تیر بسته شدند اختلاف نظر وجود دارد. مقامات دولتی از ۹۶ تا ۱۰۸ تن کشته نام برداشتند در حالی که اپوزیسیون این شمار را تا حدود ۴۰۰۰ تن خواند که رقم اخیر تأیید نمی‌شود.<sup>۲</sup>

-۱- این آئین نامه که نسخه‌ای از آن را در اختیار دارم ترجمه آئین نامه (FM-19-15) ارتش آمریکاست که بین ادارات و ارکان ستاد بزرگ و ستادهای نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ستاد سپاه نیروی زمینی، گارد شاهنشاهی ستاد لشکرها، ستاد تیپ، دانشگاه جنگ، هنگ آموزش، گردان توپخانه، دانشگاه نظامی، دانشکده افسری، مرکز پیاده، مرکز زرهی و سوار، مرکز توپخانه، دژبان فرارگاه‌کل، ادارات سرویسی ارتش، گردان پیاده، گردان تانک، گردان سوار اسبی، مستشاری و ضد اطلاعات ارتش تقسیم شده بود. احتمال قوی می‌دهم نسخ این آئین نامه که تعداد کل آن به هزار و پانصد نسخه رسید در طول زمان از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، از میان رفته یا در کتابخانه‌ها گم و گور شده بود و تیمسار اویسی توانسته بود نسخه‌ای از آن را بخواند و تجاربی بیندوزد و فرمانداری نظامی را با سلاخی اشتباه نگیرد.

-۲- در تمام انقلابات سیاسی جهان و حتی انقلاباتی که صرفاً جنبه اجتماعی یا صنفی و اقتصادی دارد مخصوصاً در حکومت‌های مختلف آمارهای کشته شدگان و مجروه‌هان چند برابر اعلام می‌شود و این راه حل مردمی منصفانه و مظلومانه‌ای برای دادخواهی مردم از حکومت‌های ستمگر و بیدادگر و جذب همکاری کسانی است که خارج از صحنه می‌نشینند و به عنوان تمثیلگر فقط نظاره می‌کنند و در عین حال بینناک کردن ستمگران از برانگیخته شدن خشم و تنفس افکار عمومی داخل و مطبوعات و رسانه‌ها و افکار عمومی مردم جهان است در انقلاب ایران نیز آمارها متضاد بود دولتی‌ها سعی در ناجیز نشان دادن تعداد کشته‌گان و مجروه‌هان می‌کردند و مردم بر ارقام می‌افزوzenدند. اینک خبر هفت‌نامه معتبر و موئیت امید جوان -مهرماه ۱۳۸۲ را در این خصوص: بازخوانی می‌کنیم:

### آمار قطعی شهیدان انقلاب سال ۱۳۵۷

به رغم آن که در سال پیروزی انقلاب اسلامی گمان می‌شد تعداد شهدای انقلاب ۱۳۵۷ بیش از هفتاد هزار نفر است و حتی این عدد به صورت شعار «۷۰ هزار کشته، دهها هزار زخمی» بر زبان تظاهرکنندگان هم جاری می‌شد، اما مطابق آمار ویژه‌نامه هفت‌نامه دفاع مقدس روزنامه «ایران» به نقل از بنیاد شهید انقلاب اسلامی شمار شهداء، نه ۷۰ هزار نفر که ۲۸۳۸ نفر اعلام شده است. پیش‌تر عمام الدین باقی نویسنده و پژوهشگر نیز اعلام کرده بود تعداد شهدای انقلاب ۵۷ کمتر از سه هزار نفر است. عین خبر که در سایت‌های

فرمانداری نظامی تهران و حومه رقم کشتگان را ۵۸ و مجرو حین را ۲۰۵ تن اعلام کرد.

در اطلاعیه شماره یک فرمانداری نظامی تهران و حومه، اویسی اعلام کرده بود دولت شاهنشاهی ایران به منظور ایجاد رفاه مردم و حفظ نظم، از ساعت ۶ صبح روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، مقررات حکومت نظامی را به مدت شش ماه در بعضی از شهرهای کشور اعلام نمود و اینجانب به سمت فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب گردیده‌ام. بنابراین از کلیه اهالی محترم تهران و حومه انتظار دارم از انجام هرگونه عملی که مغایر با مقررات و قوانین حکومت نظامی باشد، خودداری نمایند. بدیهی است متخلفین از مقررات، برابر قانون تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. ساعت منع عبور و مرور، از ساعت ۲۱ تا ۵ صبح تعیین می‌گردد.

در اطلاعیه شماره ۴ فرمانداری نظامی آورده شده بود:

«همان طور که طی اعلامیه دولت به استحضار عموم رسید، به منظور جلوگیری از خونریزی و تظاهرات غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی و به منظور حراست از

→

«بازتاب» و روزنامه‌های معتبر انعکاس یافته چنین است: تعداد کل شهدای جنگ ایران و عراق حدود ۱۸۸ هزار نفر اعلام شد. خبرنگار «بازتاب» گزارش داد: شمار شهدا در سال ۱۳۵۷ (سال پیروزی انقلاب اسلامی) ۲۸۳۸ نفر اعلام شده است. همچنین کل آمار شهدای جنگ و انقلاب ۲۱۷۴۸۹ نفر اعلام شده که شامل ۲۸۳۸ نفر در دوران پیروزی انقلاب (۳۸ درصد از کل شهدا)، ۱۶۹۸۶ نفر در اثر شرارت‌های ضد انقلاب (۷/۸ درصد)، ۲۷۷۲ نفر در اثر شرارت اشرار و فاچاقچیان (۷۳ درصد) است.

همچنین در جنگ تحملی ۱۷۲۰۵۶ نفر در درگیری با دشمن و ۱۵۹۵۹ نفر در بمباران شهرها به شهادت رسیده‌اند و در مجموع شهدای جنگ به ۱۸۰۱۵ نفر (۴/۶ درصد از کل شهدا) بالغ می‌گردد.

در این آمار که در ویژه‌نامه هفته دفاع مقدس روزنامه «ایران» به نقل از بنیاد شهید انقلاب اسلامی درج شده است، نکات قابل توجه دیگری نیز وجود دارد. مانند آمار شهدا بر حسب وضعیت اشتغال. برای نمونه شهدا شاغل بخش دولتی ۹/۵۲ درصد، بخش غیر دولتی ۹/۱۷ درصد، روحانی ۱/۴، دانشجو ۱/۳ دانش آموز ۹/۹، خانه‌دار ۱/۶، بازنشسته ۰/۱، کودک ۱/۲ و سایرین ۶/۶ را تشکیل می‌دهند. در ضمن آمارهای دیگری نیز شامل آمار شهدا بر حسب سال واقعه از سال ۱۳۵۷ تا نیمه سال ۱۳۸۰، بر حسب ملت، میزان تحصیلات، دین جنسیت و وضعیت تأهل و نیز آمار کل جانبازان کشور و جانبازان بالای ۲۵ درصد به تفکیک استان‌ها آمده است که ظاهراً بعضی از آنها برای اولین بار به انتشار درآمده است.

موجودیت و وحدت ملی و حفظ جان و مال افراد و آحاد ملت مقررات فرمانداری نظامی در بعضی از شهرهای کشور از ساعت ۶ بامداد ۱۷/۶/۱۳۵۷ برقرار و مراتب به اطلاع عموم رسید. معذالت امروز صبح در میان ظاهرکنندگان، تعدادی معلوم الحال آشوب طلب که با توجه به اعمال مرتكبه روش است با پول و نقشه خارجی [!] عمل کرده از پشتیبانی بیگانگان برخوردار هستند، با مواد آتش‌زا به نام کوکتل مولوتوف، مشعل‌های برافروخته، نارنجک و تیراندازی با سلاح‌های مختلف و کارد و چاقو در نواحی مختلف شهر با اغفال مأمورین مبادرت به تعرض به جان و مال مردم نموده و چندین محل را به آتش کشیده و با هجوم و تعرض به مأمورین و سربازان، تعدادی سرباز را با تیراندازی و کارد مجروح کرده از پای درآورده و هر چند که مأمورین جهت متفرق کردن آن‌ها اخطار نمودند نه تنها اعتراضی نکردند بلکه به تجری خود افزوده و به سوی مأمورین حملهور شدند.

در این موقع مأمورین ناچاراً در اجرا مأموریت و وظایف قانونی خود و به منظور برقراری نظم و امنیت مبادرت به تیراندازی نموده و مهاجمین را متفرق و تعدادی از آن‌ها را دستگیر و تسلیم مقامات قانونی کردند. متأسفانه طبق آماری که تا ساعت ۲۰/۱۷ امروز از بیمارستان‌های مختلف به دست آمد، این وقایع ۵۸ کشته و ۲۰۵ مجروح داشته است.»

البته تا آنجا که مردم تهران به یاد دارند، ابتدا به ساکن کوکتل مولوتوف و حمله با کاردی در کار نبود و شاید پس از صدور دستور پراکنده شدن و عدم اجرای آن دستور از سوی مردم و تیراندازی و کشته و مجروح شدن مردم به نشان دادن واکنش پرداختند.<sup>۱</sup> به هر ترتیب شلیک رو به روی نظامیان به مردم بی‌دفاع که نظر شاه و تیمسار اویسی و سایر فرماندهان نظامی تندرو را مبنی بر وارد ساختن یک ضربه شدید شوک‌دار و

۱- اطلاعات، ۱۸/۶/۱۳۵۷

به طوری که در متن اعلامیه اول و چهارم آورده شده و ملاحظه می‌شود اویسی برخلاف گفته قره‌باخی از فداکاری خود و اینکه حاضر است جان خود را ثار نظم و امنیت کند حرفی نزده است و نوشته قره‌باخی درست نیست.

ترساندن مردم پیاده می‌کرد به زیان رژیم سلطنتی خاتمه یافت و آخرین رشته‌های ارتباط میان دولت و ملت را گسیخت. فرمانداری نظامی بلا فاصله اقدام به بازداشت آقای علامه نوری روحانی مبارزی که حسینیه او در خیابان ژاله محل تجمع مردم بود کرد و چند روز بعد اعلام شد مبالغه زیادی پول در خانه او به دست آمده است. گفته شد که سربازی در میدان ژاله از تیراندازی به سوی اجتماع تظاهرکنندگان خودداری کرده و به جای آن فرمانده خود را هدف قرار داده و گریخته است. تیراندازی شدید در میدان ژاله و کشته شدن شمار زیادی از مردم و کشته و مجروح شدن جمعی کثیر، موقتاً فضای رعب و وحشت در کشور ایجاد کرد اما این آتش زیر خاکستر بود و تظاهرات شدید مردم در طول روز و حمله به مراکز دولتی و بانک‌ها و آتش زدن آنها و ادامه تظاهرات در مناطق جنوب شهر که با سوزاندن لاستیک‌های کهنه توأم بود و حرکت دائمی کامیون‌های حامل سربازان حکایت از آن می‌کرد که این رشته سر دراز دارد. دو روز بعد هنگامی که شریف امامی کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی می‌کرد و توانست با ۱۷۶ رأی موافق و ۳۵ رأی مخالف و ۷ رأی ممتنع رأی اعتماد بگیرد، احمد بنی احمد و محسن پژشکپور و مظہری نمایندگان مجلس شدیداً حکومت او را مورد حمله قرار دادند و زمامداری دولت شریف امامی و برقراری حکومت نظامی را غیرقانونی اعلام داشتند. شریف امامی که انتظار چنین حملات تند و شدیدی را نداشت در حالی که ارتشدید قره‌باغی در کنار او نشسته بود با قیافه‌ای حق به جانب گوش به سخنان نمایندگان مخالف داده و از آن پس هر هفته یکی دو روز به جای حضور در نخست وزیری و حل مشکلات سیاسی کشور ترجیح می‌داد در مجلس حضور یابد و با دقت فراوان به سخنان تند و انتقاد‌آمیزی که نمایندگان تا آن زمان خاموش بیان می‌داشتند گوش فرا داده و آنها را تصدیق کند.

دوربین فیلمبرداری تلویزیون ملی ایران این صحنه‌ها را ثبت کرده هر شب برای مردم به نمایش می‌گذاشت.

در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۸ (اواخر شهریور ماه ۱۳۵۷) مجله نیوزویک در یک گزارش اختصاصی از تهران نوشت.

«هفته پیش فریاد مرگ بر شاه از جمعیت ۱۵۰۰ نفری عزاداری که در مقابل یک زره‌پوش در دروازه گورستان بهشت‌زهرا نشسته بودند بلند شد. زره‌پوش کمی عقب رفت و افسر جوان فرمانده دست به عمل شجاعانه‌ای زد و فریاد کشید.

«شما برادران ما هستید. ما هرگز قصد کشتن شما را نداریم» و همراه این فریاد اسلحه خود را از جایش باز کرد و متواضعانه تقدیم جمعیت نمود و فریاد زد.

«باید اسلحه‌ام را بگیرید و اگر می‌خواهید مرا بکشید» جمعیت عزادار برایش هورا کشیدند و او و سربازانش را گلباران کردند.<sup>۱</sup>

شریف امامی چند روز بعد در مصاحبه با نمایندگان مطبوعات و رادیو و تلویزیون با رئیس حق به جانب و چهره‌ای بین نگران و اندیشناک بودن و مبشر و منادی اصلاحات و مبارزه با فساد بودن به صدای بلند گفت:

«همه چیز در کشور دگرگون شده است، میهن در خطر است و همه باید کمر همت برپسته کشور را از وضعیت بحرانی نجات دهیم.»

شریف امامی ناگهان با مشتگره کرده و با چهره‌ای که تصنعت و تظاهر و تزویر از آن می‌بارید بانگ برآورد: «من دیگر آن شریف امامی سابق نیستم من حتی شریف امامی بیست روز پیش هم نیستم.»

یکی دو شب بعد حسن خیاط باشی هنرپیشه و شومن تلویزیون سابق ثابت که پس از ادغام تلویزیون خصوصی ثابت به تلویزیون ملی ایران منتقل شده بود در شوی خود به نام «بیلی شو» که در نقش مهندس بیلی در آن ظاهر می‌شد باز است و ادای شریف امامی و در حالی که چشمان خود را گشادتر از حد معمول کرده و سعی می‌کرد حرکات و لحن گفتار مهندس شریف امامی را تکرار و تقلید کند بانگ برآورد «من هم دیگر آن مهندس بیلی بیست روز پیش نیستم، هوستان باشد.»<sup>۲</sup>

۱- اعلامیه‌های آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی مرعشی و اعلامیه‌های کوبنده آیت‌الله خمینی در روزهای بعد از واقعه ۱۷ شهریور، شوک ناشی از کشtar روز جمعه خونین را خشی کرد و سکوت موردنظر و خواست دولت را به هم زد. آیت‌الله شریعتمداری نیز طی یک مصاحبه مفصل با خبرنگار روزنامه لوماتن با لحنی معتمد کشtar آن روز را محکوم کرد.

۲- حسن خیاط باشی یا مهندس بیلی تلویزیون از دانش‌آموزان یکی از دیبرستان‌های جنوب شهر و در

تیمسار قرهباغی در مقام وزیر کشور از هر طرف مواجه بود با یک سلسله تظاهرات و راهپیمایی و اعتصابات و تشنجهای و برخوردهای خیابانی. نفرات شهربانی و گارد شهربانی که شاه در دوران اقتدار و آرامش کشور هرگز بدان توجه نشان نداده و علی‌رغم درخواست‌های مکرر سپهبد محسن مبصر و فرمانده وقت گارد و معاون گارد سرهنگ محمد جواد مولوی طالقانی که در سال ۱۳۵۷ در درجه سرتیکت رئیس پلیس تهران شده بود موافقت نکرد استعداد جمعی گارد شهربانی تا ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر افزایش یابد و برای مقابله با نیروهای تظاهرکننده قابلیت پخش نفرات و توریع نیرو در سراسر کشور را داشته باشد در کار خود و امانده بودند. قرهباغی در گفت و گوهای خود گفته است که در بحبوحه آغاز انقلاب، استعداد نفرات گارد شهربانی در تهران فقط حدود ۸۷ نفر بود و باقی نفرات این تیپ ۲۰۰۰ نفره در سراسر کشور تقسیم شده بودند و در واحدهای کوچک گاهی به امور عادی پلیسی و گاهی به رویارویی با تظاهرکنندگان می‌پرداختند.

چندی بعد، یک روز سپهبد صمدیان پور رئیس شهربانی کشور به وزارت کشور آمد و به قرهباغی گفت دو مطلب است آمده‌ام به شما بگویم. یکی اینکه می‌گویند یک مقدار از این کارها را خود سواک می‌کند.

**قره‌باغی مبهوت پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟**

**سپهبد صمدیان پور گفت:** یک مبل فروشی آمده و اظهار داشته که شب آمدند و به ما خبر دادند که فردا قرار است ناحیه شما را شلوغ کنیم و آتش بزنیم. ما می‌آییم اینجا و

→

دوران پس از دیلمه شدن در رادیو نیروی هوایی سابق انجام وظیفه می‌کرد، از دوستان من بون و شب‌هایی را با هم می‌گذراندیم و بسیار بازمه و شیرین کلام بود. در حدود سال‌های ۱۳۴۵ به بعد به تلویزیون خصوصی ثابت جلب شد با خانم پری امیر حمزه ازدواج کرد او برنامه‌های کمدی - استفاده خود را در تلویزیون ثابت تهیه و اجرا می‌کرد و پس از ادغام تلویزیون ثابت با تلویزیون ملی به این تلویزیون انتقال یافت. بعد از انقلاب به آمریکا رفت و در آن کشور سکونت اختیار کرد.

برنامه‌های شو وی مورد توجه شدید مردم قرار داشت. برنامه تقلیدی وی از سخنرانی مهیج مهندس شریف امامی که ایجاد و انتقاد استعاره‌آمیزی به تزویر و دورنگی امثال شریف امامی بود توجه مردم را برانگیخت و مورد توجه مردم قرار گرفته در محافل از آن صحبت زیادی می‌شد.

مبل‌های شما را بناست آتش بزینم.

مبل‌های حسابی را بگذارید کنار و تعدادی میز و صندلی عادی جلوی دست  
بگذارید که خسارات زیادی وارد نشود.

صمدیان پور سپس گفت: ارتشید اویسی در فرمانداری نظامی یک ستادی برای  
خودش ترتیب داده است و اشخاص غیروجهی را آنجا جمع کرده است که اینها  
اشخاص را بازداشت می‌کنند و بعد از آنها پول می‌گیرند و مرخص می‌کنند.  
قره‌باگی از او خواست دو مطلب را به عرض شاه برساند اما صمدیان پور چندی بعد  
تفاضای بازنشستگی کرد و به عنوان معالجه از کشور رفت.

روزی نبود که از این شهر و آن شهر گزارش بلندبالایی از تظاهرات، برخوردها و  
برنامه‌ریزی‌های آینده نرسد. آتش زدن سینما رکس آبادان تمام عقده‌های متراکم را  
منفجر کرده و هزاران هزار از مردم در سراسر کشور اقدام به تظاهر و راهپیمایی کرده  
بودند.

تفاوت آشکار آنچه که پس از ۲۹ مرداد ۱۳۵۷ و واقعه آبادان پیش آمده بود با  
روزهای قبل از آن را نویسنده در دو سفر دور و دراز در دو مقطع زمانی به تمام مناطق  
شمال کشور شخصاً به چشم دیدم.

تصادفاً در اوایل مرداد و اواخر شهریور دو سفر متفاوت به شمال کشور استان‌های  
گیلان و مازندران انجام دادم. در اوایل مرداد تقریباً خبر چندانی از تظاهرات و  
راهپیمایی‌ها نبود و کشور تقریباً در یک حال سکون انتظارآمیز به سر می‌برد. نویسنده  
در طول سفری طولانی که از تهران به قزوین و از آنجا به رشت و انزلی و آستارا کردم و  
سپس آن خط سیر را در جهت غربی به شرقی تاگرگان پیمودم کمتر مورد تظاهراتی را به  
چشم دیدم در حالی که در اواخر شهریور که همان مسیر را پیمودم، اولین تظاهرات و  
راهپیمایی مسالمت‌آمیز و بدون شعارهای ضد سلطنت را در قزوین مشاهده کردم که  
پس از ساعتی شعارها تبدیل به شعارهای تند و مرگ بر شاه شد و به مقابله با پلیس  
انجامید. در ابتدا صفحه‌ای پی‌درپی از مردم در حالی که روحانیان و طلاب پیشاپیش  
آنها با آرامش راهپیمایی می‌کردند مشاهده شدند که شعارهای کلی در مورد حمایت از

خواستهای روحانیت می‌دادند و بعضی از کسانی که در صفوف مقدم راه می‌پمودند قرآن به دست داشتند اما هر چه عده جمعیت بیشتر می‌شد شعارها تندر و آتشین تر می‌شد. پشت سر علما و طلاب مردم حرکت کرده و پس از به پایان رسیدن صفوف مردان، زنانی که چادر سیاه به سر داشتند و بسیار منظم و مرتب راه می‌رفتند و شعار می‌دادند به چشم می‌خوردند.

شعارهایی که مردها در صفوف جدا می‌دادند در صفوف عقب به وسیله زنان چادر بر سر تکرار می‌شد و نظم و انضباط را همیایان بسیار جالب توجه بود.

چادر بر سر کردن زنان و دختران در سال ۱۳۵۷ بسیار عجیب بود و ایجاد شگفتی و کنجدگاوی می‌کرد زیرا سال‌ها بود چادر نماز و چادر سیاه از زندگی عمومی مردم خارج شده و فقط در شهرهایی مانند شهر ری و قم و مشهد و بعضی از شهرها و در مناطق جنوب شهر تهران زنان چادری دیده می‌شدند.

در اوایل سال ۱۳۵۷، یکی از مجلات زنانه تهران با ابراز حیرت بسیار از اینکه یک خانم چادری پشت فرمان یک اتومبیل شیک و مدرن خارجی قرار گرفته است ابراز تعجب و نارضایی کرد و نشستن با چادر پشت فرمان خودروی مدرن فرنگی را تضاد و درهم ریختن آشکار دو پدیده مخالف و غیرقابل قبول دانست اما زنان و دختران چادری از چند سال قبل به تدریج در صحنه جامعه ظاهر می‌شدند و این پیدایی شاید یکی از نمادهای اعتراض به روند غرب‌زدگی جامعه و گام برداشتن سریع و کورکورانه در راه اخذ و اقتباس هر آنچه که فرنگی بود به شمار می‌رفت. می‌توان گفت از سال ۱۳۴۸ به بعد اندیشه‌ها و سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی متفسکر نوین اندیشه‌های اسلامی نقش مهمی در تنویر افکار جوانان و گراش‌های آنان به سوی افکار دینی و مذهبی داشت.

شعارهایی که تظاهرکنندگان در سراسر کشور و در شهرهای مختلف می‌دادند انسجام و هماهنگی خاصی داشت و گویا در یک ستاد تهیه و ابداع شده بود.

بعضی از این شعارها به صورت ایات کوتاه و موزون بود. یکی از آنها که به زودی بسیار جا افتاد «شاه را متهم به ریختن خون جوانان وطن» می‌کرد و در پایان ایات کوتاه

و سلیس و بلیغ سه بار شعار مرگ بر شاه داده می‌شد که با حالت حماسی و فریاد بلند توأم بود.

در میان جوانان و مردم و زنان و کودکانی که به این راهپیمایی‌ها می‌پیوستند عده زیادی از بستگان و خویشاوندان و حتی همسران و فرزندان نیروهای پلیس محلی بودند و از این رو نفرات پلیس نمی‌توانستند به سوی خویشاوندان خود تیراندازی کنند.

در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، رژیم خواب‌آلود شاه که بسیار به خود مطمئن بود هرگز به فکر نیفتاده بود و سایل ضد شورش و گلوله‌های پلاستیکی و انواع گازهای دودزا و تهوع‌آور را که در نیروهای کنترل اغتشاشات مورد استفاده است و فرضاً کشورهایی چون ترکیه، پاکستان، هندوستان نیز آن را در اختیار دارند تهیه کند و به همین علت در تمام برخوردهای پس از روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، میان مردم و نفرات پلیس که به زودی نظامیان به آنها افزوده شدند؛ از گلوله جنگی ابتدا با شلیک هوایی و سپس با شلیک به طرف پا و شکم و بالا استفاده می‌شد و روزی نبود که بر اثر این اعمال خشونت و عدم استفاده از روش‌های متداول تعداد زیادی شهید و کشته نشوند.

شاه از حوادثی که رخ داده بود بسیار متوجه شده و به طوری که قره‌باغی در مصاحبه خود می‌گوید در همان روزهای اول پس از هفده شهریور در صدد خروج از ایران برآمده بود. احمد احرار روزنامه‌نویس و مخاطب قره‌باغی و پرسشگر از او، به یاد می‌آورد که شریف امامی شبی با عجله به کاخ رفت تا شاه را از خروج از ایران منصرف کند و گویا با اصرار زیاد شاه را قانع کرد در ایران بماند و خارج شدن را به زمان دیگری موکول کند.

ارتشدید اویسی که بیشتر به حقانیت زور اعتقاد داشت علاوه بر مقام فرماندهی نیروی زمینی، فرمانداری نظامی تهران و حومه را عهده‌دار شده و ستاد عربیض و طوبیلی برای خود تشکیل داده بود.

شاه ارتشدید اویسی را به بیشنهداد ازهاری به عنوان فرماندار نظامی تهران انتخاب کرده بود تا میان دو پست فرماندار نظامی که باید یگان‌هایی از نیروی زمینی را در اختیار می‌گرفت و فرماندهی نیروی زمینی تضاد و رقابت و دوگانگی وجود نداشته باشد در

حالی که در گذشته از دوران رضا شاه به این سو همیشه رئیس ستاد ارتش یا فرمانده ارتش کار خود را می‌کرد و فرماندار نظامی نیز وظایف خود را انجام می‌داد. صاحبان این دو مقام، دو امیر جدا بودند که معمولاً درجه فرماندار نظامی پائین تر از رئیس ستاد ارتش بود رئیس ستاد ارتش و از سال ۱۳۳۴ به این سو فرمانده نیروی زمینی وظایف خود را انجام می‌داد. اختلاط این دو پست باعث شد که فرمانداری‌های نظامی در ۱۱ شهر دیگر و دیگر مناطقی که در آنجاها فرمانداری نظامی برقرار نبود اما قیام و شورش ادامه داشت تحت نظر فرمانداری نظامی تهران قرار بگیرند و اویسی در کار خود درمانده شود.

سپهبد مهدی رحیمی و سپهبد رحیمی لاریجانی به عنوان معاونین فرمانداری نظامی در ستاد مستقر شدند. فرمانداری نظامی به طور کامل و با تمام مشخصه‌های یک حکومت نظامی به کار پرداخت و مجری تصمیمات هیأت دولت گردید.

### اعتراض اول مطبوعات

مهندس شریف امامی چندی پس از واقعه جمعه سیاه (هفدهم شهریور) تصمیم گرفت که سانسور مطبوعات را بردارد. اما چندی بعد فرماندار نظامی تهران و حومه در واکنش نسبت به اخبار و گزارش‌های شدیداللحنی که روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات و کیهان نشر می‌دادند تصمیم گرفت دو افسر فرمانداری نظامی را در تالار هیأت تحریریه‌های دو روزنامه مزبور مستقر کند که اخبار و گزارش‌ها را قبل از چاپ کنترل و سانسور کنند.

وقتی آن دو افسر که هر دو در درجات سرگردی بودند وارد هیأت تحریریه کیهان و اطلاعات شدند نویسنده‌گان هیأت تحریریه هر دو روزنامه تصمیم به اعتراض گرفتند و از آن روز به مدت چند روز هر دو روزنامه از انتشار خودداری کردند. چندی بعد روزنامه آیندگان که قرار بود روزنامه ناشر افکار دولت باشد و شاه و هویدا حدود شصت نشیوه را تعطیل و متوقف کرده بودند تا آن نشیوه دردانه نشو و نمایابد هم به اعتراض پیوست، چند روز پس از آغاز اعتراض که به اعتراض اول شهرت یافته، بنا به وساطت

دکتر آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی و حضور او در هیأت تحریریه هر دو روزنامه قرار شد اعتصاب خاتمه یابد و روزنامه‌ها بدون سانسور نشر یابند اما عقب‌نشینی دولت در برابر اعتصابیون به ضرر دولت تمام شد. در حالی که شریف امامی منفعلانه از رادیو و مطبوعات می‌خواست حقایق را بگویند و بنویسند والا بی‌بی‌سی آنها را خواهد گفت. از سیر وقایع جلو می‌افتیم و یادآور می‌شویم وقتی واقعه روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ به وقوع پیوست. روز بعد حکومت شریف امامی سقوط کرد و ارتشید غلام‌مرضا از هاری در نهایت بی‌میلی رئیس دولت شد. دوباره مسئله سانسور مطبوعات مطرح شد و پس از یکی دور روز مجدداً سر و کله دو افسر جوان مزبور در هیأت تحریریه کیهان و اطلاعات پدیدار شد، این بار هیأت تحریریه هر دو روزنامه دست از کار کشیدند.

چند روز بعد آیندگان به اعتصاب پیوست و به دنبال آیندگان روزنامه رستاخیز، که در تالار (قبلی) شهرستان‌های روزنامه کیهان در خیابان فردوسی جنوبی تهیه و تنظیم می‌شد به دلیل اعتصاب چاپخانه کیهان از نشر بازایستاد و بدین ترتیب سه روزنامه بزرگ کشور متوقف شدند. پس از توقف این روزنامه نشریات و مجلات وابسته به آنها هم که سوگلی و عزیز‌دردانه رژیم شاه بودند متوقف شدند. در زمان نخست وزیری شریف امامی دولت به تکاپو افتاد و تصمیم گرفت برای مقابله با اعتصابیون روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و مجلاتی را که طبق تصمیم دولت هویدا در سال ۱۳۵۳ به زور تعطیل شده بودند از نو اجازه انتشار یابند.

باز هم از سیر وقایع زمان جلو می‌افتیم و یادآور می‌شویم:

مجلات سپید و سیاه، امید ایران، تهران مصور و هفته‌نامه دنیا و دهها نشریه دیگر مجدداً اجازه انتشار یافتند اما مدیران و صاحبان این نشریات که در سال ۱۳۵۳ رژیم شاه آنها را قربانی نشو و نما و گسترش کیهان و اطلاعات و اطلاعات هفتگی و زن روز و اطلاعات پسران و دوشیزگان و اطلاعات جوانان و تهران جورنال و ژورنال دو تهران کرده بود، کاملاً زخم خورده و خشمگین و سرخورده بودند و طولی نکشید که آنها نیز به مخالفان رژیم پیوستند و طی اخبار و مقالاتی کوس فساد و فضاحت سازمان‌های دولتی را در سر بازارها به صدا درآوردند.

با آغاز حکومت ۳۷ روزه دکتر بختیار، او آزادی کامل مطبوعات کشور را اعلام داشت و بطورکلی برای اینکه از اهمیت سه روزنامه کیهان و اطلاعات و آیندگان بکاهد دستور داد کلیه مطبوعاتی که از دوران دکتر مصدق مجوز نشر دارند می‌توانند منتشر شوند که بسیاری از مدیران آن نشریات در زیر خروارها خاک خفته بودند. طی ۳۷ روز حکومت بختیار تعدادی روزنامه و مجله منتشر شدند که همه آنها به جرگه مخالفان رژیم پیوستند زیرا حتی یک نشریه نمی‌توانست مطلبی در حمایت از رژیم بنویسد چرا که بلاfacile مورد تحریم قرار می‌گرفت.



كتاب هفتم

تيمسار وزير



## ۲۱

### در کابینه شریف امامی

قره‌باغی در ارتش به نمازخوانی و مذهبی بودن شهرت داشت و این عادات و معتقدات از دوران نوجوانی در او باقی مانده و هرگز قطع و ترک نشده بود. محسن مبصر که از جوانی با او هم مدرسه و هم کلاس بوده است می‌نویسد: «ارتشبد قره‌باغی را از سال ۱۳۱۴ می‌شناسم. در پایه‌های (کلاس‌های) ۱۱ و ۱۲ دبیرستان نظام تبریز، همپایه و یک سال از آن دو سال تحصیلی را با او در یک نیمکت می‌نشستیم. هرازگاهی هم برای تمرین درس‌های دبیرستانی به خانه او می‌رفتیم. او دانشجوی بسیار سخت‌کوش بود و در بیشینه (اغلب) پایه‌های تحصیلی رتبه یکم را حائز می‌گردید. عباس قره‌باغی همواره مرتب و با انضباط و از سلامت فکری فوق العاده‌ای برخوردار بود. سیگار نمی‌کشید، مشروب نمی‌خورد، قمار نمی‌کرد و چه بسا شیطنت‌های ویژه جوانی، چنانکه افتاد و دانی، از او دیده نشده بود. بسیار دیرجوش و جدی بود و از شوحی پرهیز می‌کرد. جوانی بود باورمند (معتقد) و نمازگزار. همیشه پاک دیده می‌شد و پاکیزه لباس می‌پوشید. درجه وسوس انسباط خانه و مدرسه را به کار می‌بست و می‌خواهم بگویم بیش از حد منظم و آراسته می‌نمود.

سال اول دانشکده افسری (۱۳۱۵-۱۳۱۶) با او هم گروهان بودم (او دانشجوی

دسته یکم گروهان و من از دسته دوم همان گروهان بودم) دانشجو عباس قره‌باغی به علت نوشن خط خوب و پاکیزگی و آراستگی ظاهر به... منشیگری گروهان مخصوص و منشی ویژه محمدرضا پهلوی و لیعهد که با او همدوره و هم گروهان و هم دسته بود نایل آمد. در سال دوم دانشکده افسری که من رسته توپخانه و او رسته پیاده نظام را برگزیدیم، کمتر او را می‌دیدم<sup>۱</sup>.

قره‌باغی به علت همین اشتئار به دینداری، به نظر می‌رسید در آن روزهای حساس بتواند بیش از افراد دیگر حس موافقت روحانیان را برانگیزد، خود او در مصاحبه‌ای گفته است سالی چند پیش از ۱۳۵۷، که دکتر سرهنگی را که در اداره نظام وظیفه ژاندارمری قم خدمت می‌کرد و پزشک مخصوص آیت الله شریعتمداری بود به دلیل گزارش‌هایی که از تخلفات او در خصوص اعطای معافیت پزشکی دادن به بعضی از مشمولین می‌رسید و گویا در آن میان چیزهایی عاید سرهنگ پزشک مخصوص می‌شد از قم به قزوین منتقل کرده است اما شاه او را خواسته و گله آیت الله شریعتمداری را درباره آن سرهنگ پزشک مطرح نموده و گفته است آیت الله میل دارد آن سرهنگ که پزشک مورد اعتماد آقای شریعتمداری است به قم بازگردد.

قره‌باغی می‌گوید به ناچار امر شاه را پذیرفته و برای جلب رضایت آیت الله شریعتمداری که از قدیم‌الایام روابط گرمی با شاه داشت و در سال ۱۳۲۶ هنگام سفر شاه به آذربایجان شش هفت ماه پس از پایان غائله فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز به شاه جوان خیر مقدم گفت، سرهنگ مزبور را دوباره به قم بازگردنده و در محل سابق به خدمت گماشته است که در عین حال مراقب وضعیت مزاجی آیت الله باشد.

روابط آیت الله شریعتمداری تا قبل از سال ۱۳۵۷ و حتی در اوایل آن سال با دربار حسنی بود و دربار سعی داشت وسایل رضایت آن مجتهد را که نفوذ‌گسترده‌ای بویژه در مردم آذربایجان داشت جلب کند. آیت الله شریعتمداری در سال ۱۳۴۶، پس از آغاز برنامه تنظیم خانواده وزارت بهداشتی، تنها مرجع دینی بود که فتوایه‌ای درباره ضرورت اجرای برنامه‌های جلوگیری از حاملگی، البته با مراعات تمام رهنمودهایی که در کتب

۱- محسن مبصر: نقدی بر خاطرات فردوست چاپ خارج، صص ۱۲۵-۱۲۶

فقهی داده شده است، صادر کرده و جمله معروف «باید به مادری به خاطر فرزندش رنج رسانیده شود» در تمام اوراق تبلیغاتی وزارت بهداری و بهزیستی دیده می‌شد. فتوای آیت‌الله شریعتمداری در پاسخ یک استفقاء صادر شده و ابتدا ایشان چندان راضی نبود آن فتوایه را که تصور می‌رفت با مقاومنهایی رو به رو شود صادر کند اما پس از دیدارهایی که چند تن از مقامات وقت وزارت بهداری مانند مرحوم دکتر امیر منصور سرداری، دکتر روح‌الله کیهان، مرحوم دکتر ذکا و دکتر خلیل آسايش با او کردند پذیرفت و آن فتوایه را صادر کرد که برنامه‌های تنظیم خانواده و پایین آوردن رشد جمعیت را موجه ساخت. روزی که ارتشبد قره‌باغی وزیر کشور شد، مهندس شریف امامی به او تأکید کرد برای استان خراسان یک استاندار با روحیه مذهبی و برای قم فرماندار جدیدی که تهریشی هم داشته باشد و از ظاهر مذهبی برخوردار باشد انتخاب کند و اعزام دارد.

ارتشبد قره‌باغی، استاندار مورد نظر آقای شریف امامی، آقای سراج حجازی و فرماندار مطبوع خاطر نخست وزیر را پیدا کرد و هر دو را به دفتر نخست وزیری فرستاد و نخست وزیر تعلیمات لازم را به آنان داد و آن را روانه محل مأموریتشان کرد. البته کمی دیر شده بود و این برنامه‌ها به نتیجه مورد نظر نرسید.

ارتشبد قره‌باغی وقتی وارد جلسات هیأت دولت می‌شد از اینکه دکتر منوچهر آزمون با صدای بسیار بلند صحبت می‌کند (به حدی که شریف امامی خواهش می‌کرد کمی آرامتر صحبت کند) تعجب می‌کرد.

دکتر نهادوندی، دکتر آزمون و دکتر باهری و دکتر کاظم و دیعی استاد جوان دانشگاه جزو گروه چپ و رادیکال هیأت دولت بودند.

دکتر آزمون و نهادوندی که هر دو بویله هویدا در کابینه‌های گذشته کنار گذاشته شده بودند معتقد بودند که دولت باید بسیار تند و انقلابی حرکت و عمل کند و مانور را از مخالفین بگیرد. دکتر باهری نیز به دلیل اینکه از دوستان علم بود و علم از هویدا بدش می‌آمد معتقد به اتخاذ روش‌های تند و انقلابی، محاکمه مسببین عقب‌ماندگی، فساد و عوامل برانگیختن نارضایی شدید مردم بودند و اگر درست قضاوت کنیم و کاری به

نظرات محافظه‌کارانه قره‌باغی نداشته باشیم حق با آنها بود.

شریف امامی و قره‌باغی و چند تن از وزیران کابینه از سیاست نه سیخ بسوزد نه کتاب تبعیت می‌کردند و مثلاً می‌خواستند وزارت دادگستری در فرصت بسیار طولانی و با اجرای دقیق و موبه‌موی قوانین و رعایت مقررات مسببین فساد و عقب‌ماندگی و تحریک خشم و نارضایی عمومی را یافته، تفکیک کرده و تسليم دادگاه بکند. البته در مورد نخست‌وزیر و وزیران دهها مانع و رادع قانونی وجود داشت که امکان محاکمه آنها را به حداقل کاهش می‌داد اما وزیران تندرو این نظریه را نداشتند.

در یکی از جلسات کابینه شریف امامی که در حضور شاه و شهبانو فرح همسرش تشکیل شده بود؛ شریف امامی گفت حکومت نظامی برقرار شده اما مقررات آن به اجرا در نیامده است و به همین دلیل توانسته‌ایم آرامش در مملکت برقرار کنیم و از حکومت نظامی فقط بدنامیش برای دولت باقی مانده است.

شاه گفت: به دلیل اعلام فضای باز سیاسی حکومت نظامی ما تبدیل به شیربی یال و دم شده است حالا آقایان نظراتشان را بفرمایند. آزمون رشته صحبت را به دست گرفت و با همان هیجان مخصوص گفت: مملکت در حال انقلاب است و من پیشنهاد می‌کنم رهبری انقلاب را اعلیحضرت به دست بگیرند<sup>۱</sup> و دستور بدھیم در میدان توپخانه چوبه دار برپا کنند و مفسدین را به مجازات برسانند. خود اعلیحضرت باید ابتکار عمل را به دست بگیرید و مملکت را نجات بدھید. در حالی که آزمون با هیجان و به صورت شعار در حال گفتن این سخنان بود، سپهد مقدم دست بلند کرد «شاه فرمودند چه مطلبی است؟ عرض کرد اگر پیشنهاد آقای آزمون اجرا بشود خود ایشان اولين کسی است که سرش بالای دار خواهد رفت. از این حرف سپهد مقدم همه به خنده افتادند و اعلیحضرت گفت که بهتر است صحبت‌های جدی بکنید».<sup>۲</sup>

۱- اعلیحضرت از سال ۱۳۴۱ متأسفانه برخلاف قانون، رهبری انقلاب را به دست گرفته و رژیم مشروطه را تھی و نامفهوم کرده و در حقیقت آن را لگدمال کرده بودند. علت تمام نارضایی‌های مردم مداخله مقام غیرمسئول در تمام امور کشور از صدر تا ذیل بود.

۲- چه شد که چنان شد، پیشین صص ۳۰-۳۱

آزمون به شهادت نوشته‌ها و استادی که از او باقی مانده است همیشه نظر انتقادی نسبت به ساختار دولت و بویژه کایته هویدا داشت و اقدامات دولت و بخصوص تبلیغات آن را بچگانه و ناشیانه می‌دانست.<sup>۱</sup>

چون در این کتاب اصل را برگفتن واقعیات گذاشته‌ایم اذعان می‌کنیم که عیب بزرگ آزمون جاه طلبی غیرقابل مهار او برای رسیدن به مقامات بسیار بالا بود که سرانجام جانش را هم بیهوده بر سر این داعیه‌ها گذاشت چون اگر آزمون پس از کنار گذاشته شدن از کایته هویدا که در آن مقام وزارت کار و امور اجتماعی را داشت، از خدمت دولت به کنار می‌رفت یا به عنوان مطالعه به خارج از کشور می‌رفت یا پست سفارت می‌گرفت و از تعقیب جاه طلبی‌های بی‌مورد خویش چشم می‌پوشید و برای سه ماه تصدی وزارت مشاور در امور اجرایی درباره خود را بر سر زبان‌ها نمی‌افکند، احتمالاً اکنون همچنان زنده بود و شاید حتی علی‌رغم حضور در ایران به سراغش نمی‌آمدند اما آزمون جاه طلب بود و تمام درها را برای رسیدن به جاه و مقام می‌کویید چنانکه یک روز معاون فنی وزارت اطلاعات می‌شد، روز دیگر وکیل مجلس، روز بعد معاون وزیر

۱- اتفاقاً آزمون فقط که در حدود سال‌های ۱۳۴۷ به بعد وارد کادر بالای دولتمردان شده بود نسبت به هویدا و شریف امامی و دیگر دولتمردان فساد‌گیری داشت و به خیال خود از ابتدای ایدئولوژی کمونیستی خود را هاکرد و به دستگاه پیروست هدفش این بود با فساد و ولنگاری و بی‌اعتقادی و هرج و مرج غریبی که در دستگاه‌های کمونیستی از حزب توده گرفته تا دیگر احزاب چهی و مراتب حقوق‌بگیری و جاسوسی آنان برای شوروی دیده بود و مخصوصاً با توجه به اینکه سال‌ها در آلمان شرقی زندگی کرده و متوجه شده بود کمونیسم سرایی بیش نیست، شاید بتواند رژیم ایران را اصلاح کرده و به وضعیت مطلوبی هدایت کند. آزمون هم مانند مرحوم حسن ارسنجانی که دارای عقاید سوسیالیستی بود و مانند بسیاری از چپ روان و چپ‌های ایران چون خلیل ملکی؛ به بیهودگی کمونیسم رسیده و این باور در ذهن او رسوخ یافته بود، امثال آزمون به خیال خود می‌کوشیدند رژیم ایران را نجات بخشند اما قادر نبودند. آنان فقط با حضور دولتمردان پخته‌ای چون قوام‌السلطنه، که ارسنجانی را مورد حمایت قرار می‌داد و دکتر مصدق که امثال خلیل ملکی توریسین هوشمند را در آغوش جبهه ملی می‌پذیرفت و دکتر امینی که در دستگاه خود چپ‌هایی چون ارسنجانی و باهری و الموتی را می‌پروراند؛ قادر نشو و نما داشتند اما در کایته امثال آقای شریف امامی که خود ۲۵ سال در دستگاه شاه خدمت کرده و مسبب بسیاری از مفسدات بود از امثال آزمون چه برمی‌آمد جز اینکه آلدده‌تر شود و حتی در جلسه هیأت دولت به او و گفته‌هایش بخندند. گفته سپهد مقدم در این مورد سفیهانه و خصم‌مانه بود و بیشتر روی دشمنی و غرض با آزمون و سوابق قبلی خدمت او در سواواک بود که با نصیری و فردوسی و مقدم نساخته و چون اهمیتی به او نمی‌دادند آن سازمان را ترک کرده بود.

کشور، روز دیگر سرپرست اوقاف و روزی وزیر کار و امور اجتماعی و روزی بدون دلیل و ضرورت در کابینه آشتی ملی آقای مهندس شریف امامی در کنار عناصری نامتجانس سمت وزیر مشاور در امور اجرایی را می‌پذیرفت و برای حل مشکل خریداران شهرک نیست در جهان و ناکجا آباد مهستان در واوان یا برای حل مشکل سانسور مطبوعات پادرمیانی می‌کرد و حیثیت و اعتبار خود را به گرو می‌گذاشت.<sup>۱</sup>

خلاصه عقیده و پیشنهاد آزمون و وزیرانی چون دکتر نهانوندی<sup>۲</sup>، دکتر ودیعی<sup>۳</sup> و دکتر باهری<sup>۴</sup> که سابقه عقاید چپگرایی، انقلابی داشته و بیشتر در زمینه کارهای دانشگاهی بودند این بود که شاه مجلسین را منحل اعلام کرده و یک شورای انقلاب تشکیل دهد و کسانی را که باعث انتجار و عدم رضایت مردم شده‌اند به دادگاه ویژه بسپارند که پس از محاکمه سریع اعدام شوند و سر و صدای مردم بخوابد و مردم باور کنند دولت تصمیم جدی به مبارزه با فساد دارد.

اما بدی این طرح در اینجا بود که فساد از بالا منشاء گرفته و اگر می‌بایستی اهل فساد را بگیرند و مجازات کنند اول باید سراغ غلامرضا و اشرف پهلوی برادر و خواهر

۱- سفلگی و بی‌مروتی و بی‌صفتی شاه را از آنجا باید دریافت که وقتی در دولت نظامی قرار شد کسانی را بگیرند و سپهبد مقدم و ثابتی که از دیرباز با آزمون سر خصوصت و رقابت شخصی داشتند نام آقای آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی را که از روی کم تجربگی به دستور شاه مقام وزارت را پذیرفته و از شیراز به تهران آمده بود گنجاندند؛ شاه بدون کمترین پرس و جو موافقت کرد و آزمون را به زندان انداختند. در حقیقت آزمون فدای آن بلبل زبانی‌های خویش در جلسه آن روز هیأت وزیران شد. شاه برای حفظ مقام خود حاضر به قربانی کردن همه خدمتگزاران خود بود.

۲- دکتر نهانوندی را فقط یک بار در مراسم تحلیف دانشجویان دوره وظیفه سپاه ترویج و آبادانی دیده‌ام و نمی‌شناسم اما می‌دانم در حدود سال ۱۳۳۰ از دانشجویان چپ مقیم فرانسه بود که در تظاهرات علیه شاه شرکت می‌کرد و این گناهی نبود زیرا حکومت شاه مورد مخالفت اغلب دانشجویان بود.

۳- دکتر کاظم ودیعی از استادان باسوساد رشته جغرافیای دانشگاه بود که در سال‌های اول دهه ۱۳۴۰ هم در دانشگاه تبریز و هم در دانشگاه تهران جغرافیای اقتصادی تدریس می‌کرد و بیهوده وارد فعالیت‌های سیاسی شد.

۴- دکتر باهری را یک بار در جلسه‌ای دیدم که مرحوم دکتر کوروش لاشایی که از اروپا به ایران بازگشته و در لژیون خدمتگزاران بشر فعالیت‌هایی می‌کرد مرا نزد او برد و مذاکراتی داشتیم. (در حدود سال ۱۳۵۴) و صحبت از نشريه‌ای می‌رفت که قرار بود نشر یابد اما من که گرفتار بودم آن کار را نپذیرفتم. به نظر من بهتر از دولتمردان سنتی و مردمی روشن و جدی به نظر می‌رسید.

اعلیحضرت می‌رفتند و دیگر کسانی که از بستگی خود با خاندان سلطنت سوءاستفاده و به نظر خودشان حسن استفاده کرده دارای ثروت‌های نجومی شده و حقوق ملت را پایمال نموده بودند. دست روی هر گنگه‌کاری هم که می‌گذاشتند مانند آقای هویدا و دیگران خود را بی‌تقصیر معرفی کرده، اوامر ملوکانه را دلیل اجرای کارهای خطاط قلمداد می‌کردند. بدینهی است قره‌باغی که یک نظامی بود مفهوم این پیشنهادها را درک نمی‌کرد زیرا آن نظم و وضعیت عادی را که او عادت بدان کرده بود مختل می‌ساخت. دکتر نهادنی که قره‌باغی استنباط کرد خود او داوطلب نخست وزیر شدن است کاینه شریف امامی را نامتجانس می‌دانست و این بود که او هم پس از چند هفته استعفا داد و رفت. ارتشد از هاری در جلسه‌ای که شاه و همسرش در آن شرکت داشتند خواهان تشکیل دولت نظامی شد اما از قراری که قره‌باغی استنباط کرده بود خود او که به منشیگری و چاکری و میرزا بنویسی اوامر شاه شهرت داشت مایل نبود آن پست پر مسؤولیت و خطرناک در آن شرایط را پذیرد و نظرش به اویسی بود که به تندر و بودن وزدن و بستن و قشری بودن در ارتش شهرت داشت اما شاه بعداً که تصمیم به روی کار آوردن یک دولت نظامی گرفت از آنجاکه قدرت تشخیص خود را از دست داده و قادر نبود بین عناصر نظامی خود نکات شخصیتی و قابلیت‌های هر کدام را بسنجد، خود تیمسار از هاری را مأمور تشکیل دولت نظامی کرد در حالی که اگر اویسی فرد قشری و تنده اهل بگیر و بیند بود از هاری اصولاً قدرت تصمیم‌گیری نداشت و طی هفت سال گذشته عادت کرده بود فقط میرزا بنویس شاه باشد و اوامر همایونی را گرفته به فرماندهان نیروها ابلاغ کند.

شاه ژنرال‌های خود را طوری تربیت کرده بود که در یک محیط محدود و چارچوب تعیین شده حرکت و در حقیقت اطاعت اوامر او را بکنند. ژنرال‌های ارتش ایران، ژنرال جرج مارشال، و الکساندر هیگ و کولین پاول نبودند که پس از به پایان رساندن دوران خدمت خود در ارتش به علت شناخت دقیقی که از اوضاع و احوال جهان دارند بتوانند سکان وزارت خارجه آمریکا را به دست گیرند و سیاست خارجه

آمریکا را اداره کنند. حتی اگر ارتشدید اویسی هم بر سر کار می‌آمد کاری از او ساخته نبود زیرا قابلیت و گنجایش پذیرفتن چنان پست مهم و خطیری را در آن شرایط نداشت. نسل سال ۱۳۵۷، نسل سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۳۲ نبود که با سبیل آخته و چکمه‌های سیاه و قیافه اخموی سپهبد امیر احمدی یا اوینیفورم نظامی مزین به واکسیل سرلشکر زاهدی دچار لرزش و وحشت شود، بنابراین حکومت نظامی و دولت نظامی خشن در آن تاریخ تأثیری بر جا نمی‌گذاشت و انقلاب اسلامی همچنان ادامه می‌یافت. شریف امامی هر روز که شرفیاب می‌شد می‌گفت «از روزی که من آمده‌ام سوا اک فقط شرح دقایق روی داده را گزارش می‌دهد و اتفاق نیفتاده که بباید و یک واقعه‌ای را قبلًا خبر بددهد، همه وقایع بعد از این که آتش می‌زنند و غارت می‌کنند و منفجر می‌کنند به وسیله سوا اک گزارش داده می‌شود این که نشد سازمان اطلاعات و امنیت؟»

شاه در قبال همه این گفته‌ها با همان حالت فرسودگی و بی‌حالی خود که نتیجه مصرف فرص‌ها و آمپول‌های تعدیل دهنده بیماریش بود سکوت کرده و می‌گفت «به من هم گزارش داده‌اند اما شما کار خود را انجام دهید.»

بزرگترین علت سقوط رژیم شاه این بود که همه مسائل و تصمیم‌گیری‌ها به خود او متنه‌ی می‌شد. به قول معروف همه راهها به رم ختم می‌شد در صورتی که اگر گذاشته بود

۱- چند تن از وزیران خارجه معروف آمریکا قبلًا ارتشدید و رئیس ستاد ارتش یا از فرماندهان تراز اول ارتش آن کشور بوده‌اند مانند ژنرال جرج مارشال، ژنرال الکساندر - ال - هیگ و ژنرال کولین پاول. شیوه سیاستگری در آمریکا به گونه‌ایست که ژنرال‌های ارتش در مقامات مهم وزارت دفاع و امور نظامی، ضمن انجام وظایف نظامی خود به مسائل سیاسی و ژئوپلیتیک و استراتیجیک آگاهی می‌یابند و صاحب نظر می‌شوند. به طور مثال ژنرال مک آرتور سردار معروف آمریکا و فاتح ژاپن چند سالی در مقام حاکم نظامی ژاپن امور آن کشور را اداره می‌کرد.

جرج مارشال، ژنرال چهار ستاره آمریکا پس از جنگ دوم جهانی، سیاست خارجی آمریکا را اداره کرد و طرح مارشال را برای جلوگیری از اشاعه کمونیسم در جهان پیاده کرد. ژنرال والتر بیدل اسمیت، سال‌ها معاون وزارت خارجه آمریکا بود. الکساندر - ال - هیگ و کولین پاول را هم نسل کنونی به یاد دارد اما شاه هرگز به فکر آمده کردن ژنرال‌های خود برای مشاغل اداری و سیاسی کشور در صورت بروز حوادث پیش‌بینی نشده نبود. رزم آرا و زاهدی هم اگر زمانی نخست وزیر شدند افراد پروردۀ شده در دوران رضا شاه بودند. این بود که از هاری قابلیت و کارآمدی نخست وزیر شدن را نداشت.

نخست وزیران لایق و فهمیده و مبتکر تربیت شوند نیازی نبود که در همه موارد به او مراجعه و کسب تکلیف شود.

رجال دوره قاجاریه که اغلب آنها سواد دبیرستانی نداشتند و کم بودند مانند ناصرالملک همدانی که تحصیلکرده مدارج عالی آکسفورد باشند و بعضی از آنها مانند نجفقلی خان صمصام‌السلطنه و سپهبدار تنکابنی و علیقلی خان سردار اسعد بختیاری ملاکان و زمینداران بسیار کم سواد بودند؛ در دوران پس از مشروطه دوم تکلیف خود را خوب می‌فهمیدند و اغلب امور بین‌المللی ایران را بدون مراجعه به احمد شاه، شاه کوچولو و صغیر حل و فصل می‌کردند مثلاً همه می‌دانستند که حسن خان مستوفی‌الممالک ملی و دموکرات و طرفدار دول متعدد یعنی آلمان و اتریش و عثمانی است. همه خبر داشتند که سپهبدار محمد ولی خان تنکابنی در صف دوستداران و هواداران روسیه است، همه خبر داشتند که فرمانفرما به انگلیسی‌ها نزدیک است اما همه این رجال منافع کشور خود را به هر چیزی ترجیح می‌دادند و بلد بودند با تشکیل کابینه‌های مختلف، کشور را از بحران‌های مختلف نجات دهند.

در حالی که شاه در طول ۲۵ سال از ۲۸ مرداد تا ۱۳۵۷، ریشه تمام رجال لایق و فهمیده و میهن‌دوست را خشکانده و کاری کرده بود که همه آنها از اطراف او پراکنده شوند و در روز خطر نیز از نزدیک شدن به دربار خودداری کنند زیرا آبرو و حیثیت و جان و مال آنها به خطر می‌افتد؛ کما اینکه در مورد کسانی که سال‌ها مورد غصب و تغیر شاه بودند و در آن روزهای آخر اشتباه کردند و دعوت او را برای همکاری پذیرفتند چنین شد و آنان بی‌جهت در آتش فساد رژیم پس از ۲۸ مرداد سوختند.

دکتر هوشنگ نهادنی وزیر علوم و آموزش عالی مانند آزمون رفتار دولت پس از سال‌های ۱۳۵۳ به بعد با مردم را شبیه رفتار مغول‌ها می‌دانست و معتقد بود اگر ۱۵ الی ۲۰ نفر از دزدان درجه یک این مملکت مجازات نشوند و تنبیه نشوند کار بالا خواهد گرفت.

دکتر باهری وزیر دادگستری می‌گفت اگر بخواهیم زیاد معطل کنیم اغلب خاطیان و کسانی که موجب این همه نارضایی شده‌اند بارشان را بسته و از کشور خواهند رفت.

آزمون تشکیل دادگاه نظامی زمان جنگ را برای محاکمه سریع و مجازات و اعدام خاطیان و مفسدان پیشنهاد می‌کرد.

اویسی معتقد بود با پول می‌توان همه چیز را حل کرد و اگر پول حسابی در اختیار او می‌گذاشتند با توزیع آن میان متنفذین و دوستانی که در قم داردکار را به خوبی و خوش پایان خواهد رساند.

به هر ترتیب از روز ۱۸ شهریور ۱۳۵۷ سیل تظاهرات و اعتصاب‌ها دولت را در بر گرفت، از اواخر شهریور اعتصاب رفاهی و سیاسی کارگران و کارکنان پالایشگاه نفت تهران آغاز شد.

در روزهای ۲۰ و ۲۱ شهریور ۱۳۵۷، مسئله ناپدید شدن یا ربوده شدن امام موسی صدر، رهبر شیعیان کشور لبنان که در حین سفر به کشور لیبی مفقود شده بود در صدر اخبار قرار گرفت.

هنوز شریف امامی که از مجلس رأی تمایل گرفته بود خود را کاملاً جمع و جور نکرده بود که زلزله مهیب ۲۵ شهریور به قدرت ۷ ریشتر شهر طبس و روستاهای آن را ویران کرد و ۲۰ هزار نفر کشته و هزاران قربانی باقی گذاشت.

زلزله وحشتناک طبس دست دولت را زیر منگنه گذاشت. دولت عزای عمومی اعلام کرد اما مردم دولت را به ضعف و سستی در کمک‌رسانی، عدم استفاده از وسائل و تجهیزات مدرن برای نجات دادن آسیب‌دیدگان زیر آوار متهم می‌کردند.

شاه در همان روزها با هواپیما سفری به طبس کرد، اما به جای آنکه به میان مردم برود باز همچنان در خیل دولتمردان و نظامیان در فرودگاه طبس ساعتی توقف کرد و عده‌ای از مردم را آوردند تا شاه آنها را بینند.

شاه می‌توانست با استفاده از این فرصت سه چهار روز ماندن در طبس و دستور و تأکید کمک‌رسانی و سرازیر کردن سیل کمک‌های غذایی و بهداشتی به خوبی تحییب قلوب کند اما تصویری که از او برداشته شد شاه را با آن عینک سیاه در قیافه‌ای ناراضی نشان می‌دهد که اطرافیان با تلاش زیاد سعی دارند یک زن روستایی را از نزدیک شدن به او بازدارند.

اگر شاه مشاوران تبلیغاتی لایقی داشت می‌توانستند همان حضور او در شهر زلزله زده طبس را به یک نمایش بزرگ نزدیکی زمامدار و مردم تبدیل کنند و شاه را چند روز در میان زلزله زدگان در حال بازرسی و بررسی و صدور دستورها و ابراز مهربانی با مردم نشان دهند اما شاه که گویا بیماری اش شدت یافته و از سویی دیگر حال و حوصله آن اقدامات و ژست‌های مردم‌دوستانه اوایل سلطنت را در خود نمی‌دید ترجیح داد پس از یکی دو ساعت از طبس دور شود و به کاخ خود بازگردد و این فرصت خوب و مناسب آشتنی با ملت را از دست داد.

در تمام روزهای ماه مهر، تظاهرات و راهپیمایی‌های مردم شهرستان‌ها از یک سو و پخش جلسات مجلس از تلویزیون با حضور نخست وزیر و شنیدن اظهارات نمایندگان معرض ادامه داشت.

در اوایل همان ماه شایعاتی پراکنده شد که روزانه سرمایه‌داران و صاحبان حساب‌های بانکی معادل ۵ میلیون دلار پول به خارج می‌فرستند. این شایعه حکایت از عدم ثبات کشور و احساس خطر در ثروتمندان داشت.

اعتصاب در باشگاه هوایی شاهنشاهی، کارخانه ایرانیت شهر ری، گمرک جلفا، اداره بندر و کشتیرانی بندر شاهپور، تراکتورسازی تبریز، رادیو تلویزیون رضاییه [اورمیه]، ۸۰۰ واحد کارگری اصفهان، ۴۰ هزار نفر کارگران ذوب آهن بافق، کارمندان دادگستری کشور، کارکنان امور اقتصادی و دارایی مراغه، تظاهرات فرهنگیان سنندج، برخورد دانش آموزان ساری با مأمورین حکومت نظامی، درگیری در ساوه، اعتصاب کارگران زامیاد با ۳۰۰۰ کارگر، اعتصاب کارکنان جنرال موتورز با ۲۰۰۰ کارگر، کارکنان سازمان برنامه و بودجه، اعتصاب ۲۰۰ تن کارگران راه آهن زاهدان در روزهای نیمه دوم مهر آغاز شد.

در نوزدهم مهر اعتصاب روزنامه‌های بزرگ کشور، اطلاعات، کیهان، آیندگان، رستاخیز به دلیل حضور چند افسر فرمانداری نظامی برای بررسی اخبار آغاز شد و چهار روز بعد با وساطت دکتر منوچهر آزمون و حضور او در دفاتر جراید خاتمه یافت. یک بمب در اصفهان به سوی یک اتوبوس حامل آمریکایی‌ها پرتاب شد و دو آمریکایی را

مجروح کرد. اعتصاب زندانیان سیاسی از روز ۲۰ مهر آغاز شد و در سراسر زندان‌ها اشاعه یافت.

در آن روزها مجلس شورای ملی پس از سال‌ها سکوت صحنه سخنرانی‌های پرشور نمایندگان شده بود.

قره‌باغی وزیر کشور که قدرت تشخیص سیاسی بسیار ناچیزی داشت روزی به مجلس شورا رفت و پس از حضور در جلسه علنی خواهان دیدار آقای محسن پزشکپور رهبر حزب پان ایرانیست و رئیس کمیسیون عرايض مجلس شد.

محسن پزشکپور، یک شخصیت سیاسی و انتقادی مستقل بود که در زمرة کسانی بود که معتقد بودند به راستی با دفع عناصر فاسد باند هیأت حاکمه می‌توان رژیم را به سوی یک موضع دموکراتیک و اصلاح طلبانه برد. قره‌باغی در دیدار کوتاه زمان خود با محسن پزشکپور از آنجاکه تصور می‌کرد پزشکپور در رأس اپوزیسیون است خواست چیزهایی از سخنان او استبطاط کند.

یکی از دیپلمات‌هایی که قره‌باغی در دوران وزارت کشور خود با او دیدار کرد سر آتونی پارسونز سفیر انگلیس بود که از طریق تشریفات وزارت امور خارجه خواهان دیدار وزیر کشور شد.

پارسونز در دیدار با قره‌باغی اظهار علاقه زیادی به توسعه روابط ایران و انگلیس کرد اما قره‌باغی به حال رنجیدگی از او پرسید در حالی که شما اینقدر اظهار دوستی می‌کنید علت پخش برنامه‌های تحریک آمیز بی‌بی‌سی چیست؟

سفیر انگلیس بی‌بی‌سی را بنگاه مستقل سخنپردازی خواند و گفت هم اعلیحضرت و هم آقای نخست وزیر در این باره قبلًا با من صحبت کرده‌اند اما من مکرر گفته‌ام که بی‌بی‌سی گرچه بودجه خود را از دولت می‌گیرد اما مستقل عمل می‌کند و حتی گاهی به دولت انگلیس هم حمله می‌کند.

سفیر انگلیس برای اینکه قره‌باغی را مجاب کند گفت ما در دوستی با دولت ایران پابرجا هستیم، چندی پیش که آقای خمینی می‌خواست به کویت برود دولت ایران از ما خواست مخالفت کنیم و ما از دوستان خود در کویت خواستیم که ایشان را به کویت راه ندهنند.

دیپلمات دیگری که پس از سفیر انگلیس با قرهباغی ملاقات کرد آقای رانول درله سفیر فرانسه بود. پس از آغاز دیدار و بیانات سفیر فرانسه درباره دوستی قدیم ایران و فرانسه، قرهباغی سرگله را باز کرد که چرا دولت فرانسه آقای خمینی را در پاریس پذیرفته و آزادی عمل کامل به ایشان داده است تا علیه دولت ایران اقدام کند. رانول درله در نهایت شکفتی از گله تیمسار قرهباغی پاسخ داد مادر دولت ایران ثابت هستیم و هیچ نظری نداریم، دولت فرانسه آمده است.

هر طور که دولت ایران بخواهد و حتی جنابعالی (تیمسار قرهباغی) نظر دولت را به من ابلاغ کنید بلاfacسله اقدام کند.

قرهباغی که از قول مساعد سفیر فرانسه خوشحال شده بود پس از رفتن وی تلفنی با کاخ سلطنتی تماس گرفت و تقاضای شرفیابی بسیار فوری به حضور شاه کرد. شاه مهمان داشت اما پس از دقایقی از دربار تلفن زدند و قرهباغی را احضار کردند قرهباغی شرفیاب شد و جریان مذاکرات خود با سفیر فرانسه به اطلاع شاه رساند.

شاه که مهمان خود را در اتاق به حال خود گذاشته و به سراغ تیمسار قرهباغی آمده بود سرپا و بدون اینکه بنشیند از قرهباغی پرسید چه مطلبی است؟ وزیر کشور گفته های سفیر فرانسه را تکرار کرد شاه گفت بله درست است. نظر ما را خواسته اند و ما خودمان موافقت کرده ایم به او اجازه اقامت بدهنند.

پیش از سفرای انگلیس و فرانسه، ویلیام سولیوان اولین دیپلمات خارجی بود که به دیدن وزیر کشور آمد.

دیدار سولیوان با ارتشید قرهباغی در اولین روزهای پس از ۱۷ شهریور بود. وقتی قرهباغی نگرانی های خود را برای سولیوان بیان داشت او جواب داد هیچ جای نگرانی نیست و روش کنونی دولت یعنی ادامه فضای باز سیاسی بسیار خوب است: هیچ مشکلی در آینده به وجود نیامده و خطری رژیم ایران را تهدید نمی کند.

ارتشید قرهباغی مجددآگفت که او احساس می کند برنامه ای که در ایران در حال اجراست برنامه براندازی است. قرهباغی اشاره کرد که در دوران تحصیل در دانشگاه جنگ فرانسه ضمن دوره ستاد مشترک دوره جنگ های براندازی (Subversion) را

دیده است. سولیوان او را مطمئن کرد که چون اعیلحضرت آلتیراتیو ندارد و کسی برای جانشینی ایشان آمادگی ندارد هیچ جای نگرانی در میان نیست. وقتی قره‌باغی نگرانی خود را از رهبری و حضور امام خمینی در صحنه سیاست ایران ابراز داشت و بیلیام سولیوان گفت: او یک مرد مذهبی است و نمی‌تواند جانشین اعیلحضرت شود.

قره‌باغی مجددآ گفت پس چگونه ما کاریوس توanst رهبر سیاسی کشور قبرس شود؟ سولیوان پاسخ داد اوضاع قبرس اصلاً با اوضاع ایران قابل مقایسه نیست. در خلال دوران تصدی وزارت کشور که قره‌باغی بارها شاه را دید اصلاً متوجه نشد او بیمار است. قره‌باغی از دورانی که سروان و سرگرد و افسرگارد شاهنشاهی بود به یاد داشت که هر چند سال یک بار شاه برای معاینات پزشکی و چکاپ به خارج سفر می‌کند. اولین بار در سال ۱۳۲۸ (ه. ش) در سفر به آمریکا بود که شاه تحت معاینات دقیقی در یکی از بیمارستان‌های طراز اول آن کشور قرار گرفت. شاه ناراحتی کوچکی در قسمت معده و روده داشت که در خرداد سال ۱۳۳۰ در تهران، در بیمارستان مجهر بانک ملی ایران اقدام به عمل جراحی آپاندیسیت کرد و غده آپاندیس او را برداشتند. در پایان دوره کوتاه استراحت شاه در بیمارستان بانک ملی آن گونه که امیر تیمور کلالی در یادداشت‌هایش می‌نویسد<sup>۱</sup> دکتر مصدق و اعضای هیأت دولت او و عده‌ای از رجال و اعیان به بیمارستان رفتند و از او عیادت کردند و آورده‌اند که ملکه ثریا که چند ماهی بیش نبود همسر شاه شده بود پس از اینکه شاه مدت زیادی در اناق جراحی زیردست جراحان باقی ماند دچار حالت ضعف شد و از حال رفت.

شاه در سال‌های بعد از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ چندین بار تحت معاینات پزشکی قرار گرفت و چون او و ثریا صاحب فرزند نمی‌شدند در ایران، آمریکا، انگلستان، سوئیس، فرانسه، ایتالیا و حتی شوروی چندین بار مورد معاینات دقیق پزشکی قرار گرفتند و آخرالامر چون معلوم شده عیوبی در جسم شاه وجود ندارد و مختصر عارضه‌ای که از

۱- خاطرات امیر تیمور کلالی به کوشش مرتضی رسولی پور از سوی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر نشر یافته است.

سال ۱۳۱۹ بدان دچار شده بود<sup>۱</sup> رفع شده است و عیب اصلی از ثریاست، ناچار ثریا در اسفند سال ۱۳۳۶ مطلقه گردید<sup>۲</sup> و دو سال بعد شاه با فرح دیبا ازدواج کرده صاحب فرزند شد که تا سال ۱۳۴۹ تعداد فرزندان شاه به چهار پسر و دختر رسید.

قره‌باغی دیده بود که شاه هر روز قرص‌های کوچکی را با آب می‌خورد و تصور می‌کرد قرص‌ها برای ناراحتی معده است. مسئله لنگیدن شاه موقع راه رفتن که از تابستان ۱۳۵۷ آغاز شده بود، در اواخر آن تابستان شایعاتی را برانگیخته بود که کیوان پسر ارشبد متوفا خاتم در نوشهر به سوی دائیش تیراندازی کرده به این گمان که محمدرضا شاه دستور ساقط کردن کایت پدر کیوان یعنی ارشبد خاتم شوهر والاحضرت فاطمه را صادر کرده است.<sup>۳</sup>

قره‌باغی از یکی از آجودان‌ها شنید که شاه چندی قبل از آن لگدی به «بنو» سگ دانمارکی قوی هیکل خود زده و به همین علت پایش درد گرفته و کمی می‌لنگیده است. سگ قصد داشته به مهمانی حمله کند و شاه بالگد جلوی او را گرفته بود. آجودانی به قره‌باغی گفته پای اعلیحضرت پیچ خورده است. این سگ بسیار محبوب و مورد علاقه شاه بود و پرویز راجی و دیگر کسانی که شاه را در تابستان ۱۳۵۷ در نوشهر دیده‌اند در خاطرات خود نوشته‌اند که سگ زیر پای شاه می‌خوابید و چشمان خشمگین خود را به

۱- به کتاب فوزیه، حکایت تلخکامی، قصه جدایی از همین قلم - جلد دوم مراجعه شود.

۲- نگاه کنید به کتاب «مثل ثریاگریه خواهم کرد» از همین قلم، نشر زرین، چاپ اول، ۱۳۸۲، جلد دوم.

۳- نوشته‌های علّم درباره سقوط کایت حامل ارشبد خاتم در مهرماه ۱۳۵۴ در کتاب خاطراتش و مطالبی که شاه درباره سوءاستفاده‌های خاتم به او گفته بود و علم تصریح و تأکید کرده که آن گفته‌هارا با خود به گور می‌برد بسیار مرموز و مبهم است و احتمالاً خاتم به علت برداشت‌هایی که از معاملات خرید اسلحه و یا تدلیس در ساختن فروندگاه‌ها و پایگاه‌ها می‌کرده است مورد سوءظن و خشم شاه قرار گرفته بوده است.

در طرحی که سیا و سفارت آمریکا در تهران به عنوان جانشینی احتمالی شاه پس از بروز یک واقعه ناگهانی برای او تدوین کرده بودند و در اسناد سفارت آمریکا به دست آمده قرار بوده در صورتی که شاه در یک سوءتفصیل یا کودتا از بین برود؛ خاتم نقش حامی ولیهد و مادر ولیهد را داشته باشد.

این طرح کاملاً مشخص و واضح است اما شنیده شده ارشبد خاتم که از نظریه شاه نسبت به خود آگاه شده و بیم داشته شاه او را هم مانند هدایت و وثوق به دادگاه بکشاند اقدام به خودکشی کرده است. البته دور نیست حادثه تصادفی بوده است. در هر حال شایعه سوءقصد پسر او و فاطمه به شاه در تابستان کاملاً بی اساس بوده است.

مخاطب و مهمان شاه می‌دوخت و زمانی که کسی وارد می‌شد از جا می‌جست و به طرف او پارس می‌کرد. شاه این سگ را به قدری دوست می‌داشت که هر زمان با اتومبیل وارد کاخ نیاوران یا نوشهر می‌شد «بنو» به استقبالش می‌دوید و خود را به طرف شاه انداخته روی دو پا می‌ایستاد و می‌خواست چهره شاه را ببیند و بليسد اما شاه اجازه نمی‌داد و «بنو» ناچار به ليسيدن کفش او اكتفا می‌کرد.<sup>۱</sup>

شاه از دوران ولايته‌داری به سگ علاقه‌مند شده و اولين سگ‌های آلماني از حدود سال ۱۳۱۵ ه. ش / وقتی او به ايران بازگشت به ايران آورده شدند.

«بنو» سال‌ها در کنار شاه بود و در تابستان ۱۳۵۷ که خبرنگار مجله معروف و مصور لایف به ايران آمد و گزارش مصور مبسوط رنگی از شاه و خانواده او تهیه کرد که در شماره مهر ماه آن سال (اكتبر ۱۹۷۸) به چاپ رسید شاه چند عکس با بنو برداشت که در لایف و متعاقباً جرايد ايران چاپ شد و مسلمانان اصولگرا تصاویر شاه با بدنه لخت و سوخته از آفتاب در داخل آب دریا، در حالی که بنو بالای سر او ایستاده بود را تکثیر کردند و او را تشبیه به يزید بن خلیفه اموی در قرن اول هجری / قرن هفتم میلادی / کردند که علاقه زیادی به سگ و سگ بازی و میمون بازی داشت.

علت عمدۀ اينکه مقامات دولتی و نظامی به هیچ راه حلی برای فرونشاندن بحران نمی‌رسيدند اين بود که از سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ پس از سقوط کاپیته‌های دکتر امینی و امير اسدالله علم که آخرین مردان مقتدر رژيم پهلوی بودند شاه تمام دولتمردان و تیمساران را عادت داده بود در تمام موارد سياسی و اقتصادي و نظامی کشور به شخص

۱- دکتر احسان نراقی در مصاحبه با مرتضی رسولی پور محقق پرکار و شایسته مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر (فصلنامه تاریخ معاصر) گفته است که سپهبدی از تیمساران ارتش در زندان اوین برای او تعریف کرده، شاه هر زمان از اتومبیل پیاده می‌شد سگ دانمارکی به سوی او می‌دوید و اظهار خوشحالی کرده و کفش شاه و شلوار او را می‌بینید و می‌لیسید. اعليحضرت روى زمين نشسته سر و صورت سگ را نوازش می‌داد اما نیم نگاهی به سوی سپهبد ارتش خود و امير کشیک کاخ نمی‌انداخت و حتی جواب سلامش را نمی‌داد. سپهبد مصر و دیگران نیز در خاطرات خود آورده‌اند شاه ضمن پیاده شدن از هواپیما یا هلیکوپتر کمترین توجهی به صفت تیمساران نمی‌کرد و حتی جواب سلام نظامی آنها را نمی‌داد و فقط در اعياد نوروز و جشن ۴ آبان برگزیدگان غرق در نشان و واکسیل و حمایل با آنها دست می‌داد که آنها هم تاکمر خم شده و دست او را می‌بوسیدند.

او مراجعه کرده و از وی دستور بگیرند.  
 حس خودمحوری و خودخواهی شاه در این مورد به گونه‌ای بود که حتی وجود  
 تیمساران تا حدودی متکی به نفس و مبتکر مانند ارتشد جم و ارتشد مین باشیان را  
 تحمل نکرده، آن دو و امثال آن دو را از ارتش اخراج می‌کرد.  
 هویدا مانند منشی و نوکر شخصی شاه رفتار کرده و بدین ترتیب رجال مستقل و قائم  
 به ذات در دوران اخیر سلطنت شاه تربیت نشدن و همه آنها مهره‌های صحنه بازی  
 شطرنج محمد رضا پهلوی بودند.

شریف امامی و از هاری از بد حادثه به نخست وزیری رسیده و هر دو یکی بعد از  
 دیگری در صدد بودند به گونه‌ای از زیر بار مسؤولیت بگیریند.

شریف امامی جریان روز ۱۳ آبان را بهانه کرد و به این دستاویز که باید دولت نظامی  
 زمام امور را در دست بگیرد و او دولت آشتبانی ملی بوده است میز خود را ترک گفت و  
 از هاری هم حدود یک ماه و نیم بعد از آغاز نخست وزیری بیماری قلبی را بهانه آورد  
 و گریخت، در حالی که بیست و چند سال پس از انقلاب در آمریکا زنده و سالم بود.  
 در اواخر شهریور اوایل مهر مقامات ایرانی سعی کردند با استفاده از همکاری‌های  
 گسترده‌ای که با مقامات امنیتی عراق برقرار شده بود تصییقانی برای آیت الله خمینی در  
 نجف فراهم آورند.

اما پس از چندین روز که منزل محل سکونت رهبر مذهبی ایران محاصره و از رفت  
 و آمد مردم به خانه ایشان جلوگیری شد سیل اعتراض از ایران و دیگر کشورهایی که  
 ایرانیان در آنجا بودند به سوی عراق سرازیر شد و مطبوعات تهران با ابراز تنفر شدید  
 اطلاع دادند که پلیس و سازمان امنیت عراق بیت آیت الله خمینی را محاصره کرده‌اند.  
 دولت عراق به وسیله دیپلمات‌های خود به وزارت امور خارجه ایران اعتراض کرد که ما  
 به خاطر درخواست دولت ایران این کار را کرده‌ایم در حالی که مطبوعات ایران وانمود  
 می‌کنند رژیم عراق به خاطر منافع و مصالح خود این کار را انجام داده است.

مقامات امنیتی عراق چند بار با آیت الله خمینی دیدار کرده و خواهان آن شدند که  
 معظم له از ایراد سخنانی علیه رژیم شاه خودداری کند اما ایشان درخواست مقامات

عرافی را نپذیرفت و تصمیم گرفت از عراق خارج شود.

بنابراین گذرنامه خود را برای روادید خروج و عزیمت به کویت به بغداد فرستاد اما دولت کویت نیز با ورود ایشان به آن کشور موافقت نکرد و از این بابت که دولت کویت حاضر نشده رهبر سیاسی - مذهبی ایران را پذیرد انگلیسی‌ها منت زیادی سر رژیم شاه گذاشتند. به هر ترتیب آیت الله خمینی تصمیم گرفت بنا به دعوت ایرانیان مقیم فرانسه رهسپار پاریس شود و در آنجا اقامت اختیار کند.

در حالی که قره‌باغی روزهای خدمت خود را به عنوان وزیر کشور آغاز کرده بود، اعتصاب‌ها مثل رشته زنجیری به هم متصل می‌شد. اعتصاب‌ها مانند باروتوی که بین بشکه‌های بنزین ریخته باشند از این کارخانه به آن کارخانه، از این وزارت‌خانه به آن وزارت‌خانه و از این شهر به آن شهر سرایت می‌کرد و منفجر می‌شد.

سراسر کشور در حال انقلاب به سر می‌برد. فرض کنید عده نفرات نیروهای مسلح شاهنشاهی چه نظامی و چه انتظامی حتی اگر یک میلیون تن هم می‌بود از آنان در مقابل ۳۵ تا ۳۸ میلیون مردم ناراضی، خشمگین به پا خاسته که هر گروه و صنف خواست و تقاضایی داشتند که حلا در نابودی رژیم شاهنشاهی متبلور و هماهنگ شده بود چه بر می‌آمد.

در مهر ماه آتش انقلاب مشتعل شده اما به مرحله تمام و کمال نرسیده بود. در آبان ماه آتش زبانه‌های سهمگین خود را در همه جا گسترد و دولت شریف امامی ساقط شد.

در آذرماه آتش انقلاب دولت نظامی ناتوان را در بر گرفت و آن دولت را هم به مرحله ایست و توقف و سقوط کشاند.

در دی ماه حالت صبر و انتظار محدودی برقرار شد اما طولی نکشید که انقلاب از نو و این بار باشد و حدت تمام شعله‌ور شد.

در بهمن ماه همه چیز تمام شد. رژیم شاهنشاهی ساقط گردید و تاریخ ورق خورد. نظر به اهمیتی که اعتصاب‌های گوناگون در سست کردن زیر پا و سنگپایه رژیم پهلوی داشت فهرستوار اشاره‌ای به اعتصاب‌هایی که طی ماه‌های شهریور و مهر تا ۱۴

آبان انجام شد و حکومت شریف امامی را به بن بست کشانید می کنیم. بیشتر این اعتصاب‌ها ابتدا جنبه رفاهی و مالی داشت و پس از اینکه دولت شریف امامی درخواست‌های اعتصابگران را می پذیرفت جنبه سیاسی می یافتد.

### اعتصاب‌های در ماه‌های شهریور و مهر تا ۱۴ آبان ۱۳۵۷

اعتصاب ۱۵ هزار نفری کارگران ماشین‌سازی اراک، اعتصاب ۱۴ هزار نفری کارگران فولادسازی اهواز و اعتصاب کارگران و کارکنان پالایشگاه نفت تهران، اولین اعتصاب‌هایی بود که آغاز شد و به دنبال آن سیل اعتصاب‌ها را روان کرد. این اعتصاب‌ها عبارت بود از:

اعتصاب باشگاه هوایی شاهنشاهی، اعتصاب کارکنان کارخانه ایرانیت شهری، اعتصاب کارکنان گمرک جلفا، اداره بندر و کشتیرانی بندر شاهپور، تراکتورسازی تبریز، رادیو تلویزیون رضاییه، ۸۰ واحد کارگری اصفهان، کارگران ذوب آهن آریامهر اصفهان، مس سرچشمه، پتروشیمی آبادان، کارگران ذوب آهن بافق، کارمندان دادگستری کشور، کارکنان شب بانک شهریار، امور اقتصادی و دارایی مراغه، اعتصاب کارگران کارخانه زامیاد، کارخانه جنرال موتورز، کارمندان سازمان برنامه و بودجه، اعتصاب کارگران راه آهن زاهدان، اعتصاب کارکنان روزنامه‌های اطلاعات، آیندگان، کیهان که روزنامه دولتی رستاخیز نیز بدان پیوست.

اعتصاب زندانیان سیاسی در سراسر زندان‌ها، اعتصاب کارگران کارخانه کانادادرای، کارکنان بنادر و کشتیرانی خرمشهر، کارگران ایران کاوه، شیلات بندر پهلوی، کارگران کارخانه مینو، کفش وین، قرفه زیبا، پزشکان و کارکنان سازمان نظام پزشکی تهران، اعتصاب کارگران کارخانجات نساجی یزد، پالایشگاه شیراز، آب و برق منطقه‌ای کرمان، کارکنان نیروگاه اتمی آبادان وابسته به شرکت‌های خارجی، ۵ هزار تن کارگران معادن زغال سنگ دامغان و کارگران کارخانه سیتروئن (ژیان)، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی تبریز.

اعتصاب ۲۷ هزار نفری کارگران صنایع چوب و کاغذ، برق منطقه‌ای شیلات گیلان،

کارخانه‌های صنعتی گیلان، شیلات مازندران و شروع اعتصاب‌های کارگران پالایشگاه آبادان پس از توقيف ۷ تن از رهبران اعتصاب.

اعتصاب ۲۰۰۰ تن کارگران چیت‌سازی بهشهر، اعتصاب زندانیان سیاسی شیراز، اعتصاب کارکنان سازمان ورزش، کارکنان سازمان آب رشت، ۳۱۰ شعبه بانک عمران و بانک اعتبارات و کارخانه مقدم و کارگران شیلات گرگان.

اعتصاب ۲ هزار تن کارکنان کوره‌های آجرپزی تبریز، تشدید و گسترش اعتصاب دامنه‌دار و سراسری کارگران پالایشگاه آبادان و اهواز، کارگران کارخانه لوله و ماشین‌سازی ساوه، کارگران ۴۰ واحد وابسته به گروه صنعتی بهشهر و رانندگان اتوبوس‌های رضاییه [اورمیه]. اعتصاب غذای ۴۰۰۰ زندانی عادی زندان قزل حصار، قطع ارسال گاز ایران به شوروی به دلیل اعتصاب کارگران نفت و گاز، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی و عادی زندان همدان، اعتصاب کارکنان بانک ملی ایران، آغاز اعتصاب جدید و گسترده کارمندان و کارکنان صنعت نفت کشور با خواست‌های سیاسی از دیگر خبرهای روزانه بود.

اعتصاب کارکنان سازمان آب کشور (اما جریان آب در لوله‌ها به مؤسسات و منازل ادامه یافت) اعتصاب کارمندان بانک سپه و رهنی به حمایت و همصدایی با کارمندان بانک ملی، اعتصاب کارگران کشتارگاه تبریز و تاکسیرانان رشت (تعداد تاکسیرانان ۸۰۰ تن است) اتمام حجت کارکنان گارد حفاظت پالایشگاه نفت که هرگاه در ظرف هشت روز به خواسته‌ایشان رسیدگی نشود اعتصاب خواهند کرد. اعتصاب غذای کارکنان رادیو و تلویزیون بندرعباس، اعتصاب غذای ۴۸ ساعته دانشگاهیان کرمانشاه، اعتصاب هزار زندانی عادی زندان اصفهان برای آزادی زندانیان سیاسی این شهر، اعتصاب کارکنان فنی شرکت هواپیمایی ملی ایران و قطع پروازها، (درخواست اعتصاب کنندگان اخراج کارکنان خارجی و عدم وابستگی ریال به دلار است) شروع اعتصاب مجدد ۲ هزار تن کارگران کارخانه تراکتورسازی تبریز، قطع صدور نفت به خارج با ادامه اعتصاب کارکنان صنایع نفت، نیروهای فرمانداری نظامی پالایشگاه و تأسیسات نفت را اشغال کردند. اعتصاب ۲۵۰۰ کامیوندار در بندرعباس، اعتصاب قصاب‌های دزفول،

اعتراض غذای زندانیان سیاسی اصفهان، کارکنان راه و ترابری کرمانشاه و ۵۰۰۰ تن کارمندان صنعت نفت آبادان و شرکت سهامی خاص خدمات صنعت نفت اهواز. ادامه اعتراض کارکنان وزارت دارایی و درخواست خروج کامل مستشاران خارجی از ایران، تحریم مبادلات بازرگانی ایران با اسرائیل و آفریقای جنوبی.

اعتراض ۷۰۰ تن کارمندان پالایشگاه نفت تهران، اعتراض کارکنان بانک ایران و انگلیس، اعتراض کارکنان شهرداری چهارمحال و شهرکرد، شرکت واحد اتوبوسرانی مشهد، اعتراض غذای سه روزه دانشگاهیان و دانشجویان بوعلی همدان، اعتراض غذای ۸۰۰ دانشجوی دانشگاه تهران، اعتراض کارکنان رادیو تلویزیون ملی ایران به علت اعتراض به سانسور و درخواست بی طرفی در پخش اخبار تلویزیون، اعتراض کارکنان رادیو تلویزیون کرمان به علت اعتراض به سانسور و درخواست بی طرفی در پخش اخبار تلویزیون، اعتراض رانندگان نفتکش‌های پالایشگاه تبریز (۲۰۰۰ تن)، اعتراض کارکنان شرکت برق کرمانشاه، اعتراض ۳۰۰۰ تن کارگران آجرپزی آمل، اعتراض مجدد کارکنان پالایشگاه شیراز، پایان اعتراض حقوقی ۱۵۰ هزار کارگران صنایع نساجی کشور پس از پیروزی در بالا بردن دستمزدها.

اعتراض کارکنان سازمان برنامه و بودجه با خواستهای سیاسی از جمله لغو حکومت نظامی، اعتراض آموزگاران اهواز، اعتراض کارمندان شرکت واحد، اعتراض کارکنان شهرداری پایتخت به مدت یک هفته از روز ۱۴ آبان به بعد در صدر اخبار جراید قرار داشت. صرفنظر از اعتضاب‌ها که در روزهای پس از ۱۴ آبان ۱۳۵۷ نیز به گونه دیگر و گسترده‌تری آغاز شد و به رادیو تلویزیون ملی ایران یعنی مهم‌ترین و بزرگترین پایگاه رسانه‌ای تصویری و صوتی رژیم شاهنشاهی و بلافصله به روزنامه‌های بزرگ چهارگانه صبح و عصر، آیندگان، رستاخیز، اطلاعات و کیهان سرایت کرد، تظاهرات و راهپیمایی‌ها و برخوردهایی که از روز عید فطر ۱۳۵۷ نخست به صورت آرام و بدون درگیری آغاز شده بود از فردا روز ۱۷ شهریور نخست به صورت پراکنده در سراسر کشور در ابعاد گسترده ادامه یافت، تا مقطع ۱۳ آبان و ۱۴ آبان باقی ماند و از آن روز با روی کار آمدن دولت نظامی ابعاد خشن‌تر و خونین‌تری به خود گرفت.

راهپیمایی‌ها، تظاهرات، درگیری‌ها از روزهای ۱۷ شهریور تا ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ادامه تظاهرات در تهران پس از واقعه جمعه سیاه ساعت ۶ بامداد میدان ژاله (شهدا) در تمام سطح شهر و به آتش کشیدن تعدادی از مراکز دولتی تا حدود ساعت ۱۷. یک سرباز در میدان ژاله به فرمانده واحد تیراندازی کرد و او را کشت. در طول روزهای بعد تظاهرات در بروجرد، ساری، دزفول، رشت، کرمان، زنجان، سنتندج، مشهد، اراک، اینده، بابل و آمل در اوایل مهرماه و در سنتندج و مشهد با دهها کشته و زخمی شدن ۸ آمریکایی، حمله سازمان داده شده مهاجمان (زاغه‌نشین‌ها و کولی‌های کرمان) که سوا اک و شهربانی ترتیب آن را داده بودند به مسجد جامع شهر کرمان و کشته شدن ۱۲ تن، زخمی شدن عده‌ای از مردم و آتش زدن مسجد، تظاهرات خونین در دزفول، اندیمشک، زنجان، میناب و نیز تظاهرات بدون حادثه در دامغان، کاشمر، آباده، بروجن، زاهدان، سبزوار، خمین، مرند، سمنان، ورامین، بهشهر و گچساران. تظاهرات منجر به قتل و جرح در محلات، زابل (منجر به قتل و جرح) در گرگان، تربت حیدریه، بندر ماهشهر، بندر بوشهر (در بوشهر با یک کشته)

حمله قمه بدستان و چماق‌داران به تظاهرکنندگان ضد رژیم در شهر ری، تظاهرات گسترده مردم همدان، حمله به حزب رستاخیز و آتش زدن مجسمه داریوش در یکی از میادین این شهر، تظاهرات در مشهد، تحصن روحانیون قم در مدرسه خان به نشانه اعتراض به کشتار کرمان، تظاهرات دانش آموزان تبریز و اردبیل و دانشجویان دانشگاه تهران، تظاهرات گسترده در نجف آباد، زنجان، دزفول، بوشهر (یک تن کشته و دو تن مجروح در بوشهر)، اشغال کاخ دادگستری تهران به وسیله مأمورین فرمانداری نظامی، تخلیه کاخ از مأمورین فرمانداری نظامی، تظاهرات خشونت بار در همدان با سه کشته و زخمی، تظاهرات شدید مردم در اصفهان و حمله هلیکوپترها با گاز اشک آور به مردم، کشته شدن چند نفر در آمل و حکم بازداشت یک افسر و چهار پاسبان از سوی دادستان آمل، تظاهرات دانش آموزان و مردم در خرم آباد و کشته شدن دو تن و مجروح شدن ۱۸ تن از جمله ۱۲ پلیس.

تظاهرات مردم و دانشآموزان شهرهای بابل، مهاباد، بروجرد، جهرم، داراب و دیگر شهرها (بدون کشته و مجروح)، تظاهرات در دزفول با یک کشته، حمله به ساختمان ساواک در گرگان، تظاهرات شدید همدان و آتش زدن بانکها و ساختمانهای دولتی و نظامی، تظاهرات گسترده در قم، تظاهرات ۲۰۰ تن از دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون و سینما، تظاهرات دانشجویان دانشکده ادبیات شیراز، تحصن روحانیون و بازاریان همدان در دادسرای این شهر، تظاهرات مردم بوشهر و گلباران سربازان، برخورد شدید دانشآموزان قم که از بمب‌های دست‌ساز در مقابله با مأمورین فرمانداری نظامی استفاده می‌کردند.

حمله تظاهرکنندگان رشت به ساختمان ساواک و حزب رستاخیز، تظاهرات و راهپیمایی در مشهد، بندرگز، آمل، کردکوی، رضاییه [اورمیه]، کرمانشاه، اصفهان، شیراز، ارسنجان، همدان، تظاهرات در خرم‌آباد و کشته شدن یک کارآگاه شهربانی و یک دبیر آموزش و پژوهش، تظاهرات مردم در فسا و گرگان، راهپیمایی کارگران کارخانه ماشین‌سازی اراک از محل کارخانه به طرف شهر که مردم نیز بدان پیوستند. تظاهرات در خرم‌آباد و کشته شدن دو تن از مردم و یک مأمور شهربانی، تظاهرات مردم خوی، تیراندازی به فرماندار نظامی و رئیس شهربانی جهرم به وسیله یک سرباز دیپلمه وظیفه و زخمی شدن فرماندار نظامی و کشته شدن رئیس شهربانی.

تظاهرات در اقلید فارس، دزفول، کاشان، سنگباران معاون شهربانی ملایر، تظاهرات در ملایر، سراب، داراب، آمل، سپیدان (اردکان) اراک، اردکان یزد، بروجن، زنجان، ایلام، مرودشت، بوشهر، رودسر و سمنان.

تظاهرات چماق به دستان طرفدار شاه که ساواک و شهربانی و ژاندارمری آن را راهاندازی کرده بودند و با حملات شدید مطبوعات سه گانه بزرگ به زودی جنبه زشت آن بر ملا شد و از آن پس هرگروهی در صدد تظاهر به نفع رژیم برمی‌آمد، مطبوعات و مردم واژه مزدور و اوپاش و چماق به دست را درباره آن گروه یا افراد به کار می‌بردند. تظاهرات در ارسنجان، شیراز، مشهد، کاشان، شوشتر، خمین، ساری، نیشابور، بابلسر، شاه‌آباد غرب، کبوتر آهنگ که در این مناطق، تظاهرات در قم (که سه کشته ۱۵

تن زخمی داشت)

تظاهرات در گناباد (با ۶ زخمی) در دزفول (با تعدادی کشته و زخمی)، گرگان، تهران، در حمله چmac به دستان در کرمانشاه و خوی به مخالفان رژیم، عده‌ای زخمی شدند. عده زیادی از مردم در دانشگاه تهران تحصن اختیار کردند و جوانان لغو حکومت نظامی، معجazات مسیبان کشتار مردم، انحلال گارد دانشگاه و بازگشت استادان و دانشجویان اخراجی شدند.

در آخرین روزهای حکومت شریف امامی تنها در یک روز هفتم آبان در پنجاه شهر کوچک و بزرگ تظاهرات و راهپیمایی انجام شد.

در تویسرکان، مشهد، کرمانشاه، تهران، بم، شادکان، لار، سنقر، مریوان، بندرعباس، تربت حیدریه، درگز، بیجار، آمل، مناطق سکونت عشاير باباخانی و ولدیگی، پاوه و مبارکه اصفهان تظاهرات ادامه یافت.

مقامات دولتی سعی کردند گروهی از نفرات مزدور چmac بdest را به جان مردم بیندازند. در سر پل ذهاب ۶ کشته و در قصر شیرین پنجاه کشته و زخمی نتیجه حملات چmac بdestان بود.

شهر آمل در حدود هشتم آبان به صورت شهر مستقلی درآمده و نیروهای فرمانداری نظامی تقریباً از شهر خارج شده بودند. در آن دوران گروههای مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در بعضی از شهرها گروههایی را گرد آورده و پرچم‌های خود را به نمایش گذاشته بودند. کولی‌های تحریک شده به مردم شهر آمل حمله کردند و جوانان به حراست شهر پرداختند. در سر پل ذهاب نیز مردم با چوبستی به دفاع از شهر پرداختند.

تظاهرات در آذر شهر (۱۲ کشته و ۳۰ مجروح) در خرم‌آباد (چند کشته و ۲۰ مجروح) سنتنگ (۱۱ کشته و ۷۰ زخمی)

تظاهرات در تهران در روز ۱۰ آبان و دیدار مردم از آیت‌الله طالقانی در خانه کوچک و محقر او در خیابانی نزدیک پیچ شمیران در خیابان شاهرضا، تظاهرات در آذر شهر (با ۳ کشته)، روستاییان شیراز محله بدنام آن شهر را به آتش کشیدند،

راهپیمایی مردم شیعه و سنی در گنبد قابوس، حمله مردم بهبهان به اتوبوس حامل کارکنان خارجی، تظاهرات چmac بدستان در سیاهکل، تظاهرات مردم نور، سمنان، صومعه سرا، هرمزگان، خلخال، اهواز، رشت که در تظاهرات رشت ۲۰۰ هزار تن از اهالی شرکت جستند.

تظاهرات در آغاجاری، تظاهرات ۲۰۰ هزارنفری در تهران، تظاهرات ۵۰ هزار نفری در مشهد در حمایت از اعتصاب غذای پزشکان و کارکنان بیمارستان ۱۷ شهریور مشهد، استعفای قضات فارس، تظاهرات در فسا، آستارا، اندیمشک، باکو، مرودشت، علی‌آباد‌گرگان، شاپور، پلدشت، سردشت، سیرجان، گنبد قابوس، کوهدهشت لرستان، میاندوآب، قائن، پارس‌آباد مغان، لنگرود، بندر پهلوی، برازجان، اقلید، اسفراین، حمله مردان مسلح سالارجاف نماینده پاوه و اورامان به شهر پاوه و کشته شدن عده‌ای از مردم، آتش زدن آموزشگاه پاسبانی اصفهان، اعتراض قضات دادگستری تبریز و درخواست انحلال دادگستری، درگیری در بابل و کشته شدن دو نفر، تشکیل گروه حفاظت دانشجویان اهوازی در برابر چmac بدستان.

بدین‌سان عقریه زمان به روز ۱۳ آبان رسید. در ۱۳ آبان حوادثی روی داد که دولت متزلزل و سردرگم و سکان شکسته شریف امامی ناچار به استعفا شد و چند روز بعد تیمسار ارتشد غلامرضا ازهاری مقام نخست‌وزیری را به دست آورد و ناخواسته در کمال عدم تمایل و بیزاری روی صندلی‌ای نشست که اساساً قابلیت جلوس بر آن را نداشت. علت عدم موقیت شریف امامی این بود که او برای اداره امور کشور در ادور بحرانی تربیت نشده و نه تنها کارآمدی لازم را نداشت بلکه اصولاً فاقد ابتکار عمل، روشنگری، ذهنیت مستعد و ریسک کردن بود. شاید اگر دکتر علی‌امینی به جای او نخست‌وزیر می‌شد احتمالاً به دلیل تجارب ممتد در سیاست و تن در دادن به ریسک همانگونه که در سال ۱۳۴۰، سروصدایه را خواباند با سفر به قم و حتی به نجف اشرف پیش از عزیمت آیت‌الله خمینی به پاریس دست به ابتکار عمل‌هایی می‌زد اما شریف امامی آن فراماسون کهنه که دهها لژ، زیر نظر وی تأسیس شده بود، هم از پذیرفتن مسؤولیت در آن دوران ناراضی بود، هم اساساً برای کارهای سیاسی آمادگی نداشت و

بیشتر تکنولوگی بود که میل داشت در سایه دیگران قرار گیرد و ضمن انجام وظایف وزارت و غیره برای خود نیز توشه مالی بیندوزد. عقل او به انقلاب و چگونگی برخورد با آن نمی‌رسید و از دیگر سو خود سوابق ناخوشایندی از نظر افکار عمومی داشت.<sup>۱</sup>

جعفر شریف امامی در ۹ اسفندماه ۱۳۳۹، پس از پایان سفر ملکه الیزابت دوم ملکه بریتانیا به ایران که وی در آن زمان نخست وزیر بود به عنوان دارنده نشان شوالیه (نایت گراندکراس) آف داردر آف سنت مایکل اند سینت جورج افتخاری به دریافت آن نشان مفتخر شد و فرمان انتصاب او به وسیله دفتر مرکزی نشان‌های دشواری تهیه و ابلاغ گردید. او همچنین در سال‌های دهه ۱۳۴۰ ه. ش به عضویت لژ تهران تابع لژ اعظم فراماسونری اسکاتلند درآمد و بعدها سلسله گردن و رئیس لژ مذبور شد.<sup>۲</sup>

روز ۱۲ آبان، زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر به مدت شش ساعت تلفنی با شاه به گفتگو پرداخت. وقتی شاه به طور مبسوط ناکامیابی دولت شریف امامی را در برقراری آرامش بیان داشت، برژینسکی که پس از مشورت‌های کافی با رئیس جمهوری آمریکا با شاه سخن می‌گفت اظهار داشت دولت آمریکا با هرگونه راه حل عملی که اعليحضرت پیشنهاد و اتخاذ می‌کنند موافق است و ابتکار عمل را به خود اعлиحضرت می‌سپارد. پس از این تلفن و کسب موافقت آمریکا بود که شاه تصمیم گرفت یک دولت نظامی را بر سرکار آورد و برقراری نظم و آرامش موردنظر خود را از آن بخواهد.

زیگنیو برژینسکی Zbigeniew Brzezinsky در کتاب قدرت و اصول Power And Principle مشروح مذاکرات شورای امنیت ملی آمریکا و همچنین تبادل نظرات با اردشیر زاهدی، گاری سیک و سولیوان سفیر آمریکا در تهران را آورده و اشاره به سه

۱- به زندگینامه او در کتاب دیگر نویسنده به نام معماران عصر پهلوی از انتشارات دو مؤسسه انتشاراتی ثالث و آتیه مراجعه کنید.

۲- شریف امامی که چندی قبل از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی چندان هایش را بست و از ایران خارج شد، از ترس اینکه در آینده، تاریخ ایران او را به نوکری و گماشتنگی انگلیس متهم نکند تمام سال‌های حیات خود پس از انقلاب را که حدود بیست سال شد در آمریکا به سر برد و از مزایای دارنده نشان شوالیه بزرگ استفاده نکرد.



ماده‌ای کرده است که تلفنی با شاه مطرح نموده و حمایت قاطع دولت آمریکا را از شاه و هر اقدام مقتضی او ابراز داشته است.

چندی پیش از آن ویلیام سولیوان که ظاهرآ موضع عوض شده بود طی تلگرامی در ۹ نوامبر (۸ آبان) توجه برژینسکی و دیگر دولتمردان را به شق تازه‌ای جلب کرده بود. آیا اگر شاه مجبور شود کشور را ترک کند، به حمام خون پس از رفتن او فکر کرده‌اید؟ آیا نمی‌توان نیروهای مسلح ایران و آیت‌الله خمینی را که هر دو ضدکمونیست و ضد شوروی هستند و افسران جوان ارتتش عموماً طرفدار غرب می‌باشند به یک سارگاری کشاند؟ هرگاه آیت‌الله خمینی به کشور بازگشته و همچون گاندی نقشی قدیسی و والا ایفا کند و برگزاری انتخابات آزاد سبب ایجاد یک جمهوری اسلامی با یک نفوذ غرب‌گرایانه بسیار قوی شود بهتر از حفظ شاه با تخت لرzan قبلی نخواهد بود.

رفتارهای متضاد شاه، خوشبینی و نشاط او در یک روز و افسردگی و وحشت او در روز دیگر، دیدارهای مقامات آمریکایی از ایران و ملاقات‌های آنها با شاه و مشاهده افسردگی عمیق او، نظرات قبلی آمریکایی‌ها را به تدریج تعدیل کرد و اصل حمایت تمام و تمام از شاه کم کم استحکام خود را از دست داد.<sup>۱</sup>

بیماری سلطان شاه در آن روزها شروع به پیشرفت جدی کرده و شاه به علت خوردن قرص‌ها و داروهای مختلف در حالت نیمه خواب، نیمه بیداری به سر می‌برد و روز به روز لاغرتر و نحیف‌تر می‌شد. از امیر اصلاح افشار و تقریراتی نشر یافته که در مواردی از نظر تطبیق با ایام وقایع مخدوش به نظر می‌رسد و یا او اشتباه کرده و حافظه‌اش درست کار نکرده یا نویسنده تقریرات اشتباه کرده است و تاریخ وقایع را درست نیاورده است، اما اگر بتوان آن تقریرات را باور کرد در آن روزها شاه از یک سو با بیماری جانکاه سلطان دست و پنجه نرم می‌کرد و از سوی دیگر رفتارهای متضاد سیاستمداران آمریکایی و پیام‌های متفاوت آنان که هر کدام هر روز نسخه‌ای برای حل مشکلات و بحران ایران می‌نوشتند او را سردرگم کرده بود.

۱- نگاه کنید به برژینسکی: قدرت و اصول، زیر عنوان اسرار سقوط شاه، ترجمه حمید احمدی، تهران، جامی، ۱۳۶۲، صص ۴۷-۴۲.

به قراری که از امیر اصلاح افشار نقل شده است، عده‌ای از رجال بر سر کار یا بازنشسته ایران تقاضای شرفیابی کرده برای فرونشاندن بحران پیشنهادهای می‌کردند مثلًا در ۲۲ شهریور ۱۳۵۷، علی دشتی نویسنده و روزنامه‌نگار و محقق و سیاست‌پیشه قدیمی که در سال ۱۳۵۵، کتاب پنجاه و پنج را در مدح و قدردانی از رضا شاه و پسر او نوشته بود به حضور شاه رسید. شاه به امیر اصلاح افشار دستور داده بود. برای دشتی وقت شرفیابی تعیین کند. دشتی به شاه پیشنهاد کرده بود از تهران خارج شود و مدتی به نوشهر یا جزیره کیش برود. شاه این پیشنهاد را رد کرد. دشتی گفت بایستید و مقاومت کنید. «اگر سلطنت را دوست دارید باید چنین کاری کنید» شاه گفت خشونت دامنه تظاهرات را گسترده‌تر می‌کند. آن وقت دیگر مهار کردنش ممکن نیست».

پس از رد این پیشنهاد از سوی شاه، دشتی راه حل سوم را نزدیک شدن به روحانیت و تحبیب از آنها دانست. شاه گفت، اطرافیان من با آیت الله شریعتمداری در تماس‌اند. دشتی گفت «من شریعتمداری را قبول ندارم. بهتر است با دیگر آیات عظام که مورد توجه مردم قرار دارند و به آنان اقتدا می‌کنند تماس بگیرید».

در خلال ماه‌های شهریور، مهر، آبان و آذر، بیشتر رؤسای تشریفات و آزادانها و مستخدمین مخصوص دربار را ترک کرده بودند.

سرلشکر پاکروان معاون وزارت دربار و سرپرست طرح عمران اسفراین با نفوذی که از دوران ریاست ساواک خود در طبقات مختلف داشت سعی می‌کرد با افراد مت念佛 مخصوصاً اشخاصی در طبقات سرمایه‌دار و بازاری و کارخانه‌دار و معاملات املاکی و نمایشگاهی و رؤسای اصناف و پیشه‌وران تماس گرفته از آنان بخواهد تشکل‌هایی در جهت حمایت از شاه و قانون اساسی پایمال شده ترتیب دهنند.

«شب‌ها معمولاً دربار سوت و کور بود. اعلیحضرت و شهبانو از ساعت هشت تا هشت و نیم شام می‌خوردند و پس از صرف یک فنجان قهوه به اتاق خواب‌هایشان می‌رفتند. ما هم چون برنامه‌ای نبود ناچار بودیم همین کار را بکنیم. گاهی شاه پس از شام مغموم و افسرده بر روی یک صندلی می‌نشست و به خیابان‌های کاخ چشم می‌دوخت، این حالت‌ها تا مدت‌ها داشت و هیچ کس هم نمی‌توانست شاه را از آن

حالت بیرون آورد».<sup>۱</sup>

کمتر کسی از بیماری سرطان شاه اطلاع داشت اما امیر اصلاح افشار می‌گوید که او مطلع شده بود و روزی از دهان پروفسور صفویان بیرون پریده بود که شاه مبتلا به سرطان است و شهبانو پس از آن فریاد زد: ای خدای من، سرطان، سرطان و بعد بی اختیار روی صندلی افتاد و شروع به گریستن کرد.<sup>۲</sup>

امیر اصلاح افشار می‌گوید:

«در یکی از ویلاهای هتل دریند یک نفر هندی می‌زیست که برای خانواده سلطنتی پیشگویی می‌کرد. ملکه مادر، والاحضرت‌ها شمس و اشرف و دیگر درباریان به او اعتقاد عجیبی داشتند. شهبانو فرح هم یکی دو بار از پیشگویی‌های وی استفاده کرده بودند.

روزی اعلیحضرت، در میان موجی از نامیدی و هراس، از من [امیر اصلاح افشار] خواستند که آن پیشگویی هندی را احضار کنم. به یکی از راننده‌های دربار گفتم برو او را بیاور. وقتی پیشگو آمد او را به دفتر اعلیحضرت هدایت کردم. من هم در گوشه‌ای ایستادم، شاه به او اجازه نشستن دادند و دست خود را جلو بردند. وی مطالبی برای آینده شاه گفت و من دیدم که چهره اعلیحضرت عوض می‌شود و آرامش بیشتری می‌یابند. وقتی از دفتر کار بیرون آمدیم از پیشگو که اسمش خان‌صاحب بود خواستم که چند لحظه‌ای به دفتر من بیاید. وقتی که آمد دستور چای دادم و گفتم می‌دانم به اعلیحضرت دروغ گفته‌ای، حداقل به من راستش را بگو. با انگلیسی شکسته بسته‌ای گفت اعلیحضرت تا دو سال دیگر بیشتر زنده نیستند. این را من از نگاه کردن به خطوط دستشان فهمیدم. به طور کلی رژیم سلطنتی در حال پاشیدن است. اعلیحضرت به یک بیماری مهلک دچارند و بر اثر همین بیماری تا یک سال و نیم دیگر خواهد مرد (سال وفات ۱۳۵۹) راستش زیاد حرف‌هایش را باور نکردم».<sup>۳</sup>

در میان کسانی که شرفیاب می‌شدند در یاسالار کمال الدین حبیب‌اللهی فرمانده نیروی هوایی در حالی که امیر اصلاح افشار حضور داشت، یک گزارش ۳۰ صفحه‌ای را به شاه تقدیم کرد و درخواست نمود اداره امور کشور را به دست او بسپارند تا دست کم با اعدام ۵۰۰۰ تن رژیم را نجات دهد.

۱- سروها در باد، آخرین روزهای شاه در تهران، به تحریر امیر اصلاح افشار، آخرین رئیس تشریفات دربار سلطنتی، تهیه و تنظیم محمود ستایش، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۸، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۲۶

۳- همان کتاب، ص ۲۸

دکتر شاهکار نماینده سابق مجلس شورای ملی و وکیل باسابقه دادگستری نیز پس از بیست سال شرفیاب شد. پیشنهاد او این بود که صد چوبه دار در تهران برپا کنند و صد نفر را به دار بزنند که نفر اول آن عده امیر عباس هویدا باشد.

دکتر امینی نیز در زمرة کسانی بود که از آبان ماه شاه با او تماس تلفنی گرفته و اغلب او را به دربار احضار می‌کرد.<sup>۱</sup>

افراد مختلفی شرفیاب شده و پیشنهادهایی می‌کردند. شاه در همان حالت گیجی و منگی ناشی از داروهای ضد سرطان، آنها را پذیرفته، با سکوت کامل و تبسیم تلخ و پرسش‌های کوتاه نظراتشان را می‌شنید و مرخصشان می‌کرد.

حالات شاه شباهت زیادی به حالات چارلز اول پادشاه انگلیس در قرن ۱۷ میلادی که در سال ۱۶۴۸ میلادی پس از پیروزی مخالفان خود، اعدام شد، لویی شانزدهم آخرین پادشاه بوربون در قرن ۱۸ که او نیز اعدام شد، شارل دهم (کنت دارتوا) پادشاه فرانسه که در سال ۱۸۳۰ میلادی به علت شورش مردم فرانسه خلع گردید. لویی فیلیپ ارلنان که او نیز با شورش مردم فرانسه مواجه و در سال ۱۸۴۸ از سلطنت خلع شد، ناپلئون سوم که پس از شکست از آلمانی‌ها از سلطنت استعفا داد، نیکلاسی دوم امپراتور روسیه تزاری که در سال ۱۹۱۷ ناچار به استعفا گردید، داشت.

آنها نیز گیج و مبهوت و ناراحت و گاهی رضا داده به قضا بودند. شاه تمام فرصت‌های خوبی را که طی ۱۵ سال گذشته برای فراخواندن آیت الله خمینی به کشور، دلجویی و تحبیب از او و آشتی با آن نیروی گسترده روحانیت داشت از دست داده و تصور نمی‌کرد دشمن تبعید شده او در فرجام آن چنان قدرتی یابد که بتواند تخت او را با دست‌های خالی و غیر مسلح خود به لرزه درآورد.

### مبارزه با فساد و تعقیب خلافکاران

یکی از برنامه‌های اساسی دولت شریف امامی مثلاً مبارزه با فساد و تعقیب خلافکاران و دزدان بیت‌المال بود.

در این خصوص یکی از قضاط عالی مقام دادگستری وقت که اکنون متعیم آمریکاست می‌نویسد:

«پس از استعفای جمشید آموزگار، مهندس شریف امامی به نخست وزیری منصوب شد، صدراعظم جدید کابینه آشتی ملی تشکیل داد و دکتر محمد باهری را به سمت وزیر دادگستری انتخاب کرد. از جمله برنامه‌های نخست وزیر جدید، مبارزه با فساد و فاسدین بود که قهراً مجری این برنامه می‌بایست دکتر باهری وزیر دادگستری و دادسرای دیوان کیفر کارکنان دولت باشد. وزیر جدید که به جای دکتر غلامرضا کیانپور در مسند وزارت جلوس کرده بود، به منظور اجرای برنامه مبارزه با فساد هوشمنگ خوشخویکی از بازرسان قضایی سازمان بازرسی شاهنشاهی را به سمت دادستان دیوان کیفر برگزید. لازم به یادآوری است که ملت ایران از ماهها پیش‌تر در تلویزیون دولتی «شوهاي» کمیسیون شاهنشاهی به ریاست ارتشید فردوست را تماشا کرده بود که در آن نمایش‌ها گزارش‌های اغلب مستدل بازرسان دفتر ویژه در رابطه با اجرای طرح‌های مهم آبادانی کشور و ناکام ماندن اجرای طرح‌های سدسازی و بی‌ترتیبی‌ها و سوءاعمال طراحان و مجریان طرح‌ها قرائت می‌شد و از وزیر یا مسؤول امر استیضاح به عمل می‌آمد و پاسخ‌های غیرموجه و بی‌سر و ته استیضاح شونده به عرض ریاست کمیسیون می‌رسید. خوراک دیوان کیفر این‌گونه پرونده‌ها بود که می‌بایست از سازمان بازرسی شاهنشاهی و دفتر ویژه و کمیسیون شاهنشاهی که همه تحت ریاست ارتشید فردوست اداره می‌شدند، فرستاده شود.

مادة ۱۵۲ قانون مجازات عمومی و مواد مابعد در ارتباط با جرایم اختلاس و ارتشاء و تدليس مستند قانونی و مجوز تعقیب کیفری متهمین بود که طبق آین دادرسی خاص در دادسرای دیوان کیفر کارکنان دولت و سه شعبه دادگاه دیوان کیفر قابلیت اجرایی داشت. دادستان جدید دیوان کیفر، نعلین تکاپو در پاکرد و پرچم مبارزه با فساد مفسدین را به دست گرفت و با درج آگهی در جراید با استعانت از خدا و از مخلوق خدا خواست که او را در مبارزه با فساد کمک کنند. وی از بازپرسان و دادیاران دیوان کیفر و عده‌ای از قضاط دادگاه‌های شهرستان تهران که مأمور موقت در دیوان کیفر شده

بودند، هیأت‌هایی تعیین کرد تا به پرونده‌های واصله و جرایم انتسابی به مقامات بلندپایه مملکتی رسیدگی نمایند و فریدون فروتن جعفری یکی از معاونین خود را مأمور نظارت بر کار هیأت‌ها کرد. سید حسین هاشمی<sup>۱</sup> دادستان جدید دادسرای تهران هم که منتخب دکتر باهری بود، رختخواش را به دادسرا برداشت، شب‌ها و روزها از اتاق کارش بیرون نرفت و به مبارزه با فساد و فاسدین در خلوت و علن مبادرت ورزید. در این ایام در تهران چندین راهپیمایی از طرف مردم انجام شد که اولین آن راهپیمایی پس از برگزاری نماز عید فطر در تپه‌های قیطریه بود، دولت شریف امامی به منظور جلوگیری از تظاهرات مردمی از نیمه شب جمعه حکومت نظامی برقرار کرد و مرائب از رادیو تهران اعلام شد، در حالی که مردم با قرار قبلی از صبح زود عازم میدان ژاله (میدان شهدای فعلی) بودند تا به سخنرانی آیت‌الله نوری گوش دهند. واقعه میدان ژاله معروف به «جمعه سیاه» منتهی به کشته شدن عده‌ای بی‌گناه شد. از این تاریخ به بعد توسط حکومت نظامی به استناد ماده ۵ به دستور دولت و شاید به دستور محمدرضا شاه، عده‌ای از وزراء و دیوانسالاران، دستگیر و در زندان‌های نظامی و غیرنظامی بازداشت شدند. پیش از جمعه سیاه، مدیران شرکت تعاونی مسکن وزارت راه و ترابری به جرم کلاهبرداری و تبانی با یکی از زمین‌خواران و حیف و میل چندین میلیون تومان از صندوق شرکت و وزارت راه، در دادسرای تهران تحت تعقیب و زندانی بودند و اتهام وزیر راه و مدیرکل راه‌آهن تحت رسیدگی بود. همچنین پرونده اتهامی مسؤولین وزارت بهداری و بهزیستی و سازمان تأمین خدمات اجتماعی مبنی بر تدلیس و کلاهبرداری در انعقاد قرارداد کامپیوتری کردن پرونده‌های بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی با کمپانی آمریکایی «الکترونیک دیتا ستر کورپوریشن» E.D.S. متعلق به «راس پرو» سرمایه‌دار تگرگاری توسط حسین دادگر بازپرس شعبه ۱۷ دادسرای دیوان کیفر مراحل پایانی را طی می‌کرد. در این پرونده از شرکت آمریکایی، مدیر عامل شرکت در ایران به نام «پل جان شپرونی» و مدیر اجرای پروژه به نام «ویلیام دلتیک گیلورد» با قرار تودیع وجه‌الضمانت مبلغ نهصد میلیون

۱- دکتر سید حسین هاشمی وکیل و قاضی برجسته دادگستری زنده است و اکنون [۱۳۸۲] در تهران به کار وکالت اشتغال دارد.

ریال در زندان به سر می‌بردند. از ایرانیان دکتر یوسف یونسی قائم مقام مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی و حسین پاشا کجوری قائم مقام مدیر عامل در امور مالی و محمد رضا نقابت معاون وزارت بهداشت و بهزیستی به اتهام تبانی با کمپانی و تدبیس در عقد قرارداد و چند جرم دیگر در رابطه با اجرای این پروژه با قرار بازداشت موقت زندانی بودند. یک هفته بعد از واقعه میدان ژاله، دکتر باهری مستعفی شد و حسین نجفی دادستان کل کشور که از مسافت آمریکا و مخصوصی سالانه برگشته بود به وزارت دادگستری انتخاب گردید. وزیر جدید برنامه مبارزه با فساد مالی دولتمردان را ادامه داد، دادستان دیوان کیفر را که در مبارزه با فساد ناکام مانده و ظاهراً تقاضای شغلی کرده بود به دادیاری دیوانعالی کشور انتخاب کرد و حسینقلی کیان دادیار دیوان کشور را به سمت دادستان دیوان کیفر منصوب نمود، دادستان تهران و رئیس کل محاکم شهرستان تهران را تغییر داد و هر دو نفر را به دیوان کشور فرستاد و مجتبی مدرسی را به دادستان تهران و علی اصغر فامیلی را به ریاست کل محاکم شهرستان تهران برگزید. حسین نجفی به منظور تسریع در رسیدگی به پرونده‌ها از عده‌ای از بازرسان سازمان بازرسی شاهنشاهی که اکثرشان از قضات قدیمی و با تجربه و درستکار دادگستری بودند استفاده کرد به آنان دو ابلاغ دادیاری دیوانعالی کشور و بازپرسی دیوان کیفر داد که تا آن وقت از نظر سازمانی بی‌سابقه بود. تا آن زمان قانون محاکمه وزراء و نخست وزیران مصوب سال ۱۳۱۷ حاکی از صلاحیت هیأت عمومی دیوانعالی کشور در رسیدگی به جرایم وزراء قدرت اجرایی داشت و در دولت شریف امامی طرح و برنامه‌ای در ارتباط با تغییر این قانون و تعیین مرجعی دیگر برای محاکمه وزراء و نخست وزیران وجود نداشت.

عمر وزارت حسین نجفی کوتاه بود. نامبرده با کابینه شریف امامی سقوط کرد و ارتشدید از هاری مأمور تشکیل دولت گردید. نخست وزیر جدید تا مدتی وزیر دادگستری انتخاب نکرد، دادگستری و محاکم و دادسراهای روال سابق کار می‌کردند. راهپیمایی‌های روزهای تاسوعاً و عاشورا در وقتی انجام شد که دادگستری وزیر نداشت. در همین مدت تظاهرات و اعتراضات قضات دادسرای تهران و محاکم شهرستان به اوج خود رسیده و روز مرد شده بود. این گروه از قضات نسبتاً جوان که از سیاست و عملکرد

صدرنشینان در دیوانعالی کشور و مقامات عالیه وزارت دادگستری در سال‌های اخیر ناراضی بودند در سرسای کاخ دادگستری جمع می‌شدند سپس با سروden شعارهای انقلابی و اسلامی، در حالی که پای به زمین می‌کوییدند در راهروهای طبقات سوم و چهارم کاخ دادگستری که محل شب دیوانعالی کشور و دادسرای دیوان کشور و دادگاه‌های بدوى و تجدیدنظر انتظامی قضات و سالن اجتماعات و سالن هیأت عمومی دیوان کشور و حوزه وزارتی بود رژه می‌رفتند، در ولایات نیز قضات دادگستری‌ها، کم و بیش به همین ترتیب تظاهراتی انجام می‌دادند.

در این جا لازم می‌دانم در خصوص چگونگی بروز عدم رضایت قضات جوان و نسبتاً کم سابقه دادگستری تهران مطالبی از گذشته عرض کنم: پس از آن که صادق احمدی وزیر دادگستری کاینه امیرعباس هویدا، از کاینه رفت - دوره وزارت احمدی از همه وزرای پیشین طولانی‌تر بود - غلامرضا کیانپور وزیر دادگستری شد. وزیر جدید که تنها سه سال سابقه خدمت قضایی در دادگستری داشت، پس از کارآموزی قضایی آخرین سمت او دادرس علی‌البدل دادگاه بخش مستقل ورامین بود، فقط معاون اداری و مالی وزارت دادگستری را تغییر داد و رسول دادگری را که او هم سابقه کار قضایی در تهران و حومه نداشت به معاونت مالی و اداری وزارت دادگستری برگردید و اندک زمانی بعد لایحه قانون انحلال محاکم بخش غیرمستقل را به مجلس تقدیم کرد که حسب مواد آن دادگاه‌های بخش غیرمستقل اعم از مدنی و خلافی منحل می‌شدند و به دادگاه‌های شهرستانی، صلاحیت رسیدگی ابتدایی به کلیه دعاوی مدنی و کیفری اعم از امور حسبي و حقوقی و خلافی و جنحه‌های کوچک داده می‌شد. ظاهراً قصد وزیر دادگستری و تهیه کنندگان لایحه مزبور آن بود که طول مدت رسیدگی به دعاوی بدوى را کوتاه کنند. لایحه جدید در مجلس شورای ملی تصویب شد و به مجلس سنا فرستاده شد. در این ایام قضات جوان که در دادگاه‌های خلاف راهنمایی و رانندگی و نواحی شهرداری به کار اشتغال داشتند و یا در شب دادگاه‌های بخش تهران مشغول بودند انحلال محاکم بخش که از زمان مشروطیت و پیش از تشکیلات جدید دادگستری دوره وزارت داور به نام «محکمة صلح ناحیه» وجود داشت را غیر لازم و به مصلحت مردم ندانستند. شاید هم

تصور می‌کردند که با انحلال این محاکم و حذف بیش از یک صد شغل سازمانی در تهران به ولایات منتقل خواهند شد، و در این خصوص نامه‌ای سرگشاده به دکتر ناصر یگانه رئیس دیوانعالی کشور نوشته شد، و ضمن اعلام تالی فاسد تصویب و اجرای قانون جدید از او به عنوان رئیس عالی‌ترین مقام قضایی کشور درخواست کردند که وزیر دادگستری را از اجرای برنامه مورد نظر منصرف کند. این نامه به امضای حدود یک صد نفر از قضات دادگاه‌های بخش و شهرستان، و دادسرای تهران رسیده بود. رئیس دیوان کشور یا به ملاحظات سیاسی و یا خوش خدمتی به کیانپور که او را به این سمت برگزیده بود یا به سبب نداشتن سابقه قضایی کافی و تجربه پیشینیان خود، امثال شفیع جهانشاهی و محمد سروری و عمادالدین میرمطهری و جمال اخوی که هر کدام در مشاغل مختلف قضایی، عمری را صرف و در سن هفتاد و پنج سالگی بازنشسته شده بودند، دکتر ناصر یگانه پس از بازگشت از اروپا و شروع به کار در وزارت دادگستری جز خدمت در اداره حقوقی و سپس در سمت مستشاری شعبه دوم دادگاه جدید التأسیس دیوان کیفر در سال ۱۳۳۴ سابقه و پست قضایی دیگری نداشت و از زمان روی کار آمدن دولت حسنعلی منصور از دادگستری رفت و وزیر و وکیل و سناتور و معاون نخست وزیر بود و پست ریاست دیوانعالی کشور را بدون طی سلسله مراتب قضایی به دست آورده بود. این نامه سرگشاده را اعتراض جمعی قضات تلقی و به وزیر کم تجربه‌تر از خود داد. دکتر کیانپور نامه را برای تعقیب امضاء‌کنندگان به دادسرای انتظامی قضات ارجاع کرد. مستند تعقیب انتظامی امضاء‌کنندگان نامه، ماده ۱۱۳ قانون انتظامی قضات بود که بر حسب آن اعتراض جمعی قضات دادگستری و یا اعتصاب قضات، تخلف انتظامی محسوب و مجازات متخلفین انصال ابد از خدمات قضایی و تبدیل رتبه قضایی به اداری بود. عمادالدین فریدی دادستان دادسرای انتظامی قضات تعقیب انتظامی امضاء‌کنندگان را به عنایت الله مستوفی دادیار محول نمود و دادیار مزبور از یکایک امضاء‌کنندگان نامه تحقیق به عمل آورد. قضات دادسرا متuder شدند که ناصر مروجی اصل، دادیار همکارشان نامه را به آن‌ها ارائه داد و آن‌ها هم بدون آن که متن عرضه را بخوانند امضاء کردند، قضات دادگاه‌ها هم گرانمایه دادرس علی‌البدل را مشوق امضای خود

معرفی کردند. در حقیقت دو نفر نامبرده نویسنده و تهیه‌کننده نامه سرگشاده بودند ولی امضاء کنندگان از ترس انفال از خدمت قضایی متذر به عندر بدتر از گناه شده بودند. دادیار انتظامی در خاتمه تحقیقات قرار منع تعقیب امضاء کنندگان نامه و قرار تعقیب انتظامی مروجی و گرانمایه را صادر کرد که با موافقت دادستان انتظامی پرونده به دادگاه انتظامی قضات ارسال شد. همزمان با ثبت کیفرخواست در محاکمه انتظامی، کیانپور وزیر دادگستری با استفاده از اختیارات قانونی از محکمه درخواست تعليق موقت دو قاضی مختلف تا پایان رسیدگی را به عمل آورد که قرار تعليق موقت صادر و آقایان گرانمایه و مروجی از شغل خود متعلق و بی حقوق شدند. ماهها این پرونده در دادگاه انتظامی بلا تکلیف بود. کیانپور برنامه‌اش را اجرا کرد، دادگاه‌های شهرستان افزوده شد و قضات محاکم منحل شده در محاکم جدید به کار مشغول شدند ولی این دو قاضی شرافتمند، کما کان بی کار ماندند. عمل ناپسند وزیر و دادسرای انتظامی و دادگاه انتظامی قضات مدت‌ها مورد بحث بود. سرانجام دادگاه انتظامی تخلف دو قاضی تهیه‌کننده نامه را از مصاديق ماده ۱۳ ندانست و رأی بر برائت آنان داد اما چون این دو نفر در صدر نامه، تاریخ شاهنشاهی به کار نبرده و تاریخ شمسی گذاشته بودند، لذا مختلف محسوب و به توبیخ با درج در پرونده محکوم شدند، که اثر این حکم رفع تعليق از آقایان گرانمایه و مروجی و بازگشت به مشاغل پیش از تعليق بود. اما چون نامبردگان محکومیت انتظامی یافته بودند، از دریافت حقوق ایام تعليق محروم شدند، چنانچه به توبیخ شفاهی هم محکوم می‌شدند، می‌توانستند حقوق ایام تعليق را بگیرند زیرا طبق مقررات مربوطه بر حکم توبیخ شفاهی، هیچ‌گونه آثاری بار نمی‌شود و با حکم برائت از تخلف از نظر پیشینه قضایی یکسان است.

باری حدود ده روز پیش از سقوط کابینه ارتشدید از هاری، حسین نجفی برای بار دوم به وزارت دادگستری انتخاب شد. وی بلا فاصله بعد از انتخاب، غلامرضا شریفی اقدس را به سمت دادستان کل کشور و آقایان حمید اردلان و دکتر شیخ‌نیا و دکتر شمس‌الدین عالمی و یحیی رئیس سمعی را به سمت معاونت وزارت دادگستری انتخاب و آنان را به

شاه معروفی کرد و چند پست دیگر در دیوانعالی کشور به دوستان و هم مسلکان داد و در حالی که خود او که سال‌ها پست‌های مهم و کلیدی دادگستری مانند دادستانی دیوان کیفر، ریاست شعبه کیفری دیوانعالی کشور، دادستانی کل کشور را به عهده داشت و از جمله هدف‌های قضات انقلابی و معتبرضین بود، همراه انقلابیون که تا آن وقت قضات شورشی نامیده می‌شدند گردید و در جلسات نطق و اعتراض آنان در سالن سخنرانی وزارت دادگستری حضور می‌یافت و با آن‌ها همدستانی می‌کرد و قول تقویت قوه لهیه قضایی و بازگرداندن صلاحیت‌های مثله شده دادگستری را می‌داد. در این زمان اعتراضات قضات دادگستری ولایات هم اوج گرفته بود. در زنجان مردم انقلابی، دادگستری را به آتش کشیده بودند که قضات آن شهر در تهران جمع شده به اعتراضیون پیوسته بودند و از اغلب شهرستان‌ها نمایندگانی از طرف قضات محل برای پیوستن به معتبرضین به تهران آمده بودند. دیری نگذشت دولت از هاری سقوط کرد و وزیر دادگستری دولت او هم پست بازارسی اداره کل قضایی گرفت و خانه‌نشین شد و برنامه‌اش در مبارزه با فساد را کد ماند. پس از ارتشید از هاری، محمد رضا شاه به آقای دکتر صدیقی پیشنهاد نخست وزیری کرد. شایع بود که آقای دکتر صدیقی پست پیشنهادی را پذیرفته و قصد دارد از آقایان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی چند وزیر، از جمله وزیر دادگستری انتخاب کند. روزی فتح الله بنی صدر و منوچهر خواجه نوری، خواهرزاده آقای دکتر صدیقی که وقت ملاقات از معظم‌هم که گرفته بود و من بنده به خانه ایشان رفتیم. عده‌ای مأمور و سیم‌کش و تلفنچی در خانه ایشان مشغول کار و آماده کردن منزل برای نخست وزیر آینده بودند. وقتی به محضرشان وارد شدیم، بنی صدر عرض کرد: «آقا به چه جهت این پست را پذیرفتند» دکتر پاسخ داد که شاه در مکان مقدس (منظور مجلس بود) سوگند یاد کرده است که قانون اساسی را محترم شمارد و قول داده است که تنها سلطنت کند نه حکومت و... بنی صدر عرض کرد «آقا نه شما از دکتر مصدق بالاترید و نه مثل دکتر مصدق پشتونه ملی دارید. شاه به او هم تعهد کرده بود که قانون اساسی را رعایت کند و نزد او هم سوگند خورده بود اما دیدید که چه به سر او آورد» و در پایان عرض کرد که ما حسب نظر و دستور آیت‌الله خمینی هیچ شغلی در

حکومت شاه نخواهیم پذیرفت و از آن جا بیرون آمدیم. چند روز بعد دکتر شاپور بختیار مأمور تشکیل کابینه شد. نخست وزیر جدید به احمد صدر حاج سید جوادی و فتح الله بنی صدر پیشنهاد پست وزارت دادگستری کرد. آقایان موصوف به عندر اجابت دستور آیت‌الله خمینی از قبول پست وزارت خودداری کردند و در مقابل یحیی صادق وزیری را به او معرفی نمودند که دکتر بختیار با آن که هیچ آشنایی با صادق وزیری نداشت توصیه را پذیرفت و نامبرده را به وزارت دادگستری انتخاب کرد. صادق وزیری در دوره خدمتش بسیار خوشنام و درستکار بود و در مشاغل دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت (در دوره وزارت دکتر محمد علی هدایتی) و دادستانی دادسرای انتظامی قضات (در دوره وزارت نورالدین الموتی) و ریاست هیأت تحقیق واقعه دانشگاه (در زمان نخست وزیری دکتر امینی) با خوشنامی و شهامت کار کرده بود و چون در طول خدمت قضایی پیوسته کار کیفری می‌کرد، امید بر این بود که در پست وزارت در تعقیب متهمین زندانی و غیر زندانی که مورد علاقه جدی رئیس دولت بود سعی وافی به عمل آورد. موقتی و کامیابی وی در مبارزه با فساد و فاسدین آرزوی کلیه قضات اصلاح طلب و پاکدامن دادگستری بود. باید این واقعیت را اضافه کنم که یحیی صادق وزیری پس از سقوط کابینه دکتر امینی و تعویض نورالدین الموتی چندی در پست ریاست دادسرای انتظامی قضات ابقاء شد و در تمام مدت وزارت دکتر غلامحسین خوشبین شغل خود را حفظ نمود. در دوره وزارت دکتر باهری چون با اقدامات وزیر در مورد اجرای لایحه به اصطلاح قانونی افزایش هزینه‌های دادگستری و سایر لوایحی که با تصویب نامه هیأت دولت می‌باشد اجرا شوند مخالفت کرده بود لذا مورد غضب دکتر باهری قرار گرفت و از مقامش برکنار شد. به دستور دکتر باهری کارگزینی ابلاغ تغییر سمت او را از طریق کلانتری یوسف آباد که محله اقامتگاه او بود به وی دادند که صادق وزیری به سبب این توهین تقاضای بازنشستگی کرد و پروانه وکالت گرفت اما تا جایی که به خاطر دارم، هیچ‌گاه کار وکالتی نکرده بود. به این جهت سال‌ها بود که ایشان با دادگستری سر و کاری نداشت و طبعاً زعمای قوم و سران قوه قضاییه را نمی‌شناخت و احتمالاً با طرز کار و تفکر و سوابق سیاسی و وابستگی اکثر آنان با مقامات مملکتی و

لشکری فراماسونی که عضویت در آن‌ها در قوه قضاییه، فراگیر و شرط ارتقاء به مقامات و مشاغل عالی قضایی و اداری بود آشنایی نداشت. دکتر بختیار چشم به وزیر دادگستری معرفی شده از طرف ملیون دوخته بود و از او موکداً می‌خواست تا به منظور تسریع در رسیدگی به اتهامات دیوانسالاران و فسادهای مالی دولتمردان لوایح قانونی تهیه و به مجلسین تقدیم کند. این قوانین تنها می‌توانست در ارتباط با آین دادرسی کیفری از قبیل تشکیل دادگاه‌های فوق العاده یا دادگاه‌های عدالت و امثال آن باشد که می‌توانست جنبهٔ شکلی داشته باشد و قابل عطف به مسابق شدن باشد، که همین موضوع مورد علاقه و تناقضی عده‌ای از قضاط درستکار و معتقد به انجام اصلاحات بود. این دسته از قضاط از وزیر جدید می‌خواستند که لوایحی از نوع لوایح تهیه شده، توسط مرحوم عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری دکتر مصدق تهیه کند. باید شهادت بدھیم که یحیی صادقی وزیری یکی دو روز بعد از معرفی به مجلسین و شروع به کار جو موجود در دادگستری را با طبع مسالمت‌جوی خود (به اعتبار سن و سال) مساعد ندیده بود تا جایی که به نگارنده که جهت عرض تبریک به خدمتش رفته بودم با ناراحتی گفت «چه تبریکی، تو چرا به من تبریک می‌گویی؟» باری دو سه روز بعد در روزنامهٔ کیهان مورخ ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷ خبری زیر عنوان «از طرف وزیر دادگستری ۲۰ حقوقدان برای تهیه لایحهٔ دادگاه‌های فوق العاده دعوت شدند». به این شرح چاپ شد.

آقای یحیی صادق وزیری به منظور مطالعه و تهیه لایحه مربوط به تشکیل دادگاه‌های فوق العاده جهت محاکمهٔ متتجاوزین و غارتگران بیت‌المال و کسانی که در طول ۲۵ سال اخیر به قانون اساسی بی‌اعتنایی کرده‌اند و عده‌ای از آن‌ها هم‌اکنون در زندان به سر برند از عده‌ای از قضاط، اساتید حقوق دانشگاه‌ها، وکلای دادگستری دعوت کرد تا در جلسه‌ای که روز دوشنبه (پس فردا) در همین زمینه در دفتر وزیر تشکیل خواهد شد شرکت کنند. اسامی دعوت شدگان به این شرح است: دکتر حسین نجفی وزیر سابق دادگستری، حسن نزیه رئیس کانون وکلا، دکتر شمس‌الدین عالمی معاون طرح و بررسی‌های وزارت دادگستری، یحیی رئیس سمیعی معاون قضایی وزارت دادگستری، شیخ‌الاسلامی معاون پارلمانی وزارت دادگستری، دکتر ناصر یگانه

رئيس دیوانعالی کشور، شریفی اقدس دادستان کل کشور، سجادیان رئیس شعبه دهم دیوانعالی کشور، ناصر دولت آبادی رئیس شعبه پنجم دیوانعالی کشور، فتح الله ستوده رئیس هشتم دیوانعالی کشور، احمد فلاح رستگار رئیس شعبه نهم دیوانعالی کشور، دکتر ابهری مستشار دیوانعالی کشور، فتح الله بنی صدر مستشار دیوانعالی کشور، دکتر هدایت الله متین دفتری نایب رئیس کانون وکلا، دکتر لاهیجی معاون دادسرای انتظامی کانون وکلا، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی دادستان پیشین کل کشور، حسینقلی کیان دادستان دادسرای دیوان کیفر، دکتر احمد هون و دکتر بوشهری استادان دانشگاه، سناتور جلالی نائینی رئیس سابق کانون وکلا. قرار است در این جلسه مشورتی نظریات کلیه شرکت‌کنندگان در تهیه و تدوین لایحه دادگاه فوق العاده مورد استفاده قرار گیرد.» شب انتشار روزنامه کیهان زنگ تلفن‌های قضات و دوستان انقلابی به صدا درآمد و فریاد اعتراض آنان از اقدام آقای وزیر به دعوت افراد مذکور در آگهی کیهان بلند شد، نفر از مدعوین وابسته به لرها فراماسونی بودند و هر یک در آن لرها، مقاماتی از قبیل استاد، و استاد پیشین لر داشتند و در دادگستری سال‌ها شاغل در پست‌های مهم از قبیل دادستانی کل و ریاست دیوانعالی کشور و شب آن و معاونت وزارت دادگستری و ثبت کل اسناد و املاک بودند و دو نفر هم رئیس سابق و اسبق کانون وکلا بودند. به صوابید رفقا قرار شد فتح الله بنی صدر اعتراض قضات را در ارتباط با سوابق مدعوین به صادق وزیری ابلاغ کند. بنی صدر ابتدا قبول کرد اما بعداً به عذر این که خود او صادق وزیری را به قبول پست وزارت تشویق کرده بود از این کار معذرت خواست، قرعه فال به نام من بیچاره زدند. بنده صبح زود روز بعد از خانه‌ام به آقای وزیر تلفن زدم و اعتراض دوستان را به اطلاع رساندم. ایشان در پاسخ فرمودند «می‌دانم می‌دانم امروز در دادگستری با هم صحبت خواهیم کرد» اول وقت اداری که مشغول کار بودم، صارم‌الدین صادق وزیری برادر کیهان آقای وزیر به اتاق کارم آمد و باخنده گفت «من نزد برادرم بودم که شما تلفن زدید. حق با دوستان انقلابی است. من هم دیشب پس از خواندن آگهی کیهان به خانه‌اش رفتم و همان ایرادها را به او وارد کردم. شمس‌الدین عالمی این پوست خربزه را زیر پای برادرم گذاشت و آن عده را به او معرفی و دعوت

کرد». باری آن روز گذشت و جناب وزیر نه بنده را احضار نمود و نه تلفنی با بنده مکالمه کرد، روز بعد در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ نامه سرگشاده‌ای خطاب به صادق وزیری به امضای چند نفر از قضاط که از طرف قضاط انقلابی مأمور تهیه آن شده بودند برای وزیر دادگستری فرستاده شد و کپی‌هایی از نامه در کاخ دادگستری پخش گردید. در این نامه از جمله چنین آمده بود «... با نهایت تأسف اکثر دعوت شدگان، فراماسون‌های شناخته شده و کسانی هستند که طی ۲۵ سال گذشته از یاران و عوامل حکومت‌های متجاوز و منحط گذشته بوده‌اند. آقای صادق وزیری شما از آن‌ها بی‌که در سال‌های گذشته همه مساعی خود را صرف تهیه لواح و برنامه‌هایی نموده‌اند که متنه‌ی به اضمحلال کامل قوه قضائیه و سلب آزادی از مردم و تنظیم قوانین جزایی فاشیستی و بالاخره سقوط مملکت گردیده است دعوت نمودید که طرح‌های قانونی برای تشکیل دادگاه ملی تهیه نمایند تا دوستان متجاوز خود را که اکثراً شریک و هم‌پیمان آنان هستند محاکمه نمایند... الخ». آقای وزیر دادگستری دو روز بعد از وصول نامه سرگشاده و پخش آن در کاخ دادگستری - از وزارت مستعفی شد و تا آخرین روز بقای دولت دکتر بختیار، وزارت دادگستری وزیر نداشت و هیچ یک از معاونین این وزارت خانه لا یحه یا طرحی در هیچ مورد تدوین و به مجلسین تقدیم نکردند. اقوی دلیل عدم تسلیم لایحه محاکمه وزراء و نخست‌وزیران دوره‌های گذشته به مجلسین، در دوره ۳۷ روزه حکومت بختیار، دستور نامبرده به یحیی صادق وزیری، وزیر دادگستری مبنی بر اجازه خروج ارتشد از هاری وارد شیر زاهدی از کشور بود که حسب نوشتۀ وزیر و نامه‌کتبی مجتبی مدرّسی دادستان تهران به اداره گذرنامه دو نفر نامبرده با گذرنامه و خروجی معتبر از ایران خارج شدند که این امر در روزنامه‌های مخالف، منعکس و متن نامه دادستان به اداره گذرنامه کلیشه و چاپ شده بود. از زمان نخست‌وزیری شریف امامی به دستور شاه خروج کلیه امرای ارش و وزرا و سالاران حسب مورد برای خروج از کشور موافقت شاه یا رئیس دولت را جلب می‌کردند و با گذرنامه با مُهر خروجی به خارج می‌رفتند. پزشک عالی مقام، زنده‌یاد

دکتر عبدالحسین سمیعی، وزیر اسبق علوم که در همان ایام قصد سفر به آمریکا جهت شرکت در سمینار علمی را داشت، جزو ممنوع‌الخروج‌ها بود که با وساطت این بنده آقای دادستان تهران دستور کتبی خروج‌وی را صادر نمود. بعد از پیروزی انقلاب، دکتر اسدالله مشیری اولین وزیر دادگستری دولت موقت مهندس بازرگان، لایحه قانونی تشکیل سازمان بازرگانی کل کشور را تهیه کرد و به تصویب شورای انقلاب رساند و من بنده را که در آن زمان، دادستان دادسرای انتظامی قضاط بودم به سمت سرپرست این سازمان و معاونت وزارت دادگستری انتخاب کرد. در این لایحه، انحلال سازمان بازرگانی شاهنشاهی و اداره کل بازرگانی قضایی پیش‌بینی شده بود. پرونده‌ها و اموال و اثاثه این دو مؤسسه به سازمان جدید منتقل شد. نگارنده از تعدادی از آقایان قضاط شاغل در سازمان‌های مذبور دعوت به همکاری نمودم و پست ریاست قسمت اول و دوم سازمان را به آقایان حسن کریمی‌پور و رئوف نعمانی دو تن از بازرسان فعال و درستکار سازمان بازرگانی شاهنشاهی واگذار کردم. پرونده‌های در دست تعقیب بازپرسان دادسرای دیوان کیفر در همان دادسرای باقی ماند و پرونده‌های واصله از سازمان بازرگانی شاهنشاهی و اداره کل بازرگانی قضایی را نیز بین چهل نفر از قضاط منتخب که طبق قانون تأسیس سازمان می‌باشد حداقل دارای رتبه ۹ قضایی بوده و دو سوم مدت خدمت را در دادگاه‌ها و دادسراهای دادگستری گذرانیده باشند تقسیم کردم، همکاران عزیزم با کمال علاقه در وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی به کار مشغول شدند و ظرف مدتی کوتاه، دهها گزارش مستدل از وقوع جرایم مالی تهیه کردند که حسب مورد به دادسرای دیوان کیفر و دادسرای تهران فرستاده شد، از جمله این پرونده‌ها، پرونده اتهامی پنج تن از مدیران وقت شرکت دخانیات مبنی بر تدبیس و تقلب در عقد قرارداد خرید توتون جهت تولید سیگار وینستون با کمپانی آمریکایی آر. جی. رینولد توبا کو بود که از ماهها پیش از پیروزی انقلاب ابتدا تحت نظر دادستانی دیوان کیفر و سپس تحت نظر سازمان بازرگانی کل کشور در دست رسیدگی بود.

در این پرونده حسب نظر و محاسبه کارشناسان میلیارد‌های ریال سوءاستفاده و حیف و میل شده بود که پرونده امر در دادسرای تهران مطرح رسیدگی بوده است، اما متأسفانه

دو لایحه قانونی عفو عمومی متهمان و محکومان جزایی یکی در نوزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ و دیگری در بیستم شهریور ماه همان سال به تصویب شورای انقلاب رسید که مرتکبین جرم «تلیس» که بزه منحصر به فرد حکومت سalaran و دولتمردان رژیم پادشاهی در انعقاد قراردادهای مالی با شرکت‌های خارجی و داخلی و برگزاری مناقصه‌ها و مزايدة‌ها و اخذ پورسانت‌ها در معاملات بود مشمول قانون عفو عمومی می‌شدند. در قانون اول شرط نبودن مدعی خصوصی موجب عفو متهم بود که نگارنده به همکاران توصیه کردم که به کارشان ادامه دهند تا پس از تکمیل پرونده و روشن شدن اتهام از مدعی خصوصی یعنی مدیر مؤسسه یا وزیر مربوطه خواسته شود تعقیب متهم یا متهمین را درخواست کنند که همکاران به کار خود ادامه دادند اما در قانون بیستم شهریور شرط وجود و شکایت مدعی خصوصی هم حذف شد که بازرسان سازمان از فعالیت بازماندند و قضات دادسرای دیوان کیفر نیز پرونده‌های تحت رسیدگی را با قرار موقوفی، تعقیب، مختومه کردند. کشف هویت تهیه کنندگان دو لایحه فوق الذکر که یا ندانسته یا تعمداً جرم «تلیس» به منظور حیف و میل اموال عمومی را در عدد جرایم مشمول عفو عمومی قرار دادند تاکنون که ۱۹ سال از بازنشستگی اینجانب می‌گذرد برایم میسر نگردد.

به خاطر دارم در اوایل آذر ماه ۱۳۵۷ نامه‌ای از آیت‌الله صدقی از یزد به دفتر جمعیت رسید که نامبرده نوشته بود: با آن که کلیه روحانیون آزاد شده‌اند، معدله کهنوز آیت‌الله حسینعلی منتظری و حجۃ‌الاسلام سید محمد طالقانی و ثقہ‌الاسلام... آزاد نشده‌اند. به مقامات مربوطه تأکید نمایید که آنان را هر چه زودتر آزاد کنند و تأکید کرده بود که در نامه خطاب به مقامات ارتشی، به همین ترتیب عنوان آقایان را آیت‌الله - حجۃ‌الاسلام - ثقہ‌الاسلام ذکر نمایید که من هم در پیش‌نویس نامه، توصیه وی را رعایت کردم. باری آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سلسله روحانیون همان سه نفر بودند که مرحوم طالقانی یک هفته بعد از آزادی از زندان، نگارنده با چند نفر از دوستان برای دیدار آقای طالقانی پس از آزادیش به منزلشان رفیم، در آن جا مسعود رجوی و یعقوبی از سران مجاهدین خلق که پیش‌تر از زندان مخصوص شده بودند از

دیدارکنندگان پذیرایی می‌کردند. با اعلام برنامه راهپیمایی علیه رژیم سلطنتی در روز نهم محرم (تاسوعا) و در زمان صدارت ارتشید از هاری و انجام این راهپیمایی به گواهی تاریخ، انقلاب مردم ایران به ثمر رسید. روز بعد در راهپیمایی عاشورا، دسته‌های توده‌ای و چریک‌های فدائیان خلق و مجاهدین خلق هر کدام با پرچم‌های منقوش به آرم خود، در مسیر میدان فوزیه (میدان امام حسین) فعلی تا میدان شهیاد (میدان آزادی فعلی) خودنمایی می‌کردند و رهبران آزاد شده این گروه‌ها از سخنرانان راهپیمایی برای دار و دسته و گروه خود بودند. ماحصل کلام آن که مدت‌ها پیش از روز تاسوعای حسینی، همه زندانیان سیاسی کشور آزاد شده بودند و در زمان نخست وزیری دکتر بختیار حتی یک نفر زندانی سیاسی در زندان‌های مملکت وجود نداشت.<sup>۱</sup>

۱- نامه آقای حسن فقیه نجیری یکی از قضات برجسته دادگستری که اکنون بازنشسته شده و در آمریکا زندگی می‌کند. «فصلنامه رهارد، چاپ آمریکا، شماره ۵۶، بهار ۱۳۸۰».

**كتاب هشتم**

**دولت نظامی**



## آمریکایی‌ها و شاه

در اوایل شهریور ماه ۱۳۵۷ سپهبد مقدم با آقای فلتمن Feltman رابط سازمان سیا در ایران دیدار کرد و اطلاعاتی درباره حوادث ایران در اختیار او گذاشت. سازمان سیا در ایران نماینده‌ای داشت که هرچندگاه یک بار به حضور شاه می‌رسید و ضمن در اختیار گذاشتن اطلاعات ویژه سیا از اوضاع منطقه، نظرات شاه را می‌شنید.

فلتمن در دیدار با مقدم به او اطمینان داد که دولت آمریکا نقشی در تظاهرات خصمانه گروه‌های مخالف شاه ندارد.

فلتمن به گفته‌های سولیوان سفیر آمریکا در تهران به شاه اشاره کرد و گفت دیدار او به دنبال دیدار شاه و سولیوان و خواست شاه که نماینده سیا با مقامات ایرانی دیدار کند انجام می‌شود؛ ظاهراً وزیر دربار خواسته بود نماینده سیا با مقدم دیدار کند.

فلتمن به مقدم اطمینان خاطر داد که دولت آمریکا نقشی در مورد ایجاد اشکال برای شاه و دولت ایران ندارد و از شاه به عنوان تنها عامل ضامن ثبات ایران و رفاه ملت ایران حمایت می‌کند. و اعضای سفارت آمریکا باید این نکته را برای جامعه دیپلمات‌های مقیم ایران، مثلاً برای اعضای سفارت انگلیس روشن کنند.

در نهم آبان مجددآ فلتمن که از آمریکا بازگشته بود به دیدار سپهبد مقدم رفت و

گفت که در واشنگتن با مقامات سیا و وزارت امور خارجه و وزارت دفاع صحبت کرده است. فلتمن نگرانی آمریکایی‌ها را از حوادث تهران بیان داشت و اظهار کرد به مقامات سیا گفته که کنترل اوضاع در دست شاهنشاه است و هر زمان بخواهند می‌توانند تغییرات لازم را بدهند.

فلتمن افزود که مقامات آمریکایی در مورد تیمسار نصیری رئیس سابق ساواک و وضع پیش آمده برای او که بازداشت شده بود، اظهار همدردی و تفاهم می‌کنند. فلتمن خبر داد که یک مترجم تمام وقت برای ترجمه نوارهای عملیاتی اداره کل هشتم ساواک وارد نهران می‌شود. این مترجم روسی‌الاصل بوده که تغییر نام و تابعیت داده و عضو سازمان سیا شده و قرار است او و همسرش در ایران مستقر شوند. احتمال داشت وظيفة این مترجم ترجمه نوارهای ضبط شده از گفت‌وگوهای تلفنی دیپلمات‌های سوری در تهران باشد. چند سال بعد کوزیچکین دیپلمات روسی پناهنه به غرب به طور مبسوط درباره کنترل‌های ساواک بر زندگی، معاشرت‌ها و شنود اتباع سوری مقیم ایران در کتاب خود سخن راند.

فلتمن نگرانی سیا را از احتمال بروز مشکلاتی برای سفارت و پرسنل ارتش آمریکا در ایران اظهار داشت.

مقدم پاسخ داد که کمونیست‌ها و مذهبیون با هم مخلوط شده و پای جوانان و کودکان را به صحنه باز کرده و اکنون شروع به توزیع اسلحه بویژه در شهرستان‌ها و از جمله کردستان کرده‌اند.

مقدم گفت که مذهبی‌ها در حال استفاده از کمونیست‌ها هستند و تصور می‌کنند می‌توانند بعداً آنها را کنار بگذارند. کمونیست‌ها نیز اطمینان دارند پس از پیروزی خواهند توانست مذهبیون را نابود کنند.

مقدم به موضوعاتی چون ایجاد خطر برای خارجیان مقیم ایران که یک مورد در اصفهان دیده شده بود، کاهش میزان بهره‌برداری از نفت از ۱/۵ میلیون بشکه به ۱/۱ میلیون بشکه اشاره کرد. مقدم گفت که دکتر یزدی و صادق قطبزاده نفوذ زیادی در آیت‌الله خمینی دارند و ممکن است بزودی برای سرنگونی رژیم جهاد اعلام شود و

جنگ فرسایشی و نبرد مسلحانه آغاز گردد و نظرات آیت‌الله خمینی به تدریج مورد قبول روحانیون داخل کشور که تاکنون طرفدار اجرای قانون اساسی بودند قرار گیرد. فلتمن شایعات متداول در میان دیلمات‌های خارجی مقیم تهران را که ساواک و ارتش برخی از تظاهرات مخالف را راه می‌اندازند تا زمینه برای روی کار آمدن یک دولت نظامی آماده شود مطرح کرد. مقدم این شایعات را که حتی نخست وزیر شریف امامی هم از آن دم می‌زد تکذیب کرد.

یک روز پس از اعلام تصمیم شاه دایر بر تشکیل دولت نظامی، اردشیر زاهدی سفير ایران در آمریکا طی تلگرام رمز شماره ۵۵۸۴ مورخ ۱۵/۸/۵۷ مذاکرات خود با عده‌ای از دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا و اعلام حمایت آنها از تصمیم جدید شاه را به تهران اطلاع داد.

اردشیر زاهدی با زیگنبو برژینسکی مشاور امنیت ملی پر زیدنت کارتر، پیش از او با گاری سیک مسؤول امور ایران در شورای امنیت ملی، هنری کسینجر وزیر خارجه سابق آمریکا و فرد مؤثر در سیاست‌گذاری خارجی آن کشور، دریاسالار استانفیلد ترنر - رئیس سیا، نلسون راکفلر، سناتور لیو واسرمن (وزیر دفاع بعدی کارتر)، باب استراداس، سناتور آبراهام ریکوف و سناتور بیکر گفتگوی تلفنی یا حضوری کرده و همه آنان ضمن تأیید اقدام شاه، حمایت خود را از رژیم ایران ابراز داشته بودند. استراوس مشاور مخصوص کارتر بود و اردشیر زاهدی اظهار امیدواری می‌کرد او اظهارات ریکوف و واسرمن را به گوش کارتر برساند.

گاری سیک راه حل روى کار آوردن دولت نظامی را با توجه به امتناع جبهه ملی تنها راه معقول می‌دانست. برژینسکی آن کار را مبارک دانست و به شدت از سر آنтонی پارسونز سفیر انگلیس که به شاه نصیحت می‌کرده و مخالف دولت نظامی بوده انتقاد کرد.

برژینسکی به شاه توصیه کرد برای تعویض حکومت نظامی با حکومت غیرنظامی و حتی برای وقت انتخابات زمان خاصی را در نظر نگیرد. کسینجر از طریق اردشیر زاهدی

برای شاه پیغام داد. «اگر این تصمیم قبل‌گرفته شده بود مشکلات کمتر بود». او افزود: «باید در مقابل این بی‌وطن‌ها شدیدآیستاد و حتی معتقدم تمام زندانی‌های را که قبل‌آزاد کرده‌اید مجددآهمه را بگیرید که کار راحت‌تر شود».<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد شاه غافل از خاله‌خانباجی بازی‌ها و چشم هم چشمی‌ها و حرف آوردن‌ها و حرف بردن‌هایی که در اطراف پرزیدنت کارتر جریان داشته و جرج بال مشاور دیگر کارتر دقیقاً نظراتی خلاف نظرات برزینسکی را داشته است؛ از این پیام‌های حمایت دوستان آمریکایی خود چنان راضی و دلگرم شده که برای چند روز دست دولت نظامی را در بگیر و بیندها و زدن و بستن‌ها آزاد گذاشته متنه به گونه‌ای که قره‌باغی در کتاب بحران می‌نویسد خواسته است رادیو و تلویزیون هنگام پخش خبر معرفی استانداران از او (شاه) سخنی به میان نیاورند. از هاری نیز در مصاحبه‌های خود با خبرنگاران تمام اختیارات را متمرکز در وجود خود و هیأت دولت دانسته و روزی به قره‌باغی گفته است که دیگر لازم نیست رؤسای شهربانی و ژاندارمری گزارش‌های خود را مستقیماً به اعلیحضرت بدهند و قرار شده تمام گزارش‌ها به وزیر کشور داده شده و از طریق او و در صورت لزوم به شرفعرض برسد.<sup>۲</sup> موافقتی که شاه با ارسال گزارش‌ها از طریق وزیر کشور کرده بود علی‌رغم مخالفت‌های ۳۷ ساله او با نخست‌وزیران مختلفی چون فروغی، قوام‌السلطنه، رزم‌آرا، دکتر مصدق، سپهبد زاهدی و دکتر امینی بود که در دوران نخست‌وزیری خود هر چه کردند شاه را وادارند به اصول و اساس حکومت مشروطه سلطنتی و مسأله غیر مسؤول بودن شاه سر خم کند نمی‌پذیرفت و همیشه علیه آنها دست به تحریک و آتشیک می‌زد.

۱- متن تلگرام رمز ۵۵۸۴ مورخ ۱۵/۸/۵۷ اردشیر زاهدی سفير ايران در آمريكا به چاپ رسيد که به دست دولت موقت افتاد به نقل از کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» نوشته دکتر ابراهيم یزدي، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۳، چاپ اول، ضمیمه شماره ۲ (حایات و تایید رهبران آمریکا از شاه) صص ۲۳۲ - ۲۲۴. دکتر یزدی می‌نویسد در سال ۱۳۵۸ پس از مصاحبه مجله تایم با او (یزدی) هنری کسینجر با مجله تایم تماس گرفت و اظهارات منتب به خود را تکذیب کرد و گفت آن مکالمه با زاهدی را به یاد نمی‌آورد و آن زمان اصلاً او در واشنگتن نبوده است و آن سند جعلی است.

۲- حدود دو دهه بعد، از هاری در مصاحبه‌ای با یکی از رادیوهای فارسی‌زبان لس‌آنجلس، اظهار داشت که در آن روزها او علی‌رغم خواست و میلش و فقط به دلیل اینکه شاه به او گفته بود این یک فرمان نظامی است پست نخست‌وزیری را پذیرفته و اراده‌ای از خود نداشته و طبق دستورهای شاه عمل می‌کرده است.

و نظرش این بود مانند پدرش تمام گزارش‌های امنیتی و انتظامی مستقیماً و بدون نظر و حتی اطلاع وزیر کشور به او داده شود.

تمکین اجباری شاه به یک امر عادی حکومت مشروطه سلطنتی که او در تمام دوران سلطنتش آن را پایمال کرده بود نشانه‌ای از تأثیرگذاری شکرف جریان انقلاب بر روند خودکامگی شاه و متوقف ساختن آن بود اما چقدر دیر!

در اوایل آذرماه ۱۳۵۷، ژنرال یوجین تای F.F.tighe رئیس سازمان اطلاعات نظامی آمریکا با DIA که سالی یک بار به ایران می‌آمد، وارد تهران شد و روز ۸ آذر به مذاکرات مبسوطی با سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک نشست. تیمسار مقدم رسوخ تدریجی کمونیست‌ها در مطبوعات، رادیو و تلویزیون و وزارت فرهنگ را عامل مهم پیشرفت مخالفین انگاشت و تصمیم شاه به اینکه در آینده فقط سلطنت کند نه حکومت و فضای باز سیاسی ایجاد کردن را مقدمه حوادث اخیر دانست.

مقدم، مذهبیون فناگر ایران را ۳۰ میلیون تن از میان ۳۵ میلیون ایرانی دانست و بدون اشاره به فساد و ناهنجاری‌هایی که باعث این پیشامدها شده بود، کمونیست‌ها را منشاء و الهام‌بخش بحران دانست. ۵ تا ۱۰ درصد مردم از نظر مقدم خطرناک و باقی سالم بودند و کمونیست‌ها در تأسیسات نفتی، آب و تلفن نفوذ یافته بودند. مقدم ساکت کردن بی‌بی‌سی را شرط لازم برای پایان بحران دانست و به گفته‌های دکتر سنجابی اشاره کرد که ضعف جبهه ملی را در برابر نیروهای مذهبی بیان و اعتراف کرده بود.

روز بعد ۹ آذر مقدم با دکتر بویی Bowie که نام کامل او روبرت ریچاردسون بویی Dr. Robert Richardson Bowie و معاون رئیس سیا یعنی دریاسالار استانفیلد ترنر بود دیدار کرد. بویی پرسش‌هایی از مقدم کرد که بیشتر درباره نقش جبهه ملی و امکان ائتلاف آن جبهه با مذهبیون بود. مقدم آن ائتلاف را بعيد دانست و از جبهه ملی به عنوان یک سازمان سیاسی که تابع قانون اساسی، نظم و امنیت و دموکراسی و مبارزه با کمونیسم است قدردانی کرد و گفت احتمال دارد اعتدالیون مذهبی نیز تحت تأثیر تند روان مذهبی قرار گیرند.

مقدم درباره کمیته حقوق بشر و اعزام نمایندگان آن به استهzae سخن راند و سوابق

گذشته جامعه ایران را که پنجاه سال پیش مردم آن برای زندگی کردن یکدیگر را می‌کشند و اموال مقتول را برمی‌داشتند و گردن زدن و سر بریدن و شمع آجین متداول بود، بر شمرد.

مقدم از دکتر بوی خواست که اقدامی کند که بی‌بی‌سی ساکت شود. او جبهه ملی را مورد تأیید قرار داد و گفت که دکتر سنجابی جازده و میل ندارد با مذهبیون دریافتند.

مقدم گفت که طرفداران آیت‌الله خمینی، آیت‌الله خویی که در نجف همسر شاه را به حضور پذیرفته و آیت‌الله شریعتمداری را مورد انتقاد شدید قرار داده‌اند و تفاهم با هواداران تندر و اصولگرای آیت‌الله خمینی اساساً میسر نیست.

مقدم نگرانی خود را از پیروزی کمونیست‌ها ابراز داشت و از بوی خواست موقعیت جغرافیایی ایران و منافع نفتی و استراتژیکی شوروی را در منطقه به یاد داشته باشد.<sup>۱</sup>

---

۱- آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، نوشته دکتر یزدی (پیشین) استاد به دست آمده از ساواک خلاصه شده از صص ۲۰۳ - ۲۲۳ کتاب مزبور.

## تلاش‌های دکتر امینی برای حفظ سلطنت شاه

در روز بیست و چهارم مهر ۱۳۵۷، شاه به دکتر علی امینی سیاستمدار دولتمرد مغضوب ۱۵ سال گذشته که فقط در اعیاد رسمی و دینی که نخست وزیران سابق دعوت می‌شدند شرفیاب می‌شد و بدون کمترین مذاکره‌ای در دربار حضور می‌یافت و شاه کلمه‌ای با او صحبت نمی‌کرد، زنگ زد و از او خواست به دربار بیاید. دکتر امینی وقتی به دربار رفت به او گفتند که ابتدا نزد فرح همسر شاه برود. او مدت یک ساعت با فرح مذاکره کرد و سخنان او باعث ناراحتی شدید همسر شاه شد.<sup>۱</sup>

«من نیامدم که نمک روی زخم‌ها پاشم ولی متأسفانه اینطور شد که من نخست وزیر هم که بودم، به جز در مجالس رسمی فرصت نکردم که شما را دو به دو ببینم».

در همان روز او به حضور شاه رسید و به طور مفصل درباره علل بروز انقلاب

۱- ساواک که تلفن‌های دکتر امینی را همشنوازی می‌کرد مکالمه شاه با او را هم ضبط کرد و روی کاغذ آورد. یکی از افسران ساواک پس از انقلاب تعریف می‌کرد که شاه از دکتر امینی پرسید آقای دکتر نظر شما چیست و اکنون چه باید بکنیم؟ دکتر امینی جواب داد «باید کاسه کوزه‌ها را سر دولت‌های گذشته و ساواک بشکنید. دشمنی مردم را متوجه کابینه‌ها و ساواک بکنید و خودتان را بی خبر نشان دهید این تلاشی بود که چاکر به خرج دادم و در سال ۱۳۴۰، تاج و تخت اعلیحضرت را در آن دوران نجات دادم حالا هم هیچ چاره‌ای جز تکرار آن ماجرا نیست».

صحبت کرد و گفت که چرا در سال ۱۳۴۱ استعفای داده است. از نظر دکتر امینی شاه یک آدم مبتلا به کمپلکس یعنی عقده‌ای و در عین حال ضعیف بود که دیگران را تحریک می‌کرد. او اصلاً اعتماد به نفس نداشت.

روزی امینی به شاه گفت که بهتر است علاوه بر خود او و عبدالله انتظام که شاه از آنها مشورت می‌خواهد شخص سومی هم اضافه شود تا مقداری از بار مملکت از دوش شاه برداشته و روی شانه آن سه نفر گذاشته شود اما شاه پاسخ داد «آیا شما می‌خواهید لله من بشوید؟»

وقتی امینی پیشنهاد کرد بهتر است اعلیحضرت مدتی به مسافت برونده شاه پاسخ داد این از فکر شیطانی دکتر امینی بیرون می‌آید. دکتر امینی با توجه به نفوذ سید جعفر بهبهانی پسر آیت‌الله فقید سید محمد بهبهانی در طبقات روحانی و بازاری از شاه خواست که او را برای هیأت مشورتی یا شورای سلطنتی احضار و مورد تحبیب قرار دهد. شاه جواب داد «حرف‌هایی می‌زنی که مرا روی صندلیم خشک می‌کند.»

امینی معتقد بود شاه قابل اعتماد نیست. امینی حتی معتقد شده بود انتخاب مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر اصلاح‌ترین کار است. وقتی امینی روزی به شاه گفت در مقدمه برنامه حزب اتحاد برای آزادی «انتقال قدرت از شاه آورده شده است»، شاه با حیرت و وحشت گفت «انتقال، پس من چه می‌شوم؟» دکتر امینی پاسخ داد اعلیحضرت شما که می‌گویید می‌خواهید شاه مشروطه بشوید شاه که مطابق قانون اساسی قدرتی ندارد بنابراین باید این قدرت را به این مرحله انتقال و اگذار کنیم تا این سلطنت مشروطه صورت پیدا کند. شاه گفت «نمی‌شود». بازرگان به دکتر امینی گفت که بود شاه هرگز راست نمی‌گوید به محض اینکه از گیر کنونی بیرون باید همان شاه قبلی می‌شود. امینی با بازرگان هم‌رأی شده بود که باید شاه را جوری دور کرد تا بحران پایان یابد او می‌گفت شاه درست شدنی نیست.

امینی از دوران نخست وزیری خود به یاد داشت که:

۱) شاه همیشه می‌ترسید اگر انتخابات آزاد باشد نمایندگان بیایند و او را برکنار کنند و نخست وزیر وقت مثلاً حتی اقبال! چاکر صفت و مطیع یا دکتر امینی را رئیس جمهوری

بکنند. او از قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و مصدق به شدت نفرت داشت چون تصور می‌کرد آنها می‌خواسته‌اند رئیس جمهوری شوند.

(۲) شاه علاوه بر انتخابات در انتصاب وزیران هم دخالت می‌کرد و مثلاً مایل بود امیر اسدالله علم را به عنوان وزیر بر امینی تحمیل کند (در سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰).

(۳) شاه مایل بود در تمام امور جزیی و کلی کشور مداخله کند.

(۴) شاه مایل بود در تمام مراسم کوچک و بزرگ اسم او برده شود، روزنامه‌ها هر روز و مجلات هر هفته به بهانه‌ای نام او را چاپ کنند و عکسی از او بگذارند مثلاً‌گله می‌کرد که چرا درخشش وزیر فرهنگ در فلان مراسم از او یاد نکرده است؟. دکتر امینی پاسخ می‌دهد روضه‌خوان‌ها وقتی بالای منبر می‌روند اول نمی‌گویند حسن و حسین، آنقدر صحبت می‌کنند تا مجلس گرم شود و بعد گریزی به صحرای کربلا می‌زنند. دکتر امینی معتقد بود شاه باید در هر مراسmi و در هر جایی حضور نیابد و شأن و ابهت مقام خود را حفظ کند.

(۵) شاه می‌گفت من فقط سلطنت نمی‌کنم، من باید حکومت کنم یا بروم. در سال ۱۳۴۰ روزی امینی به او گفت شما حکومت بکنید آخر هم خواهید رفت. شاه می‌گفت: من شاه انگلیس و شاه سوئد و اینها نیستم، در حقیقت نخست وزیر باید مجری دستورهای من باشد.<sup>۱</sup>

دکتر علی امینی در طول ماه‌های مهر و آبان ۱۳۵۷ تلاش کرد از شدت بحران بکاهد و تا حدودی هم امیدوار بود زیرا او در سال ۱۳۴۰، وقتی جانشین مهندس شریف امامی شد بالیاقت و توانایی و تدبیر خاص توانست اوضاع آشفته و بحرانی کشور را مهار کند.

در آغاز سال ۱۳۴۹ اوضاع کشور به گونه‌ای آشفته و درهم پیچیده شده بود که علی اصغر امیرانی مدیر مجله خواندنی‌ها در سر مقاله‌ای زیر عنوان مناجات، از شاه پرسید «آیا راست است اغلب کاخ‌ها و اراضی و مستغلات دربار فروخته شده و درباریان

۱- نگاه شود به خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۶، صص

### و رجال در صدد فرار از کشور هستند؟»

سال ۱۳۳۹ به علت تغییر ریاست جمهوری آمریکا، روی کار آمدن کاندیدای دمکرات‌ها پرزیدنت کندی که گفته می‌شد نظر بسیار نامساعدی به شاه دارد و خطوط مشی جدید وزارت خارجه آمریکا که زدودن دیکتاتورها و حکومت‌های فاسد و ناراضی تراش را در اولویت قرار داده بود، شباهت زیادی به سال ۱۳۵۷ داشت اما دکتر علی امینی که چند سال به عنوان سفير در آمریکا اقامت داشت و از نزدیک کندی را می‌شناخت وقتی زمام امور را در دست گرفت با انحلال مجلس شورای ملی که دو بار انتخابات مفتضح تابستانی و زمستانی اعتبار آن را مخدوش کرده بود، بازداشت عده‌ای از مشتهرین به فساد و دزدی و اختناق و یک سلسله سخنرانی‌های پرانعکاس بحران را فرونشاند و یک دوران یک ساله بهار تهران ایجاد کرد. شاه که از نخست وزیران مبتکر مقدار خوش نمی‌آمد پس از سفری به آمریکا و دیدار با پرزیدنت کندی و دادن اطمینان‌های لازم به او که خود اصلاحات ارضی مورد نظر آمریکایی‌ها را در کنار یک سلسله اصلاحات روبنایی انجام داده و مانع از سقوط ایران به مغایک کمونیسم خواهد شد به ایران بازگشت و به تدریج موجبات سقوط کابینه دکتر امینی را فراهم آورد و علم مونس و دوست و چاکر مورد اعتماد خود را که از فئودال‌های بزرگ مشرق ایران بود به زمامداری منصوب کرد.

از آن پس شاه که راه‌کارهای تازه‌ای برای جلب نظر آمریکایی‌ها یافته بود پس از مشورت‌های لازم با آنان و تعهد اجرای ۱۴ ماده‌ای که باولینگ یکی از کارشناسان وزارت خارجه آمریکا تهیه و به شاه ابلاغ شده بود واژه انقلاب را هم از مردم دزدید و خود را مبتکر و واضح انقلاب سفید معرفی کرد و برنامه اصلاحات ارضی را که تطابق چندانی با وضعیت ایران نداشت اجرا کرد.

شاه پس از چند ماه، موجبات دلسزدی و کناره‌گیری دکتر حسن ارسنجانی واضح و مبتکر اصلاحات ارضی را که سال‌ها در این مورد تحقیق و مطالعه کرده بود فراهم آورد و عذر او را خواست و وی را به عنوان سفير به ایتالیا فرستاد. آنگاه به جای او سپهبد اسماعیل ریاحی و سرهنگ ولیان را از ارتش و ساواک به وزارت کشاورزی انتقال داد

و آن دو را که کمترین تجربه‌ای در این خصوص و اجرای این برنامه دقیق و پیچیده نداشتند مأمور اجرای آن طرح کرد که به صورت مسخ شده و حسب الامری و نظامی اجرا شد و مفاسد بسیار در آن بروز کرد و ملاکین متوسط و خرده مالک راهم در زمرة مخالفان سلطنت درآورد.

دکتر علی امینی در طول ماههای مهر، آبان و آذر و حتی دی ۱۳۵۷ کمال تلاش خود را به کار برد و حتی تصمیم گرفت به پاریس برود و با آیت‌الله خمینی دیدار کند. آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۰ که دکتر امینی نخست وزیر شده بود؛ یکی دو بار او را در منزل خود پذیرفته و دکتر امینی مدت کوتاهی در حضور آیت‌الله بود و ضمن عرض تسلیت وفات آیت‌الله العظمی بروجردی در نماز به مشارالیه اقتدا کرده و مذاکراتی با آن مرجع تقلید انجام داده بود.

اما دکتر علی امینی از کوشش‌ها و مصاحبه‌های مکرر خود طرفی برნست و شرایط به گونه‌ای پیش رفت که او خود تصدیق کرد و رودش به صحنه هیچ فایده‌ای ندارد و مصاحبه‌های مکرر او با روزنامه‌نگاران و بیان عقایدش و مواعیدی که در مورد تبدیل شاه از حاکم به سلطان غیر مسئول می‌دهد هیچ کس را قانع نمی‌کند و شاه به گونه‌ای رفتار کرده است که هیچ کس از آحاد ملت به او اعتماد ندارد.

دکتر علی امینی حدود ۱۴ سال از صحنه سیاست دور بود. در تمام آن مدت مغضوب و مورد سوژن و تنفر شاه بود، حتی برای او در دادگستری پرونده درست کرده و مانع از خروجش از ایران شده بودند، به او اتهاماتی زده و چون شائبه حیف و میل و اختلاسی در مورد خود او نمی‌رفت، یکی از معاملات همسرش را مورد پیگیری قرار داده بودند. جراید بویژه در دهه ۱۳۵۰ به او اتهام وابستگی به آمریکا می‌زدند و حتی یک بار شاه گفته بود امینی را آمریکایی‌ها به او تحمیل کرده بودند که امینی سفت و سخت ایستاد و شاه ناچار گفته خود را حداقل در حضور عده‌ای از رجال تکذیب کرد. دکتر امینی با بازگشت به صحنه و تلاش برای نگهداشتن تاج و تخت شاه و رژیم سلطنت، ثروت، خانه‌ها و پارک‌ها و زندگی و اعتبار خود را از دست داد. ناچار به خروج از کشور شد و بلایی که سال‌ها از آن می‌ترسید بر سرش آمد. او در پاریس مدتی

با بقایای رژیم پهلوی به همکاری پرداخت و آن هم به علت اصرار آنها بود، ولی در غربت مُرد<sup>۱</sup> و کارهای بی‌رویه و استبداد و خودکامگی و حرف‌گوش ندادن شاه و بال گردنش شد و ثروت و املاک و مستغلات خانوادگی و حتی خانه محل سکونت او از دستش خارج شد.

### دیدارهای هشتگانه شاه و دکتر احسان نراقی

یکی دیگر از کسانی که شاه حتی قبل از دیدار با دکتر امینی تمایل یافت با او دیدار کند، دکتر احسان نراقی جامعه‌شناس، استاد دانشگاه و مؤسس موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بود که سال‌ها بود از ایران رفته و در سازمان فرهنگی سازمان ملل متحد در پاریس خدمت می‌کرد.

دکتر نراقی در اواسط دهه پنجاه به ایران بازگشت و کتاب‌های «غربت غرب» و «طبع خام» را نشر داد و در رأس مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزش کشور قرار گرفت. نام دکتر احسان نراقی که خود می‌گوید پیوندهای فکری و خویشی با شهبانو فرج داشته و احتمالاً در زمرة اندیشمندانی بوده که فرح به تفکرات و راه کارهای آنها توجه نشان می‌داده از ماه اسفند ۱۳۵۶ در فهرست کسانی قرار گرفت که شاه دیگر به اجرار ناچار شده بود آنها را ملاقات کند و از نظراتشان برای مهار کردن بحران استفاده نماید.<sup>۲</sup> اما این دیدار تنها پس از حدود هفت ماه در روز اول مهرماه ۱۳۵۷ انجام شد و شاه وقتی در ساعت ۱۵/۳۰ آن روز احسان نراقی را به حضور پذیرفت برخلاف روش

۱- برای آگاهی از فرجم از دکتر امینی نگاه کنید به شبه خاطرات از دکتر علی بهزادی، تهران، نشر زرین، دوره سه جلدی، زندگینامه دکتر علی امینی.

۲- در حدود سال ۵۶ - ۱۳۵۵ نویسنده از ایشان و آقای دکتر مهدی امانی جامعه‌شناس و جمعیت‌شناس دعوت کردم در چند برنامه تلویزیونی از شبکه دوم به نام «تربیون افکار» شرکت کنند که مدتی بعد آقای علیرضا میدی با حضور آقای دکتر نراقی و چند تن از محققان اجتماعی برنامه این سو و آن سوی زمان را تهیه و پخش می‌کردند.

دکتر نراقی اکنون در فرانسه و گاهی در ایران زندگی می‌کند و اخیراً در مهر ماه ۱۳۸۲ افتخار دیداری جالب با ایشان را در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر داشتم. ضمناً دو مصاحبه با ایشان انجام دادم که در هفته‌نامه امید جوان و روزنامه اعتماد چاپ شد.

همیشگی خود که ایستاده دولتمردان و امیران را می‌پذیرفت و در طول دیدار با آنان در طول اتفاق راه می‌رفت اجازه داد احسان نراقی در برابر او بنشیند و ملاقات شاه و آن استاد دانشگاه دو ساعت و چهل و پنج دقیقه طول کشید.

شاه نظر مساعدی نسبت به روشنفکران و اندیشمندان نداشت و در جلسات شورای عالی آموزش کشور که سالی یک بار در رامسر برپا می‌شد آنها را به باد انتقاد می‌گرفت و یکی دو بار در قبال انتقادات آنها گفته بود «مزخرف نگویید، هر کسی مزخرف بگوید سال بعد دعوت نخواهد شد».

ویلیام شوکراس نویسنده کتاب آخرین سفر شاه می‌نویسد شاه از روشنفکران به بدی یاد می‌کرد و «اتلکتوئل» را «عن تلکتوئل» می‌خواند. واژه «عن تلکتوئل» را مرحوم رسول پرویزی نویسنده قبل‌اً چیگرای شیرازی که بعدها زیر چتر حمایت امیر اسدالله عَلَم قرار گرفت و در اواخر عمر سناتور هم شده بود، بر سر زبان‌ها انداخته و از طریق عَلَم به گوش شاه رسیده و مورد توجه تفنن‌آمیز تغیریح او قرار گرفته بود. پرویزی گفته بود از «اتلکتوئل» «تلکتوئل» آن رفته و فقط «عن» آن باقی مانده است.

شاهزادگان سلسله پهلوی که تقریباً همگی کم‌سود و حداکثر در رده دیپلم بودند و فقط عبدالرضا ادعا می‌کرد که هاروارد را به پایان رسانده است<sup>۱</sup>، از تحفیر روشنفکران و اندیشمندان لذت می‌بردند و چون در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر روشنفکران به حزب توده روی آوردند (که نتیجه طبیعی اختناق عصر رضاشاهی بود) تصور شاهزادگان پهلوی و درباری‌ها این بود که تمام کسانی که از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند توده‌ای و ضد سلطنت هستند و هدف آنها برانداختن رژیم پهلوی است.

رضاشاه در دوران سلطنت خود گهگاه عده‌ای از فضلا و محققان آن دوران را به

۱- عبدالرضا پهلوی فقط دو سال در رشته پولیتکل اکتونمی در هاروارد تحصیل کرد. از او ایل ۱۹۴۵ تا ژوئن ۱۹۴۷ در حالی که معمولاً دوره لیسانس سه سال بوده است. گزارش سفارت آمریکا در دهه ۱۳۵۰ حکایت از آن می‌کند که حتی تا آن زمان عبدالرضا فرصتی نیافرته بود در عمل تحصیلات و دستاوردهای علمی خود را به اجرا درآورد.

حضور می‌پذیرفت. آن عده اغلب بعداز ظهرها مگر به استثنای ساعت ۱۳/۳۰ شرفیاب شده و سرپا می‌ایستادند و شاه نیز در حال قدم زدن به سخنان آنها که تاریخ ایران و گوشه‌هایی از حوادث را بیان می‌کردند یا درباره شاهنشاهان و آثار شاعران ایران سخن می‌گفته‌اند گوش فرامی داد. حدود ساعت ۱۶ شاه نشسته چای می‌طلبید و یک استکان کمر باریک چای نوشیده یک سیگار تاج آتش می‌زد و حدود ساعت ۱۷ یا ۱۸ آنان را که اغلب سالخورده و تا حدودی بیمار بودند با کمر و پای در دنای ک مرخص می‌کرد زیرا هیچ کدام اجازه نشستن در حضور شاه نداشتند.

پس از شهریور ۱۳۲۰، شاه جوان عده‌ای از رجال و سیاستمداران و اهل ادب و فضل را می‌پذیرفت و مشوق او محمد علی فروغی نخست وزیر اول دوران سلطنت او بود. در آن مجلس کسانی چون استاد محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی و غلامحسین رهنما شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> از سال ۱۳۲۵، شمس پهلوی هفته‌ای یک بار عده‌ای از فضلا و نویسنده‌گان و شاعران را به کاخ خود دعوت کرده ضمن صرف چای و شیرینی سخنرانی‌هایی ایراد می‌شد که گاهی شاه هم در آن جلسات شرکت می‌جست.

پس از ۲۸ مرداد مجدداً این دعوت‌ها تجدید شد اما به تدریج محدود شد و شاه عادت پدرش را در راه رفتن در طول اتاق و سرپا ایستاندن مخاطبین تقليد می‌کرد که بسیار عادت بد و تحقیرآمیزی نسبت به شرفیاب شدگان بود.

اما درست پس از واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، این عادت شاه نیز دگرگون شد و پس از آن کسانی که به کاخ فراخوانده می‌شدند اجازه داشتند رو به روی شاه بنشینند. مرحوم دکتر حسین خطیبی که از کسانی بوده که به خاطر پست مهم خود، ریاست جمعیت شیر و خورشید سرخ اغلب اجازه داشته به دربار برود و حتی در مهمانی‌های ملکه مادر شبانگاه روزهای دوشنبه و چهارشنبه با حضور شاه شرکت می‌کرده می‌نویسد

۱- اخیراً در آبان ماه ۱۳۸۴ از جناب آقای دکتر احسان نراقی شنیدم که می‌فرمود در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۶، حسین دانشور هنرپیشه سابق سینما و دوست و پیشکار ارشد شیر زاهدی در سن موریتز، تهران، نوشهر و نیاوران شرفیاب شده، دو ساعت تمام برای شاه لطیفه‌ها و جوک‌های رکیک تعریف کرده و قهقهه او را به آسمان بلند می‌کرد. شاهی که در جوانی با محمد علی فروغی، قزوینی، غنی و رهنما معاشرت می‌کرد در سال‌های پایانی سلطنت از لذت معاشرت امثال حسین دانشور برخوردار می‌شد.

در دهه پنجاه که ایرادها به اصول انقلاب سفید چنان بود که شاه تصمیم گرفت از آراء و نظرات اندیشمندان برای رفع ناقص «پس از مدتی که ایرادها جسته و گریخته به گوش او [شاه] رسید» استفاده کند.

«سرانجام تصمیم گرفت انجمنی به نام اندیشمندان به ریاست دکتر نهادنی برگزیند که بنشینند و کاستی‌های این اصول [اصول انقلاب سفید!] را که به ۱۷-۱۸ اصل رسیده بود مطالعه کنند و نظر دهنده اصلاح شوند. شاه می‌گفت بعضی از اصول انقلاب سفید اصلاً قابل تغییر نیست. این اندیشمندان هم که خوشنختانه من جزو آنها نبودم جلساتی تشکیل دادند و بحث کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که همه این اصول درست و صحیح است و هر چند وقت یک بار شرفیاب می‌شدند و ضمن خطابه‌های غرّا که دکتر نهادنی می‌خواند آن را به عرض می‌رسانیدند و شاه هم چون مطابق میل خودش بود آن را می‌پذیرفت. این انجمن در واقع یک سرگرمی بود. بنابراین شاه تنها تقسیر نداشت. اینها هم بودند که برای حفظ مقام خود خطر نمی‌کردند و نظر نمی‌دادند. اینها این کار مهم را سرسری و تشریفاتی تلقی می‌کردند و به همین قانع بودند که هر چند وقت یک بار به دیدار شاه بروند و سخن مطابق میل او بگویند. هیچ کدام از اعضای انجمن اندیشمندان جرأت آن را نداشتند که ایرادی بگیرند یا نظری ابراز کنند. برداشت من این است که شاه‌گاهی با افراد مشورت می‌کرد و نظر می‌خواست ولی باطنًا میل داشت که در پایان نظرش تأیید شود و تاب انتقاد نداشت». <sup>۱</sup>

دکتر احسان نراقی در کتاب خود زیر عنوان «از کاخ شاه تا زندان اوین» می‌نویسد که در دیدار نخستین مسائل مهمی را درباره علل برانگیخته شدن مردم، چگونگی گرایش جوانان به دین و مذهب و علل رسیدن آیت‌الله خمینی به مقام یک اسطوره را برای شاه تشریح کرده و به پرسش‌های مختلف و بی‌شمار او پاسخ گفته است.

نراقی علت برانگیخته شدن مردم علیه شاه را این امر دانست که تمام امور به اراده او می‌چرخد و سیستم حکومت هرمی شکل است و گذشته از آن ثروت عمده کشور در

۱- دکتر حسین خطیبی: رنج رایگان، خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، دکتر حسین خطیبی، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، تهران، نشر نوگل، ۱۳۸۲، صص ۳۵۱ - ۳۵۰.

دست او و خانواده‌اش و وابستگان سلطنت تمرکز یافته است. دکتر نراقی در مورد خودکامگی و خودخواهی شاه، به عنوان مثال مخالفت هویدا با مراسم تشییع جنازه دکتر مصدق در اسفند ماه ۱۳۴۵ را یاد آور شد و گفت که هویدا او را دیوانه خواند «اگر تصور کند شاه با پیشنهاد خانواده مصدق به منظور برگزاری مراسم رسمی تشییع جنازه او موافقت خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

دکتر احسان نراقی می‌نویسد که در این نخستین دیدار با شاه متن یک پیام محترمانه داریوش فروهر یکی از رهبران سیاسی جبهه ملی را به شاه رساند.

داریوش فروهر در شب قبل از دیدار احسان نراقی با شاه به خانه او رفته و این پیام را برای شاه به او داده بود:

«با آنکه ما تا به حال مقدار زیادی از راه را به همراه انقلابیون، مذهبی یا غیرمذهبی پیموده‌ایم، مع ذالک، بخش عمدہ‌ای از جبهه ملی گذشته از همه چیز، حاضر است که رژیم شما و حتی پسرتان را مورد حمایت قرار دهد مشروط بر اینکه شما با وضوح تمام اعلام کنید که مطابق با قانون اساسی کشور، حقوق مردم را محترم می‌شمارید.»<sup>۲</sup>

در گفت و گوی شاه با احسان نراقی مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. شاه پرسش‌هایی درباره شخصیت آیت‌الله خمینی، علت محبوبیت و نفوذ همه جانبه او داشت که احسان نراقی به همه آن پرسش‌ها پاسخ گفت. وقتی احسان نراقی از شاه خواست رهبران جبهه ملی را مورد تحییب قرار دهد، شاه ملی‌گرایان را دارای آن قدرت و نفوذ معنوی و سیاسی ندانست که توده‌ها را در انقلاب کنونی به دنبال خود بشنند بلکه آنها را هم دنبال کنندگان جریان انقلاب مذهبی انگاشت اما نراقی گفت که قدرناشناسی شاه از مصدق از علل مهم روی بر تافقن مردم از سلطنت بوده است. شاه بویژه تحت این صفت خاص آیت‌الله خمینی قرار گرفته بود که به قول دکتر احسان نراقی از روی میهن‌دوستی یا حتی روی غرور و شخصیت خاص خود هرگز به صدام

۱- از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، ترجمه سعید آذری، تهران، مؤسسه رسا، ۱۳۷۳، صص ۴۳-۴۴

۲- همان کتاب، ص ۴۹

حسین و زمامداران بعضی عراق روی خوش نشان نداده و درخواستهای مکرر آنها را در دوران تیرگی مناسبات عراق با ایران برای هرگونه حمایت از رژیم بعضی عراق نپذیرفته و گفته‌ها و نحوه اقدامات و تصمیمات مشارلیه نشان می‌داد که به رژیم عراق نیز هرگز نظر مساعدی نداشته است.

دیدار بعدی دکتر احسان نراقی با شاه در روز سه‌شنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۷ پس از مراجعت نراقی از فرانسه در دفتر وسیع شاه در کاخ نیاوران انجام شد و این به تاریخ یک هفته پس از روی کار آمدن دولت نظامی بود. نظرات احسان نراقی پس از دیدار اول با شاه مورد توجه او قرار گرفته و از خلال تلگرافی که در همان ایام از وزارت امور خارجه تهران به سفارت ایران در پاریس مخابره شده از سفير «بهرامی» خواسته شده در تمام موارد مربوط به اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه و نظرات وزارت خارجه فرانسه با دکتر نراقی هماهنگی و مشورت کند.

نراقی از طریق مصاحبه با تلویزیون فرانسه و نیز با روزنامه لو موند کوشید که بازگشت به قانون اساسی سال ۱۲۸۵ ه. ش را تنها راه نجات از بحران موجود معرفی کند. از مسائل مهمی که در دیدار دوم نراقی با شاه مطرح شد بیهودگی برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۵۰ با آن بودجه هنگفت بود که انتقاد مطبوعات دنیا و خشم مردم محروم ایران را برانگیخت.

نراقی اشاره کرد که ملکه انگلیس و هلند و شماری از پادشاهان و ملکه‌های اروپا و قاره‌های دیگر در این مراسم شرکت نکردند یا اگر کردند تحت فشار و ملاحظه بوده است زیرا سلسله‌های سلطنتی اروپا پس از انقلاب فرانسه و گردن زدن لویی شانزدهم و ملکه ماری آنتوانت در سال ۱۷۹۳ م و نیز پس از انقلاب روسیه و اعدام تزار نیکلای دوم و همسر و فرزندانش در سال ۱۹۱۷ م برافکنده شدن سیستم‌های سلطنتی در بسیاری از ممالک اروپایی و غیره تخت خود را لرزان می‌بینند و سعی دارند از تظاهر به تجمل و زندگی پرزرق و برق خودداری و اغلب دور از انتظار زندگی کنند.

دکتر نراقی یک مسئله بسیار مهم و جدی که شاه به دام داشت کم خود در شناخت جهان از آن غافل مانده و تحت تأثیر القاثات یک مشت درباری متملق و خرج تراش

حتی بدان می‌نازید را یادآوری کرده بود. رؤسای جمهوری بیشتر کشورهای اروپا مگر کشورهای بلوک شرق آن زمان از شرکت در مراسم جشن‌های شاهنشاهی طفره می‌رفتند در حالی که عده‌ای از دولتمردان چاپلوس و تئی چند از استادان سالخورده دانشگاه که میل داشتند به دربار رفت و آمد داشته باشند و شماری از تیمساران تجمل دوست از جشن بازی خسته نمی‌شدند و پس از برگزاری جشن تاجگذاری، جشن دو هزار و پانصد مین سال را راه اندازی کرده و قصد داشتند هر سال به بهانه یادبود جشن دو هزار و پانصد مین سال مجدداً مراسمی ترتیب داده خرج تراشی کنند.<sup>۱</sup>

پس از این جشن کذایی، نوبت جشن پنجاه‌مین سالگرد شاهنشاهی دودمان پهلوی فرارسید که تقریباً تمام وقت وزارت‌خانه‌ها و ارتش و شهربانی و ژاندارمری در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ به جمع آوری استاد و مدارک این پنجاه سال می‌گذشت و کارمندان دولت و نظامیان از وظایف اصلی خود بازمانده بودند.

شاه شم اجتماعی و بین‌المللی نداشت والا اگر نگاهی به آمار سلسله‌های ساقط شده فقط از سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۵۰ می‌افکند دنبال برگزاری جشن‌های شاهنشاهی نمی‌رفت.

در فاصله آن سال‌ها حکومت سلطنتی هند انگلیس از میان رفته، حکومت راجه‌ها و نواب شبه قاره هند که همه سلطان و امیر بودند واژگون شده و در اروپا کشورهای ایتالیا، رومانی و مجارستان و آلبانی و بلغارستان و یوگسلاوی تبدیل به جمهوری شده بودند. در عراق نیز کودتاگران حکومت سلطنتی را سرنگون کرده رژیم جمهوری زمام امور آن کشور را در دست گرفته بود. در مصر، تونس، یمن و لیبی نیز در طول سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۹ حکومت سلطنتی از میان رفته بود. این جشن‌ها مخصوصاً جشن دو هزار و پانصد مین سال شاهنشاهی، تنفس مردم را به سلطنت بیشتر کرده و حتی برای فرانسویان اسباب زحمت شده بود زیرا بنا به قول دکتر احسان نراقی چادرهای تخت جمشید به

۱- اسناد هزینه‌های سنگین این جشن‌ها در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر وابسته به بنیاد جانبازان و مستضعفان انقلاب اسلامی نگهداری می‌شود و با مطالعه آن افراط، تبدیل و نوعی بی‌بندوباری استنبط می‌گردد.

و سیله فرانسه دوخته شده، خوابگاه‌ها و ملافه‌های زربفت از ژانسن و ترئینات از مرسیه بود، چینی‌ها از لیموز وارد شده و کریستال‌ها کار با کارا بود، پذیرایی‌ها با اغذیه‌ماگزیم پاریس بوده و خدمه و میزبانان ۱۶۰ تن سرآشپز و گارسون فرانسوی بودند که طی آن ۳۵۰۰۰ بطری شراب شاتولافیت فرانسه را سرو کردند».

بنا به نوشته احسان نراقی و طنز ظریفی که در آن است «اگر رئیس جمهور فرانسه در این مراسم حضور می‌یافت مثل این بود که آمده بود نقش سرپرست مراسم را عهده‌دار شود».<sup>۱</sup>

شاه متعجب بود چرا فرانسویان از سخنان و تبلیغات ضد رژیم آیت‌الله خمینی جلوگیری نمی‌کنند اما نمی‌دانست که دولت فرانسه در مورد رسانه‌های همگانی و مطبوعات و رادیوها و تلویزیون‌ها کاری از دستش ساخته نیست. گذشته از آن به مرور دولت فرانسه آگاه شده بود رژیم شاه در آستانه سقوط قرار دارد و مایل نبود روابط خود را با رهبر نظام آینده ایران تیره کند.

آیت‌الله خمینی وقتی تحت فشار و مقامات رژیم بعضی قرار گرفت در نظر داشت به کویت یا سوریه و الجزایر برود و تنها کشور اروپایی که فکر رفتن به آنجا در مفکره رهبر مذهبی ایران پدید آمده بود کشور آلمان، بندر هامبورگ بود که مسجد شیعیان در آنجا قرار داشت اما موضوع رفتن به فرانسه پیش آمد و در آنجا دیگر سانسوری در کار نبود و نه تنها مطبوعات و رادیوها و تلویزیون‌های فرانسه بلکه دیگر کشورهای اروپا و نیز رسانه‌های آمریکا و انگلیس خبرنگاران و فیلمبرداران خود را به نوفل لوشا تو فرستادند زیرا شاه پس از ۲۵ سال حکومت دیکتاتوری به صورت موجودی درآمده بود که وجودش خسته‌کننده و آزاردهنده تلقی می‌شد، فساد رژیمیش از یک سو و آوازه‌های به مراتب بزرگر و درشت‌نمای شده سختگیری و شکنجه‌گری سواکش به شدت مورد توجه و کنجکاوی افکار عمومی اروپا و آمریکا قرار گرفته بود.

احسان نراقی در دومین دیدار که در ۲۲ آبان بود، پس از مذاکرات فراوان، موضوع

۱- این نکات را از کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین صفحات ۵۱ تا ۶۰ برگرفته‌ام و نیز مصاحبه‌هایم با آقای دکتر احسان نراقی در ماه آبان ۱۳۸۲ و بررسی در کتاب اخیر ایشان «آن حکایت‌ها».

هویدا را پیش کشید و اظهار نگرانی کرد که احتمال دارد نظامیان او را در زندان بکشند و وامود کنند خودکشی کرده است. او پیشنهاد تشکیل یک دادگاه عادلانه با رعایت موازین قانونی و شرافتمدانه برای محاکمه هویدا کرد.

نراقی می‌گوید به شاه گفته است:

«همه به خوبی می‌دانند که هویدا دزد نبود، فقط در مواردی که می‌دید دیگران و خصوصاً واستگان به خانواده سلطنتی این کار را می‌کنند، چشم‌های خود را می‌بست برای اینکه چنین محاکمه‌ای بتواند انجام شود، اعلیحضرت باید مطابق با قانون اساسی پذیرند که نخست وزیر و وزراء نمی‌توانند اعمال و رفتار خویش را صرفاً به دلیل دستورات کتبی یا شفاهی شاه توجیه نمایند». <sup>۱</sup>

فکر محاکمه هویدا پشت شاه را به لرزه درمی‌آورد زیرا هویدا منشی و رئیس دفتر شاه بود و هر چه او دستور می‌داد اجرا می‌کرد. نراقی می‌گوید که در دیدار دوم درباره ثروت هنگفت شاه و خانواده‌اش مخصوصاً برادران و خواهران و خواهرزادگان با شاه صحبت کرده و فهرست ۲۰۰ شرکت بنیاد پهلوی را که در آلمان مخالفان چاپ کرده بودند به او نشان داده است.

علاوه بر املاک و شرکت‌ها و مستغلات و موجودی‌های بنیاد پهلوی و آسمان‌خراش پنجاه طبقه‌ای آن در نیویورک، احسان نراقی به سوءاستفاده‌های اشرف پهلوی از جمله تصرف اراضی رایگان حومه شمال غربی تهران به منظور مثلاً ساختن خانه برای خانواده‌های کم بضاعت و تأسیس یک شرکت ساختمانی و احداث آپارتمان‌های لوکس (۳۰۰۰ مسکن) و کلامبرداری‌های شرکت مهستان اشاره کرد. شرکت مهستان

۱- البته هویدا سالانه ۱۴۰ میلیون دلار برابر یک میلیارد تومان بودجه سری در اختیار داشت (تحقیق رایرت گراهام در کتاب ایران، سراب، قدرت) بنابراین چون در مورد این پول کمترین صورتحسابی از او خواسته نمی‌شد و می‌توانست آن را به هر طریقی که اراده کرد خرج کند؛ بدیهی است نیاز به دزدی نداشت. مرحوم مخبرالسلطنه هدایت، رئیس‌الوزرای عصر رضاشاه که شش سال نخست وزیر بود، علی‌رغم داشتن مقدادی زیادی اراضی در اطراف شهر، تا آخرین عمر خود ۱۳۳۴ ه. ش ۹۵۰ تومان حقوق بازنشستگی نخست وزیران را می‌گرفت و چون فن گراورسازی را در آلمان آموخته بود، کارهای گراورسازی چاپخانه مجلس را به او ارجاع می‌کردند تا خرج خانه داشته باشد.

البته مخبرالسلطنه باع دروس خود را وقت بیمارستان کرد که هنوز هم باقی است. هویدا با ۱۴۰ میلیون دلار بودجه سری (یک میلیارد تومان) چه نیازی به اختلاس داشت؟

پول های خریداران را بالا کشیده، از بانک ها اعتبارات کلانی گرفته و مشکل کلاهبرداری آن روی دست دولت مانده بود.

شاهدخت اشرف از سوی دیگر، سازمان انرژی اتمی را تحت فشار قرار داده بود که برای خرید مراکز اتمی به یک شرکت آلمانی که رشوہ کلانی به خواهر شاه داده بود مراجعه کند، نخست وزیر آموزگار آقای اکبر اعتماد رئیس سازمان انرژی اتمی را احضار کرده و تأکید کرده بود نظر والاحضرت حتماً باید تأمین شود.<sup>۱</sup>

در مورد کارخانه کاغذسازی که یک شرکت کانادایی قرارداد نصب و تجهیز آن کارخانه را در شمال ایران در سواحل دریای خزر با دولت منعقد کرده بود، حتی پس از اعلام کل مبلغ قرارداد که ۸۰ میلیون دلار بوده است؛ شاهپور عبدالرضا وارد صحنه می شود و از وزیر دارایی می خواهد که مبلغ بیست میلیون دلار به عنوان افزایش قیمت و خواست شرکت کانادایی به این دستاویز که شرکت از دولت ایران خواسته است بر پرداختی دولت به آن شرکت بیفزاید زیرا والاحضرت اراده فرموده بودند با شرکت کانادایی شریک شوند و حالا سهم خود را می خواستند. شرکت کانادایی ۱۲ میلیون دلار از ۲۰ میلیون دلار را که به عبیث بر خزانه دولت تحمیل شده بود به حساب

۱- اشرف به شهادت اسناد کتاب «اشرف به روایت اسناد ساواک» که اخیراً در ۱۳۸۲ چاپ شده است و نیز کتاب اشرف در آینه بدون زنگار نوشته این قلم، هراز چندگاه مطالبه مبالغ هنگفتی ارز از وزارت دریار می کرد که غلم موضع را به امیرعباس هویدا منعکس کرده، رقم های بالا و به بانه های مختلف از خزانه دولت و طبق تصویب نامه های محروم اهیات دولت به حساب خانم اشرف واریز می شد حتی شاه، پرویز راجی را به عنوان سفیر شاهنشاه آرامیده مخصوص امور بین المللی والاحضرت اشرف منصوب کرده بود که سفر های خارجی و تشریفات پذیرایی از او را ترتیب دهد. اشرف که در سال ۱۳۳۱-۳۲، با دریافت ۷۰۰ دلار ماهانه از خزانه دولت در پاریس روزگار می گذراند و کاخ و املاک خود را می فروخت تا بدھی های هنگفت خود را به قمارخانه ها و هتل ها بپردازد، در سال های دوران نخست وزیری هویدا تا می توانست از خزانه دولت اخاذی می کرد و اسناد ساواک حکایت می کند که این خانم چقدر پول دوست و اخاذ بوده و چگونه صدها هزار دلار در دست های او ناپدید می شده است زیرا کس نامه ای خصوصی از او خطاب به دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر در سال ۱۳۵۷ در دست است که اشرف رسماً از او خواسته یک میلیون دلار به کمپانی براون باوری سوئیس که اشرف از آن کمپانی دستی گرفته است بپردازد زیرا اشرف به آن یک میلیون دلار نیاز داشته است. ضمناً از نخست وزیر خواسته نامه ای را پاره کند که آموزگار این درخواست را نپذیرفت و نامه باقی مانده است.

والاحضرت عبدالرضا واریز می‌کند و ۸ میلیون اضافی را برای خود برمی‌دارد.<sup>۱</sup> احسان نراقی در کتاب خود می‌نویسد که روزی هنگامی که سرگرم ناهار خوردن با هویدا بود تلفن اتاق ناهارخوری زنگ زد و این تلفن از اشرف بود که مبالغ گرافی در کازینوی شهرکان باخته بود و برای تلفن زدن به هویدا ناچار شده بود ساعت ۱۱/۳۰ بامداد، زودتر از خواب بیدار شود و تقاضای حواله کردن مبالغی پول به یک بانک فرانسوی در کان بکند.

دکتر احسان نراقی در گفت و گویی با فرح در گذشته به او خبر داده بود که سازمان اصلاحات ارضی پانصد هکتار اراضی جنگلی را به تیمسار ارتشید نصیری بخشیده بود که قرار بود در آنجا برج‌های ساختمانی بناسنند. مساحت عظیمی از جنگل‌های شمال به عنوان ملی کردن غصب شده و به تیمساران و دولتمردان مورد توجه دربار تعلق گرفته بود.

در حدود سال‌های ۱۳۴۸ بویژه از دهه پنجاه به بعد در طول جاده کرانه‌ای که از گرگان تا آستارا ادامه داشت بویژه در مازندران تمام نواحی دست راست جاده کرانه‌ای

۱- برادران ناتی شاه مانند غلامرضا از (ملکه توران)، عبدالرضا، احمدرضا، محمودرضا، فاطمه و حمیدرضا از (بطن ملکه عصمت) چون سلطنت و مزایای آن نصیب برادر ارشدشان شده بود، پیوسته خود را غبون دیده و مادران آنها به آنها القاء می‌کردند که باید حق و حقوق خود را به هر ترتیب که هست از شاه بگیرند. این بود که شاه علاوه بر توزیع ۸ میلیون تومان ارثیه محروم‌انه رضاشاه در بانک مصر (صرف‌نظر از ۶۸ میلیون تومان اصلی در بانک‌های داخل ایران) و کمک‌های زیادی که به آنها می‌کرد (اسناد در کتاب رضاشاه پس از سقوط از آلاشت تا آفریقا که همه براساس مدارک دربار است دیده شود) دست آنها را در معاملات تجاری و سودجویی بازگذانش بود و آنها می‌نسبت خود با شاه استفاده کرده در تمام امور اتفاقی وارد می‌شدند. اشرف خود در کتاب من و برادرم اعتراف می‌کند که پس از مرگ پدرش یک میلیون تومان به اضافه املاک فراوان به عنوان ارثیه فقط به او رسید.

شاه در اوایل سال ۱۳۵۷ به هویدا دستور داد فرمان او را در مورد رسیدگی به اموال و املاک اعضای خاندان ابلاغ و حتی نشر کند اما هویدا چند ماه این کار را به تعویق انداخت زیرا از ترس برانگیختن دشمنی برادران و خواهران شاه آن را جایز نمی‌دانست و تنها در اواخر دوران وزارت دربارش این کار را کرد. غلامرضا پهلوی شیفه زمین و املاک بود و تا روز فرارش در ایران نگرانی املاک و مستغلات خود را داشت. دکتر خطیبی در خاطرات خود شرحی از زمین‌خواری‌های او و الحاج و التماسی که برای بالاکشیدن زمین‌های شیر و خورشید سرخ در خرمشهر می‌کرد آورده است.

شمال یعنی تمام کناره‌های جنوبی دریای مازندران، بین دولتمردان و نظامیان و درباریان تقسیم شده و ویلاهای باشکوهی در آن خط ساحلی احداث شده بود که مردم باکین و نفرت از صاحبان آنها یاد می‌کردند و آنان را به نام اسم می‌بردند و پس از انقلاب تعدادی از آنها مصادره شد.

بدین ترتیب استفاده از سواحل دریای خزر یا مازندران برای مسافران و مردم عادی غیرممکن شد و همه در انحصار طبقه جدید درباری یا متوفدان و توانگران مورد توجه رژیم و دولت قرار گرفته بود.<sup>۱</sup>

نراقی به نقل از مهندس محسن فروغی وزیر فرهنگ و هنر در آخرین ماه‌های رژیم شاه، که در زندان اوین برای او روایت کرده است می‌نویسد شهرام عتیقه‌هایی را از کشور خارج کرده و آن را بطور غیرقانونی به توکیو فرستاده بود و قرار گذاشته بود ظرف سه هفته آنها را در حراج به فروش برساند.

احتمالاً این عتیقه‌ها درها و پنجره‌ها و نفایس کاخ‌های سلطنتی ایران مخصوصاً کاخ قدیمی اشرف در سعدآباد بوده که اشرف آنها را جزو اموال شخصی خود می‌دانسته است. در حالی که طبق اسناد ارائه شده از سوی آقای فروزان شهردار تهران در سال ۱۳۲۰، تمام این کاخ‌ها و مبلمان و ترثیبات آنها به پول شهرداری تهران و به مبلغ ۳۵ میلیون تومان که در سال‌های دهه ۱۳۲۰ - ۱۳۱۰ رقم کلانی بوده است ساخته شده بود.<sup>۲</sup>

فروغی طبق دستور هویدا نخست وزیر به توکیو پرواز می‌کند و پس از ملاحظه عتیقه‌ها بهای آن را شش میلیون فرانک برآورد می‌کند اما شهرام ۱۲ میلیون فرانک مطالبه می‌کرد که این مبلغ پرداخت شد و عتیقه‌ها به ایران بازگردانده شد.<sup>۳</sup>

۱- متأسفانه در طول سال‌های پس از انقلاب نیز، گروه‌های دیگری در طول ساحل دریای خزر خانه و ویلا ساختند و اکنون تمام افراد ملت ایران فقط به ۴ درصد از طول ساحل این دریا دسترسی دارند و مابقی از آن ویلاداران و پلازهای دولتی و نهادها است.

۲- نگاه کنید به حسین کی استوان: سیاست موازنۀ منفی در مجلس چهاردهم  
۳- شعبان جعفری در خاطرات خود که خانم هما سرشار برآساس مصاحبه آن را تنظیم کرده است

دیدارهای دکتر احسان نراقی با شاه پنج بار دیگر نیز تکرار شد و قدر مسلم این دیدارها در تعديل نظرات شاه، خودمحوری او، انصراف از تصمیم‌های اولیه‌اش برای به کار بردن مشت آهنین و بالاخره درخواست همکاری از رهبران جبهه ملی تأثیر بخشید. احسان نراقی می‌گوید این او بود که به شاه پیشنهاد کرد از دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه و وزیر کشور در آخرین کابینه دکتر مصدق برای نخست‌وزیر شدن دعوت به عمل آورد. به هر ترتیب در انعطاف نظرات شاه نسبت به جبهه ملی و عقب‌نشینی‌اش از موضع‌های بهار و تابستان ۱۳۵۷ دکتر احسان نراقی نقش مهمی ایفاء کرد که درخور اهمیت است.

دیدارهای احسان نراقی با شاه هفت بار و در تاریخ‌های زیر:

اول مهرماه ۱۳۵۷ - ۲۲ آبان ۱۳۵۷ - ۲ آذر ۱۳۵۷ - ۱۴ آذر ۱۳۵۷ - ۲۲ آذر ۱۳۵۷ - ۴ دی ۱۳۵۷ و ۲۴ دی ۱۳۵۷ دو روز قبل از خروج شاه از ایران بوده است. مطالبی که در این مذاکرات دوچانبه عنوان شده بود بسیار مهم و حیاتی بوده است. شاه قصد داشته علت انقلاب عمومی مردم ایران را بداند و دکتر احسان نراقی در مقام یک جامعه‌شناس و یک روان‌شناس اجتماعی چند و چون ماجرا را از آغاز تا پایان برای او تفسیر و تعبیر و تأویل می‌کرده است که اگر احتمالاً شاه این مذاکرات را در سال‌های پیش باکسانی امثال دکتر احسان نراقی و حتی دکتر غلامحسین صدیقی و امثال آن انجام می‌داد و مشاورین او امثال هویدا و دکتر جمشید آموزگار و هوشنگ انصاری و امثال‌هم نبودند، فرجام بهتری می‌یافتد و شاید تاج و تخت را بدان شکل از دست نمی‌داد.

→

می‌نویسد: زمانی که به ژاپن سفر کرده بود عبدالحسین حمزاوي سفیر سالخورده ایران در ژاپن را در ورزشگاه توکیو دید که گریه کنان از شهرام شکایت کرد که چند تا از عتیقه‌های کاخ مرمر را آورده بود در ژاپن بفروشد. من آدم جلوگیری کردم و گفتم آقا این کار را اینجا نکن. بعد این با من بد شد. حالا پریروز اشرف به من زنگ می‌زد که «مرتیکه فلان شده، تو غلط می‌کنی فضولی می‌کنی، پاشو پست خود تو ترک کن برو، منم گفشم گور پدر هر چی پسته»

شعبان جعفری، هماسرشار، مقدمه، ویرایش و توضیحات خسرو معتمد، تهران، نشرالبرز، ۱۳۸۱، ص ۳۸۹

مشروع مذاکرات دکتر احسان نراقی با شاه در کتابی که او به زبان فرانسوی نوشته و نخست در پاریس چاپ شده و سپس به زبان فارسی ترجمه و در ایران نشر شده است آورده شده و نیازی به تکرار آن نیست.

دکتر نراقی در پاسخ پرسش نویسنده تمام مذاکرات مشروطه‌ای را که در کتاب آورده تأیید کرده است و چنین برمی‌آید که این مذاکرات با همان صراحت انجام شده و نراقی حرف‌های خود را به شاه گفته است. اخیراً یکی از گویندگان تندزبان تلویزیون‌های ماهواره‌ای لس آنجلس در تاریخ آذرماه ۱۳۸۲ ادعای کرد چون دکتر نراقی انتظار داشته وزیر علوم و آموزش عالی شود و شاه این مقام را به او نداده است، او کینه کرده و در آن ماهها علیه شاه اقدام کرده و نصایح نادرستی به شاه کرده است.

این گفته را با توجه به سادگی رفتاری و درویش طبیعی دکتر احسان نراقی و اینکه او شاغل پست‌های مهمی در سازمان‌های بین‌المللی چون یونسکو پیش و پس از انقلاب بود و بیشتر میل داشت نقش یک میانجی را داشته باشد به سهولت می‌توان ردد کرد.

آن گوینده که گویا فقط یک روز، در آخرین روزهای عمر رژیم پهلوی، ریاست دفتر مخصوص شهبانو را به او داده و بلافصله تغییرش داده‌اند و فرد قشری خشن تندخویی است همچنان در عوالم علیا حضرت‌ها و والاحضرت‌ها به سر می‌برد و از فرط کثر طبیعی و کوردی همچنان خواب آن مستند بی‌وفارا می‌بیند و همه کس را به باد دشمن می‌گیرد که چرا پایین آن عصر فرخنده را مجال نداده‌اند.





## ۴۴

## ۱۳ و ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تلاش برای یک ۱۷ آذر دوم

روز سیزدهم آبان در دانشگاه تهران برخوردهایی میان دانشجویان و نظامیان رخ داد. این برخورد در زمانی روی داد که عده‌ای از دانشجویان تصمیم گرفتند مجسمه شاه را که چند ماه پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در دانشگاه نصب شده و برادر او شاهپور غلامرضا از روی آن پرده برداری کرده بود پایین بیاورند. فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران که پس از توافق دولت با تلویزیون اجازه یافته بودند از حوادث روز، فیلمبرداری کنند. صحنه‌هایی از برخورد میان دانشجویان و نظامیان را نشان دادند و این فیلم خبری در اخبار ساعات شبانگاهی پخش شد و به حوادث روز بعد انجامید.

در روزهای پس از ۱۷ شهریور، نحوه شکل‌گیری تظاهرات بدینگونه بود که صرفنظر از روزهایی که اعلام تظاهرات و راهپیمایی‌های عمومی می‌شد، در سایر روزها نیز جوانان و مردم متفرقه در دسته‌های کوچک اجتماع می‌کردند و در خیابان‌ها، کوچه‌ها و میدان‌ها به دادن شعار و حرکت می‌پرداختند و کم کم بر عده تظاهرکنندگان افزوده می‌شد. با ورود سربازان برای پراکنده کردن مجتمعین، کار بالا می‌گرفت و با تیراندازی نظامیان به روی مردم، که تلفات و زخمی‌هایی به دنبال داشت: جمعیت خشمگین به اماکن دولتی، به ویژه بانک‌ها حمله‌ور می‌شد و آنها را به آتش می‌کشید.

مغازه‌های اغذیه‌فروشی که مشروب در آنها به مشتریان ارائه می‌شد در زمرة اماکن دولتی و بانک‌ها مورد هجوم قرار می‌گرفت و کلیه بطری‌های مشروبات درهم شکسته می‌شد. اما مردم جز به این اماکن و مغازه‌های مشروب فروشی کاری به دیگر مغازه‌ها نداشتند و آنها را مورد حمله قرار نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

حرکت دسته‌های پراکنده مردم و بویژه جوانان و دانش‌آموزان که مدارس آنها تعطیل شده بود در خیابان‌ها و کوچه‌ها به دلیل وسعت زیاد شهر و گسترش و توزیع جمعیت در سراسر تهران قابل پیش‌بینی و پیشگیری از سوی فرمانداری نظامی و نظامیان تحت فرمان مناطق چندگانه آن فرمانداری نبود و خود سربازان وظیفه نیز که کمایش تحت تأثیر حوادث روز بودند تمایل چندانی به رویارویی با مردم نداشتند و چون صحبت از اسلام در میان بود دستور تیراندازی به سوی هم‌میهنان خود را با بی‌میلی انجام می‌دادند. ارتش ایران از سال‌ها پیش به یک ارتش متزوی و دور از جامعه تبدیل شده بود و در متن و حاشیه حوادث سیاسی قرار نداشت.

بسیاری از افسران جوان کادر که با واحدهای نظامی به خیابان‌ها اعزام می‌شدند یا از فارغ‌التحصیلان جدید دانشکده افسری بودند یا از افسران وظیفه؛ در میان افسران وظیفه که در خیابان‌ها مستقر شده و عده‌ای سرباز وظیفه به آنها سپرده شده بود عده زیادی که فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران بودند و در میان آن افسران حتی افسران فارغ‌التحصیل دانشکده‌های علوم و فنی و حقوق و ادبیات که در گذشته این چهار دانشکده از کانون‌های عمدۀ مخالفت با رژیم بودند یافت می‌شدند و آنان کمترین میلی به درگیری با مردم نداشتند.

شاه در گذشته یکان مخصوص ضداغتشاش را که نفرات آن قادر باشند ظاهرکنندگان را بدون استفاده از آتش متفرق کنند مورد بی‌اعتنایی قرار داده و از بس خودخواه و خودمحور و فاقد آینده‌نگری بود تصور می‌کرد هر افسر وظیفه یا سرباز

۱- تعدد مغازه‌های اغذیه‌فروشی از سال‌ها قبل مورد انتقاد عدهٔ زیادی از متدينین بود. در سال ۱۳۳۵ گزارش شده بود در خیابان لاله‌زار ۶۱ اغذیه‌فروشی و کافه رستوران مجاز به ارائه مشروب و کاباره دانسینگ در مقابل فقط یک کاباره و یک مسجد دایر است.

وظیفه به محض پوشیدن جامه سربازی در زمرة فداییان او در خواهد آمد و از هر نظر قابل اعتماد خواهد بود، غافل آنکه احساساتی که شاه به خود و رژیم داشت و تیمساران او به او القاء می‌کردند که همه ارتیشان دارای آن احساسات هستند و به او وفادارند در بیشترین نظامیان وجود نداشت و کسانی که دوره خدمت وظیفه خود را طی می‌کردند از انجام آن خدمت با حقوق ناچیز رضایتی نداشتند. بدین ترتیب ارتیش شاهنشاهی که بار عمدۀ آن به روی عناصر وظیفه بود یک ارتیش قابل اعتماد که وفاداری آن تصمین شده باشد به شمار نمی‌رفت.

تیمساران ارتیش مستقر در سازمان فرمانداری نظامی هرگز به خیابان‌ها نمی‌آمدند و با مردم روبرو نمی‌شدند و سرهنگان و سرهنگ دوم‌ها و سرگردانی که در مناطق فرمانداری نظامی پراکنده و مستقر بودند هرگز در طول عمر خود سابقه تماس با مردم غیرنظامی و بدتر از آن اداره آنها و کنترل ظاهرات عمومی را نداشتند و مانند افرادی بودند که چشم آنها را بسته و در یک غار تاریک رهایشان کرده باشند.

افسران پلیس و کلانتری‌ها از همقطاران نظامی خود واردتر بودند و حداقل تا حدودی مناطق زیر پوشش کلانتری‌ها را می‌شناختند اما گسترش خارق العاده ظاهرات و انقلاب آنها را هم به عناصر میخکوب تبدیل کرده و چون در طول ۲۵ سال پس از ۲۸ مرداد هرگز چنان وضعیتی در ایران پیش نیامده بود (حتی حوادث روز ۱۵ خرداد نیز بسیار محدود بود و به سرعت سرکوب شده بود). از این‌رو افسران شهربانی نیز مانند همگان نظامی خود از رویارویی با آن خیزش گسترده ناتوان شده بودند.

از زبان محمود گلابدره‌ای روشنفکر معارض و نویسنده مخالف رژیم پهلوی که در آن روزها پنج ماه تمام از بیکار شدن اجباری او در یک سازمان فرهنگی دولتی به علت ابراز عقاید ضد دولتی اش می‌گذشت و جزئیات روزهای سیزدهم و چهاردهم آبان را در تاریخ معاصر ایران ماندگار کرده است به ژرفای متلاطم جمعیت خشمگین و عصیان‌زده آن روزها می‌رویم و در متن آن دو روز قرار می‌گیریم.

خانه کوچک و محقر محمود گلابدره‌ای در شهر کرج قرار داشت اما او هر روز بامداد از خانه خارج می‌شد و با اتوبوس یا سواری کرایه یا مینی‌بوس به تهران عزیمت

می‌کرد تا در تظاهرات شرکت کند.

گلابدره‌ای مرد تحصیلکرده جوانی بود، تحصیلکرده‌ای که چهار سال قبل از آن، مدتی نه چندان کوتاه را احتمالاً برای گذراندن بورسی در لندن به سر برده بود. تنفر او نسبت به رژیم پهلوی آن چنان بود که هر بامداد از خانه سرد خود بیرون می‌آمد و چهل پنجاه کیلومتر از حومه کرج تا میدان مجسمه تهران را با مینی‌بوس، اتوبوس یا کرايه می‌پیمود که در تهران به تظاهرکنندگان ملحق شود و تاشامگاه گرسنه و تشنه در خیابان‌ها راه برود، جنگ و گریز کند، گاهی خود را پنهان کند، گاه در برابر نظامیان سر به زیر اندازد و تظاهر کند که فقط عابری است و در فرجام علیه رژیم پهلوی شعار دهد. نظایر گلابدره‌ای صد‌ها هزار بل میلیون‌ها تن بودند که هر یک به دلیلی از وضعیت موجود در آن زمان عدم رضایت داشتند. کاسبی که حزب رستاخیز او را جریمه کرده و دکانش را بسته بود، جوانی که پشت سد کنکور مانده بود، بیکارانی که کاری نمی‌یافتدند، کارگرانی که کارخانه و کارگاه‌شان تعطیل شده و صبح‌ها در میدان‌ها و چهارراه‌ها جمع می‌شدند، بازنیستگانی که امرار معاش خود را با حقوق بازنیستگی غیرممکن می‌انگاشتند، جویندگانی که هرگز خانه‌ای برای مسکن خود و خانواده نمی‌یافتدند همه در زمرة کسانی بودند که برای تغییر دادن اوضاع، ساقط کردن رژیم و یافتن روزنه‌ای برای زندگی به تظاهرات می‌پیوستند. روستاییانی که از روستاهای شهرها رانده شده بودند، جوانانی که صبح‌ها سر چهارراه‌ها و میدان‌ها اجتماع می‌کردند و مردمی که به هر ترتیب دیگر قادر به تحمل وجود حکومت امثال هویدا، آموزگار و انصاری نبودند به خیل اجتماعات می‌پیوستند و چون متوجه شده بودند که رژیم به شعار مرگ بر شاه حساسیت نشان می‌دهد عمدآ آن شعار را تکرار می‌کردند.

گلابدره‌ای که ثبت خاطرات خود را از روزهای اوایل آبان ۱۳۵۷ آغاز کرده است پنج ماه بود بیکار شده و حقوق نمی‌گرفت اما ناچار بود اقساط خرید منزل خود را به یکی از بانک‌های تهران تأدیه کند.<sup>۱</sup>

۱- نویسنده این کتاب حدود ۱۷ یا ۱۶ سال پیش با محمود گلابدره‌ای دیداری در یکی از وزارت‌خانه‌های

او در اوایل زمستان ۱۳۵۷ برای گرم کردن خانه خریداری شده اقساطی خود در حومه کرج که مساحتی برابر ۲۰۰ متر داشت ناچار شد یک کرسی بسازد و زیر آن منقل زغال بگذارد اما زغالی که یکی از همسایگان در اختیار او قرار داده بود نسیثه بود به همین دلیل یک شب گلابدره‌ای و همسر و دو فرزند آن مرد و زن از گاز زغال به شدت مسموم شدند اما شناس آوردن و با پیدار شدن گلابدره‌ای در ساعات بامدادی از مرگ حتمی نجات یافتند. سرمای زمستان کرج گزنه بود و گلابدره‌ای که تمام شب را با سرما دست و پنجه نرم می‌کرد هر بامداد از خواب بر می‌خاست و مسافت طولانی از کرج تا تهران را می‌پیمود و ساعت‌ها در خیابان‌های تهران به فریاد زدن و راهپیمایی می‌پرداخت.

آنچه امثال گلابدره‌ای را به حرکت و اعتراض وامی داشت این بود که اکثر مردم ایران احساس می‌کردند از آن مزایایی که دولت‌های گذشته ایران ادعا می‌کردند به عنوان رفاه ناشی از پیشرفت‌های سازندگی با افزایش عایدات نفت نصیب مردم شده است، کمترین سهمی ندارند و زندگی آنها در حد بخور و نمیر می‌گذرد.

در روز سیزده بهمن ۱۳۵۷ گلابدره‌ای در محوطه دانشگاه تهران بود و چون دانشجویان قصد پایین کشیدن مجسمه شاه را داشتند، نظامیان به سوی دانشجویان شلیک کردند.

در آن روز چند فیلمبردار خبری تلویزیون ملی ایران در میان جمعیت بودند و تظاهرکنندگان آنها را وادار کردند از حوادثی که در دانشگاه می‌گذشت فیلمبرداری کنند.

→

ایران داشت و حدود یک ساعت با او به گفتگو نشست. گلابدره‌ای از نویسنده‌گان با استعداد ایران است که کتاب او به نام لحظه‌های انقلاب، از منابع مهم برای تحقیق در جنبه‌های مردمی انقلاب اسلامی و ثبت ساعات و لحظات و روزها و شب‌های آن واقعه تاریخی از سیزده آبان ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن است. خواننده با مطالعه کتاب لحظه‌های انقلاب آگاه می‌شود که نارضایی‌های عیق عومنی که به صورت عقده‌های گرانباری درآمده بود چگونه سبب می‌شد امثال گلابدره‌ای هر روز از حدود پنجاه کیلومتر از حومه شهر به شهر بیایند و در تظاهرات شرکت کنند و گاهی در طول روز و شب حتی غذا هم نخورند و کارشان حرکت در خیابان‌ها، دادن شعار و جنگ و گریز با پلیس و نظامیان باشد.

علاوه بر فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران، چند خبرنگار و فیلمبردار خارجی نیز در دانشگاه حضور داشتند و از تیراندازی سربازان به سوی دانشجویان که به طرف محل نصب مجسمه شاه می‌رفتند فیلم برمی‌داشتند.

گلابدره‌ای در کتاب لحظه‌های انقلاب این صحنه‌ها را چنین مجسم کرده است.

«سربازها جلوتر آمدند. ما دویدیم و پشت سکوی مجسمه شاه سنگر گرفتیم و باز حمله کردیم. من دویدم به طرف خیابان غربی. نمی‌دانم چرا رفتم تا وسط خیابان و باز بزرگشتم. از وسط نمی‌رفتم. از لبه‌لای درخت‌ها می‌رفتم. باز آمدم پایین. جوانی وسط خیابان داشت می‌دوید. صدای تیر قطع نمی‌شد. ناگهان یکی افتاد. ریختیم، تیر به گلویش خورده بود، درست سر سه راهی افتاده بود. گذاشتیم روی موتور، موتوری برداش، می‌بردند توی دانشکده پزشکی، من گیج شده بودم. یکی داد می‌زد «مجسمه»، توی مجسمه کشtar، کشtar شده» [میدان مجسمه ۲۶ اسفند] حالا همه پشت دیوارچه سنگی بودیم. بچه‌ها سنگ پرتاب می‌کردند. دویدم که خود را بر سانت به دم در که سه نفر افتاده بودند که دیدم یکی سرش را گرفته و می‌دوید. داد می‌زد «تیر خوردم، تیر خوردم» همان موتوری حالا بازگشته بود. موتوری دور زد. تیر خورده می‌دوید و من دنبالش، موتوری کنارم بود و هی می‌گفت «صبر کن، صبر کن، بیا ترک، بیا ترک» ولی تیر خورده مثل تیر می‌دوید. من دنبال موتوری می‌دوید. موتوری بهش نمی‌رسید. تیر خورده مثل آهو می‌دوید. سرش را گرفته بود و می‌دوید. نزدیک دانشکده فنی بود، انگار که افتاد، موتوری سکندری خورد و کله پاشد و کنار تیر خورده که پخش زمین شده بود افتاد. وقتی رسیدم و بلندش کردم مرده بود، موتوریه وری روشن افتاده بود و صدا می‌کرد». <sup>۱</sup>

### بنا به نوشه‌های گلابدره‌ای:

«دانشجویان از فیلمبرداران و خبرگزاران رادیو تلویزیون ملی ایران که در دانشگاه بودند به قید شرافت تعهد گرفتند که فیلم‌های تهیه شده در آن روز، سیزده آبان را، شبانگاه پخش کنند. فیلمبرداران این کار را کردند و شبانگاه صحنه‌هایی از تیراندازی سربازان به سوی دانشجویان از برنامه‌های خبری دو تلویزیون ۱ و ۲ ملی پخش شد. پخش برنامه‌های مذبور موجب شد که با مداد روز بعد صفحه‌ها متراکم و عده جمعیت تظاهرکنندگان چندین برابر شود.

۱- محمود گلابدره‌ای: لحظه‌های انقلاب، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۵۸، هش، ص ۱۵

بامداد روز بعد که یکشنبه ۱۴ آبان بود، تظاهرات همچنان از دانشگاه آغاز شد. از میدان مجسمه تا حدود چهارراه کاخ جمعیت انبوی گرد آمده بودند. بنا به نوشه محمود گلابدره‌ای نخستین محلی که مورد حمله مردم و دانشجویان قرار گرفت شعبه بانک انگلیس در سر چهارراه کاخ بود. از طبقاتی که بالای عمارت بانک انگلیس در چهارراه کاخ قرار داشت و مؤسسه تحقیقات اجتماعی در آنجا دایر بود تعداد زیادی قاب‌های عکس شاه به زیر فروافکنده شد، اما تظاهرکنندگان انبوی در شیک آهین بانک انگلیس را با فشار دست از ریل در آوردن و سپس داخل بانک شدند و میزها، صندلی‌ها، ماشین‌ها، تلفن‌ها و حتی صندوق پول و ماشین‌های حساب، پول خردها و چک‌ها را بیرون آورده به آتش ریختند و با مازیک بر دیوارهای داخل و خارج بانک و روی شیشه‌ها شعار مرگ بر شاه، مرگ بر شریف امامی و زنده باد خمینی نوشتن.

جمعیت سپس به بانک پارس و آنگاه به ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات و جهانگردی در سر چهارراه کاخ حمله‌ور شدند<sup>۱</sup> و تمام اسناد و ماشین‌ها و پول‌های بانک پارس را بیرون آورده به آتش کشیدند.

گلابدره‌ای می‌نویسد که خود او مبل‌های گرفته و بیرون می‌انداخته است. بانک تهران و دیگر بانک‌های نزدیک نیز به آتش کشیده شدند.

«شاید هزار نفر نبودیم، نه، هزار نفر بودیم، دسته دسته بودیم، صدتاً صدتاً و گاهی هم بیست تا سی تا، از جلو دانه دانه بانک‌ها خالی می‌شد. اول برای باز کردن با هم همگی چنگ می‌انداختیم. در

۱- در آن روزها، دکتر محمد رضا عاملی تهرانی از بنیانگذاران حزب پان ایرانیست، پژوهشک متخصص بیهوشی که در سال‌های تحصیلی در دانشگاه تهران، از دانشجویان مبارز بود، به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی در کابینه شریف امامی عضویت داشت. عضویت آن پژوهشک جوان و تحصیلکرده در کابینه که به تشویق شاه شد نتایج مرگباری برای او به دنبال داشت و پس از اینکه انقلاب به پیروزی رسید، دکتر عاملی تهرانی که پیوسته در طول ۲۶ سال از منتقدین سرسخت رژیم شاه بود و تنها در دوران اخیر و کالتش در مجلس فریب خورده و عضو رستاخیز و قائم مقام آن حزب شده بود، در کوران انقلاب دچار قضای فلک شده و دادگاه انقلاب اسلامی او را محکوم به مرگ کرد. اعدام او شوک عجیبی وارد کرد و هیچ‌کس باور نمی‌کرد دکتر عاملی تهرانی اعدام شود، ابته در کوران خشک و تر سوختن پس از انقلاب انتظار چنین حوادثی می‌رفت.

که کنده می‌شد چند تایی برای تخلیه می‌ماندند و چند تا موتوری هم بودند که آرام و با حوصله موتورشان را کمی کج می‌کردند روی مبل و کمی که بنزین ریخته می‌شد روی مبل یک کبریت؛ و بعد گر که می‌گرفت بقیه اسباب و اثایه را می‌ریختند روی مبل گر گرفته و می‌کشیدند تا وسط خیابان. از جلو این ور خیابان که تمام می‌شد آن ور و همین طور می‌رفتیم.

کمی بالاتر از چهارراه پهلوی به مغازه‌ای که سردرش به شکل بام‌های رشتی سفال‌کاری شده بود و در و روکارش هم از تخته بود و به انگلیسی نوشته بود «پیترزا» حمله کردند. بی اختیار پریدم بالا و روی پله ایستادم. صاحب‌شی بیچاره زار می‌زد، داد زدم «عرق فروشی» نیست. غذای ایتالیایی است» نعره می‌زدم؛ بچه‌ها از خیرش گذشتند و حمله کردند به بانک شهریار روبرویی سر کنج [...] خیابان می‌سوخت. رسیدیم سر چهارراه تحت جمشید، هتلی که سر چهارراه نبیش کوچه بود و تمام درهایش منبت‌کاری بود دل می‌زد، پنجره‌هایش باز باز بود و مرد و زن از بالا جمع می‌کشیدند. یکی دو شیشه در و پنجره‌اش شکست. بچه‌ها عقب کشیدند. سر چهارراه گیر کردیم. آن طرف توی میدان کاخ سرباز و کامیون پر بود. این طرف؛ آن دورها از دم در سفارت آمریکا تا یکی دو چهارراه سرباز بود تا زیر پل و بالای پل انگار راه بسته بود. باید بالا می‌رفتیم. پایین که دود و آتش بود. انگار مسیرمان مشخص بود. به طرف بالا دویدیم. یک عده حمله کردند به عرق فروشی سر کنج، بالاتر از سینما رادیوستی، سینما درش گل گرفته شده بود، سینما قبل سوخته بود. انگار امروز روز بانک‌سوزی بود. نمی‌شد جلوی کسانی که عرق فروشی‌ها را خرد می‌کردند گرفت. من دم در عرق فروشی ایستاده بودم و داد می‌زدم، یکی با مشت محکم کویید توی گلویم [...] داد می‌زدم و می‌گفتم «اینا این ارمنه‌ها، این صاحبای عرق فروشی‌ها مثل خود ما هستن، اینام کاسبین، بانک، بانک، بانک» در همین کش و قوس در یک آن، کار عرق فروشی تمام شد و هر چه داشت و نداشت خرد شد. عرق توی پیاده رو راه افتاده بود. بو همه جا را گرفته بود. دویدیم به طرف بانک، باز یکی دیگر. در یک آن، یک دقیقه، یک ثانیه، یک لحظه درها از جا کنده می‌شد و اسباب و اثایه به وسط خیابان حمل می‌شد و گر می‌گرفت و شعله که می‌کشید رها می‌شد و باز یکی دیگر. حالا داشتیم می‌دویدیم. انگار سربازها را ندیدیم. ناگهان ایستادیم، همه ایستادند. سربازها سر میدان آب کرج بودند. تازه چشمنان به سربازها را افتاده بود. قنداق تفنگ به سینه‌ها چسیده، نشانه مستقیم توی سینه‌های ما و تمام عرض خیابان پهلوی را گرفته بودند و به طرف ما و دود و آتش پشت سر ما می‌آمدند. جای فرار نبود. نمی‌شد فرار کرد؛ باید یا سوراخ سوراخ می‌شدیم یا می‌نشستیم یا بی تفاوت منتظر مرگ می‌ایستادیم. وسط خیابان ایستادیم. صد نفر جلو ناگهان لخت شدند. سینه‌ها را باز کردند و سینه به سینه سربازها جلو رفتند. یک باره صدا بلند شد «خمینی عزیزم، بگو که خون بریزم» راهی برای فرار نبود. نمی‌دانم چطور شد که درست سینه به سینه سربازها شدیم. نعره‌ای از پشت شنیده شد: آتش و صدای رگبار بلند شد اول، خیال کردیم

همه مان تیر خورده‌ایم و افتاده‌ایم و داریم جان می‌کنیم ولی دیدیم سربازها ایستاده‌اند و تفنگ‌ها را رو به شاخه‌های درخت نشانه گرفته‌اند و پشت سر هم رگباری و بی‌وقفه شلیک می‌کنند. یکی دو شاخه افتاد روی سر من»<sup>۱</sup>

تظاهر کنندگان خشمگین و در عین حال مبهوت از اینکه شلیک هوایی بوده پس از خلاصی از مهلهکه با گذاشتن یک اتو میل پیکان در وسط خیابان تنگ، آنجارا بستند. سر خیابان ویلای شمالی تظاهر کنندگان می‌خواستند یک جیپ نظامی را آتش بزنند اما گریه سرباز راننده که می‌گفت پس مرا هم بکشید زیرا مرا تیرباران می‌کنند باعث شد که جمعیت جیپ را رها کند و چون جیپ خاموش شده بود مردم آن را هول دادند که روشن شود و به راه خود ادامه دهد.

«تمام آسمان تهران دود بود. دود از همه جا بلند بود، مردمی کنار درخت نارون چتری ایستاده بود و به من نگاه می‌کرد. من سر و صور تم سیاه بود. زنی با بجهاش می‌رفت و نمی‌دانم چرا زار زار گریه می‌کرد [...] بلند شدم و تا آن طرف پل دویدم و رسیدم به بچه‌ها [جمعیت]، بچه‌ها زورشان نمی‌رسید در بزرگ بانک شهریار را بکنند. کارگرهای ساختمانی کنار خیابان ایستاده بودند. یکی از بچه‌ها داد زد و کارگرها ریختند و تا آمدند در را از جا بکنند یکی از کارگرها دوید و گفت «آزان» پاسبان‌های کلاه به سر از میدان سنایی پایین می‌آمدند. همگی ول کردیم و فرار کردیم. آن طرف خیابان دو بانک بود. یک طلافروشی هم کنارش بود. طلافروش پریشان و نگران دم دکانش ایستاده بود. بچه‌ها هر دو بانک را در یک آن خالی کردند و هر چه داشت و نداشت به وسط خیابان آوردند و به آتش کشیدند. گل فروشی کنار طلافروشی به بچه‌ها گل می‌داد و همگی گل به دست می‌دویدند به طرف میدان ییست و پنج شهریور<sup>۲</sup>. در یک آن بانک ملی روبرو تخلیه شد.<sup>۳</sup> هنوز کارمندها توی بانک بودند. در طبقه‌های بالا بودند. بانک اما داشت می‌سوخت. بچه‌ها پریدند و مبل‌های گرگرفته را بیرون آوردند و آتش را با دست و پا خاموش کردند. کارمندها بیرون می‌دویدند، در یک آن باز مبل‌های گرگرفته را به داخل بانک بردند.

در طبقه‌های فوقانی این بانک هیچ کسی زندگی نمی‌کرد؛ باید می‌سوخت و می‌سوخت ولی بانک

۱- همان کتاب، ص ۲۰

۲- میدان هفتم تیر امروز

۳- ساختمان شیشه‌ای سبزرنگ بسیار زیبای این بانک که گفته می‌شد در قسمت فوقانی آن، آرشیو کل بانک ملی قرار داشته در آن روز به کلی سوخت و ویران شد و بعدها به جای آن ساختمان غیرشیشه‌ای زیبایی بنا شد.

بالایی کمی بالاتر از مسجد حالا داشت می‌سوخت. زنی مج پای بچه‌اش را گرفته بود و خم شده بود می‌خواست از پنجه‌های بالای بانک که دود از درونش می‌پیچید و بالا می‌رفت ول کند روی سر و دست مردم. همه جمع شده بودند، بچه‌ها گیج شده بودند. زن زار می‌زد. چنگه چنگه گیش را می‌کند، بچه مثل مار هی تاب می‌خورد و می‌خواست کمر راست کند. دود به بچه رسیده بود. یک باره بچه‌ها ریختند توی بانک و نمی‌دانم چطور شد که در یک آن بانک خاموش شد. دویست سیصد نفر توی بانک بودند. همگی با دست یا با پا، با پارچه، باکت، با پراهن آتش را خاموش کردند. حالا زن و بچه وسط خیابان بودند و بچه بغل من بود [...] زن زار می‌زد، دادم به دست زن و دویدم، یک کارت‌آن آلوه به بنزین از دست موتوری گرفتم. موتوری کنارم بود، حالا بچه‌ها می‌خواستند بروند دانسینگ را به آتش بکشند ولی سر کچع یک بانک بود، بانک واجب‌تر بود. بانک بالایی همان بانکی بود که هر ماهه قسط مرا می‌گرفت، قسطی که بابت وامی که یازده ساله برای خانه کرج گرفته بودم، دویست متر جا، پنجاه کیلومتر دور از تهران. صبح ساعت هفت یا بازن و بچه‌ات، غروب ساعت پنج برو. روزی یک ساعت و نیم بیا، یک ساعت و نیم برو. این راه پر خطر، روزی دو ساعت و نیم سه ساعت در راه باش به خاطر این که یازده سال دیگر صاحب دویست متر جا باشی. نه این که عقدۀ مالکیت داشته باشی نه به خاطر این که پول نداشته باشی کرایه خانه بدھی. تو بچه این خراب شده چه خاکی پس بر سرت می‌ریختی. این سال‌ها که نتوانستی توی این تهران پس از چهل سال سگ دو زدن، صد متر جا برای خودت جور کنی تا حالا مجبور نباشی ماهی سه هزار تومان تا یازده سال یعنی وقتی پنجاه سالت شد پردازی و این راه را هی بروی و بیایی».<sup>۱</sup>

پس از آتش زدن بانک بالایی جمعیت به یک بانک دیگر حمله‌ور شد. همچنین یک اتوبیل بنز شهربانی و یک جیپ را مورد حمله قرار داد، بنز پس از خرد شدن شیشه‌هایش گریخت اما جیپ به آتش کشیده شد. جمعیت سپس به بانک سپه در ابتدای تخت طاووس بورش آورد و مردم نگهبانی را که به سوی آنان تیر هوایی شلیک کرده بود گرفتند و روی چمن انداختند و تا می‌خورد کتکش زدند. جمعیت با آتش زدن یک کاروان پارک شده در محوطه بانک، به اغذیه فروشی آن سوی خیابان تخت طاووس حمله‌ور شدند و آنجا و سپس یک قمارخانه در طبقه دوم عمارتی را به آتش کشیدند. در خیابان قدیم شمیران، کوروش کبیر<sup>۲</sup> وقتی جمعیت خشمناک خواست به سوی

۱- محمود گلابدره‌ای: لحظات انقلاب

۲- امروزه خیابان دکتر شریعتی

فروشگاه تعاوی ارتش حمله و شود یک دسته سرباز مسلح از طرف شمال ظاهر شدند و در حالی که با شلیک هوایی پیش می‌آمدند، جمعیت را پراکنده کردند. بانک ملی میدان ۲۵ شهریور در ساعات شامگاهی در حال اشتعال بود و آتش به طبقه چهارم و پنجم آن رسیده بود. در دانشگاه عده‌ای در حال پایین آوردن مجسمه شاه بودند و رفته بودند مینیبوسی آورده و سیم بکسل را از یک سو به سپر آن و از سوی دیگر به گردن مجسمه بسته بودند. شبانگاه روز ۱۴ آبان، تهران به یک شهر سوخته و گرگرفته و دودآلود تبدیل شده بود و تقریباً از همه نقاط آن دود غلیظی به سوی آسمان بر می‌خاست.

روز بعد یعنی ۱۵ آبان هنگامی که گلابدره‌ای به تهران بازگشت همه جا را همچنان غرق دود و خاکستر دید. سینما کاپری، مجسمه، ساختمان رو به روی دانشگاه، بانک‌ها همه تبدیل به دود و خاکستر و ویرانه شده بودند. سربازان فرمانداری نظامی همه جا مستقر بودند و افسر و سربازان با فریاد مانع از آن می‌شدند که دو نفر یا سه نفر با هم راه بروند.

کامیون‌های سرباز در طول خیابان شاهرضا<sup>۱</sup> ایستاده بودند. از نظر گلابدره‌ای حوادث آن روز نمی‌توانست کار سواک باشد زیرا فقط مغازه‌های مشروب فروشی، بانک‌ها و مغازه‌هایی که صاحبان آنها شهرت به نزدیکی با رژیم داشتند به آتش کشیده شده بودند.

دیگر مغازه‌ها مانند پیراهن فروش‌ها، کفash‌ها، ساندویچی‌ها حتی یک سنگ به شیشه‌شان نخوردید. حتی مغازه عرق‌فروشی واقع در سر چهارراه پهلوی با اینکه تمام بطری‌های مشروب آن را شکسته بودند اما دست به دخل آن نزدیک بودند.<sup>۲</sup> داروخانه و دیگر مغازه‌ها هم از حمله مصون مانده بودند. به سفارت انگلیس حمله شده و حریقی در آن رخ داده بود اما فرش فروشی‌های خیابان فردوسی و مغازه‌های میدان فردوسی مگر مشروب فروشی‌ها سالم مانده بودند.

۱- امروز انقلاب

۲- ص ۲۸ همان کتاب از گلابدره‌ای

هر جا بانک یا مشروب‌فروشی یا ساختمان دولتی بود به آتش کشیده شده بود. ساختمان بی‌ام‌و در خیابان روزولت نیز به آتش کشیده شده، پایه‌های تیرآهن ساختمان بی‌ام‌و ذوب شده و ساختمان فرو ریخته و کوهی از آهن و آجر روی هم تلنبار شده بود. گلابدره‌ای به فکر فرو رفت که اگر ساواکی‌ها این کار را کرده بودند چرا طلافروشی‌ها، رادیوفروشی‌ها، کفش‌فروشی‌ها، پیراهن‌فروشی‌ها و تمام مغازه‌هایی که بین دو بانک قرار داشتند سالم و دست نخورده باقی مانده بودند.<sup>۱</sup>

اما روزهای بعد شایعاتی در شهر می‌پیچد که وهابزاده صاحب بی‌ام‌و چند هفته پیش ساختمان شرکتش را چندین میلیون تومان بیمه کرده بود. حتی به گوش قره‌باغی می‌رسد که عناصر دولتی ناشناسی به بعضی از مغازه‌های مبل فروشی مراجعه کرده و گفته بودند: موقتاً مبل‌های نفیس را پنهان کرده و چند مبل مستعمل در جلوی مغازه بگذارند تا مهاجمین آنها را به آتش بکشند.

آیا این شایعه که در ارتش هم دهان به دهان پیچیده بود که عناصر زیده و دست‌چین شده‌ای مأمور شده بودند ادارات و سازمان‌های خاصی را به آتش بکشند تا هم اکثریت خاموش ترسان و هراسان شوند و هم آمریکایی‌ها به حمایت از رژیم پردازند درست بود؟<sup>۲</sup>

آیا حق با گلابدره‌ای بود که می‌نویسد اگر ساواک هم اقدامی کرد از ساعت ۲ بعدازظهر بود و تظاهرات بامدادی خودجوش و در ادامه حادثه روز ۱۳ آبان در دانشگاه بود؟ یا اینکه از بامداد روز ۱۴ آبان هر اقدامی که شد و وزیرکشور وقت ارتشید قره‌باغی می‌گوید که از آن بی‌خبر بوده است، به ابتکار مأمورین امنیتی و برای نشان دادن و خامت هر چه بیشتر اوضاع ایران، مجاب کردن افکار عمومی مردم ایران به پذیرش دولت نظامی و نیز ساکت و قانع کردن آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به اینکه دولت نظامی تنها راه نجات رژیم است بوده است و بنا به بسیاری از نظرات و گفته‌هان نقش اصلی در حادث روز ۱۴ آبان را ارتش و ساواک و ژاندارمری و قسمت‌های ویژه‌گارد بر عهده داشتند. گفته می‌شد روزهای قبل، داوطلبانی برای عملیات آن گردآوری شده

بودند. روز قبل از ۱۳ آبان شاه تلفنی مذاکرات مفصلی با مقامات آمریکایی در واشنگتن کرده و آنها ابتکار عمل را در مورد فرو نشاندن بحران ایران به خود او و اگذار کرده بودند. بنابراین شاه پس از اینکه دید آمریکایی‌ها که موافق او بودند و جناح زیگنیو برژینسکی موافقت او به هر اقدام لازم که مقتضی می‌داند دست بزنند ترجیح داد شریف امامی را کنار بگذارد و یک دولت نظامی بر سرکار آورد اما او ضعیف‌ترین و بی‌اختیارترین ژنرال خود را برگزید.

اسناد موثق و ثبت شده در مورد حوادث روز ۱۴ آبان نشر نیافته است اما براساس گفت‌وگوهای مذاکرات و سخنانی که نویسنده شنیده‌ام دستور این بود که روز بعد گروه‌های نخبه‌ای از گروهان ۱۲۰ نفری عملیاتی سواک که وظیفه آنها حراست زندانیان و انتقال آنها و عملیات خیابانی بود و افراد نخبه‌ای از یگان‌های نیروهای مسلح محیطی از وحشت و ارتعاب از عملیات منتبه به مخالفان ایجاد کرده و زمینه را برای پذیرفتن تنها راه ممکن یعنی دولت نظامی آماده سازند. مشاهدات عینی عده‌ای از ناظران که در روزهای بعد در جراید نشر یافت حکایت از این می‌کرد که در طول روز ۱۴ آبان دستور خودداری از هرگونه مداخله به مأمورین انتظامی داده شده و هدف این بود مانند روز ۱۷ آذر<sup>۱</sup> ۱۳۲۱ که بر اثر تعدی و جسارت و غارتگری عده‌ای از اوباش

۱- در مورد حادثه روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ که کمبود نان و آغشته شدن نان به انواع آلایشات ضدبهداشتی و خاک اره و غیره به اعتراض دانش آموزان و جوانان و زنان، اجتماع آنان در مقابل مجلس شورای ملی و اشغال مجلس انجامید، کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده و بسیاری از مدارک لاپوشانی شده اما اصل ماجراً گویای حکایت از این می‌کرده که دربار چکی برای پاره‌ای عملیات علیه قواه سلطنه نخست وزیر وقت که با شاه سر نقار داشته و شاه راضی به ریاست وزرایی او نبوده در اختیار مخالفان قوا گذاشته شده است. اعتراض مردمی ۱۷ آذر در طلوع ساعات روز به یک بلوای عام تبدیل شده و با حمله تظاهرکنندگان به مغازه‌های خیابان اسلامبول و نادری و چند خودرو نظامی انگلیس در میدان بهارستان و کشته شدن عده‌ای از مهاجمین و نیز یکی دو درجه دار انگلیسی، احتمال ورود سپاهیان سوری و انگلیسی به شهر و اشغال نظامی آن می‌رفت. هدف توطئه، برآنکنند دولت قوا و بی‌کفایت نشان دادن آن بود. البته برادران مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که بارفوشان جنوب شهر از آنها اطاعت داشتند نقش مهمی در این غائله ایفا می‌کردند اما خود مسعودی در مجلس کنک مفصلی از غوغای گران خورد.  
به هر ترتیب با برقراری حکومت نظامی غائله فرو نشست. قوا تمام جراید را توقيف کرد و خود یکی دو

مردم به تنگ آمدند و از حکومت نظامی حمایت کردند کار به جایی برسد که افکار عمومی خواهان روی کار آمدن یک دولت نظامی مقتدر و جلوگیری از آشوب شود. این طرح مثلاً زیرکانه نه تنها به هدف مورد نظر رژیم شاه متنه نشد بلکه با حمله عده‌ای از افراد ویژه به سفارت انگلیس و وارد کردن خرابی‌ها به آن، حدود سه میلیون تومان خرج گردن دولت گذاشت که دولت روز بعد ناچار شد تقاضای غرامت سفارت انگلیس را پیدا کرد و چک آن را صادر کند و انگلیسی‌ها خود نیز فهمیده بودند این حمله از سوی مخالفان رژیم نیست زیرا در آن روزها، رادیو بی‌بی‌سی کاملاً در جهت موافق اقلایان قرار گرفته و همه شب میلیون‌ها نفر در ایران در اطراف رادیوهای جمع شده اخبار دست اول آن را گوش می‌دادند. می‌توان گمانه زد با حمله به چندین بانک و اداره دولتی و حتی مبل فروشی و مغازه‌هایی که قبلاً هشدارهای لازم به آنها داده شده بود کار آغاز شد اما در وسط روز رشته افکار و اختیار از دست گردانندگان خارج شد و مخالفان رژیم و مردم عادی و بیکارگان و همه کسانی که به نحوی ناراضی بودند به ماجرا پیوستند و زیان‌های بیشتری ایجاد گردید.

در تمام ساعات بامداد و بعداز ظهر روز ۱۴ آبان نیروهای انتظامی و فرمانداری نظامی در خیابان‌ها حضور نداشتند و شاه و مشاوران او به خیال خود می‌خواستند تصویر واقعی یک پایتخت آشوب‌زده به خاک و خون و خاکستر نشسته، به حال خود رها شده و بدون حافظ و نگهبان را به نمایش بگذارند و از دیگر سو افکار عمومی مردم آمریکا و انگلیس و دیگر کشورها و نیز زمامداران آن ممالک را به لزوم برقراری نظم و امنیت و سرکوب مخالفان در ایران جلب کنند.

در مورد وقایع آن روز ارتشید قره‌باغی در مصاحبه خود با آقای احمد احرار روزنامه‌نگار ایرانی می‌گوید:

«روز چهاردهم آبان، از حوالی ظهر گزارش‌هایی به وزارت کشور می‌رسید که در نقاط مختلف

→ ماه بعد برکنار شد. احتمال دارد با توجه به پیامدهای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ که به شاه قوت و اعتبار بخشید در روزهای ۱۳ و ۱۴ آبان نیز هدف همان هدف سال ۱۳۲۱ بوده باشد.

شهر آتش سوزی است، اشخاص مختلف تلفن می‌کردند و از آتش سوزی‌های متعدد خبر می‌دادند. از پنجره اتاق وزیر کشور در طبقه ششم ساختمان وزارت خانه که در جنوب پارک شهر قرار داشت نگاه کردم و دیدم از نقاط مختلف آتش و دود زبانه می‌کشد، ضمناً بعضی اشخاص که تلفن می‌کردند می‌گفتند مأمورین فرمانداری نظامی و مأمورین پلیس که آنها هم مأمور فرمانداری نظامی تلقی می‌شدند ایستاده‌اند نگاه می‌کنند و هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند.

من تلفن کردم به سپهبد صمدیان پور رئیس شهربانی و گفتم این طور گزارش می‌دهند، قضیه از چه قرار است؟ گفت بله، درست است شهر را در نقاط مختلف به آتش کشیده‌اند.

**گفتم پس چطور اقدام نمی‌کنید؟**

**گفت:** فرماندار نظامی دستور داده است که مداخله نشود.

علوم شد آتش نشانی شهر در اعتصاب است و آتش نشانی ارتش هم در اختیار نیروی زمینی است و ارتشید اویسی باید دستور بددهد، ساعتی که گذشت روزنامه اطلاعات را آوردند. دیدند در صفحه اول روزنامه، در وسط صفحه، آقای شهرستانی، شهردار تهران یک آگهی داده است و در آن می‌نویسد آقای شریف امامی، چرا استعفا نمی‌دهید؟ می‌خواهید چقدر آدم کشته شود تا شما استعفا بدهید؟ بنده دیدم دیگر قابل تحمل نیست تلفن کردم حضور اعلیحضرت، عرض کردم نقاط مختلف شهر در آتش می‌سوزد و حالا که کمی هم هوا تاریک شده ستون‌های آتش کاملاً دیده می‌شود. با سپهبد صمدیان پور رئیس شهربانی صحبت کردم، این طور اظهار می‌کند [شاه] فرمودند خوب دیگر چه خبر است؟

**گفتم:** [قره‌باغی می‌گوید] روزنامه اطلاعات را هم آورده‌اند و در آنجا دیدم شهردار تهران همچو اعلامیه‌ای داده است. فرمودند خوب به نظر شما چه باید کرد؟<sup>۱</sup>

عرض کردم جان نثار همیشه به عرضستان رسانده‌ام که به نظر من تنها راه حل همان اجرای دقیق مقررات حکومت نظامی است. راه حل دیگری به نظرم نمی‌رسد.

**فرمودند:** خیلی خوب، خیلی خوب، تصمیم خواهیم گرفت.

قره‌باغی اشاره می‌کند که یکی دو روز پس از تشکیل دولت نظامی بود که وقتی برای شرفیابی به حضور شاه احضار شده بود دید که مهندس جواد شهرستانی از حضور شاه می‌آید.

قره‌باغی اشاره می‌کند که اعلام همبستگی جواد شهرستانی در روز ورود آیت‌الله خمینی به تهران، سپس رفتن سپهبد بازنشسته عزیزالله کمال رئیس سابق اداره دوم به حضور آیت‌الله و اعلام همبستگی

۱- لحن شاه به گونه‌ایست که نشان می‌دهد از ماجرا باخبر است و طرحی را دنبال می‌کند و چندان نگرانی‌ای ندارد.

او و نوشتمن مراتب همبستگی در جراید و سپس مصاحبه ارتشدید جم در روز ۱۵ بهمن با خبرگزاری فرانسه و اعلام اینکه تنها راه حل بحران ایران سازش ارتش با مذهبیون است در روحیه فرماندهان و ارتش تأثیر منفی به جا گذاشت.

قره‌باغی آنگاه می‌گوید: «صحبت از روز چهاردهم آبان بود، آن روز هم با وضعی که گفتتم به آخر رسید و من رفتم به منزل و در طول راه دیدم زباله‌هایی را که به علت اعتصاب رفتگران شهرداری در کوچه و خیابان انباشته شده بود آتش زده‌اند طوری که به نظر می‌رسید تمام شهر در آتش می‌سوزد. راننده با رحمت زیاد توانست مرا از وزارت کشور به منزل برساند. آن شب تلفن‌های زیادی از شهرستان‌ها داشتم که استانداران گزارش می‌دادند و دستور می‌گرفتند و معلوم شد نظیر اتفاقات تهران در سایر نقاط هم رخ داده است.»<sup>۱</sup>

در ساعت ۲۳ شب ۱۴ به ۱۵ آبان، نخست وزیر شریف امامی به خانهٔ تیمسار فره‌باغی تلفن کرد و از اوضاع و احوال پرسش‌هایی نمود. در ساعت پنج بامداد هنگامی که قره‌باغی غرق خواب بود تلفن با زنگ‌های مکرر و گوش خراش خواب آرام او را به هم زد.

پشت خط تیمسار اویسی فرماندار نظامی بود.

فرماندار نظامی در آن ساعات بامدادی به‌طور بی‌مقدمه از وزیر کشور پرسید آیا می‌دانید دولت استعفا کرده است؟

قره‌باغی پاسخ داد خیر دیشب در آخرین ساعات با نخست وزیر صحبت کردم. بحثی از استعفا نشده. شریف امامی معمولاً پس از آخرین مکالمه تلفنی با وزیر کشور به بستر می‌رفت و می‌خوابید و قره‌باغی چند بار که پس از ساعت ۲۳ تلفن کرده بود به علت خواب بودن نخست وزیر نتوانسته بود با او مذاکره کند. از این رو با اطمینان خبر استعفای شریف امامی را تکذیب کرد اما ارتشدید اویسی تأکید کرد که ایشان استعفا کرده و دولت نظامی تشکیل شده و تیمسار هم کما کان وزیر کشور هستید.

علت عمدۀ استعفای مهندس شریف امامی و تصمیم جزم او هم، گویا سرزنش‌های همسرش بود که پس از تماشای فیلم خبری شب‌نگاه روز سیزدهم آبان که عده‌ای از دانشجویان بدن‌های تیرخورده دوستان و همدرسان خود را از دانشگاه خارج می‌کردند

۱- چه شد که چنان شد؟ گفت و گوی ارتشدید قره‌باغی با احمد احرار

تا به بیمارستان انتقال دهنده گریه افتاد و به همسرش تشریف که پیر مرد تاکی می خواهی ساکت بنشینی و شاهد کشtar جوانان مردم باشی؟<sup>۱</sup>

شريف امامي مرد تكنوکراتي بود که رشته تخصصي او راه آهن بود و حوادث روزگار او را به دنياي سياست کشانده و ترجيح می داد همان مشاغل صنعتی و مقاطعه کاري و کسب منافع از راه شركت در شركت های دولتی و احداث راه و ساختمان را داشته باشد. او نه قوام السلطنه بود و نه اميني و نه حتی امير اسدالله علم.

شريف امامي مرد محافظه کاري بود که پس از فرار از ايران در طول بیست و چند سالی که زنده بود فقط یک مصاحبه کرد و آنچه در آن مصاحبه بيان داشت مربوط به دوران جوانی او بود.<sup>۲</sup> او در مقام رياست بنیاد پهلوی و سپس رياست سنا به تمام جاه طلبی های خود رسیده و از نخست وزیر شدن در آن روزهای بحرانی و حساس به کلی ناراضی بود و حتی ابراز عجز می کرد و قادر به رویارویی با آن سیل سهمگین مخالفت و تنفر عمومی مردم از تمام طبقات که خود او در سال های گذشته نقش مؤثری در برانگیختن آن موج خشم و نفرت داشت نبود.

۱- از چند روز قبل از روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، در ارتش شایعات زيادي در مورد نخست وزيری ارشيد اويسى بر سر زبانها افتاده بود. بعدها شنیده شد کار نخست وزيری اويسى که تصور می رفت مانند سرلشکر فضل الله زاهدي در سال ۱۳۳۲ بتواند تاج و تخت شاه را نجات دهد تمام شده بود و شاه نيز نظر موافق يافته بود اما گويا مشاورانی انتصاب اويسى را به علت قشری و تند و افراطی بودن او به صلاح ندانستند و در آخرین رايزنی ها، اين مشاوران که فرح همسر شاه در رأس آنان بود، از هاري را که ملازم طبع و خونسرد به نظر می رسید، (اما بـ لـ يـاقـتـي و دـسـت و پـاـچـلـفـتـي و مـخـصـوصـاً عـجـزـاً او اـز يـكـ سـخـنـرانـي سـادـه رـا درـكـ نـكـرـده بـودـن) به عنوان نخست وزير نظامي به شاه قبولاندند.

سخنان و اعمال از هاري و ضعف و زیونی او نه تنها به نفع شاه تمام نشد بلکه آخرین سلاح شاه يعني تهدید به سپردن زمام کشور به يك دولت نظامي را از دست او گرفت. به نظر می رسد تلفن اويسى در ساعت ۵ صبح به قره باغي بيشتر به اين دليل بوده که تصور می کرده خود او نخست وزير خواهد شد و نام از هاري را به عنوان ايز گم کردن بر زبان آورده است.

۲- با گروه تاریخی شفاهی ایرانی در دانشگاه های آمریکا لا جوردی و صدقی، ضمن ارج گذاشتن به زحمت و همتان این ايراد به اين پژوهشگران که اطلاعات قبلی دقیقی از تاریخ معاصر ایران ندارند و اغلب در پرس و جو درمی مانند و اطلاعات غلط ناشی از خواست عمدى مصاحبه شونده یا تحلیل رفته حافظه او را منتقل می کنند. موارد بسیار در مصاحبه های آنها دیده ام.

اویسی به قره‌باغی که دهانش از تعجب باز مانده بود اطلاع داد ساعت ۹ بامداد در کاخ نیاوران باشد.

قره‌باغی پرسید بفرمایید نخست وزیر کیست؟  
اویسی جواب داد: تیمسار ازهاری.

قره‌باغی خواست پرسد پس چرا شما تلفن می‌کنید اما رویش نشد. حدود ساعت ۷ بامداد خود ازهاری تلفن کرد و به او خبر داد که وی، یعنی ازهاری نخست وزیر شده و وزارت کشور همچنان با تیمسار قره‌باغی بوده و البته ایشان باید سرپرستی وزارت امور اقتصادی و دارایی را هم قبول کند.

واقعاً خنده‌آور بود. ارتشید قره‌باغی در اداره امور وزارت کشور درمانده بود. سرپرستی وزارت‌خانه حجیم فنی و تخصصی و پرکارمند و پر مسؤولیت اقتصاد و دارایی را هم به او واگذار کرده بودند.

قره‌باغی حدود ساعت ۸ بامداد به ستاد بزرگ ارتشاران رفت. نخست وزیر جدید بیچاره که مانند خیاط در کوزه افتاده و پیشنهادی که چند هفته پیش برای تشکیل یک دولت مقندر نظامی کرده بود و بالگردن خودش شده بود؛ اینجا و آنجازنگ می‌زد و با تماس و الحاح و خواهش و قربان صدقه دنبال وزیر می‌گشت. بالاخره تیمسار سپهبد ابوالحسن سعادتمند رئیس سابق روابط عمومی ارتش و رئیس آن زمان هیأت قضات عالی ارتش را که گویا جغد مرگ روی سر و شانه آن امیر از همه جایی خبر نشسته بود به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی و سرپرست رادیو و تلویزیون برگزیدند و چند امیر دیگر را در رأس چندین وزارت‌خانه گماشتند. ارتشید عظیمی، امیر خسرو افشار، مهندس محمد رضا امین اولین اعضای دولت نظامی جدید بودند که از همان روز ۱۵ آبان در ناحیه این حکومت نور رستگاری درخشید و مخصوصاً نخست وزیر نظامی آمیزه‌ای بود از جُنْبَن، بی‌ارادگی، تردید و تزلزل، بی‌لیاقتی، بی‌اطلاعی که تمام این صفات را باید بر عدم تمايل و بی‌علاقگی او به نخست وزیر شدن افزود، کما اینکه حدود ۱۶ سال بعد در مصاحبه‌ای با رادیو صدای ایران در آمریکا صریحاً اعتراف کرد که اصلاً در اندیشه نخست وزیر شدن نبود، یکی دو بار هم که شاه قبلاً به او گفته بود چنین خیالی درباره او

دارد، عذر آورده و پست ریاست ستاد را مهتر از نخست وزیری دانسته بود. اما پس از واقعه روز ۱۴ آبان هنگامی که ساعت ۸ شب شاه او را احضار کرد و به او گفت از این ساعت تو نخست وزیر هستی وقتی از هاری خواست زیر بار نرود شاه آمرانه گفت دستور نظامی است و جای چون و چرا وجود ندارد.

از هاری نه دارای اطلاعاتی از امور سیاسی بود، نه اساساً شناختی از اپوزیسیون و جبهه مخالف داشت و نه شخصی صاحب جریزه مانند سپهبد امیر احمدی بود که وقتی در اجرای اوامر نظامی بخواهد نظم و امنیت را برقرار کند مردم از او حساب ببرند. او نه مانند رزم آرا قبلاً در امور سیاسی تجاری اندوخته بود و نه مانند سرلشکر فضل الله زاهدی بود که بالآخره هیبت جربه‌ای داشت و می‌توانست کارهایی انجام دهد. او حدود هشت سال پیش بازنشسته شده و در خانه‌اش نشسته بود اما شاه که افراد چاکرمنش و مطیع و بی‌اراده و ضعیف را دوست داشت وی را به عنوان جانشین رئیس ستاد بر ارشبد جم تحمیل کرده بود زیرا شاه ژنرال و تیمسار نمی‌خواست، منشی و نوکر و چاکر در خانه می‌خواست که به مرادش رسید.

حالا بیچاره تیمسار از هاری که مدتی بود ناراحتی قلب را بهانه می‌کرد پشت میزی نشسته بود که تا سه چهار ماه پیش حتی خواب آن را هم نمی‌دید. در مورد از هاری گفته می‌شد او زبان انگلیسی را به خوبی صحبت می‌کند و یکی از امتیازات وی سهولت مکالمه با آمریکایی‌هاست.

بعضی از افسران ارتش شاه از اینکه زبان انگلیسی دانستن موجب ترقی از هاری شده بود در شگفت بودند. درست است که زباندانی امتیازی است اما اگر صرفاً تسلط بر مکالمه در زبان انگلیسی بتواند به یک ژنرال امتیاز خاصی ببخشد معلمین زبان مؤسسات و آموزشگاه‌های زبان‌های خارجی چرا نباید نخست وزیر یا وزیر می‌شدند؟ می‌گویند تیمسار از هاری آن روز در محوطه کاخ به هر کس که رسید با عجز و ضعف گفت «دیدی چه خاکی بر سرم شد، اعلیحضرت مرا برای نخست وزیری برگزیده‌اند، آیا شخص دیگری پیدا نمی‌شد که مرا انتخاب فرموده‌اند. آخر من از فوت و فن نخست وزیری چه اطلاعی دارم؟»

ازهاری به دلیل بی‌کفایتی، بی‌اطلاعی مطلق از دنیای سیاست، عدم توانایی در شناخت انقلاب و جزر و مدهایی که تا آن زمان پیش آمده بود، بدترین انتخاب شاه (مانند همیشه در کوران بحران‌ها) بود.

تمام تمهیدات چند ماهه برای زمامداری یک دولت قوی نظامی یکی دو روز بعد با پیام کوبنده آیت‌الله خمینی بر باد رفت و آیت‌الله با بیاناتی که در رد و بی‌ارزش شمردن دولت نظامی ایراد داشت این تلاش را هم نقش بر آب کرد. شامگاه روز ۱۴ آبان وزارت دربار از سفرای آمریکا و انگلیس درخواست کرد به دیدار شاه بستابند.

حمله جمعیت به سفارت انگلیس و شکستن شیشه‌ها و وارد کردن خساراتی به عمارت جلویی سفارت باعث خشم و ترس انگلیسی‌ها شده بود اما شایعاتی بر سر زبان‌ها بود که حمله به سفارتخانه را کار عوامل ساواک می‌دانست.

وابسته نظامی سفارت انگلیس روز بعد به حالتی خشمگین و پرخاشگرانه به یکی از امیران ارتش که برای عذرخواهی و تحبیب قلوب دیلمات‌های انگلیسی به سفارتخانه رفته بود گفت «چرا متوجه نیستید که مشکل شما یک مشکل سیاسی است و راه حل نظامی ندارد.»

آن شب وقتی سر آتنونی پارسونز سفیر انگلیس و سفیر آمریکا سولیوان بنا به فراخوان شاه به کاخ نیاوران رفتند از سکوت معموم آن کاخ متعجب شدند. دیدار شاه با آن دو بیشتر برای کسب نظراتشان درباره وقایع آن روز و اخذ تأییدشان برای روی کار آوردن یک دولت نظامی بود.

چند روز پس از آغاز نخست وزیری ارتشیدگیج و مبهوت و نگران که رفتار عامیانه و سخنان ابتدایی او خاطرات دوران زمامداری حاج میرزا احمد خان مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرای اخیر دوران محمد علی شاه را تداعی می‌کرد و لاقل سالخورده‌گان وجوده تشابه زیادی بین این دو رئیس‌الوزرای مورد اعتماد دو پادشاه خودکامه می‌یافتند، نخست روزنامه‌های بزرگ کشور اعتصاب کردند و اعتصاب آنها به مدت شصت و دو روز به طول انجامید و دولت از وجود رسانه‌های چاپی محروم شد. پس از

اعتصاب روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، آیندگان؛ روزنامه رستاخیز نیز که نویسنده‌گان و کارکنان اجرایی آن همان نویسنده‌گان اطلاعات و کیهان بودند به تعطیلی گرایید و با از حرکت ایستادن ماشین‌های چاپ کیهان، چاپ آن متوقف شد.

در خلال ایام شصت و دو روزه اعتصاب، در چاپخانه کیهان به طور مخفیانه فعالیت‌هایی برای چاپ روزنامه‌های زیرزمینی آغاز شد. نشانه نوید که گفته می‌شد توده‌ای‌های قدیمی مستقر در کیهان که علی‌رغم چند بار تصفیه کیهان از چپگرایان همچنان در آنجا حضور داشتند و یکی از ایشان حتی به پست معاونت سردبیری امیر طاهری منصوب شده بود چند شماره‌ای نشر یافت. گذشته از آن کیهان هوایی نیز با تصاویری از روزهای ۱۴ و ۱۳ آبان منتشر شد که گویا به توزیع و ارسال به خارج نرسید و در همان سالن صحافی شناسایی و توقیف شد.

در کیهان گروه چپگرایان بر گروه اسلامی‌هار جحان داشتند و فعالیت آنها تا چند ماه پس از به پیروزی رسیدن انقلاب ادامه داشت که در نتیجه ابتدا با انتصاب مهدیان، تاجر آهن، سعی در تصفیه آنها شد و چون این اقدام مثمر ثمر واقع نشد، چندین ماه بعد با شورش و اعتراض انجمن اسلامی و کارگران روزنامه کیهان علیه هیأت تحریریه به شدت چپگرا، اقدام به تصفیه آنها و راندنشان از روزنامه که سمت‌گیری آن علیه نظام جمهوری اسلامی بود شد و هیأت تحریریه کم تجربه جدیدی با گرایش‌های اسلامی و اصولگرایانه در آن روزنامه مستقر شدند.

در اطلاعات نیز علی‌الظاهر چپگرایان روزنامه را تسخیر کرده و در تندری و اطلاعات پیشی گرفته بودند.

اصراری که هیأت تحریریه هر دو روزنامه در حمایت از حزب توده و گروه‌های کمونیستی و مجاهدین خلق و دسته‌های امثال آن داشتند در ماه‌های پس از انقلاب تشنجات بسیاری در تهران و شهرستان‌ها بویژه در گنبد قابوس، خوزستان، آذربایجان و کردستان آفرید و به ناچار دولت انقلاب در ماه‌های بعد آن گروه را هم از روزنامه اطلاعات تصفیه کرد.

در حالی که دولت ناتوان و ناکارآمد از هاری، با سلسله جدیدی از اعتصاب‌ها و

تظاهرات و جنبش پرشور اسلامی مردم ایران رویارویی بود؛ اعتصاب کارکنان برق از یک سو و اعتصاب کارکنان رادیو و تلویزیون ملی از سوی دیگر و سرانجام اعتصاب گسترده نفتگران در سراسر مناطق نفت خیز کار را ب آن دولت سخت گرفت و به شاه نشان داد که گرچه سرنیزه سلاح مؤثری است اما نشستن بر سر آن کار آسانی نیست و حکومت نظامی یا دولت نظامی در شرایط آن روز ایران یک سلاح زنگ زده و مستعمل و غیرقابل استفاده است.

شاه در شب ۱۵ آبان ۱۳۵۷ در یک سخنرانی بی‌سابقه که از رادیو و تلویزیون ملی ایران پخش شد و سال‌ها بعد براساس محتوای یک نامه فرح پهلوی به مهندس قطبی آشکار شد. آن نامه زیر نظر مهندس قطبی و به وسیله چند نویسنده زبردست نوشته شده است، اعتراف کرد که در گذشته ظلم و فساد در کشور وجود داشته و خطای کاران مرتکب تقصیرات زیادی شده‌اند. او گفت که صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است و انقلاب ملت ایران را مورد تایید قرار می‌دهد. شاه به دسیسه و سوءاستفاده دیگران از احساسات و خشم مردم اشاره کرد و گفت که اعتصاب‌ها که بسیاری از آنها بر حق بوده اخیراً تغییر ماهیت و جهت داده تا چرخ‌های اقتصاد و زندگی روزمره مردم را فلجه کند و حتی جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد را قطع کند.

شاه به حوادث روز ۱۴ آبان که «پایتخت را به آتش کشیده» اشاره کرد و گفت که سعی کرده یک دولت ائتلافی تشکیل دهد اما چون موفق نشده موقتاً یک دولت موقت [نظامی] را تعیین کرده است.

شاه اشاره به فساد مالی و فساد سیاسی در گذشته‌ها کرد و تعهد نمود که خطای کاری گذشته و ظلم و بی‌قانونی و فساد دیگر تکرار نخواهد شد. شاه تشکیل دولت ملی برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجرای انتخابات آزاد را وعده داد و از مردم خواست تلاش کنند نظم و آرامش برقرار شود. شاه از آیات عظام و علمای اعلام درخواست کرد برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند! از رهبران فکری جوانان و پدران و مادران خواست «جوانان را از آشوب و اغتشاش بر حذر دارند.»

نطقی که برای شاه نوشته بودند خوب، اما بسیار دیر بود و دیگر پس از خونریزی‌های

۱۷ شهریور و حوادث مختلف بخصوص مسجد کرمان کسی سخنان او را باور نمی‌کرد. شاه در پایان از جوانان و نوجوانان خواست تا «میهنمان» را به خون و آتش نکشند. اما گویی جوانان میهن خود را از میهن شاه و رژیم جدا می‌دانستند و به نقطه شاه که لحن استر حام آمیزی داشت و با نقطه‌های پر طمطراف او تفاوت فراوان داشت، کمترین توجهی نشان ندادند و از روز بعد بیش از پیش به تظاهرات و شعار دادن‌های خود ادامه دادند.

از نظر گلابدره‌ای که رویدادهای روزانه را می‌نوشت:

«وقتی شاه اول با آن صدای خفه و آن چهره دگرگون شده ملتمنسانه عزوچز کرد و قسم خورد و ناله کرد و بعد از هاری با همان جملات و همان آهنگ کلام و همان استخوان‌بندی و شیوه نگارش نوکروار و پدرانه بدتر از شاه التماس و درخواست کرد دلم چون غنچه‌ای باز شد و شکفت و بلند بلند خنديدم.<sup>۱</sup> گلابدره‌ای چند روز بعد نوشت «از هاری ول کن نبود، گریه و زاری می‌کرد، التماس می‌کرد، هی حرف می‌زد.»

«جالب این بوده در فرمایشات مجلس و تلویزیونی اسمی هم از شاهنشاه و پدر تاجدار و فرمانده کل ارتش و بزرگ ارتشتاران نمی‌آورد. هیچ وقت و هیچ جا اسم شاه را نمی‌آورد. چه عزو جزی می‌کند، چه التماسی می‌کند. چه خودش را کوچک و حقیر و بی‌گناه و زبون می‌نماید و من ته دلم می‌گفتم هر بار که این به تلویزیون می‌آید و حرف می‌زند و التماس می‌کند یکی از مویرگ‌های ارتش مغدور قطع می‌شود؛ هر چه این بیشتر بیاید و حرف بزند و التماس کند چهره واقعی اش از پشت آن يراق‌ها و دستک موسک‌ها بیشتر رو می‌شود و پایه‌های بت بزرگ قدرت و شوکت و جلال و جبروت و هارت و پورت و اولدرم بولدرمش بیشتر می‌لرزد.»<sup>۲</sup>

در طول روزهای پس از نخست وزیر شدن تیمسار از هاری، نه تنها موج شورش‌ها و اعتصابات فرو نشست بلکه تشدید شد و به همان نسبت سربازان فرمانداری نظامی نیز در

۱- محمود گلابدره‌ای: لحظات انقلاب ص ۲۵

۲- گلابدره‌ای: همان کتاب، ص ۳۳

برابر جمعیت خشمگین اقدام به تیراندازی بیشتر و نامحدودتری کردند و همه روزه عده زیادی شهید یا مجروح می‌شدند.

بطور کلی چنان موج نارضای و تنفری کشور را برداشته بود که هر کس، در هر موقعیت، در هر موضع، با هرگونه طرز فکر سیاسی و اجتماعی از رژیم فاصله می‌گرفت و سعی داشت خود را به مخالفان نزدیک کند. تنها کسانی که همچنان طرفدار رژیم بودند دولتمردان طراز اول و دوم، طبقات بسیار مرغه و راضی و برخوردار شده از منافع همکاری با حکومت بودند و صرفنظر از این طبقات دیگر طرفداران شاه، امیران و افسران ارشد ارتش و نیروهای مسلح و افسران و مأمورین ساواک و شهربانی و ژاندارمری بودند که می‌دانستند در صورت فروپاشی نظام سلطنتی جایی برای آنان در نظام بعدی وجود ندارد.

قره‌باغی در یکی از مصاحبه‌های خود می‌گوید:

«مارسیده بودیم به جایی که بطور متوسط روزی ۱۲۰۰ نفر از ارتش فرار می‌کردند. نه تنها افسران وظیفه و سربازان وظیفه فرار می‌کردند بلکه افسران داوطلب [کادر] هم غیبت می‌کردند و سرکارشان حاضر نمی‌شدند. در کتاب پل بالتا شاید خوانده باشید که می‌نویسد، من رقم در تظاهرات، چند نفر دور و بر مرا گرفتند و گفتند ما افسر ارتش هستیم. من باور نمی‌کرم. کارت‌های افسری خود را نشان دادند و گفتند ما از ششصد کیلومتر آمده‌ایم اینجا که در تظاهرات شرکت کنیم». <sup>۱</sup>

در روز پانزده آبان چند افسر جوان در درجه سرگردی مأمور شدند در هیأت تحریریه‌های چهار روزنامه بزرگ کشور آیندگان، اطلاعات، کیهان و رستاخیز حضور یابند و تیترا و عکس‌ها و خبرها را مورد بررسی قرار دهند.

وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه نظامی سپهد دکتر سعادتمند رئیس هیأت عالی قضایی ارتش بود که قبل از آنان پست ریاست اداره روابط عمومی ارتش را عهده‌دار بود و قبل از اینکه سرلشکر و رئیس روابط عمومی ارتش شود در درجه سرتیپی مدتی معاونت وزارت اطلاعات و جهانگردی (در دوران وزارت سرلشکر حسن پاکروان پس

۱- چه شد که چنان شد. گفت و گوی احمد احرار با ارتشد عباس قره‌باغی، پیشین ص ۸۲

از تور حسنعلی منصور) را عهدهدار بود و پیش از اینکه مأمور خدمت در وزارت اطلاعات و جهانگردی شود از کارمندان بلندپایه سواک بود.

تیمسار سپهبد دکتر ابوالحسن سعادتمند که لاهیجانی و گیلانی بود تجارب کافی در امور مطبوعاتی نداشت و اگر هم در دوران خدمت خود در سواک و وزارت اطلاعات و سپس روابط عمومی ارتش تماس‌هایی با مطبوعات داشت اما آن تماس‌ها به درد اداره آن وزارتخانه حساس، آن هم در آن روزهای بحرانی نمی‌خورد.

وقتی افسران مأمور فرمانداری نظامی وارد هیأت تحریریه شدند و مأموریت خود را ابلاغ کردند، سردبیران سه روزنامه آیندگان، اطلاعات و کیهان موضوع توافقنامه‌ای را که در دوران نخست وزیری مهندس شریف امامی میان نمایندگان سه روزنامه اعتصابی و دکتر آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی، دکتر باهری وزیر دادگستری و دکتر محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت به امضاء رسیده بود پیش کشیدند و اظهار داشتند حاضر نیستند زیر بار سانسور بروند.

وقتی مأمورین حکومت نظامی اصرار کردند هیأت تحریریه‌های هر سه روزنامه دست از کار کشیدند و ماشین‌های عظیم چاپ هر سه روزنامه متوقف شدند و آن روز عصر روزنامه به دست مردم نرسید.

در دوران نخست وزیری احمد قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۱ که امکانات کشور از نظر مطبوعاتی بسیار ناچیز بود، وقتی قوام در روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ تصمیم گرفت کلیه جراید کشور را تعطیل و توقيف کند، یک روز نگذشته حسینقلی مستغان نویسنده و روزنامه‌نگار و عضو اداره کل انتشارات و تبلیغات را مأمور کرد یک روزنامه چهار صفحه‌ای حاوی اخبار به نام « الاخبار روز» نشر دهد و آن روزنامه بالفاصله شروع به نشر کرد و تا حدود ۴۰ روز که مطبوعات کشور اجازه انتشار نداشتند آن روزنامه بولتن مانند به نشر خود ادامه می‌داد اما رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ طوری منفور و منزوی بود و طوری اطرافیان شاه از گردش پراکنده شده بودند که آن رژیم نتوانست حتی یک روزنامه نشر دهد و به ناچار هفتنه‌نامه‌های کوچک و مجلاتی که از دوران شریف امامی اجازه نشر به آنان داده شده بود منتشر شدند اما حتی یک روزنامه که صبح به صبح

چاپ شود منتشر نمی‌شد و مردم از نظر دسترسی به اخبار در مضيقه قرار گرفتند و به ناچار به رادیوهای خارجی که در آن زمان بی‌بی‌سی مهم‌ترین و موثق‌ترین آنها تصور می‌شد روی آوردند. بی‌بی‌سی اخباری منتشر می‌کرد که از نظر دولت نظامی جنبه تحریک مردم به اختشاش را داشت و از این‌رو مذاکراتی که از چند ماه پیش بین پرویز راجی سفیر ایران (که مادرش انگلیسی بود) و مسؤولان وزارت خارجه لندن و سرپرستان بخش‌های بین‌المللی و فارسی رادیو لندن آغاز شده بود همچنان ادامه یافت و تمام مسؤولان بلندپایه ایران از شاه و نخست وزیر گرفته تا وزیران و تیمساران هر بار که مقامات انگلیسی را می‌دیدند گله می‌کردند که چرا بی‌بی‌سی اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی را منتشر می‌کند یا جزیئات حوادث ایران را پخش می‌کند و برای گرددۀ‌مایه‌های روزهای بعد اطلاعیه‌های آگاهی‌دهنده از محل و روز و ساعت تظاهرات را به گوش مردم می‌رساند.<sup>۱</sup>

دولت انگلستان متعدد به این می‌شد که بی‌بی‌سی گرچه از خزانه دولت انگلیس هزینه‌های خود را تأمین می‌کند اما دارای خط مشی مستقلی است و اجازه دارد هر خبری که ضرورت دارد پخش کند اما از لحن برنامه‌های بی‌بی‌سی چنین بر می‌آمد که نظر نامساعدی به رژیم شاه دارد و احتمالاً آن نظر به این دلیل اتخاذ شده بود که اکثریت شوندگان ایرانی رادیو بی‌بی‌سی که با نامه و تلفن و تلکس و تلگراف با آن رادیو ارتباط برقرار می‌کردند مخالف رژیم شاه بودند و یکی از متنفذترین مخالفان سوگند خورده

۱- نگاه کنید به پرویز راجی در خدمت تخت طاووس ترجمه دکتر حسین ابوترابیان (ح - الف - مهران). ترجمه جدیدی از نوشته‌های پرویز راجی به قلم (حسن کامشاد) نیز اخیراً در تهران چاپ شده که تفاوت‌هایی با متن قدیم دارد. ترجمه قدیم از انتشارات مؤسسه اطلاعات است که نخست به صورت پاورقی در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید و حسن کامشاد که ترجمه وی به وسیله انتشارات طرح نو و در سال ۱۳۸۱ در تهران به چاپ رسیده می‌نویسد که ترجمه ناقصی که قبل از این کتاب در ایران نشر یافته با امانت و حسن نیت انجام نگرفته و به هیچ وجه حق مطلب را ادا نکرده است که البته نویسنده و مترجم اخیر محظورات سال‌های اول انقلاب را در نظر نگرفته و به نظر اینجانب در مورد مرحوم دکتر ابوترابیان بی‌انصافی کرده‌اند. آقای راجی از حمایت شدگان شاهدخت اشرف و دست پرور دگان امیرعباس هویدا بوده که از دیدگاه قضاؤت تاریخ هرگز شایستگی مقام و پست حساس خویش را در سال‌های مورد بحث نداشته است.

شاه، شاهزاده مظفر فیروز پسر نصرت‌الدوله فیروز بود که رضاشاه پدر او را که وزیر مالیه بود تبعید کرده و کشته بود و خود او هم در سال ۱۳۲۵ هش در حالی که در کابینه احمد قوام (قوام‌السلطنه) نخست معاون سیاسی و سپس وزیر کار و تبلیغات بود بنا به فشار شاه از ایران رانده شده و پست سفیر کبیر ایران در مسکو را به مدتی کوتاه به وی داده و سپس او را برگنار کرده بودند.

مظفر فیروز از سال ۱۳۲۶ پس از عزل از سفارت ایران در اتحاد جماهیر شوروی در فرانسه به سر برده و غالباً در روزنامه سیاسی متنفذ لوموند که به محافل وزارت خارجه فرانسه نزدیک است و یک نشریه با نفوذ و معتبر جهانی است؛ مقالاتی علیه رژیم پهلوی می‌نوشت و شاه را به دیکتاتوری، پایمال کردن آزادی و حقوق انسان‌ها در ایران، خرید اسلحه در ابعاد نجومی، فساد مالی و آزادی عمل به بستگان خود در غارت ثروت ملی و حمایت از باندهای فساد و بانفوذ متهم می‌کرد.

مظفر فیروز که حدود ۳۰ سال در فرانسه به سر برده بود؛ در آغاز زمامداری پرزیدنت جیمی کارتر ریاست جمهوری آمریکا یکی دو نامه مبسوط به او نوشته و از او خواست به دوران زمامداری بدون ناظرت و خودکامگی شاه در ایران پایان دهد.

مظفر فیروز در مطبوعات فرانسه و انگلیس و رادیو بی‌بی‌سی نفوذ داشت و مصاحبه‌های او در رسانه‌های گروهی آن‌کشورها چاپ می‌شد و چون پناهنده سیاسی به دولت فرانسه بود کاری از دست شاه ساخته نبود.<sup>۱</sup>

محتوای اغلب خبرها و گزارش‌هایی که بی‌بی‌سی در برنامه‌های متعدد بامدادی،

۱- نگاه کنید به زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز، به کوشش علی دهباشی، تهران، انتشارات سخن، انتشارات شهاب ثاقب، ۱۳۸۰، چاپ اول، صص ۳۰۷ - ۲۸۵، نامه فیروز به پرزیدنت کارتر بدون تاریخ - احتمالاً اگر این نامه به دست کارتر رسیده و آن را خوانده باشد، محتوای این نامه نقش عمیقی در بدین کردن کارتر به شاه داشته است.

در مورد نقش عمیق و وسیع مظفر فیروز در متزلزل کردن رژیم شاه از طریق نامه‌نویسی برای کارتر و مقامات دولت آمریکا و سناטורها و شخصیت‌های بانفوذ آن‌کشور و نیز فرانسه کمتر تحقیق شده است. مظفر فیروز که از دشمنان سوگندخورده شاه بود و قتل پدرش به دستور رضاشاه را از یاد نمی‌برد ضربات کاری به رژیم شاه وارد ساخت و از عاملین مهم ایجاد تردید و یأس در مقامات آمریکایی نسبت به شاه بود.

عصرگاهی، شامگاهی و شبانگاهی خود پخش می‌کرد علیه رژیم شاه بود و وزارت خارجه انگلیس در پاسخ اعتراض مقامات ایرانی از شریف امامی و از هاری و امیر خسرو افشار وزیر امور خارجه و قره‌باغی و راجی سفیر ایران در لندن اظهار می‌داشت که کاری از دست آن وزارت خانه برنمی‌آید.

علاوه بر رادیو بی‌بی‌سی، لحن روزنامه‌های انگلیس نیز که مرتبًا از سوی مخالفان رژیم، نامه‌ها و تلگراف‌ها و تلکس‌هایی به هیأت تحریریه آنها می‌رسید جنبه مخالفت با رژیم داشت و با اینکه شاه حدود یک میلیارد دلار برای تأمین آب آشامیدنی شهر لندن کمک مالی و وام بدون بهره به دولت انگلیس داده و در منابع نفت دریای شمال سرمایه‌گذاری کرده و میلیون‌ها پوند خرج خرید تانک‌های چیفتون و شیر ایران یک و شیر ایران دو و موشک‌های مختلف رزمی کرده بود معهداً مطبوعات انگلیس او را مورد حمله قرار می‌دادند.

یکی از خبرنگاران زن انگلیسی که تا یکی دو سال پیش از آن، مقالاتی در تعریف و تحسین از پیشرفت‌های صنعتی ایران در یک مجله صنفی صنعتی انگلیسی زبان چاپ خاورمیانه می‌نوشت، خانم «لیزتر گوود» بود که در دوران انقلاب اسلامی مشاهدات عینی خود در ایران را در روزنامه‌های معتبر گاردن به چاپ رساند و چون این نوشته مورد قبول و رضایت رژیم شاه قرار نگرفت مقامات ایرانی اجازه اقامت او در ایران را فسخ کردند و او از ایران اخراج شد.

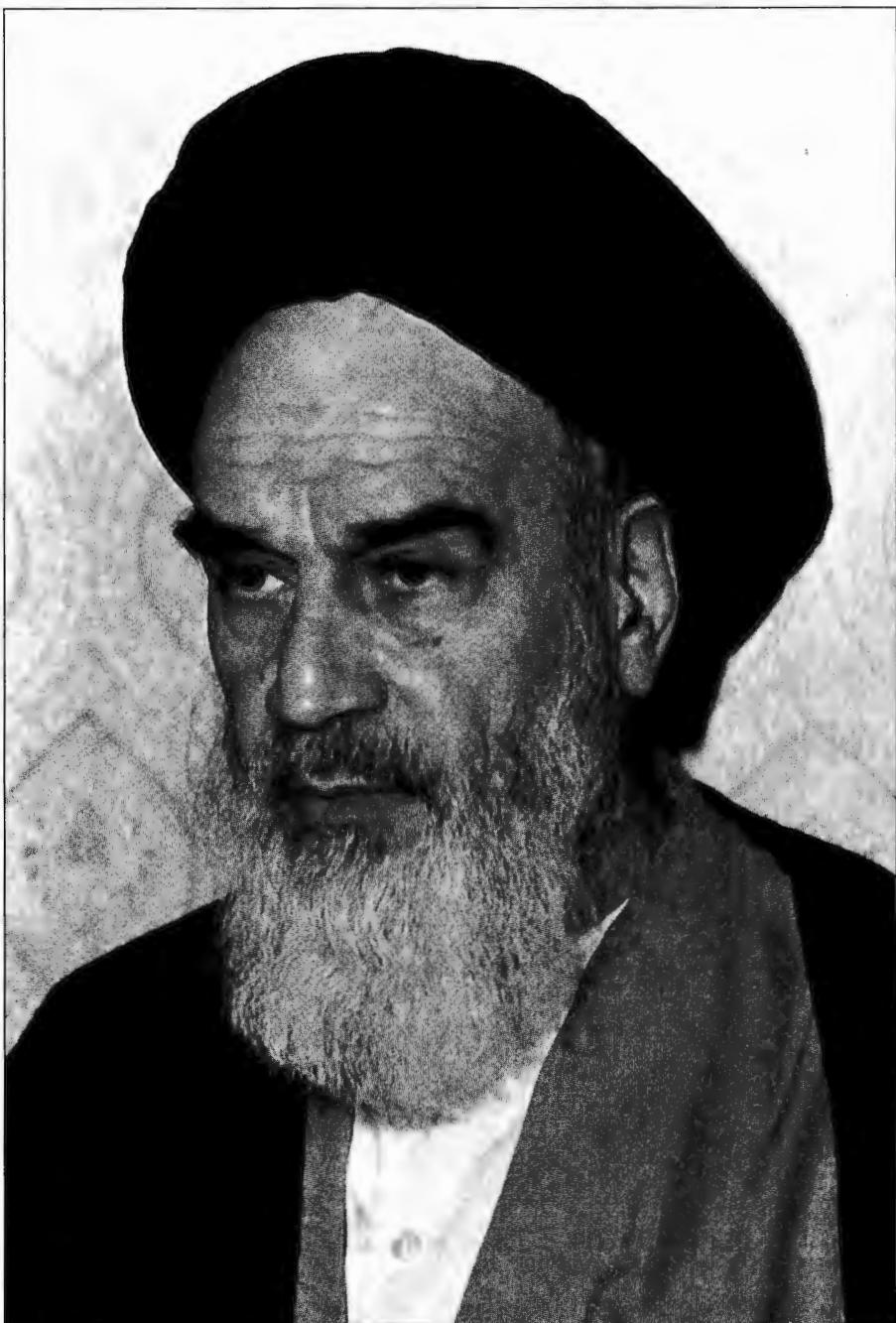
در دوران دولت نظامی «آندره ویتلی» خبرنگار بی‌بی‌سی نیز از ایران اخراج شد اما بی‌بی‌سی که براساس پیش‌بینی‌های دقیق مفسران خود؛ شانسی برای ادامه سلطنت شاه و رژیم او و از جمله دولت نظامی بی‌کفایت از هاری نمی‌دید همه روزه از منابع مختلف اخبار و گزارش‌های خود را تهیه کرده به پخش اخبار ادامه می‌داد و همین امر باعث شد که میلیون‌ها ایرانی به جمع شنوندگان بی‌بی‌سی پیوندند و رادیویی که تا سال ۱۳۵۵ شنونده چندانی در ایران نداشت به یک وسیله موثق آگاهی از اخبار ایران مبدل شود. سانسور رسانه‌های نوشتاری و گفتاری و دیداری در دوران حکومت هویدا بدینگونه اثرات خود را به بار آورد و رسانه‌های داخلی یا توقیف بودند یا تأثیری در افکار



شہبانو فرج برای خود دولت سایه تشكیل داده بود.



با هزینه سنگین، کتابهای تبلیغاتی به صورتهای مختلف برای تبلیغ خاندان منتشر می‌شد.



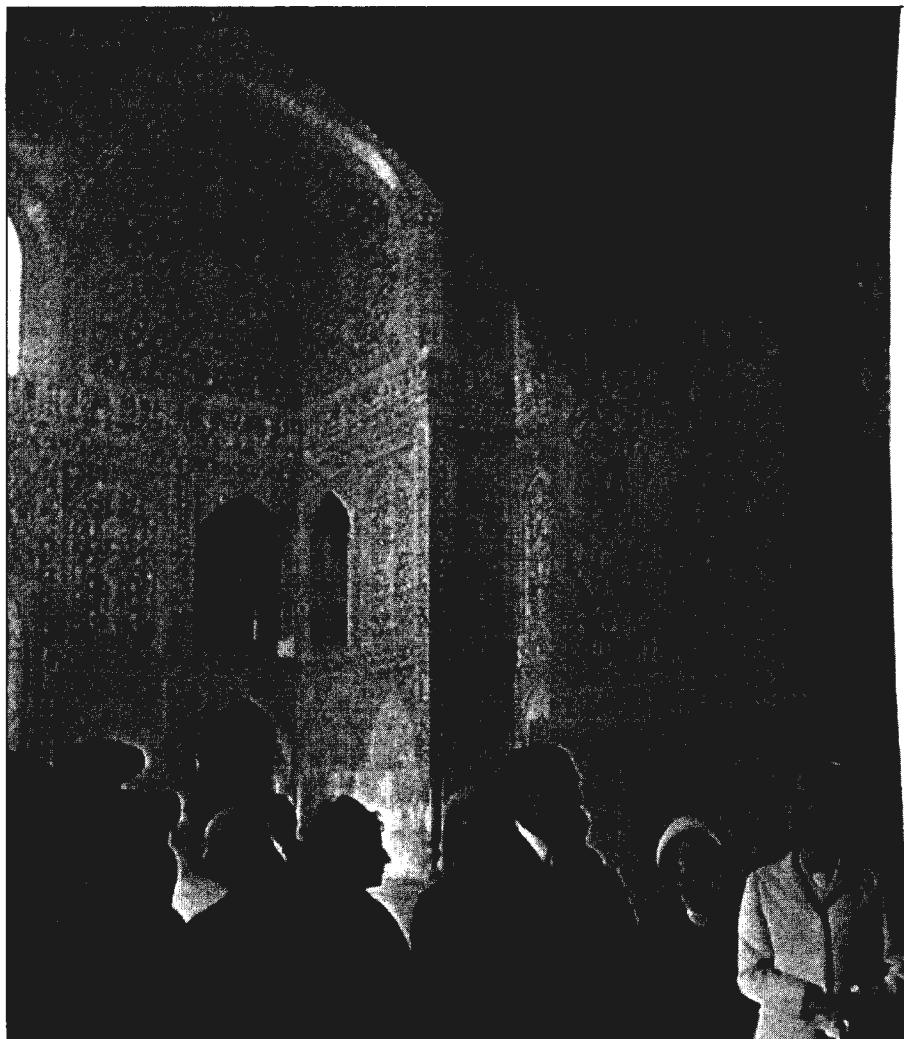
آیت‌الله خمینی مبارزه‌ای را که از خرداد ۱۳۴۲ آغاز کرده بود، طی پانزده سال تبعید ادامه داد و در بهمن ۱۳۵۷ به کشور بازگشت.



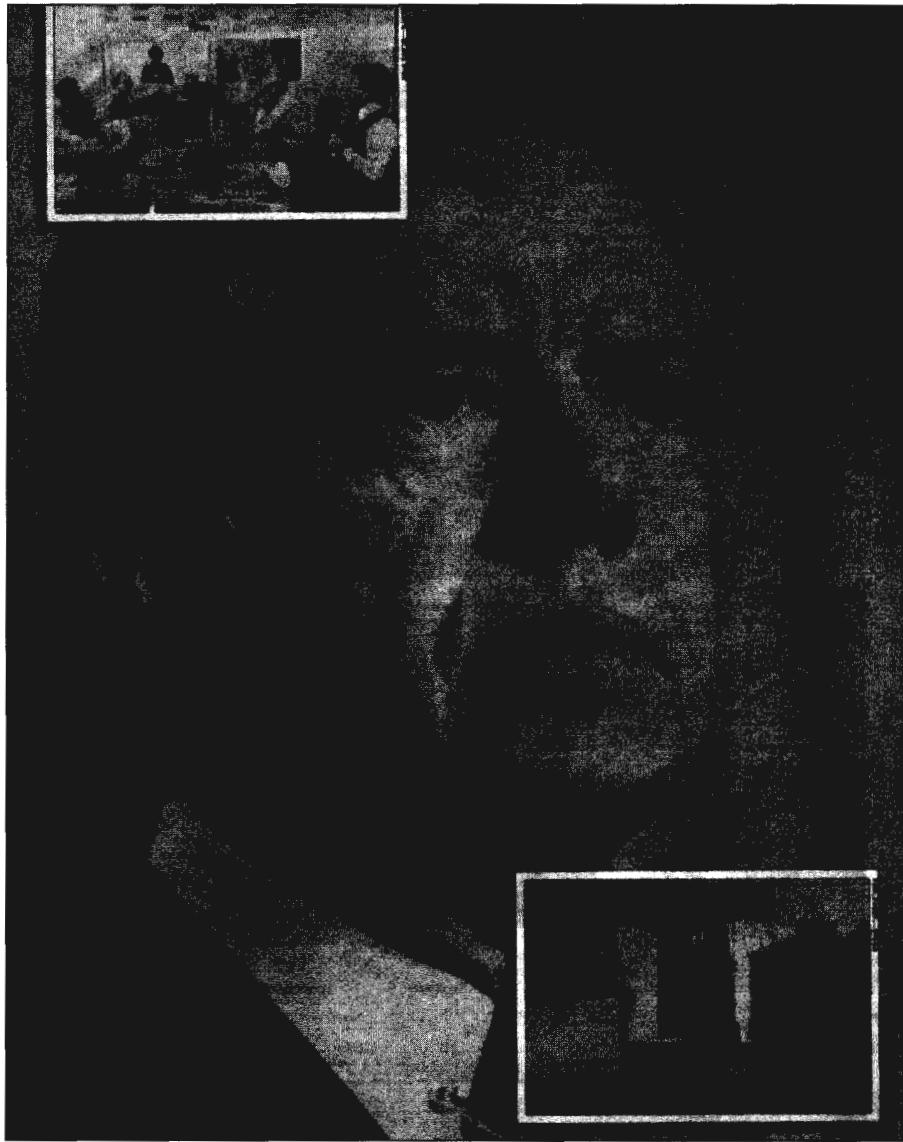
روابط شاه با شوروی‌ها تقریباً تا آخرین روزهای سلطنت گرم بود و تنها پس از اینکه روس‌ها مطیع شدند شاه در شرف سقوط است، استقادات علیه او را آغاز کردند و او لیکن تندا را روز خروج او ۲۶ دی ماه به کار برندند.



ملک حسن دوم آخرین امید شاه برای یک دوران طولانی پناهندگی. اما ملک حسن در کتاب خود از شاه به شدت انتقاد می‌کند.



فرح پهلوی در دیداری از اصفهان.



تردید و تزلزل کارتر و دستورات ضد و نقیض او شاه را گیج کرده بود.



ملک حسن درم پادشاه مراکش که به عنوان آخرین دوست شاه از او به عنوان یک پناهندۀ استقبال کرد.

حضرت مهرم فی ب آن معینیان -

### دیست رفته کهنه نهندل

درست مهرم دیرزد بگم زندگ دیگاره ب؛ سرهنگ توپی  
دلم ب حال نزار و دل شکسته بسراهم ده و مدهشکن که مد عین خوده ده  
ما وید ساخته است زندگ همراه بگم زندگ طیوره زندگ بدان  
مهرا تو پیش برسند - چون با صدره دریه بازنشستگی وزقیه زغفرانه  
رد میگرد - باین چنین و میخود مهرم ام عادیش خود را لذ طویی رفته کهنه بایی  
سادگ تهند، سخن عرفه درد -

فرمیں گرچه ز سیله تیش تهشتیه جدایش - لعن تا عمر دارم درز منه  
زندگان سرفیت که داعنیا آن خرام بعد دجن بسب بر ریش نهند و هن  
علی سنم سلام و زینه وزدن فی باش هاست متہ رفه است منقیم رفیع ام مروف  
دریم باشه که فی نهاده لدار رضیافت دیشکا - دیست مفتیم نادره کنه  
فی نی چند وقتی با بر هنگ توپی نهاده ز آنه - خود و خوبیه بنت  
که رفیع است باشیست - رفیعه - رفیعه بازیست - دین و ریغ  
بست که دریں نیات دزمکلات به دینه روز در سوس هنیه دشای هم هن  
دیشکه رویارز فده شله سر ب تفه و دیین درصف مردی این میم  
میایم - من مقتیم که دن و قاعی سر زدن با اذش عزی وزیگ نه هشته  
که ب تلمن صفت - هر زده - زنگی در بیانه - من ریک ن دارم کریم

ارتشد جم در سال ۱۳۵۰ طی نامه خصوصی به شاه ارزش و لیاقت سرهنگ نصرالله توکلی  
نیشابوری را یاداور شده بود، اما کسانی مانند سرهنگ توکلی در ارتش شاه جایی نداشتند و او  
بازنیسته و زندانی شد.

برگش دناره دناره باز بیست و زان معرف نخواه کرد.

دان فرمان تحقیقت طلاق مدارد. و درجه اکرم شده در زاده - آنکه  
دریک دوست داشت - بخوبی - بخوبی راه بر همین دریگاه مبتدا شفتم و مبتدا  
درین هدایتی کرد. بینا میده بینیست همه شافت. درین همین بزرگ  
درین داشت. من شرفی بی خس لبیم سبق داشت. اما مردمی شری دلخواه  
من مول فرموده. من با اختصار کام بر هفت تائی مهد براخ دخواه داشتند.

دستاب کرد. - هست و پسران بپرسیم بعیانی، هست و این داده داده  
وقت تمام در خلق اسلام درین موضع دسته شد و زنون داشتند درین شفته  
قرار گرفت. - من پنهان نمایم کمی در این داده داشتم که شنیدم  
درین غلیم داشتند درین داده داشت عالی فرهاد داشت نادری داشت.

دانه: درین لغزشی که درین داشت. در صعود بست و فروردی درین پال داشت  
مترف و دینیت پیشنهاد. درین نمایه است. دنی فریض کاریست  
درین داده داشت صاد جوانه. آنچه نسبت به نادری سپاهی داشت. درین  
که بسیم درین داده بعثت درخواص داشتند و دلخواه درین شفته شد.  
بعد برای الغنیمیت که سنت در داشتند دیده رئایه از این دنکه علی که چشم کند  
برده سلطان بعده شفته است. - من «آن قیمع نهاده در هر اخواز آن  
و نهاده نیز شفته دیده دیقین درین اگر میشودی بیکار نمایی باخون  
فرمیست خرد و بجهت هست داشته. درین هدایتی فرهاد کرد  
چل اگر میخشم فردا داشت درین دستی دنبیش لذت داشته. نایابا در دناره

اد ریزیده بَدَدَه ایلخانی و نایاب خدیه دده. شیرزاده در فرمانبرداری  
پهلوانات پارالله، قسمت کوچک زندگانی که داشت از همان این دفعه دین نهاده  
و مکنسیون زندگانی داده بُنْهَه سعادت خدا است رفاقت خود.

دین خود را زندگانی خاطر بسازد و من با این کام در استعداد خود  
دستورات خود را پاره و این فادرست بسیار - سبب آغاز کرد و از این این زمان  
نیزه دین برخورد.

من بحکم عدالت و صیانت و ملاحت بِدَنْجَه فتنه و ششم زندگی از این  
در زمان و بجهة از دنی که مدد می‌نمایست بجهة شیرزاده دین خود را و معاشرینش فرمی  
گشته - زین خود را می‌خواست دزدیده ای زیزم - و مسلطت خود را که از این دنیه  
فرستاده و پیشنهاد خداوند است فتنه و در میان این عدو و دشمن.

فرستاده - فتنه



برای شاه آنچه که روی می داد، یک کابوس باورنکردنی بود.



سرلشگر ترهباغی، فرمانده دانشگاه نظامی در کنار شاهپور غلامرضا،  
نفر پشت سر پروفسور انوشیروان پویان

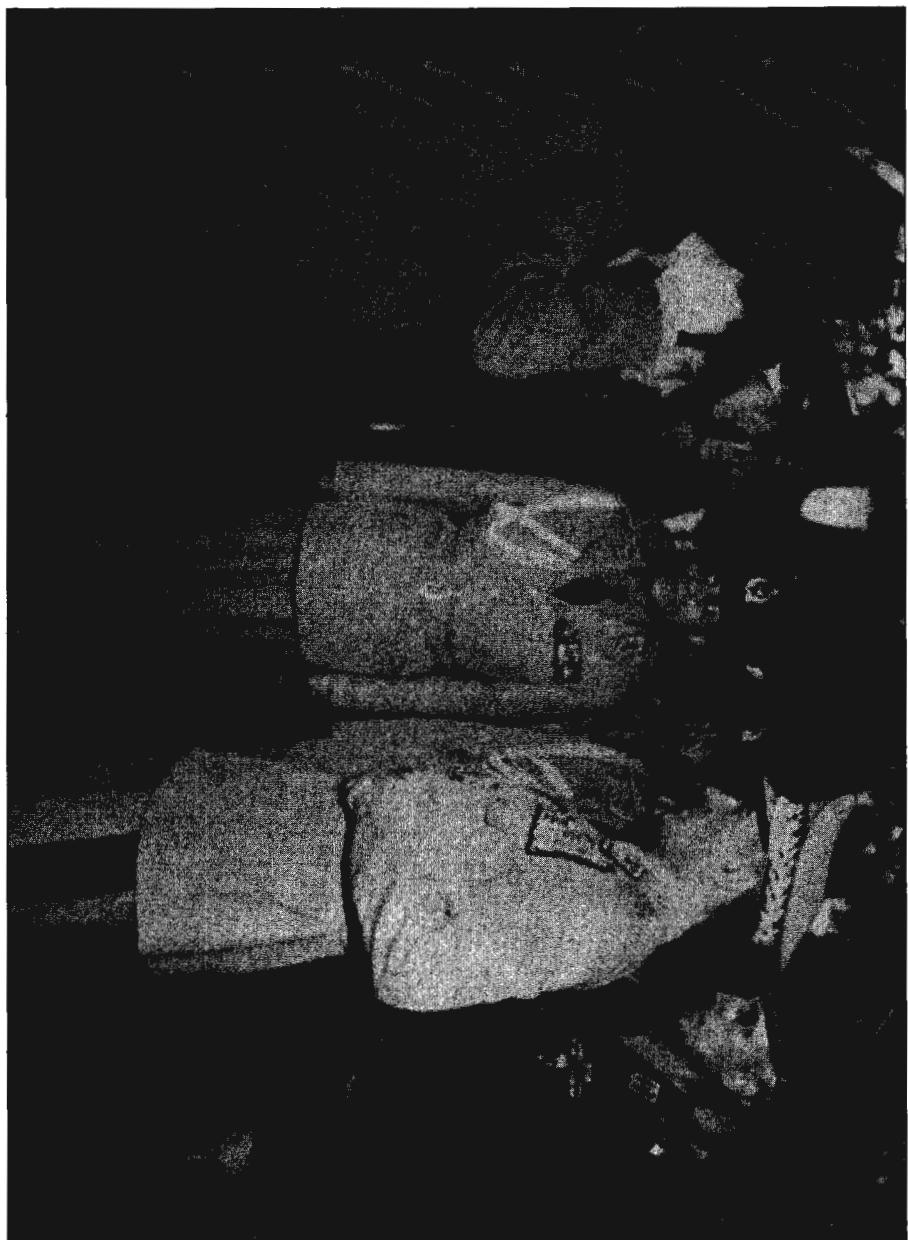


فلسطینی‌ها در جنگهای خیابانی بهارتش اسرائیل ضربات سنگینی وارد ساخته بودند.  
نبردهای خیابانی در تهران حاصل سالها تجربه در کشورهای مختلف بود.



شایع شده بود، کماندوهای اسرائیلی در تهران حضور یافته و در میدان ژاله مردم را به گلوله بستند که این شایعه اصلاً اساس نداشت.





سرشگر ناظم، دوست صمیمی ارتشد بزم در یکی از آینه‌های تشریفاتی داشتکده افسری.

عمومی نداشتند و مخصوصاً از دوران دولت نظامی از هاری که کارمندان رادیو و تلویزیون اعتصاب کردند و فقط چند تن از نویسندهای و تهیه‌کنندهای و گویندگان بخش خبری در تلویزیون باقی مانده بودند مردم تماشای تلویزیون را تحریم کردند.

در طول ساعات شباهه‌روز برنامه‌های رادیو شامل موسیقی یا گفتارهای ضبط شده در سال‌های قبل بود. در تلویزیون انگلیسی تهران علی محمد شاپوریان که به زبان انگلیسی مسلط بود اجرای برنامه می‌کرد و برنامه‌های دو شبکه تلویزیونی فارسی نیز تماماً از فیلم‌های سینمایی و نوارهای قدیمی بود که به وسیله اپراتورها و کارکنان فنی مخابرات ارتش که از نیروی هوایی، گروه مخابرات ستاد بزرگ و نیروی دریایی و ژاندارمری و شهربانی به تلویزیون آمده و سرگرم کار بودند انتخاب شده و به آتن فرستاده می‌شد.

مدیریت صدا و سیما پس از واقعه ۱۳ و ۱۴ آبان از دکتر ناصرالدین شاه حسینی استاد دانشگاه به آقای تورج فرازمند روزنامه‌نگار قدیمی و مدیر سابق شبکه یک رادیو - تلویزیون سپرده شده و تورج فرازمند با عناصر معدودی رادیو تلویزیون را اداره می‌کرد اما با اعتصاب کارکنان برق و قطع برق تهران در ساعت پخش اخبار، دولت نظامی قادر به رساندن پیام‌ها و اعلامیه‌ها و حتی اخبار کشور به مردم نبود و هر شب برق درست در ساعات پخش اخبار قطع می‌شد. و دو ساعت به طول می‌کشید سراسری شدن برق کشور که طی ۱۵ سال گذشته به انجام رسیده بود، اکنون گامی به زیان رژیم شده و هنگامی که برق قطع می‌شد در سراسر کشور قطعی برق گسترش می‌یافتد.

با آغاز کار دولت نظامی، اعتصاب روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون ملی ایران آغاز شد. ۸۰۰ تن از کارکنان رادیو و تلویزیون ملی ایران به عنوان اعتراض به روی کار آمدن دولت نظامی و لغو تعهد بی‌طرف نگهداشتن رادیو تلویزیون دست به اعتصاب زدند. همزمان کارمندان بانک ملی ایران و صندوق پس‌انداز ملی مجسمه رضاشاه در سالن مرکزی صندوق پس‌انداز ملی ( محل سابق بانک ملی ایران در خیابان فردوسی) را به زیر کشیدند سپس بازارها در سراسر کشور تعطیل شدند. مدارس و دانشگاه‌ها که هفته‌ها بود تعطیل و در حال اعتصاب بودند، از سوی دولت نظامی بسته اعلام شدند. در حالی که تظاهرات و راهپیمایی در شهرهای اصفهان و مشهد ادامه داشت، در روز ۱۶ آبان در

زنجان در برخورد میان مأمورین حکومت نظامی و مردم ۴ تن کشته و ۱۰۰ تن زخمی شدند. در همدان ۴ تن کشته و ۲۷ تن زخمی شدند. در نجف آباد در همان روزهای اول ۲۰ تن کشته و عده زیادی زخمی شدند. در کرمانشاه، آمل، نجف آباد، مجددآ اصفهان و کرمانشاه عده‌ای کشته و زخمی شدند. در شهر آمل تظاهرات اغلب به درگیری‌های شدیدی انجامید.

در ۱۸ آبان گورستان بهشت زهراء صحنه تظاهرات شدیدی بر سر مزار شهیدان ۱۳ آبان بود. زره‌پوش‌ها و تانک‌ها در اطراف گورستان موضع گرفته بودند اما افسران و نظامیان سعی می‌کردند از هرگونه برخوردی با مردم خودداری کنند. خبرنگاران جراید مهم آمریکا، اروپا، راپن و خبرگزاری‌های مهم بین‌المللی در تهران اجتماع کرده و مرتباً اخبار حوادث ایران را به اطلاع جهانیان می‌رسانندند.

در همان روزها اعتصابات جدید در وزارت فرهنگ و هنر، شرکت مخابرات، مرکز آمار ایران روی داد. در آخرین روزهای آبان شهر اصفهان مجددآ صحنه تظاهرات خونین و آتش زدن سینما سپاهان شد. سندیکای نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران کشور نشر جراید جدید و ادامه نشر نشریاتی مانند آتش، دنیا، بورس، جوانمردان، مهر ایران، ستاره اسلام، اراده آذربایجان، سپید و سیاه، خواندنی‌ها، کاریکاتور و تهران اکونومیست و فردوسی را محکوم کرد. متقابلاً مدیران این نشریات می‌پرسیدند زمانی که دولت هویدا شصت نشیه را تعطیل کرد شما کجا بودید و چه اعتراضی کردید؟

اصفهان، ساری و شیراز صحنه حوادث جدیدی شد. رهبر مذهبی ایران در پاریس گفت که ادامه سلطه رژیم پهلوی ممکن نیست. در مورد بانک‌ها و سینماها او گفت که بانک‌ها اقتصاد مردم را نابود کرده و سینماها با فیلم‌های فاسد‌کننده روحیه مقاومت جوانان را ضعیف کرده است. در بیزد و ساری عده‌ای کشته شدند. بازار در اواخر آبان پس از ۱۶ روز تعطیل باز شد. کارکنان وزارت دارایی و امور اقتصادی اعتصاب کردند و گفته شد مالیات وصول شده از ۵ میلیارد تومان در ماه شهریور به ۱/۵ میلیارد تومان در مهرماه کاهش یافته است.

ارتشید ازهاری در ۳۰ آبان با ۱۹۱ رأی موافق، ۲۷ رأی مخالف و ۱۱ رأی

ممتنع از مجلس رأی اعتماد گرفت. شیوه سخن گفتن او در مجلس و ابراز ضعف و ناتوانی و بیچارگیش باعث خنده و متنلک پرانی عمومی در بیرون از مجلس شد. درباره او گفته می‌شد او یک مرد ضعیف جبون درویش گوشه‌گیر است که از روی اشتباه جامه نظامی به تن کرده و ارتشبید واقعی و ژنرال پیروز آیت‌الله خمینی است که در جامه روحانی چون فرماندهی شجاع و مدیر با مورد نظر قرار دادن تمام جواب فرمان صادر می‌کند.

از هاری به راستی عاجز و بیچاره بود. نه از سیاست چیزی می‌فهمید، نه اطلاعی از جامعه داشت و معلوم نبود چرا شاه در آن شرایط او را برای نخست وزیری برگزیده و همگان در شگفت بودند چگونه این مرد بیچاره و ناتوان هفت سال رئیس ستاد ارتش بوده است. از هاری در مقایسه با ژنرال‌های ممالک همسایه ایران مانند ژنرال اسکندر میرزا، ایوب خان و ضیاءالحق در پاکستان، یا ژنرال جمال گورسل، کنعان اورن از ترکیه و ژنرال‌های عراقی مانند نورالدین محمود (عصر پادشاهی) قاسم و احمد حسن البکر و امیران سوریایی چون حافظ اسد و ژنرال طلاس به راستی مایه خجلت ایرانی‌ها بود، آنها به هر ترتیب در شرایط خاص و بحرانی کشور خود توانسته‌اند مدتی کوتاه یا بلند زمام امور را در دست گیرند اما از هاری نه ابهت و جذبه و هیبت امثال سپهبد امیر احمدی را داشت، نه سواد و دنیاداری امثال سپهبد امان‌الله جهانبانی، نه هوش و سواد نظامی و سازماندهی رزم‌آرا و مکر و تدبیر و موقع‌شناسی امثال ارفع و نه قدرت سخنوری آریانا و نه محبویت فریدون جم را. او نمونهٔ کامل ژنرال‌های دستچین شده و مقرب و خاموش و فرمانبر و مرده‌سان مورد توجه محمدرضا شاه پهلوی بود.

در شیراز برخوردهایی بین مأمورین حکومت نظامی و مردم در بیمارستان سعدی روی داد. در انفجار یک نارنجک در دزفول در اوایل آذر هفت مأمور حکومت نظامی زخمی شدند. در ۵ آذر برخوردهای شدیدی در صحن مطهر امام رضا (ع) بین مأمورین حکومت نظامی و مردم رخ داد. در یزد، کرمانشاه، همدان، اصفهان و فریدون کنار حوادثی رخ داد. راه‌پیمایی عظیم ۵۰۰ هزارنفری در مشهد بدون هرگونه حادثه انجام شد. در گرگان ده نفر ازتظاهرکنندگان کشته شدند. کارکنان برق از ساعت ۸/۵ هر

شب از ۶ آذر با قطع برق تا ساعت ۲۲ مانع رسیدن اخبار موردنظر دولت نظامی به مردم شدند.

در اوایل آذر ماه کارکنان بانک مرکزی ایران اطلاعیه‌ای نشر دادند و نام ۱۷۸ تن از خارج‌کنندگان ارز به مبلغ چند میلیارد تومان را اعلام داشتند.

نشر خبر مزبور غوغایی به پا کرد و همه خارج‌کنندگان در صدد تکذیب برآمدند. در فهرست نام اعضای خاندان سلطنت، خود شاه، برادران و خواهران و خواهرزادگان او آورده شده بود.

تقریباً تمام وزیران و تیمساران و افراد سرشناس رژیم در فهرست خارج‌کنندگان ارز بودند از جمله ذکر نام ارتشید اویسی با خارج کردن مبلغ ۲۸۰ میلیون تومان شوک بزرگی در ارتش به وجود آورد.<sup>۱</sup>

خارج کردن ارز در چنین حجم و مقدار زیاد نشان‌دهنده این بود که تقریباً هر کس که در گذشته مقامی داشته یا دارد به دلیل نگرانی از وضعیت کشور در حال خارج کردن اندوخته‌های خویش از کشور است و اوضاع وخیم‌تر از آنست که تصور می‌شود.

ماه محرم سال جدید قمری در روز ۱۰ آذر ۱۳۵۷ آغاز شد. با هماهنگی قبلی و سر دادن ندای الله اکبر از پشت‌بام‌ها در سراسر ساعات شب پس از شروع ساعت منع عبور و مرور وضع پیش‌بینی نشده‌ای برای فرمانداری نظامی تهران و حومه و دیگر شهرها پیش آمد. شایع شد که عده زیادی از مردم به وسیله مأمورین حکومت نظامی کشته و زخمی شده‌اند.

در طول روزهای پس از پانزدهم آبان ماه، ارتشید غلام‌رضا از هاری با تمام

۱- ارتشید قره‌باغی در کتاب خود زیر عنوان بحران در ایران اشاره به سوءاستفاده‌های کلان اویسی مخصوصاً پس از بازنشسته کردن سپهبد ایرج انصاری رئیس لجستیکی نیروی زمینی و انتصاب سپهبد صالح به آن مقام می‌کند. اویسی در مناقصه‌های مربوط به ساختمان‌ها و تأسیسات نیروی زمینی از طریق واگذاری پهلویهای به دوستان خود بهره‌های کلان می‌برد و این امر در ارتش مورد بحث انتقادی ارتشیان بود. ارتشید قره‌باغی در کتاب خود صریحاً از دست چسبناکی اویسی و برخورد شدید سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ستد با او سخن می‌راند. دور نیست ۲۸۰ میلیون تومان به این طریق در حساب بانکی ارتشید اویسی انباشته و در روزهای ماه آبان به خارج انتقال یافته باشد.

تلاش‌های خود نتوانسته بود بیش از نه وزیر برای کابینه خود پیدا کند به شرح زیر:

امیر خسرو افشار قاسملو وزیر امور خارجه، ارتشبید رضا عظیمی وزیر جنگ،  
 محمد رضا امین وزیر صنایع و معادن، ارتشبید عباس قره‌باغی وزیر کشور و سرپرست  
 وزارت امور اقتصادی و دارایی، ارتشبید غلامعلی اویسی (فرمانده نیروی زمینی  
 شاهنشاهی و فرماندار نظامی تهران) سرپرست وزارت کار و امور اجتماعی، سپهبد امیر  
 حسین ریبعی (فرمانده نیروی هوایی) سرپرست وزارت مسکن و شهرسازی و...  
 دریاسالار کمال حبیب‌اللهی (فرمانده نیروی دریایی) سرپرست وزارت آموزش و  
 پژوهش و وزارت فرهنگ و هنر، سپهبد ابوالحسن سعادتمد سرپرست وزارت  
 اطلاعات و جهانگردی (وی در دفتر کار مهندس رضا قطبی در سازمان رادیو و  
 تلویزیون ملی ایران در خیابان جام جم - خیابان پهلوی مستقر شد و امور رادیو و  
 تلویزیون نیز در حقیقت به وی تفویض گردید) از طرف وی تورج فرازمند نویسنده،  
 مترجم و گوینده، سردبیر سابق روزنامه اطلاعات و مجله اطلاعات جوانان (سال‌های  
 ۱۳۴۲ - ۱۳۴۸) و مدیر شبکه اول رادیو تلویزیون ملی ایران (در سال‌های ۱۳۵۷ -  
 ۱۳۵۳)، سرپرست سازمان صدا و سیما یا رادیو و تلویزیون ملی ایران و بالاخره سپهبد  
 ایرج مقدم سرپرست وزارت نیرو شدند.

به زودی چند تن از وزیران کابینه شریف امامی وارد کابینه از هاری شدند، مثلاً دکتر  
 محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه شریف امامی (عضو حزب  
 پان ایرانیست) وزیر آموزش و پژوهش شد. کریم معتمدی وزیر پست و تلگراف و  
 تلفن، امیرحسین امیر پرویز وزیر کشاورزی و عمران روستایی و حسنعلی مهران وزیر  
 امور اقتصادی و دارایی شدند. حسین نجفی وزیر دادگستری، صالحی وزیر مشاور و  
 رئیس سازمان برنامه، معمارزاده وزیر بازرگانی، ناظمی وزیر مشاور در امور پارلمانی،  
 دکتر محمد حسین نصیری وزیر علوم و آموزش عالی، پایدار وزیر مشاور در امور  
 اجرایی، دکتر همایونفر وزیر مشاور، شریعتمداری وزیر مشاور و سرپرست سازمان  
 اوقاف گردیدند و وزارت کار نیز به سپهبد باقر کاتوزیان تفویض گردید.

اما اعتصاب‌ها همچنان ادامه داشت و هر روز در یک وزارت‌خانه یا سازمان کمیته یا

شورایی از کارمندان تشکیل داده تصمیم به اعتصاب و پیوستن به سیل فراگیر و نیرومند انقلاب می‌گرفتند.

تقریباً در تمام وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های کشور چند دستگی و رقابت از گذشته وجود داشت و اکنون بسیاری از مدیران کل و حتی معاونان برای اینکه از قافله عتب نیفتند، سعی داشتند خود را از ساختار رژیم در حال سقوط کنار بکشند و به کاروان انقلاب پیونددند.

بسیاری از مقامات بالای وزارت‌خانه‌ها در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند و حتی چند تن از مدیران تراز اول سازمان رادیو و تلویزیون ملی در راهپیمایی‌ها دیده می‌شدند. دولت نظامی در طول روزهای ۱۵ آبان تا اواسط ماه بعد به هیچ راه حل مناسبی نرسید و بوی الرحمن آن در فضابند شد.

## ۲۵

### بازداشت فیل‌ها

توقیف عده‌ای از وزیران و سرجنبانان کاینه‌های هویدا از آغاز کار دولت شریف امامی در دستور کار قرار داشت و نام هویدا به عنوان سلسله گردان و عامل اصلی برانگیختن نارضایی‌ها و فساد روی لبان وزیران کاینه می‌چرخید.

پس از او نیک پی شهردار سابق و ناراضی تراش تهران در صدر جدول قرار داشت. در روز ۲۰ شهریور ۱۳۵۷ دکتر شجاع الدین شیخ‌الاسلام زاده وزیر سابق بهداری و بهزیستی و دو تن از معاونین او که پایشان در ماجراهای شرکت آمریکایی مسؤول برنامه‌ریزی‌های کامپیوتری تأمین خدمات درمانی به میان آمده بود بازداشت شدند. رئیس اتاق اصناف و عده‌ای از بلندپایگان بخش دولتی نیز بازداشت و پرونده‌های ششصد تن از مقامات سابق تحويل دادسرای دیوان کیفری دادسرای تهران شد.

دولت، عده زیادی از کارمندان عالی رتبه را ممنوع الخروج اعلام کرد. موج اول بازداشت‌ها که به موجب ماده پنج حکومت نظامی انجام می‌شد، چندان بلند نبود و افراد طراز دوم و سوم را در بر گرفت.

اما موج بعدی هنگامی از راه رسید که کاینه شریف امامی سقوط کرد و ارتشدید از هاری جانشین او شد.

دولت نظامی یک روز پس از تشکیل اقدام به توقيف امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق کرد.

توقيف هویدا از دوران حکومت شریف امامی پیگیری می‌شد و چند تن از وزیران آن کایenne که طی سال‌های گذشته از همکاران هویدا بودند و نقش خشی و تخریبی و لابالی‌گری و چاکرصفتی او در برابر تمام دستورها و خواستهای شاه را عامل بروز شورش‌های سال ۱۳۵۶ و اوایل ۱۳۵۷ و تبدیل آن به یک انقلاب سراسری می‌دانستند، بازداشت و محاکمه فوری و انقلابی او را خواهان بودند.<sup>۱</sup>

اقدام دولت نظامی ازهاری به بازداشت هویدا، بدون برنامه‌ریزی دقیق و اقدام جدی برای محاکمه او بود بلکه شاه که دکتر علی امینی در مصاحبه خود می‌گوید مردم ایران را «مردمی بی‌شعور» می‌دانست، فقط قصد وقت‌گذرانی، سرگرم کردن مردم و بازی دادن افکار عمومی را داشت.

عصر روز هفدهم آبان شاه دستور داد شماره تلفن منزل هویدا را بگیرند. یکی از آجودان‌ها به هویدا گفت: اعلیحضرت شاهنشاه پشت خط هستند. هویدا گفت آماده

۱- در مورد توقيف هویدا، آقای عباس میلانی در کتاب معماهی هویدا (فصل چهاردهم - صفحات ۳۷۸ تا ۴۰۷)، شرحی آمیخته به افسانه آورده و در مورد سخنرانی تند خانم لیلا امامی خوبی همسر هویدا خطاب به دو مأمور مثلاً مفلوکی که وارد خانه هویدا شده بودند مطالبی نوشته‌اند. اما آن دو مأمور مفلوک (در حقیقت سه مأمور) یک سپهد و دو سرتیپ بودند از معاوین و امیران ارشد فرمانداری نظامی و تصور نمی‌رود، خانم لیلا امامی خوبی با آن کلمات رکیک که «قیف گذاشتید و به این مملکت رسیدید، حال هم آمده‌اید این بیچاره را قربانی کنید» با آن ژنرال‌ها سخن گفته باشد و با توجه به اینکه هویدا نقش اساسی و مهم در آغشن مملکت به فساد و هرج و مرج و نامیدکردن مردم داشت نمی‌توان او را قربانی انگاشت. شرحی که دکتر عباس میلانی در مورد لحظات توقيف هویدا که خود در دوران نخست وزیری هویدا جزو انقلابیان چگرا بوده و برای اجرای مأموریت‌های خاص به ایران اعزام شده و بازداشت و شش ماه در زندان بوده و سپس از ایران رفته است، جنبه تراژدی و غمگساری یافته و نویسنده کوشیده است هویدا را قربانی رژیم شاه معرفی کند. دکتر علی امینی در مصاحبه با حبیب لاجوردی مشخصه‌های یک حکومت چاکر صفت را بر شمرده است؛ امینی گفته است «روزی به زندان قزل قلعه رفته و دستور نصب پنجره‌هایی در سلوی‌های زندان را داده است». هویدا اصلًا به این امور کار نداشت و روزها را به تشکیل جلسات و بیپ کشیدن و ایراد سخنان سطحی و سرسی و شب‌ها را به باده‌نوشی و شرکت در ضیافت‌های مختلف می‌گذرانده و از مسیبین اصلی برانگیخته شدن مردم و انقلاب بود. البته دکتر عاقلی مورخ معاصر در گفت‌وگو با اینجانب موضوع گفتن عبارت مستهجن خانم لیلا امامی خوبی را تأیید می‌کند و می‌گوید او واقعًا این جمله را بر زبان آورده است.

شنیدن فرمایشات همایونی هستم. ارتباط برقرار شد. شاه پس از سلام و احوالپرسی گرم از هویدا و مادر او گفت چون ساواک گزارشی داده که ممکن است عده‌ای از خرابکاران که این روزها بسیار جری شده‌اند در صدد سوءقصد به جان شما بر بیانند دستور دادم چند روزی شما را به یک محل امن که کاملاً به وسیلهٔ مأمورین فرمانداری نظامی محافظت می‌شود انتقال دهند.

هویدا از روز استعفای اجباری از پست وزارت دربار شاهنشاهی پیش‌بینی می‌کرد یک روز به سواغ او هم بیانند، اما شاید تصور نمی‌کرد شاه شخصاً و در کمال پرروی به او تلفن کند و او را مطلع نماید که دستور بازداشتش را داده است. در دولت شریف امامی، خود نخست وزیر که دوست و هم‌بالکی هویدا بود و ارتشدید قره‌باغی و چند وزیر دیگر جلوی بازداشت‌ها را گرفته بودند، اما پس از سقوط آن کابینه، ارتشدید ازهاری که فرمانبردار بی‌چون و چرای شاه بود پس از مشورت‌های شاه با عده‌ای از مشاوران و حتی ارتشدید اویسی که توقيف هویدا را واجب دانست، دستور بازداشت نخست وزیر مورد اعتماد و چاکرمنش خود را داد. فرماندار نظامی، در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ برای توقيف سیاستمداران حداکثر یک یا دو سرهنگ را اعزام می‌داشت ولی در آخرین حکومت نظامی رژیم پهلوی، به دستور شاه برای بازداشت شخصیت‌های سیاسی امثال هویدا و سنجابی، سپهبد رحیمی لاریجانی معاون فرماندار نظامی اعزام می‌شد که فرستادن یک سپهبد برای توقيف یک سیاستمدار، حکایت از این می‌کرد که آن توقيف یک نوع بازداشت محترمانه می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱- مبتکر استفاده از ژنرال‌های بلندپایه برای توقيف سیاستمداران و نظامیان بلندپایه خاطی، هیتلر پیشوای آلمان نازی بود و معمولاً برای بازداشت دولتمردان بر جسته و مارشال‌ها و ژنرال‌هایی که خطوط و خطا با خیانت یا شرکت آنها در توطئه علیه رژیم هیتلر به اثبات رسیده بود دو ژنرال در درجات سرهنگی و سرتیپی اعزام می‌شدند. از جمله در سال ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ که هیتلر متوجه شد فیلد مارشال رومل سردار معروف آلمان و فاتح فرانسه و جنگاور معروف آفریقا در توطئه‌ای علیه جان او شرکت کرده و از انفجار بمب در روز ۲۰ ژوییه در ولفسبورگ (لانهٔ گرگ) اقامتگاه او در پروس شرقی آگاهی داشته است دو سرتیپ اس. اس را به خانه او فرستاد و آن دو به رومل گفتند فرمان توقيف او را دارند که پس از بازداشت محاکمه، خلع درجه و تیرباران در انتظار اوست اما اگر او خودکشی کند درجه فیلد مارشالی، حقوق ←

بدین ترتیب از هاری بدون کمترین درنگ و تردید اوامر ارباب را اجرا می‌کرد.

برادر هویدا، فریدون در کتاب خود زیر عنوان سقوط شاه The fall of Shah می‌نویسد که پرویز راجی سفیر آخر شاه در لندن که روزگاری دراز رئیس دفتر هویدا بود، روزی از هویدا شنید که درباره شاه گفته بود:

«... مرد بسیار خودخواهی است. موقعی که تشخیص بددهد دیگر برایش استفاده‌ای نداری، بدون یک کلمه حرف، تو را با معز به زمین می‌کوبد». <sup>۱</sup>

شاه به نشانه ادای احترام به هویدا که ۱۲ سال و چند ماه نخست وزیر رژیم او بود سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس سابق دانشگاه پلیس و یکی از معاونین فرمانداری نظامی را به اتفاق دو سرتیپ به خانه او اعزام داشت. وقتی آن امیران سوار بر دو اتومبیل بترازیره رنگ به خانه مادر هویدا در یکی از مناطق خوش آب و هوای شمیران رفتند هویدا از دیدن آنان مطمئن شد توقيف او مانند توقيف سپهبد علوی مقدم وزیر کشور کاینه شریف امامی در سال ۱۳۳۹ ه. ش، سپهبد حاجیعلی کیا رئیس اداره دوم ارتش در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۳۹، سرلشکر ضرغام وزیر گمرکات و دارایی در دوران حکومت دکتر اقبال و شریف امامی، سرتیپ نویسی رئیس اداره قند و شکر، خانم دولو ملکه خاویار ایران و نصرت‌الله متصر که همگی متهم به تدلیس و سوءاستفاده بودند و دکتر علی امینی نخست وزیر در سال ۱۳۴۰ ه. ش دستور بازداشت آنها را به دادگستری داده بود موقت، تشریفاتی و صوری است و بزودی با فرونشستن انقلاب، آزاد خواهد شد.

سپهبد رحیمی لاریجانی و سرتیپ جلال سجده‌ای و سرتیپ دیگری که به خانه هویدا رفته بودند پس از دیداری کوتاه با هویدا و ناصر یگانه که هویدا از او خواسته بود

→

بازنشستگی او و امتیازات امیران ارتش برای خانواده‌اش باقی خواهد ماند. رومل بنا به پیشنهاد آنان خودکشی با زهر را پذیرفت و پس از لحظاتی با خوردن قرص سیانور خودکشی کرد و دولت آلمان مرگ او را برابر اثر سکته قلبی جلوه داده، جنازه او را غرق در پرچم آلمان و با افتخارات نظامی و ادای احترام سربازان به خاک سپرد.

۱- فریدون هویدا: سقوط شاه، ترجمه ح.ا. تهران (مرحوم دکتر حسین ابوترابیان) تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵ - ص ۱۶۱.

به خانه‌اش باید و در حضور لیلا هویدا و مادر او از هویدا خواستند همراه آنها باید و مطمئن باشد که با او در نهایت احترام رفتار خواهد شد و مکان نگهداری او آبرومند است. هویدا می‌خواست با اتومبیل پیکانی که گهگاه محضر خودنمایی و اینکه عشق به تولیدات ایرانی دارد سوار آن می‌شد به زندان دژبان برود، سپهبد رحیمی لاریجانی تلفنی با اویسی تماس گرفت و اویسی دستور داد که این کار بدون اشکال است. سپس هویدا یک چمدان حاوی لباس، تعدادی کتاب و داروهای مورد نیاز خود را برداشت و پیش‌پیش دو اتومبیل بنز امیری که تیمساران سوار آن بودند راهی اقامتگاه خود شد. اقامتگاه هویدا ابتدا پادگان جمشیدیه در شمال غربی تهران بود و پس از چند هفته به یکی از خانه‌های امن ساواک در شمال تهران منتقل شد.

بنا به گفته یکی از افسران فرمانداری نظامی وقت، هویدا را<sup>۱</sup> نخست به پادگان سلطنت آباد برداشت و در آنجا در حالی که ریزش باران شروع شده و هوای گرفته و ملال آور بود، از سرای نظامی کسب تکلیف کردند که او را کجا جا دهند. تلفنی دستور داده شد او را به باشگاه افسران دژبان در پادگان جمشیدیه ببرند.

هنگامی که هویدا را به پادگان جمشیدیه برداشت توقيف دیگر وزیران آغاز شده بود. چند روز بعد که دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی پس از مدتی اقامت در پاریس و دیدار با آیت‌الله خمینی به ایران بازگشت و اعلام شد که او می‌خواهد مفهوم اعلامیه سه ماده‌ای پاریس را تشریح کند، در جلسه مصاحبه مطبوعاتی که صد تن از خبرنگاران و عده زیادی از طرفداران جبهه ملی حضور یافته بودند سپهبد رحیمی لاریجانی معاون حکومت نظامی به اتفاق عده‌ای از مأمورین فرمانداری نظامی وارد حیاط و سپس خانه شدند و سپهبد رحیمی لاریجانی بالحنی خشن یک برگ اعلامیه سه ماده‌ای پاریس را به سنجابی نشان داد و گفت «این اعلامیه شماست؟» سنجابی در کتاب خاطرات خود که براساس مصاحبه با اوی تنظیم شده می‌گوید: گفتم بله. «گفت: شما آن را تأیید می‌کنید؟ گفتم بله: گفت شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقيف کنیم. داریوش فروهر اعتراضی کرد و سپهبد به او گفت: شما هم توقيف هستید.»

۱- نامشان بنا به خواست خود ایشان محفوظ مانده است.

## آنگاه مأمورین حکومت نظامی دکتر سنجابی و داریوش فروهر را به زندان جمشیدیه انتقال دادند.<sup>۱</sup>

«هر یک در سلوول کوچکی که در حدود ۱/۵ ذرع در ۲ ذرع بود و تخت باریکی داشت ولی خوشبختانه هر دو سلوول پهلوی همدیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالت وجود داشت زندانی شدیم. شب اول ارتباط ما را با اینکه دو اتاق کنار همدیگر بود قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با یکدیگر صحبت نکنیم، بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ما عده‌ای از زندانیان دستگاه رژیم هم هستند که حکومت از هاری آنها را به صورت ظاهر توقيف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک پی رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون زندان را داشتند و موقعی که راه می‌رفتند و با هم حرف می‌زدند ما از این طرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی‌های ولیان را می‌شنیدیم.»<sup>۲</sup>

- دکتر سنجابی اشتباه‌آین زندان را در پایین خیابان امیریه می‌داند در حالی که زندانیان مهم سیاسی را در دوران برقراری حکومت نظامی در زندان دژبان در پادگان جمشیدیه محبوس می‌کردند.

- دکتر کریم سنجابی: خاطرات سیاسی، مصاحبه با ضیا صدقی، ویراستار دکتر حبیب لاجوردی، تهران، شر صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۳۳۵-۳۳۳.

نکته‌ای که در مورد مصاحبه‌های بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد با ایرانیان سرشناس مقیم اروپا و آمریکا جلب توجه می‌کند، عدم تسلط مصاحبه کنندگان بر تاریخ معاصر ایران است که متأسفانه آگاهی کاملی بر حوادث تاریخ ایران از ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ هش ندارند و قادر به تصحیح گفته‌های مصاحبه شوندگان که به علت سالخورده‌گی و کم حافظگی اغلب مطالب را مغشوش بیان می‌کنند، نیستند. به عنوان نمونه در همین مصاحبه با آقای دکتر سنجابی در صفحه ۱۶۶ کتاب بالا هنگامی که دکتر سنجابی اشاره به تمایل شاهپور حمیدرضا پهلوی به سلطنت می‌کند علت اختلاف شاه با برادر ناتی اش عبدالرضا را آقای دکتر موضوع منصرف کردن شاهزاده خانم ایتالیایی ماریا گابریلا ساووی دو سار دنیا دختر او و برادر پادشاه محلوی ایتالیا می‌داند که چون پری سیما زند با بدگویی از شاه، آن ازدواج را به هم زد. شاه در دوران حکومت دکتر مصدق به برادرش بدین بود؛ حال آنکه پری سیما زند و عبدالرضا در سال ۱۳۲۹ ازدواج کردند که در مهر ماه همان سال ملکه ثریا همسر شاه شد. ملکه ثریا تا اسفند سال ۱۳۳۶ همسر شاه بود و وقتی طلاق داده شد شاه در صدد یافتن همسر جدیدی برآمد و در سال ۱۳۳۷ ماجرای خواستگاری از ماریا گابریلا پیش آمد که اسناد آن، گزارش‌های بالحن ناساعد آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی وقت به شاه، شرح مخالفت

پس از یک هفته سپهبد مقدم به زندان پادگان جمشیدیه آمد و در اتاق بازجویی با دکتر سنجابی و داریوش فروهر دیدن کرد و سپس آنها را به خانه مجللی دارای حیاط و حمام و با غچه با چند خدمتکار متعلق به ساواک در شمیران برد که از اقامتگاه‌های آبرومند ساواک برای نگهداری از افراد متشخص و پناهنده‌گان سیاسی تراز اول خارجی بود و اجازه دیدار با خانواده هم به آنها داده شد.

در دوران اقامت در همان بازداشتگاه و پس از پذیرایی مفصل از سنجابی و فروهر بود که سیر انقلاب شدیدتر و غیرقابل مهارت‌تر شد و یکی دو روز قبل از راه‌پیمایی تاسوعاً هر دو را آزاد کردند. از گفته‌های دکتر سنجابی و نقل قول از سپهبد مقدم که به او و فروهر گفته بود «امید است که شما ان شاء الله کار این مملکت را به روای منظم تری وارد کنید» برمی‌آید که شاه امیدوار بود بتواند رهبران جبهه ملی را وادار به پذیرفتن زمامداری بکند. او روی دو تن دکتر سنجابی و دکتر صدیقی و احساسات احترام‌آمیز آنها به قانون اساسی مشروطه حساب می‌کرد و بعدها به دلیل نسبت سبی دکتر شاپور بختیار با خانواده قطبی و از آنجا که نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه بختیاری با قطبی‌ها نسبت سبی داشت، پس از ناامیدی از دکتر سنجابی و صدیقی، دکتر شاپور بختیار را کاندیدای نخست وزیری کرد بخصوص که بختیار با دکتر جمشید آموزگار نیز حشر و نشر داشت و آموزگار از او تعریف می‌کرد.<sup>۱</sup>

→

آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی، و گفته‌های سفیر ایتالیا در ایران موجود است و کلیه اسناد آن در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر (کارتن اسناد آقا حسین علاء) نگهداری می‌شود. آقای دکتر سنجابی روی کھولت، بدگویی خانم پری‌سیما از شاه را مربوط به سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ می‌داند در حالی که در آن زمان ملکه ثریا همسر شاه بود و موضوع خواستگاری از ماریا کاگنریلا مطرح نبوده است. در مصاحبه دیگر این آقایان تاریخ شفاہی نویس گویا با دکتر شاپور بختیار اشاره به واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۹ (در حقیقت ۱۳۲۷) شده که آقایان تصور کرده‌اند سوءقصد به شاه در سال ۱۳۲۹ بوده است. نظر نویسنده اینست که شخصی که اقدام به ثبت تاریخ شفاہی می‌کند اطلاعات اولیه درباره تاریخ کشور خود را حتماً باید داشته باشد.

۱- در تابستان ۱۳۵۸، که نویسنده ماجراهی زمامداری و سقوط دکتر بختیار را در مجله هفتگی سپید و سیاه که آن روزها تبریز آن به ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نسخه رسیده بود، می‌نوشت از شهر اصفهان آقای امیر رضا بختیار پسرعموی دکتر شاپور بختیار تلفنی با مجله تماس گرفت و خواهان دیدار نویسنده مقالات شد. من به هزینه

←

شاه با دکتر سنجابی از سال ۱۳۲۱ که دکتر حزب میهن را تأسیس کرده بود احتمالاً بنا به توصیه میرزا کریم خان رشتی و دیگر مشاوران آن دوران شاه، آشنایی داشت و یک بار بنا به نوشه دکتر سنجابی که حسین فردوس است هم تأیید می‌کند، ستوان فردوس است را به دنبال دکتر سنجابی فرستاده که او را به دربار آورد و مدتی طولانی با شاه جوان به گفتگو پرداخته بود. شاه یک بار نیز یک کارتون بزرگ حاوی ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار تومان سهام روزنامه کیهان را که شاه به منظور کمک به دکتر مصباح‌زاده و راهاندازی یک روزنامه پر تیراز دوم کشور خریداری کرده بود برای دکتر سنجابی فرستاده بود.

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز شاه در نوروز سال ۱۳۳۴ بنا به شفاعت حشمت‌الدوله والاتیار دکتر سنجابی را که هجده ماه بود به حال متواری در خانه امن دورافتاده‌ای زندگی می‌کرد و به شدت بیمار شده بود مورد بخشدگی قرار داد و دکتر سنجابی پس از خروج از مخفیگاه به دیدار سرتیپ تیمور بختیار رفت و بختیار به او گفت که رژیم کاری با او ندارد و مزاحمش نخواهد شد و او آزاد است.

دکتر سنجابی در سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۲ در دانشگاه تدریس می‌کرد و حقوق خود را دریافت می‌داشت و پس از بازنشستگی به آمریکا رفت و در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگشت و یک سلسله کارهای تحقیقاتی از سوی وزارت علوم و آموزش عالی به او ارجاع شده و در قبال آن حقوق دریافت می‌کرد.<sup>۱</sup>

→

مجله سپید و سیاه بابت اقامت در هتل و با اتومبیل خودم به اصفهان رفته و مدت سه روز به خانه آقای امیرضا بختار مراجعت کردم، گفته‌های ایشان را روی نوار ضبط می‌کردم. امیرضا بختار قراحت سبی خانواده دیبا با خانواده بختاری از طریق خانم لوئیز قطبی را برایم شرح داده درباره سه بار خودکشی شاپور بختاری در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ مطالعی بیان داشت. امیرضا بختار مطالب مهمی بیان داشت که همه را از نوار پیاده کردم اما به علت توقیف شدن اغلب مجلات در اواخر تابستان ۱۳۵۸ آن مطالب انتشار نیافت. امیرضا بختار سپس به پاریس رفت و به دکتر بختار ملحق شد. عیب بزرگی که در اصفهان در خانه ایشان متوجه آن شدم، متأسفانه تریاک کشیدن مرسوط ایشان و سایر خوانین محترم بختاری در خلال آن سه روز بود که انتظار آن را نداشتم و بسیار متعجب شدم.

۱- نگاه شود به همان کتاب «خاطرات سیاسی» دکتر سنجابی، که همه نکات فوق از آن اقتباس شده و نیز خاطرات ارتشید فردوس است درباره دیدارهای شاه و سنجابی در دهه ۱۳۲۰.

با این مناسبات و بویژه انصراف شاه از محاکمه و پیگرد دکتر سنجابی در سال ۱۳۳۴ پس از هجده ماه متواری بودن او، شاه روی سنجابی حساب باز کرده و تصور می‌کرد او خواهد توانست با نخست وزیر شدن، سدی در برابر مذهبیون ایجاد کند اما شاه احتمالاً نمی‌دانست که دکتر سنجابی یک فرد پارلمانتر (مجلسی) مناسب و یک معتقد خوب است و در امور اجرایی، هر زمان که کاری حتی در دوران دکتر مصدق به او اجرا شده از اینفای نقش خود به عنوان یک وزیر و یک مدیر ناتوان بوده است. سنجابی در هیچ شرایطی قادر به نخست وزیر شدن نبوده کما اینکه در دوران تصدی کوتاه مدت وزارت خارجه کابینه دولت بازرگان نیز، با اولین وزش بادهای مخالف استعفا و معافیت و استراحت را بر ماندن در صحنه ترجیح داد.

گذشته از آن دکتر سنجابی در سال ۱۳۵۷ بسیار پیر و سالخورده شده بود و دکتر سنجابی سال‌های دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ نبود.

کسانی مانند دکتر سنجابی همان نظریه منطقی ارتشد جم را داشتند، که معتقد بودند اعلیحضرت در روزهای جوانی و شادابی آنها را فراموش کرده و تمام امور را به دست کسانی امثال هویدا و باند او داده است و اینک که روز خطر و نابودی پیش آمده، در دریای توفنده و میان سیلان سهمگین به یاد آنها افتاده است.

شاه روی داریوش فروهر هم نظر مشتبی داشت زیرا داریوش فروهر علی‌رغم آنکه دکتر شاپور بختیار در مصاحبه خود با تاریخ شفاهی و نیز کتاب یکرنگی از او بد می‌گوید دارای صفات میهن‌دوستی در حد افراط و جوانمردی و شهامت اخلاقی و فداکاری بود. او در دوران بحبوحه کر و فر توده‌ای‌ها، حزب پان ایرانیست را به مردم اعدام از جوانان ناسیونالیست تشکیل داده و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران که اولویت داشت و در حقیقت او این حزب ناسیونالیستی را تأسیس کرده بود اما شعار پان ایرانیست «گورکن کمونیست» در سال ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ به سرعت جای خود را باز کرده و داریوش فروهر از فرط تعصب نسبت به میهن و دکتر مصدق و جنبش ملی کردن نفت حتی در خیابان‌ها با اسلحه گرم و سرد و چوب به مقابله با توده‌ای‌ها می‌شتافت.

حزب توده در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، باشگاه پان‌ایرانیست‌ها در ابتدای خیابان صفوی علیشاه را به آتش کشیده و چند تن از اعضای او نیفورم پوش حزب را به قتل رسانده و داریوش فروهر در خصوص تهاجمات توده‌ای‌ها و خودداری مأمورین انتظامی از حمایت از باشگاه حزب در روز ۲۸ مرداد به خانه دکتر مصدق رفته و به او اعتراض کرده بود. داریوش فروهر پس از ۲۸ مرداد دستگیر شده و مدتی زندانی شده بود.

در دوران فرمانداری نظامی سرتیپ تیمور بختیار، سرتیپ مزبور نسبت به داریوش فروهر در کمال رأفت و احترام رفتار کرده، بدین علت سوابق دوستی و مودتی بین زندانیان و زندانی به وجود آمده بود که بعداً در دورانی که سپهبد بختیار از ایران متواری شده و به عراق رفته بود طی پیام‌های محترمانه‌ای که به دست سازمان امنیت افتاب از او و دکتر داود منشی‌زاده، رهبر سابق حزب منحله و پراکنده شده سومکا - که در دوران یک ساله ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ خدمات زیادی به شاه کرده اما قدر و پاداشی ندیده و از ایران به سوئی رفته بود و در دانشگاه اُپسالا تاریخ ملل قدیم را تدریس می‌کرد -

دعوت به سفر به عراق و همکاری با ارتش آزادی‌بخش ایران را نموده بود.<sup>۱</sup>

دور نیست که دکتر شاپور بختیار که روابط او با پسرعمویش سرتیپ و سپس سرلشکر و سپهبد بختیار مرد قدر تمدن سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۳۳ گرم بود، موجبات دوستی داریوش فروهر و سرتیپ بختیار را فراهم کرده باشد.

هویدا در سال ۱۳۴۶ داریوش فروهر را به دفتر خود خواسته و به او پیشنهاد کرده بود به عنوان مشاور حقوقی وارد خدمت غیرمستقیم دولت شود اما داریوش فروهر این پیشنهاد را مُؤدبانه رد کرده بود.<sup>۲</sup>

شاه تصور می‌کرد جذب دکتر صدیقی، دکتر سنجابی، دکتر بختیار و داریوش فروهر بسیار آسان خواهد بود بویژه که فروهر با جنافق تیمسار سرتیپ احسان پزشکپور برادر آقای محسن پزشکپور رهبر حزب پان‌ایرانیست و نماینده مجلس شورای ملی بود که مردی میهن‌دوست و رکن‌گو و جدی و متقدد به شمار می‌رفت و چند بار با شاه دیدن

۱- سپهبد بختیار به روایت اسناد ساواک: جلد سوم

۲- در اسناد سفارت آمریکا به این واقعه اشاره شده است.

کرده و نشان داده بود که اهل تملق و مداهنه و نان به نرخ روز خوردن نیست.<sup>۱</sup>  
 سرتیپ پزشکپور افسر هوانیروز و فرمانده تیپ هوانیروز در شیراز بود و شاه امیدوار  
 بود از این طریق بتواند جبهه ملی را راغب به شرکت در یک کایenne فراگیر ملی کند اما شاه  
 آزارها و مزاحمت‌هایی را که در دوران پس از ۲۸ مرداد بر سر فروهر آورده شده بود  
 از یاد برده و به خاطر نداشت که فروهر، ۲۵ سال، در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در  
 شرایط مالی بسیار بدی زندگی می‌کرد و ممزّ معاش او حقوق معلمی همسرش خانم  
 پروانه فروهر بود که او را هم مدتی بعد اخراج کردند و دکتر احسان نراقی می‌گوید او  
 حقوقی از مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی برای او تعیین کرده بود.

فروهر از زخم خورده‌گان رژیم شاه بود و از دستگاه بیزار بود، اما او هم مانند دیگر  
 رهبران جبهه ملی به قانون اساسی مشروطیت معتقد بود و دور نبود در صورت  
 کناره‌گیری شاه و خروج او از ایران با شرایطی با تداوم رژیم پهلوی موافقت کند، اما شاه  
 زمانی به فکر امثال سنجانی و فروهر افتاد که در کوران انقلاب، آیت‌الله خمینی رفتن  
 شاه و زوال رژیم پهلوی را به عنوان یک اصل قطعی و غیرقابل انصراف اعلام کرد و  
 همه مردم از راه اعلام شده آیت‌الله خمینی که طلس پر صلاحت رژیم پهلوی را باطل و  
 ختی کرده بود پیروی می‌کردند.

در روز ۱۵ آبان ۱۳۵۷ عده‌ای از مدیران بلندپایه ساواک مانند پرویز ثابتی و

۱- محسن پزشکپور براساس مصاحبه‌هایی که با او شده و در کیهان هوایی سال‌های گذشته و نیز نشریه درون حزبی «ضد استعمار» و «حاکمیت ملت» به چاپ رسیده و شناخت شخصی نویسنده این کتاب که بارها با ایشان دیدار کرده‌ام، یک سیاستمدار میهن‌دوست و جدی و اصلاح طلب و منتقد شناخته می‌شود که شاه از روی خودخواهی و جهالت و کم‌دانشی حزب پان‌ایرانیست او را در سال ۱۳۵۳ ه. ش تعطیل کرده، اما پزشکپور استقلال فکری خود را حفظ کرد. در سال ۱۳۴۹ او دولت هویدا را به علت موافقت با استقلال بحرین استیضاح کرد. در سال ۱۳۵۶ مجددًا افجار بمب در خانه مخالفان دولت از جمله بازرگان و فروهر و دیگران را مورد انتقاد شدید قرار داد و در سال ۱۳۵۷ کشтар هفدهم شهریور را محکوم کرد و در جلسه معرفی کایenne شریف امامی و مجلس دست او را خون‌آلود خواند.  
 رژیم پهلوی قابلیت شناخت کارآمدی‌ها و لیاقت‌های کسانی امثال محسن پزشکپور یا دکتر داود منشی زاده را نداشت و برای تشکیل احزاب به افراد و امانده‌ای نظری دکتر اقبال و علّم و امیرعباس هویدا و خسروانی و دکتر کلالی و دکتر سید احمد امامی یا پروفسور عدل مراجعه می‌کرد که اساساً تخصصی در امور تحزب نداشتند.

عصدقی با عده‌ای از زندانیان که به موجب ماده پنج قانون حکومت در طول ماه‌های شهریور و مهر بازداشت شده بودند، در زندان دیدار و از آنان حلالیت طلبیده و خداحافظی کردند و عصدقی به یکی از زندانیان سرشناس گفت که یک هواپیمای مسافربری شرکت هواپیمایی «ال عال» متعلق به اسراییل مستقیماً از تل آویو به تهران پرواز کرده و در فرودگاه مهرآباد فرود آمده است و همین امروز حدود بیست و پنج تن از مدیران و رؤسای ساواک با آن هواپیما عازم اسراییل شده و از آنجا به آمریکا و اروپا خواهند رفت.<sup>۱</sup>

پس از برکناری ارتشید نصیری رئیس ساواک در روز ۱۶ خرداد ۱۳۵۷ تغییرات مهمی در ساواک روی داد بدین معنی که سپهبد ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران که در امور امنیتی تا حدودی به ملایمت و اعتدال شهرت داشت و در گذشته سال‌ها از مقامات مهم ساواک و مدیرکل اداره سوم بود، جانشین نصیری شد و سرلشکر علی معتقد قائم مقام ساواک از کار خود استعفا داد و به عنوان سفیر به سوریه اعزام شد. در روزهای بعد نیز حدود چهل تن از مدیران کل و رؤسای دوایر و شب ساواک برکنار یا بازنشسته شدند و به تدریج از ایران به خارج رفتند و تنها عدد کمی از پرسنل بالای ساواک در ایران مانده بودند که عده‌ای از آنها هم در ۱۵ آبان راهی خارج شدند.

پس از یکی دو هفته دولتی‌ها، هویدا و سایر زندانیان را در زندان جمشیدیه مجتمع کرده به عکاسان و فیلمبرداران ایرانی و خارجی اجازه دادند بدون مصاحبه با آنها، از ایشان عکسبرداری و فیلمبرداری کنند.

اقدام دولت نظامی در قرار دادن هویدا و وزیران او و چند امیر رژیم مقابل عکاسان و فیلمبرداران، نشانه رسیدن حکومت پهلوی به نقطه پایان بود زیرا تمام آن دولتمردان و تیمساران در گذشته از خود اراده‌ای نداشته و فقط دستورهای شفاهی شاه را اجرا کرده بودند.<sup>۲</sup>

۱- زندانی مزبور که این موضوع را به نویسنده ابراز داشته اکنون در تهران زندگی می‌کند و بنا به خواست او از ذکر نامش معدوم.

۲- دکتر عباس میلانی که به شدت تحت تأثیر سخنان فریدون هویدا و دوستان اوست در کتاب خود (ص ۴۰۷) قصه‌ای جعل می‌کند که گویا فرانسوی‌ها می‌خواستند یک گروه کماندوی مزدور آمریکایی!! به تهران ←

توقف امیرعباس هویدا هیچ کمکی به بقای رژیم پهلوی نکرد زیرا اولاً بسیار دیر شده بود و افکار عمومی تحت تأثیر این مانورهای مصنوعی که هدف از آن اغتنام فرصت و گذران زمان بود قرار نمی‌گرفت ضمناً سابقه توقیف‌های سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ در دوران حکومت دکتر امینی و آزاد کردن تمام توقیف‌شدگان و حتی ارجاع شغل به آنها مردم را مأیوس کرده و در جبهه اپوزیسیون کسانی چون دکتر احمد حاج سید جوادی و دکتر مبشری که در سال ۱۳۴۰ از قضات دادگستری بودند سابقه آن بگیر و بیندها و سپس آزاد کردن‌ها را به خوبی می‌دانستند.

بازداشت هویدا در افکار عمومی چندان تأثیری به جا نگذاشت. یکی از حوادثی که باعث شد هویدا بدون مقاومت و ابراز ناراحتی زیادی سخن شاه را پذیرد و به اقامتگاه یا زندان نظامی منتقل شود، شنیدن خبر خودکشی سپهد علی محمد خادمی مدیرعامل سابق شرکت هواپیمایی ملی ایران، هما بود که شایع شده بود دو نفر به عنوان بازداشت وی به خانه‌اش مراجعه کرده ولی به محض مواجه شدن با او، سپهد بهایی مزبور را با شلیک چند گلوله کشته‌اند، در حالی که علی محمد خادمی که نقش مهمی در تأسیس و

→

اعزام دارند. همزمان با همان لحظات، کسی زندانیان‌های هویدا را با داروی مخصوص خواب کند و آن گروه کماندو، هویدا را از زندان دزدیده به مهرآباد برده و به وسیله هواپیمای ویژه، از ایران خارج کند اما هویدا به جزیيات طرح فرانسوی‌ها گوش نداده و آن را شیوه فیلم جیمز‌باند دانسته است. اینگونه ماجراهای سخیف و مخصوصاً استفاده فرانسوی‌ها از کماندوهای مزدور آمریکایی و دزدیدن هویدا، به حکایات مربوط به حاج میرزا آقاسی که می‌خواست فراشان خلخالی و فوج سیلاح‌خوری و خلنج را به کلکته پفرستد تا ملکه ویکتوریا را بدزدند و به ایران بیاورند و در میدان پاقاپق گیس آن ملکه را به تیر اعدام بینند شبات دارد و کنت دومارانش رئیس سازمان امنیت فرانسه نیز در کتاب خود کمترین اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند. روایت آقای میلانی که خیلی هم به صحت و درستی و استحکام محتوای کتاب خود اعتقاد دارد به دلایل زیر قابل پذیرفتن نیست.

۱) دولت فرانسه چه دل سوخته‌ای برای هویدا داشت. همان نامه‌هایی که عده‌ای از دوستان فرانسوی هویدادر دوران رژیم پهلوی و سپس پس از به پیروزی رسیدن انقلاب برای مقامات ایرانی نوشته‌ند حد اعلای دلسوزی فرانسوی‌ها بود.

۲) اگر می‌خواستند کماندو پفرستند چرا آمریکایی و چرا نه فرانسوی؟

۳) آیا اصلاً امکان اجرای چنین طرحی در آن غوغای انقلاب میسر بود؟

چرا یک نویسنده باید چیزی بنویسد که مایه خنده و استهzae شود؟

ترقی و تحول و پیشرفت همه‌جانبه شرکت هما داشت، وقتی آگاه شد مأمورین فرمانداری نظامی به سراغ او آمده‌اند تا وی را توقيف کنند، عصبی شد و چون توقيف خود را اهانتی به سوابق و خدمات خود می‌دانست شخصاً و با شلیک گلوله از اسلحه کلت به مغزش خودکشی کرد. علت عمدۀ به دام افتادن، زندانی شدن و پس از سقوط رژیم، محاکمه سریع و اعدام امیرعباس هویدا جاه‌طلبی بیش از اندازه و خوش‌باوریش به استحکام رژیم شاه بود که پس از برکناری از نخست‌وزیری به پست وزارت دربار شاهنشاهی چسبید و در ایران ماند و آنقدر ماند که آتش انقلاب بالاگرفت و نام او در فهرست افراد ممنوع الخروج قرار گرفت.

هویدا اگر عاقل بود حتی در روزهای شهریور و مهرماه ۱۳۵۷ می‌توانست با اصرار و الحاح از شاه اجازه خروج بگیرد و شاه این عادت را داشت که در برابر خواهش و التماس و الحاح مردان مقدر و مورد اعتماد رژیم مش چندان مقاومت نمی‌کرد، کما اینکه اجازه داد اویسی و شریف امامی و ازهاری از ایران خارج شوند، اما هویدا آنقدر از خود مطمئن بود که میل به خروج از ایران نداشت.

هویدا دشمنان زیادی چه در میان وزیرانی که آنها را از کابینه اخراج کرده بود مانند اردشیر زاهدی، دکتر باهری و دکتر آزمون و چه در میان نظامیان داشت که آنچه را که می‌گذشت نتیجه ۱۳ سال نخست وزیری او و چاکرمنشی و چاپلوسی او به شاه و بی‌اعتناییش به مردم می‌دانستند و حتی اطرافیان شهبانو فرح از او بدشان می‌آمد و بخصوص دوران اخیر تصدی هویدا در وزارت دربار شاهنشاهی بر بیزاری و دشمنی عناصر درباری با او افزوده بود.

ساواک سخن‌چینانی در میان کارکنان دفتر نخست‌وزیری داشت و پس از به پیروزی رسیدن انقلاب معلوم شد که ساواک تلفن هویدا را نیز هم‌شناوی می‌کرده است. گزارش‌هایی که پس از سقوط ساواک به دست افتاد نشان می‌داد که ساواک او را تحت نظر قرار داده و خبررسانان ساواک معتقد بودند او استنادی را از نخست‌وزیری خارج و در جایی پنهان کرده است. کما اینکه در گزارش‌هایی که ساواک تهیه می‌کرد آورده شده بود که هویدا استنادی از دوران نخست‌وزیری خود را گرد آورده است تا اگر

خواستند او را محاکمه کنند، با آن اسناد بی‌گناهی خود را به اثبات برساند. این شایعات و بویژه گفته‌های مکرر آزمون، باهری و نهادنده در دوران نخست وزیری شریف امامی و سعایت‌های شدید و توأم با خشم و غضب اردشیر زاهدی از هویدا و سرماله‌های شدیدالحن على اصغر امیرانی در مجله خواندنی‌ها و دیگر مقالات جرایدی که تازه شروع به نشر کرده بودند مخصوصاً مقاله جالب دکتر علی بهزادی در مجله سپید و سیاه که امیرکبیر را با امیرعباس هویدا مقایسه کرده و خدمات اولی را در کنار خطاهای ندانمکاری‌ها و چاپلوسی‌های دومی قرار داده بود به زیان هویدا تمام شد. شاه را که ضعیف، بیمار و تابع حوادث بود بر آن داشت که در اولین روز برقراری دولت عاجز و سرگشته نظامی، دستور بازداشت هویدا و عده‌ای از وزیران او را بدهد. سپهبد مقدم و پرویز ثابتی تهیه کننده فهرست توقيف شدگان بودند و روز بعد از بازداشت هویدا ۱۴ تن دیگر را هم بازداشت کردند.

دو روز بعد در تاریخ ۱۷ آبان سال ۱۳۵۷ فرمانداری نظامی تهران و حومه، چهارده تن دیگر از دولتمردان و امیران رژیم را بازداشت و تحويل زندان دژبان مرکز داد. معاون ستاد اطلاعاتی سرتیپ سجده‌ای گزارش توقيف نفرات زیر را طی گزارشی به ارتشید اویسی فرماندار نظامی داد.

۱- عبدالعظيم ولیان وزیر سابق اصلاحات ارضی و تعاون روستایی و استاندار خراسان و نایب‌الدولیه آستان قدس رضوی

۲- رضا صدقیانی وزیر تعاون و امور روستاها

۳- منوچهر تسلیمی معاون سابق وزارت اطلاعات و وزیر بازرگانی

۴- منوچهر آزمون معاون نخست وزیر و سرپرست اوقاف، وزیرکار و امور

اجتماعی - استاندار فارس - و وزیر مشاور در امور اجرایی در کابینه شریف امامی

۵- داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی در کابینه آموزگار

۶- ایرج وحیدی وزیر کشاورزی سابق - وزیر آب و برق

۷- حسن رسولی

۸- هوشنگ اربابی معاون وزارت راه و ترابری و سرپرست هوایی‌کشوری

- ۹- ایرج گلسرخی مدیر کل سابق رادیو - مدیر کل حج و زیارت
- ۱۰- جمشید بزرگمهر که سال‌ها در کارهای دولتی نبوده و یک باشگاه اشرافی را اداره می‌کرد.
- ۱۱- حسین فولادی سرمایه‌دار و مقاطعه‌کار
- ۱۲- ارت شبید بازنشسته نعمت‌الله نصیری رئیس اسبق شهربانی کل کشور - رئیس سابق ساواک - سفیر سابق در پاکستان
- ۱۳- سپهبد بازنشسته جعفرقلی صدری از افسران و امیران گارد شاهنشاهی که مدتی هم رئیس شهربانی کل کشور بود.

علت بازداشت این عده معلوم نبود. بعضی از آنها، مانند داریوش همایون مدیر روزنامه آیندگان اساساً پرونده اختلاس نداشتند و فقط نامه‌کدایی احمد رشیدی مطلق در دوران وزارت او برای چاپ به روزنامه اطلاعات ارسال شده بود. دکتر آزمون مشکلاتی مربوط به دوران ریاست اوقاف خود داشت. وی در کابینه شریف امامی به علت اینکه فرد جدی و متقدی شناخته شده بود به دستور و اصرار شاه وزیر مشاور در امور اجرایی شد.

ارت شبید نصیری به علت ارتکاب آن همه جنایات و قانون‌شکنی‌ها که به ساواک نسبت داده می‌شد منفور بود. سپهبد صدری نیز چند سال پیش بازنشسته شده بود. بدین ترتیب به نظر می‌رسید به صورت دیمی و در طول یکی دو جلسه کسانی را برگزیده و به زندان انداخته‌اند. مثلاً ولیان به علت چاک و بست نداشتن دهان و کارهای سویی که در دوران تصدی استانداری خراسان انجام داده و گزارش‌هایی که ساواک از ارتباط او با زنان شوهردار ارسال داشته بود درخور مقایسه با کسانی چون آزمون و وحیدی نبود.<sup>۱</sup> گفته می‌شد چون مقدم و ثابتی در گذشته با دکتر آزمون اختلافاتی داشتند که آزمون

۱- در مورد ولیان بنگرید به اسناد ساواک در کتاب رجال عصر پهلوی - عبدالعظيم ولیان به روایت اسناد ساواک - مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹. تقریباً تمام گزارش‌های ساواک حاوی شرح اقدامات سوء غیراخلاقی دکتر ولیان، خشونت و بددهانی او به مردم مشهد، شایعات درباره سوء استفاده‌های مالی او و پیش‌بینی حوادث آینده است که شاه کمترین توجهی به آنها نشان نمی‌داده است.

به خاطر همان کدورت‌ها از سواک رفته بود حالا از فرصت استفاده کرده نام او را در فهرست نوشته بودند.

یکی از کسانی که بازداشت شد مرحوم ایرج گلسرخی آهنگساز، رهبر ارکستر، سرپرست سابق خانه جوانان در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵، مدیرکل رادیو در سال ۱۳۴۷ و بالاخره مدیرکل حج و زیارت در سال‌های تصدی دکتر آزمون در اوقاف بود. در سال‌های نزدیک به انقلاب، گلسرخی به اتهام دریافت رشوه از حمله‌داران یعنی کاروان‌های حج و زیارت برای دادن نمایندگی و بردن زوار به خانه خدا بازداشت شد و محاکمه او انجام و به چند ماه زندان محکوم شده بود اما پس از انقضای دوران زندان دوباره دولت نظامی به سراغ او رفته و وی را بازداشت کرد. در خلال روزهای کوتاه عمر دولت نظامی عده زیادی از خاصان و عوام از کارمندان عالی‌رتبه تا کارمندان رده پایین به اتهام فساد بازداشت شدند. بعضی از آنها که بدشانس بودند چون ارتشدند نصیری پس از سقوط رژیم در بازداشتگاه‌ها بوسیله انقلابیان بازداشت و به زندان انقلاب منتقل شدند. بعضی مانند سناتور نیک پی شهردار سابق در خیابان‌ها شناسایی شدند. خوش‌آقبالترها توانستند خود را پنهان کنند و بعدها از کشور خارج شوند.

این بازداشت‌های پی‌درپی از یک سو و از سوی دیگر انتشار فهرست بالابلند خارج‌کنندگان ارز از کشور که کارکنان بانک مرکزی، آن فهرست را انتشار دادند و بعدها دادستان کل کشور تأیید کرد تعداد زیادی از اسامی درست است، باقی مانده آبرو و اعتبار رژیم را برد و دیگر در کشور کسی باقی نماند که هوادار رژیم پهلوی باشد.

در خلال دوران تصدی دولت نظامی، فقط پس از ساعات ممنوعه وضع شهر تغییر می‌یافتد و در خلال ساعات روز و غروب و شبانگاه مگر در بعضی از نقاط شهر و بازار وضعیت تقریباً عادی بود. حکومت نظامی با استفاده از تریلرهای مخصوص سربازانی را که در خیابان‌ها پراکنده شده بودند، از رفاه نسبی برای ساعات استراحت برخوردار و جیره غذایی مناسبی به آنها می‌داد. حقوق سربازان از ۱۷ ریال و دهشahi تا ۵۰ تومان افزایش یافته و اورکت‌های آلمانی بین آنها توزیع شده بود که در مقابل سرمای زمستان تاب مقاومت داشته باشند.

در ایستگاه‌های پمپ بنزین و نیز مقابله دکان‌های توزیع کننده نفت صف‌های طویلی از خودرو یا اعضای خانواده‌ها به چشم می‌خورد. هزاران پیت خالی برای دریافت نفت در جلوی مغازه‌های نفت فروشی و نیز ایستگاه‌های پمپ بنزین که آنها نیز نفت توزیع می‌کردند دیده می‌شد که تصاویر آن در مجلات خارجی به چاپ می‌رسید.

ارتش از نظر سوخت در وضعیت نامناسبی قرار گرفته و کارگران مناطق نفتی به دقت مراقب بودند که سوخت به کامیون‌های نظامی و تانک‌ها و زره‌پوش‌ها نرسد. با اعلام اعتصاب عمومی، حتی مغازه‌ها و دکان‌ها در بیشتر خیابان‌های تهران تعطیل و پایتخت منظره حزن‌انگیزی یافته بود.<sup>۱</sup>

۱- نویسنده در آن روزها ضمن گردش در خیابان‌ها مناظر جالبی از همبستگی مردم، ارزان‌فروشی کسبه و حالات خیرخواهی ایشان نسبت به مردم می‌دیدم که نظیر آن راکتر مشاهده کرده بودم. افسران جوان کادر و وظیفه که در پست فرماندهان دسته در ایستگاه‌های پمپ بنزین به برقراری نظم اشتغال داشتند. برخورد خوبی با مردم داشته، در مقابل بعضی از اعتراض‌ها و تحریکات و شعارها با صبر و مدارا و خوشروی و دعوت به تأمل واکنش نشان می‌دادند. در یک مورد که نویسنده هنگام برخورد تحریک‌آمیز چند نفر که مردم را به آتش زدن پمپ بنزین دعوت می‌کردند آتش زدن پمپ را تقبیح کردم با نگاه تشکرآمیز ستون دوم وظیفه مأمور انتظامی ایستگاه روبرو شدم. چون موجودی بنزین در ایستگاه و مخازن آن خاتمه یافته بود پس از برقراری نظم و آرامش و منتفی شدن مسئله آتش زدن وقتی بدون دریافت بنزین خواستم از ایستگاه بیرون بیایم ستون دوم مزبور که می‌گفت خدمتش در شرف پایان است به من نزدیک شد و آدرس خانه‌مرا یادداشت کرد. ساعت حدود یک در حالی که خوابیده بودم وی به ساختمان مراجعت و زنگ آپارتمان را به صدا درآورد. من که ماجرای آدرس دادن به او را فراموش کرده بودم با تعجب از گوشی اف.اف خواهان معرفی کسی شدم که حدود ساعت یک زنگ خانه را به صدا درآورده بود. افسر جوان وظیفه گفت: من ستون... مأمور ایستگاه پمپ بنزین مقابله میرداماد در خیابان پهلوی هستم، شما آقای معتصد نیستید؟ با تعجب پایین رفتم. او از من خواست پشت سر خودروی جیپ او حرکت کنم، در حالی که از پست‌های سربازان می‌گذشت به پمپ مزبور رسیدم. باک خودرویم را پر از بنزین کرده با پرداخت وجه به متصلی پمپ و تشکر از ستون مزبور راهی منزل شدم که دویاره تا در خانه مرا مشایعت کرد. او هم از من تشکر می‌کرد که با سخنانم و دعوت به آرامش مانع آتش زدن پمپ بنزین که سرمایه‌کشور است و خونریزی شده‌ام. منظورم از ذکر این خاطره این است که در آن روزها به رغم تبلیغات چپگرایان، چنین مناظری از انسانیت و تفاهمنی وجود داشت.

## سقوط کابینه نظامی ازهاری!

در روزهای قبل از ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ پس از مذاکرات تلفنی مبسوط ارتشبد ازهاری و آیت الله شریعتمداری در قم از یک سو و میانجیگری هایی که دکتر علی امینی (سیاستمدار بازنشسته) که در میان علمای قم دوستانی داشت، انجام می داد.

از سوی دیگر، دولت نظامی با انجام راهپیمایی عظیم روزهای تاسوعا و عاشورا در روزهای نهم و دهم محرم موافقت کرد با این شرط که تظاهرکنندگان شعارهای تند ضد سلطنت ندهند و ثانیاً از یک مرز مفروض که بین شمال و جنوب شهر تهران کشیده شده بود پا فراتر نگذارند و راهپیمایی و تظاهرات تماماً در جنوب و مرکز شهر تهران برگزار شود.

هدف اساسی دولت نظامی از مرزبندی تهران، آرامش خاطر دادن به شاه بود که واهمه داشت سیل جمعیت که تعداد آنها در روز تاسوعا به حدود دو میلیون نفر تخمین زده می شد و مسیر اصلی آنها خیابان شاهرضا [امروزه خیابان انقلاب] بود و قرار بود تمام جمعیت راهپیما در میدان شهیاد [امروزه میدان آزادی] اجتماع و در آنجا قطعنامه‌ای را اعلام نمایند. ناگهان به سوی کاخ نیاوران حرکت کرده اطراف کاخ را محاصره کنند و شاه و محافظان او را در وضعیت پیش‌بینی نشده‌ای قرار دهند.

در روز ۱۷ آذر گزارش رسید که در تبریز بر اثر برخورد مأمورین با اجتماع کنندگان

در حسینیه بازار و تیراندازی، ۲۰ تن کشته و ۴۰ تن زخمی شده‌اند. در روز ۱۳ آذر نفرات عضو سازمان چریک‌های فدائی خلق به قرارگاه شماره ۲ پلیس تهران در خیابان شاهرضا حمله‌ور شدند که در تبادل تیراندازی عده‌ای مجروح شدند. روز بعد کریم سنجانی و داریوش فروهر که از یک ماه پیش بازداشت شده و اتهام آنها ایراد بیاناتی در یک کنفرانس مطبوعاتی بود آزاد شدند. در همان روز تظاهرات نیم میلیون نفری در مشهد برگزار و عده‌ای کشته و زخمی شدند.

روز ۱۷ آذر دولت نظامی اعلام کرد که راهپیمایی‌ها در روزهای تاسوعاً و عاشوراً آزاد خواهد بود.

راهپیمایی روز تاسوعاً همزمان با ۱۹ آذر به وضع باشکوه و حیرت‌انگیزی با نظم و ترتیب فراوان برگزار شد. حدود دو میلیون کیلومتر جمعیت در طول خیابان شاهرضا [انقلاب] تا میدان آزادی پیش رفته در حالی که زنان چادری و غیرچادری که کالسکه کودکان خود را در دست داشتند و مردانی که فرزندان خردسال خود را روی شانه نشانده بودند و حتی افراد معلول که روی ویلچر نشسته بودند در این راهپیمایی شرکت داشتند.

هليکوپترهای سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران و ارتش که بر فراز شهر در حال پرواز بودند، از صحنه تظاهرات فیلمبرداری می‌کردند و بعدها گفته شد که شاه نیز سوار بر یک هليکوپتر قادر علائم مشخص بر فراز شهر پرواز کرده است و سیل عظیم جمعیت را به چشم دیده است.

تظاهرکنندگان اجازه بالاتر رفتن از سید خندان و ضرابخانه و نواحی هم عرض آن را در سراسر شهر نداشتند و نیروهای نظامی با تانک و زره‌پوش در نواحی بالاتر از این خط شرقی - غربی مستقر شده و حتی روی پل بزرگ، بزرگراه مدرس چند دستگاه تانک چیفت و M-60 قرار داده شده بود. تلویزیون، فیلمبرداران خود را به وسیله دو دستگاه هليکوپتر (چرخبال) مخصوص تلویزیون ملی ایران به آسمان تهران فرستاده و فیلمبرداران از صحنه‌های راهپیمایی فیلمبرداری می‌کردند بدون آنکه اجازه پخش آن

را داشته باشند و بیشتر هدف این بود که مقامات دولت نظامی و بالاتر از آنها شاه این فیلم‌ها را مشاهده کنند. شایع شد در آن روز خود شاه سوار بر هلیکوپتر در آسمان تهران پرواز کرد و صفت طویل راهپیمایان که تمام عرض خیابان شاهزاده را پوشانده و یک سر جمعیت به چهارراه پهلوی و انتهای آن در میدان شهناز [میدان امام حسین امروزی] بود را به چشم دید.

راهپیمایی روز تاسوعا و روز بعد که در هر دو روز شعارهای ضد سلطنت و غیرقانونی بودن رژیم داده شد و درخواست استقرار حکومت جمهوری اسلامی گردید، در حقیقت یک نظرخواهی عمومی برای ساقط کردن رژیم شاه را به نمایش گذاشت و علت موافقت دولت نظامی با آن راهپیمایی بدین دلیل بود که چاره‌ای دیگر در کار نبود و سپهبد هوشنگ حاتم در جلسه شورای امنیت ملی علی‌رغم نظر قره‌باغی که می‌گفت با توجه به تشکیل دولت نظامی اجازه راهپیمایی دادن درست نیست، پاسخ داد: «برابر گزارشات اداره دوم، غیبت و فرار سربازان زیاد شده و همان اداره بر این نظر است که سربازان آمادگی رود رو شدن با مردم را ندارند. اگر راهپیمایی را منع کردید و مخالفین رعایت نکرده دسته عزاداری راه اندختند مجبور خواهید شد به مأمورین فرمانداری نظامی دستور جلوگیری بدھید. اگر سربازان در اثر تبلیغات مذهبی که مدت‌هast مرتبآ روی آنها اثر گذارد و به آنها هر روز تأکید کرده‌اند که تیراندازی علیه مسلمان خیانت است به اسلام؛ مانند سالدات‌ها و قراق‌های روسیه تزاری در جریان انقلاب روسیه اطاعت نکردن و یا به مخالفان ملحق شدن چه خواهید کرد؟»<sup>۱</sup>

بیشتر سربازان وظیفه ایران از طبقات متوسط و پایین و دارای معتقدات مذهبی بودند و جمع کثیری از آنان از رستازادگان بودند که از کودکی با مسجد و منبر و واعظ سر و کار داشتند.

۱- در خاطرات کرنسکی و نیز اثر ارزنده میشل دو سن پیر زیر عنوان سقوط خاندان رومانف اشاره به این موضوع شده است. سپاهیان ارتش تزاری که تزار را پدر کوچک خوانده و او را فردی مقدس و ماوراء الطیبیه می‌دانستند و در ۱۹۰۵ بدون کمترین تردیدی به سوی مردم راهپیما آتش گشودند، در روزهای انقلاب ۱۹۱۷ پس از چند روز تیراندازی به سوی مردم، دست از اطاعت فرماندهان برداشتند و سرتونگ‌ها را به سوی فرماندهان خود برگردانند.

در میان سربازان، دیپلمه‌های شهری و شهرستانی نیز تحت تأثیر نوشه‌های دکتر شریعتی بودند و در میان آن سربازان، جوانانی با گرایش‌های متمایل به چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق که در آن روزها به علت برخوردهای خیابانی و مقاومت و کشته شدن یا خودکشی با سیانور یا تیرباران شدن‌های دسته جمعی شهرت زیادی به دست آورده بودند یافت می‌شدند. ملک حسین پادشاه اردن هاشمی هنگامی که در سال ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰ در حوادث سپتامبر با فلسطینی‌ها رویارویی شده بود، اولًاً از تضاد نژادی و عقیدتی اردنی‌ها یا فلسطینی‌ها که از مداخلات بیش از اندازه فداییان فلسطینی در کشور خود ناراضی بودند و این عدم رضایت در ارتشی‌ها بیشتر بود استفاده کرد. ثانیاً او نفرات بدوي و سوگند خورده لژیون عرب را که از بدويان صحاری اردن بودند و نسبت به خانواده هاشمی و فاداری ریشه‌دار داشتند در اختیار داشت که فرمانده آنان ژنرال (فريقي) حابس‌المجالى برادر خود، (هزاع‌المجالى) نخست وزير وقت اردن را در یک حادثه انفجار بمب در عمارت نخست وزيري امان که طرفداران ناصر آن را ترتیب داده بودند از دست داده بود اما در ارتش ايران، نه قواي عشايری بدوي يكپارچه و منسجم در یک يگان مت مرکز وجود داشت که افراد آن بنا به دلایل قبيله‌ای نسبت به شاه داراي تعصب خاص باشند و از او حمایت كنند و نه گاردي مانند گارد رياست جمهوري عراق که نفرات آن حامي سر سخت شاه باشند. رضا شاه در بدو سلطنت خود مدتی از عشاير مختلف ايران و برای تحبيب قلوب آنها به عنوان اسکورت و گارد تشریفاتی استفاده می‌کرد اما بعداً که بين بختياری‌ها و قشقايري‌ها با دولت مرکزی نقار و جنگ روی داد آن عشاير را مرخص کرد.

شاه جز لشکر گارد شاهنشاهی که از میان نفرات ۱۲ هزار نفره آن لشکر فقط یک تیپ یعنی گارد جاویدان یگان محافظ اختصاصی او به شمار می‌رفتند و از مزاياي خاص رفاهی برخوردار بودند، يگان کاملاً وفادار و وابسته به خود نداشت و در همان يگان گارد جاویدان نيز کسانی مانند سرباز وظيفه رضا شمس آبادی پيدا شدند که در سال ۱۳۴۴ به دليل سابقه مذهبی خویش، به روی شاه آتش گشودند.

ارتش ايران حتی مانند ارتش اسپانيا، شيلي و ارتش آرژانتين نبود که ژنرال‌ها و

افسران ارشد و افسران جزء آن نسبت به فرماندهان خود، مانند ژنرال فرانسیسکو فرانکو در اسپانیا و ژنرال آگوستینو پینوشه در شیلی و ژنرال ویدلا در آرژانتین چنان وفادار و صمیمی و همبسته باشند که از تمام اقدامات فرمانده ارشد ارتش حمایت کنند ولی شاه فاقد هویت و شخصیتی نافذ و جاذب و نظامی و حرفة‌ای مانند فرانکو و پینوشه و ویدلا بود که ارتش تا آخر در پشت سر او بماند.

کسانی که در ارتش نسبت به شاه ابراز وفاداری (و گاهی ظاهری) می‌کردند بیشتر امراز ارتش و افسران ارشد و بخصوص امیران و افسران ارشد گارد شاهنشاهی بودند که از قبل عطایای شاه مرفه و منتفع شده و از نظر ثروت با همگنان خود تفاوت و تمایز داشتند.

بنابراین قشر معبدودی از امرا و نخبگان ارتش به شاه وفادار بودند و دیده شد کسانی حتی از میان همان امیران پس از فروپاشی رژیم سلطنت، در دفاع از خود چه در دادگاهها و چه در نامه‌هایی که از خارج می‌فرستادند از شاه به عنوان شاه مخلوع یاد می‌کردند و او را مورد نکوهش و توهین قرار می‌دادند زیرا احساس کرده بودند شاه با سپر قرار دادن آنها در مقابل ملت، باعث بدینی ملت به ارتش شده و ارتش را در انتظار و اذهان خوار و خفیف و موهون کرده است. در میان امیران بر سر کار یا بازنیسته ارتش، کسانی بودند که خطر سقوط رژیم را قریب الوقوع دانسته و از این‌رو به فکر چاره‌جویی افتادند.

سپهبد امیر صادقی، سرلشکر حسن ارفع، سرلشکر محمود ارمی از جمله این امرا بودند که طرح‌هایی تهیه کردند اما این طرح‌ها به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

این تیمساران از جمله نظامیانی بودند که در ماه‌های حکومت شریف امامی و ارتشد ازهاری چند بار جلساتی انجام دادند و دامنه این جلسات که معمولاً با کلی‌گویی بود تا دی ماه و بهمن ۱۳۵۷ ادامه یافت و تیمساران بازنیسته راه حل‌هایی چون راه‌اندازی جماعات طرفدار سلطنت و قانون اساسی یا گردآوری ورزشکاران و دموکراسیون آنها پیشنهاد می‌کردند، که صور تجلیسات این جلسات پس از به پیروزی رسیدن انقلاب به دست آمد.

در دانشگاه تهران نیز جلساتی با حضور عده‌ای از روشنفکران و دوستان دکتر

نهانندی و طیف وابسته به او تشکیل شد و نظراتی ابراز گردید که صور تجلیسات آن به دست آمده است. با نزدیک شدن تدریجی رژیم به جبهه ملی و ضعیف شدن جناح‌های نظامی طرفدار شدت عمل که بی‌نتیجه بودن نظرات و راه حل‌های افراطی آنها حداقل در وقایع ماه محرم مشهد به ثبوت رسید و برخورد شدید نظامی با مردم به عکس العمل شدیدتر مردم مشهد و کشته شدن عده‌ای از افسران و سربازان انجامید، نظرات بخش معتل تر و طرفدار سلطنت جبهه ملی نیز مورد توجه قرار گرفت و راه حل‌هایی ارائه شد که درخواست همکاری و مشارکت در حفظ رژیم را از مردم و آن به اصطلاح اکثریت خاموش طلب می‌کرد اما جریان سریع و تندبادوار و سیلاج در حال تبدیل به توفان انقلاب اسلامی، همه این جریان‌ها و تشکل‌ها را زدود و با خود برد و تمام راه کارهای مزبور که زمان آن بسیار دیر شده بود خشی گردید.

در ساعات نزدیک به ظهر روز عاشورا افسران ارشد پادگان لویزان که در آن روز به آنها دستور آماده‌باش داده شده بود، به تدریج برای صرف ناهمار در ناهارخوری پادگان جمع می‌شدند.

در حدود ساعت یک و نیم بعداز ظهر، یک درجه‌دار و دو سرباز مسلح به مسلسل ناگهان وارد ناهارخوری شدند و رگبار مسلسل را به افسران حاضر در ناهارخوری که مشغول صرف غذا بودند، بستند. بنا به نوشته روزنامه کیهان ۲۷ افسر، ۴۱ درجه‌دار و چهار سرباز کشته شدند.

در خبر کیهان مهاجمین یک افسر، دو درجه‌دار و چهار سرباز مسلح قید شده‌اند که در اصل یک درجه‌دار و دو سرباز بودند.

در خبر کیهان از ۴۱ درجه‌دار سخن به میان آمده، حال آنکه ناهارخوری افسران بوده است.

به هر ترتیب پس از انقلاب مطبوعات، به صورت اخباری چاپ کردند که ناهارخوری سالن مختلط افسران بوده نه افسران ارشد و در میان کشته شدگان چند افسر وظیفه بوده‌اند که آن روز برای تسویه حساب و گرفتن مدارک پایان خدمت خود، به سربازخانه رفته بوده‌اند.

تیراندازی یک درجه‌دار و دو سرباز متعصب دینگرا، به سوی فرماندهان گارد جاویدان لشکر یک گارد شاهنشاهی، حادثه مشابهی را در اوایل قرن بیستم، در دوران امپراتوری روسیه تداعی می‌کرد، که شورش ملوانان روسی و کشتن فرماندهان نیروی دریایی در زمان او سلطنتی پوتمکین بود. بنابراین توفان انقلاب اسلامی ایران وارد فضای ارتش شده و تأثیر خود را به جاگذاشته و همانگونه که ملوانان نیروی دریایی روسیه در روزمنا پوتمکین فرماندهان خود را کشتند؛ در ایران نیز عناصر رده پایین ارتش پس از اینکه آیت‌الله خمینی در روز ۱۲ آذر ۱۳۵۷ از سربازان خواست از پادگان‌ها بگریزند تا به سوی هم‌میهنان خود آتش نگشایند، یک درجه بالاتر اقدام کردند و به سوی فرماندهان گارد جاویدان آتش گشودند.

در همان روز خدایاری، استاندار همدان مورد تیراندازی یک سرباز وظیفه زاندار مری که نگهبان اقامتگاه استاندار بود قرار گرفت و به شدت مجروح شد و سرباز مزبور هم با اسلحه و مهمات متوازی شد.

در شهر مشهد در همان ماه محرم بر اثر زد و خورد یک سرهنگ دوم ارتش با پرسنل بیمارستان شاهرضا و تیراندازی او در بیمارستان، حادثه بزرگی روی داد. جمع کثیری از مردم خشمگین به نظامیان که به هواداری از سرهنگ دوم کلالی برخاسته بودند حمله‌ور شدند و نظامیان نیز آنان را به گلوله بستند. در زدو خوردهای خونین آن روز عده زیادی از مردم کشته و زخمی شدند و مردم خشمگین چند مأمور فرمانداری نظامی را کشتند و یکی دو تن از آنها را به دار آویختند و سرهنگ مهاجم نیز به دست مردم کشته شد.

در روزهای نخست وزیری ارشبد ازهاری، تقریباً تمام رسانه‌های بین‌المللی توجه خود را معطوف به ایران کرده و دهها خبرنگار و عکاس و فیلمبردار به ایران اعزام شده بودند. در خلال ماه آذر در حالی که تصاویر تظاهرات میلیونی مردم ایران در جراید خارجی بویژه جراید آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان و ایتالیا به چاپ می‌رسید، رسیدن شماره‌های جدید دو مجله بین‌المللی معتبر آمریکا موسوم به «تايم» و «نيوزويك» که تصاویر چهره نگران شاه در حال سقوط را به چاپ رسانده بودند، تأثیر

منفی شدیدی بر روحیه او و طرفدارانش به جا گذاشت. در یک مقاله در صفحات داخلی نیوزویک کاریکاتور شاه به صورت تندیس گالیور چون هیولا بی به چاپ رسیده بود که مردمی که جثه آنها نسبت به جثه درشت و ستر شاه، بسیار کوچک بود نشان‌ها و مدل‌های بی‌شمار او را گرفته و در حال کج کرد و واژگون کردن تندیس هیولا بی او بودند.

مجله آلمانی اشپیگل نیز تصویر رنگی از شاه، در حالی که شیشه داخل قاب عکس او شکسته و خرد شده بود به چاپ رسانده بود.

روی یک جلد نیوزویک نیز آیت‌الله خمینی به چاپ رسیده و زیر آن نوشته شده بود «دستی که تخت لرزان شاه را می‌لرزاند».

خشم و تنفر عمومی مردم نسبت به شاه و رژیم او به گونه‌ای گسترش یافته و اشیاع شده بود که هیچ اقدامی در جهت حفظ و پایداری او مؤثر نبود.

هنگامی که شاه در شب ۱۵ آبان در تلویزیون ظاهر شد و قول داد که خطاهای گذشته را جبران خواهد کرد «شعار شاه پشیمان شده، شاه مسلمان شده، وضوی او خون جوانان شده» بر سر زبان‌ها افتاد.

هنگامی که سرهنگ وجدانی، که چند بار به خانه دکتر علی اصغر حاج سید جوادی یورش برد و با او درگیر شده بود و قصد بازداشت او را داشت، در یک حادثه حمله چریک‌های تندرو کشته شد، در مراسم تشییع جنازه او که از مقابل ستاد بزرگ ارتشتاران انجام شد تقریباً هیچ امیر و افسر ارشدی حاضر نشد پشت جنازه حرکت کند و همه از ترس جان خود عذر‌هایی می‌آوردند. پس از واقعه تیراندازی یک درجه‌دار و سرباز به افسران در ناهارخوری پادگان لویزان، تقریباً تمام تیمساران و افسران ارشد بر جان خود بیناک شده بودند. روزی ارتشید قره‌باغی دید که سرلشکر خسروداد، فرمانده هوانیروز هنگام پیاده شدن یا سوار شدن بر هلیکوپتر در باغشاه، در میان توده‌ای از چتربازان مسلح ارتش قرار می‌گیرد. اغلب تیمساران و افسران ارشد آن روزها از فرط ترور در وحشت به سر می‌برند و بیشتر آنها خود را در ادارات محبوس کرده، به خانه نمی‌رفتند و در اتاق کار خود را، از پشت باکلید قفل می‌کردند. ارتشید قره‌باغی

می‌گوید: که کار به تدریج به جایی رسید که به تانک‌ها نیز مهمات جنگی داده نمی‌شد. وقتی یک بار قره‌باغی از تبلیغات همه‌جانبه و مذهبی مخالفان در نزد شاه ابراز نگرانی کرد و متذکر شد که فرار پرسنل نظامی افزایش می‌یابد، شاه به او اطمینان خاطر داد که ارتش ایران به قدری بزرگ و قوی است که این فرارهای استثنایی تأثیری بر آن نمی‌گذارد و از او خواست به آن آمارها توجهی نشان ندهد.

اما رویداد عاشورای آن سال و تیراندازی یک درجه‌دار و چند سرباز متعصب دینی در ناهارخوری افسران پادگان لویزان، بطلان نظریه خوش‌بینانه شاه را ثابت کرد.

سربازان اهل تسنن در میان سربازان وجود داشتند، آنها هم تحت تأثیر تبلیغات مذهبی قرار داشتند و هر چه زمان رو به جلو می‌رفت گفته‌ها و رهنمودها و هشدارهای آیت‌الله خمینی که ارتش را برادر ملت دانسته و توصیه خوش رفتاری با مردم و متقابلاً توصیه احترام و مراعات حال ارتشیان را به مردم می‌کرد، بیشتر در نظامیان وظیفه و قسمت اصلی بدنۀ ارتش تأثیر می‌بخشید. زیرا در مقابل نظامیان، غیر از رهبری مذهبی مخالف رژیم، گروه‌های کمونیستی چپی و گروه‌های معروف به مجاهدین متمایل به چپ صفت آرایی کرده بودند که حالات خصم‌انه آنها و تبلیغات منفی و گاهی حملات مسلح‌انه شان به یگان‌های ارتشی، نظامیان را به خشونت و امنی داشت در حالی که سخنان و رهنمودهای مذهبی آیت‌الله خمینی لحنی پدرانه و حمایتی و ناصحانه داشت و حتی زمانی که مسؤولان بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها و داروخانه‌ها اعلام کردند به دلیل ابراز خشونت نظامیان و تیراندازی‌ها و غیره آنها را نخواهند پذیرفت، آیت‌الله خمینی اعلامیه‌ای نشر داد و از جامعه پزشکی خواست کما کان بیماران ارتشی و خانواده‌های آنها را پذیرند و داروخانه‌ها نسخه‌های آنها را تحويل دهند.

ارتشبید قره‌باغی در کتاب بحران در ایران به تفصیل درباره فشارهای رقابت‌ها، کارشناسی‌ها و دسته‌بندی‌ها و نیز تبعیضات داخل ساختار ارتش و نارضایی پرسنل نیروهای مسلح مطالبی نوشته است، اما نخواسته اذعان کند علت عدمه فروپاشی ارتش احساسات و علائق مذهبی اغلب ارتشیان بوده است. گذشته از آن نظامیان سال‌های دهه

پنجاه، نظامیان عصر رضا شاه و دهه ۱۳۲۰ نبودند. مطبوعات، کتاب‌های مختلف، رادیو، تلویزیون و رادیوهای فارسی زبان همه نقش مؤثری در آگاه کردن ایرانیان بخصوص طبقه تحصیلکرده از اوضاع جهان داشتند. ریخت و پاش‌های شاه و درباریان که از جشن‌های سال ۱۳۴۶ (تاجگذاری) آغاز شد و در جشن‌های شاهنشاهی ۱۳۵۰ به اوج رسید واکنش‌هایی را در تمام طبقات از جمله افسران و درجه‌داران بر می‌انگیخت. در میان خانواده‌های افسران و درجه‌داران، پسران و دختران دانشجو فراوان بودند که کتاب می‌خوانند و دارای افکار جدید مترقی شده بودند و طبعاً نمی‌توانستند زندگی را در چارچوب ایدئولوژی شاه پرستی خلاصه کنند. حتی در میان خانواده‌های امیران و سرهنگان، جوانانی پیدا می‌شوند که به دسته‌های چریکی روی آوردن و جان خود را از دست دادند.

از مدتی پیش آمار فرار سربازان و افسران وظیفه از ارتش روز به روز بیشتر می‌شد. ارتش علاوه بر سربازان نیروی زمینی پادگان تهران، که همگی از اواباجمعی لشکر گارد شاهنشاهی پادگان تهران بودند، عده‌ای از سربازان نیروی هوایی را هم در خیابان مستقر کرده بود.

کامیون‌ها و جرثقیل‌ها و وسایل سد کردن خیابان‌ها که از دپوهای ارتش به خیابان‌ها منتقل شده بود، روی هم رفته شکل خاصی به تهران داده بود که با گذشته متفاوت بود و نشان می‌داد پایتحث از وضعیت امنیتی مطلوبی برخوردار نیست.

در خیابان سربازان حکومت نظامی اغلب موتورسواران و دوچرخه‌سواران را متوقف کرده ساک‌ها و محفظه‌های ترک موتور آنها را تفحص می‌کردند.

چون سربازان شهری و روستایی پادگان تهران، ایرانی و همزبان مردم بودند آن حالت خشونت و خشکی میان سربازان و مردم وجود نداشت و فقط در حضور افسران خود جدی می‌شوند والا با تفحص سرسری، موتورسواران و دوچرخه‌سواران را به حال خود رها می‌کرند؛ یا در تیراندازی‌ها سعی می‌کرند جز در حالت اضطرار به صورت مستقیم تیراندازی نکنند. مسأله مذهب و دین، عامل و وسیله تفاهم نظامیان و مردم بود. اکنون صحبت از جبهه ملی یا دکتر مصدق یا حزب توده نبود، بلکه صحبت دین و

مذهب و یک رهبر مذهبی مورد احترام همه بود. بنابراین تمام تلاش‌های حکومت نظامی در خیابان‌ها به هدر می‌رفت و سربازان با بی‌میلی با تظاهرکنندگان برخورد می‌کردند.

در همان ماه آذر، در پاوه، مراسمی به مناسبت چهلم شهدای حمله سالار جاف و تفندگاران او برگزار شد و همچنین خبر رسید که در قم سه مأمور پلیس به دست مردم از پای درآمده‌اند.

در روز ۱۹ آذر که برابر تاسوعاً بود تظاهرات و راهپیمایی مردم همزمان با روز جهانی حقوق بشر برگزار شد. دعوت کننده، آیت‌الله طالقانی بود که به تازگی از زندان آزاد شده بود و گفته شد در سراسر کشور ۱۵ میلیون از مردم در راهپیمایی شرکت کرده‌اند.

در روز عاشر در اصفهان، قرارگاه سازمان امنیت و نیز کلانتری یک، مورد یورش تظاهرکنندگانی قرار گرفت که در اجتماع ۷۰۰ هزار نفری مردم شرکت کرده بودند. در تیراندازی مأمورین به تظاهرکنندگان بنا به آمار منتشر شده آن روز ۱۳۰ نفر به شدت آسیب دیدند و ۴۸ تن کشته شدند.

در نجف آباد، در همان روز طی برخوردهای خونین، ۵۰ تن کشته و ۲۰۰ نفر مجروح شدند. در نجف آباد و اصفهان و مشهد، مجسمه‌های شاه از میادین به زیر کشیده شد.

در روز ۲۲ آذر اعلام شد میزان نفت استخراج شده و پالایش شده از ۶ میلیون بشکه، به یک میلیون بشکه کاهش یافته است.

در مشهد در ۲۳ آذر کشتار زیادی در اطراف و داخل بیمارستان شاه رضا انجام شد و عده‌ای از مردم و مأمورین به قتل رسیدند.

در شیراز در اواخر آذر ماه، حملاتی به محله بهاییان انجام شد که در دفاع مأمورین حکومت نظامی از خانه‌های بهاییان ۵۰ کشته و زخمی به جا ماند و چندین خانه به آتش کشیده شد.

در تبریز ۱۵ سرباز از تیراندازی به سوی مردم خودداری کردند و متواری شدند،

در آخرین روزهای آذر ماه شایعه نخست وزیری دکتر غلامحسین صدیقی از رهبران جبهه ملی و وزیر کشور کابینه دکتر مصدق و استاد دانشگاه تهران (دانشکده علوم اجتماعی) بر سر زبان‌ها افتاد.

جبهه ملی اعلام کرد که دکتر صدیقی سال‌هاست ارتباط خود را با این جبهه قطع کرده و اعضای جبهه ملی به دلیل غیرقانونی بودن سلطنت شاه در کابینه دکتر صدیقی شرکت نخواهند کرد.

در آخرین روزهای آذر ماه، ارتشید ازهاری که ادعا می‌کرد دچار بیماری شدید قلبی است در اتاق کار خود در نخست وزیری یک دستگاه اکسیژن مستقر و تختخواب خود را در همان اتاق کار نخست وزیری نصب کرد. در آن روزها این یک تمهید زیرکانه برای فرار از معركه بود.

ازهاری که سال‌ها پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، زنده ماند و در آمریکا اوقات خود را به خوبی و خوشی گذراند، تنها راه نجات از دست شاه را تمارض دیده با اعلام اینکه دچار سکته قلبی شده است، می‌کوشید از مقام نخست وزیری کناره گیری کند.

در روز پنجم دی ماه حادثه دیگری روی داد. هنگام تظاهرات دانشجویان و دانش‌آموزان در خیابان ویلا بر اثر تیراندازی هوایی سربازان، گوله‌ای به سینه دکتر کامران نجات‌اللهی استاد دانشگاه پلی تکنیک که در بالکنی ایستاده بود اصابت کرد و او را به قتل رساند. به دنبال این واقعه هفتاد و یک تن از استادان اعتصابی دانشگاه پلی تکنیک به اعتصاب و تحصن در دانشگاه تهران دست زدند.

روز بعد، یعنی روز ششم دی در تشییع جنازه استاد کامران نجات‌اللهی چند تن کشته و ۱۳۰ تن مجروح شدند.

اعتصاب‌ها همچنان ادامه داشت و هر روز کارکنان ادارات تازه‌ای به جمع ادارات در حال اعتصاب می‌پیوستند. تعداد کشته‌شدگان در حال افزایش بود و آمارهای صحیحی نشر نمی‌یافت. صفحه‌ای طویلی در مقابل دکان‌های نفت فروشی، پمپ‌های بنزین و نانوایی‌ها تشکیل شده بود.

در قزوین هنگام پورش مردم به سربازخانه عده زیادی از مهاجمین کشته و زخمی شدند. تقریباً از تمام شهرها گزارش‌های کشته شدن و زخمی شدن مردم به تهران می‌رسید و مقابلاً عده‌ای از افسران و درجه‌داران ارتش و شهربانی و ژاندارمری و نظامیان و پاسبان‌ها نیز کشته یا زخمی می‌شدند. خونین‌ترین بروخورد و کشتار در روز ۹ دی ماه در مشهد رخ داد که دویست تن از تظاهرکنندگان کشته و چهار صد تن مجروح شدند و عده‌ای در میدان مجسمه و عده‌ای در بیمارستان شاهرضا کشته شدند و عده‌ای از افسران و مأمورین حکومت نظامی وساواک به وسیله مردم کشته شدند.

در روز ۱۰ دی ماه در حالی که نفتگران سرکار خود رفته و در جهت تأمین نیازهای داخلی روزانه ۲۲۰ هزار بشکه نفت استخراج می‌شد؛ کلانتری‌های ۳ و ۴ و ۵، اداره آگاهی، نیروی پایداری، انجمن ایران و آمریکا و ایران و انگلیس و منازل چند مستشار آمریکایی در شهر مشهد مورد حمله و آتش‌سوزی فرار گرفت و بنا به آمار منتشره حدود ۳۰۰ تن کشته و ۲۰۰۰ تن مجروح شدند. منزل آیت‌الله شیرازی مورد حمله فرار گرفت و عده‌ای به قتل رسیدند. مردم در رویارویی و کین‌جویی سرهنگ کلالی فرمانده توپخانه، سرگرد افشنین، معاون سواواک مشهد، معاون کلانتری چهار، ۲ پاسبان و ۳ مأمور آگاهی و دو سرباز و دیبان را به قتل رساندند و آنها را به دار آویختند که تصاویری از آنها برداشته شد.

در کرمانشاه حدود صد تن کشته و ۴۰۰ تن زخمی شدند، در قزوین کشتار وسیعی روی داد و تانک‌ها به مقابله مردم شتابتند.

در خلال این روزها، کشور نخست وزیر نداشت زیرا:

در اواخر آذر ۱۳۵۷ ارتشید از هاری به دستور شاه از نخست وزیری استغنا داد و با سرعت زیاد چمدان‌های خود را بست و چند روز بعد از کشور گریخت. کمی زودتر از او ارتشید غلامعلی اویسی نیز درخواست بازنشسته شدن و خروج از کشور کرد و در حالی که گریه می‌کرد خطاب به تیمساران دیگر از جمله ارتشید قره‌باغی گفت: من منفورترین فرد این کشور هستم. در حالی که ارتشید غلامعلی اویسی به اتهام خارج کردن ۲۸۰ میلیون تومان پول از کشور ممنوع‌الخروج بود، دکتر بختیار نخست وزیر

جدید، بنا به دستور شاه دستور داد به او گذرنامه بدهند و وی با یک فرونده هواپیمای ارتشی از تهران به خارج گریخت.

تیمسار اویسی سقوط شاه را قطعی می‌دانست و برای نجات یافتن از دستگیری و مجازات مرگ، با اصرار و التماس توانست شاه را راضی کند اجازه خروج به او بدهد زیرا دور نمی‌دانست شاه برای راضی کردن مخالفان دستور بازداشت او را هم بدهد و وی را کنار هویدا و دیگران به زندان بفرستد. در روز استعفا او فحش‌های رکیکی به خود داده در حال اشاره به دفتر شاه گفت: او همه ما را دارد به باد می‌دهد به خدا قسم همه ما را اعدام خواهد کرد.

دکتر شاپور بختیار در مصاحبه‌ای با حبیب لاجوردی از بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد در خصوص علل آن همه نارضایی‌ها می‌گوید:

«البته یک ترقیاتی [از نظر مسائل اقتصادی] شده بود و یک کارخانه‌هایی [یوجود] آمده بود. [اما] خیلی کارهای بد شده بود. خیلی مخصوصاً متظاهرانه کار می‌کردند. تمامش مصنوعی بود، تمامش ظاهرسازی بود، تمامش، این چیزها، صحیح است اما یک چیزهایی هم شده بود و نمی‌شد منکر آن شد، سدهایی که در ایران ساخته شده خوب، اینها مال ملت ایران است [...]».

اما مسئله اقتصادی، یک روزی به یک جای عجیب رسید. یک روز از سه میلیارد دلار [درآمد نفت] رسیدیم به هیجده میلیارد دلار در عرض ۴۸ ساعت. خوب این پول ممکن بود، عاقلانه با سرمایه‌گذاری تدریجی و با بهره‌های مناسب وارد سازمان اقتصادی ایران بشود و ایران را یک ساخت اقتصادی صحیح بدهد. این کار را ما نکردیم. تکنیسین‌های کافی نداشیم و، و، و چیزهای دیگر. یک دفعه سیل پول آمد که این پول‌ها را یک مقداریش دور می‌زد و بر می‌گشت به آمریکا، به انگلیس، به فرانسه بدون این که برای ایران فایده‌ای داشته باشد. اغلب یا اسلحه بود یا... یک مقداریش [را] هم دزدان حرفه‌ای آریامهری افتادند و خوردند. اختلاف ثروت به یک جای عجیب رسید. شما وقتی فکر می‌کنید، در زمان رضاشاه وقتی او رفت فقط رضاشاه بود که به اندازه تمام مردم ایران ثروت داشت و پانزده نفر هم بودند اشخاصی که متمول بودند و صد نفر

بودند اشخاصی که در سطح بورژوا می‌توانستند زندگی کنند، فقط همین، دیگر چیزی نبود، همین بودند.

اینجا [در اواخر سلطنت محمد رضا شاه] مسأله طور بدی شده بود. این جا یک طبقه‌ای درست شد که یک میلیون آدم بود که اینها دزدان قهار بودند و سطح زندگی‌شان به یک جای عجیبی رسیده بود. حقوق رسیده بود به ماهی صد هزار تومان. به کی؟ به مهندس کشاورزی مدرسه کرج، این خونی که به بدن تزریق می‌کنند، وقتی بیشتر از قدر کافی باشد این آشفته حالی می‌دهد ناراحتی می‌دهد، این سرگیجه می‌آورد. خدای نخواسته اگر یک روزی به تزریق خون احتیاج داشتید و خواستید این کار را بکنند چون من داشتم این کار را می‌کردم، بعد آز دو لیتر، من سرم گیج می‌رفت.

به ایران از نظر اقتصادی یک مقدار زیادی پول یک مرتبه تزریق شد. بایستی که همان سه میلیارد را شش میلیارد می‌کردند. بعد هشت میلیارد می‌کردند. ساختار درست می‌کردند و کادرها را تربیت می‌کردند و این پروژه‌ها را با این کادر پیاده می‌کردند، نکردند. از این جهت این طور شد.»

بختیار سپس اشاره می‌کند که ژیستکار دستن رئیس جمهوری وقت فرانسه می‌گفت: «روزی من که وزیر دارایی فرانسه بودم در سن موریس شاه را دیدم. شاه به من گفت آقای ژیستکار دستن ما امسال به جای چهار میلیارد دلار هیجده میلیارد دلار خواهیم داشت و من این را می‌خواهم فوری وارد اقتصاد مملکت کنم.» دستن پاسخ داده بود: «اعلیحضرت ایک انقلاب، خودتان به دست خودتان، برای خودتان درست می‌کنید». ۱

بختیار سپس می‌نویسد: «در ایران یک بغض و عناد و کینه‌ای پیدا شده بود نسبت به این دزدان و این اشخاص که دیگر خدا می‌داند که چه کردند که برای شما حالا اصلاً قابل تصور نیست.»

در دولت نظامی ازهاری، مشاوران اینگونه برنامه‌ریزی کرده بودند که ارتشبد

۱- خاطرات شاپور بختیار، طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ویراستار حبیب لاجوردی ۱۹۹۶، چاپ نشر زیبا، تهران، ۱۳۸۰، صص ۱۳۷-۱۳۹.

ازهاری مرتباً اظهار و وانمود کند، شاه دیگر کمترین مداخله‌ای در امور کشور ندارد و تمام اختیارات با نخست وزیر نظامی است.

دکتر حسین خطیبی، یکی از دولتمردان بلندپایه آن روزگار، نایب رئیس مجلس شورای ملی و مدیر عامل جمعیت ملی شیر و خورشید سرخ ایران درباره برخورد تند دکتر سید محمد سجادی با شاه در فاصله زمانی یکی دو روز پس از تشکیل کابینه بختیار می‌نویسد:

«... در روزهای بحرانی انقلاب اطلاع دادند که ساعت ۹ صبح، هیأت رئیسه در مجلس برای شرفیابی در کاخ سعدآباد حاضر باشند. رأس ساعت مقرر اعضای هیأت رئیسه مجلسین طبق برنامه‌ای منظم برای ملاقات با شاه عازم کاخ شدیم. رسم بود که در چنین شرفیابی‌ها با لباس رسمی و ژاکت شرکت کنیم ولی آن روز گفته بودند لزومی به پوشیدن ژاکت نیست. دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا و دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی و هیأت رئیسه در مجلس در دو طرف میز نشسته، پیش از ما یکی از روحانیون بدون برنامه قبلی پیش شاه رفته و ملاقاتش دو ساعت طول کشیده بود. بنابراین ساعت ۱۱ با شاه ملاقات کردیم. هیچ برنامه‌ای در کار نبود و من یادم است که شاه با حالت بسیار گرفته و ناراحت آمد و نشست و بی‌مقدمه گفت: نظر شما چیست؟ تصور می‌کنم شب قبل ازهاری<sup>۱</sup> کابینه خود را معرفی کرده بود. دکتر سجادی تقریباً با تندی به شاه گفت: دیروز که کابینه معرفی شد باز اظهار نظر کردید! قرار بود دیگر در کارهای مملکتی دخالتی نکنید. شاه گفت: آقای دکتر سجادی، من که چوب نیستم، وقتی می‌گویند این شخص وزیر کار است، من نگویم که ان شاء الله موقف باشید؟

بعد از دکتر سجادی، یکی از سناتورهای انتصابی به نام فاضلی سرجویی خطاب به شاه گفت: چرا شما از این مملکت نمی‌روید؟

شاه پاسخ داد: به نظر شما بدون اینکه تکلیف مملکت را معین کنم، همین طور کارها را ره‌آنمن و بروم؟

سپس یکی دیگر از سناتورها به نام [حسین] دها خیلی تند با شاه صحبت کرد. از سوی مجلس شورای ملی هم دکتر الموتی صحبت کرد. حروف‌های او کاملاً یادم نیست ولی تا حدودی برخلاف افراد قبلی به شاه دلداری داد و روحیه او را تقویت کرد و مانند سناتورها زننده صحبت نکرد. دیگران

۱- باید بختار باشد نه ازهاری. این دیدار، با هیأت رئیسه دو مجلس پس از معرفی کابینه بختار انجام شده است. وزیر کار کابینه ازهاری به طور موقت ارتشید اویسی بود و طبیعی است که شاه در مورد ارتشید اویسی که در ضمن فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران بود اظهار نظر نمی‌کرد.

از جمله من هیچ حرفی نزدیم، این روز مصادف بود با روزی که در مشهد کشtar و خونریزی شده بود.<sup>۱</sup> وقتی برای شاه خبر آوردند خیلی نگران شد و گفت مثل اینکه در مشهد زد و خورده شده برویم بینیم جریان چیست! بعد هم رفت. این آخرین جلسه‌ای بود که اعضای هیأت رئیسه دو مجلس با شاه ملاقات داشتند.»<sup>۲</sup>

۱- این واقعه در اواسط دی ماه در مشهد روی داد و در آن روزها از هاری کایسه خود را معرفی نکرده بود بلکه بختیار کایسه خود را معرفی کرده و شاه درباره وزیر کار و امور اجتماعی اظهار نظر کرده بود. گفته شاه نیز نشان می‌دهد که او درباره ارشبد اویسی که موقعًا وزیر کار و امور اجتماعی شده بود صحبت نمی‌کند بلکه درباره یک فرد غیر نظامی اظهار نظر می‌کند.

۲- دکتر حسین خطیبی: رنج رایگان، خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، به کوشش مرتضی رسولی پور، تهران، نشر نوگل، ۱۳۷۲، صص ۳۵۶-۳۵۵.



سنجابی در آن دیدار به شاه چه گفت؟ - گفته‌های واقعی او،  
نه آنچه در کتابش نوشته است

دیدار شاه با دکتر سنجابی در کاخ نیاوران

چند روز بعد از ماجراهی راه پیمایی بزرگ روزهای تاسوعا و عاشورا سپهبد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور به منزل دکتر کریم سنجابی تلفن کرد و از ایشان خواست، ساعت نه در منزل خود باشد. برای کار مهمی سپهبد به خانه او خواهد آمد. علت اینکه شاه خواهان دیدار دکتر سنجابی شد، این بود که شاه شخصاً او را می‌شناخت و در جوانی چندین بار با شاه دیدار کرده و حتی به بازی شطرنج پرداخته بودند. شاه سعی زیادی کرده بود تا یکی از رجال قدیمی مانند اللهیار صالح را که سابقاً خدمت در دیوان سالاری عصر رضا شاه و سال‌های سلطنت خود او را داشت به نخست وزیری بگمارد. رابطه شاه با صالح خوب نبود و شاه در سال‌های پس از ۲۸ مرداد تا اوایل ۱۳۵۷ نظر خوبی به صالح نداشت اما حال که تمام کفگیرها به ته دیگ خورده و از رجال ۲۵ ساله اخیر هیچ کس زمینه زمامداری نداشت، شاه به فکر افتاده بود بار مسؤولیت را به دوش اللهیار صالح، نجیب، صبور و خوشنام بگذارد. صالح در دوران نخست وزیری مصدق، سفیر کبیر ایران در آمریکا بود و پس از جریان ۲۸ مرداد استعفا

داده و حاضر نشده بود پست سفارت کبرای ایران، در دوران زاهدی را پیذیرد. او در سال ۱۳۳۹ مجدداً وارد صحنه سیاست شده و به عنوان نماینده طبیعی مردم کاشان، وارد مجلس بیستم شده بود، اما با انحلال مجلس بیستم از پارلمان بیرون رفته بود. صالح در دوران رضاشاه، مدت‌ها پست‌های مهم دولتی و از جمله معاونت وزارت دارایی را داشت و برای خرید تریاک از کشاورزان، از آنجاکه علی اکبر داور به کسانی از کارمندان اعتماد نداشت، خود صالح بر سر مزارع می‌رفت و تریاک را توزین کرده، می‌خرید. وی پس از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه‌های مختلف چند بار وزیر و یکی دو بار هم سفیر ایران در سازمان ملل متحد و آمریکا شد. برادران صالح، دکتر جهانشاه صالح، تیمسار یارمحمد صالح و تیمسار کیومرث صالح به دربار نزدیک و در ارتش مقامات بلند داشتند. شاه از طریق دکتر جهانشاه صالح در صدد برآمد اللهیار را به قبول پست نخست وزیری راغب کند اما او به هیچ‌وجه زیر بار نرفت زیرا امیدی به نجات رژیم نداشت. دکتر سنجابی در کتاب خاطرات سیاسی خود درخواست دیدار با شاه را که در زندان نموده و شاه در کتاب پاسخ به تاریخ به آن اشاره کرده بود. او بوسیدن دست شاه را در آن دیدار تکذیب می‌کند و می‌نویسد که شبانگاه همراه مقدم به کاخ نیاوران رفته و پس از عبور از راهروها و عمارت‌های مجلل وارد اتاق مستطیلی شده و در آنجاروی صندلی و پشت میز نشسته و مدت کوتاهی صبر کرده که شاه وارد شده و بدون دست دادن با او پشت میز نشسته و چون میز در وسط بوده و فاصله کمی زیاد بوده نه شاه به او دست داده و نه او دست شاه را بوسیده است.

دکتر سنجابی می‌گوید که در دوران حکومت مصدق چند بار دست شاه را بوسیده و اگر در آن شب هم بوسیده بود ابایی از گفتن آن نداشت. مذاکرات به سردی آغاز شد و شاه جریان رفتن او به پاریس و انتشار اعلامیه سه ماده‌ای را پرسید.

دکتر سنجابی می‌گوید: که او قانون اساسی مشروطه و اینکه شکل حکومت، مطرح نیست و نیاز به همه‌پرسی، برای تعیین شکل حکومت آینده را مطرح کرد. شاه به او پیشنهاد کرد، شما ببایید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که

لازم است انجام دهید اما سنگابی که از گفته‌های مکرر شاه درباره شراب خوردن رهبران حزب ایران با پیشه‌وری در تابستان سال ۱۳۵۷ گله‌مند بود پذیرش حکومت را بدون هماهنگی با نیروی روحانیت عقلایی ندانست و اظهار داشت با نیرویی که روحانیت مخصوصاً شخص آیت‌الله خمینی پیدا کرده که هر روز در تمام خیابان‌ها شعار به نام ایشان می‌دهند و شب‌ها به نام ایشان الله‌اکبر می‌گویند، بی‌آنکه با این نیرو، یک راه ارتباط و همکاری و سازش پیدا کنیم، غیرممکن و ناممکن است.

دکتر سنگابی سال‌ها بعد در مصاحبه با ضیاء صدقی می‌گوید: با سوابقی که از شخص شاه داشته، با ادامه حضور او در ایران هیچ اقدامی را مفید و ممکن نمی‌دانسته است. بنابراین به شاه پیشنهاد کرده برای مدتی نامعین از کشور خارج شود و در غیاب اعلیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل شود.

سنگابی معتقد بود اعضای آن شورای عالی باید از رجال ملی و با جلب نظر مقامات روحانی برگزیده شوند و سپس دست به اقدامات اساسی زده شود که خلاصه و اصول آن اقدامات در نامه‌ای که سال پیش خطاب به شاه منتشر شده بود آورده شده بود. شاه پس از شنیدن اظهارات دکتر سنگابی، پیشنهادهای او را قابل اجرا ندانست، از جمله گفت «من از مملکت نمی‌توانم خارج بشوم و نخواهم شد. اگر من از ایران بروم ارتش آدم نخواهد گرفت و تنها من می‌توانم ارتش را آرام نگه دارم و به هیچ وجه ترک کشور ار طرف من جایز نیست». <sup>۱</sup>

شاه تشکیل شورا را هم صلاح ندانست و گفت: من خودم هر کاری را که لازم باشد اقدام می‌کنم «و در موارد مختلف با افرادی که شایسته باشند، یا متفرقاً، یا در هیأتی برای مسائل مملکتی مشورت می‌کنم. این مذاکرات حدود نیم ساعت طول کشید و دکتر سنگابی از قبول مسؤولیت عذر خواست. در ابتدای دیدار شاه از خاطرات خوش دوران جوانی در کوران جنگ جهانی دوم و دیدارهایی که با دکتر سنگابی داشت و ستون دوم حسین فردوست، به عنوان آورنده پیغام و ترتیب‌دهنده ملاقات، انجام وظیفه می‌شرد و

۱- خاطرات سیاسی دکتر کریم سنگابی، تاریخ شفاهی، به کوشش دکتر حبیب لاجوردی و ضیاء صدقی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۳۴۲ - ۳۳۹.

دکتر سنجابی را که در آن زمان از رهبران حزب میهن بود به کاخ می‌برد، یاد کرد و یکی دو بار بازی شطونج با او را به رخش کشید و منظورش تجدید عوالم گذشته بود اما دکتر سنجابی که پس از ۲۸ مرداد هجده ماه به صورت متواتری در مخفیگاه به سر برده و رنج و ناراحتی زیادی تحمل کرده بود و خاطره رفتار خشن و قساوت قلب شاه در مورد دکتر حسین فاطمی از حافظه‌اش پاک نشده بود، چندان روی خوشی به شاه نشان نداد و بر عقاید خود پافشاری کرد و مذاکره به جایی نرسید.

دکتر سنجابی در مصاحبه‌های خود در آن دوران و نیز در مصاحبه‌هایی که در آمریکا انجام داده و نیز در خلال صفحات کتاب خاطرات خود شرح آن دیدارها را آورده و کوشیده بود، از خود چهره‌ای مخالف و مقاوم ترسیم کند که البته به اقتضای موقعیت روز بوده است اما آقای قاسم لاجوردی که از دوستان مرحوم دکتر سنجابی بوده است و دیدارهایی با او داشته است پس از مرگ مرحوم دکتر سنجابی، طی نامه‌ای در تاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۷۵ که آن را برای فصلنامه رهآورده، چاپ آمریکا به مدیریت آقای حسن شهباز، ارسال داشته، مطالب تازه‌ای را عنوان می‌کند که خواندن آن خالی از مناسبت نیست.

نامه آقای لاجوردی در شماره ۴۱ فصلنامه مزبور به چاپ رسیده و متن آن از این قرار است:

«در دو شماره اخیر فصلنامه رهآورده، زیر عنوان آخرین روزهای فرمانروایی شاه، خاطرات کسانی را که بعد از استعفای آقای مهندس شریف امامی، برای نجات کشور از بحران، با سران جبهه ملی در ارتباط بوده و یا اطلاعاتی در این باره داشته‌اند، چاپ کرده‌اید که یقیناً مورد توجه خوانندگان مجله قرار گرفته است. آنچه از این نوشهای مُستفاد می‌شود، اینکه آقای اللهیار صالح شخص اول مورد نظر برای احراز مقام نخست وزیری بوده، ولی ایشان از قبول آن استنکاف کرده‌اند و فرد بعدی مورد توجه آقای دکتر کریم سنجابی بوده و ایشان هم در شرفیابی حضور اعلیحضرت به توافقی نرسیده‌اند. از آنجاکه مذاکرات بین اعلیحضرت و آقای دکتر سنجابی و مسائلی که مورد توافق طرفین قرار نگرفته، مشروحًا در جایی منتشر نشده است، به نظرم رسید

آنچه را که من شخصاً از زبان آقای دکتر سنگابی در این مورد شنیده‌ام برای خوانندگان شما بازگو کنم.

روز بعد از شرفیابی آقای دکتر سنگابی، آقای مهندس جواد خادم، که بعداً وزیر آبادانی و مسکن آقای دکتر بختیار شد، به من تلفن کرد و پرسید میل داری دیداری با آقای دکتر سنگابی داشته باشی، گفتم: خوشحال می‌شوم. قراری برای ساعت یازده شب همان روز گذاشت و چون ما هر دو کارت عبور مجاز شب را داشتیم، مشکلی برای رانندگی در ساعات ممنوعه پیش نیامد و ما پس از ارائه کارت در سه یا چهار نقطه به مأمورین انتظامی، به منزل ایشان رسیدیم که هنوز در منزل نبودند ولی بعد از چند دقیقه وارد شدند. آنچه من در اینجا بازگو می‌کنم از روی نوشته‌ای است که روز بعد از ملاقات با آقای دکتر سنگابی یادداشت کرده‌ام. ایشان صحبت خود را با این جملات شروع کردند، که ما همه در مورد حفظ استقلال مملکت، آباد کردن مملکت و مرفه کردن مردم همفکریم. ما ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی داریم، کشوری که همه همسایگانش همیشه در حال نگرانی بسر می‌برند. رژیم‌های مختلف این کشور، اعم از تزارها و یا استالینی‌ها و یا دولت فعلی، مُصرّند که به دریای جنوب برسند. آمریکا هم نشان داده است که سیاست خارجی صحیحی ندارد. ویتنام را چطور ول کردند و مردمش را آواره ساختند. بیینید در کنگو و سومالی و حالا در اریتره چطور بد عمل می‌کنند. به هر حال ما با آنها و انگلیس‌ها منافع مشترک داریم. سه چهارم نفت صادراتی دنیا از خلیج فارس و تنگه هرمز عبور می‌کند. باید با این دولت‌ها روابط آزاد داشته باشیم و اگر به ما جنس را گران می‌فروشند ما هم نفت را گران بفروشیم. می‌گویند بعد از ۲۰ سال نفت ما تمام می‌شود. با این گرانی قیمت کالاهای بعد از ۲۰ سال ما می‌توانیم با یک توژم شدید و بدون درآمد نفت، با انواع مردمی که ما در اطراف مملکت داریم، گرد، بلوج، ترکمن، خوزستانی و غیره چطور ما می‌توانیم رژیم جمهوری را انتخاب کنیم. این مملکت باید با رژیم سلطنتی اداره شود. متأسفانه ما گرفتار پادشاهی شده‌ایم که اعمال خانواده و اطرافیانش را ندیده گرفته است، و آنها هر چه بی‌عدالتی و ظلم خواستند به مردم تحمیل کرددند و فساد را رواج دادند. دیشب به اعلیحضرت عرض کردم آرزو می‌کردم شما انوشیروان عادل و

کیخسرو افسانه‌ای می‌بودید و ما هم در رکاب شما. افسوس که اینطور نبود. ما در سیستم اقتصاد مملکت اختلاف عقیده نداریم، جز اینکه فکر ما مختص‌تری سوسيالیستی است ولی نه آن سوسيالیسم شرقی. طرح‌های بزرگ مثل نفت، ذوب آهن و پتروشیمی باید توسط دولت اداره شوند و بقیه توسط مردم. دولت مدیریت خوبی برای انجام کارها ندارد. بینید با این همه خرج و مشورت و مستشار در مورد مقررات استخدامی و اداری کشور، چه کار بی‌سر و تهی انجام داده‌اند. در گذشته داشتن رتبه و درجه اداری دولت آنقدر قرب و منزلت داشت که روی سنگ قبر هم رتبه را ذکر می‌کردند ولی تمام اینها را از بین بردن. به شاهنشاه گفتم این شورش‌ها، عصیان‌ها و انقلابی که خمینی رهبری می‌کند، به دست خودتان انجام شد. چرا روز ۱۶ آذر گفتند که کشتار دانشگاه به دست نوکران استعمار انجام شد؟ محصلین که گول نمی‌خورند. چرا در روز عید قربان کشتار کردند؟ چرا این کارها را هر روز انجام می‌دهند؟ کشتار حل مشکل را مشکل تر می‌کند. من مرتب کوشیده‌ام خمینی را تعدیل کنم، من قصد رفتن به کانادا را نداشتم. بهانه‌ای بود که به پاریس بروم و خمینی را ملاقات کنم. بعد از جلسات متعدد ایشان پیشنهاد جمهوری اسلامی کردند. گفتم ایران نمی‌تواند جمهوری بشود. گفتند: سلسله را عوض کنیم، با چی عوض کنیم برویم قاجاریه را برگردانیم؟ اگر جمهوری بشود اقلال گفته می‌شود سیستم و رژیم تغییر کرد، ولی عوض کردن سلسله راه ندارد. بالاخره اعلامیه سه ماده‌ای دادیم که ماده اول نفی رژیم سلطنتی استبدادی است و در ماده سوم گفتیم که تعیین نظام حکومت ملی را مجلسی که انتخاب شود معلوم می‌کند، صحبتی از رفراندم نکردیم. (به آقای دکتر سنجابی یاد آور شدم که شما در ماده ۳ گفته‌اید که نظام حکومت به وسیله مراجعته به آرای عمومی تعیین می‌گردد و این همان رفراندم است. پاسخ آقای دکتر سنجابی این بود که رفراندم نمی‌تواند نوع حکومت را تعیین کند. نظر مردم به وسیله آرای عمومی از طریق انتخاب مجلس مؤسسان باید عملی شود).

آقای دکتر سنجابی اضافه کردند که «وقتی من در پاریس بودم اصرار شد که زودتر برگردم. شاهنشاه پیغام دادند، هواپیمای شخصی برایم فرستاده می‌شود. این برای من افتخاری بود، ولی به خاطر عدم وجود هماهنگی با نظریات خمینی، کاری نمی‌توانستم

انجام دهم. شاهنشاه سؤال کردند، حالا چه پیشنهادی می‌کنید؟ گفتم جسارت می‌کنم شما ۵-۴ ماه به مسافرت تشریف ببرید، شورای سلطنت به ریاست شهبانو با شرکت چند افسر مورد اعتماد و رجال موجه و یکی دو نفر از روحانیون تشکیل دهید، آرامش ایجاد می‌شود. خمینی را قانع می‌کنیم چراغ سبز را روشن نماید. انتخابات را هم انجام می‌دهیم و حکومت از طرف مردم انتخاب می‌شود، آن وقت شاهنشاه مراجعت نمایند. شاهنشاه قبول نکردند و گفتند ارتش از دیگران حرف‌شناوی ندارد. گفتم ارتش را بسپارید به شهبانو و افسران مورد اعتمادتان، قبول نکردند. گفتم من در وضع کنونی، امید موافقیتی برای خودم نمی‌بینم، چون با این ترتیب خمینی کوتاه نمی‌آید. گفتم من باید آخرین تیر ترکش باشم. اگر این تیر در هوا در رود و بر هدف نشینند بدون فایده است. من حرفی ندارم بیایم و مثل شریف امامی موفق نشوم و خودم از بین بروم ولی مملکت نتیجه نمی‌گیرد. از هاری فعلًا می‌تواند آرامش ایجاد کند و آمادگی بهتری برای دولت بعد ایجاد کند. قرار شد در آینده مجددًا ملاقات بشود. موقع خدا حافظی دو خواهش کردم، یکی این که از کشتار و تیراندازی جلوگیری شود، چون مشکل را غامض‌تر می‌کند. فرمودند: گفته‌ام، باز تأکید می‌کنم. دوم این که از این تبلیغات و تظاهرات اخیر که در جهت موافقت با شاه و دولت صورت می‌گیرد جلوگیری شود. قبول کردن دستور بدھند. (من به ایشان گفتم که این دستور امروز صادر شده و رادیو در ساعت ۷ بعد از ظهر اعلام کرد. آقای دکتر سنگابی از این که به تقاضای ایشان توجه شده ابراز خوشوقی کردند).

آقای دکتر سنگابی گفتند: «شینیده‌ام یک میلیون و نیم نفر کارگر در ماه آینده به خاطر به هم ریختن اوضاع صنایع بیکار می‌شوند». آقای مهندس خادم سؤال کرد، آیا صلاح هست که از طرف بخش خصوصی عده‌ای نزد آقای خمینی بروند و این مشکلات را شرح دهند؟ آقای دکتر سنگابی تأیید کردند که اگر افراد موجهی که سهم امام می‌دهند و رابطه دارند بروند، خوب است. ضمناً مبلغی هم بابت سهم امام همراه ببرند. ایشان گفتند امروز آخوندی به من اطلاع داد که آقای خمینی دستور داده‌اند در مورد مسائل سیاسی من هر دستوری در تهران بدhem روحانیون و مردم اجرا نمایند. خیلی

خوشحال شدم که با حفظ رابطه با آقای خمینی این نزدیکی‌ها ایجاد می‌شود. امروز دو نفر روحانی به پاریس فرستادم، فردا هم یک نفر سیاسی می‌فرستم، تا شاید ایشان در نظریاتشان تعديل کنند. خداکنند موفق شوم. چهار نفر از دوستان من دور خمینی هستند، ولی دو سه نفر مخالف هم آنجا هستند. بر سر نماز از خدا می‌خواهم که اگر راهی که من می‌روم صحیح نیست، مرا از بین بیرد و اگر درست است شاهنشاه را در مسیر صحیح فرار دهد.

شادروان دکتر سنجابی، گاهی موقع سخن گفتن دچار احساسات شدید می‌شد و با چشممانی اشک‌آلود صحبت می‌کرد و معلوم بود که چون به نظر او شاهنشاه عواقب وخیم بحران را آن طور که باید پیش‌بینی نمی‌کردند، سخت ناراحت بوده است. او اذعان کرد که برای قانع کردن شاه التصالح کرده بود و گریسته است ولی شاهنشاه راضی به قبول پیشنهادهای او نشده‌اند.

مطلوب بالا عین گفتار شادروان دکتر سنجابی بود که امیدوارم برای پژوهشگران تاریخ و وقایع نگاران مفید باشد و بدانند که دکتر سنجابی با اطلاع از نظریات آیت الله خمینی، دنبال راه حلی بوده که بتواند آرامش را به کشور بازگرداند، ولی توفیق نیافت.»  
قاسم لاجوردی، اردیبهشت ۱۳۷۵

متن اعلامیه دکتر سنجابی به شرح زیر بوده است:

بسمه تعالیٰ

لیله چهارم ذی‌حججه ۱۳۹۸

چهاردهم آبان ۱۳۵۷

- ۱- سلطنت کنونی ایران، با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست‌های بیگانه، فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.
- ۲- جنبش ملی اسلامی ایران، نمی‌تواند با وجود بناء نظام سلطنتی غیرقانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید.
- ۳- نظام حکومت ملی ایران، باید براساس موازین اسلامی و دموکراسی و یا استقلال به وسیله مراجعة به آراء عمومی تعیین گردد.

دکتر کریم سنجابی

## درخواست تشکیل کابینه از دکتر غلامحسین صدیقی

شاه در روزهای مهر و آبان سال ۱۳۵۷ امید زیادی به کشاندن رهبران جبهه ملی به صحنه و تشکیل یک دولت مؤتلفه ملی، متشكل از رهبران آن جبهه و نیز رهبران نهضت آزادی مانند بازرگان و سحابی داشت، زیرا پیام محرمانه داریوش فروهر بوسیله دکتر احسان نراقی که متن آن را آوردیم در اول مهر ماه به گوش شاه رسید، او را امیدوار کرده بود.

دکتر احسان نراقی که احترام خاصی برای دکتر غلامحسین صدیقی استاد خود قائل بود، در دیدارهای خود با شاه، نظر شاه را به سوی آن استاد سالخورده و محترم و جدی که شخصیت مستقل و نظرات خاص درباره حکومت مشروطه داشت و به قانون اساسی مسخر نشده مشروطه (نه آن قانون که شاه آن را بارها پایمال کرده بود) ابراز وفاداری می‌کرد جلب نمود.<sup>۱</sup>

صدیقی در دوران دکتر مصدق، نخست سمت وزیر پست و تلگراف و سپس وزارت کشور را داشت و بعضی از نوشهای و آثار او که وی را یک دانشمند و حتی فیلسوف معرفی می‌کرد وزن خاصی به وی داده بود. دکتر صدیقی پس از ۲۸ مرداد، مدتی زندانی شد و هنگامی که کنگره این سینا در اردیبهشت ۱۳۳۳، در همدان برگزار می‌شد عده‌ای از استادان فرانسوی که به ایران آمدند، مانند هانری ماسه، خواهان دیدار او شدند و هانری ماسه در زندان پادگان جمشیدیه از استاد دیدن کرد و شاه به خاطر ادای احترام به استاد مهمان او دستور داد دکتر صدیقی به اتاق معاون فرمانده پادگان برود و در آنجا و مهمان فرانسوی خود را ملاقات کند.

حالا شاه در مورد انتخاب دکتر صدیقی و دکتر سنگابی، سرگردان و متحیر مانده بود. پس از رفتن دکتر سنگابی به پاریس و دیدار با آیت الله خمینی و صدور اعلامیه‌ای

۱- در تقریرات امیر اصلاح اشار رئیس کل شریفات سلطنتی، سطور زیادی به مذاکرات دکتر غلامحسین صدیقی و شاه در روزی که آن دو با هم دیدار کردند اختصاص یافته و آورده شده که شاه، مورد سرزنش دکتر صدیقی قرار گرفته که با دکتر مصدق آن رفتار را کرده و برای روزی چون سال ۱۳۵۷، هیچ یک از رجال لایق و وطن پرست را باقی نگذاشته است.

که مشروعیت «سلطنت کنونی ایران» را زیر سؤال قرار داده بود و بازگشت سنجایی به ایران و زندانی شدن او، شاه را رهای کرد و در صدد برآمد با دکتر صدیقی دیدار کند. در دیدار شاه با دکتر صدیقی، شاه از اظهارات او که خروج شاه از کشور را ضروری ندانست، خوشقت شد اما دکتر سنجایی و داریوش فروهر و دیگر رهبران جبهه ملی اعلامیه‌ای نشر داده، اعلام داشتند، که دکتر صدیقی سال‌هast ارتباط خود را با جبهه ملی قطع کرده و شرکت او در کابینه خلاف سیاست جبهه ملی است و تشکیل کابینه را مطرود اعلام کردند. چند تن از بستگان دکتر صدیقی، از جمله تیمسار سرلشکر بازنیسته، ناصر فرید که داماد برادر دکتر صدیقی بود به دیدن استاد سالخورد رفته، او را از پذیرفتن پست نخست وزیری و خدشهدار ساختن حیثیت پنجاه ساله خود بر حذر داشتند. دکتر غلامحسین صدیقی در خلال روزهای اواخر آذرماه و اوایل دی ماه، که حکومت ناکارآمد و متزلزل و سرگشته از هاری همچنان بر سر کار بود و نبود و هر روز عده‌ای در خیابان‌ها با مأمورین فرمانداری نظامی درگیری یافته و کشته و زخمی می‌شدند آمادگی خود را برای تشکیل کابینه جدید اعلام داشت. موضوع نخست وزیری به گونه‌ای قطع شد. عده‌ای از مأمورین شرکت مخابرات و اداره تلفن تهران به خانه ایشان مراجعه کرده، سرگرم کشیدن سیم برای ارتباط با دربار و نخست وزیری و وزارت‌خانه‌ها شدند.

اما در همین زمان عده‌ای از بستگان همسر ایشان، از جمله تیمسار سرلشکر بازنیسته ناصر فرید و نیز گروهی از قضات و کلای دادگستری به منزل مشارالیه مراجعه و ایشان را از پذیرفتن پست نخست وزیری بدون پیش‌بینی‌های لازم و گرفتن تضمین‌های حساس از شاه بر حذر داشتند، زیرا پای آبرو و حیثیت و اعتبار سیاسی چندین و چند ساله دکتر در کار بود.<sup>۱</sup>

۱- نویسنده در دوران فوق لیسانس - سال یکم در سال ۱۳۴۵ که متأسفانه به علت انتقال به یکی از شهرستان‌ها (در حال انجام خدمت وظیفه سربازی بودم) ناجار شدم آن را رهای کنم و گذراندن فوق لیسانس را به سال ۱۳۴۷ محول کردم، افتخار شاگردی شادروان استاد دکتر غلامحسین صدیقی را داشتم و شهادت‌نامه‌ای زیر عنوان «احزاب سیاسی ایران در صدر مشروطه» با ایشان می‌گذراندم که سخت مورد توجه

در مورد انصراف خاطر ناگهانی مرحوم دکتر صدیقی از قبول نخست وزیری یکی از قضات دادگستری، گفته‌های فتح الله بنی صدر، از قضات دادگستری را در دیدار با آقای صدیقی بسیار مؤثر می‌داند:

«پس از ارتشید از هاری، محمد رضا شاه به آقای دکتر صدیقی پیشنهاد نخست وزیری کرد. شایع بود که آقای دکتر صدیقی پست پیشنهادی را پذیرفته و قصد دارد از آقایان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی چند وزیر، از جمله وزیر دادگستری انتخاب کند. روزی فتح الله بنی صدر و منوچهر خواجه‌نوری، خواهرزاده آقای دکتر صدیقی که وقت ملاقات از معظم له گرفته بود و من بنده، به خانه ایشان رفتیم. عده‌ای مأمور و سیمکش و تلفنچی در خانه ایشان مشغول کار و آماده کردن منزل برای نخست وزیر آینده بودند. وقتی به محضرشان وارد شدیم، بنی صدر عرض کرد، «آقا به چه جهت این پست را پذیرفتید؟» دکتر پاسخ داد که شاه در مکان مقدس (منظور مجلس بود) سوگند یاد کرده است که قانون اساسی را محترم شمارد و قول داده است که تنها سلطنت کند نه حکومت و... بنی صدر عرض کرد، «آقا نه شما از دکتر مصدق بالاترید و نه مثل دکتر مصدق پشتوانه ملی دارید. شاه به او هم تعهد کرده بود که قانون اساسی را رعایت کند و نزد او هم سوگند خورده بود اما دیدید که چه بر سر او آورد و در پایان عرض کرد که ماحسب نظر و دستور آیت‌الله خمینی هیچ شغلی در حکومت شاه نخواهیم پذیرفت و از آنجا بیرون آمدیم.»<sup>۱</sup>

### ماجرای نوار صدای شاه در جلسه فرماندهان

در ماه‌های آخر سلطنت شاه و حضور او در ایران، ناگهان کاست نواری در تهران توزیع شد که حاوی صدا و بیانات شاه در یکی از جلسات با فرماندهان ارتش بود.

→

و عنایت استاد بزرگوار قرار گرفتم و ایشان هر بار که مرا می‌دیدند می‌فرمودند «شهادت‌نامه‌ات به کجا رسید؟»

۱- نقل از نامه آقای حسن فقیه نجیری یکی از قضات برجسته دادگستری مقیم آمریکا، فصلنامه رهاورد، چاپ آمریکا، شماره ۵۶، بهار ۱۳۸۰.

محتوای این نوار که نویسنده شخصاً آن را شنیده است، مطالب مهمی در بر نداشت و بسیار ناشیانه و ابتدایی بود.

اولاً شاه در این سخنرانی مجھول، اشاره به کودتای سوم اسفند و کودتای ۲۸ مرداد و کمک انگلیس و آمریکا به پدرش و خودش کرده بود که معلوم بود هرگز شاه این سخنان را بر زبان نمی‌آورد، چون شاه اساساً اعتقادی به اینکه کودتای سوم اسفند ساخته انگلیسی‌ها و کودتای ۲۸ مرداد ساخته آمریکایی‌هاست نداشت، شاه هرگز تیمساران را به عنوان ژنرال‌های من، طرف خطاب قرار نمی‌داد. ثالثاً همه شهود می‌دانند که شاه از واکنش‌های جهانیان و مردم ایران به کشتار ۱۷ شهریور به شدت ترسیده و در آن ماه‌های اخیر، مرتباً تأکید می‌کرد که هر چه ممکن است کشتار نشود در حالی که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از صدور دستور کشتار خودداری نکرده و اهل تاریخ می‌دانند در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز آمر و مجوزدهنده تیراندازی به مردم یا طرفداران مصدق، خود شاه بود نه قوام‌السلطنه؛ بنابراین نکاتی که در این سخنرانی ایراد می‌گردید بسیار عجیب و غیرعادی و بچگانه بود و انگار شاه دارد یک متن نمایشنامه تاریخی را قرائت می‌کند. شخصی که صدای شاه را تقلید می‌کرد از مقلدان معروف تهران بود که بعدها به آمریکارفت. این شخص صدای شاه و هویدا و دیگر شخصیت‌های معاصر آن زمان را به خوبی تقلید می‌کرد. از جمله صدای مرحوم راشد را بهتر از خود او تقلید می‌کرد. صدای علی جواهیر کلام نویسنده و گوینده را به گونه‌ای تقلید می‌کرد که باعث اعجاب می‌شد. وی صدای اغلب نخست وزیران از جمله دکتر علی امینی، شریف امامی، علم را مانند خود آنان در می‌آورد و گفته‌اند که یک شب در محفل شبانه درباری در حضور شاه، صدای شاه و هویدارا درآورد به حدی که شاه خنده زیادی کرد و به او پاداش داد. در آن روزهای اوج انقلاب این شخص به فکر افتاد درآمدی برای خود کسب کند و در عین حال در راه مبارزه با شاه از طریق تقلید صدای او وارد شود و روحیه طرفداران او را تخریب نماید.

متن سخنان ضبط شده در نوار و اعترافات شاه به بدی و ظلم و خیانت و ستمکاری خود به قدری کودکانه است که امروزه شنیدن آن انسان را به یاد یکی از متون

نمایشنامه‌های تاریخی تئاترهای خیابان لاله‌زار می‌اندازد، زیرا شاه که تا دم آخر مدعی خوبی و خدمتگزاری و نیات خیر خود بوده هرگز نمی‌آمده و اینگونه آن هم در دورانی که هنوز صحبت از سقوط او نبوده مج خود را باز کند.

اما این نوار به هر ترتیب کار خود را کرد. قره‌باغی می‌گوید سپهد مهدی رحیمی این نوار را شنیده و گفته بود آن صدای شاه نیست، خود شاه هم روزی که قرار بود نواری از آخرین پیام او قبل از خروج از ایران در کاخ سلطنتی ضبط شود، از خواندن متنی که ارشن تهیه کرده بود خودداری کرد و به قره‌باغی گفت «لازم نیست ضبط شود، برای این که نواری با تقلید صدای ما پر کرده‌اند و چون آن کار را کرده‌اند، دیگر صحیح نیست که چنین نواری پر شود».

به هر ترتیب یک مقلد و کمدین با تهیه مطالبی که کسی برای او نوشته بود و مطالبی را سر هم کرده بود و ضبط آن سخنان به تقلید از صدای شاه، کار مهمی انجام داد که در ضعف موقعیت شاه نقش بسزایی داشت. جالب اینجاست که پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی در جراید خبری چاپ شد که کارشناسان سیا آن نوار را گوش داده و گواهی داده‌اند صدای خود شاه است. در حالی که آن نوار با مطالب نامربوت و بچگانه‌ای که در آن به صورت خبلی قشری و عوامانه گفته شده بود صدای شاه نبود و شاه نمی‌آمد به زبان خود وابستگی خویش و خانواده‌اش را به بیگانگان اعتراف کند. مطالب درهم و برهمی مانند فروش نفت برای تأمین حقوق ارشن را به تیمساران بگوید واز آنها بخواهد با ایجاد کینه و نفرت میان ارتضیان و مردم و آزادی عمل کامل، در تیراندازی، کار را به نفع او تمام کنند، یا باید بگوید به عشاير پول داده است که کار ارشن و قوای انتظامی را انجام بدند.

در آن تاریخ چندان حمله‌ای به امرای ارشن دیده نشده بود و فقط در یکی دو شهر یکی دو سرباز به سوی فرماندار نظامی تیراندازی کرده بودند. تمام مطالبی که در نوار گفته شده بود اغراق‌آمیز و داستانی بود. آیا شاه می‌آید بگوید به دستور او قرار است امتیاز وارد کردن اجناس قاچاق را به ایالت و عشاير بدنهند که آنها مردم را سرکوب کنند. ممکن بود شاه صد برابر این اقدامات را انجام می‌داد، اما گفتن آن چرا؟ مگر اینکه

تصور کنیم شاه دیوانه شده بود. تمام کسانی که در آن ماهها با شاه دیدار کردند به کم گویی و مات و مبهوت شدن و سکوت مداوم او اشاره کردند. بنابراین چه کونه شاه این جملات مزخرف را می‌گوید و به فرماندهان توصیه می‌کند استعفای ناراضی‌ها را به سرعت پذیرند و رضایت باقی مانده را جلب کنند.

### در نوفل لوشا تو چه می‌گذشت؟

در آن روزها علاوه بر تهران، دهکده نوبل لوشا تو در پاییز سرد سال ۱۹۷۸، محل تجمع روزنامه‌نگاران، ایرانیان مقیم کشورهای خارجی و ایرانیانی بود که از ایران به آن محل می‌شتابتند.

در سفارت ایران، یکی دو تن از نظامیان تندرو، افکاری برای سوءقصد به جان آیت‌الله خمینی در سر می‌پروراندند که بهرامی سفیر وقت ایران در پاریس، این کنکاش‌ها را به تهران خبر داد و از تهران دستور رسید از هرگونه اقدامی در این خصوص خودداری شود.

کنْتْ دو مارانش، رئیس سازمان امنیت فرانسه که با رژیم ایران همکاری داشت و از سوی دولت، سالانه پاداش‌هایی به او پرداخت می‌شد، طی چندین گزارش به تهران جزئیات اقامت رهبر مذهبی ایران را به شاه خبر داده و تلفن هم‌شناوری در خانه محل اقامت آیت‌الله خمینی نصب کرده بود. تهران هرگونه اقدامی علیه جان آیت‌الله خمینی که مقام قدیسی بی‌همتایی یافته بود را مخاطره آمیز، ماجراجویانه و اقدامی که خون در ایران جاری خواهد ساخت و مردم را چنان به خشم خواهد آورد که اقدام به جهاد خواهند کرد تلقی کرده، مصراً به پاریس به مأمورین دولتی و امنیتی ایران اخطار کرد از هرگونه ماجراجویی و اقدامات خودسرانه و بچگانه خودداری کنند.

بهرامی سفیر وقت ایران در پاریس پس از تماس با تهران و آگاه شدن از اینکه دولت خواهان ایجاد محدودیتی از نظر اقامت در پاریس برای رهبر مذهبی ایران نیست و تماس‌های مکرر دیگر از هرگونه اقدامی خودداری کرد. در این اثنا مسؤول ساواک در پاریس طی تلکس رمز «۰۰۰۰۷۵ ۲۵۷» به تهران خبر داد که سرهنگ (ع) وابسته

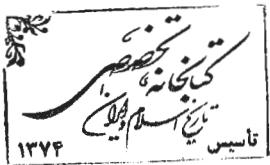
نظامی سفارت، به بهرامی (سفیر) و چند نفر دیگر اظهار داشته است طرحی به تهران ارائه داده که تهران آن را پذیرفته و قرار است یک کمандویی که از تهران به پاریس اعزام خواهد شد به زودی رهبر مذهبی ایران را از اقامتگاه ایشان در نوفل لو شاتو ربوه و به تهران ببرند یا به شهادت برسانند.

سرهنگ (ع) که همسرش گویا فرانسوی و در کاخ الیزه به سمت منشی کار می‌کرد مورد توبیخ سفير قرار گرفت که اولاً این طرح با توجه به محافظت جدی پلیس و ژاندارمری پاریس از جان آیت الله خمینی قابل اجرا نیست، ثانیاً تهران در این باره دستورهای اکید داده که به هیچوجه مزاحمتی برای آیت الله خمینی فراهم نیاید، ثالثاً گفتن این طرح، به فرض طراحی آن در ملاع عام، چه نتیجه‌ای دارد.

سفیر در تلکس رمز خود به تهران خواهان نصیحت کردن سرهنگ (ع) یا احضار او که ۱۲ سال در پاریس اقامت داشت شده بود. در پاسخ به تلکس سفير ایران، سپهبد مقدم رئیس ساواک طی تلکس رمز ۱۳۰۷ / ۱۳۰۷ / ۱۴ / ۵۷، که بازگشت به رمز ۵۲۶ مورخ ۱۳ / ۱۰ / ۵۷ مخابر شد و به شماره ۵۳۰ مورخ ۱۴ / ۱۰ / ۵۷ - ۰۰۱۳۷۳ در دفتر مراسلات سفارت ایران در پاریس ثبت شده، هرگونه اقدام مشابه روی آیت الله خمینی را به ضرر کشور و دیوانگی دانسته و به سفير گفته است که این کار مورد تأیید ساواک نمی‌باشد. ضمناً به سفير اطلاع داده، چنانچه از اقامت وابسته ناراحت می‌باشد، می‌بایستی مراتب به مقامات مسؤول (ارتش شاهنشاهی) از طریق وزارت امور خارجه منعکس گردد.<sup>۱</sup>

۱- نگاه شود به دکتر شمس الدین امیر علایی: در راه انقلاب و دشواری‌های مأموریت من در فرانسه، تهران، کتابفروشی دهخدا، شهریور ماه ۱۳۶۲. ماراثش در ۳۰ آذر ۱۳۵۷ بعد از راپرت بوم از مأموریتی سیا و ژنرال تیکه از پنتاگون به ایران آمد و با شاه دیدار کرد و شاه را در وضعی دید که شبیه وضع لوی شانزدهم در آخرین ماههای سلطنت بود.





## ۲۸

### چرا سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران

#### به گروههای اعتصابگر پیوست

سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، گل سرسبد سازمان‌های دولتی زیر نظر مستقیم دربار، برخوردار از بودجه کلان بی‌حساب و به مثابه فرزند سوگلی و عقدی رژیم شاهنشاهی بود.

ابن سازمان در سال ۱۳۵۰ از ادغام اداره کل رادیو ایران یکی از ادارات کل مهم و حساس وزارت اطلاعات که از آن وزارت‌خانه جدا شده بود، با سازمان تلویزیون ملی ایران که در سال ۱۳۴۵ تأسیس شده و مدیریت آن به آفای مهندس رضا قطبی پسردادی شهبانو فرج تفویض شده و اختیارات تام و کمال در کار خود داشت، تأسیس شد.

سازمان تلویزیون ملی ایران، یک سازمان نوپای نورچشمی دربار بود که بیشتر کارمندان آن، جوانان زیر ۲۵ سال دیپلمه و لیسانسیه و فوق لیسانسیه بودند که طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ عده زیادی از آنان به مؤسسات آموزشی رادیو و تلویزیون در آمریکا و اروپا اعزام شدند و از بورس‌های آموزشی ویژه استفاده کرده، به کشور بازگشتند.

سازمان تلویزیون ملی ایران در ابتدای تأسیس از وجود جوانان تحصیلکرده در

داخل و خارج و عده‌ای از هنرمندان و سینماگران و کارکنان وزارت فرهنگ و هنر استفاده کرده بود. علاوه بر مهندس قطبی که در رأس سازمان قرار داشت دکتر منوچهر آزمون به سمت معاون سیاسی و محمود جعفریان، در پست شبیه به آن (امور اخبار و بخش سیاسی) به خدمت پرداختند. منوچهر آزمون و محمود جعفریان از افراد باسودا و صاحب قدرت قلم بودند که هر دو سابقه چپی داشتند. یکی به عنوان یک کمونیست باسابقه و سال‌ها در آلمان به سر برده، که مدت زیادی در لایپزیک به درس و کار اشتغال داشته و موفق شده بود از دانشگاه‌های آلمان شرقی مدرک دکترای کمونیسم به دست آورد و از سال ۱۳۳۷ به بعد به دلایلی از کمونیست‌ها رویگردان شده بود به تشویق پدر و بستگان خود به دستگاه روی آورد و به نام سری «خوش نقش» همکاری خود را با ساواک آغاز کرد و سرانجام یکی در سال بعد به ایران بازگشت و به سمت استاد دروس کمونیسم در ساواک استخدام شد. اما پس از چندی به علت اینکه ساواک مدرک تحصیلی دکترای او را قبول نداشت خواهان انتقال به وزارت‌تخانه دیگری شد و مدتی در تلویزیون خدمت کرد ولی آنجارا هم نپسندید و به وزارت اطلاعات منتقل شده، نخست مدیر کل خبرگزاری پارس و سپس معاون فنی وزارت اطلاعات شد و به کار نوشت تفسیرهای سیاسی با امضای دکتر منوچهر قاطع در رادیو و تلویزیون و مطبوعات همکاری خود را با رسانه‌ها ادامه داد. آزمون مرد تحصیلکرده جوانی بود، بسیار جاهطلب و قاطع و جدی و در عین حال طرفدار طبقات پایین دست وزارت‌تخانه و صریح‌اللهجه و متقد که همین صراحت لهجه برای او دشمنان زیادی کسب کرده و به دلیل تندخوبی و کم حوصلگی و کمی ظرفیت و علاقه زیاد به مادیات و ثروتمند شدن زودرس در سال‌های بعد مشکلاتی برای او ایجاد شد.

محمود جعفریان در جوانی (۲۲-۲۳ سالگی) از افسران سازمان نظامی حزب توده، شاخه شهربانی بود که پس از شناسایی سازمان نظامی و تحمل چند سال زندان در زمرة نویسنده‌گان مجله ضدکمونیستی عبرت درآمد و عضو ساواک شده، مدتی از عمر خود را در دویی گذراند و سپس نخست در تلویزیون خوزستان و آنگاه در تلویزیون ملی ایران در تهران به کار پرداخت.

تلویزیون ملی ایران با تأسیس دفتر مرکزی خبر، قسمت‌های موسیقی، قسمت‌های کارگاه نمایش و کودکان به زودی به یک سازمان بزرگ تبدیل شد. در سال ۱۳۴۹ ه.ش، سازمان تلویزیون خصوصی ثابت، موسوم به تلویزیون ایران به مبلغ پنجاه میلیون تومان از سوی دولت خریداری و تأسیسات تولید و پخش استودیوهای آن در خیابان پهلوی آن روزگار (ولی عصر کنونی) به تلویزیون ملی ایران تحویل گردید. عده زیادی از کارکنان تلویزیون ثابت که اکثراً بهایی بودند، به سازمان تلویزیون ملی ایران با حفظ سوابق خود انتقال یافته‌اند و این عده که بهایی مذهب و درکیش خود بسیار متعصب بودند مشکلاتی برای تلویزیون ملی که ناگزیر بود احساسات و علاقه‌های دینی و مذهبی مردم ایران را رعایت کند ایجاد کردند. کما اینکه آقای محمود جعفریان، معاون سیاسی وقت تلویزیون در روزهای اسفند ۱۳۵۸ که در دادگاه انقلاب به ریاست آیت‌الله خلخالی محاکمه می‌شد اظهار داشت، این عده به شدت مخالف تهیه و تولید و اجرای برنامه‌های مذهبی بودند و روزی که قرار شد آقای توسلی نامی، که در امور مذهبی دست داشت کلاس قرائت قرآن در تلویزیون ترتیب دهد، جعفریان (معاون سیاسی صدا و سیما) شخصاً در استودیوی ضبط حضور یافت که مبادا متصدیان دورین که بهایی بودند دستگاه‌ها را خاموش کنند و از ضبط برنامه جلوگیری کنند.

مدیرکل تلویزیون ثابت به نام آقای دکتر کامبیز محمودی به تلویزیون ملی ایران منتقل و به وی پست مهمی در ردیف معاونت تلویزیون محول گردید.

از تاریخ ادغام دو تلویزیون، کanal اول اختصاص به برنامه‌های عمومی و عامه‌پسند تلویزیون ملی ایران و کanal دوم اختصاص به پخش برنامه‌های شبکه دوم ویژه روشنفکران یافت.

عناصر جدیدالورود تقریباً تمام پست‌های فنی و هنری تلویزیون را در اختیار گرفتند در مجموع برنامه‌های تلویزیون ملی بهتر و پخته‌تر و اجتماعی‌تر و مسؤولانه‌تر از برنامه‌های تلویزیون تجاری ثابت بود اما در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ که رقابت بین دو شبکه دولتی و خصوصی ادامه داشت اسباب رضایت مردم بیشتر جلب می‌شد و با ادغام تلویزیون خصوصی و دولتی رقابت و حسن سلیقه از میان رفت.

تلوزیون ملی ایران در سال ۱۳۴۶ با فیلمبرداری رنگی از مراسم جشن تاجگذاری شاه و همسرش و در سال ۱۳۵۰ و با فیلمبرداری رنگی از مراسم پرخرج جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، حسن خدمت خود را به دربار به اثبات رساند و به ویژه در جریان برگزاری جشن‌های هنر از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۵۶، فیلمبرداران و کارگردانان این سازمان تلاش زیادی به خرج داده اسباب رضایت و خشنودی ملکه را که دختر عمه مهندس رضا قطبی بود فراهم می‌آوردند.

جشن هنر شیراز که همه ساله در آبان ماه برگزار می‌شد گرچه با فرهنگ و سنت و آداب ملت ایران هماهنگی نداشت و به تدریج به دلیل بی‌پرواپی و مستهجن بودن و خلاف عرف و اخلاق بودن بسیاری از برنامه‌های آن مورد انتقاد قرار می‌گرفت اما هم و غم مسؤولان تلویزیون را به خود مصروف داشته هر سال با صرف مبالغ کلان نجومی و دعوت از هنرمندان و هنرپیشگان و راقصه‌ها و آهنگ‌سازان بین‌المللی مشهور و گمنام در شیراز برگزار می‌شد. تلویزیون به تدریج به صورت مباشر یک سلسله اقدامات و طرح‌های هنری و فرهنگی درآمده، به رقابت با وزارت فرهنگ و هنر پرداخت.

در سال ۱۳۵۰، مهندس رضا قطبی با حمایت صد درصد ملکه فرح، گام دیگر را برداشت و اقدام به ادغام اداره کل رادیو ایران در سازمان تلویزیون کرد و ناگهان حدود هشت‌صد تن از کارکنان و نویسنده‌گان و گویندگان و مجریان برنامه‌های رادیویی و تصنیف‌سازان و سرایندگان باسابقه و موسیقی‌دانان قدیمی و هنرپیشگان مجبوب را فقط در تهران و تعدادی شاید معادل این عدد و بیش از آن در رادیوهای استان‌ها یعنی مراکز تبریز، رضاییه [اورمیه] ستننج، کرمانشاه، گرگان، اهواز، شیراز، کرمان، زاهدان، اصفهان، مشهد و آبادان (نفت ملی) را در اختیار گرفت.

افزوده شدن این عدد کثیر، نقش وظایف سازمان جدید التأسیس را دگرگون کرد. برخلاف سازمان تلویزیون، کارمندان رادیو چه در تهران و چه در شهرستان‌ها اغلب از افراد معمر و مجبوب و دوره دیده در کارهای خود، متنهای بیشتر زیر فوق لیسانس و زیر لیسانس و دیپلمه بودند اما همه آنها که اغلب از دوران مدیریت نصرت‌الله معینیان به خدمت رادیو درآمده بودند. توجه و علاقه و وفاداری خاصی به رژیم پهلوی داشتند و

وظیفه خود را تبلیغ و حمایت از رژیم مزبور می‌دانستند. اختلاط این دو گروه وضعیت خاصی در سازمان جدیدتأسیس به وجود آورد. حقوق کارمندان رادیو بسیار کم بوده و به زحمت تکافوی مایحتاج آنان را می‌کرد. اداره کل رادیو، تفاوتی با دیگر سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌های دولتی نداشت بلکه در مواردی عقب‌تر و محروم‌تر از آنها بود زیرا بیشتر کارمندان رادیو به صورت قراردادی، پیمانی، روزمزد و حتی جلسه‌ای، استخدام شده و برابر قوانین و مقررات استخدام کشوری حقوق و مزایای آنان شبیه وزارت‌خانه‌ها بود. در حالی که سازمان تلویزیون ملی ایران مقررات استخدامی خاص خود را داشت و چون جزو سازمان‌های نورچشمی دربار بود یک کارگردان یا تهیه‌کننده برای تهیه یک فیلم یا برنامه تلویزیونی دهها و گاهی حدود صد برابر حقوق یک تهیه‌کننده و کارگردان رادیو را دریافت می‌داشت. با تشکیل سازمان جدید، کارمندان رادیو نیز از شمول مقررات فرساینده و ضدانسانی و استثمارگرگانه قانون استخدام کشوری خارج شدند و از دستمزدها و حقوق و مزایای بهتری برخوردار گردیدند. سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران که گل سربد سازمان‌های دولتی بود اساساً ارتباط چندانی با دولت نداشت و گرچه به صورت اسامی و صوری یکی از سازمان‌های دولتی بود اما عنوان «ملی» که به پسوند اسامی رادیو و تلویزیون می‌چسبید و استقرار پسردایی ملکه که انصافاً جوان تحصیلکرده و فهمیده و خوش‌بختی بود که به هنر و ادبیات و نمایش و سینما علاقه نشان می‌داد آن را از قلمرو دولت بیرون کشاند و اختیارات کمایش قابل توجهی به مدیر عامل بخشیده بود. از سوی دیگر فرح که در جوانی، مثلاً افکار چپی و سوسیالیستی داشت و به علت ناتمام ماندن تحصیلات خود در رشته معماری در فرانسه و عشق زیاد به فرهنگ فرانسوی میل داشت مورد توجه روشنفکران قرار گیرد علاقه‌مند بود در رادیو تلویزیون جدید عناصر فرهنگی مدرن و فرامدرن و چپگرایان و صاحبان عقاید گوناگون اجتماع کرده، چهره رژیم شاه را که در انتظار و اذهان جهانیان شدیداً مشوه و مخدوش شده و اتهام فاشیست و دیکتاتور بودن بدان زده می‌شد، تا حدودی منزه و پاکیزه سازد. بودجه کلانی که دولت در اختیار تلویزیون گذاشته بود، تشکیل شرکت‌های سینمایی

و تئاتری فرعی، بورس‌های تحصیلی متعدد، محیط شیک و زیبا و مدرن، حضور جوانان و دختران خوش‌لباس؛ بخش‌های متعدد خبری و نمایشی و موسیقی و کودکان و کانون موسیقی سنتی ایران و ارکسترها کلاسیک و سمفونیک، سازمان مزبور را که در خوش‌آب و هوایی ن نقاط شهر در جاده پهلوی [ولی عصر]، (برخلاف رادیو که در وسط شهر در بدآب و هوایی آلوده‌ترین نقاط مرکزی تهران قرار داشت) واقع بود، به سازمان ایده‌آل جوانان تبدیل کرده و هر جوان تحصیلکرده‌ای آرزو می‌کرد در آن سازمان استخدام شود.

با همکاری سازمان اطلاعات و امنیت کشور و به منظور برخورداری از یک کادر تحصیلکرده زبان‌دان آگاه، بیشتر دانشجویان وابسته به کنفردراسیون و جبهه ملی و سازمان‌های چپی که سال‌ها در اروپا علیه رژیم شاه به تظاهرات و راهپیمایی پرداخته و بعضی از کمونیست‌های بسیار باسابقه بودند، پس از پایان تحصیلات یا جذب شدن به وسیله اداره هفتم ساواک که مسؤول امور خارج از کشور بود و بنا به توصیه‌های فرح پهلوی در مراجعت به ایران با حقوق کلان به استخدام سازمان رادیو تلویزیون درآمده و در نهایت تعجب عده‌ای از آنها به مقامات بسیار حساس اداری و صدری در پست‌های مدیریت رادیو و تلویزیون در تهران و شهرستان‌ها منصب و اعزام می‌شدند. بعضی از اینان به علت سال‌ها اقامت در دیار بیگانه، در زبان فارسی ناشی بوده و آشنایی چندانی به ادبیات و فرهنگ محاوره‌ای و آداب و سنت محلی نداشتند. مضافاً اینکه عده‌ای از فرزندان و آقازاده‌های هیأت حاکمه و درباریان و نیمساران نیز به رادیو و تلویزیون تحمیل و با حقوق‌های کلان مخصوصاً در شهرهای سنتی و مذهبی مستقر می‌شدند و اغلب حوادث می‌آفریدند. ارتباط با زنان و دختران منشی و لورفتن و آبروریزی‌های متعاقب آن با اجرای برنامه‌های سخیف و زننده از پیامدهای این نوع سعه‌صدر غیرضروری و ساده‌اندیشی رؤسای رادیو و تلویزیون جدید بود.

در اصفهان، مدیر وقت رادیو تلویزیون که جوان کم تجربه‌ای بود، مسابقه‌ای زیر عنوان «متلک و مزه‌پرانی» ترتیب داده بود، که در فرجام کار به زد و خورد در استودیو رسید و به احضار و برکناری مدیر جوان و کم تجربه مزبور انجامید.

در همان سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ سازمان جدید التأسیس رادیو تلویزیون ملی ایران شاید برای راضی کردن سواک یا شاید به منظور ارائه برنامه بهتر و پرشونونده‌تر بدون توجه به مسائل محلی و آداب و سنت کشور و نیازهای مردم استان‌ها و به تقلید از شبکه‌های سراسری رادیوهای اروپایی در کشورهایی که از نظر مساحت بسیار کوچک و غیرقابل مقایسه با ایران بودند، کلیه رادیوهای استانی را که بعضی از آنها از سال ۱۳۲۵ راه‌اندازی شده بودند تعطیل کرده فقط تولید و پخش برنامه‌های محلی مانند پنج زبان یا گویش کردی، ترکی، آذربایجانی، عربی، بلوچی، اردو و پشتو در چند استان را به حال خود گذاشت و مردم دیگر استان‌ها را از شنیدن برنامه‌های محلی خودشان که به علت قرار داشتن هر رادیوی استانی در مراکز استان مورد علاقه مردم محل بود محروم کرد.

البته مدیران کل رادیوهای استان‌ها به تهران فراخوانده شده و پست‌های مهمی به هر یک از آنان که حاضر شده بودند به سازمان جدید بیانید، واگذار شده بود، مثلاً آقای پاشا سمیعی که از مدیران رادیویی باسوساد و کارآمد و تهیه کنندگان زبده برنامه‌ها بود، در تهران به مقام معاونت سازمان و سرپرستی صدای کشور رسید. تورج فرازمند روزنامه‌نگار قدیمی، مدیر شبکه اول و اسدالله پیمان، مدیر شبکه دوم شدند و چندی بعد که پیمان به وزارت دربار منتقل شد، ایرج گرجین گوینده و تهیه کننده باسابقه مدیر شبکه دوم شد.

سازمان رادیو و تلویزیون، چندی بعد به استناد قانون انحصاری بودن رادیو تلویزیون و رسانه‌های سمعی و بصری در کشور، موجبات تعطیل یک سازمان کوچک تلویزیون آموزشی ویژه مدارس و دبیرستان‌ها را فراهم آورد و آن تلویزیون مختصر که در عمارت نیمه ساخته شده شمالي مجلس شورای ملی سابق در بهارستان بود، از میان رفت و در عوض سازمان رادیو تلویزیون که دو شبکه تلویزیون را در تهران راه‌اندازی کرده بود. برنامه‌های آموزشی را در تلویزیون دوم (کanal پنج ثابت) گنجانید. بدین سان در تهران و مراکز استان‌های کشور کلیه تأسیسات رادیو و تلویزیون در اختیار سازمان قرار داشت. تنها شبکه رادیو تلویزیونی باقی‌مانده، رادیو تلویزیون ارتش آمریکا در تهران

بود که تأسیسات و فرستنده آن در سلطنت آباد در اداره «آرمیش ماک» یا مستشاری و کمک‌های نظامی آمریکا قرار داشت و چون مطبوعات آمریکا مرتباً به نیز حملات خود را متوجه شاه کرده و اغلب از او انتقاد می‌نمودند، در سال ۱۳۵۴، شاه دستور تعطیل رادیو تلویزیون ارتش آمریکا را هم صادر کرده و قوانینی در جهت تأسیس یک ایستگاه رادیوی بین‌المللی و یک ایستگاه تلویزیون بین‌المللی از مجلس گذشت و آمریکایی‌ها در نهایت حیرت و دلخوری رادیو تلویزیون خود را که صرفاً موسیقی و فیلم و برنامه‌های ورزشی و مسابقه و شو پخش می‌کرد، تعطیل کردند و سازمان رادیو تلویزیون به جای آن، یک رادیوی انگلیسی زبان و یک تلویزیون انگلیسی زبان، تأسیس کرد و سعی کرد جایگزین رادیو تلویزیون مزبور بشود.

هویدا، نخست وزیر که کمترین تلاشی برای زیر نظر گرفتن سازمان‌های درباری نمی‌کرد از اینکه سالی یک یا چند بار با گل ارکیده به یقه لباس شیک خود زده در تلویزیون ظاهر شود یا در عصر چهارشنبه‌سوری جلوی دوربین‌های تلویزیون از روی آتش پرده بسنده می‌کرد و هر بودجه‌ای را که سازمان می‌خواست در اختیارش می‌گذاشت. سازمان با دست و دل بازی زیاد مبالغه زیادی را خرج مهمانی‌های دو هفتگی که پس از یک جلسه سخنرانی برگزار می‌شد یا اعزام کارمندان به بورس‌های خارجی یا خرید فیلم یا برگزاری جشن‌های هنر و جشن طوس و مراسم دیگر می‌کرد.

از سال ۱۳۵۴ ه. ش دست سازمان بیشتر باز شده، علاوه بر سه رستوران برای کارگران در حال کار در تأسیسات فزانینه تلویزیون، کارمندان و هنرمندان و تهیه‌کنندگان و رستوران خاص مدیران و طبقه ممتاز رادیو تلویزیون، دو باشگاه یکی به نام آرش ( محل سابق بولینگ عبده) در خیابان قدیم شمیران (کورش سابق و شریعتی امروز) و دومی به نام توس، در یکی از خیابان‌های رو به روی سازمان در جام جم تأسیس کرد. علاوه بر آن، یک رستوران عالی شبیه رستوران‌های خیابان پهلوی با سرویس و اغذیه و حتی ارائه مشروبات الکلی برای هنرمندان و سینماگران و تهیه‌کنندگان در یکی از ساختمان‌های تپه جام جم (تلویزیون)، افتتاح شد که با مبلغی معادل بیست تومان، غذایی شاهانه با سوپ و اردور و غذای اول و دوم و سوم و مشروب به مشتریان و مهمانان آنان ارائه می‌شد.

با این همه شاه چندان به تلویزیون و کارمندان آن خوش بین نبوده، به طوری که امیر اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی وقت در یادداشت‌های خود می‌نویسد، بارها از سواک خواسته شده بود درباره کارکنان تلویزیون تحقیق و تفحص کافی بنماید و گزارش دقیقی از چند و چون افکار و عقاید آنها تهیه کند.

سواک عاملینی چند در سازمان داشت که اوضاع و احوال را زیر نظر داشتند و گهگاه تذکراتی می‌دادند، اما مهندس قطبی سختگیری‌های سواک را فشری و کودکانه تلقی می‌کرد و بارها با سپهبد نصیری به بحث و مصاحبه و مناقشه پرداخته و دیده شده بود که در حین مکالمه و بالاگرفتن مناقشه، تلفن را قطع می‌کرد. شاه که بر این گمان بود انقلاب سفید او و کارهایی که انجام داده بود، توجه و رضایت چپ‌گرایان را جلب کرده است، اغلب تحت تأثیر استدلال‌های قطبی و همسر خود فرح قرار می‌گرفت. در مواردی چون طرح خام و ناپخته و بچگانه یکی دو تن از فیلمبرداران تلویزیون که قصد ربودن فرح و پسر شاه را در یکی از مراسم اعطای جایزه داشتند، خشم و تنفر شاه نسبت به رادیو و تلویزیون که اولی را سازمان ساخته شده به دست پدرش و دومی را زاییده خواست و اراده خود می‌دانست به شدت برانگیخته شد. اما فرح و قطبی آن واقعه را استثنایی دانسته، شاه را به تحمل و مدارا واداشتند. اشکال عمدۀ رژیم شاه از نظر فرهیختگانی که در سازمان رادیو تلویزیون کار می‌کردند، فقدان ایدئولوژی منسجم سیاسی، اشاعه کیش شخصیت و شاه پرستی، تبلیغات شدید درباره شاه و خاندان او و بی‌حرمتی به تاریخ و شخصیت‌های بزرگ تاریخ ایران بود. حتی بردن نام ستارخان و باقرخان در تلویزیون نوعی بی‌احترامی به دودمان پهلوی محسوب می‌شد و هیچ‌کس حق نداشت درباره دکتر مصدق و حتی آیت‌الله کاشانی سخنی بر زبان آورد یا تصویر آنان را در تلویزیون نمایش دهد.

چپ‌گرایانی که در گذشته در اروپا در تبلیغات شدید ضد سلطنتی مشارکت فعال داشتند، به تدریج با احساس محیط پر از سوءظن تلویزیون در تارهای انسنا تنیدند و منتظر فرصت ماندند. سازمان رادیو تلویزیون یک سازمان درباری دردانه و نازپروردۀ بود که گرچه حقوق و مزايا و تسهیلات قابل توجهی می‌داد اما وظیفه آن تبلیغ رژیم شاه

و غرب‌زدگی فرامدرن و مدح و ستایش مراسmi چون جشن هنر شیراز بود که در تضاد با احساسات و علاقه و آداب و سنت مردم ایران قرار داشت.

تلوزیون از دیگر سو، از پخش برنامه‌های رقص و آواز خوانندگان و رقصاهای خارجی و نیز پخش نمایش‌های کاباره‌ای داخلی ابا نداشت، گرچه در محیط تهران اینگونه برنامه‌ها چندان مخالفتی برنمی‌انگیخت و فیلم‌های سینمایی داخلی و خارجی چشم مردم را عادت داده بود، اما در شهرستان‌ها و بخصوص شهرهای سنتی و مذهبی، تماشای تلویزیون عمده‌تاً به صورت نوعی گناه جلوه کرده و مؤمنین سعی می‌کردند تلویزیون به خانه خود نبرند.

با این همه برنامه‌های سریالی ایرانی مانند دایی جان ناپلئون، سرکار استوار، هفت دختران، اختاپوس، صمد و غیره طرفدارانی یافته و به تدریج مقاومت در برابر تلویزیون کاهش می‌یافت و سرگرمی و تفریح عمده مردم شده بود.

تا مهرماه ۱۳۵۷ در تلویزیون هیچگونه مقاومت و فعالیتی علیه دولت و رژیم دیده و احساس نمی‌شد اما پس از اینکه قطبی و معاونین او و اغلب مدیران استعفا دادند یا برکنار شدند جنب و جوش نامحسوسی در تلویزیون آغاز شد و به تدریج با نصیح گرفتن موج اعتصابات، شورای مؤسس کارکنان تلویزیون تأسیس شد. زمزمه‌هایی حاکی از نارضایی در سازمان، خواسته‌های رفاهی و خدماتی و سپس خواسته‌های سیاسی عنوان شد که برای خود شاه و درباریان نیز عجیب و غیر عادی بود.

تنی چند از مدیران تراز دوم و سوم تلویزیون که در گذشته در زمرة دانشجویان چپگرا و عضو کنفردراسیون بودند به تدریج در تهران و شهرستان‌ها مسائلی را عنوان کرده، کارکنان را به اعتصاب فرامی‌خوانندند. تا مدتی مديدة چنین به نظر می‌رسید که این تحریکات بنا به اشارات و اراده رضا قطبی انجام می‌گیرد که از برکناری اجباری خود، که آن را استعفا جلوه داده بودند ناراضیست، در حالی که این چنین نبود. قطبی مقام خود را در دربار حفظ کرده بود و به تشکل عناصر فرهنگی، سیاسی و حزبی و یافتن راه کارهایی برای فرونشاندن بحران اشتغال داشت و شهبانو در تمام موارد از او نظرخواهی می‌کرد. البته چون پرویز کیمیاوی، کارگردان فیلم مغول‌ها و باغ سنگی، که

نشان هم از شاه گرفته بود، در رأس اعتصابیون و شورای مؤسس قرار گرفته و با میانه گرم او با مدیر عامل سابق تصور می‌رفت وی از رهنما دهای قطبی پیروی می‌کند.<sup>۱</sup>

در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۵ مجلس جشن بزرگی در هتل هیلتون برگزار شد. علی

اصغر امیرانی در مورد این جشن چنین نوشت:

«دوشنبه گذشته، مطبوعات و رادیو تلویزیون ملی ایران، برای نخستین بار، دوش به دوش یکدیگر و در کنار هم، پنجاهمین سال شاهنشاهی سلسله پهلوی را طی آئین ویژه‌ای در هتل هیلتون جشن گرفتند.

این نخستین بار نیست که وسائل ارتباط جمعی در این آئین بزرگ شرکت می‌کنند، تمام سال سایر جشن‌ها مربوط به دیگر مؤسسات و دستگاه‌ها غیرمستقیم، بی‌انعکاس در وسائل ارتباط جمعی، محسوس نبود. حال اگر سسهم آنان در رپرتاژ آگهی‌های مربوط نامساوی و یا از آن بعضی‌ها، چون خواندنی‌ها و نگین و یغما صفر بود، آن مسئله و موضوع دیگری است و جشن دوشنبه شب، نشان داد که: صد ملک دل، به نیم نظر می‌توان خرید - خوبان در این معامله، تقصیر می‌کنند.

اگر در سایر موارد و موقع به خاطر رقاته‌های طبیعی و صنفی، فرد فراداعضا و مؤسسات مطبوعات نتوانند با هم همکاری کنند، در مسائل ملی و مملکتی خوب می‌توانند این کار را بکنند، خاصه با رادیو و تلویزیون ملی که مؤسسه‌ای است وابسته به بخش عمومی و برخوردار از انواع امکانات ممکنه، متنها همانطوری که گفتیم: این، آنها، یعنی خوبان هستند که در این معامله تقصیر می‌کنند!

۱- آقای اسماعیل میرفخرایی در مورد ترکیب ساختار کارکنان رادیو تلویزیون ملی ایران پس از ادغام سازمان تلویزیون خصوصی ثابت و سپس اداره کل رادیو ایران و تلویزیون آموزشی (متعلق به وزارت آموزش و پرورش) در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران به نویسنده گفته است: «تلویزیون ملی ایران، در روز گذاشت تعداد کمی کارمند داشت که با افزوده شدن کارکنان تلویزیون خصوصی ثابت، اداره کل رادیو ایران، تلویزیون آموزشی، تعداد کارکنان از صد یا دویست تن به ۸۰۰ الی ۱۵۰۰ تن افزایش یافت. سپس با افزوده شدن ایستگاه‌های تلویزیون شهرستان‌ها و سپس تعطیل رادیو تلویزیون ارتش آمریکا در تهران و نیاز به کارکنان جدید و افزایش برنامه‌ها، تعداد کارکنان تا حدود ۶۰۰۰ تن افزایش یافت. نیاز به نیروی انسانی سبب شد که دقت‌های لازم در گریش‌ها به کار نزد و عده زیادی از داخل و خارج استخدام شوند و مخصوصاً عده‌ای از تحصیلکردهای خارج که اغلب چهار بودند به تلویزیون راه یافتد و در مشاغل حساس در تهران و شهرستان‌ها به کار پرداختند. عده‌ای از تحصیلکردهای ایرانی و خارجی هم که گرایش‌های مصدقی داشتند وارد خدمت شدند و مجموع این افراد با گرایش‌های گوناگون و نارضایی از بعضی از انتصابات نورچشمی‌ها موضوع انتساب را پیش آورد. آقای مهندس قطبی در انتساب کارکنان در آذر ۱۳۵۷ نقشی نداشت.»

گرد آمدن قدیمی‌ترین و سالخورده‌ترین، مدیر و سردبیر و نویسنده و خبرنگار حتی حروفچین و روزنامه‌فروش پیر، با دست و دلی لرزان و لغزان، همراه با گروه هنرمندان و کارکنان جوان رادیو تلویزیون ملی ایران، در زیر چلچراغ‌ها و نورافکن‌ها جلوه خاصی به مجلس داده بود. مجلسی که شمع و گل و پروانه و بلبل، هر یک به نحوی در آن جمع شده بودند.

حضور والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در این مراسم و اجازه افتخار حضور یافتن گروهی از نویسنده‌گان با سابقه و روزنامه‌نگاران قدیمی در صرف شام با معظم‌لها، آن هم بر سر یک میز، در عین حال که عمق و عظمت تواأم با صمیمیت و محبت این جشن را نشان می‌داد، نشان ارج و علاقه و احترام خانواده سلطنتی به مطبوعات و افکار عمومی می‌باشد که اگر یکی دو ژست دیگر، نظیر آن دیده شود، کلاه‌گوش مطبوعات به آتاب می‌رسد، چنانکه رسید.

من که در این ماجرا نقشی نداشم و شاید هم محض خالی نبودن عریضه و تکمیل کلکسیون چهره در آنجا حضور داشتم و به افتخار دریافت مдал هم نائل شدم، اقرار می‌کنم که هر گز صفا و صمیمیت دوچانبه و چند جانبه‌ای را که در آن مجلس دیدم، در کمتر مجلس جشن و مهمانی و سروری دیده بودم. آنها که در تلویزیون گوششایی از آن را به صورت زنده دیده‌اند، به درستی نمی‌دانند ولی همکاران و روزنامه‌نگارانی که خود از نزدیک شاهد ماجرا بودند می‌دانند چه می‌گوییم و از که می‌گوییم.<sup>۱</sup>

حسن شیدا تهیه‌کننده رادیو تلویزیون ملی ایران چندی بعد زیر عنوان:  
سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران و سبب اعتراض کارکنان آن، مقاله‌ای نوشت که در چند نشریه و مجله چاپ شد، آن نامه سرگشاده به شرح زیر بود.

«مدت‌هاست که کارکنان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در اعتراض‌بند و حتی آن عده زیادی هم که با وضع موجود کشور با این اعتراض توافقی ندارند، عملأً دست و بالشان بسته است. چرا که تهیه برنامه در رادیو تلویزیون احتیاج به همکاری و همگامی گروهی دارد و حتی نبودن یکی از عوامل موجب تعطیل کار می‌شود. حقوق‌ها زیاد شد، تکلیف مسکن روشن شد (یعنی مسکنی در کار نیست!), تعدادی از مدیران جابجا شدند (یعنی وضعشان بهتر شد!), اما اعتراض باقی ماند، چرا که تقریباً تمام خواسته‌های آنها را یا انجام ندادند یا نتوانستند که انجام بدھند. آنچه نتوانستنی است نظیر: آزادی (تمام)

زندانیان ضد امنیتی (که می‌دانیم بین آنها ترویست‌های تعلیم دیده و چریک‌های ضد وطن هم وجود دارند و تعدادی از آنها کسانی را کشته‌اند). به جای خود، ولی آنچه توانستنی بود تغییر بسیاری از مدیرانی بود که عملًا «لولوی سر خرم» بودند و عرض خود می‌بردند و زحمت کارمندان می‌داشتند، «رضا قطبی» محاسن کمی داشت و معایب بسیاری که رفت، (و من در مقاله‌ای که چندی پیش در یکی از مجلات چاپ شد آن محاسن و معایب را شرح داده‌ام) پس از او «دکتر ناصرالدین‌شاه حسینی» بر سر کار آمد. ولی شخصیتی شناخته شده است و مردی است اهل ادب، ولی دانش او درباره رادیو تلویزیون، با وجود سابقه زیاد در این سازمان، اندک است و دولت او نیز دولت مستعجل بود و برکنار شد (یا استغفا داد) و نمی‌توان فراموش کرد که پخش یک فیلم کوتاه از حوادث دانشگاه تهران، در زمان زمامداری او چه اغتشاشی را برانگیخت و چه فجایعی به بار آورد (که البته خود وی نمی‌پذیرد) و در این مورد او تقصیر را به گردن وزیر اطلاعات وقت انداخت و وزیر نیز گناه را از او دانست!

آقای دکتر ناصرالدین‌شاه حسینی که زمان درازی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و مدت کوتاهی در مدرسه عالی تلویزیون و سینما استاد بود و زمانی در تلویزیون همکاری داشتیم و اکنون نیز بندۀ وی را، از دوستان خود می‌شمارم و وی هم به من محبت دارد - مردی خیراندیش و پاکدل است ولی خونسردی ذاتی او همیشه هر کاری را به تعویق می‌اندازد و به اصطلاح «دنبال کار را نمی‌گیرد». مدیر عامل جدید، خود مستقیماً با کارمندان تماس گرفت و از خواسته‌ای آنها مطلع شد، ولی این اقدام وی یک اشکال بزرگ داشت و آن نادیده گرفتن مدیران زیردستش بود که در نتیجه به شدت از دست وی دلخور شدند! و بفهمی نفهمی پنهان‌اش را می‌زدند، تا ماجراهی آن فیلم کذا بیایی پیش آمد، فیلمی که گویا در اصل بیست دقیقه یا نیم ساعت بود، ولی با موتاژ حساب شده‌ای بیش از پنج شش دقیقه آن پخش نشد.

کسانی که اندک آشنایی با فیلم و سینما دارند می‌دانند که چگونه به راحتی می‌توان صحنه‌های جداگانه را، که حتی با فاصله زمانی زیاد گرفته شده، به هم وصل کرد و به صورت داستانی یکسره درآورد و روی آن صدای لازم را گذاشت. فیلم حمله

سر بازان را همراه با صدای شلیک گلوله نشان می‌داد، ولی آنچه را که کسانی که در دانشگاه جمع شده بودند، انجام دادند، نشان نداد و در نتیجه فردای آن شب آن اغتشاش بزرگ در کشور پیدا شد و از هر گوشه‌ای شعله به هوا زبانه کشید. و می‌دانیم که افراد نظامی کوچکترین دخالتی نکردند و انقلابیون را آزاد گذاشتند که از بحث فعلی ما خارج است.

در هر حال، دکتر شاه حسینی، بدون اینکه فرصت انجام عمل مفیدی را داشته باشد، رفت و «تورج فرازمند» ابتدا به صورت سرپرست و سپس با عنوان مدیر عامل، زمام امور را به دست گرفت و در شرایط فعلی فرازمند شاید شایسته ترین کسی بود که می‌توانست این مهم را به عهده بگیرد، چرا که بعد از رفتن رضا قطبی، چهار معاون او نیز یکی بعد از دیگری رفته‌اند و انصاف باید داد که یکی دو نفر از آنها وجودشان برای سازمان مغتنم بود. فرازمند در این سازمان سابقه‌ای دراز دارد و بازی و بم کار آشناست. خوب حرف می‌زند و ایده‌های خوبی دارد ولی در عمل چندان سخت‌کوش نیست، که امیدوارم در این لحظات حساس به کنترل صحیح امور توفيق یابد که با همراهان فعلی سخت می‌نماید. حال بیاییم ماهیت اعتصاب را بررسی کنیم. اگر از آنچه انجامش نتوانستش بود، بگذریم، یکی از موارد مورد توجه اعتصابیون برکناری مدیران فاسد بود. اگر کمی انصاف داشته باشیم باید اذعان کنیم که فساد در این سازمان (نتریباً) همه جانبه است و خانه از پای بست ویران است. من نمی‌دانم فیلمبردار یا صدابرداری که حتی وقتی برنامه دارد، صبح ساعت ۸ یا ۸/۳۰، اگر دلش بخواهد! ساعت ۱۰ و ۱۱ به اداره می‌آید و بعد از ظهر هم می‌خواهد دو سه ساعت زودتر کار را رها کند و برود و تازه بابت همان مقدار کار هم از تهیه کننده (دستخوش نقدی!) می‌خواهد؛ چگونه خواهان برکناری مدیران ( fasد) است؟! من نمی‌دانم مثلاً مسؤول دوربین تلویزیون یا مسؤول ماشین (آپکس) و یا نورپردازی که هر طور شده از زیر کار شانه خالی می‌کند، یا فلان مسؤول صدا یا مونتوری که برای کار به اصطلاح خوب، نرخ برای خودش گذاشته است چگونه می‌خواهد با فساد مبارزه کند؟! یا فیلم‌سازی که برای ساختن یک فیلم ۲۵ دقیقه‌ای صد و چند هزار تومان می‌گیرد و با بیست، سی هزار تومان سرو ته کار را هم

می آورد و بقیه این مبلغ را فاکتورسازی می کند، چطور جرأت می کند که از راستی و درستی و برکناری مدیران (فاسد) حرف بزند؟! من نمی دانم تهیه کننده ای که مبالغی از فلان کاباره دار می گیرد تا خواننده اش را به تلویزیون بیاورد و به اصطلاح (لانسه) کند چگونه یک مرتبه مصلح اجتماع می شود؟! و ... (که البته منظور همه بچه ها نیست). درباره تمام این مسایل بارها و بارها جلساتی تشکیل شده و حرف هایی زده شده ولی همه باد هوا بوده است! می دانید چرا؟ حالا از این سر قضیه بشنوید چون هیچ وقت مدیر و مسؤول درست و حسابی نداشته ایم. چون یک مرتبه، مثلًاً یک بچه ننه آمریکا رفته بی سواد و دروغگو (به نام محمد نفیسی) را، که کوچکترین نفاستی نداشت و کسی نبود که از او بدنگویید، مدیر تولید می کردند و او با اعمالش و گفتارش فساد می آفرید. چون فلان آدم سبیل کلفت بی هنر که مسؤول فلان قسمت تلویزیون است، تا به نحوی سبیلش چرب نشود چیزی را امضاء نمی کند! چون فلان آدم از خود راضی را مسؤول همان گروه می کنند، در حالی که کوچکترین اطلاعی از کار رادیو تلویزیون ندارد و جالب توجه است که اینها معاون و مشاور هم به دنبال خود می آورند! چون فلان خانم گوینده را نمی دانم چرا! مدیر گروه دیگری می کنند و وی هم با تهیه کننده شرط می کند که باید برنامه را خودش و هر طور که دلش خواست اجرا کند! چون یک آدم سرخورده عقده ای را مسؤول بررسی فلان بودجه می کنند و به او اتاق و منشی می دهند و بورس خارج، و او هم جز ناراضی تراشی، هنری ندارد! چون یک مرتبه دست آدمی را می گیرند و می کشند بالا و پیپی هم گوشه لبشن می گذارند و مسؤولیت بزرگی هم به دستش می سپارند که از عهده برنمی آید.

بله ضرب المثلی هست که می گوید: اگر آب از سرچشمہ تمیز باشد در جوی ها هم تمیز می رود. اگر مدیران واقعاً مدیر باشند، کارمندان نیز واقعاً کارمند خواهند شد. بازی مدیران کارش به جایی رسید که حتی همان فیلمبردار و صدابردار و مونتور و کارگر دان و تهیه کننده، که ذکر شان رفت، جانشان به لبشن رسید و حالا که فرستی به دست آورده اند می خواهند ضربه را بزنند (یا بهتر است بگوییم زده اند). چون با هر کدام که صحبت می شود حرف های زیادی از عقب ماندگی های شغلی خود دارند که باید به آنها

رسید و بطورکلی باید گفت که در سازمان رادیو تلویزیون، به هیچ وجه ضابطه درستی برای پیشرفت کارکنانش وجود ندارد، یا لاقل انجام نمی‌شود. چند سال کارمندان را فریب دادند و از حقوقشان کم کردند و بهشان سهم فروختند که برایشان مسکن بسازند و حتی شخص کارسازی را هم از پست خود، که در آن جدیتی نشان می‌داد، برداشتند و مدیر عامل مسکن! کردند ولی: زهی حلاوت خوابی که به زیداری است!

در هر حال امیدوارم که این مختصر، که از سر صداقت و علاقه عرض شد، آتش کینه‌ای را شعله‌ور نگرداند و دشمنی را بر نیانگریزد که چیزی جز بیان حقیقت و بررسی مشکلات نیست و با این آرزو که این سازمان، با مدیرانی که ذکرشان رفت و عوض هم شدند، پیشرفته داشته باشد و تورج فرازمند، با این همه سابقه کار و با آشنایی همه‌جانبه که با سیستم کار این دو وسیله ارتباط جمعی دارد، بتواند از هر حیث برای کارمندان اطمینان ایجاد کند و برای خویش اعتبار بیشتر انشاء الله».

به هر ترتیب اعتصاب کارکنان رادیو و تلویزیون که در میان آنان افراد مؤمن و متقى و کاملاً علاقه‌مند به انقلاب اسلامی هم بسیار وجود داشت، ادامه یافت. گروه‌های چپی که در آن روزها در تمام وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها رسوخ و نفوذ یافته بودند سعی داشتند مسیر اعتصاب را به چیگرایی بکشانند.

در طول دوران زمامداری از هاری، تلویزیون در اختیار نظامیان و افراد فنی آگاه به کار رادیو و تلویزیون بود که از ارتش و نیروی هوایی و دریایی اعزام شده و کار آنها انتخاب نوارهای موسیقی برای رادیو و نوار و فیلم‌های سینمایی و راز بقاء و گذاشتن آنها روی دستگاه‌های آمپکس و تله سینما بود. بخش خبری رادیو و تلویزیون هم تقریباً تعطیل شده و به محض شروع به پخش اخبار در ساعات شامگاهی، کارکنان اعتصابی شبکه سراسری برق کشور با قطع برق به مدت دو ساعت مانع از رسیدن اخبار به شنوندگان و تماشاگران می‌شدند.

در آن روزها عده‌ای از تیمساران و افسران ارشد ارتش، از اینکه ارتش رادیوی مستقلی نداشته و شاه در سال ۱۳۴۷ حتی دستور قطع برنامه ارتش را که به مدت ۴۵ دقیقه در هر شب از رادیو ایران پخش می‌شد صادر کرده بود، افسوس می‌خوردند.

مداخله شاه در تمام امور کوچک و بزرگ کشور که غالباً از سر سطحی گری و بی اطلاعی بود، در این زمان به زیان رژیم تمام شده و شاید یکی از عطاها و موهاب الهی بود که به نفع ملت ایران و خواستهای آن بدين شکل ظاهر شده بود.

ژاندارمری کل کشور در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۳ ایستگاه رادیوی مستقلی داشت که در سال ۱۳۲۶ پس از رفتن ژنرال نورمن شوارتسکف از ایران تعطیل شد. او فرمانده آمریکایی ژاندارمری بود. نیروی هوایی نیز در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۲ رادیویی داشت که آن نیز در سال مذبور تعطیل شد. بدین ترتیب ارتش حتی وسیله‌ای برای بیان خواستها و نظرات خود نداشت و تازه در آن تاریخ به فکر افتاده بودند رادیویی برای ارتش راه اندازی کنند، که دیگر دیر شده بود و تنفس عمومی چنان عمیق و گسترده شده بود که با رادیو و پیام و غیره کاری از پیش نمی‌رفت. عناصر تندروی افراطی پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی سعی کردند رادیو و تلویزیون را در اختیار خود داشته و از آن برای بحران آفرینی و خونریزی و تحریک مردم به جنگ‌های عقیدتی استفاده کنند، در حالی که آیت الله خمینی پیام‌های مؤثری برای کاهش بحران می‌فرستاد، رادیو و تلویزیون خبر از حمله ضد انقلاب به ایستگاه رادیو و تلویزیون داده، مردم را به حمایت از خود فرامی‌خوانند و سپس عذرخواهی می‌کردند که اشتباه شده است.

یکی از گویندگان سابق که جوانی بود که پیوسته تحت حمایت دربار بوده و حتی دوران خدمت وظیفه خود را در تلویزیون گذرانده و یک روز به نظام وظیفه نرفته و در گذشته بسیار خوش خدمتی نشان می‌داد، اکنون در نقش فیدل کاسترو و ارنستو چه‌گوارا در تلویزیون ظاهر شده سلام کمونیستی می‌داد و مشت گره می‌کرد. سرود انترناسیونال مرتبأ از تلویزیون پخش شده و جهت‌گیری‌ها، تماماً در محور تشدید بحران و برافروختن جنگ داخلی بود.

یکی از نویسندهای بسیار خوش خدمت و متظاهر به شاه پرستی که در مرکز مدارک وزارت اطلاعات، سال‌ها به جمع آوری استناد خاندان پهلوی اشتغال داشت، اکنون در نقش ماراؤ داتون انقلابیون معروف فرانسه پشت میکروفون رادیو قرار گرفته، مدام از خون و خونریزی دم می‌زد و از سانسوری که نمی‌گذاشت او مکنونات خود را

بیان کند می‌نالید.

هدف همه آقایان تعریف و تمجید از حزب توده و دسته‌های کمونیستی بود و اینکه آنها انقلاب را به شمر رسانده‌اند. یکی دو روز پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، رهبر انقلاب که از برنامه‌های بی‌رویه رادیو و تلویزیون و دعوت مردم به شلوع‌کاری و خونریزی به شدت ناراضی بودند، صادق قطب‌زاده را که در آن زمان مورد اعتماد بود و قصوری از او دیده نشده بود با اعزام به صدا و سیما و صدور حکم سرپرستی او، به آن هیابانگ خاتمه دادند و به تدریج چپگرایان افراطی که قصد داشتند فرش سرخ برای دارودسته‌های کمونیستی بگسترند از محیط رادیو و تلویزیون دور شدند.

## امراي بازنشسته دکتر بقايى را توصيه مىکنند

در اواخر آبان ماه ۱۳۵۷، نشستی از امراي بازنشسته ارتش که سوابق ممتدی در رویارویی با بحران‌های پیشین داشتند برگزار شد، که اعضاي اين نشست سرلشکر حسن ارفع، سپهبد حسين آزموده دادستان نظامي سابق، سپهبد امير صادقی، فرمانده اسبق دژبان، سپهبد نصرالله‌ي، فرمانده سابق يكى از ارتش‌های سه‌گانه، محمود معزى معاون سابق ژاندارمرى، سرلشکر محمود ارمى و سرلشکر احمدى بودند.

در اولین جلسه در ۲۴ آبان ۱۳۵۷ مذاكرات به شرح زير انجام شد.  
 پيشنهاد تيمسار سرلشکر حسن ارفع: «نظر به اينكه اعليحضرت همايون شاهنشاه آريامهر امر فرمودند تهيه مقدمات انتخابات و اجرای آن دقيقاً و كلاً آزاد باشد و با در نظر گرفتن اين امر که آزادی باید نه فقط از طرف مسئولين امور محترم شمرده شود، بلکه تابع دخالت غيرقانوني عناصر غيرمسئول هم نباشد و اين عناصر نتوانند با به وجود آوردن يك محيط وحشت و تهديد از آزادی انتخابات جلوگيری كنند و همچنانکه در كشورهای متعدد در ظرف اين شصت و يك سال اخير مشاهده شده است مجالس و دولت‌هایی که بر سر کار بياورند که به هیچ وجه نماینده حقیقی اکثریت ملت نباشند، عليهندا باید افکار عمومی را با وسائل قانونی ممکنه با منافع واقعی كشور و ملت ايران که اساس آن حفظ استقلال و تمامیت مملکت و اجرای قانون اساسی و قوانین مصوب مجلسين که نمودار آمال و آرزوهای اکثریت ملت باشد، آشنا و مبادرت به تبلیغات مجاز نمود. باید فرد فرد ملت ايران و

جامعه من حیث المجموع دریابند، که فقط وحدت کشور و استقلال و تمامیت آن که قاطبه ایرانیان به آن می‌اندیشند بستگی تام و تمام به بقای سلطنت دارد و برای تذکر و یادآوری این حقیقت باید از هم‌اکتون مبادرت به استفاده از وسائل تبلیغاتی قانونی و مجاز شود.

البته همچنانکه در تمام کشورهای دنیا به ثبوت رسیده است، باید نه فقط از وسائل تبلیغاتی مانند سخنرانی‌ها در رادیو و تلویزیون که تا حدی تحت تأثیر دولت است استفاده نمود، بلکه باید از راه روزنامه و نشر اوراق و مسافرت در طول و عرض کشور تبلیغات را به تمام سطوح گسترش داد. کلیه این اعمال و اقدامات مستلزم وجودی می‌باشد که به نظر اینجانب صلاح نیست از منابع دولتی یا وابسته به دولت به صورت کمک مالی تأمین گردد. چه ممکن است تأثیر مخالف به جای گذارد و از طرف مخالفین به عنوان حربه‌ای مورد استفاده واقع شود.

در تمام کشورهای دموکراتیک وجودی که برای احزاب یا گروه‌ها که در انتخابات شرکت می‌نمایند، عندالزوم از طرف اشخاص و عناصری تأمین می‌گردد که هم از نقطه‌نظر معنوی و هم از نقطه نظر شخصی، موافق با منظور و هدف‌های آنها در مبارزات تبلیغاتی می‌باشند.»

تیمسار سپهبد آزموده: «به نظر اینجانب تأمین انتخابات آزاد از وظایف خاص سازمان‌های وابسته به دولت است و هیچ فرد یا جمعیتی نمی‌تواند و قادر نیست انتخابات آزاد را تأمین و تضمین نماید. می‌ماند فعالیت‌های انتخاباتی که اشخاص خود را کاندیدای نمایندگی مجلسین نمایند که این امر هم به صورت انفرادی تقریباً ممتنع است و منوط به وابستگی افراد به احزاب و جمعیت‌های قانونی که مطابق قانون اساسی تشکیل شده است می‌باشد.»

تیمسار سپهبد امیرصادقی: «با نظرات تیمسار سپهبد آزموده موافقت دارم منتها اضافه می‌کنم که در مورد انتخابات آزاد که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مکرر در مکرر فرموده‌اند دخالت هیچ یک از افراد سرشناس اثری نخواهد داشت. شاید نظر مبارکشان این باشد که دستهٔ مخالف هم در مجلس وارد شوند، تا آنجایی که به تمامیت و استقلال مملکت و قانون اساسی لطمہ‌ای وارد نسازد. زیرا در قانون اساسی مشخص است چنانچه اراده شاهنشاه آریامهر قرار گیرد و ایجاب نماید، مجلسین را منحل خواهند فرمود.»

تیمسار سپهبد ناصرالله‌ی: «بنده هر نظر که تیمسار محترم سرلشکر ارفع با آن موافقت فرمایند با آن موافقم.»

تیمسار سپهبد محمود معزی: «بنده با نظر تیمسار سپهبد آزموده موافقت دارم.»

تیمسار سرلشکر احمدی: «با نظریات تیمسار سپهبد آزموده موافقم.»

تیمسار سرلشکر محمود ارم: «در اجرای اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مبنی بر آزادی انتخابات اینجانب نهایت موافقت را داشته و همانطوری که تیمسار سپهبد حسین آزموده

پيشنهاد فرموده‌اند موافقم.»

نتيجه مذاكرات را تيمسار سرلشکر حسن ارفع به شرح ذيل خلاصه نمودند:  
همانطور که در سال ۱۳۲۶، دولت انجام انتخابات در آذربایجان را موکول به برقراری نظام و آرامش نمود و برای نيل به اين هدف، ارتش شاهنشاهی به فرمان شاهنشاه بزرگ ارتشتاران به آذربایجان حرکت و آرامش لازم برای فعالیت‌های سياسی مطابق قانون اساسی برقرار نمود، لذا انجام انتخابات برای مجلسين آينده، ممکن است به امر دولت به مدت نامعلوم به تعويق افتد، تا شرایط لازم برای انجام انتخابات واقعاً آزاد که مطابق آرزوی اکثریت ملت باشد فراهم آيد و طبیعی است که تا آن وقت هم، کشور باید به وسیله دولت نظامی که مورد اعتماد کامل اعليحضرت همایون شاهنشاه باشد، اداره شود.

[در حاشیه:]

محرمانه

## جواب رئيس کل تشریفات شاه، گزارش به سرلشکر ارفع

نشان تاج

تشریفات کل شاهنشاهی

شماره ۱۳۶۷-۱-۲۸۰۰ ت

تاریخ ۵۷/۹/۶

پيوست

## تيمسار سرلشکر حسن ارفع

گزارش مورخ ۱۳۵۷/۸/۲۴ آن تيمسار معظم، از شرفعرض پيشگاه مبارڪ اعليحضرت همایون شاهنشاه آريامهر گذشت و خاطر خطير ملوکانه از آن مستحضر گردید.  
رئيس کل تشریفات شاهنشاهی - اميراصلان اشار

دم / آقاي دكتور غضنفری ۹/۵

اقدام‌کننده:

چهارشنبه ۱۳۵۷/۹/۸

### گزارش نشست دوم جمعی از امرای [بازنشسته] قوای مسلح

حاضران: سپهبد حسین آزموده - سپهبد نصراللهی - سپهبد امیر صادقی - سپهبد محمود معزی - سرلشکر حسن اخوی - سرلشکر فتح الله احمدی - سرلشکر حسن ارفع (سرلشکر محمود ارم در مسافرت خارج می‌باشد و سرلشکر حسن پاکروان به واسطه اشتغال اداری حضور نداشتند).

### نظریات جلسه راجع به لزوم و نحوه اجرای تبلیغات

۱- نظر به اینکه در نتیجه تبلیغات وحشیانه عناصر مخالف سلطنت و دولت، که بدون هیچ شک و تردید، دانسته یا ندانسته طبق دستور و بر وفق برنامه بیگانگان عمل می‌نمایند، میهن پرستان و شاهدوسنستان تا حدودی مرعوب شده‌اند به نوعی که فقط در موقعی که مستقیماً در پناه ارتش شاهنشاهی می‌باشند به خود جرأت ابراز احساسات می‌دهند و در غیر این صورت تنها در چهاردیواری خانه‌ها و میان خودشان به درد دل می‌پردازنند، علیهذا علاوه بر اجرای مقررات حکومت نظامی، مبادرت به تبلیغات مثبت چه در پایتخت و چه در استان‌ها ضرور و مورد احتیاج می‌باشد. از طرفی چون بدون سازمان و امکانات و وسایل معمولی تبلیغات، اقدام به آن میسر نمی‌باشد پیشنهاد می‌شود: در بدو امر یک یا چند تن از افراد ممکن یا صاحبان صنایع که واجد صلاحیت باشند دعوت گردند که نظر خود را درباره تهیه وسایل لازمه جهت تبلیغات عنوان نمایند تا این هیأت آن را بررسی کند و تصمیمات لازم اتخاذ گردد.

۲- پس از چند بار تماس میان سرلشکر حسن ارفع و آقای دکتر مظفر تقایی کرمانی و معاونان ایشان چنین تشخیص داده شد که این اشخاص واقعاً دارای احساسات میهن پرستی و شاهدوسنی بوده‌اند و می‌باشند و حاضرند برای حفظ سلطنت ایران جانفشانی نمایند، لذا در این جلسه تصمیم گرفته شد که گروه امرا با گردانندگان حزب زحمتکشان ملت ایران، که ریاستشان با آقای دکتر تقایی کرمانی می‌باشد، در راه این هدف مقدس هماهنگی برقرار نمایند.<sup>۱</sup>

پس از این جلسه دکتر مظفر تقایی که در طول سال‌های پس از ۲۸ مرداد همیشه مغضوب و تبعید یا زندانی بود مجدداً، مورد توجه قرار گرفت و شاه که در حدود ۲۵ سال از کسانی چون دکتر تقایی که سلطنت او را در زمستان ۱۳۳۱ و بهار و تابستان

۱- اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر در تهران.

۱۳۳۲ نجات داده بود، بیزار بود، دستور داد او را به دربار احضار کنند تا با او به گفت و گو بنشیند.

### دکتر بقایی به شاه: دنبال قوام‌السلطنه بفرستید

حالا شاه می‌خواست با بقایی برای انتخاب یک نخست‌وزیر لایق به جای ارتشدید از هاری، که بی‌کفایتی خود را نشان داده بود و اوقات را به صورت روزمره می‌گذراند مشورت کند.

شاه مدت‌ها بود کسانی امثال دکتر بقایی، رهبر حزب سابق زحمتکشان ایران را نزد خود راه نمی‌داد و آنان را افراد مزاحم و فضول و گستاخ می‌نامید. حتی درباره دکتر بقایی که در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ بازدیک شدن به شاه و دوری از دکتر مصدق اعتبار و حیثیت خود را در میان مردم از دست داده بود، گفته بود، او مانند سگ نازی‌آباد است. خودی و غریبه نمی‌شناسد و پاچه همه را می‌گیرد.<sup>۱</sup>

دکتر بقایی پس از ۲۸ مرداد با نوشتن یک نامه سرگشاده به شاه، آن هم به زبان فرانسه که موجود است و انتقاد از وضعیت کشور پس از حکومت سپهبد زاهدی، بتدریج مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت، از انتخاب او به نمایندگی کرمان در مجلس هجدهم جلوگیری شد و بالاخره او را دستگیر و به بندرعباس فرستادند.

دکتر بقایی روش‌های متناوبی داشت که خالی از اشکال و ایراد نبود. اما در هر صورت او هم که در راه سلطنت شاه در سال‌های ۳۱-۳۲ فداکاری‌هایی کرده بود که حیثیت و آبرو و سوابق و مبارزات خود را فداکرد، در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۹ مدتی در زندان به سر برد. پس از آن هم، نه مورد توجه دربار بود و نه مردم. حال شاه به فکر افتاده بود او را دوباره وارد معركه کند و به دفاع از تاج و تخت خود و اداره، البته توصیه

۱- مرحوم حسین مکی این ماجرا را برای نویسنده نقل کرد: باید اذعان داشت کسانی چون دکتر مظفر بقایی که استعداد تحریب و تشکیل دسته‌های سیاسی و جلب افکار عمومی را دارا بود از دیدگاه شاه مردمانی پرحرف و فضول به شمار می‌آمدند و به همین علت در تمام آن دوران ۲۵ سال، اعتنایی به امثال بقایی و مکی نمی‌شد و فقط در آن روزها شاه به یاد بقایی افتاده بود، اما بقایی هم آنقدر مجرب و سرد و گرم چشیده شده بود که با طناب شاه به ته چاه نمی‌رفت.

سرلشکر ارفع هم تأثیر خاصی داشت. وقتی دکتر بقایی وارد کاخ شاه شد، شاه به سوی او آمد و با بقایی دست داد و آنها روی دو صندلی راحتی روبروی هم نشستند، شاه پس از صحبت‌های مقدماتی گفت: به نظر جنابعالی ما چه شخصی را باید پیدا کنیم و به نخست وزیری بگماریم که این اوضاع تشیع آمیز تعديل شود یا اساساً بحران آن خاتمه یابد.

دکتر بقایی گفت: قربان! فقط یک نفر را می‌شناسم که می‌تواند این وضعیت را فروبنشاند و مردم را از خیابان‌ها به خانه‌هایشان بازگرداند.

شاه خوشحال شد و پرسید: چه کسی؟ آیا او در ایران است یا در خارجه. من حالا متوجه شده‌ام که کسانی مانند شما چقدر در گذشته به نظام شاهنشاهی خدمت کردن و متأسفانه عواملی که اطراف ما را گرفته بودند، باعث شدن‌که از خدمات آنها قدردانی نشود. شاه مجدد سؤال خود را تکرار کرد. بقایی گفت: متأسفانه این شخصی که من او را تنها مرد میدانم و اعلیحضرت در گذشته او را پس از خدمت بزرگی که کرد و مملکت را از تجزیه نجات داد از خود راندید و درباریان چاپلوس و افراد بی‌شخصیت سبب شدن‌با دل افسرده و پریشان از کشور خارج شود، اکنون به نقطه بسیار دوری رفته است و من تصور نمی‌کنم بتوان از وجود او استفاده کرد.

شاه که در حافظه خود می‌گشت بیند این شخص کیست، کمی با سرگشتنگی در نهان‌خانه ذهن خود تجسس کرده گفت: مرا کنجکاو کرده‌اید دکتر؟ منظورتان از این دولتمرد لایق که می‌تواند اوضاع را آرام کند و در دسترس قرار ندارد کیست؟ من که هر چه فکر می‌کنم کسی را به یاد نمی‌آورم.

دکتر بقایی گفت: قربان متأسفانه امثال حسنعلی منصور و هویدا و ازهاری و انصاری و حتی علاء و اقبال و علم اطرافتان را گرفته و مانع از دسترسی یافتن مردم به شما شده بودند، شما در سال ۱۳۲۴، به علت اینکه مردم شما را مقام غیرمسئول، محجوب و مهربان می‌دانستند و می‌گفتند در سوئیس درس خوانده‌اید، توانستید در اوج قدرت توده‌ای‌ها، با کمک آمریکا و افکار عمومی ملل جهان و حمایت مردم ایران، از شرّ بحران‌هایی چون آذربایجان نجات یابید. در سال ۱۳۳۲ هم حملات حزب توده به

شما و طرفداری امثال بندۀ شما را مظلوم نشان می‌داد و مردم از طرد توده‌ای‌ها خوشحال بودند، اما اطرافیان شما نگذاشتند شما رجال واقعی و لایق و محبوب القلوب مردم را در اطراف خود حفظ کنند. دورۀ حکومت سیزده سالۀ آقای هویدا چنان بذر نفاق و تنفری را در دل مردم کاشت که حالا آثار آن را ملاحظه می‌فرمایید. من سالمند و بیمارم و از عهده نخست وزیری برنمی‌آیم، اما شخصی که من معتقدم می‌تواند در این اوضاع بحرانی وارد صحنه شود و رژیم اعلیحضرت را نجات دهد فقط و فقط جناب آقای احمد قوام‌السلطنه است و تنها اوست که متخصص فرونشاندن بحران‌های شدید و سهمگین سیاسی بوده است.

شاه مدتنی با حیرت و با دهان باز به بقایی نگاه کرد و گفت: دارید شوخی می‌کنید آن هم در این اوضاع و احوال و انسا؟

دکتر بقایی آهی کشید و گفت: خیر قربان، واقعیت را به عرض مبارک می‌رسانم.

شاه پرسید: آیا مطمئن هستید نام را درست بر زبان آورده‌اید؟  
بقایی پاسخ داد: بله قربان، کاملاً.

شاه با نگاه سرزنش‌آمیز به دکتر بقایی که تصور می‌کرد دارد وقت را بیهوده تلف می‌کند گفت: ولی قوام‌السلطنه که در سال ۱۳۲۴ یعنی ۲۳ سال پیش فوت کرده است. بقایی با حسرت سری تکان داد و پاسخ داد: درست است قربان. خود من هم از مخالفان سرسخت او بودم و در سال ۱۳۳۱ ماه‌ها دنبال او که خود را با کمک دولت دکتر مصدق پنهان کرده بود، بودم تا پیدایش کنم و در یک دادگاه به اتهام صدور دستور کشتار سی ام تیر که بعداً متوجه شدم از ناحیۀ دیگری صادر شده است، محاکمه و مجازاتش کنم، اما حالا انصاف می‌دهم که او مرد بزرگی بود و اگر او در بهمن ۱۳۲۴ نخست وزیر ایران نمی‌شد نه تنها آذربایجان و کردستان از دست می‌رفت، بلکه شاید حتی یکپارچگی ایران هم دچار اشکال شده و کشور تکه تکه می‌شد. حالا هم بر این عقیده‌ام که در فضای سیاسی کشور هیچ رجل یا سیاستمدار یا مرد پخته و آگاهی وجود ندارد. متأسفانه قوام همانطور که فرمودید ۲۳ سال پیش مرده و استخوان‌هایش هم زیر خروارها خاک سرد پوسیده است.

بدبختانه در این ۳۵ سال ابتدا علاء و اقبال و شریف امامی، سپس باند منحوس فراکسیون مترقبی، تقریباً هیچ رجلی را باقی نگذاردند اند چه در ساختار دولت و چه در ارتش و قوای مسلح. ملاحظه فرمودید که آن مهندس شریف امامی رجل مثلاً استخواندار بود و این هم ارتشدید از هاری که مثلاً مرد نیرومند نظامی است و وقتی در رادیو مصاحبه می‌کند و تظاهرات میلیونی مردم را نوار می‌خواند، همه می‌خندند و وقتی در مجلس پشت تربیون می‌رود و می‌خواهد بگوید که دشیب صدای رگبار مسلسل را از نوار و به وسیله ضبط صوت و بلندگوی مساجد پخش می‌کردن، مانند کودکان دست خود را تکان می‌دهد و می‌گوید تق... تق... تق و با دهان صدای رگبار مسلسل را آن هم در جلسه علنی مجلس و جلوی نمایندگان و خبرنگاران مطبوعات و خبرگزاری‌ها تقلید می‌کند و همه متوجه شده‌اند که این مرد چقدر ترسو و بی‌کفایت و طفره‌رو است و جلوی همه می‌نشیند و می‌گوید اعلیحضرت این بار سنگین را روی شانه او گذاشته‌اند و اصلاً آمادگی نخست وزیر شدن را ندارد. اخیراً هم در اتفاق کار خود یک کپسول بزرگ اکسیژن نصب کرده تا هر وقت قلبش گرفت اکسیژن به او وصل کنند، این هم از نخست وزیر مقتندر نظامی که قرار بوده آس برنده نظام شاهنشاهی باشد!

آیا سردار سپه پدر اعلیحضرت و سپهبد احمد آقا امیراحمدی یا همان تیمسار زاهدی اینطور عجز و لابه می‌کردند یا اینکه در مجلس، مانند کودکان با دهان ادای شلیک رگبار مسلسل را در می‌آوردن، که مردم برای تیمسار ارتشدید از هاری حرف درآورند و بگویند گوساله چهار ستاره، نوار که پا نداره.

شاه در حالی که بی اختیار به خنده افتاده بود، گفته‌های دکتر بقایی را تصدیق کرد و در حالی که مسؤول و مسبب خود او بود که همه رجال و دولتمردان و نظامیان جدی را از اطراف خود رانده بود، به خود دکتر پیشنهاد نخست وزیری کرد، اما دکتر بقایی که عاقل‌تر از دکتر شاهپور بختیار بود این پیشنهاد را به دلیل گذشتن زمان رد کرد و خود را به دلیل سالخوردگی و کسالت قادر به تصدی این مقام ندانست.

كتاب نهم

طرح کورس تاژ



## گزارش محروم‌انه

گزارش زیر در اوایل دی ماه ۱۳۵۷ بوسیله اداره سوم ارتش سابق (رژیم پهلوی) تهیه شده است. این گزارش نشان می‌دهد که حتی قبل از خروج شاه، آتش انقلاب چنان شعله‌ور شده بود که تقریباً بر همه دست‌اندرکاران و کارآگاهان نظامی نیز سقوط قریب‌الوقوع رژیم، مسلم شده بود.

گزارش زیر که در منابع آرشیوی کشور نگهداری می‌شود، تقریباً بیانگر اوضاع بحرانی قبل از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی است.

گزارش نوبه‌ای اطلاعاتی شماره ۲۹

مرکز فرماندهی سپ [ستاندار بزرگ ارتشتاران]

تهران - چهار راه قصر

تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۵

مدت دوره از ۱۰/۵۰۰۰ الی ۱۳۵۷/۱۰/۵۲۴۰۰

مدرک موجود مورد مراجعه گزارشات فرمانداری نظامی ۱۲ گانه و اطلاعیه‌های واصله از منابع خبری (پس از بهره‌برداری معدوم گردد).

## ۱- وضعیت عمومی گروه‌های مخالف

الف - مناطق با فعالیت شدید

### (۱) استان تهران

- ساعت ۹:۳۰، در خیابان شاه سلیمان روبروی دبیرستان‌های پسرانه هنربخش و آریا، حدود ۲۰۰۰ نفر شروع به تظاهرات و دادن شعارهای ضدملی و میهنی نموده (بودند) که برای متفرق کردن اخلاقگران، عوامل فرمانداری نظامی مجبور به تیراندازی هوایی شدند.

- ساعت ۱۰:۰۰ ۱ کارکنان پالایشگاه تهران در اداره مرکزی اجتماع نموده (بودند) و ضمن دادن شعارهای مضره، پرچم‌های سبز را برافراشتند.

- ساعت ۱۰:۰۰ تعداد قابل توجهی از اخلاقگران در اطراف بیمارستان پهلوی، واقع در خیابان دلگشا شروع به تظاهرات خشونت‌آمیز نمودند که برای متفرق نمودن آنان مأمورین مجبور به تیراندازی شدند که در نتیجه یک نفر کشته و دو نفر مجروح گردید.

- ساعت ۱۰:۲۰ یک دستگاه اتوبسیل بنز (شماره معلوم)، در حدود میدان فوزیه مقداری مواد منفجره به سوی عوامل فرمانداری نظامی پرتاب (می‌کند) و سریعاً متواری می‌گردد.

- ساعت ۱۰:۲۵ حدود ۳۰۰۰ نفر در خیابان پهلوی، شروع به تظاهرات ضدملی نمودند.

- ساعت ۱۰:۲۸ حدود ۳ الی ۴ هزار نفر دختر و پسر در چهل متری مهام واقع در فرج آباد ژاله شروع به تظاهرات خشونت‌آمیز و دادن شعارهای ضدملی و میهنی نمودند که با دخالت مأمورین فرمانداری نظامی و تیراندازی هوایی متفرق شدند.

- ساعت ۱۰:۴۰ حدود ۳۰۰۰ نفر در چهل متری کریم خان زند دست به تظاهرات ضدملی نموده (زدند) و ضمن حرکت، مأمور راهنمایی میدان ۲۵ شهریور را مضروب و مجروح می‌نمایند که در بیمارستان بستری گردید.

- ساعت ۱۰:۴۰ حدود ۵۰۰ نفر از تظاهرکنندگان شیشه‌های مشروب فروشی، واقع در سر پل تجریش را شکسته (می‌شکنند) و ضمن دادن شعارهای مضره و ضدمیهنی به

- طرف بازار تجربیش فرار می‌نمایند.
- ساعت ۱۰:۴۵ حدود ۵۰۰ نفر در خیابان امیرکبیر و ۵۰۰ نفر در خیابان لاله‌زار شروع به تظاهرات ضد ملی نمودند.
- ساعت ۱۱:۰۰ یک دستگاه کامیون ارتشی که حامل صابون بود در دروازه دولاب به وسیله اخلاق‌گران به آتش کشیده شد.
- ساعت ۱۱:۰۰ خودرو آریا ارتشی به سرنشینی تیمسار سپهبد صالح، در خیابان سپهبد زاهدی در محاصره گروه ماجراجو قرار گرفت (می‌گیرد) و (آنها) ضمن متوقف کردن آن، سقف و شیشه عقب را خرد می‌کنند.
- ساعت ۱۱:۳۰ سریاز وظیفه (مشخصات معلوم) جمعی گردان ۵۴۷ ترابری، پاس ور خودرو اعزامی به مأموریت فرمانداری نظامی، در خیابان تخت جمشید چهارراه ویلا، مبادرت به ۲۰ تیر، تیراندازی هوایی نموده و سپس تفنگ خود را جای گذاشته (می‌گذارد) و فرار می‌نماید.

وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌ها و اداراتی که در حال اعتصاب بوده‌اند:

#### الف - وزارت‌خانه‌ها

- ۱) وزارت امور اقتصادی و دارایی
- ۲) وزارت پست و تلگراف و تلفن
- ۳) وزارت فرهنگ و هنر
- ۴) وزارت بازرگانی
- ۵) وزارت کار و امور اجتماعی (با حضور در محل کار به اعتصاب و کمکاری ادامه دادند).

#### ب - سازمان‌ها

- ۱) سازمان آب منطقه‌ای تهران
- ۲) توانیر

- (۳) مرکز آمار ایران
- (۴) گمرک تهران
- (۵) سازمان انرژی اتمی
- (۶) سازمان ثبت اسناد و مدارک
- (۷) سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران
- (۸) صندوق تأمین اجتماعی (با حضور در محل کار، به اعتصاب و کم‌کاری ادامه دادند).

#### پ- شرکت‌ها

- (۱) شرکت ملی گاز
- (۲) شرکت برق منطقه‌ای (با حضور در محل کار، به اعتصاب و کم‌کاری ادامه دادند).

#### ت- بانک‌ها

بانک مرکزی همچنان به اعتصاب خود ادامه می‌دهد.

#### ث- صنعت نفت

- (۱) ۵۰ درصد از کارگران پالایشگاه
  - (۲) ۷۵ درصد از کارگران خطوط نفت ری
- در خیابان شوش تعدادی از اخلالگران به صورت گروه‌های پراکنده با مأمورین فرمانداری نظامی جنگ و گریز نموده (اند) که (مأموران) برای متفرق کردن آنان مجبور به تیراندازی هوایی شده است (شدۀ اند).
- در خیابان عارف (انتهای غیاثی) اخلالگران مقدار زیادی لاستیک را در کف خیابان آتش زدند که مأمورین برای متفرق کردن ماجراجویان، ناچار به تیراندازی هوایی می‌گردند.
- تظاهراتی در اطراف خیابان‌های فرعی سفارت سوری برپا شده (شد) و

تظاهرکنندگان برای جلب توجه، اشیایی را به آتش کشیدند.

- تظاهراتی در خیابان‌های شاهرضا، وصال، بزرگمهر، ویلا، ثریا و سپهبد زاده‌ی برپا (شد) و اخلاقلکران با افروختن آتش، سد معتبر عمده‌ی به وجود آورده (آوردند) و در خلال آن روی بدنه کلیه اتومبیل‌های متوقف شده با تهدید، شعارهای ضد ملی و میهنی نوشتمند.

- تعداد تقریبی اخلاقلکران و تظاهرکنندگان در سطح شهر تهران:

الف) خیابان مختاری به طرف سی متری ۲۰۰ نفر

ب) خیابان آذربایجان ۳۰۰ نفر

پ) خیابان نازی‌آباد ۲۰۰ نفر

ت) خیابان قصرالدشت ۳۰۰ نفر

ث) تالار رودکی به سمت غرب ۳۰۰۰ نفر

ج) اطراف بیمارستان پهلوی ۳۰۰۰ نفر مشغول مقابله با مأمورین

چ) تخت جمشید به طرف شرق ۳۰۰۰ نفر

ح) خیابان ارفع ۵۰۰ نفر

خ) خیابان امیرکبیر ۵۰۰ نفر

د) خیابان لاله‌زار ۵۰۰ نفر

ر) کریم‌خان زند ۲۰۰۰ نفر

ز) خیابان شاه‌سليمان ۳۰۰۰ نفر

- ساعت ۱۲:۰۰ یک نفر از اخلاقلکران در میدان خراسان، مورد اصابت گلوله واقع و به بیمارستان منتقل گردید.

- ساعت ۱۲:۰۰ یک نفر از اخلاقلکران (مشخصات معلوم) در خیابان لاله‌زار به علت فعالیت‌های خشونت‌آمیز و تهدید (به) توسط مأمورین فرمانداری نظامی دستگیر گردید.

- ساعت ۱۲:۳۰ یک دستگاه جیپ ارتشی در سه راه شاهرضا، ویلا توسط تظاهرکنندگان به آتش کشیده شد.

- ساعت ۱۳ عده‌ای ناشناس در روی پل هوایی خیابان حافظ، با مسلسل به سوی مأمورین فرمانداری نظامی، تیراندازی می‌نمایند (و) محل مذکور به وسیله مأمورین تحت کنترل قرار می‌گیرد.

- ساعت ۱۳ یک دستگاه مینی‌بوس ارتشی به سرنشینی (یک استوار پزشکیار، استوار راننده، یک سرباز پاسور و یک سرباز بیمار) هنگامی که از بیمارستان ۵۰۳ به قصد بیمارستان ۵۰۴ در حرکت بوده (اند) در نزدیک چهارراه شریا - ایرانشهر در محاصره عوامل اخلالگر و ماجراجو قرار گرفته (می‌گیرد) و ماجراجویان به مینی‌بوس حمله‌ور شده (می‌شوند) و کلیه شیشه‌های خودرو را می‌شکنند و شروع به ایجاد آتش در جلو خودرو می‌نمایند که راننده سریعاً مینی‌بوس را از محل حادثه خارج می‌نماید.

- تیمسار سرتیپ فیروز اسبق. جمعی سب ۵ هنگام عبور از خیابان فیشرآباد به وسیله اخلالگران محاصره شده (می‌شود) و ضمن مضروب شدن، اتومبیل وی نیز صدمه می‌بیند.

- ساعت ۱۳ اتوبوس سرویس کارخانجات باطری‌سازی وابسته به سازمان صنایع نظامی در خیابان ایرانمهر، به وسیله ۶۰۰ نفر اخلالگر و ماجراجو محاصره شده (می‌شود) و روی بدنه آن شعارهای مضره و ضد ملی نوشته می‌شود.

- ساعت ۱۳:۳۰ اتوبوس سرویس کارخانجات باطری‌سازی نیرو در خیابان بهار به وسیله عده‌ای اخلالگر به آتش کشیده می‌شود.

- در اجتماع بیمارستان داریوش کبیر، [داریوش] فروهر و دختری برای عده‌ای در حدود ۶۰۰ نفر از مردم صحبت کرده و آنان را به کم‌کاری در وزارت نیرو و صنایع نفت تشویق می‌نمایند. در همین اجتماع، تصمیم گرفته می‌شود که جلسه سخنرانی مشابهی در روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۶ در بیمارستان امیراعلم برپا گردد.

- ساعت ۱۴:۴۵ یک نفر درجه‌دار ارتشی به علت خودداری از دادن شعار مضره به هنگام عبور از خیابان روزولت، توسط عده‌ای اخلالگر مضروب و مصدوم می‌گردد.

- ساعت ۱۶:۳۰ در خیابان شاهرضا، اول لاله‌زارنو، مینی‌بوس ن - ۵ - ش [نیروی

- هوایی شاهنشاهی] مورد حمله اخلاق‌گران واقع و به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۶:۳۰ در مقابل ساختمان وزارت علوم در حالی که مردم ازدحام کرده (می‌کنند) و شروع به تظاهرات خشونت‌آمیز می‌نمایند (نموده‌اند) مأمورین فرمانداری نظامی ناچار به تیراندازی شده (می‌شوند) و ناگهان تیر به سر دکتر نجات‌الهی (اللهی)، استاد دانشکده پلی‌تکنیک که به پشت بام رفته و شاید تشویق‌کننده متظاهرين بوده اصابت (می‌کند) و (او) کشته می‌شود.
- ساعت ۱۶:۳۰ دو نفر ماجراجو در خیابان خاوران، مشغول آتش زدن لاستیک در کف خیابان بودند که به وسیله مأموران فرمانداری نظامی دستگیر می‌گردند.
- ساعت ۱۶:۳۰ دو نفر ماجراجو و اخلاق‌گر (مشخصات معلوم) در خیابان فروردين، قصد گرفتن اسلحه سربازان فرمانداری نظامی را داشتند، که به وسیله عوامل فرمانداری نظامی دستگیر می‌گردند.
- ساعت ۱۶:۳۰ یک نفر غیرارتشی (مشخصات معلوم) در خیابان ناهید قصد پرتاب نارنجک به سوی مأموران می‌نماید که قبل از موفق شدن، نارنجک در دست‌های وی منفجر و در نتیجه کثرت جراحات واردہ در ساعت ۱۸:۳۰ در بیمارستان فوت می‌نماید.
- ساعت ۱۷ اتوبوس کارخانجات پارس لوکس وابسته به سازمان صنایع نظامی در خیابان لاله‌زار، توسط عده‌ای اخلاق‌گر متوقف شده (می‌گردد) و شیشه‌های آن شکسته می‌شود. در این تظاهرات چندین معازه نیز به آتش کشیده می‌شود.
- در بازرسی بدنه یکی از مقتولین در خیابان ابوالیحان، یک قبضه اسلحه کمری و یک عدد خشاب اضافی به دست آمد.
- وضع عمومی تهران
- الف) بازار بزرگ تهران، سبزه میدان، بوذرجمهری و ناصرخسرو تعطیل بود.
- ب) بازار تجریش و معازه‌های اطراف نیمه تعطیل.
- آمار مقتولین و مجروهین و دستگیرشدگان تهران
- الف) کشته ۲ نفر

ب) زخمی ۳ نفر

پ) دستگیر شده ۵ نفر

### (۲) استان مرکزی

- کلیه مغازه‌های شهرستان کرج به استثناء فروشگاه‌های مواد غذایی و داروخانه‌ها به عنوان اعتصاب تعطیل بود.
- کارخانجات ماشین‌سازی و تراکتورسازی اراک در اعتصاب بودند.
- ادارات پست ساوه و کاشان و تفرش در حال اعتصاب می‌باشند.

### (۳) استان خراسان

- طبق گزارش فرمانده ناحیه ژاندارمری خراسان:

- الف) در مشهد کلیه ادارات دولتی غیر از ارش و نیروهای انتظامی، وابستگی خود را به مخالفین مدت‌هast اعلام داشته‌اند و تیمسار سپهبد امیر عزیزی به نام استاندار وجود دارد، ولی عملکاری از دستش ساخته نیست.
- ب) سپاهیان دانش و بهداشت، ترویج و آبادانی نیز به موازات اعتصابات و عدم حضور دانش‌آموزان در مهرماه سال جاری، به حالت تعطیل درآمده (اند) و اغلب در محل نیستند.
- ت) جامعه معلمان استان خراسان در مورخ ۱۰/۱۳۵۷ در مسجد گوهرشاد اجتماع (کردند) و با تنظیم قطعنامه‌ای اعلام داشتند تا برقراری حکومت جمهوری اسلامی اعتصاب را ادامه خواهند داد.
- ث) عدم تسریع در رسیدگی به تخلفات عناصر فاسد به وسیله دولت، مخصوصاً مصاحبه‌های مقامات قضایی که از فحوای صحبت‌شان در رادیو و تلویزیون، کاملاً طرفداری از عناصر فاسد را نشان می‌دهد، موجب نامیدی گردیده است.
- ج) دستورات صادره برای برقراری امنیت و مقابله با اغتشاشات از فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی با آنچه که مورد نظر دولت است مغایرت دارد. دولت

خونریزی را منع کرده ولی در کلیه دستورات که برای برقراری امنیت از مقامات نظامی و انتظامی واصل می‌گردد از کلمه قاطعیت که کلمه جامعی است استفاده می‌شود. اصولاً اجرای قاطعیت در هجوم یک‌صد هزار نفری ملت به چه نحو میسر خواهد بود؟ پرسنل نظامی و انتظامی پس از خاتمه خدمت برای رفتن به منزل مسکونی برای اینکه از تجاوز مخالفین مصون باشند، در محل کار لباس نظامی را از تن بیرون می‌کنند، زیرا جرأت حتی یک قدم تردد را با لباس نظامی در شهر ندارند. به علاوه برای نجات خود اغلب عکس‌های کوچکی از آیت الله خمینی را در جیب دارند، تا چنانچه به وسیله مخالفین دستگیر شدند با ارائه عکس مزبور علاقه‌مندی خود را به مخالفین اعلام (کنند) و از مهلکه نجات یابند. از طرفی پرسنل قادر انتظامی با همه تلاش و فعالیتی که تاکنون در طول خدمت به منظور حفظ نظم و امنیت در اقصی نقاط کشور نموده‌اند از اینکه می‌بینند عملاً مورد نفرت جامعه می‌باشند سخت متأثرند.

(ج) پرسنل وظیفه مستمرآ تحت تبلیغات سوء دوستان و بستگان یامخالفین و همچنین اخبار خارجی قرار گرفته و چون بعضی‌ها از نظر تحصیلی و زندگی شکست خورده‌اند خیلی زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند. متأسفانه عناصر اطلاعاتی موجود سازمان چندان تسلطی در کشف این قبیل انحرافات ندارند. اخیراً چند نفر از سربازان گردان ضربت صحبت‌هایی کرده و حتی در حضور ضداطلاعات، صراحتاً اتهام انتسابی را تأیید نموده‌اند.

(ح) پرسنل قادر انتظامی با ملاحظه مراتب فوق روحیه خیلی ضعیف و رقت‌بار دارند. هر موقعی که سر خدمت حاضر می‌گردند از (با) خانواده خود وداع می‌نمایند زیرا به سلامت برگشتن پیش خانواده و یا به دیدن مجدد آنها چندان امیدوار نیستند. من [فرمانده ژاندارمری خراسان] با مشاهده این همه ذلت در پرسنل زیر امر، احساس شرمساری می‌نمایم زیرا چاره‌ای ندارم.

(خ) اغلب پرسنل ژاندارمری ناحیه خراسان مدت یازده ماه از بهمن ماه سال ۱۳۵۶ تا حال، مداوم درگیری با مخالفین را داشته (اند) و چون فرماندهان نمی‌توانند در رفع

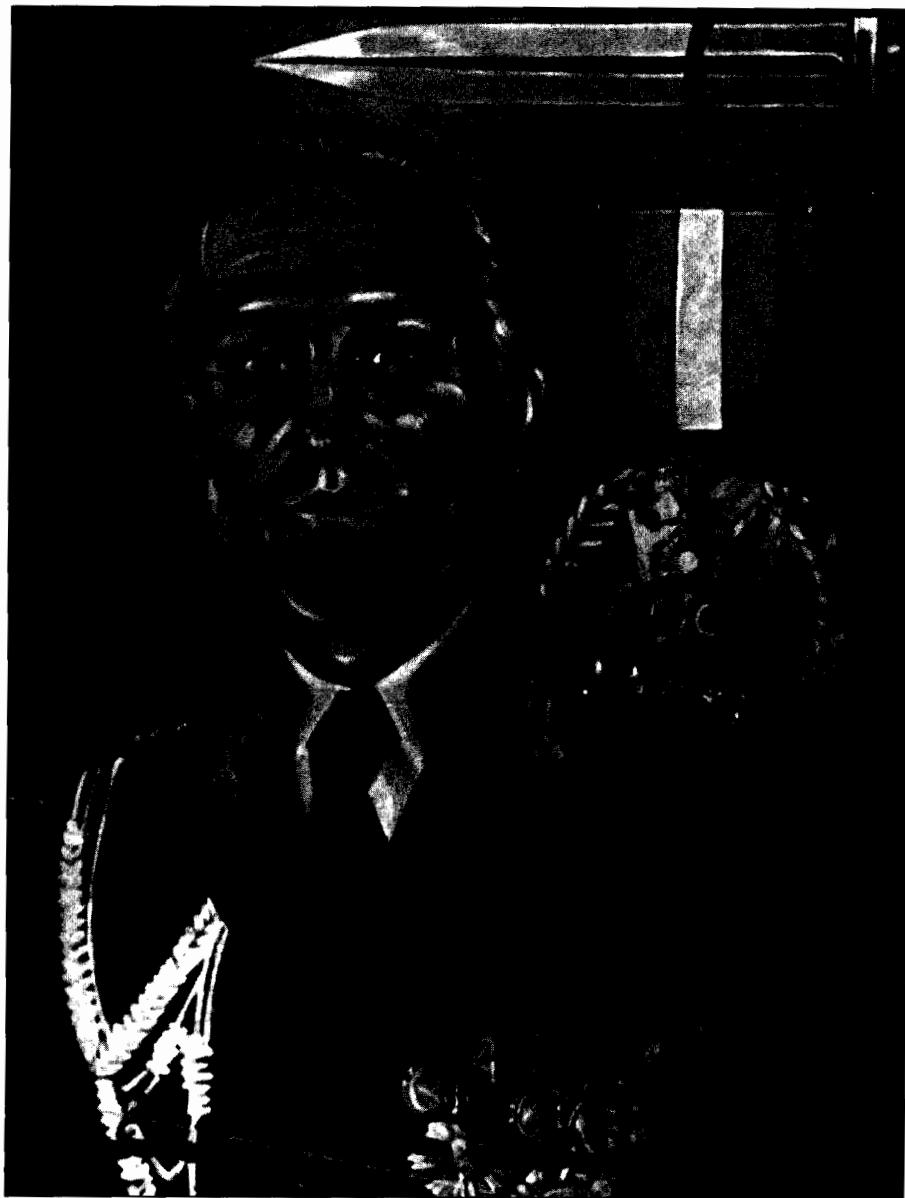
غایله چاره‌جویی نمایند، با اینکه در توجیه پرسنل با سخنرانی‌ها و تشریح انگیزه اغتشاشات، اقدام شده و می‌شود، مع الوصف مشاهدات عینی رویدادها، در روحیه پرسنل تأثیر فوق العاده دارد.

د) در فصل زمستان کمیابی نفت و گاز و همچنین کمیابی و گرانی مایحتاج زندگی، مردم را به ستوه آورده است. بنابراین، چنانچه در رفع مشکلات موجود از راه‌های تدبیر و سیاست اقدام عاجلی نشود وضعی به وجود خواهد آمد که لطمات جبران ناپذیری در برخواهد داشت.

ص) ساعت ۸ عناصر اخلاقگر و ماجراجو مشهد در گروه‌های هزار و ۲ هزار نفری در سطح شهر شروع به راهپیمایی کرده و مبادرت به تظاهرات می‌کنند.  
- یک نفر از وعاظ برای تعدادی حدود ۱۰ هزار نفر از طرفداران (امام) خمینی در سبزوار سخنرانی و وضع شهر را غیرعادی کرده است.

- کارمندان گمرک دو قارون در حال اعتصاب بوده (هستند) و امور مربوط به ورود و خروج مسافرین و کالاهای تجاری را انجام نمی‌دهند. دو هفته است که گمرک مذکور از عبور تانکرهای مواد سوختی به مقصد افغانستان جلوگیری می‌کند.  
- کلیه مغازه‌های مشهد بسته می‌باشد.

ض) ساعت ۲۰ حدود ۵۰۰۰ نفر از اهالی مشهد با طرح قبلی در اطراف زندان شهربانی اجتماع کرده (بودند) و قصد داشتند تا در فرار زندانیان همکاری کنند. زندانیان نیز از داخل سلول‌های مربوطه خارج شده و شروع به اغتشاش کرده‌اند و دیوارها و درب‌های زندان را با بیل و گلنگ خراب می‌کنند به نحوی که مأمورین پلیس قادر به کنترل زندانیان نبوده‌اند. در ساعت ۲۲ تعداد ۳۰ نفر از مأموران فرمانداری نظامی در جهت تقویت نیروی پلیس به محل اعزام (می‌شوند) و در ساعت ۲۴ با حضور رئیس شهربانی و پسر آیت‌الله شیرازی در زندان و ایراد سخنرانی اغتشاش پایان یافته (می‌یابد) و وضعیت به حالت عادی خود بر می‌گردد. از این رویداد تاکنون تلفاتی گزارش نگردیده است.



کاریکاتوری از ارشبد قره‌باغی روی جلد یکی از مجلات



## In the U.S., Too

Rage against Iran's royals

"Death to the Shah" shouted 500 protesters, punctuating that now familiar chant with sticks and rocks hurled toward the giant hillside mansion. Then came the tear gas. Two cars were burned, and at least a dozen other cars injured. When a police car arrived on the scene, it tore into the crowd at an estimated 35 m.p.h., knocking one woman from the car's hand and carrying her for more than 20 ft. Eventually police armed with tear gas, billy clubs and fire hoses broke up the mob.

Another day in Tehran? No. This ugly-bloodying outbreak took place in Beverly Hills, Calif. There a crowd of largely Iranian protesters vented their rage against Shams Pahlavi, one of the Shah's three sisters, who owns the \$400,000 home at 1363 Calle Vista. Both Princess Shams and the aging matron of the house of Pahlevi, emigre Queen Mother Farah Diba Pahlavi, were within the 14-acre estate during the outbreak, said Beverly Hills Police Captain Lee Tracy. "It was like a combat zone." The cops arrested seven demonstrators, all Iranians, and the Immigration and Naturalization Service began investigating whether deportation proceedings could be started against them.



Like the 60 or so other relatives of the Shah who have left Iran since trees began last fall, Princess Shams has kept a very low profile. Married to a former Iranian Minister of Culture, Mohammad Pahlavi, she is constantly on the move, normally staying at her Beverly Hills mansion for only about seven or eight weeks a year. The princess entertains discreetly dinner parties of 20 to 40; and favors such chic restaurants as the Bistro and Ma Maison, but apparently does her serious shopping in Paris.

Princess Shams' husband learned that the princess was back in town when the Queen Mother arrived clandestinely aboard an Iran air liner 741. After the visiting Queen Takhoush appeared at the Marriott Inn near Los Angeles International Airport, then she and her daughter retreated to the estate of Publishing Tycoon G.F. Gruen, Walter Albrecht's in Palm Springs, Calif. And, according to the princess' brother, further developments against his royal family. "If they come to us," he said.

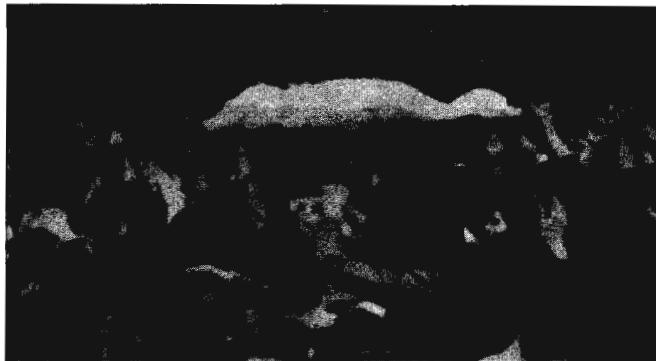
تظاهرات دانشجویان ایرانی در آمریکا و حمله به ولای شمس، خواهر شاه در روزهای پیش از انقلاب.



داریوش فرودهر در زمرة یکی از مخالفان سرسخت شاه که در پیامی محرومانه به شاه از او خواست به استبداد خاتمه دهد و جبهه ملی را تقویت کند.



پنجمین ارتش غیر اتمی جهان، رؤیای شاه.



تشییع جنازه شهیدانی که در  
رویارویی با نظامیان و پلیس  
دولتی کشته می شدند.



پاییز ۱۳۵۷ شاه سعی می کند روحیه خود را حفظ کند.



کمبود بنزین مناظری  
این چنین ایجاد می کرد.

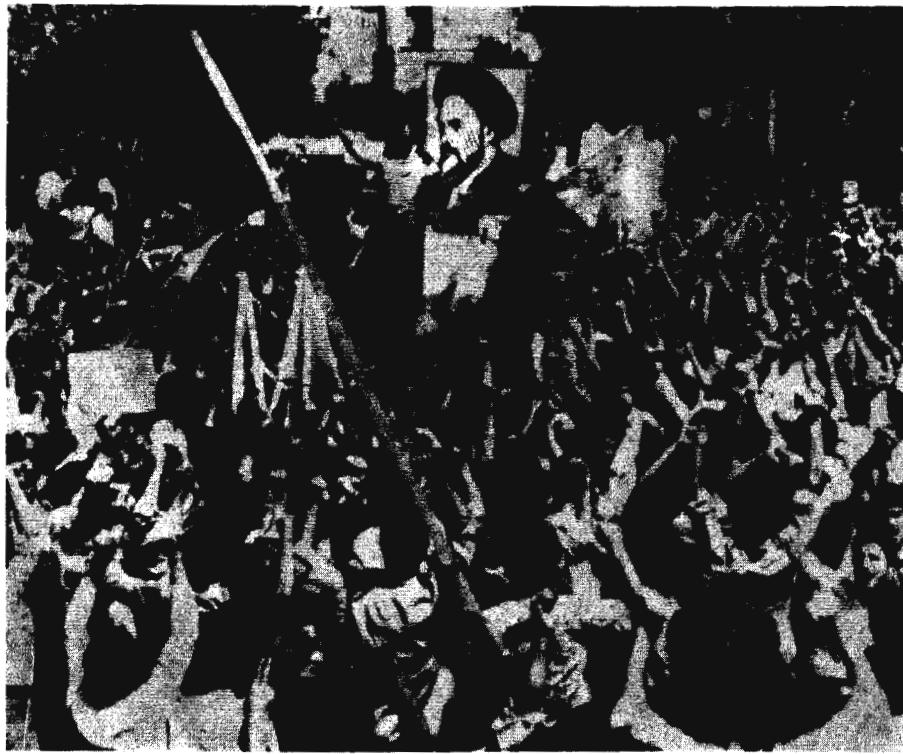


سرمهنگ منوچهر خسروزاد، فرمانده نیروهای ویژه که در سال ۱۳۵۷ در درجه سرهنشگی فرمانده هوانیروز بود و دیگر در نیروی چتریاز سمتی نداشت.



ارتشبد اویسی به خشونت و شدت عمل معتقد بود

اویسی در حال دادن سردوشی به یکی از دختران دیپلمه سپاه خدمات اجتماعی زنان.



تظاهرات هر روز اوج بیشتری می‌گرفت



قرهباغی در یک شب جشن ژاندارمری لبخند می‌زند.



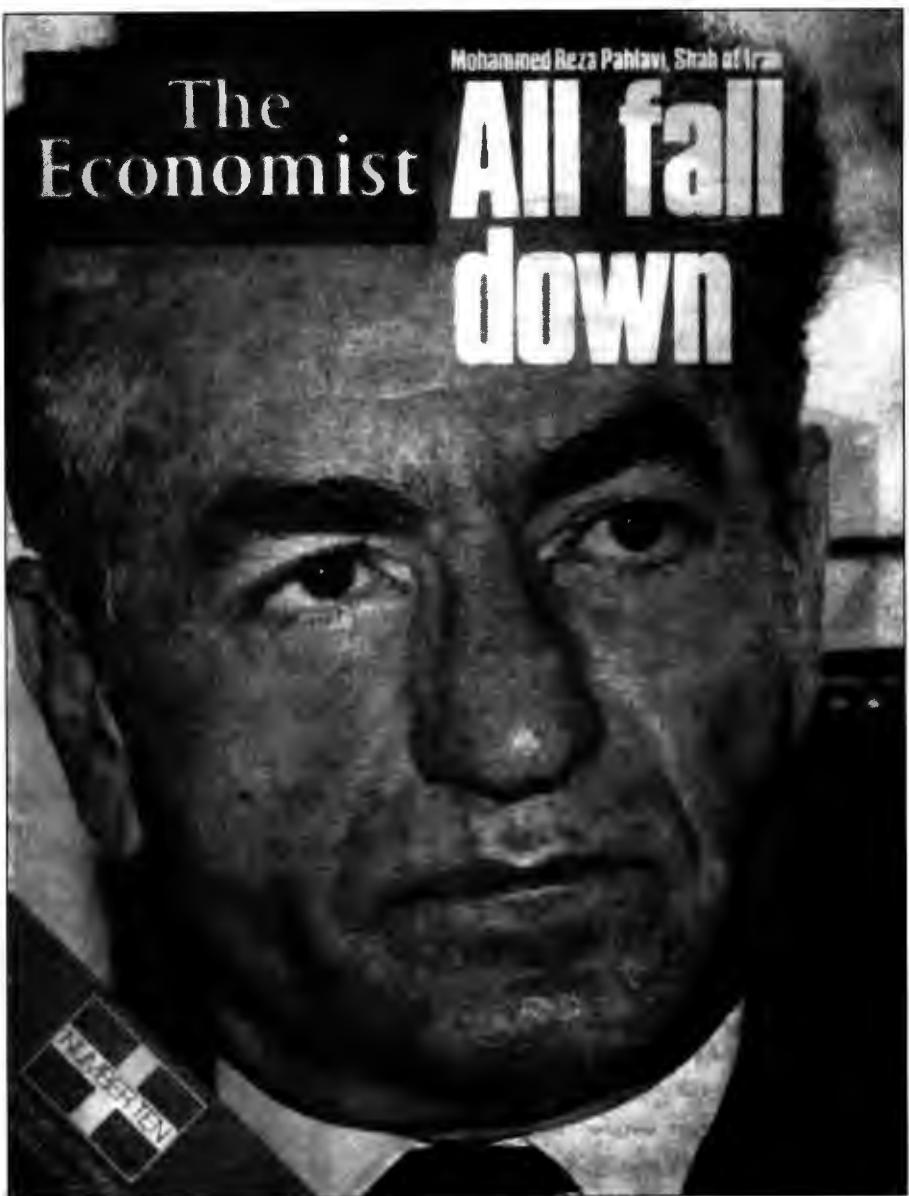
زلزله طبس در سال ۱۳۵۷ به کمک شاه آمد. شاه می‌توانست با حضور در میان مردم و دو هفته اقامت در طبس و دستور سریع بازسازی کسب محبوبیت کند، اما او بیش از سه یا چهار ساعت در طبس نماند و به سرعت به تهران بازگشت و همین بی‌اعتنایی او به مردم باعث شد که مخالفان لبه تیز حمله را متوجه او کنند.



در کشورهای عربی ساحل جزیری خلیج فارس حوادث ایران بدقت تعقیب می شود.



آیت‌الله طاهری، روحانی‌ای که مبارزات ضد رژیم او باعث برقراری حکومت نظامی در اصفهان برای اولین مرتبه پس از سال‌های دهه ۱۳۳۰، در مرداد ۱۳۵۷ شد.

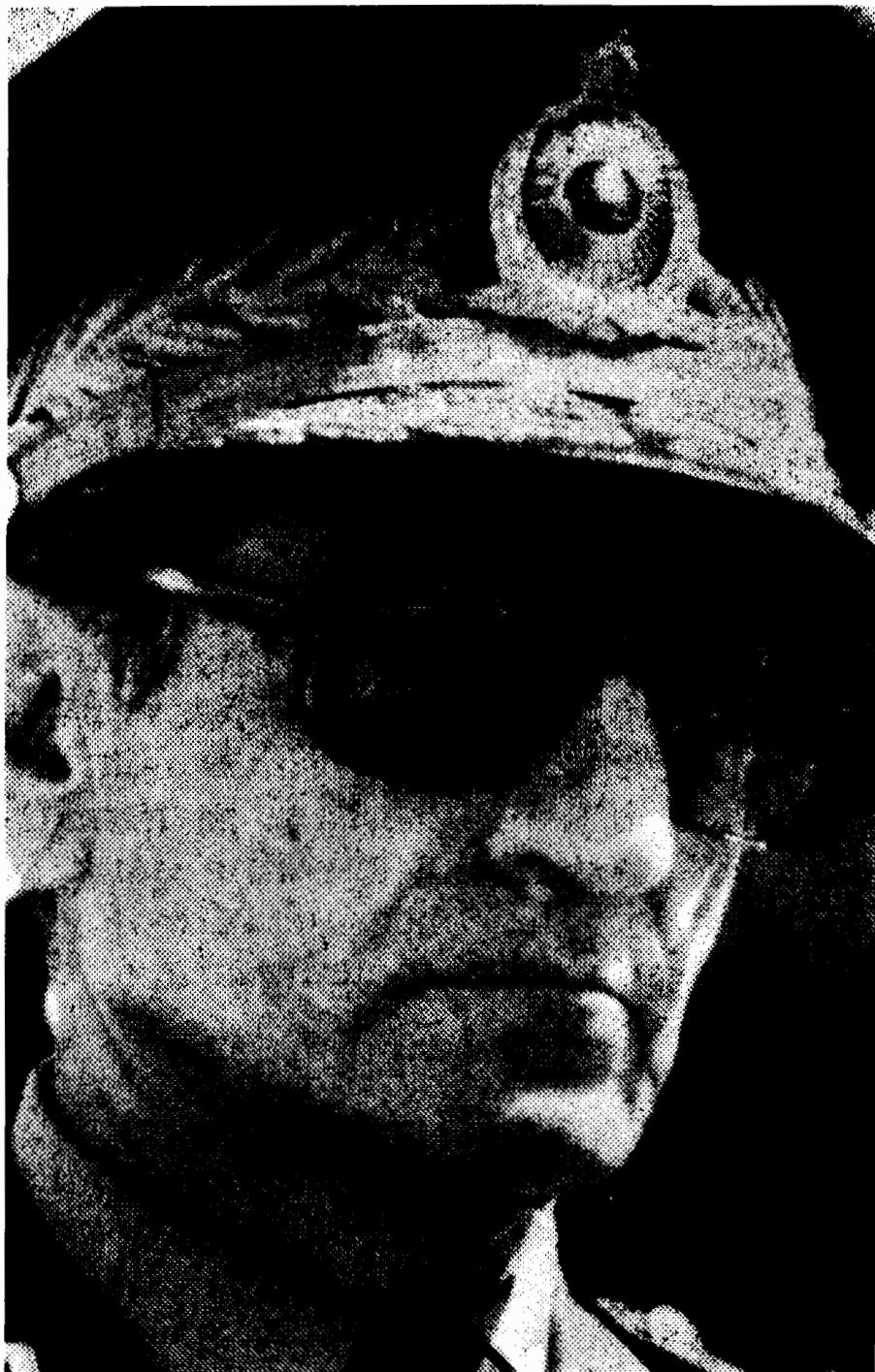


The  
Economist

Mohammed Reza Pahlavi, Shah of Iran

All fall  
down

مطبوعات انگلستان از جمله اکونومیست خبر از سقوط شاه می دهند.  
همه چیز در حال سقوط است.



### آخرین روزهای سلطنت شاه

او بهشدت افسرده و مبهوت است علاوه بر آن از بیماری جانکاه سرطان رنج می‌برد.  
این راز را کمتر کسی می‌داند.



مطبوعات دنیا همه خواهان سقوط شاه هستند.

مجله ایتالیایی اپوکا سرنگونی رژیم شاه را اعلام می‌دارد.

# An Interview with the Shah

"We can easily build a factory, but how do you educate politicians?"



Scarcely 24 hours after he had declared martial law, the Shah of Iran described the problems of his troubled country to TIME Diplomatic Correspondent Strobe Talbott, Cairo Correspondent Dean Breslau and Tehran Reporter Parviz Raein. As he began this extraordinary interview in his private office at Saadabad Palace, the Shah was plainly an immensely saddened man. It showed in his face, which was grim and gaunt, and in his eyes, which were tired and melancholy. Even his dress, so often elegant, was somber. He wore a dark, formal suit, an unadorned white shirt and a narrow, conservative tie. There was little life and much caution in his voice. He answered questions after long and painful pauses. A few paces behind him stood a security man. Outside, there were tanks around the grounds—the first time in 25 years that tanks have been seen at the palace. Highlights from the 90-minute interview:

**On the troubles of the past week and the imposition of martial law.** The demonstrators defied the law. They were trying to demonstrate their strength and challenge the authority of the state. The state first tried to use minimum force. After due consideration, the government saw no other way but to enforce martial law. The instigators would stop at nothing to undermine the state.

**On the future policy of the government.** It is certain that the main program, which is the liberalization and democratization of the country and their real, free elections, will continue. Martial law is for six months, and it will end before the elections start. In the meantime, all aspects of freedom, free speech and everything, will be absolutely carried out. But democracy will take place in the parliament, as in any civilized country.

**On whether it was a mistake to emphasize economic development over the years at the expense of developing sound political institutions.** Maybe. I think that is true. We can easily build a factory, but how do you educate politicians? In what period of time can you educate politicians? What we are sure of now is that something was wrong. Something, somewhere, or many things, many places, were wrong. Otherwise you wouldn't have this unnatural situation where per capita income rose from \$160 to \$2,300 [at the same time as all the political unrest].

**On whether the reforms can continue despite the martial law.** We have not stopped the clock. We will not go back. This should give the government enough time to carry out the reforms. When I say it [that he is going through with the democratization and the elections], people should believe it. I have no other interest than that. Why should I care who comes into the parliament? I only care that the people be represented.

**On why he feels he cannot permit the legalization of the Tudeh, or Communist, Party.** This question should be related to our geographic position. We have to ask ourselves whether our geographic position will permit this or that [party or political organization]. While the Shah is reluctant to spell out what he means on the record, interviews in Tehran make clear that he is concerned that an aboveground Tudeh would serve as a Trojan horse for the Soviet Union, and the Shah is reliably reported to have worried privately that in some future political crisis, legalized Iranian Communists might seek and get the "fraternal assistance" of the Soviet Union. The way Alexander Dubcek's political emigres did in Czechoslovakia in 1968.

**On the nature of his opposition and the link between the left and the conservative clergy.** In the old days it was hard to believe that a Catholic priest could become a Communist, but then it could happen that a Communist would get an order to go and become a Catholic.

**On the widespread complaint that he has abandoned Islam and failed as his countrymen's defender of the faith.** That charge is not right. In so many of my decisions, writings and actions I have shown my commitment to my religion. First, there are the books I have written. Second, there are all the holy places I have restored.

Third, there are the pilgrimages I have made. And there's also what I say.

**On his dejection.** Obviously any problem facing my country affects me. I cannot dissociate myself.

**On whether this is his gravest hour.** (With a grim smile) We have had many hours, including some grave ones.

**On the effect of the Carter human rights policy on Iran.** Well, when we started to liberalize two years ago, it was with the perfect understanding and knowledge that the democratic way will be our way in the future. Everything that was done was to secure our democratic future. And that was two years ago [he means to emphasize that he initiated the liberalization before the Carter Administration came into office].

**On whether the Carter human rights campaign has emboldened his opponents.** Well, maybe you should ask them.

**On the investigation into the Abadan fire.** We have two people [suspects]. One was arrested in Iraq and handed over to us. But the investigation is progressing very slowly. It will take time and patience, because we are not using any methods; you know, it's been a long time since we stopped torture. So it takes a very long time.

**On how the first night of curfew [Friday] went.** It was calm. But we must expect acts of sabotage and eventually terror. The reason is that the way things were going before [martial law], they [his opponents] didn't have to resort to that. They could have taken over the country—and I don't mean slowly. But if that is not possible for them, then they will resort to certain acts of sabotage and arson.

**On whether there is a resurgence of politically active Islamic conservatism throughout the Muslim world, and whether because of his forced-march modernization policies, he has been caught on the cutting edge of the resistance.** Yes, and I don't mind that. I personally believe that Islam is not opposed to progress. In a normal atmosphere, faith is needed by a society and adds to its stability and its strength. I'm talking about Islam—and not political slogans.

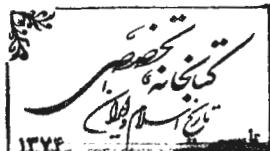
**On his vision of Iran's future.** We shall do our duty. I mean our duty to remain an independent country. And I think that our fate will have a great influence on the fate of the democratic, non-Communist countries. ■

لحن مطبوعات آمریکا در ماههای آخر سلطنت کاملاً مخالف بود و کاریکاتورهای زنده‌ای  
علیه او چاپ کرده و وی را به باد انتقاد می‌گرفتند.

حتی مصاحبه‌ها نیز جنبه انتقاد و بازجوئی داشت. این وضع شاه را گیج کرده بود.  
این تصویر متن کامل یک مصاحبه شاه را با یکی از دو مجله بزرگ آمریکایی تایم یا نیوزویک  
نشان می‌دهد.

## ۴) استان کردستان

- ساعت ۹:۲۵، خودرو ارتشی لشکر سنتنج در شهر توسط اخلاق‌گران محاصره و متوقف شده (می‌گردد) و شیشه‌های آن شکسته می‌شود.
- تعداد زندانیان متواری سنتنج ۵۰ نفر اعلام گردیده است.
- در ادامه تظاهرات سنتنج به علت درگیری مأموران با تظاهرکنندگان و اقدامات خشونت‌آمیز از سوی اخلاق‌گران مأموران فرمانداری نظامی ناچار به تیراندازی شده (می‌شوند) و یک نفر از تظاهرکنندگان کشته و ۷ نفر زخمی می‌گردند.
- در تظاهرات سنتنج چهار شعبه بانک صادرات و یک شعبه بانک رفاه کارگران در خیابان شاهپور به آتش کشیده می‌شود. در تظاهرات مذکور اخلاق‌گران مبادرت به پرتاب نارنجک‌های دست‌ساز می‌کنند که با تیراندازی مأمورین، ماجراجویان متواری می‌گردند.
- در نقاط مختلف شهر سنتنج عده‌ای از اخلاق‌گران با پرتاب نارنجک‌های دست‌ساز و تیراندازی پراکنده از پشت‌بام‌ها و به آتش کشیدن مغازه‌ها با مأمورین درگیر شده و یک سری عملیات جنگ و گریز را شروع کرده‌اند.
- آمار مقتولین، مجروحین و دستگیر شدگان سنتنج
  - الف) کشته، ۱ نفر
  - ب) کشته، ۳ نفر (از مجروحین روز سوم دی ۱۳۵۷)
  - پ) مجروح، ۸ نفر



## ب - مناطق با فعالیت متوسط

## ۵) استان اصفهان

- ساعت ۵:۳۰، خرابکاران با استفاده از یک عدد بمب دست‌ساز به فروشگاه و سایل منزل آقای امینی که یکی از افراد شاهدوست و میهن‌پرست اصفهان بوده است حمله کرده (می‌کنند) و به علت مجاورت منزل مسکونی شخص یاد شده با مغازه مربوطه، در اثر انفجار شهید می‌گردد.
- برابر اطلاع دارو خانه‌های شهرستان اصفهان از دادن دارو به بیماران ارتش

شاهنشاهی که دارای دفترچه خدمات درمانی هستند خودداری می‌کنند.  
- کارخانجات ریسندگی و بافندگی بارش، سوسن و فرزانه متعلق به رضا فرزانه به علت فقدان مواد اولیه به حال تعطیل درآمده و کارگران ۴۵ روز است که حقوقی دریافت نکرده‌اند.

#### ۶) استان آذربایجان غربی

- ساعت ۱، شورش زندانیان شهربانی شهرستان رضاییه با اعزام یک گروهان پیاده از لشکر و یک گروهان از ژاندارمری اغشاش زندانیان آرام گردید. هم‌اکنون یک گروهان پیاده زیر امر شهربانی رضاییه قرار دارد.  
- ۴۰ دستگاه کامیون حامل گوسفند وابسته به سازمان گوشت کشور که در مسیر مرند تبریز در حرکت بودند به علت برخورد با راه‌بندان اشخاصی ناشناس مجبور به بازگشت به طرف مرز بازرگان می‌گردند. - ساعت ۱۰ تعدادی از مخالفین و اخلالگران در شهرستان شاهپور با دادن شعارهای ضد ملی شیشه اکثر مغازه‌ها و مؤسسات و خودروهای دولتی را شکسته (می‌شکنند) و تعدادی از مأموران شهربانی را مضربوب می‌کنند که حال یکی از مأموران وخیم است.  
- کلیه مغازه‌های شهرستان سردشت و بوکان تعطیل می‌باشند.

#### ۷) استان آذربایجان شرقی

- در تظاهرات پراکنده شهر تبریز به علت خشونت و شعارهای ضد ملی اخلالگران، فرماندار نظامی مجبور به دخالت شده (می‌شود) و در نتیجه تیراندازی، ۲۸ نفر ماجراجو دستگیر و ۴ نفر زخمی می‌گردند که حال یکی از آنها وخیم است.  
- عده‌ای از کارگران کارخانه ماشین‌سازی و کارکنان پالایشگاه و تراکتورسازی تبریز و کشت و صنعت مغان کماکان در اعتصاب می‌باشند.  
- ساعت ۱۷:۴۵، حدود ۲۰۰۰ نفر در خیابان‌های شهرستان مراغه اقدام به تظاهرات ضد ملی می‌کنند.

## (۸) استان همدان

- منزل و اتومبیل سرپاسبان حیدری توسط اخلالگران و ماجراجویان به آتش کشیده شد.
- استوار بازنشسته (مشخصات معلوم) به وسیله عده‌ای ماجراجو با اسلحه سرد (کارد) مجروح گردید.

## پ - مناطق با فعالیت کم

## (۹) استان خوزستان

- ساعت ۱، دکتر کاظم کرومی رئیس دانشکده نفت آبادان که قصد مسافت از فرودگاه آبادان به پاریس را داشت به هنگام بازدید از کیف دستی وی یک نسخه نشریه اختاپوس که در ۱۷ برگ تهیه شده بود کشف (شد) و با پرونده تنظیمی تحويل فرماندار نظامی آبادان گردید.
- در حال حاضر جریان نفت سنگین به جزیره خارک به علت اعتصاب کارکنان شرکت نفت قطع گردیده است.

## (۱۰) استان هرمزگان

- ساعت ۷، دو نفر پرسنل آمریکایی، جمعی ایستگاه هوا دریا، به هنگام خروج از منزل متوجه می‌گردند که دو عدد شیشه کوچک حاوی مقداری مواد آتشزا روی سپر و روی کاپوت اتومبیل آنها گذارده شده است که در صورت مخلوط شدن شیشه‌های مذکور مشتعل می‌گردندند.

## (۱۱) استان مازندران

- کارگران کارخانه روغن نباتی شکوفه بابل، شرکت سهامی نکاچوب، و عده قلیلی از کارگران کارخانجات مازندران کماکان در اعتصاب هستند.
- ادارات امور اقتصادی و دارایی بابل و گمرک نوشهر و سازمان تعاون روستایی و پست استان در حال اعتصاب هستند.

**(۱۲) استان گیلان**

- در اجتماع پزشکان شهرستان رشت که در بیمارستان رازی انجام شد یکسری سخنرانی‌های ضد ملی ایراد (شد) که با پیوستن عده‌ای از دانش‌آموزان و فرهنگیان به اجتماع پزشکان در نظر داشتند که ظاهراً تی را در سطح شهر انجام دهنده که با دخالت مأموران و تیراندازی هوایی متفرق می‌گردند (شدند).

**(۱۳) استان شیراز**

- برابر اعلام آیت‌الله دستغیب کلیه معازه‌ها و دکاکین شهر به منظور همدردی با کشته‌شدگان مشهد تعطیل بوده است.

**۲- عملیات گروه‌های مخالف در مدت دوره**

**الف - استعداد و گسترش:** با توجه به تظاهرات روزهای اخیر استعداد و گسترش عوامل ماجراجو و اخلالگر افزایش یافته است.

**ب - تاکتیک‌ها:** جنگ‌افزار و تجهیزات جدید؛ فعالیت‌های روز جاری مؤید آن است که اخلالگران سعی دارند با اجرای عملیات جنگ و گریز تمرکز نیروهای فرماندار نظامی را بر هم زده (بزنند) و آنها را فرسوده کنند. جنگ‌افزار و تجهیزات جدید گزارش نگردیده است.

**۳- سایر عناصر اطلاعاتی**

**الف - هویت گروه‌های مخالف:**  
تغییر نداشته است.

**ب - تلفات**

**۱) کشته ۶ نفر (تهران ۲ نفر، کاشمر ۱ نفر، روسر ۱ نفر، سنتوج ۱ نفر و اصفهان ۱ نفر)**

(۲) زخمی ۱۷ نفر (۳ نفر تهران، ۸ نفر سنتندج، ۴ نفر تبریز و ۲ نفر رودسر)

(۳) دستگیر ۳۳ نفر (تبریز ۲۸ نفر، تهران ۵ نفر)

#### پ - روحیه

گسترش دامنه فعالیت‌های خرابکاران و محدودیت عملیاتی مأموران فرمانداری نظامی سخنپراکنی‌های مغرضانه رادیوهای خارجی و حوادث شهرستان‌ها بهویژه مشهد سبب گردیده است که عوامل اخلالگر و ماجراجو از روحیه خوبی برخوردار گردند.

#### ت - فعالیت ممانعی

بهره‌برداری از دانش آموزان کم سن و سال و تحریک کارگران و کارمندان سازمان‌های حساس به منظور ایجاد کمکاری و اعتصاب جدید پست که در پشتیبانی از مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند.

#### ث - تأسیسات اداری و پشتیبانی

تغییری نداشته است.

#### ۴ - ضد اطلاعات

الف - اقدامات اطلاعاتی: تغییر نداشته است.

ب - اقدامات خرابکاری: به آتش کشیدن اماکن، بویژه خودروهای ارتشی و استفاده از نارنجک‌ها و بم‌های دست‌ساز رو به افزایش است.

پ - تبلیغات و براندازی: پخش اعلامیه‌های مضره، ایجاد راهبیندان و نوشتن شعارهای مضره نمونه‌ای است از تبلیغات و نمایش قدرت.

ت - انتقاد از روش‌های سیاسی و اقتصادی دولت: تغییری حاصل نشده است.

#### ث - شایعات

- آیات مشهد دستور داده‌اند تا چنانچه از طرف مأموران فرمانداری نظامی به سوی

- تظاهرکنندگان تیراندازی شد آنها نیز متقابلاً با اسلحه گرم پاسخگویی کنند.
- کارمندان رادیو تلویزیون مشهد اعلام داشته‌اند تا چنانچه حقوق ماهیانه آنان در روز ۱۰/۵/۱۳۵۷ پرداخت نگردد دست به اعتصاب زده (خواهند زد) و ارتباط رله را به کلی قطع خواهند کرد.
- تعدادی از مردم شهرستان‌های سردشت، بوکان، سنتوج و بانه که مسلح نیز هستند برای انجام تظاهراتی به سقز خواهند رفت.
- رحمان قاسملو یکی از متواریان ایرانی به عراق، اخیراً به تهران آمده و با رهبران پان ایرانیست، شفق سرخ و جبهه ملی تماس و تصمیم گرفته‌اند که به شرح زیر اسلحه و مهمات وارد کشور کنند:
- حزب پان ایرانیست<sup>۱</sup> از سمت بوشهر
  - جبهه ملی از آستارا و سایر مناطق مرزی سوری
  - رحمان قاسملو از مناطق کردنشین
- از طرف متواریان ایرانی مقیم عراق، اعلامیه‌ای چاپ و طی آن مردم ایران را تشویق به جنگ مسلحه کرده‌اند.
- در بین وسایل و مواد شیمیایی، که به مقصد کارخانه فخر ایران ارسال گردیده است، تعدادی بسته حاوی دینامیت نیز فرستاده شده است.
- تیمسار ارتشید از هاری فوت کرده است.<sup>۲</sup>
- یک نفر غیرنظمی به نام رزاقی در بازار کفash‌ها به منظور خرید جنگ‌افزار شروع به جمع‌آوری پول کرده است.
- خلبانان شرکت هواپیمایی هما قصد دارند در صورتی که همکارانشان در ظرف روز جاری آزاد نشوند از فردا (۱۰/۶/۱۳۵۷) یک هفته اعتصاب کنند و تا حصول
- 
- ۱- منظور شاخه فروهر است که نام آن حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم بود و بعد پسوند پان ایرانیسم حذف شد. شاخه دوم انشعابی حزب پان ایرانیست به رهبری محسن پزشکپور وکیل دادگستری بود. از سال ۱۳۳۱ این انشعاب رخ داده بود.
- ۲- وی حدود دو دهه پس از انقلاب اسلامی هم زنده بود و در آمریکا می‌زیست.

نتیجه اعتصاب را ادامه خواهند داد.

- در شهرستان دزفول قرار است از ساعت ۱۸،۰۰ روز ۵ / ۱۳۵۷ عملیات چریکی را با همکاری [عوامل] کماندویی اجرا نمایند، لذا از مردم خواسته شده است که از منازل خود خارج نشوند.

- تعداد ۴۰۰ نفر از کماندوهای روسی همراه با ۵۰۰ نفر از مجاهدین خلق قرار است به منظور ایجاد آشوب و بلوا به شهرستان قم بروند.[!!]

## ۵- امکانات گروههای مخالف

امکانات گروههای مخالف در نتیجه حوادث روزهای اخیر و ربووند مهمات و جنگافزار از مأموران و یا زندان شهرستان سنتنج و پشتیبانی گروههای بیشتری از فعالیت‌های مخرب و افزایش دامنه اعتصابات و تظاهرات افزایش یافته است.

- اخبار روزهای قبل که در گزارشات قبلی منظور نشده است
- ساعت ۱۲،۰۰ / ۱۰ / ۱۳۵۷ یک دستگاه خودرو لندرور متعلق به ن.ه ش از پشت ساختمان ستاد آن نیرو به سرقت برده شده است.
- در تاریخ ۱۰ / ۴ / ۱۳۵۷ دو دستگاه خودروهای جمعی سازمان اتکا به شرح زیر مورد تهاجم اخلاقگران واقع و شیشه‌های آنها شکسته شده و یا شعار مضره و ضدملی روی بدنه آنها نوشته می‌شود:

  - خودرو زیل در خیابان کریم خان زند
  - خودرو گاز در چهارراه شاه عباس تخت طاووس.

- ساعت ۱۹،۰۴ تعدادی از افراطیون مذهبی در شهرستان ساری، پس از سخنرانی تحریک آمیز شیخ عبدالوهاب قاسمی از مسجد خارج (می‌شوند) و ضمن دادن شعارهای ضد ملی، شیشه چاپخانه روزنامه اثر (را) که تمثال مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر را چاپ کرده بود می‌شکنند. تظاهرکنندگان به یک ماشین آتش‌نشانی نیز آسیب رسانیده (می‌رسانند) و شیشه‌های سینمای مولن روز را نیز می‌شکنند.

- دسته‌جات ۱۰۰ الی ۵۰۰ نفری اخلاق‌گران آمل در روز ۱۰/۴/۱۳۵۷ به وسیله تیراندازی هوایی مأمورین و شلیک گاز اشک‌آور متفرق می‌گردند.
- دسته‌جات ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفری اخلاق‌گران رامسر ضمن ایجاد راهبندان و آتش‌افروزی، شیشه‌های ساختمان شهرداری و دارایی و چند بانک را می‌شکنند که با تیراندازی هوایی و پرتاب گاز اشک‌آور متفرق می‌گردند.
- در شب ۱۰/۴/۱۳۵۷ در حدود ۱۰۰ نفر دختر و پسر در مهدیه صاحب‌الزمان واقع در شیراز طرز کار با تفنگ ۳-۳ را آموزش می‌دیدند.

## ۷- تجزیه و تحلیل و بحث

چنانچه حوادث اخیر که کشورمان را در لحظه حساس و تاریکی از زمان قرار داده از بین برده نشود، رویدادها قابل کنترل نبوده [نخواهد بود] و تسلسل حوادث را به دنبال خواهد داشت. استفاده از نیروهای نظامی به شکل فعلی و عدم توجه به عواملی که آرام‌بخش جامعه و مردم باشد راهکار بایسته‌ای نیست. گسترده شدن دامنه اعتصابات، پیوستگی صفوف مختلف، وجود کم‌کاری در وزارت‌خانه‌هایی که ارتباط مستقیمی با مردم دارند. [و] عدم تأمین سوخت که نتیجه آن تشکیل صفحه‌های طویل در معابر عمومی است مؤید این است که به زودی توانایی اعمال قدرت در سرتاسر کشور روی به ضعف نهاده [خواهد نهاد] و یکپارچگی میهن‌مان را دچار اختلال خواهد نمود. در شرایط فعلی رسانه‌های گروهی، به ویژه رادیو و تلویزیون، نقش حساسی را در پدافند داخلی بر عهده دارند. اما متأسفانه با در اختیار داشتن شبکه وسیعی از رادیو و تلویزیون کاملاً مشخص است که در قبال فعالیت‌های تبلیغاتی اخلاق‌گران و ماجراجویان که اینک روز به روز سازمان‌یافته‌تر عمل می‌نماید کاملاً ضعیف و شکننده هستیم. نوجوانان و جوانان هر روز بیشتر از روز قبل تحت تأثیر و تلقین افکار و نوشته‌های مسموم کننده قرار می‌گیرند. استفاده از نیروهای نظامی که فقط در نقش پدافند غیرعامل عمل می‌نمایند سبب گردیده است که عوامل ماجراجو در جهت نمایش‌های خیابانی و کشتن، مضر و بکردن و مورد تمسخر قرار دادن پرسنل نظامی روز به روز با گستاخی بیشتری

عمل نمایند. قابل پیش‌بینی است که ادامه یافتن این وضعیت تضعیف روحیه پرسنل و خانواده آنان را به دنبال [خواهد داشت] و ارتش شاهنشاهی نه تنها کارآیی پرسنل خود را از دست خواهد داد بلکه این احتمال وجود دارد که خللی در انگیزه و ایمان آنان نیز پدیدار شده [شود] و شکافی را ایجاد نماید که در این لحظه حساس و تاریخی قابل جبران نخواهد بود، به ویژه آنکه اخلالگران تلاش می‌نمایند تا از هر رویدادی، هر چند کوچک، بهره‌برداری نموده [نمایند] و مردم را به انجام نشر شایعات مضره، پخش اعلامیه‌های مسموم‌کننده نشان دهند که دولت بر اوضاع مسلط نبوده [نیست] و مردم از تأثیر کافی برخوردار نمی‌باشند. برقراری نظام جنگل توصیه‌ای است در جهت تضعیف روحیه مردمی که هنوز ایمان خود را از دست نداده‌اند. حوادث و رویدادهای روز ۴ به ویژه روز ۵ / ۱۰ / ۱۳۵۷ در تهران، مشهد، سمندج [و] تبریز از این الگو و روش‌ها پیروی شده و ادامه آن بدون شک در روزهای بعد گسترشده‌تر و خشونت‌بارتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱- گزارش مذبور در اداره سوم ستاد بزرگ ارتش ایران وقت تهیه شده و در یکی از مراکز آرشیوی کشور مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر) نگهداری می‌شود. تدوین‌کننده گزارش سپهد خواجه نوری رئیس اداره سوم ستاد بوده که پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی محکمه و اعدام شد.



## ۳۱

### هایزر در تهران چه کاری داشت؟

در اوایل دی ماه سال ۱۳۵۷ / ۴ ژانویه ۱۹۷۹، ژنرال چهار ستاره (ارتشبد) الکساندر - ال - هیگ فرمانده عالی نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ساعت ۲ بامداد یک روز سرد زمستانی، با تلفن ژنرال هوایی چهار ستاره (ارتشبد) روبرت - ا.داج هایزر معاون خود را در اقامتگاهش در شهر اشتوتگارت در جمهوری آلمان فدرال از خواب بیدار کرد و طبق دستور وزارت دفاع آمریکا به او ابلاغ کرد باید در اسرع وقت به ایران برود.

در آوریل ۱۹۷۸ / اردیبهشت ۵۷، هایزر برای نخستین بار برای ایجاد یک سیستم کترل و فرماندهی و ایجاد دکترین و اصول و وظایف عملیاتی سازمان نیروهای مسلح بنا به دعوت پیکر شاه به ایران سفر کرد. در این سفر عده‌ای از کارشناسان آمریکایی همراه او به ایران سفر کردند. باید خاطرنشان کرد گرچه تاریخ آغاز خدمت مستشاران نظامی آمریکا در ارتش ایران و نیز انعقاد قرارداد سال ۱۳۲۶ / ۱۹۴۷ پیش از تشکیل پیمان نظامی آتلانتیک شمالی بود و افسران آمریکایی که از سال ۱۳۲۲ / ۱۹۴۳ به ایران آمدند، به طور مستقل و مستقیم از ارتش آمریکا به ایران مأموریت می‌یافتند اما به تدریج این اداره مستشاری نیز جزء ابواجتمعی فرماندهی کل نیروهای پیمان

آتلانتیک شمالی قرار گرفت و این بود که معاونین ناتو گهگاه به ایران سفر کرده از اداره مستشاری ارتش و چگونگی پیشرفت‌های ارتش بازدید به عمل می‌آوردند. البته هایزرا فقط سه بار در اردیبهشت، او اخیر مرداد و اواسط دی ماه ۱۳۵۷ به ایران سفر کرد که مأموریت آخری او با دو مأموریت بازرگانی قبلی او تفاوت عمده داشت اما سوای این سه بار سفر به ایران و حضور فیزیکی در این کشور؛ از حدود سه سال پیش هایزرا در جریان گزارش‌های اداره مستشاری آمریکا در ایران بود. هایزرا درباره اولین بازدید خود از ایران در اردیبهشت ۱۳۵۷ می‌نویسد:

«ما امیدها و آرزوها و نیازهای شاه را در این مورد بررسی کردیم. با رشد نیروهای مسلح او می‌خواست یک سیستم کنترل فرماندهی ایجاد کند که هر چه ممکن است مدرن و خودکار باشد. کار قبلاً در این زمینه انجام شده بود. اما سیستم به صورت جداگانه ایجاد گردیده بود و بین روش‌های قدیم و جدید هیچ‌گونه هماهنگی رسمی وجود نداشت.»<sup>۱</sup>

شاه در مذاکرات خود با هایزرا تأکید کرد که شیوه حکومت و نیروهای مسلح او با سیستم آمریکایی تفاوت دارد و یکی از نیازمندی‌های اصلی او در طراحی سیستم کنترل فرماندهی این است که او کنترل کامل و مطلق استبدادی خود را بر نیروها حفظ نماید. او یک سیستمی می‌خواست که او را صد در صد در برابر کودتا حفظ کند.<sup>۲</sup>

شاه از رفتار سرد پر زیدن جیمی کارت ریاست جمهوری آمریکا ناراضی بود، همچنین شوروی، افغانستان کمونیست شده و عراق به شدت بیم داشت. همچنان به هایزرا گفت که آیت‌الله خمینی که در عراق به حال تبعید به سر می‌برد تهدید کرده است سلطنت پهلوی را نابود خواهد کرد.<sup>۳</sup>

ژنرال رابرتس هایزرا بعدها در مصاحبه‌ای ادعای کرد که هدف واقعی شاه از مذاکره با او

۱- مأموریت مخفی هایزرا در تهران: خاطرات ژنرال هایزرا، ترجمه محمد حسین عادلی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۵، ص ۳۱.

۲- همان کتاب، ص ۳۲.

۳- همان کتاب، ص ۳۴.

این بود که سیستمی در ارتش ایران پیاده کند که هیچ یک از فرماندهان ارتش قادر به کودتا علیه او نباشند. سال‌ها بعد در ۱۳۷۷ ه. ش ارتشد ساق قره‌باغی ساکن پاریس در گفت‌وگوهای خود با یک روزنامه‌نگار ایرانی مقیم آن شهر گفته‌های هایزر را تکذیب کرد و اساساً منکر نقش تأخیرگذار او در حادث ایران شد. او گفت:

«جزو اظهارات هایزر بود که در مصاحبه‌ای گفته بود من آمدم به ایران و اعلیحضرت از من خواستند طرحی تهیه بکنم که در ایران ارتش نتواند کودتا بکند. این حرف را وقتی شنیدم برای من خنده آور بود. اولاً آگر اعلیحضرت می‌خواستند چنین طرحی تهیه کنند به یک خارجی مراجعه نمی‌کردند. ثانیاً آقای هایزر به هیچ وجه متخصص چنین اموری نبوده است. می‌دانید که ایشان معاون فرماندهی ناتو بود».

قره‌باغی پس از اینکه ادعا می‌کند ژنرال الکساندر هیگ پس از اینکه شنید هایزر مأمور مسافرت به ایران شده است صلاحیت او را رد می‌کند و می‌گوید اگر او به ایران برود من استعفا می‌دهم (عجب اینکه هیگ در مقدمه کتاب هایزر از او قدردانی هم کرده است) می‌گوید آن هایزری که ما در آن زمان دیدیم و چیزهایی که از او شنیدیم با هایزری که هشت سال بعد کتابش را نوشت اصلاً یکی نبود.

قره‌باغی ضمن رد ادعاهای هایزر می‌گوید: گفته‌های ایشان در آن یک ماهی که ایشان در ایران بود و من با او تماس داشتم با مندرجات کتابش هیچ ارتباطی ندارد. این حرفش هم به عقیده من نامربوط بوده است. اگر اعلیحضرت چنین نظری داشتند در ارتش، افسران با صلاحیت وجود داشتند که به آنها امر بفرمایند و چنین طرحی تهیه بشود تازه طرح ضدکودتا معنا و مفهومی ندارد. من تابه حال طرح ضدکودتا نشنیده‌ام و نمی‌دانم چیست. طرح ضدکودتا این است که ساواک و اداره دوم ستاد بزرگ و ضد اطلاعات ارتش کار خودشان را با دقت انجام دهند و مراقب افسران باشند و از رفتار و گفتارشان بفهمند چه خیالی دارند.<sup>۱</sup>

ماهها بعد در دی ماه ۱۳۵۷، همان سال که هایزر به ایران آمده بود تا تیمساران به شدت هراسناک و مبهوت شاه را از خروج از ایران بازدارد و ساختار ارتش را حفظ کند

۱- چه شد که چنان شد: گفتگوهای احمد احرار با ارتشد قره‌باغی صص ۱۰۶-۱۰۷.

در حالی که خود او از دستورهای ضد و نقیض و توصیه‌ها و رهنمودهای مرتباً در حال دگرگونی و متنضاد کاخ ریاست جمهوری آمریکا، هارون براون وزیر دفاع، ژنرال جوزف رئیس ستاد مشترک، دکتر برزینسکی و جرج بال مشاوران کارتر سرگیجه گرفته و مخصوصاً در تهران با سفیری به نام ویلیام سولیوان همکاری می‌کرد که رویه‌ای متناقض با دستورهای دولت آمریکا و متنضاد با رهنمودهایی که به هایزر شده بود داشت، گفته‌های شاه در اولین دیدار را به یاد آورد و به شاه بازگفت:

«حرف‌های شاه را که تابستان گذشته به من گفته بود به خودش یادآوری کردم: اینکه من [هایزر] نباید خیلی نگران باشم و روی برنامه کترل فرماندهی او [باید] کار خود را ادامه دهم زیرا حتی اگر [شاه] مورد عنایت رئیس جمهوری ما هم دیگر نباشد، باز قصد ندارد کترل خود را از دست بدهد.»<sup>۱</sup>

اما روحیه شاه در اوایل سال ۱۳۵۷ در زمینه‌های مختلف قوی بود و فقط برای اولین بار از جانب آیت‌الله خمینی که در پانزده سال گذشته شاه او را فراموش کرده و تصور می‌کرد ملت ایران هم او را فراموش کرده است احساس نگرانی شدید می‌کرد. شاه در آن دیدار اول با هایزر به‌طور مبسوط درباره آیت‌الله خمینی صحبت کرد و گفت تهدید آیت‌الله خمینی برای نابودی سلطنت پهلوی تنها با هدف پایین‌کشیدن او از تخت طاووس نیست بلکه «او می‌خواهد گردن مرا ببرد» این عبارتی بود که اعلیحضرت حتی با حرکت دست نشان داد، گویی که او واقعاً در حال کندن سر او است.<sup>۲</sup>

سفر دوم هایزر به ایران در اواسط اوت یعنی ماه مرداد انجام شد و او طرح و پیشنهاد خود را درباره ساختار عملیاتی ارتش ایران به ارتشید غلامرضا ازهاری ارائه داد که ازهاری و فرماندهان نیروهای مسلح تقریباً بدون هرگونه تغییری آن طرح را قابل قبول

۱- مأموریت مخفی هایزر در ایران Mission To Tehran ترجمه سید محمد حسین عادلی، تهران، رس، ۱۳۶۵، ص ۱۴۰.

در این متن ترجمه شده اشتباهی چند دیده می‌شود مثلاً در جایی از سپهبد ناصر مقدم با نام تیمسار جمشید فتحی مقدم نام برده است که اشتباه است و سرتیپ جمشید فتحی که از فرماندهان تیپ‌های لشکر یک گارد بود پس از انقلاب اعدام شد و ربطی به سپهبد ناصر مقدم ریاست ساواک ندارد.

۲- همان کتاب، ص ۲۵

اعلام کردند و به دفتر شاه فرستادند و شاه هم آن را به طور کلی و بدون هرگونه تغییری پذیرفت. در خلال دوران دوم اقامت هایزr در ایران در اوخر مرداد ۱۳۵۷ بود که نخست حوادث اصفهان و برقراری حکومت نظامی در آن شهر و سپس چند روز بعد حريق سينما رکس آبادان رخ داد و اوضاع ايران روی به آشوب و بحران رفت.

هایزr از دور در جريان حوادث ايران و وقایع روز هشتم سپتامبر يعني ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، برقراری حکومت نظامی، عزیمت آيت الله خمينی از عراق به نوفل لوشاتو در حومه پاریس و تشکل مبارزات مردم عليه رژیم قرار داشت.

ارتباط دیگر هایزr با وقایع ايران، مداخله او در انتقال هزاران آمریکایی مقیم اiran با هوایپما از تهران به اروپا و آمریکا بود و بنا به برنامه ریزی او، دولت آمریکا تعداد زیادی هوایپما به اiran اعزام داشت که اتباع آمریکا را از این کشور خارج می کردند.

سفرای آمریکا و انگلستان در اiran در اوخر آذرماه به این نتیجه رسیده بودند که تا شاه در پایتخت است نمی توان خونریزی را متوقف کرد. برای شاه سه راه مانده بود یا به یکی از نقاط دور داخل کشور برود، یا کشور را به عنوان رفتن برای استراحت و تعطیلات ترک کند یا استعفا بدهد. برای سیاستمداران آمریکایی و انگلیسی و دیگر کشورهای غربی کناره گیری و استعفای یک پادشاه امری عادی و پیش پا افتاده بود و نظیر آن را از اوایل قرن بیستم در کشورهایی چون امپراتوری آلمان، امپراتوری اتریش هنگری، امپراتوری عثمانی، امپراتوری روسیه تزاری (این یکی با پیامدهای خونین) دیده بودند.

در طول ۷۹ سالی که از آغاز قرن بیستم می گذشت رژیم های سلطنتی در کشورهای زیادی سرنگون شده و در بعضی از کشورها و لیعهدها جانشین پدران خود شده بودند. ایتالیا، اسپانیا، بلغارستان، مجارستان، رومانی، آلبانی، مصر، یمن، عراق، عُمان، افغانستان، یونان و لیبی در طول سال های پس از جنگ دوم تبدیل به جمهوری شده ولی تنها در اسپانیا پس از حدود چهل سال رژیم سلطنتی به وسیله دون ژوان کارلوس اعاده شده و در بلژیک نیز بود وئن جانشین پدر خود لتوپولد شده بود. در خاورمیانه سلطان قابوس تحصیلکرده انگلیس در سلطنت نشین مسقط و عمان، جانشین سلطان پیر مستبد

خرافاتی و شکنجه‌گر پدر خود شده بود. در عربستان در سال ۱۹۶۴ / ۱۳۴۳ / امیر فیصل ولیعهد، برادر تن پرور و خوشگذران بی‌کفایت خود ملک سعود را به تبعید فرستاد و زمام امور حکومتی بالنسبه بهتر و کارآمدتر از او را در دست گرفته و حتی قتل فیصل در سال ۱۹۷۵ موجب نشه بود اختلالی در امور کشور روی دهد و برادر دیگر او ملک خالد بلافضلله پادشاه عربستان شده بود.

در تونس رژیم جمهوری جانشین رژیم پوسیده بیگ تونس شده بود. در بسیاری از کشورها این تحول و تغییر رویه داده بود اما در ایران شاه اصرار داشت که استقلال و تمامیت و حاکمیت سیاسی این کشور به وجود شخص او بستگی دارد و اگر او بمیرد یا کنار برود یا برکنارش کنند، ایران به کام شوروی افتاده و در عین حال تجزیه خواهد شد. شاه روی ارتش خود که در پانزده سال گذشته تدریجیاً به تعداد زیادی اسلحه و مهمات جدید مجهز شده بود بیش از اندازه حساب می‌کرد و تصورش این بود که همه ارتشیان متعدد و یک پارچه پشت سر او ایستاده‌اند و تحمل خارج شدن او را از ایران ندارند و در این صورت دست به کودتا خواهند زد در حالی که آمریکایی‌ها طی ۲۵ سال گذشته نbsp; بعض تمام امیران ارشد ارتش را در دست داشتند و مناسبات ژنرال‌ها با آمریکا به گونه‌ای گرم و پیشرفته بود که همانطور که دیده شد در مراحل پس از خروج شاه چشم و گوش بسته از اواخر و نواحی آمریکایی‌ها فرمانبرداری کردند.

پر زیدن کارتر رئیس جمهوری وقت آمریکا و مشاوران او تجربه زیادی در امور ایران نداشتند و ماه به ماه نظرات آنها تغییر می‌کرد و تحت تأثیر گزارش‌هایی قرار می‌گرفتند که به دست آنان می‌رسید اما شاه و دولتمردان و نظامیان او کرامات و کشفیات فراوانی برای آمریکایی‌ها قائل بودند و در پایان بحران ایران را در دست آنان و بنا به اراده‌شان می‌دیدند.

با ادامه اعتصاب کارکنان نفت، گمرکات، بانک‌ها و هواپیمایی و سقوط دولت مستعجل ازهاری، ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا در سوم ژانویه ۱۹۷۹ / اوایل دی ماه به هایزر خبر داد که او باید به ایران برود.

یک سری دستورهای سری برای هایزر آماده شده بود که او باید آنها را دریافت و

برابر آنها عمل می‌کرد. مأموریت ظاهری هایزر این بود که امیران و افسران ارتش ایران را تشویق کند سعی نکنند همراه شاه از ایران خارج شوند زیرا اگر آنها می‌رفتند تمام سازمان ارتش از هم پاشیده می‌شد. طرح‌هایی برای حفظ و حراست هوایپامها و وسایل پیشرفته و موشک‌ها و حفظ یک پارچگی ارتش و در صورت رسیدن به تنگنا اقدام به کودتا نیز از سوی هایزر تعقیب می‌شد هایزر اطلاعات کمی از ایران داشت و الکساندر - هیگ از انتصاب او برای اجرای این مأموریت مبهم و مرموز و سردرگم ناراضی بود.

اما طرحی که سفیر، ویلیام سولیوان دنبال می‌کرد درست مخالف طرح هایزر و ستاد مشترک ارتش آمریکا بود. سولیوان که به اوضاع ایران واردتر بود پیش‌بینی می‌کرد در صورت سقوط رژیم پهلوی تیمساران و فرماندهان ارشد نیروهای مسلح سرنوشت چندان خوشی نخواهند داشت و چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق و گروه‌های چپگرای دیگر با استفاده از خشم و تنفر برانگیخته شده عمومی به واسطه خونریزی‌های نظامیان، از آنها به سختی انتقام خواهند گرفت این بود که سولیوان طرحی تدوین کرده بود که به موجب آن حدود ۱۰۰ تن از امیران و افسران ارشد ایرانی همراه با شاه و پس از او از کشور خارج می‌شدند و جان به سلامت به در می‌بردند.<sup>۱</sup>

به دلیل تشتبه آراء و بلبشوی غربی که در واشنگتن وجود داشت طرح هایزر درست در جهت متضاد طرح سولیوان بود و او می‌خواست فرماندهان ارشد ارتش و نیروهای مسلح را به ادامه حضور در کشور تشویق کند تا ارتش از هم نپاشد و شبیه وضعی که در اتیوپی پس از سقوط امپراتور هایله سلاسی در سال ۱۹۷۴ و کودتای افسران کمونیست و احزاب چپی علیه ژنرال امان اندوم رئیس دولت بعدی که غیرکمونیست بود پیش آمده بود و اتیوپی بعدها تقریباً به مدت حدود بیست سال زیر سلطه کمونیست‌ها قرار گرفت در ایران پیش نیاید. وضعیت افغانستان پس از کودتای ۱۲ شور (اردیبهشت) و اعدام محمد داودخان فهودال، رئیس جمهوری سابق و تمام اعضای خانواده او و افتادن حکومت به دست کمونیست‌های دو حزب خلق و پرچم موجبات

۱- این طرح در همان ایام در اوگاندا اجرا شده و ژنرال عیدی امین دیکتاتور اوگاندا اجازه خروج صد تن از ژنرال‌ها و سرهنگ‌ها و عوامل وفادار به خود را دریافت داشته بود.

نگرانی شدید آمریکایی‌ها را پیش آورده و حال که سقوط شاه را حتمی و قریب الوقوع می‌دیدند می‌خواستند با استفاده از عناصری چون رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی مانع افتادن کشور به دست گروه‌های چپگرا شوند و در آن زمان هرگز تصور نمی‌کردند نفوذ کلام و اعتبار و اقتدار معنوی رهبر مذهبی انقلاب آیت الله خمینی به حدی فراگیر و عمیق باشد که بیان کلامی چند از سوی آیت الله علیه احزاب و گروه‌های چپی و مشابه آنها را به اضمحلال و نیستی قطعی بکشاند و طلس حزب توده را در ایران برای همیشه باطل سازد. خروج یکصد تن امیر و افسر ارشد که اطرافیان افراطی و قشری شاه بودند، از نظر سولیوان یک اقدام منید بود و از ادامه خونریزی‌ها جلوگیری می‌کرد؛ نظری آن کار در اوگاندا هم انجام شده و هنگام خروج فرارمانند «عیدی امین» دیکتاتور آن کشور دو هواییما پر از دولتمردان و نظامیان وابسته به «عیدی امین» از کشور خارج شدند و از بس دوران عیدی امین سیاه و دهشتناک بود هیچ کدام از آن دولتمردان و نظامیان به فکر بازگشت به اوگاندا نیافتند و تا سال ۱۳۸۲ ه. ش / ۲۰۰۳ که ایدی امین در تبعیدگاه مرد اوگوشه‌گیری و اتزوارا پیشه کرد و هرگز به فکر بازگشت به کشور ستمدیده و غارت شده‌اش بر نیامد.

هایزر می‌نویسد: «دستورات کلی و تقریباً نامشخص بودند. رئیس جمهوری به من دستور داده بود که ضمن ابلاغ نگرانی او به سران ارشد نظامی به آنها اطمینان لازم را از طرف او در این موقعيت خطیر بدهم. وجود یک دولت قوی و پایدار در ایران که بتواند دولت آمریکا باشد برای مردم ایران و دولت آمریکا از اهمیت حیاتی برخوردار است و ارتش ایران در این خصوص یک عامل کلیدی است.»

پیام اضافه می‌کرد:

«پرزیدنت تحت تأثیر این اتحادی است که ارتش در خلال این دوران آزمایش و امتحان از خود نشان داده است. ایالات متحده اعتقاد دارد که منابع بلندمدت ایران در وجود یک دولت قوی و پایدار حفظ می‌گردد. تلاش شاه برای برقراری یک دولت غیرنظامی محتمل ترین راه در حال حاضر به نظر می‌آید.

هیچ دولت غیرنظامی نمی‌تواند بدون حمایت ارتش ایران به طور مؤثر حکومت کند.

بی نهایت مهم است که ارتش ایران حداکثر تلاش خود را برای تقویت و انسجام خود به عمل آورد تا بتواند به یاری یک دولت غیرنظامی مسؤول شتافته و او را در انجام مؤثر وظایفش کمک کند. ارتش ایران امروز نقش مهم ساختن آینده ایران را به عهده دارد. آنها تنها در صورتی می‌توانند این مسؤولیت را به دوش بکشند که منسجم باقی مانده و از نزدیک با هم همکاری کنند. هیچ یک از سران ارتش نباید در این زمان کشور را ترک کنند. ارتش ایران باید بداند که در فعالیت خود در این دوران تغییر، قویاً مورد حمایت ارتش و دولت آمریکا از رئیس جمهوری تا پایین قرار دارد. ما آماده‌ایم که در کنار آنها بمانیم. ما روابط خود را در زمینه تأمین مایحتاج نظامی، نگهداری تأسیسات نظامی و آموزش نظامی دلخواه آنها هم‌چنان حفظ خواهیم کرد».

محتوای این پیام حتی به نظر هایزر عجیب و مبهم بود و هرگونه تفسیری از آن می‌شد کرد. برژینسکی می‌خواست به ارتش ایران برای انجام یک کودتا به عنوان آخرین راه حل چراغ سبز بدهد و جرج بال چیز دیگری می‌طلبد.

نگرانی عمدۀ آمریکایی‌ها که هایزر را به ایران اعزام داشته بود حفظ و حراست شاه و تاج و تخت او نبود بلکه بیشتر نگران آن همه سلاح‌های فرامدرن رزمی مانند هوایپماهای F-K تامکات و موشک‌های دوربرد و امثال آن بودند که افتادن آن به دست یک رژیم چپگرای انقلابی فاجعه‌ای برای آمریکایی‌ها به شمار می‌رفت.

هر چه زمان رو به جلو می‌رفت و دامنه تظاهرات و درگیری‌ها بیشتر می‌شد آمریکایی‌ها بیشتر متوجه پوشالی بودن رژیم شاه می‌شدند که در آخرین ماه‌های حکومت، رژیم مرتباً تقاضای تحويل فشنگ‌های چوبی غیرکشند و گاز اشک‌آور و گاز تهوع‌آور و خودروهای مخصوص برای متفرق کردن تظاهرکنندگان را تکرار می‌کرد و از آمریکایی‌ها بنزین و سوخت برای راه انداختن کامیون‌ها و تانک‌ها و هوایپماها و زره‌پوش‌هایش می‌کرد.

آمریکایی‌ها با شگفتی زیاد عجز نیروهای انتظامی و نظامی شاه را از آنچه که آنها کنترل اغتشاشات می‌خوانند ملاحظه کرده و بر تهی و پوشالی بودن نیروهای مسلح شاه واقف می‌شدند.

تیمسارانی که رده اول هواداران اعلیحضرت را تشکیل می‌دادند اغلب سالم‌مند و بیمار و هر کدام سرگرمی‌های خاص خود را داشتند. بعضی مانند نصیری و اویسی با دختران جوانی که چند سالی بود با آنها به تازگی ازدواج کرده بودند سرگرم و خوش و خرم بودند و کم کم میل به عاقبت طلبی و رهاندن خود از معركه یافته بودند.<sup>۱</sup>

بعضی از آنها سرگرم خانه‌سازی و زمین‌داری و کارهای ساختمانی بودند، بعضی دچار بیماری‌های ناشی از افزایش سن شده و بعضی بی‌نهایت چاق و سنگین شده و تاب و توان دوندگی را نداشتند. هیچ‌کدام از آنها تصور نمی‌کردند پس از ۲۵ سال که از سقوط حکومت مصدق می‌گذرد بار دیگر درگیر بحرانی به آن وسعت و عظمت شوند و خواب و آرام و زندگی خوش و شیرین گذشته را از دست بدھند. بیشتر تیمساران نیروهای مسلح متأسفانه اطلاعاتی از دنیای خارج نداشتند. شاه به مدت ۲۵ سال سعی کرده بود آنها را در اوatar شاه‌پرستی و زندگی در یک محیط بسته و محدود نظامی و تشریفاتی بپیچد و بتند و از تحولات جهان دورشان نگهدارد. تیمساران شاه به شهادت اوراق صورت‌جلسه‌ها، جلساتی که تشکیل می‌دادند کمترین اطلاعی از جزو رومدها و فراز و نشیب‌های جامعه ایران نداشتند و تقریباً همگی مگر به استثناء دولت شوروی و کمونیست‌ها را سلسله جنبان تمام حوادث اخیر می‌دانستند.

دیدگاه آنها کودکانه و فشری و یک‌سویه بود و قادر به درک و تحلیل آنچه که پیش آمده بود نبودند.<sup>۲</sup> آنها از ارتشی که ۸۵ درصد نفرات آن وظیفه و فرزندان همان ملت بودند انتظار سرکوبی ملت را داشتند و از حزب نیست در جهان رستاخیز توقع داشتند

۱- تنها نکته درست و راستی که منصور رفع‌زاده مسؤول ساواک در آمریکا در کتاب شاهد براساس گفته‌های نصیری به خودش اظهار و نقل کرده است.

۲- از خلال سخنان و تبلیغات ماهواره‌ای طرفداران رژیم سلطنتی و مصاحبه‌های بعضی از تیمساران بازنشسته چنین برمی‌آید که متأسفانه آنها از خواب غفلت بیدار نشده و هنوز نیز در همان عوالم گذشته به سر می‌برند و مهمترین نقاط تکیه آنها جشن شاهنشاهی سال ۵۰ یا تاجگذاری یا جشن‌های پنجاه‌مین سال است و علل و عوامل سقوط رژیم شاه را که مثلاً دکتر احسان نراقی در کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین و کتاب حکایت‌ها آورده یا دیگر نوشه‌های دولتمردان سابق را که در خارج از ایران منتشر شده است یا نخوانده‌اند یا قادر به درک آن نیستند.

جبهه دوم را تشکیل دهد و به مقابله با مردم بستابد در حالی که اکثر آن تظاهرکنندگان خشمگین همان مردمی بودند که پس از اعلام تشکیل حزب رستاخیز، وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و خصوصی و کارگاه‌ها و اصناف بدون نظرخواهی از ایشان نام آنها را به عنوان اعضای حزب رستاخیز که در کانون‌های بی‌محتوا و بی‌اثر آن مثلاً عضو و مستقر شده بودند به حزب گزارش داده بودند!

سپهبد هایزر بنا به دستور پرزیدنت کارتر و به صورت فوری و با لباس غیرنظمی و بدون گذرنامه و اجازه عبور از فراز کشورها و فرودگاه‌ها و بدون ویزای پاسپورت خود (که اصلاً حتی خود پاسپورت را همراه نداشت) از آلمان به یونان پرواز کرد. هوایپیمای نظامی تی-۳۹ با کسب اجازه از کشور سوئیس و پس از پرواز از فراز آن کشور، به آتن رسید. در آتن یک هوایپیمای C-۱۴۱ نظامی عازم تهران بود. هایزر و محافظان و همراهان او بدون جلب نظر شاهدانی در فرودگاه آتن سوار یک هوایپیمای C-۱۴۱ ارتش آمریکا شدند و به طرف تهران پرواز کردند. در تهران در فرودگاه مهرآباد که کارکنان آن در حال اعتصاب بودند هیچ مشکلی برای هایزر پیش نیامد زیرا به طوری که بعدها پس از تصرف سفارت آمریکا آشکار شد مهرهای متعدد مربوط به ورود و خروج از فرودگاه‌های ایران در سفارت آمریکا ساخته شده یا شهربانی کل کشور آن مهرها را به سفارت آمریکا داده و آمریکایی‌ها بدون کسب اجازه از مقامات ایرانی، آن مهرها را روی گذرنامه‌های اتباع آمریکا و کسان دیگری که با آنها همکاری می‌کردند می‌زدند. از سوی دیگر ویزا بین ایران و آمریکا لغو شده و بدین ترتیب هایزر به راحتی توانست در تهران مستقر شود.

هایزر به طور پنهانی وارد تهران شد و با ژنرال سرلشکر فیلیپ گاست G-ast رئیس هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران دیدن کرد. آمریکایی‌ها از سال‌ها پیش به صورت ارباب مطلق ایران درآمده و خروج هایزر از فرودگاه مهرآباد که او در کتابش قصد دارد آن را خیلی مهم و مرموز جلوه دهد اهمیت چندانی نداشت زیرا گفتیم که آمریکایی‌ها حتی دارای مهرهای ورود و خروج فرودگاه مهرآباد و پلیس گذرنامه و گمرک فرودگاه بودند که بعدها پس از تصرف سفارت آمریکا به وسیله دانشجویان

ایرانی مهاجم به دست آنها افتاد و در روزنامه‌ها تصاویر آن مهرها و مدارک به چاپ رسید و در تلویزیون نمایش داده شد.

عبور و خروج افسران آمریکایی و مأمورین سیا و دیا (اطلاعات نظامی آمریکا) و ایتالیجنس سرویس نیز از پاویون‌های خاص امنیتی انجام می‌شد به طوری که امیر اسدالله علم در یادداشت‌های خود نوشته است حتی مقامات برجسته اسراییل مانند نخست وزیر و وزیران و رئیس‌ای ارشاد سازمان‌های امنیتی با استفاده از این پاویون‌ها بدون جلب نظر احدهی وارد تهران می‌شدند.

با این همه هایزرن اعتراف می‌کند که مقامات ایرانی از ورود او اطلاع داشتند و حتی جراید ایرانی و خارجی نیز خبر آن را منتشر کردند.

هایزرن روز بعد با اعضای ارشد هیأت مستشاری آمریکا و وابستگان نظامی هواپیمایی و دریایی دیدار کرد. سرلشکر گاست، سرتیپ جرج کرتز و دریادار فرانک کالینز هر سه به هایزرن گفته‌اند که کشور از کنترل خارج شده، تولید نفت به علت اعتصاب نفتگران متوقف شده، بانک‌ها در تعطیل هستند و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در اعتصاب به سر می‌برند و برج کنترل هواپیمایی کشوری نیز اعلام تعطیل کرده است. برق از ساعت ۲۰ هر شب قطع می‌شود، بانگ الله اکبر از پشت بام‌ها به گوش می‌رسید و دستگاه‌های شوفاژ و حرارت مرکزی کار نمی‌کرد.

هایزرن طی سفرهای قبلی در بررسی‌های اولیه بر روی سازمان ارشاد ایران متوجه چند مسئله مهم شد. اول اینکه ستاد مشترک یا ستاد بزرگ ارتشتاران دارای ۲۰۰۰ تن پرسنل امیر و افسر ارشد بود که فقط سه نفر از آنها افسر نیروی هوایی و دریایی بودند و بقیه همگی افسر نیروی زمینی بودند. هایزرن به تیمسار از هاری پیشنهاد کرده بود عده افسران نیروی هوایی و دریایی را در ستاد مشترک افزایش دهد. در ماه دی که او به ایران برگشت تعداد افسران هوایی و دریایی در ستاد فقط ۱۲ نفر بودند و مابقی همه افسران نیروی زمینی بودند.

نکته دوم اینکه شاه و از هاری و تیمساران آنقدر از مسائل داخلی آسوده خاطر بودند که هیچ‌گونه برنامه احتمالی برای مقابله با کمبود اقلام اساسی مانند سوخت نداشتند

و اصلاً روی اعتصاب نفتگران و عدم همکاری عمومی فکر نمی‌کردند. این بود که نیروهای مسلح به زودی فلجه شدند.<sup>۱</sup>

سوم اینکه دکترین نظامی شاه در هیچ جایی ثبت نشده و فقط در مغز و مفکره او وجود داشت. و چهارم اینکه ارتش کاملاً متکی به او بود که سرارت و نیروهای مسلح محسوب می‌شد. پنجم اینکه کار ستادی وجود نداشت و رئیس ستاد منشی شاه بود و همانطور که در هیأت دولت هیچ بحث اساسی و ریشه‌ای انجام نمی‌گرفت؛ در ستاد نیز فقط فرامین شاهانه ابلاغ می‌شد.

ششم اینکه برخلاف کشورهایی چون پاکستان، سودان، مصر، ترکیه، برباد، شیلی و اسپانیا که امیران نیروهای مسلح به صورت شورا و هیأت‌های منضبط رفتار می‌کردند در ایران، شاه اجازه تشکیل ژنرال‌ها را نمی‌داد و ضد اطلاعات تمام آنها را زیر نظر داشت و سعی می‌کرد نقاط سوء اخلاق و زندگی شخصی آنها را کشف کند.

هفتم اختلاس و حیف و میل و تدلیس و سوءاستفاده از مقام اگر برای شاهزادگان عیب و ایرادی نداشت اما در مورد اغلب تیمساران یک نقطه ضعف بود که به بازنشستگی سریع آنها منجر می‌شد، اما تیمساران نخبه‌ای بودند که در مورد

۱- احتمالاً این به دلیل این بود که غرور و اتکاء به نفس بیش از حد گریبانگیر شاه و فرماندهان ارتش او شده و قدرت مردم را بسیار ناچیز گرفته بودند. آنها تصور می‌کردند در هر برخورد با توده ملت به محض اینکه سربازان و تانک‌ها و زره‌پوش‌ها در خیابان‌ها ظاهر شوند مخالفان و معترضان ترسیده و دست به نشانه تسليم بلند خواهند کرد.

سازگاری و تحمل فطری و طولانی ملت ایران که بر اثر تجارت تاریخی، مدت‌ها صبر و سکوت پیشه می‌کند و ناگهان به بمب ساعتی خطرناک و منهدم‌کننده‌ای تبدیل می‌شود؛ یکی از علل این توهمندی اشتباه در ذهنیت فرمانروایان ستمگر بر ایران در طول تاریخ بوده که زمانی که به خود آمدند همه چیز را در حال نابودی می‌بینند و زمان اقدامات بازدارنده سپری شده است. یونانیان، اعراب، مغول‌ها، افغان‌ها، روس‌های تزاری انگلیسی‌ها و ترکان عثمانی که به ایران بورش آورده و بخش‌ها یا تمام کشور را مدتی تصرف کرده‌اند دچار این گمان سوء درباره صبر بی‌نهایت و فرمانبرداری و خضوع و خشوع ظاهری ایرانیان شده و توان سنگینی پرداخته‌اند.

رژیم شاه نیز گول بردباری و سکوت و مدارای طولانی مردم ایران را خورد و چون آنها را به حساب نمی‌آورد، در فکر ذخیره سوخت و بنزین و تدارک از قبل فراهم شده به مقابله رویارویی با یک خیزش بزرگ نبود.

سوءاستفاده‌های آنان صحبتی به میان نمی‌آمد و موضوع سرپوش نهاده می‌شد مانند ارت شبید خاتم و ارت شبید توفانیان. وقتی فرمانده بعدی نیروی دریابان وقت عباس رمزی عطایی که در مدت کوتاهی از گمنامی و درجات پایین ارتقاء یافته و فرمانده نیروی دریایی شده بود خواست برای آینده نقدینه‌ای به هم رساند و دست به رشوه‌خواری زد، او و باند همراهش به سرعت شناسایی و منفصل شدند و تحت محاکمه قرار گرفتند و به زندان محکوم شدند. در مورد بسیاری از تیمساران چون فخر نیا و صالح هم، این پیگردها اجرا شد.

یکی از امیران ارتش که معتقد به عادتی زشت بود پس از شکایت یک سرباز جوان که در اصفهان جرأت کرده و طی نامه‌ای درباره ایجاد مزاحمت برای خودش از سوی آن مرد سالم‌مند شرحی به ضد اطلاعات نوشته و تقاضای حمایت کرده بود، با اینکه طرف شکایت درجه سپهدی داشت امیر مزبور به هیأت پنج نفری تسلیم و برای جلوگیری از افشای ماجرا به وی تکلیف بازنیستگی گردید و او از ارتش محترمانه و به صورت بازنیسته اخراج شد.<sup>۱</sup>

شاه تیمساران را بیش از اندازه خوش‌بین و دارای اعتماد کامل به آمریکا تربیت کرده و این بود که تیمساران در روزهای نزدیک به خروج شاه از ایران، چشم خود را به ژنرال هایزر که اطلاعات او درباره ایران بسیار محدود بود دوخته بودند. هنگامی که هایزر به ایران آمد دکتر شاپور بختیار مأمور تشکیل کاینه شده و در همان روزهای تشکیل کاینه بختیار ارت شبید عباس قره‌باغی که وزیر کشور بود و با سقوط کاینه نظامی تکلیف او مشخص نبود به عنوان رئیس ستاد ارتش منصوب شد.

هم دکتر شاپور بختیار و هم ارت شبید قره‌باغی تحصیلات عالی خود را در فرانسه به پایان رسانده بودند و هر دو مسلط به زبان فرانسوی بودند و شاه امیدوار بود این سابقه مشترک باعث شود که آن دو بتوانند با هم کار کنند.

۱- آنچه می‌نویسیم افسانه و پنداشتنی نیست. من تمام آن پرونده را خوانده و جزییات آن و اسم شخص را در حافظه دارم که چون در گذشته است نام نمی‌برم. متأسفانه این نوع رویدادهای استثنایی و زشت وجود داشت.

وقتی هایزر بدون عبور از پلیس گذرنامه و گمرک بالباس عادی وارد تهران شد، از خیابان‌های خالی و بدون اتومبیل و روبروی مغازه‌هایی که کرکره خود را کشیده بودند و صفحه‌ای طویل مردم که در بیرون پمپ بنزین‌ها در انتظار دریافت یک پیت کوچک نفت بودند گذشت. آمریکایی‌ها به سرعت مانند همه مناطق دنیا که وقتی در آنها انقلاب یا کودتا انجام می‌شود اتباع خود را تخلیه کرده جان خود را نجات می‌دهند در حال فرار بودند. از ۵۸۰۰۰ آمریکایی تقریباً سه چهارم افراد و خانواده‌ها خارج شده و ۱۲۰۰۰ تن باقی مانده بودند که در انتظار رسیدن هواپیما بودند. آمریکایی‌ها در چین کومنین تانگ به سال ۱۹۴۸، در عراق ۱۹۵۸، در ویتنام ۱۹۷۵، در اتیوپی همان حدود ایام در کامبوج، لاوس و بعدها در افغانستان همه جا این مناظر و تجربه‌های تلخ را به چشم دیده اما هرگز عبرت نمی‌گرفتند.

ُنزال هایزر در اولین شب اقامت خود با همهمه و غلغله فریادهای الله اکبر که مردم از پشت بام خانه‌ها سر داده بودند، قطع برق بین ساعت ۲۰ - ۲۲ و شلیک گلوله‌های مقطع روبرو شد. در روز بعد که به سفارت رفت به محض ورود سولیوان سفیر، تلگراف سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا را به او تسلیم کرد که خواهان آن شده بود دستورهای قبلی نادیده گرفته شود؛ با تیمساران تماس گرفته نشود، تا رسیدن پیام بعدی کاری انجام نشود.

عدم هماهنگی در واشنگتن، هایزر را که گیج و مبهوت بود که چه باید بکند به یک کور عصاکش دیگران تبدیل کرد.

به قول خود او «زمان بلا تکلیفی و بروزخ او از همین زمان آغاز شد». سولیوان در اولین مذاکرات با او خیال او را راحت کرد که شاه مُهره سوخته و در حال خروج است و کار او به کلی تمام شده و حتی تشکیل دولت بختیار هم کاری عبث و بیهوده است. ویلیام سولیوان عقیده داشت دولت آمریکا باید بختیار را رها کند و به طرف مهندس مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی بروز زیرا بازرگان مورد توجه و حمایت آیت الله خمینی است اما از نظر هایزر، سولیوان اختلاف نظر فراوان با واشنگتن داشت بالاخره پس از مذاکرات طولانی قرار شد سولیوان به دیدار و مذاکره با غیرنظمیان پردازد و

هایزr به سوی نظامیان برود.

در روز ۱۶ دی ماه هایزr هنگامی که خواست به سراغ نظامیان برود آگاه شد ارتشید از هاری رئیس سابق ستاد که شاه او را نخست وزیر کرده بود به علت دچار شدن به حمله قلی در آخرین روزهای نخست وزیری خود، بستری است و آمادگی ندارد دوباره سر پست خود بازگردد. یک سپهبد (هوشنگ حاتم) امور ستاد را از جانب او اداره می‌کرد و هنوز رئیس جدید ستاد منصوب نشده بود. البته صحبت از ارتشید بازنشسته فریدون جم می‌شد که او به دلیل نارضایی شدید از شاه که دلخوری خود را صد چندان هم مهمتر و غیرقابل جبران تر و انمود می‌کرد مایل به بازگشت به ایران و تقبل آن پست خطرناک نبود اما علت واقعی را ارتشید هوایی طوفانیان به هایزr گفت که جم حال خوشی ندارد «تنهای پسر او که اعجوبهای بود از شدت استعمال هروئین، از بین رفته بود و جم به شدت افسرده بود. او دیگر تمایلی به گرفتن پست در ایران نداشت. به علاوه مدت‌ها از کشور دور شده و اینک مرد پیری شده بود». <sup>۱</sup>

بدین ترتیب جم به میل خود، خود را کنار کشیده و علاقه‌ای به ورود به صحنه نشان نمی‌داد.<sup>۲</sup>

استنکاف تیمسار جم از پذیرفتن پست وزارت جنگ نگرانی شدید او از آینده، برآورد محظوظ و قطعی سقوط رژیم شاه، ترس از آلوده شدن و آغشته شدن به اتهاماتی

۱- همان کتاب، ص ۲۸

۲- مارشال هیندنبورگ در سال ۱۹۱۸ مرد سالخورده و بیماری بود اما در طول دهه ۱۹۲۰ در رأس دولت آلمان قرار گرفت. برای نجات آلمان از پامدهای جنگ، ایدئولوژی سلطنت طلبی خود را کنار گذاشت و میهن و مصالح آن را برگزید و رئیس جمهوری آلمان شد و ارتش آلمان را که فروپاشیده شده بود به دست ژنرال فن سکت از نو بازسازی کرد.

مارشال پتن در سال ۱۹۴۰ مرد بسیار سالخورده و بیماری بود اما در شرایط سال ۱۹۴۰ از استراحت و خانه‌نشینی دست برداشت و در حدود سن هشتاد و چند سالگی رئیس کشور آلمان شد. راحت‌طلبی، عایقیت‌طلبی و ارزوا و استراحت و ترس از حوادث مبهم آینده علت عدمه خودداری تیمسار فریدون جم از ورود به صحنه بود. در حالی که خود او در یادداشت‌هایش نوشته است که حتی در محافل اطرافیان آیت‌الله خمینی نیز نظرات مثبتی نسبت به او وجود داشت و از پاریس با او تماس گرفته و خواهان حضورش در ساختار ارتش شده بودند.

که جم از آنها بری بود و احتمال دستگیری و زندانی شدن پس از فروپاشی رژیم بود. جم که فروپاشی سریع حاکمیت دیکتاتوری رضاشاه را به چشم دیده بود میل نداشت در پیامدهای سرنگونی رژیم محمد رضاشاه پای او را هم به میان بکشند. او می‌دانست بر اثر برخوردهای چند ماهه از ۱۷ شهریور تا دی ماه ۱۳۵۷، کشته شدن عده‌ای از مردم و بویژه جوانان، احساسات کین‌توزی در مخالفان رژیم تشدید شده و ممکن است دامنگیر او هم بشود.

از طرف دیگر جم نسبت به شاه و بی‌وفایی‌ها و خودخواهی‌های او هم سابقه ذهنی داشت و می‌دانست شاه به محض رفع حاجت او را هم همچنان از چشم خواهد انداخت؛ و همچنانکه که با علم درباره اخراج تیمسار جم از ارتش صحبت کرده و او را همکاری مفید دانسته بود مجدداً وی را طرد خواهد کرد.

صرفنظر از تمام عوامل بالا جم، مزه زندگی شیرین بازنشستگی در لندن را چشیده و اصلاً میل نداشت برای خدمت به یک شاه قدرنشناس، حسود و از خود راضی که هیچ‌کس را در مقابل خود داخل آدم نمی‌دانست به ایران بازگردد.

البته اعتیاد شدید پسر تیمسار جم که موجبات نگرانی او را هم فراهم کرده بود از علل عمدۀ عدم اشتیاق تیمسار به بازگشت به ایران و تصدی وزارت جنگ و اداره آن ارتش از هم پاشیده به شمار می‌رفت.



## از هم پاشیدگی ارتش و علت امتناع ارتشبد جم از حضور در کابینه بختیار

فریدون جم پسر محمود جم در دانشکده سن سیر فرانسه با هزینه شخصی سرگرم درس خواندن بود که او را به تهران احضار کردند.

فریدون از این احضار ناراضی شد زیرا او می خواست پس از پایان دوران تحصیل سه ساله اش در فرانسه بماند و وارد ارتش آن کشور شود، اما پدرش محمود جم نخست وزیر وقت تلگراف کرده و از او خواسته بود به فوریت عازم تهران شود.

وقتی جم به تهران بازگشت که این بازگشت از طریق زمین و به وسیله قطار و حرکت از طریق فرانسه، آلمان، لهستان، شوروی، باکو، انزلی، تهران حدود ده روز طول کشید انتظار هر واقعه‌ای را داشت مگر اینکه رضاشاه عکس او را دیده و وی را برای ازدواج با دختر کوچکش اشرف پهلوی مناسب دانسته است.

دختران شاه شمس و اشرف به سن ازدواج رسیده و شاه پس از مشورت با چند نفر از جمله قوام‌الملک شیرازی و محمود جم «علی» پسر ابراهیم قوام را که در لندن بود برای ازدواج با شاهدخت شمس و فریدون پسر جم نخست وزیر را برای عروسی با شاهدخت اشرف مناسب و لایق تشخیص داده بود.

سرانجام قرار شد دیدار مقدماتی انجام گردد. شاهدخت شمس، علی قوام را که

کوتاه‌قد بود و قیافه‌ای عادی و حتی نه چندان خوشایند داشت پذیرفت گفت: من از این خوشم نمی‌آید!

اما توجه او به فریدون که بلندقامت و زیبا و از هر نظر آراسته بود جلب شد.<sup>۱</sup> رضاشاه که شمس دخترش را بسیار دوست می‌داشت پذیرفت که نامزدان تعویض شوند! فریدون جم از دختر بزرگتر و دردانه‌تر خواستگاری کند و علی قوام از اشرف، به همین ترتیب مراسم انجام و عروسی‌ها در سال ۱۳۱۵ برگزار شد.

پنج سال بعد که رضاپهلوی به جزیره موریس تبعید شد، جم و همسرش همراه او به جزیره رفته‌اند اما پس از هفت ماه به ایران بازگشته‌اند در حالی که شمس نسبت به فریدون جم بی‌علاقه شده و در صدد جدایی از هم بودند.

دو سال بعد شمس شوهر خود را ترک گفت و طولی نکشید که در مصر با عزت الله مین‌باشیان از اقوام و وابستگان مادری خود ازدواج کرد (عزت الله مین‌باشیان بعد‌ها نام مهرداد پهله‌بند را برای خود برگزید) جم نیز چند سال بعد با «فیروزه ساعد» ازدواج کرد. فریدون درجات خود را از سروانی تا ارتشیدی طی کرد و چون دوست شاه بود پس از برکناری ارتشید آریانا در سال ۱۳۴۸، رئیس ستاد بزرگ ارتشاران شد. اما چند ماهی طول نکشید که به شکل عجیب و غیرمتقبه‌ای مغضوب شاه واقع و از کار برکنار شد و چون برکناری رئیس ستاد کل شایعات زیادی ایجاد کرده بود، شاه دستور داد او را به عنوان سفیر به استرالیا بفرستند اما جم انگلیس را پیشنهاد کرد!<sup>۲</sup>

شاه که همیشه وسواس و خلجان کوادتای ژنرال‌هاش با کمک خارجی‌ها او را عذاب می‌داد موافقت نکرد جم به انگلیس برود و به جای انگلیس او را به اسپانیا فرستاد. جم در آن زمان ۵۷ سال سن داشت او چند سال سفیر ایران در اسپانیا بود. سپس که دوران خدمت او به پایان رسید حاضر نشد مقامی قبول کند و به انگلستان رفت و چند

۱- جزییات این دیدار اولیه در یادداشت‌های ملکه توران مادر غلامرضا پهلوی آورده شده است. نویسنده آن را در کتاب اشرف؛ از سرای سنگلچ تا سریر سلطنت آورده است.

۲- نگاه کنید به کتاب دو ارتشد و حدیث تاریخ پهلوی گردآوری شده به وسیله همین قلم، تهران، نشر زرین، ۱۳۸۲.

سال در آنجا اقامت گزید.

در این دوران پرسش معتاد شده بود وی از این بابت بسیار رنج می‌برد و گاهی به پرویز راجی سفیر ایران در لندن در سه سال آخر سلطنت شاه مراجعته و درخواست می‌کرد سفارت به او کمک کند تا پرسش در بیمارستانی بستری شده و تحت نظر پلیس قرار گیرد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۵۷ پس از بالاگرفتن اوج انقلاب اسلامی ملت ایران، شاه ناگهان به یاد جم افتاد و از او خواست به ایران بازگردد و وزیر جنگ شودا

در مقاله زیر که از یادداشت‌های متفرقه فریدون جم منتشره در خارج است، (او) اکنون ۸۸ ساله است و در لندن زندگی می‌کند) آن روزها و آن وقایع را در دو مقطع اقتدار و غرور شاه و نیز فروپاشی رژیم شرح می‌دهد:<sup>۲</sup>

چاپلوسی و تملق و ظاهرسازی در ایران سابقه طولانی دارد. ارتشبید آریان‌که دکترای حقوق هم از دانشگاه پاریس گرفته بود، محض چاپلوسی در سال ۱۳۴۵ دستور داد عنوان پیشوند شاه را خدایگان قرار دهند(!) مردم مسلمان ایران این واژه را که از آن بوی خدایی می‌آمد نمی‌پسندیدند. چندی بعد کار چاپلوسی به جایی رسید که روزی شاه از اینکه ارتشبید فریدون جم، شوهر سابق خواهرش در جایی او را برادر خود خوانده و گفته است که شاه را مثل برادرش دوست می‌دارد رنجیده خاطر شد و چون لابد خدایگان برادر ندارد و انسان زمینی نیست، بر فریدون جم غضب کرد و او را برکنار ساخت. حدود هشت سال بعد که از سر ناچاری دنبال او فرستاد و خواهش کرد از لندن به تهران بازگردد و پست وزارت جنگ را در کابینه مستعجل شاپور بختیار پذیرد. نوبت ارتشبید جم بود که به لطائف الحیل و به بهانه‌های مختلف طفره برود و عطای شاه را آن هم در زمان احتضار و فرار او از کشور به لقاش بیخشد.

خاطرات فریدون جم به صورت پراکنده و در فصلنامه‌ها و ماهنامه‌های فارسی چاپ خارج به چاپ رسیده و بی‌مناسبت نیست آن خاطره، مربوط به آخرین روزهای سلطنت

۱- در خدمت تخت طاووس، نویسنده پرویز راجی سفیر شاه در لندن، ترجمه حسن کامشاد.

۲- دوران اقتدار و غرور شاه را قبلاً در این کتاب آورده‌ایم.

شاه در این صفحات به نظر خوانندگان عزیز برسد.

«در ماه اوت سال ۱۹۷۷ میلادی باکشته به انگلستان رفتم و به خانواده پیوستم. در اوایل این سال شنیدم صحبت‌هایی درباره من می‌شود و حتی به من گفته که آقای [دکتر] امینی نظر داده‌اند که خوب است مرا به نخست وزیری برگزینند. من به سفارت شاهنشاهی لندن رفتم، تلگرامی به دفتر مخصوص فرستادم که از شرف عرض بگذرد. «آنچه درباره این مسائل گفته شده یا بشود به من ربطی ندارد و من خواهان هیچ مقامی نیستم.» در اوایل سال ۱۹۷۹ شنیده شد که ممکن است مرا به ایران احضار کنند بعضی از دوستان نظامی تلفنی می‌گفتند: شما را یا برای [ریاست] ستاد بزرگ ارتشتاران در نظر گرفته‌اند یا برای فرماندهی مهمی! پاسخ دادم، من اساساً هیچ تمایلی به قبول شغلی ندارم.

### شاه: مردم مرا نمی‌خواهند

پس از اینکه آشکار شد آقای شاهپور بختیار به نخست وزیری منصوب شده‌اند، از دفتر مخصوص شروع کردند به تلفن به من که فوراً به تهران بیاید. شما را برای پست وزارت جنگ انتخاب کرده‌اند و اغلب پیام‌ها را دفتر مخصوص به نام فرمان‌همایونی ابلاغ می‌کردند. از تهران اصرار و از طرف من انکار و سرانجام کار به جایی رسید که روزی پنج شش بار از دفتر مخصوص تلفن می‌شد. تلگرام زیر را به پیشگاه شاهانه فرستادم:

۱- آنطور که دیده می‌شود، کابینه بختیار، وجهه عمومی ندارد و در آن احتمال موفقیت نیست.

۲- پست وزارت جنگ، یک سازمان مسلوب‌الاختیاری است که قبول آن در شرایط فعلی به این وضع عاقلانه نیست.

۳- برای من ثابت شده است که شاهنشاه مایل به ارجاع شغلی به من نیستند و با من نمی‌توانند کار کنند.

۴- مایل نیستم سرخوردگی سابق تجدید شود و به علاوه برای سرپرستی خانواده ادامه اقامتم در لندن ضروری است.

با وجود این، دفتر مخصوص، دست بردار نبود و با اصرار برگشت مرا به ایران خواستار بود. من بدون آنکه پست را قبول کنم، برای شرفیابی به حضور شاه و استماع اوامر ایشان و عرض نظریات خود، شخصاً بلیت هواپیما تهیه کردم و عازم تهران شدم. صبح آدینه بود و حوالی ساعت ۵ که به تهران رسیدم، بلا فاصله به سالن تشریفاتی راهنمایی شدم. در آنجا آقای اصلاح افشار، (رئیس تشریفات دربار) و بانو، تیمسار معصومی معاون وزارت جنگ و جمعی از افسران و دوستان حضور یافته بودند. معلوم شد که وزارت دربار برای من در هتل هیلتون جا رزرو کرده است و از سویی وزارت جنگ نیز در باشگاه افسران و سایل پذیرایی آماده ساخته است و هر دو اتومبیل هم فرستاده‌اند ولی چون هنوز مقام پیشنهادی را پذیرفته بودم با تیمسار سپهد علاءالدین ناظم، خوش نزدیک پدرم، به خانه او رفتم.

همان روز تلفن شد که ساعت چهار بعد از ظهر در کاخ نیاوران به پیشگاه شاهانه شرفیاب شوم. قبل از ساعت مزبور به کاخ نیاوران رفتم. وضع عادی و مانند سابق بود، ولی ماتم گرانباری همه کارمندان مستقر در کاخ را در بر گرفته بود. تیمسار بدراهی و تیمسار خسروداد رادر همان جا دیدم. سر ساعت احضار شدم، دفتر کار شاهنشاه مانند سابق، تالار آینه کاخ نیاوران (صاحبقرانیه) بود. همین که وارد تالار شدم، شاهنشاه را ایستاده جلوی در یافتم. شاهنشاه دست دادند و ابراز عنایت فرمودند، به من فرمودند: جوان مانده‌اید، من همه موهايم سپید شده است! عرض کردم با مسؤولیت‌های سنگین اعلیحضرت و اوضاعی که عوض قدردانی از زحمات شاهنشاه پیش آمده، طبیعی است که شاهنشاه باید صدمه بیشتری دیده باشند. مرا به صندلی‌هایی که در قسمت پایینی دفتر بود راهنمایی فرمودند. خودشان جلوس فرمودند و به من نیز اجازه نشستن دادند (در سابق که شرفیاب می‌شدیم، تمام مدت را در حال خبردار ایستاده بودیم و در مقابل میز دفتر می‌گذراندیم).<sup>۱</sup> چای آوردند. ناگهان اعلیحضرت فرمودند: من می‌روم، عرض کردم: کجا تشریف می‌برید؟ فرمودند: معلوم است به آمریکا می‌روم، همه خانواده به

۱- واقعاً دیکتاتوری و تأثیر تملق به روز افراد چه می‌آورد که رئیس ستاد باید به حال ایستاده پذیرفته شود و هر اندازه مذاکره طول بکشد اجازه نشستن نداشته باشد.

آنچه رفته‌اند. عرض کردم: اگر شاهنشاه ایران را ترک فرمایند، همه چیز از بین می‌رود و وضع به کلی در هم می‌ریزد. فرمودند: مگر نشینیده‌اید که این روزها مردم چه کرده‌اند، در مشهد چه کارهایی انجام داده‌اند و چه شایعاتی برای من ساخته‌اند که روز واقعه میدان ژاله، من با هلی کوپتر از هوا اوضاع را تماشا می‌کردم. برای من روشن است که دیگر مردم مرا نمی‌خواهند. پاسخ دادم: ملت ایران همین آشوبگران نیستند<sup>۱</sup> و اینها شاید یک دهم ملت هم نباشند، یقیناً اکثریت ملت به شاهنشاه وفادارند. فرمودند: از این اکثریت که می‌گویید صدایی و حرکتی دیده نمی‌شود. به شرف عرض رسانیدم: به هر صورت اعلیحضرت ناخدا کشتنی هستند که دچار توفان شده. کاپیتان نباید کشتنی را ترک کند و باید تمام کوشش خود را در نجات کشتنی بکند. اعلیحضرت فرمودند: معلوم است که دیگر فایده‌ای ندارد. اگر بخواهم باشورشیان مقابله کنم باید خون زیادی ریخته شود و من سلطنت را که با خون مردم استوار شود، نمی‌خواهم!

صحبت از ارتش شد که با رفتن اعلیحضرت از هم خواهد پاشید. من سخت متاثر بودم و بسختی از ریختن اشک خودداری می‌کردم. در این موقع فرمودند: رفقن من حتمی است، آیا به نظر شما خوب است استعفا کنم یا نه؟ عرض کردم: اگر به زور بخواهند پول انسان را بگیرند گواهی هم داده نمی‌شود که از روی میل پول داده شده است. به علاوه آینده معلوم نیست و شاهنشاه نبایستی حق سلسله را ضایع فرمایند، ممکن است از شاهنشاه پرسم این دوستان و متحدان چه می‌گویند فرمودند: منظورتان کیست؟ عرض کردم: آمریکا و انگلیس. تبسی محظونی فرمودند و گفتند همین‌ها دائم مرا به ترک ایران دعوت می‌کنند.<sup>۲</sup>

پس از لحظاتی به شرف عرض رسانیدم: وقتی جوانتر و آماده‌تر و باشوق‌تر بودم مرا مرخص فرمودید<sup>۳</sup>، ممکن است سؤال کنم که آیا من قصور و خبطی کرده بودم؟

۱- از دید امثال جم ملت ایران آشوبگران بوده‌اند.

۲- پیشگویی آیت‌الله امام خمینی در سال ۱۳۴۲ ه. ش.

۳- میان شاه و ارتشدید جم پیوسته حالتی از تردید و عدم اعتماد و حتی حسادت وجود داشت و شاه در موارد مختلف جلوی اقدامات او که به نفع شاه و ارتش بود سنگ می‌انداشت.

فرمودند: خیر، قصور و خبطی از شما سر نزد. پرسیدم: حالا چه شد مرا احضار فرموده‌اید؟ فرمودند: شما را بختیار برای همکاری با خود دعوت کرده است و تمام

→

ارشید جم در خاطراتش که به صورت مقالات جداگانه در خارج نشر یافته است، یکی از این موارد سنگ اندامخن‌های شاه را در مورد طرح‌ها و برنامه‌هایش چنین شرح می‌دهد:

«یکی از نکاتی که در مدت ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران، مورد توجه و علاقه وافر من بود، مسأله یگان‌های احتیاط بودم، به ویژه چون نیروی زمینی زیر پرچم را متناسب با مأموریت‌هایی که از آن انتظار می‌رفت نمی‌دیدم، اصرار در ایجاد یگان‌های احتیاط آماده داشتم.

معمولًا در کشورهایی که نظام وظیفه وجود دارد، سربازان مدتی خدمت زیر پرچم را انجام می‌دهند، مدتی در یگان‌های احتیاط آماده هستند، یعنی در یگان‌هایی قرار می‌گیرند که همه تجهیزات و سلاح‌های را با یک کادر دائمی دارند و مابقی نوبه‌ای، مثلاً هفت‌های چند ساعت، سالی یک ماه در خدمت حاضر می‌شوند و آماده‌اند به محض احضار یگان را عملیاتی سازند و دوشادوش زیر پرچم به انجام مأموریت‌ها پردازند. چون این مطلب را در هر موقع به شرفعرض می‌رسانند و استدعا می‌کردم اقلًا یکی دو یگان برای کسب تجربه تشکیل دهیم، بالاخره شاهنشاه موافقت فرمودند.

نیروی زمینی بیشتر خواهان طریقه متدال بود، یعنی سربازان پس از دو سال خدمت وظیفه، در یک یگان احتیاط آماده قرار گیرند و یکی دو سال هم به این نحو خدمت کنند.

من در ایران این روش را به این جهت نادرست می‌دانستم که همه مشمولان، به خدمت اعزام نمی‌شدند. بخش کوچکی از آنان به خدمت اعزام و مابقی موقتاً معاف می‌شدند و پس از چندی، معافیت موقت به معافیت دائم تبدیل می‌گردید. پیشنهاد من آن بود که یک سهم از مشمولان هم برای یگان‌های احتیاط آماده گرفته شود، و اینان شش ماه خدمت دائم (زیر پرچم) انجام دهند و ۱۸ ماه در خدمت نوبه‌ای احتیاط آماده باشند.

زمان می‌گذشت و کاری انجام نمی‌شد تا در برابر ابرام از اعلیحضرت اجازه خواستم ستاد بزرگ ارتشتاران یک تیپ احتیاط طبق نظر خود در لشکر گارد تشکیل دهد و نیروی زمینی هم یک یگان طبق روش مورد نظر خود سازمان دهد تا برآورد شود کدام روش به صلاح است. آخرالامر اجازه تحصیل شد، و فوراً ستاد بزرگ ارتشتاران مستقیماً در لشکر گارد اقدام به تشکیل یگان احتیاط آماده نمود و سلاح و تجهیزات هم از موجودی و حتی سلاح‌های خارج از رده مثل تفنگ M1 آمریکایی - تیرهای بنو - خمپاره‌اندازهای براندت ۸۱ میلیمتری وغیره تأمین گردید. من شخصاً در این کار نظارت دائم داشتم و روش‌های نوبتی به کار می‌بردم. پس از شش ماه، یگان ما آماده عملیات می‌شد. با خوشوقتی گزارش آن را به شرفعرض رساندم.

اما با شکنجه اعلیحضرت فرمودند: من دو جور ارتش نمی‌خواهم. فوراً تیپ را منحل و افراد را مخصوص کنید. به شرفعرض رسانیدم که همه ارتش‌های دنیا در جنگ از یگان‌های زیر پرچم و به ویژه احتیاط‌ها تشکیل می‌شوند و این یک ارتش است نه دو جور ارتش!

ولی به دریافت پاسخی موفق نشدم و با یأس فراوان فرمان شاهانه را به سرلشکر پژمان فرمانده لشکر گارد که زحمات بسیار هم در ایجاد این تیپ کشیده بودند ابلاغ کردم و تا آخر، قدمی در تکمیل قانون نظام وظیفه برداشته نشد.» فصلنامه ره‌آورد - شماره ۴۱.

امیدش به شماست. می‌گوید با امرای ارتش تبادل نظر کرده، آنها شما را به او توصیه کرده‌اند و گفته‌اند با شما همه‌گونه همکاری خواهند کرد. به عرض رسانیدم: نمی‌دانم مطلب تا چه حد صحیح است و اگر واقعاً این طور باشد، برای من موجب خرسندی و سرافرازی می‌شود که همکارانم چنین نظری به من داشته باشند. من نه با طرفداران مصدق سابقهای داشته‌ام و نه آقای بختیار را دیده‌ام. حالا چرا مرا در شمار دستگاه نفی سلطنت منظور فرموده‌اید؟ فرمودند: منظورتان چیست؟ عرض کردم: منظور این است که نیروهای مسلح عوامل اجرایی وزارت جنگ هستند و باید اوامر وزارت جنگ و بالمال دولت را اجرا کنند. فرمودند: شما می‌خواهید فرمانده کل قوا بشوید؟ عرض کردم: خیر، ولی به هر صورت در غیاب شاهنشاه و تا اعاده نظم و آرامش، ضرورت دارد کسی فرماندهی داشته باشد. فرمودند: وزارت جنگ همان است که بوده، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و نخست‌وزیر مشترکاً طبق همان فرمانی که در زمان خودتان صادر کردیم باید برای حفظ قانون اساسی و کشور، زیر نظر شورای سلطنت به مسؤولیت خود، هر اقدامی را لازم می‌دانند به عمل آورند.

به شرف عرض رسانیدم: نخست‌وزیر که معلوم است، رئیس ستاد هم معین است. پس اجازه فرمایید من به لندن برگردم. فرمودند: بسیار خب، ولی قبل از رفتن از بختیار دیدن کنید. عرض کردم: البته اطاعت می‌کنم.

در این موقع اعلیحضرت برخاستند، معلوم بود شرفیابی من پایان پذیرفته است. عرض کردم: اعلیحضرت، شما را همیشه خیلی دوست داشته‌ام و دارم و این آخرین دیدار ماست. در این موقع بشدت می‌گریسم. فرمودند: در خارج هم می‌توانید باز مرا ببینید و اشکالی نخواهد بود. به من دست دادند. اشکبار، دستشان را بوسیدم، اعلیحضرت را هم منقلب دیدم که بسرعت به طرف در شرقی تالار حرکت فرمودند و من از در غربی بیرون آمدم.

از جناب آقای نخست‌وزیر، وقت خواستم و حضورشان رسیدم و خدا حافظی کردم و از لطفشان تشکر کردم. روز پنجشنبه بود که با هواپیمای بریتیش ایرویز

به لندن برگشتم.<sup>۱</sup>

گذشته از جم که صحبت از تصدی وزارت جنگ یاریاست ستاد بزرگ ارتشتاران او می‌رفت از ارتشبید عباس قره‌باغی فرمانده سابق ژاندارمری و وزیر مات و مبهوت و سرگشته کشور در کابینه مهندس شریف امامی هم صحبت‌هایی می‌شد. نیروی زمینی پس از انتصاب ارتشبید غلامعلی اویسی که خود او هم در حال فرار به آمریکا بود و چون نامش در فهرست ممنوع‌الخروج‌ها (به علت خروج معادل حدود ۲۸۰ میلیون تومان ارز) قرار گرفته بود سعی داشت با کمک شاه و با یک هواپیمای نظامی که به اسپانیا پرواز می‌کرد از ایران بگریزد، بدون فرمانده مانده بود. در روزهای آخر اقامت هایزیر در ایران، از سر ناچاری سپهبد عبدالعلی بدره‌ای لرستانی که حدود سی سال بود فقط در گارد شاهنشاهی خدمت کرده و ابتدا جزو افسران اسکورت شاه بود و به تدریج ترقی کرده و سپهبد شده و فرماندهی گارد به او تفویض شده بود به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. نیروی زمینی بدنی اصلی و حساس ارتش بود که نزدیک به سیصد هزار جمعی داشت (احتمالاً بیشتر) و مسلط بودن به اداره آن محتاج به درایت، تجریب و تبحر خاصی بود که در بدره‌ای دیده نمی‌شد. بدره‌ای بیشتر یک افسر درباری و تشریفاتی بود و سابقه شرکت او در عملیات رزمی تنها به حدود سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۷ در کردستان می‌رسید که در درگیری با اشرار راهزن گوسفند دزد عراقی که برای دزدیدن گوسفندان عشاير ایران به خطوط مرزی وارد می‌شدند به شدت زخمی شده بود.<sup>۲</sup>

علت گزینش آدم‌های کوچک و ناکارآمد به مقامات مهم نظامی را یک فرد آگاه دست‌اندرکار در نیروهای مسلح عصر پهلوی چنین تبیین می‌کند.

۱- جم در خاطرات خود می‌نویسد که در دولت بازرگان هم بی‌میل نبودند که او را به وزارت جنگ بگمارند و داریوش فروهر و دکتر مشیری از پاریس به او تلفن کرده بودند اما او امتناع کرده و آنها هم دیگر پایی موضوع نشده‌اند. اما تیمسار جم علت واقعی را نمی‌نویسد. به احتمال قوی ایشان مایل نبود آسایش و احترام و حیثیت و حتی جان خود را به خطر بیندازد و در آخرین هفته‌های عمر رژیم شاهنشاهی بی‌جهت قربانی شاه و اشتباه کاری او شود.

۲- نگاه شود به خاطرات سفر آذربایجان و کردستان، محمدرضا خلیلی عراقی، تهران، ستاد ارتش، ۱۳۲۸، نشریه ویژه

### «انتخاب‌های شاه برای مقامات مهم نظامی و انتظامی بیشتر روی شناخت شخصی شاه و میزان

اعتماد به فرد مورد نظر بود.

شاه معمولاً افراد ضعیف و کاملاً گوش به فرمان و مطیع را به پست‌های حساس می‌گماشت. در ارتش در همان ماه‌های بحرانی سال ۱۳۵۷ امیران بسیار لایقی بودند که می‌توانستند سکان سたد و نیروها را به دست گیرند اما شاه به قابلیت‌ها توجهی نداشت. شاه امثال تیمسار ازهاری را برمی‌گزید که منشی و میرزا بنویس و محرر بود و بعدها در آمریکا اعتراف کرد که در دوران نخست وزیری هم تمام و کمال مجری اوامر بوده و از خود ابتکاری نداشته است. امثال اویسی را برمی‌گزید که حالت چاکری و بندگی داشت. ازهاری طعم خانه‌نشینی و بازنیستگی را چشیده و وقتی به طور غیرمنتظره دوباره به ارتش فراخوانده شد و جانشین رئیس ستاب شد موقتی خود را مدیون شاه می‌دانست و چون ارتقاء درجه یافته و ارتشدید هم شده بود نوکر شخص شاه شده بود. جم و مین باشیان چون شخصیت و ابتکار عملی داشتند از ارتش رانده شدند.

در همان روزهای بحرانی، بودند امیرانی چون سپهبد نجیمی نائینی یا هوشنگ حاتم که می‌توانستند فرمانده نیروی زمینی شوند اما شاه به جای آن افسران تحصیلکرده و دوره‌های معتر نظامی در خارج دیده، سپهبد عبدالعلی بدراهای لرستانی را برگزید که همیشه پشت در اتاق او ایستاده بود، هیچ دوره نظامی عالی را ندیده و فقط دوره ستاب داشتگاه جنگ را گذرانده بود. در بیشتر سال‌های خدمت خود در دربار شاهنشاهی و گارد خدمت کرده از نیروی زمینی دور بود و افسران و امیران آن نیرو اصلاً او را قابل نمی‌دانستند. از نظر نظامیان، او فرد فاقد سعادت نظامی بود. روی نیروی زمینی تسلط نداشت و شاید یگان‌های آن را هم نمی‌شناخت. در دوران تسلط شاه و حاکمیت مطلق او، این ندانستن‌ها چندان مهم نبود زیرا در طول زمان، دو سال، پنج سال، طرف اطلاعات لازم را پیدا می‌کرد و درست در همان زمان هم شاه او را برکنار می‌کرد و فرد دیگری را می‌گماشت که تمام چم و خم امور در دست خودش باشد. اما در ماه‌های زمستان ۱۳۵۷، دیگر وقتی برای یادگیری نمانده بود. می‌توان گفت دوران رضاشاه برای ارتشی‌ها بهتر بود زیرا رضاشاه گرچه عده‌ای را مغضوب می‌کرد اما آنها را در دسترس خود نگه می‌داشت مانند سپهبد امیر احمدی که رضاشاه او را خانه‌نشین نکرد بلکه هشت سال در سمت رئیس اداره اصلاح نژاد اسب او را در یک سمت نه چندان مهم نگه داشت و وقتی شهریور ۱۳۲۰ شد با یک تلفن و یک فرمان امیر احمدی که در طول بیست سال زمامداری و سلطنت رضاشاه که او نیفورم و درجات خود را حفظ کرده و از سرتیپی به سپهبدی رسیده بود، در دربار حاضر شد و حکومت نظامی را به او تفویض کردند و او هم خوب از عهده برقراری نظم و امنیت برآمد در حالی که محمدرضا شاه این ظرافت و پیشگیری و آینده‌نگری و درک را نداشت. تمام تیمسارانی را که روز مبادا به دردش می‌خوردند از ارتش راند مانند ارتشدید جم، ارتشدید مین باشیان همه اینها در سنین بالای

پنجاه بودند که از ارتش رانده شدند. آریانا هم که مسن تر بود و سال‌ها پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی زندگی کرد رانده شد.

به جای اینان امیران کوچک، ناکارآمد، ضعیف و فاقد ابتکار در رأس نیروهای مسلح قرار گرفتند و چنان دست و پای خود را گم کردند که به یک تندباد نیست و نابود شدند.<sup>۱</sup>

وقتی جم خود را از صحنه کنار کشید قرعه فال به نام ارتشبد دکتر عباس قره‌باغی بعد از یکی دو روز خانه‌نشینی که تازه از شر پست پرمسؤولیت وزارت کشور آسوده شده بود زده شد و قره‌باغی به مقام ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب گردید.

### قره‌باغی رئیس ستاد کل می‌شود

پس از دوران فضاحت بار نخست وزیری ارتشبد ازهاری که نشان داد ارتشیان بلند پایه برگزیده و دست چین شده شاه تا چه حد نالایق هستند و پس از فرار ازهاری به خارج کشور و روی کار آمدن کاینده دکتر بختیار، از آنجا که ارتشبد قره‌باغی کاملاً مورد اعتماد شاه سابق بود بدون اینکه نظر ارتشیان یا شورایی از زنراها خواسته شود در روز ۱۳ دی ۱۳۵۷ به فرمان شاه به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران برگزیده شد و از وزارت کشور به ساختمان ستاد کل رفت.

قره‌باغی مانند ازهاری موقعیت زمان را تشخیص نمی‌داد در اولین پیامی که به ارتش فرستاد (همافران) را با عنوان (هنروران) مورد خطاب قرار داد همین نکته کوچک نشان می‌داد که قره‌باغی یا کسی که این نطق را برای او نوشته و قره‌باغی آن را تأیید کرده بود چقدر بی‌اطلاع بود (یا بودند) که نمی‌دانستند عنوان واقعی (همافران) چیست.

در طول دوران نخست وزیری ازهاری، سپهبد هوشمنگ حاتم جانشین رئیس ستاد، اداره امور ارتش را به عهده داشت و سعی می‌کرد حرکات و گفتارهای بیهوده و هذیان‌وار ازهاری را که به گفته افسران آبروی ارتش را ریخته و باعث شوخی و مسخره مردم در کوچه و خیابان شده بود به نحوی جبران کند.

۱- تیمسار سرلشکر ناصر فربد دومین رئیس ستاد ارتش ملی ایران پس از انقلاب، گفت و گوی تلفنی نویسته با مشارالیه در روز دوشنبه ۲۸ مهر ۱۳۸۲ هشتم در تهران.

حاتم سعی داشت نظامیان را هر چه زودتر به سربازخانه‌های برگرداند اما وضع طوری بود که اختیار ارتش از دست جانشین رئیس ستاد خارج شده و به دست اویسی که هیچکس را قبول نداشت و با هیچکس مشورت نمی‌کرد و افسری خشن بود و سپهبد بدراهای که اطلاعات او در زمینه اداره امور ارتش تقریباً صفر بود افتاده بود. هایزر پس از ورود به تهران اولین مشورت‌های خود را با ژنرال‌های ایرانی و با طوفانیان آغاز کرد.<sup>۱</sup>

ارتشید طوفانیان معاون وزارت جنگ و گرداننده اردنانس شاه و ارشدترین و مسن‌ترین افسر ارتش ایران که سال‌ها آرزو داشت وزیر جنگ شود از اینکه شاه در آبان ۱۳۵۷ او را به جای ازهاری به نخست وزیری انتخاب نکرده گله‌مند بود. این امیران همگی به‌طور جداگانه با شاه کار می‌کردند. اعتقاد به کار مشترک ستادی نداشتند و با هم رقابت می‌کردند.

شاه تمام تصمیمات را خود می‌گرفت حتی تصمیماتی را که در دیگر ارتش‌های دنیا یک سرهنگ دوم می‌گرفت.

هایزر در نهایت شکفتی آگاه شد که تیمساران در حال ترس و دلشوره مداوم از مداخله شوروی در جریان شورش‌های روزانه مردم کشور بودند. به آنها از منابع غیرموثق القاء شده بود که روس‌ها یک لشکر فارسی زبان تاجیک پشت مرزهای ایران آماده کرده‌اند و قصد دارند در اولین فرصت به استناد مواد قرارداد ۱۹۲۱ به ایران حمله‌ور شوند. ظاهرآ چند روزنامه به شدت راستگرای انگلیسی که سابقه طولانی در جعل خبر داشتند مانند دیلی تلگراف همه ماجراها را گردن روس‌ها گذاشته بودند. در حالی که روس‌ها سال‌ها بود مناسبات خود را با رژیم شاه بهبود بخشیده، موجب گسترش روابط او با بلوک شرق شده بودند و در احداث ذوب آهن به رژیم شاه کمک

۱- هدف مهم اصلی آمریکا از اعزام هایزر تشویق دولت ایران به لغو قراردادهای خرید سلاح‌های پیشرفته با آمریکا بود و دولت بختیار ظاهرآ برای ساكت کردن مردم و مخالفین که از خرید با ارقام نجومی سلاح‌های آمریکایی انتقاد می‌کردند و آنها را آهن قراضه می‌خواندند، کلیه قراردادها را لغو و موافقنامه‌ای را در این خصوص امضا کرد و میلیاردها دلار پولی که پرداخت شده بود در جریان حوادث بعدی و اشغال سفارت آمریکا و پامدهای آن از میان رفت.

کرده، عواید سرشاری از دریافت گاز ارزان ایران و صدور آن به اروپای غربی می‌برند و به هیچ وجه خواهان سقوط رژیم شاه یا جایگزینی آن با یک رژیم افراطی نبودند. البته توجه شوروی‌ها از ماه‌های مهر و آبان به ایران جلب شده بود اما با توجه به روابط دوستانه عمیق شوروی با رژیم شاه در سال‌های پس از ۱۳۴۴/۱۹۶۵ و سفرهای چندگانه شاه و فرح به شوروی و دیدارهای دوستانه اشرف با برزنف که گویا برزنف با دست خود در دهان شاهدخت آلبالو و گیلاس می‌گذاشت، مطبوعات و رسانه‌های شوروی با اختیاط درباره ایران سخن می‌راندند. در اواخر آبان ماه دولت شوروی به وسیله رادیو مسکو خبر داد که احتمال دارد با عدم توفیق دولت نظامی، ارتش آمریکا در ایران نیرو پیاده کند. برزنف تهدید کرد که در صورت دخالت آمریکایی‌ها در ایران شوروی نیز دست روی دست نخواهد گذاشت ولی ونس وزیر خارجه و کارت رئیس جمهوری آمریکا به سرعت این شایعه را تکذیب کردند.

از اوایل آذرماه دولت آمریکا از ادامه بقای رژیم شاه قطع امید کرده اما حفظ ارتش ایران را که مجهر به سلاح‌های پیشرفته و تجهیزات فوق العاده مدرن بود در دستور کار خود قرار داده بود. در هر حال آمریکا در آن شرایط سال ۱۹۷۸ بیشتر به مسئله پیمان کمپ دیوید و برقراری صلح در فلسطین و اینمی خاطر اسراییل می‌اندیشد و امور ایران در سلسله مراتب بعدی قرار داشت.

حضور هایزر در ایران با بدینی و نگرانی رسانه‌های شوروی همراه بود. درباره هایزر این شایعه بر سر زبان بود که او آمده است مانع آن شود ارتش متلاشی شود و ایران زیر سلطه کمونیست‌ها قرار گیرد و نیز مأموریت دارد تجهیزات هواپیماهای سوپر مدرن ارتشی ایران محفوظ بماند؛ حتی در صورت امکان آن هواپیماها، تجهیزات و موشک‌ها از ایران به کشور آمن‌تر دیگری منتقل شود.

پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، سپهبد دستگیر شده ریبعی شایعه خروج حتی یک هواپیما را تکذیب کرد.<sup>۱</sup>

۱- در کتاب پر از جعل و دروغی به نام «پول خون» که در آمریکا به فارسی و انگلیسی نوشته و چاپ شده

شایعات دیگری درباره دست به کودتا زدن از سوی تیمساران در صورتی که شاه از ایران خارج شود یا کترول را از دست بدهد بر سر زبان‌ها بود. هایزر سعی داشت از زیر زبان طوفانیان بکشد که آیا این امر صحت دارد یا نه؟ تاروز آخری که هایزر در ایران بود اغلب تیمساران تراز اول رژیم شاه از او می‌پرسیدند آیا آمریکا موافق است که آنها کودتا بکنند در حالی که آن ژنرال‌های مطیع و دست پرورده و خورده و خوابیده مرغانی بودند که انجیر نمی‌خوردند و در زبان فارسی مثلی است که می‌گوید «مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است» حتی اگر آنها می‌خواستند کودتا بکنند نمی‌توانستند و بلد نبودند زیرا ۲۵ سال به سر بردن زیر سایه سنگین و خفه کننده سلطه شاه و آرامش و روال عادی زندگی اداری و بوروکراسی آنها را از امور سیاسی و اجتماعی منفک کرده و انجام کودتا از آنها ساخته نبود و تازه با کمک و به دست چه کسانی می‌خواستند کودتا بکنند؟ به دست سربازانی که فاصله روحی و ذهنی عمیقی با فرماندهان خود داشتند و حتی آنها را چندان نمی‌شناختند و شاه اجازه نداده بود سیمای هیچ امیری در ارتش بدرخشد. فرافکنی مشخصه دیگر ژنرال‌ها بود که به قول هایزر هر کاری را که غلط انجام می‌دادند به گردن دیگران افکنده و هر کاری را که احتمالاً صحیح انجام می‌شد به خود نسبت می‌دادند.

تیمساران ایرانی از جمله طوفانیان و ربیعی در دیدارها با هایزر در احوالپرسی و ماج و بوسه افراط می‌کردند و گویی طوری رفتار می‌کردند که به قول هایزر گفتی «آغوش آنها به چیزی نیاز داشت».

هایزر این موضوع را در کتاب خود<sup>۱</sup> تأکید و تصریح کرده است. وقتی هایزر در آغوش طوفانیان ژنرال سالخورده نیروی هوایی ایران فرو رفت که اصرار داشت او را

→

و نویسنده آن یک یهودی است ادعا شده که در آخرین روزهای سلطنت شاه یک هوایی مسافربری اسرائیلی ال - عال زیر پوشش شرکت هوایی مجهولی در تهران فرود آمد و ۱۰۰ خلبان اسرائیلی پیاده شده بر هوایی‌ها تامکات سوپر مدرن (اف - ۱۴) ایران سوار شده آنها را به تل آویو انتقال دادند که این مطالب تماماً دروغ و جعل شده است.

۱- کتاب هایزر، ص ۷۴

بغل کند و به زبان بی‌زبانی حداکثر احتیاجش به احساس حمایت آمریکا را دست کم از خودش به عنوان یک مشتری و خریدار و فادر میلیارد‌ها دلار سلاح آمریکایی به هایزر اعلام کند هایزر احساس عجیبی کرد.

«یکدیگر را برای خدا حافظی در آغوش گرفتیم، حس کردم بدمن از برق آغوشش تکان خورد. او مردی بود که به راحتی صمیمیت و عاطفه خود را بیان نمی‌کرد اما معلوم بود که احساس نیاز به حمایت می‌کند».۱

ربیعی نیز مانند طوفانیان از دوستان و فادر آمریکا بود و بارها تمایل خود را به گذراندن سال‌های بازنشستگی خود در آمریکا اعلام داشته بود. ربیعی نیز مانند طوفانیان از بی‌بی‌سی و سولیوان گله‌مند بود. او نیز کمونیست‌ها را بازیگران اصلی پشت صحنه می‌دانست.

هایزر سعی کرد از او درآورده که گروه طراحان کودتا چه کسانی هستند و ربیعی در پاسخ پرسش او خودستایانه، حبیب‌اللهی، طوفانیان، خسروداد و خود را طراحان کودتا خواند. البته چون تیمسار سرلشکر منوچهر خسروداد نتوانسته بود زیانش رانگه دارد و در اولین روزهای نخست وزیری بختیار گفته بود که اگر شاه برود ارتش کودتا می‌کند و دکتر بختیار با تشویق شاه به رفتن گور خود را خواهد کند؛ دیگران خسروداد را طرد کرده و تیمسار قره‌باغی که اصلاً در جریان ماجرا قرار نداشت خسروداد را مورد شمات قرار داده و وجود هر نوع طراحی برای کودتا را انکار کرده بود.

سال‌ها بعد قره‌باغی در پاریس در گفت و گو با احمد احرار مسئله کودتا و طراحی آن و کنکاش بین نظامیان برای انجام کودتا را به کلی نفی کرده است. او می‌گوید

۱- همان کتاب، ص ۷۴

در روز پس از رفتن شاه نیز وقتی هایزر با ژنرال‌ها دیدار کرد بعضی از آنها مانند ربیعی او را در آغوش کشیده‌های های گریستند انگار در وجود او حمامی مهربانی یافته بودند! در حالی که او خود کوری عصاکش دیگران بود و وقتی از ایران خارج شد و به آلمان رسید نفس راحتی کشید و دوستان ایرانی تیره‌بخت خود را فراموش کرد. او از خروج از ایران احساس راحتی و اینمی خاصی می‌کرد که آن را در کتابش داشته است. سابقه سوء‌قصد به چندین ژنرال و افسر ارشد آمریکایی و کشته شدن آنها در سال‌ها پیش از آن هایزر را به شدت ترسانده بود.

«متأسفانه حتی بعضی از نظامی‌ها درباره کودتا طوری صحبت می‌کنند که حاکمی از بی‌اطلاعی است. مطلبی که ژنرال هایزر درباره کودتا عنوان می‌کند از همین قبیل است. مثل این که هر وقت هر چند نفری خواسته باشند می‌توانند بگویند حالا باید برویم یک کودتایی بکنیم. در حالی که کودتا چنین چیزی نیست. کودتا را اگر قرار بود بشود، همان دولت نظامی که بر سر کار آمد می‌توانست بکند. باید طرح‌هایی باشد، باید نیروهایی در اختیار باشند، باید فرماندهی باشد مقتندر و مورد قبول زیردست‌های خود که امکانات سیاسی داشته باشد. بالاخره وزارت‌خانه‌ها باید اداره بشوند. اینها باید یک آدمی را قبول داشته باشند و از او تبعیت کنند [...] معنی کودتا این است که ارشاد یک مملکت با یک طرح دقیق و صحیح بر علیه دولت وقت قیام بکند و قدرت را در دست بگیرد و بعد هم بتواند کشور را اداره کند.

در آن روزها شایع شده بود که سرلشکر خسروداد قصد کودتا دارد یا داشته است. بیچاره خودش آمد پیش من قسم و آیه خورد که روح من از این قضیه خبر ندارد و نمی‌دانم چرا این‌ها در روزنامه نوشته‌اند. هنوز هم باز می‌نویسنده ایشان اهل کودتا بود و می‌توانست کودتا بکند.»

وقتی روزنامه‌نگار از قره‌باغی می‌پرسد مگر ایشان (خسروداد) «آن نیروی ویژه را در اختیار نداشت» قره‌باغی توضیح می‌دهد که خسروداد سال‌ها بود فرمانده نیروی ویژه یا تیپ چتر بازان که آن را «نوهد» (نیروی ویژه هوابرد) می‌خواندند نبود و فرمانده «هوانیروز» بود: «هوانیروز یعنی هوایپماها و هلیکوپترهای نیروی زمینی». هوانیروز تأسیسات مبسوطی در اصفهان راه‌اندازی کرده و با کمک آمریکایی‌ها و ایتالیایی‌ها در صدد مونتاژ حدود هزار هلیکوپتر بود که خسروداد خیلی بدان تأسیسات می‌نازید. قره‌باغی می‌افزاید «در حالی که [خسروداد] حتی افرادی را که سوار همین هوایپماها و هلیکوپترها کند و بخواهد کاری صورت دهد به قدر کافی در اختیار نداشت».۱

۱- چه شد که چنان شد، گفتگوی احمد احرار با ارتشید عباس قره‌باغی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۷/۱۹۹۹، نشر آران، سانفرانسیسکو، آمریکا. نقش خسروداد در سال ۱۳۵۷ نقشی مشابه رئیس و مدیر عامل

در آخرین ماه عمر رژیم سلطنتی، آمریکایی‌ها یک کشتی حامل سوخت به خلیج فارس در نزدیکی بنادر ایران آوردند اما آن چنان‌که طوفانیان در جلسات واپسین شورای فرماندهان بیان داشت امکان تخلیه محموله بدان سرعتی که آمریکایی‌ها تکلیف می‌کردند با توجه به اعتصاب کارگران اسکله‌های نفتی موجود نبود و دیگر آنکه پول آن محموله را به طور عاجل می‌طلبیدند که برای پرداخت آن اشکالاتی وجود داشت.

طوفانیان از سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ که مسؤولیت خریدهای اقلام نظامی مورد نیاز ارتش را یافت به یک دوست صمیمی آمریکایی‌ها تبدیل شده بود. از نظر آمریکایی‌ها او یک بازرگان موفق اسلحه بود. او لایهای متعددی در آمریکا داشت که در مدتی دراز برادران یهودی ایرانی‌الاصل «لوی» از آن جمله بودند.

مناسبات او با آمریکایی‌ها بسیار حسن‌بود و تمام فرزندان او در آمریکا زندگی می‌کردند.

او هیچ علاقه‌ای به ماندن در ایران و رو به رو شدن با خطرات ناگهانی آینده نداشت. او همان اندازه آمریکایی بود که ایرانی... حتی بیشتر از اینکه ایرانی باشد آمریکایی شده بود و انتظار هیچ نوع بی‌وفایی از آمریکایی‌ها نداشت زیرا میلیاردها دلار منفعت به آمریکا رسانده و تمام مردم رندی‌ها و زرنگی‌های کاسبکارانه گرانفروشی‌ها و افزودن بر بھای سلاح‌های فرامدرن در طول مدت سفارش تا تحويل را با خوش‌بینی پذیرفته بود.<sup>۱</sup>

→

کارخانجات ایران ناسیونال (اتومبیل‌سازی) بود. یعنی یک نقش صرفاً فنی و او از واحد رزمی جدا شده و صرفاً مأمور ساختن هلیکوپتر شده بود.

۱- اما طوفانیان که با هوشیاری و پیش‌بینی اوضاع وخیم آینده در آخرین جلسه شورای فرماندهان و امضای صورت‌جلسه اعلام بی‌طرفی ارتش شرکت نکرده بود بلافصله پس از به پیروزی رسیدن انقلابیون و شاید کمی قبل از آن به یک خانه امن پناهنده شد. سپس به مدت هشت ماه خانه به خانه مخفیگاه خود را تغییر می‌داد و بالاخره موفق شد با گذاشتن ریش و با پرداخت پاداش هنگفتی به قاچاقچیان از مرزهای غربی ایران به ترکیه بگریزد و به آمریکا برود. آمریکا در دوران اختلافی او هیچ کمکی به او نکرد. پاسداران انقلاب برادر او را به جای او توقیف و پس از مدتی آزاد کردند.

در حقیقت طوفانیان فهمید که دوستی آمریکایی‌ها با او فقط به خاطر پست مهم وی و منافع سرشاری بود که

←

خریدهای معتبره او از آمریکا به وی امیدواری می‌بخشید که آمریکا هرگز او را بدون حفاظت و دفاع به مخالفان رژیم نخواهد سپرد. بویژه خرید ۸۰ فروند هواپیمای اف - ۱۴ و هفت فروند هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ مجهز به سیستم رهگیر آواکس. از هاری متوجه شد تیمساران آن روزها بالباس شخصی در شهر رفت و آمد می‌کردند و اسلحه همراه داشتند و با محافظatan متعدد، زیرا ترور عده‌ای از تیمساران مانند سپهبد فرسیو دادستان ارشد در سال ۱۳۴۹ و امیران و افسران دیگر مانند زندنیا و دهها افسر دیگر در دهه پنجاه چشم آنها را ترسانده و بیم داشتند چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق که بیش از سیصد تن از آنها تیرباران شده و عده زیادتری در برخورد های خیابانی با پلیس و مأمورین ساواک و کمیته مشترک به قتل رسیده بودند آنها را ترور کنند.

بنابراین هایزرنیز به توصیه ایرانی‌ها لباس غیرنظمی به تن کرده از لباس ضدگلوله استفاده و هفت تیر حمل می‌کرد.

طوفانیان در دیدار با هایزر، کمونیست‌ها را عامل اصلی شورش خواند. طوفانیان و ریعی در دیدارهای مختلف با هایزر درباره بی‌گناهی‌شان و آلوهه نبودنشان به فساد صحبت کرده، خواهان اقدام دولت آمریکا در ساخت کردن آیت‌الله خمینی از یک سو و تعدیل لحن برنامه‌های رادیو بی‌بی‌سی بودند.

اغلب ژنرال‌ها نگران سلامتی خود پس از خروج شاه بودند و ترس مبهمنی بر وجودشان چنگ اندخته و ادارشان می‌کرد که تمایل خود به بازنشسته شدن و خروج فوری از کشور را اعلام دارند و مرتباً از ژنرال‌هایزرنگ کسب تکلیف و صوابدید می‌کردند. پرسش تیمسار طوفانیان از هایزر این بود که چرا آمریکا آیت‌الله را ساخت نمی‌کند، چرا در مورد بی‌بی‌سی سکوت اختیار کرده است و بی‌بی‌سی، این چنین مردم را می‌شوراند؟

→  
به دوستان آمریکایی بی‌وفای خود می‌رساند و اگر خود او زرنگ و آینده‌نگر نبود، جان خود را آسان از دست می‌داد.

طوفانیان گاهی صحبت از اقدام ناگهانی ارتش برای به دست گرفتن کنترل کشور و دستگیر کردن مخالفان می‌کرد اما هایزرا به او گفت که ارتش شانس خود را پس از تشکیل دولت ناکارآمد ازهاری و به تنگنا رسیدن آن کابینه از دست داده است.

تیمسار طوفانیان مایل بود هر چه زودتر از کشور خارج شود و می‌گفت اطلاعات زیادی از جنگ‌افزارهای پیشرفته آمریکایی دارد که اگر رژیم سقوط کند ممکن است مجبور به دادن آن اطلاعات به اسیرکنندگان خود بشود. او ضمناً مانند دیگر تیمساران نقش منفی سولیوان را مورد نکوهش قرار می‌داد.

سولیوان که از تزدیک شاهد تمام ماجراهای بود شانس رژیم شاه را در ماندن ناچیز دیده به حساب خود و برای حفظ منافع و مصالح بعدی آمریکا در آینده در صدد ایجاد مناسبات تزدیک با نهضت آزادی و جبهه ملی و مخالفان بود.

سولیوان در عین حال این درک را داشت که کمونیست‌ها را دارای قدرت چندانی ندیده بلکه متوجه شده بود انقلاب ایران جنبه اسلامی و بورژوازی ملی داشته و بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران و طبقات متوسط و پایین که از اصلاحات شاه طرفی نبسته‌اند و بعضی از آنان منافع خود را هم از دست داده‌اند و در عین حال کمترین رغبتی به کمونیسم ندارند از اجزای مشکله انقلابیون هستند.

تیمساران علاقه و اعتقاد کورکورانه‌ای به شاه داشتند و او رانه تنها یک فرد، بل تمام کشور می‌انگاشتند و مُصرانه معتقد بودند در صورت خروج او از ایران خلاء عمیقی ایران شده، ارتش پارچه پارچه شده، کمونیست‌ها ابتکار عمل را از مذهبیون و ملیون گرفته، در فرجام ایران وضعی مانند افغانستان خواهد یافت (در آن زمان افغانستان تازه زیر یوغ حکومت کمونیستی قرار گرفته و از مقاومت‌های مردمی و مذهبی و عشایری خبری نبود و ارتش شوروی هم هنوز در افغانستان قوا پیاده نکرده بود) و بدتر از آن تجزیه خواهد شد.

شخص دومی که هایزرا او دیدار کرد سپهبد امیرحسین ریبعی فرمانده نیروی هوایی بود. سپهبد امیرحسین ریبعی فرمانده نیروی هوایی در سال ۱۳۵۵ تصادفاً جانشین ارتشد فضایل تدین فرمانده قبلی نیروی هوایی شده بود که هلیکوپتر او در فاصله کوتاه

پرواز بین کاخ نیاوران و دوشان تپه قرارگاه فرماندهی نیروی هوایی دچار یک جریان توفان کوتاه مدت ناگهانی شده و سقوط کرده و او و خلبان هلیکوپتر کشته شده بودند. سپهبد امیر حسین رییعی در نیروی هوایی با رقابت چند سپهبد همقطار و هم درجه ماند سپهبد مهدیون و سپهبد آذر برزین دست و پنجه نرم می‌کرد که ریاست او را بر خود روا نمی‌داشتند و با تنگ نظری‌های کودکانه و چشم و هم‌چشمی سعی در زمین زدن او داشتند. هایزر از رییعی در مورد طرحی که گفته می‌شد ارتش برای نگهداری تجهیزات بسیار حساس و نیز حفظ جان افراد تهیه کرده بود پرسید اما رییعی پاسخ داد که این طرح به صورت کتبی تدوین نشده و فقط درباره آن بحث شده است. در حالی که آن دو سرگرم گفت و گو بودند شاه تلفن کرد و باریعی صحبت کرد و به او دستور داد وسایل عزیمت او را از ایران آماده کند.

وسایل عزیمت عبارت بود از آماده ساختن هواپیمای مخصوص و هواپیمای اسکورت و نیز تماس با مقامات هواپیمایی دولت عربستان سعودی و دولت مصر و تعیین خط سیر و برخاستن هواپیماهای استقبال کننده آن دو کشور برای حراست دو هواپیمای حامل شاه و همراهان و اثاث آنها.

شاه تصمیم داشت از طریق ایران، خلیج فارس، عربستان راهی مصر شود اما تلفن شاه رییعی را به مرز جنون رساند. او می‌خواست همراه شاه از ایران بگریزد «افکار عمومی اشتباه او را به عنوان فاسدترین افسر شاه تلقی می‌کردند» این گفته خود او به هایزر بود اما احتمالاً او غلو می‌کرد زیرا او فقط دو سال بود فرمانده نیروی هوایی شده بود. در خرید هواپیماها و تجهیزات اساساً دخالت نداشت و در نیروی هوایی افسر محجوب و محبوبی بود که صرفاً در گذشت سال‌ها و با حفظ سلسله مراتب و انجام وظایف خود به نحو شایسته از درجات پایین به سپهبدی رسید و گذشته از آن خلبان ماهری بود که بنا به گفته خودش اگر در هر خط هواپیمایی غیرنظامی خدمت می‌کرد دهها برابر حقوق سپهبدی نیروی هوایی مزد دریافت می‌کرد.

رییعی به تعریف از امیران و افسران نیروی هوایی پرداخت و قابلیت آنها را حتی برای به دست گرفتن زمام امور بیشتر از افسران نیروی زمینی دانست «نیروی هوایی ایران

یک مینیاتور نیروی هوایی آمریکا بود و اغلب به زبان انگلیسی با هم ارتباط برقرار می‌کردند». نیروی هوایی سوخت خود را که برای آن نیرو و نیروی زمینی از عربستان می‌آوردند برای ده روز ذخیره کرده بود اما نیروی زمینی ذخیره نداشت و نیاز به بتزین و گازویل برای راهاندازی کامیون‌ها و تانک‌ها و زره‌پوش‌ها داشت.

فرماندهان ارتش ایران از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ سال وقت داشتند که درباره این مسائل حیاتی بیندیشند اما شاه نه خود وقت داشت به این چیزها فکر کند نه به یمساران که هر چند سال عوض می‌شدند و جانشینان آنها بدون آگاهی از سوابق گذشته در جزئیات، پشت میزهایشان می‌نشستند فرصت داده بود این جزئیات را مدنظر قرار دهند.

ارتش شاهنشاهی پیوسته به صورت زائده‌ای از ارتش آمریکا رفتار کرده و در تمام سال‌ها چشم به حمایت آمریکا دوخته بود. ژنرال‌های ایرانی حالت کودکانی را داشتند که محتاج دست نوازش شاه و پس از او دست بزرگتر و مهربانتر آمریکا بودند و بدون این دو، سر و کله و بدن آنها از حرکت بازمی‌ایستاد و هوش و حواس خود را از دست داده و فلجه می‌شدند.

سپهبد ربیعی که از بد حادثه فرمانده نیروی هوایی شده بود وضعیت روحی بسیار بدی داشت. هایزرا درباره او بعدها نوشت:

«بیچاره ربیعی نیاز داشت که احساس خود را پس از گذراندن روزهایی پر مرارت<sup>۱</sup> به صورتی احساساتی بیان کند از ظاهرش می‌توانستم درک کنم که تشنج برای او قابل

۱- راستی چه مرارتی؟ نیروی هوایی در ماههای شهریور تا دی ۱۳۵۷ فقط شاهد چند تظاهر و برخورد همافران و اعتصاب آنها بود. ژنرال‌های خارجی در جنگ‌های بزرگ ماهها در جبهه‌های جنگ به سر می‌بردند و دم از مرارت نمی‌زدند. تازه اگر ربیعی فرمانده نیروی زمینی بود حق داشت از مرارت دم زند. بحران‌های نیروی هوایی تازه شروع شده بود و در ۲۱ بهمن به برخورد مسلحانه انجامید. از یاد نبریم در آخرین روزهای آذر ماه شاه به نیروی هوایی رفت و مورد استقبال قرار گرفت و در میان افسران و درجه‌داران و همافران با چهره خندان ظاهر شد.

فوار شاه از کشور همانگونه که در آلمان پس از فوار ویلهلم دوم در سال ۱۹۱۸ دیده شد به فروپاشی ارتش نیز متفهی شد. بنابراین حداقل در اواسط دی ماه مرارتی در میان نبوده است.

تحمل نبود. شب‌ها خوابش نمی‌برد و کنار تخت خود اسلحه نگهداری می‌کرد.<sup>۱</sup> فرمانده نیروی دریایی تیمسار دریاسالار حبیب‌اللهی برخلاف طوفانیان و ربیعی خونسردی خود را حفظ کرده ولی او هم معتقد بود کمونیست‌ها پشت صحنه هستند. حبیب‌اللهی که در اداره نیروی دریایی هوشمندی و درایت و تخصص بیشتری داشت خوشحال بود که برای مدت یک سال برای ناوگان خود سوخت ذخیره کرده است. ارتش ایران مخفیانه مقادیر قابل توجهی سوخت تصفیه شده از عربستان سعودی دریافت می‌داشت که به وسیله هواپیماهای تانکر و به بهای بسیار گران از شهر نفتی (دهلران) ظهران آن سوی خلیج فارس به فرودگاه‌های نظامی ایران حمل می‌شد.

تیمساران خواهان آن بودند که بنزین و سوخت بیشتر و گازویل بوسیله کشتی‌های نفتکش به ایران حمل شود و مقادیر زیادی فشنگ ضد شورش که تظاهرکنندگان را نمی‌کشت بلکه مدهوش می‌کرد و اورکت و ملبوس مخصوص و جلیقه ضد گلوله به ایران ارسال شود که هایزرا این درخواست‌های اخیر را پذیرفت زیرا میل داشت ژنرال‌ها نسبت به او حسن نظر و اطمینان یابند. دریاسالار کمال الدین میر حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی از افسران نسل جدید نیروی دریایی بود که جانشین دریابان عباس رمزی عطایی شده بود که در سال قبل از آن زمان به اتهام فساد و تدلیس و رشوه‌خواری از کار برکنار، محاکمه نظامی و زندانی شده و در نهایت خفت و خواری با وی رفتار شده و تصاویر او با سر فرو افکنده در دادگاه نظامی در جراید چاپ شده بود رمزی عطایی که با دختر بسیار زیبای یکی از مدیران عالی‌تبه شرکت ملی نفت در جنوب ازدواج کرده بود پس از اینکه در سال ۱۳۴۸ ه. ش / ۱۹۶۹ م به علت شجاعت زیاد در عبور دادن یک ناو بازرگانی شرکت کشتیرانی آریا متعلق به دولت ایران از آبراهه شط‌العرب / اروندرود / مورد تحسین عموم و قدردانی شاه قرار گرفت، ناگهان از درجه سرهنگ دومی نیروی دریایی (ناخدایی) به درجه سرتیپی موقت (دریاداری) و یک سال بعد به درجه سرلشکری موقت (دریابانی) ارتقاء یافت.<sup>۲</sup> او با دریاسالار جیم - هالووی فرمانده

۱- همان کتاب، ص ۸۱

۲- شاه ناگهان تصمیم به بازنشته کردن افسران قدیمی و سالخورده نیروی دریایی گرفت زیرا آنها بسیار ←

نیروی دریایی آمریکا که به ایران سفر کرده بود دوست شده و همسر جوان و زیبا و موزون اندام و متشخص او گاهی در مراسم به آب انداختن ناوها و ناوچه‌های نیروی دریایی ایران در بنادر انگلستان و آمریکا شرکت می‌کرد و همین خودنمایی زیاده حسادت شهبانو همسر شاه را بر می‌انگیخت.

در سال ۱۳۵۴ / ۱۹۷۵ آشکار شد که دریابان جوان و معاونین و دستیاران او که از افسران تحصیلکرده در انگلیس و آمریکا بودند و بعضی از آنها همسران خارجی داشتند، یک باند بزرگ رشوه‌خواری تأسیس کرده و از مقاطعه کارانی که برای نیروی دریایی خانه‌های ساختمانی افسری و درجه‌داری در مناطق جنوب می‌ساختند، یا پایگاه‌های دریایی احداث می‌کردند یا باند فرودگاه برای هواپیماهای کوچک نیروی دریایی می‌ساختند. رشوه‌های کلان دریافت می‌کردند.

گذشته از آن ضد اطلاعات نیروی دریایی گزارش‌هایی از فساد اخلاقی فرمانده و معاونین او در نظر سوء داشتن به همسران زنان و درجه‌داران دریافت می‌داشت که چون سازمان ضد اطلاعات هر نیرو مستقل بود آن گزارش‌ها را به سازمان مرکزی ضد اطلاعات در اداره دوم ستاد کل ارسال می‌داشت.

ملکه فرح همسر شاه در یکی از سفرهای خود به پاریس به یک سلسه [ست] جواهر گرانبهای آنها را در فروشگاهی دید علاقه‌مند شد اما شاه که از ولخرجی‌های همسرش خسته شده بود اجازه خرید آن را به او نداد. بار دیگر وقتی فرح به پاریس رفت فروشنده‌گان جراید به او خبر دادند آن جواهر را که او خست کرده و نخریده همسر یک ایرانی ثروتمند دیگر خریده است. فرح پرسید آن شخص که بوده است؟ معلوم شد خانم

→

من شده و تحصیلکردهای نیروی دریایی در ایتالیا در دهه ۱۹۲۰-۱۹۳۰ میلادی بودند به جای آنان شاه نسل جدیدی از افسران جوان را که در دانشکده‌های دریایی انگلیس و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تحصیل کرده بودند مأمور ساماندهی نیروی دریایی کرد اما عباس رمزی عطایی به علت نادرستی و اختلاس در اولین فرصت، نمونه خاصی در ارتش به شمار می‌رفت. گفته می‌شود که او با جناح پسر تیمسار طوفانیان بوده و با دختر یک خانواده ثروتمند شاغل در شرکت نفت ازدواج کرده بود. ولخرجی و بریز و پاشها و خواستهای همسرش که بیش از حد توانایی مالی رمزی عطایی بوده است دست او را چسبناک کرده بود.

«الف.ش.ر» همسر تیمسار فرمانده نیروی دریایی آن جواهر را که بهایش ۳۵ میلیون تومان بوده خریداری کرده است.

فرح در بازگشت موضوع را به شاه گفت. شاه از دست و دلبازی فرمانده نیروی هوایی خود متحیر شد. از بازرسان مخفی خواست در آن باره تحقیق کنند و سرای نظامی و ضد اطلاعات را هم در جریان گذاشت که شرح تفصیلی ماجرا را به عرض شاه رساند.

پس از تیمسار رمزی عطا یابی، تیمسار دریابان حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی شد که نه فساد مالی داشت و نه اعتبار و ابهتی در میان افسران نیروی دریایی.

او نیز مانند رمزی عطا یابی دارای درجه موقع دریابانی بود که چندی بعد تبدیل به دریاسالاری شد ولی در حقیقت درجه‌ای بالاتر از سرهنگ دومی (ناخدا دومی) نداشت. فرمانده جوان نیروی دریایی در دیدار با هایزر رفتن شاه را باعث سقوط ارتش انگاشته می‌گفت «در آن صورت تمام افسران عالی رتبه که شامل خود او نیز می‌شدند همگی مجبور به ترک کشور خواهند بود زیرا جان آنها بدون حمایت شاه در معرض تهدید قرار می‌گرفت». <sup>۱</sup>

هایزر سعی کرد او را توجیه کند که در آمریکا ژنرال‌ها همیشه کشور را در درجه اول قرار می‌دهند: «افراد می‌آیند و می‌روند اما کشور همیشه ماندنی است. حکومت در آمریکا از یک رهبر به رهبر دیگر منتقل می‌شود. یک رئیس جمهوری مورد سوءقصد قرار می‌گیرد، معاون او جای او را می‌گیرد (کنندی) یک رئیس جمهوری استعفا می‌دهد، معاون او جایش را می‌گیرد (نیکسون)» «به او گفتم به عنوان رهبران ارتش مسؤولیت شما دفاع از یک شخص نیست بلکه حمایت از تمام ملت است». <sup>۲</sup>

ژنرال‌های تراز اول شاه خواهان چند مسأله بودند:

۱) جلوگیری از خروج شاه

۲) ساكت کردن آیت‌الله خمینی با استفاده از اعمال نفوذ دولت آمریکا بر روی

۱- همان کتاب، ص ۸۲

۲- همان کتاب ص ۸۳

دولت فرانسه و نیز مذاکرات مستقیم با مشارالیه

(۳) اعمال نفوذ روی دولت انگلستان و فشار بر بی‌بی‌سی برای تعديل لحن برنامه‌ها

(۴) حمایت از ژنرال‌های ایرانی برای انجام یک کودتا در صورتی که مذاکرات با

مخالفان به نتیجه‌ای نرسد.

(۵) قرار گرفتن آمریکایی‌ها در رأس کودتا و هدایت‌ها و رهنمودها و حمایت‌های

همه جانبه

(۶) اجازه خروج به آنها (تیمساران) دادن در صورت پیش رفتن سیر و قایع به صورت

کنونی و افزایش تشنجه و اعطای پناهندگی به آنها و خانواده‌شان در آمریکا در حقیقت

تمام راهها به درخواست اجازه خروج از ایران منتهی می‌شد.

نظمیان ایرانی همیشه عادت کرده بودند ابتدا به اعلیحضرت بیندیشند، در مرحله بعد

باز هم به اعلیحضرت بیندیشند زیرا اعلیحضرت آنها را از اندیشیدن به ملت که در میان

آنها نام‌های خطرناکی چون دکتر مصدق به میان می‌آمد منع داشته بود.

هایزر سعی کرد حبیب‌اللهی را به حمایت از دولت بختیار تشویق کند.

دیدارهای هایزر با ژنرال‌ها چه به صورت انفرادی و جمعی که هایزر میل داشت

بیشتر به این صورت باشد ادامه یافت. ژنرال‌ها همیشه زیر سایه شاه قرار گرفته و از

مستقل اندیشیدن یا با هم کار کردن اجتناب داشتند.

در روز ۱۷ دی هایزر به دیدن ارتشید قره‌باغی رفت که همان روزها رئیس ستاد

ارتش شده بود.

ربیعی شب قبل تلفنی به هایزر گفته بود که قره‌باغی در فرانسه آموزش دیده و مرد

خوبی است [!] نسبت به خارجیان کمی سوء ظن دارد احتمال دارد با او در دیدار اول با

احتیاط رفتار کند. زبان انگلیسی اش چندان خوب نیست و به ترم نیاز دارد.

وقتی اولین شماره‌های روزنامه‌های بزرگ عصر کیهان، اطلاعات، کیهان انگلیسی و

تهران جورنال (اطلاعات انگلیسی) پس از دو ماه اعتصاب منتشر شده بودند، هایزر یکه

خورد.

لحن جراید منتشر شده فارسی و انگلیسی هر دو مخالفت آمیز بودند در حالی که این

روزنامه‌ها قبل از شهریور ۱۳۵۷ جز مرح و ثنا چیزی از رژیم شاه نمی‌نوشتند. اخبار مربوط به آمدن ژنرال هایزر با اهداف مختلف، تقلیل عده مستشاران آمریکایی در ایران، اعلام حمایت کامل دولت آمریکا از کابینه بختیار و وادار ساختن ژنرال‌ها به همکاری با او در صدر اخبار قرار داشت. هنگامی که هایزر وارد ساختمان ستاد بزرگ ارتشاران شد که اطراف آن را میله‌های آهنین سیاه پوشانده و عده زیادی سرباز مسلح و چند دستگاه تانک از آن محافظت می‌کردند؛ قره‌باغی در سالن بسیار باشکوه و مجلل محل کار رئیس ستاد که حدود ۱۵ سال پیش بنا شده و جایگزین عمارت کهنه و نیمه ویران ستاد ارتش در خیابان سوم اسفند [خیابان سرهنگ سخایی امروز] شده بود؛ از او استقبال کرد و به جای در آغوش کشیدن‌ها و ابراز احساسات لوس و زائد دیگر ژنرال‌ها مخصوصاً طفاییان و ریعی با متانت با او روبرو شد. «تیمسار قره‌باغی از ما استقبال دوستانه اما کمی رسمی به عمل آورد. آدم سرد و حسابگری بود. قدش ۵ فوت و ۱۰ اینچ بود و وزن او به ۱۷۵ پوند می‌رسید. صورتی آراسته با چشمانی میشی و موهایی قهوه‌ای داشت. موی بالای سرش تقریباً کم‌پشت بود. در او نیفورم نظامی فردی پاک و بی‌آلایش به نظر می‌رسید. قیافه او درست مثل همان موقعی بود که در پست فرماندهی ژاندارمری دیده بودم»<sup>۱</sup>

قره‌باغی در نوشه‌ها و مصاحبه‌های خود هایزر را فاقد آن اهمیت و مأموریتی می‌داند که ژنرال آمریکایی هشت سال پس از انقلاب در کتاب خود برای خویش قائل شده است اما شاه برخلاف قره‌باغی با نگرانی و سوءظن زیاد و اطمینان از اینکه آمریکایی‌ها قصد دارند کلک او را بکنند و از کشور بیرون‌نش کنند. به هایزر می‌نگریست و سپهبد هوایی امیرحسین ریعی نیز پس از انقلاب در دادگاه گفت که او باور نمی‌کرده یک ژنرال آمریکایی از آن سر دنیا بیاید و دم شاه را مانند یک موش

۱- همان کتاب، ص ۸۹

جالب اینجاست که قره‌باغی هرگز ژنرال هایزر را بغل نمی‌کرد و او را به خود نمی‌فرشد و نیاز خود را به کمک او اعلام نمی‌داشت. هایزر قبل از سفرهای خود یکی دو بار قره‌باغی را که فرمانده ژاندارمری بود دیده بود.

مرده بگیرد و از ایران بیرون کنند.»

جمله ریبیعی بخت برگشته که دست تصادف و فقط مرگ غیرمنتظره ارشبد فضایل تدین فرمانده وقت نیروی هوایی او را بر فرماندهی نیروی هوایی ایران رسانده و پس از انقلاب پایش را به دادگاه کشانده بود سخت مورد توجه مطبوعات آمریکا قرار گرفت و چندی بعد مجله نیوزویک یا تایم در تیتر یکی از گزارش‌های خود درباره ایران در نهایت وقاحت و پرروی و بی‌وفایی به دوست و متحد سابق و فرمانبردار خود شاه، این جمله معروف تیمسار ریبیعی را به کار بردن و شاه را «ماuous [موش] مرده» خواندند که هایزر دم او را گرفت و از ایران بیرون انداخت.

مذاکرات هایزر با تیمسار قره‌باغی در روز ۱۷ دی با حضور ژنرال گاست رئیس مستشاری چهار ساعت به طول انجامید. قره‌باغی گفت که اطلاع درستی از هدف بازدید هایزر از ایران ندارد اما آن را حدس می‌زند. هایزر در آغاز صحبت از سوی کارتر حمایت دولت آمریکا از ارتش ایران را ابلاغ کرد و گفت که آمریکا انتظار دارد ارتش هم از دولت بختیار حمایت کند.

قره‌باغی شگفت‌زده شد زیرا حمایت از دولت جزو وظایف ارتش بود. هایزر پیشہاد کرد جلسه مشترکی با حضور تمام فرماندهان تشکیل و مطالب در آن عنوان شود.

قره‌باغی که کنجدکاو بود بداند هایزر با فرماندهان نیروی هوایی و دریایی و طوفانیان چه مطالبی را عنوان کرده دلوایی خود را از رفتن شاه اعلام کرد.

قره‌باغی به هایزر گفت که با کارتر تماس بگیرد تا شاه را از عزیمت از کشور بازدارد و گفت او نخواهد توانست انسجام ارتش را پس از خروج شاه حفظ کند. پیشنهاد قره‌باغی این بود که بهتر است اعلیحضرت مدتی به جزیره کیش برود یا به هر منطقه دورافتاده دیگر در جنوب کشور مدتی آنجا استراحت کند و سپس به خارج برود.

قره‌باغی گفت اگر اعلیحضرت کشور را ترک کند من نیز همراه او خواهم رفت. آنها مدت زیادی به بحث پرداختند. قره‌باغی طرز تفکر ایرانی را با آمریکایی متفاوت دانست او گفت یک افسر آمریکایی را می‌توان به تنها یی به ایران اعزام کرد و اگر سرزده

وارد اتفاقش شوید خواهید دید کار خود را می‌کند اما در اینجا باید دستورهای شخص به یک فرد داده شود و مرتب پیگیری شود تا آن را انجام دهد. هایزرا در مورد طرح خاصی برای کودتا صحبت کرد اما قره‌باغی که مدت‌ها بود دور از ارتش و نخست در ژاندارمری و سپس در وزارت کشور بود از آن اظهار بی‌اطلاعی کرد.

هایزرا پیشنهاد کرد هرگاه دولت سقوط کرد یا ضرورت پیدا شد که ارتش داخل عمل شود بهتر است گروه نظامی زیر نظر نخست وزیر کار کند. او تأکید کرد که می‌توان برنامه‌هایی برای شکستن اعتصابات و به دست گرفتن کنترل نفت، برق، گمرک، مخابرات و همه مناطق حساس تدوین کرد. سپهبد ریبعی که سال‌ها پیش از آن شاگرد هنرآموز ژنرال هایزرا در مدارس هوایی آمریکا بود حضور داشت و گفته‌ها را ترجمه می‌کرد.

قره‌باغی به نکته ظرفی اشاره کرد که «اگر آمریکا اقدامی نکند و روی آیت‌الله خمینی فشار نیاورد. هیچ راه دیگری باقی نمانده است زیرا آیت‌الله خمینی یک رهبر مذهبی است و طبق قوانین شرعی، او مصون است» هیچ تیمسار ایرانی به این مسأله توجه نکرده و پیوسته همه از شوروی‌ها و کمونیست‌ها شکایت می‌کرددند در حالی که قره‌باغی در مورد آیت‌الله رهبر انقلاب که یک مقام مذهبی مشخص بود نظر واقعی ابراز داشته بود.

قره‌باغی انگلیس و فرانسه را کشورهایی دانست که علیه شاه بسیج شده‌اند «از یک سوسو بی‌بی‌سی تحریک می‌کند از سوی دیگر فرانسه تمام امکانات تبلیغاتی را در دسترس آیت‌الله قرار داده است.»

قره‌باغی گفت که آلمان را هم دوست ایران نمی‌داند. تشکیل شورای امنیت ملی پیشنهاد هایزرا به قره‌باغی بود اما بیشتر گفته‌های قره‌باغی برای هایزرا عجیب و غیرقابل قبول بود.

قره‌باغی می‌گفت آموزش تنها تعیین کننده طرز کار ما نیست و چیزی فراتر از آن به نام سنت قرار دارد.

هایز ر سعی داشت به قره باغی بقولاند که آنها باید به ایران و ارتش بعد از رفتن شاه و بدون حضور او فکر کنند و شورای فرماندهان (مانند امور ستادی همه ارتش های دنیا) تشکیل دهند.

به فکر تدوین برنامه هایی برای شکستن اعتصابات و کنترل کشور از سوی ارتش باشند. اما تیمسار قره باغی که بدگمان بود و نسبت به بیگانگان حساسیت داشت رفتن شاه را نتیجه فشارهای سولیوان سفیر آمریکا و پارسونز سفیر انگلیس می دانست. از آینده متوجه بود، از تهدیدهای مخالفین می ترسید و تمام تخم منغهای خود را برای نجات یافتن از شکسته و خرد شدن در سبد آمریکا قرار داده بود.

همان شب در بازگشت هایز ر به خانه فیلیپ گاست، طوفانیان تلفن کرد. او به عجله هایز را به اتفاق گاست به خانه خود دعوت کرد و مجدداً در خانه مجلل و اشرافی خود که قالی های گرانبها و اتاق پذیرایی وسیع و هدایا و نفایس ظرفی که در آن اتاق دیده می شد با تفنگ های شکاری، نظر تحسین هایز را جلب کرده بود؛ گفت که مرتباً به او تلفن می شود و مخاطبان به او هشدار می دهند از کشور خارج شود والا به قتل خواهد رسید.

طفوفانیان پس از بیان اینکه ارتشبید جم حاضر نشده وزیر جنگ شود و حتی پیشنهاد طوفانیان برای تصدی آن وزارت خانه به مدت کوتاهی که طوفانیان تمام کارها را تقبل کند رد کرده است. در مورد وجود هرگونه طرحی برای کودتای گروه نظامی منکر قضیه شد و گفت هیچ برنامه ریزی انجام نگرفته است اما او دروغ می گفت. از مدت ها پیش آن طرح در دست اقدام بود اما کسانی که آن را اجرا کنند وجود خارجی نداشتند. طوفانیان با دقت افزود «هیچ راهی برای زنده ماندن وجود ندارد و باید برنامه ترک کشور را تدوین کنیم.»

دعوت طوفانیان از ژنرال هایز ر فقط به منظور این بود که ژنرال ترتیبی بدهد که او بتواند هر چه زودتر از کشور خارج شود اما هایز ر جواب مستقیمی به او نداد و پیش از فرار سیدن ساعت حکومت نظامی به اقامتگاه خود بازگشت.

قره باغی در مصاحبه خود با احمد احرار می گوید:

«دفعه بعد که آقای هایزیر به دفتر من آمد، موضوع مسافرت اعلیحضرت را پیش کشید و گفت نه تنها دولت آمریکا، بلکه دولت‌های اروپایی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کنند و مصلحت این است که اعلیحضرت به مسافرت تشریف ببرند. ارتش هم باید از دکتر بختیار حمایت کند. این بود که من جلسه شورای فرماندهان را تشکیل دادم و گفتم هایزیر این حرف‌ها را می‌زند. چه فکر می‌کنید؟»

### قره‌باغی در این خصوص می‌گوید:

«دفعه بعد که آقای هایزیر به دفتر من آمد موضوع مسافرت اعلیحضرت را پیش کشید و گفت نه تنها دولت آمریکا، بلکه دولت‌های اروپایی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کنند و مصلحت این است که اعلیحضرت به مسافرت تشریف ببرند. ارتش هم باید از دکتر بختیار حمایت کند. این بود که من جلسه شورای فرماندهان را تشکیل دادم و گفتم هایزیر این حرف‌ها را می‌زند. چه فکر می‌کنید؟ چه جواب بدھیم؟ چون بندۀ خوش نمی‌آید بدون شور و نظرخواهی کار کنم. از آقایان خوشبختانه هنوز دو نفرشان یعنی ارتشدید طوفانیان و دریاسalar حبیب‌اللهی زنده‌اند و می‌توانند شاهادت بدهند. خود آنها هم البته از قضايا مطلع بودند. فکر کردیم حالا که دولت آمریکا اینظور می‌گوید و ارتش، با آن وضعی که داشت و بعد از رفتن اعلیحضرت هم سلماً بدتر خواهد شد ما چه باید بگوییم. راه حلی که پیدا کردیم این بود که گفتیم امکان پشتیبانی از آقای بختیار بعد از خروج اعلیحضرت مشروط است بر سه چیز: اول باید که [آیت‌الله] خمینی به ایران نیاید، دوم این که بی‌بی‌سی برنامه‌های تحریک آمیز خود را کنار بگذارد و مثل یک دستگاه عادی خبررسانی عمل بکند، سوم که جلو ورود کاستها و نوارهایی که به تعداد زیاد توسط هوایپماهای خارجی وارد و در ایران توزیع می‌شود گرفته شود. مطلب را عیناً به همان صورت که مذاکره شده بود رفتم به عرض اعلیحضرت همایونی رساندم و آمدیم جلسه را تشکیل دادیم و از آقای هایزیر دعوت کردیم به آنجا و گفتیم این شرایط و خواستهای ما است. گفت بسیار خوب، من همین امشب موضوع را به رئیس جمهوری گزارش می‌کنم. رفت و دو سه روزی از او خبری نشد. در این فاصله بود که احضار شدیم و اعلیحضرت سفارش آقای بختیار را کردند و صحبت از تشکیل شورای سلطنت بود و البته هایزیر هم مشغول کارهای خودش بود. چون در آن موقع هنوز دوازده هزار مستشار آمریکایی در ایران بودند که هایزیر وظیفه داشت آنها را به سلامت از ایران خارج کند. همچنین وظیفه دیگر ش حفظ اسرار اف - ۱۴ ها و مدارک دیگر بود. علاوه بر این، گرفتاری‌های لجستیکی با این‌ها داشتیم و علت شرکت ارتشدید طوفانیان هم در جلسات همین بود. بالاخره هایزیر آمد و پرسیدیم چطور شد؟ گفت راجع به بی‌بی‌سی جواب این است که اختیارش در دست ما نیست. گفتیم این جواب را که قبلًاً شنیده بودیم و می‌دانستیم، منظور ما این بود که دولت آمریکا اقدام کند و شما از این دولت متحد خودتان بخواهید.

گفت خیر، کاری از ما ساخته نیست. راجع به مراجعت خمینی هم گفت که من نظر شما را به واشنگتن گزارش کرده‌ام و منتظر جواب هستم. در همان جلسه بود که پیشنهاد کرد خوبست شما (رئیس ستاد) با آقای مهندس بازرگان و دکتر بهشتی ملاقاتی بکنید. معلوم شد در ظرف همان سه چهار روز که او را ندیده بودیم تغییر وضع کرده است. بلافاصله پس از آن که این پیشنهاد را کرد ژنرال گس [گاست] چیزی به او گفت و اشاره‌ای کرد و او برخاست و رفت و از اتاق رئیس دفتر بنده به جاهایی تلفن کرد و برگشت چند شماره تلفن به من داد و گفت این شماره‌های تلفن‌ها مال آقای میناچی است، هر وقت خواستید او ارتباط شما را با آقای بازرگان برقرار می‌کند. آقای بازرگان را البته می‌شناختم. از سپهد مقدم پرسیدم این آقایان کیستند؟ میناچی کیست؟ دکتر بهشتی کیست؟ گفت میناچی دوست نزدیک مهندس بازرگان است. دکتر بهشتی هم نماینده آیت‌الله خمینی در ایران است. گفتم عجیب است که خمینی یک دکتر را نماینده خود قرار داده است.<sup>۱</sup> گفت خیر، این آقا دکتر طب نیست، مععم است. خلاصه، رفتم مطلب را به عرض اعلیحضرت رساندم. گفتند عجب، هیچ معلوم هست این‌ها چه می‌خواهند؟ گفتم چه عرض کنم، بنده نمی‌دانم. فرمودند شما این اشخاص را می‌شناسید؟ عرض کردم اعلیحضرت مسبوقید که من رئیس دادگاه تعجیل‌نظر مهندس بازرگان بودم، او را می‌شناسم اما دکتر بهشتی را نمی‌شناسم. فرمودند ما می‌شناسیم. بعد سؤال کردند حالا چه خواهید کرد؟ عرض کردم هر چه امر را بفرمایید. فرمودند خودتان چه فکر می‌کنید؟ عرض کردم وقتی ژنرال هایزرن این شماره تلفن‌ها را اورد و به من داد به او گفتم این کارها کار دولت است، اما کاری به این کارها نداریم، تقاضای ما و نظر ما همان است که قبل از گفته‌ایم. پرسیدند چه جواب داد؟ عرض کردم در مورد بی‌بی‌سی گفت کاری از ما ساخته نیست و راجع به دو مورد دیگر گفت گزارش کرده‌ام به واشنگتن و منتظر جواب هستم ولی جان‌ثار تصور نمی‌کنم این ملاقاتی که پیشنهاد می‌کند فایده‌ای داشته باشد. باز فرمودند خیلی عجیب است، یعنی چه؟ معلوم نیست این‌ها چه می‌خواهند. این جریان کار آقای هایزرن بود.

و اما درباره این که می‌پرسید هایزرن آمده بود مطالعه کند بینند کودتا ممکن است یا نیست، باید تکرار کنم آنچه ما در آن روزها از هایزرن دیدیم و شنیدیم با آنچه بعدها در کتابش نوشته متفاوت است. کتاب او سر تا پا ضد و نقیض است. اعلیحضرت روز بیست و چهارم دی، دو روز قبل از مسافرت‌شان، به من فرمودند چون این روزها زیاد از کودتای ارتش صحبت می‌شد نخست وزیر نگران وقوع کودتاست، ما هم که مکرر دستور داده‌ایم خونریزی نباید بشود، دیوانگی نباید بشود، بنابراین

---

۱- به طوری که ملاحظه می‌شود تیمسار ارشبد قره‌باغی رئیس ژاندارمری کل کشور در گذشته، وزیر کشور دو ماه پیش، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، شخصی به نام دکتر بهشتی را که نامش ماهها بود در جراید چاپ می‌شد و در رادیوهای خارجی ذکر می‌گردید نمی‌شناخت و تصورش بر این بود که او یک پزشک است. در مورد کندذهنی و گیج بودن قره‌باغی آیا بیش از این می‌توان دلیل و مثالی آورد؟

شما این شایعات را تکذیب کنید. گفتم اطاعت می‌شود و آمدم یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دادم و شایعه کودتا را تکذیب کردم. این مصاحبه روز قبل از مسافرت اعلیحضرت یعنی روز ۲۵ دی ماه در روزنامه‌ها منتشر شد.

ژنرال هایزرن هم در کتابش می‌نویسد که قره‌باغی اعلام کرده بود بعد از رفتن شاه کودتا نخواهد شد. این را می‌گوید ولی در خاطرات همان روز، یعنی روز بیست و ششم دی، می‌گوید بنا بود نصف شب، ساعت ۲ بعد از نصف شب کودتا بکنند و من مانع شدم! همانطور که گفتم مثل این که کودتا چیزی است که دو نفر بگویند برخیزیم برویم کودتا کنیم و بعد، ایشان بگویند نخیر، این کار را نکنید. جای دیگر می‌نویسد من به فرماندهان گفته بودم کودتای قبل از موعد مورد حمایت دولت آمریکا نخواهد بود. در صورتی که اصلاً صحبت کودتا نشده بود که قبل از موعد باشد یا بعد از موعد و آمریکا از آن حمایت بکند یا نکند. جای دیگر می‌نویسد به فرماندهان گفته بودم به کودتا فکر نکنند زیرا ممکن است کشور به دامن کمونیست‌ها بیفتند. همچنین می‌نویسد هیچ کودتایی نمی‌تواند بدون پشتیبانی ابرقدرت‌ها انجام شود. می‌نویسد ژنرال جونز (رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا) از من پرسید آیا ارتش قادر به کودتا هست یا نیست؟ من جواب دادم اگر بختیار به آنها دستور بددهد این کار را خواهند کرد. آقای بختیار نخست وزیر بود و ارتش از دستورات ایشان اطاعت می‌کرد. کاری که ایشان دستور می‌داد و ارتش اجرا می‌کرد، آیا اسمش کودتاست؟ کودتا عملی است علیه دولت، علیه خود آقای بختیار. اقدام نظامی در اجرای دستورات نخست وزیر، یعنی همان اجرای مقررات حکومت نظامی. اینکه اسمش کودتا نیست. آقای هایزرن تفاوت این دو موضوع را تشخیص نمی‌دهد. بعد از آن که کتاب ژنرال هایزرن منتشر شد روزنامه‌گاران با ایشان مصاحبه‌ای کرد که متن آن را بنده دارم. در آنجا می‌گوید همان روز اول برژینسکی از من خواست که ترتیب کودتا را بدهم ولی این چیزی نبود که کارتر از من خواسته بود، و من می‌بایستی دستورات رئیس جمهور را اجرا کنم. خبرنگار گاردن از ایشان سوالات دیگری می‌کند و بالاخره آقای هایزرن می‌گوید واشنگتن نمی‌توانست تصمیم بگیرد و دقیقاً به من بگوید که از من چه می‌خواهد. آخر مصاحبه هم تأکید می‌کند که آن روزها نفهمیدم نظر واشنگتن نسبت به ایران چیست.

این‌ها چیزهایی است که بعدها نوشته است. اما آن روزها چیزی که ما استنباط کردیم این بود که هدف مؤوریت ایشان این بود که اعلیحضرت از مملکت خارج شوند. گفتم اعلیحضرت از کشور خارج شد، دیدیم ایشان صحبت از آمدن [آیت الله] خمینی می‌کند. ما گفتیم که چنین قراری نبود و همان سبب شد که من تصمیم گرفتم استعفا بدهم.

از گوادولوپ، چیزی که ما آن روز اطلاع داشتیم همان بود که در روزنامه‌ها نوشته می‌شد. یک بار هم در شورای امنیت ملی آقای میرفندرسکی وزیر امور خارجه گزارش سفیر ایران در فرانسه را

قرائت کرد که در گوادولوپ تصمیم گرفته شد، یا دولت‌های چهارگانه موافقت کردد که اعلیحضرت از ایران خارج شوند و خارج شدند. ولی از این که تصمیم گرفته باشد با [آیت الله] خمینی وارد مذاکره شوند یا کسی را بفرستند به نوافل لوشاتو، صحبتی نبود و ما هم چیزی نمی‌دانستیم. فرماندهان را کسی در جریان تحولات و تغییرات سیاسی نمی‌گذاشت. تنها موردی که پیش آمد همان بود که آقای هایزرا پیشنهاد کرد، ما با آقای بازرگان تماس بگیریم. در نتیجه برای ما هم این سؤال پیش آمد که واقعاً این‌ها چه می‌خواهند. همان سؤالی که برای اعلیحضرت هم مطرح بود. در شورای فرماندهان هم صحبت شد که این‌ها از بختیار حمایت می‌کنند یا از بازرگان؟ البته آن روز هنوز نمی‌دانستیم که ممکن است بازرگان نخست وزیر شود. خیر، فرماندهان را در جریان نمی‌گذاشتند. به همین دلیل هم ما ابتدا سعی داشتیم اعلیحضرت را از مسافت منصرف کنیم. بین خودمان قرار گذاشته بودیم که هر کدام شرفیاب می‌شویم، بگوییم قربان، تشریف نماید. اعلیحضرت هم در موقع معرفی دولت گفته بودند «اگر قرار شد» ما به مسافت برویم، شورای سلطنت تشکیل خواهد شد. یعنی باز برای ما این امید وجود داشت که می‌شود کاری کرد. در یکی از شرفیابی‌های آخر، مدتنی در اتاق انتظار مجاور دفتر اعلیحضرت نشستم و چون مدت انتظار طولانی شد، از آجودان کشیک علت را سؤال کردم. گفت جورج براون وزیر سابق امور خارجه انگلستان شرفیاب است. بالاخره احضار فرمودند و موقعي که من وارد دفتر می‌شدم، لرد براون بیرون می‌آمد. در داخل دفتر دیدم اعلیحضرت قدم می‌زنند و ناراحت به نظر می‌رسند. بعد از گزارش مسائل جاری، باز فرست پیدا کردم و عرض کردم با اوضاع و احوالی که هست و شعارهای ضد سلطنت که دائمًا اوج می‌گیرد این خطر وجود دارد که اگر اعلیحضرت تشریف ببرید امید مراجعت در بین نباشد. ایشان با ناراحتی فرمودند شما که همه چیز را نمی‌دانید، طرحی هست و برنامه‌ای هست. این هم بر ابهام قضیه افزود و بنده فکر کردم لابد طرحی هست و برنامه‌ای هست که ما از آن خبر نداریم و نباید خبر داشته باشیم و باز برای این که به حرف خاتمه دهنده، سؤال کردن مطلب دیگری نیست؟ عرض کردم خیر. پس ما چیزی نمی‌دانستیم، نه اعلیحضرت چیزی به ما می‌گفتند و نه آقای بختیار چیزی می‌گفتند. هر بار که با آقای بختیار صحبت می‌کردیم می‌گفت مشغول ملاقات هستم، صبح ملاقات دارم، عصر ملاقات دارم و همین فردا، پس فردا مسائل روشن می‌شود. هایزرا هم چیزی نمی‌گفت. باز هم می‌گفت از دولت بختیار پشتیبانی کنید. حتی پشت آن صحبت را دیگر نگرفت که ما برویم و بازرگان را بینیم.<sup>۱</sup>

شایطی که ارتشبید قره‌باغی و همقطاران تیمسار او طلب می‌کردد، بسیار عجیب بود زیرا آیت الله خمینی رهبری مستقل بود و تابع دستور آمریکایی‌ها نبود و به شدت به

۱- چه شد که چنان شد، گفت و گوی قره‌باغی با احمد احرار.

آنها حمله می‌کرد و هر چه خودش تشخیص می‌داد به نفع ملت ایران و انقلاب است انجام می‌داد. بی‌بی‌سی هم چندان اعتنایی به دستورهای دولت انگلیس نداشت و برای جا انداختن خود به عنوان یک بنگاه سخنپراکنی مستقل و در اجرای سیاست کلی تر و فراگیرتر، دولت انگلیس که شصت هفتاد سال است می‌کوشد این مؤسسه را مستقل اعلام کند، برنامه‌های خود را پخش می‌کرد.<sup>۱</sup>

سوم اینکه ورود نوارهای حاوی بیانات آیت‌الله خمینی، با هوایپماهای خارجی را به زحمت می‌توان باور کرد. ممکن است عده‌ای از مسافرین ایرانی در مراجعت از پاریس پس از دیدار آیت‌الله خمینی، نوارهای ضبط شده از صدای مشارالیه را می‌آوردند اما عجیب است که مهندسین مخابرات ارتش این نکته ساده را نفهمیده بودند، که با تلفن ضبط صدا از راه دور میسر است و چنانکه اکنون در رادیوها و تلویزیون‌ها شنیده و مشاهده می‌شود صدا از راه دور به وسیله تلفن ارسال و به وضوح پخش و ضبط می‌شود و آن زمان هم از این نظر مشکلی نبود. فرض می‌گیریم که نوارهای سخنان آیت‌الله خمینی نه از طریق تلفن ضبط و توزیع می‌شد، بلکه مسافرین که با هوایپماهای خارجی به ایران می‌آمدند (چون خطوط هوایی هما در اعتصاب بود)، این نوارها را می‌آوردند. آیا وظیفه کشف و ضبط و توقیف این نوارها هم با آمریکایی‌ها بود، یا مقامات انتظامی و نظامی ایران و مأمورین گمرک؟

اینجاست که خواننده پس از گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب متوجه می‌شود تیمساران ارتش شاهنشاهی، در چه خواب نازی غنوده بودند که جلوگیری از ورود نوارهای حاوی سخنان آیت‌الله خمینی را (که ثابت کردیم این اصوات به وسیله تلفن به ایران منتقل و روی نوار ضبط و تکثیر می‌شد) هم از ژنرال هایزر و دولت آمریکا می‌طلبیدند.

۱- علی‌رغم موذیگری‌ها و حساب و کتاب‌های انگلیسی جماعت، این قاعده همچنان پابرجاست. چنانکه اخیراً در شش ماهه اول ۱۳۸۲ شاهد آنیم که بی‌بی‌سی بر اثر افشاگران اسرار جنگی انگلستان در عراق و اینکه از صدام سلاح‌های کشدار دسته جمعی باقی نمانده است، با دولت تونی بلر درافتاده و سخت تحت فشار است و کار به خودکشی خبردهند بی‌بی‌سی در وزارت دفاع انگلیس، یا مرگ عمدی او انجامیده است.

بدین ترتیب اوقات هایزر در تهران می‌گذشت. تیمسار ریبعی در دیداری دیگر با هایزر خواهان آن شد که آمریکا کاری بکند. از دیدگاه او هرگاه آمریکا (عمو سام) عصای معجزه‌آسای خود را تکان می‌داد همه مشکلات ایران محو خواهد شد.

در دیداری دیگر با ریبعی در روز ۱۹ دی، ریبعی که بسیار خشمگین شده بود آمریکا را مسؤول بحران ایران دانست. او در محاورات تند و شدید خود با هایزر یک بار دیگر دم از اقدام به کودتا کرد و تهدید نمود در صورت رفتن شاه او هم با شاه از ایران خواهد رفت.

یک احساس مجھول به ریبعی الهام می‌کرد که آینده تیره و تاری در انتظار اوست اما او و سایر ژنرال‌ها عیب و نقص بزرگ ذهنی‌شان این بود که آمریکا را پدرخوانده خود می‌انگاشتند و به جای اینکه خود در صدد شناسایی انقلابیان و تفکیک آنها به گروه‌های معتقد، افراطی و غیره باشند و حتی میان آنها و کمونیست‌ها تمایز بگذارند از همه آنها بیم داشتند و سعی در نزدیک شدن به آنها نمی‌کردند.

در روزهای میان ۱۳ دی تا ۳۰ دی سیر حوادث به شرح زیر ادامه یافت و تیترهای خبر را به خود اختصاص داد.

«تیمسار قره‌باغی» از طرف شاه به جای «ازهاری» رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران شد - در اثر درخواست‌های مکرر جمعیت‌های سیاسی ۱۶۴ زندانی سیاسی شهربانی مشهد آزاد شدند - در تظاهرات مردم قم یک تن کشته، در خرمشهر ۴ تن کشته و ۱۰ نفر دیگر زخمی و در ساری یک تن به دست نیروهای نظامی کشته شدند - دوازدهمین مجروح بهبهان که در روزهای اخیر گلوله خورده بود کشته شد - در تظاهرات کرمانشاه باقیمانده کاخ استانداری به آتش کشیده شد - دولت آفریقای جنوبی با قطع نفت ایران ۹۰ درصد نفت آن کشور را تأمین می‌کرد، برنامه صرفه‌جویی مصرف نفت را در سرتاسر این کشور به اجرا گذاشت - کارکنان بانک ملی ضمن درخواست آزادی یکی از کارکنان بازداشتی خود، تعویض مهره‌های دولت را برنامه‌ای برای تحقیق ملت خواندند.

«ارتشد ازهاری» به بهانه کسالت و «اویسی» استعفا دادند و از کشور خارج شدند.

اویسی با یک هواپیمای نیروی هوایی که به اسپانیا پرواز می‌کرد از کشور گریخت. بین دادگستری و شهربانی بر سر خروج «اویسی» اختلاف افتاد زیرا نام «اویسی» جزو ۱۷۸ خارج کننده ارز از کشور بود. ظاهرآ اویسی با یک هواپیمای نظامی باری ارتش که به اسپانیا می‌رفت از کشور گریخت. او روزهای آخر گریه کنان نزد قره‌باغی رفت و گفت: «از من منفورتر کسی در کشور نیست». در جنگ‌های خیابانی تازه بین مردم و نیروهای نظامی در لار ۲ تن (از جمله یک استوار ارتش) کشته و ۵ تن زخمی، در لنگرود یک تن کشته و ۵ تن مجروح، در سنقر ۲ تن کشته و ۲۰ تن مجروح، در مراغه ۲ تن کشته و ۴ تن مجروح و در بناب ۳ تن کشته و ۵ تن مجروح شدند. ۵۰۰۰ کارگر و کارمند خارجی بندرعباس را ترک کردند - کارکنان آتش نشانی در اعلامیه‌ای اظهار داشتند که حاضر نیستند حریق لانه‌های فساد را خاموش کنند.

- جمعیت حقوقدانان به ریاست «متین دفتری» از واقعه کشته شدن «استاد دکتر نجات‌اللهی» پرده برداشت و آن را یک ترور سیاسی نامید - «بختیار» در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «دولت من به اسرائیل و افریقای جنوبی نفت نمی‌فروشد و من هرگز ژاندارم خلیج نخواهم بود». «امینی» و «صدیقی» از دولت بختار حمایت کردند - با اعلام روزه سیاسی از جانب برخی گروه‌های مخالف، مردم در بسیاری از شهرها روزه گرفتند.

در همان روزهای نیمة دوم دی ماه «سپهبد عزیزی» استاندار خراسان از شدت فشار مردم خراسان استعفا داد. و «رزاقي» استاندار هرمزگان در اثر قیام عمومی این شهر به پایگاه دریایی بندرعباس پناهنده شد - «سپهبد مهدی رحیمی» به جای «اویسی» فرماندار نظامی تهران شد و سپهبد بدراهی به سمت فرمانده نیروی زمینی منصوب شد. - انجمن شهر بابل شهردار خود را با اختیار کامل انتخاب کرد - در برخوردهای خیابانی بین مردم و مأموران در کاشان یک تن کشته، در میناب (در حمله چماق بdstها) ۱۳ تن زخمی، در فریدونکنار یک تن زخمی، در رودسر یک تن کشته، در آمل (در مجلس یادبود شهدای اخیر) ۲۵ تن مجروح شدند.

در روز ۱۶ دی ماه، وزرای کابینه نیم‌بند «بختیار» به شاه معرفی شدند. این وزرا

عبارت بودند از: ریاحی، رزم آرا، آریانا، خادم، آموزگار، پیراسته، صمیمی، میرفندرسکی، کاظمی، صادق وزیری، مشیری، عباسقلی بختیار و ارتشد جم، گرچه صحبت از جم می‌شد اما خبری از او نبود.<sup>۱</sup>

در همان روز اعتصاب روزنامه‌های بزرگ کشور پس از ۶۲ روز به پایان رسید - «بختیار» اعلام کرد: «شاه سلطنت می‌کند و من حکومت» - کارگران راه‌آهن ناحیه جنوب کشور اعتصاب خود را به خاطر حمل نفت برای نیازهای داخل کشور شکستند - در قم ۴۰ هزار نفر با پیشاہنگی پزشکان شهر دست به تظاهرات زدند - مقررات منع عبور و مرور در تهران دو ساعت کاهاش یافت - در مراسم یادبود یکی از شهدای بابلسر ۲۰ هزار نفر شرکت کردند - در پی کشتار مأموران نظامی در تهران ۵ تن کشته و ۱۶ تن مجروح، در بهشهر ۲ تن کشته، در بانه ۲ تن کشته و ۹ تن مجروح، در قم یک سرباز زخمی، و در مراسم شب هفت شهدای ورامین ۴ تن کشته و دست کم ۳۰ تن زخمی شدند.

جبهه ملی ایران روز ۱۷ دی ماه، را روز اعتصاب ملی و عزاداری عمومی اعلام کرد. به دنبال اعلام اعتصاب عمومی و عزای ملی توسط جبهه ملی، دولت نیز این روز را عزا اعلام کرد - در مراسم یادبود یازدهمین سال خاموشی غلامرضا «تختی» که در مزار وی در ابن بابویه انجام شد هزاران تن از جمله «آیت الله طالقانی» شرکت کردند.

- در پی حمله چند روز پیش نظامیان به مردم قزوین در این شهر قحطی شد و گروه‌های مختلف مردم از شهرهای دیگر به کمک آنان شتافتند - روزنامه «فیگارو» در آخرین شماره خود نوشت: «اویسی فرمانده نیروهای زمینی ایران در آمریکا تلاش می‌کند تا «کارتر» را برای انجام کودتای نظامی در ایران متلاuded سازد» در حالی که اویسی آن روزها در اروپا بود و سعی می‌کرد خود را در جایی پنهان کند و نامش سر

۱- وزیران بالباس عادی نه فراک حضور یافته بودند. وقتی شاه صحبت می‌کرد دکتر شاهپور بختیار با قیافه مخصوص و ژست ناباورانه و حالت بی‌اعتنایی چشم به سقف تالار دوخته بود و گویی می‌خواست بگوید که او شریک اقدامات ۲۵ ساله شاه و نخست وزیری گذشته نیست. ژست بختیار توجه همه تماشاگران تلویزیون را جلب کرده بود. احتمالاً همین بیانات کوتاه شاه بود که یکی دو روز بعد باعث اعتراض شدید دکتر سجادی به او شد.

زبان‌ها نیفتند - «آیت الله خمینی» کمک «یاسر عرفات» رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین را رد کرد - اسرائیل ادعا کرد که مخالفین فعال ایرانی توسط کارشناسان سوری و فلسطینی دوره چریکی می‌بینند - ۲۲۰ تن زندانی «اوین» از غیرقانونی بودن بازداشت خود و نداشتن امکانات رفاهی شکایت کردند - «فرانسوا میتران» رهبر حزب سوسیالیست فرانسه گفت حزب وی در پشتیبانی از مردم و انقلاب در ایران میتبینگ خواهد داد - «مهندس بازرگان» در اجتماع کارگران شرکت نفت در پالایشگاه شیراز گفت: «شاهرگ حیاتی دولت در دست کارگران نفت است» - به دنبال انقلاب و شورش مردم در تبریز دو تن مجروح شدند و ساعت منع عبور و مرور یک ساعت افزایش یافت - در پی تیراندازی مأموران حکومت نظامی در تهران ۴ کشته و ۱۸ مجروح، در شاه‌آباد غرب ۳ کشته و زخمی، در نجف آباد ۴ کشته، در کنگاور ۴ تن کشته و ۱۶ تن مجروح، در سرپل ذهاب یک تن کشته و ۱۰ تن مجروح، در همدان یک پاسبان و یک تن از تظاهرکنندگان کشته، در سردرود ۲ تن کشته و ۱۵ تن زخمی و در خرمشهر یک تن کشته شدند - ۲۰ هزار تن از اهالی ۱۸ روستای اراک در این شهر دست به تظاهرات زدند - ۴۰۰ تن از دهقانان روستاهای اطراف مریوان به خاطر آزادی ۴ روستایی بازداشتی در دادگستری این شهر، دست به تحصن زدند و تهدید به اعتصاب غذا کردند - در تظاهرات اهواز ۲۰۰ هزار تن و بندرشاه ۲۰ هزار تن شرکت کردند.

در روز ۱۸ دی ماه ۱۳۵۷ بنا به دعوت «آیت الله خمینی» در سراسر کشور تعطیل همگانی و عزای عمومی صورت گرفت. در پی درگیری‌های تازه بین مردم و نظامیان در شهر بهبهان (۹ تن مجروح)، در تبریز به دنبال آتش‌سوزی صد بانک و ۵ سینما و یک کارخانه آبجوسازی (۴ تن کشته)، در دزفول (۲ مجروح)، در مبارکه (یک کشته و ۶ زخمی)، در سو سنگرد (۴ کشته و ۸ مجروح)، در همدان (یک نظامی کشته)، در کاشمر (۴ کشته و ۱۴ زخمی)، در دامغان و فسا (چند مجروح)، در شهر ری (۲۵ تن کشته و ۱۴ زخمی)، در رشت (۵ مجروح)، در تهران (۴ کشته و ۷ نظامی مجروح)، در قم (یک کشته و چند مجروح)، در گرگان (۳ مجروح)، در یک روستای اردبیل (۶ کشته و ۱۹ زخمی)، در یزد (۴ کشته و ۱۳۰ زخمی)، در ساری (۲ کشته و ۱۱ مجروح)، در

بندرعباس به دنبال آتش کشیدن ۱۷ شعبه بانک (۸ مجروح)، در بندرگز (۲۰ کشته و ۲۰ زخمی)، در سفر (۳ کشته و ۸ مجروح)، در شاه‌آباد غرب (۵ کشته و ۲۰ مجروح)، در کنگاور (۳ کشته و ۱۱ مجروح)، در آبادان (یک کشته و ۱۵ زخمی)، در گرمسار (۵ زخمی)، در فریدون‌کنار (۵ کشته و ۱۲ زخمی)، در خرم‌آباد (۳ کشته و ۱۴ زخمی)، در اران و بیدگل (عده‌ای زخمی) و در لار (یک نظامی و ۳ نفر از تظاهرکنندگان) کشته شدند. کارکنان بهداری همدان به خاطر اعتراض به دستگیری سه تن از همکارانشان در مسجد جامع این شهر دست به تحصن زدند. در پیشوای ورامین، تربت حیدریه، ساوه، نی‌ریز، ممسنی، تاکستان، ابرکوه، زرقان، داراب، شهریار، کرج و بندرگناوه نیز تظاهرات گسترده‌ای برگزار شد. مردم سمنان، شاهی، بانه و بروجرد یاد شهدای اخیر شهرشان را بر سر مزار آنها گرامی داشتند. مقررات منع عبور و مرور حکومت نظامی در تبریز دو ساعت افزایش یافت. کارکنان وزارت کار و امور اجتماعی در این وزارتخانه متخصص شدند. هزاران نفر آموزگار تهرانی در «بهشت زهرا» گرد هم آمدند و همبستگی دوباره خود را با دیگر گروه‌ها اعلام کردند. در رفسنجان مجسمه شاه از میدان این شهر پائین کشیده شد. بختیار در مصاحبه مطبوعاتی خود گفت: رژیم پادشاهی در ایران می‌ماند و کسانی که از ۲۸ مرداد ۳۲ تاکنون به ایران خیانت کرده‌اند محاکمه و مجازات خواهند شد. «سنجابی» ریاست شورای سلطنت را نپذیرفت - آمریکا از فروش ۵۰ هزار تن برنج طبق قرارداد به ایران خودداری کرد - «садات» رئیس جمهور مصر در گفتگوی اعلام کرد: «حوادث ایران، مصر و اسرائیل را وادر به امضای قرارداد صلح می‌کند» - «ارتشبد جم» از کابینه بختیار کناره گیری کرد - «هنری کیسینجر» اظهار داشت: «اوپاچ ایران در مصر و مراکش اثر خواهد گذاشت» - دو طایفه بزرگ ممسنی به خاطر همبستگی با انقلاب با یکدیگر متحد شدند.

دکتر بختیار سعی داشت با نشستن زیر عکس بزرگ مصدق تفاوت دولت خود را با دولت‌های ۲۵ سال گذشته به طور شاخص اعلام دارد. روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان که دیگر به طور کامل در اختیار مخالفان رژیم بودند با تیترهای تکان‌دهنده ادامه اعتصاب‌ها را خبر می‌دادند. عناصر چیزگرا در این سه روزنامه بر عناصر دیگر تفوق

یافته و تلاش داشتند سازمان‌های مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق و حزب توده را پایه‌های اصلی و اساسی انقلاب قلمداد کنند. ارتش به کلی سردرگم شده و فرماندهان در بن‌بست گرفتار و نمی‌دانستند چه باید بکنند.

### چرا ارتش آمادگی نداشت و تیمساران دچار سرگشتنگی شده بودند؟

سال‌ها بعد ارتشدید فریدون جم پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، در انگلستان در پاسخ یک پرسشگر چنین جواب داد:

«از من خواسته‌اند این پرسش را پاسخ دهم که چرا در ارتش شاهنشاهی ایران هیچگونه پیش‌بینی برای مقابله با اختشاشات و بی‌نظمی‌های شهری و منطقه‌ای نشده بود و چرا چنین ارتش نیرومندی چنین آسان از پای درآمد؟»

نخست باید با صراحة یادآور شوم که این ادعا صحیح نیست و این شایعه که همه جا بر سر زبان‌هاست، به کلی بی‌اساس است. تمام یگان‌ها و پادگان‌های ارتش دارای طرح‌های ضداختشاش بودند که به تصویب نیروی زمینی می‌رسید. از جمله برای تهران، در سال ۱۳۴۱ خورشیدی یا (۱۳۴۲) که فرمانده دانشکده افسری بودم روزی به دفتر ویژه اطلاعات احضار شدم. کمیسیونی در حضور تیمسار حسین فردوست رئیس آن سازمان، مرکب از شهربانی، ژاندارمری، نمایندگان ادارات دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، رکن دوم نیروی زمینی و سازمان اطلاعات و امنیت کشور شکیل بود. وقتی وارد شدم تیمسار فردوست گفتند اعلیحضرت همایونی امر فرموده‌اند دور هم جمع شوید و طرحی برای امنیت تهران تهیه کنید که بعداً مدل واقع شود و به نقاط دیگر تعمیم داده شود. از بین حاضران علاوه بر فردوست، تیمسار [محسن] مبصر که ریاست شهربانی را عهده‌دار بودند حضور داشتند. اسامی دیگران به خاطر نیست. تیمسار فردوست به علاوه ابلاغ کردند که اعلیحضرت فرموده‌اند فریدون جم را هم از دانشکده افسری دعوت کنید.

### طرح ضداختشاش چگونه تهیه شد؟

در آن جلسه مذاکرات مفصلی صورت گرفت. از جمله توافق گردید که روش کار باید عبارت باشد از تهیه لیست مخالفان بالقوه، در نظر گرفتن نحوه و دامنه اختشاشات ممکن، ایجاد سازمانی که

۱- آئین نامه مزبور تاریخ شهریور ۱۳۴۱ را دارد. بنابراین قبل از خرداد سال ۱۳۴۲ ترجمه، تهیه و چاپ شده است. نسخه‌ای از آن در اختیار من است.

به طور دائم مراقب اوضاع باشد و در صورت بروز اغتشاشات به موجب طرح‌هایی که باید تهیه شود و دکترین و شیوه‌های کار را روشن کند. دستورالعملی تهیه شود که تکالیف کلی و جزیی هر یک از سازمان‌ها و طرز کار را معین کند و سپس برنامه‌های آموزشی یگان‌های مختلف شهربانی، ارتش و ژاندارمری را منظم کند و تجهیزات و وسایلی را که موجود نیست فراهم سازد. در همان جلسه قرار شد کمیسیون اجرایی زیر نظر و به ریاست خود من باشد. من بویژه لزوم همکاری نزدیک تیمسار علی کریملو از ستاد ارتش و تیمسار مبصر را از شهربانی خواستار شدم و وارد مرحله اجرایی گردیدیم. طرحی که تهیه شد عبارت از این بود که مراحل زیر در نظر گرفته شود:

۱- وضعیت عادی

۲- وضعیت غیرعادی

۳- وضعیت فوق العاده

۴- وضعیت بحرانی

در وضعیت عادی شهربانی رأساً مسؤولیت نظم و انتظامات را عهده‌دار باشد. منتهی قرارگاه کوچکی از ارتش معین شود که اوضاع را تعقیب کرده برای شهربانی مشاور باشد، نیروهای پیش‌بینی شده را برای شرکت در حفظ انتظامات زیر نظر داشته و به آموزش‌های ضد اغتشاش آنان نظارت کند، تمرین‌های مخابراتی و پایگاه فرماندهی در فاصله‌های معین انجام دهد و تکمیل لوازم و وسایل را زیر نظر بگیرد.

در وضعیت غیرعادی، باز شهربانی عهده‌دار امور باشد ولی قرارگاه امنیت ارتش با شهربانی توأم گردد و یگان‌هایی از ارتش در اختیار شهربانی گذارده شود و کاربرد آنها مشترکاً بین شهربانی و قرارگاه امنیت ارتش کنترل شود. ضمناً قرارگاه ارتش آمده شود که در صورت توسعه بی‌نظمی‌ها، حکومت نظامی را (به وسیله دولت) اعلام کرده و شهربانی و ژاندارمری را زیر امر بگیرد.

برای تهیه مدارک آموزشی، مدارک کشورهای فرانسه، انگلستان، آمریکا و اتحاد شوروی خواسته شد. مدرکی که به زبان فرانسه یا انگلیسی بود احتیاج به ترجمه نداشت ولی مدارک روسی را دادیم سرهنگی که در دانشگاه جنگ خدمت می‌کرد و روسی خیلی خوب می‌دانست و نامش گویا بهمن بود ترجمه کند. با مطالعه آین نامه‌ها مشاهده شد که اصول کار در همه جا یکی است، با اختلافات جزئی. چون تمام آین نامه‌ها و مدارک ارتش مبتنی بر سیستم آمریکایی بود. آین نامه ضد اغتشاشات آمریکا برگزیده شد و من آن را به سرتیپ مقدم دادم که ترجمه کند و بعضی نکات را که مناسب تشخیص دادیم از آین نامه‌های مشابه فرانسه و انگلستان وارد آن کند. این کار به سرعت پیشرفت کرد و خود من نوشتن دستورالعمل کلی را عهده‌دار شدم. این دستورالعمل نوشته شد و ضمیمه آن، لیست مخالفان، نقاط آسیب‌پذیر شهر، برآورد حجم اغتشاشات در هر نقطه و طرح‌های مختلف برای نقاط

مختلف از جمله دانشگاه تهران، میدان بهارستان، میدان فوزیه، منطقه شهربانی، وزارت امور خارجه، جلو وزارت جنگ، ستاد ارتش، حضرت عبدالعظیم، نارمک، تهرانپارس، رادیو و تلویزیون، تهران نو تهیه گردید و مشخص شد که قوای تقویت شده شهربانی چه کند؟ و نیروهای ارتش در کجا متمرکز شود؟ چگونه وارد عمل شود؟ جمعیت را چگونه متفرق سازد؟ به کجا براند؟ در چه شرایطی تیراندازی هواپی کند؟ چه موقع مجاز به گشودن آتش گردد؟ و به دستور چه مقامی؟ و سایر نکات که مفصل‌ا در آین نامه بیان شده است.

برای تهران علاوه بر قرارگاه تخصصی شهربانی پیش‌بینی گردید که یک نفر از امرای ارتش تحت عنوان فرمانده تأمین تهران برگزیده شود و تیمسار سرلشکر عمیدی به این مقام منصوب گردید و قرار شد ستادی در اختیار داشته باشد و به طور دائم با تماش با شهربانی و سواک اوضاع را زیر نظر بگیرد و تمرین‌های لازم را اجرا کند.

در خلال تهیه دستورالعمل و طرح‌ها، آین نامه حاضر گردید و من ترجمه تیمسار مقدم را مرور کردم و فرامین، صورت‌بندی‌ها و اصطلاحات آن را مطابق اصطلاحات نظامی متداول ایران کردم. وقتی همه مدارک تهیه شد پرونده مربوطه شامل: دستورالعمل، آین نامه، پیوست‌های دستورالعمل (طرح‌های مختلف) بود که همراه ارتشدید [عبدالحسین] حجازی بردم و به تصویب اعلیحضرت رسانیدم.

نام نخستین فرمانده به خاطرم نیست ولی بعداً تیمسار [جعفر] شفقت و بعداً تیمسار [عباس] قره‌باغی به نوبه عهده‌دار این امر شدند.

برنامه‌های آموزشی در تمام یگان‌های ارتش و شهربانی و ژاندارمری آغاز شد. تیمسار مبصر گارد مجهز شهربانی را ایجاد کرد که یگان با ارزش و بسیار مفیدی بود. طرح‌ها به طور مرتب اجرا می‌شد و تمرینها صورت می‌گرفت و خود من که در این فاصله جانشین رئیس ستاد بزرگ ارشتاران شده بودم آن را نظارت می‌کردم.

روزی اطلاع حاصل شد که می‌خواهند لشکر مرکز را که یگانه یگان ارتش و پادگان مرکز بود و تمام طرحها براساس شرکت آن تهیه شده بود، به گارد شاهنشاهی منتقل کنند. من به حضور اعلیحضرت شرفیاب شده گفتم این کار صحیح نیست زیرا:

۱- تنها یگان در اختیار فرمانده تأمین تهران، همین لشکر است.

۲- اگر این لشکر به گارد منتقل شود از اختیار ستاد بزرگ ارشتاران و ستاد نیروی زمینی خارج می‌شود و هیچ کنترلی روی آن وجود نخواهد داشت. (گارد مستقیماً زیر امر مستقیم اعلیحضرت بود).

۳- اگر ضرورت، دخالت یگان‌هایی از لشکر را در اغتشاشات اجتناب ناپذیر سازد نباید مستقیماً اعلیحضرت علیه مردم موضع بگیرند و گارد خود را به کار بزند.

۴- فرمانده تأمین تهران دیگر نمی‌تواند وظایف پیش‌بینی شده را انجام دهد. معذالک هیچ کدام از نظرات پذیرفته نشد! لشکر مرکز به گاره منتقل گردید. فرمانده تأمین تهران اجباراً فعالیت‌های خود را متوقف کرد که بعداً فرمانده گارد آن وظایف را انجام دهد؟!... ستاد بزرگ ارتشتاران و نیروی زمینی خود را کنار کشیدند.

بعداً خود من هم به سفارت شاهنشاهی ایران در مادرید فرستاده شدم و دیگر خبری از اوضاع نیروهای مسلح نداشتم تا هنگامی که اغتشاشات در تهران و نقاط دیگر شروع شد. در تلویزیون دیدم نه سازمان رهبری وجود دارد و نه مطابق طرح‌ها و آین‌نامه‌ها و ترتیباتی که برای چنین روزهایی تهیه شده بود، عمل می‌شود و تمام اصول مندرج در آین‌نامه‌ها زیر پاگذارده می‌شود.

اما تمام یگان‌های ارتش ملزم بودند که طرح ضداغتشاش داشته باشند و اگر دستور اجرا به هیچ کدام داده نشده باشد، مسئله دیگری است. دستور اجرا را باید دولت به فرماندهان نظامی می‌داد و چون در ارتش کوچکترین اشتباهات به سخت‌ترین تنبیهات منجر می‌گردید، بین افسران مدد شده بود که کار از نکردن عیب نمی‌کند! این شده بود طرز تفکر فرماندهان نظامی؛ چنین دستگاهی بدون رهبری چه کار باید می‌کرد و چه انتظاری از آن می‌توان داشت؟!۱

### سردرگمی قره‌باغی در آن ۳۷ روز

قره‌باغی موقعی که رئیس ستاد کل شد سالها بود در ژاندارمری بود، از هاری ارتش را به صورت آشفته و درهم برهم به حال خود رها کرده بود. البته ارتش مثل یک ماشین می‌چرخید اما امرا از افسران ارشد و افسران ارشد از افسران جزء و در مجموع همه افسران ارتش از قسمت‌های پائین ارتش بی‌خبر بودند.

قره‌باغی نمی‌دانست در نیروی هوایی چه می‌گذرد. مسئله همافران معما بی شده بود، ضداطلاعات ارتش به علت تغییرهای دائمی فرماندهان، دچار سرگیجه و ابهام بود. سیاست غلط شاه از ارتش که باید مدافعان مرزهای کشور باشد، یک سازمان پلیسی و اختناق ساخته بود و افسران ارتش می‌باید به مسائل سیاسی و شهری و اجتماعی پیردازند که در آن تبحری نداشتند.

قره‌باغی در آن ۳۷ روز، در مصاحبه‌های مطبوعاتی خود چند بار گفت ما ارتش را

۱- فصلنامه رهوارد، چاپ آمریکا.

برای جنگیدن در مزها و باکشورهای خارجی تربیت کرده‌ایم نه برای جنگ در داخل کشور. ما فکر می‌کردیم مطبوعات و رادیو و تلویزیون پشت سر ما خواهند بود نه رویارویی ما؛ همین نحوه صحبت نشانه بی‌اطلاعی قره‌باغی از اوضاع و احوال بود. گناه بزرگ قره‌باغی این بود که دنیا را از چشم آریامهر در حال سقوط می‌دید انقلاب مردم را نمی‌توانست درک و هضم کند. او به جای علت، معلول را می‌دید و نمی‌توانست تصور کند صاحب این قیافه حق بجانب که حالا مشوش و نگران به نظر می‌رسید، همان کسی است که همه حرف‌های حسابی مردم را در گذشته، با بی‌اعتنایی و رعونت و گلوله پاسخ داده و هیچ تنبنده‌ای را داخل آدم حساب نمی‌کرد.

قره‌باغی تمام روزهای نخست وزیری بختیار را در آشتفتگی و باری به هر جهت بودن گذراند. از اعترافات و افایر سپهبد ریبعی در دادگاه انقلاب آگاه می‌شویم که (هایزر) معاون فرماندهی ارتش آمریکا در اروپا و ایران روزهای متمادی به گفتگو با قره‌باغی و سایر ژنرال‌ها نشست. شاه به هنگام خروج خود از ایران سپهبد بدره‌ای را که فردی خشونتگرا و غیرقابل انعطاف و از افراد مورد اعتمادش بود به عنوان فرمانده نیروی زمینی به جای اویسی که از ایران گریخته بود گمارد. بدره‌ای به مراتب از قره‌باغی مطیع‌تر و در عین حال بی‌خبرتر از وضعیت آن روز ارتش بود.

قره‌باغی سه یا چهاربار در کنفرانس عمومی امیران و فرماندهان ارتش در ستاد کل شرکت کرد و سخنرانی‌هایی ایجاد کرد. متن آخرین سخنرانی او نشان می‌دهد که قره‌باغی از اضباط در ارتش و وفاداری به رژیم قانونی مملکت صحبت کرد و از بازگشت توأم با آرامش آیت‌الله‌العظمی امام خمینی به مملکت، اظهار خشنودی و مسرت کرد در همان حال قره‌باغی بارها و بارها مطبوعات را از انتشار مقالات تند علیه ارتش برعذر می‌داشت.

قره‌باغی که نمازخوان و اهل روزه و عبادت بود طبعاً از اینکه آیت‌الله خمینی در پیام‌ها و اعلامیه‌های اولیه خود به طور مکرر ارتشیان را به طور مسالمت‌آمیزی به اطاعت از انقلاب خوانده و به مردم نیز راهنمایی می‌کردند ارتشیانی را که به سوی مردم می‌آیند عزیز بدارند و اصولاً از توهین به ارتش خودداری کنند خشنودی خود

را اعلام داشته بود.

نکته قابل تعمق اینست که امام خمینی پیش از ورود به ایران و پس از ورود ارتشیان را با ذکر این جمله «آقای ارتشد، آقای سرلشکر، آیا می خواهی آقا باشی یا نوکر آمریکا» مورد خطاب قرار می دادند و در تمام پیام های امام خمینی به مردم ملاطفت با ارتش و استقبال از برادران ارتشی که به آغوش مردم بازمی گردند آمده است.

قره باغی چند سالی از ارتش دور بود و در ژاندارمری خدمت می کرد. او به علت گیجی و سرگشتگی وضع ارتش را به خوبی درک نمی کرد و تصورش این بود که اوضاع مانند سال های گذشته است و تفرقه و تشتنی در ارتش روی نداده است.

قره باغی در میان دو گروه ژنرال ها و افسران عالی رتبه ارتش گیر کرده و متحریر مانده بود چه بکند. گروهی نظیر اویسی و بدره ای خواهان زدن و بستن و تار و مار کردن و کشن بودند و گروهی دیگر که معتدل تر بودند سعی داشتند با حداقل خونریزی دوران شش ماهه حکومت نظامی را به پایان برسانند و ارتش را از شری که بدان دچار شده و پس از سال ها دوری از سیاست به صورت چماق رژیم در حوادث خیابانی درآمده بود رهایی بخشنند.

در آن روزها با ملاحظه صورت جلسه مذاکرات فرماندهان ارتش، در روزهای سوم و نهم بهمن ماه در می باییم بیشتر امیران در صدد بودند به گونه ای یا بازنشسته شوند و از کشور بروند تا از آنان به عنوان مخالفان انقلاب یاد نشود.

آنها روحیه خود را به شدت باخته بودند. شاه طی مدت ۲۵ سال سعی کرده بود آنها از جامعه دور بمانند و به همین جهت علی رغم تحصیلات عالیه نظامی و غیر نظامی شناختی از جامعه نداشتند، به انقلاب به دید شورش می نگریستند و برایشان سخت بود که بینگارند چرا تمام مردم در سراسر کشور سر به طغيان برداشته اند.



## کنفرانس گوادلوب

**زبگینو برژینسکی مشاور امنیتی کارتر در بخشی از خاطرات خود زیر عنوان «قدرت و اصول» در مورد کنفرانس گوادلوب می‌نویسد:**

«اندکی پس از ورودم در عصر روز پنجم شنبه ۴ زانویه ۱۹۷۹ (۱۶ دی ۵۷) به کلبه رئیس جمهور احضار شدم. کارتر که مانند من تنها یک لباس حمام به تن داشت و به روی یک یخچال کوچک در آلاچیقی نزدیک به اتاق نشیمن غیررسمی نشسته بود، با تلفن صحبت می‌کرد و نگران به نظر می‌رسید. جرج هامیلتون<sup>۱</sup> نیز که لباس حمام به تن داشت با پاهای باز بر روی یک نیمکت نشسته بود. رئیس جمهور از طریق تلفن امن با سایروس ونس صحبت می‌کرد. از قرار معلوم قضیه از این قرار بود که سایروس ونس<sup>۲</sup> در یک حالت اضطراب قابل ملاحظه با تلفن صحبت می‌کرد. ظاهراً نظامیان ایران به سولیوان گفته بودند که اکنون مصمم به اقدام هستند و اجازه نمی‌دهند شاه کشور را ترک کنند و برای یک سرکوبی عظیم که متضمن خونریزی وسیع خواهد بود، آماده می‌باشند.

۱- مشاور کارتر  
۲- وزیر خارجه کابینه کارتر

سایروس ونس و والتر ماندیل درباره این موضوع با هم جلسه‌ای ترتیب داده و هر دو به طور آشکار به رئیس جمهور گفته بودند که ما باید صریحاً به ارتش ایران بگوییم که از این حرکت حمایت نخواهیم کرد. فوراً با رئیس جمهوری تماس گرفته و گفتم که از نظر من چیزی که قرار است انجام شود، باید انجام شود و اگر ما ارتش ایران و شاه را از دست زدن به تصمیمی که نهایتاً اتخاذ کرده‌اند باز داریم مسؤولیت تاریخی عظیمی به دوش ما گذاشته خواهد شد. مکالمه ما مدت زیادی به طول انجامید اما در نهایت بیشتر به رضایت من انجامید و رئیس جمهوری، یک موضع قاطع اتخاذ کرد. او به سایروس ونس گفت که ما میل نداریم دستورات صادره به هایزر را تغییر دهیم و سولیوان باید نظر شاه را راجع به کودتا تأیید کند و نیز باید آخرین پیامی را که حاوی تشویق شاه به ترک کشور می‌باشد به او تحويل دهد. در حقیقت این مسئله به مفهوم آمادگی ما برای حمایت از تلاش کودتا بود، مگر در صورتی که شاه کاملاً چنین تلاشی را از سوی خود رد کند.

گفتگو به وقت گوادلوب از ساعت ۶ تا ۶/۳۰ دقیقه بعد از ظهر به طول انجامید. هنگامی که رئیس جمهور سخن می‌گفت، من به سرعت از سخنان او یادداشت برمی‌داشم. از قاطعیت او خشنود بودم و می‌ترسیدم کسی در این مرحله آخر واقعاً بخواهد جلوی آنچه را که به روشنی منافع جمعی غرب به حساب می‌آمد بگیرد. می‌توانستم بگویم که رئیس جمهور درباره امکان یک خونریزی کاملاً نگران بود و من پس از اینکه گفتگو تمام شد به او تذکر دادم که بدختانه سیاست جهانی یک کودکستان نیست و ما باید در نظر داشته باشیم که در صورت شکست ارتش در دست زدن به اقدام، چه زیان‌های فراوانی به ما وارد خواهد شد.

افسوس که چیزی اتفاق نیفتاد. سایروس ونس به طور شفاهی دستورات را به سولیوان داد و من شکی نداشتم که او با خلوص نیت چنین خواهد کرد. از جانب دیگر ارتش و شاه به سادگی مسامحه می‌کردند، زیرا شاه توضیح می‌داد که سناریوی کودتا به معنی فشار وارد کردن بر بختیار می‌باشد. چند روز بعد شاه تصمیم گرفت که در اواسط ماه کشور را ترک نماید.

موضوع دیگری که در گوادلوب برای ما مطرح بود این بود که آیا ایالات متحده

آمریکا باید با آیت الله خمینی تماس بگیرد یا نه. سایروس ونس با حمایت از اظهارات سولیوان، چندین بار ما را بدین کار توصیه کرد. رئیس جمهور و من با یکدیگر مذاکره کردیم و من به سایروس ونس گفتم باید اطمینان حاصل کنده شاه با یک چنین اقدامی موافق می‌باشد، سایروس بازگشت و به ما اطلاع داد که شاه با این عمل موافقت کرده است، سپس برای اینکه مدتی از این دست به آن دست کم، تقاضا نمودم که تصمیم نهایی در مورد این موضوع تا هنگام بازگشت رئیس جمهور به واشنگتن به تعویق افتد... من گفتم که این به ما فرصت کامل می‌دهد تا درباره موضوع به بحث پردازیم. نگرانی من این بود که یک چنین روشی روحیه رهبران ارشد ارتش را ضعیف کرده و مهاجرت آنان از کشور را افزایش دهد.

در صبح روز دهم ژانویه (۲۰ دی ۵۷)، رئیس جمهور، والتر ماندیل، سایروس ونس، هارولد براون، دیوید آرون و من با یکدیگر ملاقات کردیم. سایروس ونس با ذکر نظر سولیوان و اشاره به توافق شاه، توصیه خود را باز دیگر مطرح کرده و اظهار عقیده کرد که یک چنین گفتگو، تماسی و ضروری می‌باشد. من مخالفت کرده و گفتم که این اقدام به بیرون درز پیدا خواهد کرد و پیغمرد ۷۸ ساله را نمی‌توان از طریق یک گفتگوی ساده با یک فرستاده آمریکایی تحت نفوذ درآورد. علاوه بر این افکار عمومی آمریکاییان یک چنین اقدامی را درک نخواهد کرد و این عمل اعتماد و اطمینان به رژیم بختیار را در تهران از بین خواهد برد. مباحثات ما به شدت کش و قوس پیدا کرده و در انتهای رئیس جمهور تصمیم گرفت که از فرانسه بخواهد تا از طرف ما تماس‌های مستقیمی را با آیت الله خمینی آغاز نماید.

سپس پیشنهاد کردم تا ۱۰ روز به بختیار فرصت داده شود تا حمایت آشکار دیگر رهبران سیاسی و بویژه حمایتشان را برای فرو نشاندن اعتصابات به دست آورد، والا در غیر این صورت ما به یک کودتای نظامی دست خواهیم زد. من معتقد بودم که یک چنین تهدیدی به موضع ما اعتبار بیشتری می‌دهد و احتمال دارد غیرنظامیان ایران را وادارد تا خود را جمع و جور کنند. این توصیه مورد پذیرش واقع نشد. سرانجام، اجلاس گوادلوب به این نتیجه رسید که ترتیب پذیرایی از شاه را که در عرض چند روز

کشور را ترک می‌کرد، بدهد. بعداً در همان روز من در یادداشت‌های روزانه خود نوشت که: «من بیشتر به این دلیل به عزیمت شاه تن در دادم که احساس می‌کردم شاه مانع هرگونه عمل قاطعانه گردیده است. حداقل به این شیوه، وضع تا اندازه‌ای روشن می‌شود و ما قبل از اینکه نیروهای مسلح، کاملاً روحیه خود را از دست بدھند، خواهیم دانست که چه باید بکنیم».

تصمیم رئیس جمهور دایر بر خودداری از تماس مستقیم با آیت‌الله خمینی، و تماس غیرمستقیم با وی از طریق یک میانجی فرانسوی، تلگرام فوری سولیوان را به دنبال داشت. سولیوان در تلگرام خود تصمیم رئیس جمهور را یک تصمیم «احمقانه» خواند و از سایروس ونس و هارولد براون خواست تا برای لغو آن تلاش کنند. من تلگرام را به رئیس جمهور نشان دادم. او بالحنی شدید و قاطع تصمیم اصلی را مورد تأکید مجدد قرار داد و از سایروس ونس خواست تا در این باره تلگرامی برای سولیوان ارسال کرده و اشاره کند که تصمیم مذکور براساس یک توصیه دسته‌جمعی به رئیس جمهور توسط تمام مشاوران او اتخاذ شده است. رفتار اشتباه سولیوان در خلال این هفته‌ها، و بخصوص تلگرام او، مقام او را در نزد رئیس جمهور بالا نبرد.

این دوره برای همه‌ما، دوره پرتشنجی بود و گاهی اوقات توانمن فرسوده می‌شد. روابط من با سایروس ونس تیره‌تر می‌شد، بویژه اینکه در همان زمان سیاست عادی سازی روابطمن با چین به سرعت پیش می‌رفت و این در حالی بود که مذاکرات سالت با شوروی از حرکت باز ایستاده بود. رئیس جمهور نیز، تحت فشار از همه طرف، تا اندازه‌ای کم حوصله شد و در قبال گزارش هفتگی ۱۲ ژانویه (۵۷ دی ۱۹۷۸) من یک واکنش کاملاً انتقادی از خود نشان دادم. در آن گزارش نوشتند بودم که با نظر متخصصان ایرانی مخالف می‌باشم، چرا که آنها می‌گفتند، مشکل عمدۀ شاه می‌باشد و پس از عزیمت او در عین اینکه خمینی یک چهره مقدس باقی می‌ماند، جبهه ملی کشور را اداره خواهد کرد، من خاطرنشان کردم که خمینی یک انسان سازش‌ناپذیر است، ارتش از جبهه ملی نفرت دارد و جناح چپ نفوذش گسترش پیدا می‌کند. در تلاش برای کسب قدرت ما می‌توانیم برای حمایت از منافع خودمان، از یکی از طرفین حمایت کنیم.

رئیس جمهور که به طور آشکار خشمگین شده بود، در حاشیه گزارش نوشت که: «زیگ<sup>۱</sup> پس از اینکه تصمیمات مشترکی اتخاذ کردیم، اظهار تأسف درباره آنها به من کمک نخواهد کرد».<sup>۲</sup>

نظر برژینسکی درباره شاه چنین خلاصه می‌شد:

«خاندان پهلوی بطور کلی مرا به یاد ثروتمندان جدید نوع غربی می‌انداختند. سبک زندگی غربی و شکوه ثروت به روشی از آنها نمودار بود، اما در همان حال شاه یک مستبد سنتی شرقی به نظر می‌رسید که به اطاعت دائم و همه‌جانبه زیردستانش عادت کرده بود. بیشتر اینطور به نظر می‌رسید که شاه میان دو جهان متفاوت معلق است و احساس ابهام عجیبی نیز پیرامون او به چشم می‌خورد. او در همان حال قدرت روشنفکرانه و مهربانی شخصی از خود بروز می‌داد».

برژینسکی شاه را به خودبزرگ بینی متصف می‌کند و اظهار حیرت می‌کند که او چگونه و بر چه اساسی تصمیمات گوناگون خود را اتخاذ می‌کند.<sup>۳</sup>

در طول ۳۷ روز، ریاست ستاد ارتشید قره‌باغی که با آغاز زمامداری دکتر شاپور بختیار همزمان شد، او همچنان در گیرودار جلسات و شوراهای بسنده کردن به مطالعه گزارش‌ها گرفتار ماند و هرگز ابتکار عملی به عنوان یک ژنرال سیاسی که به هر ترتیب دو مین مقام مهم سیاسی - نظامی کشور را عهده‌دار بود به خرج نداد.

قره‌باغی مانند دیگر ژنرال‌های شاه عادت کرده بود فقط فرمانبرداری کند و تمام فرمان‌ها و ابتکار عمل‌ها را از شاه دریافت کند. قره‌باغی و دیگر ژنرال‌ها مانند یک دستگاه کامپیوتر بودند که پریز آن دستگاه را از برق بیرون کشیده باشند و بدون قوه محركه قادر به کمترین اقدام و حرکتی نبودند.

آنها اتومات شده و نجات از وضع موجود را که برایشان کاملاً بی‌سابقه بود پس از

۱- زیگ به نام اول برژینسکی اشاره می‌کند. نام کامل او زیگنیف برژینسکی است.

۲- زیگنیف برژینسکی: قدرت و اصول، ترجمه فصل مربوط به ایران به وسیله حمید احمدی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۹۲، صص ۷۶-۸۴.

۳- قدرت و اصول (اسرار سقوط شاه) پیشین، ص ۲۵

رفتن شاه از بختیار و گاهی از سولیوان و گاهی از ژنرال هایزر آمریکایی طلب می‌کردند. شاه ژنرال‌ها را عادت داده بود بدون او نیندیشنند، حرکت نکنند، جنب نخورند، نفس نکشند و فقط چشم و گوش به فرمان او باشند. در مقایسه با ژنرال‌های کشورهای عتب مانده مانند اوگاندا، یمن، عراق، افغانستان، نیجریه، پاکستان، بنگلادش و اتیوپی آنها به مراتب بی‌صرف‌تر و واماندگر بودند. در تمام آن ۳۷ روز فقط صبح را به شام رسانند.

**مایکل لدین و ویلیام لوئیس محققان آمریکایی علت سردرگمی سیاستمداران آمریکایی و سرگردانی ژنرال هایزر را در تهران چنین بیان می‌کند:**

«بحران ایران اولین بحرانی بود که دولت کارترا با آن رو به رو شد، و آمادگی نداشت چه با خود مسائل مقابله کند و چه موضوع را از لحاظ بوروکراتیک «اداره» کند. خط مشی فرماندهی وجود نداشت - تا حدی به خاطر اینکه رئیس جمهور هرگز نقش فعالی در جریان امور به عهده نمی‌گرفت، هرگز قرینه روشی از راه حلی که می‌پسندید به دست نمی‌داد و هرگز مسئله ایران را در چنان متن جامعی مطرح نکرد که به سیاست‌سازان در سطوح پایین‌تر کمک کند که راه حل‌ها را فرمول‌بندی کنند. شماره افرادی که در تصمیم‌گیری شرکت می‌کردند نوسان زیادی داشت بین گروه منتخب کوچکی که برژینسکی در اوایل نوامبر (اواسط آبان) سازمان داده بود (موسوم به کمیته هماهنگی خاص) مرکب از برژینسکی، ونس، براون و ترنر، به علاوه شلزینگر که در نوامبر و دسامبر در پنج شش جلسه شرکت کرده بود، و گروه بزرگی که بیش از ۴۰ نفر را در امری شرکت داده بود که یکی از مقامات سرویس خارجی، آن را بزرگترین تبادل نظری خوانده بود که در طول سی سال خدمت دولتی شاهد بوده است. این گروه بزرگتر فقط دو جلسه تشکیل داد و کمیته هماهنگی خاص به کانون واقعی بحث و برنامه‌ریزی تبدیل شد. ولی حتی در این کمیته نیز افرادی از قبیل والتر ماندیل معاون رئیس جمهور و دیوید آرون و کاپیتان گری سیک معاونان ارشد برژینسکی به مناسبت‌های مختلف شرکت می‌کردند. بنابراین دست کم تا اواسط نوامبر به روشنی معلوم نبود که سیاست کجا باید تدوین شود و چه کسی باید آن را تدوین کند.

به علاوه، شدت گرفتن بحران ایران موجب گردید که کشمکش وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی عمیق‌تر شود. برژینسکی که از هنری پرشت متفرق بود او را علناً سرزنش کرد و از او خواست حرف‌ای تر رفتار کند. پرشت، براساس گزارش‌های بدینانه سولیوان، و بر مبنای اعتقاد شخصی خودش، که ایران باید از وجود شاه خلاص بشود، اصرار می‌ورزید که شاه باید برود، در حالی که برژینسکی در جستجوی راهی بود که اراده شاه را تقویت کند و وفاداری آمریکا را نشان

دهد. ممتنع بودن ساختاری تدوین سیاست با شرکت دهها نفر به این ناسازگاری ایدئولوژیکی اضافه شده بود و برژینسکی از این زمان به بعد وزارت امور خارجه را بطور مؤثر از مشورت‌های سطح بالا حذف کرد. ونس، البته، در جلسات کمیته هماهنگی خاص شرکت می‌کرد و از ۲۱ نوامبر (۳۰ آبان) نیز یک کمیته خاص تحت نظرارت دیوید نیوسام، تشکیل شده بود که عمدتاً به امور جاری از قبیل تخلیه غیر نظامیان آمریکایی از ایران می‌پرداخت.

حذف بسیاری از مقامات وزارت امور خارجه از تبادل نظرهای مربوط به سیاست ایران در بالاترین سطح که به دست برژینسکی صورت گرفت این نتیجه را بخشدید که سیلاپی از خبرهای سری به مطبوعات درز پیدا کرد. این سیلاپ در اوایل دسامبر (اواسط آذر) شروع شد و در اواخر سال به اوج رسید. بعضی از تحریک آمیزترین خبرها در مقالاتی درج شد که برنارد گورتسمن در نیویورک تایمز می‌نوشت.

روز ۷ دسامبر ۱۹۷۸ (۱۶ آذر ۱۳۵۷) نیویورک تایمز نوشت دولت کارتر در مورد خطر اقدامات شوروی در ایران عمیقاً دچار انشقاق شده است (پراودا در پایان نوامبر ضمن مقاله‌ای به ایالات متحده اختار کرده بود، در امور ایران دخالت نکند، و دولت آمریکا این قصد خود را تکرار کرده بود که آینده کشور را به اراده ایرانیان و اگذار می‌کند، ولی ضمناً اعلام کرده بود، از هر تصمیمی که شاه بگیرد حمایت خواهد کرد). مقاله مزبور بعضی از مقامات دولتی را چنین توصیف کرده بود که عقیده دارند شوروی‌ها اراده غرب را در سراسر جهان، و خصوصاً افغانستان و ایران و خلیج فارس، «آزمایش» می‌کنند و دیگران را چنین معرفی کرده بود که باور نمی‌کنند شوروی‌ها «سه مت قدر» داشته باشند. کسانی که در جریان این بحث قرار داشتند به وضوح می‌دانستند که «گروه» اول یعنی برژینسکی، و «گروه» دوم یعنی وزارت امور خارجه.

روز ۲۷ دسامبر (۶ دی)، در حالی که شاه وضع نالمیدانه‌ای پیدا کرده بود، دولت کارتر اظهار امیدواری کرد که شاه به «ایفاء نقش مهم» خود در هدایت ایران به سوی یک دولت «آشتی ملی» ادامه دهد. گورتسمن نوشت مقامات دولتی به طور خصوصی این هراس خود را فاش می‌کنند که «استعفای او نیروهای نظامی ایران را دچار مشکلات می‌کند»، ولی در اینکه خروج شاه از صحنه سیاسی نهايتأمر مطلوبی است حرفي ندارند. این موضع، در واقع، به وزارت امور خارجه تعلق داشت و بطور قطع و یقین نه به برژینسکی.

روز ۱۹ دسامبر (۸ دی) حرکت [ناو هواپیمابر] کاستلیشن به سوی ایران اعلام شد. در همین هنگام نیویورک تایمز گزارش داد که مقامات آمریکایی «آینده شاه را نامعلوم» می‌دانند. مسئله تعیین کننده، به نظر مقامات مزبور، این بود که «آیا مخالفان شاه در صورتی که او بر سریر قدرت باقی بماند با تشکیل یک دولت غیر نظامی جدید موافقت می‌کنند؟» به هر حال گورتسمن گزارش داد «باد بحران

در فضای دولت نمی‌وزد. پرزیدنت کارتر در کمپ دیوید باقی ماند و همهٔ هفته را با آمیزه‌ای از تفریح و کار گذراند و هارولد براؤن وزیر دفاع به کالیفرنیا پرواز کرد که تعطیلاتش را در آنجا طی کند. زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی، نیز امروز سر کار حاضر نشد.»

برای شاه، که مطبوعات آمریکا را حریصانه می‌خواند، معنای این نوشته کاملاً واضح بود: بحران ایران آنقدر مهم تلقی نمی‌شد که تیم ارشد سیاست خارجی کابینه را در واشنگتن سر کار نگهادارد.

درز خبرهای سری به چنان حدی رسید که انسان می‌توانست محتویات تلکس‌های دیپلماتیک، را واقعاً کلمه به کلمه در نیویورک تایمز بخواند. به عنوان مثال در اوایل ۱۹۷۹، بعد از آنکه شاه از شاهپور بختیار عضو باسابقه جبهه ملی، خواست دولت جدیدی تشکیل بدهد، نیویورک تایمز گزارش داد، مقامات وزارت امور خارجه در مورد نخست وزیر جدید، به دلیل «پیروان اندکش در ایران»، ابراز تردید کرده‌اند. همین مقامات اشاره کرده بودند که سفارت آمریکا در تهران بختیار را به خوبی می‌شناسد، ولی «آقای بختیار را شخصیت سیاسی مهمی به حساب نمی‌آورد».<sup>۱</sup> اینها، درواقع،

۱- براساس تحقیقات نویسنده، در برگریدن بختیار علل و عوامل و عناصر زیر مؤثر بودند:  
الف) روابط دوستانه او با بعضی از مقامات سفارت آمریکا در تهران.

ب) مناسبات دوستانه او با دکتر جمشید آموزگار، نخست وزیر مستعفی یا برکنار شده، که آموزگار او را در فاصله آبان و آذر به شاه معرفی کرد.

ج) انتساب فامیلی او با خانم لوئیز قطبی.

خانم لوئیز قطبی و خانواده قطبی نسبت سبیبی با مرحوم نجفقلی خان، صمام‌السلطنه بختیاری داشتند و این نوع نسبت‌های خانوادگی در ایران در مسائل سیاسی اثربخش است.

آقای امیررضا بختیار پسر عمومی دکتر شاپور بختیار که او هم فوت کرده است؛ در تابستان ۱۳۵۸، در اصفهان در دیداری با نویسنده به‌طور دقیق نسبت خانوادگی خاندان بختیار با قطبی را برایم شرح داد و علت قبول نخست وزیری، از سوی دکتر بختیار را اصرار خانم قطبی و مذاکرات مفصل نامبرده با دکتر دانست.

د) رفتار ضد و نقیض دکتر کریم سنجابی و نامید شدن شاه از اینکه او نخست وزیری را پذیرد.

ه) منصرف شدن دکتر غلامحسین صدیقی بر اثر مراجعات مکرر شاگردان و ارادتمدانش و اینکه او را از قبول نخست وزیری برحدِر می‌داشتند.

و) مصاحبه‌های تلویزیونی دکتر شاپور بختیار با تلویزیون‌های بین‌المللی فرانسه و آمریکا که شاه فیلم آن را دیده بود.

کلمات سولیوان بودند، و درج آنها در مطبوعات به رابطه سولیوان با نخست وزیر جدید لطمہ می‌زد. در پایان، وقتی زمان فرار سید که شاه ناچار بود ایران را ترک کند، نیویورک تایمز این گفته را به سولیوان نسبت داد که «شاه به شخصیت هاملت مآبی تبدیل شده است و فقط پیروان اندکی در ایران دارد.» ولی سولیوان هنوز به شاه نگفته بود که دولت آمریکا معتقد است دوره او به سر رسیده.

بدین ترتیب وزارت امور خارجه که از طرز عمل برژینسکی در رهبری سیاست ایران سرخورده بود (و گمان می‌کرد مشاور امنیت ملی با همدمستی مخفیانه اردشیر زاهدی و متحدینش در تهران کارهایی صورت می‌دهد)، از طریق مطبوعات به تلاش‌های خود ادامه می‌داد. کاخ سفید سعی نکرد این عمل را متوقف کند. هنوز قویاً چنین احساس می‌شد که اعمال نظم در دستگاه سیاست خارجی یادآور دولت پیشین است.

و بالاخره عامل دیگری نیز در روابط ایران و آمریکا وجود داشت - عاملی که از چشم تقریباً همه بازیگران بزرگ پوشیده مانده بود. روزالین کارتر با شهبانو مکاتبه خصوصی داشت و در طول پاییز و زمستان چندین نامه محبت آمیز نوشته بود و فرح دیبا را مطمئن ساخته بود، که ایالات متحده یک تنه پشت سر شوهر او قرار دارد، و همه می‌کوشند که بهترین نتیجه حاصل شود.

حرف‌های دلگرم‌کننده همسر رئیس جمهور، بی‌شباهه این اعتقاد شاه را محکمتر کرد که آمریکایی‌ها، عاقبت‌الامر، او را نجات خواهند داد. در نتیجه این تمایل او تقویت شده که تا آنجاکه ممکن است با هوداران حقوق بشر راه ببیاید و به متنقدینش در واشنگتن فرصت ندهد که برای برکناری او سر و صدا راه بیندازند. به هر حال تا اواخر دسامبر (اوایل دی) تردید وجود داشت در اینکه شاه با استقلال اقدام نظامی را، حتی برای نجات تخت و تاجش، تصویب کند؛ شاه که تا این هنگام به ژرال‌هایش اجازه

→ ز) جاهطلبی بیش از حد بختیار. البته او گناه شکست خود در دوران ۳۷ روزه را در مصاحبه خود که به صورت کتاب چاپ شده، گردن تیمساران ترسو و بزدل و راحت طلب شاه می‌اندازد و از آنان با واژه بسیار قبیحی یادگرده است.

نداده بود با مشت آهنین ضربه‌ای فرود بیاورند، پاییندی کاملی داشت به اینکه بحران را بدون شرکت در جنگ‌های خیابانی حل و فصل کند. اگر قرار بود به خاطر نجات شاه و سلطنت ابتکاری صورت گیرد، این کار فقط از واشنگتن برمی‌آمد و بس و بسیاری از ژنرال‌ها، که زندگی خود را وقف حمایت بی‌قید و شرط از ایالات متحده کرده بودند، مطمئن بودند که سرانجام یک نفر آمریکایی از آنان خواهد خواست که اقدام کنند.

شاه در سراسر نوامبر و دسامبر (آبان و آذر) می‌کوشید دولتی تشکیل دهد که بر نیروهای اجتماعی و سیعی متکی باشد و بدین ترتیب هم مخالفان سیاسیش را راضی کند و هم معتقداش را در واشنگتن. ولی هر چه علاقه‌ای او به مصالحه با مخالفان و راضی کردن آنان بیشتر می‌شد، آیت‌الله خمینی آشتی ناپذیرتر می‌گردید. هرگاه یکی از رهبران مخالف رژیم اظهار علاقه می‌کرد که به یک دولت ائتلافی پیوندد، آیت‌الله خمینی مخالفت خود را اعلام می‌نمود. هیچ مصالحه‌ای نمی‌توانست با «شاه جانی» صورت بگیرد. هیچ موضوعی نمی‌توانست پیش از برکناری شاه از تخت سلطنت مورد مناقشه قرار بگیرد و نتیجه نهایی بحران بایستی ایجاد «جمهوری اسلامی» می‌بود و بس. هرگونه مخالفتی با خواسته‌ای آیت‌الله خمینی منجر به اعلام جهاد از طرف او می‌گردید.<sup>۱</sup>

در چنین وضعی دیگر غیرممکن بود بحران را به نحو منصفانه‌ای حل کرد، مگر آنکه این امکان وجود می‌داشت که دولت اصلاح طلبی تشکیل گردد، که قادر به مقاومت در برابر مبارزه طلبی رهبران مذهبی باشد. تحقق این امر منوط بود به حمایت بی‌قید و شرط ارتش. ولی اگر برای برقراری نظم و ثبات چاره‌ای جز تسلی به ارتش نبود، چه دلیلی وجود داشت که انسان باور کند ارتش به طور مؤثرتری از یک دولت جدید حمایت خواهد کرد تا از شاه، که به او قول وفاداری داده بود؟

۱- در مورد عقیده راسخ آیت‌الله خمینی به ادامه مبارزه تا سرنگونی شاه کتاب‌های مرسومی نشر یافته که توجه خواننده را به کتاب نهضت امام خمینی، تألیف سید حمید روحانی (زیارتی) جلب می‌کنم و نیز نهضت روحانیون ایران، تألیف آیت‌الله علی دوانی به وزیره مجلدات ۷ و ۸، با این تذکر که حضور سربازان اسراییلی در میدان ژاله (شهدا) صص ۳۰۷ مورد تأیید من نیست و یگان شرکت‌کننده در واقعه میدان ژاله (شهدا) مشخص و از واحدهای لشکر گارد شاهنشاهی بود، در صفحات ۲۲۹ تا ۳۱۴ گزارش جامعی از وقایع جمعه خونین به چاپ رسیده که درخور اهمیت است.

در واشنگتن خیلی‌ها معتقد بودند که یک دولت غیر نظامی برخوردار از حمایت ارتش می‌تواند موفق شود. این از مدت‌ها پیش نظر کسانی بود، نظیر پرشت و ونس، که معتقد بودند شاه اعتبار خود را از دست داده و در واقع، به علت عدمه آشوب تبدیل شده است. آنان عقیده داشتند شاه هر چه بیشتر در کشور بماند، بحران و خیم‌تر می‌شود. بنابراین، همچنان که وزارت امور خارجه در اوایل نوامبر استدلال کرده بود، لازم بود شاه برکنار گردد، دولت اصلاح طلبی به جای آن سرکار آورده شود، و نیروهای مسلح پشت سر دولت جدید صفت بینندند. از آنجاکه زمان اهمیت و افرای داشت این کار باید با سرعت انجام می‌گرفت.

نظر سولیوان هم همین بود. سفیر آمریکا از اوایل پاییز به این نتیجه رسیده بود، که شاه محکوم به شکست است، هم به دلیل قدرت فراینده آیت الله خمینی و روحانیون و هم به این دلیل که بر سولیوان آشکار شده بود که شاه، بالاستقلال، هرگز نخواهد خواست که از مشت آهنین استفاده شود. سولیوان البته طرفدار آیت الله خمینی نبود و می‌گفت - ابتدا از طریق تلکس، سپس وقی آشکار شد هر مطلبی که به شکل تلکس ارسال گردد به مطبوعات راه پیدا می‌کند، از طریق تلفن‌های امن و ارتباطات رادیویی با ونس، نیوسام، و وارن کریستوفر: آمریکایی‌ها باید بکوشند که سد سدیدی در برابر آیت الله بنا کنند. سولیوان معتقد بود شاید بتوان ارتش را به حمایت از یک دولت جبهه ملی به ریاست بختیار، بازرگان، یادیگران و ادار کرد و بدین ترتیب نفوذ آیت الله خمینی و رهبران مذهبی انقلابی‌تر را محدود ساخت.

چنین نقشه‌ای وقتی می‌توانست به مرحله عمل درآید که همه افراد ذیربطر، همساز می‌شدند: شاه، که باید می‌پذیرفت در لحظه تعیین کننده کنار برود؛ اعتدالیون، که باید دولت تشکیل می‌دادند و با ارتش به توافق می‌رسیدند و در برابر هرگونه کوشش نیروهای آیت الله خمینی برای به دست گرفتن قدرت قویاً مقاومت می‌کردند؛ و بالاخره خود آیت الله خمینی. سولیوان به هیچ وجه شکی نداشت که آیت الله خمینی، به هر صورت، در آستانه بازگشت پیروزمندانه به ایران بود و اصرار می‌ورزید که باب مذاکره با آیت الله هر چه زودتر گشوده شود.

در اوایل نوامبر (اواسط آبان) پاسخی به پیشنهادات سفیر آمریکا داده نشد، و او به وزارت امور خارجه اطلاع داد که تصمیم گرفته است با رهبران نظامی و مذهبی در ایران مذاکره کند. سولیوان، چون دستورالعملی مخالف این تصمیم دریافت نکرد، با بسیاری از شخصیت‌های طراز اول مذهبی و بعضی از ژنرال‌ها، از جمله ژنرال قره‌باغی، تماس گرفت؛ مذاکرات او با آنان تا سال بعد ادامه یافت. ولی به استثناء یک مأموریت مخفی پیشنهادی در ژانویه که آن هم در آخرین لحظه لغو شد، سیاست پیشنهادی سولیوان هرگز به مرحله عمل در نیامد.

عیب این نظریه در آن بود که ایجاب می‌کرد، ایالات متحده در امور داخلی ایران شدیداً مداخله کند و عملاً در سقوط مردی سهیم باشد که متحد وفاداری به شمار می‌رفته. وقتی وزارت امور خارجه این فرضیه را پیش کشید، برژینسکی به یاد آنان آورد که چنین اقداماتی چه تأثیرهایی بر سایر متحدهان آمریکا از این سر تا آن سر جهان به جا خواهد گذاشت. اگر ایالات متحده بخواهد کاری کند - بدون اعزام سربازان آمریکایی به داخل خاک ایران - باید به متحدهش کمک کند، نه اینکه او را به خاطر یک جایگزینی نامطمئن سرنگون سازد.

ضعف دیگر این نظریه در آن بود که بر درک نادرست ماهیت مخالفان شاه متکی بود - درک نادرستی که به نوبه خود منجر به استنباط خوشبینانه از اتحاد و توانایی ارتش گردید. زیرا همان‌طور که رهبران جبهه ملی و سایر اعتدالیون غیرمعتمم قدرت آیت‌الله خمینی و روحانیون را دست کم گرفته بودند، ناظران آمریکایی نیز نفوذ رهبران مذهبی را در ارتش و عضوگیری عناصر آن را ناچیز تصور کرده بودند. مخصوصاً سربازان که ماهها در خیابان‌ها بودند و جمعیت‌های شعاردهنده را دیده بودند و خطبه‌های نماز جماعت روحانیون را شنیده بودند و به سخنان آیت‌الله خمینی از طریق کاست‌ها و رادیوهای گوش کرده بودند، خودشان گروه گروه به آرمان اسلام انقلابی پیوسته بودند و در حالی که به زحمت قابل تصور بود که ارتش به صورت یک تن واحد به دفاع ناامیدانه از سلطنت پردازد - که قرن‌ها مشروعیت پشت سر داشت و ۳۷ سال سنت پشت سر شاه بود - بسیار غیرمحتمل بود که ارتش به نفع اشخاصی که نه مشروعیت شاه را

داشتند و نه از جاذبۀ مسیح‌گونه آیت‌الله خمینی برخوردار بودند مقابله با جهاد را پذیرد. معهداً شکلی از این نظریه به صورت گزارش مخصوصی که جرج بال برای رئیس جمهور تهیه کرده بود امکان طرح یافت. جرج بال که معاون سابق وزارت امورخارجه و سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل متحد و حقوقدان بر جسته نیویورک و نویسنده کتاب‌هایی در زمینه امور بین‌المللی بود، از طرف بلومتال وزیر خزانه‌داری به رئیس جمهور توصیه شده بود و از او خواسته شده بود که وضع ایران را مورد مطالعه قرار دهد و نظریات خود را هر چه زودتر اعلام کند. بال در آغاز دسامبر وارد واشنگتن شد و در کمتر از دو هفته که زمان بی‌سابقه‌ای بود، گزارشی تهیه کرد.

بال از قبل به چند نتیجه‌گیری اساسی راجع به ایران رسیده بود. او معتقد بود که سقوط شاه اجتناب‌ناپذیر است و دولت آمریکا باید سریعاً وسایل انتقال قدرت را فراهم آورد. نقشه خود او این بود که طبق قانون اساسی ۱۹۰۶، که اتفاقاً تقدیر توفیق آمیزی نداشت، «شورای سلطنت» تشکیل گردد. بال معتقد بود این شورا بهترین امید است: هیچ دولت اصلاح طلبی به ریاست شاه نمی‌توانست پابرجا بماند و تنها اشخاصی در کشور که تجربه سیاسی لازم و مقبولیت ملی کافی برای تشکیل یک دولت کارآمد داشتند، آنان سیاستمداران کهنسالی بودند که به دوره مصدق تعلق داشتند و هنوز فعال بودند. بیشتر آنان حدود هفتاد سال عمر داشتند ولی، به عقیده بال بهترین امید بودند.<sup>۱</sup>

پیشنهاد بال پذیرفته نشد، و شاید بشود گفت پیش از آنکه امیدی به بقاء داشته باشد نابود شد، زیرا به محض وصول به دفتر رئیس جمهور به مطبوعات درز پیدا کرد. تهران عکس‌العملی فوری و دلشوره آمیز نشان داد؛ آیا دولت هم عقیده جرج بال است؟ سولیوان قادر نبود جواب صحیحی به شاه بدهد، زیرا در مورد طرح جرج بال با او مشورت نشده بود که آن را تصویب کند یا تحلیل بال را با داده‌ها و اطلاعات بیشتری کاملتر سازد. سفارت اصلاً در جریان طرح قرار نداشت.

قصور دولت در اجرای این توصیه‌ها بعداً به وسیله خود بال چنین توجیه شد که «شاه دست کم شری بود که آدم او را می‌شناخت، ولی هیچ کس نمی‌دانست چه شری پس از

۱- که در تمام آن ۲۵ سال مغضوب و مطرود و اغلب خانه‌نشین بودند.

او خواهد آمد،» البته دلایل دیگری نیز وجود داشت. غیر محتمل بود که بال در نیمة اول دسامبر موفق شده بود سیاست‌سازان ارشد را مقاعده کند که سقوط شاه اجتناب نپذیر است. دور انداختن شاه بسیار گران تمام می‌شد، و شخص تا مطمئن نمی‌بود که پیش‌بینی هلیش حقیقتاً درست است نباید چنین گام مهمی را بر می‌داشت. به علاوه، در اینکه شورای سلطنت بتواند دوامی بیاورد، توافق چندانی وجود نداشت و معلوم نبود پیرمردانی که قرار بود آن هیأت را تشکیل دهند در صورتی که دعوتی از آنان به عمل می‌آمد، حتی حاضر به این کار بودند. آیت الله خمینی که خواهان حق و تو در مورد هر دولتی، چه حال و چه آینده، در ایران بود آیا چنین رژیمی را تحمل می‌کرد؟

نتیجهٔ واقعی کار جرج بال این بود که به واضح‌ترین نحوی نشان داد که دولت کارتر سه ماه پس از جمعهٔ سیاه سیاست خاصی در مورد ایران نداشت. حال که پیشنهاد بال رد شده بود، لازم بود سیاستی تدوین گردد.

گذشته از بال، شلزینگر وزیر انرژی نیز، در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر در چندین جلسهٔ کمیتهٔ هماهنگی خاص شرکت کرد و برای اولین بار به نحوی جدی وارد بحث شد. شلزینگر قبل‌اً عقیدهٔ خود را بر لزوم افزایش و نمایش قدرت نظامی آمریکا در منطقه، ابراز کرده بود و حالا اندیشه‌هایش را در مورد مناسب‌ترین نحوهٔ برخورد با بحران داخلی بیان می‌داشت. او چنین استدلال می‌کرد که چون لازم است نظم در ایران برقرار شود، با حکومت شاه آسانتر (و به نحوی مطلوب‌تر، برخلاف دلایلی که برژینسکی ارائه کرد بود) می‌توان به این هدف دست یافت تا با استقرار رژیمی دیگر. اگر این استدلال صحیح باشد دولت ایالات متحده لازم است آن را با زبانی روشن به شاه بگوید. تا امروز شاه نتوانسته بود از سولیوان تأییدیهٔ سخنانی را بگیرد که برژینسکی به وسیلهٔ تلفن ابراز کرده بود؛ این کار باید متوقف شود. شلزینگر، در نتیجهٔ پیشنهاد کرد یک نمایندهٔ ویژهٔ رئیس جمهور به تهران اعزام گردد، شخصی چنان معتبر و دارای چنان پیوند نزدیک با رئیس جمهور که شاه در اعتبار گفته‌های او شک نکند. نمایندهٔ ویژه باید شاه را مطمئن سازد که دولت ایالات متحده، هر شیوه‌ای که او پیش بگیرد، به حمایت از او برخواهد خاست. شلزینگر معتقد بود شاه بالآخره تصمیم خواهد گرفت در

برابر دشمنانش از خود دفاع کند و مشت آهنین را به کار خواهد برد. شلزینگر می‌پذیرفت که احتمال شکست این استراتژی وجود دارد، ولی به هر حال سبب خواهد شد که شاه موقعیت را به روشنی دریابد و دست او را در انتخاب راه حل باز خواهد کرد. به علاوه، نماینده ویژه باید به شاه بگوید که ایالات متحده می‌تواند نیروهای نظامی ساحلی قابل توجهی در منطقه متوجه سازد تا در صورتی که مبارزه رویارویی در ایران درگرفت از مداخله خارجی جلوگیری کند. این قبیل پیشنهادها در کاخ سفید از مقبولیت برخوردار نبودند، ولی شلزینگر خاطرنشان ساخت که امر بسیار خطیری در میان است. نه فقط منافع آمریکا، بلکه منافع کل غرب صنعتی درگرو پیامد بحران ایران است. وقتی امر، این همه خطیر باشد دولت باید با همه وجود خطر کند. اگر این خطر کردن به توفیق بینجامد، پاداش عظیمی حاصل خواهد شد.

این فکر که لازم است کسی به ایران فرستاده شود تا اراده شاه را تقویت کند و هرگونه سوءتفاهمی را در مورد تمایل آمریکا به حمایت از او بزداید، تازه نبود. برژینسکی در گذشته این موضوع را به کارتر توصیه کرده بود، و چنین مأموریتی در نوامبر (آبان) ترتیب داده شده بود. شخصی که این مأموریت را انجام داد، رابرт بردرهبر اکثریت سنا بود که دامادش ایرانی بود و آشنایان زیادی در آن کشور داشت. بردن پس از ملاقاتی با برژینسکی و کسب اطلاعاتی از او به تهران پرواز کرد، ولی پیش از دیدن شاه با اعضاء خانواده خودش، در مورد بحران ایران به مذاکره پرداخت. وقتی بردن ایران را ترک می‌کرد به این نتیجه رسیده بود که موقعیت بیش از آن وخیم است که در واشنگتن به او باورانده بودند، و متقاعد شده بود که در بهترین حالت امکان ضعیفی وجود دارد که شاه بتواند بر سریر قدرت باقی بماند، حتی اگر خودش چنین تمایلی داشته باشد. مذاکره اول با شاه متقاعده ساخته بود که شاه مایل نیست به اقدام شدید متوجه بشود و او به محض بازگشتن به واشنگتن این را گزارش داد.

فکر شلزینگر تا حدی فرق داشت، زیرا او پیشنهاد کرده بود یک نماینده ویژه شخص رئیس جمهور به ایران فرستاده شود نه یک عضو برجسته کنگره. شلزینگر به رئیس جمهور گفت بهتر است برژینسکی به عنوان مأمور ویژه ریاست جمهوری به

تهران برود. برژینسکی با اردشیر زاهدی دائماً در تماس بود و چندین بار تلفنی با شاه صحبت کرده بود. در اعتبار گفته‌های او ممکن نبود تردیدی به وجود بیاید. هیچ شخصیت کوچکتری نمی‌توانست آن امکانی را برای توضیح سیاست آمریکا به دست بیاورد که در اختیار برژینسکی قرار می‌گرفت، و برژینسکی علاقه و اعتقاد لازم برای انجام این مأموریت را نیز داشت.

برژینسکی با خطوط کلی تحلیل شلزینگر موافق بود، ولی می‌دانست که نمی‌توان رئیس جمهور را ترغیب کرد که خط مشی تهاجم آمیزی اتخاذ کند. به علاوه، برژینسکی احتمالاً دلخور بود از اینکه به عنوان «عقاب» دولت کارتر شهرت یافته بود و نمی‌خواست نامش در زمرة کسانی ثبت شود که از به کار بردن مشت آهنین طرفداری می‌کنند و نیز احتمالاً امیدوار بود، همین کافی باشد که دولت آمریکا با اشاره به شاه بفهماند هر راه حلی که او پیشنهاد در واشنگتن مورد حمایت قرار خواهد گرفت. خبرگان ایران در وزارت امور خارجه، از ارسال هر پیام صریح‌تری جلوگیری می‌کردند، درست همان‌طور که برژینسکی در ماه نوامبر از ارسال تلگراف وزارت خارجه، که خواهان پایان بخشیدن به حکومت شاه بود، جلوگیری کرده بود. برژینسکی امیدوار بود اعزام مأمور ویژه سبب شود که شاه تصمیم به عمل بگیرد و این خیلی بهتر از آن بود که تصمیم روشنی از طرف کاخ سفید صادر گردد. اگر مشت آهنین با شکست مواجه می‌شد، مسؤولیت به گردن شاه می‌افتاد. ایالات متحده چه کاری می‌توانست بکند؟

برژینسکی نزد رئیس جمهور رفت و پیشنهاد کرد که شلزینگر این مسافرت ویژه به تهران را به عهده بگیرد. ولی کارتر، پس از چند روز، به برژینسکی گفت تصمیم گرفته است ژنرال رابرت هایزر را که عهده‌دار مقامی در ناتو بود از اشتون‌تاکارت به تهران بفرستد.

### مأموریت هایز

گفتگوی برژینسکی و کارتر هر شکلی که داشت، معنای پیشنهاد مشاور امنیت ملی مبنی بر اعزام هیأتی بلندپایه به ارتش ایران واضح بود؛ ایالات متحده انتظار داشت که شاه

مشت آهنین به کار ببرد. رئیس جمهور قلباً با چنین اقداماتی مخالف بود، خصوصاً در کشوری که دولت خودش شکل‌های بسیار ملايمتر اعمال زور را مورد انتقاد قرار داده بود. مشاوران ارشد رئیس جمهور با روش او در این قبیل موارد به خوبی آشنا بودند؛ او با دقت به همه دیدگاهها گوش می‌کرد، با یکی دو نفر از تزدیکانش خلوت می‌کرد و سپس تصمیم خودش را اعلام می‌نمود. معلوم نیست رئیس جمهور پیش از آنکه پیشنهاد برژینسکی مبنی بر مأموریت شلزینگر را به سفر سرنوشت‌ساز ژنرال نیروی هوایی رابت‌هایزر تبدیل سازد، با چه کسی خلوت کرده بود ولی به احتمال تزدیک به یقین با سایروس ونس، وزیر امور خارجه و هارولد براون، وزیر دفاع و دیوید جونز، رئیس ستاد مشترک مشورت شده بود. همان طور که ملاحظه شد تا اواسط دسامبر (اوآخر آذر)، اگر نه زودتر، هر دو گروه موجود در دولت توافق نظر داشتند که ارتش ایران کلید حل بحران است و وضع فقط در صورتی به نحو دلخواه پیش خواهد رفت که ارتش دست نخورده باقی بماند. اگر شخص مشت آهنین را می‌پسندید، ارتش باید ضربه را فرود می‌آورد؛ اگر شخص یک راه حل سیاسی محض را می‌پسندید - شق سوسيال دمکراتیک فرضی پرست، بال و دیگران - ارتش باید از آن دفاع و حمایت می‌کرد. بنابراین، موقعيت هر راه مطلوبی که پیشنهاد می‌شد شاه و سایر بازیگران در ایران پیش بگیرند منوط بود به جلب موافقت و همکاری ارتش.

پرزیدنت کارتر مایل نبود در ایران دست به عمل حاد زده شود و یقیناً هر عملی که چنین می‌نمایاند که ایالات متحده تصمیم گرفته است، بحران ایران را از طریق توسل به زور حل کنند، با مخالفت او روبرو می‌شد. از سوی دیگر واضح بود که باید کاری صورت می‌گرفت تا ارتش ایران دست نخورده باقی بماند. لذا، دست آخر، به هایزر مأموریتی محول کرد که با مأموریتی که برژینسکی و شلزینگر در ذهن داشتند کاملاً متفاوت بود. پیش از آنکه هایزر به تهران وارد شود، شاه - که سولیوان به او گفته بود واشنگتن احساس می‌کند به نفع اوست که کنار برود - تصمیم گرفته بود ایران را ترک کند. بنابراین به هایزر گفته شد به ژنرال‌های ایران دستور دهد تا وقتی دولت بختیار امیدی به بقاء دارد قویاً از او حمایت کنند. به هایزر همچنین دستور داده شده بود که

تأکید کند، آمریکا مایل به یافتن راه حلی صلح‌آمیز و توفیق دولت بختیار است. هایزر فرد، چندان مناسبی برای انجام این مأموریت نبود. در آن هنگام او معاون فرمانده نیروی نظامی ایالات متحده در اروپا بود و تحت ریاست ژنرال آلکساندر هیگ خدمت می‌کرد. هایزر در گذشته چندین بار به ایران سفر کرده بود. مسافرت‌های او عموماً اختصاص داشت به مذاکره در مورد حوادث احتمالی نظامی و مطالعه طرق همکاری نیروهای ایران و ناتو، در صورت وقوع بحران. او آشنایی چندانی با جامعه ایران نداشت و با دقایق بحران ایران آشنا نبود. به علاوه، گرچه هایزر به عنوان یک ارتشی و مدیر شهرت خوبی یافته بود، [اما] مهارت‌های سیاسی فوق العاده‌ای از خود بروز نداده بود.

هایزر علاقه زیادی به این مأموریت نداشت ولی نمی‌توانست از دستور سرپیچی کند. دستورالعمل‌هایی که به او داده بودند مبهم بود (پیش‌نویس نامه‌ای که به او نوشته شد از طرف کمیته تهیه گردید ولی پرشت، سیک، دانکن، جونز، براون و برژینسکی هر یک در آن دست برده بودند) ولی جهت کلی به حد کافی روشن بود. دستورالعمل‌های او از واشینگتن به وسیله تلکس، پیک و تلفن در اشتوتگارت به دست او رسید. همین که مأموریتش مشخص شد، به تهران پرواز کرد. روز ۳ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ دی) جهت انجام چیزی که رسماً «مأموریت سه روزه» خوانده شد، به تهران وارد گردید.

در آن زمان دست کم دو آمریکایی ذی اعتبار با مأموریت هایزر مخالفت کردند. ژنرال هیگ خشمگینانه به جونز، دانکن و بعداً برژینسکی شکایت کرد که معاون او را به خاطر عملیاتی که محکوم به شکست است (و بدون استفاده از اطلاعات هیگ) از او گرفته‌اند. او هشدار داد که هایزر فرد نامناسبی برای این کار است، زیرا در چنین لحظه حساسی مردی که واجد مهارت سیاسی بسیار باشد مورد نیاز است. او هشدار داد هر کوششی در جهت حفظ وحدت ارتش، علی‌رغم زمامداری دولت‌های مختلف فقط باعث دلسربدی ژنرال‌ها و از هم پاشیدگی نیروهای مسلح خواهد شد و بالاخره، این نظر را بیان کرد که هرگاه در برابر نیروهای انقلابی دشمن خو، قرار بگیریم اولین وظیفه ما برقراری نظم است. هیگ چنین دریافت‌هه بود - بی‌آنکه در مذاکرات مربوط به مأموریت

هایزر سهیم بوده باشد و بی آنکه دستورالعمل های هایزر را خوانده باشد - که واشنگتن قصد ندارد هایزر را موظف نماید که این اعتقاد اخیر را بیان کند. علی رغم اعتراض های شدید هیگ به او گفته شد با درخواستش مبنی بر لغو مأموریت هایزر موافقت نشده است.

دومین بازیگر بزرگ که از ورود هایزر به تهران سرخورده، سولیوان سفیر ایالات متحده بود. در پایان سال، پیش از آنکه هایزر به ایران فرستاده شود، سولیوان در مورد بحران ایران با ونس وزیر امور خارجه مذاکره کرده بود. سولیوان موافق بود که لازم است ارتش را دست نخورده نگهداشت، ولی به ونس گفت تا به ژنرال های ایران تضمین هایی داده نشود و انسجام آنان حفظ نخواهد شد. این تضمین ها لزوماً مربوط به برآیند نهایی بحران نیز بود، و سولیوان گفت این امر ایجاب می کند که آمریکایی ها با آیت الله خمینی به توافق برستند. ونس موافقت کرد، و گفت این را باید با شاه در میان گذاشت. سولیوان به ملاقات شاه رفت و او این نقشه را تصویب کرد.

آمریکایی ها اکنون باید نماینده ای پیدا می کردند تا با آیت الله مذاکره کنند، و شخصی که برگزیده شد تقدور الیوت؛ بازرس کل سرویس خارجی بود. الیوت در جریان امر قرار گرفت و ترتیبات لازم داده شد ولی در آخرین دقیقه مأموریت او لغو گردید، گویا به این خاطر که برژینسکی ساعتی پس از کنفرانس گوادلوب رئیس جمهور را از اجرای این طرح منصرف کرده بود.

بدین ترتیب هایزر به تهران فرستاده شد تا از ژنرال ها بخواهد وفاداریشان را به بختیار منتقل سازند، ولی بدون هیچ گونه تضمینی نسبت به آینده آنان. او دستور داشت هر شب از طریق یک ارتباط تلفنی امن که با پتاگون برقرار بود به واشنگتن گزارش بدهد. ژنرال جونز مکالمه را دریافت می نمود و به اتفاق براون وزیر دفاع یا دانکن معاون وزیر، به آن گوش می کرد. گفتگوها را دو نفر ثبت می کردند و یادداشت های آنان مستقیماً به برژینسکی داده می شد و از طریق او به کارترا. هایزر دست کم یک بار مستقیماً با برژینسکی صحبت کرد، ولی علی رغم گفته های مکرر شن به ژنرال های ایران که ادعایی کرد هر روز با رئیس جمهور صحبت می کند، به نظر نمی رسد این کار را کرده باشد.

شاه روز ۱۶ ژانویه (۲۶ دی ۱۳۵۷) از ایران رفت و ژنرال‌ها، دست کم رسماً به حمایت از نخست وزیر جدید برخاستند. ولی چه نوع حمایتی از ژنرال‌ها برمی‌آمد؟ پس از رفتن شاه دیگر هیچ شخصیتی در ایران نبود که بتواند بر ارتش فرمان براند. بختیار همواره نگران بود که نکند ارتش دست به کودتای نظامی بزنند، و گرچه اشخاص ثالث به او گفته بودند، وظيفة هایزر آن است که از انجام هر کودتایی جلوگیری کند، سوءظن ریشه‌دار او نسبت به ژنرال‌ها باقی ماند. به هر حال نگرانی او بی مورد بود؛ هایزر دست کم در دو مورد به ژنرال‌ها اخطار کرد، هر کودتایی منجر به این خواهد شد که ایالات متحده «زانوهاشان را قطع کند». در هر دو مورد به هایزر اطلاع داده بودند که قرار است اقدامات نظامی صورت بگیرد - یا خواستار حمایت او از این اقدامات شده بودند.

مأموریت هایزر ژنرال‌های ایران را گیج کرده بود. آنان، مثل شاه، بر این فرض بودند که ایالات متحده نقشه‌ای در سر دارد که هایزر نمی‌خواهد آن را فاش کند. روابط هایزر و ژنرال‌ها صمیمانه نبود و چون مجبور بود به کمک مترجم کار کند، آن نوع پیوند شخصی را که در بیشتر مناطق دنیا لازمه اعتماد است با هیچ کدام از ژنرال‌ها نداشت. هایزر از ۴ ژانویه تا ۳ فوریه (از ۱۴ دی تا ۱۴ بهمن ۱۳۵۷) تقریباً هر روز با ژنرال‌ها - معمولاً هفت نفر روی هم رفته - ملاقات کرد، و گرچه جلسات آنان طولانی نبود عملاً همواره با هم دیگر در تماس بودند. هایزر و ظایفتش را عمدتاً در دو دفتر کار انجام داد: یکی در سفارت، و دیگری در اداره مرکزی گروه مستشاری کمک نظامی واقع در ستاد مشترک ارتش. هایزر هیچگاه با بختیار، نخست وزیر، ملاقات نکرد. گرچه چنین پیداست که تماس‌هایی با مخالفان رژیم داشته است.

ژنرال نیروی هوایی فیلیپ گست رئیس آمریکایی گروه مستشاری کمک نظامی نیز با هایزر همکاری می‌کرد، و قرار بود پس از عزیمت هایزر در ایران باقی بماند و کار را به اتمام برساند. هم گست و هم هایزر از دریاسالار حبیب‌اللهی به عنوان مترجم اصلی خود استفاده می‌کردند و هرگاه لازم می‌شد ژنرال ریبعی جای او را می‌گرفت. سایر ژنرال‌های ایران که هایزر و گست با آنان تماس منظم داشتند عبارت بودند از طوفانیان رئیس تدارکات ارتش و معاون وزارت جنگ، مقدم رئیس ساواک، خسروداد فرمانده

هوانیروز و اویسی فرمانده نیروی زمینی. بعضی از ژنرال‌ها معتقد بودند سرشته امور از دست آنان خارج شده است. ژنرال ریبعی می‌دانست که نیروی هوایی دارد از هم می‌پاشد، و حقیقتاً می‌ترسید بعضی از همکاران ارشد او به اردوا روحانیون پیوسته باشند. در بعضی محافل عقیده بر این بود که ژنرال قره‌باغی، فرد مورد حمایت رفیق قدیمی و محرم شاه یعنی فردوست، نیز با روحانیون کنار آمده است (هم قره‌باغی و هم فردوست از تصفیه‌های خونینی که در نخستین ماههای پس از بازگشت آیت‌الله خمینی صورت گرفت جان سالم بدر بردنده، و فردوست در رأس سازمان اطلاعاتی جدید، ساواما، جای گرفت).<sup>۱</sup> حتی در گارد شاهنشاهی نشانه‌هایی از سقوط و فروپاشی به چشم می‌خورد، روندی که پس از خروج شاه از ایران شدت یافت.

بعضی از ژنرال‌ها نگرانی‌های خود را به هایزر ابراز می‌کردند و می‌گفتند این سیاست که فقط بایستیم و نظاره کنیم و امیدوار باشیم که وضع درست خواهد شد، غیرممکن است ره به جایی ببرد. آنان، به علاوه، هایزر را مجبور ساختند سه درخواست اساسی را به اطلاع کاخ سفید برسانند: آنان می‌خواستند اطمینان حاصل کنند که به آیت‌الله خمینی اجازه بازگشت به ایران داده نخواهد شد، آنان می‌خواستند پخش برنامه‌های بی‌بی‌سی در ایران متوقف گردد و آنان می‌خواستند از توزیع اعلامیه‌های تحریک آمیز آیت‌الله خمینی جلوگیری شود. هایزر پیام آنان را از طریق ارتباط تلفنی اش با پتاگون به کاخ سفید رساند، ولی هرگز جوابی به ژنرال‌ها نداد.

لازم بود به نظامیان اطمینان خاطر داده شود که ایالات متحده آنان را تسلیم غوغاییان نخواهد کرد و هایزر به ژنرال‌ها قول داد، به محض آنکه نشانه‌ای از حمله شدید بر ضد رژیم بختیار یا بر ضد تأسیسات نظامی به چشم خورد، دولت ایالات متحده از هر اقدام قاطعه‌ای حمایت خواهد کرد. هایزر این مطلب اضافی، گرچه مبهم، را نیز گاهگاهی با بعضی از ژنرال‌ها مطرح می‌کرد: امکان اینکه شاید لازم باشد یک «شبکه ایمنی» نظامی به وجود آورد تا از سقوط کشور در ورطه آشوب‌های تمام عیار جلوگیری کرد. ولی این مطلب هیچگاه به تفصیل مورد بحث قرار نگرفت و چیزی که به

یک نقشهٔ عملیات نظامی هماهنگ ذرّه‌ای شباهت داشته باشد بین هایزر و ژنرال‌ها در جلسه‌های منظمشان مورد بحث قرار نگرفت.

دومین رکن مأموریت هایزر، نقش تعیین‌کننده‌ای در مذاکراتی داشت که در واشنگتن برای تدوین سیاست آمریکا، در مورد ایران صورت می‌گرفت: گزارش‌های روزانه او راجع به اوضاع و احوال تهران. از آنجاکه او تقریباً در خلاء کار می‌کرد، یعنی از سفارت به ستاد ارتش می‌رفت و دوباره همین راه را بر می‌گشت، به ناچار بر اطلاعاتی تکیه می‌کرد که از دهن ژنرال‌ها می‌شنید. و چون ژنرال‌ها مایل نبودند هایزر را آزرده کنند عمدتاً، به او اطمینان خاطر می‌دادند؛ می‌گفتند از بختیار حمایت می‌کنند، می‌گفتند بختیار می‌تواند موفق شود و می‌گفتند سربازانشان و فادار باقی مانده‌اند. هایزر هم گزارش می‌داد، که اوضاع خوب است و نگرانی بی‌مورد. همهٔ شواهد (که از گفتگوهای هایزر با ژنرال‌ها استنباط شده بود) این امید را در واشنگتن به وجود آورده بود که جانشینان شاه موفق خواهند شد. گزارش‌های هایزر، از اول تا آخر، خوش‌بینانه بود و در واقع درست در پایان کار، وقتی روز یکشنبه ۱۵ فوریه (۱۳۵۷) از تهران به واشنگتن برگشت، شخصاً به رئیس جمهور گزارش داد که اوضاع بر وفق مراد است، که امید می‌رود بختیار جا قرض کند، که ارتش منسجم است و دست زدن به هر اقدام شدیدی بی‌مورد است. او گفت البته درست است که اغتشاش‌های زیادی در خیابان‌ها وجود دارد، ولی همه دریافت‌های اولین قدمی که بر ضد دولت یا ارتش برداشته شود، منجر به عکس العمل فوری سربازان خواهد شد.

گزارش‌های هایزر تقریباً سراپا گمراه کننده بود و تصویر واقعی همان بود که سولیوان سفیر ایالات متحده رسم می‌کرد. سفیر می‌دانست که روحانیون علی الدوام قدرت می‌گیرند، که ترک خدمت در میان سربازان شیوع می‌یابد و بختیار فقط از حمایت لایه نازکی از جمعیت ایران برخوردار است. توده‌ها همراه آیت‌الله خمینی هستند و هر روز که می‌گذرد احترامشان به ارتش و ترسیشان از آن کاهش می‌یابد. ولی این پیام را سیاست‌سازان نمی‌خواستند بشنوند، مایل هم نبودند که باور کنند، زیرا معتقد بودند بهترین «محرم راز» را در میان ژنرال‌ها دارند. به علاوه، سولیوان در تمام بهار و تابستان

## قدرت رهبران مذهبی را دست کم گرفته بود؛ چرا واشنگتن حالا باید به اخطارهای او گوش می‌کرد؟

محتوای تلکس‌های سولیوان ناگزیر در میان اعضاء « مؤسسه» سیاست خارجی واشنگتن پخش می‌شد، و برژینسکی در ماه ژانویه چندتای آنها را تلخیص کرد. تلخیص‌های او بی‌نهایت اطمینان‌بخش بود و در چند مورد این زحمت را به خود داد که اطمینان بخشد، اوضاع قویاً تحت کنترل است. برژینسکی اضافه کرد در صورتی که آشوب‌های شدید رخ دهد، هم دولت آمریکا آماده است از اقدام نظامی حمایت کند و هم نقشه‌های احتمالی برای چنین اقداماتی تهیه گردیده. خلاصه، گفته شد که « شبکه ایمنی» نظامی آماده شده است.

در حقیقت، تا آنجاکه می‌توان کشف کرد، چنین شبکه ایمنی‌ای وجود نداشت. پس چرا برژینسکی اظهار داشت این شبکه ایجاد شده است؟ شاید بعضی از گزارش‌های هایزر چنان خوش‌بینانه بود که برژینسکی تصور کرد ژنرال هایزر حقیقتاً چنین نقشه‌هایی را تهیه کرده است. برژینسکی محتملأً این موضوع را با هایزر یا پیش از عزیمت او از اشتوتگارت یا کمی پس از ورود او به تهران، در میان گذاشته بود و تصور کرده بود این کار انجام شده است. یا شاید او با اشخاص دیگری در ایران (از قبیل زاهدی) در تماس بوده و آنان به او باورانده بودند که کارها دارند سامان می‌گیرند و بالاخره شاید برژینسکی در صدد بوده، در صورتی که ایران متلاشی شد و ارتش کاری صورت نداد، یک شبکه ایمنی سیاسی برای شخص خودش ایجاد کند.

آنچه عملاً رخ داد پیش‌بینی‌های هیگ و سولیوان را اثبات کرد. رخوت تحمیلی، به اضافه اوضاع فرساینده سیاسی و اغتشاش اوج گیرنده مذهبی در خیابان‌ها، بالاخره نیروهای مسلح را متلاشی کرد. بعضی از ژنرال‌ها با روحانیون باب مصالحه گشودند؛ سایرین سرانجام به دست نیروهای آیت‌الله خمینی اعدام شدند؛ و چند نفری فرار کردند. صحبتی که در واشنگتن راجع به «شبکه نظامی» می‌شد، همان‌طور که از ابتدا معلوم بود، از مرحله حرف تجاوز نکرد. ارتش، سرانجام، به مبارزه با آیت‌الله خمینی برنخاست. معهداً درست تا لحظه آخر، کاخ سفید و وزارت امور خارجه خود را مت怯اعد کرده

بودند که بحران رو به بهبود می‌رود. گست<sup>۱</sup> درست از همان جایی شروع کرد که هایزر رهاکرده بود، یعنی گزارش داد اوضاع تحت کنترل است و بختیار دوام خواهد آورد. عزیمت هایزر موجب شد ارتش ایران حقیقتاً امید خود را از دست بدهد، زیرا گست از اعتبار کسی چون هایزر برخوردار نبود. ایرانیان معتقد بودند که گست ترسو است (او، براساس گزارش‌های موجود، در جریان حمله به ساختمان ستاد مشترک ارتش در فوزیه و همین طور در زمان حمله به سفارت آمریکا در ۱۱ فوریه [۲۲ بهمن ۱۳۵۷]، یعنی هنگامی که نیروهای مسلح سراپا متلاشی شد، خود را باخته بود) و معتقد بودند او این تضمین را فراهم نیاورده است که آنان، اگر اوضاع بد اندر بد شد، از هر گزندی در امان خواهند بود. بعداً ثابت شد که داوری آنان صحیح بوده: از میان همه ژنرال‌هایی که منظماً با هایزر و گست سروکار داشتند، فقط چهار نفر زنده مانده‌اند. قره‌باغی با روحانیون مصالحه کرد و از نخستین موج کشتارها جان سالم به در برد (معلوم نیست کجاها زندگی می‌کند); ژنرال طوفانیان مخفی شد، حدود شش ماه روی پشت بامها و در منزل دوستان زندگی کرد و دست آخر، مثل حبیب‌اللهی و اویسی، به غرب پناه برد؛ دیگران همه کشته شدند.<sup>۲</sup>

۱- منظور از گاست، گس، گست، ژنرال فیلیپ گاست رئیس اداره مستشاری آمریکا در نیروهای مسلح ایران است.

۲- کاتر و سقوط شاه، روایت دست اول، مایکل لدین، ویلیام لوئیس، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، صص ۶۷-۹۱

## شاه می‌رود! همه چیز می‌پاشد

در حالی که ژنرال‌ها در حال مشورت با هایزر و گست بودند، انقلاب راه خود را با سرعت و شدت می‌پیمود.

در روزهای بعد برخوردها و کشتارها در کشور ادامه یافت. در دهه سوم دی در برخوردهای خونین قم (یک کشته و ۱۰ زخمی)، در یزد (۵ کشته و ۱۴ مجروح)، در مریوان (یک کشته و ۱۱ مجروح)، در کرمانشاه (یک کشته و چند مجروح)، در سو سنگرد (۲ کشته و ۹ مجروح) و در پیرانشهر (یک تن کشته و ۴ تن مجروح) شدند. دو نظامی در برابر دانشگاه تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفتند - در جهرم مردم در ساعت‌های منع عبور و مرور به تظاهرات پرداختند - در خرم‌آباد، سمنان، منجیل، آمل و قزوین تظاهرات تازه‌ای برپا شد - اهالی روستای خراسانک هشترود و بوکان مراسم یادبودی برای چهار تن از کشته شدگان اخیر این روستا برپا کردند - «آیت الله خمینی» در پیامی اظهار داشت: «من مدعی ریاست جمهوری نیستم، اگر در ایران کودتای نظامی بشود مردم با آن مقابله می‌کنند».

یک مقام رسمی آمریکا اظهار داشت: «خروج شاه از ایران، تنها امید به دست آمدن نظم در این کشور است» - حفاظت شهر اردبیل به دست مردم افتاد - بنا به گفته خبرگزاری

تاس در یک سال اخیر ۶۵ هزار تن در ایران به دست نیروهای حکومت نظامی کشته و زخمی شده‌اند<sup>۱</sup> - کارکنان رادیو و تلویزیون تهران ضمن ادامه اعتصاب اعلام داشتند که در صورت آزاد نشدن همکارانشان در این سازمان متحصن خواهند شد - با لغو حکومت نظامی در شیراز سیصد تن از جوانان شهر اداره شهر را به عهده گرفتند - «بختیار» در یک گفتگو اظهار داشت: «شرط نخست وزیری من رفتن شاه بود» - تظاهر کنندگان نفت یزد در زمین‌های بدون استفاده شهر، گندمکاری کردند - عده‌ای از روستائیان شهرضا به خاطر طرفداری از رژیم اظهار پسیمانی کردند - توتون کاران بانه به عنوان اعتراض به پایین بودن بهای توتون از فروش آن به دولت خودداری کردند - بازار کازرون پس از ۵۰ روز تعطیلی بار دیگر باز شد.

«سنگابی» اعلام داشت: «اگر مردم و «آیت الله خمینی» بخواهند، در تشکیل یک حکومت ملی شرکت می‌کنم - «آیت الله طالقانی» در اعلامیه خود خطاب به سربازان از آنها خواست که از جنایت و کشتار مردم پرهیز کنند و به آغوش مردم برگردند - کارکنان کانون پرورش فکری خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند - شاه در مصاحبه با فیگارو گفت: «خروج من از کشور باعث کشتار گروههای مذهبی توسط ارتش می‌شود و اگر «بختیار» جمهوری اعلام کند، ارش طغیان می‌کند».

اهالی شهمیرزاد اراضی دولتی را بین خود تقسیم کردند - کارمندان وزارت‌خانه‌های کشور اعلام کردند که وزیران کابینه «بختیار» را نمی‌پذیرند. بنا به ادعای دولت ۲۰۰ افغانی مسلح در ایران دستگیر شدند. قضات و کارکنان دادگستری شاهروд در اعلامیه‌ای حمله مأموران را در ۹ و ۷ دی به شهر بسطام که منجر به کشته شدن سه تن شد، محکوم کردند. بنا بر گفته وزیر دفاع آمریکا تعداد کشته‌های جنگی آمریکا در اقیانوس هند دو برابر شد.

دانشگاه صنعتی تهران پس از ماهها تعطیلی به همت دانشگاهیان پایتخت گشایش یافت - در تبریز انجمن تأمین امنیت برای جلوگیری از آتش زدن ساختمان‌ها تشکیل شد - در مهاباد شورای اجتماعی برای شکل و سازمان دادن به جنبش این شهر به وجود آمد

۱- بعدها معلوم شد آن ارقام تخمینی است.

- فرهنگیان و عشایر شیراز، وزیر آموزش و پرورش را به رسمیت نشناختند.

«دکتر بختیار» گفت: برای شاه نقشی مانند «ملکه الیزابت» در انگلیس در نظر داریم به شکلی که او سلطنت کند و دولت حکومت - خانواده مجاهدان زندانی، در مورد در خطر بودن جان زندانیان سیاسی قصر که ناشی از کمبود سوت و مواد غذایی است به مسؤولان هشدار دادند - «آیت الله خمینی» اعلام کرد من مدعی ریاست جمهوری نیستم و فقط بر دولت انقلابی آینده نظارت می‌کنم - آمریکا خواستار خروج شاه از کشور شد - حادث ایران باعث نزدیکی رژیم عربستان به شوروی شد - ۹۱ زندانی سیاسی مشهد آزاد شدند - فرمانداری نظامی اصفهان ساعت منع عبور و مرور را در این شهر کاهش داد و به ۲۳ تا ۵ صبح رسانید - تعطیلی کنسولگری آمریکا در تبریز ادامه یافت - «نیویورک تایمز» نوشت: ثروت شاه فقط با خانواده سعودی‌های عربستان و خانواده «الصباح» کویت در خاورمیانه قابل مقایسه است - ساعت منع عبور و مرور در کرج یک ساعت کاهش یافت - غار «علی صدر» یکی از مراکز توریستی بزرگ کشور که عایدات زیادی برای دولتمدان داشت، توسط مردم تصرف شد - «تاس» اعلام کرد: «ژنرال هایزر آمریکایی در تهران تدارک کودتا را می‌بیند» - در تظاهرات شوستر به دنبال تیراندازی مأموران نظامی ۶ تن کشته و ۳۰ تن زخمی، در آبادان ۵ تن زخمی، در شمیران ۴ تن از جمله یک کارمند صنایع نظامی کشته و در شهرک سعدآباد ۳ تن کشته و ۱۵ تن زخمی شدند.

در شهرهای رفسنجان، بم، رهنان و مبارکه اصفهان، مراغه و مهاباد نیز تظاهرات بزرگی در زیر برف انجام شد - مردم شوش، اندیمشک، مریوان و شیراز جنازه شهدای اخیر شهرستان را تشییع کردند - در جیرفت منزل یک نظامی به آتش کشیده شد - در سیرجان مجسمه‌ی شاه پایین آورده شد.

در روز ۲۱ دی نماینده سقز و بانه به خاطر کشtar اخیر این دو شهر از نماینده‌گی مجلس استعفا داد - با امتناع ارتشد بازنشسته «جم» از پذیرفتن پست وزارت جنگ «ارتشد شفت»، فرمانده سابق گارد شاهنشاهی و استاندار پیشین آذربایجان شرقی وزیر جنگ شد - با تعطیل کارخانه ذوب آهن اصفهان ۶۰ هزار کارگر اعتصابی در آستانه

بیکاری قرار گرفتند. «راشد یزدی» روحانی مبارز که از دهم فروردین سال جاری به دلیل سخنانی در مجلس چهلم شهدای تبریز به ایرانشهر و اینده تبعید شده بود، در اثر مجاهدت مردم یزد آزاد شد - انتظامات شهر رامسر به دست جوانان افتاد - ۶۵ زندانی سیاسی (از جمله شکرالله پاک نژاد) با پافشاری مردم و تحصن خانواده ۲۴۰ زندانی سیاسی آزاد شدند - مأموران شهربانی نجف آباد در پی مبارزات مردم این شهر به سایر شهرهای ایران منتقل شدند - معاون یکی از کلانتری‌های تبریز خودکشی کرد! - در پی لغو حکومت نظامی در شهرستان شیراز با حمله تظاهرکنندگان به ساختمان ساواک در شیراز ۶ تن (از جمله یک سرهنگ ساواک و دو مأمور اطلاعات) کشته و ۴۱ تن به شدت مجروح شدند - در تظاهرات رشت یک تن کشته - در مسجد سلیمان یک تن کشته - در لالی مسجد سلیمان ۲ تن کشته و ۳ تن مجروح - در شاهی یک پاسبان ارشد کشته و در آزاد شهر (شاه پسند) ۲ تن مجروح شدند - مردم بابلسر در مجلس سوگواری یکی از کشته‌شدگان این شهر شرکت کردند - در تظاهرات بندرپهلوی مردم این شهر دولت بختیار را مسؤول کشته‌های اخیر دانستند - در یکی از روستاهای شاپور ۵ تن به دلیل بی‌اعتنایی به انقلاب مردم توسط یک جوان کشته شدند - یک همافر ارتش به سوی فرمانده هوانیروز کرمانشاه و معاونش تیراندازی کرد ولی هر دو جان سالم از این مهلکه بدر بردنند - در مشهد یک تانک ارتش با عبور از روی اتوبیلی با ۶ سرنشین آنها را به سختی مجروح کرد.

در ماه دی همچنان حوادث و برخوردهای خونین ادامه داشت، گویی نخست وزیری بختیار و وعده‌ها و شعارهای او مردم را بیشتر خشمگین کرده بود. در جنگ و گریزهای خیابانی در حسین‌آباد اصفهان یک مأمور ساواک کشته - در شوستر یک کشته - در روستای صیدون اینده ۷ تن (از جمله رئیس پاسگاه، دو درجه‌دار و یک سرباز) کشته شدند - در چالوس ۲ تن مجروح و در فسانیز دو تن مجروح شدند - در دزفول دهقانان با شعار «زمین مال دهقان است، نه ارباب و رعیتی نه شرکت کشت و صنعتی» به تظاهرات پرداختند - طایفه «خزل» کردستان با انقلاب مردم اعلام همبستگی کردند - دانمارک از فروش اسلحه به دولت ایران خودداری کرد - در بسیاری از مناطق

کشور کمیته‌های تهیه مواد سوختی و ارزاق عمومی به وجود آمد. وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «کودتا درمان درد نیست و شاه در آینده سیاسی ایران نقشی ندارد و باید خارج شود - دولت آمریکا از ارتش ایران خواست که از «بختیار» حمایت کند، رهبران انقلاب این موضوع را سیاست روشن دخالت آمریکا در مسائل داخلی ایران نامیدند - مردم بندر بوشهر چهلمین روز شهادت «آیت الله ابوتراب آشوری» را گرامی داشتند - در تظاهرات خرم‌شهر برای نخستین بار عشایر مرزنشین کشور نیز حضور داشتند - جنازه سربازی که به خاطر سرپیچی از مافوق و آتش نگشودن بر روی مردم کشته شده بود، توسط مردم رشت «تشیع شد - گروهی مهاجم در خرم‌آباد یک بیمارستان و یک مدرسه خصوصی را به آتش کشیدند - گروهی از اهالی سردشت منزل یکی از کارکنان ساواک را آتش زدند.

شورای سلطنت به عنوان زمینه گریز شاه با شرکت ۹ تن مرکب از «بختیار» وزیر دربار، رئیس ستاد ارتش، رؤسای دو مجلس به اضافه وزیر دارایی و دادستان پیشین به ریاست «سید جلال تهرانی» سناتور پیشین تشکیل شد - «آیت الله خمینی» از مردم خواست که از سربازان در برابر مهاجمان دفاع کنند، وی باز دیگر تأکید کرد که بر دولت آینده فقط نظارت خواهد کرد - مردم در لوله مسلسل سربازان در تهران و چند شهر گل آویختند و مردم و سربازان با یکدیگر روبوسی کردند - ۲۰۰۰ تن از خانواده‌های زندانیان سیاسی در کاخ دادگستری برای آزادی بقیه زندانیان سیاسی متحصن شدند - نماینده مریوان در مجلس شورای ملی به خاطر کشته‌های اخیر این شهر در مجلس متحصن شد - یک مقام رسمی بر جسته سوریه از «آیت الله خمینی» در برابر شاه پشتیبانی کرد - رادیو مسکو به شدت به بختیار حمله کرد - در کرمان سه مجسمه شاه و پدرش پائین کشیده شد و اداره ساواک شهر طعمه آتش شد - یک افسر سابق نیروی هوایی در کرمان کشته شد - مردم کازرون از نظامیانی که از ترس خشم مردم به پادگان‌ها پناه برده بودند، خواستند که به خانه‌هایشان برگردند - طی تظاهرات شبانه در ساعت‌های منع عبور و مرور در مرودشت یک تن کشته، در اصفهان یک تن کشته و در بندرعباس به هنگام تشیع جنازه یک تن کشته و ۴ تن زخمی شدند - در روستاهای شهرک‌های دورافتاده از

جمله هرنده (اصفهان)، گوگان (آذربایجان)، زرین شهر، پیشووا (ورامین) و میگون (رودبار) نیز تظاهراتی روی داد.

هایزر به هیچوجه قصد نداشت دیرتر از روز ۲۰ دی ۱۳۵۷ / ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ در ایران بماند اما ریزش برف شدید در شب و اعتصاب کارکنان فرودگاه مهرآباد که

زدودن باند فرودگاه از برف را غیرممکن می‌ساخت سبب شد که او اقامت خود را تاروز

۱۴ بهمن ۱۳۵۷ / ۳ فوریه ۱۹۷۹ یعنی ۲۴ روز دیگر در ایران ادامه دهد.

در روز ۲۰ دی ۱۳۵۷ برابر ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ سولیوان به هایزر خبر داد که فردای

آن روز شاه در ساعت ۱۱ / ۱۵ بامداد او و هایزر را به حضور خواهد پذیرفت.

هنگامی که در آن روز پنجشنبه سرد هایزر و سولیوان وارد کاخ نیاوران شدند و شاه آنها را در تالار باشکوه محل کار خود پذیرفت، هایزر از دیدن قیافه درمانده و لاغر و

بیمارگون شاه یکه خورد. «فشار و نگرانی تمام خطوط چهره‌اش را فراگرفته بود.

برخلاف همیشه که لباس نظامی می‌پوشید، آن روز لباس غیرنظامی تیره‌ای بر تن داشت.

او صحبت را با مطالب ساده و سبکی آغاز کرد. سپس از هدف مأموریت من پرسید».

هایزر پس از شرح گفتگوهای ابتدایی خود با شاه درباره مثلاً مهار کردن اعتصابات و تأمین سوخت ارتش جواب کوتاه و بی‌ربط و توأم با نگرانی و تشویش شاه را نقل

می‌کند و در مورد سردرگمی ژنرال‌ها می‌افزاید: که «برنامه‌های آنان [ارتیشان] فقط برای تهدیدهای خارجی تدوین شده بود. آنها اصولاً به تهدید داخلی فکر نکرده بودند.

ذخایر جنگی آنان برای انجام عملیات داخلی کافی نبود».

هایزر می‌نویسد: سپس شاه رفتن خود به استراحت را مطرح کرد و تاریخ خروج خود را پرسید در حالی که شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد این سولیوان بود که به تقویم

و تاریخ و ساعت نگاه می‌کرد و می‌گفت هر چه زودتر بهتر؛ اما هایزر برخلاف سولیوان از شاه خواست دو سه روز دیگر بماند و رابطه تیمساران با بختیار را تحکیم بخشد و

کاری کند که نظامیان از رهبر جدید خود اطاعت کنند.

شاه مسیر حرکت خود را که تهران، اقامت در مصر سپس عزیمت به مراکش یا اسپانیا

و سپس پرواز مستقیم تا پایگاه هوایی آندروز در واشنگتن بود اعلام داشت و گفت که

از آنجا به پالم اسپرینگز و ناحیه آنبرگ استیت در آن منطقه خواهد رفت.

شاه ترتیب سفر را بسیار آسان می‌دانست و تصور می‌کرد آمریکایی‌ها مانند گذشته و دوران سلطنت با او رفتار خواهند کرد و شاید در زمانی که او در مصر یا مراکش اقامت دارد دوستان بانفوذ او در سطوح بالای آمریکا مانند نیکسون، کیسینجر، جرالد فورد و دونالد رامسفلد وزیر دفاع کایenne جرالد فورد و جولیوس هلمز رئیس برکنار شده سیا و نیز دکتر برژینسکی نظر کارتر را عوض کرده و مأموری مانند کرمیت روزولت را به ایران خواهند فرستاد تا در طول ۴۸ ساعت اوضاع را به نفع شاهنشاه دگرگون کند و سپس او با سلام و صلوات به ایران بازخواهد گشت. هایزر، پایگاه هوایی کارلستون در جنوب کالیفرنیا و چند پایگاه هوایی شمال شرقی را مناسب‌تر برای فرود آمدن هوایی‌مای شاه دانست. شاه در پاسخ به یک سؤال هایزر که گفته بود در گذشته خود او متذکر شده بود که وی [هایزر] نباید زیاد نگران باشد مدتی سکوت اختیار کرد و گفت که میل نداشته به عنوان فرمانده کل قوا، دستور کشтар مردم خود را بدهد. البته شاه از خاطر برده بود یا خود را به تجاهل می‌زد که بارها دستور تیراندازی به مردم را داده و حتی در موردی، دستور اعدام غیرقانونی چند تن از چریک‌های زندانی کمونیست را در پشت هتل اوین صادر کرده بود. در حقیقت در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ این شاه بود که دستور تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان را به نظامیان داده بود و هیچ‌کس جز او مسؤولیت نداشت اما پیوسته و در پناه مقام غیرمسئول بودن خود توانسته بود مسؤولیت‌ها را به گردن پایین دستان افکنده از هرگونه پاسخگویی مصون بماند. رقم کشтарها در ماههای شهریور ۱۳۵۷ تا دی ماه آن سال مرتب‌آ رو به افزایش بود اما علاوه بر کشته‌شدگان هر روز عده زیادی مجرح می‌شدند و آمار دقیقی منتشر نمی‌شد به علت بوروکراسی مزمن و مزاحم دستگاه اداری شاه آمار دقیق به دست نمی‌آمد و بعداً هم اعتصاب وزارت دادگستری و بیمارستان‌ها و پزشکی قانونی سبب شد که آمار واقعی کشته‌شدگان در دست نباشد و ارقام مبالغه‌آمیزی چون ۵۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۲۰۰ هزار و بیشتر بر سر زبانها بیفتند.

رسانه‌های گروهی در دست چپگرایان بود که آمار را مطابق میل خود بالا و پایین

می‌بردند و اکنون شاه می‌فهمید که خبط و خطای او در تعطیل تمام روزنامه‌ها و اتکاء به دو یا سه روزنامه بزرگ سابقًا مداع و متملق که اکنون در صف مقابله او فرار گرفته بودند چه به روزگار او آورده است.

روزنامه‌نگاران سه روزنامه بزرگ صبح و عصر که اکنون همه به مقتضای روز چپگرا شده بودند برای آینده طرح‌های دور و درازی کشیده و طراحی کرده بودند، ولی به دلیل محبوبیت و نفوذ‌گسترده و عمیق آیت‌الله خمینی، عجالتاً از او فرمانبری می‌کردند اما در عین حال می‌کوشیدند شرکایی برای انقلابیون بتراشند و مثلًاً حزب توده را هم که سال‌ها بود در خارج کشور متزوی و مشتت شده بود وارد صحنه کنند. در آن روزها شاه به شدت بیمار بود و از عوارض بیماری جانکاه سرطان رنج می‌برد. قرص‌های تسکین‌دهنده او را کرخت و خواب آلود کرده و قادر به تجزیه و تحلیل وقایع نبود. او حالت قهرگونه‌ای داشت و احساس می‌نمود همه به او خیانت کرده‌اند در حالی که او به همه خیانت کرده، همه وفاداران صدیق را از اطراف خود رانده و مدت ۱۳ سال یک باند مستملق و بی‌پرنسیب خودخواه و بی‌عاطفة فاقد احساسات مردمی و میهن‌دوستی را که برای حفظ مقام و موفقیت و غارتگری‌های خود فقط در برابر او سر خم می‌آوردن و ملت ایران را داخل آدم نمی‌دانستند، به جان مردم انداخته بود. وقتی دیدار دو ساعته شاه با سولیوان و هایزر خاتمه یافت، شاه به گرمی از آنان تشکر کرد اما آن چنان‌که سیره دودوزه باز او بود، بعد‌ها در کتاب خود گله کرد که آنها آمده بودند او را راه بیندازند و سفیر مرتبًا به ساعت خود نگاه می‌کرد.

اگر شاه محبوبیتی در میان مردم داشت، می‌توانست با صراحة و قوت قلب، از پذیرفتن خواست آنان خودداری کند و رک و راست بگوید «نمی‌روم و شما چه کاره‌اید که به من امر می‌دهید کشورم را ترک کنم» زیرا آمریکا در آن زمان ارتشی در ایران پیاده نکرده بود و قوه اجراییه‌ای نداشت.

در حالی که رضاشاه اگر در شهریور ۱۳۲۰ مجبور به ترک ایران شد، آن واقعه در زمانی بود که خاک کشور زیر چکمه سپاهیان روس و انگلیس بود و آنها تا نزدیک تهران پیشروی کرده بودند اما اکنون محمدرضا شاه هم از مردم خود می‌ترسید و نیز بیم ·

داشت نظامیان به مردم پیوندند و به کاخ او حملهور شوند او و ملکه و فرزندانشان را به قتل برسانند.

شاه پیوندهای خود را با مردم کشورش در گذشته قطع کرده و تمام تخم مرغهای خود را در سبد آمریکا گذاشته بود. اکنون این سفیر سولیوان و این ژنرال هایزر معاون ناتو بودند که به قصرش آمده و خواهان خروج او از ایران شده بودند.

در طول روزهای بعد وضعیت به شدت وخیم و وخیم تر شد. تیمسار قره‌باغی طبق توصیه ژنرال هایزر شورای بحران را تشکیل داد. جلسات شورای فرماندهان در ماههای دی و بهمن تشکیل شد. صورت آن مذاکرات موجود است و نیازی به تکرار ندارد اما خواندن آن خالی از تنبه نیست.

شاه در ۲۶ دی ماه سوار بر هواپیما شد و از ایران رفت. پیش از خروج او ربیعی گریه کنان دست او را بوسید و شاه را به گریه انداخت.

شاه در بامداد آن روز وقتی مطمئن شد چمدان‌های متعدد او و شهبانو به فرودگاه مهرآباد حمل شده و دو فروند هواپیمای سلطنتی که نام هواپیمای مخصوص او شهباناز بود از هر نظر آماده پرواز هستند، حدود ظهر سوار بر هلیکوپتر به اتفاق همسرش که او در هلیکوپتر دیگری نشسته بود راهی فرودگاه مهرآباد شد.

در آنجا پس از اینکه مجلس شورای ملی که در گذشته حقیرترین مکان از نظر شاه بود رأی اعتماد به دولت بخیار داد و شاه مثلاً خاطرش از این بابت جمع شد، در میان رئیس و اعضای هیأت دولت و عده‌ای از تیمساران و رجال کشور حضور یافت و در حال خداحافظی به آنها به گریه افتاد و این در لحظاتی بود که سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده نیروی هوایی در حال بوسیدن دست او بود.

تیمساران یکی پس از دیگری دست او را بوسیدند و همه به حال گریه از او وداع کردند.

شهبانو فرح همسر شاه در حالی که کلاه زمستانی پشمی سفیدرنگی بر سر داشت در کنار شاه معموم و افسرده ایستاده بود. مرتضی لطفی خبرنگار مرکز خبر رادیو و تلویزیون ملی ایران طی مصاحبه کوتاهی با شهبانو نظر او را درباره آن سفر پرسید.

شهبانو ضمن آرزوی خوشبختی برای مردم، علت سفر را نیاز به استراحت و موقتی دانست.

هنگامی که رادیو خبر خروج شاه را پخش کرد، خبرنگاران رسانه‌های بین‌المللی به مخابره خبر پرداختند و موجی از شادی و هیجان بی‌سابقه‌ای که سال‌ها دیده نشده بود و بسیار طبیعی بود در خیابان‌ها برخاست.

رانندگان صدها هزار اتومبیل بوق زنان اظهار شادی می‌کردند و عده‌زیادی از مردم در خیابان‌ها شیرینی و میوه پخش می‌کردند.

شاهی که در گذشته‌های دور، بسیار محبوب بود و روز بازگشت او از آذربایجان در خرداد ۱۳۲۶، مردم اتومبیل او را در سر چهارراه پهلوی از زمین بلند کرده بودند، اکنون چنان مورد بعض و تنفر قرار داشت که تا ساعت‌ها تهران از هلهله و ولوله شادی می‌لرزید؛ گویا مردم علت تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها یا ناراحتی‌های خصوصی و خانوادگی را در وجود او خلاصه کرده بودند و حالا رفتن او را جشن می‌گرفتند.

ارتش از همان روز در حال فروپاشیدن بود. مردم سربازان را که مات و مبهوت در کامیون‌ها نشسته بودند در برگرفته می‌بوسیدند و به آنها گل و شیرینی می‌دادند، گفتی با رفتن شاه، کدورت و نقار میان نظامیان که به خیابان‌ها اعزام شده بودند و توده عظیم ملت برطرف شده و روزگار خوش و صفا و صلح و دوستی و شیرین‌کامی فرار سیده بود. ارتضیان که اکثر آنها نظامیان وظیفه بودند هیچگونه مخالفت جدی با چسباندن تصاویر آیت‌الله خمینی بر روی بدنه زره‌پوش‌ها، تانک‌ها و کامیون‌ها نشان نمی‌دادند. با رفتن شاه، دوران وفاداری آنها به شاه پایان یافت و آشکار بود در صورت برخورد بعدی میان آیت‌الله خمینی و دولت بختار آنها بطور قطع جانب آیت‌الله را که ملت به او ارادت و عشق داشت و در راهش خون خود را می‌ریخت می‌گرفتند.

بختار باگروه معده طرفداران خود، با جبهه ملی از هم پاشیده و منشعب و با ارتش نیمه متلاشی‌ای که ژنرال‌های آن به سرعت در حال متفرق شدن بودند و حتی در جلسات شورای فرماندهان قادر به رسیدن به یک تصمیم واحد نبودند کمترین شانسی پیش رو نداشت.

بختیار یک سیاستمدار تراز سوم و چهارم بود و مهمترین عیب او این بود که قادر به درک واقعیت‌ها، پیش‌بینی موقعیت‌های آینده و انتخاب گرینه‌های معقول و منطقی نبود.

شعارها و حرکت‌های مردمی بسیار سریعتر و زودتر از بختیار حرکت می‌کرد. قره‌باغی با اعلامیه‌های گوناگون سعی در آرام نگهداشتن مردم از یک سو و تحییب ارتضیان از سوی دیگر داشت، ولی هر روز به دیدن آمارهای فرار روزانه ارتضیان متوجه شد. او چند بار سعی کرد استعفا بدهد، اما بختیار و سولیوان که بختیار مخصوصاً او را به نخست وزیری فرامی‌خواند تا با حضور سولیوان او را از استعفا بازدارد، مانع آن شدند.

ارتش روز به روز فروپاشیده‌تر می‌شد.

سیاست تحییب بختیار نیز به جایی نرسید. روزی که مردم به ژاندارمری تهران حمله‌ور شدند، هایزر که در جلسه فرماندهان حضور داشت، توصیه کرد تیراندازی با شدت بیشتر انجام شود که ناظر کنندگان تکلیف خود را بفهمند. نتیجه اجرای آن دستور این شد که روز بعد مردم در خیابان اتومبیل یک سرلشکر ژاندارمری را که دچار اشتباه شده و سوار بر بنز ژاندارمری ملبس به اونیفورم در حال بازگشت به خانه خود بود متوقف کردند، راننده را زخمی کردند و خود او را به حد مرگ کشک زدند به حدی که بر اثر کشک خوردن و چاقو خوردن به حال مرگ افتاده بود.

جمعیت خشمگین راننده را بالگد زدند و اتومبیل را به آتش کشیدند. «آنگاه بر سرتیمسار ریختند و فریاد زدند او را بکشید، او را بکشید. با دست‌هایشان موهای او را کشیدند، چشم او را درآوردند و صورتش را چنگ زدند. وقتی که خون زیادی از او می‌رفت فردی او را از چنگ مردم رها کرد و به کناری کشید. این واقعه تیمسار قره‌باغی را به شدت خشمگین کرد.

هایزر می‌نویسد:

«تیمسار قره‌باغی، کمی درباره حادثه روز قبل ژاندارمری احساساتی شد. آنها وقتی دیده بودند که با یک افسری در سطح ژنرال این گونه رفتار می‌شود، خود را به جای او

قرار داده و احساس می‌کردند ممکن است برای هر یک از آنها هم اتفاق مشابهی بیفتند. او داد و فریاد راه انداخت و سعی می‌کرد گناه آن را به گردن من که دستور داده بودم سربازان لوله‌های تفنگ خود را پایین آورده و به سوی جمعیت شلیک کنند بیندازد. در واقع او انگشت خود را به سمت من تکان داد و گفت:

«شما را باید سرزنش کنیم. دست شما به خون آلوده است» این حرف‌ها بیشتر از حدی بود که قدرت تحملش را داشتم. با توجه به اینکه او خود دستورش را داده بود احساس ترس کردم و از خود سؤال کردم که او در هنگام بروز بحران جدی، چه واکنشی نشان خواهد داد؟ او خیلی هیجان‌زده شده بود و لذا به ناچار مجبور شدم یک بار دیگر صدایم را بلند کنم و تند شوم. آخرین سؤال من از او بود که آیا به هر حال آن روش آنها را به هدف خود رسانیده یا خیر که مثل همیشه احساس عجیبی کردم. احساس کردم دارم بچه‌ها را سرزنش می‌کنم.»<sup>۱</sup>

در آخرین روزهای ماه دی به دعوت «جبهه ملی» هزاران تن از مردم تهران در بازار اجتماعی بزرگی برپا کردند و طی آن کشتار رژیم را محکوم کردند - کامیون‌های نظامی برای نخستین بار عکس «آیت الله خمینی» را نصب کردند - «اردشیر زاهدی» آمریکارا نکوهش کرد که با چشم‌پوشی از شاه، ایران را برای همیشه از دست می‌دهد - یک روزنامه‌کویتی به دروغ و برای بازارگرمی و آتش زدن به بحران نوشت: «آمریکا بسیاری از تأسیسات حساس نظامی خود را در ایران منفجر کرده است تا در صورت تغییر دگرگونی اوضاع، به دست روس‌ها نیفتند» - «دکتر مصطفی رحیمی» در نامه‌ای به «امام خمینی» برای نخستین بار با حکومت «جمهوری اسلامی» مخالفت کرد - کارمندان امور خارجه خواستار کناره‌گیری «زاهدی» و قطع رابطه سیاسی ایران با اسرائیل و آفریقای جنوبی و روذیا شدند - رئیس کلانتری یک تبریز که در کشتار مردم این شهر نقش نخست داشت در یک حمله مسلح‌انه کشته شد و دو پاسبان همراه او زخمی شدند. سازمان چریک‌های فدایی خلق مسؤولیت این حمله را به عهده گرفت - دولت «بختیار» در مجلس سنا با ۳۸ رأی موافق، یک رأی مخالف (جلالی نائینی) و دو رأی ممتنع

۱- هایزر، همان کتاب

رأى اعتماد گرفت - اتوبوس‌های واحد تهران که به خاطر همدردی با یکی از همکارانشان (که در کشتار اول محرم تهران خود و اتوبوشن را سپر جان مردم کرده بود) دست به اعتصاب زده بودند. بار دیگر بنا به خواست مردم به سرکارهایشان برگشتنند - در سومین روز کشته شدن چهار تن از تظاهرکنندگان سو سنگرد مجلس یادبودی در اهواز برگزار شد - در پی حمله گروهی از مردم مسجد سلیمان به ساختمان ساواک عده زیادی کشته و زخمی شدند - در یک روستای نهادوند سه تن کشته و ۱۶ تن در اثر شلیک مأموران زخمی شدند - در تظاهرات گرگان یک تن به سختی محروم شد و در اهواز یک تن کشته و ۳ نفر دیگر مجروم شدند.

خبرها تکان‌دهنده و برای نظامیان نگران‌کننده بود و اوضاع شباهت زیادی به روزهای انقلاب روسیه در ماه مارس ۱۹۱۷ داشت.



## ۳۴

### طرح کورتاژ: کودتا

### کاری شبیه شیلی اما کجاست آگوستینو پینوشه؟

کودتای شبیه شیلی در سال ۱۹۷۳ و اقدامات متعاقب آن، دستگیری و زندانی کردن هزاران نفر از طرفداران سالودار آلنده در ورزشگاه مرکزی سانتیاگو، سر به نیست کردن چند صد تن از آنان و بالاخره تشکیل دولت نظامی به ریاست ژنرال چهار ستاره آگوستینو پینوشه، از همان تاریخ وقوع، جلب نظر بسیاری از ژنرال‌های کشورهای جهان سوم را نموده و آنها را وسوسه می‌کرد.

در ایران نیز بعد از وقایع شهریور ۱۳۵۷ دست زدن به چنان اقدامی مورد توجه و پیگیری عده‌ای از تیمساران نسل دوم رژیم پهلوی یعنی سرلشکرها و سپهبدهایی که بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰ در ارتش خدمت کرده بودند و تجارت بیشتری نسبت به نسل چشم و گوش بسته و خاموش و فرمانبردار و در حقیقت ماشین کوکی‌های پرزرق و برق دهه‌های بعد داشتند قرار گرفته بود.

آگوستینو پینوشه که مورد حمایت شرکت‌های بزرگ آمریکایی قرار داشت در اقدام به کودتا علیه سالودار آلنده رئیس جمهور چیگرای شبیه از نارضایی عمومی مردم که دچار تنگنای تأمین ارزاق بودند، شایعه حضور کمونیست‌ها در حکومت و تجارت کم

آلنه و اعتماد بی جای او به پیوشه استفاده کرده و ضربه کشنده را وارد ساخته بود، گذشته از آن پیوشه در داخل ساختار ارتش محبوب بود، او یک سرباز حرفه‌ای قدیمی و کهنه کار بود. ارتش شیلی یک پارچه به دنبال او بود و تقریباً تمام فرماندهان از او فرمانبرداری می‌کردند. پیوشه سمبول نظامیگری شیلی بود اما در ایران ارتش در طول ۲۵ سال به کلی متروی شده و بیشتر افسران و نظامیان، فرماندهان تراز اول ارتش را هم نمی‌شناختند و فقط این شاه بود که پیوسته وجود خود را به عنوان فرمانده بر همه نظامیان تحمیل می‌کرد.

به هر ترتیب طرح عملیات کودتا از مدت‌ها پیش تهیه و تدوین شده بود که برنامه قابل اجرا بی هم به نظر می‌رسید احتمالاً آمریکایی‌ها، ساواک، اداره دوم، کمیته مشترک ضد خرابکاری در تدوین آن طرح که نام آن را کورتاژ گذاشته بودند شرکت داشتند. در مذاکرات فرماندهان ارتش در روز ۲۵ دی به تهیه و تدوین این طرح اشاره شده است. طرح کورتاژ گرچه روی کاغذ قابل اجرا به نظر می‌رسید اما با توجه به نفوذ عمیق دین و مذهب در جامعه ایران، روزهای پرخروش انقلاب و نزدیک شدن به روز پیروزی و مهمتر از همه فقدان عناصر اجرایی کارآمد در عمل پوچ و غیرقابل پیاده شدن می‌نمود و به همین دلیل هفته به هفته و روز به روز آن را به تعویق انداختند تا با فرارسیدن روز ۲ بهمن به کلی غیرقابل اجرا شد. در این فصل، آن طرح از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرد.

### سند شماره یک: رئوس کلی طرح کودتای نظامی

#### طرح دستگیری مقامات: محرکین:

- ۱- تعیین مقامات و محرکین که مؤثر در جریانات فعلی بوده‌اند و تعیین آخرین نشانی محل کار و سکونت هر یک.
- ۲- مراقبت تقریباً دائمی عناصر سرشناس محرک و اطلاع از جابجایی آنان.
- ۳- اعلام مشخصات دقیق هر یک به فرمانداری نظامی (با طبقه سری)
- ۴- به کار گرفتن عناصر ضربتی بسته به استعداد سازمان‌های شرکت‌کننده.
- ۵- طرح تقسیم کار به مناطق فرمانداری نظامی پس از مشخص شدن تعداد دستگیری‌ها.

۶- همکاری سازمان‌های شرکت‌کننده، بخصوص عوامل شناسایی در دستگیری این افراد.

۷- تعیین محل بازداشت هر یک از دستگیرشدگان با توجه به آماری که قبلاً به فرمانداری نظامی داده است. (طرح تخلیه) بر حسب فعالیت و تحریکات آنان و جنسیت.

۸- ایجاد هماهنگی در فرمانداری نظامی در مورد افراد دستگیر شده و تهیه لیست نهایی از صورت‌هایی که سازمان‌های شرکت‌کننده خواهند داد.

ساواک و فرمانداری نظامی جناب      از طرف گارد شاهنشاهی جناب  
از اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، شهربانی - زاندارمری.

#### سند شماره دو: «کلیات طرح عملیات نجات»

«دستگیری مقامات محرك و عاملین بلو و آشوب، همزمان با شروع عملیات»  
پیوست شماره ۱ به طرح نجات ۱ «دستگیری مقامات محرك و عاملین بلو و آشوب همزمان با شروع عملیات طرح نجات ۱»

نسخه از نسخه                          به کلی سری

صفحه از صفحه

قرارگاه

تاریخ ۵۷/۱۱

شماره اعلام فصول

#### مدرك

۱- وضعیت: با توجه به جریانات اخیر کشور و افزایش روزافزون طرفداران خمینی و اقدامات خلاف قانون آنان در سطح تهران و مسلح شدن برخی از افراد فعال، تحریکات جراید بخصوص کیهان، اطلاعات و آیندگان در روزهای اخیر و آزادی تعداد زیادی از زندانیان ضد امنیتی و پیوستن آنان به گروه‌های فعال و مسلح شدن عده‌ای از آنان، لزوم

بازداشت عده‌ای را طبق صورت پیوست ایجاب می‌نماید.

۲- مأموریت: یگان‌های اجرایی فرمانداری نظامی تهران و حومه مأموریت دارند بنا به دستور، عناصر مورد نظر را دستگیر و به مناطق جمع‌آوری هدایت نمایند.

۳- اجراء:

#### الف - تدبیر:

۱) اسامی و مشخصات و محل یا محل‌های اقامت و محل کار سوژه‌های مورد نظر که بایستی دستگیر شوند از طرف ستاد عملیاتی مرکزی در اختیار یگان‌های اجرایی قرار داده می‌شود.

۲) هر یگان اجرایی پس از دریافت لیست مورد نظر و بررسی سریع وضعیت سوژه‌های موردنظر، تحت هر شرایط زمانی و مکانی و با قاطعیت تمام نسبت به دستگیری آنان اقدام می‌نماید.

۳) پس از دستگیری سوژه‌های مورد نظر آنان را به مناطق جمع‌آوری اعلام شده هدایت خواهند نمود.

#### ب - یگانهای تابعه فرمانداری نظامی تهران و حومه:

۱) تیم‌های عملیاتی را به تعداد لازم برای دستگیری سوژه‌ها سازمان داده و آماده نماید.

۲) به محض دریافت دستور نسبت به دستگیری سوژه‌های اعلام شده اقدام نماید.

۳) سوژه‌های دستگیر شده را به مناطق جمع‌آوری هدایت و تحويل نمایندگان سازمانهای مسؤول نماید.

۴) واحدهای عمل کننده پس از دستگیری و بازرگانی بدنی محل کار و سکونت سوژه را در اسرع وقت مورد بازرگانی قرار داده و سلاح و مدارک ارزنده را، سرپرست اکیپ دستگیر کننده در حضور سوژه و یا ساکنین محل صورت جلسه نموده و یک نسخه آن را به نمایندگان سازمان‌های مسؤول جمع‌آوری تحويل نماید.

**پ - یگان عملیاتی ر ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه:**

- (۱) هر تیم به محض دریافت دستور نسبت به دستگیری سوژه‌های اعلام شده اقدام نماید.
- (۲) دستگیری سوژه‌ها با توجه به تقدم داده شده، با آنان بایستی انجام شود.
- (۳) سوژه‌های دستگیر شده را به مناطق جمع‌آوری هدایت و به نمایندگان سازمان‌های مسؤول تحویل نماید.

**ت - ژاندارمری کشور شاهنشاهی:**

- (۱) آماده باشد تا هرگونه کمک لازم را به تیم‌های عملیاتی مسؤول دستگیری سوژه‌ها بنماید.
- (۲) در صورت لزوم آماده باشد تا پرسنل کمکی، در اختیار یگان متقاضی قرار دهید.
- (۳) تیم‌های عملیاتی را به تعداد لازم برای دستگیری سوژه‌های طبقه‌بندی شده آماده نماید.

**ج - سواک:**

آماده باشد تا هرگونه اطلاعات و پرسنل لازم را در اختیار ستاد عملیاتی بگذارد.

**ج - ن هش: [تبیروی هوایی شاهنشاهی]**

- (۱) پیش‌بینی‌های لازم را از نظر آماده کردن وسایل ترابری هوایی جهت حمل سوژه‌های دستگیر شده به مناطق موردنظر، با نگرش به شرایط جوی فرودگاه مقصد به عمل آورید.
- (۲) تأمین مراقبت از دستگیر شدگان از فرودگاه مبدأ تا مقصد به عهده پلیس هوایی ن. هش می‌باشد.
- (۳) برابر دستورات مندرج در طرح عملیاتی شماره ۱ سب ۱۱ (اداره امور

بازداشت‌شده‌گان) عمل کنید.

#### ح - ن دش: [تیروی دریایی شاهنشاهی]

- ۱) برابر دستورات مندرج در طرح عملیاتی شماره ۱ سب ۱ (اداره امور بازداشت‌شده‌گان) عمل کنید.

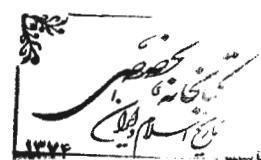
#### خ - دستورات هماهنگی:

- ۱) این طرح به محضر وصول برای طرح ریزی و اجرای آن بنا به دستور معتبر است.
- ۲) مقصدی که سوزه‌های دستگیر شده بایستی برده شوند در فرودگاه مبدأ به وسیله یگان دستگیرکننده به خلبان ابلاغ می‌شود، در صورتی که هوایپما به علت بدی شرایط جوی نتواند در مقصد فرود آید قبل از مقصدهای بعدی توسط یگان دستگیرکننده به خلبان اعلام می‌شود.
- ۳) یگان‌های عملیاتی ر ۲ فرمانداری نظامی را ستاد عملیاتی هدایت خواهد نمود.

#### سنده شماره سه: کلیات «طرح عملیات نجات»:

مطلوب این سنده کم و بیش عیناً نظیر سنده شماره یک است.

نحوه... از... نسخه	به کلی سری
صفحه... از... صفحه	
قرارگاه صادرکننده	
محل صدور	
تاریخ	
شماره اعلام وصول	
طرح عملیات کورتاژ	
تهیه شده در دی و بهمن ماه ۱۳۵۷	



### مدارک

#### زمان منطقه:

پیوست شماره ۱ به طرح نجات ۱ «دستگیری مقامات محرک و عاملین بلوا و آشوب هم زمان با شروع عملیات نجات ۱»

#### سازمان عملیاتی:

##### اکیپ عملیاتی شماره ۱

۱- وضعیت: الف - نیروهای مخالف: با توجه به جریانات اخیر کشور و افزایش روزافزون طرفداران رهبر گروههای مخالف اقدامات خلاف قانون آنان در سطح تهران، آزادی زندانیان ضد امنیتی و پیوستن آنها به گروههای در حال فعالیت و مسلح شدن برخی از آنان و تحریکات همه روزه جراید به ویژه روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و آیندگان لزوم دستگیری تعدادی از رهبران و سرکردگان گروههای مخالف را طبق صورت اسامی پیوست (ضمیمه‌های ۱ و ۲) ایجاب می‌نماید.

#### ب - نیروهای خودی:

۲) هوانیروز دو فروردین هلیکوپتر ۲۱۴ در ساعت ۳ روز (ر) در اختیار رکن ۱ فرمانداری نظامی قرار می‌دهد (۱)

پ - در ساعت ۳ روز پ ت ن.ش در ساعت س روز

(ر) ۲ گروهان تفنگدار با تمام تجهیزات کامل سازندهی در اختیار فرمانداری نظامی قرار می‌دهد.

#### ۲- مأموریت:

اکیپ‌های عملیاتی رکن دوم فرمانداری نظامی تهران و حومه مأموریت دارند که مقامات محرک و عاملین بلوا و آشوب را دستگیر و به مبادی مربوط تحويل دهند.

#### ۲- اجراء:

##### الف - تدبیر عملیات:

۱) مانور: اکیپ عملیاتی شماره ۱ رکن دوم فرمانداری نظامی تهران و حومه در

ساعت (س) روز (ر) برای دستگیری عوامل آشوبگر مندرج در ضمائم ۱ و ۲ در دو موج با سرعت و قاطعیت عمل کرده و دستگیرشدگان را به پادگان با غشاء اعزام و از آنجا در گروههای ۹۰ نفری به نمایندگان نیروی هوایی شاهنشاهی در فرودگاه‌های مهرآباد و دوشان تپه تحویل می‌نمایند.

(۲) آتش: حذف شده است.

#### ب - اکیپ عملیاتی شماره ۱:

۱) به محض دریافت دستور، بلادرنگ برای دستگیری مقامات و عوامل مندرج در ضمیمه اقدام نمایند.

۲) دستگیرشدگان را با رعایت ملاحظات تأمین و حفاظتی لازم به پادگان با غشاء تخلیه نمایند.

۳) دستگیرشدگان را به صورت گروههای ۹۰ نفری در داخل خودروهای مخصوص (کانتینر) به فرودگاه مهرآباد یا دوشان تپه تخلیه کنید.

۴) دستگیرشدگان را در فرودگاه دوشان تپه یا مهرآباد به نمایندگان نیروی هوایی شاهنشاهی تحویل نماید.

۵) پس از اتمام دستگیری و تخلیه افراد موج اول، نسبت به دستگیری و تخلیه افراد موج دوم اقدام کنید.

۶) افراد موج دوم را پس از دستگیری به زندان قصر تخلیه و تحویل نماید.

پ - رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه:

اطلاعات و اخبار مورد لزوم اکیپ عملیاتی و عناصر کشور شاهنشاهی را به وسیله تلفنهای ۰۳۳ و ۸۹۰۱۰۷ و ۸۴۴۱۰۷ در اختیار بگذارید.

ت - ژاندارمری کشور شاهنشاهی

آماده باشید تا هرگونه کمک لازم را با توجه به امکانات موجود در منطقه استحفاظی به منظور تسهیل انجام مأموریت در اختیار تیم‌های اکیپ عملیاتی بگذارید.

ث - پلیس تهران:

در مورد همکاری‌های لازم کلاتری‌های تابعه با تیم‌های اکیپ عملیاتی دستورات

لازم صادر نماید.

ج - ساواک:

آماده باشید تا هرگونه اطلاعات تازه مورد لزوم را در اختیار ستاد عملیاتی قرار دهید.

چ - ن.ز.ش: نیروی زمینی شاهنشاهی

وسایل و پرسنل مشروحه زیر را در اختیار رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه قرار دهید.

۱) صد دستگاه جیپ  $\frac{1}{3}$  تن

۲) دو دستگاه تریلر (کانتینر دار)

۳) یکهزار دست لباس کار کامل

ح - هوانیروز:

دو فروند هلیکوپتر ۲۱۴ در اختیار رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه قرار دهید.

خ - ن. هش: نیروی هوایی شاهنشاهی.

۱) پلیس هوایی ن. هش آماده باشید تا افراد دستگیر شده موج اول را در فرودگاههای نظامی مهرآباد و دوشان تپه تحويل گرفته و مراقبت آنان را تا لحظه تحويل آنان به مسؤولین امر در فرودگاه مقصد (جزیره سیری) به عهده بگیرید.

۲) پیش‌بینی‌های لازم برای مراقبت از فرودگاههای نظامی مهرآباد و دوشان تپه از لحظه تحويل زندانیان تا لحظه ورود به فرودگاه مقصد (جزیره سیری)<sup>۱</sup> با نگرش به شرایط جوی به عمل آورد.

۳) سه فروند هوایی مناسب جهت انتقال دستگیرشدگان همواره در فرودگاه مهرآباد یا دوشان تپه آماده باشد (برخی از دستگیرشدگان با دست‌بند و برخی دیگر با دست‌بند و پای‌بند خواهند بود)

۴) مشخصات خلبانان و کمک خلبانان و سایر خدمه هر هواییما را از قبل از روز (ر) به رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه ارسال دارید.

۱- مقصود جزیره سیری در خلیج فارس می‌باشد.

۵) همزمان با شروع عملیات نجات ۱ افسر رابط ن. هش جهت انجام هماهنگی‌های لازم در ستاد عملیات فرمانداری نظامی تهران و حومه حضور پیدا نماید.

د-ن. د. ش: نیروی دریایی شاهنشاهی

۱) اردوگاه صحرایی را در جزیره سیری برای پذیرش دستگیر شدگان آماده نماید.

۲) اقدامات حفاظتی لازم را برای حفاظت جزیره به عمل آورید.

۳) پرسنل کافی در فرودگاه جزیره سیری آماده باشند تا دستگیر شدگان را به بازداشتگاه هدایت نمایند.

۴) همزمان با شروع عملیات نجات ۱ افسر رابط ن. د. ش. جهت انجام هماهنگی‌های لازم در ستاد عملیات فرمانداری نظامی تهران و حومه حضور پیدا نماید.  
ذ- دستورات هماهنگی:

۱) این طرح به محض وصول برای طرح ریزی و بنا به دستور برای اجراء

۲) آیت الله خمینی، طالقانی، نخست وزیر و هیأت دولت غیرقانونی وسیله یگان‌های رزمی ویژه دستگیر می‌شوند.<sup>۱</sup>

۳) افسران رابط اعزامی به ستاد عملیاتی از افسران متخصص و مخبر بوده و اختیارات کافی به آنان واگذار شود.

۴) تیم‌های عملیاتی پس از دستگیری و بازرسی بدنه افراد بازداشتی محل کار یا سکونت آنان را در اسرع وقت به دقت مورد بازرسی قرار داده و سلاح و مدارک ارزنده دیگر را به وسیله سرپرست تیم در حضور سوژه یا ساکنین صور تجلسه کرده و یک نسخه از آن را به نمایندگان سازمان‌های مسؤول جمع‌آوری تحويل نمایید.

#### ۴- اداری و لجستیکی:

۱) شهربانی کشور شاهنشاهی برای تشکیل یکصد اکیپ عملیاتی وسایل و پرسنل مشروحه زیر را در اختیار رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران و حومه قرار دهد.

۱- اشاره به دستگیری «نخست وزیر و هیأت دولت غیرقانونی» نشان می‌دهد که این طرح پس از روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ تهیه یا تکمیل شده است.

پرسنل:

(الف) سیصد نفر افسر جزء از ادارات تابعه شهربانی (در حال حاضر ۳۰ نفر افسر آماده به خدمت وجود دارد).

(ب) چهل نفر افسر ارشد از ادارات شهربانی.

(پ) ششصد نفر درجه دار (در حال حاضر یکصد و بیست نفر درجه دار آماده به خدمت وجود دارد).

(ت) سه تیم کامل پزشکی.

وسایل:

(الف) چهل دستگاه اتومبیل سواری پلاک سفید (در حال حاضر تعداد ده دستگاه خودرو آماده به کار می باشد).

(ب) چهارصد قبضه مسلسل یوزی با پنجاه هزار تیر فشنگ جنگی (در حال حاضر یکصد قبضه موجود است).

(پ) چهارصد قبضه اسلحه کمری اسمیت اندسون با بیست هزار فشنگ جنگی (در حال حاضر یکصد قبضه موجود است).

(ت) یکصد دستگاه بیسیم دستی F و F<sub>1</sub> (با دو فرکانس پلیس تهران و اطلاعات).

(ث) جلیقه ضد گلوله چهارصد ثوب (یکصد ثوب در حال حاضر موجود است).

(ج) کلاه خود چهارصد عدد (در حال حاضر یکصد عدد موجود است).

(چ) تفنگ ۳۵ یکصد قبضه با ده هزار فشنگ جنگی.

(ح) دستبند یکهزار زوج (یکصد زوج موجود است).

(خ) پابند یکصد زوج.

(د) دو دستگاه نفربر از گارد شهربانی.

(ذ) اداره زندانهای شهربانی مسؤول تغذیه و تأمین وسایل زیست پرسنل تیم های عملیاتی می باشد.

##### ۵- فرماندهی و مخابرات:

(الف - مخابرات: ۱) بیسیم های پلیس تهران و اداره اطلاعات شهربانی در تمام مدت

عملیات فعال می‌باشد.

۲) یک دستگاه بیسیم مرکزی با فرکانس شهربانی و پلیس تهران در ستاد عملیاتی نصب می‌گردد.

ب - فرماندهی: دستورات فرماندهی از طریق ستاد عملیاتی فرمانداری نظامی و پلیس تهران صادر می‌گردد.

توجه:

۱- واحد عملیاتی بایستی به نکات زیرین توجه داشته باشد:

الف - استحکام هدف از نظر میزان حفاظت و امکان آتش متقابل.

ب - نوع و میزان تجهیزات و جنگ‌افزار.

پ - وسائل ترابری موردنظر.

ت - وضعیت تخلیه و تعیین وسیله تخلیه و بیمارستان موردنظر در صورت مجروح یا کشته شدن نفرات خودی.

ث - امکان استفاده از موشک‌انداز در صورت نبودن راه حل دیگری.

ج - مقدار تیم‌های موردنظر برای انجام دستگیری‌ها در یک موج.

چ - امکان شرایط و نیازمندی‌های حمله به محل اقامت پرسنل مخالفین و...

ح - استفاده از هلیکوپتر مسلح برای ویران ساختن محل اقامت شخصی که توسط تعداد زیادی از اخلاق‌گران محافظت می‌شود.

خ - آگاهی از فرودگاه عزیمت و مقصدی که سوزه‌های دستگیر شده باید اعزام شوند.

د - حداقل بایستی یگان دستگیری رکن ۲ فرمانداری نظامی به ۱۰۰ نفر برسند.

ذ - استفاده از جنگ‌افزارهایی قویتر از یوزی و اسلحه کمری و استفاده از نارنجک‌انداز ۴۰ میلیمتری.

۲- پیش‌بینی تدابیر و وسائل لازم برای خنثی کردن مقاومت‌های احتمالی از سوی محافظین مخالفین و دیگر پیش‌بینی‌ها.

۳- اجراء تدبیر عملیات

الف - ۱) مانور: اکیپ‌های عملیاتی رکن دوم فرمانداری نظامی تهران و حومه در

ساعت (س) روز (ر) به منظور دستگیری مقامات محرك و عاملین بلوای مندرج در لیست ضمیمه (ضمیمه ۱) در دو موج با سرعت عمل و قاطعیت تمام اقدام نموده و دستگیرشدگان را در نقاط جمع آوری تعیین شده برای تخلیه به بازداشتگاههای مربوطه تحويل نمایندگان نیروی هوایی شاهنشاهی می دهند.

۲) آتش - ندارد

ب - اکیپ‌های...

به موجب این اسناد، طراحان کودتای نظامی در نظر داشتند، در طی دو موج، افراد مورد نظر را دستگیر نمایند. رهبر انقلاب و شخصیت‌های سرشناس و اعضای هیأت دولت موقت در موج اول قرار داشتند علاوه بر کسانی که در بند (۲) از قسمت ذ - دستورات هماهنگی «عنوان شده است، افرادی را که در صورت اسامی پیوست آمده است، دستگیر نمایند. در سه سند زیر، هماهنگی‌های لازم پیش‌بینی شده است و لوازم موردنیاز فهرست شده است:

#### سند شماره چهار: پیش‌بینی‌های هماهنگی

##### دستورات هماهنگی:

۱ - درخواست واگذاری هوایپماهای موردنیاز با ذکر تعداد سرنشین و فرودگاه مقصد و فرودگاه‌های احتیاطی از مرکز فرماندهی ستاد بزرگ ارتشتاران، به پست فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی ابلاغ خواهد شد.

۲ - در صورتی که محافظت دستگیرشدگان به نیروی هوایی محول گردید؛ مأمورین محافظ فرماندار نظامی به موقع سوار نمودن دستگیرشدگان همکاری لازم را در مورد استقرار دستگیرشدگان در هوایپما به نحوی که قادر به حرکت دسته جمعی در هوایپما نباشند با مأمورین محافظ نیروی هوایی شاهنشاهی به عمل خواهند آورد.

۳ - فرودگاه‌های مقصد پس از دریافت این طرح، پیوسته افرادی را برای پذیرش و هدایت دستگیرشدگان به مناطق تعیین شده در محل حاضر به کار نگاهداری خواهند نمود.

### سند شماره پنج: صورت لوازم موردنیاز

برای دستگیری در موج اول ۱۰۰ اکیپ عملیاتی و نیازمندی‌های زیر مورد لزوم

می‌باشد:

- ۱- ۳۰۰ افسر جزء از ادارات شهربانی (در حال حاضر ۳۰ افسر آماده به خدمت می‌باشد).
- ۲- ۲۰۰ افسر ارشد از ادارات شهربانی.
- ۳- ۶۰۰ درجه‌دار (در حال حاضر ۲۰۰ درجه‌دار آماده به خدمت می‌باشد).
- ۴- ۱۰۰ دستگاه جیپ نظامی از نیروی زمینی.
- ۵- ۴۰۰ دستگاه اتومبیل سواری با پلاک سفید (۱۰۰ دستگاه آماده به کار موجود می‌باشد).
- ۶- ۴۰۰ قبضه مسلسل یوزی با ۵۰۰۰۰ تیر فشنگ جنگی (در حال حاضر ۱۰۰ قبضه موجود است).
- ۷- ۴۰۰ قبضه اسلحه کمری با ۲۰۰۰۰ تیر فشنگ جنگی (در حال حاضر ۱۰۰ قبضه موجود است).
- ۸- ۱۰۰ دستگاه بی‌سیم دستی (با دو فرکانس پلیس تهران و اطلاعات).
- ۹- محل استقرار (ش-ک-ش) شهربانی کشور شاهنشاهی.
- ۱۰- جلیقه ضد گلوله ۴۰۰ ثوب (صد ثوب موجود است).
- ۱۱- کلاه خود ۴۰۰ عدد (صد عدد موجود است).
- ۱۲- تفنگ ژ ۳ صد قبضه با ۱۰۰۰۰ تیر فشنگ جنگی.
- ۱۳- دستبند ۱۰۰۰ زوج (صد زوج موجود است).
- ۱۴- پابند ۱۰۰ زوج.
- ۱۵- ۳ تیم کامل پزشکی (۱ تیم آماده است).
- ۱۶- برای پشتیبانی عملیات ۲ گروهان واحد نظامی با تجهیزات کامل.
- ۱۷- دو فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴.
- ۱۸- بنzin روزی ۵۰۰۰۰ لیتر وسیله پشتیبانی نیروی زمینی.

سند شماره شش: این سند عنوان ندارد. ظاهراً قسمتی از یک سند دیگری می‌باشد و در آن برخی از نیازهای تدارکاتی برای عملیات نجات آمده است. نیروی زمینی در پادگانهای موجود در بانه، خاش و پرنده قادر است ۷۱۰۰ نفر را اسکان دهد. چنانچه از چادر و وسایل اردوبی استفاده گردد، قادر است تا ۱۰۰۰۰ نفر، ساواک ۱۰۰۰۰ نفر را اسکان می‌دهد.

شهربانی در حال حاضر می‌تواند ۲۵۰۰ نفر را اسکان دهد. چنانچه به زندان‌های رشت و زاهدان که در حال اتمام است، تجهیزات اردوبی داده شود، دو زندان قادرند ۳۰۰۰ نفر را نگهداری نماید.

۵- نیروی دریایی شاهنشاهی با پشتیبانی نیروی زمینی شاهنشاهی (از لحاظ وسایل اردوبی) قادر است تا ۳۵۰۰ نفر را در جزیره تمب<sup>۱</sup> نگهداری نماید.

۶- ژاندارمری کشور قادر به اسکان و نگهداری نمی‌باشد.

۷- برای باقیمانده تا ۱۰۰۰۰ نفر نیروها بایستی بررسی نمایند و نتیجه بررسی خود را تاروز پنجشنبه ۲۸/۱۰/۵۷ در کمیسیونی به اداره دوم ارائه نمایند.<sup>۲</sup>

### پیامدهای خروج فرارمانند شاه

در روز ۲۶ دی، شاه در اثر فشار شدید تodeh‌ها از ایران گریخت و به مصر پناهنده شد. مردم در سراسر کشور فرار او را از ایران به عنوان یک پیروزی بزرگ جشن گرفتند و همه مجسمه‌های شاه و پیکرهای یادبود سال‌های سیاه را از میدان‌ها پایین کشیدند. در تظاهراتی که به دنبال گریز شاه از کشور انجام شد با دخالت نظامیان هوادار شاه در اراک ۵ تن کشته و ۳۸ تن زخمی، در تبریز ۲ تن کشته، در شمیران یک تن کشته و ۵ تن مجروح و در یکی از روستاهای ساری یک تن کشته و ۳ تن مجروح شدند. دو تن از

۱- منظور جزیره تمب است.

۲- طرح مزبور که در اسناد ستاد بزرگ ارتشتاران بود پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، به دست اعضای دولت موقت افتاد و نخستین بار دکتر ابراهیم یزدی آن را در کتاب آخرین روزها، آخرین تلاش‌ها به چاپ رساند.

مجرو و حان اخیر زنجان درگذشتند - اداره ساواک آباده به تصرف مردم درآمد - در تظاهرات اهواز گروهی از مأموران شهربانی نیز به مردم پیوستند و کلانتری‌های شهر تخلیه شد - در اسکو، خلخال، اردکان فارس و خرم‌دره نیز تظاهرات پرشوری انجام شد - فلسطینی‌های تندره با ورود شاه به مصر مخالفت کردند - کانون‌های فرهنگی نهضت اسلامی به همت چند نویسنده و شاعر از جمله: موسوی گرمارودی، دکتر باهنر، دکتر پیمان، طاهره صفارزاده و ابوذر وردابی تشکیل شد - جامعه روحانیت و جمعیت دفاع از حقوق بشر در فارس، خواستار آزادی سرباز وظیفه «حسن فرد اسدی» (که رئیس شهربانی جهرم را با گلوله از پا درآورده بود) شدند - دانشجویان و کارگران اخراجی کارخانه بنز خاور در اجتماع اعلام کردند که تا نابودی کامل امپریالیسم جهانخوار به مبارزه ادامه می‌دهند - «آیت الله خمینی» در پیامی گفت «مارکسیست‌ها در ابراز عقیده خود آزاد هستند و ایران خود را در حال جنگ با اسرائیل می‌داند» - «آیت الله منتظری» از سفر فرانسه، سوریه و چند کشور اسلامی بازگشت - «جیمی کارترا» از سازمان «سیا» به دلیل اینکه انقلاب ایران را پیش‌بینی نکرده بود، انتقاد کرد - روحانیون قم خواستار آزادی «مهدی هاشمی» که در توطئه ساواک به قتل «آیت الله شمس آبادی» متهم شده است) شدند - «آیت الله خمینی» در پیامی از نویسندهای مجلس و اعضای شورای سلطنت خواست که استعفا بدهد.

در پی کشته‌های تازه مأموران حکومت نظامی و شبه کودتای نظامی علیه نیروهای انقلابی، بیش از ۳۰ تن در حمله تانک‌های نظامی و شلیک گلوله کشته و ۸۴ تن دیگر به شدت آسیب دیدند. مشابه همین حمله خودسرانه نظامی در دزفول ۱۶ کشته و ۲۲ زخمی و در اندیمشک ۱۱ کشته و ۲۰ زخمی بجا گذاشت - به دنبال حمله چماق‌بدستان او بشاش در دورود حدود ۲۰۰ نفر مجروح شدند و سه تن از چماق‌بدست‌ها بوسیله مردم به هلاکت رسیدند - در آمل یک مجروح، در بندر شاه ۶ تن مجروح، در مسجد سلیمان یک تن کشته، در یک روستای نهادوند، ۲ تن کشته و ۱۰ تن مجروح، در الیگودرز یک تن کشته و ۳ تن مجروح شدند - در ایلام و سراب (به دنبال پائین کشیدن پیکره‌های شاه از میدان) نیز ۱۰ تن به دست نیروهای نظامی مجروح

شدند<sup>۱</sup> - در خمام، نطنز، یاسوج و گلپایگان تظاهراتی برپا شد - صادق وزیری، وزیر جدید دادگستری از کابینه «بختیار» کنار رفت - به دنبال درخواست «امام خمینی» از نمایندگان دو مجلس، موج استعفا مجلس شورای ملی را تهدید کرد - اعتصاب غذای سیاسی ۲۸۰۰ همافر در پایگاه شاهرخی همدان وارد سومین روز خود شد - افسران، درجه‌داران و همافران پایگاه وحدتی دزفول نیز به تعیت از پایگاه هوایی شاهرخی دست به اعتصاب زدند - هشت سفیر از جمله «پرویز راجی» سفیر شاه در لندن، «فریدون هویدا» سفیر فرمایشی ایران در سازمان ملل متحده و «شعاع الدین شفا» سفیر شاه در ایتالیا از کار برکنار شدند - مردم مانع از آتش زدن پالایشگاه تهران شدند - استاندار زنجان در زیر فشار توده‌ها و ادار به استعفا شد - جامعه روحا نیت از «امام خمینی» خواست که برای راهپیمایی روز اربعین به ایران بیاید - یک مقام رسمی کویت گفت: «نبودن شاه خلاصی در خلیج فارس به وجود نمی‌آورد - «امام خمینی» در پیام هشیارانه‌ای گفت که شاه به زودی محاکمه می‌شود - خارجی‌های مقیم مسجد سلیمان از این شهر خارج شدند - ساختمان ساواک رشت توسط گروهی از مردم منهدم شد - دو جامعه‌شناس آمریکایی در سخنرانی خود در سازمان «انرژی اتمی ایران» از پنهانکاری دولت آمریکا در کشورهای تحت استعمار و روش جهانخوارانه دولت آمریکا انتقاد کردند و گفتند: «آمریکایی‌ها از سیاست ضد مردمی دولت خود بی‌خبرند» - «چریک‌های کمونیست فدایی خلق» هشدار دادند که هیچ گروه سیاسی نباید انقلاب را به انحصار خود درآورد. در حمله نظامیان به مسجد سلیمان عده‌ای مجروح شدند - کردهای شورشی به یک پاسگاه ژاندارمری یورش برداشتند و پس از اسارت مأموران آن را محاصر کردند - مردم اراک در سومین روز کشته شدن یکی از شهدا تظاهرات گسترده‌ای انجام دادند - گروه سیاسی «جنبیش» به وسیله «علی اصغر حاج سید جوادی»، اعلام موجودیت کرد - «بختیار» اعلام کرد:

«در ارتش هیچ کس بدون اجازه من نمی‌تواند تصمیم بگیرد! و من هرگز سنگر

۱- تعداد مجسمه‌های شاه و پدرش در سراسر کشور حدود ۷۰۰ تن دیس بود و قرار بود تعداد دیگری بدان افزوده شود.

قانون اساسی را رهای نمی‌کنم - کارگران ارج خواستار به وجود آمدن فضای باز سیاسی برای همه گروههای مبارز شدند - «دیوید اوئن» وزیر امور خارجه انگلیس اعتراف کرد که با دست کم گرفتن نهضت ملی ایران و دفاع از شاه چهار اشتباه شده بود - جامعه اسلامی دانشگاهیان اعلام موجودیت کرد - چماق‌بdestها در دورود به مردم بی‌دفاع حمله کردند - ۲۰۰ تن از افراد نیروی دریایی بندرپهلوی دست به اعتصاب غذا زدند و با انقلاب مردم اعلام همبستگی کردند - شمار نظامیانی که در پایگاه شاهرخی دست به اعتصاب غذا زده‌اند به ۶۰۰۰ تن رسید - ۲۳۰۰ نظامی در دو پایگاه هوایی تهران بازداشت شدند.

سه روز پس از رفتن شاه در ۲۹ دی، بزرگترین تظاهرات و راهپیمایی ملی تاریخ ایران با شرکت گروههای مختلف مذهبی و سیاسی در سراسر ایران برگزار شد. این راهپیمایی تأییدی بر شایستگی امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب بود. از جمله شعارهایی که در این روز به چشم می‌خورد این بود: «نظام شاهنشاهی نابود باید گردد» و «فلسطین، ویتنام» متحد خلق ما بود - در خوی بین مخالفان و موافقان رژیم زدوخوردهایی روی داد که ضمن آن عده‌ای از دو طرف مجروه شدند - در برخوردهای مشابه و با پشتیبانی نیروهای نظامی در بروجرد ۲۰۰ تن زخمی و سه چماق‌بdest کشته شدند - در نجف‌آباد ۱۵ تن کشته و ۲۰۰ تن زخمی، در صحنه کرمانشاه ۳ کشته و ۲۰ زخمی، در مسجد سلیمان (به دنبال حمله گروهی از مردم به ساختمان ساواک) حدود صد تن کشته و زخمی، در نهاوند ۴ پزشک و ۷ جوان کشته، در رضائیه یک کشته و ۴ مجروه و در یک روستای سبزوار ۵ تن (از جمله رئیس پاسگاه ژاندارمری) کشته و ۱۶ تن مجروه شدند - در رشت مأموران حکومت نظامی مجسمه‌های شاه را که بارها مورد بورش مردم قرار گرفته بود از میدان‌ها پایین کشیدند<sup>۱</sup> - در امیرکلا، چابکسر، تیران و

۱- آخرین بار در روزهای ۲۵ مرداد، ۱۳۳۲، این مجسمه‌ها پایین کشیده شده که مجدداً پس از ۲۸ مرداد نصب شده بود. اصولاً در هیچ کشور جهان مگر در کشورهای دیکتاتوری عقب‌مانده، نظیر عراق صدام، تندیس رهبر و زمامدار زنده را نصب نمی‌کنند. در حالی که در ایران همان‌طور که اشاره شد، ۷۰۰ تندیس نصب شده بود.

کرون (اصفهان)، پاوه، جیرفت، نور، اهر، گچساران، نکا، دلیجان، هفتگل، طالقان و لاریجان نیز تظاهرات تازه‌ای برپا شد - پاسگاه‌های ژاندارمری چند روستای شهسوار تخلیه شد - در ژنو جبهه طرفدار سلطنت ایران به وجود آمد - «پراودا» ارگان حزب کمونیست شوروی طبق معمول به حضور جاسوسان آمریکایی در ایران اعتراض کرد - مردم در آبادان و یزد طی تظاهراتی «انور سادات» رئیس جمهور مصر را که به شاه پناهندگی سیاسی داده بود، محکوم کردند - مأموران حکومت نظامی به چند فروشگاه تعاوی در تهران، آبادان و شهرهای دیگر حمله کردند - در لنگرود پرچم آمریکا توسط گروهی از مردم به عنوان مخالفت به آتش کشیده شد - در پی یورش دانشجویان ایرانی و پاکستانی به کنسولگری ایران در لاھور ۵۰ تن دستگیر شدند - دولت ژاپن اعلام کرد برخی از ۹۰۰ بازرگان و خانواده‌هایشان از ایران خارج می‌شوند - «بختیار» نیز مانند شاه تهدید کرد که سرنگونی من به یک کودتای خونین می‌انجامد!

- «امام خمینی» پیشنهاد سازشکارانه «کارت» رئیس جمهور آمریکا را رد کرد - پنج هزار زندانی عادی و سیاسی قزل حصار به عنوان اعتراض به قطع جیره و درخواست تجدید محاکمه دست به تظاهرات زدند و در حین شکستن درهای زندان و درگیری با مأموران، ۵ کشته و ۲۰ تن مجرح شدند - نظامیان پایگاه هوایی شاهرخی همدان ضمن ادامه اعتصاب غذا، پرده از توطئه سران «نیروی هوایی» مبنی بر بمباران مردم پس از خروج شاه برداشتند.

در روز ۲۸ دی ماه برخوردی میان نظامیان و تظاهرکنندگان که اطراف پادگان اهواز را اشغال و احاطه کرده بودند روی می‌دهد. سپهبد بقراط جعفریان در این زمان استاندار خوزستان است. با حرکت تانک‌ها به سوی اهواز در این شهر حدود ۸۰ تن کشته و زخمی و در ذرفول ۱۰ تن کشته شدند.

آمار بالای شهیدان، حکایت از آن می‌کرد که در عمل از شدت عمل و خشونت کار به جایی نمی‌رسد و مجالس ختم و هفت و چهل و خونخواهی‌ها ادامه خواهد یافت و احتمالاً همانطور که در مشهد در آذر و اوایل دی ماه دیده شد کار به تلافی جویی و کشتن و به دار آویختن نظامیان و اعضای ساواک خواهد انجامید.

همافران و درجه‌داران پایگاه نهم بندرعباس به منظور پشتیبانی از نظامیان پایگاه هوایی «شهرخی» و «وحدتی» در محوطه پادگان به تظاهرات ملی پرداختند. «بختیار» گفت: «حاضر نیستم قدرت را به «امام خمینی» واگذار کنم... «شاه قانون اساسی را نقض کرده است.»

در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن اعلام شد: «۳/۵ میلیون کارگر اعتصابی ایرانی بیکار هستند» - ۳ کلانتری از ۷ کلانتری تبریز تخلیه شد - سازمان فرمایشی کارگران که عملاً تعطیل شده بود، رسماً منحل شد - معاون وزیر جنگ استعفا کرد - قدافی رهبر جمهوری لیبی که در دوران اقتدار شاه به بهانه‌های مختلف در صدد آشتی با او بود و پیام‌های تبریک به مناسبت‌های گوناگون برایش مخابره می‌کرد، حالا با استفاده از فرصت و برای تحییب قلوب انقلابیان، دستور داد بنایی به یادبود انقلاب ایران ساخته شود - ۱۲۶ زندانی سیاسی دیگر (از جمله محمدعلی پرتوی، مهدی بخارایی و مسعود رجوی) در تهران آزاد شدند - گروهی از دانشجویان و کارگران در جلو کارخانه‌های جاده کرج به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند - مأموران حکومت نظامی در قوچان به روی مردمی که در مسجدگرد آمده بودند آتش گشودند و ۳ تن را کشته و عده‌ی پیشتری را زخمی کردند - در خوی نیز یک تن دریورش چماق‌بدستان کشته و ۵ تن زخمی شدند - در حمله‌های مشابه در قوچان ۳ کشته و ۱۰ زخمی و در مشکین شهر حدود ۱۰۰ تن کشته و زخمی شدند - در تهران نیز یک مسؤول کشیک و در لوجوشان گلباflash یک تن به دست افراد نظامی حکومت کشته شدند - در بروجن، خدابنده، محلات و عجب‌شیر تظاهرات تازه‌ای برپا شد.

اینهاست تیترهای تکان‌دهنده اخبار جراید در آن روزهای دو دهه اول ایام نخست وزیری بختیار، بختیار سرگشته شده است. او هر که را که می‌شناخته و زمانی به او خدمتی کرده‌اند به وزارت گماشته است، اما موج انقلاب همه جا را برداشته است. هر کس سعی می‌کند خود را انقلابی معرفی کند تا از دیگران عقب نیفتد. مدیران کل خوشگذران وزارت‌خانه‌ها با ژست «مارا»، «دانتون» و «تروتسکی» ظاهر می‌شوند و با خانم منشی‌های خود که در گذشته دل مردم را از بی‌اعتنایی و با بر زبان راندن جمله

«تشریف ندارند، کمیسیون دارند» خون می‌کردند به انقلاب پیوسته‌اند. شاه که از کشور خارج شده و در مصر به سر می‌برد در نهایت حیرت و درماندگی متوجه می‌شود که چقدر آن تظاهرات و تلگرام‌های تبریک در مناسبت‌های مختلف دروغی و از روی ظاهرسازی بوده است.



## ۳۵

### روز «ر + ا» هرگز فرانرسید!

طرح روز «ر + ا» در دی ماه ۱۳۵۷ تنها آخرین هفته‌های حیات رژیم پهلوی به صورت جدی تدوین شد و در مذاکرات روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ که شورای فرماندهان نیروهای مسلح برگزار شد و متن گفتگوهای به روی نوار ضبط شده آن موجود است مطرح گردید. پیشنهاد اجرای این طرح نه از نظامیان بل از دکتر شاپور بختیار نخست وزیر جدید بود که وقتی در نخستین روزهای زمامداری خود شنید که ارتش ایران فاقد ذخیره سوخت است، با حیرت به اعضای شورای امنیت ملی می‌گوید «من نمی‌توانم باور کنم. بیرون به من می‌گویند که ارتش یک سال ذخیره سوخت دارد. من نمی‌توانم باور کنم که چگونه یک ارتشی ذخیره سوخت ندارد». <sup>۱</sup> سپس در مورد تدارک اجرای این طرح دستور لازم را می‌دهد.

علت اینکه در ارتش با مسئله سوخت آن چنان به سهو و غفلت رفتار شده بود این بود که شاه، ارتшибدی مانند ارتшибد غلامرضا ازهاری را به مقام حساس و مهم ریاست ستاد ارتش گمارده بود که منشی و میرزا بنویس بی‌شخصیت شاه بود و جز ابلاغ

---

۱- ... مثل برف آب خواهیم شد. مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، دی، بهمن ۱۳۵۷، نشر نی، تهران

دستورهای او کاری انجام نمی‌داد اما بنا به نوشه ابراهیم صفائی که روزی به دفتر یکی از سپهبدان ارتش رفته و شاهد و ناظر بود، در تعویض مبلمان اتاق‌های کار تیمساران همتی وافر داشت و ظاهرسازی و تغییر دکوراسیون و تبدیل مبل‌های قابل استفاده و آبرومند قدیمی را به مبلمان لوکس جدید گرانبها مورد پیگیری قرار می‌داد.

بختیار در روزهای اول ریاست وزرایی خود خطاب به قره‌باغی و دیگر افسران عالی‌رتبه شورای امنیت ملی، که با سینه‌های پر از لنت نشان و واکسیل‌های آجودانی شاه در جلسه شرکت کرده بودند گفت:

«من نمی‌توانم باور کنم که چگونه نیروهای مسلح شاهنشاهی نمی‌تواند ارتباطات و مخابرات مملکت را به دست بگیرد و اداره کند، مگر ممکن است در یک مملکتی نیروهای مسلح نتواند» ارتشد قره‌باغی در جلسه مورخ ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ یعنی یک روز قبل از فرار شاه از کشور در جلسه شورای فرماندهان، اشاره به نامه‌ای می‌کند که در دورانی که وزیر کشور کابینه شریف امامی بوده است، خطاب به ارتشد از هاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران نوشته است، او در آن نامه آورده بود:

«به منظور تأمین خدمات ضروری برای مردم کشور و برای اینکه اعتصابات مختلف سبب نشود که در تهران یا سایر شهرهای بزرگ مملکت، اختلال و بی‌نظمی به وجود آید؛ از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر استدعا شد در موارد مربوط به تأمین آب، برق، نان، نفت، بنزین، امور ترابری، پست و تلگراف و تلفن، رادیو و غیره نیازمندی‌ها از لحاظ نیروی انسانی - فنی برای تأمین حوايج ضروری ذکر شده با مشخص کردن نوع تخصص توسط وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مربوط، تعیین و به ستاد بزرگ ارتشتاران اعلام گردد تا پس از بررسی با توجه به امکانات نیروهای مسلح شاهنشاهی با همکاری ستاد بزرگ ارتشتاران طرح لازم تهیه شود، که چنانچه موقعیت ایجاد نماید و نیازی باشد با کسب اجازه از پیشگاه مبارک همایونی، به موقع اجرا گذاشته شود و از فلجه شدن یا وقفه در امور مختلف جلوگیری به عمل آید.

ارتشد قره‌باغی

وزیر کشور

در حالی که تاریخ ارسال این نامه روز ۶ آبان سال ۱۳۵۷ یعنی دو ماه و ۱۹ روز قبل از ۲۵ دی ماه بود هیچگونه اقدامی روی آن انجام نشده و طبق معمول با جمله بررسی شود، از دفتر ازهاری به یکی از ادارات ستاد ارسال و در آنجا در کمیسیون‌ها مدفون شده بود.

ارتشد طوفانیان در همین جلسه ۲۵ دی ۱۳۵۷ در جواب می‌گوید که از دو سال پیش قرار بوده به تمام راننده‌های نظامی رانندگی روی اتوبوس‌های دو طبقه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران آموخته شود، اما این طرح هم فقط روی کاغذ ثبت شده و در عمل کمترین اقدامی درباره آن انجام نشده بود. علت عجز ارتش از تأمین سوخت چه بود. نخستین طرح‌های پیشگیری از اعتصابات و حوادث غیرمنتظره سیاسی در سال ۱۳۴۱ (بنا به اشاره ارتشد جم) تدوین شد، اما هرگز کسی آن را جدی نگرفت و در هم کوفن سریع و بدون زحمت قیام مذهبی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که با شلیک مستقیم وحشیانه و بی‌رحمانه به سوی تظاهرکنندگان در میدان ارک عملی شد، چنان به ذائقه سرکردگان رژیم خوش آمد که تداوم هرگونه اقدامی در این‌گونه موارد را غیرضروری انگاشتند. مخصوصاً که قیام‌کنندگان ۱۵ خرداد تجارب وسیعی در زمینه یک شورش ملی و مذهبی که ابعاد گسترده یک انقلاب را بیابد نداشتند و بنا به نوشته ارتشد فردوست پس از فرار سیدن ظهر، متفرق شدند و به خانه‌های خود رفتند.

در سال ۱۳۴۳ و دقیق‌تر بگوییم در دی ماه آن سال اقدام ناگهانی دولت حسنعلی منصور در گران کردن بهای فرآورده‌های نفتی و بنzin به اعتصاب تاکسیرانان متهمی شد. دولت برای رساندن کارمندان بر سرکارهایشان تعدادی مینی‌بوس و سواری و اتوبوس نظامی (ارتش، نیروی هوایی، دریایی و صنایع نظامی) را به خیابان‌ها فرستاد. جشن‌های تاجگذاری در سال ۱۳۴۶، جشن‌های شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰ و جشن‌های پنجمین سال شاهنشاهی پهلوی در سال ۱۳۵۵، وقتی برای ارتشیان نمی‌گذاشت که به مسائل مهمتری چون تأمین سوخت ارتش و حایگزینی افراد و عوامل غیرنظامی در دوران بروز یک انقلاب همگانی بیندیشند.

زیرا بار سنگین برگزاری همه این جشن‌های مسخره و بی‌فایده بر دوش ارتش بود،

مسئله تأمین سوخت هوایی‌ها، وسائل ترابری نیروی زمینی و تانک‌ها و توپ‌های خود کششی و نیز ناوگان جنگی در دریاهای جنوبی کشور پیوسته با طفره و غفلت گذشته بود. فقط نیروی دریایی بود که بنا به گفته فرمانده آن دریاسالار حبیب‌اللهی به ژنرال‌ها یزد سوخت یک سال خود را ذخیره کرده بود به چند دلیل:

- ۱) ناوگان نظامی ایران چندان گشت‌زنی و تردد دریایی نداشتند و بیشتر در مانورها به حرکت درمی‌آمدند و در اغلب موقع در حالت پارک بودند.
- ۲) دسترسی به اسکله‌های نفتی و روابط خوب فرمانده وقت ناوگان «دریابان عباس رمزی عطایی» که داماد مدیر عالیرتبه شرکت نفت در جنوب کشور بود و قراردادهای متبادلہ امکان تحويل سوخت به نیروی دریایی را میسر ساخته بود.
- ۳) نیروی دریایی نسبت به نیروی زمینی و هوایی حجم و ساختار کوچکتر و می‌توان گفت بسیار کوچکتری داشت. مناطق آن عمدتاً در جنوب کشور و ناحیه کوچکی در شمال کشور مستقر بود و برخلاف نیروی هوایی که در هشت پایگاه مستقر بود و نیروی زمینی که در سراسر کشور پراکنده بود، سازمان جمع و جورتری داشت و نیاز آن به سوخت کمتر و به مراتب کمتر بود.

دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی و سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده نیروی هوایی عناصر جوان تحصیلکرده در انگلیس و آمریکا بودند و مانند ازهاری و ژنرال‌های سالخورده و حرف و پشت میزنشین سたاد که عمدتاً از نیروی زمینی بودند فسیلی و منجمد نشده بودند. بنابراین حبیب‌اللهی میزان سوختی برای یک سال و ربیعی مقدار سوختی برای ده روز خود را ذخیره کرده بودند در حالی که ژنرال‌های ستاد و نیروی زمینی در احلام خوش خود غوطه‌ور بودند؛ آنها اساساً نه فکر پیش آمدن یک جنگ خارجی را می‌کردند و نه در اندیشه بروز یک انقلاب داخلی بودند.

حتی اگر جنگی پیش آمد با بمباران تأسیسات نفتی در جنوب کشور احتمال میخکوب شدن تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و توپخانه خودکششی بر روی زمین وجود داشت. بنابراین ضرورت تام در میان بود که ژنرال‌ها در آن سال‌های طولانی و خوش عاری از دغدغه، بین ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷، صدها مخزن و انبار زیرزمینی برای تحويل و

حفظ و نگهداری سوخت ایجاد و احداث می‌کردند اما آنها فقط دغدغه عدم ترفع و بازنشسته شدن زودرس خود را داشتند و هرگز جرأت نمی‌کردند ابتکار عمل به خرج دهنده، بدون دستور ابلاغ شاه به این نوع راهکارها بیندیشند و تصادفی نبود که دکتر شاپور بختیار مات و مبهوت مانده بود که این چه ارتقی است که فاقد سوخت روزانه وسایط نقلیه و تانک‌های خود می‌باشد و رانندگان کامیون‌ها، تانک‌ها، توپخانه خودکشی و زره‌پوش‌ها باید در صفت پمپ بنزین‌ها بایستند و شبها دور از چشم مردم در ساعت منع عبور و مرور، باک‌های وسایط نقلیه نظامی را پر از بنزین کنند؟

از فحوای گفته‌های گله‌آمیز و حتی تشرآمیز ارتسبد قره‌باغی در روز ۲۵ دی ۱۳۵۷، که روی نوار ضبط شده چنین مستفاد می‌شود که بیشتر ژنرال‌ها آن نامه وزیر کشور وقت (قره‌باغی) را ندیده و اطلاعی از آن نداشتن.

قره‌باغی از ابتدای جلسه از گفته‌های بختیار گله می‌کند که «دو ماه و ۱۹ روز پیش بنده متوجه آن مسأله در آنجا [وزارت کشور] شدم و یک گزارشی نوشتیم به تیمسار ریاست ستاد بزرگ، مراتب را به عرض رساندم که با همکاری ستاد بزرگ ارتشتاران طرح لازم تهیه شود. حالا نخست وزیر جدید که نمی‌دانم آن وقت اصلاً کجا بودند و چه کاره بودند و شغلشان چه بوده از ما بازخواست می‌کند. وقتی بنده در این چند روز<sup>۱</sup> که خدمت آقایان هستم سؤال کردم، معلوم می‌شود که تیمسار گفتند که جنابعالی این را ندیده بودید. حتی بعضی از آقایان هم ملاحظه نکرده‌اند. در هر صورت مقصود عرضم این بود که آن طرح که آن روز بنده به آقایان عرض کردم برای روز «ر + ا» بنویسم [و تهیه نشد] امروز ناچار هستیم و دور هم جمع شده‌ایم [که تهیه کنیم].

قره‌باغی سپس اشاره می‌کند که این طرح باید تهیه شود و به وسیله فرماندار نظامی و با کمک تمام نیروها نقاط حساس مملکت در آن روز یا روزها یعنی روز «ر + ا» یعنی روز پس از رفتن شاه یا روز اربعین عاشورا (که گویا قرار بوده حوادث مهمی رخ دهد) با

۱- منظور از روز ۱۳ دی ماه به بعد است که قره‌باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران شده بود.

۲- طوفانیان که متكلم وحده است و در این جلسه روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ پاسخ دهنده اصلی اوست و گاهی بر سر دیگران تشر می‌زند.

توجه به نظرات دکتر بختیار نخست وزیر اجرا شود.

ارتشید طوفانیان در پاسخ برق را حساس‌ترین نیاز مملکت می‌نامد و می‌گوید وقتی برق نیست، مخابرات، نیرو، حرکت نیست و اعلام می‌کند که طرح برق آماده شده است. از نظر یکی از اعضای شورای فرماندهان در جلسه ۲۵ دی ۱۳۵۷ که نامش مشخص نشده، سپهبد ایرج مقدم<sup>۱</sup> رئیس صنایع ارتش قادر بوده با عوامل خود برق کشور را که هر شب قطع می‌شده راه‌اندازی کند اما اداره سیستم اپراتورها دشوار بوده است.

از نظر طوفانیان طرح فنی و طرح تأمین برای راه‌اندازی تأسیسات برق باید بطور همزمان اجرا می‌شد. سپهبد پژمان هم اشغال نیروگاهها و گماردن عناصر فنی بر نیروگاهها را کاری ناگهانی می‌دانست یعنی باید نظامیان به صورت ناگهانی نیروگاهها را اشغال و با توقیف عواملی که برق را خاموش می‌کردند، افراد فنی نظامی را به راه‌اندازی تأسیسات می‌گماشتند. طوفانیان پرخاش‌کنان، ییمسار پژمان را از ادامه بحث باز می‌دارد و در حالی که پژمان معارض است به او توهین شده طوفانیان، ربیعی، حبیب‌اللهی و نماینده سازمان صنایع نظامی را افراد واردی برای به دست گرفتن تشکیلات نیروگاهها می‌داند. حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی می‌گوید که ۴۵ افسر، مهندس مکانیک و الکترونیک و برق و ۲۲۳ درجه‌دار تکنسین در رشته‌های گاز و بخار و آب آماده‌اند، ولی ۳۰۰ فرد دیگر کم دارند و برای اجرای طرح تأمین، نیاز به کمک ارتش دارند.

سپهبد خواجه نوری<sup>۲</sup> رئیس اداره سوم ستاد می‌گوید که یگانهای مورد نیاز نیروی زمینی برای اشغال نیروگاهها، معین شده‌اند. به عنوان نمونه در منطقه استحفاظی لشکر ۶ زرهی، ۱۰ گروهان برای تأمین مؤسساتی که در آن منطقه واقع شده مورد نیاز است.

جلسه روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ پس از پرداختن به مسائل مختلف و پراکنده‌ای چون گل دادن مردم به نظامیان، عده‌کثیر تظاهرکنندگان، فرار مشمولین نظام وظیفه از اتوبوس‌های ارتش، مجدداً به جزییات طرح روز «ر + ا» معطوف می‌شود.

طفوفانیان برای راه‌اندازی مخابرات می‌پرسد آیا کلیه متخصصان شرکت A.B.I.I در

۱- سپهبد ایرج مقدم در روزهای به پیروزی رسیدن انقلاب خودکشی کرد.

۲- پس از به پیروزی رسیدن انقلاب محکمه و تیرباران شد.

اختیار خواهند بود. سپهبد حسن یزدی<sup>۱</sup> رئیس مخابرات ارتش جواب منفی می‌دهد و می‌گوید بیشتر متخصصان A.B.I.I.A ایران را ترک کرده‌اند. «اگر مخابرات قطع شود، قطع شده است».

تیمسار یزدی می‌گوید «شرکت A.B.I.I باید بررسی کند که اگر بتواند ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ نفر چه فیلیپینی، چه کره‌ای و چه آمریکایی اینها را به وسیله سپهبد توکلی بیاورد با پرسنل محدود، شاید بتوانیم ارتباطات ارتش را برقرار کنیم.

یزدی سپس توضیح می‌دهد «در هیچ جای دنیا، تیمسار... فرانسه یک سوم خاک ایران را دارد، هیچوقت ارتش آن نتوانست ارتباطات [را برقرار کند]».

... یک ماه پیش از این مگر اعتصاب نکردند تیمسار؟ چکار توانست بکند؟ کشور ما

هم نمی‌تواند بکند! تیمسار!

قره‌باغی در این جلسه اشاره به گفته‌های دکتر شاپور بختیار در شب گذشته می‌کند «جناب نخست وزیر چی گفتند؟ این جا مطرح بفرمایید، که جناب نخست وزیر بر محور نظریات تیمسار محققی گفتند که یک محلی تهیه بشود برای دستگیری چقدر؟

شخصی که نمی‌دانیم کیست، پاسخ می‌دهد صد هزار نفر.

قره‌باغی می‌افزاید ۲۰۰ هزار یا ۱۰۰ هزار نفر»

سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی که سخت در کار خود درمانده است اشاره به بررسی ای می‌کند که نیروی زمینی آن را آغاز کرده است.

قره‌باغی در پاسخ او می‌گوید: لکن اگر برگردیم بگوییم آقا ما این کار را نمی‌توانیم بکنیم، جناب نخست وزیر! آن وقت می‌گویند که اگر فردا یک ارتش ۵۰۰ هزار نفری جنگ می‌کرد و ۱۰۰ هزار نفر اسیر می‌گرفت، با آن چکار می‌کردید؟ پس باید یک فکری بکنیم، دیگر بفرمایید.

در پاسخ قره‌باغی، سپهبد فیروزمند از معاونین ستاد می‌گوید در آن زمان که این بررسی شد، مقیاسی که بود، یک دهم این مقدار بود. باساواک و سایر عوامل، ما بررسی

۱- چند روز پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، هنگامی که پاسداران انقلاب برای دستگیر کردن او رفتند با شلیک یک گلوله خودکشی کرد.

کردیم. تمام نیروها امکاناتشان را گذاشتند روی میز گفتند: فلان سربازخانه، فلان آسایشگاه، فلان عمارت، در نقاط مختلف ایران با وسیله در اختیارات، چون یک زندانی انسان است، آشپزخانه می‌خواهد، دستشویی می‌خواهد، توالت می‌خواهد و چیزهای دیگر و هر یک از آنها دو پتو هم لازم دارد. برای این کار طرح خیلی خوبی ساواک تهیه کرده است و اداره دوم ما دارد.

فیروزمند توضیح می‌دهد که طرح برای دستگیری و نگهداری حداقل ۵۰۰۰ تن بوده است. قره‌باغی می‌گوید در جنوب که هوا خوب است می‌توان عده بیشتری را نگهداری کرد، شخصی می‌افزاید که خودشان (منظور نخست وزیر) بوشهر را نام برده‌اند. نظر قره‌باغی این است که عده‌ای را باید دستگیر و به آنجا فرستاد اما تا حدود امکان برایشان وسائل آسایش فراهم کرد. فیروزمند می‌گوید ارتش تا ۱۰ هزار نفر را می‌تواند زندانی کند.

قره‌باغی می‌پرسد پس چگونه ارتش سیصد و خرده‌ای هزار نفر از پناهندگان [عرافی] را در جیرفت نگهداری می‌کرد. اماکن و جاهای آنها باقی مانده است.

فیروزمند پاسخ می‌دهد همه را از بین برده‌اند. در قصر شیرین همه را ساواک کنده و از بین برده و ساختمان‌ها را هم خراب کرده‌اند.

سپهبد بدره‌ای امکانات نیروی زمینی را حدود ابتدا ۵۰۰۰ تن و سپس تا ۱۰ هزار تن برآورد می‌کند.

قرار می‌شود موضوع به اداره یکم ستاد که امور زندانیان و اسرای جنگی را عهده‌دار بوده احالة شود. سپهبد جعفری جانشین رئیس شهربانی کشور شاهنشاهی <sup>ا</sup>که موقتاً جانشین صمدیان پور شده بود که به عذر بیماری بازنشته شده و از کشور فرار کرده است در اینجا بنا به درخواست ارتشید طوفانیان وارد مذاکره می‌شود. جعفری می‌گوید: «در مورد همین طرحی که فرمودید باید تهیه شود، ما باید تمام نیرویمان را طبق

۱- پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، وی نیز بازداشت و به جرم دستور کشتن مردم، محاکمه و محکوم به اعدام شد و تیرباران گردید در حالی که سپهبد نوروزی جانشین بعدی ریاست شهربانی که در جلسه مصاحبه تلویزیونی، پیوستن خود را به انقلاب اعلام داشت آزاد شد و کسی با او کاری نداشت.

آماری که داریم زیر این طرح قرار دهیم. بنده متظر بودم که بیسیم مسؤول تهیه این طرح کیست و آمار و مقدورات، وسایل و ساز و برگ را ما صورت می‌دهیم. هر مأموریتی که در این طرح برای ما تعیین شود، نفرات ما انجام خواهد داد. مسلمان پلیس با این افراد موجودش، اگر شما تصور بفرمایید که بتواند با اغتشاشات به این وسعت رو به رو شود بنده در شورای امنیت ملی هم عرض کردم که امکان ندارد، پلیس ما، پلیس اغتشاشات نیست، پلیس ما، پلیس قضایی است. بنده چندین بار عرض کردم که فقط یک گارد شهربانی داریم، در شهرستان‌هایی که فرمانداری نظامی نیست تقسیم کرده‌ایم و فقط ۸۷ نفر در تهران مانده‌اند. معذلک، متأسفانه امروز صبح در تبریز که فرمانداری نظامی است و امنیت باید برقرار باشد، سرگرد رئیس کلانتری ما را در حال گشت، همراه راننده و گاردش با مسلسل زدند.<sup>۱</sup> پریروز در بهبهان دو افسر ما را در حال گشت زدند در حالی که نامه ستاد بزرگ نوشته است مثل اینکه پلیس در قالب خود رفته است و در شهرها نیست، در مجلسین می‌گویند که پلیس ما آدم می‌کشد. در مجلس می‌گویند که پلیس در کاشمر این کار را کرده است، در اصفهان آن کار را کرده است، این‌ها دلیل این است که پلیس در شهرها هست و رو به رو می‌شود و این همه تلفات و کشته داده است که آمارش را تقدیم کردم ولی من به عرضتان می‌رسانم که در تهران اگر شما تصور بفرمایید پلیس ما می‌تواند از حرکت ۴۰۰، ۵۰۰ یا ۶۰۰ هزار نفر جلوگیری کند، این به هیچ وجه [امکان‌پذیر] نیست مگر در یک سازمان بزرگتر هر مأموریتی... قره‌باغی سخن او را قطع کرده، در پاسخ خواهان همکاری صمیمانه با فرمانداری نظامی می‌شود.

سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم<sup>۲</sup> اول نحوه مقابله با اغتشاشات و دوم اشغال و حفاظت تأسیسات حیاتی و راهاندازی آن را مدنظر داشت. او «مشخص شدن میزان شدت مقابله از طرف نیروهای مسلح را ضرورت قطعی می‌دانست و در مقابله باید به صورت کاملاً جدی و با قبول ریسک تلفات زیاد باشد».

۱- گروههای چپگرا مانند چربیک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق این ترورها را انجام می‌دادند.

۲- پس از به پیروزی رسیدن انقلاب، دستگیر و اعدام شد.

برقراری حکومت نظامی در مناطقی که در آن زمان حکومت نظامی در آنجا برقرار نبود، اعلام وضعیت قرمز و واگذاری امور امنیت به فرماندهان نظامی به دلیل ضعف شهربانی‌های محل، استقرار نیروهای کافی از سوی نیروی زمینی در پشتیبانی شهربانی و جلوگیری از تفرقه زیاد نیروهای زمینی، پیشنهادهای تیمسار خواجه نوری بود که اولویت مبارزه با اغتشاشات را در شهرهای تهران، تبریز، رضاییه [اورمیه]، سنتنچ، مشهد، اصفهان، شیراز، آبدان، خرمشهر، اهواز، قم، کرمانشاه، رشت، بندرپهلوی [انزلی]، اراک، ساری، گرگان، آمل، بابل، کاشان، بندرعباس، بوشهر، زاهدان، بیرجند، تربت حیدریه و کرمان می‌دانست.

اما طوفانیان به شدت با تقسیم‌بندی و اولویت سپهبد خواجه نوری مخالف بود و عقیده داشت چون ایرانی‌ها ملتی دنباله‌رو هستند اگر تمام فشارها روی پایتحت گذاشته شود دیگر شهرها هم به تدریج آرام می‌شود. طوفانیان گله کرد که فرماندهان لشکرها در درخواست اقلام مورد نیاز زیاده‌روی و اغراق می‌کنند.

مثلاً وقتی وزارت جنگ اقلام لباس گرم را برای پوشش سربازان در اردبیل، تبریز و همدان درخواست می‌کند، آنقدر تعداد درخواست زیاد بود که رئیس هیأت مستشاری آمریکا در ستاد گفت این همه لباس گرم [اورکت] در تمام آمریکا پیدا نمی‌شود. طوفانیان هشدار داد همه مراقبت کنند یک سوزن از این وسایل در شهر فروخته نشود که اگر فروخته شود آبروی ارتش رفته است.

سپهبد ناصر مقدم درخواست اعلام وضعیت قرمز در تمام شهرهایی کرد که سورای امنیت محل، آن را اضطراری تشخیص داده است.

خواجه نوری توضیح داد وضعیت قرمز یعنی اینکه ژاندارمری‌ها و شهربانی‌های آن منطقه تحت نظر فرماندار نظامی منطقه قرار گیرند. خواجه نوری افزود بهتر است در روز «ر» وضعیت کشور قرمز اعلام شود. خواجه نوری سعی کرد در مورد عملیات اشغال تأسیسات حیاتی تصمیم قطعی گرفته شود اما قره‌باغی از آن گذشت و نگذشت مطرح شود و گفت که هفتاد گروهان مورد نیاز به موقع در اختیار قرار خواهد گرفت.

سپهبد صانعی معاون نیروی زمینی<sup>۱</sup> ارتش را در آستانه سقوط خواند و پیشنهاد کرد به محض بیرون رفتن شاه، جنگ و خونریزی داخلی ایجاد خواهد شد. او پیشنهاد کرد عزیمت شاه موکول شود به اینکه پیش از رفتن شاه تمام رؤسای مخالفان دستگیر شوند. «تمام رؤسا و سرکردها مخالفین در هر لباس و در هر موقعیتی که هستند باید دستگیر شوند، ولو ۲۰ هزار نفر و این طرح را باید ما آماده کنیم و جای آنها را هم تعیین کنیم». صانعی افزود باید برق و سوخت مملکت را در دست بگیریم نه با حرفها و کاغذها بلکه با زور گلوله و سرنیزه یعنی ماکه ارتش فنی نیستیم ما آنچه [نفرات] فنی داریم باید به کار گیریم و آنچه را که نداریم باید از سرنیزه و طیانچه تان استفاده کنیم یعنی نفر فنی را پشت دستگاه بگذاریم و گلوله را هم پشت سرش بگذاریم. بگوییم کارت را می‌کنی یا تو را می‌کشیم، اگر کرد که کارش را می‌کند، اگر نکرد ۱۰ نفرشان که کشته شدند، بقیه حساب کار خودشان را می‌کنند.

پیشنهاد سوم سپهبد صانعی در اختیار گرفتن دستگاه تبلیغاتی کشور و راهاندازی رادیو و تلویزیون بود که در آن روزها، در تمام ساعت شبانه‌روز ترانه یا فیلم‌های سینمایی و فیلم‌های مربوط به حیوانات پخش می‌کرد. تمام تلاش‌های قره‌باغی و ستاد بزرگ در طول ماه دی و بهمن برای راهاندازی یک برنامه رادیویی ارتش یا پخش برنامه‌ای از تلویزیون بی‌نتیجه ماند زیرا سرودی که در ابتدای برنامه پخش می‌شد کلمات «مهر شاه» را داشت که تلویزیون با پخش آن مخالف بود و می‌گفت به علت خونریزی شدید این چند ماه، باعث برانگیختن مردم و تحریم رادیو و تلویزیون می‌شود.

قبلًاً تا سال ۱۳۴۸ ارتش دارای یک برنامه رادیویی نیم ساعته به نام صدای ارتش بود که تاریخ راهاندازی آن به سال ۱۳۲۴ هـ مقارن حوادث آذربایجان می‌رسید. اما در سال ۱۳۴۸ در دوران تصدی معاونت فنی وزارت اطلاعات و جهانگردی به وسیله دکتر منوچهر آزمون و مدیریت کل رادیو ایران به وسیله ایرج گلسرخی، بنا به پیشنهاد آن دو و موافقت شاه، برنامه روزانه ارتش که روزهای دوشنبه و جمعه مدت آن تا ۴۵ دقیقه افزایش می‌یافت قطع شد و دیگر ارتش برنامه‌ای نداشت. ارتش در

۱- قبل از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی متواری شد و از کشور گریخت.

سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ در دورانی که تأسیسات رادیویی در ایران بسیار ناچیز و محدود بود در بیشتر مراکز استان‌ها برنامه رادیویی از فرستنده‌های نظامی پخش می‌کرد که مبتکر آن سپهبد رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش در سال‌های ۱۳۲۵ تا تیر ۱۳۲۹ بود اما در سال ۱۳۵۷ ارتش فاقد برنامه رادیویی بود و یکی از پیشنهادهای بی‌نتیجه و زمان‌گذشته قره‌باغی و امیران ستاد، راه‌اندازی یک برنامه رادیویی و تلویزیونی برای ایجاد تفاهم با مردم و مطرح کردن این مسأله بود که ارتش میل ندارد دست به خونریزی بزند.

در آن ماه‌های واپسین رژیم شاه، رادیوی بی‌بی‌سی سعی داشت مردم را به جان ارتش و ارتش را به جان مردم بیندازد و کمونیست‌ها نیز این حرکت را تشویق می‌کردند. هدف یک خونریزی بزرگ دو طرفه بود، تنها کسی که مردم را از هرگونه تعرض به ارتش و ارتشیان برحذر داشته و حتی فرمان می‌داد در صورت حمله اشرار به ارتشیان مردم از نظامیان دفاع کنند، آیت‌الله امام خمینی بود که در جلسه فرماندهان نیز به این دستور اشاره شده و با همان غرور و تبعثر به آن اعتراض شده بود که ارتش چقدر ضعیف و عاجز شده است که «آقا» از پاریس به مردم هشدار می‌دهد از آزار نظامیان خودداری کنند.

قره‌باغی در پاسخ گفته‌های سپهبد صانعی گفت که ارتش در سیاست دخالت نمی‌کند و از دولت قانونی پشتیبانی می‌کند و تصمیمی که صانعی می‌گوید تصمیم سیاسی است، هرگاه نخست وزیر فرار کند یا از خود سلب مسؤولیت کند و ما بدون نخست وزیر بمانیم باید این صحبت‌ها بشود، سیاست را باید نخست وزیر تعیین کند، کما اینکه همین که فرمودید باید مخالفین را بگیرند شما می‌گویید ۱۰ هزار نفر ایشان گفته‌اند ۱۰۰ هزار نفر، روش کار را باید نخست وزیر تعیین کند.

از فحوای گفته‌های قره‌باغی و سایر فرماندهان در همین جلسه مسائل زیر استنباط می‌شود:

قره‌باغی به گونه‌ای نگران قضایاست که به عنوان بالاترین مقام ارتش دستور می‌دهد کلیه مؤسسات فرهنگی سطح بالای ارتش، مانند دانشگاه پدافند ملی، موقتاً تعطیل و

افسان در حال گذراندن دوره برای انجام مأموریت‌های طرح روز «ر +» اعزام شوند. تیمسار صانعی که آن روزها تحت تأثیرگزارش رسانه‌های غربی قرار دارد از احتمال حمله ارتش شوروی به ایران سخن به میان می‌آورد و دقایقی متعددی به بحثی بی‌نتیجه درباره نحوه حمله احتمالی شوروی‌ها به شمال ایران می‌پردازد! ریبعی خودستایانه درخواست می‌کند که در آن مورد نگرانی نداشته باشند و مقابله با نیروهای مهاجم شوروی را به او و نیروی هوایی تحت فرمانش واگذار کنند! قره‌باغی به آنها خاطر جمعی می‌دهد که در صورت بروز چنین واقعه‌ای آمریکایی‌ها وارد صحنه شده و خود به رویارویی شوروی‌ها خواهد شتافت.

در مواردی از ریبعی خواسته می‌شود که درجه‌داران و سربازان نیروی هوایی را به عنوان کمک در اختیار نیروی زمینی و یگان‌های مأمور اجرای برنامه روز (ر +) بگذارد.

در جلسه روز ۲۵ دی و در دو جلسه در اوایل بهمن موضوعات مختلفی مطرح می‌شود. نتیجه آن همه بحث‌های گوناگون، فراساینده و طراحی‌های مختلف، طرح کورتاژ است که در اواخر دی ماه تدوین می‌شود و در اوایل بهمن به مرحله قطعی می‌رسد و به دلیل اختلاف نظر ژنرال‌ها و امید آنها به اینکه همه چیز به خوبی خاتمه خواهد یافت بلاجرا می‌ماند.

بعضی از آنها که هوشمندتر و موقعیت‌شناس‌ترند به موقع خود را مخفی کرده از کشور خارج می‌شوند. بعضی به گونه‌ای در صدد تماس با مخالفان بوده سعی می‌کنند خود را به اپوزیسیون نزدیک کنند. بعضی چون فردوست، ژنرال‌ها را از هرگونه اتخاذ روش‌های خشن و نامعقول برحدر می‌دارند. بعضی چون تیمسار ناصر مقدم که تمام راهها را با توجه به ناکارآمدی، کندذهنی و سست‌رأی و سردرگمی ارتشدید قره‌باغی به بن‌بست رسیده می‌انگارند، از طریق آشنایان و بستگان و خویشاوندان سببی یا نسبی در صدد رفع و رجوع بر می‌آیند.

تیمسار ناصر مقدم به وسیله آقای نصرت‌الله امینی اراکی که از سران جبهه ملی شده است و همسر تیمسار با آقای امینی فامیل و منزل آنها در یکی از کوچه‌های نزدیک

میدان تجربیش در همسایگی هم قرار دارد به مهندس بازرگان و نهضت ملی نزدیک می‌شود و در صدد ائتلاف با نهضت آزادی برمی‌آید، کما اینکه بازرگان تصمیم می‌گیرد در دولت وقت، پست ریاست سازمان ضد جاسوسی کشور را که جانشین سازمان اطلاعات و امنیت بدنام خواهد شد به او بدهد.

سپهبد بخشی آذر از طریق خویشاوند خود، آقای نجفقلی پسیان روزنامه‌نگار قدیمی و سردبیر اسبق روزنامه اطلاعات که پس از اعلام انحلال روزنامه ندای ایران نوین (که پسیان سردبیرش بوده) بیکار و خانه‌نشین است، به ملیون نزدیک می‌شود. پسیان به علت سابقه طولانی روزنامه‌نگاری و آشنایی با بیشتر سیاستمداران به سرکار و بازنشسته می‌تواند وسیله مذاکره و ارتباط طرفین شود. پسیان از دوستان دریادار برکنار شده، مغضوب و مطرود شاه، احمد مدنی است. بخشی آذر که با پسیان نسبت خانوادگی دارد در صدد ائتلاف با اپوزیسیون ملی - مذهبی برمی‌آید.

پسیان در خاطرات خود آورده است روزی که برای دیدن سپهبد بخشی آذر به ستاد رفته بود ناگهان ارتشید قره‌باغی وارد اتاق کار سپهبد بخشی آذر شده، از دیدن نجفقلی پسیان در آنجا متغیر و خشمگین شده بنای ایرادگیری به سپهبد خلیل بخشی آذر را می‌گیرد، که چرا یک روزنامه‌نگار را به ستاد ارتش راه داده و محل دیدار خود را به جای خانه در آن مکان تعیین کرده است.

آقای پسیان می‌نویسد:

«در روزهای بعد از جمعه خونین شایعات بسیار در افواه جاری بوده است و دروغ بزرگ و کوچک حمله انتقام‌جویانه انقلابیون به ستاد بزرگ و نظایر اینها... روزی به مناسبت نگرانی که از حال سپهبد هوشنگ حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ و سپهبد بخشی آذر رئیس اداره دوم ستاد، دوستان دوران تحصیلم در دانشکده افسری داشتم، گفتم هر طور شده بروم و اینها را بیینم.

یکی دو نفر از دوستان، بخصوص افسران مرا بر حذر داشتند و از خطراتی که در آن منطقه حتی عابرین را تهدید می‌کند مطالبی گفتند... یکدنده و خیره سر به خود گفتم می‌روم و مثل یک سرباز وارد جبهه می‌شوم. به محض رسیدن به در بزرگ از زمین و

زمان صدای ایست و گلنگدن زدن بلند شد. خود را به دفتر اطلاعات رساندم و هدفم را گفتم. باتیمسار سپهبد بخشی آذر که داماد خواهر ناتینم مرحومه فاطمه آیرم بود تماس گرفتند. گفته بود بباید. با یک سرباز - ژ - ۳ به دست به سراغ ایشان رفتم. البته نه به این سادگی، از در و پیکر مراقبت می‌کردند. سرانجام وارد دفترش شدم. پذیرایی خیلی خوبی کرد... با هول و تکان بلند شد و جلو آمد و با قسم و آیه پرسید ترا خدا چه شده؟... وقتی گنتم آمده بودم دیدن بیشتر ناراحت شد و گفت «مگر تلفن نداشتی مگر با تلفن میسر نبود... آقای پسیان به خدا اگر من جای شما بودم و مسؤولیتی نداشتم به خدا حتی این روزها از خانه هم خارج نمی‌شدم...» راستی اینکه آن روزها روزهای بیکاریم بود. حزب ایران نوین منحل و روزنامه‌اش هم تعطیل شده بود. به دستور علم، نویسنده را به روزنامه رستاخیز دعوت نکردند. این هم خواست و لطف خدا بوده که بعدها مشکلی برایم پیش نیاید... به هر حال نشستیم و مشغول گپ زدن شدیم. گفتگو به دوستان دیروز و امروز کشید. مثلاً به کسانی چون سرلشکر فرسیو، دادستان ارشد که در دوران امنیت ظاهری کشور، ترور شده بود. صحبت به وضع حاتم کشید. جانشین قره‌باغی در ستاد ارشد. حاتم یکی دو سال بعد از نویسنده، دانشکده افسری را تمام کرده بود. به همین جهت با اینکه او را می‌شناختم و سلام و علیکی با هم داشتیم، ولی دوست نبودیم. برادر ایشان را که نویسنده‌ای معروف و پزشکی حاذق بود، در دوران فعالیت در روزنامه‌ها می‌شناختم. مردی متغیر و فعال بود اینک نیز ریاست گروهی از کارشناسان پزشکی را دارد و گویا در خیابان نجات‌اللهی کار می‌کند. به هر حال سپهبد بخشی آذر با مقدمه‌ای که از نظر خوانندگان گذشت و صحبتی که در مورد آشنایی با حاتم کرده بود، مرا دعوت کرد همراهش به اتاق ایشان بروم...

چنین کردیم، سپهبد حاتم کمی رنگ پریده و خسته بود. احوالپرسی تشریفاتی مختصری کردیم، نه من در مورد اوضاع کشور حرفی زدم و نه او چیزی گفت: دقایقی نگذشته بود که ارشید قره‌باغی رئیس ستاد بزرگ ارشتاران! وارد شد، در جلوهای قلابی و ابهتی دروغین... با اینکه مرا می‌شناخت پرسید این آقا اینجا چه می‌کنند؟ سپهبد بخشی آذر با فروتنی و کمی هم ناراحتی گفت: آقای پسیان دایی خانم بنده هستند،

آمده بودند حالم را پرسند... گفت: مگر خانه و زندگی و تلفن ندارید؟ ستاد بزرگ جای دیدار نیست آن هم در این شرایط و بعد هم در این اتفاق... دلم نخواست ساكت باشم و او ادامه بدهد. گفتم تیمسار ارتشدید عزیز، قیافه و سن من و نام خانوادگیم و هم‌شاغردی بودن با شما بیانگر این واقعیت است که ترویریست نیستم. بعد هم چند بار، در چند محل تفتیش بدنبی شده‌ام. حالا هم طبق وظیفه خبرنگاری اینجا آمده‌ام و به من هم گفته‌اند نگوییم مال کدام روزنامه هستم... قره‌بااغی خودش را جمع و جور کرد و بی‌آنکه پرسد از کدام روزنامه و فلان و فلان... مثل اینکه ناراحت شده باشد خطاب به حاتم گفت: من می‌روم، هر چه پیش آید به همان شماره‌ای که دادم گزارش کنید و رفت... مقدمه فوق برای این نوشته شد که خوانندگان را در جریان گفته‌های بعدی تیمساران حاتم و بخشی آذر بگذارم. هر دو بی‌آنکه مهلت بدهنند، ضمن دادن دشنام گفتند: فلان فلان شده، تمام روز در دفتر ژنرال هایزراست و شب‌ها نیز سراغ انتلاییان و بازرگانان می‌رود و معلوم نیست چه نقشه‌ای دارد!<sup>۱</sup>

كتاب دهم

فروپاشی



## آخرین روزها

بدین ترتیب ماه دی سپری می‌شود، ماه بهمن فرامی‌رسد. آیت‌الله امام خمینی در روز ۱۲ بهمن به ایران بازمی‌گردد و مورد استقبال میلیونی مردم قرار می‌گیرد. پیش از بازگشت امام در روز اول بهمن ماه ۱۳۵۷ دانشگاهیان مشهد، خواستار استعفای نمایندگان این شهر در مجلس شدند - اداره‌های حفاظت آموزش و پژوهش منحل شد - حزب «توده» که در برگیرنده مارکسیست‌های مخالف رژیم است، از اعلام جمهوری اسلامی، الغای سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان توسط «امام خمینی» اعلام پشتیبانی کرد - طبق گزارش‌های تأیید نشده دو هزار بلوچ طرفدار شاه به پاکستان پناهنده شدند که یک مقام بزرگ بلوچی این ادعا را رد کرد - چهارده زندانی سیاسی کرمانشاه در اثر مجاہدت کانون وکلای این شهر آزاد شدند.

تعطیل بازار تبریز وارد چهارمین ماه خود شد - «رضا براهنه»، «بابک زهرایی» و سیزده شاعر و نویسنده تبعیدی چپگرای دیگر، پس از مدت‌ها دوری از وطن به ایران بازگشتند - گروهی از روحا نیان تهران به خط مشی سیاسی روزنامه‌های بزرگ پایتخت اعتراض کردند - گروهی از کارگران تهرانی در دانشگاه صنعتی به تظاهرات پرداختند - عده‌ای از افسران و درجه‌داران نیروی هوایی در محوطه این پادگان به منظور همبستگی

با مردم به تظاهرات پرداختند - سازمان مارکسیستی - کمونیستی چریک‌های فدایی خلق در نامه‌ای به امام خمینی ضمن تقدیر از موضع وی به عنوان پیشوای مبارز اسلام از شعار «حزب فقط حزب الله» به عنوان شعاری مخالف با آزاداندیشی و چند حزبی انتقاد کرد و اظهار داشت که آنها طالب سرنگونی آخرین بازمانده‌های استبداد و استعمار هستند.

به گفته «نیویورک تایمز» نمایندگان ارتش و رهبران روحانی به مذاکره محرمانه پرداختند - ۹ زندانی سیاسی عادل آباد شیراز و کلیه زندانیان سیاسی کرمانشاه آزاد شدند. - اداره سازمان امنیت در زاهدان، نوشهر و چند شهر دیگر منحل شد - در برخوردهای تازه مردم و نیروهای ضد انقلاب در خرم‌آباد ۲ تن مجروح، در تهران یک کشته و چند تن مجروح و در کرمانشاه ۲ تن کشته و عده‌ای مجروح شدند.

در برخوردهای تازه خیابانی بین نیروهای نظامی و مردم در رضائیه ۷ تن کشته و ۵۰ تن زخمی شدند. مسجد اعظم این شهر نیز به توپ بسته شد - فرمانده لشکر رضائیه حمله نظامیان را خودسرانه خواند - «سید جلال الدین تهرانی» رئیس شورای سلطنت استعفا کرد و این شورا را غیرقانونی خواند - رمزی کلارک وزیر پیشین دادگستری آمریکا در دوران پرزیدنت کندی گفت: «آمریکا باید دست از حمایت «بختیار» بردارد زیرا ۹۹ درصد مردم ایران به آیت الله خمینی رأی می‌دهند - گروهی از دانشجویان مسلح ایرانی کنسولگری ایران در بمبئی را به نشانه مخالفت با دولت اشغال کردند - اهالی شهرک سعدی در شیراز یاد ۱۵ تن کشته شدگان این شهرک را در چهلین روز شهادتشان گرامی داشتند.

به دنبال اعتصاب غذای افسران و ظیفه پایگاه دریایی بندر پهلوی، دیپلمه‌های وظیفه این پایگاه نیز دست به اعتصاب غذای سه روزه زدند - «امام خمینی» گفت: «شاه را باید به ایران برگرداند و محاکمه کرد، ما وارث یک مملکت ویران هستیم» - چند دبیرستان دخترانه و پسرانه تهران توسط دانش آموزان گشايش یافت - نمایندگان مردم «امام شهر» (شاپرورد) به پادگان شهر رفتند و نظامیان را گلبلاران کردند - حزب توده از اعلام جمهوری اسلامی، الغای سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان پشتیبانی کرد - شاه از مصر به مراکش پناهنده شد - فرماندهان نظامی کاشرم را روحانیون شهر ملاقات کردند -

«آیت الله طالقانی» تهدید کرد که اگر ارتش کودتا کند مردم مسلح خواهند شد - ارتشبد قره باغی رئیس ستاد ارتش اظهار داشت: «ما طرفدار قانون اساسی هستیم و ارتش از دولت قانونی حمایت می‌کند. وی همچنین اعتصاب غذاهای اخیر برخی نظامیان کشور را تکذیب کرد.

گروهی از کارمندان سفارت ایران در هند به خاطر پافشاری در اخراج مأموران ساواک از این سفارت دست به اعتصاب غذا زدند - هزار کارگر پاکستانی از ایران خارج شدند.

«علی امینی» به دنبال ناکامی‌های سیاسی‌اش به پاریس بازگشت.

«داریوش همایون» وزیر پیشین اطلاعات کشور به خاطر بسیج ۳۰۰ چmac بدبست علیه اعضای جبهه ملی «سنگجانی، بختیار و فروهر» که در سال ۱۳۵۶، بر ضد رژیم برای کارگران در جاده کرج سخنانی می‌کردند، به دادسرای احضار شد - ۱۵ هزار تن طرفداران قانون اساسی که اغلب متعلق به طرفداران دکتر بختیار و نظامیان بودند، در تهران به تظاهرات پرداختند - حزب سوسیالیست کارگر در ایران اعلام موجودیت کرد. این حزب عمدۀ هدف‌های خود را برقراری مجلس مؤسسان، حکومت دموکراتیک، ملی کردن بانک‌ها و صنایع عمدۀ و مسلح کردن مردم معرفی کرد - گروهی از مردم شمیران زمین‌های شکارگاه سلطنتی را به صاحبانش برگردانند - یکی از تیرخورده‌های ساری در گذشت - ساواک نهاؤند منحل شد و کارمندانش از شهر خارج شدند - کنترل بسیاری از شهرها از جمله کنگاور و خرم‌آباد به دست جوانان شهر افتاد - کارگران و کارمندان کارخانجات «بوتان» از مطبوعات خواستند که به رغم تهدیدها، هیچ‌گونه سانسوری را از جانب هیچ گروه سیاسی نپذیرند - «سپهبد مهدی رحیمی» فرماندار نظامی تهران و حومه با حفظ سمت رئیس شهربانی کشور شد - یک روزنامه‌نگار برجسته مصری ده خطای شاه را که باعث سقوط او شد بر شمرد از جمله: خریدن میلیون‌ها دلار اسلحه، فریب مردم، پافشاری در فروش نفت به دشمنان اسلام، درس نگرفتن از سقوط رژیم‌های «محمد ظاهر شاه»، «داود خان» و «هایله سلاسی»

- قرار شد عناصر ساواک و کلانتری‌ها در صورت حمله مردم به پادگان‌های نظامی

پناهنه شوند. استاد و مدارک به پادگان‌ها انتقال یافت.

دیبرستان‌های شیراز به همت دانش‌آموزان شهر گشايش یافت - سناتور «محمد رضا جلالی نائینی» استعفا داد - کلانتری‌ها و اداره ساواک سمنان تخلیه شد - با اعلام ورود «امام خمینی» به ایران در روز جمعه، اهالی بسیاری از شهرهای دور و نزدیک (از جمله قروه، کوار و ازنا) نظاهراتی برپا کردند - پاسگاه‌های ژاندارمری ممتنی تخلیه شد - گروهی از زندانیان اهواز دست به شورش زدند و سه افسر گارد شهربانی را به گروگان گرفتند و خواستار گفتگو با مطبوعات شدند. در این شورش دو تن از زندانیان با شلیک گلوله نظامیان کشته و ۸ تن زخمی شدند - در آستارا ساختمان ساواک به آتش کشیده شد - مجله اکسپرس فرانسه «خمینی» را از نظر شیوه تفکر اسلامی با «ناصر» رئیس جمهور پیشین مصر مقایسه کرد و اضافه کرد: «جنبش مسلمانان ایران اثر انکارناپذیری در ممالک اسلامی خواهد گذاشت - «صادق قطبزاده» یکی از مشاوران «امام خمینی» در گفتگویی اظهار داشت: «اگر چپ را به اعتبار مسائل سیاسی و اقتصادی مطرح می‌کنید ما از همه چپ‌تریم، با این حال اگر مارکسیست‌ها ما را قانع کنند به راه آنها می‌رویم» - دهقانان یک روستا در آمل زمین‌های خود را از چنگ اربابان درآوردند - « Zahedi » داماد شاه گفت: «آمریکا دوست ندارد شاه به آن کشور برود».

- کماندوهای گارد شاهنشاهی لویزان برای نمایش قدرت خود، در حضور عکاسان و خبرنگاران خارجی رژه رفتند.

خبرگزاران، عکاسان و فیلمبرداران خبرگزاری‌های خارجی از این رژه که زیر برف انجام می‌شد عکسبرداری و فیلمبرداری کردند و تلویزیون‌های خارجی آن فیلم‌ها را نمایش دادند.

فرماندهان علاوه بر جلسه روز ۲۵ دی دو جلسه دیگر هم در روزهای سوم و نهم بهمن ماه تشکیل دادند.

در حالی که در جلسه روز ۲۵ دی ماه تصمیم قطعی برای اجرای نقشه روز (۱ + ۱) گرفته شده و قرار بود سی هزار نفر از مخالفان دستگیر شود در روز سوم بهمن، هشت روز پس از خروج شاه سیر و قایع به گونه‌ای در جهت و خامت پیش رفته بود که جلسه به

بررسی مسائلی چون تهیه و اجرای یک برنامه رادیو تلویزیونی که رادیو و تلویزیون از پخش آن خودداری کرد و فقط پیام ارتشبید فرهنگی خطاب به افسران و درجه‌داران و هنرفران (همافران) و کارمندان و سربازان ارتش را پخش کرد گذشت.

فرهنگی به گونه‌ای کندزن بود و به قول معروف دوزاریش دیر می‌افتد که منعجب بود چرا تلویزیون علاقه ندارد در سخنان او اشاره‌ای به شاهنشاه بشود یا پخش سرود مهر شاه را در مقدمه برنامه رادیویی به صلاح نمی‌بینند!

آن روزها تقریباً همه آحاد ملت ایران، علیه رژیم شاهنشاهی برانگیخته شده و علیه هر چیز که نام و مارک شاهنشاهی داشت می‌ستیزیدند که حتی مجلات خارجی را که در تهران توزیع می‌شد خریده اگر تصاویری از شاه و خانواده او در آنها چاپ شده بود پاره می‌کردند، یا آن عکس‌ها را قیچی می‌کردند و دور می‌ریختند و باقی مطالب را می‌خوانند.<sup>۱</sup>

شاید این همه مخالفت و تنفر، انگیزه ۲۵ سال تلاش برای جا انداختن واژه شاهنشاهی به جای سلطنت مشروطه بود که از سال ۴۲ اصرار رژیم به معرفی کردن خود به عنوان شاهنشاهی شدت یافته و در دوران اخیر زمامداری هویدا که در چاپلوسی و ظاهرسازی گوی سبقت از گذشتگان خود ربوه بود به اوج رسیده بود.

به عنوان مثال در سال ۱۳۵۴، عنوان قدیمی و آشنای شهربانی کل کشور و ژاندارمری کل کشور تغییر یافت و شهربانی کشور شاهنشاهی و ژاندارمری کشور شاهنشاهی شد. با وجود خیابان ده کیلومتری پهلوی [امروزه ولی عصر] باز نام مرد زاده و دانشمند متقدی و محترمی مانند میرداماد را بر بولوار جدید التأسیس میرداماد ضروری ندانسته در کمال خودکامگی و پررویی بولوار مزبور را هم به نام «بولوار شاهنشاهی» نامگذاری کرده بودند.

۱- روی جلد تمام مجلات خارجی مانند تایم، نیوزویک، اشپیگل، نوول اوبررواتور، اکونومیست که در تهران توزیع می‌شدند ضد شاه بود و در صفحات داخل نیز کاریکاتورهایی که شاه را در حال سقوط نشان می‌داد به چاپ رسیده بود. در آن ایام، تقریباً تمام مطبوعات بین‌المللی از انقلاب مردم ایران جانبداری می‌کردند.

علاوه بر سازمان شاهنشاهی، خدمات اجتماعی، مرکز شاهنشاهی تحقیقات پژوهشی و غیره تأسیس کردند، کتابخانه شاهنشاهی پهلوی که قرار بود با هزینه سنگین مقدماتی ۵۰۰ میلیون دلار احداث شود یکی دیگر از مؤسسات از این دست بود.

حدود ۷۰۰ مجسمه رضاشاه و پسرش در میادین، خیابان‌ها، سربازخانه‌ها و باشگاه‌ها و دانشگاه‌های کشور نصب شده و باز هم در صدد ساختن مجسمه‌های دیگر و نصب آن در اماکن عمومی بودند. دانشگاه پهلوی شیراز به نام این دودمان نامگذاری شده و سدهای مهم کشور به نامهای رضاشاه، محمد رضا شاه، فرح پهلوی، رضا پهلوی، علیرضا، فرحناز و لیلا پهلوی نامگذاری شده بود.

هرگز در طول تاریخ دیده نشده بود یک سلسله زمامدار اینقدر در حفظ نام خود بکوشد و مملکت را خالی از دیگر نام‌آوران و خدمتگزاران بینگارد. در دهه ۱۳۲۰-۱۳۳۰ یک تندیس ملک‌المتكلمين را که از شهیدان مشروطیت بود و محمدعلی شاه در دوران استبداد صغیر آن واعظ سخنور آزاده را فقط به اتهام سخنرانی‌هایش در مساجد تهران، تحت پیگرد قرار داده و بالاخره او را در یکی از ولایات دستگیر و طناب‌کش کرده بودند، با تلاش عده‌ای از مشروطه‌طلبان سالخورده و از جمله پسرش دکتر ملک‌زاده که سناتور شده بود در میدان حسن‌آباد تهران نصب کرده بودند.

روزی اشرف پهلوی ضمن عبور از میدان حسن‌آباد آن مجسمه را که بسیار ساده بود دید و پرسید:

«مجسمه این آخوند را به دستور کی در اینجا نصب کرده‌اند؟» شهردار وقت که در التزام رکاب بود توضیح داد: آن آخوند ملک‌المتكلمين یکی از سخنوران برجسته و از پایه‌گذاران مشروطه است.

اشرف لب و رچید و نارضایی خود را اعلام داشت و شهردار وقت چند روز بعد دستور داد مجسمه آن مرد شهید را پایین آوردند و به جای آن مجسمه دیگری که ارتباط با تاریخ ایران نداشت نصب کردند.

واکنش طبیعی مردم ایران به اصرار برای برانداختن شاهنشاهی همان مخالفت

آشتی ناپذیر با آن واژه بود به نحوی که قره‌باغی و ستاد ارتش نتوانستند برنامه ارتش را از رادیو و تلویزیون پخش کنند و بیشتر مذاکرات جلسه روز سوم بهمن به این جریان گذشت و آقایان ژنرال‌ها اوضاع توفنده کشور را رها کرده، دنبال تهیه و تدوین برنامه رادیو و تلویزیون بودند که معلوم نبود اگر هم تولید و پخش می‌شد چه عکس العملی داشت و چگونه می‌توانست نظامیان را امیدوار و منسجم کند.

تیمساران غافل و خواب‌آلود ارتش ایران، حتی به اندازه ژنرال‌های کشور کوچک اسراییل آینده‌نگری نداشتند که چون در طول سال‌های پس از موجودیت رژیم صهیونیستی متوجه شده بودند ممکن است اعتصابات کارمندان دولت خللی در اطلاع‌رسانی دولتی ایجاد کند، از سی سال پیش رادیو و تلویزیون نظامی اسراییل را راه‌اندازی کرده‌اند، که از نظر خبررسانی و تولید و پخش برنامه‌ها دست کمی از رادیو تلویزیون دولتی اسراییل ندارد و مفسران و گزارشگران نظامی آن به مراتب شناخته‌شده‌تر از مفسران و گزارشگران رادیویی دولتی رژیم مذبور می‌باشند.

اکنون بیشتر هم و غم تیمساران متوجه راه‌اندازی یک برنامه رادیو و تلویزیونی بود که معلوم نبود محتوای آن چه باید باشد. اگر صحبت از شاهنشاهی و مارش و سرود و حمایت از شاه باشد که اعتصابگران وزارت آب و برق، برق سراسری را قطع کرده مانع از پخش آن برنامه‌ها می‌شدند. اگر صحبت از حمایت از انقلاب بود که نیاز به تولید و پخش برنامه رادیو و تلویزیون نبود.

به هر صورت جلسه دوم نیز به مذاکرات بی‌نتیجه، کوشش برای مجتمع کردن اکثریت خاموش به طرفداری از رژیم و قانون اساسی صدبار پایمال و بی‌اعتبار شده، شرکت نظامیان و خانواده‌های آنان در تظاهرات، جلوگیری از ورود روستاییان اطراف شهر به تظاهرات طرفداران قانون اساسی و یک سری گفت و گوهای بی‌ربط و بی‌فایده گذشت. مثلاً تیمسار سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران تقبل کرد شخصاً تعدادی شعارهای تظاهرات را تهیه کند! از مردی به نام مرزبان صحبت شد که باید رهبری تظاهرات را بر عهده بگیرد. از فرار عده‌ای از تیمساران از کشور که تقاضای بازنشستگی کرده و سر خدمت حاضر نمی‌شدند صحبت به میان آمد. وحشت

همه را فراگرفته بود و هر کدام مشاهدات خود را بیان می‌کردند، همه حاضران از دکتر بختیار تعریف می‌کردند و منتظر ابراز وجود و ابتکارات سیاسی او بودند، بعضی صحبت از کودتا می‌کردند و زدن و بستن و کشتن.

محتوای آن مذاکرات که منتشر شده است حکایت از آن می‌کند که رشد سیاسی و معلومات اجتماعی فرماندهان ارتش نسبت به سال ۱۲۹۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ بسیار پس رفته و سخنان کودکانه و راه حل‌های غیرقابل اجرا وقت آقایان را می‌گرفت.

شاه به راستی تمام قوه ابتکار و ابداع و راه کاریابی آنها را از ایشان گرفته و اکنون ژنرال‌های بیدار شده از خوابی طولانی و شیرین به مدت ۲۵ سال، با حقایق تلخ و ملموس رو به رو بودند.

۳۲ در صد نظامیان، درجه‌دار و مأبی سرباز وظیفه بودند که از نظر بسیاری از تیمساران به علت داشتن احساسات مذهبی قابل اعتماد نبودند.

سپهبد و شمگیر جانشین فرمانده نیروی زمینی در سخنانش در جلسه سوم بهمن سرگیجه گرفتن خود و سایر تیمساران از اوضاع جاری کشور را بیان داشت و پرسید «این سیاست را چه کسی می‌گردد؟ از کجا داریم می‌خوریم؟» سپهبد محققی و سط سخنان او به گریه می‌افتد. صحبت از این است که چرا تیمسار قره‌باغی در پیام خود که پخش شده گفته است ارتش ملی است و شاهنشاهی نگفته است! قره‌باغی تکذیب می‌کند که او نگفته است ارتش ملی است. محققی گریه کنان به اینکه مادرش شصت دفعه به مکه و کربلا رفته است و او مسلمان است اشاره کرد.

مقدم در پاسخ ژنرال‌ها توضیح داد که نمی‌تواند بگوید پشت این سیاست کیست و چرا مملکت اینطور شده است و ماجرا را گردن خارجیان و کمونیست‌ها گذاشت.<sup>۱</sup>

تیمساران واژه کودتا را شنیده و شرح کودتاهای نظامیان در دیگر کشورها را خوانده بودند اما آنقدر سرگرم مسائل اداری و بوروکراسی و تشریفات و پرسنل شاهنشاه بودند که هیچ راه حل عملی در دست نداشتند. هر چه زمان جلوتر می‌رفت آنها تحت تأثیر وقایعی که رخ می‌داد مانند کناره‌گیری اعضای شورای سلطنت، رفتن آقا سید

۱- مثل برف ذوب خواهیم شد: مژوه مذاکرات فرماندهان ارتش، صص ۵۹-۱۲۰.

جلال الدین تهرانی به پاریس و استعفا از مقام ریاست شورا، فرار روزانه نظامیان چه کادر و چه وظیفه، حمله به کلانتری‌ها و ژاندارمری و مراکز نظامی قرار گرفته و بالاخره به این نتیجه رسیده بودند که شورای سلطنت و مجلس مثل حباب صابون از بین خواهند رفت.

### تیترهای خبری روزهای پیش از پیروزی در اوایل بهمن ۱۳۵۷

دانشجویان ایرانی در قاهره در مرکز فرهنگی ایران در مصر دست به اعتضاد نشسته زدند و با دادن شعار علیه شاه، عکس وی را پائین کشیدند. در این تظاهرات به بازداشت سه تن از دانشجویان ایرانی مقیم مصر نیز اعتراض شد.

«بختیار» گفت: «در صورت انتخابات صحیح حاضر به تغییر رژیم هستم». گروهی از افسران و همافران و درجه‌داران نیروی هوایی تهران با خانواده‌هایشان دست به تظاهرات زدند. آنها فریاد می‌زدند «ما متظر خمینی هستیم».<sup>۱</sup>

نظامیان و دولت «بختیار» به عنوان قدرت‌نمایی در برابر ورود امام خمینی به مدت سه روز فرودگاه‌های کشور را بستند - یک هلیکوپتر نظامی در زابل سقوط کرد - حدود ۴۰۰ همافر و درجه‌دار هوانیروز پایگاه هوایی خاتمی اصفهان، چند هزار همافر و درجه‌دار پایگاه هوایی شیراز و بوشهر به نفع «آیت الله خمینی» و انقلاب خلق دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند - سفارت ایران در پاریس به عنوان اعتراض توسط دانشجویان ایرانی اشغال شد.

افسران، همافران و درجه‌داران نیروی هوایی در بوشهر دست به تظاهرات ملی زدند. در این تظاهرات ۸۰ تن توسط قوای نظامی دستگیر شدند - کارکنان هلیکوپترسازی ایران وابسته به «صنایع نظامی وزارت جنگ» تهدید به اعتضاد کردند و خواستار اخراج کارکنان آمریکایی شدند. آنها همچنین اعلام کردند که اگر از هلیکوپترها در راهی غیر از منافع ملی بهره‌برداری شود دست به اعتضاد نامحدود خواهند زد - هزاران تن از طرفداران گذشته‌گرای قانون اساسی در تهران دست به تظاهرات زدند - به دعوت

۱- علیزاده طباطبایی وکیل دادگستری فعلی و عضو اولین شورای شهر در آن زمان همافر بود و در رأس این گروه قرار داشت.

سندیکای مستقل بافده سوزنی و کشبا ف تهران هزاران کارگر در پا یاخت دست به راهپیمایی زدند - در تیراندازی‌های تازه نظامیان در آستانه اشرفیه یک فرهنگی کشته شد و در «پل دختر» به دنبال حمله چماق‌بدست‌ها در پناه نظامیان سه تن کشته شدند. در حمله چماق‌بدستان و نظامیان شخصی پوش به مردم سنتنج ۷ تن کشته و ۳۰ تن زخمی شدند و نیمی از شهر ویران شد.

در این روز جمعیت زیادی راهی فرودگاه مهرآباد شدند زیرا قرار بود امام خمینی وارد تهران شود، اما بین نظامیان و مردم درگیری ایجاد شد و با کشته شدن ۱۵ تن و زخمی شدن ۱۵۰ تن یک جمعه دیگر در تهران خونین شد.

در حوادث مشابه در قزوین یک تن کشته، در خرم‌آباد ۳ تن کشته و ده تن مجروح، در پارس‌آباد مغان یک تن از عشاير کشته و ۶ تن مجروح و در تبریز ده تن کشته و ۲۵ تن زخمی شدند - در تهران چماقداران به دانشگاه صنعتی حمله کردند - چریک‌های فدایی خلق در حمله تلافی‌جویانه به یک کامیون نظامی در تهران ۸ نظامی را به شدت مجروح کردند - بازگشت «امام خمینی» به ایران به تأخیر افتاد - به گفته برخی خبرگزاری‌ها توطئه سوء‌قصد به «امام خمینی» ختی شد.

در تظاهرات عظیم سراسر کشور به مناسبت سالروز وفات پیغمبر اسلام و امام دوم شیعیان، مردم شعار می‌دادند: «اگر امام نیاید، مسلسل‌ها بیرون می‌آید» - در برخوردهای خونین این روز در رشت ۴ کشته و ۶۰ زخمی، در گرگان ۲ کشته و ۳۵ زخمی، در بیرون‌جند ۲ کشته و ۵ زخمی، در رشت ۵ کشته و ۶۰ تن زخمی شدند. اسفراین، فردوس، رامهرمز، ازنای، لرستان، هرسین کرمانشاه، نفت، قرمچن، تبریز، میبد یزد، پیرانشهر، تفرش، زاهدان، سمیرم، دامغان، زابل، ابرکوه، فومن، خلخال، منجیل، جویبار ساری، بناب، بجنورد، نور، خوی، سیاهکل، برازجان، نکا، شبستر، تاکستان، ملکان و گناباد از جمله شهرهایی بودند که در این روز در آنها تظاهرات برپا شد - در تظاهرات اصفهان و تهران عده‌ای همافر دستگیر شدند. در تظاهرات تهران جنازه کشته شدگان روز پیش توسط مردم تشییع شد. دیلمات‌های سفارت ایران در کانادا همبستگی خود را با نهضت مردم اعلام داشتند و سفارت را تعطیل کردند. دانشجویان ایرانی در لندن به سفارت

ایران در این شهر یورش بردن. «بختیار» ادعای کرد که هیچ نخست وزیری قدرت او را در ارتش نداشته است.

در روز ۶ بهمن سال ۱۳۵۷، سپهبد مهدی رحیمی، فرماندار نظامی تهران و حومه که به ریاست شهربانی کشور هم منصوب شده بود نامه‌ای به شرح زیر برای آیت‌الله طالقانی فرستاد و از او برای برقراری نظم و آرامش طلب یاری کرد.

### وزارت جنگ فرمانداری نظامی تهران و حومه

شماره ۷۱۳-۰۴-۵۶۴

محرمانه

تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۶

جناب آقای دکتر شاپور بختیار

نخست وزیر ایران

مقام عالی را آگاه می‌سازم:

بدینوسیله ۱ نسخه در ۳ برگ نامه‌ای که برای حضرت آیت‌الله [الله] سید محمود طالقانی ارسال گردیده جهت استحضار خاطر عالی به پیوست تقدیم می‌گردد.

فرماندار نظامی تهران و حومه - سپهبد مهدی رحیمی

حضور محترم حضرت آیت‌الله [الله] آقای سید محمود طالقانی

هزار جهد بکردم که سر عشق پوشم نبود بر سر آتش می‌سرم که نجوشم

وجود شخصیت‌های روحانی امثال آن حضرت به منزله حضور خورشیدی هستند که نور ارشاد را به میان مردم و قشرهای اجتماع می‌تابند و حقاً و شرعاً و عملاً بندگان خدا را به راه راست و دور ماندن از اشتباه و انحراف هدایت می‌کنند. به همین جهت است که مکاتب انبیا و مدارس اولیا، همچون چراغی که هرگز خاموش نشود و خاموشی نپذیرد، همواره راهگشا و راهنمای بشرها بوده و شب تار مردمان مؤمن را به روز روشن امیدواری بدل کرده است. بنا به همین اشارات اصولی و حقایق معنوی و دینی است که توّقع عامّه، به خصوص در جامعه ما ایرانیان مسلمان و شیعیان، از محضر وجود آیات

عظم این است که در راه بیداری و ارشاد و آگاهی عموم از هر کوشش و جوششی که نتیجه‌اش صفا و آرامش افراد باشد مضایقت نفرمایند؛ به خصوص آیاتی همچون حضرت مستطاب عالی که سال‌ها زجر رحمت و اجر ریاضت را به قیمت صرف عمر تحصیل فرموده‌اید و حقایق را بهمه دقایق تلحی که همراه دارد پذیراً گردیده‌اید. لذا به اعتبار این معنویت و روحانیت وجود محترم است که از حضورتان التماس دارم که اجازه نفرمایید تا محضر پربرکت آن جناب با شرکت اشخاص ناباب و افراد بی‌تاب که عموماً مأموران و مسؤولان غیرمذهبی می‌باشند آلوده شود و گزارش‌ها و گفته‌ها و شکوه‌هایی، آن هم از زبان افراد سیاسی نما، به عرضستان بررسد که هم خاطر عالی مبارک مکدر شود و هم مایه فساد و پایه پراکنده‌گی جمع مسلمانان گردد.

گزارشات رسیده حاکی است که طرح و طراحی دشمنان دین و مملکت تا آنجا حساب شده و به کتاب آمده است که حتی ذهن روشن رهبران مقدس و روشنفکری امثال آن حضرت رانیز تارکرده وای بساکه موجب تصمیم و یا ترسیم اقداماتی می‌شود که مآلًا به ضرر و زیان جامعه مسلمان و اصول مسلمانی است. لذا توقع و انتظار مقامات مسؤول مملکت، از جمله مخلص با اخلاص، این است که ارباب رجوع و مطالب مرجع را در حدودی پذیرا باشید که با شأن و احترام و مسؤولیت و برکت و حکمت وجود روحانی عالی جناب تناسب داشته باشد چرا که در غیر این صورت عملًا امور مردم مسلمان و ملت عزیز ایران ملعنه و دست آویز کسانی خواهد شد که به نام اسلام و به نام مسلمان در محضر اسلام پناه آیات بزرگواری مانند وجود محترم، اشک تماسح می‌ریزند تا اصل‌ها را با بدл و صلح‌ها را با جدل معاوضه نمایند.

آن حضرت تصدیق می‌فرمایند که در این صورت تکلیف مردمانی مکلف و مسؤول نظیر بنده به هر صورت که شده این است که کلاف ادب را درهم پیچند و ره چنان روند که رهروان رفته‌اند. امیدوارم از این پیچیدگی که تأسف بسیار به همراه خواهد داشت و سایه‌اش بر دل تاریخ خواهد ماند، خود آن حضرت به سهم خود جلوگیری فرمایند، خاصه با توجه به این نکته که ای بسا افراد آموزش دیده در لباس خدمت به دیانت و مملکت با برنامه‌های بررسی شده پس از درک محضر مبارکتان آن چنان سیاه را سپید و

یا سپید را سیاه جلوه دهنده که آن حضرت بنابه تکلیف شرعی و اجتماعی خودتان جهت ارشاد جامعه و محققان در کمال حسن نیت به محافلی تشریف فرما شوید و یا در مجتمعی شرکت فرماید که در شأن روحانیت و مقام قدسی وجود مبارک نباشد و خدای ناخواسته از قول دشمنان دین تعبیرها و تفسیرهایی بشود که مایه نزول مقام آن جناب گردد و دشمن از آن بهره گیری کند که چون این بهره گیری با سلامت جامعه و سعادت ملت مسلمان ایران همراه نباشد، لذا الزاماً مأمورین انتظامی را به انجام تکالیف قانونی خود تحریص خواهد کرد که النهایه موجب تأسف است.

من با سمت فرماندار نظامی که مقامی مسؤول در قبال تأمین آسایش عمومی است، آن هم به حکم قانون، از آن حضرت انتظار مساعدت و مرافت را دارم که به قول قرآن مجید عزیز حکیم در رفع قران قرن برآیم، قرانی که به اشاره دشمن دامن دوستان ما را گرفته است.

و من الله التوقيق و عليه التكلان

فرماندار نظامی تهران و حومه، سپهبد مهدی رحیمی<sup>۱</sup>

یکی از اسناد محترمانه ارتش شاهنشاهی سابق که پس از پیروزی انقلاب بدست دولت جدید انقلابی افتاد نشانگر برخوردهایی میان دو گروه ارتش است. در این بخش‌نامه که از طرف اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران صادر شده است آمده است «در مقابله با جمعیت‌ها بهتر است از مسلسل کالیبر ۳/۲۴ نفربر که صدای مهیبی ایجاد می‌نماید برای ارعاب اغتشاش‌کنندگان! استفاده نمود و همزمان با آن از مسلسل (۷/۶۲ م.م.) هم محور توپ و تانک برای تیراندازی به اغتشاش‌کنندگان! در حالی که تانک متوقف می‌گردد استفاده شود که دقت تیراندازی زیاد خواهد بود و گلوله به پای اغتشاش‌کنندگان اصابت خواهد نمود زیرا از نظر اذهان عمومی بین یک نفر که کشته می‌شود تا یک نفر که زخمی می‌شود فرق بسیار است».

مسئله تیراندازی به پای مردم مبارز به جای سر و سینه آنان مسئله‌ای بود که در

۱- اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر به شماره ۱۹-۲۲ و ۷-۲۹۳.

اواخر دوران رژیم سابق به ذهن دست‌اندرکاران رسید. در هفده شهریور که مردم بی‌گناه بی‌رحمانه به گلوله بسته شدند شاه با مسؤولیت کامل و بنا به فرمان شفاهی خود به اویسی مرتکب کاری شد که صدھا خانواده ایرانی را داغدار و چشم و دل همه مردم ایران را گریان ساخت.

در روز ۸ بهمن شایع شد که ۱۶۰ همانف رکه به مخالفت با رژیم به اعتصاب پرداخته بودند بازداشت و محramانه اعدام شده‌اند. این یکی از پانیک‌های مخالفان برای وادار کردن دستگاه به پاسخگویی بود، «بختیار» به رد این موضوع پرداخت - «امام خمینی» در پاریس گفت: «در صورتی بختیار را برای مذاکره می‌پذیرم که استعفا بدهد». در ۶ ساعت جنگ و گریز خیابانی در تهران دهها تن کشته و حدود ۲۰۰ تن مجروح شدند.

محله بدنام تهران از جانب گروههای متعصب به آتش کشیده شد - در گرگان هنگام تشییع جنازه کشته شدگان اخیر این شهر و تیراندازی نظامیان ۵ تن مجروح و یک پاسبان کشته شد - یک سرگرد نیروی هوایی آمریکا توسط گروهی ناشناس به شدت مجروح شد.

«غلامحسین دانشی» نماینده معجم آبادان در مجلس شورای ملی توسط یک سازمان چریکی توحیدی ترور شد و به شدت آسیب دید - «آیت الله طالقانی» به جمع روحانیون متخصص در دانشگاه که ورود امام خمینی را انتظار می‌کشیدند پیوست - حزب دمکرات کردستان اعلام کرد که خواستار تجزیه نیست - «آیت الله گلپایگانی» اظهار داشت: «هر سرباز که مردم را به گلوله بینند، قرآن را به گلوله بسته است..».

۶۰۰۰ کارگر فنی و کارکنان مسلسل سازی وابسته به سازمان صنایع نظامی با نهضت مردم اعلام وفاداری و همبستگی کردند و خواستار برچیدن تعهد خدمت شدند - ۵۰۰ تن از کسبه و آموزگاران زابل به عنوان اعتراض در دادگستری دست به تحصن زدند - در روزهایی که صحبت از کودتای نظامیان می‌شد، «امام خمینی» کودتای نظامی را حربه‌ای ناچیز خواند و گفت: «مردم ما به کودتا عادت کرده‌اند و از آن ترسی ندارند» - کارکنان وزارت امور خارجه خواستار برکناری «اردشیر زاهدی» سفیر تحمیلی ایران در واشنگتن

شدن - اعضای انجمن شهر بسیاری از شهرها از جمله لاھیجان بطور دسته‌جمعی استعفا کردند - زرتشتیان کرمان ضمん اعلام همبستگی با دیگر گروههای مذهبی و سیاسی کشور اضافه کردند که برای حرمت گذاشتن به شهدای این انقلاب از برگزاری جشن سده خودداری می‌کنند.

در روز نهم بهمن در جریان برخوردها میان نظامیان و مردم در رشت دو تن مجروح، در تهران (به دنبال سومین روز ناآرامی) یک تن کشته و ۸ تن مجروح، در گرگان یک کشته و در سنتنچ (در پی حمله گروهی از مردم به یک کلانتری) یک مأمور شهربانی کشته و چند تن زخمی دادند - در اقلید فارس ۲۰ هزار تن کفن پوشیدند.

- یک ستاد ژاندارمری در تهران مورد حمله چریک‌های فدایی خلق قرار گرفت و عده‌ای سرباز و درجه‌دار مسلح کشته و زخمی شدند - هزاران تن از اهالی قم و روستاهای اطراف آن علیه بسته بودن فرودگاه‌ها و کشتار روز پیش تهران دست به تظاهرات زدند - به دنبال پافشاری مردم فرودگاه مهرآباد بار دیگر باز شد - سرلشکر لطیفی تیمسار ژاندارم در حین عبور از خیابان‌های تهران، سوار بر اتومبیل ژاندارمری توسط مردم متوقف و به شدت مضروب شد - دو میلیون شهرستانی برای استقبال از «امام خمینی» در تهران بست نشستند - ایرانیان مخالف شاه در دانمارک سفیر ایران را در دانمارک به مدت ۸ ساعت در گرو خود داشتند - پنج روزنامه‌نگار بازداشتی فرماندار نظامی پس از چند روز زندانی آزاد شدند.

در روز ۱۰ بهمن به دلیل و خامت اوضاع ایران، آمریکا از اتباع خود در ایران خواست که در صورت لزوم از این کشور خارج شوند. این دستور در پی ترور سه نظامی آمریکایی و کتک زدن کنسول آمریکا صادر شد - با استعفای ۸ نماینده مجلس تعداد نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی به ۳۰ تن رسید - «امام خمینی» از مردم خواست که از دولت تبعیت نکنند - کارگران صنعت نفت اعلام کردند که کارگران می‌خواهند در شورای انقلاب اسلامی نماینده داشته باشند - در پی دستگیری بسیاری از همافران نظامی خانواده‌های آنها دولت را تهدید به تحصن در دادگستری کردند - ۶۰ درصد از اهالی شهر پاوه، این شهر را به خاطر ناامنی‌های اخیر ترک کردند - مردم کازرون و قصر شیرین

برای مقابله با چهار بندست‌ها به اسلحه گرم و سرد مجهز شدند - مأموران گارد برای سرکوبی نظامیان اعتصابی پایگاه نهم شکاری هوایی به بندر عباس رفتند - مأموران نظامی در رشت شبانه به چند خانه حمله کردند و آن را به آتش کشیدند. این حمله به تلافی یورش مردم رشت به خانه یک پاسبان بود که طی آن یک کشته و ۵ تن مجروح شده بودند - ۵ هزار تن از افسران و درجه‌داران پایگاه هوایی «ارتشد تدین» شیراز و خانواده‌هایشان تظاهراتی به پشتیبانی از قانون اساسی برگزار کردند - در همدان یک استوار شهربانی و یک پاسبان کشته و زخمی شدند - ۵ هزار تن کارگران و کارکنان صنایع نظامی در دانشگاه تهران به تظاهرات پرداختند - ۴۵ هزار نفر از مردم همدان و کبوتر آهنگ و روستاهای اطراف آن به عنوان اعتراض به بازداشت حدود ۲۰۰ تن از همافران این شهر دست به تظاهرات زدند - اهالی آریاشهر ده افغانی سارق مسلح را دستگیر کردند - در تظاهرات تهران که به نفع همافران بازداشتی انجام گرفت ۴ تن با شلیک گلوله نظامیان مجروح شدند.

- شمار نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی به ۳۲ تن رسید.

- سندیکای کارکنان خط لوله و مخابرات از حکومت آینده خواست که منافع کارگران را بیش از همیشه تأمین کند.

- بنا به توصیه هایزر، نیروهای مسلح یک روز پیش از ورود «امام خمینی» به ایران، در خیابان‌ها به نمایش قدرت پرداختند.

- پنج آمریکایی در حادثه سقوط هواپیما در اصفهان کشته شدند.

- دولت بلژیک به اتباع خود در ایران دستور خروج داد.

- رانندگان تاکسی تهران سندیکای فرمایشی تاکسیرانان را مردود شمردند.

- «سرهنگ معتمدی» رئیس شهربانی کرمان مورد حمله یک گروه مسلح قرار گرفت و کشته شد.

- ۲۰۰ کارگر کارخانه بیسکویت سازی رباط کریم شهریار به اخراج خود در این کارخانه اعتراض کردند.

- یک هفته‌نامه لبنانی نوشت، شاه از مصر و مراکش برای کودتا در ایران یاری

خواسته است. در تظاهرات خشونتبار تهران دو تن به دست نیروهای نظامی کشته و ۸ تن مجروح شدند.

ارتشیان سعی بسیار کردند با بستن فرودگاه مانع آمدن آیت الله خمینی به ایران شوند اما زیر فشار احساسات عمومی موفق نشدند و بالاخره پرواز انقلاب انجام شد.

در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، آیت الله خمینی در میان استقبال میلیونی مردم ایران که در اقشار میلیونی در تهران گرد آمده بودند وارد تهران شد. از خیابان‌های تهران گذشت. در میان راه بر اثر ازدحام ناچار شد سوار هلیکوپتر که نیروی هوایی آن را آماده کرده بشود و به بهشت زهرا گورستان تهران برود و با ملت ایران صحبت کند.

بین روزهای ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن یعنی به مدت ۱۰ روز تظاهرات ادامه یافت و دیدارها با آیت الله خمینی که واژه امام درباره ایشان به کار برده می‌شد شور انقلابی را به بالاترین مدار خود رساند.

- میلیون‌ها ایرانی برای استقبال از امام و خیر مقدم به او در مسیر عبور به تظاهرات موافق پرداختند. آنها شعار می‌دادند: «دیو چو بیرون رود فرشته درآید».

- با قطع پخش مستقیم ورود امام از شبکه تلویزیون، توسط نظامیان عده‌ای از مردم به ویژه در شهرستان‌ها - تلویزیون‌های خود را شکستند.

- یکی از تیرخوردهای عشاير پارس آباد مغان درگذشت.

- در درگیری خیابان بین مردم و نظامیان و چماق‌بdest‌ها در سنگسر و شهرمیرزاد سمنان ۲ تن کشته و یک تن مجروح و در تربت جام یک تن کشته و ۱۲ تن مجروح شدند.

### جریان استعفای نمایندگان مجلس

دکتر کریم سنجابی در خصوص استعفای نمایندگان مجلس شورای ملی در آن روزها می‌نویسد:

«در این ایام که واپسین روزهای نظام از هم‌گسیخته پادشاهی بود مراجعات به من فوق العاده زیاد بود. از جمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی و بلا تکلیفی و

سردرگمی شده بودند مراجعه می‌کردند. در مرحله اول تنها نمایندگان اقلیت تازه به وجود آمده می‌آمدند. آنها قریب چهارده نفر بودند که گاهی تنها و گاهی با هم می‌آمدند. از جمله وقتی آقای [امام] خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند، آنها نظر مرا خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر؟ من به آنها گفتم که: استعفا ندهید تا مجلس هست باقی بماند شاید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد. بعد از آنها عده‌ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند. از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود و یکی هم نایب رئیس مجلس.

س. ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج. نخیر ریاضی رفته بود.

س. بعد مجدداً به ایران برگشته بود در زمان انقلاب؟

ج. به هر حال ریاضی آن وقت ریاست مجلس را نداشت. دکتر سعید رئیس بود و یک نفر دیگر که اسمش اکنون به خاطرم نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیار تشکیل شده بود.

س. و بختیار هم می‌خواهد که از اینها رأی اعتماد بگیرد.

ج. من به آنها گفتم: آقایان درست است که ملت ایران شما را نماینده خود نمی‌داند و این مجلس نماینده مردم نیست، اما شما به هر حال در کرسی و در مقام نمایندگی مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شما را داشته‌اند و در موقع حیاتی اقداماتی بر طبق خواسته ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده‌اند. مثلًاً مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری با دکتر مصدق و غیره. شما الان در مجلس هستید، هم برای رفع غائله مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هر نوع اتهامی از خودتان می‌توانید یک اقدام مؤثری بکنید و آن این است که چند نفر از شما جرأت بکند و طرحی به قید سه فوریت به مجلس بدهید که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیار از عهده حل مشکلات کنونی ایران برنمی‌آید وجود و حضور ایشان مانع حل مسألة ایران به

طور مسالمت‌آمیز است، بنابراین پیشنهاد می‌کنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود و در رأی‌گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدھید که مجبور به استعفا بشود. آن وقت است که راه باز می‌شود. برای اینکه شخص صالحی که مورد توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب بکنید. رئیس مجلس به من و عده داد که اگر آقای خمینی با این ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله وقایع و مطالبی است که تاکنون در تاریخ انقلاب اخیر ایران علی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند و بعد از آنها بنده و مهندس بازرگان و ملیون دیگری که با ما بودند ایستاده و منتظر بودیم. طیاره آقای [امام] خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان و همراهانشان بر سر پله‌های تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم بر ایشان دست زدند و الله‌اکبر گفتند. ایشان هم بر سر همان پله‌ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده و متوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلًاً توضیح بدهم بعد از جریان بر سر کار آمدن حکومت دکتر بختیار، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پاریس رفت تاگزارش امر را به اطلاع ایشان برساند و با آقای [امام] خمینی در تماس باشد. در حینی که آقای [امام] خمینی سخنرانی می‌کرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرعت و مستقیماً به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت: پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره‌باغی برسانم و از این جهت از خدمتتان مرخص می‌شوم و بعد زیارتتان می‌کنم. فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتن و سوار هلی کوپتر شدند. س. هلی کوپتری که آقای ربیعی فرمانده نیروی هوایی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی در هر حال.

ج. بله با هلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرا رفتند.

من. اول سوار وانت شدند، فیلمش هست، بعد از نقطه‌ای که دقیقاً من یادم نیست از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرا رفتند.

ج. علت اینکه این قسمت را نمی‌توانم توضیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون آمدیم من مستقیماً به منزل برگشتم.

س. اصلاً جمعیت اینقدر زیاد بود؟

ج. بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتومبیل رفتن غیرممکن بود و بنده از فرودگاه به منزل برگشتم و آقای [امام] خمینی با اتومبیل و بعد با هلی‌کوپتر رفتند به بهشت زهرا. روز صبح بعد به ملاقات آقای [امام] خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق به دیدار ایشان نشدم. شب آن روز یا من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست به خاطر ندارم. به نظرم این قرار تلفنی فوری برای دلجویی از پیشامد صبح بود که من نتوانستم ایشان را ببینم و در میان انبوه جمعیت ماندم. شب دیر هنگام بود که من به محل اقامت ایشان در مدرسه علوی رفتم. نگرانی‌هایی از مقاومت و یا کودتای نظامیان احساس می‌شد. ملاقات‌کنندگان و پیرامونیان آقا یا رفته بودند و یا در اتاق‌های دیگر بودند. در خدمت ایشان فقط سید احمد آقا فرزندشان بود و من به ایشان گفتم که: آقا تبریک می‌گوییم انقلاب پیروز شده و حل مشکل بختیار به زودی صورت می‌گیرد. برای از میان برداشتن این باقیمانده رژیم به دو ترتیب ممکن است عمل کرد: یکی با درگیری نظامی و مسلحانه دیگر از طریق عادی و قانونی موجود. به نظر بنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند به خیابان‌ها و مغازه‌ها و بانک‌ها را آتش بزنند و به سربازخانه‌ها و سازمان‌های دولتی حمله کنند، علاوه بر اینکه ممکن است با مقاومت و واکنش ارتش رو به رو بشود و موجب کشتار و خونریزی و خرابی زیاد خواهد شد بنابراین اگر بشود یک راه مسالمت‌آمیز و قانونی پیدا کرد خیلی مفیدتر و مؤثرتر خواهد بود. آقا گفتند: به چه ترتیب؟ من جریان مذاکره با رئیس مجلس و قول و قراری که آنها داده بودند با ایشان در میان گذاشتم و گفتم که: آنها قول داده‌اند در صورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتماد حکومت بختیار را ساقط کنند و رأی تمایل به کسی بدھند که مورد نظر شما باشد. گفت و گوی آن شب در زمانی بود که بختیار بر سرکار است و آقای [امام] خمینی هم هنوز بازرگان را معین نکرده بود. آقای [امام] خمینی شکفته و خشنود شد. گفت بسیار عمل خوبی است و من هم با این ترتیب موافق هستم.

س. ولی قبلًا مجلس رأی اعتماد به آقای بختیار داده بود.

ج. بله داده بود و حالا فکر ما این بود که در یک جلسه فوق العاده به ترتیبی که گفته

شد تجدید رأی بکنند و ایشان را با دادن رأی عدم اعتماد ساقط بکنند. گفتم پس اجازه می فرمائید من در این موضوع با آقایان صحبت بکنم. گفت: فوری بکنید. نکته جالب توجه این است که پس از حرف های من و موافقت آقای [امام] خمینی، سید احمد آقا گفت: آقا! نمایندگان مجلس اگر این کار را بکنند در مقابل انتظار و توقع همراهی و مرحومت از شما دارند. آقا گفت: در اسلام توبه تا دم آخر جایز است و این عمل را اگر بکنند به منزله توبه آنها خواهد بود. خدا شاهد است آن عین کلامی بود که آقای [امام] خمینی گفت و به من اجازه داد که کار را دنبال کنم. من به منزل که رسیدم بلا فاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم. او در جواب من قدری تمجمح کرد. بعد گفت می توانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را بیینم؟ به منزل آقای [امام] خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من او را نمی پذیرم ولی او باید منزل شما و من نیز نماینده ای از طرف خودم می فرستم که با او مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید. من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم و او قبول کرد که فردا شب به منزل من بیاید و آقای [امام] خمینی هم یک نفر نماینده بفرستد. فردا شب او سر ساعت آمد و نماینده آقای [امام] خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند. در آنجا من جریان مذاکرات و قرارهای گذشته را دوباره در حضور رئیس مجلس و اردبیلی مطرح کردم. اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای [امام] خمینی تأیید و تشویق کرد و گفت: این خدمتی است که شما به مملکت و به خودتان می کنید و این کار را بکنید. ولی در صبح آن روز یک قرار اتحاد و اتفاقی در مجلس و در میان افسران به پشتیبانی از بختیار صورت گرفته بود. حالا بر سر اقدامات های زیر بوده، بر اثر اقدامات خود افسران بوده یا تأکید و سفارش شاه درست نمی داشم. افسران فرمانده سازمان های اصلی ارتش بیعتی با بختیار کرده بودند، نمایندگان هم در یک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند. رئیس مجلس در جواب من و آقای اردبیلی اظهار عجز کرد و گفت ارتشی ها مجلس را مروعوب کرده اند و آن ترتیبی را که قبلاً در خدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است در مجلس پیشرفت نکند. آقای اردبیلی با بیان تحیب و بعد به صورت تهدید به او گفت: این کار را اگر شما بکنید خودتان را از خطر و مخمنه

نجات می‌دهید و اگر نکنید زیانش به سختی عاید خود شما خواهد شد و این را من از طرف آقا به شما می‌گویم. رئیس مجلس قول داد که فردا در مجلس اقدام بکند ولی یا نخواست و یا از عهده بر نیامد و به طفره و تعلل گذراندند.<sup>۱</sup> بعد بندۀ شنیدم و شاید در یک کتابی هم خواندم که او این موضوع را در میان نمایندگان مطرح کرده بود ولی بر اثر اقداماتی که در میان افسرها شده و فشارهایی که بر نمایندگان وارد آمده بود عملش بی‌نتیجه ماند. تا اینکه هجوم مردم به خیابان‌ها شدت و اوج گرفت و روز به روز دکان‌ها می‌سوخت، بانک‌ها می‌سوخت، سینماها و مؤسسات تجاری بزرگ می‌سوخت و کم کم مردم کلانتری‌ها را به تصرف در آوردند و به طرف سربازخانه‌ها حمله‌ور شدند و سرانجام امراء ارتش ناچار شدند که بی‌طرفی یعنی درواقع تسلیم ارتش را اعلام کنند. در اینجا مطلبی هست که تذکر و توجه به آن لازم است و آن این است که قریب یک ماه بود، افسر عالی‌رتبه‌ای با درجه سپهبدی یا بالاتر، از طرف آمریکا به نام ژنرال هایزر به ایران آمده بود.

س. معاون فرمانده پیمان ناتو؟

ج. بله و این یک انتخاب بسیار ناشایست و در عین حال دوپهلو بود انتخابی که از یک طرف به وسیله برژینسکی و دارودسته او، و مأموریتش این بود که یک کودتای نظامی در ایران ترتیب بدهد و از طرف دیگر به وسیله وانس وزیر خارجه و خود کارت رئیس جمهور آمریکا، دستور داشت که حکومت بختیار را به وسیله نظامی‌ها تقویت بکند و از بروز کودتا علیه او جلوگیری به عمل آورد. این مأموریت دوپهلو از طرفی و اختلاف‌هاییزرا سالیوان سفیر آمریکا از طرف دیگر سردرگمی و درماندگی عجیبی در میان افسران ارتش و مجلسیان و حکومت بختیار، که همه چشم به آمریکا دوخته بودند به وجود آورده بود. از طرف دیگر همین ژنرال آمریکایی با تعليماتی که از مقامات مربوطه خود داشت با بعضی از عناصر روحانیت و غیرروحانی انقلاب وارد ارتباط شده بود. برحسب اطلاعاتی که من داشتم و بعد هم تأیید شد او مکرر با افرادی مانند مهندس

۱- دکتر جواد سعید پس از پیروزی انقلاب، شخصاً به مدرسه رفاه رفت اما بازداشت و چندی بعد اعدام شد. دکتر احسان نراقی در کتاب خود از کاخ نیاوران تا زندان اوین به دیدار خود با او اشاره می‌کند.

بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی ملاقات می‌کرد. همین آقایان از طرف دیگر با سالیوان و مأمورین سفارت آمریکا که نظرهای متفاوتی با هایزر داشتند در ارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیرقابل انکار از مداخلات غیرقانونی و جاهلانه آمریکاییان در امور داخلی ایران و ارتباط مستمر بعضی از عناصر انقلاب با آنهاست. امرای ارتش ایران هم از مقام واحدی اطاعت نمی‌کردند، با تجزیه و تقسیمی که شاه در ارتش به وجود آورده بود؛ نیروی هوایی دستگاهی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه دیگری، گارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریایی هم دستگاه دیگری و همه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت به حالت حیرت‌زدگی افتاده بودند و چون در گذشته همه امراء ارتش وابسته به شخص شاه بودند با رفتن شاه، آنها مانند بدن بدون سر شده بودند. در این سردرگمی و بلا تکلیفی، بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودشان راه مفر و نجاتی در سازش با آخوندها و آخوندnamها پیدا بکنند. از جمله بعضی از آنها مانند قره‌باغی و دیگران با مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی مرتبط شدند. در تمام این جریانات بندۀ حتی یک بار، نه با بازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با هایزر و سالیوان و نه با بختیار و دار و دسته او، ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل می‌دادند دعوی از من به عمل نمی‌آمد. تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسر احمق مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت.

س. آقای دکتر شما اشاره کردید وقتی آقای فروهر با آقای آیت الله خمینی و همراهن ایشان به ایران آمدند به شما گفتند که یک پیغامی برای آقای قره‌باغی دارند. شما هرگز متوجه شدید که آن پیغام از کی بود و محتوی آن چه بود؟

ج. بله. بندۀ حتی متن آن پیغام را هم بعداً دیدم، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر به من نشان داد. پیغامی مختصر در چند سطر، تأمینی به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمین برای آینده خودشان داشته باشند.

س. این پیغام از کی بود؟  
ج. از خود آقای آیت الله خمینی.

س. آقای آیت‌الله خمینی این پیغام را داده بودند؟

ج. بله، نامه آقای آیت‌الله خمینی بود به عنوان قره‌باغی.

س. که به نظامی‌ها تأمین داده بود که اگر با انقلاب همراهی کنند...

ج. بله اگر آنها با انقلاب همراهی کنند تأمین آینده را داشته باشند. در همین زمان بود که ارتش اعلام بی‌طرفی کرد که مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود. امرا به ارتضیان اعلام کردند که به سربازخانه‌ها و پناهگاه‌های خودشان بروند ولی در پناهگاه‌هایی که از خودشان دفاع هم نکردند و چریک‌هایی که اسلحه داشتند با جمعیت انبوه مردم به سربازخانه‌ها حمله برند.

س. بعد از آن برخوردي که بين گارد سلطنتي و هماfرها شد؟

ج. بله بعد از آن برخوردي که بين گارد سلطنتي و هماfرها شد و فرمانده گارد سلطنتي به قتل رسيد ديگر ارتش در واقع از هم پاشide بود و مردم مهاجم ریختند توی سربازخانه‌ها و با آن وضع فجیع سربازخانه‌ها را غارت کردند. شاید قریب سیصد هزار اسلحه به دست افراد غیرمسؤول که معلوم نیست وابسته به چه جمعیت و چه دار و دسته‌ای بودند، افتاد و بلافصله جناب دکتر بختیار هم که آن همه خودنمایی و ظاهرسازی و قدرت‌نمایی می‌کرد، فراری و مخفی شد و بعد همان‌طور که خودش نوشته و ما نمی‌دانیم به چه ترتیبی بود به وسیله پاسپورت یک دولت خارجی و با تغییر قیافه از ایران خارج می‌شود، پاسپورت یک دولت خارجی که برحسب احتمال کلی یا پاسپورت سفارت انگلیس بوده و یا پاسپورت فرانسه.<sup>۱</sup>

### تیترهای مهم خبری

در روز ۱۴ بهمن قرارداد خرید اسلحه پانصد میلیون لیره‌ای ایران و انگلیس لغو شد.

- «امام خمینی» به دولت هشدار داد «کاری نکنید که مردم را به جهاد بخوانیم».

- شاه ادعا کرد که پدرش در صدد اعلام جمهوری بود، ولی آیت‌الله‌های قم

۱- تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۸ صص ۳۴۹-۳۵۵ کتاب خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی «مصاحبه دکتر سنجابی در آمریکا با آقای ضیاء صادقی»

خواستار سلطنت بودند.

- حزب توده ایران خواستار مبارزه مسلحانه شد.

- «قطبزاده» مشاور امام در لوموند اظهار داشت: «شوری همان کشوری است که پس از کودتای ضد مردمی سال ۱۳۳۲ بهترین روابط را با رژیم ایران برقرار ساخت».

- مراسم یادبود آغاز چهلمین سال خاموشی «دکتر ارانی» پدر تفکر مارکسیستی در ایران با حضور علاوه‌مندان او بر سر مزارش برگزار شد.

- حزب دموکرات کردستان خواستار نابودی رژیم سلطنتی ایران شد - ۱۵۰ کارشناس روسی ذوب آهن ایران را ترک کردند - کره جنوبی کارگران خود را، از ایران فراخواند.

- مجلة اکونومیست انگلستان پیشنهاد کرد: «خمینی نباید مردم را شبانوار وادر به پذیرش جمهوری اسلامی کند، بلکه باید فرصت همه پرسی را به مردم بدهد» امام پیش از آن تأکید کرده بود که جمهوری اسلامی را در ایران به رأی عمومی خواهد گذاشت.

- در برن از جانب ایرانیان تظاهراتی علیه ورود «فاتمه پهلوی» خواهر شاه به سوئیس انجام شد.

- همافران و گروهی از افراد نیروی هوایی در بهبهان به راهپیمایی بر ضد رژیم پرداختند.

- در پی تحصن اعضای خانواده‌های افراد نیروی هوایی بازداشتی، روحانیان نیز خواستار آزادی همافران و افراد نیروی هوایی شدند.

«کیانپور» وزیر پیشین اطلاعات، «هوشنگ نهادنی» و دکتر «عبدالمجید مجیدی» وزیران پیشین رژیم از طرف فرماندار نظامی بازداشت شدند. دکتر «مجیدی» در شروع انقلاب، گروه زیرزمینی «انتقام» را بر علیه نیروهای انقلابی با گروهی او باش حرفة‌ای رهبری می‌کرد که به نام شاخه‌ای از حزب رستاخیز فعالیت می‌کردند.

- گروهی از نظامیان پادگان سرپل ذهاب، پشتیبانی خود را از انقلاب مردم اعلام داشتند.

- در قم گروهی از همافران به پشتیبانی از «امام خمینی» به تظاهرات پرداختند.

- کارمندان وزارت امور خارجه بر علیه حضور «اردشیر زاهدی» در این وزارتخانه، به تحصن پرداختند.
- بختیار اعلام داشت «نه با شاه سازش می‌کنم نه با خمینی» و به «خدمتی» اجازه تشکیل دولت موقت را نمی‌دهم».
- به گفته خبرگزاری «رویتر»، فرماندهان ارتش با نمایندگان امام تماس گرفته‌اند.
- وزیر دادگستری اسرائیل تهدید کرد که این کشور با قطع جریان نفت از ایران، زمین‌های اشغالی را به اعراب پس نخواهد داد.
- چهل تن از نمایندگان مجلس شورا، از ترس مجازات گریختند.
- منزل «عباس میرزا ای» نماینده تحمیلی مجلس توسط یک گروه به آتش کشیده شد.
- با پافشاری مردم تهران تظاهرات سیاسی از جانب فرماندار نظامی پایتخت آزاد شد.
- کارمندان نخست وزیری به اعتصاب کنندگان سیاسی پیوستند.
- جواد شهرستانی شهردار تهران استعفا داد.
- در شاهین شهر، کلاردشت و اسدآباد همدان، جوانان عهده‌دار انتظامات شهرک‌های خود شدند.
- مردم شهر مرزی ارونده‌کنار، رامهرمز، قائم شهر (شاهی) و گرمزار خواستار استعفای نمایندگان تحمیلی خود از مجلس شدند.
- قرارداد ده میلیارد دلاری تسليحاتی بین ایران و آمریکا لغو شد.
- سوئیچهای مقیم ایران، کشور را ترک کردند.
- «ابوالحسن بنی صدر» مشاور اقتصادی امام گفت: «دولت جمهوری اسلامی ۴۰ درصد گذشته نفت تولید می‌کند و جمهوری اسلامی نه مارکسیستی خواهد بود نه سرمایه‌داری».
- به گفته مجله «تايم» سیاستمداران آمریکایی با اطرافیان امام مذاکره کردند - ارتشید جم اظهار عقیده کرد که سازش ارتش و روحانیت از جنگ داخلی جلوگیری می‌کند - «بازرگان» با «بختیار» و دو تن از امراء ارش ملاقات کرد - برخی از امراء نظامی به امام اظهار وفاداری کردند.

- در تظاهرات خونین آغاجاری ۱۳ تن با شلیک نظامیان مجروح شدند - قذافی، رهبر لیبی، انقلاب ایران را آتششانی واقعی خواند که مصر و عربستان را به لرزو درخواهد آورد - علی اصغر حاج سید جوادی رهبر گروه سیاسی «جنپش» به خاطر افشاگری هایش علیه ارتش تحت تعقیب قرار گرفت. به دنبال این موضوع بسیاری از گروه های سیاسی و اجتماعی در تمام شهرک های کشور به اعتراض پرداختند. او طی چندین مقاله شدیداللحن که در روزنامه اطلاعات چاپ شد، دوران مصونیت ژنرال ها از هرگونه بازخواست را تمام شده اعلام کرد.
- «امام خمینی» مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر وقت دولت انقلاب برگزید.

- بختیار وادر به پذیرفتن اصل قانونی رأی اکثریت شد.
- سازمان چریک های فدایی خلق، اعلام داشت که شورای انقلاب باید توسط میلیون ها اعتضابی تشکیل شود - سرلشکر ناظم، امیر بازنیسته ارتش شاه اعلام کرد که حقایق پشت پرده ارتش را در اختیار امام بگذارد. ناظم از بستگان پدر ارتشبند جم است. او ادعا می کرد عده ای از تیمساران قصد کودتا علیه رژیم را داشته اند.
- گروهها و جمعیت های سیاسی سراسر کشور در راهپیمایی های خود از نخست وزیری دولت وقت بازرگان پشتیبانی کردند و تظاهرات بزرگی به راه انداختند.
- دولت بختیار در زیر فشار عمومی و افشاگری های نظامی تصمیم گرفت ایران را از پیمان تحمیلی سنتو خارج کند - لایحه انحلال «ساواک» و محاکمه وزرای فاسد در مجلس به تصویب رسید - کارگران شهرداری مسجد سلیمان مسئولان امر را تهدید به استعفا کردند - ۲۸ همافر که در خاش زندانی شده بودند، آزاد شدند - چماق بدستها در میمه یک گله گو سنند اهالی را سوزانند - رئیس ستاد نظامی آمریکا ادعا کرد که از یکپارچگی ارتش ایران اطمینان دارد! - امام خمینی مخالفت با بازرگان را کفر دانست - «آیت الله طالقانی» در گفتگویی در مورد مارکسیست های ایرانی گفت: «آنها اگر از خارج مرزاها دستور نگیرند و با کمونیسم بین الملل رابطه نداشته باشند آزادند».
- «سرهنگ شکوری» رئیس آجودانی ستاد لشکر ۶۴ رضاییه [اورمیه] توسط یک

گروه مسلح ترور شد. ژنرال - «هایزر» پس از یک ماه تلاش بی‌نتیجه برای انجام یک کودتای ضد انقلاب، ایران را ترک کرد. او با ترس و لرز و مخفیانه به فرودگاه مهرآباد رفت و در حالی که به شدت نگران جان خود بود از ایران گریخت.

- در تظاهرات عمومی کشور به نفع نخست وزیری «بازرگان» در زاهدان سه تن به دست چماق‌به‌دستها و نظامیان کشته شدند و ۵۵ تن صدمه دیدند. در انفجار بمب دستی در قهرمانشهر ۲ تن از مردم کشته شدند. طرح شروع به کار دولت انقلابی «بازرگان» از طریق وزارت‌تخانه‌ها تهیه شد. - عده نمایندگان مستعفی مجلس به ۴۰ تن رسید. ساعت منع عبور و مرور در تهران یک ساعت کاهش یافت.

راهپیمایی‌های آرامی در سراسر کشور در تأیید «بازرگان» به عنوان نخست وزیر دولت موقت ملی برگزار شد. گروههای مختلف اجتماعی که بسیاری از آنها نظامی بودند خواستار کنار رفتن دولت غیرقانونی «بختیار» شدند. مارکسیست‌ها و کمونیست‌های طرفدار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران مراسم نهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل را در دانشگاه تهران برگزار کردند. دانشگاه‌هایان کشور طی اطلاعیه‌ای پشتیبانی خود را از همافران و دیگر افراد بازداشتی نیروی هوایی اعلام داشتند. «قدافي» رهبر لیبی در نامه‌ای به امام، پشتیبانی خود را از انقلاب ملت اعلام داشت. شوروی از دولت «بازرگان» حمایت کرد. «آندرولینگ» نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد پیش‌بینی کرد که دولت جمهوری اسلامی آینده ایران از میان کشورهای غرب، از فرانسه کمک خواهد خواست، ولی روابط آن پس از دو سال با آمریکا عادی خواهد شد و «خمینی» در به وجود آوردن یک دولت متعصب اسلامی با اشکال مواجه خواهد شد. «جیمز شلزینگر» وزیر انرژی آمریکا قطع صدور نفت ایران به غرب را خطرناکتر از تحریم نفتی اعراب در ۱۹۷۳ دانست. ۱۵۰۰۰ کارگر بنگلادشی ایران را ترک کردند. در قزوین، گروهی از دانشجویان و دانش‌آموزان با رفتن به یک کارخانه، از حقوق کارگران اخراجی پشتیبانی کردند. طبق گفته اغراق آمیز بستگان افسران بازداشت شده نیروی هوایی، پائزده تن از همافران در آستانه تیرباران شدن قرار گرفتند. شوروی، چین را متهم کرد که در مسأله ایران از امپریالیسم آمریکا جانبداری می‌کند. «شریف امامی»

نخست وزیر پیشین که نامش در لیست خارج‌کنندگان ارز بود و حق خروج از کشور را نداشت، از ایران گریخت - حکومت جمهوری اسلامی دمکراتیک «بازرگان» تقاضای شناسایی جهانی کرد. بازرگان با نماینده آمریکا و افسران ارشد ارتش ملاقات کرد - سه هزار کارگر فیلیپینی از ایران رفتند - گروهی از دانشجویان همراه کارگران در کارخانه جنral تهران دست به تحصن زدند و خواستار پرداخت حقوق کارگران شدند - کمیته تنظیم اعتصاب‌ها از کارگران کوره بلند ذوب آهن اصفهان خواست که برای جلوگیری از زیان به طور موقت به سر کار بروند - در پی تظاهرات ملی درجه‌داران و دانشجویان نیروی دریایی، فرمانده نیروی دریایی از مخالفان خواست که استعفا بدهند - در همدان یک پلیس شهربانی همکارش را به رگبار بست - در درگیری‌های مردم و نیروهای ضد انقلاب در گرگان یازده نفر از تظاهرکنندگان و یکی از افراد نظامی کشته و ۳۵ تن از مردم مجروح، در گنبد کاووس یک تن کشته و ۱۴ تن زخمی و در کمیجان اراک، گروهی از مردم این روستا کشته و زخمی شدند.

در برخوردهای خونین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی نظامی در رفسنجان یک تن کشته، در رضائیه دو تن کشته و در تهران (اطراف اقامتگاه امام) سه پاسدار کشته و زخمی شدند - «آیت الله شریعتمداری» اعلام کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران جزو کشورهای غیرمعهد خواهد بود - به مناسبت چهلمین روز کشtar خونین مشهد، در این شهر مجلس‌های یادبودی برگزار شد - طرفداران قانون اساسی با شعار «بختیار، سنگرت را نگهدار» در تهران به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات با همکاری ارتش و عده‌ای از طرفداران بختیار انجام شده بود و تأثیر چندانی نداشت - نماینده گرگان در مجلس شورا به بهانه کشtar اخیر گرگان استعفا داد - به گفته دروغ و اغراق آمیز خبرگزاری فرانسه، شکاری‌های فوق پیشرفته نیروی هوایی ایران به عربستان انتقال یافت - دولت عراق از حکومت «بازرگان» پشتیبانی کرد - پنج هزار مسلح در فیروزآباد فارس با شرکت اهالی فیروزآباد، فراشبند، قیر، کازرون و عشاير قشایی با شعار «خوش اگر خمینی حکم جهادم دهد» به راهپیمایی پرداختند - حزب کمونیست ایران از بازرگان خواست که موقعیت کمونیست‌ها را در جمهوری اسلامی مشخص کند - سازمان چریک‌های فدایی

خلق هشدار داد که گول کمونیست‌های آمریکایی را نخورید - «هنری کیسینجر» وزیر امور خارجه نیکسون گفت «بی تصمیمی آمریکا باعث سقوط شاه شد» - «کیانوری» رهبر حزب «توده» بشارت داد که نیروهای انقلابی در ارتش شاهنشاهی! رخنه کردند - با شنیده شدن صدای تیر در پادگان نیروی هوایی تهران به دنبال بازداشت‌های اخیر همافران، مردم نگران در نیمه شب به خیابان‌ها ریختند و فریاد اعتراض خود را بلند کردند.

در پی شورش همافران، درجه‌داران و سربازان پایگاه هوایی تهران و درگیری مسلحانه با نیروهای گارد شاهنشاهی بسیاری از مردم بخصوص چریک‌های سازمان‌های مجاهدین و فدائی خلق و چریک‌های منشعب از آنها به یاری مبارزان مسلح شتافتند و نیروهای گارد را وادار به عقب‌نشینی کردند. در این جریان چند فرمانده هوایی به مردم پیوستند و با گشودن اسلحه خانه پادگان گروه زیادی از مردم مسلح شدند. مردم به ساختن سنگرهای خیابانی پرداختند و پس از مدتی نقطه‌های حساس پایتخت به تصرف نیروهای مسلح ملی درآمد. فرماندار نظامی تهران ساعت منع عبور و مرور را از ساعت ۱۶/۵ تا ۵ صبح روز بعد اعلام داشت، ولی مردم با سرمازیر شدن به خیابان‌ها، حکومت نظامی را شکستند. امام خطاب به مردم اعلام کرد که فرمان جهاد صادر نشده ولی آماده دفاع باشد. «آیت الله طالقانی» از نیروهای هوایی و گارد خواست به پادگان‌ها برگردند «بخیار» گفت کنترل اوضاع از دست امام خارج شده و من به هر قیمت ممکن در برابر انقلاب مردم ایستادگی خواهم کرد - گروه بزرگی از افراد نظامی نیروهای دریایی و زمینی با مردم اعلام همبستگی کردند - ارتش تجزیه شد و جاسوسان و مستشاران آمریکایی از پایگاه‌ها گریختند - دانشگاه تهران پایگاه نظامی چریک‌های فدائی شد - از صلیب سرخ جهانی برای یاری به مجروهان و کشته‌های جنگ مسلحانه در تهران درخواست کمک شد - ۷ کلانتری در تهران خلع سلاح شد - در ۲۲ بیمارستان تهران رقم ۱۷۵ کشته ثبت شد و ۶۶۴ م�وح بستری شدند - در سراسر کشور تظاهراتی در تأیید نیروهای انقلابی پایگاه هوایی تهران برگزار شد و تظاهرکنندگان با خشم فریاد زدند «وای اگر خمینی حکم جهادم دهد» - در ورامین هنگام تصرف

شهربانی شهر، دهها تن کشته و زخمی شدند - در خوی و سلماس (شاپور) بین گروههای موافق و مخالف رژیم درگیری‌هایی روی داد که منجر به کشته و زخمی شدن عده‌ای از دو طرف شد - ۸ تن از اهالی قوچان در حمله شبه نظامیان کشته شدند - مردم تبریز، قم، کرمانشاه، مشهد، اصفهان و شهرهای دیگر در تمام طول شب در خیابان‌ها به حرکت درآمدند و فریاد زدند «کودتا را تبدیل به ضد کودتا می‌کنیم» - با شنیدن خبر حرکت لشکر قزوین و کرمانشاه برای کمک رساندن به نیروهای گارد، مردم همدان و ساوه و کرج تمام راههای متنهی به تهران را بستند - کلانتری‌های شهر ری تخلیه شد - امام جمعه شهر مرزی سردشت از «بازرگان» خواست که اجازه دهد چهار هزار تن از عشایر مسلح برای حفاظت از جان امام به تهران بیایند - هزاران تن از چپ‌گرایان ایران در تهران، رشت و بابل به هوازی از انقلاب خلق به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند - در رشت ۶ تن از آنها توسط مخالفان مجرح شدند - در شهرستان‌ها، بر روی هم بیش از سی تن کشته و بیش از صد و بیست تن زخمی شدند.

«قره‌باغی» رئیس ستاد ارتش در ملاقات حضوری با نمایندگان «بازرگان»، قول همه گونه همکاری با مردم و بیطریفی کامل ارتش را داد - در پی حمله مردان و چریک‌های مسلح ملی به پادگان عشرت آباد و چند کلانتری، اسلحه‌های زیادی به دست مردم افتاد. بعد از ظهر این روز، رادیو تلویزیون به تصرف نیروهای ملی درآمد - نیروهای نظامی و تانک‌های محافظ تلویزیون ساعتی قبل از آن محوطه رادیو و تلویزیون در جام جم را ترک کرده بودند - بسیاری از زندانی‌های عادی همراه با زندانیان سیاسی توسط مردم آزاد شدند - سفارت اسراییل در تهران، به سفارت فلسطین تبدیل شد - مردم شهر ری در حمله به آرامگاه «رضاشاه» ۵۰ کشته و زخمی دادند - تعداد کشته شدگان حوادث دو روز اخیر تهران از هر دو گروه ملیون - مذهبیون و نظامیان طرفدار رژیم به ۶۵۴ تن رسید و بیش از ۲۷۰۰ تیرخورده نیز بستری شدند - آمریکا ۶۹ تفنگدار به مرز ایران فرستاد - در پی جنبش مسلحانه در تهران، مردم شهرهای دیگر نیز به پایگاههای نظامی یورش برداشت و آنها را به تصرف خود درآوردند - در جریان این حمله‌ها در مسجد سلیمان ۳ تن کشته و ۹ تن مجرح، در آبادان ده تن کشته و ۱۵ تن

مجروح، در شیراز ۵۲ تن کشته و زخمی، در تبریز ۵۰۰ تن کشته و زخمی، در سنتندر یک کشته و ۱۸ مجروح، در اردبیل ۳۳ کشته و دهها مجروح، در جهرم ده کشته و صد مجروح، در زنجان ۵ کشته و ۵۰ زخمی، در کرج ۹ کشته و ۸۵ زخمی، در اورمیه (رضائیه) ۲ کشته و ۱۶ زخمی، در محمودآباد ۲ کشته و عده‌ای مجروح، در ملایر ۷ تن کشته، در فیروزآباد فارس ۴ کشته و ۱۵ زخمی، در قهرمانشهر ۶ تن از اهالی و ۷ تن از سربازان پیوسته به انقلاب کشته، در قروه ۲۰ کشته و ۴۰ مجروح، در مهاباد ۱۴ کشته و ۴۰ مجروح و در نقده ۱۱ تن کشته و ۱۷ تن مجروح شدند. در گرگان ۱۶ تن از مأموران به دست مردم هلاک شدند. در رشت به دنبال حمله مردم به مرکز ساواک این شهر ۹ مأمور ساواک کشته شدند و در آذربایجان ۱۷ تن از مأموران شهربانی به دست مردم اعدام شدند - تعداد کشته شدگان در شهرستان‌ها بر روی هم به ۲۳۰ تن رسید - در بابل، کاخ شاه به تصرف مردم درآمد - پایگاه وحدتی دزفول به مردم پیوست و گردن ۲۱۷ شاه‌آباد غرب که در صدد حمله بود در همدان تسليم شد - در جزیره کیش هتل و کاخ‌های شاه، ولیعهد و علم نخست وزیر به دست عده‌ای از مردم و پرسنل نیروی هوایی افتاد و سازمان عمران کیش تعطیل شد - مهندس محمود منصف، مدیر عامل سازمان و خواهرزاده علم چند روز قبل از آن با یک فروند هواپیمای سازمان به آن سوی خلیج فارس گریخته بود.

## سقوط!

پس از دیدار همافران نیروی هوایی که با کلاه و اوینیفورم نظامی به بیت امام رفته بودند، ستاد ارتش از روی اشتباه، اعلامیه‌ای تدوین کرد و آن تصویر واقعی را موتراژ خواند اما روزنامه‌ها حاضر نشدند آن اعلامیه را چاپ کنند و ناچار ستاد ارتش با پرداخت حق الدرج آگهی آن اطلاعیه را به چاپ رساند. در چند مورد دیگر نیز روزنامه‌های کیهان و اطلاعات از درج اطلاعیه‌های ستاد ارتش که عموم را به خودداری از حمله و اهانت به نظامیان و تحریک آنان به عکس العمل فرامی‌خواند خودداری کردند و کیهان تنها در قبال دریافت حق الدرج آگهی، اعلامیه‌های ارتش را به چاپ رساند. پس از این رویدادها در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ برخورد سربازان گارد شاهنشاهی با همافران و سپس پرسنل نیروی هوایی در پادگان آموزش دوشان تپه رخ داد که پس از ۲۴ ساعت به پیروزی انقلابیان و سقوط دولت بختیار و رژیم پهلوی انجامید.

## کودتا

در آن روزها، شایعه انجام کودتا از سوی سپهبد بدره‌ای، حتی بدون اطلاع و خواست قره‌باغی محتمل بود و شایع است که سپهبد بدره‌ای حکم نخست وزیری خود

را هم در جیب داشته است.

قره‌باغی چند بار اعلام داشت ارتش کودتا نمی‌کند، و کسی که در ارتش کودتا کند به اتهام تمرد مجازات خواهد شد سرلشکر علاء‌الدین ناظم پس از انقلاب مدعی شد عده‌ای از افسران و امیران می‌خواستند علیه شاه کودتا کنند اما دلایلی برای گفته‌های خود ذکر نکرد و اصولاً در آن روزها رواج شایعه کودتا برای ترساندن انقلابیون و راضی کردن امام خمینی به در پیش گرفتن روش مسالمت‌آمیز بوده است. مذاکرات محرمانه قره‌باغی با نمایندگان شورای انقلاب قرار بود بعداز ظهر روز ۲۲ بهمن انجام شود.

بین قره‌باغی و مهندس بازرگان ملاقاتی انجام شده بود. هدف بازرگان از این ملاقات تسليم ارتش بدون خونریزی بیشتر و اعلام اطاعت آن از دولت انقلابی بود. میان مهندس بازرگان و دکتر بختیار نیز تماس‌های متعدد برقرار و قدر مسلم چند تن از اعضای شورای انقلاب هم دو تا سه بار با دکتر بختیار ملاقات کرده بودند.

پس از واقعه عصر جمعه ۲۰ بهمن و حمله گارد سلطنتی به همافران نیروی هوایی و ادامه آن ماجرا تا بامداد روز بعد و امدادرسانی چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق به همافران، روز یکشنبه قره‌باغی شورای عالی امیران را که قبل از آن شورایی به این نام سابقه نداشت تشکیل داد و اعلامیه‌ای مشعر به اعلام بی‌طرفی ارتش تهیه و به رادیو فرستاده شد که در ساعت ۱۴ پخش شد.

این اعلامیه که باید به جای بی‌طرفی اعلام وحدت ارتش را با انقلاب دربرمی‌داشت نتوانست مانع حمله مردم به پادگانها شود.

در تهیه و انتشار این اعلامیه و متن آن جای صحبت بسیار است.

در هر حال قره‌باغی به قدری آسوده خیال بود و تصور می‌کرد کار تمام است و کسی با ارتش کار ندارد که بعداز ظهر آن روز، پشت میز کار خود در ستاد کل قرار گرفت و در قبال تلفن‌های مکرر امیران و افسران ارتش که می‌پرسیدند تکلیف ما چیست، جواب می‌داد ارتش اعلام بی‌طرفی کرده و کسی مزاحم آقایان نخواهد شد تشریف داشته باشد و کار روزانه‌تان را ادامه دهید.

دکتر علی اصغر حاج سید جوادی و مقاله او تنها کسی که متوجه مبهم و ناقص و نارسا بودن اعلامیه قره باخی شد، دکتر علی اصغر حاج سید جوادی بود که عصر روز یکشنبه ۲۲ بهمن طی مقاله‌ای که در جراید عصر منتشر شد نارسا بودن و ناکافی بودن موضوع اعلام بی‌طرفی ارتضی را بیان داشت و خواست که ارتضی فوراً اعلام همبستگی با مردم کند و اطاعت خود را از دولت بازرگان اعلام دارد که البته دیگر دیر شده بود.

در ستاد بزرگ ارتشتاران، اداره کل سوم براساس آخرین گزارش‌های دریافتی از شهربانی کل کشور، اداره دوم، نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی و ژاندارمری، گزارش لحظه‌ای تهیه می‌کرد که تاریخ تهیه آخرین گزارش، شبانگاه روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است و از بامداد بعد دیگر تهیه گزارش میسر نشده است.

جالب اینکه در همان روزها، در مدرسه رفاه نیز چند تن از نظامیان پیوسته به انقلاب گزارش لحظه‌ای سقوط پادگان‌ها و کلانتری‌ها و مراکز نظامی و دولتی را تهیه می‌کردند که به صورت مکتوب تهیه و تدوین و به نظر هیأت دولت وقت انقلاب می‌رسید.

**آخرین گزارش ارتضی و شهربانی پیش از فروپاشی رژیم پهلوی**  
براساس گزارش‌های ارسالی، مخابره شده و رسیده به ستاد بزرگ ارتشتاران سابق کابینه دکتر شاهپور بختیار در اوایل دی ماه ۱۳۵۷ انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور را اعلام داشت، ولی از سوا اک خواسته شد حوادث کشور را همچنان گزارش دهد. سازمان ضد اطلاعات ارتضی نیز همچنان به دریافت گزارش‌ها ادامه می‌داد.

آنچه در این صفحه می‌خوانید گزارش‌های تهیه شده در روزهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است که در آخرین دو روز عمر حکومت سلطنتی از مراکز مختلف اطلاعاتی، انتظامی و نظامی واصل شده است.

(ش - ک - ش) به معنی شهربانی کشور شاهنشاهی

(سب - ۲) اداره دوم ستاد ارتضی

(ن - ۵ - ش) نیروی هوایی شاهنشاهی

(ز - ک - ش) راندار مری کشور شاهنشاهی

(ن - ز - ش) نیروی زمینی شاهنشاهی

### شیراز

ساعت ۱۴:۳۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ حدود ۴۰۰ نفر از اخلالگران که ۱۶ نفر از آنها بیاس پرسنل ن - ۵ - ش به تن داشتند اقدام به تظاهرات ضد دولتی کرده، بدون دخالت مأمورین متفرق شدند. (ش - ک - ش)

### بوشهر

همافران پرسنل هوایی بوشهر اظهار داشتند تا ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ غایله پایگاه هوایی تهران تمام نشود با جنگ افزار جنگ را شروع خواهیم کرد. (ساواک)

### دماوند

برابر اطلاع، اهالی دماوند و قراء اطراف قصد دارند به شهربانی دماوند تک نموده و پرسنل مربوطه را خلع سلاح کنند (ش - ک - ش)

### کردستان

مأمورین امنیتی ارتش عراق گزارش کرده‌اند که قبایل مرزنشین ایرانی از کردهای عشایر عراق مبادرت به خرید اسلحه می‌کنند (ساواک). ارزیابی خبر - خبر درست است.

### شاهپور

در ساعت ۱۳، ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ مخالفین با بستن راه تازه شهر و قراء شهرستان شاهپور و ممانعت قوای نظامی از ورود موافقین دولت و قانون اساسی به شهر در روحیه موافقین و پرسنل نظامی اثر نامطلوب گذاشته است، احتمال هرگونه اتفاق سوئی از طرف پرسنل متصور است (سب ۲)

## تبریز

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ وسیله مأمورین فرمانداری نظامی از سرنشینان یک دستگاه خودرو غیرارتشی، تعداد ۶ قبضه اسلحه شکاری، ۵ قبضه اسلحه کمری کلت، مقداری فشنگ کشف گردید (سب ۲)

## افغانستان

برابر اطلاع، انواع جنگ‌افزارهای استان هرات از طریق مرز اسلام قلعه به تایید، به‌طور قاچاق به‌سایر شهرهای شرقی کشور شاهنشاهی انتقال و به‌فروش می‌رسد (سب ۲)

## همدان

در ساعت ۱۹:۳۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ وسیله اخلاق‌گران یک عدد بمب دست‌ساز به منزل سروان ذیبح‌الله اسکویی پرتاب گردید. در نتیجه شیشه‌های منزل وی شکسته است (سب ۲)

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک نفر از پرسنل نظامی تیپ ۳ همدان مستقر در تهران به وسیله اخلاق‌گران کشته و تعدادی مجروح شده‌اند. پرسنل تیپ عصبانی شده و شیشه در دفتر فرمانده تیپ را شکسته و درخواست کردند که به آنها اجازه داده شود تا با تانک‌های خود به شهر بروند (سب ۲)  
ارزیابی خبر - خبر درست است.

## تهران

در ساعت ۰۶، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلاق‌گران در اطراف سربازخانه «ن - ۵ - ش» ضمن اقدام به تظاهرات ضد ملی به طرف مأموران فرمانداری نظامی تیراندازی کردند. در نتیجه تعدادی از مأموران از جمله سرهنگ توانا مجروح گردیدند (سب ۲)  
در ساعت ۰۸:۳۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ نیروهای فرماندار نظامی با هنرجویان و تعدادی از اخلاق‌گران در جلو نیروی هوایی درگیری ایجاد شده است. (فرمانداری نظامی تهران)

در ساعت ۲۴، ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ حدود ۳۰۰۰ نفر در حیطه کلانتری ۱۳ دست به تظاهرات ضد ملی زدند که بدون دخالت مأمورین فرمانداری متفرق شدند (سب ۲) در ساعت ۲۳:۳۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ به وسیله سرنشینان خودرو غیرارتشی به طرف مأموران فروشگاه تعاونی ارتش در میدان ژاله، تیراندازی و متواری گردیدند. (سب ۲)

در ساعت ۰۱، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ در منطقه شمیران تظاهرات پراکنده انجام گردید (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۹، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ در اطراف سربازخانه ن - ه - ش در خیابان دماوند تیراندازی غیرنظمیان ادامه دارد و تعداد ۷ نفر از مأموران فرمانداری نظامی مجروح گردیده‌اند (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۹:۳۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران مسلح به انگیزه تک به سفارت آمریکا با مأمورین فرمانداری نظامی درگیر شدند (سب ۲)

در ساعت ۰۹:۰۷، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یگان‌های فرمانداری نظامی مستقر در فرح آباد به علت درگیری مداوم با اخلالگران و اتمام مهمات، مورد هجوم مردم قرار گرفته‌اند (سب ۲)

در ساعت ۰۲، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ در اثر درگیری مأمورین فرمانداری نظامی و هنرجویان<sup>۱</sup> «ن - ه - ش» تعدادی از اخلالگران غیرارتشی به کمک هنرجویان شناخته، در نتیجه ۴ نفر غیرارتشی دستگیر و خودرو آپیاش در اثر اصابت گلوله از کار افتاده است (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۱، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ حدود ۲۰۰۰ نفر در خیابان گرگان و فرح آباد اقدام به تظاهرات ضد ملی کردند که در اثر دخالت مأموران فرمانداری نظامی یک نفر غیرنظمی مجروح گردید (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۱، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران در خیابان‌های خراسان و بختیاری اقدام به تظاهرات ضد ملی نمودند (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۱۵:۰۹، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعداد زیادی از اخلالگران به منظور تصرف ستاد نیروی هوایی شاهنشاهی تک می نمایند (ن - ۵ - ش)

در ساعت ۰۹، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ اخلالگران یک دستگاه تانک لشکر گارد را به آتش کشیدند که بلا فاصله خاموش شد (سب ۲)

در ساعت ۰۹:۵۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک نفر درجه دار (مشخصات معلوم) که در محوطه پادگان عشت آباد مشغول آموزش بوده به وسیله یک نفر غیرنظمی از خارج سربازخانه مورد هدف گلوله قرار گرفته و مجروح گردید (سب ۲)

در ساعت ۱۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک نفر سرباز در خیابان نظام آباد مورد تک اخلالگران واقع و جنگ افزار وی را به سرقت برداشتند (سب ۲)

در ساعت ۱۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ عده‌یی از پرسنل «ن - ۵ - ش» با لباس نظامی از پادگان شماره ۳ مهرآباد شمالی خارج و به نفع [آیت الله] خمینی شعار داده به سمت میدان شهیاد در حرکت هستند (سب ۲)

در ساعت ۱۰:۴۵، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ پرسنل «ن - ۵ - ش» مسلح و به یکدیگر تیراندازی نموده، برابر گزارش فرمانداری نظامی [سربازان] نمی توانند با نیروی هوایی مقابله نمایند. (ف - نظامی تهران)

در ساعت ۱۵:۱۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعداد ۴ دستگاه اتوبوس به سرنوشتی عده‌یی از کارکنان راه آهن به منظور دادخواهی از پرسنل «ن - ۵ - ش» به طرف دادگستری در حرکت می باشند. (سب ۲)

در ساعت ۱۰:۱۰، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ حدود ۱۰۰۰ نفر از پرسنل «ن - ۵ - ش» با لباس نظامی در خیابان ۲۰ متری ولیعهد اقدام به دادن شعارهایی به طرفداری از مهندس بازرگان نمودند. (سب ۲)

برابر اطلاع، نزدیک سینما موناکو در نظام آباد از طرف کمیته خمینی بین مردم جنگ افزار توزیع می گردد. (ساواک)

در ساعت ۱۱، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ پرسنل نیروی هوایی جنگ افزار و مهمات را از

داخل پادگان دوشان تپه به خارج از پادگان پرتاب می‌نمایند که بین مردم تقسیم گردد.  
(ش - ک - ش)

در ساعت ۱۱، ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ حدود ۱۰ هزار نفر از سربازان نیروی هوایی و مردم در جنوب مهرآباد خیابان رضاشاه کبیر روی زمین نشسته و به نفع خمینی شعار می‌دهند. (ش - ک - ش)

در ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ بیمارستان ۲۵ شهریور در خیابان تهران نو به اشغال مردم درآمده و مجروهین نظامی را تحويل نمی‌گیرند (ش - ک - ش)

در ساعت ۱۰، ۱۲:۱۰، ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ روی موج ۱۵۰ اچ - پی - بی گوینده‌یی خطاب به مردم اظهار داشته، به دستور امام با بلندگو به جمیعت اعلام کنید که متفرق شوند و نظامیان هم با تغییر لباس به سربازخانه‌ها برگردند و منتظر دستور امام جهت اعلام جهاد مسلحانه باشند (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ طرفداران حزب توده طی توزیع بخشنامه‌ای، ضمن معذرت از رفیق بازرگان، آقای خسرو امیرخسروی را به عنوان نخست وزیر خود تعیین و به مردم معرفی کردن (سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۲:۴۵، ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ عده‌یی از اخلالگران به کلاتری ۹ تک نموده با دخالت مأموران و تیراندازی متقابل متفرق شدند (ف نظامی تهران)  
ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۲:۳۳، ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ حدود ۱۰۰۰ نفر از همافران با خانواده‌های خود از میدان ۲۴ اسفند به طرف میدان شهید در حرکت بودند.

در ساعت ۱۲:۳۰، ۱۱/۲۱/۱۳۵۷ حدود ۵۰۰۰ نفر در خیابان سپهبد زاهدی ضمن تظاهرات، شعارهای ضد دولتی می‌دادند (سب ۲)  
ارزیابی خبر - خبر درست است.

برابر اطلاع واصله در داخل آمبولانس اورژانس تهران شماره ۱۲۳ تعدادی جنگ‌افزار (تفنگ و کلت) وجود داشت (سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۴، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تظاهرکنندگان دیوار شرقی پادگان دوشان تپه ن - ۵ - ش را خراب کردند و داخل پادگان شدند (ف - نظامی تهران) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۵، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک دستگاه کامیون حامل مهمات مربوط به بیگانهای ن - ز - ش در قسمت پشت مرکز آموزش های هوایی در محاصره غیرنظمیان قرار گرفته و مشغول تقسیم مهمات بین خود هستند (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۴، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک گردن از تیپ نوهد با هلی کوپتر شنوک برای پشتیبانی به مرکز آموزش کادر اعزام شد (سب ۲)

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران به کلانتری تهران نو تک کرده، در اثر تیراندازی غیرنظمیان یک نفر از مأموران کلانتری زخمی گردید. (ف - نظامی تهران) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۴، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ خیابان های نظام آباد، خاوران، غیاثی و میدان خراسان به وسیله مردم سنگرندی شده و به کامیون ها و پرسنل نظامی تیراندازی می کنند (سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ پاسگاه ژاندارمری تهران پارس به وسیله اخلالگران محاصره و خلع سلاح گردیده است (ف - نظامی تهران) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۰:۴۵، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک فروند هلی کوپتر شنوک (مشخصات معلوم) با ۳۲ نفر سرنشین پرسنل فرمانداری نظامی، جهت حمل به دوشان تپه اعزام شده بود؛ در داخل پایگاه مورد اصابت گلوله تفنگ ۳ - ۳ قرار گرفته، یک نفر از مأموران فرمانداری نظامی مجروح و هلی کوپتر مجبور در پایگاه قلعه مرغی به زمین نشسته است (سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۱:۳۰ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک فروند هلی‌کوپتر (مشخصات معلوم) مأمور حمل پرسنل مجرروح، در حین نشستن در بیمارستان لیلا پهلوی مورد اصابت رگبار گلوله قرار گرفته، بلا فاصله به پرواز خود ادامه داده و در باعشه به زمین نشست.  
(سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران مسلح از ابتدای میدان فرح تا سی‌متري نارمک سنگربندی کرده، به پرسنل نظامی تیراندازی می‌کنند (ساواک)  
ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک دستگاه خودرو ارتشی با بی‌سیم و درجه‌دار مربوطه. (مشخصات معلوم) جمعی (ن - ه - ش) به دست مردم گرفتار و به مسجد قائم واقع در نارمک انتقال یافته است (سب ۲)  
ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۶، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران در خیابان تاج اجتماع و قصد تک به کلانتری ۱۸ را داشتند (ش - ک - ش)

در ساعت ۱۶، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ غیرنظمیان مسلح شده و قصد تک به بیمارستان‌های ارتش را داشتند. (سب ۲)

در ساعت ۱۶:۳۰ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک نفر درجه‌دار ن - ه - ش که کلاه کاسکت به سر داشته و مجهر به تیربار بود در پیشاپیش عده‌یی از نارمک به طرف تهران نو در حرکت است. (ن. د. ش) خبر به فرمانداری نظامی تهران ابلاغ شد.

در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از اخلالگران که ملبس به لباس ن - ه - ش بودند یک دستگاه خودرو ارتشی با تعداد ۹ نفر سر باز و راننده مربوطه را دستگیر و پس از درآوردن لباس‌های پرسنل، با خودرو ارتشی متواری شدند. (ن - ز - ش)  
در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ اکثر خیابان‌های تهران توسط مردم اشغال و سنگربندی شده (ژ - ک - ش)

در ۱۱/۱۳۵۷/۲۱ تعدادی از طریق حسینیه ارشاد به منازل مراجعه و اعلام می‌دارند به حسینیه ارشاد مراجعه و اسلحه تحویل بگیرید. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر قابل بررسی است.

در ۱۱/۱۳۵۷/۲۱ کلانتری‌های ۲۰ و ۱۴ در معرض محاصره قرار گرفت (ش - ک - ش)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۶:۱۰ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ عده زیادی در داخل دانشگاه تهران اجتماع و به مردمی که از خیابان عبور می‌کردند اظهار می‌داشتند ما مسلح هستیم. (ن - ز - ش) ارزیابی خبر - خبر درست است (همگی مجهز به تفنگ ۳ - ۳ هستند)

در ساعت ۱۶ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ طبقه زیر کلانتری نارمک را اخلالگران منفجر کردن (سب ۲)

ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ساعت ۱۴ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ تعدادی از پرسنل «ن - ۵ - ش» و غیرنظمیان در خیابان باقرخان قصد تک به پادگان جمشیدیه را داشتند (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

- در ۱۱/۱۳۵۷/۲۱ در مسجد تهرانپارس با بلندگو اعلام می‌کنند، طبق اظهارات امام خمینی به ساعات منع عبور و مرور توجه نکنند و در کوچه و خیابان‌ها مبارزات خود را شدیداً ادامه دهید. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

- در ۱۱/۱۳۵۷/۲۱ در مسجد خیابان بهبودی، دانشگاه تهران، بهشت‌زهرا و مسجد امام حسین واقع در خیابان دماوند و بیمارستان امیراعلم جنگ افزار توزیع می‌گردید. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

در ۱۱/۱۳۵۷/۲۱ پرسنل «ن - ۵ - ش» به اتفاق افراد غیرنظمی قصد دارند بعد از شروع ساعت منع عبور و مرور به پرسنل لشکر گارد تک کنند. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

- در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ در راه‌بندانی که به وسیله کیسه‌های شن برای جلوگیری از عبور خودروهای ارتشی ایجاد گردیده بود، در پشت کیسه‌های شن وسیله اخلالگران مواد منفجره کار گذاشته بودند. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.
- در ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ حدود ۰۰:۵۰ نفر قصد تک به بهداری «ن - ۵ - ش» را داشتند. (سب ۲) ارزیابی خبر - احتمالاً درست است.
- در ۱۴:۴۵ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ یک نفر افسر «ن - د - ش» یک نفر غیرنظمی را در ترک یک موتور سوار با تفنگ «ز - ۳» که در حال تیراندازی بوده مشاهده می‌کند و عابرین نیز فریاد می‌زدند زنده باد مجاهدین. (سب ۲)
- در ساعت ۱۱:۳۰ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ دو دستگاه تانک چیفتون به منظور جلوگیری از اغتشاشات به تهران نو اعزام شده بودند، در اختیار اخلالگران قرار گرفته‌اند. (سب ۲) ارزیابی خبر - خبر درست است.

## از زبان قره باغی

قره باغی در گفت و گوهای خود با احمد احرار درباره حوادث پس از رفتن شاه می‌گوید: «ملاقات با بازرگان بعد از تشریف بردن اعلیحضرت بود که دوباره صحبتش پیش آمد. این مرتبه سپهبد مقدم آمد به من گفت که آقای بازرگان میل دارد شما را ملاقات کند. البته من نمی‌دانم آقای بازرگان این را خواسته بود یا در پی موافقتی بین بازرگان و بختیار بوده است. من گفتم خیر، شما که در جریان هستید، ما نمی‌خواهیم بازرگان را ببینیم. کاری با ایشان نداریم. دفعه قبل هم که هایزر پیشنهاد کرد اعلیحضرت به اختیار مأگذشتند و ما تماس نگرفتیم. گفت من خیال می‌کنم حالاً وقتی رسیده باشد که ایشان را ببینید. باز گفت که من بدون اطلاع نخست وزیر نمی‌توانم چنین ملاقاتی بکنم. وقتی با آقای بختیار صحبت کردم ایشان گفت خوب است، شما بروید و ایشان را ببینید و پشتیبانی خودتان را از دولت باز هم به او بگویید و تأکید کنید. ضمناً دلم می‌خواهد بدایم به شما چه می‌گویید. ما البته می‌دانستیم که آقای بختیار با آقای بازرگان در تماس است ولی نمی‌دانستیم که با شورای انقلاب هم در تماس است. اصلاً نمی‌دانستیم شورای انقلابی وجود دارد. نمی‌دانستیم آقای بازرگان عضو شورای انقلاب است و قرار بر این است که نخست وزیر شود. به هر حال بنده شخصاً این‌ها را تا روز

آخر نمی‌دانستم. البته به صورت شایعه یک چیزهایی می‌شنیدیم ولی آن روزها شایعات عجیب و غریب وجود داشت و فکر می‌کردیم این هم یکی از آنهاست. سپهبد مقدم هم که رئیس ساواک بود یا نمی‌دانست یا به ما نمی‌گفت. به همین دلیل بود که ما فکر می‌کردیم اگر جلوی آمدن خمینی گرفته شود امکان دارد بتوانیم کاری بکنیم. اعلیحضرت به ما گفته بودند از آقای بختیار پشتیبانی کنید، ایشان راه حل سیاسی پیدا خواهد کرد. ما هم منتظر بودیم راه حل سیاسی پیدا شود. از طرفی می‌دیدیم اوضاع هر روز بدتر می‌شود، اعتصابات ادامه دارد، تظاهرات ادامه دارد، این بود که یک بار آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی به من تلفن کرد، پرسید اوضاع را چه می‌بینید؟ گفتم ما منتظر اقدامات آقای نخست وزیر هستیم. قرار شد درخواست تشکیل جلسه شورای سلطنت را بکنیم و از نخست وزیر پرسیم که طرح و برنامه ایشان چیست. جلسه تشکیل شد. آقای بختیار گفت آقای سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت رفته است به پاریس برای ملاقات آقای خمینی و آقای خمینی گفته است اول استعفا بدهید و بعد بیایید. با من هم تلفنی صحبت کرد، گفتم اشکال ندارد. حالا ایشان می‌رود صحبت می‌کند و قضایا تمام خواهد شد. آقای سید جلال با آقای خمینی صحبت می‌کند، من هم اینجا با مخالفین مشغول مذاکره هستم.

این هم گذشت. باز دیدیم وضع بدتر شد. آقای سید جلال استعفا کرد و همانجا ماند و خبری از حل و فصل قضایا نشد. دفعه بعد من درخواست کردم برای امضای فرمان‌ها، شورای سلطنت تشکیل شود، چون اعلیحضرت اختیار امضا به کسی نداده بود. در شورای سلطنت آقای بختیار گفت این مسئله مهمی نیست، فرامین را من خودم امضا می‌کنم ولی بعد از بحث و مذاکره، اعضای شورا، آقای وارسته را انتخاب کردند که فرامین به وسیله ایشان امضا شود. در آن جلسه آقای دکتر سعید موضوع را مطرح کرد که بالاخره چه باید کرد، این اوضاع به کجا می‌کشد؟ آقای دکتر اردلان وزیر دربار و آقای دکتر سجادی رئیس مجلس سنا گفتند در این قبیل بحران‌ها معمول بوده است که سفرای خارجی را احضار می‌کردند. شما هم سفرای آمریکا و انگلیس را بخواهید و از آنها پرسید چه می‌خواهند، چه می‌گویند، مملکت دارد از بین می‌رود، حتی اگر لازم شد

سفیر شوروی را بخواهید. آقای بختیار گفت این کار را من دارم می‌کنم، ما دو راه حل بیشتر نداریم، یکی این که رفراندوم بکنیم تا تکلیف معلوم بشود، و یا این که اگر موفق به رفراندوم نشدیم... آقای دکتر سجادی بلافضلله گفت نمایندگان مجلسین را در جلسه مشترکی جمع کنیم و تا دو ماده را از قانون اساسی برداریم. بعد هم صحبت‌های دیگری شد ولی البته هیچ تصمیمی گرفته نشد. هیچ نظر قطعی ابراز نشد. بنده آمدم در جلسه خودمان، در شورای فرماندهان این موضوع را مطرح کردم و گفتم چنین حرف‌هایی می‌زنند. بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حرفی است زده‌اند و هنوز هیچ طوری نشده است. اعلیحضرت هم فرموده‌اند ایشان باید راه حل سیاسی پیداکنند. ما خودمان با اعلیحضرت ارتباط نداریم. یک بار هم که ما در دفتر ایشان جلسه داشتیم دیده بودیم که آقای بختیار با اعلیحضرت تلفنی صحبت می‌کرد. پس باید صبر کنیم بینیم چطور می‌شود. روزهای ما بدون آگاهی از کارهای پشت پرده به همین طریق ادامه پیدا می‌کرد. آقای بختیار خیلی محکم صحبت می‌کرد و می‌گفت چنین و چنان می‌کنیم و ما هم باورمان بود و می‌گفتیم ارتش در اختیار اوست و قطعاً به موقع از آن استفاده خواهد کرد تا اینکه دیدیم خیر، بطور جدی صحبت از آمدن [آیت الله] خمینی است. من می‌دانستم، یعنی همه می‌دانستند که اگر [آیت الله] خمینی به ایران بیاید دیگر کاری نمی‌توان کرد. این بود که پیش خودم گفتم بهتر است استغفا کنم و خود را کنار بکشم. آقای بختیار قول داد که خمینی نخواهد آمد و مرا منصرف کرد. بعد هم فرودگاه را بست ولی بعد از چند روز دوباره باز کرد. توضیح خواستم. گفت «او ضایع سیاسی به کلی عوض شده است، سفیر انگلیس و سفیر آمریکا به من قول دادند که ایشان می‌آید و یک راست می‌رود به قم و در امور سیاسی مداخله نخواهد کرد. خیالتان راحت باشد» بدین ترتیب ما در مقابل امر انجام شده قرار گرفتیم. مقصود این که قبل از آمدن خمینی اگر دولت با حمایت ارتش اقدام قاطع می‌کرد، امکان داشت کاری انجام شود، اما بعد از آمدن خمینی دیگر هیچ کاری از کسی ساخته نبود و جوی خون راه می‌افتداد، بدون نتیجه.

آن جلسه دو ساعت و نیم طول کشید. مسائلی از قبیل کودتا یا گرفتن و کشتن مطلقاً

مطرح نبود. از همان زمان که اعلیحضرت فرموده بودند مواظب باشد فرماندهان دیوانگی نکنند و خونریزی نباید بشود و راه حل این بحران راه حل سیاسی است، چنین صحبت‌هایی اصلاً پیش نمی‌امد. در روز ۲۲ بهمن قضیه تمام شده بود. چنین صحبتی نه مطرح بود و نه مقدور بود. بعدها مکرر گفته شده است که چرا کودتا نکردید و حتی کسانی که خودشان انقلابی بودند می‌گویند باید می‌زدند و می‌کشند و ما را هم اگر کشته بودند اشکالی نداشت. اما آن وقت از این صحبت‌ها نبود چون نمی‌دانستند که [آیت الله] خمینی چه خواهد کرد و چه اوضاعی پیش خواهد آمد. در آن دو ساعت و نیم که مذاکره می‌کردیم فقط دو راه حل مطرح بود. تعدادی از حاضران می‌گفتند باید ارتش اعلام همبستگی کند، تعدادی دیگر می‌گفتند خیر، بهتر است اعلام بی‌طرفی بکنیم. برخلاف حالا که گفته می‌شود اعلام بی‌طرفی به منزله تسلیم ارتش بود در آن موقع چنین تصوری وجود نداشت. به طوری که حتی رئیس دادگاه، در جریان محاکمه سپهبد ریبعی، اعلام بی‌طرفی را خیانت دانسته و او را محکوم می‌کند. بر عکس، همبستگی معنی تسلیم شدن داشت و اکثریت فرماندهان این کار را صحیح نمی‌دانستند که با خمینی اعلام همبستگی کنیم. ما گفتیم تا امروز پشتیبان این دولت بوده‌ایم ولی حالا می‌بینیم آقای بختیار می‌خواهد جمهوری اعلام کند، آقای بازرگان هم می‌خواهد جمهوری اعلام کند. با این تفاوت که آقای بختیار پشتیبانی در بین مردم ندارد ولی مردم از بازرگان - که [آیت الله] خمینی او را انتخاب کرده است - پشتیبانی می‌کنند، پس ما چرا باید حرکتی بکنیم که باعث خونریزی شود و ارتش با ملت درگیر شود؟ می‌دانید که آقای بختیار روز یست و یکم بهمن در مجلس سنا گفته بود تغییر قانون اساسی اشکالی ندارد و در خود قانون هم پیش‌بینی شده است. پیشنهاد کننده راه حل بی‌طرفی که سپهبد حاتم بود استناد کرد به همین مطلب. افسران ما در مقامی بودند که مطالب را می‌فهمیدند، درک می‌کردند، کسانی که در آن جلسه حضور داشتند هر کدامشان حداقل ۳۵ سال خدمت کرده بودند، در آن تاریخ افسران ما تحصیلات عالی داشتند. غالب آنها در آمریکا و کشورهای دیگر تحصیلات عالی نظامی کرده بودند. دکترای حقوق در بین آنها داشتیم. لیسانسیه حقوق داشتیم، دوره پدافند دیده بودند. آدم‌های مطلعی بودند.

همه به فکر مردم و مملکت بودند. بنابراین اکثریت آنها با همبستگی مخالف بودند و بی طرفی را مناسب می دانستند. بنده همانجا مداخله کردم و اوامر اعلیحضرت را یادآور شدم که فرموده بودند به هر طریق شده ارتش را حفظ کنید چون ارتش برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت ضروری است. وقتی من دیدم اختلاف نظر بر سر همبستگی و بی طرفی وجود دارد گنتم نظر اعلیحضرت این است و بعدها هم البته دیدم که ایشان نظر صائب داشته‌اند. گفتم آقایان، هرقدر می خواهید بحث کنید تا بررسیم به اتفاق نظر، چون صحیح نیست که در چنین موردی اکثریت و اقلیت در بین ما وجود داشته باشد. باید متفقاً تصمیم بگیریم. بالاخره هم به اتفاق آراء، آن تصمیم گرفته شد.

من در عمرم با آقای قرنی برخورد نکرده و همکلام نشده بودم. نه آشنایی با ایشان داشتم و نه برخوردي داشتم. بعد از روز ۲۲ بهمن هم کسی از محل من اطلاعی نداشت که بتواند با من تماس بگیرد. اما در مورد افسران که اشاره کردید کاملاً صحیح است. برای این که روز اول یا دوم که بنده مخفی شدم در روزنامه دیدم که امرای ارتش را بازنشته کرده‌اند. وقتی اسمای را خواندم دیدم اسم من و همه فرماندهان هست به جز سه نفر که اتفاقاً هر سه نفرشان توپچی بودند. یکی سپهبد حاتم بود، دیگری سپهبد نجیمی نائینی و سومی همان سپهبد بخشی آذر. بعد اطلاع پیدا کردیم که این سه نفر با ایشان کار می کردند.

از ۲۲ بهمن که ایشان رئیس ستاد شد، این‌ها هر سه توپچی بودند و از شاگردان سرلشکر قرنی بوده‌اند. حالا از کی با هم ارتباط برقرار کرده بودند آن را نمی‌دانم. عیب کار ما این بود که در آن او اخر رئیس اداره دوم نداشتم و سپهبد مقدم هم اگر چیزهایی می‌دانست به ما نمی‌گفت. شاید هم نمی‌دانست. ولی من یکی نمی‌دانستم، و تا آنجایی که اطلاع دارم بقیه آقایان هم در جریان نبودند. آنها همه با من صادق بودند. مثلاً وقتی رئیس C.I.A رفته بود پیش سپهبد بدراهای و او را دیده بود، ایشان فوراً آمد و به من گزارش داد، در حالی که اجباری نداشت باید بگوید و من هم هیچگاه خبردار نمی‌شدم که رئیس «سیا» به او توصیه کرده است برود پیش [آیت الله] خمینی. ریبعی هم تا روز آخر با ما خیلی صادق بود. دریاسalar حبیباللهی همینطور... اما این که گفتم اعلام

بی‌طرفی بهترین راه حل بود به همین دلیل است که ارتش ما دست نخورده باقی ماند. بعضی‌ها خیال می‌کنند اگر عده‌ای رفتند به سربازخانه‌ها و چند تا تفنگ ژ-ث برداشتند ارتش همان بود. در حالی که ارتش آن چند قبضه سلاح نبود. ارتش، نیروی هوایی بود. ارتش، نیروی دریایی بود. سلاح‌های سنگین، ارابه‌ها، توپ‌ها، انبارهای ذخایر و مهمات بود که دست نخورده ماند. اگرچه بعد از انقلاب آفای مدنی وزیر جنگ سربازها را مرخص کرد و بعد از آن هم قضیه کودتای نوژه پیش آمده بود و بهترین خلبانان نیروی هوایی ایران را از بین برده بودند ولی وقتی ارتش عراق حمله کرد در ظرف کمتر از پانزده روز ارتش ایران جلو آن را گرفت. این نتیجه همان تصمیمی بود که من حالا هم می‌گوییم بهترین راه حل بود. این مطلب را من بلافضله بعد از تجاوز عراق در ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹ در اعلامیه‌ام، در روزنامه «نامه روز» که آن روزها در پاریس منتشر می‌گردید، برخلاف خیلی‌ها ضمن محکوم کردن حمله عراق به ایران، متذکر شدم که فرماندهان با اعلام بی‌طرفی ارتش، تمامیت و وحدت نیروهای مسلح را حفظ نمودند، تا ارتش توانست جلو نیروهای متجاوز عراقی را بگیرد.

در صورتی که اگر خدای نکرده آن اتفاق نظر حاصل نمی‌شد و مثلًاً نیروی هوایی مخالف بود یا نیروی دریایی مخالف بود و جدایی پیدا می‌شد، یک عده می‌رفتند اعلام همبستگی می‌کردند، یک عده راه دیگری می‌رفتند و آن هماهنگی را ایجاد نمی‌کردیم معلم نبود ارتش به چه صورتی درمی‌آمد. مسلمًاً منجر می‌شد به خونریزی بیهوده و برادرکشی و این را آفای برژینسکی به روشنی در کتاب خود نوشته است که در آن زمان، کودتای نظامی به جنگ داخلی منجر می‌شد و پشت سرش اضافه می‌کند که جنگ داخلی در ایران به سود شوروی بود. این حرف درستی است. برای این که شوروی با استفاده از قرارداد ۱۹۲۱ هر وقت دلش می‌خواست می‌توانست به بهانه این که امنیت مرزهای من به خطر افتاده است نیرو وارد ایران کند.»

## پس از سقوط

در رأس ستاد ارتش انقلاب که در مدرسه رفاه فعالیت می‌کرد، عده‌ای از افسران ناراضی، بازنشسته و مخالف رژیم بودند که در سال‌های گذشته به عنایین مختلف آنان را که هوشمند و تحصیلکرده بودند از ارتش رانده، بازنشسته یا اخراج کرده بودند. سرلشکر بازنشسته محمد ولی قرنی، سرهنگ ستاد نصرالله توکلی نیشابوری، سرهنگ مجللی و سرهنگ ممتاز اصلی‌ترین و پیشگام‌ترین افسران پیوسته به انقلاب بودند.

سرهنگ نصرالله توکلی که در حوادث صدر انقلاب نقش مهمی داشت و سازمان‌دهی نظامی به عهده او بود و پس از سقوط رژیم در کنار سرلشکر قرنی و دیگر افسران به کار ساماندهی ارتش پرداخت، در نخستین روزهای پس از به پیروزی رسیدن انقلاب از سوی رالف شالمون یک روزنامه‌نگار چپگرای آمریکایی که آن روزها سروکله‌اش در تهران پیدا شده بود، متهم شد که قصد دارد دست به کودتای نظامی بزند و یک حکومت توپالیتر راستگرای متمايل به آمریکا بر سر کار آورد. توکلی حدود ۱۴ سال بعد در نامه سرگشاده‌ای حوادث آن روزهارا چنین شرح داد.

تاریخ: ۹ / اسفندماه / ۱۳۷۱

## نامه سرگشاده سرهنگ توکلی به مؤسسه کیهان

سرد بیر محترم روزنامه کیهان

اخيراً در روزنامه کیهان شماره ۱۴۶۹۸ مورخه چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۷۱ به مناسب دهه فجر مقاله‌ای تحت عنوان «خط نجات» درج و اشاره‌اي به نام اينجانب شده است.

با آنكه من دقيقاً پنج روز بعد از تاريخ پيروزی انقلاب به علت اختلاف سليقه با بعضی از مقامات رژيم از کارکناره گرفته و در تمام اين مدت در ازواجه خودخواسته به سر برده‌ام، معهذا چون متن و نتيجه گيری مقاله مندرجه علاوه بر مغایرت با واقعيات و تحریف حقایق تاریخی، در شأن سوابق و شهرت چندین ده ساله مؤسسه کیهان، نمی‌باشد، لازم دانستم برای اولین بار، فقط گوشه‌های کوچکی از دو رویداد دوران انقلاب را که در ارتباط با موضوع نجات افسران عالی رتبه ارتش ایران و ژنرال‌ها و سایر افسران ارشد و دیپلمات‌های آمریکایی است و برای ثبت در تاريخ و روشن شدن اذهان ملت ایران ضروری به نظر می‌رسد، بازگو کنم، تا تاريخ اين ملت بزرگوار و اين کشور کهنسال با گفتارها و قلم مفترضانه فرصت طلبان مشوب و منحرف نگردد.<sup>۱</sup>

۱- اخيراً در آذرماه ۱۳۸۲، نويستنده کتاب به اتفاق حميدرضا خالدي گزارشگر سياسي روزنامه اعتماد ديدار طولاني چند ساعته‌اي با سرهنگ بازنشيته، نصرالله توکلی نيشابوري داشت که مشرح اظهارات و خاطرات نامبرده از سال ۱۳۳۱ که در فرمانداری نظامي تهران در دوران حکومت دکتر مصدق خدمت می‌کرد تا سال ۱۳۵۰ که بازنشيته شد و تلاش‌های ارتشيد بازنشيته جم برای بازگرداندن وی به ارتش بر روی نوار ضبط شد و قرار بود در روزنامه اعتماد به چاپ برسد. توکلی از دوستان و ارادتمندان ارتشيد جم بوده و جم در آخرین روزهای اقامت در ايران پيش از اعزام به اسپانيا برای احرار تصدی پست سفير ايران در مادرید طي نامه مفصلی به شاه سعي کرد شاه پست و مقام درخوري به توکلی که تحصيلكرده و اروپا و آمريكا رفته بود بدهد. قرار شده بود توکلی معاون وزارت اطلاعات و جهانگردی شود اما در آن روزها، ناگهان اطلاعاتي از کوشش‌های توکلی و چند تن از همقطاران او در آغاز دهه چهل برای ايجاد يك تشكيل نظامي به دست ضد اطلاعات رسيد که منتهی به بازداشت و زنداني شدن او شد و در زندان بود که با آقایان بازرگان و طالقانی و ديگر اعضای نهضت آزادی آشنا شد و به دليل آزارها و ناملایماتي که از رژيم پهلوی دیده بود به آنان پيوست و در روزهای نزديک به پيروزی انقلاب سئول حفاظت قرارگاه امام شد.

## دو واقعه از رویدادهای دوران انقلاب

سردیر محترم، با آنکه سعی دارم به اختصار بنویسم ولی بی مورد نیست که بدانید چند هفته قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ وسیله جناب مهندس بازرگان به من رسماً ابلاغ شده بود که از طرف شورای انقلاب به عنوان مسؤول حفاظت انقلاب که وسعت شمال زیادی را در بر داشت انتخاب و تعیین گردیده‌ام. آنها عنوان حفاظت را به کار برده بودند و احتمالاً صلاح ندانسته بودند که اصلاً از امور نظامی اسمی برده شود.

من به هیچ یک از گروه‌های سیاسی وابستگی خاصی نداشته و ندارم، ولی در بسیاری از این گروه‌ها دوستان و آشنایانی داشته و دارم. به هر تقدیر لاجرم به مناسبت سمت خود، مسؤولیت هم آهنگی جناح نظامی را نیز عملاً به عهده گرفته بودم.

از نظر من، حفظ ایران، حفظ انقلاب و حفظ ارتش هر سه یک معنی را داشت و از همدیگر قابل تفکیک نبودند. لذا به منظور بقای ارتش و برای حفاظت انقلاب که ناگهان با یک ضربه شدید، حرکت سالم آن متوقف نشود و یا توسط عناصر نامطلوب منحرف نگردد، هر ابتکار و تصمیمی را که صلاح می‌دانستم به کار می‌بردم و عمل می‌کردم. برای این کار آئین‌نامه و الگو و روش خاصی وجود نداشت و من هم با ۳۵ سال سابقه نظامی سیاسی و خدمت در بالاترین رده‌ها و ستادهای نظامی و مأموریت سیاسی، طبعاً آدمی نبودم که دنباله‌رو سلیقه و نظرات تندروانه و گاهی بچگانه و خدای نخواسته مغرضانه این و آن بشوم.

بنابراین تنها اصلی را که در مد نظر قرار داده بودم، مصلحت ایران بزرگ و ملت بزرگوار آن بود، نه خواسته‌ها و تمایلات اشخاص منفرد و یا گروه‌های متعددی که در عین حال اطمینان دارم بسیاری از آنها هم آرزویی جز استقلال و اعتلای میهن اسلامی و عزیzman نداشتند.

بطورکلی آن چند روزه، روزهای آتش و خون بود، روزهای امید و شوق و در عین حال روزهای دلهره و اضطراب بود و من چون مسأله به هر حال یک برخورد داخلی و ملی بود و یا بهتر بگوییم چون هر دو طرف و یا چند طرف منازعه از اجزاء ملت شریف ایران بودند سعی می‌کردم مأموریت تاریخی خود را با جلوگیری از خونریزی و

برخوردهای بی‌مورد، به انجام برسانم و خسارات و اطمای واردہ بر پیکره ایران را که از عوارض اجتناب ناپذیر هر انقلاب است به حداقل برسانم.

**واقعه اول، نجات جان افسران عالی رتبه ایران و آمریکا**  
 غروب روز ۲۲ بهمن، با آنکه ارتش عملاً و رسماً هم بستگی خود را اعلام کرده بود، در سطح کشور در تهران و غالب استان‌ها و مناطق، بسیاری از شهرها و تأسیسات عمومی و یا خصوصی و پادگان‌ها و سازمان‌های دولتی، در حال سوختن و انهدام و انفجار و یا آشوب بود.

البته حالا طرح صحبت‌های غیرمسؤولانه و بچگانه بسیار آسان است، ولی آن روزها در میان آن همه مخاطرات، آن همه ابهامات و تاریکی‌ها و آن همه دشمنانی که در داخل و خارج، در کمین اوضاع ناآرام و بی ثبات ایران نشسته بودند و با هزارها وقایعی که در هر لحظه رخ می‌داد، تصمیم‌گیری و عمل، کار آسانی نبود.

اصولاً اداره و هدایت عملیات پیچیده چریکی و انقلابی به مراتب از جنگ‌های منظم دشوارتر است. چون فرماندهان و رهبران ملی باگروه‌های سازمان یافته و آموزش دیده و منضبط و منظمی سروکار ندارند و ثبات و چگونگی اوضاع و احوال هم تحت عوامل داخلی و فشارهای خارجی در هر لحظه متغیر و غیرقابل پیش‌بینی است. دست‌اندرکاران در عین حال که تلاش می‌کنند اوضاع را به سمت ایده‌آل‌های دلخواه هدایت کنند، گاه خواه و ناخواه با امواج پرنسان و قایع به سمت حالات و شرایط به کلی پیش‌بینی نشده کشانده می‌شوند.

در ساعت ۲ بعدازظهر یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که ارتش همبستگی خود را اعلام کرد، چه کسی فکر می‌کرد که واقعی به شکلی که پیش رفت، پیش بود؟!  
 حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی طی اعلامیه‌های صادره در پاریس خطاب به افسران ارتش ضمن نصیحت، وعده‌های دلگرم‌کننده‌ای داده بودند. همین ده روز جلوتر در بهشت زهرا فرموده بودند «من به شما نصیحت می‌کنم که بیانید در آغوش ملت... رهانکنید این را، خیال نکنید که اگر رهای... ما می‌آئیم شما را به دار می‌زنیم...»

ارتش نیز بطور نسبی (نسبت به سایر انقلابات جهان) با حداقل متأثرتر که احتمال می‌رفت، همبستگی و اطاعت خودش را اعلام کرده بود و رئیس ستاد و فرماندهیان را که دولت جدید (نظام جدید) تعیین و منصوب کرده بود، بدون چون و چرا پرسیده بود تنها درگیری و برخورد نسبتاً عمدۀ ای که شده بود (در محل مرکز آموزش سپاهی) هوایی) در واقع ابتدا بین دو گروه از خود ارتش، بین واحدهای مرکز آموزش هوایی و بعضی از عناصر و واحدهای گارد شاهنشاهی به وقوع پیوسته بود و بعد بالا فاصله گروههای مسلح انقلابیون برای کمک به پرسنل هوایی بر علیه گارد وارد عمل شده و ابتکار عمل به دست انقلابیون افتاده بود.

در روزهای قبل از آن، مردم انقلابی، روی تفنگ ارتشی‌ها گل میخک و گل رز می‌گذاشتند و ارتشی‌ها هم با نگاههای ساده و بی‌آلایش به تلاش‌های انقلابی نگریسته و بالبخندهای مهرآمیز و نگاههای پر از صفاشان، گویی بطور غیرمستقیم به انقلابیون دلگرمی و اعتماد به نفس می‌دادند.

اصلًاً صحبتی از انهدام ارتش و یا انجام حرکات تندی مثل لطمۀ زدن به افسران و درجه‌داران ایرانی و آمریکایی و یا انگلیسی در کار نبود. هدف انقلاب، که نابودی مملکت و نهادهای ملی نبود.

با تظاهرات یکپارچه و با حرکت تقریباً دسته‌جمعی ملت ایران، رژیم در واقع از مدت‌ها قبل از ۲۲ بهمن سقوط کرده بود و همین امر منجر به خروج شاه (در حال گریه) و ورود پر از شکوه و جلال آقای [امام] خمینی، و استقبال بی‌نظیری از ایشان که در تاریخ جهان سابقه نداشت، شده بود.

در حقیقت، روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مقطع اعلام پیروزی انقلاب و در واقع نقطه عطفی از تاریخ این ملت بزرگ بود که به حکومت مطلقه و استبدادی خاتمه داد.

بنابراین با توجه به توضیح اجمالی فوق، اعدام‌های بسیاری از افسران که اصولاً گناهی جز اجرای دستور برای تأمین به اصطلاح امنیت‌کشور، در چارچوب نظاماتی که در آن قرار داشتند، مرتکب نشده بودند به هیچ‌وجه جایز نبود و جز انهدام روحیه ارتش و سیستم‌های فرماندهی آن که جبرانش هنوز هم سال‌ها به طول می‌انجامد، نتیجه‌ای نداشت.

من شخصاً معتقدم که رژیم از تاریخ خروج پادشاه سقوط کرده بود، و عقیده دارم که ایشان خود اجتناب‌ناپذیر بودن انقلاب را احساس کرده بود. فراموش نکنیم که غالب زعمای رژیم گذشته مانند امیرعباس هویدا و ارتشدید نصیری و بسیاری از وزرا در اصل به دستور ایشان بازداشت و از زندان‌های دژبان‌کل و ساواک رژیم گذشته به رژیم جدید تحويل داده شدند. باز هم اعتقاد دارم که ورود وجود شخصیت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در آن مقطع حساس برای ثبات دادن به اوضاع و جلوگیری از به هم پاشیدن مملکت بسیار ضروری بود.

بگذریم، با این سوابق ذهنی که گوشه‌ای از هزارها است، بنا به مأموریت و موقعیت حساسی که سرنوشت به امر پروردگار برای من رقم زده بود، فقط به فکر جلوگیری از انهدام ارش و از هم پاشیدگی مملکت بودم.

در آن شامگاه ۲۲ بهمن، من و همچنین بسیاری از شخصیت‌هایی که دولت آقای مهندس بازرگان را تشکیل می‌دادند، و همچنین بسیاری از شخصیت‌های ملی مذهبی مانند مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی، مرحوم آیت‌الله دکتر مفتح و مرحوم شهید حاج مهدی عراقی، در قرارگاه خودمان در طبقه دوم مدرسه رفاه، درگیر تلاش برای کنترل حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران زمین بودیم. در هر دقیقه صدها گزارش حضوری، تلفنی و تلگرافی می‌رسید و صدها واقعه رخ می‌داد و مطرح می‌شد که همه جنبه فوتی و فوری داشت و باید تصمیم گرفته و دستوراتی صادر شود. در دو اتفاقی که محل کار من بود و به هم مرتبط می‌شد بر روی میزها چندین تلفن وجود داشت که در هر لحظه همه آنها زنگ می‌زد و غالباً افسران و یا غیرنظامیان همکار که گوشی را بر می‌داشتند به علت حساسیت و قایع و اهمیت اخذ تصمیم گوشی‌هارا نگهداشتند منتظر من می‌شدند. از یک واقعه به واقعه دیگر، و بعد به واقعه دیگر و نوع دیگر و بعد... به همین ترتیب.

همه جا در سطح کشور بی‌نظمی و آشوب و زدو خورد بود. یکی می‌گفت به باراندازها و اسکله‌ها و بنادر غیرنظامی و اسکله‌ها و تأسیسات نیروی دریایی حمله کرده‌اند، دیگری گزارش می‌داد آشیانه‌های هوایی‌ماهی نظامی و فرودگاه‌های غیرنظامی در معرض تهاجم و یا تعرض قرار گرفته‌اند. باز گزارش می‌رسید که عده‌ای تانک‌ها و یا

خودروها را آتش می‌زنند. آن دیگری مسئله اداره ثبت استناد و یا موزه‌های ملی را مطرح می‌کرد و آن یکی از سیلوهای گندم گزارش می‌داد که احتمال خطر آتش زدن وجود دارد... و قص علیهذا... گاهی هم متصدیان و مسؤولین مؤسسات و دستگاههای حساس دولتی و یا بخش خصوصی که نگران وضع حساس سازمان مربوطه‌شان بودند پیشاپیش مزاحم شده و اظهار نگرانی و تقاضای کمک می‌کردند.

کامیون‌های اسلحه و مهمات و سایر وسایلی را که واحدهای گارد رها کرده بودند از قبیل مسلسل، تفنگ، بازوکا، آرپی جی و خمپاره‌انداز و نارنجک و غیره می‌آوردند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، بحق و یا ناحق دسته دسته نظامیان و غیرنظمیان دستگیر شده را می‌آوردند و ما دیگر فضایی برای نگهداری و حفاظت آنها نداشیم و باید به فکر غذا و خواب و دستشویی و معالجه و مداوا و سایر نیازمندی‌های آنها هم باشیم. تصمیم درباره مرخص کردن و یا نگهداری آنها هم مسئله وقت‌گیر و مشکلی شده بود. باری، در آن شامگاه ۲۲ بهمن که ارتش از نظر فرماندهی موقتاً بلا تکلیف شده بود همه فرماندهان لشکرها، پایگاه‌ها و پادگان‌های عمدۀ، پیاپی و مکرر برای رفع مشکلات خودشان زنگ می‌زدند و کسب تکلیف می‌کردند. رژیم قبلی برای حفظ نظم و برقراری حکومت نظامی غالباً آنها را در شهرهای منطقه مربوطه پخش کرده بود، و حالا در مرازهای شمالی و بخصوص در منطقه زاگرس که جمعیت‌ها و گروههای بدون مسؤولیت برای دخالت در امور و به دست گرفتن اوضاع تلاش می‌کردند، واحدهای نظامی در معرض تهدید قرار گرفته و فرماندهان لشکرها و پایگاهها که غالباً دوستان قدیم من بودند که به علت سیستم و روش ناصحیح زمان شاه، جرأت هرگونه اخذ تصمیم و ابتکار عمل را نداشتند، با اضطراب و نگرانی زیاد از ما می‌خواستند علاوه بر تصمیم‌گیری فوری، سریعاً از طریق رادیو و تلویزیون و یا هرگونه امکانات سیاسی و اجتماعی و امنیتی دیگر که مقدور است، وسیله رفع تهدید و یا کمک‌رسانی به آنها را فراهم سازیم که بلا فاصله با کمک سایر شخصیت‌های دولت که در قرارگاه حضور داشتند و همگی بسیار فعال و فداکار بودند مشکلات را تا آنجا که مقدور بود برطرف می‌کردیم.

آقای دکتر ابراهیم یزدی که سمت معاونت انقلاب را در کابینه آقای بازرگان داشت غالب امور غیرنظمی و بخصوص مسائل امنیتی، اطلاعاتی و انقلابی را بر عهده داشت و گاهی در هم آهنگی سایر امور نیز شرکت و یا دخالت می‌کرد و تأییدهای شب بدون وقه کار می‌کرد. من هم برای رفع بعضی از مشکلات و مسائل مربوطه با ایشان تبادل نظر و دریافت کمک می‌کردم.

پروردگار کعبه، خدای بزرگ ایران، تو خود گواهی که برای نجات مملکت و ارتضی دلاور و معصوم آن از خطر انهدام، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

در ساعت ۱۱ همان شب، سرکار سرهنگ صوفی آجودان تیمسار ارتشید قره‌باغی رئیس ستاد کل، زنگ زد و از قول ایشان اظهار داشت «به علت هجوم و تیراندازی دستجات مسلح به قرارگاه ستاد کل، کلیه پرسنل ستاد را ترک کرده‌اند، ما به اتفاق تعدادی از رؤسای عالی رتبه مستشاری آمریکا که در بین آنها سه نفر بانوی سکرتر نیز وجود دارند و همچنین با عده زیادی از افسران عالی رتبه خودمان به پناهگاه و اتاق عملیات زیرزمینی رفته و دربهای آهنه آن را بسته‌ایم. تمنا داریم فوری برای نجات ما اقدام کنید». من گفتم اقدام می‌کنم. ولی با توجه به خبرهای ناراحت‌کننده‌ای که از تبریز و آبادان رسید درگیر شدم. از اهواز و آبادان فرمانده لشکر زرهی تیمسار سرلشکر شمس تبریزی و تیمسار سرتیپ اسفندیاری گزارش می‌دادند که تیپ زرهی اعزامی از لشکر اهواز را انقلابیون آبادان در محاصره گرفته و خیال تعرض و خلع سلاح آن را دارند. که فوراً برای رفع تهدید و مراجعت تیپ مزبور به اهواز اقدامات مقتضی و مؤثر به عمل آمد. علت مراجعته غالب فرماندهان به این دلیل بود که میل نداشتند از طریق زور و زد خورد با مردم برخورد کنند و از کشیدن اسلحه به روی مردم اکراه داشتند.

از تبریز سرلشکر بیدآبادی فرمانده پادگان گزارش می‌داد که عناصر مشکوک و تندرو غیرملی، بعضی از نقاط شهر را اشغال و برای به دست گرفتن کنترل بقیه شهر مبادرت به تیراندازی و ایجاد آشوب کرده‌اند.

در تهران جسته و گریخته خبر می‌رسید که عده‌ای مشکوک الهویه و بعضی گروه‌های تندرو خیال حمله به آمادگاه‌های لجستیکی و مخازن اسلحه و مهمات را دارند. در

داخل واحدهای ارتش نیز نظم و انضباط از هم گسیخته بود. در ستاد موقت فقط چند نفری بودیم که از اهمیت پخش اسلحه در میان گروههای ناشناخته و تندرو آگاه بودیم و با احساس مسؤولیت شدید، خطر را درک می‌کردیم.

در ساعت یک بعد از نصف شب، مجدداً از ستاد کل ارتش زنگ زدند. تیمسار سپهبد فیروزمند معاون ستاد کل بود. ایشان اطلاع می‌داد «ما در داخل اتاق عملیات زیرزمینی گیر کرده‌ایم. تعداد زیادی افسران عالی‌رتبه آمریکایی و ایرانی اینجا هستند، بعضی سیستم‌ها مثل سیستم هوارسانی پناهگاه از کار افتاده، اگر تا نیم ساعت دیگر کمک نرسد، همگی به علت نبودن هواخواهیم مرد».

به علت اهمیت موضوع تصمیم گرفتم بلاfaciale شخصاً برای نجات آنها حرکت کنم. هر اشتباه کوچکی ممکن بود یک فاجعه به بار آورد. موضوع را با آقای امیرحسین پولادی از اعضای فعال نهضت آزادی که شب و روز برای خدمت تلاش می‌کرد، در میان گذاشتم، ایشان توصیه کرد که بهتر است به اتفاق آقای دکتر یزدی اقدام کنیم. چون در این صورت احتمال برخورد با موافع کمتر می‌شد. آقای دکتر یزدی بعد از نیمه شب به منزل که در همان خیابان عین‌الدوله بود رفته بود. با تلفن ایشان را از خواب بیدار کردم و به هر حال هر دو یا یک جیپ و به اتفاق چند نفر مسلح، به طرف ستاد کل حرکت کردیم. در مسیر ما در سر چهارراه‌ها جوان‌های رزم‌مند و انقلابی طبق دستور در چهارراه‌ها سنگربندی کرده و دور هم جمع شده و برای گرم کردن خود آتش درست کرده بودند. اول شب خود من از طریق تلویزیون توصیه کرده بودم که سنگرهای احتیاطاً حفظ کنند. منظره جالب و پرا بهتی بود. همه جا جلوی ما را سد می‌کردند ولی غالباً یا من و یا دکتر یزدی را شناخته و پس از سلام و تعارف راه را باز می‌کردند.

در چهارراه قصر و در محل فرارگاه ستاد کل عده زیادتری از چریک‌ها و یا مجاهدین اطراف ستاد را گرفته و به خاطر سرمای شدید در داخل جوی آب آتش افروخته بودند. از اوضاع ستاد جویا شدیم. غالباً اظهار می‌داشتند که حتی یک نفر هم در ستاد وجود ندارد. چون آنها از محل پناهگاه مستحکم و بتن آرمه زیرزمینی اطلاع نداشتند ولی من که مطمئن بودم میکروفون باطری‌دار را از یکی از مجاهدین گرفته و

کراراً اعلام کردم که برای نجات آنها در محل حاضر شده‌ایم، با اطمینان خاطر از پناهگاه خارج شوند، ولی ظاهراً آنها در داخل پناهگاه که چندین متر زیرزمین است صدای ما را نمی‌شنیدند.

شیشه بسیاری از پنجره‌ها شکسته و توی محوطه ریخته بود ولی به هیچ وجه خونی در کار نبود. ظاهراً بعضی از چریک‌های مجاهد وقتی دیده بودند در قرارگاه کسی جنب وجوشی ندارد بی‌جهت به طرف پنجره‌ها تیراندازی کرده بودند. به اتفاق آقای دکتر یزدی و همراهانمان و دو سه نفر از چریک‌های محل، رفتیم و در اتاق فرمانده قرارگاه نشستیم. تلفن‌های خارجی ستاد قطع شده بود ولی تلفن داخلی بدون متصلی و یا اپراتور بطور اتوماتیک کار می‌کرد. از روی صورت تلفن‌ها که بر روی میز فرمانده قرارگاه زیر شیشه قرار داشت به چند شماره داخلی زنگ زدم. خوشبختانه یکی از آنها که اتاق عملیات بود جواب داد.

از سرhenگ صوفی خواهش کردم که خارج شوند و در سرسرای دیبرخانه ستاد کل برای بازدید و ملاقات جمع شوند. محل اتاق عملیات زیرزمینی را نمی‌دانستیم و اگر هم می‌دانستیم ضرورتی نداشت که هر غریبه‌ای وارد آن شود (این ستاد در واقع ستاد ارتش ملی و انقلاب بود) بنابراین موضوع وجود بطری‌های مشروب خالی و غیره... در پناهگاه که تویینده ادعای کرده است، به کلی کذب محض است و اصولاً مغایر فضیلت انسانی و دون شأن و جوهر پاک هر سرباز ایرانی است که در چنین بحران و خیمی به میخوارگی و لهو و لعب مشغول باشد.

چند دقیقه بعد به اتفاق آقای دکتر یزدی به سرساکه در کنار اتاق ریاست ستاد کل است رفتیم. همه افسران عالی‌رتبه ایرانی و آمریکایی که در بین آنها سه نفر بانو نیز وجود داشت، با کمال متناسب و احترام به صورت یک صف به ترتیب ارشدیت در کنار هم ایستاده بودند. با یک یک آنها تعارفات نظامی رسمی را به عمل آوردیم و سپس من و دکتر یزدی به اتاق معاونت ستاد کل رفتیم. تیمسار فیروزمند وضع ستاد و اوضاع ارتش را بطور خلاصه توضیح دادند. من از موقعیت استفاده کرده و به ایشان گفتم «به کلیه ارتش‌ها و پایگاه‌ها و لشکرها تلگرافاً» دستور فوری صادر کنید که واحدها و

دسته جات پراکنده شده در هر منطقه را جمع آوری و در پادگان‌های مربوطه به انتظار دریافت دستورات بعدی آماده باشند». و بعد اضافه کردم «می خواهم ارتش دست نخوردۀ باقی بماند». زیرا در اینگونه موارد، در تاریخ انقلابات جهان دیده شده است که دشمنان خارجی از فرصت هرج و مرچ‌های انقلابی و عدم ثبات استفاده کرده و دست به تهاجم و تعرض می‌زنند. بعدها مخالفین ارتش که برنامه و آرزوی انحلال نیروهای مسلح را داشتند، جمله آخری را برای من به صورت پیراهن عثمان درآوردند.

تصمیم گرفتیم که افسران ایرانی و آمریکایی را با اتوبوس به سفارت و خانه‌هایشان بفرستیم ولی حتی یک نفر درجه‌دار و یا راننده اتوبوس هم در قرارگاه حضور نداشت. بنابراین از افسران ایرانی خواستیم که هر کدام یک یا دو آمریکایی را در اتومبیل خودشان سوار کنند. بعد خودروها به طور ستون پشت سر هم حرکت کردند. من و آقای یزدی در جلو آنها بودیم و راه‌ها را باز می‌کردیم. اول افسران آمریکایی را که به اتفاق بانوان جمعاً ۲۱ نفر بودند در محل درب غربی سفارت آمریکا تحویل دادیم و بعد آقایان افسران ایرانی را به قرارگاه خودمان در مدرسه رفاه بردیم. ساعت ۴/۵ صبح شده بود. دستور دادم به همه آنها یک صباحانه مفصل بدهنند و بعد با کمال احترام همه آنها را تا درب منزلشان به منظور حفاظت، اسکورت کنند.

## واقعه دوم، از دو رویداد

ما نظامی‌ها از صبح سه‌شنبه ۲۴ بهمن در ساختمان قرارگاه ستاد کل مستقر شدیم. صبح سه‌شنبه، طبق قرار قبلی بسیاری از شخصیت‌های ملی منجمله تیمسار سرلشکر قرنی (سپهبد پس از شهادت) سرکار سرهنگ عزت‌الله ممتاز (سرتیپ بازنیسته فعلی) سرکار سرهنگ مجللی (سرتیپ بازنیسته فعلی) سرکار سرهنگ حسینقلی اشرفی فرماندار نظامی محترم آقای دکتر مصدق، آقای داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و وزیر کایته موقع انقلاب، تیمسار سرلشکر فربد (بعد‌های ریاست ستاد کل) و بسیاری شخصیت‌های دیگر نظامی و غیرنظامی، حدود پنجاه نفر در منزل اینجانب حضور یافتدند و از منزل دسته جمعی برای افتتاح ستاد کل به سمت قرارگاه کل رفتیم.

قبل‌آ اطلاع داشتم که حتی یک نفر درجه‌دار و سرباز وظیفه برای نگهبانی و پاسداری قرارگاه کل وجود ندارد. بنابراین از آقای اکبر پوراستاد (بعدها نماینده مجلس) که در بین مجاهدین اسلامی و بچه‌های جوانمرد و لوطی صفت بازار نفوذ زیادی داشت، خواهش کرده بودم که حدود دویست نفر از بچه‌های مسلح را که آماده‌اند با کمال نظم و انضباط پاسداری و خدمات قرارگاه کل را به عهده بگیرند، صبح زود در کنار منزل من آماده نگهدارد که به اتفاق حرکت کنیم. صبح زود دو اتوبوس به تعداد یک گروهان کامل چریک مجاهد اسلامی ملی مسلح در کوچه ما آماده بودند، که پس از خواندن چند سروド انقلابی ملی اسلامی، همراه ما حرکت کردند. بلا فاصله پاسدارخانه را به راه انداختیم و نگهبانی و دفاع تزدیک قرارگاه کل را تأمین کردیم. جالب است که بگوییم تا مدت‌ها بعد هیچ یک از ادارات وابسته به ستاد کل منجمله دارایی به طور کامل به راه نیفتاد و بنابراین آقای پور استاد تا چندین هفته هزینه غذا و سایر مایحتاج این جوان‌های باشرف را شخصاً تأمین می‌کرد، که ندانستم بعدها جبران شده است یا خیر؟

ستاد را افتتاح کردیم. آقای فروهر وزیر کار به نمایندگی از طرف دولت و ملیون‌طی سخنرانی کوتاه و مهیجی برای ارتش ملی آرزوی موفقیت کرد و به این ترتیب از روز سه‌شنبه اقدامات ما به امور نظامی محدود گردید که البته غالباً به علت درگیری‌ها و ناامنی‌هایی که در سطح کشور وجود داشت، با امور ملی و امنیتی نیز مربوط می‌گردید ولی به هر حال دیگر ما با امور مربوط به انقلاب ارتباطی نداشتیم.

بسیاری از امرا و افسران شاغل و حتی بازنشسته‌ها، در محل قرارگاه کل حضور پیدا کرده و منتظر تعیین تکلیف خود بودند. تعدادی هم در انجام کارها کمک می‌کردند. به اتفاق تیمسار قرنی تصمیم گرفتیم که از وجود بعضی از آنها موقتاً هم که شده استفاده شود. چند نفر از ورزیده‌ترین و برجسته‌ترین امرای ارتش، تیمسار سپهبد هوشنگ حاتم، تیمسار سپهبد عبدالعلی نجیمی و تیمسار سپهبد خلیل بخشی آذر در دفتر جانشین و معاون ستاد حضور یافته و از هر مشورت و کمکی دریغ نمی‌کردند.

تعدادی از امرا و سرهنگ‌های شاغل و بازنشسته‌ای هم که از دوستان خصوصی و

صمیمی من بودند و همگی از افسران برجسته‌ای بودند که رژیم قبلی از خدمت برکنار کرده بود، روز ۲۲ بهمن به ما پیوسته و در این دوران کوتاه، در کانون تلاش‌ها قرار گرفته و بی‌ریا جان‌فشنای می‌کردند.

به هر حال روز سه‌شنبه نیز با همان شدت روز قبل در گیر مسائل نظامی و امنیت ملی بودیم. ساعتی بعد از نیمه شب به منزل برگشتم. در ساعت ۳ صبح روز چهارشنبه ۲۵ بهمن تلفن منزل زنگ زد. تیمسار سپهبد محققی فرمانده ژاندارمری کل که تا دستور ثانوی به طور موقت در محل فرماندهی خود به عنوان سرپرست ابقاء شده بود اظهار داشت «جناب سرهنگ، هم‌اکنون چند تا از پست‌های نگهبانی و مراقبت ما در سواحل خلیج فارس و دریای عمان گزارش می‌دهند که ناوگان جنگی آمریکا دارند ظاهرآ به سواحل ما نزدیک می‌شوند، چه باید کرد؟! به ایشان گفتم لطفاً سعی بفرمایید با تحقیقات بیشتر، اطلاعات مشروح و دقیق‌تری به دست بیاورید و بعد مجددآ تماس بگیرید».

بلافاصله به خانه تیمسار قرنی تلفن زدم و ماجرا را توضیح دادم.

ایشان گفتند مسئله در حدی نیست که ما بتوانیم رأساً تصمیم بگیریم. خود شما سعی کنید با آقای بازرگان تبادل نظر و کسب تکلیف کنید. تا صبح سعی کردم با آقای بازرگان تلفنی تماس بگیرم، موفق نشدم. چند بار دیگر با تیمسار محققی تلفنی تماس گرفتم ایشان نتوانسته بود اطلاع بیشتری به دست بیاورد.

ساعت هشت صبح به قرارگاه کل رفتم. با تیمسار قرنی در مورد برنامه‌های کلی و مسائل عمده و منجمله همین اطلاعیه مانور ناوگان آمریکا مشغول مذاکره و تبادل نظر بودیم که ناگهان تیمسار سرلشکر رضا جناب رئیس دیبرخانه ستاد کل که هنوز به کار خود ادامه می‌داد، وارد اتاق شد و اظهار داشت وابسته نظامی شوروی بدون اطلاع قبلی به قرارگاه کل آمده و تقاضای ملاقات با ریاست ستاد را دارد. تیمسار قرنی جواب داد «بگویید تیمسار حاتم با ایشان صحبت کند و نتیجه را اطلاع دهند». چند دقیقه بعد تیمسار جناب مراجعت کرد و اظهار داشت «تیمسار حاتم می‌گویند اطاعت می‌شود ولی به شرط آنکه جناب سرهنگ توکلی هم حضور داشته باشند». همه محافظه‌کاری و احتیاط می‌کردند زیرا اوضاع هنوز ظاهرآ بی ثبات به نظر می‌رسید. من قبول کردم و

رفتیم در اتاق تیمسار حاتم نشستیم. وابسته نظامی شوروی، به اتفاق یک نفر مترجم وارد شد. پس از تعارفات و احترامات نظامی متقابل، به مترجم گفتم غرض از حضور در این موقعیت بحرانی آن هم بدون اطلاع قبلی به چه منظور است؟ مترجم جواب داد اداره دوم ستاد کل عملأً تعطیل است و دایره تشریفات هم کار نمی‌کند و مسأله هم خیلی فوری و فوتی است. در حالی که رویم به طرف وابسته نظامی بود، به مترجم گفتم بسیار خوب مطلب چیست؟ صحبت کنید. وابسته نظامی به زبان روسی چیزهایی گفت و بعد سکوت کرد. مترجم ترجمه کرد «ایشان می‌گویند از طرف مقامات اتحاد جماهیر شوروی پیامی دارند که بسیار فوری و حائزهایی است». گفتم پیام مربوط به چیست؟ وابسته نظامی مطالبی را ادا کرد و مترجم ترجمه کرد «برابر اطلاعات و اسلحه ناوگان آمریکا در دریای عمان و خلیج فارس به سواحل و آبهای ایران تزدیک شده‌اند» گفتم منظور چیست؟ وابسته نظامی گفت «این اقدام باعث نگرانی دولت شوروی شده و مأموریت دارم که رسمأً اعلام کنم چنانچه ناوگان آمریکا در سواحل ایران نیرو پیاده کند، برای امنیت مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی مخاطره‌انگیز است و لذا اتحاد شوروی هر اقدامی را که لازم باشد معمول خواهد داشت». پاسخ دادم «در این زمینه اطلاع دقیقی ندارم» خلاف نمی‌گفتم چون خلاف در شأن یک فرمانده انقلابی نبود ولی اطلاعات ما در این زمینه دقیقاً دقیق نبود. چیز دیگری نداشتیم که بگوییم. هر چه می‌گفتیم از طرف آنها هزار تعبیر می‌شد.

در همین لحظه چند ضربه به درب [در] اتاق زدند و آجودان جدید ستاد کل وارد شد و گفت جناب سرهنگ مسئله‌ای فوری پیش آمده؛ گفتم این روزها همه کارها فوری است، اصلاً مورد غیرفوری نداریم، حالا داریم صحبت می‌کنیم. پاسخ داد تشریف بیاورید دم درب موضوع بسیار حساس است. به خارج از اتاق رفتم سرلشکر جناب هم رسید اظهار داشتن اطلاع موشق رسیده است که دو سه هزار چریک چپ تندرو و مسلح به سفارت آمریکا حمله کرده و بسیاری از دفاتر را آتش زده و سفیر و دیپلمات‌های سفارت آمریکا را دستگیر و قصد دارند آنها را تیرباران کنند». ۱

۱- یورش مذبور از سوی چریک‌های فدایی خلق ترتیب داده شده بود که ویلیام سولیوان سفیر وقت

ضربه بسیار سنگین بود. در ته دل انصافاً اقرار کردم که یکی از فوری‌ترین و حساس‌ترین وقایعی است که پیش آمده. فوری به داخل اتاق برگشتم رو کردم به مترجم و گفتم مورد بسیار فوری و آنی پیش آمده است که باید بلاذرنگ شما را ترک کنم، به ایشان بگویید تحقیق می‌کنیم. و در عین حال برای آن جوابی هم به گفته‌های خشک و تلویحاً تهدیدآمیز وابسته نظامی داده باشم اضافه کردم ارتش ملی ایران با همه تهدیدات از هر سمت که باشد مقابله خواهد کرد و همه منجمله خود شما باید بدانید که تجاوز به مرزهای این سرزمین بسیار گران تمام خواهد شد». و بعد با خدا حافظی سریع از اتاق خارج شدم.

در اتاق تیمسار فرنی به ایشان گفتم حمله به سفارت آمریکا را شنیده‌اید؟ چه باید کرد؟ آیا شما دستوری داده‌اید؟ ایشان فرمودند مسئله سفارت مربوط به دولت و مقامات امنیتی و کشوری است. گفتم «تیمسار کدام دولت، کدام مقامات کشوری و امنیتی، سازمان امنیت که بهم خورده و در سطح تهران برای نمونه یک پاسبان هم وجود ندارد، اعضای دولت هنوز به محل کار خودشان هم مسلط نیستند، حالا موقع این محافظه کاری‌ها نیست و من شخصاً برای نجات سفارت اقدام می‌کنم». رو کردم به آجودان و یا رئیس دبیرخانه و گفتم فوری به درباری کل زنگ بزنید که سرکار سرهنگ امیر رحیمی خودشان با حداقل دو گروهان در محل سفارت آمریکا به ما ملحق شوند و بعد به سمت پاسدارخانه دویدم. به آقای اکبرپور استاد گفتم فوری از بچه‌ها هر تعداد آماده دارید همراه من حرکت کنند (در صفحات گذشته توضیح داده‌ام که تا چند هفته حتی یک درجه‌دار و سرباز در قرارگاه کل وجود نداشت. سایر واحدهای رزمی مقیم مرکز هم که تابع گارد شاهنشاهی بودند وضع رضایت‌بخشی نداشتند، فقط پرسنل درباری کل تا اندازه زیادتری با نظم و انضباط باقی مانده بودند). آقای پور استاد جواب داد همین شش نفر بیشتر نیستند. گفتم فوراً همین‌ها پشت کماندوکار من سوار شوند. فوری سوار شدند و

→

آمریکا در خاطرات خود بدان اشاره می‌کند.

پس از این حمله با حضور دکتر یزدی، سرهنگ توکلی و سرهنگ امیر رحیمی، مهاجمین از محوطه سفارت بیرون رانده شدند و ماسالله قصاب و گروهی از بچه‌های انقلابی، حراس سفارت آمریکا را بر عهده گرفتند اما بعید به نظر می‌رسید مهاجمین قصد تیرباران آمریکایی‌ها را داشته باشند.

چون ترافیک وجود نداشت چند دقیقه بعد به میدان ۲۵ شهریور (۷ تیر فعلی) رسیدیم. از فرط خستگی و چند شبانه روز بی‌خوابی، دیگر قادر به حرف زدن هم نبودم. در بین راه افکار گوناگونی مغز را احاطه کرده بود. قتل دیلمات‌ها و حتی بی‌حرمتی به آنها در قاموس هر فرهنگی قابل شمات و سرزنش بود.

تلفن دیشب تیمسار محققی، اظهارات اولتیماتوم گونه پنج دقیقه قبل وابسته نظامی شوروی، ترور سفیر آمریکا در افغانستان که همین ۴۸ ساعت قبل (دوشنبه ۲۳ بهمن) به اتفاق راننده‌اش در کابل به قتل رسیده بود، همه در ذهنم تداعی و تداخل کرده بودند. احتمال می‌دادم در صورت یک عمل تند دیگر، با عکس العمل شدید دولت آمریکا نسبت به ایران و حتی شوروی روبرو شویم. ظاهراً چپ‌های تندرو و بچه‌های ساده‌دل، قدرت آمریکا را دست کم گرفته بودند.

از صد متر مانده به استادیوم امجدیه راه‌ها را بسته بودند. جمعیتی از مردم که با این تندروی‌ها مخالف بودند و معتقد بودند که اینگونه اعمال مآلًا به انقلاب اصیل و اصلی ایران لطمہ می‌زند و چهره مرا هم می‌شناختند، جلو آمدند و توصیه کردند که با کماندوکار وارد معركه نشوید. گفتم فقط قصد نصیحت این آقایان را دارم. پیشنهاد کردند باز هم بهتر است به جای کماندوکار از کامیونی که در محل حضور داشت و دیواره اطراف آن هم آهنه بود، استفاده کنیم. همین کار را کردیم. سفارت آمریکا را دور زدیم. با بلندگوی باطری دار مرتبآ و مکرراً تندروها و مهاجمین را که همه مسلح و به رسم جنگلی‌ها، قطارهای فشنگ را به حالت ضربدر، از رو بسته بودند، نصیحت کردم و تقاضا کردم که اطراف سفارت را خالی کنند. بسیاری از این افراد مسلح زن و یا دختر بودند. در طول مدتی که در اطراف سفارت دور می‌زدیم یک بار در ضلع شرقی تندروها با مسلسل خودکار از بالای دیوار سفارت روی کامیون آتش کردند و یک بار هم در مقابل درب جنوبی و اصلی سفارت چند تیر تفنگ در سمت ما آتش شد، که به مشیت پروردگار، آسیبی به هیچ کدام نرسید و فقط دیواره کامیون سوراخ شد. رسیده بود بلاعی ولی به خیر گذشت.

بعد وارد سفارت شدیم در همین موقع و بطور همزمان آقای دکتر یزدی از نخست

وزیری و سرکار سرهنگ امیر رحیمی فرمانده دژبان قرارگاه کل (سرتیپ بازنشسته فعلی) هم با دو سه کامیون سرباز رسیدند. سفارت اشغال شده بود. چند تا از سالن‌های مربوط به کنسولگری را آتش زده بودند و خاموش شده بود. مدافعين داخلی سفارت از گاز اشک‌آور استفاده کرده بودند که به همین دلیل در تمام مدت آب از چشم همه سرمازیر بود. منظره عجیبی بود. اعضای سفارت را به خط کرده و کنار دیوار نگهداشتند. کسی به من چیزی نگفت ولی من هنوز هم که سال‌ها می‌گذرد تصور می‌کنم به احتمال زیاد قصد تیرباران آنها را داشتند.

سعی کردم مردها و زن‌های مسلح را با مدارا از سفارت خارج کنم. مرتب با بلندگو به افراد خودمان دستور می‌دادم و از مهاجمین تقاضا می‌کردم که سفارت را ترک کنند. به لحن صدا و دستورات خودم ضمن تأکید بر ضرورت اطاعت، حالت خواهش و تمنا داده بودم. در ساعت ۳ بعداز ظهر همه گروه‌های چپ تندر و از سفارت خارج شده بودند. آقای دکتر یزدی بنا به مسؤولیت مقام خود، سفیر و دیبلمات‌ها را به محل خانه سفیرکبیر که در داخل محوطه سفارت است هدایت کرده و مشکلات مربوطه را رسیدگی می‌کرد. امروز هم وقتی به ماجراجی آن چند ساعت فکر می‌کنم می‌بینم چه از نظر انسانی و چه از نظر سیاسی و نظامی عمل بسیار درستی انجام داده‌ایم که اگر قابل باشد تاریخ بعدها درباره آن قضاؤت خواهد کرد.

در اینجا با آنکه خارج از موضوع است ولی لازم به یادآوری می‌دانم، که در حدود اوایل بهمن ۵۷ کمیته‌ای به نام کمیته استقبال که بعداً به نام کمیته رفاه معروف شد، در مدرسه رفاه واقع در پشت مسجد سپهسالار تشکیل یافته بود که مأموریت فراهم کردن کلیه وسائل و انجام ترتیبات و تشریفات مربوط به ورود امام خمینی را بر عهده داشت. پس از پیروزی انقلاب و انتقال هیأت دولت و شورای انقلاب به مقر نخست وزیری و همچنین با انتقال و استقرار نظامیان در قرارگاه ستاد کل که در صبح روز سه شنبه ۲۴ بهمن انجام گرفت، کمیته استقبال مدرسه رفاه عملاً تعطیل گردید. ولی با نشأت از نام کمیته مذبور و تسری شهرت آن به سایر نقاط، کمیته‌های انقلاب در سرتاسر کشور بطور خودجوش ایجاد گردید. که اینجانب به هیچ وجه و هرگز در هیچ کدام آنها شرکت

نداشته و از همان اول هم از اعدام پرسنل نظامی با کمال شدت انتقاد کرده و هدفی جز نیرومندی ارتش و اعتلای میهن بزرگ اسلامی مان نداشته و ندارم.

ضمناً به منظور آنکه در ثبت حقایق تاریخی استیاهی نشود، اینجانب دقیقاً در روز جمعه بیست و هفتم بهمن ۱۳۵۷ قبل از آنکه حتی یک نفر اعدام شده باشد، در منزل حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی حضور یافته و استعفای خود را حضور ایشان عرض و با کسب اجازه ایشان در خانه‌ام متزوی شدم.

اعتراض و مخالفت من با اعدام افسران در شماره‌های هفته اول و دوم اسفند ۱۳۵۷ نشریه محترم کیهان نیز درج و ثبت شده است.

#### سردبیر محترم:

به طوری که در مقدمه اشاره شد، این مختصر فقط شرح گوشش‌هایی از دو رویداد تاریخی دوران انقلاب است و البته آنچه را من گفته‌ام همه آنچه باید گفته شود نیست ولی خداوند بزرگ را در مقابل ملت ایران گواه می‌گیرم که در بیان این مطالب، صحت، صداقت و امانت را کاملاً مرعی و ملحوظ داشته‌ام.

شرح این خاطره کوچک پاسخی است به اشخاصی که از روی غرض، تعصب و یا بی‌اطلاعی نسبت به نحوه اقدام و انگیزه نجات افسران عالی رتبه ایرانی و همچنین افسران ارشد و سفیرکبیر و دیپلمات‌های آمریکایی اعتراض، انتقاد و یا تردیدی دارند. امیدوارم که از درج آن در جریده محترم کیهان مضایقه نخواهید فرمود.

#### سردبیر محترم،

«حساب نیک و بد ما نوشته خواهد شد زمانه را ورق و دفتری و دیوانی است»

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
با احترام

سرهنگ بازنشسته ستاد - نصرالله توکلی

## بر سر قرهباغی چه آمد؟

ارتشبد قرهباغی سال‌ها پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، طی سلسله مقالاتی در یکی از جراید فارسی زبان پاریس، آخرین روزهای ریاست ستاد خود در جریان پنهان شدن و فرارش از ایران را چنین شرح داد:

«بامداد روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ از خانه، به قصد رفتن به ستاد فرماندهی نیروی زمینی در لویزان خارج شدم.<sup>۱</sup>

با رسیدن به خیابان گرفتار راه‌بندان‌های متعدد و متواالی شدیم که غیرنظمیان مسلح با قرار دادن موانع در خیابان‌ها و کوچه‌ها ایجاد کرده بودند. غیرنظمیان مسلح که بعد‌ها معلوم شد افراد کمیته‌های انقلاب بودند سر چهارراه‌ها و حتی انشعابات کوچه‌ها، خودروها را به سمت‌های اجباری هدایت می‌کردند. راننده ما هم اجباراً مانند دیگر رانندگان اتومبیل‌ها تبعیت می‌کرد. بعد از مدتی ادامه حرکت در مسیرهای ناخواسته و سرگردانی در کوچه‌ها، معلوم شد که حرکت در سمت مطلوب غیرممکن است. فکر

۱- وی با لباس غیرنظمی و با یک اتومبیل دارای شماره سفید عادی (احتمالاً پیکان) رفت و آمد می‌کرد. کنده‌ذهنی وی تا آن حد بود که روز ۲۳ بهمن قصد رفتن به محل کار و نشستن پشت میز خود را داشت. وی لباس غیرنظمی خود را در ستاد تبدیل به اونیفورم می‌کرد!

کردم بهتر است تلفنی با ستاد بزرگ تماس بگیرم و اطلاع بدhem که من در راه بندان گبر کرده‌ام و دارم می‌روم به دفتر سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی در لویزان، به رانده گفتم اگر تلفن عمومی دید نگهدارد تا من تلفن بکنم. رانnde گفت: تیمسار فکر نمی‌کنم صلاح باشد.

در یکی از کوچه‌های دزاشیب که اجباراً به وسیله افراد مسلح هدایت شده بودیم به علت تراکم خودروها، رانnde متوقف و در انتظار باز شدن راه بود. ناگهان متوجه شدم که نزدیک منزل یکی از دوستان قدیمی هستم دستور دادم رانnde سر کوچه نگهدارد تا من از خانه این دوست تلفن بکنم. کیف سامسونیت را که معمولاً حاوی اسلحه کمری و یک رادیوی کوچک، دفتر تلفن و وسایل نوشتن بود برداشته پیاده شدم. بعد از چند دقیقه به خانه دوستم رسیدم و زنگ در را فشار دادم. «اردشیر» شخصاً در را باز کرد. با دیدن من متعجب شده گفت: تیمسار...! من بدون معطلي وارد خانه شدم. بعد از سلام و تعارفات مقدماتی، گفت: بیخشید، ما با راه بندان‌های متواالی مواجه شده نتوانستیم به راهمان ادامه بدھیم آیا ممکن است از تلفن شما استفاده بکنم؟ گفت بفرمایید... تلفن در قسمت ورودی خانه بود. اردشیر یک صندلی آورد و جلو تلفن گذاشت. من نشستم و مشغول گرفتن شماره تلفن‌های ستاد بزرگ شدم ولی هر چه تأمل کردم کسی گوشی تلفن را برنداشت. از تکرار شماره‌های ستاد نتیجه‌ای نگرفتم. شماره تلفن دفتر سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی را در لویزان گرفتم، بعد از مدت طولانی که تلفن زنگ زد آجودانش جواب داد. گفت: می‌خواستم با تیمسار بدره‌ای صحبت کنم. اظهار نمود تیمسار بدره‌ای زیر دوش هستند، وقتی آمدند بیرون عرض می‌کنم خدمتان تلفن بکنند. چون می‌خواستم از سایر فرماندهان نیروها خبری بگیرم، گفت: خودم مجدداً تلفن می‌کنم. سپس چندین بار شماره‌های تلفن سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی و دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی را گرفتم ولی کسی گوشی را برنداشت. بعد از چند مرتبه زنگ زدن به ارتشدید طوفانیان جانشین وزیر جنگ، موفق شدم با ایشان صحبت بکنم. بعد از احوالپرسی گفت: من می‌روم به لویزان نزد تیمسار بدره‌ای اگر کاری

داشتید به آنجا تلفن بکنید.<sup>۱</sup> در این موقع اردشیر برای من چای آورد. ولی حالت غیرعادی و نگرانی داشت. فکر کردم حتماً حضور غیرمترقبه من در خانه‌اش سبب نگرانی او شده است. اردشیر چیزی نگفت و برای اینکه موقع حرف زدن یا تلفن من تنها باشم رفت به اتاق از داخل اتاق سر و صدای زیادی می‌آمد، گوینده تلویزیون با هیجان فوق العاده از رویدادها گزارش می‌داد ولی در راهرو خانه به درستی مفهوم نمی‌شد. من مرتبأ شماره تلفن‌های ستاد بزرگ و فرماندهان نیروها را می‌گرفتم. ولی بی‌نتیجه بود... بالاخره بعد از مدتی زنگ زدن سپهبد بدره‌ای گوشی را برداشت.

بعد از سلام و تعارف، سؤال کردم، از ستاد بزرگ و سپهبد حاتم (جانشین ستاد بزرگ) خبر دارید؟ جواب داد: خیر، سپهبد حاتم دیشب با سپهبد ناصر مقدم (رئیس ساواک) از اینجا باهم رفته و دیگر خبری از هم نداریم. گفتم داشتم می‌آمد به لویزان ولی به علت راه‌بندان‌های متوالی در کوچه‌ها نتوانستم بیایم، هر چه به ستاد بزرگ تلفن می‌زنم کسی جواب نمی‌دهد. تیمسار بیینید اگر تلفنخانه نیروی زمینی می‌تواند با ستاد بزرگ ارتباط برقرار نماید، شما با سپهبد فیروزمند (معاون ستاد بزرگ) تماس بگیرید، سؤال کنید وضعیت نیروها چیست و به او بگویید که من خواهم آمد به ستاد نیروی زمینی نزد شما در لویزان<sup>۲</sup>، بعد از سپهبد بدره‌ای سؤال کردم در یگان‌های نیروی زمینی چه خبر هست؟ جواب داد: اطلاع صحیحی از آنها نداریم. سؤال کردم از پادگان‌های خارج چه خبر دارید؟ گفت: گزارشی نرسیده است! گفتم هر چه به تیمسار ربیعی و تیمسار حبیب‌اللهی تلفن می‌کنم کسی جواب نمی‌دهد، سعی می‌کنم از آنان هم خبری بگیرم بعد می‌آیم به لویزان، چند بار دیگر شماره‌های تلفن ربیعی و حبیب‌اللهی را گرفتم، بی‌نتیجه بود، کسی جواب نداد... به منزل تلفن کردم تا به گماشته بگویید که اگر کسی تلفن کرد و مرا خواست بگوید به دفتر تیمسار بدره‌ای تلفن بکند. وقتی شماره را

۱- علت اینکه قره‌باغی می‌خواست به ستاد ارتش یا ستاد نیروی زمینی بود، احتمالاً به این دلیل بود که او پس از مذاکره با مهندس بازرگان تصور می‌کرد اوضاع آرام شده و اداره امور به سبک سابق ادامه خواهد یافت.

۲- میزان اطلاعات تیمسار ریاست ستاد از اوضاع کشور و ستاد و پادگان‌ها در خور توجه است!

گرفتم، گماشته‌گوشی را برداشت. سؤال کردم آیا کسی به منزل تلفن کرده؟ در جواب من با دهشت گفت: تیمسار ریختند، شیشه‌ها را شکستند، هر چه در دفتر بود بردند و از راهرو هم چند تابلو را با خودشان بردند، بقیه مشغول جستجوی خانه و غارت اثایه هستند. آنها شما را می‌خواهند، گفتم چند نفر هستند؟ گفت زیادند، شخصی هستند و اسلحه هم دارند. در این موقع تلفن ناگهان قطع شد. من تعجب کردم، دو مرتبه شماره منزل را گرفتم، صدای گماشته نبود. از آن طرف سر و صدای زیادی به گوش می‌رسید. یکی گفت الو، گفتم آنجا کجاست؟ گفت شما کی را می‌خواهید؟ گفتم منگر آنجا منزل قره‌باغی نیست؟ گفت چرا شما کی هستید؟ سؤال کردم شما کی هستید؟ جواب داد ما از کمیته آمده‌ایم، شما کی را می‌خواهید؟ بدون اینکه جوابی بدhem گوشی را گذاشت، مدتی بی حرکت پشت تلفن ماندم... اردشیر از اتفاق آمد به راهرو، وقتی مرا دید سؤال کرد تیمسار چه شده؟ گفتم چیزی نیست تلفن‌ها راه نمی‌دهند یک زنگ دیگر هم می‌زنم، باید بروم - اردشیر رفت به اتفاق. شماره تلفن سپهد ریبعی را برای بار چندم گرفتم. تلفن زنگ می‌زد ولی کسی گوی را برنمی‌داشت... اردشیر مجدداً خیلی نگران نزد من آمد و گفت: تیمسار تلفن‌ها جواب نمی‌دهند شما هم خسته شدید. چای را هم نخوردید سرد بفرمائید سالن تا یک چای تازه بیاورم میل کنید. گفتم خیلی متشرکم بیخشید مزاحمت فراهم کردم باید بروم. گفت تیمسار بیخشید موقعی که داشتم برای شما چای می‌آوردم، شنیدم که در تلفن می‌گفتید می‌خواهید بروید به لویزان، گفتم بلی می‌خواهم بروم به لویزان، گفت بطوری که تلویزیون نشان می‌دهد عده‌ای از نظاهرکنندگان با سرعتی در حرکت هستند، گوینده مدعی است که می‌رونده به لویزان و مردم را تشویق می‌کند که بروند برای تصرف آنجا. آمدم به تیمسار بگویم، با این اوضاع فکر نمی‌کنم مصلحت باشد که بروید به لویزان. بفرمائید سالن، خودتان تلویزیون را ملاحظه کنید و قدری صبر کنید تا بینید چه خبر است، بعد اگر خواستید بروید. خبر غارت خانه را که قبل گماشته داده بود، با شنیدن اظهارات اردشیر علت نگرانی او را فهمیدم، از جلوی تلفن بلند شدم با اردشیر رفتم به سالن.

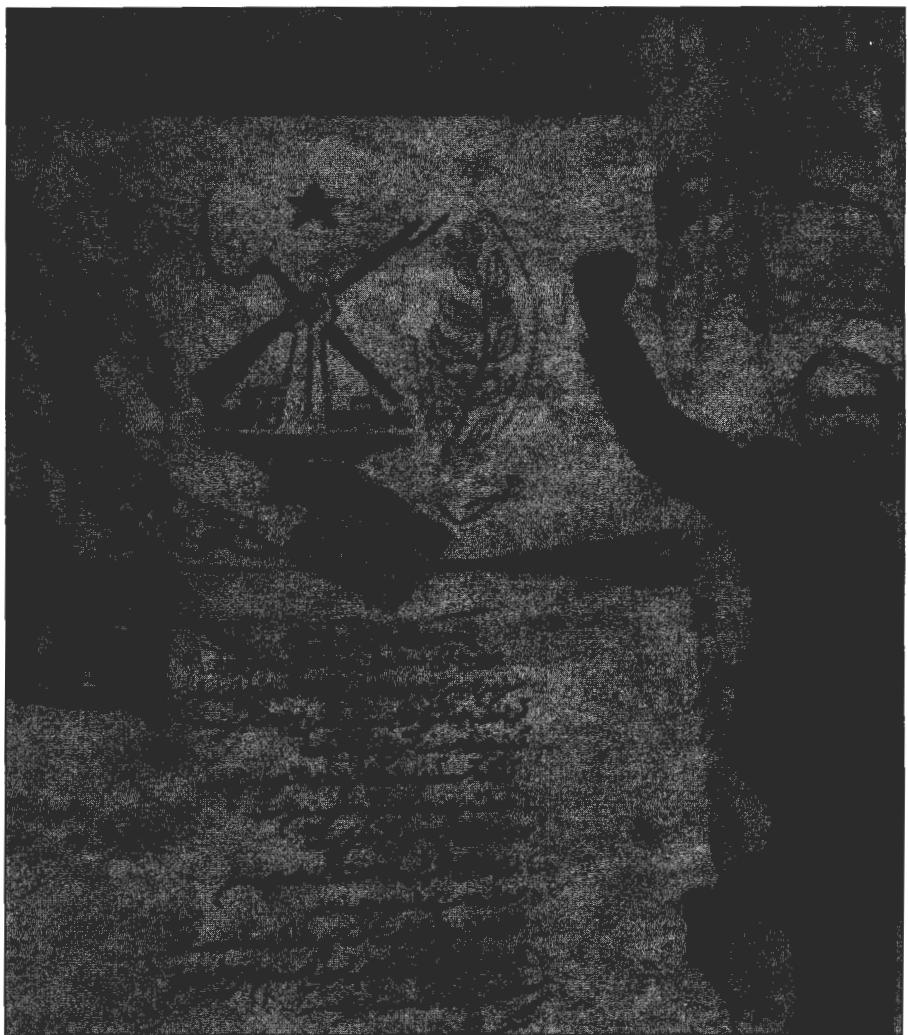
اردشیر صدای تلویزیون را زیاد کرد، گوینده تلویزیون با داد و فریاد و جنجال مردم



شاه ایران را برای همیشه ترک می‌کند.



دکتر سجادی آخرین رئیس مجلس سنا و دکتر شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه در آخرین هفتادا



مجاهدين خلق درباره آرم خود توضیح می دهند.



هم کار تر و هم سنا تر ادوارد کنندی مخالف سرو ساخت حکومت شاه بودند.  
واز آن اعتقاد می کردند.

# Iran at the Brink

# Iran in Crisis

Grim Hour  
in Iran

## The Weekend of Crisis

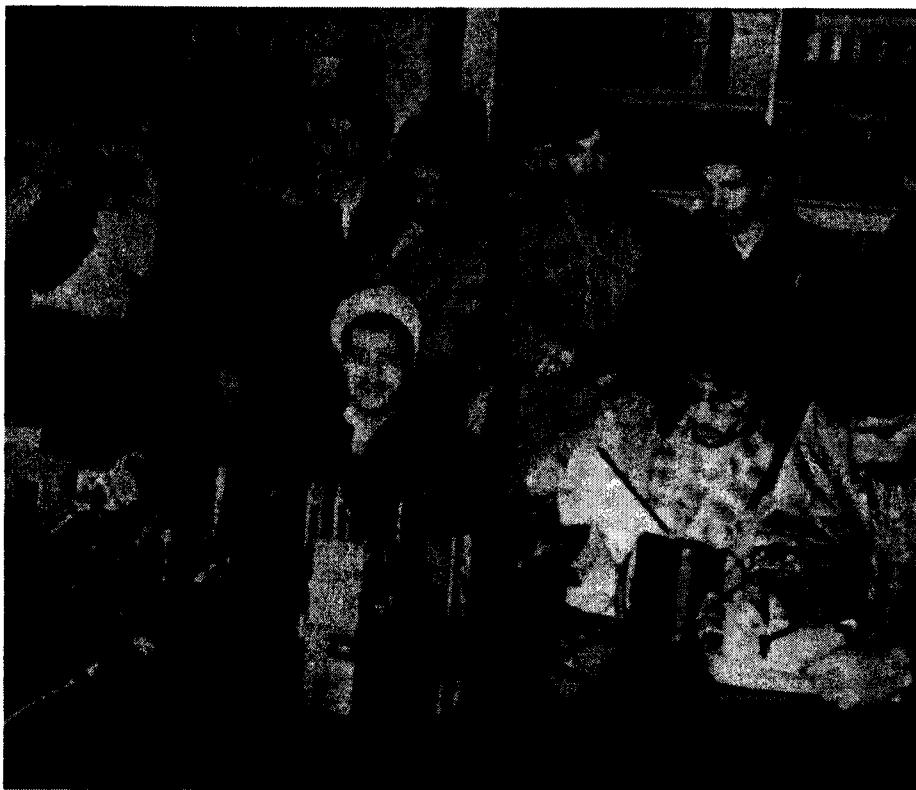
IRAN

## Hard Choices in Tehran

IRAN

## Another Crisis for the Shah

تیترهای درشت مطبوعات آمریکا

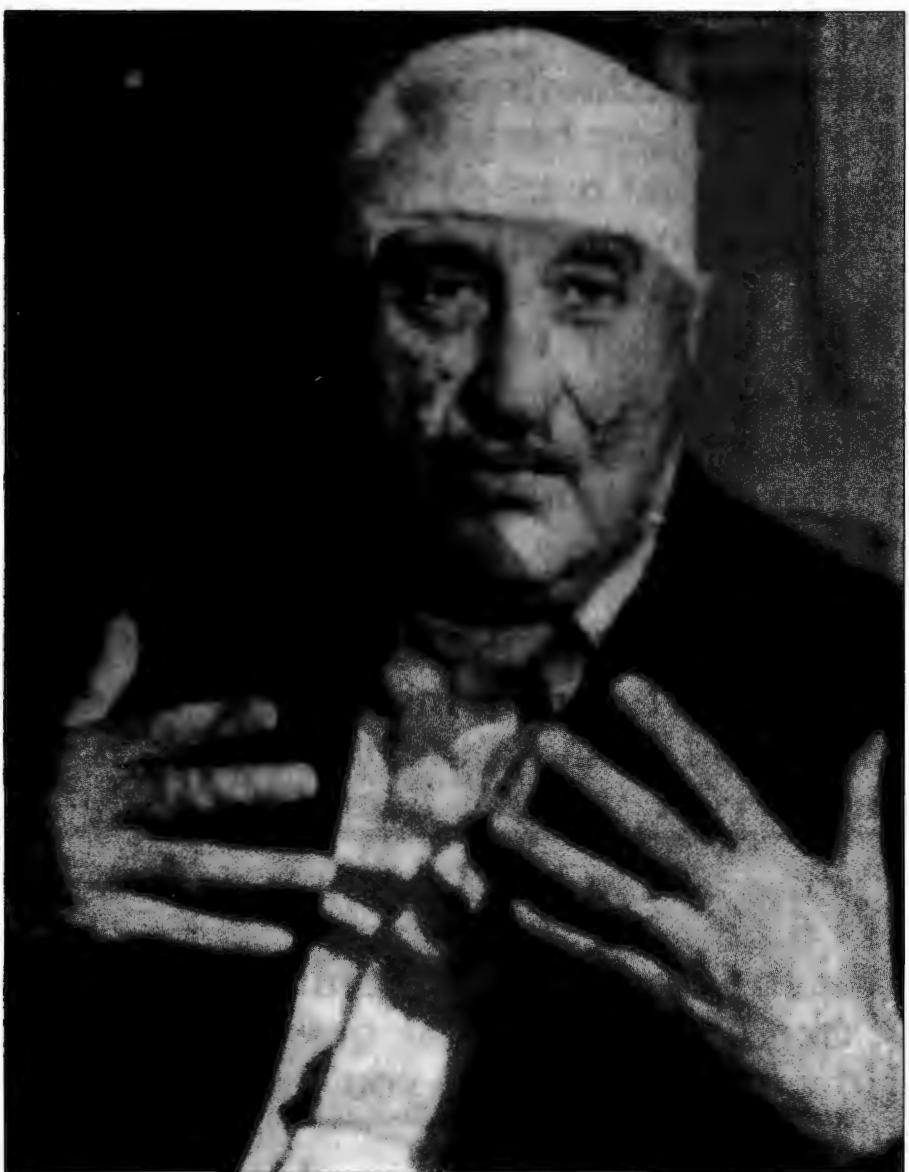


حجت‌الاسلام والملیمین هاشمی رفسنجانی در روزهای اول انقلاب.

و چهل و چهار روز به پلمپ انجام گرفت.

این سرمهنگ توکلی و دکتر بزرگ اسیران را نجات دادند و باز در آن اسارت بعدها چهارصد  
حمله به سفارت آمریکا و اسیر گردند و پیش از آن سفارت دیوار انجام شد که باز





نصیری پس از دستگیر شدن



حمله به سفارت آمریکا  
تسخیرکنندگان چهره خود را پوشانده‌اند.

احسان نسخه داد، نصیری، رحیمی، یاجی پس از تباران





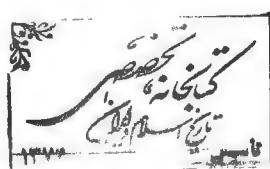
خبرنگاران آمریکائی در روزهای انقلاب

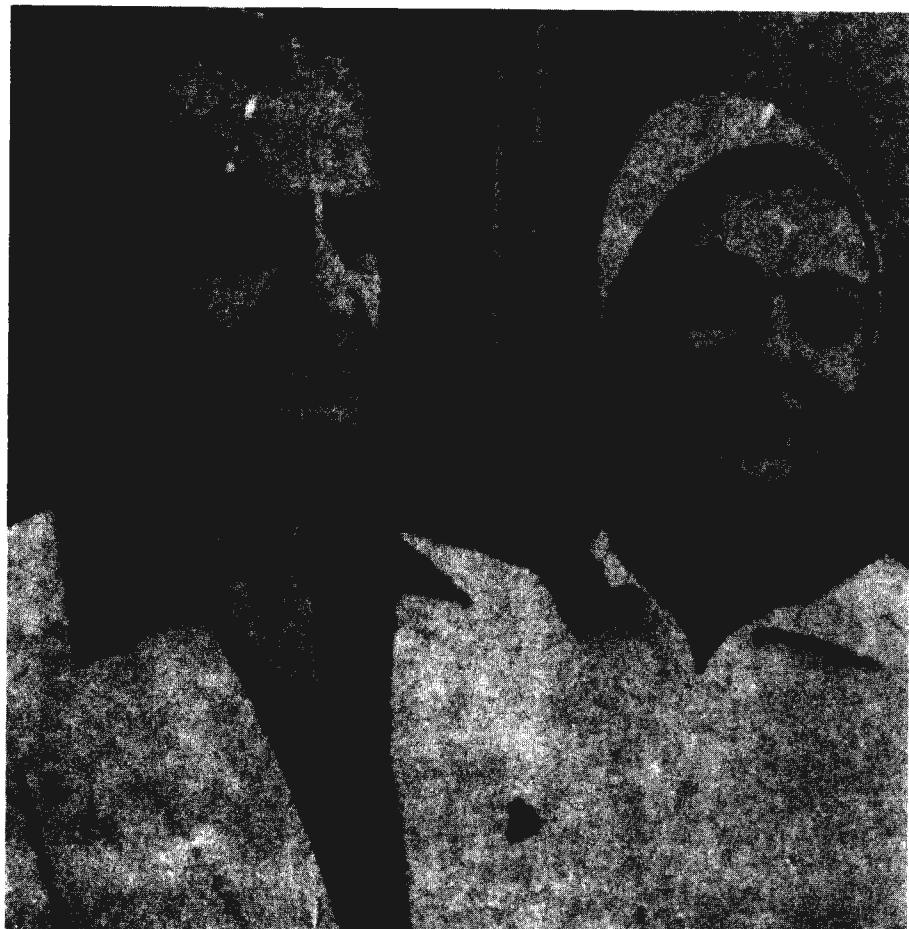


هنری کیسنجر و سولیوان



مردم مسلح می شوند.





شاه در تبعید.



آخرین روزهای شاه

SPECIAL REPORT



روزهای به پیروزی رسیدن انقلاب

را دعوت می‌کرد که در هر کجا هستند خودشان را با سرعت به لویزان برسانند! در تلویزیون هم دیده می‌شد که جمعیت با موتورسیکلت، دوچرخه و پیاده با سرعت در حرکت هستند که گوینده می‌گفت به لویزان می‌روند. به نظر می‌رسید که این برنامه از آتنن متحرک<sup>۱</sup> نشان داده می‌شود. من که از اظهارات گماشته و دیدن این صحنه‌ها در تلویزیون خیلی ناراحت شده بودم، از اردشیر آب خوردن خواستم... اردشیر با ناراحتی می‌گفت: مردم دیوانه شده‌اند، نمی‌دانید که چه کارها می‌کردند و از اغتشاشات روزهای قبل که دیده بود مطالبی گفت... گوینده تلویزیون که از داد و فریاد خسته نمی‌شد با به کار بردن عناوینی مانند «صدای راستین ملت»، «صدای انقلاب» برای خود، به دعوت مردم ادامه می‌داد و می‌گفت مردم قهرمان تهران به طرف لویزان در حرکت هستند...<sup>۲</sup> ساختمان‌های دولتی را یک به یک نام می‌برد که به تصرف انقلابیون درآمده‌اند، و یا در می‌آیند... می‌گفت انقلابیون آماده حمله به پادگان لویزان می‌شوند ولی دیگر نشان نمی‌داد... فقط حرکت مردم را در خیابانی نشان می‌داد... شعارها را تکرار می‌کرد... یک مرتبه گفت حمله انقلابیون به پادگان لویزان ادامه دارد... تا اینکه بعد از مدتی گفت مردم قهرمان تهران، انقلابیون وارد پادگان لویزان شدند... شعارها را ادامه می‌داد... من همینطور مات و مبهوت نشسته بودم و با افکار پریشان به تلویزیون نگاه می‌کردم... اردشیر گفت تیمسار، شما می‌خواستید بروید به لویزان؟ گفتم بلی داشتم می‌رفتم اگر راه‌بندان نبود من الان در لویزان بودم... بعد از چند دقیقه سکوت اردشیر گفت: تیمسار فکر نمی‌کنم مصلحت باشد که فعلاً از این جا خارج شویم، دیدم حق با اوست، راننده را فرستادم به ستاد بزرگ و گفتم بعداً تلفن می‌کنم که بیایید...

بعد از مدتی اردشیر گفت: من با اجازه شما می‌روم تا سر کوچه بیینم که چه خبر است و رفت... من نشسته بودم تلویزیون نگاه می‌کردم. گوینده با صدای بلند گفت: لویزان به تصرف مردم قهرمان درآمد... قیافه سپهبد بدراهی جلو چشم مجسم شد... دیگر

۱- منظور از آتنن متحرک! فرستنده سیار است!

۲- علی حسینی گوینده بود. وی از چند سال پیش در تلویزیون ملی ایران استخدام شده و دوره خدمت سریالی خود را هم در همان سازمان گذرانده بود.

چیزی را نمی‌دیدم. خیلی فکرم آشفته بود. خیالات پراکنده ذهنم را پریشان کرده بود... به بدره‌ای فکر می‌کردم، حرف گماشته به یادم افتاد که «تیمسار شما را می‌خواهند». به همسرم فکر می‌کردم که اگر از ایران نرفته بود و امروز در موقعی که افراد کمیته به خانه ریخته و شیشه‌ها را می‌شکستند در خانه بود - چه بر او می‌گذشت؟ در واقع نه چیزی را روشن می‌دیدم و نه دیگر اخبار را درست می‌شنیدم. به فکر بدره‌ای، ریبعی، حبیب‌اللهی و... بودم... فکر می‌کردم اگر ریبعی اصرار نکرده بود و همسرم نرفته بود... نمی‌دانم چه مدتی طول کشید، تا اینکه اردشیر مراجعت کرد، یک مرتبه و بدون مقدمه گفت: تیمسار در هر صورت من نمی‌گذارم شما از اینجا بروید بیرون، صلاح نیست. سر کوچه افراد مسلح زیاد هستند... جوابی نداشتم بدhem و هر چه فکر می‌کردم کجا بروم جایی بهتر از آنجا که برحسب تصادف، خدا برایم رسانیده بود، به نظرم نمی‌رسید.

ناگهان گوینده تلویزیون اعلام کرد: توجه کنید برابر خبری که به ما رسید سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی در لویزان به شدت مجروح شد و به بیمارستان منتقل گردید. من که گیج و مبهوت نشسته بودم و در افکار گوناگون غوطه‌ور بودم حالم دگرگون شد... «اردشیر» یک لیوان آب برای من آورد... گفتم خدا کند جراحت بدره‌ای کشند نباشد. «اردشیر» گفت: تیمسار، واقعاً خدا به شما رحم کرد. عجب تصادفی من چشم‌هایم را بستم و به فکر فرو رفتم... اردشیر از اتاق رفت بیرون...

من که پس از شنیدن خبر مجروح شدن سپهبد بدره‌ای نگرانیم بیشتر شده بود، پشت سر ایشان دفترچه تلفن را برداشته رفتم به راهرو، شماره‌های تلفن سپهبد ریبعی و دریاسalar حبیب‌اللهی را گرفتم ولی بی‌نتیجه بود کسی گوشی را برنداشت. به منزل ارتشید فردوست تلفن کردم کسی جواب نداد. به منزل برادرش سپهبد نصرت‌الله فردوست زنگ زدم شخصی گوشی را برداشت و گفت نیستند! گفتم با ارتشید فردوست کار داشتم. شماره‌ای را داد و گفت به این شماره تلفن کنید. شماره را گرفتم آقایی جواب داد، خودم را معرفی کرده گفتم می‌خواستم با ارتشید فردوست صحبت کنم، گفت گوشی را نگهدارید، بعد از مدتی گفت اینجا نیستند! ناراحت به سالن برگشتم... بعد از مدتی اردشیر با چای آمد به اتاق، باز با خود گفتم عجب تصادفی... گفت

امروز یک اتفاق عجیب دیگری هم افتاده که به شما نگفتم که ناراحت نشود «خانه ما را غارت کردند». گفت از کجا فهمیدی؟ گفتم وقتی به خانه تلفن کردم گماشته گفت، واقعه را تعریف کرد. سؤال کرد چرا به من نگفتید؟ جواب دادم شما در سالن بودید نخواستم شما را بیش از آنچه که ناراحت کردتم نگران بکنم. گفت بلی، وقتی آمدم به راه رو و گفتم بیاید به سالن دیدم که او قاتلان خیلی تلغخ است. گفتم من بیشتر نگران روزهای آینده و مملکت هستم. نگران بدرهای و ربیعی و حبیب‌الله‌ی و... امروز هر چه به دفتر ربیعی زنگ زدم کسی جواب نداد خدا کند اتفاقی برای او پیش نیامده باشد. در ادامه گفتم: فلانی، امروز تصادفات عجیب و غریبی در هم آمیخته‌اند. سؤال کرد چطور؟ جواب دادم، در واقع اگر اصرار سپهبد ربیعی نبود من حالا زنده نبودم. پرسید چطور؟ گفتم روزهای آخر هر دفعه سپهبد ربیعی می‌آمد به دفتر من می‌گفت: تیمسار، خانواده تمام فرماندهان و غالب امرا از ایران رفته‌اند غیر از خانواده شما، من نگران هستم. به ایشان می‌گفتم همسر و دخترم حاضر نمی‌شوند مرا ترک کنند. بالاخره یک روز مانده به آمدن (امام) خمینی روز ۱۱ بهمن ۷۵، ربیعی آمد به دفتر و گفت: تیمسار آمده‌ام بگوییم که این آخرین هواپیمای نظامی است که بعداز ظهر فردا برابر برنامه مربوطه برای آوردن قطعات هواپیما به اسپانیا و از آنجا به آمریکا می‌رود. من خواهش می‌کنم همسر و دخترتان را روانه کنید با این هواپیما بروند. نگاه و طرز بیان ربیعی به قدری صادقانه و صمیمانه بود که مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. وقتی ربیعی رفت تلفنی جریان اظهارات ربیعی را به همسرم گفت، جوابی نداد... ولی شب وقتی به خانه رفتم به او گفتم من از فردا شب می‌خواهم در ستاد بخوابم. به طوری که ربیعی می‌گفت این آخرین هواپیماست. شما حتماً باید فردا با این هواپیما بروید... به هر صورت همسرم که تا آن لحظه حاضر نبود مرا ترک کند قبول کرد که برود و بعداز ظهر روز ۱۲ بهمن همراه دختر و همسر و بچه‌اش با هواپیمای نظامی کشور را ترک کرد، در نتیجه هم خودش نجات پیدا کرد و هم سبب شد که من فعلًاً زنده بمانم، زیرا اگر امروز همسرم در خانه بود، من بلا فاصله از اینجا می‌رفتم به خانه، مسلماً دستگیرم می‌کردند، بعد چه می‌شد خدا می‌داند...

در اینجا باید یادآوری کنم، بعدها در فرانسه بوسیله یکی از دوستان صاحبخانه دخترم، اطلاع پیدا کردیم روز ۲۳ بهمن مأمورین کمیته بعد از غارت خانه و اثاثیه، چون مرا پیدا نمی‌کنند برای دستگیریم به آپارتمانی که دخترم در شمیران اجاره کرده بود می‌روند و بعد از جستجوی همه اتاق‌های ساختمان متوجه انباری می‌شوند که در زیرزمین درش بسته بوده، از صاحبخانه می‌خواهند که در ابزار را باز کند. ولی صبر نمی‌کنند تا صاحبخانه کلید را بیاورد، افراد کمیته در ابزار را می‌شکنند و بعد از سؤالاتی از صاحبخانه محل را ترک می‌کنند.

بعد از صرف ناهار «اردشیر» مدتی از وقایع روزهای اخیر حرف می‌زد. می‌گفت می‌آمدند در را می‌زدند، نفت مجانی می‌دادند. گاهی زغال می‌دادند یا مواد غذایی ارزان می‌دادند... تا اینکه گفت بیخشید تیمسار من پیر شده‌ام و بعد از ناهار قدری استراحت می‌کنم، گفتم بفرمائید...

من علاوه بر تشویش و دلوایضی یک حالت غیرقابل توصیفی داشتم. وقایع ۶ ماه گذشته از ذهنم می‌گذشت. شرفیابی‌های بی‌نتیجه، شوراهای امنیت ملی بیهوده هیأت دولت‌های بی‌فایده! اساساً حال و آینده را حس نمی‌کرم. در گذشته‌ها غوطه‌ور بودم... فقط هر لحظه به یاد می‌آورم که بالاخره با فرماندهان توانستم مانع خونریزی عمومی و برادرکشی بشوم، اندک آرامشی پیدا می‌کرم. ولی بلافصله و بی‌اختیار باز به روزهای گذشته بر می‌گشتم و هر بار قیافه یکی از فرماندهان جلو چشم ظاهر می‌شد که صمیمانه و با حرارت حرف می‌زد. اکثر آنان یکدل بودند و یک به یک جلو چشم می‌آمدند. بیش از همه بدرهای جلو چشم بود و از خدا می‌خواستم که جراحت وارد به او مhem نباشد و نجات پیدا کند... هنوز هم که این سطور را می‌نویسم. به یاد هر کدام از آنان که می‌افتم، بطور زنده جلو چشم مجسم هستند. فرماندهان را زنده می‌بینم، هر وقت درباره یکی از آنان حرف می‌زنم، جلو چشم ظاهر می‌شود. به هر حال برای من زنده هستند. جزئیات حرکاتشان و نگاههایشان از نظرم دور نمی‌شود... در این فکرها غوطه‌ور بودم. یک وقت دیدم «اردشیر» وارد اتاق شد. روزنامه‌ای در دست داشت. معلوم بود از بیرون می‌آید. وقتی روزنامه را به من داد متوجه شدم که غروب شده است.

روزنامه اطلاعات بود. به محض نگاه کردن به صفحه اول روزنامه دیدم با خط درشت نوشته است: سپهبد بدره‌ای و سپهبد جعفریان کشته شدند!<sup>۱</sup> عکس پرسنلی هر دوی آنها پهلوی هم چاپ شده بود. نمی‌دانم با دیدن عکس آنان چه حالی به من دست داد که «اردشیر» گفت بیخشید تیمسار، ناراحتتان کردم. گفتم بلى جای نهایت تأسف است. خیلی حیف شدند... چشم‌هایم را بستم و به فکر فرو رفتم... بعد از مدتی شروع کردم به خواندن روزنامه، در مورد کشته شدن سپهبد بدره‌ای نوشته بود: «سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی امروز (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) مورد حمله انقلابیون قرار گرفت و پس از آنکه به شدت مجروح شد به بیمارستان جرجانی انتقال یافت و در بیمارستان درگذشت. این خبر حدود ساعت سیزده به دست مارسید ولی چون از صحت آن اطلاعاتی در دست نبود با بیمارستان جرجانی تماس گرفته شد و این بیمارستان کشته شدن وی را تأیید کرد. «خبر کشته شدن سپهبد جعفریان را هم چنین نقل کرده بود: «اهواز - خبرنگار اطلاعات: مقارن ظهر امروز (۲۳ بهمن ماه) در سقوط یک فروند هلیکوپتر در نزدیکی هفت تپه خوزستان سپهبد بقراط جعفریان فرمانده لشکر جنوب و استاندار سابق خوزستان کشته شد.»

چون درباره کشته شدن بدره‌ای شایعات و روایات گوناگونی وجود دارد. من بعدها بر حسب تصادف تحقیقاتی در این مورد، از مستولین وقت حفاظت پادگان لویزان، محل فرمانده نیروی زمینی، به عمل آورده‌ام که لازم است قبل از نقل سایر اخبار مهم مربوط به نیروهای مسلح به منظور ثبت در تاریخ بحران ۵۷ ایران در اینجا ذکر شود: مانند غالب افسرانی که موفق به خروج از کشور می‌شدند. سرهنگ گرایلی فرمانده قرارگاه نیروی زمینی (مسئول امنیت حفاظت پادگان لویزان) که موفق شده بود از ایران خارج شود از پاریس و مدتی بعد از او نیز سرهنگ عربیان، معاونش بعد از خروج از ایران از آلمان، بطور جداگانه به منظور دادن خبر سلامتی خودشان و اظهار خوشحالی از خبر نجات من تلفنی صحبت کردند. چون سرهنگ گرایلی و سرهنگ عربیان هر دو در روز

۱- سپهبد بقراط جعفریان، استاندار و فرمانده نظامی خوزستان هواپیما یا هلیکوپتر او سقوط کرد و کشته شد.

۲۳ بهمن ۵۷، در موقع هجوم مخالفین به ستاد نیروی زمینی در پادگان حضور داشتند. من بعد از اظهار خوشوقتی از نجاتشان، چگونگی کشته شدن سپهبد بدره‌ای را از آنان سؤال نمودم. آن دو افسر چگونگی کشته شدن سپهبد بدره‌ای را تقریباً مشابه هم و بدین ترتیب بیان داشتند:

در روز ۲۳ بهمن ۵۷، از صبح به تدریج مردم، در اطراف پادگان بخصوص در کنار دیوار غربی لویزان جمع شدند، و با ملحق شدن دسته‌های مخالف، مخالفین به شعار دادن می‌پرداختند، تا اینکه ناگهان تظاهرکنندگان با فریادهای انقلابی، بطرف در سر بازخانه هجوم آورده و موفق شدند وارد محوطه پادگان بشوند. بعد مهاجمین به ساختمان فرماندهی هجوم آوردن و بالاخره از در اصلی ساختمان وارد ستاد نیروی زمینی شدند، عده‌ای از تظاهرکنندگان در اطراف ساختمان پراکنده شده به طرف ساختمان‌های دیگر می‌رفتند شعار می‌دادند. سپهبد بدره‌ای که از ورود تظاهرکنندگان اطلاع پیدا کرده بود از در شرقی ساختمان ستاد خارج شد و به طرف خودروها در حرکت بود که در اثر تیراندازی آشوبگران در محوطه قرارگاه نیروی زمینی نقش بر زمین گردید... وقتی از سرهنگ گرایلی فرمانده قرارگاه سؤال کردم چرا از ورود مهاجمین به محوطه سر بازخانه جلوگیری نکردید، جواب داد: اگر تیراندازی می‌کردند عده فوق العاده زیادی کشته می‌شدند».

حال خواندن روزنامه اطلاعات روز ۲۳ بهمن ۵۷ را ادامه می‌دهم: در صفحه اول علاوه بر عکس سپهبد بدره‌ای و سپهبد جعفریان، عکس ارتشید نصیری و سپهبد مهدی رحیمی را بعد از دستگیری در کنار هم چاپ کرده بود. مصاحبه آنان را در صفحه سوم روزنامه می‌خوانیم: «اظهارات نصیری پس از فرار و دستگیری - مصاحبه با نعمت الله نصیری.

**چگونه گرفتار شدید و به دست نیروهای انقلاب افتادید؟**

نصیری: ۴ ماه است در زندان هستم، امروز وقتی «جمشیدیه» به دست نیروهای انقلاب افتاد. آنها مرا به اینجا آوردند.

س: شما نسبت به آنچه که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم (شکنجه‌های سواک)

درباره مردم و بخصوص جوانان مردم انجام داده اید چه فکر می کنید؟  
نصیری: مستقیم را تکذیب می کنم، اگر دیگران کاری کرده اند من بی اطلاع هستم...»

بعد مصاحبه مهدی رحیمی را می خوانم:  
«مصاحبه با فرماندار نظامی دستگیر شده

سپهبد رحیمی من بی گناه هستم! تیمسار سپهبد رحیمی فرماندار نظامی و رئیس شهربانی کل دیروز (۲۲ بهمن ۵۷) دستگیر شد و بلافضله به ستاد نخست وزیری موقت برده شد. خبرنگار ما در محل در یک فرصت کوتاه مصاحبه زیر را با فرماندار نظامی بختیار انجام داد:

س: تیمسار چطور دستگیر شدید؟

رحیمی: امروز ظهر (۲۲ بهمن ۵۷) در حالی که به تنها ی در میدان سپه راه می رفتم چند نفر روی سرم ریختند و مرا دستگیر کردند و به اینجا آوردند. کمی هم اذیتم کردند و کتکم زدند، ولی مهم نیست جوان بودند، من بیگناه هستم و کاری نکرده ام. من همیشه خدمت خدا را کرده ام و خدمتگزار مردم بوده ام...»

با خواندن خبر دستگیری سپهبد مهدی رحیمی، در حیرت فرو رفتم که سپهبد رحیمی ظهر روز ۲۲ بهمن در میدان سپه چه کار می کرد تا دستگیرش کنند؟! هر چه فکر می کنم چیزی به نظرم نمی رسد و بیشتر نگران می شوم...  
خبر دیگر مربوط به نیروهای مسلح را می خوانم: سپهبد (محمد علی) نوروزی (جانشین سپهبد رحیمی) رئیس شهربانی انقلاب شد.

ستاد عملیاتی دولت موقت انقلاب در شانزدهمین پیام خود به همافران، درجه داران، افسران نیروی هوایی که با شجاعت و رشادت خود انقلاب ملت را سریعتر به نتیجه رساندند درود فرستاد...»

در صفحه ۳ روزنامه، زیر عنوان «ارتش از تمام خواسته های [خواسته های] ملت پشتیبانی می کند» اعلامیه شورای عالی ارتش را عیناً نوشه بود.

باری، روز ۲۳ بهمن ۵۷ از صبح تا شب برای من عبارت بود از رویدادها و اخبار وحشت آور و دردناک یعنی کشته شدن یا دستگیری همقطاران و همکاران سابقم.

رادیو را هر لحظه که باز می‌کردم، جز اخبار و حشت‌انگیز چیز دیگری شنیده نمی‌شد... آخر شب حالت به کلی گیجی و سردرگمی داشتم. به همسرم زنگ زدم. وقایع روز و شماره تلفن خانه اردشیر را به وی گفتم...

روز دوم اختفا (سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۵۷) نیز، نظیر همان اخبار روز قبل، از رادیو و تلویزیون تکرار می‌شد و هر یک از این اخبار به نحوی خاص قلب انسان را می‌فرشد و به درد می‌آورد، و هر لحظه خاطره گذشته را برای من زنده می‌کرد و بیش از پیش افسرده، غمزده و ماتم‌زدهام می‌کرد. غم و اندوه بر من مستولی می‌شد.

به هر ترتیب روز دوم اختفا نیز در خانه «اردشیر» مانند روز اول به پایان رسید و هوا داشت تاریک می‌شد که صاحبخانه روزنامه اطلاعات روز ۲۴ بهمن ۵۷ را آورد. این بار روزنامه عکس جنازه‌های سپهد بدره‌ای و سرلشکر [محمد امین] بیگلری را در صفحه اول چاپ کرده بود، که مشاهده آن حال مرا دگرگون کرد... زیر عکس سرلشکر بیگلری نوشته بود: «سرلشکر بیگلری جانشین فرمانه گارد جاویدان (گارد شاهنشاهی) به ضرب سه گلوله راننده خود کشته شد» عکس آفای بختیار و سرلشکر خسروداد هم در صفحه اول روزنامه است. اخبار مربوط به دستگیری این دو نفر را در صفحه دوم «اطلاعات» به ترتیب می‌خوانم: «بختیار دستگیر شد». در مورد دستگیری بختیار خبرگزاری پارس خبری به همین مضمون منتشر کرد. «تأیید دستگیری بختیار» گزارش زیر مقارن نیم ساعت قبل از ظهر امروز از مقر ستاد امام به روزنامه رسید «دکتر شاهپور بختیار نخست وزیر رژیم سابق دستگیر و به کمیته امام آورده شد...» «... از ستاد کل ارتش خبرنگار ما اطلاع داد، سرلشکر خسروداد فرمانده هوانیروز به ستاد احضار شده است. وی هم اکنون منتظر ملاقات با رئیس ستاد است...»

بار دیگر به صفحه اول روزنامه اطلاعات نگاه می‌کنم: «ولیان و شفقت را گرفتند «ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر امروز اطلاع رسید که ارتشید شفقت وزیر دفاع کابینه بختیار و عبدالعظیم ولیان... دستگیر شدند و به کمیته امام انتقال یافتند. صفحه بعد رانگاه می‌کنم نوشته است: «سران رژیم سابق در دست نیروهای انقلاب» و چنین ادامه می‌دهد: «بعد از ظهر دیروز (۲۳ بهمن ۵۷) کمیته ارتباط مطبوعات امام، به ناگهان اعلام نمود که

تعدادی از مقامات سابق مملکت را که اسیر شده‌اند، در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت خواهد داد...» تمام صفحه شامل مصاحبه مطبوعاتی مقامات سابق و امرای ارتش است. اسامی مقامات شرکت کننده را می‌خوانم: «آقایان هویدا نخست وزیر، دکتر شیخ‌الاسلام زاده وزیر بهداری، منوچهر آزمون وزیر مشاور، غلامرضا نیک پی وزیر و شهردار تهران و منصور روحانی وزیر کشاورزی...» مصاحبه امرای حاضر در آن جلسه را پیدا می‌کنم و شروع می‌کنم به خواندن: «... یکی از خبرنگاران از سرلشکر ناجی سؤال کرد که شاه در مصاحبه با نیوزویک در زمان ازهاری گفته بود که شما، خودسرانه در اصفهان دست به کشتار زده‌اید، نظرتان در این مورد چیست؟ ناجی پاسخ داد... هر نظامی هر عملی که انجام می‌دهد به دستور مقام مافوقش است...»

س - چطور اجازه دادید همشهری‌هایتان را به گلوله بینند؟

ناجی... من به هیچ وجه اجازه ندادم که همشهری‌انم کشته شوند، من خودم مستقیماً هیچ وقت دستور ندادم...» سؤالات مختلف به طور مخلوط مطرح می‌شود: س - آیا این درست است که شاه پس از ترک ایران با مقامات ارتش در تماس بوده و حتی بطور پنهانی به جزیره کیش رفت و آمد می‌کرده است؟ تیمسار ریبعی جواب داد که هیچ‌گونه تماسی بعد از رفتن شاه حتی به طور تلفنی نبوده و از نظر بعد فاصله هم شاه نمی‌توانست به کیش بیاید و برود... در مورد چگونگی تشکیل شورای عالی ارتش که به اعلام بی‌طرفی ارتش انجامید سؤال شد. تیمسار ریبعی گفت که صبح دیروز (۱۱/۲۲/۵۷) ساعت ۹ به من اطلاع دادند که برای تشکیل یک میتبینگ با شرکت فرماندهان، ارتش به کمیته (ستاد بزرگ) بروم، من به آنجا رقمم و در آنجا در حدود پنجاه نفر (۲۷ نفر) از امرای والای ارتش بودند که همه به اتفاق و صدر صد تصمیم گرفتند و گفتند که ادامه پشتیبانی از دولت بختیار کار صحیحی نیست... من دیدم بختیار می‌گوید می‌خواهم از طریق قانون اساسی جمهوری اعلام کنم و آقای مهندس بازرگان هم می‌خواهد جمهوری اعلام کند، پس فکر کردم نتیجه یکی است و چراکاری کنم که منجر به خوتزیزی شود. پس نبایستی از دولت بختیار پشتیبانی کنم...»

س - چطور شد که ارتش در مقابل مردم از هم متلاشی شد؟

ج - فرماندار نظامی و رئیس کل شهربانی سابق سپهبد رحیمی پاسخ داد ارتش هیچ وقت خودش را جدا از مردم نمی‌داند و با آنها یکی است، این جواب باعث شد که یکی از خبرنگاران بالحن اعتراض آمیزی سؤال کند پس مسؤول کشتار بی‌رحمانه هفتم و هشتم بهمن چه کسی بود؟

سپهبد رحیمی به صورتی مردد و غافلگیر شده جواب داد من نبودم... سپهبد رحیمی حرف‌هایش را ادامه داد و گفت ارتش هیچ وقت از ملت جدا نبوده ملت را در خودش می‌دیده و من هم خودم را از ملت جدا نمی‌دانم...

س - یکی از خبرنگاران گفت من خودم روز ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) در میدان شهداء بودم و دیدم که مردم نشسته و بی‌دفاع را مورد گلوله باران قرار دادند بدون آنکه کاری کرده باشند.

سپهبد رحیمی - قبول کنید که دستور ما در کلیه موارد این بود که مبادا از دهن کسی خون بیاید.

این دستور ما بود، یک مثال جزیی بزنم. همین الان که ما اینجا هستیم این آقایان چریک‌ها به ما اخطار می‌کنند که اگر بخواهید تکان اشتباهی بخورید و یا به طرف ما حمله کنید می‌کشیم‌تان. این وظیفه‌شان است که اگر به طرف آنها رفتیم دفاع بکنند.

بنابراین دستور کلی این بود که خونریزی نشود حالا باید ببینیم که در حین برخورد چه پیشامدی شده است. خب مردم به طرف سربازان می‌آمدند، آجر و سنگ پرتاب کرده و به آنها فحش می‌دادند.

س - جواب فحش گلوله است؟

رحیمی - ابداً نخیر، جوانان آنور تحت تأثیر ایدئولوژی خودشان قرار داشتند بی‌محابا به جلو می‌آمدند و سربازان برای اینکه اسلحه‌شان را نگیرند شلیک می‌کردند.

س - چه اتفاقی در نیروی هوایی افتاده است... گویا هوایپیماهای اف - ۱۴ را به خارج فرستاده‌اید؟ تیمسار ریبعی جواب داد یک دانه از طیاره‌های نیروی هوایی ما از ایران خارج نشده و هوایپیماهای اف - ۱۴ هم در پایگاه‌های اصفهان و شیراز هستند و سه

تا هم در یک پایگاه تهران و اضافه کرد من از اولین کسانی بودم که خواستم ارتش با مردم اعلام همبستگی کند و حتی صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن ۵۷ بختیار از من خواست تا ساختمان قورخانه (مسلسل سازی) را از هوا بمباران کنیم.  
سپهبد رحیمی - من هم تأیید می کنم.

تیمسار ربیعی - اما ما از این کار امتناع کردیم... بعد می گوید: همانفران به پیروزی نهضت کمک کردند چون آنها می دانند و آگاهند که ارتش ما برای جنگ های داخلی...  
سپهبد رحیمی - اصولاً ارتش مال مردم و مال مملکت است، تا وقتی که شاه فرماندهی داشت ایشان بود و حالا که نیست ارتش می ماند دوش به دوش مردم...»  
بقیه اخبار مربوط به ارتش را در صفحات دیگر روزنامه ۲۴ بهمن ۵۷ مرور می کنم:  
«معاون لشکر زرهی قزوین توسط انقلابیون کشته شد.» سرتیپ علی وفایی معاون لشکر زرهی قزوین که جمعه شب وارد تهران شده بود در ساعت ۱/۵ بامداد همان شب در شهbaz مورد اصابت گلوله انقلابیون قرار گرفت و کشته شد. صبح امروز جسد وی از بیمارستان جرجانی به پزشکی قانونی منتقل شد. زیر این خبر می خوانم: «نادر جهانبانی دستگیر شد» تیمسار سپهبد نادر جهانبانی رئیس سابق سازمان ورزش ایران و معاون سابق نیروی هوایی به اتفاق یک خانم و آقای آمریکایی تحت الحفظ به دفتر مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت وقت انقلابی تحويل داده شدند.»<sup>۱</sup> در کنار این خبر می نویسد: «سرپرست وقت راندار مری» دیروز مهندس بازرگان، سپهبد احمد علی محققی را به عنوان سرپرست وقت راندار مری معین کرد.» در همان صفحه می خوانم: «مخالفت گروهی از نیروی هوای با کفیل جدید نیروی هوایی» گروهی از پرسنل نیروی هوایی مخالفت خود را با سپهبد مهدیون به عنوان کفیل نیروی هوایی اعلام کردند...»

«سرلشکر قرنی رئیس ستاد ارتش شد» قرنی: تصفیه دامنه داری در ارتش می کنم...

۱- پسر سپهبد امان الله جهانبانی (متوفی ۱۳۵۲)، مادر وی یک خانم روسی بود و چهره او به اروپایی ها شباهت داشت. معاون نیروی هوایی بود که به اشتباه او را معاون نیروی زمینی نوشته بودند. فرمانده تیم آکروجت ایران - در جریان انقلاب محکمه و اعدام شد.

مدتی درباره اخبار آن روز روزنامه با «اردشیر» صحبت کردیم... بعد از صرف شام نیز ایشان سؤالاتی در مورد جریانات روزهای بحرانی از من می‌نمود. من هم جواب‌هایی به او می‌دادم، تا اینکه بعد از گذشت پاسی از شب «اردشیر» خداحافظی کرده رفت که بخوابد. من هم روزنامه را برداشم و شروع کردم به خواندن بقیه اخباری که قبلًاً نخوانده بودم...

روز سوم اختفا نیز مانند روزهای اول و دوم باگوش دادن به اخبار رادیو و گاهی به نگاه کردن به تلویزیون و شنیدن شعارهای ناهنجار و اخبار آزاردهنده شروع شد و هرچه ساعات روز می‌گذشت دلهره و نگرانی من شدت پیدا می‌کرد و بلا تکلیفی و انتظار بیشتر ناراحت‌کننده می‌شد...

آفتاب در حال غروب کردن بود و من به عادت دو روز گذشته در انتظار روزنامه بودم. آن شب انتظار طولانی شد و «اردشیر» دیرتر از روزهای قبل به خانه برگشت و روزنامه اطلاعات را با خود آورد. با عجله شروع کردم به خواندن روزنامه:

«رئیس نیروی هوایی تعیین شد» عصر دیروز از جانب سرلشکر فَرَّانی رئیس ستاد کل ارتش ملی ایران سپهبد شاهپور آذر برزین جانشین فرمانده نیروی هوایی به سمت رئیس ستاد نیروی هوایی ملی ایران منصوب و از دیشب مشغول کار شد... سپهبد آذر برزین امروز گفت اولین مسئله‌ای که با آن روبرو هستیم و در صدر برنامه‌های نیروی هوایی وجود دارد، در اجرای اوامر امام خمینی و شورای انقلاب، اعاده نظم، پاکسازی، کنترل و آنگاه برنامه‌های سازندگی و فنی برای یک نیروی هوایی ملی و در خدمت مردم است، آنگاه نوشته بود:

لازم به تذکر است که عصر دوشنبه تیمسار سپهبد مهدیون به سمت فرمانده نیروی هوایی منصوب شد و این امر مورد اعتراض گروه کثیری از پرسنل نیروی هوایی قرار گرفت. درباره ارتش این خبرها را هم می‌خوانم:

«رژه افسران نیروی هوایی با شاخه‌های گل» روزنامه اطلاعات عکس پرسنل نیروی هوایی را با لباس نظامی در صفحه آخر روزنامه چاپ کرده و زیر عکس چنین نوشته بود: «تزدیک به ۱۰۰۰ نفر از افسران نیروی هوایی، در حالی که شاخه‌های گل میخک

سرخ در دست داشتند به نشانه پیروزی بزرگ ملت و همبستگی بیشتر پرسنل هوایی با انقلاب خلق ایران در میدان بهارستان رژه رفتند...» در همین صفحه خبر تشکیل دولت موقت بازرگان را به این صورت نوشتند:

«کابینه جدید با مشورت تعیین شد» روزنامه عکس پرسنلی ۵ نفر از وزرای دولت بازرگان را چاپ کرده و در زیر عکس‌ها می‌نویسد: «دکتر صالح خو سخنگوی کمیته ارتباط با مطبوعات وابسته به کمیته انقلاب در جمع خبرنگاران حاضر شد. وی پس از اعلام اسمی وزراء: (آقایان کریم سنجابی وزیر امور خارجه، دکتر احمد صدر حاج سید جوادی وزیرکشور، مهندس مصطفی کتیرایی وزیر مسکن و شهرسازی، مهندس یوسف طاهری فروینی وزیر راه و ترابری، علی اکبر معین فر وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه، دکتر کاظم سامی وزیر بهداری و بهزیستی، داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی) درباره دستگیری دکتر بختیار، توضیح داد که از نخست وزیر سابق بازجویی خواهد شد و در صورت ییگنایی بلافاصله آزاد می‌شود.» در کنار این خبر که مربوط به تشکیل دولت موقت است، این اخبار مربوط به ارتضی را هم می‌خوانند:

«پادگان فرح آباد» «سرتیپ فضل الله ناظمی نخستین لحظات انقلاب به ملت پیوسته است وی فرمانده پادگان فرح آباد (گارد شاهنشاهی) است...»<sup>۱</sup>

«سرهنگ پیروی، تیمسار سرتیپ اردلان، تیمسار سرلشکر باقری از نیروی هوایی ظاهراً صبح همافران این افسران را به سالن کنفرانس برای سخنرانی دعوت کرده‌اند و بعد آنها را بازداشت و به ستاد آوردند...

«سرتیپ حمید امیر اصلاحی فرمانده تیپ نادری خود با لباس شخصی به ستاد می‌آید او انقلاب را پذیرفته است...»

روزها می‌گذشت و اخبار رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها روز به روز بدتر و دردآورتر بودند.

به هر حال با شنیدن اخبار ناگوار و دردناک کشته شدن و یا دستگیری و بازداشت

۱- مدتی بعد چون واحد تحت فرمان وی در تیراندازی‌ها به سوی مردم شرکت داشت و او فرمانده آن تیپ بود محکمه و اعدام شد.

فرماندهان، همقطاران، دوستان و آشنایان از رادیو و تلویزیون و همچنین خواندن آنها در روزنامه‌ها و عدم امکان انجام هرگونه عملی حتی اظهار همدردی، غم و غصه تمام وجودم را فرامی‌گرفت و در یک حالت بیهوده، حیرت و سکوت قرار می‌گرفتم که به هیچ‌وجه قابل وصف و بیان نمی‌باشد و فقط کسانی می‌توانند آن را درک کنند که در وضعیت مشابه قرار بگیرند.

قره‌باغی پس از اینکه تمام راهها را به روی خود بسته دید، در آن خانه و چند خانه دیگر و آپارتمان‌های دوستان و بستگانش مخفی شد و تا ماهها بعد که توانست با تمہیدات فراوان از ایران خارج شود به حال اختفای خود ادامه داد. قره‌باغی در روزگاران بعد طی حدود ۲۱ سال اقامت در شهر پاریس جزیيات دوران اختفا و متواری بودن و زندگی پنهانی خود در ایران را به رشته تحریر در آورد که در روزنامه‌های فارسی زبان چاپ اروپا به چاپ رسید و در ایران نیز به صورت کتابی منتشر شد.

قره‌باغی برخلاف آنکه شایعه پردازان به دروغ ساختند نقشی در دولت موقت بازرگان نداشت و بازرگان علی‌رغم مناسبات خوبی که از دوران محاکمه خود در دادگاه نظامی با قره‌باغی داشت و آیت‌الله طالقانی نیز که در همان دادگاه محاکمه شده بود قره‌باغی را مرد متدین و نمازخوان و نجیبی می‌دانست قادر به کمک به او نبودند زیرا دادگاه انقلاب کار خود را می‌کرد و توجهی به توصیه‌های رئیس و اعضای دولت موقت نداشت کما اینکه بازرگان که تصعیم گرفته بود سپهبد ناصر مقدم را به ریاست سازمان ضد جاسوسی جدید در نظام تازه منصوب کند، نه تنها موفق به این کار نشد بلکه سپهبد مقدم علی‌رغم بستگی سبیلی با نصرت‌الله امینی اراکی (از طریق خانم خود) و کمک‌های زیادی که به اعضای جبهه ملی کرده بود چندین روز بعد در خانه ییلاقی خود در یکی از کوچه‌های نزدیک تجریش دستگیر شد و به زندان قصر انتقال یافت و در اوایل سال ۱۳۵۸ دوشادوش رئیس سابق خود سرلشکر حسن پاکروان تیرباران گردید.

در تهران آن روزها گفته می‌شد ارتشید قره‌باغی به عنوان شاهد و البته با گذاشتن نقابی بر چهره خود یا کشیدن پارچه‌ای در جلسات دادگاه انقلاب شرکت می‌کند و موارد خطای خیانت یا سوءاستفاده همقطاران نظامی خود را یادآوری می‌کند.

این نیز در حد شایعه و افسانه بود زیرا قره باغی از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ در ژاندارمری خدمت می‌کرد و در جریان امور ارتش نبود. در سال ۱۳۵۷ پس از شهریور ماه، حدود چهار ماه در کابینه‌های شریف امامی و از هاری وزیر کشور بود و باز هم از محیط ارتش دور بود او از روز ۱۳ دی به ارتش بازگشته و در پست ریاست ستاد بزرگ ارتشاران قرار گرفته بود.

قره باغی چه اطلاعاتی از سوءاستفاده‌های نخست وزیر هویدا و وزیران و یا تیمساران داشت که در دادگاه حاضر شود و علیه آنها شهادت بدهد؟ عامل مهم فروپاشی رژیم فقط کندذهنی قره باغی نبود. متأسفانه بسیاری از ژنرال‌ها و تیمساران نیز مانند او کندذهن، و بیشتر از آن کورذهنی، غوطه‌ور و مستغرق در افکار خوش‌بینانه، متکی به آمریکا و قدرت جادویی نامتناهی! آن و فرو رفته در عوالم خود بودند.

شاه نخواسته بود آنان هرگز شخصاً بیندیشند و در کنه امور و قضایای اجتماعی کشور غور و تفحص کنند.

امید آنان به مداخله آمریکا و عصای سحرآمیزی بود که شخصی مانند کرمیت روزولت باید می‌آمد و آن را به زمین می‌زد و وضعیت را به حال قبل از بحران درمی‌آورد در حالی که هایزیر که تصور می‌شد کرمیت روزولت دوم است خود با ترس و اضطراب و به صورت تقریباً مخفیانه از تهران گریخته بود.

با سقوط دولت مؤقت باز رگان قره باغی آخرین امیدهای خود را از دست داد. دیگر هیچ امیدی در میان نبود. در آن روزگار بود که تیمسار، کندذهنی و امیدواری بی‌جا را کنار گذاشت و توانست به کمک چند تن از دوستان و خویشاوندان و یافتن یک عکس دوران جوانیش در آلبوم خانوادگی و استفاده از یک شناسنامه مربوط به فردی که سال‌ها پیش مرده بود و احتمالاً استفاده از وسایلی که در ایران از قرن‌ها پیش کاربرد داشته است، راه خارج را پیش‌گیرد و خود را از ایران به فرانسه کشوری که سال‌ها پیش مدت‌ها در آن زندگی کرده و زبان مردم آن کشور را می‌دانست برساند.

شیوه خروج قره باغی از ایران، خروج از تهران با اتوبیل یا قطار، نزدیک شدن به

مرزهای شمال غربی کشور و رفتن به ترکیه نبود. راهی که اغلب فراریان بر می‌گزینند و اغلب هم موفق به خروج از ایران می‌شوند؛ بل قره‌باغی احتمالاً با کمک دست‌های نامربی کسانی که میل داشتند او سالم از ایران خارج شود. به فرودگاه مهرآباد که خطرناکترین معبر برای فرار از کشور بود و غالباً مأمورین امنیتی و اطلاعات سپاه و دادستانی در آنجا کسانی را که تحت پیگرد بودند به دام می‌انداختند رفت.

البته او می‌گوید به علت گذاشتن عینک بر چشم و داشتن ریش هیچ کس او را که مشخص‌ترین چهره نظامی رژیم شاه در چند ماه آخر بود نشناخت و او توانست به راحتی از سدهای گمرک و پلیس فرودگاه و سپاه و دادستانی بگذرد و سوار هواپیمایی که از طریق پاریس عازم لندن بود شود و روی صندلی خود بنشیند!

نوشته قره‌باغی در این بخش درخور تردید است و گمان می‌رود کسانی که می‌خواستند او از کشور خارج شود مساعدت‌هایی کردن که تیمسار ارتشید سابق موفق شود از آن همه سدهای نظارتی و امنیتی عبور کند و سوار هواپیما شود. قره‌باغی در طول لحظاتی که هواپیما پرواز نکرده بود در روی صندلی خود در حالی که عینک سیاه دودی بر چشم گذاشته بود آرام گرفت و پس از بلند شدن هواپیما نیز تغییری در وضع خود نداد و چندین ساعت به همان حال باقی ماند تا هواپیما به پاریس نزدیک شد و در فرودگاه پایتخت فرانسه فرود آمد و قره‌باغی پس از پیاده شدن خود را رویاروی همسر و دختر و بستگانش که به استقبال او آمدند دید و آنان را در آغوش کشید. قره‌باغی حدود ییست و یک سال دیگر در این جهان زیست. هرگز آن سان که روش او بود به مقابله با خطرها نرفت. کمتر در خیابان و جایی علنی شد زیرا دیده بود بر سر افراد بی‌احتیاطی مانند ارتشید غلامعلی اویسی، دکتر شاپور بختیار، دکتر برومند و کسان دیگر چه آمده و چگونه جان خود را از دست داده بودند. قره‌باغی وقت خود را به نوشن چندین کتاب مانند «بحران در ایران» و مصاحبه با روزنامه‌نگاران و مقاله و پاسخ‌نویسی برای مطبوعات فارسی زبان گذراند و به نظر می‌رسد زندگی طولانی ۲۱ ساله او در پاریس که در سال ۱۳۷۹ بر اثر ابتلا به بیماری سرطان پایان یافت بسیار خوشت و شیرین‌تر از دوران چهار ماهه دست و پنجه نرم کردن او با بحران ایران بوده و در

سکوت و استراحت و تفریح و مطالعه گذشته است زیرا نه تنها او بل سایر ژنرال‌های شاه که سال‌ها عادت به سکوت و اطاعت ممتد از شاه کرده بودند هرگز آمادگی رویارویی با یک انقلاب بزرگ و فraigir ملی - مذهبی را نداشتند و اساساً وقوع چنان حادثه بزرگی را پیش‌بینی نمی‌کردند زیرا اگر آن قابلیت و درایت را داشتند به مقابله و سرکوب کردن آن با قوه قهریه آن هم با علم به عدم شناخت و عدم آمادگی خود نمی‌شتابفتند و شاید راهی برای اتحاد و اتفاق با رهبری انقلاب و پیوستن بدان و این ماندن از پیامدهای بعد می‌یافتند. عیب عمدۀ آنان این بود که فقط شاه پرست بودند و میهن و ایران و ملت ایران را به کلی فراموش کرده بودند و برای نجات از ورطه فقط چشم به ایالات متحده آمریکا و سیاست‌های متغیر و متنافق و متضاد و سرگشته آن دوخته بودند.

### فرجام قره باغی

بدین ترتیب قره باغی به مدت ۲۱ سال، سال‌های باقی مانده عمر خود را تازمانی که بر اثر ابتلا به سرطان روده از جهان رفت، در پاریس، شهری گذراند که مدتی طولانی در سال‌های جوانی خود نیز در آنجا زندگی کرده بود.

قره باغی طی این مدت در کنار همسر و دخترش زندگی آرام و خوشی را گذراند و از نزدیک شدن به جناح‌های سلطنت طلب و گروههای سابقاً ضد سلطنت که حالا مجددآ هودار رژیم پادشاهی شده بودند خودداری کرد.

او در تعدادی از برنامه‌های بی‌بی‌سی شرکت جست و پس از ده سال از گذشت انقلاب خاطرات خود از انقلاب را بیان داشت. کما اینکه از دهه شصت نیز به نوشتن کتاب پرداخت و کتابی چون ایران در بحران را به رشته تحریر درآورد.

در ایران و خارج عده‌ای شایع می‌کردند. او همچنان حقوق بازنیستگی خود را دریافت می‌دارد. در سال‌های آخر حیات، قره باغی ماجراهای فرار خود را نوشت که در یکی از روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ اروپا چاپ شد و هدف او خاتمه دادن به این شایعات بود.

همچنین در یک مصاحبه طولانی با آقای احمد احرار شرکت جست که متن

مصاحبه به صورت کتابی به نام «چه شد که چنان شد؟» به چاپ رسید.

جمع‌بندی کلی از دیدگاه تاریخ سرگشته‌گی تیمساران که انگار از یک خواب طولانی ۲۵ ساله بیدار شده بودند این بود که:

- ۱- هیچ شناختی از جامعه اطراف خود نداشتند.
- ۲- کمتر کتاب می‌خوانند و از جریان‌های سیاسی دنیا، حوادث چریکی، انقلابات بی‌خبر یا کم‌خبر بودند و توجهی به آن مسائل نشان نمی‌دادند.
- ۳- به سینما نمی‌رفتند و اگر می‌رفتند فیلم‌های سیاسی نمی‌دیدند.
- ۴- باور نمی‌کردند کس یا کسانی جرأت اساعده ادب به آنها، توقيف کردن یا محاکمه و اعدامشان را داشته باشند.
- ۵- تصور سقوط رژیم برایشان اصلاً امکان‌پذیر نبود.
- ۶- خوش‌بینی بیش از اندازه‌ای به محیط اطراف خود داشتند.
- ۷- تصور می‌کردند مردم از تاج و ستاره‌ها و یراق دور کلاه و نشان مخصوص تیمساری آنها ملاحظه کرده کاری به آنها نخواهند داشت. حمله انقلابیان و تظاهرکنندگان به خودروی سرلشکر لطیفی از امیران ژاندارمری و سرتیپ فیروز اسبق تا حدودی این تصور را برهم زد.
- ۸- بر این گمان بودند هرگاه رژیم ساقط شود رژیم بعدی حداً کثر آنها را بازنشسته خواهد کرد و شاید هم بررسی اداره امور پیچیده ارتش به آنها مراجعه خواهد کرد.
- ۹- تصور می‌کردند اگر صحبت از محاکمه آنان هم باشد، یک دادگاه نظامی بر ریاست چند امیر و افسر تشکیل شده و چون آنها اقدامات خود را ناشی از فرامین نظامی مافق می‌دانستند کاری به آنها نخواهد داشت.
- ۱۰- چون از پیامدهای انقلاب هیچ خبری نداشتند در بی‌خبری کامل ماندند.  
گناه تمام این حوادث برگردن شاه بود که تیمساران و افسران ارشد و جزء را از مطالعه، دانش‌اندوزی، تحقیقات اجتماعی بازمی‌داشت و از آنها اطاعت کورکورانه

می طلبیم ر آنها به همین دلیل زمانی بیدار شدند که خود را در دادگاه انقلاب یا در لحظات تیرباران یافتدند.

راههای بهتری برای فرم نظامیان موجود بود که متأسفانه اجرا نشد. در کشور ویتنام عده زیادی از امیران و افسران ارشد ارتش ویتنام جنوبی به اردوگاههای ارشادی و هدایتی فرستاده شدند و در هندوستان امیران و افسران ارتش هند انگلیس به خدمت ارتش جمهوری فدرال هند درآمدند. به دیدن مهاتما گاندی رهبر بزرگ انقلاب هند رفتدند. مهاتما گاندی با مهربانی و خوشروی آنان را پذیرفت با آنها دست داد و خدمتشان در دولت و ارتش جدید را پذیرا شد و بدین ترتیب ارتش بزرگ هند انگلیس پس از پیروزی استقلال طلبان و اعلام تشکیل دولت ملی دست نخورده و مشکل به دولت جدید انتقال یافت و حتی انفکاک آن ارتش به دو ارتش جمهوری هند و جمهوری پاکستان نیز در کمال نظم و تربیت انجام شد.

اما ضعف و تردید و سستی و ندامکاری تیمساران، تعلل دولت موقت مهندس بازرگان از یک سو و وسوسه‌ها و بداندیشی‌ها و کین‌توزی‌های کورکورانه کمونیست‌ها که خواهان انحلال ارتش و تشکیل ارتش به اصطلاح خلقی بودند باعث زیان‌ها و خسaran‌های شدیدی به ارتش شد که نتایج آن مدتی بعد آشکار گردید. در این مورد توجه خوانندگان را به مصاحبه سرلشکر ناصر فربد دومین رئیس ستاد ارتش ملی در فروردین ماه ۱۳۵۸ جلب می‌کنم.





**پیوست**



## پیوست یک

رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران سرلشکر ناصر فربد، اعلام داشت که ارتش در جریان انقلاب اسلامی به هیچ وجه شکست نخورد، بلکه تصمیم گرفت تسلیم اراده ملت شود. وی که برای نخستین بار در جمع خبرنگاران رسانه‌ای گروهی حضور می‌یافت گفت ارتش ایران تا قبل از روز ۲۹ فروردین ماه نیز تجهیزات کافی در اختیار داشت اما به نظر می‌رسید که ارتش تحریم شده و روحیه خود را باخته است ولی اکنون با تمام قوا برای احیاء روحیه رزمی ارتش و برای تسلیح و تجهیز و تنظیم یونیفورم افراد ارتش پیوسته کوشیده است.

تیمسار فربد افزود با این حال هنوز روحیه ارتش به شکل مطلوب نرسیده و مردم هم باید بدانند که ارتش وجود دارد و اسلحه هم دارد لکن این بدان معنی نیست که تصور کند ما می‌خواهیم بین مردم و ارتش جدایی بیفکنیم.

ترتیب رژه تهران از ۶ نقطه در روز بیست و نهم فروردین ماه مخصوصاً بدان علت صورت گرفت که مردم و ارتش با یکدیگر بیامیزند و این عمل بسیار ثمر بخش بود زیرا در بازگشت به سر بازخانه‌ها هم روحیه ارتش بالا رفته بود و هم همبستگی مردم با ایشان افزایش یافت و کمی بعد مطبوعات خارجی نیز نشان دادند که متوجه وجود ارتش ایران شده‌اند.

تیمسار فربد گفت این اولین رژه واقعی ارتش جمهوری اسلامی ایران در برابر نخستین رئیس جمهوری ایران خواهد بود.

وی اضافه کرد که ما جزییات فرضی ارتش را که احتمال می‌دهیم در قانون اساسی جدید در برابر ما قرار خواهد گرفت بطور طرح و تجربه پدید می‌آوریم زیرا ما هنوز نه قانون اساسی داریم و نه محل ارتش در این قانون مشخص شده است.

رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی در ادامه سخنان خود گفت ما می‌کوشیم که ملی‌گرایی را در ارتش افزایش دهیم و بعد فردپرستی را در بین افراد از میان برداریم و آنان را در خدمت به مردم درآوریم و به همین دلیل بود که در غائله‌های نقده و گبد عمیقاً اکراه داشتیم که سربازان را در برابر مردم قرار دهیم. برای جلوگیری از اینکه بار دیگر که گلوله‌ای از تفنگ یک سرباز به سینه یک هموطن دیگر بخورد تمام کوشش را به عمل آورديم وی افزود ما در گندب ضد انقلاب رو به رو بودیم با اين حال نخواستیم سربازان را وارد شهر کنیم اما در عین حال مقتضیات امنیتی مملکت در شرایطی که شهربانی و ژاندارمری عمل نمی‌کرد ما را مجبور ساخت طرحی را به موقع اجرا بگذاریم. از این رو سربازان و مجاهدان مسلح را در کنار یکدیگر در خارج گندب مستقر ساختیم و در واقع شهر را به محاصره درآورديم و تنها پس از انجام این عمل بود که اولتیماتوم دولت به ضد انقلاب گندب داده شد و وقتی که ضد انقلاب مشاهده کرد که نیروی انقلابی عظیمی در بیرون شهر مستقر شده است چاره‌ای جز قبول اولتیماتوم نداشت و نمایندگان دولت به راحتی وارد شهر شدند.

فربد گفت: ضد انقلاب برنامه مفصلی برای ایجاد آتش فتنه برای دست کم ۱۵ نقطه پدید آورده بود اما قدرت‌نمایی ارتش و مجاهدین آنها را از تعقیب نقشه‌های بعدی تاکنون بازداشته است.

تیمسار فربد در مورد نقده گفت متأسفانه یک واقعه ناخواسته بین افرادی رخ داد که با سرعت گسترش یافت و در مدت کوتاهی مشاهده کردیم که دسته‌های کرد و ترک بر ضد یکدیگر بسیج می‌شوند و هر یک عازم میدان جنگ می‌شوند. همه مسلح بودند و کار بسیج به جایی می‌رفت که دسته‌های ۵ و ۶ هزار نفری خود را برای شرکت در

مبازات نقده آماده می‌کردند.

این بار هم که تأکید می‌کنم پای ضد انقلاب در بین نبود ستونی از ارومیه حرکت دادیم و مردم از آنها استقبال کردند و قربانی‌ها دادند.

این نیرو در ساعت ۴ در اختیار استاندار قرار گرفت و ساعت ۶ همه متخاصمین آنجا را ترک کردند و ما چون نمی‌خواستیم که بار دیگر برادران ترک و کرد ما رو در روی هم قرار گیرند، از مجاهدین تهرانی برای استقرار نظم در آنجا استفاده کردیم و حالا کار به جایی کشیده است که خود مردم نقده مانع بازگشت مجاهدین تهرانی هستند.

اینها همه نشان آن است که ما از شرکت دادن ارتش در امور داخلی اکراه داریم.

تیمسار سرلشکر ناصر فربد گفت موضع فعلی ارتش و شخص خود من این است که ترتیبی دهیم که موجودیت ارتش درک شود و به پیشاز طرح‌های آینده برویم. ما در گذشته در سنتو در واقع جناح ناتو را می‌پوشاندیم و رسالت ارتش ما این بود که خلاء‌بین دریای سیاه و خزر را پر کند و برای همین است که می‌بینید نیروهای مسلح و تجهیزات آن در گذشته منحصرآ در شمال غربی دهانه خلیج فارس و حوزه ترکیه که ناتو باشد متمرکز بود، در حالی که ما در آینده در کشور غیرمعهده خود به تمرکزهای آنچنانی نیاز نخواهیم داشت. ارتش در آینده باید استانی باشد و در عین حال به صورت یگان‌های ضربتی سریع درآید که در صورت لزوم با توجه به مصالح امنیتی، سنگینی تمرکز خود را در هر جاکه لازم باشد فرود آورد. اینها همه طرح‌های من است که اگر دولت خواست آماده باشد. از لحاظ تجهیزات، تیمسار فربد گفت ما به اندازه کافی غنی هستیم و حتی برای سال‌های زیادی در آینده اگر چیز مدرن تازه‌ای پدید نیاید، احتیاجی نداریم سهل است، بلکه زیادی هم داریم.

نیروی دریایی ما فقط مواظب خلیج فارس و دهانه‌اش و قسمتی از عمان خواهد بود و بقیه رسالتی که بر عهده آن بود جاه طلبانه و غیرضروری است. تیمسار فربد در پاسخ یک سوال گفت تقلیل سال خدمت به مصلحت نبوده و کاملاً حساب نشده بوده است و اگر بخواهیم حتی به حساب ساعتی خدمت سربازی را محاسبه کنیم باز هم مدت یک سال کافی نیست. از این رو اگر نتوانیم خدمت سربازی را به همان مدت دو سال برسانیم

مسلمآ آن را از ۱/۵ سال کمتر نخواهیم گرداند. تیمسار فربد سپس گفت روحیه افسران در حال حاضر بسیار بد است و قول می‌دهم که به هنگام عزیمت افسران به گنبد این سؤال در ذهن آنها خطرور کرده است که آیا به خاطر اجرای دستور مافوق به پشت میز محاکمه کشیده نخواهند شد.

تیمسار فربد گفت این بی تردید ناشی از طرز تفکر قدیمی افسران است و اینک جز از هیچ کس دستور نمی‌گیرند و باید آن را عملی کنند.

وی افزود: من معتقدم علی الاصول کار باید در ارتش شورایی باشد. شورا را به هر نامی می‌توانید بخوانید این شورا در واقع زیربنای مشورتی تصمیماتی است که در نهایت فرمانده ارتش اتخاذ خواهد کرد و تنها در آن صورت قابل اجرا است که از سوی فرمانده صادر شده باشد. درباره امکان فعالیت سیاسی نظامیان سؤال شد. فربد گفت من خود به نظامیان دستور دادم که در رفراندوم شرکت جویند و این شرکت در فعالیت سیاسی است که حق هر انسانی است، اما وابستگی‌های حزبی و سازمانی در ارتشی که به تمامی ملت تعلق دارد نه مجاز است و نه تصور کردنی زیرا در ارتش براساس سنت‌های نظامی که در همه جای دنیا مرسوم است ملاحظات سیاسی نباید و نمی‌تواند نسبت به فرامین بالا ایجاد چون و چرا کند.

سرباز با پاسدار فرق می‌کند زیرا سرباز اطاعت امر می‌کند در حالی که پاسدار به میل خود عمل می‌کند.

پاسدارها را هم در صورتی می‌پذیریم که دولت معرف آن‌ها و تأیید شده باشند. تیمسار فربد تأیید کرد که مرزهای ایران باز است اما از آنجاکه هیچ کشور خارجی ما را تهدید نمی‌کند در حال حاضر ارتش نگران آن نیست. این مرزهای باز فقط به سود قاچاقچیان اسلحه تمام می‌شود.

تیمسار گفت من از طریق نخست وزیر از حضور امام استدعا کرده‌ام که شخصاً دستور خلع سلاح را صادر فرمایند و در این زمینه توضیح داد که فکر من این است که یک ماه برای خلع سلاح فرصت گذاشته شود و از آن پس تنها کسانی مانند پاسداران اعضای کمیته می‌توانند اسلحه داشته باشند که جواز داشته باشند.

تیمسار فربد گفت من حتی پیشنهاد می‌کنم سلاح‌هایی که در دست مردم است به وسیله دولت خریداری شود. این پول زیادی نخواهد شد زیرا برخی از آنها این سلاح‌ها را شخصاً خریده‌اند.

وی همچنین ضمن اشاره به خلع سلاح مجاهدین و فدائیان گفت: قانوناً هیچ کس نباید بعد از انقضای مدت در مجتمع عمومی با خود اسلحه حمل کند. از این رو یا باید آن را مخفی کند و یا به فعالیت زیرزمینی پردازد که در هر دو حال جرم است. یکی از خبرنگاران درباره فعالیت‌هایی که گفته می‌شود، پالیزبان در مرزها انجام می‌دهد سؤال کرد و تیمسار فربد آن را بی‌اهمیت و اینگونه فعالیت‌ها را مذبوحانه خواند و تأکید کرد که دیر یا زود این مشکل هم فیصله خواهد یافت.

وی ضمناً گفت پاسداران انقلاب به وسیله ارتش در دوره‌های دوهفته‌ای تعییمات نظامی خواهند دید تا وظایف انقلابی خود را بهتر انجام دهند.

تیمسار فربد در خاتمه گفت که بطورکلی او معتقد است که ارتش هدف‌های برون‌گرایی دارد و وظیفه آن حفظ حدود و ثغور و مرزهای کشور است.

بدین‌سان، علی‌رغم خواب بلند و سنگین تیمساران در ماه‌های پاییز و زمستان ۱۳۵۷، ارتش ایران که بدنه آن از افسران و درجه‌داران و سربازان ایران‌دوست و متدين شکل شده و احساس همبستگی عمیقی با مردم ایران داشت، تنها یک ماه پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چون ققنوس، پرنده افسانه‌ای از میان شعله‌های سوزان انقلاب سربرافراشت، تشكل خود را از نوبه دست آورد. علی‌رغم زوزه‌های شوم هرج و مرج طلبان و آنارشیست‌هایی که خواب جداسری و تجزیه ایران را می‌دیدند.



## پیوست دو

### نامهٔ یک افسر سابق ساواک

پس از نشر فسمت‌هایی از این کتاب در روزنامهٔ سیاسی اعتماد چاپ تهران، نامه‌ای به نشانی اینجانب رسید که در اینجا متن آن آورده می‌شود. نویسندهٔ نامه که از افسران ادارهٔ کل هشتم ضدجاسوسی ساواک بوده و در جریان ماه‌های شهریور تا دی ماه افسران اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در ایران را زیر نظر داشته مطالی عنوان کرده است که درخور توجه است.

چندین ماه قبل از خروج شاه از ایران بود که ادارهٔ ضد جاسوسی توسط تماس‌های زیادی از ملی‌گراها، بخصوص شاپور بختیار، دکتر امینی و نظایر این افراد با افسران اطلاعاتی CIA وارد یک رستوران بار که صاحب آن یک سرهنگ بازنشته در نبش یکی از خیابان‌های منشعب از خیابان ولای تهران بود، گردید. به‌منظور پی بردن به انگیزهٔ این تماس‌ها تصمیم گرفته شد تلفن‌های بعضی از اینگونه شخصیت‌های ملی تحت کنترل قرار گیرد. در مذاکراتی که با یکی از رؤسای بخش‌های عملیاتی خود انجام شد، از وی خواستم تا سریعاً اقدام نموده و نتیجهٔ کنترل‌های انجام شده را بطور مستمر و روزانه گزارش نماید. رئیس بخش مربوطه که کنترل سفارتخانه‌های غربی و بخصوص آمریکا را عهده‌دار بود، مسؤول پی‌گیری این قضیه شد.

هنوز چند روزی از این جریان نگذشته بود که یک روز صبح زود متوجه شدم

سروان ف در حالی که پوشاهی را در دست داشت به اتفاق آمده و درخواست نمود که به علت یک مسألهٔ خیلی سری اتفاق را خلوت نموده تا مذاکره نماییم. من که متوجه حساسیت موضوع شده بودم سریعاً از سایر پرسنل خواستم تا اتفاق را ترک نمایند.

سروان ف ابتدا یک حلقه نوار ضبط شده کنترل تلفن را که مربوط به ضبط مکالمات تلفنی دکتر علی امینی بود به من داد، سپس متن پیاده شده نوار که به تحریر درآمده بود جلویم قرار داد با نگاهی به سطور اولیهٔ مذاکرات تلفنی من هم دچار نگرانی بسیار شدیدی شدم چون طرف مکالمه دکتر علی امینی، شخصی بود که نام مستعارش شاهرخ بود (پرسنل رده بالای وزارت خارجهٔ سابق نیز می‌دانند که منظور از نام مستعار شاهرخ چه کسی می‌باشد)، یعنی شخص اول مملکت، شاه ایران بود.

مکالمه تلفنی تا آن جایی که به خاطرم مانده و هیچ‌گاه نیز آن را فراموش نخواهم نمود به شرح زیر بود.

دکتر علی امینی بلاfacله پس از شنیدن صدای شاهرخ با احترام اظهار ادب نمود. شاهرخ گفت آقا اوضاع را چگونه می‌بینید و چطور می‌شود سروصداها را خوابانید؟ آقا (دکتر علی امینی) گفت قربان به نظر من بهتر است تمام مسائل را به گردن سواک انداخت. فکر می‌کنم این بهترین راه برای ساکت کردن مردم باشد. شاهرخ پرسید: آیا شما فکر می‌کنید این چاره کار باشد و همه چیز آرام خواهد شد؟

مخاطب گفت: بله قربان، کار خروشچف و بولگانین و مالنکف را بکنید. آنها تمام تقصیرات دوران استالین را گردن برياکه یکی از خودشان بود گذاشتند. او و همکارانش را قلع و قمع کردند و خود را مبری کردند. با این تدبیر سلطنت رانجات خواهید داد. از فردای آن روز روزنامه‌های کشور مثل کیهان و غیره شروع به حمله به سواک نمود. به طوری که ضمن چاپ اسامی تعدادی از پرسنل نظامی و غیرنظامی سواک و بنابر دلایلی خود را بازنشسته کرده بودند و کار تا به آنجا کشیده شد که مسألهٔ انحلال سواک یعنی مهمترین ارگان و ستون فقرات رژیم شاه پیش آمد و انجام گردید زیرا آقای دکتر امینی اینطور فکر می‌کرد که با فداکردن یک تشکیلات و تمام تقصیرات را به گردن کارکنان آن انداختن مشکل جامعه و رویگردانی مردم به اتمام خواهد رسید.

## منابع و کتب و نشریات به ترتیب مراجعه و استفاده در فصول کتاب

- ۱- دو سال در دانشکده افسری، سروان محمود امینی، ستون یکم لبیب، نشریه دانشکده افسری، تهران، ۱۳۱۸، ۵. ش.
- ۲- تاریخ ارش نوین ایران، سرهنگ جهانگیر قائم مقامی.
- ۳- یادداشت‌های سپهد محسن مبصر نقدی بر کتاب فردوست، چاپ لندن.
- ۴- هشت جلسه دیدار نویسنده کتاب با سپهد و سپس ارتسبد قره‌باغی در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۳.
- ۵- دورهٔ مجلهٔ ژاندارمری کشور، سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۶.
- ۶- تاریخ ژاندارمری نوین ایران، سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، تهران، مرداد ۱۳۵۵، نشریه ژاندارمری کشور شاهنشاهی.
- ۷- مرگ بوده بازگشت هم بود، نجفقلی پسیان، نشریه مؤسسه اطلاعات، ۱۳۲۸.
- ۸- ویژه‌نامه ژاندارمری کشور شاهنشاهی ۱۳۵۴-۱۳۵۵.
- ۹- یادداشت‌های تیمساری. س. الف (نام محفوظ).
- ۱۰- نشریات ستادی ژاندارمری در سال ۱۳۵۵.
- ۱۱- سوار بر موج: نوشتۀ سرهنگ دکتر محمد قادسی، تهران، کتابسرای، ۱۳۸۰.
- ۱۲- یادداشت‌های سرهنگ دوم، م. د. ش (نام محفوظ).

- ۱۳- یادداشت‌های سرهنگ بازنشسته م.م (نام محفوظ).
- ۱۴- یادداشت‌های سرگرد بازنشسته م.د (نام محفوظ).
- ۱۵- کارنامه اداره دامپزشکی ارتش، گردآورنده سرتیپ دکتر اوشیدری، نشریه اداره دامپزشکی ارتش در سال ۱۳۴۷.
- ۱۶- بازار اسلحه، آتنون سمسون، ترجمه فضل الله نیک آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۷- شماره‌های مختلف فصلنامه ره‌آورد چاپ آمریکا، به مدیریت آقای حسن شهباز، سلسله مقالات یمسار بازنشسته فریدون جم.
- ۱۸- خلاصه پرونده ارتشد غلامرضا ازهاری موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۱۹- خاطرات امیر اسدالله عَلَم، متن کامل، جلد اول، دوم، سوم و چهارم کتابسرا، جلد پنجم، ثالث و گفتگوهای من با شاه - متن ترجمه شده از متن انگلیسی سردنسیس رایت، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی (خلاصه شده) تهران، طرح نو، چاپ ششم، ۱۳۷۳.
- ۲۰- دوره کامل مهندسی ارتش سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و شماره‌های منتشره در شش ماهه اول ۱۳۵۷.
- ۲۱- دوره مهندسی ارتش سال‌های ۱۳۵۰- ۱۳۴۹- ۱۳۴۸- ۱۳۴۷-
- ۲۲- کتاب معماران عصر پهلوی، تهران، انتشارات ثالث، روایت، آتیه، نوشته خسرو معتضد، بیوگرافی ارتشد بهرام آریانا، ۱۳۸۰.
- ۲۳- کتاب خاطرات سفر آذربایجان و کردستان در سال‌های ۱۳۲۸- ۱۳۲۷- ۱۳۲۶- محمد رضا خلیلی عراقی، از انتشارات دایرة انتشارات و تعاون، ستاد ارتش، بیوگرافی سرتیپ حسین منوچهری (آریانا)
- ۲۴- خاطرات سفر آذربایجان و کردستان، ایرج اخگر، نشریه ستاد ارتش.
- ۲۵- از سوادکوه تا زوهانسبورگ، نجفقلی پسیان، خسرو معتضد، نشر ثالث.
- ۲۶- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشد سابق حسین فردوست، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- ۲۷- مصاحبه با مرحوم نجفقلی پسیان روزنامه‌نگار در سال ۱۳۷۶.
- ۲۸- یادداشت‌های آقای م.خ. از افسران ارتش شاهنشاهی (بازنشسته).

- ۲۹- مصاحبه حبیب‌الله لاجوردی و ضیاء صدقی با ارتشد بازنیسته مین‌باشیان در آمریکا در دهه ۱۹۸۰، روی اینترنت، (ترجمه شده و بهزودی زیر عنوان ارتشد و حدیث تاریخ پهلوی از سوی نشر زرین منتشر خواهد شد به انضمام خاطرات و زندگینامه ارتشد فریدون جم و مرحوم محمود جم).
- ۳۰- میرزا احمد خان قوام‌السلطنه، دکتر باقر عاقلی، انتشارات جاویدان.
- ۳۱- متن مصاحبه‌های محمد رضا شاه پهلوی با خبرنگاران جراید اروپا و آمریکا در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۵-۱۳۵۴، مندرج در کیهان، اطلاعات و مجله خواندنی‌ها در سال‌های مزبور.
- ۳۲- ایران، سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزی، نشر سحاب، ۱۳۵۸.
- ۳۳- مصاحبه با اسماعیل میرفخرایی تهیه‌کننده برنامه‌های علمی تلویزیون و از خویشاوندان آقای سید جلال الدین تهرانی.
- ۳۴- گزارش کمیته معماری و شهرسازی گروه بررسی مسائل ایران، نشریه جامعه نوین، ۱۳۵۶.
- ۳۵- متن تایپ شده نامه بیت‌الله جمالی به مطبوعات کشور.
- ۳۶- دو نامه نوشته دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی.
- ۳۷- من بودجه سال ۱۳۵۵، تهیه شده در سازمان برنامه و بودجه و دولت امیرعباس هویدا.
- ۳۸- نشریات اقتصادی کشور، اخبار اقتصادی روزانه کشور به نقل از بولتن‌های خبرگزاری پارس.
- ۳۹- گزارش دفتر آمار بین‌المللی گمرک ایران، بهمن ۱۳۵۵.
- ۴۰- اخبار برگزیده از مطبوعات مختلف کشور در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۵ و ۱۳۵۷.
- ۴۱- گزارش‌های ارائه شده از سوی سازمان بازرگانی شاهنشاهی در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷.
- ۴۲- متن بودجه سال ۱۳۵۷، تهیه شده در سازمان برنامه و بودجه و دولت آقای دکتر جمشید آموزگار.
- ۴۳- کیهان سال شماره‌های مربوط به سال‌های زیر:
- ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۰، بررسی کلیه خبرهای مربوط به تشنجات، حوادث خیابانی، برخوردهای مأمورین انتظامی با سازمان‌های چریکی، کشف خانه‌های تیمی.

- ۴۴- حماسه مقاومت، خاطرات اشرف دهقانی، کتاب جلد سفید، از انتشارات سازمان منحله چربیک‌های فدایی خلق.
- ۴۵- کنفرانسیون از نشریات سازمان اطلاعات و امنیت کشور.
- ۴۶- متن مصاحبه‌های مقام امنیتی (پرویز ثابتی) از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۵ با جراید داخلی و خارجی مندرج در جراید ایران.
- ۴۷- قوام السلطنه، مهدی داوودی، ۱۳۲۶، بی‌ناشر.
- ۴۸- شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد اول، دوم و سوم، ۱۳۷۸.
- ۴۹- مصاحبه نویسنده کتاب با آقای دکتر احسان نراقی درباره دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۸۲.
- ۵۰- مصاحبه با آقای «م - الف - ز» درباره آقای محمد همایون بنیانگذار حسینیه ارشاد.
- ۵۱- یادداشت‌های شخصی مرحوم دکتر محمد حسین روحانی از دوستان قدیمی دکتر علی شریعتی.
- ۵۲- مقاله استاد عبدالرفیع حقیقت از جریان دیدارش از مزار دکتر علی شریعتی در گورستان زینبیه در دمشق، ماهنامه دودنیا.
- ۵۳- خمینی، روح الله، زندگینامه امام خمینی، جلد اول، سید علی قادری، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۵۴- نهضت امام خمینی، حجت‌الاسلام والمسلمین حمید روحانی، جلد دوم، فصول مربوط به دکتر شریعتی.
- ۵۵- متن پلی‌کپی نامه سرگشاده دکتر سنجابی، دکتر بختیار به داریوش فروهر خطاب به شاه، تابستان ۱۳۵۶.
- ۵۶- خاطرات سیاسی، دکتر کریم سنجابی، متن مصاحبه با ضیاء صدقی، تاریخ شفاہی بخش مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، تجدید چاپ در تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱.
- ۵۷- بیوگرافی دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر در جراید تهران، مرداد ۱۳۵۶.
- ۵۸- دکتر ارسنگانی در آیینه زمان، مهندس نورالدین ارسنگانی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۹.

- ۵۹- گزارش تفصیلی ساواک ارائه شده به شورای فرماندهان نظامی در ۲۴ مرداد ۱۳۵۷، مندرج در کتاب ماجراجویی جنگ روانی واقعی شده‌ایم، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۶۰- بازبینی فیلم سفر شاه در آبان ۱۳۵۶ به آمریکا و برخورد مخالفان با پلیس واشنگتن.
- ۶۱- مصاحبہ با چند تن از مسؤولان خبر تلویزیون در تاریخ پخش فیلم تظاهرات واشنگتن.
- ۶۲- غرور و سقوط، سر آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلستان در ایران، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۴.
- ۶۳- مأموریت در ایران، ویلیام سولیوان، ترجمه محمود طلوعی، انتشارات هفته، ۱۳۶۱.
- ۶۴- سقوط، امیل آردمن، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران، پاییز ۱۳۶۷، بدون ناشر، جلد سفید.
- ۶۵- نهضت امام خمینی، حمید روحانی، (س - ج - ر) انتشارات دارالفکر قم، پاپ چهارم، دی ماه ۱۳۵۸.
- ۶۶- نهضت روحانیون ایران، آیت الله علی دواني، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مجلدات یکم تا دهم ۱۳۷۷.
- ۶۷- نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی «زیارتی» جلد دوم، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۶۸- تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، از کودتا تا انقلاب سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- ۶۹- خاطرات آیت الله پستدیده، محمد جواد مرادی نیا، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- ۷۰- نگاهی از درون، خاطرات سیاسی، دکتر جواد صدر، به کوشش مرتضی رسولی پور، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱.
- ۷۱- هویدا، سیاستمدار پیپ، عصا و گل ارکیده، خسرو معتقد، تهران، انتشارات زرین.
- ۷۲- صحیفه نور تمام مجلدات.

- .۷۳- کیهان سال ۱۳۴۱.
- .۷۴- کیهان سال ۱۳۴۲.
- .۷۵- کیهان سال ۱۳۴۳.
- .۷۶- دوره مجله خواندنی‌ها، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲.
- .۷۷- خاطرات سید علی اکبر محتشمی، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- .۷۸- سپهد بختیار به روایت اسناد ساواک، جلد اول، جلد دوم و جلد سوم، انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- .۷۹- مصاحبه با آقای حسن فرامرزی روزنامه‌نگار.
- .۸۰- روزنامه اطلاعات، دوره ۱۳۲۰، آرشیو کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- .۸۱- مجله خواندنی‌ها، مصاحبه با ارتشید فردوست رئیس سازمان بازارسی شاهنشاهی، شماره مخصوص آبان ماه ۱۳۵۵.
- .۸۲- شبیه خاطرات، دکتر علی بهزادی، انتشارات زرین، تهران.
- .۸۳- مصاحبه با مرحوم علی هاشمی حائری، مدیر روزنامه طلوع، در سال ۱۳۵۰ هنگام اشتغال ایشان در «گروه تحقیق سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، معاونت سیاسی و اخبار».
- .۸۴- مصاحبه با یدالله ذبیحیان روزنامه‌نگار، خبرنگار قدیمی اطلاعات و سپس آیندگان.
- .۸۵- سند شماره ۳۲۴ - ۹۳۱۸ - ن مطبوعات، آرشیو مؤسسه مطالعات و تاریخ معاصر، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۴، سال ششم، زمستان ۱۳۸۱، گزارش اسماعیل رائین درباره مطبوعات کشور.
- .۸۷- مصاحبه و مذاکره با آقای محسن پژشکپور رهبر حزب پان ایرانیست و نماینده ادوار اخیر مجلس شورای ملی و مدیر روزنامه توقيف شده خاک و خون.
- .۸۸- مصاحبه هژیر یزدانی با خبرنگار کیهان خانم ن - الف، اسفندماه ۱۳۵۶.
- .۸۹- ماجرای هژیر یزدانی و یوسف خوش‌کیش.
- .۹۰- متن مقاله احمد رسیدی مطلق؟! در روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۵۶.
- .۹۱- فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۴، سال ششم، زمستان ۱۳۸۱، مقاله ساختار ارتش و ساواک و ناکارآمدی رژیم پهلوی از زبان دکتر احسان نراقی، صص ۲۴۰ - ۲۴۴.

- ۹۲- داریوش همایون به روایت استناد ساواک.
- ۹۳- رجال عصر پهلوی، اردشیر زاهدی به روایت استناد ساواک، مرکز بررسی استناد تاریخی وزارت اطلاعات، دی ماه ۱۳۷۸.
- ۹۴- پشت پرده تخت طاووس، تألیف مینو صمیمی، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، ۳۷۴.
- ۹۵- مصاحبه با آقای مفرح فرزند مرحوم محمد علی مفرح بیانگذار بانک صادرات در بهمن ۱۳۸۱.
- ۹۶- مصاحبة نویسنده با خانم پرند زاهدی همسر مرحوم پرویز نیکخواه در سال ۱۳۵۸.
- ۹۷- متن یادداشت‌های آقای محمود تربیتی سنجابی روزنامه‌نگار از دیدار خود در لندن در سال‌های اخیر با سپهدادسکندر آزموده که در اختیار نویسنده قرار گرفته است.
- ۹۸- مصاحبه مرتضی رسولی‌پور با محمود دهقان در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، فصلنامه تاریخ معاصر.
- ۹۹- گزارش هیأت بازرسی سازمان شاهنشاهی و دفتر مخصوص که پس از وقایع ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ به تبریز اعزام شده بودند.
- ۱۰۰- حماسه ۲۹ بهمن تبریز، به کوشش علی شیرخوانی، انتشارات مرکز استناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۰۱- متن گزارش‌های دو روزنامه اطلاعات و کیهان درباره وقایع ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز.
- ۱۰۲- مصاحبة نویسنده با آقای رحیم تهم از اهالی تبریز.
- ۱۰۳- تاریخ پلیس ایران، سبکتکین سالور، از نشریات شهربانی کشور شاهنشاهی، ۱۳۵۵.
- ۱۰۴- روزنامه آذرآبادگان، بریده مقاله درباره سپهدادسکندر آزموده استاندار برکنار شده، ۱۳۵۷.
- ۱۰۵- یادداشت‌های نشرنیافته سرلشکر بازنیسته ناصر فربد زیر عنوان «علل فروپاشی ارتش شاه» که ایشان از روی لطف در اختیار نویسنده قرار داده بودند.
- ۱۰۶- کودتای نافرجام ناخدا یکم بازنیسته حسین افسرخوارانی، انتشارات محیط، ۱۳۷۸.

- ۱۰۷- هنر اطلاعات، آلن دالس رئیس سیا، متن فارسی (نایاب)
- ۱۰۸- بخش‌نامه‌های محترمانه اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش از ۱۳۵۲ به بعد.
- ۱۰۹- ماجراهای مقربی در کتاب داوری در کار ساواک نوشتۀ سرتیپ منوچهر هاشمی و نیز کتاب کا.گ.ب. در ایران، اثر ولادیمیر کوزیچیکین، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان.
- ۱۱۰- ایران در بحران، ارتشید عباس قره‌باغی (اعتراضات ژنرال).
- ۱۱۱- چه شد که چنان شد؟ متن مصاحبه‌های ارتشید عباس قره‌باغی با آقای احمد احرار در پاریس (در ایران چاپ نشده است).
- ۱۱۲- «اردو مجله» - نشریه ارتش جمهوری خلق دموکراتیک افغانستان (پس از کودتای کمونیستی) تابستان ۱۳۵۷.
- ۱۱۳- متن کامل مصاحبه شاه با امیر طاهری، ویژه‌نامه کیهان، ۱۳۵۵.
- ۱۱۴- نقل قول شفاهی از دکتر احسان نراقی = ماجراهای آشپزها و شاگرد آشپزها.
- ۱۱۵- مصاحبه با مرحوم محمد ذوالمنجد در سال ۱۳۷۰ درباره مدیرعامل بانک شهریار، سناتور رضایی.
- ۱۱۶- متن کامل مصاحبه لوموند در اردیبهشت ۱۳۵۷ با آیت‌الله خمینی در نجف اشرف.
- ۱۱۷- مقاله دکتر فقیه نخجیری قاضی بازنثسته در فصلنامه ره‌آورده، چاپ آمریکا، شماره ۵۶، بهار ۱۳۸۰.
- ۱۱۸- رجال عصر پهلوی، عبدالعظیم ولیان به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، آذرماه ۱۳۷۹.
- ۱۱۹- عقاب و شیر، نوشته پروفسور جیمز ییل، ترجمه مهوش غلامی، تهران، انتشارات شهرآشوب، ۱۳۷۱.
- ۱۲۰- یادواره نهضت اسلامی تا ۲۲ بهمن ۵۷، چهره انقلاب در اصفهان، سید حسن نوربخش، جلد اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲۱- خاطرات هادی غفاری، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۴.
- ۱۲۲- جهان و جهانی پر تلاطم، فریدون زند فرد، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹.
- ۱۲۳- خاطرات سپهی یکی از چریک‌های فدائی سرخ که در سال‌های اول پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی چاپ شده است.
- ۱۲۴- جزوی جلد سفید آتش‌سوزی سینما رکس آبادان، نوشتۀ رابرت ماس از نویسنده‌گان انگلیسی که گویا از سوی ساواک نشر یافته بود.

- ۱۲۵- روزنامه کیهان، روزنامه اطلاعات، شهریور ماه ۱۳۵۷، پس از حادثه سینما رکس آبادان.
- ۱۲۶- تصمیم شوم جمعه خونین، مشروح مذاکرات شورای امنیت ملی و هیأت دولت در ۵۷/۶/۱۶ و مشروح مذاکرات شورای امنیت ملی در ۵۷/۶/۱۸، تهران، انتشارات مرکز استاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۱۲۷- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد دوم تاریخ مشروطه ایران، احمد کسری، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- ۱۲۸- وقایع شهریور و حقایق شهریور، محمدرضا خلیلی عراقی، درباره حکومت نظامی سال ۱۳۲۰.
- ۱۲۹- ۱۷ آذر، علی اصغر امیرانی، درباره حکومت نظامی ۱۷ آذر ۱۳۲۱.
- ۱۳۰- دوره روزنامه مرد امروز.
- ۱۳۱- در عصر دو پهلوی، نجفقلی پسیان، خسرو معتقد، درباره حکومت نظامی ادوار مختلف پس از شهریور ۱۳۲۰.
- ۱۳۲- قوانین تقینیه ادوار اربعه مجلس شورای ملی، قانون حکومت نظامی، مصوبه سلطان ۱۲۹۰ ه. ش.
- ۱۳۳- کنترل اغتشاشات و بیلیات، نشریه حفاظتی طبقه‌بندی شده ستاد بزرگ ارتشتاران در شهریور ۱۳۴۱.
- ۱۳۴- هفتنه‌نامه امید جوان، مهر ماه ۱۳۸۲.
- ۱۳۵- ویژه‌نامه هفته دفاع مقدس، روزنامه ایران.
- ۱۳۶- مجله هفتگی سپید و سیاه، دوره جدید، پاییز ۱۳۵۷، به مدیریت دکتر علی بهزادی در مرداد ۱۳۵۷ توقیف شد.
- ۱۳۷- هفتنه‌نامه دنیا، دوره جدید پاییز ۱۳۵۷، در مرداد ۱۳۵۸ توقیف شد.
- ۱۳۸- پرونده ناتمام، مروری بر زندگی و استاد منوچهر آزمون، به کوشش مختار جدیدی، جلال فرهمند، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۱۳۹- خاطرات امیر تیمور کلالی، به کوشش مرتضی رسولی پور، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران.
- ۱۴۰- قدرت و اصول، زیبیگنو برژینسکی، ترجمه حمید احمدی، تهران، جامی، ۱۳۶۲.

- ۱۴۱- سروها در باد، آخرین روزهای شاه در تهران، به تقریر امیر اصلاح افشار، آخرین رئیس تشریفات سلطنتی، تهیه و تنظیم محمود ستایش، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۸ (این کتاب از نظر تواریخ دقیق وقایع دارای اشتباهات و سهوهایی است).
- ۱۴۲- آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی.
- ۱۴۳- خاطرات دکتر علی امینی، مصاحبه با او، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۶.
- ۱۴۴- رنج رایگان، خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، دکتر حسین خطیبی، به کوشش مرتضی رسولی پور، تهران، نشر نوگل، ۱۳۸۲.
- ۱۴۵- از کاخ شاه تا زندان اوین، دکتر احسان نراقی، ترجمه سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
- ۱۴۶- زنان دربار به روایت استاد ساواک، اشرف پهلوی، مرکز بررسی استاد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲.
- ۱۴۷- من و برادرم، اشرف پهلوی، انتشارات علمی.
- ۱۴۸- دو دختر قاجار در قصر شاه پهلوی، خسرو معتصد، بررسی یادداشت‌های ملکه توران.
- ۱۴۹- شعبان جعفری، هما سرشار، مقدمه، ویرایش و توضیحات در ایران، خسرو معتصد، نشر البرز، ۱۳۸۱.
- ۱۵۰- لحظه‌های انقلاب، محمود گلابدره‌ای، انتشارات سروش، ۱۳۵۸.
- ۱۵۱- در خدمت تخت طاووس، پرویز راجی، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات.
- ۱۵۲- زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز، به کوشش علی دهباشی، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۵۳- معماه هویدا، دکتر عباس میلانی، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۵۴- انقلاب ایران به روایت رادیو بی‌بی‌سی، زیر نظر دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- ۱۵۵- سقوط شاه، فریدون هویدا، ترجمه ح. ا. مهران، تهران، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۵۶- ایران: انقلاب به نام خدا، کلریر بربر، پیر بلانشه، نشر سحاب، ۱۳۵۸.

- ۱۵۷-کارتن، استاد حسین علاء (موضوع ازدواج شاه با دختر اومبرتو پادشاه سابق ایتالیا) مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- ۱۵۸-مصاحبه با امیر رضا بختیاری پسرعموی دکتر شاپور بختیار در اصفهان، تیرماه ۱۳۵۸.
- ۱۵۹-نامه آقای قاسم لاجوردی به ماهنامه رهآورده، چاپ آمریکا، شماره ۴۱ (اردیبهشت ۱۳۷۵).
- ۱۶۰-در راه انقلاب و دشواری‌های مأموریت من در فرانسه.
- ۱۶۱-مأموریت مخفی هایزر در ایران، ترجمه سید محمد حسین عادلی، تهران، رسا، ۱۳۶۵.
- ۱۶۲-ایران بر ضد شاه، احمد فاروقی، ژان لوروریه، ترجمه مهدی نراقی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۱۶۳-بر بال عقاب‌ها، کن فولت، ترجمه مسعود کشاورز، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۱۶۴-ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، تقی نجاری راد، مرکز استاد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۶۵-خاطرات منصور رفیع‌زاده، آخرین رئیس شعبه ساواک در آمریکا (کتاب شاهد)، ترجمه اصغر گرشاسبی، تهران، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۶.
- ۱۶۶-کارت و سقوط شاه، روایت دست اول، مایکل لدین، ویلیام لوئیس، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۱۶۷-از هر دری... زندگینامه سیاسی - اجتماعی - م.ا. به آذین، محمود اعتمادزاده، تهران، جامی، ۱۳۷۲، جلد دوم.
- ۱۶۸-دوره روزنامه جنبش، دکتر علی اصغر حاج سید جوادی.
- ۱۶۹-دوره روزنامه کیهان، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶.
- ۱۷۰-دوره روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶.
- ۱۷۱-دوره روزنامه آیندگان، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶.
- ۱۷۲-مجله خواندنی‌ها، دوره سی و ششم، دوره سی و هفتم، دوره سی و هشتم، دوره سی و نهم، شماره‌های سال ۱۳۵۸ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۵.
- ۱۷۳-گام به گام با انقلاب، اکبر خلیلی، تهران، سروش، ۱۳۶۰.

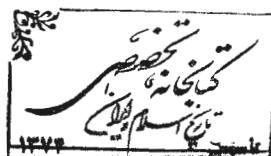
- ۱۷۴- رجال عصر پهلوی، به روایت اسناد ساواک، دکتر علی امینی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، جلد اول، جلد دوم.
- ۱۷۵- در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد؟ دکتر رضا براهنی، کتاب زمان، ۱۳۵۸.
- ۱۷۶- آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراس، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- ۱۷۷- سردار سرفراز، شهید حجۃ‌الاسلام سید علی اندرزگو، یاران امام، به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۷۸- اسناد فراماسونری در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۰، جلد اول و دوم.
- ۱۷۹- خاطرات دکتر شاپور بختیار، مصاحبه با بخش تاریخ شفاهی مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد.
- ۱۸۰- در حاشیه سیاست خارجی از دوران نهضت ملی تا انقلاب، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۸.
- ۱۸۱- صد روز آخر، محمود طلوعی، نشر علم، ۱۳۷۹.
- ۱۸۲- مجموعه کامل اسناد لانه جاسوسی، سفارت آمریکا.

### نشریات خارجی

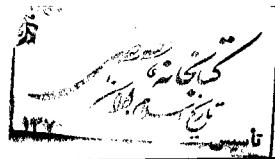
۱۹۷۸-۷۹ مجله تایم

۱۹۷۸-۷۹ مجله نیوزویک

۱۹۷۸-۷۹ مجله اشپیگل



مهندس بازگان





اولین واحدهای سپاه پاسداران و نیروهای شبہ نظامی.



هویدا، ۱۲ سال و هفت ماه  
متخصص بازی با واژه‌ها، مطیع کامل العیار شاه و منشی خصوصی او.  
او سیستم را مقصر دانست اما قوانین دولت مشروطه او را مسؤول می‌دانست



شريف امامي

سنگين وزن، خونسرد، ظاهرآ مردمدار اما در طول دو ماه و نيم زمامداري خود در تمام زمينه ها  
به تنگنا رسيد.